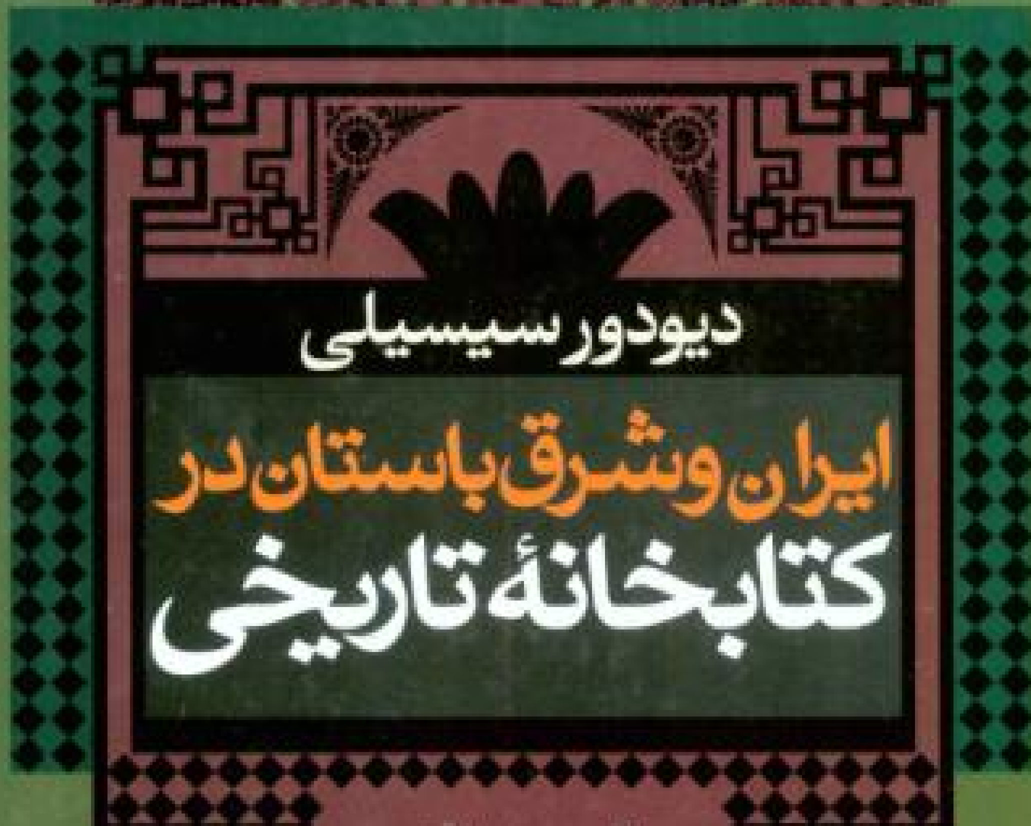




دیودور سیسیلی

ایران و شرق باستان در کتابخانهٔ تاریخی

حکومت مادها ـ آشور

لشکرکشی خشایارشا

اردشیر دوم و کوروش کوچک

لشکرکشی اسکندر به ایران

ترجمه و حواشی از: حمید بیکس شورکایی - اسماعیل سنگاری



دیودور سیسیلی



کتابخانه تاریخی

کتاب دوم



سرزمین میان‌رودان (بین‌النهرین)
حکومت مادها، آشور

مقدمه و ترجمه و حواشی از:

حمید بیکس شورکایی ـ اسماعیل سنگاری



انتشارات جامی
۱۳۸۴

۱
دیودوروس، سیسیلی Diodorus, Siculus
حکومت مادها، آشور و سرزمین میان‌رودان / سیسیلی دیودوروس؛ ترجمه و حواشی
حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. ــ تهران: جامی، ۱۳۸۴ ــ.
۱۸۳ ص. ــ (کتابخانه تاریخی؛ جلد دوم)
(مجموعه تاریخ ایران؛ ۱۱) ISBN: 964-7468-61-X
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: .Bibliothèque historique
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تاریخ باستان. ۲. ایران - تاریخ - ماد، ۷۰۵ - ۵۵۸ ق.م. الف. بیکس شورکایی، حمید،
۱۳۵۴ ــ، مترجم. ب. سنگاری، اسماعیل، ۱۳۵۳ ــ، مترجم. ج. عنوان. د. فروست:
کتابخانه تاریخی؛ ج. ۲۰.
۲ک ۹ د / D۵۸ ۹۳۰
ج. ۲
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۸۳ - ۲۷۵۰۷ م



انتشارات جامی

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲
تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ ـ ۶۴۰۰۲۲۳

کتابخانه تاریخی (ترجمه کتاب دوم)

سرزمین میان‌رودان (بین‌النهرین)، حکومت مادها، آشور

دیودور سیسیلی

مترجمان: حمید بیکس شورکایی

اسماعیل سنگاری

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: فراین

شابک: X ـ ۶۱ ـ ۷۴۶۸ ـ ۹۶۴
ISBN: 964 - 7468 - 61 - X

فهرست مطالب

مقدمه دکتر شیرین بیانی

استاد تاریخ دانشگاه تهران

در بررسی تاریخ ایران باستان که دوران دراز و مهمی از تاریخ این سرزمین را دربرمی‌گیرد، جای منابع درجه اول بسیار خالی است و متأسّفانه کمبود منابع، بیش از همه مربوط به داخل ایران است که به علل گوناگون از دست رفته‌اند. آن مقدار هم که بر جای است، به هیچ‌وجه کفایت نمی‌کند، ولی به علت جهان‌شمول بودن این دوره طولانی، کتاب‌های کم و بیش مهمی توسط بیگانگانی که به نوعی با ایران و امپراتوری‌های ایرانی سروکار داشته‌اند، نگاشته شده‌اند که آن‌ها نیز خالی از نقص نیستند، زیرا قلم در دست دشمن بوده است که یا کشورشان با این سرزمین در نبرد بوده و یا گوشه‌هایی از آن به اشغال ایرانیان درآمده بوده است. گذشته از آن، بُعد مسافت، اغراق‌گویی‌ها، کم‌اهمیت جلوه دادن دشمن، رنگ حماسی دادن به پیروزی‌های خود یا برعکس بزرگ‌نمایی شکست دشمن و قهرمان‌پروری، وقایع اصیل تاریخی را در هاله‌ای از ابهام، تردید و گزافه‌گویی فرو برده است، بدین‌جهت زمانی که با منبعی دست اول روبه‌رو می‌گردیم، که می‌توانیم با استفاده از آن، تا حدی با گوشه‌هایی از وقایع این دوران آگاه گردیم، به کاری ارزنده دست یافته‌ایم.

کتاب حاضر، تحت عنوان «کتابخانهٔ تاریخی» اثر مورخ رومی دیودور سیسیلی، از این نوع منابع است که به همت آقایان اسماعیل سنگاری و حمید بیکس شورکایی به فارسی برگردانده شده و جای خالی این‌گونه آثار را در حدّ یک کتاب ارزشمند تاریخی و یک منبع دست اول، پرکرده است. مترجمان سعی وافر نموده‌اند که اصالت ترجمه را با در نظر گرفتن سبک نگارنده و زمان وی، حفظ

نمایند و می‌توان گفت که به خوبی از عهده برآمده‌اند. جای بسی خوشوقتی است که به همت آنان، اثری شایسته برای بررسی تاریخ ایران باستان بـه دانشـجویان، پژوهندگان و تاریخ‌دوستان عرضه می‌گردد.

دکتر شیرین بیانی

به نام خداوند جان و خرد

پیش‌گفتار

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تاریخ ایران باستان و بویژه تاریخ هخامنشیان این است که ایرانیان هیچ نوشته تاریخی از خود باقی نگذاشته‌اند. چنین می‌نماید که روایات شفاهی رواج بسیاری در سرزمین ایران داشته است. از این‌رو پژوهشگر امروزی ناگزیر است برای شناخت تاریخ ایران به نوشته‌های نویسندگان سرزمین‌های دیگر بویژه نویسندگان یونانی و رومی توسل جوید. اگرچه تصویری که این نویسندگان از ایران به دست می‌دهند اغلب ساده‌انگارانه و جانبدارانه است، با این حال می‌توان با مطالعه، بررسی و نگاه انتقادی به نوشته‌های این نویسندگان پاره‌ای از زوایای تاریک تاریخ ایران را روشن کرد.

کتابخانه تاریخی دیودور سیسیلی از این حیث یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ ایران به شمار می‌آید. این اثر حجیم شامل ۴۰ کتاب بود که اکنون تنها ۱۵ کتاب از آن در دست است. ما ۵ کتاب ـ کتاب‌های دوم، یازدهم، چهاردهم، پانزدهم و هفدهم ـ را که دربردارنده‌ی بیشترین اطلاعات در خصوص تاریخ ایران باستان هستند، به فارسی برگرداندیم.

در ترجمه‌ی این کتاب‌ها از متون فرانسوی و انگلیسی زیر استفاده شده است:

ـ در ترجمه‌ی کتاب دوم از یک ترجمه‌ی فرانسوی و یک ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده است؛

ترجمه‌ی فرانسوی:

Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, trad. du grec avec deux préfaces,

des notes et un index par Fred. Hoefer, Hachette, Paris, 1912, 4 vol., livre II

ترجمه‌ی انگلیسی:

1. Library of History: Volume I. Books 1-2.34 by Diodorus Siculus, Translated by C.H. Oldfather, published by Harvard University Press, 1933.

2. Library of History: Volume II. Books 2.35- 4.58 by Diodorus Siculus, Translated by C.H. Oldfather, published by Harvard University Press, 1935.

- در ترجمه‌ی کتاب یازدهم از یک ترجمه‌ی فرانسوی و یک ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده است؛

ترجمه‌ی فرانسوی:

Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, trad. du grec avec deux préfaces, des notes et un index par Fred. Hoefer, Hachette, Paris, 1912, 4 vol., livre XI

ترجمه‌ی انگلیسی:

1. Library of History: Volume IV. Books 9-12.40 by Diodorus Siculus, Translated by C.H. Oldfather, published by Harvard University Press, 1946.

- در ترجمه‌ی کتاب چهاردهم از یک ترجمه‌ی فرانسوی و یک ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده است؛

ترجمه‌ی فرانسوی:

Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, trad. du grec avec deux préfaces, des notes et un index par Fred. Hoefer, Hachette, Paris, 1912, 4 vol., livre XIV

ترجمه‌ی انگلیسی:

1. Library of History: Volume IV. Books 14-15.19 by Diodorus Siculus, Translated by C.H. Oldfather, published by Harvard University Press, 1952.

در ترجمه‌ی کتاب پانزدهم از دو ترجمه‌ی فرانسوی و یک ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده است؛

ترجمه‌ی فرانسوی اول:

Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, Livre XV. Texte établi et traduit par Claude Vial, Paris, Société d'édition «Les Belles Lettres», 1977.

ترجمه‌ی فرانسوی دوم:

Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, trad. du grec avec deux préfaces, des notes et un index par Fred. Hoefer, Hachette, Paris, 1912, 4 vol., livre XV

ترجمه‌ی انگلیسی:

Library of History: Volume VII. Books 15.20-16.65 by Diodorus Siculus, Translated by C.L. Sherman, published by Harvard University Press, 1952.

در ترجمه‌ی کتاب هفدهم از دو ترجمه‌ی فرانسوی و یک ترجمه‌ی انگلیسی استفاده شده است؛

ترجمه‌ی فرانسوی اول:

1. Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, Livre XVII. Texte établi et traduit par Paul Goucowsky, Société d'édition «Les Belles Lettres», Paris, 1976.

ترجمه‌ی فرانسوی دوم:

2. Bibliothèque historique, Diodore de Sicile, trad. du grec avec deux préfaces, des notes et un index par Fred. Hoefer, Hachette, Paris, 1912, 4 vol., livre XVII

ترجمه‌ی انگلیسی:

1. Library of History: Volume VIII. Books 16.66-17 by Diodorus Siculus, Translated by C.B. Welles, published by Harvard University Press, 1953.

باید یادآور شد که در برخی موارد بین ترجمه‌های انگلیسی و فرانسوی تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد که بیشتر این تفاوت‌ها در پانوشت‌ها آورده شده است.

چون در این کتاب، ذکر اشخاص یا اصطلاحاتی آمده که برخی از آن‌ها برای خواننده فارسی‌زبان چندان مأنوس نیست، لذا حتی‌المقدور سعی کردیم، علاوه بر

ترجمه‌ی پانوشت‌های مترجمان فرانسوی، خود نیز مواردی را بیفزاییم.

توضیحاتی که در پانوشت‌ها بین دو بندک قرار دارد از آن مترجمان فرانسوی و باقی توضیحات از آن مترجمان فارسی است.

در نگارش پانوشت‌ها غالباً از منابع اختصاصی و عمومی ذیل استفاده شده است:

۱ ـ فرهنگ مصاحب، دایرةالمعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب، مجلّدات ۱ و ۲، تهران ۱۳۷۴.

۲ – فرهنگ اساطیر یونان و روم، تألیف پی‌یر گریمال، ترجمه‌ی احمد بهمنش، مجلّدات ۱ و ۲، نشر امیرکبیر، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶.

۳ ـ فرهنگ فارسی، تألیف محمّد معین، نشر امیرکبیر، چاپ چهاردهم، تهران ۱۳۷۸.

۴ ـ فرهنگ جامع سیاسی، تألیف محمود طلوعی، نشر علم و نشر سخن، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۲.

۵ ـ یونانیان و بربرها، تألیف امیرمهدی بدیع، ترجمه‌ی احمد آرام، جلدهای اوّل و دوم «در یک مجلد»، نشر پرواز، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۴.

۶ ـ تاریخ هرودوت، ترجمه‌ی هادی هدایتی، جلدهای ۱ تا ۶، نشر دانشگاه تهران، چاپ اوّل، تهران ۱۳۳۶ ـ ۱۳۴۱.

۷ ـ حیات مردان نامی، پلوتارک، ترجمه‌ی رضا مشایخی، ۴ جلد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اوّل، تهران ۱۳۳۸.

۸ ـ آناباسیس، گسنوفون، ترجمه‌ی احمد بیرشک، نشر کتاب‌سرا، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۵.

۹ ـ خلاصه‌ی تاریخ کتزیاس، از کوروش تا اردشیر (معروف به خلاصه‌ی فوتیوس)، ترجمه و تحشیه از کامیاب خلیلی، نشر کارنگ، چاپ اوّل، تهران ۱۳۸۰.

۱۰ ـ ایلیاد، هومر، ترجمه‌ی میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۷.

۱۱ ـ ایران باستان، تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، ۳ جلد، نشر دنیای

کتاب، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۴.
۱۲ ـ تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، تألیف عبدالحسین زرین‌کوب، نشر امیرکبیر، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۶۴.
۱۳ ـ لشکرکشی خشایارشا به یونان، تألیف پروفسور چارلز هیگ‌نت، ترجمه‌ی خشایار بهاری، نشر کارنگ، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۸.
۱۴ ـ خاندان‌های حکومتگر ایران باستان، تألیف میترا مهرآبادی، نشر فتحی، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۲.

15 - Dictionnaire des religions, Marguerite-Marie Thiollier, Larousse, Paris, VI[e], 1966.

16 - Dictionnaire de Géographie, Albert Demangeon, Librairie Armand Colin, Paris, 1907.

17 - Petit Larousse, Librairie Larousse, un vol, 20[e] tirage, Paris, 1965.

در ضمن، از آن‌جا که وجود نقشه‌ها، تصاویر و نمودارهایی برای درک بهتر نوشته‌های دیودور ضروری به نظر می‌رسید، اقدام به تهیه آن‌ها گردید. در تهیه تعدادی از نقشه‌ها، تصاویر و نمودارها از کتب زیر بهره گرفتیم:

1 - Lenormant, François, Atlas d'histoire ancienne de L'Orient (Antérieurement aux guerres Médique), A. Levy, S.d., Paris, 1944.

2 - Tozer, H.F., A history of Ancient Geography, with Additional notes by Akhtar J.D., Delhi., Ess Publications, Second éd., 1975.

3 - Herodotus, The history of Herodotus, by George Rowlinson; Thucydides, The history of the Peloponnesian war, by Richard Crawley, Great books, The University of Chicago. USA, 1952.

4 - Bury, J.B., and Russel Meiggs, A history of Greece, The Macmillan Press L.T.D, London, 1975.

5 - Yalouris, Nikolas, Olympie (L'Altis et le Musée), éd. d'Art S. Mélétzis, 10[e], Athènes, Greece, 1991.

6 - Art et Histoire de la Grèce, Casa Editrice Bonechi, Florence, Italie 1999.
7 - Briant, Pierre, Alexandre le Grand, Gallimard, Paris, 1987.

همچنین برای شناخت بهتر دیودور سیسیلی و تألیفش، مقدمه‌ی مبسوطی در آغاز ترجمه‌ی فارسی آوردیم.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در تهیه‌ی فهرست مطالب، ما نیز به سیاق مترجمان فرانسوی و انگلیسی دیودور عمل کرده، فهرست کلی مطالب را در آغاز کتاب آوردیم، و هر چند که در ابتدای هر یک از کتاب‌های پنج‌گانه نیز، خلاصه‌ای مربوط به همان کتاب قرار داده شده، با این حال، چون برای حفظ صداقت و امانت در ترجمه‌ی متنی کلاسیک امکان فهرست‌بندی مطالب به شکل امروزین آن وجود نداشت، پیشنهاد ما به خواننده فارسی‌زبان این است که برای یافتن مطالب مورد نظر خویش از فهرست اعلام کتاب بهره گیرد.

در طول ترجمه‌ی این پنج کتاب از کتابخانه تاریخی دیودور سیسیلی همواره از راهنمایی‌های کارشناسانه و تشویق‌های استادان و پژوهشگران ایرانی و خارجی بهره‌مند شدیم. بر خود فرض می‌دانیم که از همه این عزیزان قدردانی و سپاسگزاری کنیم.

نخست از استادان گرانقدر خانم دکتر شیرین بیانی و خانم دکتر ژاله آموزگار سپاسگزاریم که ما را به ترجمه‌ی این اثر تشویق کردند و ما همواره از پیشنهادهای عالمانه‌ی ایشان برای بهتر شدن ترجمه‌ی این اثر بهره‌مند شدیم، از آقای پروفسور Pierre Briant استاد تاریخ هخامنشی در Collège de France که فهرستی از ترجمه‌های جدید کتابخانه تاریخی دیودور سیسیلی را در اختیارمان گذارده، ما را در ترجمه‌ی برخی از عبارات یاری رساندند، تشکر می‌کنیم. همچنین از آقای Michel Casevitz استاد ادبیات کهن یونان در دانشگاه Paris X-Nanterre و مترجم کتاب دوازدهم دیودور سیسیلی، خانم Claude Vial مترجم کتاب پانزدهم دیودور سیسیلی، آقای Remy Boucharlat رئیس پیشین انجمن ایران‌شناسی فرانسه (IFRI) و استاد باستان‌شناسی دانشگاه Lumière-Lyon2 فرانسه که کتاب هفدهم دیودور سیسیلی را در اختیارمان گذارد. آقای Pedro Pablo Fuentezs Gonzalez استاد تاریخ

یونان در دانشگاه Granada اسپانیا که کتاب ارزشمند Studio Sober Diodore de Sicila و چند مقاله‌ی دیگر درباره‌ی دیودور را برای ما فرستاد. آقای M.B. Hatzopulos رئیس The National Hellenic Research Foundation در یونان که نسخه‌ای از کتاب هفدهم دیودور را برای ما فرستاد، خانم Ana Leon کتابدار کتابخانه‌ی دانشگاه Navarra اسپانیا که مقدمه‌ی کتاب اول دیودور سیسیلی را برای ما فرستاد، آقای Kenneth Mayer استاد دانشگاه Howard آمریکا که مقاله‌ی خود درباره‌ی دیودور را برای ما فرستاد و ما را در نگارش مقدمه بسیار یاری رساند. خانم Dominique Torabi استاد دانشگاه شهید بهشتی، آقای Ian Worthington استاد دانشگاه Missouri-Colombia آمریکا که کتاب A commentary on Diodorus Siculus, Book 15 را برای ما فرستاد، آقای Pierre Ducrey استاد دانشگاه Lausanne سوییس، خانم Elisabeth Samdja استاد دانشگاه Franche Comté فرانسه که مقاله‌ی منتشر شده درباره‌ی دیودور در Dictionnaire des Philosophes Antiques را برای ما فرستاد، خانم Catherine Rubincam استاد دانشگاه Toronto که مقاله‌ی جامعی درباره‌ی کتاب‌های بازمانده دیودور را برای ما فرستاد، آقای دکتر حکمت‌اللّه ملاصالحی استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران که در ضبط صحیح پاره‌ای اسامی خاص یونانی ما را یاری رساند و آقای دکتر محمدباقر وثوقی استاد تاریخ دانشگاه تهران به‌خاطر راهنمایی‌های ارزشمندشان سپاسگزاریم.

در پایان از آقای حسین دهقان، مدیر نشر جامی به خاطر حمایت‌های بی‌دریغ‌شان تشکر می‌کنیم. بی‌تردید هر گونه نقص و ایراد در ترجمه‌ی این اثر متوجه مترجمان فارسی است.

حمید بیکس شورکایی ـ اسماعیل سنگاری

مقدمه مترجمان فارسی

دیودور سیسیلی[1] مورخ هم‌عصر ژول سزار (۱۰۰-۴۴ پ.م) و آگوست (۶۳پ.م - ۱۴ م) و نویسنده‌ی **کتابخانه تاریخی**[2] است. وی تنها مورخ تاریخ جهان به زبان یونانی است که بخش‌های نسبتاً زیادی از تألیفش ـ پانزده کتاب از مجموع چهل کتابش؛ کتاب‌های اول تا پنجم که تاریخ افسانه‌ای بربرها[3] و یونان را شامل می‌شوند و کتاب‌های یازدهم تا بیستم که رویدادهای بین سال‌های ۴۸۰ تا ۳۰۲پ.م. جهان باستان را دربردارند ـ به طور کامل باز مانده است. در این مقدمه، نخست شرح مختصری از زندگانی دیودور به دست می‌دهیم، آنگاه به تشریح کیفیت تألیف **کتابخانه تاریخی** و منابعی که دیودور در نگارش این اثر از آن‌ها بهره جسته، می‌پردازیم و نیز خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب هر یک از کتاب‌ها را می‌آوریم. پس از آن، مقدمه‌ای را که دیودور پس از پایان نگارش اثر خویش نوشته و آن را در آغاز کتاب اول آورده و در آن مبانی فکری و نگرش فلسفی خود را نسبت به تاریخ بیان کرده، مورد بررسی قرار می‌دهیم. همچنین می‌کوشیم دل‌مشغولی‌های این مورخ دوره‌ی باستان را که به نگارش تاریخ جهان همّت گمارد، شرح دهیم. در پایان درباره‌ی زبان و سبک نگارش دیودور، برخورد مورخین و خوانندگان نسبت به

---

1. Diodore de Sicile

2. Bibliothèque historique

۳. کلمه‌ی «بربر» به معنی غیریونانی، در میان یونانیان برای نشان دادن کسانی به کار می‌رفته که از سرزمین هلاس برنخاسته و آن را نمی‌شناسند، در زیر آسمان آن چشم به دنیا نگشوده‌اند و به زبان آن سخن نمی‌گویند.

کتابخانه تاریخی در ادوار گذشته و نسخ، نشر و ترجمه‌های این اثر به زبان‌های مختلف مطالبی می‌آوریم.

زندگی‌نامه دیودور

سده‌ی دوم پیش از میلاد سده‌ی ظهور و پیدایش طبقه‌ی متوسط ثروتمند در شهرهای مختلف ایتالیا و سیسیل است. در قرن اول پ.م، آگوست با برقراری صلح و ثبات، نقش بسزایی در رونق و شکوفایی این طبقه داشت. در این دوران میل به فراگیری دانش نزد مردم این شهرها فزونی گرفت. دیودور در چنین دوره‌ای در شهر اژیریون[1] چشم به جهان گشود. شهر اژیریون در سرزمین سیکول[2]، درون سیسیل و در غرب اتنا[3] واقع است. تنها اشاره‌ای که در تاریخ به این شهر شده زاده‌شدن دیودور در آن است. از طرفی دیودور را نه اژیریونی بلکه سیسیلی یا سیکولوسی[4] خطاب می‌کنند؛ گویی زادگاه کوچکش شایستگی آن را ندارد که در برابر شهرهای بزرگتر، نامی از آن در تاریخ برده شود.

تاریخ دقیق تولد و مرگ دیودور معلوم نیست. وی احتمالاً در سال ۹۰ پ.م به دنیا آمده است. این زمان تقریبی، از تاریخ سفر مطالعاتی‌اش به مصر در سال‌های ۵۷-۵۶پ.م[5] استنتاج می‌شود. درباره‌ی تاریخ وفات او نیز می‌باید به حدس و گمان توسل جست. آخرین رویداد تاریخی که دیودور بدان اشاره کرده است، ایجاد مهاجرنشین رومی در تورومنیون (تائورمین)[6] توسط اکتاویوس[7] است که احتمالاً به

---

1. Agyrion
2. Sicule
3. Etna
4. Diodorus Siculus

۵. دیودور در کتاب اول (فصل ۴۴، بند ۱) اشاره می‌کند که اقامتش در مصر طی المپیاد صد و هشتادم بوده است که برابر است با سال‌های ۵۹/۶۹ یا ۵۶/۵۷ پ.م. دیودور در کتاب اول (فصل ۴۶، بند ۷؛ فصل ۸۳، بندهای ۸-۹)؛ کتاب سوم (فصل ۱۱، بند ۳)؛ کتاب هفدهم (فصل ۵۲، بند ۶) نیز به اقامت خود در مصر اشاره کرده است.

6. Tauromenion (Taormine)
7. Octavius

سال ۳۶ پ.م بازمی‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت که وی تا حدود سال ۳۰ پ.م در قید حیات بوده است، زیرا در آن‌چه از اثرش باز مانده، هیچ اشاره‌ای به پیروزی اکتاویوس بر آنتوان در اکسیوم و پیامدهای سیاسی این رویداد نشده است.

آگاهی ما درباره‌ی زندگی دیودور بسیار اندک و محدود است، این هم از شوخی‌های تاریخ است که درباره‌ی حیات کسی که تاریخ جهان را به نگارش درآورده، تاریخچه‌ای وجود ندارد. تنها منبع موثق درباره‌ی زندگی دیودور همان اندک اشاراتی است که او خود درباره‌ی زندگی‌اش به ما می‌گوید. دیودور در مقدمه‌ی عمومی اثرش (کتاب اول، فصل ۱، بند ۴) بیان می‌کند که برای نگارش اثر بزرگ خویش سی سال وقت گذاشته، بسیار سفر کرده، بخش وسیعی از اروپا و آسیا را پیموده، در این راه رنج‌های فراوان کشیده و خطرات زیادی را از سر گذرانیده است. همچنین در بخش دیگری از همین مقدمه (کتاب اول، فصل ۴، بند ۳) می‌نویسد که در روم سکنیٰ گزید تا از منابعی که در این شهر وجود دارد بهره جوید، غیر از این اطلاعات ناچیز، هیچ اطلاع دیگری درباره‌ی زندگی، تحصیلات، خاندان و اصل و نسب دیودور موجود نیست.

شرحی بر کتابخانه تاریخی

دیودور در زمینه‌ی تاریخ‌نویسی دارای دیدگاهی جهان‌شمول است. او هدف خویش را از نگارش کتابخانه تاریخی به صراحت بیان کرده است. او می‌خواست تاریخ جهان را به نگارش درآورد و در آن تمامی رویدادهای تاریخی را از آغاز آفرینش جهان تا روزگار خود شرح دهد. توجیه این طرح در فواید اخلاقی و سیاسی‌ای نهفته است که هر خواننده‌ای می‌تواند با خواندن این اثر از آن بهره گیرد. البته باید اشاره کرد که دیودور نخستین مورخی نیست که از فایده‌ی تاریخ سخن به میان می‌آورد. سودمندی تاریخ حرف همیشگی مورخان یونان باستان و بویژه عصر هلنی بوده است، اما درک و برداشت دیودور از تاریخ جهان متمایز از دیدگاه دیگر مورخان است و او خود را از این حیث متمایز می‌کند. بیشتر مورخان تنها به نگارش تاریخ یک سرزمین یا یک شهر بسنده کرده‌اند و شمار کمی از آن‌ها به نگارش تاریخ

بشر از آغاز آفرینش تا عصر خویش همت گمارده‌اند؛ اما در نظر دیودور کار آن‌ها رضایت‌بخش نبوده است. او هیچ‌یک از مورخان پیش از خود را مؤلفان تاریخ جهان نمی‌دانست، زیرا همگی آنان از آرمان او به دور بوده‌اند. وی در این باره می‌نویسد:

«با بررسی آثار پیشینیان مراتب احترام و انصاف را در حق آن‌ها ابراز داشته‌ایم، اما بر این باوریم که آثارشان فاقد غنا و پختگی لازم است، زیرا فایده‌ی یک اثر تاریخی در مجموعه‌ای از موقعیت‌ها و وقایع بی‌شمار و مختلف نهفته است. با وجود این، بیشتر مورخان وقت خویش را به نگارش تاریخ جنگ‌های خاص یک سرزمین یا یک شهر صرف کرده‌اند. از میانشان تنها شمار اندکی، شرحی از تاریخ جهان از زمان‌های کهن تا عصر خویش، به رشته تحریر درآورده‌اند، برخی از ترتیب تاریخی وقایع غفلت ورزیده‌اند، بعضی نیز در برابر وقایع و رفتارهای بربرها خاموشی گزیده‌اند و برخی دیگر نیز از نگارش دوران اساطیری به خاطر دشواری کار چشم پوشیده‌اند. شماری تن به سرنوشت داده‌اند. هیچ‌یک از آن‌ها در آثار خویش از دوره‌ی شاهان مقدونی پیشتر نرفته‌اند؛ برخی تاریخ خود را با فیلیپ، بعضی با اسکندر و شماری نیز با جانشینان یا اعقاب این پادشاهان به پایان رسانیده‌اند. از آن زمان تاکنون رویدادهای بی‌شمار و مهمی رخ داده که تا به حال هیچ مورخی برای نگارش آن تلاشی نکرده است و همه آن‌ها در برابر این مهم پا پس کشیده‌اند.» (کتاب اول، فصل ۳، بندهای ۱-۲)

دیودور بر آن شد با نگارش اثری جامع این کاستی‌ها را برطرف کند. از این‌رو تاریخ عمومی جهان را به نگارش درآورد و در آن، از یک‌سو رویدادهای جهان غرب یعنی یونان، ایتالیا، سیسیل و اروپای غربی را روایت کرد و از دیگر سوی به شرح رویدادهای آسیا و آفریقا مبادرت ورزید.

او در مقدمه‌ی آغازین کتاب اول درباره‌ی تقسیم موضوعی اثر خویش چنین نوشت:

«می‌خواهیم در آغاز، سخنی درباره‌ی طرح کلی اثرمان بیان داریم؛ شش کتاب نخست به شرح تاریخ افسانه‌ای پیش از جنگ تروا اختصاص داده شده‌اند و از این شش کتاب، سه کتاب اول، تاریخ کهن بربرها و سه دیگر، تاریخ یونان قدیم را دربرمی‌گیرند. در یازده کتاب بعدی (کتاب هفتم تا هفدهم) تاریخ عمومی از جنگ تروا تا مرگ اسکندر را شرح می‌دهیم. در بیست و سه کتاب آخر، ادامه‌ی

این تاریخ را از آغاز جنگ سلت‌ها و رومیان تحت فرمان ژول سزار آورده‌ایم که به سبب تحقق کارهای نمایان در زمره‌ی خدایان قرار گرفت.» (کتاب اول، فصل ۵، بند ۲)

به طور کلی کتابخانه تاریخی دیودور سه دوره‌ی زمانی را دربرمی‌گیرد. دوره‌ی نخست دوره‌ی طولانی پیش از جنگ تروا است که دیودور شش کتاب نخست را به آن اختصاص داد و سعی کرد داستان‌های افسانه‌ای آن دوران را روایت کند. همچنان که خود دیودور اذعان می‌کند هیچ ترتیب تاریخی‌ای برای روایت رویدادهای افسانه‌ای این دوران رعایت نشده، زیرا هیچ منبع موثقی از این دوران در دست نبوده است.[1] دوره‌ی دوم که کتاب‌های هفتم تا هفدهم به آن اختصاص یافته، با اشغال تروا آغاز و با مرگ اسکندر پایان می‌پذیرد. دیودور برای شرح رویدادهای این دوره از گاه‌شماری‌ای که آپولودور آتنی[2] در قرن دوم پ.م با استفاده از کار اراتوستن[3] و تکمیل آن نوشته بود، سود جست و گاه‌شماری وقایع خود را بر

---

۱. کتاب اول (فصل ۵، بند ۱)

۲. (Apollodore d'Athène)؛ آپولودور آتنی (حدود ۱۸۰ پ.م) از نویسندگان یونانی و شاگرد آریستارخوس بود. بیشتر معروفیتش به خاطر نگارش گاهشمار تاریخ یونان است. گاهشماری او فاصله‌ی زمانی بین سقوط تروا (۱۱۸۴ پ.م) تا سال ۱۴۴ پ.م را دربرمی‌گرفت. رسالاتی در باب خدایان یکی دیگر از تألیفات او بوده است. دایرةالمعارف اساطیر یونان تحت عنوان کتابخانه که نگارش آن را به او نسبت می‌دهند، از آن او نیست.

۳. (Eratosthène)؛ (حدود ۲۸۵-۱۹۴ پ.م) در سیرن (لیبی کنونی) چشم به جهان گشود و در آتن تحصیلاتش را به پایان رساند. وی در آتن شاگرد پیروان افلاطون و رواقیون معروف بود. کالیماک او را در سن ۳۰ سالگی به اسکندریه فراخواند و وی رئیس کتابخانه آن‌جا شد. اراتوستن، هم‌زمان شاعر، فیلسوف، منتقد ادبی، ریاضی‌دان، هندسه‌دان، ستاره‌شناس، فیزیکدان، جغرافی‌دان و مورخ بود. وی نخستین کسی است که جغرافیا و گاه‌شماری علمی را بنیان نهاد. وی نه‌تنها محیط کره زمین را با تقریب قابل ملاحظه‌ای (۲۵۰۰۰ استاد برابر با ۳۹۳۷۵کیلومتر) اندازه گرفت، بلکه در جغرافیای توصیفی خود نقشه‌ای از دنیا تهیه کرد که در مقایسه با نقشه‌های دانشمندان پیشین بسیار به واقعیت نزدیک بود. استرابون اغلب دیدگاه‌های اراتوستن را به باد انتقاد می‌گرفت، ولی دانش امروزی حق را به اراتوستن می‌دهد و نظرات او را تأیید می‌کند.

گاه‌شماری تاریخی‌اش نیز اثر ارزشمندی است. وی نخستین کسی بود که اظهار کرد که دوره‌ی تاریخی یونان با آغاز المپیاد اول (۷۷۶ پ.م.) شروع می‌شود و هر آن‌چه که پیش از این دوره است به دوران اساطیری تعلق دارد. گاه‌شماری او امروزه نیز موثق و قابل اعتماد است. همچنین وی در اثرش تحت عنوان ←

کار آپولودور و اراتوستن بنیان نهاد. شایان ذکر است که برای این دو تن، تاریخ تصرف تروا (۱۱۸۴/۳ پ.م) نقطه‌ی آغاز زمان تاریخی محسوب می‌شد. دوره‌ی سوم که کتاب‌های هفدهم تا چهلم به آن اختصاص یافته، از مرگ اسکندر (۳۲۳ پ.م) آغاز شده تا زمان دیودور را دربرمی‌گیرد. این دوره به عصر یونانی‌مآبی (هلنیسم) معروف است.

منابع دیودور در نگارش *کتابخانه تاریخی*

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که توجه بسیاری از مورخان و پژوهش‌گران را از میانه‌های سده‌ی نوزدهم به خود جلب کرد، موضوع منابع دیودور در نگارش کتابخانه تاریخی است. دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد، دیدگاه نخست، دیدگاه سنتی است و ولکاردسن برای نخستین بار آن را در سال ۱۸۶۸م. مطرح کرده و پیش‌آهنگ آن است.[۱] بر اساس نظر وی، دیودور برای شرح وقایعی که در یک دوره‌ی زمانی مشخص روی داده‌اند، تنها به نوشته‌ی یک مورخ پیش از خود استناد می‌کرد و آن را در اثر خویش می‌آورد.[۲] به سخنی دیگر، او در نقل یک رویداد تاریخی، روایات منابع مختلف را مقابله و تحلیل نمی‌کرده، بلکه نوشته‌ی یک مورخ را درباره‌ی آن رویداد پیش روی خود می‌گذارده و به شیوه‌ای «مکانیکی» از آن رونویسی می‌کرده است. شوارتز[۳]، جاکوبی[۴]، موری[۵]، هورن بلوئر[۶] و استیلیانو[۷]

→

آریانا برای نخستین بار کلمه‌ی ایران را در معنای سیاسی آن به کار برد و منظور از آن قسمتی از قلمرو پادشاهی سرنگون شده‌ی پارس بود که در آن زمان استقلال خود را بازیافته بود.

1. C.A. Volquardsen, *Untersuchungen ubre die quellen der griechishen, und sicilischen Geschichten bei Diodor*, Kiel, 1868
2. One-period one-book historiography
3. Ed. Shawartz, RE, V1, 1903, 663-704, s.u.Diodorus 38
4. F. Jacoby, *Die Fragmente der griechishen Historiker*, Berlin, 1926
5. O. Murray, «Hecataeus of Abdera and Pharaonic Kingship, *JEA* 56, 1970, pp. 141-171
6. J. Hornblower, *Hieronymus of Cardia*, Oxford, 1981
7. P.J. Stylianou, *A commentary on Diodorus Siculus Book 15*, Oxford, 1998

از جمله طرفداران این دیدگاه هستند. آن‌ها برای اثبات عقیده‌ی خویش این مسئله را مطرح می‌کنند که اگر نوشته‌ی دیودور را با منبعی که وی از آن اقتباس کرده و اکنون نیز در دست است، مقابله کنیم، درمی‌یابیم که نوشته‌ی دیودور به منبع مورد نظر بسیار نزدیک است و دیودور تنها آن را تلخیص و رونویسی کرده است. از این‌رو می‌توان استنباط کرد که این روش متداول دیودور، در تدوین کتابخانه تاریخی بوده است. بر پایه‌ی این دیدگاه، دیودور گردآورنده‌ای فرومایه، بی‌ذوق، بی‌استعداد و فاقد ذهنی تحلیل‌گر بوده است. حتی جاکوبی که در تدوین اثرش بسیار دقیق و موشکافانه عمل می‌کرده[1]، قطعات طولانی از نوشته‌ی دیودور را از آن تیمائوس[2]، هکاته ابدری[3] یا پوزیدونیوس[4] دانسته و این قطعات را به نام این مورخان در اثرش

---

۱. (Felix Jacoby)؛ مورخ بزرگ آلمانی که در سال ۱۹۲۳ شروع به گردآوری و شرح و تفسیر تمامی قطعات بر جای مانده از نویسندگان و مورخین باستان کرد و این کار را تا سال ۱۹۵۸ ادامه داد؛ ولی با مرگ وی در سال ۱۹۵۸ تدوین این اثر بسیار ارزشمند ناتمام باقی ماند. این اثر که تحت عنوان *Die Fragmente der griechischen Historiker* است، در ۱۶ جلد ابتدا در برلین و سپس در لیدن به چاپ رسید. شرح و تفسیر جامعی که وی به زبان آلمانی یا انگلیسی به دست داده بر ارزش کارش افزوده است. علامت اختصاری کتاب او FGrH یا FGrHist می‌باشد. در سال ۱۹۹۱ G.A. Lehmann و G.Scheppens کار جاکوبی را پی گرفتند و اثر خود را تحت عنوان *Katholieke Universiteit Leuven* در بلژیک منتشر کردند.

۲. (Timaeus)؛ مورخ یونانی (۳۵۶ـ۲۶۰ پ.م) در سیراکوز به دنیا آمد. آگاتوکل او را در سال ۳۱۷ یا ۳۱۲ پ.م از سیسیل بیرون کرد. وی به آتن رفت و مدت ۵۰ سال در این شهر زندگی کرد و در سال ۲۶۴ پ.م اثر خویش تحت عنوان تاریخ سیسیل و یونان بزرگ را به پایان رساند. از این اثر تنها قطعات اندکی بر جای مانده است. پولی‌بیوس همواره او را به خاطر جانبداری، نادانی، جعل روایات و سبک پرتکلفش نکوهش می‌کرد.

۳. (Hecatée d'Abdère)؛ مورخ یونانی اواخر سده‌ی چهارم پیش از میلاد. وی شاهدی ارزشمند درباره‌ی ذهنیت یونانی نسبت به شرق است. در اثر خود با عنوان مصر (*Aegyptiaca*) تصویری آرمانی از مصر مطابق با ذهنیت خوانندگان یونانی‌اش به دست داده بود. این اثر اینک در دسترس نیست.

۴. (Posidonios)؛ پوزیدونیوس (۱۳۵-۵۱ پ.م) در شهر اپامیا (Apameia) واقع در سوریه چشم به جهان گشود. وی از یک خانواده یونانی بود و از تعلیم و تربیت یونانی بهره‌مند شد. برای تکمیل تحصیلاتش به آتن رفت و مدتی نزد پانایتیوس (Panaetius)، فیلسوف رواقی، تلمّذ کرد. پس از آن سفرهای بسیاری کرد، از منطقه‌ی غربی مدیترانه، مصر و اسپانیا دیدار کرد. آنگاه در سال ۹۷ پ.م مدرسه‌ای در رودس باز کرد و به آموزش پرداخت. به کارهای سیاسی روی آورد و در سال ۸۷-۸۶ پ.م در مقام سفیر رودس به روم سفر کرد. در آن‌جا با پومپه (Pompey) که پیشتر در یونان تعلیم دیده بود، پیوند دوستی بست. پومپه این دوستی را ادامه داد و چندین بار از او در رودس دیدار کرد.

←

آورده است.[1]

اما این دیدگاه مدت زمانی است که به بوته‌ی نقد کشیده شده است. دیودورشناسانی چون اولدفادر[2]، مترجم کتابخانه تاریخی به انگلیسی، بارتون[3]، گوکووسکی[4]، رومیلی[5]، کاسولا[6]، سارتوری[7]، ساکس[8] و

←

تمامی آثار پوزیدونیوس از دست رفته‌اند، ولی با تحلیل نوشته‌های آن زمان می‌توان پی برد که پوزیدونیوس تأثیر زیادی بر نویسندگان آن زمان بر جای گذارده است.

می‌توان گفت که بسیاری از اندیشه‌های بزرگ موجود در آثار این نویسندگان از آن او بوده است. تسلر (Zeller) از او چنین یاد می‌کند: «جامع‌ترین ذهنی که یونان پس از ارسطو به خود دیده است.» پوزیدونیوس در شاخه‌های مختلف علوم نظیر ریاضیات، ستاره‌شناسی، هواشناسی، جغرافیا، تاریخ، ادبیات و غیره سررشته داشته است. وی به منزله‌ی مورخ، جغرافی‌دان و فیلسوف، جریان‌های مختلف فلسفی را درهم آمیخت و نظام فلسفی خویش را که همان «یکتاانگاری رواقی» است، بنیان نهاد. وی کوشید وحدت به هم پیوسته‌ی اجزای طبیعت را نشان دهد. از نظر وی پدیده‌ی جزر و مد که ماه سبب آن است، نشانگر همدلی‌ای است که بین تمامی اجزای نظام کیهانی حکم‌فرماست. جهان سلسله مراتبی از درجات وجود، از کاینات، نباتات و حیوانات گرفته تا انسان و اجرام سماوی الهی است که جملگی در یک نظام بزرگ به هم پیوسته‌اند و هر جزیی از طریق مشیت الهی نظم و سامان می‌یابد. پوزیدونیوس همچنین به قوم‌شناسی علاقمند بود و به تأثیر آب و هوا و شرایط اقلیمی بر شخصیت و روش زندگی انسان‌ها بسیار تأکید می‌کرد.

برای مطالعات بیشتر درباره‌ی پوزیدونیوس ر.ک به:

[1]. K. Reinhardt, *Kosmos und Sympathie. Neue Untersuchungen uber Poseidonios*, Munchen, 1926

[2]. J. F. Dobson, «The Posidonius Myth», *Classical Quarterly*, 1918, pp. 179-195

[3]. R. M. Jones, «Posidonius and the flight of the mind through the universe», *Classical Philology*, 1926, pp. 97-119

[4]. F. Copleston, *A history of Philosophy*, Vol. 1, U.S.A., 1985, pp. 421-424

1. F. Jacoby, *Fragmente der griechishen Historiker*, Berlin, 1926

2. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, (Vol. 1,2,3,4,5,6) Loeb Classical Library, London, 1933-1954

3. A. Burton, *Diodorus Siculus, Book I, A commentary*, Leiden, 1972

4. P. Goukowsky, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XVII*, CUF, Paris, 1976

5. J. De Romilly, *La douceur dans la pensée grecque*, Paris, 1979

6. F. Cassola, «Diodore e la storia romana» in *Aufstieg und Niedergang der romischen Welt, Teil II, 30,1: Principat: Sprache und Literatur, (Literatur der augusteischen Zeit)*, Berlin, 1982

7. F. Sartori, «Storia, utopia et mito nei primi libri della Bibliotheca Historica di diodoro Siculo», *Athenaeum*, 62, 1984

8. K. S. Sacks, «*Diodorus Siculus and the first century*», Princeton, 1990

شامو[1] مخالف این دیدگاه هستند و بر این باورند که متهم کردن دیودور به اقتباس صرف و رونویسی کورکورانه از نوشته‌های مورخان پیشین بی‌اساس است. آثاری که دیودور از آن‌ها بهره جسته تقریباً همگی از بین رفته‌اند و تنها قطعات ناچیزی از آن‌ها بر جای مانده است. از این‌رو برای تعیین میزان تأثیرشان بر دیودور تنها می‌توان به حدس و گمان توسل جست. حال چگونه می‌توان ثابت کرد که دیودور آثار مورخان پیشین را به شیوه‌ای کورکورانه بازنویسی یا رونویسی می‌کرده است؟ این پژوهشگران می‌اندیشند که دیودور از منابع مختلف به شیوه‌ای هدفمند سود می‌جسته است، به بیانی بهتر، او همچنان که خود در مقدمه‌ی آغازین اثرش شرح داده است، از نوشتن تاریخ جهان و شرح رویدادهای سراسر جهان مسکون اهدافی را دنبال می‌کرده، بر این اساس همواره می‌کوشید به گونه‌ای از منابع مختلف بهره جوید که اهداف از پیش تعیین‌شده‌اش را برآورده کند. همچنین او در موارد بسیاری روایات مختلف مورخان از یک رویداد تاریخی را مقابله و تحلیل کرده و آن‌چه را که خود درست می‌پنداشت به شیوه‌ی خاص خویش پردازش و نقل کرده است. وانگهی جای تردیدی نیست که هرگردآورنده‌ای، حتی بی‌استعداد، نشان و اثری از خود در آن‌چه گردآوری کرده است بر جای می‌گذارد.

طرفداران این دو دیدگاه از دیرباز نظریات یکدیگر را بررسی و نقد می‌کردند و اکنون نیز در میان دیودورشناسان، هر دو دیدگاه طرفدارانی دارد. ما در این‌جا تنها یک نمونه از این انتقادات و پاسخ آن را می‌آوریم:

بارتون این عقیده را که فصل‌های مربوط به مصر در کتاب اول برگرفته از کتاب مصر یا آگیپتیاکا (Aegyptiaca) هکاته ابدری است، نمی‌پذیرد و می‌نویسد:

«انتساب قطعاتی که قادر به یافتن منبع دست اول دیگری برای آن‌ها نیستیم، به یک نویسنده [در این‌جا هکاته ابدری] که اثرش به طور کامل از بین رفته، بسیار آسان است. وانگهی حق نداریم از این واقعیت چشم بپوشیم که ممکن است برخی از قطعات، اقتباسی از نویسندگانی بعد از هکاته ابدری بوده و برخی دیگر

1. F. Chamoux, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Introduction générale*, CUF, Paris, 1993

نیز نوشته‌ی خود دیودور باشد.»[۱]

موری به این انتقاد چنین پاسخ می دهد:

«اگر نگارش گزارش دیودور از مصر حاصل طبع خود دیودور است، وی بی‌گمان می‌بایست یکی از بزرگ‌ترین مورخان عصر هلنی اعلام می شد.»[۲]

در واقع، آن‌چه که منتقدین دیودور به بوته‌ی فراموشی سپرده‌اند، گستردگی کار دیودور است. دیودور می‌خواست تاریخ جهان را از آغاز آفرینش تا روزگار خویش به نگارش درآورد و او هرگز نمی‌توانست بدون بهره جستن از آثار پیشینیان چنین کار مهمی را تحقق بخشد. به سخنی دیگر، با توجه به گستردگی و دشواری کار، تنها راه برای نگارش تاریخ جهان در آن زمان گردآوری و تدوین آثار پیشینیان بوده است؛ اما منظور از گردآوری، سرهم کردن و رونویسی نوشته‌های دیگران نیست. دیودور تنها یک گردآورنده نبود، بلکه در موارد بسیاری به داوری آثار پیشینیان می‌نشیند و نگاه انتقادی خویش را هم نسبت به مورخ و هم نسبت به نوشته‌های تاریخی نشان می‌دهد. برای مثال وی با این‌که هرودوت را می‌ستاید، او را به خاطر نشان دادن علاقه‌ی بسیار زیاد در روایت داستان‌های شگفت‌انگیز و قصه‌های ساختگی برای جلب‌نظر خواننده نکوهش می‌کند و در پی آن می‌کوشد انگیزه‌ی خویش را از این انتقاد روشن سازد:

«ما نه برای انتقاد از هرودوت از موضوع بحث خارج شدیم، بلکه خواستیم نشان دهیم که داستان‌های شگفت‌انگیز معمولاً مخاطبین بیشتری را نسبت به داستان‌های واقعی به خود جلب می کند.»[۳]

یا در جای دیگر از تیمائوس چنین انتقاد می‌کند:

«من ناگزیر شدم این موضوع را با توجه خاصی بررسی کنم، زیرا تیمائوس که مورخان پیش از خود را به سختی نقد و متهم می‌کند و هیچ رحمی به

---

1. A. Burton, *Diodorus Siculus, Book I, A commentary*, Leiden. 1972, p. 34

2. O. Murray, «H. and Hellenistic Culture». *Classical Quarterly*, N. S. 22, 1972. p. 207

۳. کتاب دهم (فصل ۲۴، بند ۱)

> نویسندگان «تواریخ» نمی‌کند، خود عنان خیال را در موضوعی که مدعی است به‌طور دقیق بر آن اشراف دارد رها کرده و به بی‌راهه می‌رود. بر این اساس به عقیده‌ی من می‌باید مورخان را به‌خاطر اشتباهاتشان بخشید، زیرا آن‌ها هم انسان هستند و جستجوی حقیقت در گذشته دشوار است.»[1]

وانگهی از نوشته‌های دیودور چنین برمی‌آید که وی غالباً از منابع مختلفی سود می‌جسته، آن‌ها را با هم مقابله می‌کرده است؛ برای نمونه در کتاب دوم که از کتزیاس[2] اقتباس کرد، وقتی از دانش طالع‌بینی کلدانی‌ها سخن به میان می‌آورد[3] به

---

۱. کتاب سیزدهم (فصل ۹۰، بند ۶-۷)

۲. (Ctésias)؛ طبیب و مورخ یونانی. وی حدود سال ۴۴۳/۴۴۴ پ.م در کنیدوس، واقع در جنوب باختری آسیای صغیر به دنیا آمد. سرزمین کنیدوس به خاطر داشتن طبیبان حاذق معروف بوده است. تردیدی نیست که کتزیاس به عنوان اسیر به دربار ایران وارد شد، اما زمان اسیر شدنش مشخص نیست. به نظر می‌رسد که تیسافرن، خشترپاون هخامنشی، وی را در هنگام جنگ با کاریه (سال ۴۱۵ پ.م) که در مجاورت کنیدوس است، اسیر کرده و به دربار اردشیر دوم آورده باشد. کتزیاس به مدت ۱۷ سال از سال ۴۱۵ تا ۳۹۸ پ.م به عنوان پزشک مخصوص دربار خدمت کرد. پس از بازگشت به میهن خویش شروع به نوشتن آثاری کرد که مهم‌ترین آن‌ها پرسیکا (Persicae) مشتمل بر ۲۳ کتاب و اندیکا (Indicae) هستند. او در پرسیکای خویش تصریح می‌کند که قصد دارد بسیاری از عقیده‌های باطل و اشتباه یونانیان نسبت به پارسیان و آداب و سنن‌شان را اصلاح کند و هرودوت را به خاطر دروغ‌پردازی بسیار، نکوهش می‌کند، ولی او به وعده‌ی خویش جامه‌ی عمل نمی‌پوشاند و تصویری واقعی و روشن از امپراتوری هخامنشی به دست نمی‌دهد. اسناد کهن بابلی و مصری نشان می‌دهد که کتزیاس همواره اخبار را جعل می‌کرده است. از آثار کتزیاس قطعات اندکی بر جای مانده که جاکوبی، مورخ بزرگ آلمانی، آن‌ها را در اثر خویش گرد آورده است. ر.ک به:

F. Jacoby. *Fragmente der Griechischen Historiker*. 688, vol. IIIc; 1958

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی کتزیاس؛ ر.ک به:

[1]. J. Auberger, «Ctésias romancier», *AC* 64, 1995 a., pp. 57-73

[2]. J. Auberger, «Ctésias et L'Orient. Un original doué de rasion.» *Topoi* 5/2, 1995b, pp. 337-352

[3]. J. M. Bigwood, «Ctesias, his royal patrons, and Indian swords» *JHS* 115, 1995, pp.135-140

[4]. J. M. Bigwood, «Diodorus and Ctésias», *Phoenix* 34, 1980

[5]. K. Karttunen, «Ctésias in transmission and tradition» *Topoi* 7/2, 1997, pp. 635-646

[6]. D. Lenfant, «Ctésias et Hrerodote ou les recritures de l'histoire dans la Perse Achémenide», *REG* 109/2, 1996

۳. کتاب دوم (فصل ۳۱، بند ۲)

پیش‌گویی‌های مربوط به اسکندر، آنتیگون بورنی[1] و سلوکوس نیکاتور[2] نیز اشاره می‌کند که بی‌گمان این پیش‌گویی‌ها از کتزیاس گرفته نشده، زیرا وی چندین دهه پیش از تحقق این پیش‌گویی‌ها می‌زیسته است یا در همین کتاب درباره‌ی درازا و بلندی دیوار بابل، دیودور پی می‌برد که برآوردهای کتزیاس و کلیتارخوس[3] و دیگران با هم یکسان نیست.[4] بنابراین پیداست که دیودور نوشته‌های این مورخین را مقابله کرده و نظر هیچ‌یک از آن‌ها را نپذیرفته است. دیودور به کرّات متذکر می‌شود که مهم‌ترین اصل در تاریخ‌نویسی، جستجو و رعایت حق و حقیقت است، از این‌رو در کتاب اول وقتی در باب وجه تسمیه برخی از شهرهای مصر، روایت محلی با پرسیکای کتزیاس منطبق نیست، دیودور که پی به این اختلاف برده، می‌نویسد:

«روشن کردن حقیقت به‌طور دقیق در باب این موضوع بسیار دشوار است، اما آوردن اختلاف‌نظر بین مورخان را در نوشته‌ی خود اجتناب‌ناپذیر می‌دانیم، زیرا با این کار این آزادی و حق را به خواننده می‌دهیم که خود درباره‌ی آن به داوری نشیند.»[5]

همچنین در کتاب سوم، دیودور بی‌اعتمادی خویش را نسبت به مورخان اهل مصر و اتیوپی که اغلب به «روایات دروغین خود می‌بالند» یا «خود قصه‌های بی‌شماری جعل کرده‌اند» نشان می‌دهد.[6] در مقابل صحت و درستی نوشته‌های آگاتارخید کنیدی[7] و ارتمیدور افسی[8] را

1. Antigone le Borgne

2. Seleucos Nicator

3. Clitarchos

۴. کتاب دوم (فصل ۷، بند ۳-۴). دیودور پیش از این کتاب در اول (بند ۵۶، ۵-۶) اشاره کرده بود که کتزیاس روایت متفاوتی از آن‌چه وی درباره‌ی دو شهر مصر آورده، به دست داده است، اما می‌افزاید که درباره‌ی این مسائل مبهم، نقش مورخ این است که خوانندگانش را در مقام داوری قرار دهد.

۵. کتاب اول (فصل ۵۶، بند ۶)

۶. کتاب سوم (بند ۱۱، ۱-۳)

7. Agatharchide de Cnide

۸. (Artemidore d'Ephese)؛ نویسنده‌ی یونانی سده‌ی دوم پیش از میلاد. وی رساله‌ای تحت عنوان تعبیر خواب دارد.

می‌پذیرد.[۱] نمونه‌هایی از این دست در کتابخانه تاریخی دیودور فراوان به چشم می‌خورد. بر این اساس می‌توان گفت که دیودور از منابع مختلفی سود جست، ولی کار خویش را بر یک منبع اصلی بنیان کرد. حال پرسش این است که منبع دیودور در نگارش هر کتاب چه کسانی بوده‌اند؟

مورخان و زبان‌شناسان آلمانی برای یافتن منابع دیودور در نگارش اثرش، دست به پژوهشی روشمند زده‌اند که به *Quellenforschung* ـ تحقیق منابع ـ موسوم است. ادوارد شوارتز[۲] این شیوه را بسط و گسترش داد و آن را برای یافتن منابع دیودور به کار بست. روش شوارتز بر این اصل مبتنی است که وقتی دیودور به نام یکی از نویسندگان پیشین اشاره می‌کند، در واقع می‌خواهد اعتراف کند که از او اقتباس کرده و این چنین دین خود را نسبت به او ادا کند. اگرچه شوارتز در مقاله‌ی مبسوطی که در سال ۱۹۰۳ م. نوشت دیودور را سخت به باد انتقاد گرفت و او را نمونه‌ی بسیار ضعیفی از کتاب‌سازان آن دوران خواند[۳]، ولی مقاله‌اش حاوی نکات ارزشمندی است. این دانشمند فهرستی از تمامی نویسندگان از جمله مورخان، جغرافی‌دانان، افسانه‌نویسان، شاعران، فیلسوفان، خطیبان و غیره را که در کتاب‌ها و قطعات بازمانده کتابخانه تاریخی موجود است، درآورد. ما در این‌جا تنها نام مورخان، جغرافی‌نویسان، افسانه‌نویسان و نویسندگانی را که دیودور به آثار تاریخی آن‌ها اشاره کرده است و ممکن است منبع دیودور در نگارش کتابخانه تاریخی باشند، می‌آوریم[۴]:

---

۱. کتاب سوم (بند ۳،۱۱)

2. Edward Shawrtz

3. Ed. Shawartz, *RE*, V 1, 1903, 663-704. *s.u Diodoros* 38

۴. شوارتز در مقاله‌ی دیگری (Ed. Schwartz, *Griech. Geschichtschreiber*, Leipzig, 1959) منابع دیگری را به فهرست خود افزود. ر.م گیر در پیوست جلد دوازده انتشارات لوب (R. M. Geer, Diodorus of Sicily, XII, Londres-Cambridge Mass., 1967) فهرست دقیق و کاملی از تمامی منابع و ارجاعات دیودور را آورده است. فرانسوا شامو نیز در مقدمه‌ی ترجمه‌ی کتاب اول دیودور (F. Chamoux. *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Introduction générale*, CUF, Paris, 1993) در برخی موارد اشارات شوارتز را کامل کرده، ولی تنها به آوردن نام مورخین، جغرافی‌نویسان و افسانه‌نویسان که می‌توانستند منابع دیودور در نگارش کتابخانه تاریخی باشند بسنده کرده است. فهرست ما نیز برگرفته از فهرست اوست.

کتاب اول: آگاتارخید کنیدی، آپولودور آتنی، کادموس ملطی[1]، کتزیاس، افوروس[2]، هکاته ابدری، هکاته ملطی[3]، هلانیکوس[4]، هرودوت، ماتریس تبایی[5]،

---

۱. (Cadmos de Milet)؛ مورخ یونانی ابتدای سده‌ی ششم پ.م. وی تاریخ پیدایش شهر ملطیه و شهرهای ایونی را به نثر نوشت و با نگارش اثر خود، تاریخ را از افسانه جدا کرد.

۲. (Ephorus)؛ افوروس از مردم کیمه (Cyme) واقع در آسیای صغیر بود. وی بین سال‌های ۴۰۸ تا ۴۰۵ پ.م تولد یافت و هنگامی که اسکندر در آسیا بود، وفات یافت (حدود ۳۳۰پ.م). وی یکی از شاگردان ایسقراط معروف بود و در درس‌های سخنوری وی شرکت می‌جست؛ اما به نظر در این هنر پیشرفت چندانی نداشته است و گفته می‌شود به پیشنهاد ایسقراط به نوشتن آثار تاریخی روی آورد. حاصل کار و تلاش وی در این حوضه، نگارش نخستین تاریخ جهان تحت عنوان Historia در ۲۹ کتاب است که با بازگشت هراکلیدها (Heraclidae) به پلوپونز به منزله‌ی نخستین رویداد مستند تاریخی آغاز می‌شود و اگر عمرش وفا می‌کرد، دنباله‌ی تاریخ خویش را تا تصرف و تسخیر نهایی پارس می‌آورد. پسرش دموفیلوس (Demophilus) اثر پدرش را ویرایش کرد و کتاب سی‌ام را بدان افزود. هر کتاب افوروس، مستقل و دارای عنوان و مقدمه‌ای جداگانه بود. این اثر تقریباً به طور کامل از بین رفته و تنها قطعاتی از آن را می‌توان در نوشته‌های دیودور یافت. از اندک قطعات بازمانده از این اثر چنین برمی‌آید که افوروس با نگاهی انتقادی از منابع و نوشته‌های مورخین پیش از خود سود می‌جسته و از این‌رو، اثرش بسیار ستوده و خوانده می‌شد. استرابون اهمیت بسیاری به پژوهش‌های جغرافیایی وی داد و او را به خاطر جدا کردن حوضه‌ی تاریخ از حوضه‌ی جغرافیا تحسین کرده است. شیوه‌ی نگارش افوروس در برخی موارد پرتکلف و تصنعی بود؛ گاه تأثیر سخنوری را فدای واقعیت تاریخی می‌کرد. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی افوروس ر.ک به:

[1]. Stylianou. P..I., Ephorus, Historian of the 4th century B.C

In: Encyclopedia of Greece and the Hellenic Tradition. Editor: Graham Speake. Volume 1:A-K. London & Chicago: Fitzroy Dearborn Publishers. -2000.-S. 558-559

[2]. Bruo Sunseri, G. Poesia e storiografia in Eforo de Cuma

In: Quaderni di storia. - Bd. 46 (1997). - S. 143-167

[3]. Garcia Gonzalez, Jesus Maria; Campos Daroca, Javier: Eforo y el ethos espartano, EFG2, 1986, 193-207

[4]. Connor, Walter R. *Studies in Ephoros and other sources for the cause of the Peloponnesian War*. Zugl.: Princeton, NJ, Princeton Univ., Diss., 1960

[5]. G.L.Barber, *the Historian Ephorus*, Cambridge, 1935

۳. (Hecatée de Milet)؛ مورخ و جغرافی‌دان اهل ایونی سده‌ی چهارم پ.م. او به سفر و آداب و رسوم مردمان مختلف علاقه‌مند بود و از سراسر شاهنشاهی پارس دیدار کرد و یادداشت‌های خود را تحت عنوان سفر به دور دنیا چاپ کرد. وی همچنین در اثری با عنوان شجره‌نامه‌ها که در آن تاریخ کهن یونان را به اختصار شرح داد، برای نخستین بار کلمه‌ی تاریخ را در معنای تحقیق به کار برد.

۴. (Hellanicos)؛ مورخ یونانی هم‌عصر هرودوت. وی آثاری درباره‌ی بربرها و تاریخ پارس نوشت. همچنین وی نویسنده‌ی نخستین تاریخ آتن تحت‌عنوان اتیس (*Atthis*) است.

5. Matris de Thebes

تئوپمپوس[1]، توسیدید، گزنفون.

کتاب دوم: آتنایوس[2]، کلیتارخوس[3]، کتزیاس، هکاته ابدری، هرودوت، ایامبولوس[4]

کتاب سوم: آگاتارخید، آرتمیدور افسی، دنیس اسکیتوبراخیون[5]، کالیستن[6]

---

۱. (Theopompos)؛ مورخ یونانی، وی در سال ۳۷۸ پ.م در خیو (Chio) چشم به جهان گشود و در سال ۳۲۳ پ.م در مصر از دنیا رفت. زندگی پر فراز و نشیب داشت و بسیار سفر کرد. ابتدا به فن بلاغت روی آورد و خطیب معروفی شد. سپس به نگارش تاریخ پرداخت و اثری تحت عنوان تواریخ هلنی *(Histoires Helleniques)* نوشت. این اثر ادامه‌ی تاریخ توسیدید بود و رویدادهای جنگ کنید (Cnide) بین سال‌های ۴۱۱-۳۹۴ پ.م. را دربرمی‌گرفت. اثر دیگری تحت عنوان فیلیپیک *(Philippiques)* نوشت که شرح تاریخ یونان از سال ۳۶۲ (تاریخ هلنیک Helleniques گزنفون با شرح رویدادهای این سال پایان می‌پذیرد.) تا مرگ فیلیپ در سال ۳۳۶ پ.م را شامل می‌شد. وی مورخی دقیق، ولی بیش از اندازه در بند سبک و اسلوب نگارش بود.

۲. (Athenaios)؛ نویسنده‌ی یونانی سده‌ی دوم پ.م. وی را اتنائوس نوکراتیسی هم می‌گویند، زیرا در نوکراتیس واقع در مصر به دنیا آمد و در آن‌جا زندگی کرد. معروفیت وی به خاطر تدوین گلچینی از امثال و حکم تحت‌عنوان دیپنوسوفیستا *(Deipnosophistae)* یا ضیافت فرهیختگان است. در این اثر شخصیت‌های مختلف درباره‌ی موضوعات گوناگون از جمله غذا، سلامتی، موسیقی، زبان‌شناسی به بحث می‌نشینند. همچنین در این اثر، نقل قول نزدیک به ۵۰۰ تن از نویسندگان یونان که اکنون آثاری از آن‌ها در دست نیست آورده شده است. گفته می‌شود دیپنوسوفیستا اثری ارزشمند در روشن کردن زوایای مختلف زندگی مردم جهان باستان به شمار می‌آید.

3. Clitarque / Clitarchus

4. Iamboulos

5. Denys Scytobrachion

۶. (Callisthène)؛ مورخ یونانی (۳۶۰-۳۲۷ پ.م). وی برادرزاده ارسطو بود و همچون اسکندر نزد او تعلیم دید. اسکندر در هنگام لشکرکشی به آسیا از او خواست که وی را به عنوان کاتب رسمی‌اش همراهی کند. کالیستن نیز درخواست اسکندر را پذیرفت و او را در لشکرکشی به آسیا همراهی کرد. در ابتدا اسکندر را با ایزدان مقایسه می‌کرد، ولی بعدها مخالف سرسخت او شد و او را به خاطر در پیش گرفتن روش زندگی شاهان ایرانی و تن‌آسایی، سخت به باد انتقاد گرفت. به جرم هم‌دستی در توطئه علیه اسکندر محکوم به مرگ شد. کالیستن نویسنده‌ای چیره‌دست بود و اثری به نام هلنیکا *(Hellenika)* را نوشت که گاهشمار جنگ مقدس (۳۵۷-۳۴۶ پ.م) بود. همچنین حکایت لشکرکشی و فتوحات اسکندر را با بهره جستن از Ephemerides یا دفاتر شاهی به رشته‌ی نگارش درآورده بود. نام این اثر *Praxeis Alexandrou* بود. آثار او همگی از بین رفته‌اند. لازم به ذکر است که شاهان مقدونی تمامی مذاکرات، کارها، ملاقات‌ها و دادوستدهای روزانه‌ی خویش را در این دفاتر شاهی ضبط می‌کرده‌اند. در زمان مرگ اسکندر این دفاتر شاهی در دست اومنس کاریه‌ای (Eumenes of Cardia) بود. آریان و همچنین پلوتارک برای شرح روزهای آخر عمر اسکندر به این دفاتر استناد کرده‌اند.

کتاب چهارم: کالیستن، افوروس، تئوپمپوس، تیمائوس
کتاب پنجم: دوسیاداس[۱]، افوروس، اپیمنید[۲]، لائوستنیداس[۳]، فیلیستوس[۴]، سوسیکراتس[۵]، تیمائوس، زنون رودسی[۶]
کتاب ششم (قطعات بازمانده): اومر[۷]
کتاب هفتم (قطعات بازمانده): آپولودور آتنی، فابیوس پیکتور[۸]، تئوپمپوس
کتاب دهم (قطعات بازمانده): هرودوت
کتاب یازدهم: هرودوت
کتاب دوازدهم: آنتیوخوس سیراکوزی[۹]، افوروس، توسیدید[۱۰]
کتاب سیزدهم: آپولودور، افوروس، فیلیستوس، پولی‌کلایتوس لاریسی[۱۱]، تئوپمپوس، توسیدید، تیمائوس، گزنفون

---

۱. (Dosiadas)؛ نویسنده و شاعر قرن سوم پ.م.
۲. (Epimenide)؛ نویسنده، شاعر، فیلسوف و قانونگذار سده‌ی ششم پ.م. روایات عامیانه از وی شخصیتی افسانه‌ای ساخته‌اند. آورده‌اند که وی ۵۷ سال در غاری خوابید و پس از برخاستن از خواب شروع به پیشگویی کرد.
3. Laosthenidas
۴. (Philistos)؛ مورخ یونانی که در سال ۴۳۰ پ.م در سیراکوز به دنیا آمد و در سال ۳۵۶ پ.م وفات یافت. وی دنیس بزرگ را در رسیدن به قدرت و تثبیت آن یاری رساند، اما بعدها با این جبار مشاجره کرد و نفی بلد شد. اثری تحت عنوان تاریخ سیسیل نوشت.
5. Socicrates
6. Zenon de Rhodes
۷. (Evhémère)؛ (۳۴۰-۲۶۰ پ.م) نویسنده و فیلسوف یونانی. وی در اثر خویش تحت نام تاریخ مقدس که امروزه در دسترس نیست، این اندیشه را که خدایان در اصل انسان‌های بزرگی بوده و مردم آن دوران آن‌ها را به خاطر کارهای نمایانشان به درجه‌ی خدایی رساندند، بسط داده بود.
۸. (Fabius Pictor)؛ مورخ سده‌ی سوم پ.م. وی نخستین تاریخ روم را به زبان یونانی و به نثر نوشت و از این‌رو، او را پدر تاریخ روم لقب داده‌اند. او در اثر خویش بنای شهر روم را در سال ۷۴۸ پ.م دانسته است.
9. Anthiochos de Syracuse
۱۰. دیودور در این کتاب (کتاب دوازدهم، فصل ۳۷، بند ۲) با اشاره به آغاز تاریخ توسیدید، بیان می‌دارد که این اثر مشتمل بر هشت کتاب است، ولی بر پایه‌ی روایتی دیگر از نه کتاب تشکیل شده است. همین اشاره در کتاب سیزدهم (فصل ۴۲، بند ۵) آورده شده است. در همین فصل دیودور متذکر می‌شود که تاریخ توسیدید در ۴۱۱/۴۱۰ پ.م پایان می‌پذیرد و این مقارن با زمانی است که هلنیکای گزنفون شروع می‌شود.
11. Polycleitos de Larissa

کتاب چهاردهم: کالیستن، کتزیاس، افوروس، فیلیستوس، تئوپمپوس، توسیدید، تیمائوس

کتاب پانزدهم: آناکسی‌منس[1]، آناکسیس[2]، آتناس سیراکوزی[3]، دیونیسودوروس[4]، دوریس[5]، افوروس، هرمیاس متیمنه‌ای[6]، فیلیستوس، گزنفون

کتاب شانزدهم: کالیستن، دموفیلوس[7]، دیلوس[8]، افوروس، تئوپمپوس، تیمائوس

کتاب هفدهم: به نام هیچ مورخی اشاره نشده است.

کتاب هجدهم: ژروم کاریایی[9]

کتاب نوزدهم: ژروم کاریایی

کتاب بیستم: مارسیاس پلایی[10]، تیمائوس

کتاب بیست و یکم (قطعات بازمانده): آنتاندروس[11]، کالیاس سیراکوزی،

---

1. Anaximénès

2. Anaxis

3. Athanas de Syracuse

4. Dionysodoros

۵. (Douris)؛ مورخ یونانی (۳۴۰-۲۶۰ پ.م). وی در ساموس به دنیا آمد. به آتن رفت و شاگرد تئوفراست شد، آنگاه به ساموس بازگشت و جبار این سرزمین شد. از آثار تاریخی‌اش قطعاتی بر جای مانده است.

6. Hermeias de Methymna

7. Demophilos

۸. (Diyllos)؛ مورخ آتنی آغاز سده‌ی سوم پ.م. وی راه افوروس را پیش گرفت و تاریخ یونان و مقدونیه بین سال‌های ۳۵۷ تا ۲۹۶ پ.م را به نگارش درآورد که تنها قطعاتی از آن به جای مانده است.

۹. (Jerome de Cardia)؛ مورخ یونانی (۳۷۰-۲۶۵ پ.م) وی به هیرنومیوس کاردیایی نیز معروف است (هیرنومیوس معادل رومی ژروم است). اثری تحت عنوان تاریخ دیادوخ‌ها (۳۲۳-۲۷۲ پ.م) نوشت. او که در این دوران نقش مهمی به عهده داشته، هم به منزله‌ی یک جنگجو و هم به عنوان یک مورخ چیره‌دست شواهد ارزشمندی را از این دوران به دست داده است. از اثرش قطعات اندکی بر جای مانده است.

۱۰. (Marsyas de Pella)؛ مورخ مقدونی سده‌ی چهارم پ.م. وی هم‌شاگردی اسکندر بود. آثاری از جمله تاریخ مقدونیه از آغاز تا اسکندر و تاریخ تعلیم اسکندر را به نگارش درآورده است. هیچ‌یک از آثارش در دست نیست.

11. Antandros

دیلوس، دوریس، پسائون پلاته‌ای[۱]، تیمائوس

کتاب بیست و سوم (قطعات بازمانده): فیلینوس آگریژانتی[۲]، فیلیستوس

کتاب بیست و چهارم (قطعات بازمانده): فیلینوس

کتاب بیست و ششم (قطعات بازمانده): منودوتوس پرینثی[۳]، سوسیلوس الیسی[۴]

کتاب سی و یکم (قطعات بازمانده): پولی‌بیوس[5]

---

1. Psaon de Platees
2. Philinos d'Agrigente
3. Menodotos de Perinthe
4. Sosylos d'Elis

۵. (Polybius)؛ پولی‌بیوس (۲۰۳-۱۲۰ پ.م) در مگالوپولیس (Megalopolis) واقع در آرکادی (Arcadia) از شهرهای یونانی چشم به جهان گشود. وی یکی از اعضای فعال مجمع آخایی (Achaean League) بود و پس از مدتی به ریاست آن برگزیده شد. پدرش لیکورتاس (Lycortas) نیز در گذشته ریاست این مجمع را عهده‌دار بود. چون این مجمع در مورد جنگ بین روم و مقدونیه رأی ممتنع داد، پس از پیروزی روم بر مقدونیه در سال ۱۶۷ پ.م در حالی‌که ۳۵ سال بیش نداشت، به همراه هزار تن از برجسته‌ترین اعضای مجمع آخایی به عنوان گروگان به روم تبعید شد. وی خود سرباز و مرد سیاست بود و هرگز با روم دشمنی نداشت و در این اوان با بعضی از رجال نامی روم آشنا شد. امیلیوس پولوس (Aemilius Paulus) وی را معلم پسرانش سیپیو (Scipio) و فابیوس (Fabius) کرد. دوستی گرمی بین او و سیپیو شکل گرفت و سیپیو به خاطر دوستی با پولیبیوس آزادی گروگان‌ها را خواستار شد و سنا در سال ۱۵۰ پ.م رأی به آزادی آن‌ها داد. این‌چنین پولی‌بیوس به میهن خویش بازگشت، ولی روم میهن دوم او شد. وی بعدها به روم رفت و سیپیو او را مشاور خود در امور سیاسی و نظامی کرد. این‌چنین پولی‌بیوس توانست به هرم بالای قدرت در روم راه پیدا کند و در لشکرکشی‌های رومیان به منطقه‌ی مدیترانه شرکت جوید. وی به عنوان یک یونانی می‌خواست علل بسط و گسترش موفقیت‌آمیز امپراتوری روم را تحلیل کرده و این‌چنین درسی پیش‌روی دولت‌مردان دنیا و به‌ویژه دولت‌مردان یونانی بگذارد. از این‌روی بر آن شد تاریخی بنگارد که در عین حال که در چارچوب حقیقت سیر می‌کند (و وی خود، آن را جستجوی حقایق نام کرده بود.) اصل مشخصی، وحدت آن را تأمین می‌کرد و آن مراحلی بود که در طی آن روم تفوق و سلطه‌ای را که مقدر بود بر جهان متمدن اعمال کند، کسب می‌کرد. به سخنی دیگر پولی‌بیوس می‌خواست تاریخی «پراگماتیک»، «جهانی» و «مستدل» بنویسد. پراگماتیک یعنی تاریخ رویدادهای سیاسی و نظامی و حذف تمامی داستان‌های افسانه‌ای که در نوشته‌های مورخان پیشین فراوان به چشم می‌خورد. «جهانی» یعنی دربرگیرنده‌ی تمامی رویدادهای سراسر دنیایی که تحت سیطره یا حمایت روم بود و مستدل یعنی شرح علل وقوع هر رویدادی که بر اصول منطقی استوار باشد. اثر وی مشتمل بر چهل کتاب است. دو کتاب اول به اجمال روابط و مناسبات روم و کارتاژ را از سال ۲۶۶ پ.م تا ۱۲۰ پ.م از نظر می‌گذراند. ۳۸ کتاب دیگر به وقایع بین ←

کتاب سی و دوم (قطعات بازمانده): پولی‌بیوس
کتاب چهلم (قطعات بازمانده): هکاته ابدری

شایان ذکر است که دیودور در بسیاری از موارد، وقتی نام نویسنده‌ای را در اثر خویش می‌آورد به زمان آغاز و پایان کارش نیز اشاره می‌کند و این‌چنین مدت زمانی را که طی آن مورخ سرگرم نگارش اثر خود بوده به دست می‌دهد. البته باید توجه کرد که این فهرست نام تمام نویسندگانی نیست که دیودور از آن‌ها اقتباس کرده، زیرا واضح است که دیودور بر آن نبوده است که فهرست جامع و کاملی از منابع خویش را به دست دهد، وانگهی ممکن بود در کتاب‌هایی که تنها قطعاتی از آن‌ها بر جای مانده است به منابع دیگری اشاره شده باشد که امروزه در دست نیست.

←

سال‌های ۲۲۱ پ.م تا ۱۲۰ پ.م می‌پرداخت که نویسنده خود شاهد و ناظر بیشتر آن‌ها بود و بعضاً اطلاعاتی را از کسانی که خود در وقایع مزبور نقش و سهمی داشته بودند و نیز از اسناد موجود (از آن جمله آرشیو روم) اخذ کرده بود. وی به حق معتقد بود که مورخ باید از جغرافیا نیز سررشته داشته باشد و خود، کتاب سی‌وهشتم اثرش را به این علم اختصاص داد. از نظر پولی‌بیوس غایت و غرض تاریخ کشف حقیقت است و مملکت‌دار آینده می‌آموخت که چگونه با قدری دخالت و بازی تقدیر، می‌توان کشوری را به عظمت رساند.

از آثار پولی‌بیوس جز پنج کتاب کامل (کتاب‌های اول تا پنجم) و قطعات بلندی از کتاب‌های پنجم تا یازدهم و قطعاتی کوتاه از باقی کتاب‌ها چیزی بازنمانده است.

سبک نگارش پولی‌بیوس و شیوه‌ی ترتیب و تنظیم کلام به قاعده است و نویسنده خود از دانش نظری و عملی وسیعی بهره‌مند است و در اشتیاقی که به وصول به حقیقت دارد، صمیمی است و این اشتیاق در بیشتر موارد ارضا هم می‌شود. تنها نقطه‌ی ضعف پولی‌بیوس جانبداری او از آخایی‌ها در مقابل دشمنان آن‌ها نظیر اتولی‌ها است که او همواره آن‌ها را به وحشی‌گری و ددمنشی متهم می‌کند.

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی پولی‌بیوس؛ ر.ک به:

[1]. F.W. Walbank, *Polybius, Rome and the Hellenistic World*, Cambridge, 2002

[2]. Arthur M. Eckstein, *Moral Vision in the Histories of Polybius*, Berkeley: University of California Press, 1995

[3]. Kenneth Sacks «The Genre: Universal History» in *Polybius on the writing of history*. Berkeley 1981

[4]. F. W. Walbank, *A Historical Commentary on Polybius*, Cambridge, 1974

[5]. F. W. Walbank, *Polybius*. Berkeley-Los Angeles-Londres, 1972

[۶]. اچ. جی. رز، تاریخ ادبیات یونان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

با وجود این، شوارتز از طریق این اشارات و کنکاش و تدقیق در محتوای هر یک از کتاب‌ها، فهرستی از مهم‌ترین منابع دیودور در نگارش کتابخانه تاریخی را به دست داده است. نظرات شوارتز در مجموع پذیرفته شده، اگرچه در پاره‌ای موارد اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. ما در این‌جا مهم‌ترین منابع دیودور در نگارش هر یک از کتاب‌ها، همراه با خلاصه‌ای از مهم‌ترین مطالب کتاب‌های بازمانده را می‌آوریم.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب اول و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب اول، هکاته ابدری بوده است. شایان ذکر است که برخی از پژوهش‌گران بر این عقیده‌اند که هکاته ابدری خود، شرح چگونگی آفرینش جهان را از دموکریتوس اقتباس کرده است[1]. خلاصه‌ی مطالب کتاب اول: مقدمه کلی، باورهای مصریان درباره‌ی پیدایش جهان، خدایان بنیان‌گذار شهرهای مصر، انسان‌های نخستین و بدوی‌ترین شکل زندگی بشری، پرستش خدایان و بنای پرستشگاه‌ها، خصوصیات جغرافیایی مصر، رود نیل، نظر فیلسوفان و تاریخ‌نگاران قدیم درباره‌ی علت طغیان نیل، نخستین شاهان مصر، کارهای نمایانشان، ساخت اهرام مصر که از عجایب هفتگانه جهان به شمار می‌روند، قوانین و دادگاه‌ها، حیوانات مقدس مصریان، آیین‌هایی که مصریان در حین خاک‌سپاری برگزار می‌کنند، درباره‌ی مسافران یونانی‌ای که نهادهای مفید را از مصریان اقتباس کردند.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب دوم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب دوم، پرسیکای کتزیاس است.[2] دیودور گزارشی را که از هند در این کتاب به دست می‌دهد از مگاستنس اقتباس کرده است. خلاصه‌ی مطالب کتاب دوم:

1. K. Reinhardt, «Hekataios von Abdera und Demokrit», *Hermes* 47, 1912, pp. 114-132

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر در این خصوص ر.ک به:

J.M. Bigwood, «Diodorus and Ctesias», *Phoenix* 34, 1980, pp. 195-202

نینوس نخستین شاه آسیا، کارهای نمایانش، تولد سمیرامیس، پرورش او، نینوس با سمیرامیس ازدواج می‌کند، سمیرامیس جانشین نینوس می‌شود و کارهای بزرگی انجام می‌دهد، ساخت بابل، باغ‌های معلق و دیگر بناهای باشکوه بابل، لشکرکشی سمیرامیس به مصر، اتیوپی و هند، درباره‌ی سه جانشین سمیرامیس؛ تن‌آسایی آن‌ها، برافتادن سارداناپال آخرین شاه به دست آرباس مادی، کلدانیان و مشاهدات ستارگان، شاهان ماد، نظرات مختلف تاریخ‌نگاران درباره‌ی این موضوع، ویژگی‌های جغرافیایی هند، فرآورده‌ها و آداب و سنن آن‌ها، سکاها، آمازون‌ها و هیپربورها، درباره‌ی اعراب، تولیدات طبیعی و افسانه‌هایشان، جزایر واقع در جنوب اوسئان.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب سوم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب سوم، دنیس اسکیتوبراخیون است. خلاصه‌ی مطالب این کتاب:

درباره‌ی اتیوپیانی که در آن سوی لیبی زندگی می‌کنند، درباره‌ی رسوم کهن‌شان، درباره‌ی معادن طلایی که در سرحدات مصر واقع است، درباره‌ی استخراج این معادن، درباره‌ی طوایفی که برکرانه‌های خلیج عرب و اوسئان تا هند ساکن هستند، آداب عجیب و غریب و باورنکردنی که درباره‌ی آن‌ها نقل می‌کنند، تاریخ آغازین لیبی، گرگون‌ها، آمازون‌ها، آمون و اطلس، داستان‌های افسانه‌ای درباره‌ی نیسا، تیتان‌ها، باخوس و مادر خدایان.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب چهارم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منابع دیودور برای نگارش این کتاب، دنیس اسکیتوبراخیون و اومروس هستند. خلاصه‌ی مطالب کتاب چهارم: مورخان یونانی‌ای که تاریخ دوران نخستین را به رشته تحریر درآوردند، درباره‌ی معروف‌ترین پهلوانان، درباره‌ی نیمه‌خدایان و کسانی که در جنگ کارهای نمایان انجام دادند، باخوس، پریاپ، هرمافرودیت و موزها، درباره‌ی هراکلس، ۱۲ خان و دیگر کارهای نمایانش تا قرار

گرفتن او در رده‌ی خدایان، ارگونوت‌ها، مده و دختران پلیاس، اعقاب هراکلس، تزه و نبردهایش، اخلاف حکمای سبعه علیه تب، نله و اولادش، لپیت‌ها و سانتورها، اسکولاپ و اعقابش، دختران آسوپوس و ائکوس، پپلوپس، اونوماوسو نیوبه، داردانوس و اخلافش تا پریام، ددال و مینوتور و لشکرکشی علیه شاه کوکالوس در سیسیل، آریسته، دافنیس، اریکس و اریون.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب پنجم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منابع دیودور در نگارش کتاب پنجم تیمائوس و فیلینوس می‌باشند. خلاصه‌ی مطالب این کتاب:

افسانه‌های مربوط به سیسیل، شکل و مساحت این جزیره، سرس، پروسرپین و کشف دانه‌ی گندم، لیپار و دیگر جزایر ائولی، ملیت، گلوس و سرسین، اتالی، سیرنوس (کورس) و ساردنی، پی‌تیوس و جزایر بالئراس، جزایر واقع در غرب اوسئان، جزیره‌ی بریتانیا، جزیره‌ی باسیله و عنبرهایی که در آن‌جا می‌رویند، درباره‌ی گل، سلتی‌بری، ایبری، لیگوری، تیره‌نی، ساکنان این سرزمین‌ها و آداب و رسوم آنان، جزایر واقع در جنوب اوسئان، جزیره‌ی مقدس هیرا، جزیره‌ی پانخایا و چیزهایی که درباره‌ی آن نقل می‌کنند، درباره‌ی ساماتراس و اسرار آن، ناکسوس، کیمه و کالیدن، رودس و روایات افسانه‌ای مربوط به این جزیره، درباره‌ی خرسونس که مقابل رودس واقع است، کرت، تاریخ افسانه‌ای این جزیره تا زمان‌های اخیر، درباره‌ی لسبوس، مهاجرنشینانی که در خیو، ساموس، کوس و رودس تحت فرمان مکاره می‌زیند، تندوس و ساکنان قدیمی‌اش، جزایر سیکلاد.

از کتاب ششم تا دهم دیودور تنها قطعاتی بر جای مانده است. از همین اندک قطعات بازمانده می‌توان دریافت که دیودور در این کتاب‌ها، تاریخ نخستین پادشاهان هخامنشی را نیز شرح داده بود. البته لازم به ذکر است که کتاب‌های هفتم تا دهم دیودور دوره‌ی طولانی ۷۰۴ سال (از ۱۱۸۴/۸۳ پ.م تا ۴۸۱/۸۰ پ.م) را دربرداشته‌اند.

از آن‌جا که ما کتاب‌های یازدهم، چهاردهم، پانزدهم و هفدهم دیودور را به

فارسی ترجمه کرده‌ایم، بایسته است درباره‌ی منابع دیودور در نگارش این کتاب‌ها توضیحات بیشتری دهیم.

بیشتر پژوهشگران بر این عقیده‌اند که افوروس مهم‌ترین منبع دیودور برای روایاتی است که درباره‌ی جنگ‌ها و مناسبات یونان و پارس درکتاب‌های یازدهم تا پانزدهم (حتی شانزدهم) آورده شده است. اینان برای اثبات نظر خود سه دلیل می‌آورند:

۱ ـ آهنگ کلام و ساختار کتاب‌های یازدهم تا شانزدهم دیودور یک‌دست بوده و با کتاب‌های بعدی تفاوتی فاحش دارد.

۲ ـ دیودور در این کتاب‌ها به آولیس یا کومه، زادگاه افوروس، اشارات فراوانی می‌کند و هر پیشامد بی‌اهمیتی را که در این نواحی روی داده است، شرح می‌دهد، حال آن‌که این سرزمین‌ها اهمیت چندانی در تاریخ نداشته‌اند و افوروس تنها به خاطر حس میهن‌پرستی، تمام رویدادهای زادگاه خود را شرح می‌دهد.

۳ ـ بین قطعات بازمانده از افوروس و قطعات مربوط به آن‌ها در نوشته‌های دیودور همخوانی چشمگیری وجود دارد.

پژوهشگران درباره‌ی منبع دیودور در نگارش تاریخ غرب یونان (سیسیل) در کتاب‌های یازدهم تا شانزدهم اختلاف‌نظر دارند. ولکاردسن معتقد است که دیودور تقریباً تمامی روایات مربوط به تاریخ غرب یونان را از تیمائوس گرفته است.[1] شوارتز نیز بر همین نظر صحه می‌گذارد، ولی بر این باور است که دیودور در نگارش تاریخ غرب یونان از روایات افوروس نیز بهره جسته است.[2] باربر[3] و استروهکر[4] نیز همین نظر را دارند. مایستر که پژوهش جامعی درباره‌ی این موضوع کرده، بر این عقیده است که منبع اصلی دیودور در نگارش کتاب‌ها و فصل‌های مربوط به

---

1. C. A. Volquardsen, *Untersuchungen über die Quellen der griechischen und sicilischen Geschichten bei Diodor. xi.-xvi.* 1868.

2. Ed. Shawartz, s.v.Ephorus Cumaeus. *RE* 6, Hbbd. 11. 1907, pp. 1-16

3. G. L. Barber,. *The Historian Ephorus*, Cambridge: Cambridge University Press, 1935

4. K.F. Stroheker, *Dionysius I: Gestalt und Geschichte des Tyrannen von Syrakus*, Wiesbaden, 1969

سیسیل، تاریخ سیسیل اثر تیمائوس است با این حال از نوشته‌های افوروس نیز برای تکمیل اثر خویش سود جسته است، ولی به عقیده‌ی او، دیودور در کتاب پانزدهم برای شرح تاریخ سیسیل روش معکوس را برگزیده، یعنی افوروس منبع اصلی و تیمائوس منبع فرعی وی بوده است.[۱] پیرسون[۲] نیز همین عقیده را دارد؛ اما جاکوبی معتقد است که منبع اصلی دیودور برای نگارش تاریخ غرب یونان، افوروس بوده و تیمائوس منبع فرعی او بود.[۳] لاکور[۴]، لویس[۵]، استیلیانو[۶] و کاون[۷] نیز همین عقیده را دارند. هاموند، تئوپمپوس را منبع دیودور در نگارش تاریخ غرب یونان می‌پندارد، ولی دلایل قانع‌کننده‌ای به دست نمی‌دهد.[۸]

می‌توان گفت که منبع اصلی دیودور در نگارش تاریخ غرب یونان (سیسیل) تیمائوس است. همچنان که می‌دانیم تیمائوس مورخی از غرب یونان بوده است و درباره‌ی شیوه‌ی تاریخ‌نگاری وی آورده‌اند که او جانب‌دارانه می‌نوشته و همواره حس میهن‌پرستی بر او چیره می‌شده و عنان قلم از کف می‌داده، در ستایش هم‌میهنان خویش قلم‌فرسایی می‌کرده است. حتی پولی‌بیوس از وی به خاطر اغراق درباره‌ی پیروزی‌های سیسیلیان انتقاد و نکوهش کرده است. حال اگر به‌آن فصل‌هایی از کتاب‌های یازدهم تا شانزدهم دیودور که دربرگیرنده تاریخ سیسیل است، نگاهی افکنیم، رد پای شیوه‌ی تاریخ‌نگاری تیمائوس به وضوح دیده می‌شود. در این‌جا تنها به نمونه‌ای از گزافه‌گویی و بزرگ‌نمایی دیودور درباره‌ی یونانیان سیسیل که شیوه‌ی تاریخ‌نگاری تیمائوس را به یاد می‌آورد و به نظر ما

---

1. K. Meister, *Die Sizilische Geschichte bei Diodor von den Anfangen bis zum tod des Agathocles. Quellenuntsuchungen zu buchern IV-XXI*, Dissertation, Munich, 1967

2. L. Pearson, «Ephorus and Timaeus in Diodorus. Laqueur's Thesis Rejected», *Historia* 33, 1984

3. F. Jacoby, *Fragmente der griechishen Historiker*, iiib (text), 529, 541

4. R. Laqueur, Ephoros. Die Proomien. *Hermes* 46, 1911, 161 ff. 322ff

5. Lewis, CAH vi. 121

6. P. J. Stylianou, *A commentary on Diodorus siculus Book 15*, Oxford, 1998, p. 50

7. B. Caven, *Dionysius I, Warlord of syracus*, 1990

8. N. G. Hammond, «The source of Diodorus Siculus XVI», *Classical Quarterly*, 32, 1938

برگرفته از او است، اشاره می‌کنیم.

دیودور در فصل‌های بیستم تا بیست‌وششم کتاب شانزدهم که رویدادهای جنگ بین کارتاژیان و یونانیان سیسیل را روایت می‌کند، ژلون سردار یونانیان سیسیلی را با اغراق زیاد می‌ستاید و در مقام مقایسه‌ی وی با بزرگ‌ترین سرداران یونانی برمی‌آید و او را در ردیف سرداران بزرگ یونانی چون سیمون و تمیستوکل قرار می‌دهد و می‌نویسد که ترفند جنگی و پیروزی وی در نبرد هیمر با بربرها در تاریخ بی‌همتا بوده است (کتاب یازدهم، فصل ۲۲، بند ۶). همچنین می‌افزاید که پیروزی ژلون در این نبرد از پیروزی یونانیان در نبردهای سالامین و پلاته مهم‌تر بوده و ژلون با این پیروزی، نه‌تنها سیسیل بلکه تمام یونان را آزاد کرد، زیرا پیروزی در نبرد هیمر پیش از جنگ‌های سالامین و پلاته به دست آمده بود و این پیروزی تمام یونانیان را به دفاع از میهن خویش و جنگیدن برای به دست آوردن آزادی برانگیخت (کتاب یازدهم، فصل ۲۳، بند ۲). وانگهی با هم‌زمان کردن نبرد ترموپیل و نبرد هیمر (کتاب یازدهم، فصل ۲۴، بند ۱)، خواسته است بر شکوه ژلون و سیسیل بیفزاید. دیودور تمامی این روایت‌های ساختگی و بزرگ‌نمایی‌ها و گزافه‌گویی‌ها را از تیمائوس اقتباس کرده است.[۱]

اکنون به خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب این کتاب‌ها اشاره می‌کنیم:

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب یازدهم

کتاب یازدهم دیودور شرح رویدادهای بین سال‌های ۴۸۰ تا ۴۵۱ پ.م را دربردارد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از:

لشکرکشی خشایارشا به یونان، نبرد ترموپیل، نبرد دریایی خشایارشا با یونانیان، نبرد سالامین و شکست پارسیان در این جنگ به واسطه‌ی ترفند جنگی

---

۱. استیلیانو می‌نویسد که ستایش دیودور از ژلون احتمالاً اقتباسی از افوروس، مورخ پان هلینیست قرن چهارم پیش از میلاد آسیای صغیر می‌باشد، ولی به نظر می‌رسد دلایلی که وی در این باره می‌آورد، آن‌چنان محکم و قانع‌کننده نیست. ر.ک به:

P. J. Stylianou, *A Commentary on Diodorus Siculus Book 15*, Oxford, 1998, pp. 52-57

تمیستوکل، جنگ کارتاژیان با سیسیلیان، پیروزی ژلون - سردار سیسیلیان - بر کارتاژیان، نبرد یونانیان با مردونیوس و پارسیان در پلاته و پیروزی دگربار یونانیان، بنای دیوار پیره در پرتو هوش و تدبیر تمیستوکل، فرار تمیستوکل به دربار خشایارشا و خودکشی‌اش، زمین‌لرزه‌ای که در لاکونی روی داد، شورش مسینی‌ها و هیلوت‌ها علیه لاسدمونیان، قتل خشایارشا و جلوس اردشیر بر تخت پادشاهی، شورش مصریان علیه پارسیان، آشوب‌های داخلی در سیراکوز، جنگ بین فوسیدیان و دوریانی‌ها، تصویب قانون پتالیسم در سیراکوز و لشکرکشی پریکلس به پلوپونز.

باید اشاره کرد که گزارش دیودور از جنگ‌های دوم مدیک چندان غنی نیست.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب دوازدهم

کتاب دوازدهم شرح رویدادهای بین سال‌های ۴۵۰ تا ۴۱۶ پ.م. را دربر دارد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از:

لشکرکشی آتنیان به قبرس، شورش مگاریان علیه آتنیان، جنگ آتنیان با بئوسیان در خرونه، لشکرکشی آتنیان علیه اوبه، شورش‌های داخلی در روم، لشکرکشی سیراکوزیان علیه پیسیدیان، جنگ کورنت، شورش پوتیدا و خالسیدیان علیه آتنیان، لشکرکشی آتنیان علیه پوتیداییان، تلاش اسپوریوس‌مالیوس برای به دست گرفتن قدرت در روم و کشته شدنش، جنگ پلوپونز، جنگ میان بئوسیان و پلاته‌ای‌ها، لشکرکشی لاسدمونیان به آتیک و نابودی املاک این سرزمین، لشکرکشی لاسدمونیان علیه آکارنانی و نبرد دریایی با آتنیان، تصرف و نابودی پلاته به دست لاسدمونیان، شیوع بیماری عفونی در آتن که منجر به مرگ بسیاری از آتنیان شد، نبرد میان لاسدمونیان و آتنیان در مورد مگاریان، نبرد میان لاسدمونیان و آتنیان در مورد خالسیدیان، جنگ بین آتنیان و بئوسیان در بئوسی، پیمان اتحاد بین لاسدمونیان و آتنیان، دلایل لشکرکشی آتنیان به سیراکوز.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب سیزدهم

کتاب سیزدهم دیودور شرح رویدادهای بین سال‌های ۴۱۵ تا ۴۰۵ پ.م را دربردارد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از: لشکرکشی آتنیان علیه سیراکوزیان با تجهیزات دریایی و زمینی بسیار عظیم، آتنیان پس از پیروزی زمینی و دریایی در اپی‌پولا، سیراکوز را به محاصره درآوردند، لاسدمونیان و کورنتیان با فرستادن نیروهای کمکی به سیراکوز موجب دلگرمی و تقویت روحیه‌ی سیراکوزیان شدند، جنگ میان سیراکوزیان و آتنیان و پیروزی بزرگ آتنیان، جنگ دوباره میان این دو و پیروزی سیراکوزیان، سیراکوزیان با تدارک نیروی دریایی بر آن شدند تا با آتنیان در دریا جنگ کنند، پایان مدت قرارداد متارکه‌ی جنگ میان لاسدمونیان و آتنیان و شروع دوباره‌ی جنگ پلوپونزی، نبرد دریایی میان سیراکوزیان و آتنیان و پیروزی آتنیان، سیراکوزیان با تصرف قلاع، پیروزی در خشکی را از آن خود کردند، نبرد دریایی در لنگرگاه بزرگ و پیروزی سیراکوزیان، شورش متحدین آتن پس از شکست آتنیان در سیسیل، پیروزی لاسدمونیان بر آتنیان در نبرد دریایی، ارسال نیروی کمکی چشمگیر برای لاسدمونیان از طرف سیراکوزیان، پیروزی آتنیان بر دریاسالار لاسدمونی، بازگشت آلسی‌بیاد و انتخاب او به عنوان سردار، نبرد دریایی میان آتنیان و لاسدمونیان و پیروزی آتنیان، پیروزی‌های آلسی‌بیاد و ترامنس بر لاسدمونیان در نبردهای دریایی و زمینی، تبعید السی‌بیاد، نبرد دریایی سیراکوزیان و کارتاژیان و پیروزی سیراکوزیان، چگونگی به قدرت رسیدن دنیس جبار، آتنیان پس از آن‌که در نبرد دریایی شکست سختی را پذیرا شدند ناچار به انعقاد صلح با لاسدمونیان شدند و این‌چنین جنگ‌های پلوپونزی پایان پذیرفت، شیوع بیماری عفونی در بین کارتاژیان که آنان را ناچار به انعقاد پیمان صلح با دنیس جبار کرد.

در کتاب دوازدهم و سیزدهم درباره‌ی جنگ‌های پلوپونزی و ریشه‌های آن قرائتی متفاوت با آن‌چه که در کتاب توسیدید یافت می‌شود، وجود دارد که از این حیث جالب است.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب چهاردهم

کتاب چهاردهم شرح رویدادهای بین سال‌های ۴۰۴ تا ۳۸۶ پ.م را دربردارد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از:

برافتادن دموکراسی در آتن و به قدرت رسیدن جباران سی‌گانه در این دولت‌شهر، رفتارهای خلاف قانون سی جبار نسبت به شهروندان آتنی، کارهای دنیس جبار، رتق و فتق اوضاع یونان توسط لاسدمونیان، مرگ آلسی‌بیاد و جبارگری کلئارخوس آتنی در بیزانتیوم و سرنگونی‌اش، لشکرکشی کوروش کوچک علیه برادر و کشته شدنش، بازگشت ده هزار تن، کمک لاسدمونیان به یونانیان آسیا، مرگ سقراط فیلسوف و بنای حصار در خرسونز، تدارکات دنیس جبار برای جنگ با کارتاژیان، جنگ‌های زمینی و دریایی سیراکوزیان با کارتاژیان و فرجام آن‌ها، لشکرکشی آژزیلاس ـ فرمانروای اسپارت ـ به آسیا و حمله به متصرفات شاه بزرگ، پیروزی آژزیلاس بر فارناباز سردار پارسیان، جنگ‌های بئوسی، بازسازی دیوارهای آتن به دست کونون، پیروزی لاسدمونیان بر بئوسیان در نزدیکی کورنت، لشکرکشی کارتاژیان به سیسیل، تشریک مساعی یونانیان ایتالیا برای جنگ علیه دنیس جبار، انعقاد پیمان صلح آنتالسیداس، تصرف روم به دست گل‌ها.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب پانزدهم

کتاب پانزدهم دیودور شرح وقایع بین سال‌های ۳۸۵ تا ۳۶۰ پ.م را دربردارد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از:

جنگ پارسیان با اواگوراس در قبرس، لاسدمونیان برخلاف پیمان صلح مانتینیان را از سرزمین اجدادی‌شان بیرون کردند، اشعار دنیس جبار، دستگیری تیریباز و چگونگی تبرئه شدن وی، جنگ آمینتاس و لاسدمونیان علیه اولنتیان، تصرف کادمه به دست لاسدمونیان و به بردگی کشاندن شهرهای یونانی، لشکرکشی‌ها و جنگ‌های دنیس، آزادی کادمه توسط تباییان، جنگ بئوسی و وقایع مربوط به آن، تلاش پارسیان برای تصرف دگربار مصر، پیروزی تباییان بر

لاسدمونیان در نبرد لوکتر، لشکرکشی لاسدمونیان علیه کورسیر، وقوع زمین‌لرزه و سیل در پلوپونز، کارهای ژازون، یورش بئوسیان به تسالی.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب شانزدهم

کتاب شانزدهم شرح وقایع بین سال‌های ۳۶۰ تا ۳۳۴ پ.م را شامل می‌شود و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از:

چگونگی جلوس فیلیپ ـ پسر آمینتاس ـ بر تخت پادشاهی مقدونیه، پیروزی فیلیپ بر آرگائوس یکی از مدعیان سلطنت، چگونگی بسط و گسترش قلمرو پادشاهی مقدونیه به دست فیلیپ، وقایع اوبه و جنگ داخلی، محاصره‌ی آمفی‌پولیس توسط فیلیپ و تصرف آن، فرجام جنگ داخلی، پیروزی آرتاباز و خشترپاون‌های شاه بزرگ به کمک بئوسیان، پیروزی‌ها و شکست‌های فیلیپ، کارهای اونومارخوس و فیلوس، نبرد فوسیدیان و بئوسیان در نزدیکی آرخومن و شکست فوسیدیان، آشوب و شورش‌های مردم در پلوپونز، چگونه اردشیر سوّم ـ اوخوس ـ مصر، فینیقیه و قبرس را به تصرف خویش درآورد، محاصره‌ی پرینتوس و بیزانتیوم توسط فیلیپ، جنگ فیلیپ با آتنیان در خرونه و شکست آتنیان، چگونه یونانیان، فیلیپ را به عنوان سردار خویش برگزیدند، قتل فیلیپ هنگام لشکرکشی به آسیا.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب هفدهم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب هفدهم، کلیتارخوس است[1]. کتاب

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک به:

[1]. P. Goukowsky, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XVIII*, CUF, Paris, 1978, pp. XVI-XXXI

[2]. E. N. Borza, «Cleitarcus and Diodorus' account of Alexander», *Proceedings of the Afr. Class. Ass.* 11, 1968, pp. 36-43

هفدهم دیودور که فاصله‌ی زمانی سال‌های ۳۳۴ تا ۳۲۳ پ.م را دربرمی‌گیرد، کهن‌ترین روایت پیوسته‌ای است که از زندگی و لشکرکشی‌های اسکندر مقدونی در دست است. مهم‌ترین مطالب این کتاب:

چگونه اسکندر بر تخت پادشاهی مقدونیه جلوس کرد و اوضاع قلمرو پادشاهی خود را سروسامان داد، چگونه شورش‌های مردم را فرونشاند، چگونه سردار یونان شد، چگونه به آسیا عزیمت کرد و خشترپاون‌ها را در نزدیکی رود گرانیک واقع در فریگیه شکست داد، نبرد میان اسکندر و داریوش سوم در ایسوس واقع در کیلیکیه و پیروزی اسکندر، محاصره‌ی صور، جنگ تمام‌عیار میان اسکندر و داریوش در آربل، پیروزی اسکندر در این جنگ، نبرد میان آنتی‌پاتر و لاسدمونیان، پیروزی آنتی‌پاتر، اسکندر، شوش را تصرف و تمام خزائن آن را تصاحب کرد، اسکندر «دربندها» را به تصرف خویش درآورد، حین برگزاری جشن، قصر شاهی را به آتش کشید، قتل داریوش به دست بسوس، لشکرکشی اسکندر به هیرکانی، توصیف عجایب این سرزمین، پیوستن تالستریس ـ ملکه‌ی آمازون‌ها ـ به اسکندر، خو گرفتن اسکندر به تن‌آسایی شاهان پارسی، سوءقصد علیه اسکندر، مجازات توطئه‌گران از جمله پارمنیون و فیلوتاس، مرگ بسوس قاتل داریوش، عبور اسکندر از بیابان و از دست دادن شمار بسیاری از سربازانش، لشکرکشی اسکندر علیه سغدیان‌ها و سکاها، قتل کلایتوس و کالیستن، وقایع لشکرکشی علیه هندیان، تمرّد سربازان مقدونی از دستورات اسکندر به هنگام عبور از رودخانه‌ی گنگ، توصیف عجایب هند، گزینش سی‌هزار جوان پارسی و آموزش نظامی به آن‌ها، لشکرکشی اسکندر علیه کاسی‌ها، پیشگویی کلدانی‌ها درباره‌ی مرگ اسکندر هنگامی که وی به سوی بابل پیش می‌رفت، ترس اسکندر از رفتن به بابل، فیلسوفان یونانی او را به این کار متقاعد کردند، خاکسپاری هفس‌تیون، مرگ اسکندر.

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب هجدهم و خلاصه‌ی مطالب آن

مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب‌های هجدهم تا بیستم هیرونیموس

کاریایی است.[۱]

کتاب هجدهم دیودور شرح رویدادهای بین سال‌های ۳۲۳ تا ۳۱۷ پ.م را دربردارد. خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب این کتاب: آشوب و شورش در بین نیروها پس از مرگ اسکندر، پردیکاس به جانشینی شاه منصوب می‌شود، تقسیم خشترپاون‌نشین‌ها، شورش یونانیان در خشترپاون‌نشین‌های آسیای علیا، پیتون نزد شورشیان فرستاده می‌شود، جنگ پیتون با شورشیان، آتنیان به آنتی‌پاتر اعلان جنگ می‌دهند، نبرد لامیاک، لئوستن به فرماندهی نظامی برگزیده می‌شود و آنتی‌پاتر را شکست داده، وی را به درون شهر لامیا عقب می‌راند، مگائوستن و خاکسپاری‌اش، جنگ نیروهای سواره‌نظام یونانی و لئوناتوس، پیروزی یونانیان، لئوناتوس در نبرد کشته می‌شود، آنتی‌پاتر به سپاه لئوناتوس می‌پیوندد، کلیتوس دریاسالار مقدونیان، در نبرد دریایی دوبار بر یونانیان پیروز می‌شود، پیروزی پردیکاس بر شاه آریاراتس، وی شاه را زنده دستگیر می‌کند و سربازان بسیاری را نیز به اسارت خویش درمی‌آورد، کراتر به یاری آنتی‌پاتر می‌آید و یونانیان را شکست داده جنگ لامیاک را فرجام می‌دهد، رفتار آنتی‌پاتر نسبت به آتنیان و دیگر یونانیان، کارهای پتولمه در سیرن، لشکرکشی آنتی‌پاتر و کراتر علیه اتولی، جسد اسکندر از بابل به اسکندریه منتقل می‌شود، اومن بر کراتر پیروز می‌شود، لشکرکشی پردیکاس علیه مصر، قتل پردیکاس به دست دوستانش، جنگ آنتیگون با اومن، سرگذشت اومن، پتولمه فینیقیه و سوریه را فتح می‌کند، مرگ آنتی‌پاتر، به قدرت رسیدن پولیس پرخون، کارهای اومن و کاساندر، پیروزی آنتیگون بر کلیتوس در نبردی دریایی، پیروزی سلوکوس بر اومن در نزدیکی بابل، جنگ پولیس پرخون با کاساندر.

---

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره ر.ک به:

[1]. J. Hornblower, *Hieronymus of Cardia*, Oxford, 1981

[2]. P. Goukowsky, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XVIII*, CUF, Paris, 1978

[3]. F. Biziére, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XIX*, CUF, Paris, 1975

[4]. R. H. Simpson, «Abbreviation of Hieronymus in Diodorus, *AJPh* 80, 1959

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب نوزدهم

کتاب نوزدهم دیودور شرح رویدادهای بین سال‌های ۳۱۷ تا ۳۱۰ پ.م را دربردارند و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از: چگونه آگاتوکل جبار سیراکوز شد، دستگیری و مرگ اوریدیس و فیلیپ، چگونه اومن پیشاپیش آرژیراسپیدها به سوی خشترپاون‌نشین‌های علیا پیش رفت و در پارس به خشترپاون‌ها و نیروهایش پیوست، چگونه آنتیگون در نزدیکی رود کوپراتس از اومن شکست خورد، چگونه وی در راه ماد بسیاری از سربازانش را در گردنه‌ها از دست داد، نبرد آنتیگون با اومن و خشترپاون‌ها در پارتاسن، اقامت آنتیگون در ماد، کاساندر مقدونیه را تصرف کرد و المپیاس را در پیدنا به محاصره درآورد، چگونه اومن آنتیگون را فریب داد، چگونه آنتیگون در نبردی بر سپاه دشمن غلبه کرد، چگونه وی اومن و دیگر سران مخالف را مجازات کرد، طغیان رودس و تیره‌بختی‌های این سرزمین، دستگیری و کشته شدن المپیاس به دست کاساندر، چگونه کاساندر تب را دگربار ساخت، درباره‌ی تاریخ تب، عملیات کاساندر در پلوپونز، حرکت آنتیگون و نیروهایش به سوی دریا و فرار سلوکوس به مصر نزد پتولمه، پیمان اتحاد میان پتولمه، سلوکوس، کاساندر و لیسیماک برای جنگ با آنتیگون، چگونه آنتیگون کشتی‌های بسیاری ساخت و سردارانی را به یونان و منطقه‌ی پون روانه کرد، چگونه وی با اسکندر ـ پسر پولیس پرخون ـ روابطه‌ی دوستی برقرار کرد و صور را پس از محاصره به تصرف خویش درآورد، چگونه اسکندر به نیروهای کاساندر پیوست، لشکرکشی آگاتوکل به مسین و انعقاد پیمان صلح با میانجی‌گری کارتاژیان، عملیات سرداران آنتیگون و کاساندر در یونان، لشکرکشی کاساندر به اتولی و منطقه‌ی آدریاتیک، دستگیر شدن سپاه اعزامی کاساندر در کاریه، شورش اهالی کالاتیس علیه لیسیماک، چگونه آنتیگون، پولمایوس را در پیشاپیش سپاهی روانه‌ی یونان کرد تا یونانیان را آزاد کند، عملیات این سردار در یونان، شورش و تصرف سیرن، لشکرکشی پتولمه به قبرس و سوریه، جنگ دمتریوس علیه پتولمه و پیروزی پتولمه، پیمان‌شکنی تلسفوروس سردار آنتیگون، عملیات کاساندر در اپیر و منطقه‌ی آدریاتیک، چگونه سلوکوس پس از

آن‌که نیروی کمی از پتولمه دریافت داشت بر بابل سیطره یافت و خشترپاون‌نشین پیشین خویش را دگربار به چنگ خود درآورد، چگونه آنتیگون پس از آن‌که بدون جنگ و خونریزی، کوئل سوریه را تصرف کرد، سپاهی به عربستان فرستاد، شرح آداب و رسوم قبایل عرب، توصیف دریاچه‌ای موسوم به آسفالتیت، چگونه آنتیگون پسر خود دمتریوس را همراه سپاهی به بابل فرستاد، چگونه آگاتوکل مسینیان را فریفت و بر سرزمین آنان سیطره یافت، چگونه وی مخالفین خود را در مسین، تورومنیون و سانتوریپ از دم تیغ گذراند، مرگ روکسان و اسکندر، عملیات رومیان در ایتالیا.

خلاصه‌ی مهم‌ترین مطالب کتاب بیستم

کتاب بیستم دیودور شرح رویدادهای بین سال‌های ۳۱۰ تا ۳۰۲ پ.م. را دربرمی‌گیرد و مهم‌ترین مطالب آن عبارتند از: لشکرکشی آگاتوکل به لیبی، پیروزی او برکارتاژیان و تصرف شمار زیادی از شهرها، کاساندر به یاری اوتولئون می‌آید و با پتولمه ـ سردار برجسته‌ی آنتیگون ـ پیمان اتحاد می‌بندد، پتولمه برخی از شهرهای کیلیکیه را به تصرف خویش درمی‌آورد، دمتریوس ـ پسر آنتیگون ـ این شهر را بازمی‌ستاند، لشکرکشی پتولمه علیه کیلیکیه و نواحی ساحلی این سرزمین، آمیلکار ـ سردار کارتاژیان ـ سیراکوز را تصرف می‌کند، شورش لیبی، کلئوپاتر در سارد کشته می‌شود، پیروزی آگاتوکل برکارتاژیان، لشکرکشی دمتریوس به قبرس، نبرد دریایی بین دمتریوس و پتولمه، پیروزی دمتریوس، تمامی جزیره‌ی قبرس و سپاه پتولمه تحت فرمان دمتریوس درمی‌آیند، جنگ‌های میان آگاتوکل و کارتاژیان، آنتیگون با سپاه بی‌شماری به مصر لشکر می‌کشد، پیمان صلح میان کارتاژیان و آگاتوکل، کارهای رومیان، دمتریوس از رودس به سوی یونان می‌رود و بسیاری از شهرها را آزاد می‌کند، کاساندر، لیسیماک، سلوکوس و پتولمه به آنتیگون اعلان جنگ می‌دهند، لشکرکشی کاساندر علیه دمتریوس در تسالی، لشکرکشی لیسیماک به آسیا، شورش دوسیموس و فنیکس علیه آنتیگون، آنتیگون با نیروی بی‌شماری به لیسیماک حمله می‌کند، آنتیگون پسر خود دمتریوس را از یونان فرا می‌خواند،

کارهای پتولمه، سلوکوس به سوی خشترپاون‌نشین‌های علیا رفته به کاپادوکیه می‌رسد، تمامی نیروها در قرارگاه‌های زمستانی پراکنده می‌شوند.

شایان ذکر است که کتاب‌های هجدهم تا بیستم دیودور ارزشمندترین منابع برای جنگ‌های میان جانشینان اسکندر- دیادوخ‌ها - به شمار می‌آیند.

ازکتاب‌های بیست و یکم تا چهلم دیودور تنها قطعات ناچیزی بر جای مانده است. از همین اندک قطعات بازمانده چنین برمی‌آید که دیودور کتاب‌های بیست‌ویکم تا بیست‌وهفتم را احتمالاً از فیلینوس و پولی‌بیوس - برای شرح رویدادهای اولین جنگ پونیک (۲۶۴ تا ۲۴۱ پ.م) - اقتباس کرده باشد. همچنین مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب‌های بیست‌وهشتم تا سی‌ودوم، پولی‌بیوس بوده است. پوزیدونیوس یکی از مهم‌ترین منابع دیودور در نگارش کتاب‌های بعدی (کتاب‌های سی‌وسوم تا چهلم) است.

مقدمه‌ی دیودور بر کتابخانه تاریخی و بحث‌های پیرامون آن

گرچه، چنان‌که ذکر شد، درباره‌ی زندگی دیودور اطلاعات چندانی در دست نیست، ولی می‌توان از خلال نوشته‌هایش به حیات فکری، جهان‌بینی و درک او از تاریخ به عنوان مورخ عصر باستان پی برد. دیودور پس از این‌که کار نگارش اثر بزرگ خویش را به پایان رساند، مقدمه‌ای کلی برای آن نوشت و آن را در آغاز کتاب اول قرار داده است. این مقدمه برای شناخت مبانی فکری دیودور بیش از دیگر نوشته‌هایش راه‌گشاست، زیرا وی در آن نگرش اخلاقی - فلسفی خود را نسبت به تاریخ و تاریخ‌نویسی بیان می‌کند. این مقدمه را می‌توان فلسفه‌ی تاریخ دیودور به شمار آورد. با این حال، این مقدمه بحث‌های زیادی را بین مورخان و پژوهشگران برانگیخته است. برخی بر این عقیده‌اند که این مقدمه اثر خامه و حاصل طبع دیودور نیست بلکه وی آن را تمام و کمال از مورخان پیش از خود نظیر افوروس، پولی‌بیوس و پوزیدونیوس گرفته، طرحی نو درنینداخته و هیچ نظریه‌ی جدیدی درباره‌ی تاریخ مطرح نکرده است. برخی دیگر معتقدند که دیودور با بهره جستن از اندیشه‌های رایج زمان خویش (عصر هلنی) سعی در تبیین جهان‌بینی و درک

خویش از تاریخ داشته است.

ما ابتدا می‌کوشیم آن‌چه که دیودور در این مقدمه آورده تشریح کنیم، آنگاه نظرات مختلف پژوهشگران را در این باره ذکر می‌کنیم.

دیودور در آغاز مقدمه‌ی خویش، تاریخ و آثار تاریخی را می‌ستاید، همچنان‌که بارتون[1] می‌نویسد ستایش او از تاریخ با چنان شیوایی همراه است که در نوشته‌ی هیچ‌یک از مورخان پیشین و حتی در دیگر نوشته‌های خود او نیز به چشم نمی‌خورد. بارتون با پیروی از نظر جاکوبی[2] می‌نویسد که دیودور در این بخش از مقدمه به سه کارکرد تاریخ اشاره می‌کند و محور اصلی سخن وی در این بخش از مقدمه، حول این سه کارکرد تاریخ می‌چرخد: نخست آن‌که تاریخ ثمره‌ی تجربه‌ی دیگر انسان‌ها را در اختیار تمامی نوع بشر می‌گذارد. (کتاب اول، فصل ۱، بند ۱ـ۵)

دوم آن‌که تاریخ انسان‌ها را به سوی فضیلت رهنمون می‌سازد، زیرا میل به جاودانگی را در آن‌ها برمی‌انگیزاند و امکان تحصیل آن را برای همه‌ی انسان‌ها میسر می‌سازد (کتاب اول، فصل ۲، بندهای ۱-۴) و سوم آن‌که تاریخ در افزایش توان سخنوری نقش دارد، زیرا تاریخ به زعم دیودور عالی‌ترین شکل ادبیات است (کتاب اول، فصل ۲، بند ۵-۸). درباره‌ی این رویکرد به تاریخ و ارزش و اعتبار چنین فلسفه‌ی تاریخی هیچ نمی‌گوییم، زیرا این موضوع خارج از بحث ماست. اما باید اشاره کرد که این رویکرد اخلاقی و آموزشی به تاریخ یا به سخن دیگر، این دیدگاه پراگماتیک از تاریخ به عنوان راهنمای رفتار انسان تقریباً در نزد تمامی مورخان یونان و روم باستان به چشم می‌خورد[3]. از این‌رو، دیودور نخستین مورخی نیست که از این ویژگی‌های تاریخ سخن به میان می‌آورد. سودمندی تاریخ حرف همیشگی مورخین باستان بوده است و شاید بتوان توسیدید ـ مورخی که چند قرن پیش از دیودور می‌زیسته ـ را طلایه‌دار این نگرش به تاریخ قلمداد کرد[4].

---

1. A. Burton, *Diodorus Siculus, Book I, A commentary*, Leiden, 1972, p.37

2. F. Jacoby, *FGrHist IIc*, Berlin 1926, p.43

3. P. Scheller, *De Hellenistica historiae concribendae arte,* Diss. Leipzig, 1911, p. 71

4. Thuc. I. 22.4: 2.48. 3,cf.

←

اما دیودور در همین بخش از مقدمه برای پررنگ‌تر کردن کارکرد اخلاق در تاریخ به شیوه‌ی خاصی اشاره می‌کند و آن را در جای‌جای اثر خویش نیز به کار می‌بندد:

«تاریخ با ستایش نیک‌مردان و نکوهش بدکاران موجب می‌شود دیگر شهروندان برای دست یافتن به خاطره‌ای جاودان در تاریخ بکوشند و بدکاران نیز به خاطر ترس‌از ننگی ازلی دست‌از نیات شوم‌خویش بردارند.» (کتاب‌اول، فصل ۱، بند ۴)

حال سؤال این است که دیودور نگرش اخلاقی به تاریخ را از این منظر، از چه مورخانی اقتباس کرده و این اقتباس تا چه اندازه در تاریخ‌نویسی دیودور تأثیرگذار بوده است؟ برای پاسخ به این پرسش نخست باید به سراغ مورخانی رفت که مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش اثرش بوده‌اند. همچنان‌که پیشتر اشاره شد، افوروس مهم‌ترین منبع وی در نگارش کتاب‌های یازدهم تا شانزدهم بوده است. بهتر است نخست تأثیر این مورخ بر دیودور را درکاربست این شیوه از تاریخ‌نگاری، مشخص کنیم.

افوروس یکی از شاگردان ایسقراط [1] بود و او نیز همچون دیگر نویسندگان آن

→

برای مطالعه‌ی بیشتر در خصوص تاریخ‌نگاری توسیدید؛ ر.ک به:

[1]. J. De Romilly, *Thucydide, Histoire de la guerre de Peloponnese, Rober Laffont*, Collection Bouquins, 1990

[2]. J. De Romilly, *La construction de la verite chez Thucydide*, Julliard, Paris, 1990

[3]. J. Wilson, «What does Thucydides claim for his speeches». *Phoenix* XXXVI, 2, 1982.

[4]. J. De Romilly, *Historie et raison chez Thucydide*, CUF, Paris, 1954

[5]. Gomme, *A historical Commentary on Thucydide I*, Oxford, 1945

۱. (Isocrates)؛ ایزوکراتس ـ ایسقراطیس (۴۳۶-۳۳۸ پ.م) اندکی از افلاطون بزرگتر بود، ولی در همان محیط و شرایط فرهنگی، یعنی زمان جنگ‌های پلوپونزی و افول عصر طلایی یونان می‌زیست و کتاب می‌نوشت. وی از دامن خانواده‌ای مرفه برخاست و از بهترین تعلیمات برخوردار شد، اما خاندانش ثروتشان را در جنگ از دست دادند و وی ناچار شد برای امرار معاش مشغول به کاری شود. به مدت ده سال به عنوان وکیل و گفتارنویس دادگاه کار کرد. وی دوست داشت خطیب شود، ولی موفقیتی در این راه به دست نیاورد و خود این ناکامی را به حجب و نارسایی صدا اسناد می‌دهد. به این خاطر به تعلیم این هنر روی آورد. از سال ۳۸۸ پ.م مدیر مدرسه‌ای شد که در آن فن بلاغت در عالی‌ترین سطح تدریس می‌شد. ایسقراط اصولاً ذهنی فلسفی نداشت و اهل تأمل در مسائل روحانی و مابعدالطبیعه نبود و به همین خاطر

←

زمان به جریانی تعلق دارد که به مکتب «تاریخ‌نویسی ایسقراط» معروف است.

«همه‌ی شاگردان ایسقراط متأثر از او هستند و سه چیز را از استاد خویش اخذ کرده‌اند: اول؛ عنایت به سبک و اسلوبی که اگرچه مبتنی بر قواعد بلاغت است، متکلف و مصنوع و پر زرق و برق نیست و در عین این‌که فخیم است، خواندن و شنیدنش مایه‌ی انبساط و فرح خاطر است. دوم؛ توجه به تعلیمات و اصول اخلاقی قابل احترام و سوم؛ پرداختن به موضوع، به نحوی که از نظر تعلیم و تربیت سودمند باشد. تمام همّ و غمّ این مورخان مصروف بر این بود که به عنوان «آموزگاران» جامعه جای شاعران را بگیرند. نکات برجسته‌ی کارشان، شاهان، سرداران و سیاست‌مدارانی بودند که به عنوان نمونه و سرمشق مردان

→

از افلاطون انتقاد می‌کرد. وی معتقد بود اندیشیدن درباره‌ی متافیزیک اتلاف وقت است. از نظر وی حقیقت تجربه‌ای بی‌واسطه است.

به عقیده وی دانش، تجربی است و بشر بی‌گمان نمی‌تواند همه چیز را فراگیرد. پس باید در جست‌وجوی عقیده‌های خوب بود. یک عقیده‌ی خوب، عقیده‌ای است که ما را در درک بهتر زندگی و تحصیل کامیابی در این دنیا یاری رساند.

وی خود قدم به وادی سیاست نمی‌گذاشت، ولی سعی می‌کرد از طریق نوشته‌هایش دولتمردان را تحت‌تأثیر قرار دهد. سخت طرفدار اندیشه‌ی پان‌هلنیسم و خواستار اتحاد دولت‌شهرهای یونان علیه پارس بود. از آثاری که به وی منسوبند، سی اثر در دست است که بیشترشان در قالب گفتار و برخی از آن‌ها به صورت نامه‌اند. نوشته‌های او را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: بعضی از این نوشته‌ها «نمایشی» یعنی گفتارهای نمونه‌ای است که در سطوح عالی بلاغت نوشته آمده‌اند. از این‌گونه‌اند گفتارهای دهم و یازدهم (که عنوان آن هلن و بوسیوس است). دسته‌ی دوم رسالات جدلی است که نویسنده در طی آن‌ها نظرات و آرای خویش را در باب آموزش بیان می‌کند. یکی از بهترین نمونه‌های این رسالات گفتار سیزدهم است که عنوان آن ضد سوفسطاییان است. دسته‌ی سوم جزواتی در قالب نامه‌های سرگشاده هستند که برخی از آن‌ها به موضوعات اخلاقی اختصاص دارند (اواگوراس *Evagoras*). سبک و اسلوب نگارش ایسقراط «میانه» یا «آراسته» است، شیوه‌ای وزین، گزارشی و غیرفنی. عمده نویسندگان و مورخان شایسته‌ی پس از او از بین شاگردان و شاگردان شاگردانش برخاسته‌اند.

برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی ایسقراط؛ ر.ک به:

[1]. J. P. Mahaffy, *A History of Classical Greek Literature: The Prose Writers from Isocrates to Aristotle*, University Press of the Passific, 2003

[2]. M. A. Flower, «From Simonides to Isocrates: The Fifth-Century Origins of Fourth-Century Panhellenism» *Calssical Antiquity* Vol. 19, 2000

[3]. L. Y. Too, *The Rhetoric of Identity in Isocrates*, Cambridge, 1995.

[۴]. اچ. جی. رز، تاریخ ادبیات یونان، همان، صص ۴۰۸-۴۱۰

اهل حکومت و قلم و شمشیر ارائه می‌کردند و نمونه‌هایی به‌عنوان مایه‌ی عبرت از فساد و اثرات آن در مقامات عالی می‌آوردند.»[1]

برای مثال ایسقراط مدح‌نامه اواگوراس را نوشت تا با تمجید و ستایش از این شاهزاده شجاع که در زمان وی می‌زیسته است، جوانان را تشویق کند که از وی سرمشق گرفته، به تحقق کارهای نمایان مبادرت ورزیده، از این طریق در جاودانه ساختن نام خویش در تاریخ بکوشند. اندک قطعات بازمانده از افوروس نشان می‌دهد که وی به‌ویژه این نگرش اخلاقی را در تاریخ‌نویسی، یعنی «ستایش مردان نیک و نکوهش بدکاران»[2]، در نوشته‌های خویش به‌کار می‌برده است و می‌دانیم که افوروس یکی از مهم‌ترین مورخان قرن چهارم پ.م است که بیشترین تأثیر را بر مورخان پس از خود بر جای گذارده که دیودور نیز از جمله‌ی آن‌ها است[3]. از این امر می‌توان چنین استنباط کرد که افوروس یکی از مورخانی است که الهام‌بخش دیودور در کاربست این شیوه از تاریخ‌نگاری است.

یکی دیگر از مورخانی که نگرش اخلاقی به تاریخ داشته و دیودور را سخت تحت‌تأثیر خود قرار داده، پولی‌بیوس است. می‌دانیم که وی مهم‌ترین منبع دیودور در نگارش کتاب‌های بیست‌وهشتم تا سی‌ودوم است. پولی‌بیوس نیز همچون افوروس بر کارکرد اخلاقی و آموزشی تاریخ پای می‌فشرد و سخت پایبند شیوه‌ای از تاریخ‌نگاری بود که وظیفه‌ی مردم و دولتمردان را به آن‌ها نشان دهد، از این‌رو، او نیز از شیوه‌ی ستایش و نکوهش در تاریخ‌نگاری‌اش بهره جست[4]. به نظر می‌رسد که آبشخور فکری دیودور در نگارش این بخش از مقدمه، افوروس و پولی‌بیوس بوده‌اند. اینک نظر برخی از پژوهشگران را در این باره می‌آوریم:

---

۱. اچ. جی. رز، تاریخ ادبیات یونان، همان، صص ۴۴۴–۴۴۵ و همچنین ر.ک به:
G. Schmitz-Kahlmann, *Das Beispiel der Geschichte im politischen Denken des Isokrates*. Leipzig. 1939, p. 118

2. epainoi/psoigoi یا praise/blame

3. P. J. Stylianou, *A commentary on Diodorus Siculus, book 15, Oxford*, 1998, pp. 6-7

4. P. J. Stylianou, *A Commentary on Diodorus Siculus, Book 15, Oxfrod*. 1998, p. 8

م. کونز که بررسی مبسوطی از این قسمت از مقدمه‌ی کتابخانه تاریخی کرده، به این نتیجه می‌رسد که نوشته‌های دیودور در این باره، دربردارنده هیچ حرف تازه‌ای نیست و تنها به کاربست حرف‌ها و اندیشه‌های رایج در تاریخ‌نگاری عصر هلنی بسنده کرده است. وی تأثیر محسوس پولی‌بیوس در این بخش از مقدمه را می‌پذیرد، با این حال بر این باور است که نگارش مقدمه کار خود دیودور است[1]. بارتون نیز این بخش از مقدمه را نوشته‌ی خود دیودور می‌داند و در این‌باره استدلال روان‌شناختی جالبی می‌آورد:

«بعید است که دیودور فصل‌های آغازین اثرش را از منبع شناخته‌شده‌ای رونویسی کرده باشد.»[2]

د. ایارل نیز همچون کونز بر این عقیده است که این رویکرد دیودور به تاریخ و تاریخ‌نگاری، همان نگرش اندیشمندان عصر هلنی است[3].

امروزه نظر بیشتر پژوهشگران بر این است که دیودور با پردازش اندیشه‌های مورخان پیشین، به‌ویژه افوروس و پولی‌بیوس، خود این بخش از مقدمه را نوشته است.

دیودور در همین مقدمه به موضوع دیگری نیز اشاره می‌کند و آن نقش نویسندگان تاریخ جهان در به‌هم پیوند دادن نوع بشر در راستای خواست مشیت الهی است. به سخنی دیگر تکلیف مورخان تاریخ جهان این است که به انسان‌ها نشان دهند هر رویدادی به خواست و اراده‌ی مشیت الهی به وقوع می‌پیوندند و این خواست مشیت الهی است که انسان‌ها به هم پیوند داده شوند. وی در این باره می‌نویسد:

«... درک شکست‌ها و پیروزی‌های دیگران که تاریخ امکان آن را میسر می‌سازد، درسی را با خود همراه دارد که برای تحصیل آن نیاز به برتافتن رنج و تیره‌بختی

---

1. M, Kunz, *Zur Beurteilung der Proemien in Diodors historischer Biblithek*, Zurich, 1935, pp. 73-77.

2. A. Burton, *Diodorus Siculus, Book I, A commentary*, Leiden, 1972, p. 38

3. D. Earl, «Prologue-form in ancient historiography» *ANRW* II, 1972, p.843

نیست. وانگهی این نویسندگان (نویسندگان تاریخ جهان) کوشیده‌اند تمامی انسان‌ها را که خویشاوند یکدیگرند و تنها به خاطر فاصله‌ی مکانی و زمانی از هم دورافتاده‌اند، تحت کانون واحدی گرد هم آورند: این‌چنین می‌توان گفت که آن‌ها خدمت‌گزاران مشیت الهی شدند.» (کتاب اول، فصل ۱، بند ۳)

نظر پژوهشگران و دیودورشناسان درباره‌ی منبع دیودور در نگارش این بند از مقدمه، متفاوت و گاه متناقض است.

زمانی که بوسالت در مقاله‌ای به تأثیر مستقیم پوزیدونیوس در این بخش از مقدمه اشاره کرد[۱]، اغلب پژوهشگران این نظر را پذیرفتند، به‌ویژه ک. راینهارد[۲] و م. پوهلنز[۳] از این نظر سخت طرفداری کردند. ر. لاکور نیز که پیشتر، افوروس را منبع دیودور در نگارش تمام قسمت‌های مقدمه می‌پنداشت[۴]، پذیرفت که این بخش از مقدمه از آن پوزیدونیوس است[۵].

در مقابل، ناک فرضیه‌ی راینهارد را سخت نقد کرد و بر این عقیده است که آبشخور فکری دیودور در نگارش این بخش از مقدمه نه پوزیدونیوس بلکه فلسفه‌ی روّاقی به معنای عام آن بوده است، زیرا هیچ دلیل مبرهنی وجود ندارد که نشان دهد دیودور از پوزیدونیوس اقتباس کرده است. ناک نه‌تنها تأثیر پوزیدونیوس بر دیودور را در این بخش از مقدمه رد کرد، بلکه بر این باور است که هیچ نشانی از اندیشه‌ی پوزیدونیوس در سراسر مقدمه‌ی دیودور دیده نمی‌شود. جمله‌ای که وی درباره‌ی این مقدمه گفته، معروف شده است:

«It is the proem style of a small man with pretentions.»[۶]

---

1. G. Busolt, «Diodoros Verhaltniss zum Stoicimus», *Fleckeisen's Jahrbucher fur classishe Philologie* 139, 1889, p. 297

2. K. Reinhardt, *Kosmos und Sympathie Neue Untersuchungen uber Poseidonios*, Munchen 1926, p. 184

3. M. Pohlenz, *Die Stoa Geschichte eine geistigen Bewegung*, t. I, Gottingen, 1948, p. 213

4. R. Laqueur, «Ephorus: Die proomien», *Hermes* 46, 1911, pp. 161-206

5. R. Laqueur, «Diodorea» *Hermes* 86, 1958, pp. 275-290

6. Nock, «Posidonius», *JRS* 49, 1959, p.5

ک. اشمیت که بررسی مبسوطی از این بخش (کتاب اول، فصل ۱، بند ۳) کرده، از فرضیه‌ی راینهارد در برابر مهم‌ترین ایرادی که ناک از آن گرفته است، دفاع می‌کند. ایراد اساسی ناک از فرضیه‌ی راینهارد این بود که دیودور در این بند، موضوع نگارش تاریخ جهان را پیش کشیده، حال آنکه پوزیدونیوس نه تاریخ جهان، بلکه تاریخ عصر خویش را که دربرگیرنده‌ی حدود ۶۰ سال است، به رشته تحریر درآورده است. اشمیت به این ایراد چنین پاسخ می‌دهد که درست است که پوزیدونیوس اثر تاریخی خود را از سالی که پولی‌بیوس اثرش را به پایان رساند (۱۴۵/۶ پ.م) آغاز کرد، ولی نباید این واقعیت را از نظر دور داشت که پوزیدونیوس رویدادهای بزرگ سیاسی عصر خود را به خاستگاه آن‌ها ربط می‌داده است[1]. ج. مالیتز بر این عقیده است که:

«در این بند می‌توان صدای پوزیدونیوس را شنید، اگرچه دیودور این منبع را خلاصه کرده و خواسته است ردی از آن در اثرش بر جای نگذارد.»[2]

ل. کانفورا نیز این بند از مقدمه را اقتباسی از پوزیدونیوس می‌داند:

«... بنابراین به نظرم واضح است که دیودور شیفته‌ی اندیشه‌هایی شد که پوزیدونیوس در مقدمه‌ی خود بسط داده بود. در واقع در مقدمه‌ی مورخان پیشین موضوعات متعارف و پیش‌پاافتاده‌ای مطرح می‌شد و همچنان‌که پولیبیوس در آغاز مقدمه‌ی اثر خویش می‌گوید، جملگی آن‌ها یکسان بوده‌اند... پوزیدونیوس برعکس، در مقدمه‌ی خود از تاریخ‌نگاری‌ای سخن به میان می‌آورد که در راستای مشیت الهی و سعادت نوع بشر است. این شیوه‌ی تاریخ‌نگاری دیودور را سخت تحت‌تأثیر قرار داد. از این روی بر آن شد از مقدمه‌ی پوزیدونیوس که بی‌گمان متناسب با عقاید و ایدئولوژی رواقی‌گری او طرح‌ریزی شده بود، الهام گیرد.»[3]

---

1. K. Schmidt, *Kosmologische Aspekte im Geschichtwerk des Poseidonios*, coll. «Hypomnemata», 63, Gottingen 1980, pp. 73-75

2. J. Malitz, *Die Historien des Posseidonios*, Munchen, 1983. p. 38

3. L. Canfora, «Le but de l'historiographie selon Diodore», *Studia Hellenistica* 30, 1990, p. 318

د. ای. هام نظری مخالف دارد و پوزیدونیوس را منبع دیودور در نگارش این بخش از مقدمه نمی‌داند:

«پوزیدونیوس به منزله‌ی یک فیلسوف رواقی بر این اعتقاد بود که تمامی چیزها از جمله تمامی رویدادهای تاریخی توسط تقدیر به وقوع می‌پیوندند. دیودور سیسیلی که تاریخ جهان را از نخستین ادوار تا سال ۵۴ پ.م به نگارش درآورد در مقدمه‌ی خویش نوشته است که یکی از نقش‌های مورخان این است که با نشان دادن پیوند الهی وقایعی که در سراسر جهان مسکون روی می‌دهند، خدمت‌گزاران مشیت الهی شوند. اغلب، این سخن را به اندیشه و فلسفه‌ی پوزیدونیوس منسوب می‌کنند و شاید همین‌گونه باشد. حتی اگر دیودور از پوزیدونیوس الهام گرفته باشد، تعهد و التزام وی در نشان دادن نقش مشیت الهی در به‌هم پیوستگی رویدادها با هدف پوزیدونیوس از نگارش تاریخ جور درنمی‌آید. در واقع، با نگاهی اجمالی به اندک قطعات بازمانده از پوزیدونیوس می‌بینیم که هیچ اشاره‌ای به ایزد، تقدیر یا مشیت به منزله‌ی قدرت در تاریخ نشده و حتی به بخت و اقبال تنها به عنوان خصوصیت عمومی آتنیان اشاره شده است. از همین اندک قطعات بازمانده چنین برمی‌آید که پوزیدونیوس می‌توانست دلایل منطقی برای وقوع رویداد اقامه کند بی‌آن‌که به ایزد، سرنوشت یا مشیت الهی توسل جوید.»[۱]

خ. لنس نیز همین‌نظر را در مقاله‌ی خود مطرح کرد.[۲]

امروزه نیز نظر پژوهشگران و سخن‌سنجان[۳] درباره‌ی منبع دیودور، مختلف و متشتّت است، اما آن‌چه که در این باره می‌توان گفت این است که در جای‌جای این مقدمه برخی اصول روشمند در تاریخ‌نگاری و نیز اندیشه‌های فلسفی به چشم می‌خورد که حاصل تفکر دیودور نمی‌باشند، ولی به یک مکتب فلسفی خاص نیز تعلق ندارند. بی‌گمان دیودور به منزله‌ی یک شخص علاقه‌مند و فرهیخته با آثار بسیاری از فیلسوفان پیشین نظیر فیثاغورث، دموکریتوس، سقراط، ارسطو و

---

1. D. E. Hahm, «Posidonius's Theory of Historical Causation, *ANRWII*. 36,3, 1989 p.1358

2. J. Lens, «Sobre la naturaleza de la *Biblioteca Historica* de Diodoro», *EFG* 2, 1986, p. 14

3. Philologues

افلاطون آشنایی داشته، همچنین مکتب‌های فلسفی عصر خویش یعنی اپیکوریسم و رواقی را به خوبی می‌شناخته است. وی با بهره جستن از نگرش این فیلسوفان و همچنین جریان‌های فکری مختلف که در دوران پایانی عصر هلنی رایج بود، کوشید جهان‌بینی و نگرش خویش را از تاریخ، در مقدمه‌اش تبیین کند[1]. برای نمونه بوسالت که درباره‌ی دیودور و مکتب فلسفی رواقی تحقیق کرده، چنین نتیجه می‌گیرد:

«دیودور یک فیلسوف واقعی نبوده، بلکه یک اخلاق‌گرای جزم‌اندیش و زاهد بوده است... در تاریخ جهان وی، هیچ نظریه‌ی فلسفی شایان ذکری یافت نمی‌شود.»[2]

م. کونز درباره‌ی این مقدمه می‌نویسد:

«بسیاری از حرف‌های مقدمه‌ی آغازین در سراسر کتابخانه تاریخی منعکس شده‌اند. از این‌رو، این عقیده که دیودور خود نویسنده‌ی این مقدمه است پذیرفتنی می‌نماید: مقایسه کنید کتاب اول، فصل ۱، بند ۱ با کتاب دهم، فصل ۱۲، بند ۱؛ کتاب اول، فصل ۲، بند ۱ با کتاب بیست‌ویکم، فصل ۱۷، بند ۱؛ کتاب اول، فصل ۲، بند ۲ با کتاب بیستم، فصل ۱، بند ۱ و کتاب بیست‌وپنجم، فصل ۱؛ کتاب اول، فصل ۴، بند ۶ با کتاب سوم، فصل ۳۸، بندهای ۲-۳.»[3]

ک.س. ساکس در باره‌ی این مقدمه می‌نویسد:

«... مقدمه‌ی مبسوط کتاب اول که گویاترین و پخته‌ترین بیان جهان‌بینی در کتابخانه تاریخی است اکنون حاصل طبع و اثر خامه‌ی دیودور شمرده می‌شود و نه بازنویسی کورکورانه‌ای از افوروس، پولی‌بیوس یا پوزیدونیوس.»[4]

وی در اثر دیگر خود بر همین نکته تأکید می‌کند:

---

1. K. S. Sacks, «Historiography, Hellenistic» in *OCD3*, 1996, p. 715

2. Busolt, «Diodoros Verhaltniss zum Stoicimus», *Fleckeisen's Jahrbucher fur classishe philologie* 139, 1889, p. 314

3. M. Kunz, *zur Beurteilung der Proemien in Diodors historischer Biblithek*, Zurich, 1935, p. 78

4. K. S. Sacks, «The Prooemia of Diodorus Siculus» *Hermes* 110, 1982, p. 434

«دیودور ممکن است از یک یا چند مورخ الهام گرفته باشد، اما غالب نظرات امروزی به این‌سو گرایش دارد که جوهره‌ی مقدمه را از آن خود او بداند. اکنون تغییراتی در نظرات پیدا شده است زیرا، همین‌که پژوهشگران از این نظر که دیودور هیچ زحمتی در نگارش این مقدمه به خود نداده یا استعداد نگارش آن را نداشته دست بردارند، از طریق بررسی ساختار جملات و واژگان درمی‌یابند که دیودور خود نویسنده‌ی آن بوده است. زبان دیودور یادآور زبانی است که در دوران پایانی عصر هلنی به کار برده می‌شد.»[1]

وانگهی ج. پالم که پیش از این درباره‌ی زبان و سبک نگارش دیودور در کتابخانه تاریخی بررسی جامعی کرده، دلایل مستدل و محکمی درباره‌ی یکنواختی شیوه‌ی نگارش دیودور در مقدمه و دیگر کتاب‌هایش به دست می‌دهد.[2]

انسجام و یکپارچگی در *کتابخانه تاریخی* دیودور

آن دسته از پژوهشگرانی که دیودور را یک گردآورنده بی‌ذوق و بی‌استعداد که تنها نوشته‌های مورخان پیش از خود را رونویسی و سرهم‌بندی می‌کرده، می‌پندارند بر این باورند که کتابخانه تاریخی دیودور حاوی مجموعه‌ای از روایات نامربوط و ازهم‌گسیخته‌ای است که بر هیچ اصلی استوار نیست. اما دسته‌ی دیگر از پژوهشگران که دیودور را بیش از یک گردآورنده می‌پندارند بر این عقیده‌اند که او پیش از شروع نگارش کتابخانه تاریخی طرح خاصی را برای خویش درانداخته بود و در حین نگارش اثر خود همواره می‌کوشید در راستای این طرح پیش رود. برخی از دغدغه‌های دیودور که در جای جای کتابخانه تاریخی به چشم می‌خورد و او همواره بر آن‌ها پای می‌فشارد بیانگر آن است که وی به شیوه‌ای هدفمند رویدادهای تاریخی را دسته‌بندی می‌کرده است. ما این دغدغه‌های دیودور را «عناصر وحدت‌بخش» کتابخانه تاریخی می‌نامیم و اینک هر یک از آن‌ها را

---

1. K. S. Sacks, «*Diodorus Siculus and the first century*», Princeton. 1990, p. 11

2. J. Palm, *Ueber Sprache und Stil des Diodoros von Sizilien. Ein Beitrag zur Beleuchtung der Hellenistischen Prosa*, Lund, 1955

به اختصار شرح می‌دهیم.[1]

گاهشماری یا ترتیب تاریخی وقایع

رعایت ترتیب تاریخی وقایع، نخستین دغدغه‌ی دیودور در نگارش کتابخانه تاریخی است. با این حال در شش کتاب نخست که به زمان‌های اساطیری اختصاص داده شده‌اند، ترتیب تاریخی رعایت نشده، زیرا همچنان که خود دیودور می‌نویسد[2] هیچ منبع موثقی از این دوره باقی نمانده است، اما در باقی کتاب‌ها ترتیب تاریخی رعایت شده است.

دیودور پس از شرح تصرف تروا، نگارش تاریخ خود را بر اساس ترتیب تاریخی آپولودور آتنی بنیان نهاد. اما آیا در فاصله‌ی زمانی بین تصرف تروا و آغاز المپیاد، وی می‌کوشید رویدادها را با ملاحظه‌ی سال وقوع آن‌ها تنظیم و روایت کند؟ این امر بعید می‌نماید. در مقابل، پس از سال ۷۷۶/۵ یعنی تاریخ المپیاد اول به چارچوب ثابتی دست یافت که دوره‌ی زمانی چهار سال را شامل می‌شد و آن فهرست برندگان بازی‌ها بود که هیپیاس الیسی[3] حدود اواخر سده‌ی پنجم پ.م تهیه کرده بود. باید اشاره کرد که تیمائوس و اراتوستن نیز پیش از دیودور از همین فهرست برای ترتیب وقایع‌نگاری خویش استفاده کرده بودند، اما در گاه‌شماری دیودور مشکلی وجود دارد و آن این‌که دیودور در مقدمه‌ی آغازین اثرش (کتاب اول، فصل ۵، بند ۱) می‌نویسد که تاریخش در مجموع، دوره‌ی زمانی ۱۱۳۸ سال را شامل می‌شود. در واقع، وی مدت زمان بین تصرف تروا (۱۱۸۴/۳) تا بازگشت هراکلیدها (۱۱۰۴/۳) را ۸۰ سال و فاصله‌ی زمانی بین بازگشت هراکلیدها تا المپیاد

---

۱. فرانسوا شامو که به سرپرستی او ترجمه‌های جدیدی از کتابخانه تاریخی به زبان فرانسوی در حال انتشار است، در مقدمه‌ی آغازین ترجمه‌ی کتاب اول، این موضوع را به طور مفصل شرح و بسط داده است. در نگارش این بخش، از نظرات ایشان بسیار استفاده شده است. ر.ک به:

F. Chamoux, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Introduction Générale*, CUF, Paris, 1993, pp. XXVI-LXII

۲. کتاب اول (فصل ۵، بند ۱)

3. Hippias d'Elis

اول را ۳۲۸ سال محاسبه می‌کند. پس مدت زمان بین تصرف تروا و المپیاد اول می‌شود ۴۰۸ = ۳۲۸ + ۸۰ که این رقم با برآورد اراتوستن و نیز آپولودور تطبیق می‌کند. از این روی، المپیاد اول در سال ۷۷۶/۵ = ۴۰۸ - ۱۱۸۴/۳ بوده که این تاریخ دقیق است. اما دیودور در ادامه می‌افزاید که تاریخ‌مان را از المپیاد اول پی گرفته و با آغاز جنگ گل‌ها به پایان می‌بریم. بر اساس متن دیودور که اکنون در دست داریم این فاصله‌ی زمانی ۷۳۰ سال است، پس پایان اثر دیودور و در نتیجه آغاز جنگ گل‌ها می‌بایست در سال ۴۶/۵ = ۷۳۰ - ۷۷۶/۵ بوده باشد؛ اما دیودور خود در همین مقدمه ـ کمی پیشتر ـ اشاره کرده بود که آغاز جنگ گل‌ها در سالی روی داد که طی آن هرودوس آرخونت آتن بود که برابر است با سال ۶۰/۵۹ پ.م، حال این تفاوت زمانی ۱۴ سال چگونه توجیه‌پذیر است؟ برخی پژوهشگران از جمله لاکور[۱] و به‌ویژه سارتوری[۲] کوشیده‌اند این تفاوت زمانی را به شیوه‌های مختلف توجیه کنند. ولی شامو این امر را ناشی از بی‌توجهی و اشتباه سهوی دیودور می‌داند که به نظر پذیرفتنی است.[۳]

به هر روی، دیودور گاه‌شماری خود را بر فهرست اسامی صاحب‌منصبان آتن و روم استوار می‌کند و در پی آن به سال برگزاری المپیادها اشاره می‌کند. این شیوه‌ی گاه‌شماری از بنیان ایراد دارد و آن این است که آرخونت‌های آتن هر سال در اول هکاتومبایون ـ حدود انقلاب تابستانی (۲۱ یا ۲۲ ژوئن) ـ منصوب و مشغول به کار می‌شدند، حال آن‌که کنسول‌های رومی (یا صاحب‌منصبان دیگری که به جای آن‌ها برگزیده می‌شدند) از سال ۲۲۲ پ.م تا سال ۱۵۴ پ.م در ۱۵ مارس و از سال ۱۵۴ پ.م تا زمان ژول سزار در اول ژانویه هر سال به قدرت می‌رسیدند.[۴] از این‌رو،

1. Laqueur, *Hermes*, 86, 1958, pp. 285-288

2. M. Sartori, «Storia, utopia eu mito nei primi libri della Bibliotheca Historica di Diodoro Siculo» *Athenaeum*, 61, 1983, p. 547

3. F. Chamoux, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Introduction Générale*. CUF, Paris. p. XLIV

۴. برای مطالعه‌ی بیشتر در این خصوص؛ ر.ک به:

←

گاه‌شماری دیودور در جزئیات تردیدبرانگیز و دارای اشتباهاتی است. در واقع، این شیوه‌ی گاه‌شماری (شرح رویدادهای هر سال) ایراد مهم دیگری نیز دارد و آن این است که نویسنده ناگزیر می‌شود رشته‌ی نقل وقایع مختلفی را که هم‌زمان ولی در نقاط مختلف روی داده‌اند، بگسلد و این کار، پیوستگی روایت رویدادها را از بین برده، موجب ازهم‌گسیختگی و عدم انسجام در متن می‌شود. به همین خاطر دیودور ناچار می‌شود شرح رویدادهای همزمان را این‌چنین تقسیم کند: «در اروپا، در این سال... در آسیا... در سیسیل...» و شرح ادامه‌ی هر رویداد را به سال بعد موکول کند. برای نمونه در کتاب چهاردهم، تاریخ دنیس بزرگ، جباران سی‌گانه، شورش کوروش کوچک و بازگشت ده هزار تن، به اپیزودهای مختلف تقسیم شده و در فصل‌های مختلف شرح داده شده‌اند. در برخی موارد نیز رویدادهایی که امکان گنجاندن آن‌ها درون رشته‌ی به هم پیوسته‌ای از وقایع وجود ندارد به صورت خلاصه در پایان یک فصل اشاره می‌شوند یا همه‌ی این رویدادهای نامربوط، که تنها نقطه‌ی مشترک آن‌ها در این است که همزمان در یک سال روی داده‌اند در یک فصل آورده می‌شوند، بی‌آن‌که ارتباط منطقی بین آن‌ها برقرار باشد. برای مثال در کتاب چهاردهم، (فصل ۳۷، بندهای ۵ تا ۷) دیودور در چهل خط به ساخت شهر آدرانون بر روی کوه اتنا به دست دنیس، مرگ آرخلائوس مقدونی و جانشینش، مرگ سقراط و بسیاری از رویدادهای دیگر اشاره می‌کند که هیچ نقطه‌ی مشترکی ندارند، جز آن‌که همگی آن‌ها در یک سال ۳۹۹ / ۴۰۰ پ.م روی داده‌اند. وانگهی دیودور گاه مجموعه‌ای از رویدادهای به هم پیوسته را که طی چند سال رخ داده‌اند در یک سال بخصوص شرح می‌دهد. برای مثال در کتاب یازدهم، سرگذشت

→

[1]. E. J. Bickeman, *Chronology of the Ancient World*, Londres, 1968

[2]. A. E. Samuel, *Greek and Roman Chronology, dans Handbuch der Altetumsw.*, I. 7. Munich. 1972

[3]. E. Manni, *Fasti ellenisticie romani* (suppl. a Kokalos. Palerm. 1961)

[4]. H. Kalestsch, *KI, Pauly* V, 1975

تمیستوکل از زمان نفی بلدش[1] (۴۷۱/۷۰ پ.م) و فرارش به دربار خشایارشا (توسیدید درکتاب اول، فصل ۱۳۷، می‌نویسد که تمیستوکل در سال ۴۶۵ به دربار اردشیر پناه برد.) تا مرگش که احتمالاً در سال ۴۶۰ روی داده، در یک سال یعنی ۴۷۱/۷۰ آورده است یا در کتاب پانزدهم تمامی رویدادهای جنگ میان دنیس و کارتاژیان را که حدود ۸ سال طول کشیده، در سال ۳۸۳/۲ آورده است. با همه‌ی این اشتباهات، گاه‌شماری دیودور همسنگ گاه‌شماری مورخین دیگر و گاهی برتر از آن‌ها است. ژان مایه مترجم کتاب یازدهم دیودور به زبان فرانسوی درباره‌ی گاه‌شماری دیودور می‌نویسد:

«در واقع مورخین امروزی [در خصوص تعیین تاریخ وقوع رویدادها] تاریخ‌هایی را برمی‌گزینند که اغلب همان تاریخ‌هایی است که دیودور گفته است، با وجود این همواره اعتماد خویش را نسبت به توسیدید و بی‌اعتمادی خود را نسبت به دیودور ابراز می‌دارند.»[2]

نقش مردان بزرگ

یکی دیگر از موضوعاتی که موجب وحدت و انسجام کتابخانه تاریخی می‌شود، علاقه‌ی دیودور به مردان بزرگ است. دیودور به نقش سرنوشت‌ساز مردان بزرگ در تاریخ بشری ایمان راسخ دارد و این دغدغه‌ی نخستین اوست که نشان دهد این مردان بزرگ هستند که تاریخ بشری را رقم می‌زنند. دیودور در مقدمه‌ی کتاب چهارم به این موضوع اشاره می‌کند و همزمان توضیح می‌دهد که چرا در نظر وی نمی‌باید از شرح رویدادهای دوران قهرمانان و نیمه‌خدایان چشم پوشید.[3]

وی در مقدمه‌ی آغازین اثرش بار دیگر این موضوع را از نظر می‌گذراند و

---

1. Ostracism

2. J. Haillet, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XI*, CUF, Paris, 2001, p. 32

۳. کتاب چهارم (فصل اول، بند ۴)

کارکرد تاریخ را در حفظ کردن یاد و خاطره‌ی مردان نامی می‌داند؛[1] اما در قطعه‌ای که به کتاب دهم منسوب است، با حرارت بیشتری بر این موضوع پای می‌فشارد:

«نوشتن زندگی‌نامه‌ی شخصیت‌های گذشته برای مورخین کار آسانی نیست، اما این کار خدمت بزرگی است که آن‌ها به جامعه می‌کنند. زیرا زندگی‌نامه‌ی‌شان با در برداشتن شرح پیراسته‌ی اعمال نیک و بدشان و با ستایش و سرزنشی که سزنده‌ی اعمال آنان است، ذهن انسان‌های نیک را برمی‌انگیزانند و ذهن انسان‌های بد را فرو می‌کشاند. می‌توان گفت ستایش، پاداش فضیلتی است که بهایی ندارد و سرزنش، بدکاران را تنبیه می‌کند بی‌آنکه به شکنجه‌های جسمی توسل جوید. خوب است نسل‌های آتی به خاطر بسپارند که، انسان هر شیوه‌ای را که برای زیستن برگزیند، یاد و خاطره‌ی وی پس از مرگ بر همان اساس داوری خواهد شد: از این‌رو، انسان تمامی همّ و غمّ خویش را در برافراشتن بناهای سنگی، در این خاکدان که به زودی ویران می‌شوند نمی‌گذارد، بلکه از عقل و خرد پیروی کرده، تقویٰ پیشه می‌کند، زیرا شهرت حاصل از آن در سراسر گیتی طنین‌انداز می‌شود. زمان که همه چیز را در کام خود فرو می‌برد، این پرهیزگاری‌ها را جاودانه می‌سازد و با گذر خود، هر آینه طراوتی دوباره به آن‌ها می‌بخشد».[2]

دیودور در سراسر کتابخانه تاریخی به این کارکرد تاریخ که در نظرش نخستین و اصلی‌ترین کارکرد تاریخ است، توجه زیادی می‌کند. دیودور سخت تحت‌تأثیر اندیشه‌ی «اومریسم»[3] بود و این عقیده را پذیرفت که خدایان خود انسان‌های بی‌نظیری بودند که در نتیجه‌ی کارهای نمایان و نیک خویش، به مقام خدایی رسیده‌اند. از این‌رو، در کتاب‌های نخستین، خدایان در کنار شخصیت‌های تاریخی آورده شده‌اند و از یک منظر به کارهای آن‌ها نگریسته شده است. برای مثال در کتاب اول ازیریس[4] و ایزیس[5] در کنار فرعون سزوسیس[6] و دیگر حاکمان آورده

---

۱. کتاب اول (فصل دوم، بندهای ۲-۵)

۲. کتاب دهم، فصل دوازدهم. این فصل در Excerpta قسطنطنیان حفظ شده است. در این‌جا ترجمه‌ی Oldfather آورده شده است.

3. évémerisme

4. Osiris 5. Isis 6. Sesoosis

شده‌اند. در تمامی کتاب‌ها یک یا چند شخصیت بزرگ و نامی در پیشاپیش رویدادها جای دارند:

در کتاب دوم، نینوس، سمیرامیس، ساردانapal؛ در کتاب سوم، میرینای[1] آمازونی و دیونی‌سوس[2]؛ در کتاب چهارم، هراکلس، ژازون[3]، تزه[4]، ددال[5]، آریسته[6] و دیگران؛ در کتاب پنجم که اساساً کتابی درباره‌ی جغرافی و قوم‌شناسی است، در سراسر بخش دوم کتاب که به جزایر یونانی (به‌ویژه رودس و کرت) اختصاص داده شده است، پاره‌ای افسانه‌های مربوط به این جزایر شرح داده می‌شوند که در این افسانه‌ها درباره‌ی خدایان و قهرمانان سخن رفته است. در دیگر کتاب‌های بازمانده نیز، زندگی و شرح احوال مردان بزرگ در رده نخست تاریخ‌نگاری دیودور جای گرفته‌اند؛ در کتاب یازدهم، خشایارشا، تمیستوکل، ژلون؛ در کتاب دوازدهم، پریکلس[7] و براسیداس[8]؛ در کتاب سیزدهم و چهاردهم، دنیس بزرگ، در کتاب پانزدهم اپامی‌نونداس[9]؛ در کتاب شانزدهم، فیلیپ و تیمولئون[10]؛ در کتاب هفدهم اسکندر کبیر؛ در کتاب هجدهم و نوزدهم، دیادوخ‌های بزرگ، آنتیگون بورنی، اومن[11]، پتولمه سوتر[12]؛ در کتاب بیستم، دمتریوس پولیوکرت[13] و به‌ویژه آگاتوکل که در کتاب پیشین نیز از او سخن به میان آمده بود. در پس این مردان بزرگ، شخصیت‌های نامی دیگری نیز توجه دیودور را به خود جلب کرده‌اند از جمله

1. Myrina
2. Dionysos
3. Jason
4. Thesèe
5. Dedale
6. Aristhée
7. Périclès
8. Brasidas
9. Epaminondas
10. Timoleon
11. Eumène
12. Pétolemée Soter
13. Demetrios Policrete

آریستید[1]، سیمون[2]، دوکتیوس سیسیلی[3]، قانون‌گزارانی چون خاروندِاس[4] یا زالوکوس[5]، آلسی‌بیاد[6]، ترامن[7]، تراسی‌بول[8]، لیساندر[9]، آژزیلاس[10]، پلوپیداس[11]، فوسیون[12]، پادشاهان سلوکیه، کاساندر[13]، ملکه المپیاس[14] و بسیاری دیگر از سیاستمداران و سردارانی که دیودور به اختصار زندگی و کارهای نمایانشان را در اثر خویش آورده است.

تاریخ جنگ‌ها

دیودور از میان رویدادهای بی‌شمار تاریخی به جنگ‌ها اهمیت بسیاری می‌دهد. نقل رویدادهای جنگ‌ها جایگاه ویژه‌ای در تاریخ‌نگاری دیودور دارد، اما وی در این زمینه همچون مورخان پیش از خود نظیر توسیدید، گزنفون، پولی‌بیوس و دیگران، متخصص جنگی نبوده و تبّحر چندانی نداشته است، ولی این را می‌دانست که هرگونه تغییر و تحولی در شهرها (پولیس) و امپراتوری‌ها به میدان کارزار بسته است. تاریخ آن‌گونه که مورخین پیش از وی نوشته بودند شرح رویدادهای جنگ‌ها بوده است. وانگهی در آن زمانی که خود او تاریخش را می‌نوشت می‌دید که بزرگ‌ترین تحولات، زاده‌ی شکست‌ها و پیروزی‌ها در

1. Aristide
2. Cimon
3. Sicilien Douketios
4. Charondas
5. Zaleucos
6. Alcibiade
7. Théramène
8. Thrasybule
9. Lysandre
10. Agésilas
11. Pélopidas
12. Phocion
13. Cassandre
14. Olympias

جنگ‌ها هستند: جنگ تروا، بازگشت هراکلیدها (که در واقع جنگی برای تصرف بود)، جنگ‌های مدیک، جنگ‌های پلوپونزی، پیروزی‌های فیلیپ و اسکندر، هماوردی دیادوخ‌ها، جنگ‌های پونیک، انقیاد شرق به دست روم و نیز جنگ گل‌ها و جنگ‌های داخلی‌ای که در پیش چشمانش در حال وقوع بود. پس طبیعی است که اثرش آکنده از شرح رویدادهای جنگ‌ها باشد؛ اما در پنج کتاب نخست که به توصیف اقوام و نژادهای مختلف اختصاص یافته است، روایت جنگ‌ها آن‌چنان محسوس نیست. با این حال در افسانه‌هایی که در این کتاب‌ها شرح داده شده‌اند می‌بینیم که خدایان و پهلوانان، اوزیریس، دیونی‌سوس، آمازون‌ها، بسان فاتحانی چون فرعون سزوسیس، نینوس، سمیرامیس، سکاها یا پادشاهان ماد تجلی یافته‌اند؛ اما دیودور درکتاب‌های یازدهم تا بیستم جایگاه ویژه‌ای به شرح جنگ‌ها اختصاص داده است.

شیوه‌ی روایت جنگ دیودور، اما ویژگی‌های خاص خود را دارد. او روایت کارهای نمایان و اعمال درخشان را دوست دارد و شیفته‌ی بیان رویدادهای تأثرانگیز است و گاه واقعیت تاریخی را دراماتیزه می‌کند، بی‌آن‌که از خود بپرسد که آیا این عناصر تأثرانگیز با واقعیت‌های تاریخی منطبق است یا خیر؟ دیودور عاشق قهرمان‌پروری است و همواره می‌کوشد پیروزی را حاصل شجاعت فردی یک قهرمان که ذاتاً از دیگر انسان‌ها برتر بوده و از مواهب الهی ویژه‌ای برخوردار است نشان دهد. از فحوای نوشته‌های دیودور در شرح وقایع جنگ دو مرحله را می‌توان متمایز کرد: در مرحله‌ی نخست فرجام جنگ نامعلوم است یا این‌که حتی در ابتدا برتری از آن مغلوب نهایی است. در مرحله دوم با مرگ فرمانده دشمن یا جنگاوری بی‌نظیر فرمانده طرف پیروز شرایط ناگهان تغییر می‌کند و جنگ فرجام می‌یابد. دیودور علاقه‌ی چندانی به تشریح ویژگی‌های جنگ ندارد و تنها می‌کوشد هوش و شجاعت قهرمان اصلی جنگ را برجسته سازد. برای مثال درکتاب پانزدهم (فصل ۸۰، بند ۴-۵) روایت جنگ سینوسفال‌ها[1] تماماً به تشریح کارها و حرکات

---

1. Cynoscephales

پلوپیداس اختصاص داده شده و این کاملاً ساختگی و احساسی است. از نظر دیودور بسیاری از جنگ‌ها نتیجه‌ای «برخلاف انتظار» داشته‌اند. دیودور در حین روایت جنگ خیال‌پردازی می‌کند و این‌چنین پیوستگی منطقی رویدادهای تاریخی را می‌گسلاند.[۱] او به گفته‌ی کلود ویال ـ مترجم کتاب پانزدهم کتابخانه تاریخی به فرانسه ـ «مورخ شگفتی‌ها» است[۲]. گذشته از این، دیودور دوست دارد درباره‌ی دگرگونی و تغییر ناگهانی شرایط، داستان‌سرایی کند و برای این مهم به قدرت تقدیر متوسل می‌شود که می‌تواند نقش‌ها را جابه‌جا کرده، موجب شکست کسانی شود که اندک زمانی قبل دشمنان خویش را شکست داده بودند، یا پیروزی مردمانی را رقم زند که برای چندین نسل یوغ بندگی و بردگی را به گردن می‌کشیدند. هدف اصلی او از بیان این پیروزی‌ها و شکست‌های «برخلاف انتظار» این است که جنبه‌ی اخلاقی نوشته‌ی خویش را پررنگ‌تر کرده، خواننده را تحت‌تأثیر قرار دهد.[۳] وانگهی دیودور در روایت جنگ‌ها همیشه از عبارات کلیشه‌ای و یکسان سود می‌جوید و این خود موجب خستگی خواننده می‌گردد.

با وجود این کاستی‌ها که اغلب معلول تعجیل و گزیده‌گویی دیودور در شرح رویدادهای جنگ است، در نوشته‌های او در این زمینه مطالب جالبی نیز به چشم می‌خورد. برای مثال وی با بهره جستن از منابع مختلف می‌کوشد شمار دقیقی از نیروها و تجهیزات جنگی سپاهیان دو طرف را به دست دهد. گاهی از شیوه‌ی جدید آرایش سپاه و اختراع جنگ‌افزارهای نوین سخن به میان می‌آورد: ابداع

---

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی شیوه‌ی روایت جنگ توسط دیودور؛ ر.ک به:

M. Alganza Roldan, *Las narraciones de batallas en la Biblioteca Historica de Diodoro de Sicilia*, (Tesis Doctoral), Granada, 1987

2. Claude Vial, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, XV*, CUF, Paris, 1977, p. XXI

۳. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی نقش تقدیر در تاریخ‌نگاری دیودور؛ ر.ک به:

[1]. J. M, Camacho Rojo «*La nocion de destino en Diodoro de Sicilia, Estudios sobre Diodoro de Sicilia*, Granada, 1994

[2]. J. M, Camacho Rojo «El concepto de *tyche* en Diodoro de Sicilia», *EFG2*, 1986, pp. 151-167

[3]. J. M, Camacho Rojo «Actitudes del hombre frente a la *tyche* en la Biblioteca historica de Diodoro de Sicilia», *EFG2*, 1986, pp. 169-191

یگان‌های سبک اسلحه توسط ایفی کرات[۱]، اختراع منجنیق در زمان دنیس بزرگ و ساخت کشتی‌های چهار و پنج ردیف پارویی توسط این جبار[۲]، از این دست اشارات هستند. همچنین دیودور به تأثیر ارابه‌های داس‌داری که پارسیان علیه مقدونیان به‌کارگرفته بودند، اشاره می‌کند و چگونگی خنثی‌کردن تأثیر آن‌ها توسط مقدونیان را شرح می‌دهد.[۳]

همچنین روایت دیودور از برخی از رویارویی‌های بزرگ در جهان باستان با روایات دیگر مورخان متفاوت است و مقابله‌ی نوشته‌ی او با نوشته‌های این مورخان سودمند است. برای نمونه روایت دیودور با روایت هرودوت (نبرد سالامین)، توسیدید (جنگ‌های اسفاکتری[۴]، دلیون[۵] و لشکرکشی سیسیل) و گزنفون (جنگ آرژینوس‌ها[۶]، اگوس-پوتاموس[۷]، لوکتر[۸] و مانتینه[۹]) متفاوت است و مقابله‌ی این روایات بسیار جالب. در مواردی هم روایت دیودور تنها یا مفصل‌ترین یا کهن‌ترین روایتی است که از برخی از جنگ‌ها در دست داریم. برای نمونه روایت دیودور از نبردهای دنیس بزرگ علیه پونیک‌ها و جنگ‌های کریمیسوس و خرونه[۱۰]، پیروزی‌های بزرگ اسکندر، جنگ‌های میان دیادوخ‌ها پیش از ایپسوس و اقدامات آگاتوکل در سیسیل و لیبی از این دست هستند.

---

۱. کتاب پانزدهم، فصل ۴۴

۲. کتاب چهاردهم (فصل ۴۲، بندهای ۱ و ۲). فصل‌های ۴۱ و ۴۲ این کتاب تقریباً به توصیف تجهیزات زمینی و دریایی نیروهای دنیس اختصاص یافته‌اند.

۳. کتاب هفدهم (فصل ۵۸، بندهای ۲-۵)

4. Sphacterie

5. Délion

6. Les Arginuses

7. Aigos-Potamos

8. Leuctres

9. Mantinée

۱۰. کتاب شانزدهم (فصل‌های ۷۹-۸۰ و ۸۴-۸۷)

جغرافیا و قوم‌شناسی

مورخان یونانی از دیرباز به مسائل جغرافیایی و آدام و رسوم اقوام مختلف علاقه‌مند بودند. برای نمونه هکاته ملطی و هرودوت از جمله مورخانی هستند که در نوشته‌های تاریخی خویش از جغرافیا و آداب و سنن اقوام مختلف سخن به میان می‌آوردند. از این رو، جغرافیا و تاریخ همواره درهم تنیده بوده و شناخت این دو به طور مجزا میسر نمی‌بود. پس از فتوحات اسکندر و در پی آن بسط و گسترش مرزهای دنیای یونان، فرهیختگان و دانشوران یونانی، شیفته‌ی مطالعه و بررسی سرزمین‌های بیگانه و نیز مردمانی شدند که در سرزمین‌های دوردست می‌زیستند. آنان می‌خواستند از این راه حس کنجکاوی مردم یونان را ارضا کنند. این گرایش نزد دیودور نیز به چشم می‌خورد. بی‌دلیل نیست که وی در همان آغاز مقدمه‌ی عمومی اثرش به اولیس اشاره می‌کند که سخت خواهان شناخت دیگر مردمان، شهرها و آداب و رسوم‌شان بوده است. در سراسر کتابخانه تاریخی علاقه به جغرافیا و اقلیم برای برانگیختن حس کنجکاوی خواننده دیده می‌شود. طبیعتاً در سه کتاب نخست که به بررسی دنیای بربرها اختصاص یافته، در این باره بیشتر سخن رفته است. بخش زیادی از کتاب اول به توصیف ویژگی‌های خاک مصر از جمله گیاهان و جانوران و همچنین آداب و سنن و قوانین این سرزمین اختصاص داده شده است. در کتاب دوم، گذشته از فصلی که درباره‌ی خصوصیات طبیعی بابل زمین است، دیودور در قسمت طولانی از این کتاب به بررسی سرزمین و آداب و سنن هند و عربستان پرداخته است.[۱] بخش نخست کتاب سوم تماماً به مطالعه‌ی جغرافیا و اقوام مختلف اتیوپی و کرانه‌های دریای اریتره اختصاص داده شده است.[۲] در کتاب پنجم که درباره‌ی جزایر است در کنار روایت افسانه‌ها، داده‌ها و اطلاعات جغرافیایی نیز آورده شده است. برای نمونه فصل‌های مربوط به بریتانیا، گل‌ها و

---

۱. کتاب دوم (فصل‌های ۱۲، ۳۵-۴۲، ۴۸-۵۴)
۲. کتاب سوم (فصل‌های ۱-۴۸)

آداب و رسوم این مردمان، اسپانیا و معادن ایبری ارتباط چندانی به تاریخ ندارد و بیشتر به حوضه‌ی جغرافیا و قوم‌شناسی تعلق دارند.[۱] این مباحث در کتاب‌های یازدهم تا بیستم نمود کمتری می‌یابند، با این حال هرگاه فرصت و مجالی برای طرح چنین مباحثی به دست می‌آمد دیودور با علاقه به این موضوعات می‌پرداخت: لشکرکشی اسکندر به آسیا[۲] و همچنین لشکرکشی آنتیگون علیه اعراب نبطه‌ای[۳] این مجال را به وی داد تا درباره‌ی این سرزمین‌ها و آداب و رسوم مردمان ساکن در آن‌ها سخن گوید. وانگهی در کتابخانه تاریخی به شگفتی‌های طبیعت و پدیده‌های طبیعی به صورت پراکنده اشاراتی شده است. برای نمونه در کتاب دوازدهم درباره‌ی طاعون در آتن[۴]، در کتاب چهاردهم درباره‌ی بیماری عفونی‌ای که کارتاژیان را در مقابل سیراکوز از پای درآورده بود[۵]، در کتاب پانزدهم درباره‌ی زمین‌لرزه‌هایی که در هلیکا و بورا رخ داده بود[۶] و همچنین درکتاب نوزدهم درباره‌ی طغیان رود رودس[۷] سخن به میان آمده است. نزد دیودور کنجکاوی‌های علمی به اشکال مختلف بروز می‌کند، وی از جانورشناسی و گیاه‌شناسی گرفته تا سراب‌های صحرا[۸]، ستاره‌های دنباله‌دار[۹]، شن‌های روان[۱۰] و طغیان نیل[۱۱] سخن به میان آورده و همواره کوشیده درباره‌ی علل احتمالی این پدیده‌های شگفت‌انگیز طبیعت دلایلی اقامه کند، گاهی نیز عقاید طبیعی‌دانان را در این زمینه‌ها با هم مقابله می‌کند

---

۱. کتاب پنجم (فصل‌های ۲۱-۳۸)
۲. دیودور در کتاب هفدهم (فصل ۷، بند ۵۰۷) و همچنین در فصل‌های ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۹۰، ۱۰۳، ۱۰۶ و ۱۰۷ درباره‌ی آداب و سنن سرزمین‌های آسیایی مطالبی نوشته است.
۳. کتاب نوزدهم، فصل ۹۴
۴. کتاب دوازدهم (فصل ۴۵، بند ۲؛ فصل ۴۶، بندهای ۳ و ۵؛ فصل ۵۲، بند ۲)
۵. کتاب چهاردهم (فصل ۶۳، بند ۲؛ فصل ۷۰، بند ۴ و فصل ۷۱، بند ۴)
۶. کتاب پانزدهم، فصل‌های ۴۸-۴۹
۷. کتاب نوزدهم، فصل ۴۵
۸. کتاب سوم (فصل ۵۰، بند ۴ و فصل ۵۱، بند ۵)
۹. کتاب پانزدهم (فصل ۵۰، بندهای ۲-۳)
۱۰. کتاب اول (فصل ۳۰، بندهای ۴-۹)
۱۱. کتاب اول (فصل ۳۶، بند ۷)

و نظر شخصی خود را نیز می‌آورد.

دل‌مشغولی‌های اخلاقی و مذهبی

دیودور در عین این‌که علاقه‌ی خود را به شاخه‌های مختلف علوم نشان می‌دهد، هرگز از یاد نمی‌برد که هدفش از نوشتن تاریخ نه‌تنها آموختن و سرگرم کردن خواننده‌اش است، بلکه در پی آن است که خواننده‌اش را به تأمل و تفکر وادارد. وی در جای‌جای اثرش توجه خواننده را به درس‌هایی که می‌توان از روایات تاریخی آموخت، جلب می‌کند؛ ولی این دغدغه‌های آموزشی به شکل نطقی بلندبالا و مطوّل نمایان نمی‌شود، بلکه دیودور در خلال نقل رویدادهای تاریخی قلم خویش را به این سمت می‌گرداند. مهم‌ترین انگیزه‌ی دیودور در شرح رویدادی، به خاطر درسی است که در آن نهفته است. به سخن دیگر، درک دیودور از تاریخ، اخلاقی است و حتی برای تشریح حقایق تاریخی از واژگان اخلاقی و نه سیاسی سود می‌جوید و از منظر اخلاق و نه سیاست، مسائل تاریخی را می‌نگرد و به بوته‌ی نقد می‌کشد. برای مثال وقتی آتن در سال ۳۶۹ پ.م پیمان اتحاد را لغو می‌کند دیودور این کار را نه یک ضرورت سیاسی برای برقراری موازنه در برابر قدرت نوخاسته‌ی تب و پیروزی‌های تهدیدکننده این دولت‌شهر، بلکه آن را ناشی از خصلت «بزرگ‌منشی و مهربانی» آتن می‌داند[1]. دیودور حتی از منظر اخلاق به شهرها می‌نگرد و علت وقوع هر رویدادی را که در یک شهر رخ داده است، در شیوه‌ی رفتار و خوی و خصلت مردمان آن شهر می‌جوید. برای مثال در مقدمه‌ی کتاب پانزدهم نسبت به شهر اسپارت موضع می‌گیرد و می‌نویسد که اسپارت اشتباهات نابخشودنی‌ای مرتکب شد و به سزای عمل خویش رسید و در بخش نخست این کتاب همواره به اشکال مختلف بر این موضع خویش پای می‌فشارد. در هر حال این پیش‌داوری‌های اخلاق‌گرایانه موجب می‌شود که دیودور موضع‌گیری نادرستی کند و برای نیل به مقصود خویش رویدادها را به گونه‌ی دیگر نشان دهد.

---

۱. کتاب پانزدهم (فصل ۶۳، بند ۲)

باید اشاره کرد که اصول اخلاقی دیودور تنها اندرزهایی نیستند که عقل سلیم حکم می‌کند، بلکه این اصول اخلاقی با اعتقادات مذهبی که از نیاکان به ارث رسیده، تلفیق شده است. بر این اساس، وی همواره بر مجازاتی که گریبانگیر حرمت‌شکنان به مذهب شده تأکید می‌ورزد، برای مثال روی دادن زلزله در هلیکا و بورا را به خشم و غضب پوزئیدون نسبت می‌دهد.[۱] اخلاق سیاسی دیودور نیز بر اصل ساده‌ای بنیان نهاده شده است: جرم و جنایت پایدار نمی‌ماند، زیرا مشیت الهی جریان امور را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که بدکاران به سزای اعمال خویش برسند.[۲]

زبان و سبک نگارش دیودور

فوتیوس که از کتابخانه تاریخی دیودور استفاده زیادی کرده است، سبک نگارش دیودور را این‌چنین تعریف می‌کند:

«وی از زبانی روشن، بی‌تکلف و کاملاً منطبق با نوعی تاریخی بهره می‌جست. او نه در پی عبارات مطنطن بود و نه در پی واژگان مهجور. از زبان عامیانه نیز دوری می‌جست. ذوقش، وی را به سوی سبک و اسلوبی «میانه» رهنمون می‌ساخت. این سبک او را از به کار بردن استعارات و دیگر آرایه‌های ادبی که در شعر معمول است، بازمی‌داشت و تنها وقتی افسانه‌های یونانی مربوط به خدایان و پهلوانان را گزارش می‌کند از این شیوه سود می‌جوید.»[۳]

دیودور خود در مقدمه‌ی کتاب بیستم، مورخانی را که در نوشته‌های خویش از زبانی پرتکلف و سبکی پیچیده بهره جسته‌اند به باد انتقاد می‌گیرد:

«مورخانی که در آثار خویش نطق‌های بی‌پایان گنجانده یا به مشق سخنوری پرداخته‌اند سزاوار نکوهش‌اند. نه‌تنها این حاشیه‌روی‌های بی‌مورد رشته‌ی نقل

---

۱. کتاب پانزدهم، فصل ۴۹

۲. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی نگرش اخلاقی دیودور به تاریخ؛ ر.ک به:

J. M. Camacho Rojo «En orno a Diodoro de sicila y su concepcion moralizante de la historia» *EFG2*, 1986, pp. 51-60

3. Bibl., Cod. 70, 35 a 6 sq.

وقایع را می‌گسلد، بلکه علاقه‌ی خواننده را که پیش از هر چیز در پی کسب آگاهی است، کم می‌کند.»[1]

در واقع، کتابخانه تاریخی دیودور نمونه‌ی خوبی از نثر و سبک نگارشی است که فرهیختگان و دانشوران دوران پایانی عصر هلنی در آثار خویش به کار می‌بردند.[2]

کتابخانه *تاریخی* دیودور در ادوار گذشته

کتابخانه تاریخی به خاطر دربرداشتن مطالب بسیار زیاد وگاه نادر و نیز نگرش اخلاقی مؤلفش به تاریخ[3]، منبعی مهم در عهد باستان، نزد بیزانسی‌ها، دوران رنسانس تا قرن هجدهم به شمار می‌رفت. پلینی‌مهین در مقدمه‌ی تاریخ طبیعی خویش که در سال ۷۷ م. منتشر شد برای نخستین بار به نام این اثر اشاره کرده، آن را ستوده است. پلینی بر این باور است که دیودور برخلاف بسیاری از مورخان دیگر در پی جذب خواننده با دادن عنوانی عجیب و خیال‌انگیز به اثر خود نبوده، بلکه با چشم‌پوشی از سرگرم کردن خود به هیچ و پوچ، عنوان شریف کتابخانه را برای اثر خود برگزیده است.[4] اوزب، مورخ و وقایع‌نگار نیمه‌ی نخست سده‌ی چهارم میلادی، که از اثر دیودور بهره‌ی فراوان جسته است، با احترام از او سخن می‌گوید:

«دیودور سیسیلی به خاطر گرد آوردن تمامی کتاب‌های تاریخی در یک اثر، از شهرت زیادی نزد فرهیختگان یونانی برخوردار است.»[5]

---

۱. کتاب بیستم، فصل ۱

۲. جان پالم درباره‌ی زبان و سبک و نگارش دیودور اثری دقیق، جامع و ارزشمند نوشته است. ر.ک به:
J. Plam, *Ueber Sprache und Stil des Diodoros von Sizilien. Ein Beitrg zur Beleuchtung der hellenistischen Prosa*, Lund, 1955

۳. نگرش اخلاقی دیودور به تاریخ موجب شد که مسیحیان از همان آغاز شیفته‌ی کتابخانه تاریخی شوند. ج. زکینی در این باره تحقیق جامعی کرده است. ر.ک به:
G. Zecchini, «La conoscenza di Diodoro nel Tardonatico», *Aevum* 61. 1987

4. Histoire Naturelle, livre I, ed. Jean Beaujeu, Paris, 1950, preface, 25: Apud Graecos desiit nugari Diodorus et Biblioteca historiam suam inscripsit.

5. G. Bounoure, «Eusebe citateur de D.» *REG* 95, 1982, pp. 433-439

دیودور به خاطر سادگی در سبک نگارش، مورخ مورد علاقه‌ی دانشوران بیزانسی بوده است. بسیاری از نویسندگان قسطنطنیه کتابخانه تاریخی را خوانده و از آن استفاده کردند. همچنین در سده‌ی دهم میلادی کنستانتین هفتم، پورفیروژنت[1] (وفات سال ۹۵۹ م.)، دستور به گردآوری خلاصه‌ای از نوشته‌های مورخان برای استفاده دولت‌مردان داد که این اثر \اکسسرپتای کنستانتینی[2] نام گرفت و خلاصه‌هایی از کتابخانه تاریخی در آن یافت می‌شد. فوتیوس نیز با بهره جستن از اکسسرپتا، نوشته‌های دیودور را در کتابخانه خویش آورده است. در دوره‌ی رنسانس، وقتی هانری استین در سال ۱۵۵۹ متن کامل یونانی کتابخانه تاریخی را در ژنو منتشر کرد با شور و حرارتی بسیار از دیودور سخن گفت و او را به عرش اعلیٰ برد:

«همچنان‌که ستاره‌ی خورشید، سرآمد دیگر ستارگان است، می‌توان گفت که در میان مورخانی که تاکنون ظهور یافته‌اند، دیودور که ما در این‌جا نوشته‌ی او را به دست می‌دهیم، مقام نخست را داراست.»[3]

فارینگتون نیز نشان داده است که دیودور در قرن شانزدهم و هفدهم تأثیر بسزایی بر نگرش اندیشمندان انگلیسی گذارده و در این دوران ترجمه‌ی اثرش به زبان لاتین و زبان‌های مختلف اروپایی بی‌شمار بوده است.[4] شاید نخستین کسی که با نگاه انتقادی به کتابخانه تاریخی نگریسته و دیودور را گردآورنده فرومایه دانسته که نوشته‌های مورخان پیش از خود را کورکورانه رونویسی می‌کرده، ج. ح بوئلر بوده باشد.[5]

---

1. Porphyrogenete

۲. (Excerpta constantiniens)؛ این مجموعه دارای ۵۳ بخش بود که اکنون تنها چهار بخش از آن در دست است. باید اشاره کرد که آثاری از این دست در آن دوران زیاد بوده‌اند.

3. H. Estienne, *De Diodoro et eius scriptis breuis tractatus*, Leipzig, 1868 p. 331 «*Quantum enim solis lumen Inter. Stellas, tantum Inter. Omnes Quotquot ad nostra tempora peruenerunt historicos.*»

4. B. Farrington, *Diodorus Siculus, universal Historian*, Swansea, 1937, p. 6

5. J. H. Boeller, «diodori Siculi imitiatio Polybiana». *Lectiones Polybianae*, 1670

نسخ *کتابخانه تاریخی* و نشر و ترجمه‌ی آن به زبان‌های مختلف

بررسی و مطالعه‌ی نسخ کتابخانه تاریخی از سده‌ی نوزدهم آغاز شد و تاکنون پیشرفت‌های زیادی داشته است. تحقیق و پژوهش‌های ر. برگمان[1]، ا. جاکوب[2]، گ. اشنایدر[3]، س. پپینک[4] و به ویژه ر. لاکور[5] در این زمینه بسیار کارگشا بوده‌اند. با این حال هیچ‌یک از این پژوهشگران نتوانستند تحقیق خود را به پایان برسانند؛ اما پیتر برتراک برای نخستین بار بررسی مبسوطی از تمامی نسخ شناخته شده کتابخانه تاریخی دیودور سیسیلی کرده و می‌توان گفت در حال حاضر جامع‌ترین و کامل‌ترین تحقیق در این زمینه حاصل کار اوست.[6] ما در این‌جا تنها چکیده‌ای از تحقیق ارزشمند او را می‌آوریم.

از پانزده کتاب بازمانده کتابخانه تاریخی در مجموع ۵۹ نسخه در دست است. از کتاب‌های اول تا پنجم، بیست و پنج نسخه در دست است که از میان آن‌ها چهار نسخه، اساس هستند. این نسخه‌های اساس عبارتند از:

1. Neapolitanus supple. gr. 4., ex-Vindobonensis suppl. gr. 74

---

1. R. Bergmann, *Diodori Siculi Bibiothecae Historicae Lib XI cap. 1-12e Codice Patimo edidit*, Berlin 1867

2. A. Jacob, «Le classement des manuscripts de Diodore de Sicile» *Melanges Graux*, Paris, 1884, pp. 525-531

3. G. Schneider, *De aliquot Diodori Siculi libris manu scriptis, Progr. Dea Joachimsthalschen Gymn. Und des Luisengymn.*, Berlin 1884 et 1890

4. S. Peppink, «De Diodori codice antiquissmo», *REIC*, 1934, pp. 156-168

5. R. Laqueur, «untersuchungen zur Textgeschichte der Bibliothek des Diodoros, I. Der Parisinus 1659, und der Neapolitanus III.B. 16»; *Nachrichten von der Kontiglichen Gesellsch. Der Wissensch. Zu Gottingen, philolog.-hist. Klasse*, 1906, pp. 313-330; II. «def *Parisinus* 1666 und der *Genavensis* 40». ibid., 1907, pp. 22-38; *Doidors geschichtswerk. Die Uberlieferung von Buck I-V*. Frankfurt am Main, 1992

6. Bertrac, *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre I*, CUF, Paris, 1993, pp. LXXVII-CLXVI

این نسخه پوست‌نوشته‌ای است به قطع ۲۱۲/۱۵۴ میلی‌متر و هر صفحه‌ی آن ۳۰ سطر دارد. تاریخ کتابت این نسخه آغاز سده‌ی دهم است و کتاب‌های اول تا پنجم را دربردارد. حرف اختصاری این نسخه D است.

2. Vaticanus gr. 130

این نسخه پوست‌نوشته‌ای است به قطع ۲۶۰/۳۶۰ میلی‌متر و هر صفحه‌ی آن ۲۸ سطر دارد. تاریخ کتابت این نسخه میانه‌های سده‌ی دهم است و کتاب‌های اول تا پنجم را دربر دارد. حرف اختصاری این نسخه C است.

3. Vaticanus gr. 996

این نسخه در سده‌های یازدهم و دوازدهم بر روی کاغذهایی به قطع ۳۱۰/۲۱۰ میلی‌متر نوشته شده و کتاب‌های اول تا پنجم را دربردارد. حرف اختصاری این نسخه V است.

4. Laurentianus 70,1

این نسخه در قرن چهاردهم بر روی کاغذهایی به قطع ۲۸۹/۲۱۴ میلی‌متر نوشته شده است. این نسخه کتاب آناباز و هند آریان، رساله‌ی سرنوشت اسکندر اثر پلوتارک و روایت خلاصه شده‌ای از کتاب‌های اول تا سوم و همچنین کتاب پنجم دیودور را دربردارد. حرف اختصاری این نسخه L است.

همچنین از کتاب یازدهم تا بیستم دیودور ۳۴ نسخه بازمانده است.

پیش از آن‌که متن یونانی کتابخانه تاریخی منتشر شود، ترجمه‌های ناقص و ناتمامی از این اثر به زبان‌های لاتین و فرانسه به چاپ رسیده بود: پوگیو براچیولینی[1] کتاب‌های اول تا پنجم را به لاتین ترجمه کرد و این ترجمه در سال ۱۴۷۲ م. در بولونی چاپ شد. آنجلوس کوسپوس[2] کتاب‌های شانزدهم و هفدهم را به لاتین ترجمه و در سال ۱۵۱۶ م. در وین چاپ کرد. کلود دو سیسل[3] کتاب‌های هفدهم تا بیستم را به فرانسه ترجمه کرد و این ترجمه در سال ۱۵۳۰ م. در پاریس

1. Poggio Bracciolini
2. Angelus Cospus
3. Claude de Seyssel

منتشر شد. ژاک آمیو[1] کتاب‌های یازدهم تا هفدهم را به فرانسه ترجمه کرد و ترجمه‌ی او در سال ۱۵۵۴ م. در پاریس به چاپ رسید. وی ترجمه‌ی خود را به پادشاه هانری دوم تقدیم کرد.

ونسان اوپسوپووس[2] متن یونانی کتاب‌های شانزدهم تا بیستم کتابخانه تاریخی را برای نخستین بار در سال ۱۵۳۹ منتشر کرد؛ اما این اثر از هر حیث ناقص است و امروزه هیچ ارزشی ندارد. در واقع، چاپ نخست متن یونانی تمام کتاب‌های کتابخانه تاریخی حاصل کار هانری استین است که در سال ۱۵۵۹ در ژنو انتشار یافت. عیب کار استین در این است که هیچ اشاره‌ای به نسخ مورد استفاده خویش در تدوین این اثر نمی‌کند. نشر لوران رودومان[3] متن منتشر شده استین را دوباره در سال ۱۶۰۴ در هانوا در دو جلد چاپ کرد و ترجمه‌ی لاتین را بدان افزود.

پیر وسلینگ[4] با انتشار متن یونانی کتابخانه تاریخی در سال ۱۷۴۵ در آمستردام گام مهمی در شناخت متن دیودور برداشت و امروزه اثر او که در دو جلد منتشر شده، از مهم‌ترین و معتبرترین چاپ‌های کتابخانه تاریخی است.

ل. دندورف[5] متن یونانی کتابخانه تاریخی را در چهار نوبت به چاپ رساند. چاپ اول که در چهار جلد در سال ۱۸۲۶ م. در لایپزیگ[6] در انتشارات وایدمن[7] انتشار یافت، تقریباً همان متن منتشر شده وسلینگ است و تنها تصحیحات اندکی به ویژه در حروف‌چینی آن انجام داد. چاپ دوم که در پنج جلد در لایپزیگ، انتشارات هارتمن[8] بین سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۱ م. منتشر شد، حاوی مجموعه‌ای از اطلاعات بسیار ارزشمند است و نسخ مختلف کتاب‌های اول تا پنجم و یازدهم تا

---

1. Jacques Amiot
2. Vincent Opsopoeus
3. Laurent Rhodoman
4. Pierre Wesseling
5. L. Dindorf
6. Leipzig
7. Weidmann
8. Hartmann

بیستم را دربردارد. چاپ سوم در دو جلد در پاریس در مجموعه‌ی دیدو[۱] بین سال‌های ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۴ م. با همکاری مولر[۲] منتشر شد و به همین خاطر به دندورف - مولر معروف است. چاپ چهارم دندورف در پنج جلد در لایپزیگ در مجموعه‌ی توبنر[۳] بین سال‌های ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸ م. منتشر شد و در این انتشار برای نخستین بار تقریباً تمامی قطعات بازمانده بر اساس کتاب‌ها و ترتیب تاریخی وقایع طبقه‌بندی و آورده شده است. چاپ‌های دندورف از کتابخانه تاریخی همراه با چاپی که ی.بکر[۴] از این اثر در چهار جلد در لایپزیگ در مجموعه‌ی توبنر بین سال‌های ۱۸۵۳ و ۱۸۵۴ م. منتشر کرده، امروزه نیز اساسی‌ترین و معتبرترین چاپ از کتابخانه تاریخی دیودور به شمار می‌روند. چاپ وگل ـ فیشر[۵] که در پنج جلد در لایپزیگ در مجموعه‌ی توبنر بین سال‌های ۱۸۸۸ تا ۱۹۰۶ م. منتشر شده تنها، چاپ‌های پیشین را به روز کرد.

متن یونانی کتابخانه تاریخی دیودور همراه با ترجمه‌ی انگلیسی آن در دوازده جلد در مجموعه‌ی «لوب کلاسیکال لایبرری»[۶] در لندن ـ کمبریج بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۷ منتشر شده است.[۷]

---

1. Didot
2. Muller
3. Teubner
4. I. Bekker
5. Vogel-Fischer
6. «Loeb Classical Library»

۷. فهرست اسامی مترجمان کتابخانه تاریخی دیودور به زبان انگلیسی بدین شرح است:

[1]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 1, Loeb Classical Library, London, 1933

[2]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 2, Loeb Classical Library, London, 1935

[3]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 3, Loeb Classical Library, London, 1939

[4]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 4, Loeb Classical Library, London, 1946

همچنین در سال ۱۹۷۲ ترجمه‌ی جدیدی از کتابخانه تاریخی دیودور به زبان فرانسوی و به سرپرستی فرانسوا شامو در انتشارات «مجموعه‌ی دانشگاه‌های فرانسه»[1] آغاز شده است. در مقابل هر صفحه از ترجمه، متن یونانی آن قرار دارد و مترجم هر کتاب در مقدمه‌ی خویش، شرح کاملی از منابع دیودور در نگارش آن کتاب به دست داده است.[2]

→

[5]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*. Vol. 5, Loeb Classical Library, London, 1950

[6]. C.H. Oldfather, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 6, Loeb Classical Library, London, 1954

[7]. C.L. Sherman, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 7, Loeb Classical Library, London, 1952

[8]. C.B. Welles, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 8, Loeb Classical Library, London, 1953

[9]. R.M. Geer, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 9, Loeb Classical Library, London, 1947

[10]. R.M. Geer, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 10, Loeb Classical Library, London, 1954

[11]. F.R. Walton, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 11, Loeb Classical Library, London, 1957

[12]. F.R. Walton, *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 12, Loeb Classical Library, London, 1967

1. Collection des Universités de France

۲. فهرست اسامی مترجمان و کتاب‌های دیودور که تاکنون در این انتشارات ترجمه و منتشر شده، از این قرار است:

[1]. F. Bizière, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XIX*, CUF, Paris 1975

[2]. P. Goukowsky, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XVII*, CUF, Paris 1976

[3]. Claude Vial, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XV*, CUF, Paris 1977

[4]. P. Goukowsky, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XVIII*, CUF, Paris 1978

[5]. B. Bommelaer, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre III*, CUF, Paris 1989

[6]. F. Chamoux-p. Bertrac, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre I*, CUF. Paris 1993

[7]. M. Bonnet-E. Bennett, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XIV*, CUF, Paris 1997

[8]. J. Haillet, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre XI*, CUF, Paris 2001

[9]. Bernard Eck, *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Livre II*, CUF, Paris 2003

ارزش و اهمیت *کتابخانه تاریخی* دیودور

همچنان که پیشتر اشاره شد، دیودور از منظر اخلاق به تاریخ می‌نگریسته و هدف او از پرداختن به تاریخ تعلیم و آموزش انسان‌ها در چارچوب اخلاق بوده است. او همواره می‌کوشد با استفاده از تاریخ این حقیقت عام را به انسان‌ها بیاموزد که هر عمل نیک یا بد، پادافرهی به دنبال دارد. دیودور می‌خواست هر رویداد تاریخی‌ای را که در اثرش نقل می‌کند درس اخلاقی برای خواننده‌اش به همراه داشته باشد. این رویکرد اخلاقی به تاریخ، وی را به سوی جانبداری و قلب واقعیت سوق می‌دهد. به سخن دیگر، او برای این‌که به هدف خویش که همان تعلیم خواننده است برسد، گاهی رویدادهای تاریخی را به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهد.

به رغم این کاستی‌ها، **کتابخانه تاریخی** برای روشن کردن برخی از زوایای تاریک و پنهان دنیای باستان ـ که کم هم نیستند ـ اثری ارزشمند محسوب می‌شود. دیودور بعضاً رویدادهایی را شرح می‌دهد که در کتب مورخان دیگر یافت نمی‌شوند. با این اطلاعات، آگاهی ما درباره‌ی بسیاری از وقایع کامل‌تر گشته، پاره‌ای از مسائل پیچیده و دشوار روشن می‌شوند. افزون بر این، دیودور شناخت ما را درباره‌ی بسیاری از نویسندگان باستان بیشتر می‌کند. به تعبیر دیگر، اثر دیودور چکیده‌ی آثار تاریخی و ادبی برخی از نویسندگان را دربردارد. همچنین **کتابخانه تاریخی**، برای شناخت تاریخ سده‌ی چهارم پیش از میلاد یونان و سیسیل منبعی مهم محسوب می‌شود.

با این حال، خواننده‌ی امروزی نباید انتظار زیادی از این اثر داشته باشد، همچنان‌که از عنوان آن پیداست این اثر دربرگیرنده انبوهی از اطلاعات و روایات تاریخی است. دیودور را نمی‌توان هم‌سنگ مورخان بزرگ باستان دانست و او را با آن‌ها قیاس کرد. در **کتابخانه تاریخی**، از سبک و اسلوب نگارش عالی هرودوت، دیدگاه عمیق و ژرف توسیدید یا پولی‌بیوس و زبان فخیم گزنفون چیزی به چشم نمی‌خورد.

حمید بیکس شورکایی - اسماعیل سنگاری

کتابشناسی دیودور سیسیلی
و راهنمای مطالعات بیشتر

1. Amat Seguin, B., «Diodore XIV, 113: Une catastrophe climatique à l'origine des pérégrinations sénones en Italie péninsulaire», *MEFR* 99, 1987, pp.823-846

2. Ambaglio, D., *La Biblioteca Storica di Diodoro Siculo: Problemi e Metodo*, Como, 1995

3. Andrewes, A., «Diodorus and Ephorus: One source Misunderstanding» *Craft of the Historian*, 1985

4. Auberger, J., «Ctésias romancier», *AC* 64, 1995

5. ____ , «Ctésias et l'Orient. Un original doué de raison.» *Topoi* 5/2, 1995

6. Badian, E., «Diodorus Siculus» *In* Encyclopaedia Iranica, 2002

7. Baldry, H. C., *The unity of mankind in greek thought* Cambridge 1965

8. Bermejo Barrera, J. C., «La calvicie de la luna: Diodoro Siculo XXXIII, 75 y la posible existencia de un nuevo mito turdetano» *Gerion* 2, 1984, pp.181-192

9. Bertrac, P., «La traduction Manuscrite de Diodore de Sicile: Sur un Ouvrage posthume de Richard Laqueur» *REG* 106, 1993, pp.195-213

10. Bickerman, E. J., *Chronology of the Ancient World*, London 1968

11. Bigwood, J. M., «Ctesias, his royal patrons, and Indian swords» *JHS* 115, 1995

12. ____ , «Diodorus and Ctesias», *Phoenix* 34, 1980

13. Biziére. F., *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique, Liver XIX*, CUF, Paris

1975

14. Bommelaer, B., *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre III*, CUF, Paris 1989

15. Bonnet, M., Bennett, E., *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XIV*, CUF, Paris 1997

16. Borza, E. N., «Cleitarcus and Diodorus' account of Alexander», *Proceedings of the Afr. Class. Ass.* 11, 1968

17. Bosdon, L., «A Python (Python sebae' Gmelin) for the King. The Third century B.C Herpetological Expedition to Aithiopia (Diodorus of Sicily 3. 36-37)», *MH* 60,1, 2003, pp.22-38

18. Brodersen, k., «Zur Uberlieferung von Diodors Geschichtswerk» *ZEP* 94, 1992, 95

19. Brown, «Timaeus and Diodorus Eleventh Book», *AJPh* 73, 1953

20. Bruce. I. A. F., «Diodorus on the siege of Sestus» *AHB* 2,3, 1988, 54-56

21. ____ , «Diodorus on the siege of Chalcedon» *AHB* 2,3., 1988, 54-56

22. Bruno Sunseri G., «Poesia et storigrafia in Eforo di Cuma» In: *Quaderni di storia*. - Bd. 46, 1997

23. Buckler, J., «A Note on Diodorus 14,86.1» *Cph* 94.2, 1999, pp. 210-214

24. Burton, A., *Diodorus Siculus, Book I, A commentary*, Leiden 1972

25. Busolt, G., «Diodoros Verhaltniss zum Stoicimus», *Fleckeisen' s Jahrbucher fur classishe Philologie* 139, 1889

26. Canfora, L., «Le but de l'historiographie selon Diodore», *Studia Hellenistica* 30, 1990

27. Casevits, M., «Le temps chez Diodore de Sicile» *Grecs et Romains I*, 2003

28. ____ , «Histoire mythique, histoire vraie: remarques sur les animaux chez Diodore de Sicile (principalement dans les cinq premiers livres de la bibliothèque historique)» *Ktema* 27, 2002, pp. 87-94

29. ____ , «L'éloge des Romains chez Diodore de Sicile» In: Le Discours d'éloge entre Antiquité et Moyen âge, «Université Paris X Nanterre- CNRS», 2001

30. Cassola, F., «Diodore e la storia romana» in: Aufstieg und Niedergang der romischen Welt, Teil II,30,1: *Principat: Sprache und Literatur, (Literatur der augusteischen Zeit)*, Berlin 1982

31. Chamoux, F., *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Introduction générale*, CUF, Paris 1993

32. ____ , «Un historien mal-aimé: Diodore de Sicile», *BAGB* 3, 1990

33. ____ , «Diodore et la Macédoine, *Ancient Macedonia III*. Tesalonica, 1983

34. Connor, Walter R., «Studies in Ephoros and other sources for the cause of the Peloponnesian War.» Zugl: Princeton, NJ, Princeton Univ., Diss., 1960

35. Copleston, F., *A history of Philosophy*, Vol. I, U.S.A., 1985

36. Davies, J. G., Diodorus Siculus, III, 12-14; v. 36-8, *JHS* 75, 1955, 153

37. Denyer, N., «Philoponus, Diodorus, and possibility» *CQ* 48,1, 1998, 327

38. Devillers, O., «Un portrait cesarien de Gelon chez Diodore de Sicile (XI, 20-26)» *AC* 67, 1998, pp.149-167

39. Devine, A. M., «Diodorus' Account of the Battle of Gaza» *AClass* 27, 1984

40. Diez de Velasco, F.; Molinero, P.; Miguel A., «Hellenoegyptiaca I: Influences egyptiennes dans l'imaginaire grec de la mort. Quelques exemples d'un emprunt supposé (Diodore, I, 92, 1-4; 96, 4-8)» *Kernos* 7, 1994, 75-93

41. Diller, A., «Photius' Bibliotheca in Byzantine literature», *Dumbarton Oaks Papers* 16, 1982

42. Dobson, J. F., «The Posidonius Myth», *Classical Quarterly*, 1918

43. Drews, R., «Diodorus and his Sources», *American Journal of Ancient History* 83, 1926

44. Ehrhardt, C., «Xenophon and Diodorus on Aegospotami» *Phoenix* 24, 1970

45. Farrington B., *Diodorus Siculus, universal historian*, Swansea, 1937

46. Firpo, G., «Posidonio, Diodoro e gli Etruschi» *Aevum* 71.1, 1997, pp. 103-111

47. Flower, M. A., «From Simonides to Isocrates: The Fifth -Century Origins

of Fourth-Century Panhellenism» *Calssical Antiquity* Vol, 19, 2000

48. Galvagno, E., «Diodoro, Arpago e la presenza della flotta persiana nell'Egeo» *SIFC* 14.2, 1996, pp. 209-231

49. ____ , ; Molé Ventura, C. *Mito Storia Tradizione: Diodoro Siculo e la Storiografia Classica*, Catania, Edizioni del Prisma, 1991

50. Garcia Gonzalez, Jesus Maria; Campos Daroca, Javier: Eforo y el ethos espartano. *EFG* 2, 1986

51. Geer, R. M., *Diodorus of Sicily, Library of History, Vol. 10, Loeb Classical Library*, London, 1954

52. Geer, R. M., *Diodorus of Sicily, Library of History, Vol. 9, Loeb Classical Library*, London, 1947

53. Gomme, A.W., *A historical Commentary on Thucydides* I, Oxford, 1945

54. Goukowsky, P., *Diodore de sicile, Bibliothèque historique*, Livre XVIII, CUF, Paris, 1978

55. ____ , *Diodore de sicile, Bibliothèque historique, Livre XVII*, CUF, Paris, 1976

56. Gray, V. J., «The Value of Diodorus Siculus for the Years 411- 386 B. C.» *Hermes* 115, 1987, pp.72-89

57. Green, P., Translation of Diodorus Siculus' The Sicilian Expedition: The fate of the Athenianss debated" *Arion* 7.2, 1999, pp.64-78

58. Guelfucci, M.R., «De Polybe à Diodore» In: *Histoire et Historiographie dans l'Antiquité*, 2001

59. Hadley, R. A., «Diodorus 18.60, 1-3: a case of remodeled source materials» *AHB* 10. 3-4, 1996, pp.131-147

60. Hahm, D. E., «Posidonius's Theory of Historical Causation, *ANRW II*.36.3, 1989

61. Hamilton, C. D., «Diodorus on the estabilishment of the second Athenian league» *AHB* 3.5, 1989, pp.93-101

62. ____ , «Cleitarchus and Diodorus 17» Festschrift Schachermeyr, 1977

63. Hammond, N. G. L. «The source of Diodorus Siculus XVI», *Classical*

Quarterly, 32, 1938

64. ____ , «Diodorus' Narrative of the Sacred War» *JHS* 57, 1937, pp.44-77

65. Harmand, J., «Diodore IV, 19; V, 24: Héraklès, Alesia, César le Dieu» *Latomus* 26, 1967 pp.956-986

66. Hornblower, J., *Hieronymus of Cardia*, Oxford, 1981

67. Hoefer, F., *Diodore de Sicile, Bibliothèque historique*, 4 Vol., Hachette, Paris 1846

68. Jacoby, F., *Fragmente der griechishen Historiker*, 16 Vols., Berlin & Leiden 1923-1958

69.Jones, R.M., «Posidonius and the flight of the mind through the universe» *Classical Philology*, 1926

70. Kadar, Z., «On Some Problems Concerning the Scientific Authenticity of Classical Authors on Libyan Fauna, Libyan Animals in the Works of Diodorus of Sicily» *ACD* 13, 1977, pp.41-44

71. Karttunen, K., «Ctesias in tansmission and tradition» *Topoi* 7/2, 1997

72. Krentz, P., «Xenophon and Diodorus on the Battle of Abydos» *AHB* 3.1, 1989, pp.10-14

73. ____ , «Xenophon and Diodorus on the Battle of Mytilene (406 B. C.)» *AHB* 2.6, 1988, pp.128-130

74. Kunz, M., *Zur Beurteilung der Proemien in Diodors historischer Biblithek*, Zurich, 1935

75. Laqueur, R., «Die Verletzung Alexandres des Grossen in derSchalacht am Granikos. Zu Diodor XVII 20, 3» *Hermes* 121. 1, 1993

76. ____ ,«Diodorea» *Hermes* 86, 1958

77. ____ , Ephoros. Die Proomien, *Hermes* 46, 1911

78. Lenfant, D., «Ctésias et Hérodote ou les reecritures de l'histoire dans la Perse achéménide», *REG* 109/2, 1996

79. Lens Tuero, J. ed., *Diodoro de Sicilia. Biblioteca historica*. Libros I y II, Madrid, 1995

80. ____ , *Studios sobre Diodoro de Sicilia*, Universidad de Granada, 1994

81. ____ , S.V. «Diodore de Sicile» in R. Goulet (ed.), *Dictionnaire des Philosophes Antiques*, vol. II, CNRS, 1994

82. ____ , «Sobre la naturaleza de *la Biblioteca historica* de Diodoro», *EFG* 2, 1986

83. ____ , «Diodoro de Sicilia y la mitificacion de seleuco I en la historiografia clasica», ***Homenaje a Pedro Sainz Rodriguez***, Madrid, 1986

84. ____ , «Sobre la problematica de la hegemonia en la Biblioteca Historica de Diodoro Sicilia», *Apophoreta Philologica E. Fernandez-Galiano a sodalibus*, 1984

85. ____ , «Historiografia helenistica», *Unidad y pluralidad en el mondo antiguo. Actas del VI CEEC*, Madrid, 1983

86. ____ , Campos Daroca, J., «La Geografia de Asia en el libro II de la *Biblioteca Historica de Diodoro de Sicilia*», *Emerita*, Tomo LXV, Madrid, 1997, pp.137-157

87. ____ , Campos Daroca, J., «La geograpia de Egipto en Diodoro de Sicilia», *Emerita* 61, 1993

88. Levy, E., «Diodore de Sicile recrivant Thucydide (D.S., Xii, 62, 6- et 67, 3-5, versusThuc., IV, 12, 3, 80» *Ktema* 26, 2001, pp.333-341

89. Linforth, I. M., «Diodorus, Orpheus» *Classical Studies Presented to Edward Capps*, 1936

90. Mahaffy, J. P., *A History of Classical Greek Literature: The Prose Writers from Isocrates to Aristotle, University Press of the Passific*, 2003

91. Malitz, J., *Die Historien des Posseidonios, München*, 1983

92. Manni, E., *Fasti ellenisticie romani, suppl.* a Kokalos, Palerm, 1961

93. Markel, M.M., «Diodorus Sources for the Sacred War in Book 16» *Ventures into Greek History*, 1994

94. Matsubara, T., «Diodorus' sources of information for the Sicilian slave wars» In: *Journal of Classical Studies*, Vol. 51, 2003

95. Mayer, K., «Diodorus Siculus» *In*: G. Speakes, ed., «The Encyclopedia of Greece and the Hellenic Tradition, London; Fitzroy Dearborn Publishers,

2000

96. Mazzucchi, C. M., «Diodoro Siculo fra Bisanzio e Otranto (cod. Par. gr. 1665)» *Aevum* 68.1, 1994, p.385

97. McKechnie, P., «Diodorus Siculus and Hephaestion's pyre» *CQ* 45.2, 1995, p.418

98. Meister, K., *Die Sizilische Geschichte bei Diodor von den Anfangen bis zum Tod des Agathocles. Quellenuntsuchungen zu buchern IV-XXI*, Dissertation, Munich, 1967

99. Merker, I. L., «Diodorus Siculus and Hieronymus of Cardia» *AHB 2.4*, 1988, pp.90-93

100. Milns, R. D., «A Note on Diodorus and Macedonian Military Terminology in book XVII» *Historia* 31, 1982, pp.123-126

101. ____ , «Alexander's Macedonian Cavalry and Diodorus XVIi 17,4» *JHS* 86, 1966, pp.167-168

102. Moysey, R. A., «Diodorus, the Satrapes and the Decline of the Persian Empire» *AHB* 5.4, 1991, pp.113-122

103. Murray, O., «H. and Hellenistic Culture», *Classical Quarterly*, N. S. 22, 1972

104. Nagy, B., «Diodorus Siculus», in *Perseus Encyclopaedia*, 2002

105. Nikolaou, N., «La bataille de Salamine d'après Diodore de Sicile, *REG* 95, 1982

106. Oldfather, C. H., *Diodorus of Sicily, Library of History*, (Vol. 1, 2, 3, 4, 5, 6) Loeb Classical Library, London 1933-1954

107. Palm, J., *Ueber Sprache und Stil des Diodoros von Sizilien. Ein Beitrag zur Beleuchtung der hellenistischen Prosa*, Lund, 1955

108. Parker, V., «Sparta Amyntas, and the Olynthians in 383 B.C. A Comparison of Xenophon and Diodorus» *RhM* 146.2, 2003, pp.113-137

109. Paven, M., «La teoresi storica di Diodoro Siculo», *RAL* 16, 1961

110. Pearson, L., *The Greek Historians of the West: Timaeus and his Predecessor*, Oxford 1987

111. ____ , «Ephorus and Timaeus in Diodorus. Laqueur's Thesis Rejected», *Historia* 33, 1984

112. Peppink, S., «De Diodori codice antiquissmo», *REIC*, 1934

113. Peremans, W., «Diodore de Sicile et Agatharchide de Cnide», *Historia* 16, 1967

114. Pohlenz, M., *Die Stoa Geschichte einer geistigen Bewegung*, t. I, Gottingen, 1948

115. Rawson, E., *Intellectual Life in the Late Roman Republic*, Baltimore, 1985

116. Reinhardt, K., *Kosmos und Sympathie, Neue Untersuchungen uber Poseidonios*, Munchen, 1926

117. ____ , «Hekataios von Abdera und Demokrit», *Hermes* 47, 1912

118. Robinson, T. R., «Alexandre and the Ganges: The text of Diodorus XVIII 6.2» *AHB* 7. 3/4, 1993, p.84

119. Rojo Camacho, J. M., «La nocion de destino en Diodoro de Sicilia, *Estudios sobre Diodoro de Sicilia*, Granada, 1994

120. ____ , «El concepto de *tyche* en Diodoro de Sicilia», *EFG* 2, 1986

121. ____ , «En orno a Diodoro de sicila y su concepcion moralizante de la historia» *EFG* 2, 1986

122. ____ , «Actitudes del hombre frente a la *tyche* en la *Biblioteca historica* de Diodoro de Sicilia», *EFG* 2, 1986

123. Roldan, M. A., *Las narraciones de batallas en la Biblioteca Historica de* Diodoro de Sicilia, (Tesis Doctoral), Granada, 1987

124. Romilly, J., *Thucydide, Histoire de la guerre de Péloponnèse*, Rober Laffont, Collection Bouquins, 1990

125. ____ , *La construction de la verité chez Thucydide*, Julliard, Paris 1990.

126. ____ , *La douceur dans la pensée grecque*, Paris 1979

127. ____ , *The rise and fall of states according to greek authors*, Ann Arbor, 1977

128. ____ , *Histoire et raison chez Thucydide*, CUF, Paris 1954

129. Rubincam, C., «Did Diodorus Siculus take over cross-references from his

sources?», *American Journal of Philology* 119, 1998, pp.67-87

130. ____ , «How many books did Diodorus Siculus originally intend to write?» *Classical Quarterly* n.s. 47, 1998, pp.229-233

131. ____ , «Cross-references in the *Bibliotheke* of Diodoros», *Phoenix* 43, 1989

132. ____ , «The Organization and Composition of Diodoros' *Bibliotheke*», *EMC/CV* ns 6, 1987

133. ____ , «Ephorus, Fragment 76, and Diodorus on the Cypriote War» *Phoenix* 28, 1974

134. Ruschenbusch, E., «Die Sprache der Vorlagen Diodors fur die romische Geschichte» *Historia* 46.2, 1997, pp.185-195

135. Rutter, N. H., «Diodorus and the Foundation of Thurii» *Historia* 22, 1973, pp.155-176

136. Sacks, K., «The Genre: Universal History» *in Polybius on the writing of history*. Berkeley 1981

137. Ryder, T. T. B., «Spartan Relations with Persia after the King's Pease: A Strange Story in Diodorus 15. 9», *CA*13,1963

138. Sacks, K. S., «Historiography, Hellenistic» in *OCD* 3, 1996

139. ____ , *Diodorus Siculus and the First Century*, Princeton, 1990

140. ____ , «The Prooemia of Diodorus Siculus» *Hermes* 110, 1982

141. Samuel, A. E., *Greek and Roman Chronology*, dans Handbuch der Altertumsw., I, 7, Munich, 1972

142. Sanders, L. J., «The Dionysian Narrative od Diodorus 15» *Hermes* 116, 1988, pp.54-63

143. ____ , «Diodorus Siculus and Dionysus I of Siracuse», *Historia* 30, 1981, pp.394-411

144. Sartori, F., «Storia, utopia et mito nei primi libri della *Bibliotheca Historica* di Diodoro Siculo», *Athenaeum*, 62, 1984

145. Schepens, G., «Some aspects of source theory in greek historiography», *Ancient Society* 6, 1975

146. Schmitz, G.-Kahlmann, *Das Beispiel der Geschichte im politischen Denken des Isokrates*, Leipzig, 1939

147. Séller, P., *De Hellenistica historiae concribendae ar[illegible]*, Diss, Leipzig 1911

148. Shawartz, Ed., s.v. Ephorus Cumaeus. *RE* 6,Hbbd.11. 1907

149. ____ , *RE*, V 1, 1903, 663 -704, s.u. *Diodoros 38*

150. Sherman, C. L., *Diodorus of Sicily*, Library of History, Vol. 7, Loeb Classical Library, London, 1952

151. Simpson, R. H., «Abbreviation of Hieronymus in Diodorus, *AJPh* 80, 1959

152. ____ , «A Possible Case of Misrepresentation in Diodorus XIX» *Historia 6*, 1997, pp.504-505

153. Spoerri W., *Spathellenistische Berichte ubre Welt, Kultur und Gotter. Untersuchungen zu Diodor von Sizilien*, Basilea, 1959

154. Stroheker, K. F., *Dionysius I: Gestalt und Geschichte des Tyrannen von Syrakus*, Wiesbaden, 1969

155. Stylianou, P. J., «Ephorus, Historian of the 4th century B.C», *In*: Encyclopedia of Greece and the Hellenic Tradition. Editor: Graham Speake. Vol. 1: A-K. London & Chicago: Fitzroy Dearborn Publishers. - 2000

156. ____ , *A commentary on Diodorus Siculus Book 15*, Oxford, 1998

157. Toher, M., «Diodorus on Delion and Euripides' Supplices» *CQ*51.1, 2001, 172-178

158. Too, L. Y., *The Rhetoric of Identity in Isocrates*, Cambridge, 1995

159. Unger, G. F., «Polybius und Diodor uber den Soldnerkrieg», *RhM 34*, 1879

160. Vial, C., *Diodore de sicile, Bibliothèque historique*, Livre XV, CUF, Paris 1977

161. Vlastos, G., «On the prehistory in Diodorus», *AJPh* 77, 1946

162. Volquardsen, C. A., *Untersuchungen ubre die quellen der griechishen, und sicilischen Geschichten bei Diodor*, Kiel, 1868

163. Walbank, F.W., *Polybius, Rome and the Hellenistic World*, Cambridge 2002

164. ____ , *A Historical Commentary on Polybius*, Cambridge 1974

165. ____ , *Polybius*, Berkeley-Los Angeles- Londres, 1972

166. Walters, K.R., «Diodorus 11.82-84 and the second Battle of Tanagra» *AJAH 3*, 1978, pp.188-191

167. Walton, F. R., *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 12, Loeb Classical Library, London 1967

168. ____ , *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 11, Loeb Classical Library, London 1957

169. Welles, C. B., *Diodorus of Sicily, Library of History*, Vol. 8, Loeb Classical Library, London 1953

170. Westlake, H. D., *Essays on the greek Historians and greek history*, New York, 1969

171. Wilson, J., «What does Thucydides claim for his speeches», Phoenix XXXVI, 2, 1982

172. Zecchini, G., «La conoscenza di Diodoro nel Tardonatico, Aevum 61, 1987

۱۷۳. اچ. جی. رز. تاریخ ادبیات یونان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸

کتابخانهٔ تاریخی

مقدمه‌ی دیودور سیسیلی بر کتاب خویش
برگرفته از کتاب اوّل، بندهای ۱ ـ ۵

۱. سزاوار است بشریت، کسانی راکه به بررسی عمیق تاریخ جهان پرداخته، با آثار خویش سعی کرده‌اند در سعادت همگانی سهمی داشته باشند، مورد تقدیر و قدردانی قرار دهد. آنان با پرداختن به آموزشی کارآمد، گران‌بهاترین تجربیات رویدادهای بشری را در اختیار خواننده قرار داده‌اند، بی‌آنکه از آموزشِ آن چشم‌داشتی داشته باشند؛ زیرا تجربه‌ای که شخص، خود کسب می‌کند چیزی جز ثمره‌ی بسیاری از مرارت‌ها و رنج‌ها نیست.

باتجربه‌ترین قهرمان که «شهرهای زیادی را دیده و به آداب و رسومِ مردمانی بس بسیار آشنایی یافته»[۱] رنج زیادی هم برتافته است. تاریخ، آموزش حکمت از راهِ حکایت داستان‌های گوناگون رنج‌ها و بدبختی‌های دیگران است.

مورخان می‌کوشند همه‌ی انسان‌ها را که دارای یک منشأ مشترک بوده و تنها از طریق تفاوت‌های زمانی و مکانی از هم متمایز شده‌اند، در یک نظام گرد هم آورند. مورخان را خدمتگزاران مشیّت الهی نام می‌نهند که آرایش اختران و سرشت آدمیان را تحت یک اصل مشترک درآورده، با گردش در این کره‌ی خاکی جاودان، سرنوشتِ همگان را رقم می‌زنند. این چنین است که آنان، رویدادهای جهان و هم‌چنین رویدادهای یک شهر را بسانِ گنجینه‌ای مشترک و تحت یک شکل انتقال می‌دهند.

---

[۱]. اشاره به «اولیس» در سروده‌ی نخستین «اودیسه»ی هومر.

شایسته است که از سرنوشت دیگران برای پی بردن به اشتباهات خویش عبرت بگیریم و در رویدادهای زندگی، درس گذشته و نه جستجوی آینده را چون راهنما فراسوی خود قرار دهیم. اگر در اندرزها نظر پیران را بر نظر جوانان ترجیح می‌دهیم، این برتری را باید حاصلِ تجربه‌ای جستجو کرد که با گذر زمان به دست می‌آید. باری، تاریخ که آموزش تمامی اعصار را برای ما فراهم می‌سازد بس والاتر از تجربه‌ی فردی است. بنابراین تاریخ را می‌توان به‌عنوان مفیدترین دانش در تمامی موقعیت‌های زندگی در نظر گرفت. تاریخ نه تنها درکِ گذشته را برای جوانان آسان می‌نماید، برای پیران نیز فهم آن را افزایش می‌دهد. شناختِ تاریخ، شهروندان عادی را برای اطاعت از فرمان آماده ساخته، فرماندهان را با امید به دستیابی به افتخاری جاودان تشویق می‌کند تا به چشم‌گیرترین و نمایان‌ترین کارها مبادرت ورزند. وانگهی، تاریخ با ستایش از آنانی که در راه وطن خویش جان‌فشانی کرده‌اند، دیگر شهروندان را برای دفاع از میهن پرشورتر می‌کند و با تهدید بدکاران به ننگی ازلی، آنان را از نیات شوم برحذر می‌دارد.

۲. تاریخ با جاودانه ساختن خاطره‌ی نیکی، برخی را به بنا نهادن شهرها و برخی دیگر را به استحکام بخشیدن جامعه با وضع قوانین رهنمون می‌سازد و دیگران را نیز با کشف علوم و هنر، خیرخواه نوع بشر می‌گرداند.

باید برای تاریخ، سهم بزرگی در ستایش از اعمالی که در سعادت عمومی نقش داشته‌اند، در نظر گرفت. بی‌شک تاریخ، با قرار دادن نمونه‌هایی از فضایل در برابر رذایل آشکار، بزرگ‌ترین خدمت را به نوع بشر کرده است. اگر تخیل وجودِ جهنم، سهم بسزایی در برانگیختن عدالت و ترحّم نزد انسان‌ها داشته است، تاریخ این راهبه‌ی حقیقت و این مرکز فلسفه، چه تأثیر نیکویی می‌تواند روی آداب و اخلاق داشته باشد!

زندگی آدمی چیزی جز لحظه‌ای از جاودانگی نیست؛ انسان میراست و تنها زمان است که می‌ماند. آنانی که کاری به یادماندنی انجام نداده‌اند با جسم خویش و هر آن‌چه که به زندگی آنان تعلّق دارد، می‌میرند؛ حال آنکه اعمال کسانی که با پرهیزگاری به افتخار دست یافته‌اند، جاودانه گشته و در کامِ الهی تاریخ، حیاتی

دوباره می‌یابند.

از دیدگاه من، معامله‌ی «آوازه‌ای جاودان» با کارهای جان‌فرسا زیبا می‌نماید. هرکول[1] با کارهای جان‌فرسایی که برای نوع بشر انجام داد، به جاودانگی دست یافت. از میان انسان‌های نیک‌کردار، برخی در ردیف قهرمانان قرار گرفتند و برخی به مقاماتِ الهی دست یافتند و تاریخ با جاودانه ساختن خاطره‌ی آن‌ها، براساس شایستگی هریک، آنان را مورد ستایش قرار داده است.

در حالی که دیگر وقایع، طعمه‌ی زمان می‌گردند؛ تاریخ با قدرت تام خویش، زمان را ـ که هر چیزی را به کام خود فرو می‌برد ـ به تسخیر خویش درآورده و آن را به نوعی وا می‌دارد که شواهدش را به آیندگان انتقال دهد. هم‌چنین تاریخ، در گسترش سخنوری که زیباترین استعداد بشری است نقش داشته است. یونانیان به واسطه‌ی سخنوری بود که بر بربرها چیره گشتند، چونان فرزانگان که بـر بـی‌خردان بـرتری می‌یابند. تنها از طریق سخن است که یک فرد می‌تواند خود را خداوندگار مردمان گرداند. اصولاً تأثیر یک سخن از طریق میزان فصاحت آن تعیین می‌گردد و ما زبان به تحسین شهروندانی می‌گشاییم که از این طریق به سطوح بالای جامعه دست یافتند. با پی‌گیری این موضوع که خود به چندین بخش تقسیم می‌شود، درمی‌یابیم که شعر بیش از آن‌که کارآیی داشته باشد، بر دل می‌نشیند و پی می‌بریم که وضع قوانین برای تنبیه و نه برای تعلیم بوده است.

در میان دیگر انواع سخنوری، برخی هیچ نقشی در سعادت همگانی ندارند و برخی به همان اندازه که مفید واقع می‌شوند، خطرناکند و سرانجام برخی دیگر تنها واقعیّت را تیره می‌گردانند و تنها تاریخ است که با انتقالِ شواهدش به آیندگان و با تطبیق وقایع، تمام چیزهای مفیدی را که سایر مـعارف در بـر دارنـد، گـرد هـم می‌آورد. تاریخ با ترغیب به اجرای عدالت، سرزنش بدکاران، ستایش نیکوکاران و با دادن درس‌های بزرگ به کسانی که از آن بهره می‌گیرند با تمام شکوه تجلّی می‌یابد.

---

۱. هرکول (Hercule) رومی یا هراکلس (Héraclès) یونانیان، معروف‌ترین و ملی‌ترین قهرمان داستان‌های کلاسیک می‌باشد. وی پور زئوس و آلسمن می‌باشد. دوازده «خوان»اش مشهور است و آن شرح اعمالی است که هراکلس به دستور پسرعم خود «اوریسته» انجام داد.

۳. لطف و عنایت بحقی که شامل حال کسانی می‌شد که زندگی خود را صرف مطالعه‌ی تاریخ کردند، ما را بر آن داشت تا همین پیشه را در پیش گیریم. با بررسی آثار پیشینیان خویش، مراتب احترام و عدالت را در حق آنان ابراز داشتیم. امّا اندیشیدیم که آثارشان از غنا و پختگی لازم برخوردار نبوده است، زیرا فایده‌ی یک اثر برای خوانندگانش در مجموعه‌ای از موقعیت‌ها و وقایع بی‌شمار و گوناگون جای دارد و با وجود این، اغلب کسانی که تاریخ نگاشته‌اند، وقت خود را صرف نگارش جنگ‌های خاص یک ملّت یا تنها یک شهر کردند. از میان آن‌ها تنها شمار اندکی سعی کردند شرحی از تاریخ جهان از زمان‌های کهن تا دوره‌ی خود را به رشته‌ی تحریر درآورند.

در میان این مورخان، برخی از پیوستگی تاریخی غفلت ورزیدند و برخی دیگر در مقابل وقایع و رفتارهای بربرها سکوت اختیار کردند. برخی دیگر به خاطر دشواری کار، از نگارش دوران اساطیری خودداری ورزیدند و در آخر عده‌ای از آنان به خاطر سرنوشت شومشان از اتمام اثر خویش بازماندند. هیچ یک از آن‌ها در آثار خویش از دوره‌ی شاهان مقدونی پیشتر نرفتند؛ بعضی تاریخ خویش را با فیلیپ به پایان رساندند و برخی با اسکندر و بعضی دیگر نیز با جانشینان یا اَعقابِ این پادشاهان.

از آن دوره تا روزگار ما رویدادهای بی‌شمار و مهمی رخ داده است که تا حال هیچ تاریخ‌نگاری کوششی در نگارش و به نظم درآوردن آن نکرده است و همه‌ی آنان در برابر عظمت این مهم پا پس کشیده‌اند. هم‌چنین خواننده ناچار است، از درک و به خاطر سپردن جزئیات تاریخی و وقایع‌نگاری‌ها که توسط نویسندگان گوناگون در بسیاری از آثار ثبت گردیده، صرف‌نظر کند.

پس از تأمل بر همه‌ی این موارد، بر آن شدیم تا این اثر را با این هدف به نگارش درآوریم که برای خوانندگان مفید واقع شده و تا حد امکان کمترین ملال را برای آنان در پی داشته باشد. بی‌شک نگارش تاریخ جهان از زمان‌های بسیار دور تا این دوره کاری است که تحقق آن بس دشوار است، ولی بالاترین نفع و اهمیت را برای انسان‌های کوشا دارا می‌باشد. هرکسی خواهد توانست از این مرجع بزرگ،

آن‌چه را که به نظرش مفیدترین است، اقتباس نماید.

آنانی که قصد آموختن دارند، فاقد امکانات برای فراهم کردن کتب لازم می‌باشند؛ از طرفی برای آنان، بازشناسی رویدادهای واقعی از میان روایات گوناگون و پیچیده‌ی تاریخی کاری بس دشوار است. تاریخ جهان، رویدادها را با هم مطابقت داده، درکشان را آسان کرده و این رویدادها را در دسترس همگان قرار می‌دهد. در مجموع، تاریخ جهانی فراتر از تواریخ خاص است؛ همان گونه که کل فراتر از جزء است و پیوستگی فراتر از گسیختگی است و تاریخ جهانی با قرار دادن رویدادها در یک نظم وقایع‌نگاری، بر هر روایتی از وقایع که تاریخ آن ناشناخته است، برتری دارد.

۴. چون اجرای چنین طرح مفیدی، کار و وقت زیادی می‌طلبید، سی سال وقت صرف آن کردیم. بخش وسیعی از آسیا و اروپا را با مرارت‌های فراوان و مخاطرات زیاد پیمودیم تا مهم‌ترین سرزمین‌هایی را که فرصت صحبت درباره‌ی آن‌ها را خواهیم داشت، با دیدگانمان نظاره کنیم؛ زیرا اشتباهاتی که حتی توسط مورخان مشهور صورت گرفته است، ناشی از عدم آگاهی آنان از جاها و مکان‌ها می‌باشد.

آن‌چه که ما را به نگارش این اثر ترغیب کرد، بیش از هر چیز میل به سودمندی بود (میلی که نزد همه‌ی انسان‌ها چیزهایی را که در ظاهر بسیار دشوارند، به سوی فرجامی خوش سوق می‌دهد)؛ سپس دسترسی آسان در روم، به آن‌چه که برای اجرای این طرح نقش دارند.

در واقع این شهر که قلمروی امپراتوری آن تا مرزهای سراسر دنیا گسترده شده، امکاناتِ زیادی را برای ما که زمانی نسبتاً طولانی در آن‌جا به سر بردیم، فراهم ساخت.

اهل «آرژیر»[1] در سیسیل هستم و به واسطه‌ی روابط دوستانه و دائمی که رومیان با این جزیره داشتند، زبانِ لاتین را به خوبی فراگرفتم و از مدارکی که رومیان از سال‌های دور نگهداری می‌کردند، بهره جسته تا تاریخ این امپراتوری بزرگ را

---

۱. (Argyre)؛ یا آژیریون (Agyrion)

روشن سازم. پس از بررسی و مطالعه‌ی دقیق هر آن‌چه را که از رسوم کهن هر ملتی نقل کرده‌اند، نگارش تاریخ خود را از اَدوار اساطیری یونانیان و بربرها شروع کردم.

چون به پایان اثر رسیده‌ایم و کتاب‌هایی که آن را شامل می‌شوند، هنوز نسخه‌برداری نشده‌اند، می‌خواهیم در ابتدا سخنی در باره‌ی طرح کلی آن بیان داریم. شش کتاب اول، حکایات اساطیری پیش از جنگ تروا[1] را شامل می‌گردد و از این شش کتاب، سه کتاب نخستین تاریخ باستانی بربرها را در بر می‌گیرد و سه دیگر، تاریخ باستانی یونانیان را شامل می‌شود. در یازده کتاب بعدی، تاریخ عمومی از جنگ تروا تا مرگ اسکندر را شرح می‌دهیم و بیست و سه کتاب آخر، ادامه‌ی این تاریخ را تا آغاز جنگ علیه سلت‌ها[2] و رومیان تحت فرمان ژول سزار[3] ـ که به سبب کارهای نمایان در زمره‌ی خدایان قرار گرفت ـ در بر دارد. این سردار، طوایف بی‌شمار و ستیزه‌جوی سلت را تحت فرمانِ خویش درآورد و حدود امپراطوری روم را تا جزایر بریتانیا گسترش داد. نخستین رویدادهای این جنگ به اولین سال المپیاد صد و هشتادم بازمی‌گردد، دوره‌ای که هرود آرخونت[4] آتن بود.

۵. هیچ تقدم تاریخی برای آن بخش از تاریخ خویش که پیش از جنگ تروا می‌باشد، رعایت نکردیم؛ زیرا هیچ اثر قابل اعتمادی از این دوره برای ما باقی نمانده است. از تصرف شهر تروا تا بازگشت هراکلیدها[5] بنابر نظر آپولودور آتنی[6] هشتاد سال فاصله بوده است و سیصد و بیست و هشت سال از بازگشت هراکلیدها

1. Troie

2. Celtes

3. Jules César

۴. یکی از مقامات دولتی در سیستم حکومتی آتن بود که وظایف گسترده‌ی اجتماعی از قبیل اعمال مقدس، کمک به نیازمندان و درماندگان، انجام مراسم جشن‌ها و تئاترها، رسیدگی به زنان بیوه، یتیمان و غیره را به عهده داشت. ارسطو به تفصیل وظایف او را شرح داده است. نک: ارسطو؛ اصول حکومت آتن، ترجمه‌ی دکتر باستانی پاریزی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات اجتماعی، بی‌تا، صص ۲۰۴-۲۱۵.

۵. هراکلیدها (Héraclides) سلسله‌های یونانی ساکن در پلوپونز، کورنت، لیدی و مقدونیه بودند که ادعا می‌کردند از اخلاف هرکول هستند.

[۶]. آپولودور آتنی «کتابخانه تاریخی» خود را در ۲۴ کتاب نوشت که تنها سه کتاب برای ما باقی مانده است. وی شاگرد آریستارک بود.

تا المپیاد اول ـ با حساب این دوره بر اساس حکومت پادشاهان لاسدمون ـ فاصله وجود داشته است. از سوی دیگر از نخستین المپیاد تا آغاز جنگ گل‌ها، که تاریخ خویش را با آن به پایان می‌رسانیم یک فاصله‌ی زمانی هفتصد و سی ساله وجود داشته است.[1] این چنین تاریخمان، متشکل از چهل کتاب، بدون محاسبه‌ی دوره‌ی پیش از جنگ تروا، مدت زمان ۱۱۳۸ سال را در بر می‌گیرد.

این اشارات مقدماتی را بیان داشتیم تا شمای کلی از اثر را پیش روی خواننده قرار داده، از تحریف آن توسط نسخه‌برداران جلوگیری به عمل آوریم.

امیدواریم نکات مفید این اثر حسادت کسی را برنینگیزد و اشتباهات موجود در آن توسط افرادی شایسته‌تر از ما تصحیح گردد.

بعد از این مقدمه‌ی کوتاه، وعده‌ی خویش را جامه‌ی عمل می‌پوشانیم.

---

[۱]. مؤلف در این‌جا در مورد «سال‌ها» دچار اشتباه می‌شود. هفتصد و سی سال برابر است با ۱۸۲ المپیاد و نیم. بنابراین آغاز جنگ «گل» ـ دوره‌ای که دیودور اثرش را با آن به پایان می‌رساند ـ مصادف است با نخستین سال المپیاد صد و هشتادم. بنابراین محتمل است که دیودور آغاز جنگل گل‌ها را با آغاز جنگ داخلی اشتباه گرفته باشد. وانگهی اشتباهاتی از این دست در اثر دیودور نسبتاً فراوان است.

کتاب دوم

خلاصه‌ی مطالب

- نینوس، نخستین پادشاه آسیا؛ کارهای نمایان وی
- تولد، رشد و بالندگی سمیرامیس
- نینوس، سمیرامیس را به همسری می‌گیرد.
- سمیرامیس، جانشین نینوس می‌شود و چندین کار بزرگ را تحقق می‌بخشد.
- بنای بابل
- باغ‌های معلق و دیگر بناهای باشکوه بابل
- لشکرکشی سمیرامیس به مصر، اتیوپی و هند
- سه جانشین سمیرامیس؛ زندگی شهوانی آن‌ها
- سارداناپال، آخرین این شاهان، توسط آرباس مادی از تخت به زیر کشیده می‌شود.
- کلدانیان؛ مشاهدات ستاره‌شناسی
- پادشاهان ماد؛ اختلاف نظر مورخان درباره‌ی آن‌ها
- جغرافیای تاریخی هند؛ محصولات و آداب و رسوم آنان
- سکاها، آمازون‌ها و هیپربورها
- درباره‌ی عربستان، محصولات طبیعی و داستان‌های افسانه‌ای
- جزایر جنوب واقع در اوسئان

۱. کتاب پیشین، نخستین کتاب از کل اثر، تاریخ مصر را در بر داشت. در آن کتاب؛ اساطیر مصریان، طبیعت نیل و عجایبی را که این رود نمایان می‌سازد، حکایت کردیم. توصیفی از مصر به دست دادیم و پادشاهان کهن این سرزمین و کردارشان را شناساندیم. از ساخت اهرامی که در زمره‌ی عجایب هفت‌گانه‌ی جهان[1] به شمار می‌آیند، سخن راندیم؛ آنگاه قوانین، دادگاه‌ها، پرستش عجیب حیوانات مقدس و مراسم خاک‌سپاری را به اختصار از نظر گذراندیم.

سرانجام به معروف‌ترین یونانیانی اشاره کردیم که به مصر سفر کرده و در آن‌جا به فراگیری علوم پرداخته، آنگاه به یونان بازگشتند. در کتاب حاضر، کهن‌ترین تاریخ آسیا را با شرح رویدادهای آشوریان[2]، آغاز خواهیم کرد.

از پادشاهان نخستین آسیا، هیچ کار نمایان و هیچ نامی که سزاوار یاد کردن باشد، بر جای نمانده است. نخستین آن‌ها که تاریخ از آن یاد کرده است، نینوس[3] پادشاه آشوریان است؛ وی کارهای نمایانی انجام داد که سعی خواهیم کرد آن‌ها را به‌طور کامل شرح دهیم.

نینوس که از بدو تولد دارای روحیات جنگی بود و سودای نام‌آوری را در سر می‌پروراند، گروهی از جوانان زبده را مجهز کرد و آن‌ها را مدت زمانی با تمرینات بدنی آماده ساخته، به تمامی سختی‌ها و گزندهای جنگ عادت داد. بدین‌سان، پس

۱. (Des sept merveilles du monde)؛ برطبق رایج‌ترین روایات، این عجایب عبارت بودند از: ۱ ـ اهرام ثلاثه‌ی مصر و به ویژه هرم خوفو ۲ ـ باغ‌های معلق بابل ۳ ـ مجسمه‌ی زئوس اثر فیدیاس ۴ ـ کولوسوس رودس ۵ ـ معبد آرتمیس (دیان) در افسوس ۶ ـ موسولئوم هالیکارناس ۷ ـ فانوس دریایی اسکندریه در جزیره‌ی فاروس.

2. Assyriens

3. Ninus

از تشکیل سپاهی هراس‌انگیز، پیمان اتحادی را با آریوس[1]، شاه عربستان ـ سرزمینی که به‌عنوان زیستگاه مردانی نیرومند تلقی می‌گردید ـ منعقد کرد.

عموماً ملت عرب خواهان آزادی خویش بوده و هرگز حاضر نیستند تحت لوای بیگانگان درآیند؛ از این روی، نه پادشاهان پارسی و نه شاهان مقدونی به رغم قدرتشان هرگز نتوانستند یوغ بندگی بر گردن آنان نهند.

وانگهی باید افزود که تصرّف عربستان برای سپاه دشمن دشوار است، زیرا بخش وسیعی از این سرزمین، بیابانی و فاقد آب است؛ چاه‌های آن در مخفی‌گاه‌هایی واقع شده که تنها بومیان از محل آن باخبرند.

نینوس، شاه آشوریان، فرمانده اعراب را با خود همراه کرد و پیشاپیش سپاهی قدرتمند علیه بابلیان[2] ـ که در سرزمین مجاور می‌زیستند ـ لشکرکشی کرد. در این دوره، بابل هنوز بنا نشده بود، اما شهرهای قابل توجه دیگری در بابل‌زمین وجود داشت.

نینوس به راحتی مردانی را که از مهارت‌های جنگی بی‌بهره بودند، شکست داد و خراج سالیانه‌ای بر آن‌ها تحمیل کرد و پادشاه[3] و فرزندانش را به اسارت خویش درآورد و وی را کشت. آنگاه نیروهایش را به ارمنستان[4] گسیل داشت و با چپاول و غارت برخی شهرها، بومیان را به وحشت انداخت. بارزانِس[5]، پادشاه آن‌ها، که یارای ایستادگی در برابر وی را در خود نمی‌دید همراه با پیشکش‌هایی به استقبال دشمن رفت و سرسپردگی خویش را به وی ابراز داشت.

نینوس نسبت به وی به نیکی رفتارکرد و پادشاهی ارمنستان را به وی بخشید

---

1. Aricus

۲. (Babyloniens)؛ ساکنان سرزمین بابل. شهر بابل پایتخت کشور کهنسال «بابل زمین» بود. در زبان‌های اروپایی این شهر را بابیلون (Babylone) و کشور را بابی‌لونی (Babylonie) گویند که اولی را می‌توان به بابل و دومی را به بابل‌زمین ترجمه نمود.

[۳]. این پادشاه بر اساس فهرست پادشاهان بابل در وقایع‌نگاری سن‌سل (Syncelle)، نابونابوس (Nabonabus) نام داشت.

4. Arménie

5. Barzanès

و تنها از وی خواست نیروهای کمکی برایش ارسال دارد. با افزایش بیش از پیش قدرت سپاه، لشکرکشی‌ای را علیه ماد[1] رهبری کرد. فارنوس[2]، پادشاه ماد، با سپاه چشمگیری پیش آمد؛ ولی پس از آن‌که نیروهایش وی را رها کرده و بیشتر سپاهیانش را از دست داد، همراه با همسر و هفت فرزندش به اسارت درآمده، مصلوب شد.

۲. این پیروزی‌ها میل شدیدی در نینوس برانگیخت تا تمام آسیا ـ میان تانائیس[3] تا نیل ـ را به اطاعت خویش درآورد. به راستی که پیروزی و شادکامی بر جاه‌طلبی آدمی می‌افزاید. وی یکی از دوستانش را به‌عنوان خشترپاون مادگمارد و خود برای فتح سرزمین‌های آسیا رهسپار شد. در عرض هفده سال بر تمامی سرزمین‌های آسیا غیر از هند[4] و باکتریان[5] سیطره یافت.

هیچ مورخی، جنگ‌هایی را که وی به آن‌ها مبادرت ورزیده و شمار سرزمین‌هایی را که وی شکست داده، به تفصیل شرح نداده است. از این جنگ‌ها تنها به مهم‌ترین آن‌ها، بر اساس روایت کتزیاس کنیدی[6]، اشاره خواهیم کرد. نینوس از بین سرزمین‌های ساحلی؛ مصر، فینیقیه[7]، کول‌سیری[8]، کیلیکیه[9]، پامفیلیه[10]،

---

1. Médie 2. Pharnus

۳. (Tanaïs)؛ نام باستانی رود دُن واقع در روسیه‌ی کنونی.

4. Inde

۵. (Bactriane)؛ یا باختر؛ نام سرزمینی بود میان رشته‌کوه‌های هندوکوش و آمودریا که مرکزش باکتر (بلخ کنونی) بود. در کتیبه‌های پارسیان نام آن به صورت باختریش آمده است.

۶. (Ctésias de cnide)؛ مورخ یونانی و پزشک اردشیر دوم هخامنشی. وی در جنگ کوناکسا به سال ۴۰۱ پ. م ـ که اردشیر دوم با برادرش کورش کوچک تن به نبرد داد ـ در سپاه اردشیر حضور داشت.

۷. (Phénicie) در جغرافیای باستانی نام سرزمینی مطابق لبنان کنونی و قسمت‌هایی از نواحی مجاور آن از سوریه و اسرائیل. عنوان فینیقی به معنای «قرمز ارغوانی» را یونانیان در قرن ۹ پ. م به این قوم دادند.

۸. (Koilê Suria/Coelé Syrie)؛ سوریه گود؛ ناحیه‌ی پست، فرو رفته و حاصل‌خیز سوریه؛ نامی که در زمان امپراطوری رومیان در فاصله‌ی سال‌های ۴۷۶ - ۲۳۵ به ایالت رومی که افزون بر آن برخی نواحی مجاور را نیز شامل می‌شد، اطلاق گردید.

۹. (Cilicie)؛ سرزمینی در جنوب شرقی آسیای صغیر، بین دریای مدیترانه و کوه‌های توروس.

۱۰. (Pamphylie)؛ سرزمینی در قسمت جنوبی آسیای‌صغیر، کنار ساحل جنوبی پیسیدیه و بین لیکیه و کیلیکیه.

لیکیه[1]، کاریه[2]، فریگیه[3]، میسیه[4] و لیدی[5] را به اطاعت خویش درآورد. بر این فتوحات باید تروآد[6]، فریگیه‌ی واقع بر هلس‌پونت[7]، پروپونتید[8]، بی‌تینیه[9]، کاپادوکیه[10] و دیگر ملل بربر را که از پونت[11] تا تانائیس سکنی داشتند، افزود. هم‌چنین بر سرزمین کادوسیان[12]، تپوریان[13]، هیرکانیان[14]، درانگیان‌ها[15]، دربیس‌ها[16]، کرمانیان[17]، خرومنی‌ها[18]، بورکانیان[19] و پارتیان[20] سیطره یافت. وی تا پارس، سوزیان[21] و تا ناحیه‌ی کاسپین ـکه گردنه‌های معروف به دربندهای

---

۱. (Lycie)؛ سرزمینی در جنوب غربی آسیای صغیر، کنار مدیترانه؛ از غرب به کاریه، از شرق به پامفیلیه و از شمال به پیسیدیه محدود می‌شد.
۲. (Carie)؛ سرزمینی در جنوب غربی آسیای صغیر که رود مئاندر از طرف شمال، آن را از لیدی جدا می‌کرد.
۳. (Phrygie)؛ سرزمینی در قسمت مرکزی آسیای صغیر.
۴. (Mysie)؛ سرزمینی در شمال غربی آسیای صغیر، میان هلس‌پونت و دریای اژه.
۵. (Lydie)؛ سرزمینی واقع در آسیای صغیر بین میسیه و کاریه.
۶. (Troide)؛ سرزمینی در آسیای صغیر که مرکز آن شهر معروف تروا بوده است.
۷. دو فریگیه وجود داشته است: فریگیه‌ی کوچک بر ساحل جنوبی پروپونتید و فریگیه‌ی بزرگ در داخل آسیای صغیر.
۸. (Propontide)؛ بر ساحل دریای پروپونتید (دریای مرمره کنونی) واقع بود.
۹. (Bithynie)؛ سرزمینی در شمال غربی آسیای صغیر، کنار دریای سیاه و دریای مرمره.
۱۰. (Cappadoce)؛ سرزمینی در آسیای صغیر، واقع در شرق ارمنستان.
۱۱. (Pont)؛ سرزمینی در شمال شرقی آسیای صغیر.
۱۲. (Cadusiens)؛ ساکنان سرزمینی در جنوب غربی دریای خزر.
۱۳. (Tapyrs)؛ ساکنان سرزمینی در جنوب دریای خزر.
۱۴. (Hyrcaniens)؛ ساکنان سرزمینی در جنوب شرقی دریای خزر.
۱۵. (Drangiens)؛ ساکنان درانگیانا؛ سرزمینی واقع در مسیر سفلای رود هیرمند که مورخین یونانی با توجه به قوم درانگای، بدان درانگیانا می‌گفتند. به صورت «زرنگای» و «سرنگای» نیز ضبط شده است. نام بومی آن زرنگ بوده و با سرزمین سیستان (سکستان = سرزمین سکاها) مطابق است.
۱۶. (Derbices)؛ قومی سکایی در آسیای مرکزی و در شرق دریای خزر.
۱۷. (Carmaniens)؛ ساکنان سرزمین کارمانا (kārmānā) که با کرمان کنونی انطباق می‌یابد.
18. choromnéens
۱۹. (Borcaniens)؛ در حوالی هیرکانی می‌زیستند.
۲۰. ساکنان پارت؛ در کتیبه‌های هخامنشی این سرزمین به صورت «پرثوه» آمده است.
۲۱. (Susiane)؛ یونانیان آن را به ناحیه‌ای کمابیش مطابق با ناحیه‌ی شوش در خوزستان کنونی اطلاق می‌کردند که مرکز دولت عیلام بود.

کاسپین[۱] در آن واقع‌اند ـ نفوذ کرد.

همچنین بسیاری از دیگر مردمان کم‌اهمیت را ـ که از آن‌ها هیچ سخنی نخواهیم راند ـ از پای درآورد. اما وی در باکتریان ـ که تصرّف آن بسیار دشوار و مردمانی جنگجو در آن می‌زیستند ـ پس از چند اقدام بی‌فایده، جنگ را به زمانی دیگر موکول کرد و آنگاه سپاهش را در سوریه[۲] گرد هم آورد و مکان مناسبی را برای ساخت شهری بزرگ برگزید.

۳. پس از آنکه یاد نیاکانش را، به مدد شکوه و جلال پیروزی‌ها، به ورطه‌ی فراموشی سپرد، تصمیم به بنای شهری بس عظیم گرفت که نه تنها می‌بایست سرآمد همه‌ی شهرهای معروف آن زمان گردد، بلکه حتی برای آیندگان نیز دیدن شهری نظیر آن دشوار باشد. وی پس از آنکه با تحف و غنایم باشکوه، پادشاه اعراب را سرشار ساخت، او را همراه با نیروهایش به سرزمینش بازپس فرستاد. خود، از هر سویی کارگران و مصالح را برای ساخت شهری بس محکم در کرانه‌ی فرات[۳] گرد هم آورد و آن را به شکل چهارگوشی دراز بنا کرد.

بلندترین اضلاع شهر ۱۵۰ استاد[۴] و کوتاه‌ترین آن‌ها ۹۰ استاد بود، به طوری که کل مساحت شهر چهارصد و هشتاد استاد می‌شد.[۵] این شهر تمام انتظارات بنیان‌گذار آن را برآورده می‌کرد، زیرا هیچ شهری از حیث عظمت و شکوه هرگز با آن برابری نکرد؛ حصارهایش ۱۰۰ پا ارتفاع داشت و به اندازه‌ای پهن بود که بر روی آن سه گاری به هم چسبیده در کنار هم، می‌توانستند حرکت کنند. شمار برج و باروهایی که از شهر دفاع می‌کردند ۱۵۰۰ عدد بود و هریک ۲۰۰ پا بلندی داشتند.

---

۱. (Portes Caspiennes)؛ دربندهای خزر، دروازه‌ی خزر یا تنگه‌ی خزر؛ گذرگاه عمده‌ی سرزمین ماد به سرزمین‌های پارت و هیرکانی از میان رشته‌کوه‌های البرز.

۲. (Syrie)؛ قدما اغلب نام سوریه را به تمام سرزمین‌های واقع بین بابل تا خلیج ایسوس اطلاق می‌کردند.

[۳]. این‌جا اشتباهی رخ داده است. شهر نینوس در کنار دجله واقع بوده، چنان‌که نه تنها نوشته‌های هرودوت، استرابون، پلین و بطلمیوس بر آن صحه می‌گذارند، بلکه آثار بر جای مانده از این شهر باستانی، خود گواهی بر آن است.

۴. (Stade)؛ واحد طول یونانی و معادل ۱۷۷/۶ متر یا ۶۰۰ پا.

[۵]. بر این اساس شهر نینوس دقیقاً وسعت شهر بابل را داشت. با این حال، بر پایه‌ی نظر استرابون، این شهر بسیار بزرگ‌تر از بابل بود. ر. ک به: استرابون، کتاب ۱۶.

در بیشتر قسمت‌های شهر، ثروتمندان آشوری سکنی داشتند، اما پادشاه، تمامی بیگانگانی را که علاقمند به زندگی در آن‌جا بودند، می‌پذیرفت. وی این شهر را به نام خویش، نینوس[1] نامید و قسمت اعظم سرزمین‌های اطراف را بین ساکنان آن تقسیم کرد.

۴. پس از بنای این شهر، نینوس علیه باکتریان روانه شد و در آن‌جا با سمیرامیس[2] ازدواج کرد. چون وی در میان تمامی زنانی که می‌شناسیم پرآوازه‌ترین آن‌هاست، بایسته است اندکی توقف کرده و شرح دهیم که چگونه این زن از مرتبه‌ای پست و پایین، به قله‌ی افتخار دست یافت.

در سوریه شهری به نام آسکالون[3] و در مجاورت آن دریاچه‌ی پهناور و عمیقی با ماهی‌های فراوان وجود دارد.[4] در کرانه‌های این دریاچه، معبد ایزد بانوی پرآوازه‌ای واقع است که سوری‌ها آن را «درستو»[5] می‌نامند. این ایزدبانو دارای سیمای یک زن است، ولی باقی بدنش به شکل ماهی است.[6]

دلایلی که این ایزدبانو به این شکل درآمده، چنین است: فرزانگان این سرزمین حکایت می‌کنند که ونوس[7]، برای آن‌که از ناسزایی که این ایزد بانو به وی روا داشته بود کین بستاند، عشق آتشینی را در وجود او نسبت به زیباروی جوانی که می‌خواست قربانی به وی تقدیم دارد، برافروخت. همچنین آورده‌اند که «درستو» خود را به این مرد سوری وانهاد و دختری به دنیا آورد؛ اما شرمسار از ضعف خویش، مرد جوان را از پای درآورده و فرزند را در مکانی ریگزار و بیابانی وانهاد. عاقبت از شرم و ناراحتی خود را به دریاچه افکند وبه شکل یک ماهی درآمد و به

---

[۱]. این شهر در کتاب مقدس، نینوا نامیده شده که بر پایه‌ی نظر بوشار (Bochart) به معنای «مأوا و اقامتگاه نینوس» بود.

2. Sémiramis

3. Ascalon

[۴]. احتمالاً منظور دریاچه‌ی سیربونید است که در کتاب اول، بند ۳۰ از آن سخن به میان آمده است.

5. Dercéto

[۶]. این داستان را با داستانی از لوسین (Lucien)، تحت عنوان «ایزد بانوی سوری» مقایسه کنید.

۷. (Vénus)؛ ایزد بانوی رومی که با آفرودیت یونانی مطابقت داده شده است.

همین خاطر، امروزه نیز سوری‌ها از خوردن ماهیان خودداری می‌کنند و چون ایزدانی آن‌ها را می‌پرستند. با وجود این، فرزند به‌طور معجزه‌آسا توسط کبوتران بی‌شماری پرورش یافت که در مکانی که وی در آن‌جا رها شده بود، لانه داشتند.

برخی از این کبوتران بدن فرزند را درون بال‌هایشان گرم نگه داشته، برخی دیگر مترصد فرصتی بودند تا گاوچرانان و دیگر شبانان، استراحتگاه خویش را ترک گویند و آن‌ها در این زمان، شیر را در منقار خویش گرفته، قطره قطره آن را وارد دهان کودک می‌کردند و بدین‌سان وی را پرورش می‌دادند.

وقتی پرورده‌شان یکساله شد و نیاز به غذاهای سفت‌تری [1] پیدا کرد، کبوتران برای او خرده‌های پنیر می‌آوردند که غذایی کافی بود. شبانان، به نوبه‌ی خویش، وقتی دیدند کناره‌های پنیر، نوک زده شده است، سخت غرق در حیرت شدند و پس از چندی کنکاش به علت آن پی برده، دختر کوچک بسیار زیبایی را یافتند. وی را به استراحتگاه خود برده، به سرکرده‌ی آغل‌های پادشاهی به نام سیما [2] سپردند؛ وی که صاحب فرزندی نبود او را چون دختر خویش با مراقبت بسیار بزرگ کرد و نام سمیرامیس را ـ که در زبان سوری به معنای کبوتر است ـ [3] بر وی نهاد. از آن زمان تمامی سوریان به این پرندگان مقام خدایی می‌دهند. [4] تا حدودی چنین است تبار اسطوره‌ای سمیرامیس.

۵. باری سمیرامیس به سن بلوغ رسید و در زیبایی، سرآمد همه‌ی هم‌سالانش شد. روزی پادشاه شخصی را برای بازدید از آغل‌ها فرستاد. منونس [5] ـ رئیس شورای سلطنتی و کارپرداز سراسر سوریه ـ به این مهم گمارده شده بود؛ وی

---

۱. شاید منظور دیودور از غذاهای سفت‌تر (aliments plus solides)، غذاهای مقوی‌تر و کامل‌تر بوده است؛ هرچند که شیر به تنهایی خود غذایی کامل است.

2. Simma

[۳]. بر پایه‌ی نظر بوشار، سمیرامیس تصحیفی از کلمه‌ی سریمامیس (Serimamis) می‌باشد؛ سرا (Sera) به معنای کوه و هما (Hema) به معنای کبوتر.

[۴]. باید خاطرنشان ساخت که در مراسم غسل تعمید عیسی مسیح نیز که روح‌القدس به شکل یک کبوتر متجلی گردید؛ این رویداد در سرزمینی رخ داد که پیش از این بخشی از پادشاهی سوریه بود.

۵. (Menonès)؛ نام وی را به صورت اونس (Onnès) نیز نوشته‌اند.

نزد سیما رفت. سمیرامیس را دید و از زیبایی‌اش در شگفت شد. از سیما خواست تا این دختر را به ازدواجش درآورد. منونس با وی ازدواج کرد و سمیرامیس را به نینوا[۱] برد و از او دو فرزند نصیبش شد: هیاپات[۲] و هیداسپ[۳]. سمیرامیس که افزون بر زیبایی تن، از تمامی سجایای اخلاقی نیز برخوردار بود، سرور بی‌چون و چرای همسر خویش شد؛ همسر وی بدون مشورت با او هیچ کاری نمی‌کرد و در همه‌ی کارها موفق بود.

حدود دوره‌ای که ساخت نینوا به پایان رسید، پادشاه به فکر فتح باکتریان افتاد. چون از شمار و شجاعت مردانی که به جنگ آنها می‌رفت، آگاه و نیز به دشواری نفوذ به سرزمین‌هایی که می‌بایست از آن‌ها عبور کند، واقف بود، نیروهایی را از تمام سرزمین‌های تحت حاکمیتش گرد هم آورد؛ زیرا وی که در نخستین لشکرکشی ناکام شده بود بر آن شد تا با سپاهی گران، بر باکتریانی‌ها حمله‌ور شود. بنابراین سپاهی از تمام نقاط امپراتوری گرد آورد، که بنا بر گفته‌ی کتزیاس، بالغ بر یک میلیون و هفتصد هزار پیاده‌نظام، بیش از دویست و ده هزار سواره‌نظام و حدود ده هزار و ششصد ارابه‌ی داس‌دار بود.

گردآوری چنین سپاه عظیمی، به نظر غیرقابل باور می‌نماید، اما اگر وسعت آسیا و شمار ملت‌هایی که در آن می‌زیند، در نظر گرفته شود، چنین امری، غیرممکن نیست؛ حتی اگر سپاه ۸۰۰ هزار نفری داریوش[۴] هنگام حمله به سکاها[۵] یا نیروهای چشمگیر خشایارشا[۶] هنگام حمله به یونان را از نظر دور نگه داریم و تنها به شرح آن‌چه که در اروپا در این باره روی داد، بسنده کنیم، باز هم می‌توانیم به آن‌چه گفته‌ایم اعتماد کنیم. در سیسیل[۷]، دنیس[۸] تنها از شهر

---

1. Ninive
2. Hyapate
3. Hydaspe
4. Darius
5. Scythes
6. Xerxès
7. Sicile 8. Denys

سیراکوز[1] سپاهی مشتمل بر ۱۲۰ هزار پیاده‌نظام و ۱۲ هزار سواره‌نظام[2] گرد آورد. وی تنها از یک بندر ۴۰۰ کشتی دراز که برخی از آن‌ها چهار یا پنج ردیف پارویی بودند، روانه داشت. اندکی قبل از حاکمیت آنیبال[3]، رومیان با در نظر گرفتن اهمیت جنگی که در پیش روی داشتند، از تمام شهروندان و نیروهای کمکی که توانایی به دست گرفتن سلاح را داشتند، آماری گرفتند که بر اساس آن شمار آن‌ها کمتر از یک میلیون نفر نبود؛ وانگهی کل جمعیت ایتالیا[4] تنها با جمعیت یک سرزمین آسیایی قابل مقایسه نیست؛ این موارد می‌بایست برای آن‌هایی که می‌خواهند جمعیت قدیم را با مقایسه‌ی شهرهای کنونی خالی از سکنه‌ی آسیا برآورد کنند، کفایت کند.

۶. نینوس با چنین سپاه قدرتمندی علیه باکتریان عزیمت کرد و ناچار شد به خاطر گردنه‌هایی که در پیش روی داشت، سپاهش را به چندین یگان تقسیم کند. در بین شهرهای بزرگ و متعدد باکتریان، به ویژه یکی از شهرها که اقامتگاه شاهی بود، جلب نظر می‌کرد. نام این شهر باختر[5] و به واسطه‌ی بزرگی و وجود استحکامات از سایر شهرها متمایز بود.

اوکسیارت[6] ـ که در آن اوان پادشاه آن بود ـ تمام مردان بزرگسال را که شمارشان به ۴۰۰ هزار نفر می‌رسید به جنگ فرا خواند. وی با این سپاه، تا حوالی گردنه‌هایی که مانع از ورود دشمن به این سرزمین می‌شدند، برای رویارویی با آن‌ها پیش رفت. در آن‌جا مجال داد تا بخشی از قوای نینوس وارد این سرزمین گردد و وقتی پی برد شمار کافی از دشمنان وارد دشت شده‌اند، خود را برای نبرد آراست.

---

۱. (Syracuse)؛ سرزمینی در جنوب شرقی جزیره‌ی سیسیل، کنار دریای یونیه که حدود ۷۳۴ پ. م توسط مهاجرین کورنتی تأسیس شد. در زمان جباری هیرون اول از بزرگ‌ترین مراکز تمدن یونان گردید، به گونه‌ای که پینداروس و آیسخولوس (اشیل) در این سرزمین و در دربار هیرون اقامت گزیدند.

[۲]. ر. ک به: دیودور سیسیلی (۱۴، ۴۷)

3. Annibal   4. Italie

5. Bactres

[۶]. به نظر می‌رسد اوکسیارت نامی عام باشد، مانند فرعون که به پادشاهان مصر اطلاق می‌شد. پدر رکسانا (روشنک) نیز اوکسیارت نام داشته است. ن. ک به: دیودور سیسیلی (۳،۱۸)

پس از نبردی سخت؛ باکتریانی‌ها، آشوری‌ها را وادار به فرار کرده و با تعقیب آنان ـ تاکوه‌هایی که بر آن‌ها مشرف بود ـ نزدیک به صد هزار تن از آن‌ها را هلاک کردند. اما به تدریج باقی سپاه نینوس به این سرزمین رخنه کرد. باکتریانی‌ها از شمار دشمنان ترسیده، به شهرها عقب نشستند و بدین‌سان هریک، تنها در اندیشه‌ی دفاع از خانواده‌ی خود افتاد.

نینوس به راحتی بر تمامی این شهرها سیطره یافت، اما نتوانست باختر را ـ به واسطه‌ی استحکامات و تجهیزات جنگی که این شهر از آن برخوردار بود ـ به تصرف خویش درآورد. چون محاصره‌ی شهر به درازا کشید، همسر سمیرامیس[۱]، که در سپاه پادشاه حضور داشت و برای دیدن همسر خویش بی‌تابی می‌کرد، شخصی را به جستجوی وی فرستاد.

سمیرامیس که هوشیار، جسور و دارای صفات درخشان بود از این فرصت، برای نمایان ساختن برتری‌های بی‌نظیر خویش، استفاده کرد. چون سفر چندین روز به طول می‌انجامید، لباسی بر تن کرد که از ورای آن تشخیص این‌که مردی آن را بر تن کرده یا زنی، غیرممکن بود. این لباس او را در برابر گرمای آفتاب مصون نگاه می‌داشت، همچنین برای حفظ سپیدی پوست و آزادی عمل مناسب بوده، برازنده‌ی جوانان بود. وانگهی این لباس دارای چنان ظرافتی بود که ابتدا مادها ـ هنگامی که بر آسیا سیطره یافتند ـ و بعدها پارسیان، آن را برای خویش برگزیدند.

او پس از رسیدن به باکتریان، وضعیت محاصره را بررسی کرد؛ وی مشاهده کرد که حملات از طرف دشت و نقاط سهل‌الوصول انجام می‌گیرد و حال آن‌که هیچ حمله‌ای به سوی ارگ ـ به‌خاطرموقعیت صعب‌الوصول بودنش ـ تدارک دیده نمی‌شود. همچنین مشاهده کرد که محاصره‌شدگان، دژ را رها کرده و جملگی، خویش را به یاری کسانی رسانده‌اند که به واسطه‌ی استحکامات اندک، در معرض خطر بودند.

با آگاهی از این موضوع، سربازانی را که به بالا رفتن از صخره‌ها عادت

---

۱. منظور منونس است.

داشتند با خود همراه کرد. از کوره‌راه دشواری وارد بخشی از ارگ شد و به کسانی که از سمت دشت بر محاصره‌شدگان یورش می‌بردند، علامت داد. محاصره‌شدگان پس از آگاهی از تصرف ارگ، دست از جنگ و دفاع از خویش کشیده، از نجات خویش نا‌امید شدند.

بدین‌سان تمام شهر به دست آشوریان افتاد. پادشاه، شجاعت سمیرامیس را ستود و در بادی امر، وی را با هدایایی سرشار کرد. نینوس که از زیبایی سمیرامیس غرق تعجب و حیرت شده بود از همسرش خواست تا وی را به او وانهد. در ازای آن به او وعده داد دخترش سوزان[1] را به ازدواجش درآورد. منونس نمی‌خواست به چنین درخواستی تن دردهد، ولی شاه او را تهدید کرد که اگر بی‌درنگ بر فرمانش گردن ننهد، چشمانش را از حدقه بیرون خواهد آورد. همسر تیره‌بخت، از این تهدیدات ترسید و وجودش از خشم و اندوه لبریز شد؛ او خود را به دار آویخت و سمیرامیس به افتخارات سلطنتی نائل شد.

۷. نینوس خزانه‌ی باختر را، که شامل مقادیر قابل توجهی طلا و نقره بود، تصاحب کرد و پس از ساماندهی حکومت باکتریان، قوایش را ترخیص کرد. نینوس از سمیرامیس پسری به نام نینیاس[2] داشت. او هنگام مرگ، همسرش را فرمانروای امپراتوری کرد. سمیرامیس، نینوس را در قصر پادشاهان به خاک سپرد و بر آرامگاهش تختانی عظیم برپا ساخت که بر پایه‌ی روایت کتزیاس ۹ استاد طول[3] و ۱۰ استاد عرض داشت. چون این شهر در جلگه‌ای در کرانه‌ی فرات قرار داشت این تختان از دور چونان دژی نمایان بود.

می‌گویند این تختان امروزه نیز وجود دارد، هرچند که شهر نینوس توسط مادها ـ هنگامی که به امپراتوری آشوریان پایان دادند ـ ویران شد. سمیرامیس که سودای کارهای سترگ را در سر می‌پروراند و می‌خواست در افتخار و شکوه از

1. Sosane
2. Ninyas

[۳]. حدود ۱۷۰۰ متر

اسلافش پیشی گیرد، برآن شد تا شهری در سرزمین بابل[1] بنا نهد. وی از هر سویی معماران و کارگران را ـکه شمارشان به ۲ میلیون تن می‌رسید ـ فرا خواند و تمام لوازم ضروری را فراهم ساخت. وی این شهر جدید راکه فرات از آن می‌گذشت با دیواری ۳۶۰ استادی[2] محصورکردکه بر پایه‌ی نظرکتزیاس کنیدی در هر فاصله‌ای با باروهایی استوار و سترگ، مستحکم شده بود. عظمت این بناها چنان بود که پهنای دیوارها برای عبور ۶ ارابه درکنار هم کافی و ارتفاعشان غیرقابل باور می‌نمود. به روایت کلیتارک[3] و برخی دیگر ـکه بعدها اسکندر را در آسیا همراهی کردند ـ وسعت این دیوار ۳۶۵ استاد بود که گویی نمایانگر تعداد روزهای سال بوده است. این دیوار از خشت پخته ساخته و قیراندود شده بود.[4] ارتفاعش بنابر گفته‌ی کتزیاس ۵۰ بغل[5] بود،[6] اما بر پایه‌ی نظر مورخان کنونی تنها ۵۰ اَرَش[7] ارتفاع و پهنایش بیش از دوگاری به هم چسبیده بود. در آن‌جا ۲۵۰ بارو با ارتفاع و پهنایی متناسب با بزرگی حصار دیده می‌شد؛ از این‌که شمار باروها در مقایسه با وسعت حصار بسیار اندک بود نباید تعجب کرد، زیرا در بسیاری از قسمت‌ها، شهر در مجاورت باتلاق قرارگرفته بود؛[8] به گونه‌ای که طبیعت استحکامات ساخت بشر را ناکارآمد می‌کرد. همچنین فاصله‌ای به‌طول دو پلتر[9] بین خانه‌ها و حصار وجود داشت.

[۱]. بر پایه‌ی نظر بیشتر مورخان، سمیرامیس بانی بابل نبود، بلکه بلوس این شهر را ساخت. ر. ک به: کنت‌کورث (۱،۵) و آمین مارسلن (۶،۲۳)

[۲]. هفتاد هزار متر. ولی بنا بر نظر هرودوت (کتاب اوّل) این حصار ۴۸۰ استاد و بر پایه‌ی نظر استرابون ۳۸۰ استاد طول داشته است.

۳. (Clitarque)؛ از مورخین یونانی و از همراهان اسکندر در لشکرکشی به آسیا که کتابی نیز در همین زمینه تألیف کرد. نوشته‌های کتاب چندان به حقیقت نزدیک نیست.

[۴]. پوشش قیر احتمالاً نقش حافظ سنگ‌های رسی (خشت) را برعهده داشته است. بدین لحاظ بسیاری از این مصالح راکه برای ساخت دیوارهای نینوا و بابل به کار گرفته شدند، امروزه می‌توان یافت.

۵. اورژیس (Orgyes) یا اورگویا (Orguya) یا بغل معادل ۶ پا یا ۱/۷۷۶ متر.

[۶]. حدود ۸۶ متر

۷. (Coudées)؛ یا اَرَش: واحد قدیمی طول از آرنج تا سرانگشتان؛ ۵۰ ارش تقریباً معادل ۲۵ متر.

[۸]. ن. ک به: هرودوت (۱، ۱۸۳) و آریان (۷، ۲۰)

۹. (Plèthres) پلتر برابر با ۱۰۰ پا یا ۲۹/۶ متر. دو پلتر نزدیک به ۶۰ متر می‌شد.

۸. ملکه برای این‌که در اجرای این کارها شتاب کند، فاصله‌ی بین هر استاد را به یکی از دوستانش سپرد و وسایل لازم را فراهم آورده، بدان‌ها دستور داد کارشان را در مدت یکسال به پایان برسانند. هنگامی که آن‌ها با شور و حدت مشغول انجام وظیفه بودند، وی در باریک‌ترین قسمت رودخانه، پلی[۱] به طول ۵ استاد ساخت که بر پایه‌هایی که تا عمق زیادی فرو رفته و در فاصله‌ی ۱۲ پایی از یکدیگر قرار داشتند، بنا شده بود. سنگ‌ها توسط قلاب‌های آهنی محکم شده بودند و محل‌های اتصال با سرب مذاب جوش داده شده بود. سطوح هر ستون که در معرض جریان آب قرار داشت به شکل برجستگی‌های نوک‌تیز ساخته شده بود که با قطع خیزابه‌ها، از شدت آن‌ها می‌کاست و این برجستگی‌ها در استحکام پل نقش داشتند.

روی پل با الوار درخت سدر و سرو که بر تیرهایی از چوب نخل قرار داشتند، پوشیده شده بود. این پل سی پا عرض داشت و در زیبایی با سایر بناهای سمیرامیس پهلو می‌زد. وی از هر سوی رودخانه سکوهای باشکوهی، تقریباً به پهنای دیوارها و به مساحت ۱۶۰ استاد[۲]، برپا داشت. در هر سوی پل قصری بنا نهاد که از آن‌جا می‌توانست تمام شهر را نظاره کند. می‌توان گفت که این دو قصر نقاط کلیدی دو منطقه‌ی بسیار پراهمیت بودند، چون فرات از بابل عبور می‌کرد و به سمت جنوب جاری بود. یکی از این قصرها به شرق و دیگری به غرب مشرف و هر دو از چشم‌انداز ویژه‌ای برخوردار بودند. قصری که در سمت غرب واقع بود محیطش ۶۰ استاد[۳] بوده و توسط دیوارهای زیبای بسیار بلند از خشت پخته استحکام یافته بودند. در درون این دیوار حصار دیگری وجود داشت که از خشت خام ساخته شده، بر روی این خشت‌ها اشکال گونه‌های مختلف حیوانات نقر شده بودند. این اشکال با چنان هنرمندی به تصویر کشیده شده بودند که جاندار به نظر

---

[۱]. این پل به‌عنوان یکی از عجایب مشرق‌زمین محسوب می‌شود. هرودوت (۱، ۱۸۶) ساخت آن را به نیتوکریس نسبت می‌دهد.
[۲]. نزدیک به سی کیلومتر
[۳]. نزدیک به یازده کیلومتر

می‌رسیدند. طول این حصار ۴۰ استاد، ضخامتش ۳۰۰ خشت و ارتفاعش بر اساس نظر کتزیاس، ۵۰ بغل[1] و ارتفاع برج‌ها ۷۰ بغل بود. سرانجام در درون حصار دوم، حصار سومی وجود داشت که دژ را در بر می‌گرفت و محیط آن بیست استاد و از حیث ارتفاع از دیوار میانی بلندتر بود. روی برج و باروها همه گونه حیوانی نقش شده بود که از لحاظ رنگ‌ها و نقش برجسته‌ها، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسیدند. شکارگاهی ازگونه‌های متفاوت حیوانات دیده می‌شد که چهار آرَش ارتفاع[2] داشت. در این شکارگاه سمیرامیس سوار بر اسبی به تصویر درآمده که در حال پرتاب نیزه‌ای به سمت پلنگی بود. در کنارش نینوس، همسرش، شیری را با ضربه‌ی زوبینی از پای درآورده بود. دژ دارای سه دروازه‌بود و در پشت دروازه‌ها، اتاق‌های مفرغی واقع بودند که با وسیله‌ای باز می‌شدند. این قصر از حیث بزرگی و زیبایی از قصر ساحل مقابل، بسیار برتر بود.

این قصر تنها دارای یک حصار از خشت‌های پخته و محیط آن سی استاد بود.[3] بر روی دیوار به جای اشکال حیوانات، پیکره‌های مفرغی نینوس، سمیرامیس، حاکمان ایالات و پیکره‌ی ژوپیتر[4] که بابلیان، بلوس[5] می‌نامند دیده می‌شد؛ همچنین در آن‌جا نقش‌هایی مربوط به جنگ‌ها و شکارگاه‌های بسیار دلپذیر را می‌توان ملاحظه کرد.

۹. سمیرامیس آنگاه پایین‌ترین نقطه‌ی اطراف بابل را برای ساخت آب انباری چهارگوش انتخاب کرد که هر ضلع آن سیصد استاد[6] بود. این آب انبار از خشت و قیر ساخته شده و عمقش ۳۵ پا بود. وی آب رودخانه را منحرف کرد تا

---

[۱]. حدود ۹۰ متر

[۲]. حدود ۲ متر

[۳]. حدود ۵۵۲۰ متر

۴. (Jupiter)؛ خدای خدایان رومی و مطابق زئوس یونانی.

[۵]. نام این ایزد در زبان‌های سامی «بعل» است. این کلمه در زبان‌های کلدانی یا عبری مشتق از «بَرَا» به معنای آفریدن و «اَل» به معنای خداست. بنابراین بعل (Baal) یا بَرَل (Baral) به معنای «خدای آفریننده» می‌باشد.

[۶]. برابر با پنجاه و پنج کیلومتر

وارد این آب‌انبار شود و دالانی زیرزمینی ساخت که با قصرهای واقع در دو سوی ساحل مرتبط بود. طاق‌های این دالان از خشت ساخته شده و ضخامت آن ۴ ارش[۱] و با لایه‌ای از قیر داغ اندود شده بود. دیواره‌ی دالان ۲۰ آجر ضخامت و تا قوس طاق، ۱۲ پا ارتفاع داشت و پهنای دالان ۱۵ پا بود. ساخت این بنا در هفت روز به پایان رسید.[۲] وی رودخانه را به بسترش بازگرداند به طوری که از طریق دالان زیرزمینی می‌توانست بدون عبور از آب از قصری به قصر دیگر برود. دو سر دالان با دروازه‌هایی بسته شده که تا زمان استیلای پارسیان بر جای بودند. پس از آن، سمیرامیس در وسط شهر، معبدی بنا و آن را وقف ژوپیتر ـ هم‌چنان‌که اشاره کردیم بابلیان آن را بلوس می‌نامند ـ کرد. چون مورخان در باره‌ی این بنا اتفاق‌نظر ندارند و با گذر زمان نیز نابود شده، شرحی دقیق در مورد آن غیرممکن است.[۳] با این حال همگی بر این باورند که این بنا بسیار بلند بوده و کلدانیان[۴] به واسطه‌ی بلندی‌اش، مطالعات ستاره‌شناسی را در آن‌جا انجام می‌دادند، زیرا می‌توانستند طلوع و غروب ستارگان را از آن‌جا به دقت مشاهده کنند. تمامی این عمارت با هنرمندی زیاد و از قیر و خشت ساخته شده بود؛ در بالای آن مجسمه‌های ژوپیتر، ژونون[5] و رئا[6] قرار داشتند که با ورقه‌ای از طلا، اندود شده بودند.[۷]

پیکره‌ی ژوپیتر که این ایزد را ایستاده و در حال قدم زدن نشان می‌داد، چهل

---

[۱]. حدود دو متر

[۲]. این مدت بسیار کم به نظر می‌رسد، مگر آن‌که بپذیریم هزاران کارگر در ساخت این آب انبار شرکت داشته‌اند.

[۳]. این بنا در زمان هرودوت وجود داشت (ر. ک به: هرودوت، ۲، ۱۸۱) ولی توسط پارسیان ویران شد و اسکندر تلاش بیهوده‌ای در بنای مجدد آن نمود (ر. ک به: آریان، ۷، ۱۷).

[۴]. برای اطلاع بیشتر ر. ک: بند ۲۹ از همین کتاب و کتاب کلده (Chaldée) اثر فرد هوفر، مترجم فرانسوی کتاب حاضر.

۵. (Junon)؛ همسر ژوپیتر، دختر ساتورن و الهه‌ی ازدواج.

۶. (Rhéa)؛ دخت زمین و اورانوس که به همسری برادرش کرونوس درمی‌آید. زئوس خدای خدایان یونانی، فرزند اوست.

[۷]. تمام آن‌چه در این‌جا نقل می‌شود به خوبی با توصیف برج بابل در پنتاتوک (Pentateuque) مطابقت دارد.

پا ارتفاع و هزار تالان بابلی وزن داشت.[1] مجسمه‌ی رئاکه وی را نشسته بر ارابه‌ای طلایی نشان می‌داد وزن مجسمه‌ی پیشین را داشت؛ بر روی زانوانش دو شیر قرار داشتند و در کنارش مارهای عظیم نقره‌ای که هریک سی تالان وزن داشتند، مشاهده می‌شدند. مجسمه‌ی ژونون که ایستاده به نمایش درآمده بود هشتصد تالان وزن داشت؛ در دست راست سر ماری و در دست چپ، دبوس شاهی مزین به جواهرات را گرفته بود.

مقابل این سه پیکره، میزی با روکش طلایی که دارای ۴۰ پا طول، ۱۵ پا پهنا و ۵۰۰ تالان وزن بود، قرار داشت. دو خاکستردان به وزن سی تالان[2] بر روی میز قرار داشت. همچنین دو ظرف برای سوزاندن عطریات که هریک سیصد تالان وزن داشت؛ سه آتشدان طلایی که یکی از آن‌ها وقف ژوپیتر بود و هزار و دویست تالان بابلی و دو دیگر هریک ۶۰۰ تالان وزن داشتند.

بعدها تمامی این گنجینه‌ها توسط پادشاهان پارسی غارت شد[3]، اما سرای پادشاهی و دیگر هدیش‌ها با گذر زمان ناپدید یا ویران شدند. امروزه تنها بخش کوچکی از بابل مسکونی است و باقی مکان‌های داخل حصار به کشتزار تبدیل شده‌اند.

۱۰. داخل ارگ باغ معلقی بود که سمیرامیس بنا نکرده بود، بلکه یک پادشاه سوری پس از وی، آن را ساخت.[4] وی آن را برای خوشایند معشوقه‌اش بنا کرد. حکایت می‌کنند که این زن پارسی‌نژاد که همواره حسرت مرغزارهای کوهستانی سرزمینش را به دل داشت، شاه را بر آن داشت تا با ساخت باغ‌های مصنوعی، زادگاهش پارس را به خاطرش آورد. هر ضلع این باغ چهارگوش، ۴ پلتر[5]

[۱]. حدود سی و یک هزار کیلوگرم؛ بنا بر نظر هرودوت (۳، ۱۲۶) هر تالان بابلی هفتاد مین اوبوئیک یا آتیک ارزش داشت.

[۲]. حدود سیصد و سی کیلوگرم

[۳]. به‌ویژه توسط داریوش وخشایارشا. برای اطلاع بیشتر ر. ک به: هرودوت (۲، ۱۸۳) و استرابون (۱۶)

[۴]. مقایسه کنید با کنت کورث (۵، ۱)؛ این شاه سوری (آشوری). همان نبوکودونصر (بخت‌النصر) بوده است.

[۵]. حدود ۱۲۰ متر

بود؛ در آن باغ، از پلکان‌هایی بر روی ایوان‌هایی که یکی بر روی دیگری قرار داشت، بالا می‌رفتند به گونه‌ای که تمامی باغ چشم‌انداز یک آمفی‌تئاتر را تداعی می‌کرد. این ایوان‌ها یا سکوها ـ که از آن‌ها بالا می‌رفتند ـ بر روی ستون‌هایی قرار داشتند که در فواصلی به تدریج بلندتر می‌شدند و این‌چنین تمامی وزن باغ را تحمل می‌کردند. بلندترین ستون که ۵۰ ارش[1] طول داشت، وزن رأس باغ را بر دوش می‌کشید و هم‌طراز حفاظ‌های دیوار بود. دیوارها که محکم و با هزینه‌ای سنگین ساخته شده بودند، ۲۲ پا پهنا داشته و هر خروجی ۱۰ پا عرض داشت.

سکوی ایوان‌ها را تخته‌سنگ‌هایی تشکیل می‌داد که درازای هریک همراه با برآمدگی‌شان ۱۶ پا و پهنای آن‌ها ۴ پا بود. این تخته‌سنگ‌ها با لایه‌ای از نی‌های آمیخته به قیر، اندود شده بودند. بر روی این لایه دو ردیف خشت قرار داشت که با گچ محکم شده بودند. این خشت‌ها نیز به نوبه‌ی خویش با ورقه‌هایی از سرب پوشیده شده بودند تا از ورود آب هنگام آبیاری مصنوعی و نفوذ آن به درون پی بنا جلوگیری کنند.

روی این پوشش به میزان کافی خاک قرار گرفته بود تا ریشه‌های درختان عظیم را در خود جای دهد. این خاک مملو از گونه‌های مختلف درختان بود که به واسطه‌ی بزرگی و زیبایی خویش، چشم‌ها را خیره می‌کردند. ستون‌ها به تدریج بلندتر می‌شدند و نور از سوراخ‌های آن‌ها وارد می‌شد و به عمارت‌های شاهی بی‌شمار و مزین می‌رسید. تنها یکی از ستون‌ها از بالا تا پایین سوراخ بود و دارای ابزاری هیدرولیکی بود که میزان زیادی آب را از رودخانه به بالا می‌آورد، بی‌آنکه کسی از بیرون چیزی ببیند. چنین بود توصیف این باغ و همان‌طور که اشاره کردیم پس از سمیرامیس ساخته شد.

۱۱. سمیرامیس بر کرانه‌های دجله[2] و فرات شهرهای فراوان دیگری ساخت و در داخل این شهرها، انبارهایی برای کالاهایی که از ماد، پارتاسن[3] و سرزمین‌های

---

[۱]. نزدیک به ۲۵ متر

2. Tigre 3. Partacène

همسایه می‌آمد، ایجاد کرد. دجله و فرات بعد از رودهای نیل و گنگ[1]، معروف‌ترین رودخانه‌های آسیا هستند؛ از کوه‌های ارمنستان سرچشمه می‌گیرند و در فاصله‌ی ۲۵۰۰ استادی از یکدیگر قرار دارند[2]؛ پس از آبیاری ماد و پارتاسن[3] وارد میان‌رودان[4] ـ سرزمینی که این دو رود آن را در بر می‌گیرند و نامش نیز به همین خاطر است ـ می‌شوند؛ آنگاه با عبور از سرزمین بابل به دریای اریتره[5] می‌ریزند.[6] چون این رودها پراهمیت بوده و بخش وسیعی از این سرزمین را آبیاری می‌کنند، امکانات زیادی برای روابط تجاری فراهم می‌سازند. هم‌چنین در کرانه‌ی این رودها بازارهایی شکل می‌گرفت که در آن‌ها کالاهای زیادی عرضه می‌شد که نقش بسزایی در شکوفایی بابل داشتند.

سمیرامیس از کوه‌های ارمنستان تخته‌سنگی به طول ۳۰ و پهنای ۲۵ پا استخراج کرد و آن را تراش داد. این سنگ را توسط شمار زیادی قاطر و گاو به کرانه‌ی فرات آورد، آن را بر قایقی سوار کرد و با عبور از رود، آن را به بابل برد. او این تخته‌سنگ را در پررفت‌وآمدترین خیابان شهر برافراشت. این بنا که تحسین همه‌ی مسافران را برمی‌انگیخت و برخی آن را به سبب شکلش ابلیسک[7] می‌خواندند از عجایب هفت‌گانه‌ی جهان به شمار می‌رود.

۱۲. در بین شگفتی‌های بابل‌زمین، آن‌چه بیش از همه جلب نظر می‌کند،

---

1. Gange

[۲]. حدود چهل و شش میریامتر

[۳]. دجله و فرات، ماد و پارتاسن را آبیاری نمی‌کنند.

۴. (Mésopotamie)؛ مزوپوتامی، بین‌النهرین یا میان‌رودان

[۵]. خلیج‌فارس که نزد قدما اغلب، دریای سرخ خوانده می‌شد.

۶. مترجم فرانسوی، فرد هوفر، به اشتباه دریای سرخ را با خلیج‌فارس یکی می‌داند. دریای اریتره، نامی بود که قدما و مورخان باستان در ابتدا به دریای هند (mer des Indes) ـ که همان اقیانوس هند باشد ـ و آنگاه به دریای سرخ (دریای احمر) و در برخی موارد به خلیج فارس اطلاق می‌کردند. خلیج‌فارس نزد قدما، اغلب تحت نام «سینوس پرسیکوس» و «ماره پرسیکوم» که به معنای دریای پارس است، شناخته می‌شده است در حالی که به دریای سرخ، سینوس عربیکوس و ماره اریترئوم می‌گفتند.

[۷]. (Obélisque)؛ یا مسله؛ اثر یادبود تاریخی به شکل باریک و بلند و چهار پهلو که رفته رفته مقطع آن کوچک‌تر می‌شود و به نوک هرمی پایان می‌پذیرد و معمولاً آن را از سنگ یک‌پارچه می‌تراشیده‌اند.

میزان قیری است که در آن‌جا تولید می‌شود[۱]. این میزان به قدری است که نه تنها برای ساخت و سازهای عظیم و بی‌شمار کفایت می‌کند، بلکه مردم آن را به میزان زیادی جمع‌آوری کرده، پس از خشک کردن، آن را به جای چوب می‌سوزانند. شمار زیادی از مردم آن را از یک منبع بزرگ پایان‌ناپذیر استخراج می‌کنند. در مجاورت این منبع، چشمه‌ی در حال فورانی وجود دارد که هرچند کوچک است، اما پدیده‌ی غیرعادی و عجیبی از خود به نمایش می‌گذارد. این چشمه، بخار غلیظ گوگردی از خود خارج می‌سازد که هر حیوانی به آن نزدیک شود در دم از پای درمی‌آید، زیرا شدت بخار مانع از تنفس شده، موجب خفگی می‌گردد؛ بدن بی‌درنگ باد می‌کند و به ویژه اطراف شش ملتهب می‌شود. در آن سوی رودخانه دریاچه‌ای قرار دارد که پیرامون آن را زمینی کاملاً سخت در برگرفته است. اگر فردی که این منطقه را نمی‌شناسد به آن‌جا رفته، مدتی شنا کرده و تا وسط آن پیش رود، احساس می‌کند نیرویی ناشناخته او را به سوی پایین می‌کشد و اگر سعی کند با برگشتن به عقب جان خویش را نجات دهد، به نظرش می‌رسد که کسی او را به طرف خویش می‌کشد؛ ابتدا پاها، سپس ساق‌ها و ران‌ها تا نشیمنگاه‌هایش فلج می‌شوند، عاقبت تمام بدن که بی‌حس شده، به اعماق کشیده می‌شود و فرد جان می‌دهد و اندکی بعد بر سطح آب بازمی‌گردد. چنین بود آن چه که می‌بایست در باره‌ی شگفتی‌های بابل‌زمین روایت کنیم.

۱۳. سمیرامیس پس از آنکه ساخت این بناها را به پایان برد، پیشاپیش سپاهی عظیم به لشکرکشی علیه مادها مبادرت ورزید. پس از رسیدن به مقابل کوه بغستان[۲]، اردوی خویش را برپا و در آن‌جا بوستانی ساخت که محیط آن ۱۲ استاد بود.[۳] این بوستان در جلگه‌ای واقع بود و چشمه‌ی بزرگی در آن جاری بود که آب

---

۱. یونانیان به قیر ـ که در بابل به فراوانی یافت می‌شد ـ آسفالت می‌گفتند و ظاهراً آن را از رودی به نام «ایس» به دست می‌آوردند. قیر که آجر را با آن اندود می‌کردند نقش سیمان را در استحکام بنا، ایفا می‌کرده است.

۲. (Mont Bagistan)؛ کوه بغستان، بهیستان یا کوه بیستون.

[۳]. نزدیک به دو کیلومتر

کشتزارها را تأمین می‌کرد. کوه بغستان که وقف ژوپیتر است با صخره‌های شیبداری که به‌طور عمودی تراشیده شده‌اند و به بلندی ۱۷ استاد[1] هستند، یک طرف این بوستان را دربرمی‌گیرند.

سمیرامیس پای این صخره‌ها را تراشید و سنگ‌نگاره‌اش را که صد نگهبان آن را در بر گرفته بودند، نقر کرد.

روی این صخره‌ها با خط سوری[2]، سنگ‌نبشته‌ای نقر کرد که مضمون آن چنین بود که سمیرامیس با انباشتن سازوبرگ‌های سپاه، از آن‌ها به‌عنوان نردبانی برای بالا رفتن از جلگه تا قله‌ی کوه بهره گرفت.

وی پس از ترک آن‌جا، مقابل شاون[3] از شهرهای ماد رسید و در دشتی پهناور، سنگی به بزرگی و پهنای حیرت‌آوری مشاهده کرد؛ او در این مکان بوستان بزرگی بنا کرد که این سنگ در میان آن جای داشت. کاخ‌های باشکوهی برای تفرج ساخت که از آن‌جا می‌توانست کشتزارهای بوستان و سپاه را ـ که در دشت اردو زده بودند ـ نظاره کند. سمیرامیس مدتی طولانی را در آن‌جا سپری کرد و به عیش و نوش پرداخت. وی برای آن‌که فرمانروایی خود را از دست ندهد، هیچگاه به‌طور قانونی ازدواج نکرد، ولی خوش‌سیماترین مردان سپاه را برمی‌گزید و پس از تفویض خویش، آن‌ها را از پای درمی‌آورد.

وی آنگاه به سوی اکباتان قدم در راه گذارد و به پای کوه زرکه[4] رسید. این کوه بزرگ پر از پرتگاه‌ها و دره‌هایی بود که عبور از آن مستلزم طی کردن راه پرپیچ و خم و طولانی بود. سمیرامیس که بر آن بود تا در مسیر خویش بنایی جاودان بر جای گزارد و نیز در کوتاه کردن راهش مُصرّ بود، صخره‌ها را از جای کنده، پرتگاه‌ها را پر نمود و بدین‌سان جاده‌ی بسیار زیبایی ساخت که امروزه نیز نام این ملکه را بر خود دارد. پس از ورود به اکباتان ـ شهری که در دشت واقع است ـ در آن‌جا سرایی شاهی بنا

---

[۱]. حدود ۲۸۵۰ متر

[۲]. منظور خط آشوری است که تفاوت بسیار کمی با خط عبری داشت.

3. Chavon

۴. (Zarkée)؛ کوهی نزدیک همدان و از کوه‌های سلسله جبال زاگرس.

کرد و با دقتی خاص به تمشیت امور این سرزمین پرداخت. چون شهر فاقد آب بود و هیچ چشمه‌ای در همسایگی آن وجود نداشت وی با مشقتی زیاد و هزینه‌ای سنگین، آب زلال و فراوان را در تمام منطقه جاری ساخت.

در ۱۲ استادی [۱] اطراف هگمتانه [۲]،کوهی به‌نام «ارونت» [۳] واقع است‌که به‌طور عمودی تراشیده شده و دارای بلندی چشمگیری است. با اندازه‌گیری که از پای کوه تا قله‌ی آن به عمل آمده است، این کوه ۲۵ استاد ارتفاع دارد؛ در پشت آن دریاچه‌ی بزرگی است که به رودی راه دارد. وی پای کوه را سوراخ کرده، در آن کانالی به پهنای ۱۵ و عمق ۴۰ پا حفر کرد؛ این کانال برای هدایت آب‌های دریاچه و رودخانه به درون شهر به کار گرفته شد. چنین بود کارهایی که سمیرامیس در ماد انجام داد.

۱۴. سمیرامیس از آن‌جا راهی پارس شد و تمام سرزمین‌هایی را که در آسیا در اختیار داشت، می‌پیمود. وی پس از حفر کوه‌ها و خرد کردن صخره‌ها، جاده‌های زیبایی می‌ساخت؛ در دشت‌ها، تپه‌هایی ایجاد می‌کرد که خواه به‌عنوان آرامگاه برای سردارانش -که در لشکرکشی کشته شده بودند- خواه به‌عنوان پی‌های شهرهای جدید مورد استفاده قرار می‌گرفتند. او عادت داشت در اردوگاه خویش تپه‌ی بزرگی بسازد و چادرش را بر روی آن برپا سازد. او از آن‌جا می‌توانست تمام سپاهش را که در اطراف بودند، نظاره کند. امروزه نیز در آسیا تپه‌هایی از این دست دیده می‌شوند که آن‌ها را «بناهای سمیرامیس» [۴] می‌نامند. آنگاه به مصر رفت و تقریباً تمامی لیبی [۵] را به فرمان خویش درآورد و برای آن‌که زمان مرگ خویش را

---

[۱]. بیش از دو کیلومتر

۲. (Ecbatane)؛ پایتخت مادها و پایتخت تابستانی هخامنشیان. این نام را مشتق از کلمه‌ی پارسی هنگمته (Hangamata) و معنی آن را محل تجمع دانسته‌اند، ولی صورت عیلامی «هل‌متەنه» به معنی «سرزمین مادها» نیز ممکن است اشتقاق دیگری از این کلمه باشد.

۳. (Oronte)؛ کوه‌الوند یا اروندکوه که نام باستانی‌آن «ارونتس» یا «ارونت» بوده‌است. ۳۵۷۰ متر ارتفاع‌دارد.

4. Ouvrages de Sémiramis

۵. (Libye)؛ عموماً در دوره‌ی باستان، بر همه‌ی سرزمین‌های آفریقای شمالی به استثنای مصر اطلاق می‌شد. لیبی از نام قبیله‌ای گرفته شده که در اوایل هزاره‌ی دوم قبل از میلاد در قسمت شرقی سیرنائیک مستقر شدند.

جویا شود به نزد کاهن معبد آمون[۱] رفت. می‌گویند وی چنین پاسخی دریافت داشت که آن هنگام که پسرش نینیاس علیه او توطئه کند، وی از دیار آدمیان رخت برخواهد بست و بسیاری از مردمان آسیا مقام خدایی را نثار وی خواهند کرد. از آن‌جا سمیرامیس به سوی اتیوپی[۲] رهسپار شد و بر بخش اعظم آن سیطره یافت و برای بررسی عجایب این سرزمین در آن‌جا رحل اقامت افکند. برپایه‌ی روایات، در آن‌جا دریاچه‌ی چهارگوشی وجود دارد که محیطش نزدیک به ۱۶۰ پا است. آبش به رنگ قرمز شنگرفی و دارای رایحه‌ای بس دلپذیر نظیر رایحه‌ی شراب کهنه است. این آب خاصیتی منحصربه‌فرد دارد؛ کسی که از آن بخورد دچار جنون عجیبی می‌شود[۳] و آشکارا خود را به تمامی خطاهایی که پیش از این سعی در مخفی نگه داشتن آن‌ها می‌کرد، متهم می‌کند؛ با این حال باور چنین داستانی دشوار است.

۱۵. مراسم خاک‌سپاری نزد اتیوپیان به شیوه‌ای خاص برگزار می‌گردد. پس از آن‌که اجساد را مومیایی می‌کردند مقدار زیادی شیشه‌ی مذاب گرداگرد آن ریخته، آن را بر روی لوح منقوشی قرار می‌دادند. از این طریق عابران می‌توانستند بدن متوفی را از ورای شیشه بنگرند؛ هم‌چنان‌که هرودوت آن را روایت کرده است.[۴] اما کتزیاس کنیدی بیان می‌کند که این مورخ اشتباه کرده است. او بر این عقیده است که در واقع جسد، ابتدا، مومیایی می‌شد؛ اما دورادور جسد برهنه شیشه‌ی مذاب نمی‌ریختند، زیرا جسد می‌سوخت و کاملاً شکلش را از دست می‌داد و دیگر هیچ نشانی از مرده را در خود حفظ نمی‌کرد. وی آنگاه اضافه می‌کند که آنان یک قالب طلایی توخالی می‌ساختند و جسد را در داخل آن قرار می‌دادند و این قالب را لایه‌ای از شیشه‌ی مذاب در بر می‌گرفت. آنگاه آن را درون قبر می‌گذاشتند و از ورای شیشه، قالب طلایی مرده هویدا بود. کتزیاس هم‌چنین می‌افزاید که این روش

---

۱. (Amon)؛ از ایزدان مصری؛ معبدش در کارناک بود.

2. Ethiopie

[۳]. آب‌های دارای اکسید و نمک آهن، می‌تواند رنگ قرمز داشته باشد، ولی این آب‌ها دارای بوی جوهرند و اصلاً دارای خواص شگفت‌انگیزی که در این‌جا از آن سخن رفته، نیستند.

[۴]. ر. ک به: هرودوت (۳، ۲۴)

خاکسپاری تنها توسط اغنیا به کار گرفته می‌شد؛ آن‌هایی که از ثروت کمتری برخوردار بودند، قالب نقره‌ای برایشان به کار گرفته می‌شد و برای فقرا، قالبی از خاک کوزه‌گری استفاده می‌شد؛ ولی شیشه برای همگان مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ زیرا در اتیوپی شیشه به فراوانی یافت می‌شود و بومیان، آن را تقریباً از سطح خاک جمع‌آوری می‌کردند. آداب و سنن و دیگر موارد قابل ذکر اتیوپی را آنگاه که از اساطیر و تاریخ این کشور سخن خواهیم راند، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱۶. سمیرامیس بعد از آنکه امور حکومتی اتیوپی و مصر را سروسامان بخشید، با سپاهش به باختر در آسیا بازگشت. او که از قوای بی‌شماری برخوردار بود، پس از صلحی دیرپا، برای کارهای نمایان تازه‌ای که خود را شهره‌ی آفاق نماید، بی‌تابی می‌کرد.

با آگاهی از این‌که هندیان یکی از بزرگ‌ترین ملت‌های روی زمین می‌باشند و در پهناورترین و زیباترین نواحی می‌زیند، بر آن شد تا بدان‌جا لشکرکشی کند. در آن زمان، استابروباتِس[1] پادشاه هند بود؛ وی سپاهی فراوان و شمار زیادی فیل ـ که به شکلی باشکوه سازماندهی شده و به تمامی سازوبرگ‌های جنگی مجهز بودند ـ در اختیار داشت.

هند از حیث زیبایی سرزمینی ستودنی است؛ این سرزمین به وسیله‌ی رودخانه‌های زیادی مشروب می‌شود و از خاک آن، هر سال دو بار محصول برداشت می‌شود. هم‌چنین غذاهای زیادی در آن‌جا یافت می‌شود و ساکنین از رفاه زیادی برخوردارند؛ به یقین می‌گویند که هرگز گرسنگی و قحطی در این سرزمین حاصل‌خیز وجود نداشته است. در آن‌جا تعداد غیرقابل باوری فیل می‌توان دید که از حیث تهور و توان، از فیل‌های لیبی بسیار برترند. هم‌چنین طلا، نقره، آهن، مس و افزون بر آن، شمار زیادی از سنگ‌های گوناگون گران‌بها و دیگر اشیای زینتی وجود دارد. این اطلاعات سمیرامیس را مصمم ساخت بی‌دلیل به هندیان اعلان جنگ

1. Stabrobatès

دهد.[۱] وی که استقرار قوای بی‌شماری را ضروری می‌پنداشت، با شتاب پیک‌هایی را روانه‌ی اردوگاه‌ها کرده، به جملگی سرداران فرمان داد که متناسب با شمار جمعیت، از جوانان زبده سربازگیری کنند. پس از سه سال، تمامی این سپاهیان می‌بایست با جنگ‌افزارهای جدید و تجهیزات عالی، در باختر گردهم آیند. وی هم‌چنین از فینیقیه، سوریه، قبرس[۲] و سرزمین‌های ساحلی، سازندگان کشتی‌های جنگی را فراخواند و وسایل زیادی را در اختیارشان گذارد و به آن‌ها فرمان داد تا کشتی‌هایی بسازند که برای کشتی‌رانی بر رودها مناسب بوده، این قابلیت را داشته باشند که قطعات آن‌ها از هم جدا شود.[۳]

شمار زیادی از این کشتی‌ها برای عبور از ایندوس[۴] ـ که مهم‌ترین رودخانه‌ی آن نواحی و به منزله‌ی محدوده‌ی فرمانروایی سمیرامیس بود ـ و هم‌چنین برای دفاع در برابر هندیانی که می‌خواستند مانع عبور از آن رود شوند، لازم بود و چون تجهیزاتی اطراف این رودخانه وجود نداشت، لازم بود این کشتی‌ها را از راه زمینی و از باکتریان بیاورند. سمیرامیس که از وجود فیل در سپاهش بی‌بهره بود، بر آن شد تا از شمایل این حیوانات برای ترساندن هندیانی بهره جوید که می‌پنداشتند فیل تنها در سرزمین آن‌ها وجود دارد؛ پس سیصدهزار گاو سیاه را برگزید و گوشتشان را بین کارگرانی که مأمور اجرای طرح ملکه بودند، تقسیم کرد. از آن‌ها پوست‌های زیادی دوخت و درونشان را با کاه پر کرد، به طوری که کاملاً شکل و شمایل یک فیل را نمایان می‌ساختند؛ هر مترسک مردی را در درون خود داشت که آن را هدایت و شتری آن را حمل می‌کرد؛ بدین‌ترتیب از دور ظاهر یک فیل واقعی را داشت. کارگرانی که برای نظارت بر این کارها گماشته شده بودند در فضایی محصور و بسته به سر می‌بردند؛ دروازه‌ها به سختی مراقبت می‌شد تا احدی نتواند از آن خارج یا

---

[۱]. لشکرکشی سمیرامیس و نیز کارهای شایان دیگری که به این ملکه منسوب است، پیش از این توسط دیگر نویسندگان عهد باستان نظیر مگاستن و استرابون مورد تردید واقع شده است.

2. Cypre

[۳]. برای اطلاع بیشتر ر. ک به: استرابون (کتاب ۱۶) و هم‌چنین مقایسه کنید با مطالب کتاب کنت کورث در این زمینه.

4. Indus

داخل گردد. ملکه این دوراندیشی و جانب احتیاط را اتخاذ کرده بود تا نقشه‌اش افشا نشده، خبر آن به هند نرسد.

۱۷. وی پس از آن‌که دو سال را وقف ساخت کشتی‌ها و شمایل فیل‌ها کرد، در سومین سال، تمامی قوایش را در باختر گرد هم آورد. بر پایه‌ی گزارش کتزیاس کنیدی، سپاهش مشتمل بر ۳ میلیون پیاده‌نظام، ۵۰۰ هزار سواره‌نظام و ۱۰۰ هزار ارابه‌ی جنگی بود. وانگهی صد هزار مرد جنگی نیز که بر شترهایی سوار و به شمشیرهایی به طول ۴ ارش[۱] مجهز بودند، وی را همراهی می‌کردند. شمار قایق‌های ساخته شده به دستور وی که قطعات آن‌ها قابلیت جدا شدن از هم را داشتند، دو هزار قایق بود که بر شترهایی تا رودخانه حمل شدند. هم‌چنین شمایل فیل‌ها بر روی شتران حمل می‌شد؛ یگان سواره‌نظام درکنار شتران حرکت می‌کردند تا اسب‌هایشان را به دیدن فیل‌هایی که ممکن بود آن‌ها را بترسانند، عادت دهند.[۲] سالیانی بعد، پرسه[۳]، شاه مقدونی، هنگام جنگ علیه رومیانی که در سپاهشان فیل‌های لیبی داشتند از چنین حیله‌ی جنگی، بهره جست. اما، همان گونه که بعدها به تفصیل اشاره خواهیم کرد همچون سمیرامیس، بخت با وی نیز یار نبود. استابروباتس، شاه هندیان، پس از آگاهی از تدارکات عظیم سمیرامیس بر آن شد تا به نوبه‌ی خویش بر وی برتری یابد. در بادی امر، شروع به ساخت چهارهزار قایق از نی کرد؛ در اطراف رودخانه‌ها و زمین‌های باتلاقی هند، میزان زیادی نی می‌روید که دارای چنان ضخامتی هستند که یک مرد به سختی می‌تواند ساقه‌ی یکی از آن‌ها را در بغل گیرد و کشتی‌هایی که با این نی‌ها ساخته می‌شوند ازکارآیی بالایی برخوردار هستند، زیرا این نی‌ها هرگز تباه نمی‌گردند. آنگاه، وی با دقت فراوان جنگ‌افزارهایی ساخت و با پیمودن سراسر هند، سپاهی بسیار بیشتر از سمیرامیس فراهم آورد. او دستور داد تا فیل‌های وحشی را به دام اندازند تا بر شمار فیل‌هایی که

[۱]. حدود ۲ متر

[۲]. مقایسه کنید با: تیت ـ لیو (۱۸،۳۰). تیت‌لیو (Tite-Live)، مورّخ لاتن (وفات: پادو ـ Padou ـ ۴۹ پ.م) و نویسنده‌ی تاریخ روم (از آغاز تا سال ۹ پ.م) در ۱۴۲ جلد که ۳۵ جلد آن باقی مانده است.

3. Persée

در اختیار داشت، بیفزاید. او همگی فیل‌ها را به گونه‌ای باشکوه با سازوبرگ‌های جنگی مهیب مجهزکرد. مشاهده‌ی این حیوانات که به تمامی سازوبرگ‌های جنگی آذین شده بودند، منظره‌ای بدیع را خلق کرده بود.

۱۸. وی پس از آنکه این تدارکات را فراهم کرد پیک‌هایی را به سوی سمیرامیس -که پیش از این به سوی هند راهی شده بود- فرستاد تا به وی خاطرنشان سازد که او جنگی ناعادلانه را آغاز کرده و هیچ عذر و بهانه‌ای برای آن در دست ندارد.

هم‌چنین در نامه‌ای، وی را به دلیل فساد در زندگی خصوصی، مورد شماتت و نکوهش قرار داد و با به شهادت گرفتن خدایان، تهدید کرد که اگر در جنگ بر وی برتری یابد، او را به صلیب خواهد کشید.

سمیرامیس با خواندن نامه خنده‌ای کرد و گفت که به زودی به هندیان نشان خواهد داد که صاحب پاکدامنی است. وی پس از آنکه همراه با سپاهش به کرانه‌های ایندوس رسید ناوگان دشمن را دید که آماده نبرد است؛ بی‌درنگ قایق‌ها را به آب انداخته، بهترین ملوانان را بر آن‌ها سوار کرد. وی نبرد دریایی‌ای را آغاز کرد که در آن پیاده‌نظام -که کرانه‌های رود را اشغال کرده بودند- نیز شرکت داشتند. جنگ دیرزمانی به طول انجامید و دو طرف به سختی پیکار می‌کردند؛ سرانجام سمیرامیس پیروز شد و بیش از هزار کشتی جنگی را درهم شکست و شمار زیادی اسیر گرفت. او که از این پیروزی دل و جرئت یافته بود جزایر واقع در این رود و شهرهای آن را تسخیر و بیش از صد هزار نفر را اسیر کرد. شاه هندیان سپاهیانش را از رود، دور و تظاهر به فرار کرد تا از این طریق دشمن را به عبور از ایندوس ترغیب نماید. سمیرامیس که می‌دید همه چیز بر وفق مراد است، بر رود، پلی عظیم و زیبا برافراشت و تمامی سپاه را از آن عبور داد. او ۶۰ هزار نفر را به مراقبت از این پل گماشت و با باقی سپاه شروع به تعاقب هندیان کرد. در عین حال، شمایل فیل‌ها را در پیشاپیش نیروهایش قرار داد تا جاسوسان پادشاه شمار زیادی از این حیوانات را که در سپاه دشمن قرار داشتند، به وی گزارش دهند.

در واقع، وی هیچ اشتباهی نکرده بود؛ جاسوسان اخبار را برای شاه بردند و

هیچ‌کس نتوانست بفهمد دشمن ازکجا چنین شمار عظیمی فیل گرد آورده است. اما این نیرنگ خیلی زود نقش بر آب شد؛ زیرا برخی سربازان سمیرامیس که متهم به کاهلی در نگهبانی شب شده و حین ارتکاب جرم دستگیر شده بودند، به دشمن پناه بردند تا از مجازاتی که در انتظارشان بود، خلاصی یابند. آنان این ترفند جنگی را برملا ساختند. پس از آن شاه هندیان دلیر گشت و این خبر را به آگاهی تمامی سپاهیانش رساند و با آرایش جنگی علیه آشوریان روانه شد.

۱۹. سمیرامیس آماده رویارویی با دشمن شد؛ دو سپاه صف‌آرایی کرده و استابروباتس، سواره‌نظام و ارابه‌هایش را از باقی سپاه جداکرد. سمیرامیس با دلیری در برابر این غافلگیری ایستادگی کرد؛ وی فیل‌های کذایی را به فواصل مساوی، پیشاپیش فالانژ[1] قرار داد. این صف‌آرایی ترس و وحشت را در سواره‌نظام هند ایجاد کرد. این مترسک‌ها از دور به فیل‌های واقعی شباهت داشتند، ولی اسب‌های هندی که با این حیوانات آشنا بودند بدون ترس به آن‌ها نزدیک شدند، اما بوی ناآشنای شتران و تفاوت‌های دیگر، آن‌ها را دچار وحشت ساخته، موجب ناآرامی اسب‌ها گردید.

بدین‌سان، برخی، سوارانشان را بر زمین افکنده و برخی دیگر، افسارگسیخته، سواران را بر سبیل اتفاق به صفوف دشمنان می‌بردند. سمیرامیس با چابکی از این برتری بهره جست؛ وی همراه با سربازان زبده شتابان وارد نبرد شد و هندیان را فراری داد. پادشاه، استابروباتس، بی‌آنکه از این ناکامی ترسی به خود راه دهد، سواره‌نظامش راکه در جلوی آن‌ها فیل‌ها قرار داشتند به پیشروی فراخواند؛ خویشتن پیشاپیش جناح راست و سوار بر زیباترین فیل، هراس را در دل ملکه‌ای افکند که تقدیر، وی را مقابل او قرار داده بود. سایر فیل‌ها به دنبال فیل شاه به راه افتادند. سمیرامیس نتوانست برای مدتی طولانی در برابر یورش حیوانات دوام

---

۱. (Phalange) یا «فالانکس»؛ آرایش پیاده‌نظام در یونان باستان بود و در این صف‌آرایی، سربازان دسته‌های هشت یا شانزده ردیفی تشکیل داده، به سوی دشمن می‌تاختند. مبتکر آن اسپارتیان بودند. این آرایش به سبب عدم قدرت تحرک کافی و نیز بدون حفاظ ماندن جناح راست سپاه ـ به دلیل این‌که سپرها در دست چپ قرار می‌گرفت ـ ضعیف بود.

بیاورد. این فیل‌ها سرمست از قدرت، هر که را که در برابرشان مقاومت می‌کردند، سرنگون می‌ساختند.

کشتار فجیعی روی داد: فیل‌ها دشمنان را زیر پاهایشان له، شکم‌های آن‌ها را با عاجشان پاره و با خرطوم‌هایشان، آنان را به هوا پرتاب می‌کردند. تمام زمین آکنده از اجساد شد و ترس و وحشت همه را فرا گرفت و احدی جرئت باقی ماندن در صفوف سپاه را نداشت.

تمامی سپاه راه فرار را در پیش گرفتند و شاه هندیان بر سمیرامیس حمله‌ور شد؛ وی ابتدا تیری پرتاب نمود که به بازوی سمیرامیس اصابت کرد، به دنبال آن، اقدام به پرتاب زوبینی کرد که مایل فرود آمده و پشت سمیرامیس را زخمی کرد، اما زخم کاری نبود و وی بی‌درنگ بر اسبی سوار شد و حیوانی را که در تعقیبش بود پشت سر گذارد و این‌چنین جان خویش را نجات داد.

تمامی سپاه به سوی پل ایندوس پا به فرار گذاشتند و سربازان پیاده و سواره‌نظام ملکه در میان گذرگاهی باریک و در آشفتگی عظیم، چنان بر یکدیگر فشار وارد می‌کردند که با افتادن در زیر پاها هلاک می‌شدند، چون هندیان از نزدیک آن‌ها را تحت فشار قرار داده بودند. چنان نزاع سختی درگرفت که شمار زیادی از هر دو سوی نبرد به درون رود پرتاب شدند.

سمیرامیس وقتی دید باقی سپاه در آن سوی رود در سلامت و امنیت به سر می‌برند، طناب‌هایی که پل را نگه می‌داشتند، قطع کرد. پل فرو ریخت و شمار زیادی از هندیان را که شور و حرارت بی‌اندازه‌ای برای تعقیب دشمن از خود نشان می‌دادند با خود همراه کرد و جملگی به خاطر شدت جریان آب غرق شدند. قطع پل موجب آسودگی خاطر آشوریان گردید و سمیرامیس را دور از گزند و در ساحل امنیت قرار داد.

پادشاه هندیان، به واسطه‌ی علائمی که در آسمان پدیدار شد و بر پایه‌ی تفسیر پیشگویان ـ که وی را برای عبور از رود منع می‌کردند ـ از تعقیب دشمن دست کشید. سمیرامیس به مبادله‌ی اسرا پرداخت و با از دست دادن دوسوم سپاه، به باختر بازگشت.

۲۰. پس از مدتی پسرش، نینیاس، با همکاری خواجه‌ای به توطئه‌ای علیه وی دست یازید. سمیرامیس در این هنگام پاسخ هاتف آمون را به خاطر آورد و بی‌آنکه توطئه‌گر را مجازات کند وی را بر تخت پادشاهی نشاند و به جملگی حاکمان فرمان داد که از فرمانروای جدید اطاعت کنند و ناگهان ناپدید شد. گویی به واسطه‌ی معجزه‌ای، در شمار خدایان جای گرفت.[1] برخی افسانه‌پردازان آورده‌اند که وی به کبوتری تغییر شکل داد و همراه با تعداد زیادی پرنده که در قصرش فرود آمده بودند، به پرواز درآمد.[2] از این‌رو، آشوریان سمیرامیس را جاودانه پنداشته، کبوتر را چونان خدایی می‌پرستیدند.

وی که فرمانروای تمام آسیا ـ غیر از هند ـ بود، در سن ۶۲ سالگی و پس از ۴۲ سال پادشاهی، زندگی خویش را به شیوه‌ای که بیان کردیم، پایان داد. اینست آن‌چه که کتزیاس کنیدی درباره‌ی سمیرامیس روایت کرده است.

آتنه[3] و چند مورخ دیگر بر این باورند که سمیرامیس زن زیبای درباری بوده است که جذابیتش پادشاه آشور را شیفته‌ی خود ساخت. او ابتدا از قدرت ناچیزی در قصر برخوردار بود، اما پس از آنکه همسر قانونی شاه شد از وی خواست تا پادشاهی را برای ۵ روز به وی بسپارد. بدین سان سمیرامیس ردای پادشاهی را بر تن کرد و دبوس شاهی را بر دست گرفت؛ در نخستین روز، جشن‌های باشکوهی برپا کرد و برای آنکه سرداران سپاه و بزرگان حکومتی را به سوی خویش جلب کند، آنان را به جشن دعوت کرد. در دومین روز، هنگامی که مردم و بزرگان، برای وی به‌عنوان ملکه، مراتب احترام را به جای می‌آوردند، همسرش را به زندان انداخت و چون ذاتاً برای کارهای سترگ و با جسارت آفریده شده بود بر پادشاهی دست یافت و تا زمان پیری سلطنت کرد و کارهای بزرگ زیادی انجام داد. بدین‌سان روایت تاریخ‌نگاران درباره‌ی سمیرامیس، متفاوت و گوناگون است.

---

[۱]. مقایسه کنید با: ژوستن (۱، ۲)

[۲]. برای اطلاع بیشتر ر. ک به: لوسین (درباره‌ی ملکه‌ی سوریایی، بند ۱۴)

[۳]. بر پایه‌ی نظر فابریسیوس (کتابخانه‌ی یونانی، ۲۰)، آتنه (Athénée) که در این‌جا از وی سخن گفته شده، از تبار سلوکیان و فیلسوفی مشایی بوده است.

۲۱. پس از مرگ سمیرامیس، پسرش نینیاس که از تخمه‌ی نینوس بود، پادشاهی را به میراث برد. وی در صلح و آرامش سلطنت کرد و هرگز سودای تقلید خوی جسورانه و جنگجویانه‌ی مادر را در سر نمی‌پروراند. او تمام زندگی را در قصر سپری می‌کرد و تنها در برابر زنان و خواجگانش ظاهر می‌شد و فقط به خوشی، تن‌آسایی و زندگی بدون رنج و نگرانی می‌اندیشید. وی سعادت و خوشبختی پادشاهی را تنها در کامجویی بی‌پایان از تمامی لذایذ زندگی می‌انگاشت.

برای حفظ حکومت و برای آن‌که رعایایش را در حالت انقیاد و سرسپردگی نگاه دارد، هر سال شماری سرباز جمع‌آوری می‌کرد و از هر ایالتی شخصی را به فرماندهی آن‌ها می‌گمارد؛ تمامی نیروهایش را خارج از شهر گرد هم می‌آورد و برای هر ملتی حاکمی می‌گماشت که به وی بسیار وفادار بودند؛ در پایان سال، این سپاهیان را ترخیص کرده، همین تعداد سرباز جدید گرد می‌آورد. از این طریق تمام رعایایش را در حالت سرسپردگی نگاه داشته، به پاس حضور سربازانی که در اردوگاه مستقر بودند، به متمردان و شورشیان نشان می‌داد که برای سرکوب شورش، آمادگی کامل دارد. تجدید سالانه‌ی قوا موجب می‌گردید سربازان و سرداران پیش از آن‌که با یکدیگر آشنا شوند، مرخص گردند؛ زیرا اقامت طولانی در اردوگاه‌ها امید جنگ را در سرداران برمی‌انگیخت و اغلب آنان را برای شورش و توطئه علیه پادشاه، مهیا می‌ساخت. علت این‌که در بین مردم ظاهر نمی‌شد، این بود که می‌خواست فساد خویش را از انظار مخفی دارد و احدی جرأت لعن پادشاه را نداشته باشد؛ گویی که وی ایزدی نامریی است.

با این حال، برای هر ایالتی سرداران سپاه، حاکمان، کارپردازان و قضات را منصوب می‌کرد و تمامی نیازهای حکومت را برآورده می‌ساخت. خود زندگانی را در نینوا سپری کرد. همه‌ی جانشینان وی، که از پدر به پسر، در طی سی نسل تا سارداناپال[1] پادشاهی کردند، به همین شیوه رفتار می‌کردند.

در دوره‌ی آخرین پادشاه ـ ساردانا‌پال ـ هم‌چنان که کتزیاس کنیدی در کتاب

---

1. Sardanapale

دوم اثر خویش بدان اشاره دارد، حکومت آشوریان پس از هزار و سیصد و شصت سال دوام[1]، به دست مادها افتاد.

۲۲. برشمردن نام و مدت پادشاهی همه‌ی این پادشاهان سودی ندارد؛ زیرا هیچ کار درخور توجهی، انجام ندادند. تنها رخدادی که ارزش اشاره دارد؛ کمکی است که آشوریان برای تروابیان[2] تحت فرماندهی ممنون[3]، پسر تیتون[4]، ارسال داشتند. توتام[5] ـ بیستمین جانشین نینیاس[6]، پسر سمیرامیس ـ در زمان لشکرکشی یونانیان تحت فرماندهی آگاممنون[7] علیه تروا، در آسیا سلطنت می‌کرد. تا آن هنگام، امپراطوری آشوریان در آسیا، بیش از هزار سال دوام داشت. پریام[8]، پادشاه تروا و مطیع پادشاه آشور، به سوی وی سفیرانی فرستاد تا از او درخواست کمک کند. توتام، ده هزار اتیوپیایی و به همین تعداد سوزیانی و دویست ارابه‌ی جنگی به وی داد و آنان را تحت فرماندهی ممنون، پسر تیتون، روانه ساخت. در آن اوان تیتون، سردار پارسی، از احترام و عنایت شایانی نزد شاه برخوردار بود و پسرش ممنون در عنفوان جوانی به پاس شجاعت و سجایای برجسته، خود را زبانزد همگان ساخته بود.

هم او بود که در ارگ شوش[9] قصری برپا ساخته بود که تا زمان سلطه‌ی پارسیان به نام ممنونیوم[10] بر جای بود. هم‌چنین جاده‌ی بزرگی ساخت که امروزه نیز

---

[۱]. مقایسه کنید با: ژوستن (۱، ۲)

۲. (Troyens)؛ ساکنان تروا؛ تروا مرکز سرزمین تروآد (Troide) واقع در آسیای صغیر بود.

3. Memnon

4. Tithon

5. Teutam

[۶]. بر پایه‌ی وقایع‌نگاری سن‌سل، توتام بیست و هفتمین پادشاه از زمان بلوس بوده است.

۷. (Agamemnon)؛ پسر آرته و برادر منلاس، پادشاه افسانه‌ای میسن و آرگوس و فرمانده یونانیان در محاصره‌ی تروا.

۸. (Priam)؛ آخرین پادشاه تروا؛ پسر لائومدون و پدر هکتور، پاریس و کاساندر. پس از فتح تروا توسط یونانیان، به دست پیرهوس (Pyrrhos) کشته شد.

۹. (Suse)؛ مرکز دولت عیلام که پس از انقراض، پایتخت زمستانی امپراتوری هخامنشیان و مقر حکومتی آنان بود.

10. Memnonium

نام «جاده ممنون»[1] را داراست. با این حال اتیوپیان ـ همسایگان مصر ـ از این واقعیت تردید دارند و مدعی‌اند که ممنون در کشور آن‌ها زاده شده است. آن‌ها قصرهای باستانی را نشان می‌دهند که هنوز هم به «قصرهای ممنونی»[2] موسومند. در هر حال آورده‌اند که ممنون با ۲۰ هزار پیاده‌نظام و ۲ هزار ارابه به یاری تروایيان شتافت و به پاس شجاعت، خویش را شهره‌ی آفاق ساخت و درکارزار شمار زیادی از یونانیان را به هلاکت رساند و عاقبت در دامی که تسالیایی‌ها[3] برایش نهاده بودند، گرفتار آمد و هلاک شد.

اتیوپیان بر جسدش دست یافته، آن را سوزانده و استخوان‌هایش را برای تیتون بردند. چنین است حکایت ممنون و هم‌چنان که بربرها خاطرنشان می‌سازند نام وی در سال‌نامه‌های شاهی ثبت شده است.

۲۳. سارداناپال، آخرین شاه آشوریان و سی‌امین آن‌ها ـ از دوره‌ی نینوس که پادشاهی را بنا نهاده بود ـ از حیث تجمل‌طلبی و تن‌آسایی سرآمد همه‌ی اسلافش بود؛ وی نه‌تنها خویشتن را از دید انظار مخفی می‌داشت بلکه چونان زنان می‌زیست؛ وقتش را در میان معشوقه‌هایش سپری می‌کرد؛ بر روی پارچه‌های ارغوانی و ظریف‌ترین پشم‌ها کار و پیراهنی زنانه بر تن می‌کرد و صورتش را با «سفیداب»[4] آرایش می‌کرد و بر تمامی اندامش مواد آرایشی که زنان درباری استعمال می‌کردند، می‌مالید. عاقبت این‌که خود را از شهوانی‌ترین زنان، ضعیف‌تر نشان می‌داد. وانگهی تلاش می‌کرد به صدایش آهنگی زنانه دهد و بی‌ملاحظه، نه تنها خود را به لذات حاصل از نوشیدنی‌ها و خوردنی‌ها وامی‌داد، بلکه به لذات عشق‌بازی با دو زن می‌پرداخت و بی‌شرمانه از این و آن کام می‌جست.

عاقبت به چنان درجه‌ای از وقاحت و هرزگی شرم‌آور رسید که نبشته‌ی

---

1. chaussée de Memnon 2. palais Memnoniens

۳. (Thessaliens)؛ ساکنان تسالی؛ سرزمینی واقع در قسمت شمالی یونان.

۴. (Céruse)؛ یا «سروزا» که در زبان فارسی به آن سفیداب گویند؛ آن گرد سفیدی است که زنان به صورت خود می‌مالیدند. به آن، سفیده یا اسفیداج یا سفیداب سرب نیز گفته می‌شود و در نقاشی و رنگ کردن اتاق‌ها به کار می‌رود؛ از آن‌جا که خاصیت سمی دارد تهیه و استعمال آن در برخی کشورها منع شده است.

سنگ قبرش را به دست خویش نگاشت که توسط جانشینانش بر قبرش گذاشته شد. این نبشته‌ی سنگ قبر که به زبان بربر نگاشته شده است، بعدها توسط یک یونانی[1] چنین ترجمه شد: «ای رهگذر، بدان که میرا زاده شده‌ای، روانت را به خوشی وا نه؛ برای کسی که خاک تیره، او را در آغوش کشیده است، دیگر لذتی وجود ندارد. من که پیش از این شاه نینوای بزرگ بودم حال خاکستری بیش نیستم؛ لیک هر آن‌چه که خورده‌ام و هر آن‌چه که مرا سرگرم داشته است، نیز لذاتی راکه از عشق‌بازی‌ها برده‌ام،اینک دراختیار دارم. تنها قدرت‌وثروتم، دیگر،نزد من نیستند.»

سارداناپال چنین بود؛ نه تنها با بی‌شرمی زندگی خویش را به پایان برد بلکه امپراتوری آشوریان راکه در بین تمام امپراتوری‌ها بیشترین دوام را داشته است، به نابودی کشاند.

۲۴. آرباس[2]، مردی از تبار مادها که شخصیت برجسته‌ای بود، بر یگان مادها ـ که هر ساله به نینوا گسیل می‌شدند ـ فرمان می‌راند. وی در اردو با فرمانده بابلیان پیوند دوستی برقرارکرد و نقشه‌اش را مبنی بر سرنگونی سلسله‌ی آشوریان، با وی در میان گذارد. این فرمانده بابلی، بلزیس[3] نام داشت؛ وی برجسته‌ترین کاهن در میان کاهنانی بود که بابلیان، کلدانیان[4] می‌نامیدند. او که در ستاره‌شناسی و پیش‌گویی متبحر بود، چندین بار آینده را پیش‌گویی کرده بود. این چنین، وی که مورد تحسین و ستایش واقع گردیده بود برای دوستش ـ سرکرده‌ی مادها ـ پیش‌گویی کرد که وی روزی بر تمام سرزمین‌هایی که ساردناپال شاه آن‌هاست، سلطنت خواهد کرد.

آرباس از این پیش‌گویی خرسند شد و به پیشگو وعده داد چنان‌چه نقطه‌اش با موفقیت همراه گردد، حکومت بابل زمین را به وی ارزانی خواهد داشت. وی

---

[۱]. این یونانی براساس نظر آتنه (۱۲، ۷)، کوریلوس نام داشت.

۲. (Arbace) یا آرباکس؛ بر پایه‌ی نظر برخی مورخان و از جمله دیودور ـ که مستند و به حقیقت نزدیک نیست ـ وی مؤسس سلسله‌ی ماد بوده و گویی در قرن نهم ق. م می‌زیست.

3. Bélésys

4. Chalcéens

چون با ندای غیبی دلگرم شده بود بی‌درنگ سعی کرد با سرداران دیگر پیوند دوستی ببندد. او آنان را به همایش‌ها و جشن‌ها دعوت کرده، سعی کرد آن‌ها به طرف خویش جلب کند.

آرباس هم‌چنین کنجکاو بود تا شاه را در اندرونی کاخش دیده، نوع زندگی وی را بررسی کند. از این‌روی، به خواجه‌ای جام طلا بخشید و این خواجه، وی را به درون قصر راه داد. آرباس پس از دیدن سستی و منش زنانه‌ی سارداناپال، این شاه نالایق را به دیده‌ی تحقیر نگریست و بیش از پیش به امیدهایی که آن کلدانی به وی داده بود، دل خوش کرد. عاقبت نقشه‌ی توطئه درانداخته شد: آرباس می‌بایست مادها و پارسیان را بشوراند؛ بلزیس نیز بابلیان را وارد توطئه کرده، نیز تلاش کند در این کار دوستش ـ شاه اعراب ـ را نیز با خود همراه گرداند.

در این زمان، دوره‌ی خدمت سالانه‌ی نیروها به پایان رسید. قوای دیگری، برای جایگزینی نیروهایی که به میهن خویش بازمی‌گشتند، از راه رسیدند. آرباس پس از بازگشت به میهن، مادها را برانگیخت تا از یوغ استبداد شاه آشور رهایی یابند و پارسیان را به آزادی دعوت کرد. بلزیس ـ به نوبه‌ی خویش ـ نزد بابلیان چنین کرد و نمایندگانی به عربستان فرستاد تا از شاه این سرزمین ـ دوست و میزبانش ـ بخواهد در این امر با وی هم‌داستان شود. پس از گذشت یک سال، تمامی فرماندهان توطئه‌گر، پس از گردآوری سرباز، به این بهانه که بنا بر رسم می‌خواهند جایگزین قوای پیشین شوند، جملگی به سوی نینوا راهی شدند؛ ولی در واقع برای سرنگونی تاج و تخت آشوریان بدانجا رفته بودند. چهار ملتی که اشاره شد[1]، به تعداد چهارصد هزار مرد جنگجو در مکانی گرد هم آمدند و این چنین در باره‌ی طرح مشترک، با هم به شور پرداختند.

۲۵. سارداناپال، پس از آگاهی از این خیانت، پیشاپیش سپاهی که برایش باقی مانده بود علیه شورشیان رهسپار شد. نبرد نخستین در دشت روی داد:

---

[1]. مادها، پارسیان، بابلیان و عرب‌ها

شورشیان شکست خورده، افراد زیادی را از دست داده و به کوهی که ۷۰ استادی[۱] نینوا واقع بود، پناه بردند. آنان به زودی از آن‌جا پایین آمده، خود را برای دومین نبرد آماده ساختند. سارداناپال سپاه خویش را برای جنگ بیاراست و پیک‌هایی به اردوی دشمنان گسیل داشت تا اعلام نمایند که ۲۰۰ تالان طلا به کسانی که آرباس مادی را به قتل برسانند، خواهد داد و دو برابر آن همراه با حکومت ماد به کسانی خواهد داد که وی را زنده به نزدش آورند.

وی نظیر چنین پاداش‌هایی را به کسانی وعده داد که بلزیس بابلی را کشته یا زنده دستگیر کنند. چون کسی به این دعوت روی خوش نشان نداد، ساردانـاپال وارد نبرد شد؛ شمار زیادی از شورشیان را هلاک کرد و باقی به کوه‌ها پناه جستند.

آرباس و نیروهایش، سرشکسته از این نـاکـامی‌ها، دربـاره‌ی اتـخاذ تـصمیمی صحیح وارد شور شدند. بیشتر آن‌ها بر این عقیده بودند که باید به سـرزمین‌های خویش بازگردند و با تسلط و سیطره بر مکان‌های مستحکم، تمامی تدارکات لازم برای ادامه‌ی جنگ را فراهم سازند؛ اما بلزیس بابلی اطمینان داد که خـدایـان بـا علائمی آشکار به وی اعـلام کـرده‌انـد کـه آنـان بـه دنـبال تـلاش‌های طـولانی و مرارت‌های فراوان، به پایان این کار خواهند رسید و جملگی را تهییج کرد تا در برابر مخاطرات، هراسی به دل راه ندهند.

این چنین نبرد سومی روی داد که شاه دگر بار پیروز شد؛ بر اردوگاه شورشیان سیطره یافت و آنان را تا مرزهای بابل تعقیب کرد. آرباس پس از آن‌که رشادت زیادی از خود نشان داده، شمار زیادی از آشوریان را هلاک کرد، زخمی شد. فرماندهان شورشیان، سرخورده از این همه ناکامی، از پیروزی مأیوس شده و هریک بر این اندیشه شدند تا به میهن خویش بازگردند؛ ولی بلزیس، که تمام طـول شب را بـه مشاهده ستارگان گذرانده بود، به آنان اعلام کرد که اگر ۵ روز دیگر دوام بـیاورند کمکی غیرمنتظره برایشان خواهد رسید و سرنوشت به نفعشان، تغییر خواهد کرد. وی اطمینان داد که این تغییر سرنوشت، از طریق ستارگان به وی اعلام شده است و

---

[۱]. بیش از دوازده کیلومتر

این‌که او تنها این ضرب‌الاجل را برای اثبات دانشش و لطف و مرحمت خدایان می‌خواهد.

۲۶. هنگامی که سربازان با این وعده‌ها گرد هم آمدند و همگی پذیرفتند که برای مدتی که پیشگو مقرر کرده بود جنگ کنند، خبری رسید مبنی بر این‌که قوای کمکی قدرتمندی که از باکتریان برای یاری شاه گسیل شده است به سرعت در حال نزدیک شدن است. آرباس و دیگر توطئه‌گران فرصت را مناسب یافتند تا همراه سپاهیان سبک اسلحه‌ی زبده، به دیدار آنان بروند تا چنان‌چه موفق نشوند باکتریان‌ها را متقاعد سازند که به آنان بپیوندند، با آن‌ها وارد جنگ شوند.

سرداران باکتریان از این دعوت برای به دست آوردن آزادی به گرمی استقبال کردند و نیروی تحت فرمان آن‌ها نیز از رفتار سرداران خویش سرمشق گرفتند. در این بین، پادشاه آشوریان، بی‌خبر از پیمان‌شکنی باکتریان‌ها و مغرور از پیروزیش، دگربار غرق سستی و فتور شد. سارداناپال؛ برای برگزاری جشن، حیوانات ذبح شده، میزان زیادی شراب و خوراکی‌های فراوان دیگری را بین سربازان خویش تقسیم کرد. آرباس؛ پس از آنکه توسط برخی از پناهندگان، آگاه شد که اردوگاه دشمن سرگرم عیش و نوش است شبانگاه و به‌طور ناگهانی بر آنان تاخت. سپاهیان او با آرایش نظامی منسجم پیشروی کرده، بر نیروهای مست و بی‌حال یورش برده، اردوگاه را تسخیر و شمار زیادی از سربازان را هلاک، باقی را تا شهر تعقیب کردند.

شاه، پس از این شکست، فرماندهی سپاه را به سالِمِن[1]، برادر زنش، سپرد و خود در نینوا جای گزید تا از آن دفاع نماید. شورشیان؛ دو نبرد در پای دیوارهای شهر انجام دادند که از هر دو فاتح بیرون آمدند؛ سالمن را هلاک و تعدادی از فراریان را قتل‌عام کردند؛ برخی دیگر که در هنگام عقب‌نشینی به شهر به دشمن برخورد کرده بودند، ناچار شدند خود را به فرات بیندازند و تقریباً همگی از بین رفتند؛ شمار کشتگان به قدری زیاد بود که رود تا مسیری طولانی رنگ خون را به خود گرفته بود.

شاه که در درون شهر به محاصره درآمده بود، تقریباً توسط تمامی والیان

1. Salémène

سرزمین‌هایی که بی‌صبرانه در پی به دست آوردن آزادی خویش بودند، به حال خود رها شد.

سارداناپال، که بسیار ناتوان شده بود، سه پسر و دو دختر خویش را همراه گنجینه‌های بسیار به سوی پافلاگونی[۱] ـ نزد کوتا[۲]، وفادارترین والی‌اش ـ فرستاد. در عین حال، با شتاب، پیک‌هایی را با فرمانی مکتوب به تمامی سرزمین‌هایش روانه داشت تا در آن‌جا نیروهایی گرد آورده و هر آن‌چه را که برای مقاومت در برابر شهربندان لازم است، فراهم سازند. در زمان‌های دور هاتفی گفته بود؛ مادامی که رود به دشمنی با شهر به پا نخیزد، شهر به تصرف درنخواهد آمد. از این‌روی، شاه که دشمنی رود را با شهر هرگز تصور نمی‌کرد و به رسیدن نیروهای کمکی امید بسته بود، خود را برای ایستادگی در برابر شهربندان آماده کرد.

۲۷. شورشیان، سرمست از پیروزی‌ها، بر حملات خویش افزودند، ولی نتوانستند هیچ گزندی بر محاصره‌شدگان، که استحکامات از آن‌ها دفاع می‌کرد، وارد سازند؛ زیرا منجیق‌ها و کوبه‌ها ـ ادواتی که برای خراب کردن باروها و دیوارها به کار گرفته می‌شدند ـ در آن زمان هنوز اختراع نشده بودند[۳] و پادشاه مراقب بود تا آذوقه و مایحتاج را به وفور در شهر فراهم سازد. این چنین محاصره به درازا کشید: شورشیان در طی دو سال، تنها به حمله بر باروها و کاروان‌های کمکی بسنده می‌کردند. در سال سوم، چنان باران شدیدی باریدن گرفت که رود فرات بخشی از شهر را به زیر آب فرو برد و بخشی از دیوار را به‌طول بیست استاد[۴] ویران ساخت. در این زمان پادشاه از تحقق سخن هاتف یقین پیدا کرد و از نجات خویش مأیوس شد و برای آن‌که زنده به دست دشمن نیفتد در قصر خویش آتشی برافروخت و بر آن تمام طلا و نقره و جامه‌های شاهی را قرار داد و خود، زنان و خواجگانش را در

---

۱. (Paphlagonie)؛ سرزمینی در آسیای صغیر در جنوب دریای سیاه (پونت اوکسین).

2. Cotta

[۳]. بیشتر این آلات و ادوات در زمان پادشاهی دنیس، جبار سیراکوز اختراع شدند. ن.ک به: بند ۴۱ از همین کتاب و برای اطلاع بیشتر ن.ک به: فرد هوفر، بر خرابه‌های نینوا، پاریس، ۱۸۵۰.

[۴]. برابر با ۳۶۰۰ متر

اتاقی که در میان این تل آتش بود، حبس کرد. بدین سان همراه با قصر و خویشانش به تلی از خاکستر بدل شد. شورشیان، با آگاهی از مرگ سارداناپال، از طریق شکاف دیوار وارد شهر شده و آن را تسخیر کردند؛ جامه‌ی پادشاهی بر تن آرباس پوشانده، وی را شاه خوانده، فرمانروایی را به وی اعطا کردند.

۲۸. پادشاه جدید، پاداش‌هایی را میان نزدیکانش تقسیم کرده، حاکمان سرزمین‌ها را منصوب کرد. بلزیس بابلی ـ کسی که جلوس آرباس را بر تخت پیش‌گویی کرده بود ـ نزد آرباس رفت تا خدماتش را به وی یادآوری کرده، حکومت بابل‌زمین را، که به وی وعده داده شده بود، درخواست کند. او همچنین به شاه گفت؛ هنگامی که سرنوشت جنگ هنوز نامعلوم بود، در پیشگاه بعل نذر کرد که چنان‌چه موفق شوند سارداناپال را سرنگون ساخته، قصرهایش را به آتش کشند، خاکسترش را به بابل منتقل ساخته و در پیشگاه معبد این ایزد، بنایی برپا دارد تا خاطره‌ی جاودان نابودی امپراتوری آشور را برای کشتی‌رانان و ملوانان فرات به یاد آورد. او این درخواست را از آن جهت عنوان کرد که توسط خواجه‌ای، که به نزدش پناه آورده بود، آگاهی یافت که طلا و نقره‌ی سارداناپال در درون تل هیزم قرار دارد. آرباس از این موضوع چیزی نمی‌دانست، زیرا شاه خود را همراه تمام خویشان و دارایی‌اش سوزانده بود؛ او خاکستر را به بلزیس بخشید و بابل‌زمین را در اختیار وی گذارد و این شهر را از پرداخت خراج معاف کرد. بلزیس بی‌درنگ با قایق‌های پر از خاکسترهای حاوی طلا و نقره، راهی بابل شد.

با این حال قضیه فاش شد؛ شاه سرداران هم‌رزم خویش را به‌عنوان داور برای این مرافعه تعیین کرد. متهم در برابر داوران به جرم خویش اعتراف و دادگاه او را به مرگ محکوم کرد. اما شاه ـ کریم و بزرگوار ـ که می‌خواست در آغاز پادشاهی با بخشیدن وی، نظرها را به سوی خویش جلب کند؛ بلزیس را مورد عفو قرار داد و طلا و نقره‌ی ربوده شده را به وی بخشید و حتی حکومت بابل‌زمین را از وی بازپس نگرفت؛ زیرا در نظر وی، خدماتی که او کرده بود بیش از گناهانش بود. خبر این عفو و بخشش همه جا پخش گردید و شاه به واسطه‌ی آن، از احترام همگان برخوردار

گشت و مردم، کسی را که توانست بدین‌سان، فردی را مورد بخشش قرار دهد سزاوار مقام پادشاهی دانستند. آرباس با ساکنین نینوا به نرمی رفتار کرد و دارایی‌هایشان را بدان‌ها بازگرداند و پس از آن‌که دهکده‌های اطراف را به‌عنوان مسکن در اختیار آنان گذارد، شهر را ویران ساخت.[۱] سپس طلا و نقره‌ای را که از تل هیزم بر جای مانده، به دست آمده بود و مقدارش بالغ بر چندین تالان می‌شد، به اکباتان در ماد منتقل کرد. امپراتوری آشور که این‌چنین توسط مادها سرنگون شد از زمان نینوس تا سی نسل ـ شامل یک فاصله‌ی زمانی ۱۳۰۰ ساله ـ دوام آورده بود.

۲۹. در این‌جا، شرح برخی جزئیات درباره‌ی کلدانیان بابل و قدمت تاریخی آن‌ها خارج از موضوع نخواهد بود تا هر آن‌چه را که سزاوار یادآوری است، از قلم نیندازیم.

کلدانیان، قدیمی‌ترین ساکنان بابل بودند و در حکومت، طبقه‌ای نظیر طبقه‌ی کاهنان مصری را تشکیل می‌دادند. این گروه که برای برپایی آیین خدایان تشکیل شده بودند، تمام عمر خویش را صرف تأمل در مسائل فلسفی می‌کردند و آوازه‌ای بلند در ستاره‌شناسی کسب کردند؛ آنان به ویژه به علوم خداشناسی می‌پرداختند و آینده را پیش‌گویی می‌کردند و می‌کوشیدند خواه از طریق تطهیر، خواه قربانی یا سحر و جادو، از بدی رسته، خوبی را از آن خویش سازند.

کلدانیان در هنر پیش‌گویی آینده ـ با مشاهده‌ی پرواز پرندگان ـ ید طولایی داشتند و خواب و معجزات را تعبیر می‌کردند. آن‌ها که در بررسی امعاء و احشاء قربانی، خبره و متبحر بودند، چنین پنداشته می‌شد که حقیقت را تمام و کمال دریافت می‌کنند؛ اما این دانش‌ها نزد یونانیان به همین شیوه آموزش داده نمی‌شد. فلسفه‌ی کلدانیان یک سنت خانوادگی بود؛ پسری که آن را از پدر به ارث می‌برد از تمامی مسئولیت‌های عمومی معاف بود. از آن‌جا که آموزگاران آنان والدینشان بودند از دو مزیت بهره می‌بردند: یکی آن‌که تمامی این معارف را تمام و کامل فرا

[۱]. چنین می‌نماید که شهر نینوا پس از مدتی، دگر بار بر خرابه‌هایش بنا شد؛ زیرا تاسیت (سالنامه‌ها، ۱۲، ۱۳)، بطلمیوس (جغرافیا، کتاب ۶، بند اول) و آمین (۲۳، ۶) از این شهر چونان سخن می‌رانند که گویی در دوره‌ی آنان وجود داشته است.

می‌گرفتند و دیگر آن‌که به سخنان آموزگاران خویش، بیشتر اعتماد می‌کردند. آنان که از کودکی به مطالعه خو می‌گرفتند پیشرفت‌های زیادی در ستاره‌شناسی می‌کردند؛ خواه به این خاطر که یادگیری در این سنین آسان است، خواه به خاطر مدت زمان آموزش که بسیار زیاد بود.

یونانیان، برعکس، بدون آشنایی مقدماتی وارد این حوضه شده، خیلی دیر مطالعه‌ی فلسفه را شروع می‌کردند و پس از آن‌که مدتی به آن می‌پرداختند، آن را رها می‌کردند تا برای گذران زندگی به جستجوی شغل دیگر روند؛ اما شمار اندکی از آنانی که به مطالعه‌ی فلسفه علاقمند می‌شدند وبرای امرار معاش به آموزش روی می‌آوردند، همواره در تلاش بودند سامانه‌های جدید آورده، هرگز از مکاتب پیشینیان خویش پیروی نمی‌کردند. کلدانیان که همواره در همان سطح علمی باقی می‌ماندند سنت‌هایشان را بدون تغییر دریافت می‌داشتند، حال آن‌که یونانیان، که تنها در اندیشه‌ی سود خویش بودند، مکاتب جدید ابداع کرده، در مهم‌ترین اصول سخنان یکدیگر را نقض کرده، خاطر شاگردان خود را پریشان می‌کردند و اینان که همواره در تردید دائمی به سر می‌بردند، دیگر به هیچ چیز ایمان پیدا نمی‌کردند.

در واقع کسی که می‌خواهد از نزدیک، معروف‌ترین مسلک‌های فیلسوفان ما را بررسی کند، متقاعد می‌گردد که آن‌ها هیچ توافقی با هم ندارند و در باره‌ی اصولی‌ترین مسائل علمی، نظرات متناقضی بیان می‌دارند.

۳۰. کلدانیان بر این باورند که جهان ابدی است، هرگز آغازی نداشته و پایانی نخواهد داشت؛ بر پایه‌ی فلسفه‌ی آنان نظم و ترتیب ماده، ناشی از مشیت الهی است؛ هیچ چیز در کائنات معلول تصادف نیست، همه چیز تحت اراده‌ی تغییرناپذیر و حاکم خدایان، تحقق می‌یابد.

آنان از زمان‌های کهن، با مشاهده‌ی ستارگان، تأثیر آن‌ها را بر انسان‌ها شناخته، بدین‌سان آینده‌ی همگان را پیش‌گویی می‌کنند. مهم‌ترین اصل، بر پایه‌ی نظر آن‌ها، مربوط به حرکت ۵ ستاره است که ما آن‌ها را سیاره[۱] می‌نامیم و کلدانیان

---

[۱]. ستارگان سرگردان

آن‌ها را شارح[۱] می‌نامند. از نظر آن‌ها، چشمگیرترین و مؤثرترین ستاره از بین آن‌ها، ستاره‌ای است که یونانیان نام کرونوس[۲] بر آن نهادند و نزد کلدانیان با نام هلوس[۳] شناخته می‌شود. سایر سیارات همان نامی را دارند که نزد منجمان ما، مارس[۴]، ونوس[۵]، مرکور[۶] و ژوپیتر[۷] نامیده می‌شوند. کلدانیان آن‌ها را شارح می‌خوانند، زیرا از آن‌جا که دارای حرکت خاص و معینی هستند ـ دیگر ستارگان چنین حرکتی نداشته گردش منظمی دارند ـ وقایع آینده را خبر می‌دهند و نیات خیر خدایان را برای انسان‌ها بازگو می‌کنند. آنان می‌گویند که مشاهده‌کنندگان متبحر می‌توانند از طلوع و غروب و رنگ این ستارگان، نشانه‌هایی بیرون بکشند. هم‌چنین آن‌ها، طوفان، باران و گرمای مفرط را نیز خبر می‌دهند.

پیدایش ستاره‌های دنباله‌دار، کسوف و خسوف خورشید و ماه، زمین‌لرزه‌ها و تغییرات ناگهانی که در جو روی می‌دهد، نیز نشانه‌های خوشبختی و شوربختی سرزمین‌ها، ملت‌ها و هم‌چنین پادشاهان و خواص را نشان می‌دهند. کلدانیان چنین ادامه می‌دهند؛ در زیر مسیر این پنج سیاره، سی ستاره قرار دارد که ایزدان مشاور[۸] خوانده می‌شوند؛ نیمی سطح زمین و نیمی دیگر، زیرزمین را می‌نگرند و در عین حال این مشاوران، هر آن‌چه را بین انسان‌ها و در آسمان می‌گذرد، بررسی می‌کنند. هر ده روز یکی از آن‌ها، چونان پیام‌آور ستارگان، از نواحی اولیٰ به نواحی سفلیٰ روانه شده؛ حال آنکه یکی دیگر، مکان‌های زیرین زمین را ترک می‌گوید تا به نواحی بالای زمین برود. این حرکات دقیقاً تشخیص داده شده‌اند و همواره در زمانی تغییرناپذیر، روی می‌دهند. بین ایزدان مشاور، ۱۲ رئیس وجود دارد که

---

1. interprète

۲. (kronos) ساتورن: سیاره‌ی کیوان (زحل)

3. Hélus

۴. (Mars) مریخ: سیاره‌ی بهرام

۵. (Venus) سیاره‌ی ناهید (زهره)

۶. (Mercure): سیاره‌ی تیر (عطارد)

۷. (Jupiter): بزرگ‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی خورشیدی: مشتری (برجیس)

8. Les dieux conseillers

هریک بر ماهی از سال و بر یکی از ۱۲ نشانه‌ی منطقةالبروج نظارت می‌کند؛ خورشید، ماه و ۵ سیاره، از میان این نشانه‌ها می‌گذرند. خورشید گردش انتقالی خویش را در طی یک‌سال و ماه در طی یک ماه تحقق می‌بخشند.

۳۱. هر سیاره‌ای گردش خاص خویش را دارد؛ سیارات از حیث سرعت و زمان حرکت انتقالی با هم متفاوتند. ستارگان بر تولد انسان‌ها تأثیر زیادی می‌گذارند و سرنوشت خوب یا بد را رقم می‌زنند؛ به این خاطر است که مشاهده‌گران در آن‌ها، آینده را پیش‌گویی می‌کنند.

می‌گویند کلدانیان برای شمار زیادی از پادشاهان پیش‌گویی کرده‌اند؛ نظیر پیش‌گویی برای فتوحات داریوش، اسکندر، آنتیگون[1] و سلوکوس نیکاتور[2]؛ چنین می‌نماید که تمامی این پیشگویی‌ها محقق شده است که ما در وقتش، از آن‌ها سخن خواهیم راند.

هم‌چنین آن‌ها، آن‌چه را که می‌بایست برای خواص روی دهد، با چنان دقتی پیش‌گویی می‌کردند که کسانی‌که درستی آن را بررسی می‌کردند، غرق شگفتی می‌شدند و علم این ستاره‌شناسان را به منزله‌ی دانشی الهی تلقی می‌کردند. خارج از دایره‌ی منطقةالبروج، آن‌ها ۲۴ ستاره را برمی‌شمرند که نیمی در شمال و نیم دیگر در جنوب واقع هستند؛ آن‌ها را داوران عالم[3] می‌نامند. ستارگان قابل رؤیت به موجودات زنده اختصاص دارد و ستارگان نامریی به مردگان. کلدانیان می‌افزایند که ماه زیر تمامی دیگر ستارگان حرکت می‌کند و به خاطر وزنش نزدیک‌ترین ستاره به زمین است و حرکت انتقالی‌اش را درکوتاه‌ترین فاصله‌ی زمانی انجام می‌دهد؛ البته نه به خاطر سرعت حرکتش، بلکه به این خاطر که مسیری را که می‌پیماید، کوچک است. نورش را [از ستاره‌ای دیگر] وام می‌گیرد و خسوف‌هایش، هم‌چنان که یونانیان نیز بر این عقیده‌اند، از سایه‌ی زمین ناشی می‌شود.

آنان درباره‌ی کسوف‌های خورشید تنها به دادن توضیحاتی مبهم و ناچیز

---

۱. (Antigone)؛ از فرماندهان مشهور اسکندر

۲. (Seleucus Nicator)؛ از سرداران اسکندر و بنیانگذار سلسله‌ی سلوکیان

3. Juges de l'univers

بسنده می‌کنند و نه جرأت دارند آن را پیشگویی و نه زمان آن را تعیین کنند. درباره‌ی زمین عقاید کاملاً ویژه‌ای بیان می‌دارند؛ بر این باورند زمین توخالی و به شکل زورقی است و برای هر آن‌چه که درباره‌ی جهان می‌گویند دلایل بی‌شمار و قابل قبولی بیان می‌دارند.

بیش از اندازه از موضوع دور شدیم. اگر بخواهیم وارد تمامی جزئیات شویم، کافی است متقاعد گردیم که کلدانیان در ستاره‌شناسی، بیش از دیگر مردمان متبحر بوده، با دقت بسیار زیاد به این دانش پرداختند.

با این حال، باور شمار سالیانی که در طی آن، مکتب کلدانیان بر علوم جهان سیطره داشته، دشوار است؛ زیرا فاصله‌ی زمانی نخستین مشاهدات ستاره‌شناسی خویش تا حمله‌ی اسکندر را کمتر از چهارصد و هفتاد و سه هزار سال نمی‌دانند. در باره‌ی کلدانیان به اندازه‌ی کافی سخن رانده‌ایم؛ حال برمی گردیم به امپراتوری آشور. همچنان که پیشتر گفته بودیم، این سلسله توسط مادها سرنگون شد.

۳۲. چون مشهورترین مورخان، در باره‌ی پادشاهی بزرگ ماد، با هم اتفاق نظر ندارند بر این باوریم که در این‌جا، بیان تفاوت نوشته‌های این مورخان و مقابله‌ی آن‌ها با یکدیگر، برای کسانی که می‌خواهند واقعیت را در گذشته فراچنگ آورند، سودمند خواهد بود. بر پایه‌ی گزارش هرودوت[۱]، آشوریان پس از ۵۰۰ سال پادشاهی بر آسیا، به دست مادها سرنگون شدند؛ آنگاه در طی چند نسل، هیچ شاهی برای تصاحب قدرت تلاش نکرد، مردم به شیوه‌ی خود بر شهرها حکومت می‌کردند؛ عاقبت پس از سالیان سال، مادها فردی به نام سیاکزار[۲] را که در عدالت سرآمد دیگران بود، به شاهی برگزیدند.[۳] سیاکزار مردمان همسایه‌ی ماد را به

---

۱. (Hérodote)؛ مورخ یونانی و ملقب به پدر تاریخ (۴۸۴-۴۲۵ پ.م) کتاب تاریخ او در نه کتاب، اولین اقدام جامع در نقل تاریخ غیردینی است.

[۲]. بنا بر نظر هرودوت (۱.۹۵-۱۰۰) این پادشاه دیوسِس (Déjocès) نام داشت.

۳. دیودور در این‌جا دچار اشتباه فاحشی گردیده است. سیاکزار یا کیاکزار بر اساس تحقیقات جدید با هووخشتر، سومین شاه ماد، مطابقت می‌کند و هم او بود که امپراتوری آشوریان را برانداخت. «دیوسس» یا «دیوکس» که فرد هوفر ـ مترجم فرانسوی این کتاب ـ به آن اشاره دارد و هرودوت نیز در کتاب خویش از آن نام برده، همان دیااوکو، نخستین پادشاه و مؤسس سلسله‌ی ماد می‌باشد.

اطاعت خویش درآورد و سردمدار پادشاهی جدید شد. جانشینان وی، با فتوحات جدید به بسط و گسترش امپراتوری خویش پرداختند؛ تا زمان آستیاژ[1] که به دست کوروش و پارسیان شکست خورد. ما در زمان مناسب از این وقایع به‌طور مفصل سخن خواهیم راند، زیرا بر پایه‌ی نظر هرودوت، در سال دوم المپیاد بیست و هفتم[2]، سیاکزار توسط مادها به پادشاهی رسید.[3] کتزیاس کنیدی در زمان لشکرکشی کوروش[4] علیه برادرش اردشیر می‌زیسته است؛ وی زندانی شد و چون در دانش پزشکی سرآمد بود در دربار پادشاه پذیرفته شد و در آن‌جا ۱۷ سال با افتخار زندگی کرد. کتزیاس ـ هم‌چنان‌که خود به ما می‌گوید ـ با دقت دفاتر شاهی[5] را ـ که پارسیان در آن‌ها تاریخ خویش را بر اساس قانونی ثبت می‌کردند ـ بررسی کرد و با سود جستن از آن، اثر خود را نگاشت و همراه خود به یونان برد. باری، چنین است آن‌چه که کتزیاس برای ما بیان می‌دارد: پس از سرنگونی امپراتوری آشور؛ مادها تحت پادشاهی آرباس بر آسیا حکومت می‌کردند. همچنان که پیشتر گفتیم، آرباس همان است که سارداناپال را شکست داده بود. آرباس پس از ۲۸ سال پادشاهی درگذشت و پسرش ماندوسِس[6] جانشین وی شد و مدت ۵۰ سال بر آسیا حکومت کرد. پس از این پادشاه، پشت در پشت، سوسارم[7] سی سال، آرتیکاس[8] پنجاه، آربیان[9] بیست و دو و آرته[10] چهل سال پادشاهی کردند.

---

۱. (Astyage) یا «آستیاگ» ـ «ایختوویکو»؛ جد مادری کوروش کبیر و آخرین پادشاه ماد.

[۲]. هفتصد و یازدهمین سال پیش از میلاد مسیح.

[۳]. این مطلب یا ناشی از اشتباه هرودوت است یا همان‌گونه که وسلینگ (Wesseling) پیش از این خاطرنشان ساخته، متن هرودوت در زمان دیودور، با متنی که اکنون در دست ماست، متفاوت بوده است.

۴. مقصود کوروش کوچک است.

[۵]. (les diphthères royaux)؛ این دفاتر سالنامه‌های پادشاهان بودند، مجله‌هایی (Les Megella) که عزرا (۶، ۲) و استر کاتب (۲، ۲۲؛ ۶، ۱؛ ۱۰، ۲) از آن‌ها سخن می‌رانند.

6. Mandaucès

7. Sosarme

8. Artycas

9. Arbiane

10. Artée

۳۳. در زمان پادشاهی آرته، جنگ بزرگی بین مادها و کادوسیان[۱] روی داد. منشأ آن چنین بود: یک پارسی به نام پارسود[۲] ـ که به خاطر شجاعت و دوراندیشی و دیگر خصلت‌هایش مردی برجسته و بزرگ بود ـ مهر و دوستی شاه را نسبت به خویش جلب کرد به گونه‌ای که شاه هنگام مشورت بیشترین تأثیر را از وی می‌گرفت.

پارسود به سبب حکمی که شاه علیه وی صادر کرده بود رنجیده خاطر شده، همراه با سه هزار پیاده‌نظام و هزار سواره‌نظام، نزد کادوسیان پناه برد و خواهرش را به ازدواج یکی از برجسته‌ترین رجال این سرزمین درآورد. این یاغی، این سرزمین را برای کسب استقلال خویش برانگیخت و خود به‌عنوان سرکرده، برگزیده شد. وی پس از آگاهی از این‌که نیروهای بی‌شماری علیه وی فرستاده شده است، تمامی کادوسیان را به جنگ فرا خوانده، اردویش را در دربند ورودی این سرزمین ـ همراه با سپاهی که شمارش کمتر از ۲۰۰ هزار نفر نبود ـ برپا ساخت. وی با پادشاه، آرته، که همراه ۸۰۰ هزار سرباز به جنگ وی آمده بود، پیکار کرد و بیش از ۵۰ هزار تن از آن‌ها را به خاک هلاکت رساند و باقی را از سرزمین کادوسیان راند. پارسود که با این پیروزی تحسین و ستایش همگان را به‌خود جلب‌کرده‌بود توسط بومیان به‌پادشاهی برگزیده شد؛ وی از آن زمان پی در پی به ماد یورش می‌برد و آن را ویران می‌کرد.

پارسود به آوازه‌ای بلند دست یافت و در اواخر عمر به جانشین خود سوگند رسمی داد که همواره کین کادوسیان علیه مادها را بر دل داشته باشد و نذر کرد اگر روزی تبارش و جملگی کادوسیان با مادها از در صلح و آشتی درآیند، دچار لعن و عذاب الهی شوند.

به این خاطر است که کادوسیان همواره دشمن مادها بودند و هرگز به اطاعت پادشاهان آن‌ها ـ تا زمانی که کوروش امپراتوری را از آن پارسیان کرد ـ گردن ننهادند.

---

۱. (Cadusiens)؛ اقوام ساکن در جنوب شرقی دریای خزر.

[۲]. (Parsode)؛ نیکولاس دمشقی که برخی جزئیات توطئه‌های این شخص را برای ما بازمی‌گوید، از وی تحت نام پارسونداس نام می‌برد.

۳۴. پس از مرگ آرته، آرتینس[1] به مدت ۲۲ سال و آستی باراس[2] به مدت چهل سال بر تخت پادشاهی ماد فرمان راندند. در زمان این پادشاه، پارتیان خود را از سرسپردگی مادها رهایی بخشیدند و سرزمین و شهر خویش را به سکاها[3] سپردند. این رویداد، جنگی چندین ساله را بین سکاها و مادها موجب شد که در طی آن نبردهای زیادی روی داد؛ افراد زیادی از دو طرف هلاک شدند تا این‌که عاقبت صلحی با این شرایط برقرار گردید: پارت‌ها می‌بایست به اطاعت مادها درآیند و دو طرف املاک پیشین خویش را حفظ کرده، پیمانی دائمی منعقد سازند.

در این اوان، ملکه‌ای به نام زرین[4]، بر سکاها فرمان می‌راند؛ وی در هنر جنگ خبره و ماهر بود و به پاس جسارت و چابکی سرآمد تمامی دیگر زنان سرزمینش بود. زنان سکاها اغلب، شجاع و بی‌باک و در مخاطرات جنگی با همسران خویش تشریک مساعی می‌کردند. زرین به پاس زیبایی خیره‌کننده‌اش بر همه‌ی آن‌ها برتری داشت و به واسطه‌ی ذهن خلاق و بی‌باکی‌اش، از سوی همگان تحسین می‌شد. او مردمان هم‌جوار را ـ که یوغ ننگین بندگی را بر گردن سکاها نهاده بودند ـ شکست داد. بخش اعظم سرزمینش را آباد، شهرهای زیادی بنا و آداب و رسوم هم‌میهنانش را تلطیف کرد. پس از مرگ وی، ساکنان این سرزمین برای قدردانی و یادآوری این نیکی‌ها، آرامگاه باشکوهی برایش برپا داشتند. این آرامگاه شامل هرمی بود که هر ضلع آن، ۳ استاد طول و یک استاد ارتفاع داشت[5] و سر آن نوک تیز بود. بر روی این بنا، مجسمه‌ی طلایی بزرگی نهاده بودند و چونان قهرمانی، به وی احترام

---

1. Artynès

2. Astibaras

۳. (Scythes/Saces)؛ نام آن‌ها به صورت ساسه، سیت، سکاتیه، سکوتیا، سکستی و اسکیتس نیز آمده است. اقوامی بودند که از شمال آسیای مرکزی تا کناره‌های رود ایستر و دانوب سکنی داشتند. حدود ۷۵۰ ـ ۷۰۰ پ. م گروهی از آنان به ناحیه‌ای در روسیه جنوبی که به نام آن‌ها به «سکوتیا» (اسکیت) معروف شد، مهاجرت کردند. گروهی دیگر از آنان که یونانیان ایشان را اسکیت می‌خواندند، کیمیریان را ـ که در ارمنستان کنونی ساکن بودند ـ از سرزمینشان بیرون رانده و با کمک قوم آشور، این قوم قدیمی را به سال ۶۳۸ پ. م از ریشه برکندند و مادها را نیز به اطاعت واداشتند.

4. Zarine

[۵]. حدود صد و هشتاد و چهار متر

می‌گذاردند و این مراسم را با چنان شکوهی انجام می‌دادند که هیچ یک از پیشینیانش از چنین احترامی برخوردار نشد. آستیباراس، پادشاه مادها، به خاطر کهولت سن، در اکباتان درگذشت و پادشاهی را به پسرش آسپاداس[1] ـ که یونانیان آستیاژ می‌نامند ـ واگذار کرد.[2] این پادشاه از کوروش، که پادشاهی را برای پارسیان به ارمغان آورد، شکست خورد که بعدها به‌طور مفصل از آن سخن خواهیم راند.[3] گمان می‌کنیم به اندازه‌ی کافی درباره‌ی امپراتوری آشوریان و مادها، هم‌چنین اختلاف نظر مورخان در این باره، داد سخن داده‌ایم. حال هند را مورد بررسی قرار می‌دهیم و از آن‌چه که در باره‌ی افسانه‌های آن حکایت می‌کنند، سخن خواهیم راند.

۳۵. سرزمین هند به شکل چهارگوشی است. اضلاعی که به مشرق و جنوب مشرف است توسط «دریای بزرگ» احاطه شده‌اند؛ حال آن‌که سمتی که به شمال مشرف است به وسیله‌ی رشته کوه‌های همودوس[4] از سرزمین اسکیتی که اسکیتی‌ها، معروف به سکاها، در آن سکنی دارند جدا شده است. ضلع چهارم که به مغرب مشرف است به ایندوس ـ که شاید بعد از نیل بزرگ‌ترین رود باشد ـ محدود شده است. می‌گویند این سرزمین از مشرق به مغرب ۲۸ هزار استاد[5] و از شمال به جنوب ۳۲ هزار استاد مساحت دارد. چنین می‌نماید که هند به واسطه‌ی

---

1. Aspadas

۲. فهرستی که دیودور از شاهان ماد به دست می‌دهد بر اساس فهرست کتزیاس است که چندان به حقیقت نزدیک نیست. کتزیاس برخلاف هرودوت و گزنفون نسبت خانوادگی کوروش را با مادها رد می‌کند. دیودور هرچند که فهرست پادشاهان مادی کتاب کتزیاس را بر کتاب هرودوت ترجیح داده، با این وجود گوشه‌ی چشمی نیز به فهرست هرودوت داشته است و این در انطباق آسپاداس با آستیاژ کاملاً مشهود است. اسامی پادشاهان ماد در کتاب هرودوت و کتزیاس اختلاف چشمگیری دارد که در این‌جا تنها به نام این شاهان بسنده می‌کنیم؛ در کتاب هرودوت: دیوسس (دیااوکو) ـ فرااورتس (فرورتیش ـ خشتریته) ـ سیاکزار (کواکسارس ـ هووخشتر) ـ آستیاژ (ایختوویگو). در کتاب کتزیاس (بر اساس فهرست پیرنیا): آرباکیس (آرباس) ـ مائوداکس (ماندوسس) ـ سوسارمس (سوسارم) ـ آرتی‌کاس ـ اربی‌یانیس (آربیان) ـ آرتائیس (آرته) ـ آرتینس ـ اسپنداس (آسپاداس) ـ آستی‌گاس.

۳. این کتاب دیودور که چگونگی بر تخت نشستن کوروش را نیز در بر دارد، متأسفانه از بین رفته است.

4. Hémodus de la scythie

[۵]. پانصد و پانزده میریامتر

وسعت زیادش، قسمت اعظم سرزمین‌هایی را که در مدار رأس‌السرطان و خط استوا واقعند، در بر می‌گیرد. در واقع ساعت‌های خورشیدی در دوردست‌ترین سرحدات هند اغلب سایه نمی‌انداختند و صورت فلکی خرس در شب غیرقابل رؤیت بود. حتی آرکتوروس[1] (ستاره قطبی) دیده نمی‌شد و سایه‌ها به طرف جنوب مایل بود.

هند دارای کوه‌های بزرگ و فراوانی است که پوشیده از انواع درختان میوه است. هم‌چنین از دشت‌های حاصل‌خیزی برخوردار است که دارای چشم‌انداز زیبایی بوده، رودهای زیادی آن‌ها را آبیاری می‌کنند. قسمت اعظم این سرزمین با آب فراوان آبیاری می‌شود و سالانه دو بار محصول از آن برداشت می‌شود. از حیث گونه‌های مختلف حیوانات، غنی است؛ این حیوانات به واسطه‌ی جثه و قدرت معروفند. برخی در خشکی به سر می‌برند و برخی دیگر در آسمان پرواز می‌کنند. در هند به خاطر فراوانی غذا، فیل‌های عظیم‌الجثه و بی‌شماری پرورش می‌یابند که از فیل‌های لیبی بسیار نیرومندتر هستند. هندیان آن‌ها را شکار و برای جنگ رام می‌کنند و دانسته شده که در موارد بسیاری، این حیوانات هستند که پیروزی را در جنگ رقم می‌زنند.

۳۶. فراوانی مواد غذایی موجب چاقی و فربهی ساکنین می‌گردد و چون از هوای پاک تنفس می‌کنند و از آب‌های گوارا می‌نوشند، دارای ذهنی خلاق برای کارهای هنری‌اند. خاک هند برای تولید میوه‌های مرغوب بسیار حاصل‌خیز است و حاوی رگه‌های فلزی گوناگون است؛ در آن طلا، نقره، مفرغ و آهن به فراوانی یافت می‌شود؛ هم‌چنین قلع و بسیاری فلزهای دیگر ـ که برای تزئینات و نیازهای روزمره‌ی زندگی و نیز برای کاربردهای جنگی مورد استعمال قرار می‌گیرند ـ در آن وجود دارد.

افزون برغلات معمول* در هند ـ که توسط رودهای زیادی مشروب

1. Arcturus

* در ترجمه انگلیسی «افزون بر دانه‌ی دِمتر» (Demeter) آمده است.

می‌شود - میزان زیادی ارزن، سبزیجات گوناگون، برنج و گیاهی که آن را بوسپور[۱] می‌نامند و بسیاری از گیاهان خوراکی دیگر رشد می‌یابد. همچنین بسیاری از دیگر میوه‌ها، که برای خوراک حیوانات مناسبند، به فراوانی وجود دارد* که شرح آن‌ها در این جا باعث اطاله‌ی کلام خواهد شد. به همین خاطر است که می‌گویند ساکنان این سرزمین هرگز دچار قحطی و گرسنگی نمی‌شوند[۲]. در آن‌جا سالانه دو بار باران‌های منظم می‌بارد؛ یکی در زمستان، در فصلی که مثل سایر جاها بذر گندم می‌افشانند و دیگری در انقلاب تابستانی که برنج، بوسپور، کنجد و ارزن می‌کارند.

در بیشتر سال‌ها، هر دو برداشت خوب است و اگر یکی کم شود، دیگری به خوبی کمبود آن را جبران می‌کند. میوه‌های وحشی و ریشه‌هایی که در مکان‌های باتلاقی می‌رویند[۳]، به خاطر طعم شیرینشان[۴] غذای فراوانی را در اختیار مردم می‌گذارند. تقریباً تمام دشت، آکنده از بخارهای ملایمی است که از رودخانه‌ها برخاسته و هر ساله در فصل تابستان به صورت باران‌های منظم فصلی فرو می‌ریزند و گرمای آفتاب موجب رسیدن[۵] ریشه‌های گیاهان، به ویژه ریشه‌ی نی‌های بلند در باتلاق‌ها می‌گردد. وانگهی آداب و رسومی که هندیان در میان خویش مرعیٰ می‌دارند موجب می‌شود که قحطی، هرگز در این سرزمین روی ندهد. دیگر ملت‌ها وقتی با هم می‌جنگند، کشتزارها را ویران می‌کنند و موجب می‌شوند بایر گردد؛ حال آنکه نزد هندیان، کشاورزان، مقدس و مصون از تعرض می‌باشند و می‌توانند

---

[۱]. استرابون (۱۵) گیاه بوسپور (bospore) را به دانه‌ای که شبیه دانه‌ی گندم است، اطلاق می‌کند.

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده: «افزون بر همه‌ی این‌ها، بسیاری گیاهان دیگر می‌رویند که به عنوان غذا مصرف می‌شوند و بیشتر آن‌ها بومی این سرزمین می‌باشند. هم‌چنین دیگر میوه‌های خوردنی نیز در این سرزمین می‌رویند که برای غذای حیوانات مناسبند؛ ولی نوشتن درباره‌ی همه‌ی آن‌ها کاری است که زمان زیادی می‌طلبد.»

۲. این گفته در معنای کلی و عام شاید درست باشد؛ امّا نوشته‌های بودایی اغلب به کمبود غذا، ناشی از خشک‌سالی یا سیل اشاره می‌کنند. ر. ک به: Cambridge History of India, I,P. 203

۳. منظور محصولاتی دارای ریشه‌های خوراکی مثل هویج، شلغم، ترب و غیره است.

[۴]. نیشکر یا هر گونه‌ی دیگر نی که سرشار از قند است.

۵. معنای لغوی این فعل «جوشیدن» یا «گرم شدن» است. استرابون (۱۵، ۱، ۲۰) می‌گوید که آن‌چه که دیگر مردمان «رسیدن» میوه‌ها می‌نامند، هندیان «گرم شدن» می‌گویند.

بی‌آنکه خطری متوجه آن‌ها باشد در مجاورت سپاهیانی که برای جنگ صف‌آرایی کرده‌اند، به کارهایشان ادامه دهند. جنگ‌جویان یکدیگر را در نبردها از پای درمی‌آورند، اما هیچ آسیبی به برزگران نمی‌رسانند و آن‌ها را هم‌چون خیرخواهان عموم می‌پندارند؛ هرگز مزارع دشمنان خویش را به آتش نمی‌کشند و درختان آن‌ها را قطع نمی‌کنند.

۳۷. هند دارای رودهای قابل کشتی‌رانی است و سرچشمه‌ی آن‌ها از کوه‌های واقع در شمال است که در دشت‌ها جاری می‌گردند. برخی از این رودها به هم پیوند خورده، در رودی به نام گنگ می‌ریزند. این رود سی استاد[1] پهنا دارد و از شمال به جنوب جاری شده و به اوسئان[2] می‌ریزد. این رود در شرق درکنار سرزمین گانداریدها[3] واقع است و آن‌جا پر از فیل‌های عظیم‌الجثه است؛ از این روی هیچ پادشاه بیگانه‌ای هرگز بر این کشور استیلا نیافته و هم‌چنین دیگر ملت‌ها، از شمار و قدرت این حیوانات می‌هراسند. در واقع، حتی اسکندر مقدونی که سراسر آسیا را فتح کرد، از جنگیدن با گانداریدها حذرکرد؛ وی پس از آنکه همراه با سپاهیانش به رود گنگ رسید و سایر هندیان را مطیع خویش ساخت، وقتی آگاه شد که گانداریدها چهار هزار فیل را به جنگ او آورده‌اند، از لشکرکشی علیه آن‌ها چشم پوشید.

رودخانه‌ی دیگر، نظیر گنگ، ایندوس است. این رود نیز از شمال سرچشمه می‌گیرد و با ریختن به اوسئان، مرز هند را به وجود می‌آورد.

ایندوس، در هنگام عبور از میان دشت‌های پهناور، چندین رودخانه‌ی قابل کشتی‌رانی را نیز ـ که معروف‌ترین آن‌ها هیپازیس[4]، هیداسپ[5] و آسزِین[6] هستند ـ در خود جای می‌دهد. افزون بر این، رودخانه‌های دیگری از این سرزمین عبور می‌کنند و باغ‌ها را آبیاری کرده، موجب حفظ حاصل‌خیزی خاک می‌گردند. طبیعی‌دانان و

---

[۱]. پنج و نیم کیلومتر

[۲]. (l'Océan)؛ اقیانوس هند

3. Gandarides
4. Hypasis
5. Hydaspe
6. Acésine

فیلسوفان هندی، چنین دلیلی را برای شمار زیاد رودها و فراوانی آب‌ها پیش می‌کشند: آنان می‌گویند؛ سرزمین‌هایی که هند را احاطه کرده‌اند، نظیر سرزمین سکاها، باختری‌ها و آریانی‌ها[1] بالاتر از هند واقع هستند و طبیعی است که آب‌ها از نواحی بالا به نواحی پایین، یعنی هند، سرازیر شده و این‌چنین زمین‌های اطراف را آبیاری کرده، با پیوند خوردن به یکدیگر، شمار زیادی رودخانه پدید می‌آورند.

یکی از این رودخانه‌ها که سیلا[2] خوانده می‌شود و از منبعی به همین نام سرچشمه می‌گیرد، از ویژگی عجیبی برخوردار است: هرکس که در آن بیفتد بر روی سطح آب برنمی‌گردد؛ همه چیز برخلاف قانون طبیعی به اعماق فرو می‌رود.[3]

۳۸. می‌گویند؛ در هند ـ سرزمینی با وسعت بی‌کران ـ افراد بی‌شمار و گوناگونی سکنی گزیده‌اند و هیچ‌یک از آن‌ها از نژاد بیگانه نیستند، زیرا جملگی، بومی آن سرزمین محسوب می‌شوند. هندیان هرگز، هیچ کوچ‌نشینی را نمی‌پذیرند و هیچ‌گاه کوچ‌نشینی به جای دیگر نمی‌فرستند. بر پایه‌ی افسانه‌های آن‌ها، قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین، از میوه‌های وحشی تغذیه می‌کردند و خود را با پوست حیوانات ـ هم‌چنان‌که نخستین یونانیان چنین می‌کردند ـ می‌پوشاندند. پس از چندی، هنرها و آن‌چه راکه برای زندگی سودمند است کشف کردند. نیاز، خود راهنمای حیوان و همچنین انسان است که صاحب دستانی سازگار برای هر کاری و دارای زبان و خرد است.

فرزانگان هندی افسانه‌ای را نقل می‌کنند که شرح مختصر آن خالی از لطف نیست. می‌گویند که در زمان‌های دور، هنگامی که انسان‌ها هنوز به صورتی پراکنده در آبادی‌ها می‌زیستند، باخوس[4] سرزمین‌های مغرب زمین را ترک گفته، با سپاهی

---

1. Arianiens 2. Silla

[۳]. این حکایت که پلین (تاریخ طبیعی، ۳۱، ۲) نیز به آن اشاره دارد، قطعاً افسانه‌ای بیش نیست.

۴. (Bacchus) یا «باکوس» که به نام دیونیزوس نیز معروف می‌باشد؛ وی خدای شراب، تاکستان و جذبه‌ی عارفانه بود. دیونیزوس به معنای «دو بار تولد یافته» می‌باشد، از آن جهت که مادرش سِمِله با دیدن چهره‌ی عاشق خویش، زئوس، به حالت برق‌زده‌ای برزمین افتاد و زئوس، دیونیزوس شش ماهه راکه هنوز در شکم مادر بود بیرون کشیده، او را به ران خود دوخت و در پایان مهلت مقرر، طفل را صحیح و سالم خارج کرد.

قدرتمند نزد آن‌ها رسید و از تمامی هند ـ که در آن زمان هنوز دارای شهر مهمی نبود تا در برابرش ایستادگی کند ـ عبور کرد. وقتی هوا به طور ناگهانی، بیش از اندازه گرم شد و بیماری طاعون سپاهش را از پای درآورد؛ باخوس ـ این فرمانده دوراندیش ـ نیروهایش را به بیرون از دشت برد و اردوی خویش را در دامنه‌ی کوه برپا کرد. بادهای خنکی که در آن‌جا می‌وزید و آب‌های پاکی که از چشمه‌ها جاری می‌شد، بیماری را از اردویش دور کرد. این مکان که در آن باخوس سپاهش را بدین‌سان نجات داد، مروس[۱] نامیده می‌شود؛ روایت یونانی که بر پایه‌ی آن، باخوس درون رانی پرورش یافته است از این موضوع ناشی می‌شود.[۲] پس از آن، باخوس به ذخیره‌ی انواع میوه پرداخت و هنر شراب‌سازی و دیگر چیزهای مفید برای زندگی را به هندیان آموخت. وانگهی وی شهرهای مهمی را بنا نهاد؛ آبادی‌ها را به مکان‌های بهتر انتقال داد و آیین خدایان را برپا ساخت و قوانین و دادگاه‌ها را بنیان نهاد؛ عاقبت، چون کارهای نیک بسیاری را به انجام رساند او را همچون ایزدی پنداشتند و از احترام جاودانی بهره‌مند شد.

همچنین آورده‌اند که وی همراه با سپاهش شمار زیادی زن آورد و در جنگ‌ها از طبل و سنج بهره می‌جست؛ زیرا هنوز شیپور اختراع نشده بود. باخوس پس از ۵۲ سال پادشاهی بر سراسر هند، بر اثر کهولت سن بدرود حیات گفت. پسرانش جانشین وی شدند و پادشاهی را چون میراثی منتقل کردند؛ عاقبت پس از چندین نسل، این سلسله سرنگون گردید و از آن پس، مردم به شیوه‌ی خود بر شهرها حکومت می‌کردند.

۳۹. چنین بود افسانه‌ای که کوه‌نشینان هند، درباره‌ی باخوس و جانشینانش حفظ کردند. آنان همچنین می‌گویند که هرکول در سرزمین آن‌ها زاده شده است و هم‌چون یونانیان، گرز و پوست شیر را، به‌عنوان نشان، ارائه می‌دهند. بر پایه‌ی حکایت آن‌ها، هرکول در قدرت و شجاعت سرآمد همگان بود و زمین و دریا را از

---

[۱]. (Méros)؛ به معنای «ران»

[۲]. در ران ژوپیتر (زئوس)

هیولاها پاک ساخت؛ وی که زنان زیادی اختیارکرده بود دارای پسران فراوان و تنها یک دختر[1] بود[2].

وقتی فرزندانش به سن بلوغ رسیدند، هرکول، پادشاهی را به مساوات بین آن‌ها تقسیم کرد. وی همچنین تنها دخترش را ملکه‌ی سرزمینی کرد که به وی بخشیده بود. در بین شهرهای زیادی که هرکول بنا نهاد، معروف‌ترین وبزرگ‌ترین آن‌ها، پالی‌بوترا است[3]؛ در آن‌جا قصری باشکوه ساخت و با اسکان مردمان، شهر را مسکونی کرد وگرداگرد آن را خندقی عمیق حفرکرد که آب‌های رودخانه‌ای درون آن جاری بود. هرکول پس از آنکه از خاکدان انسان‌ها رخت بربست، در شمار خدایان درآمد و از احترامات الوهیتی برخوردار گردید. اخلافش به مدت چندین نسل پادشاهی کردند و آثار چشمگیری از خود بر جای گزاردند؛ اما هرگز با بیگانگان وارد جنگ نشده، هیچ مهاجرنشینی را به خارج از این سرزمین نفرستادند. بعدها، پس از سالیان دراز، بیشتر شهرها حکومت مردمی را برگزیدند؛ با این حال برخی از قبایل تا عهد لشکرکشی اسکندر، حکومت پادشاهی را حفظ کردند.

در میان آداب و سنن منحصربه‌فردی که نزد هندیان وجود دارد، یکی از آن‌ها که توسط فیلسوفان قدیمی این سرزمین آموزش داده می‌شود، بسیار ستودنی است. بر پایه‌ی این قانون تحت هر شرایطی هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌باید برده‌ی دیگری شود، تمامی انسان‌ها آزاد هستند و باید برابری و مساوات را رعایت کنند.[4] نزد هندیان، وقتی انسان‌ها آموختند که نه ارباب هم‌نوع خویش و نه برده‌ی آنان باشند، بهترین نوع جامعه را به منصه ظهور می‌رسانند؛ بیهوده است که قوانین برابری را برای همگان وضع کنیم و در عین حال، نابرابری حقوق را بر پای داریم.

---

[۱]. این دختر پانتهآ نام داشت. ن. ک به: آریان (۹)

۲. آریان گزارش کاملی از این دختر ـ که نامش پانتهآ بود ـ به دست می‌دهد.

[۳]. بر پایه‌ی گزارش آریان، این شهر در محل تلاقی دورود گنگ و ارانوبوآ (Erannoboa) واقع شده است و امروزه الله‌آباد نام دارد. ن. ک به: رابرتسون (جستاری در باب هند باستان، ص ۲۳۵ از متن لاتین)

[۴]. فیلون به ما گزارش می‌دهد که این قانون نزد اسنیان‌ها (Esséniens) در فلسطین نیز وجود داشته است. اسنیان‌ها پس از لغو برده‌داری، تمامی فرمانروایان مستبد و خودکامه را متهم به تجاوز به قانون مقدس برابری کرده، آنان را چون توهین‌کنندگان به مقدسات می‌پنداشتند.

۴۰. جامعه‌ی هند به ۷ طبقه[1] تقسیم می‌گردد. نخستین آن را فیلسوفان تشکیل می‌دهند. این طبقه از حیث تعداد، کمترین هستند، ولی از لحاظ رتبه و مقام، نخستین. فیلسوفان از هر مسئولیت عمومی معاف و نه ارباب و نه برده‌ی کسی هستند. آنان توسط بزرگان شهر برای قربانی‌های عمومی و مراسم خاک‌سپاری به کار گرفته می‌شوند؛ زیرا محبوب‌ترین خلق خدایان به شمار آمده، بر معارف مربوط به عالم اموات آگاهی دارند. در ازای خدمت، از تحف و احترامات شایانی برخوردار می‌شوند. آنان همچنین به کارهای مفید برای جامعه اشتغال دارند: در مجمع عمومی، که در آغاز هر سال برگزار می‌گردد؛ خشکی‌ها، باران‌ها، بادها، بیماری‌ها و هر آن‌چه را که می‌تواند برای شهروندان سودمند باشد، پیش‌گویی می‌کنند و عموم نیز به آن‌ها گوش فرا می‌دهند.

پادشاه و عموم که بدین‌سان از آن‌چه که در آینده روی خواهد داد آگاه شدند، نیازهای آتی خویش را فراهم می‌سازند و از پیش، هر آن‌چه را که می‌تواند مفید واقع شود، در اختیار می‌گیرند. فیلسوفی که در پیش‌گویی‌های خویش اشتباه کرد[2] مجازات نمی‌شود و تنها محکوم به سکوت می‌شود. طبقه‌ی دوم، برزگرانند که به نظر می‌رسد شمارشان بسیار بیشتر از دیگر طبقات است. اینان از جنگ و دیگر خدمات عمومی معاف بوده، تمام مراقبت و توجه خویش را صرف زراعت می‌کنند؛ دشمن هرگز با دیدن برزگری که در کشتزار است، به وی گزند و آسیبی نمی‌رساند و او را همچون خیرخواه عموم می‌شمرد و از رساندن گزند به وی چشم می‌پوشد. در نتیجه، دشت از نابودی مصون می‌ماند و مملو از گونه‌های مختلف میوه می‌شود و غذاهای گوناگونی را در اختیار انسان قرار می‌دهد. کشاورزان زندگی خویش را همراه با زنان و فرزندانشان، در دشت می‌گذرانند و هرگز در شهرها مستقر نمی‌شوند و خراج را به شاه، که مالک تمامی زمین‌های هند است، می‌پردازند.

---

۱. درباره‌ی طبقات جامعه‌ی هند ر.ک به: نوشته‌های استرابون (۱۵، ۱، ۳۹)؛ آریان (Indica، ۱۱) و نیز مقاله‌ی «طبقات» در (Encyclopaedia Britanica).

۲. استرابون (کتاب ۱۵، بند ۱، ۳۹) می‌گوید که فیلسوف مزبور می‌بایست سه بار اشتباه می‌کرد.

احدی مجاز به داشتن زمین نیست.[1] افزون بر این مالیات، چهار یک محصولات خویش را درون انبارهای شاهی می‌ریزند.

سومین طبقه، مشتمل بر چوپانان احشام بزرگ و کوچک و در یک کلام شبانانی‌اند که در شهر و روستا به سر نمی‌برند و زندگی خود را زیر چادرها می‌گذرانند و چون به شکار هم می‌پردازند، مزارع را از پرندگان و حیوانات درنده پاک می‌سازند. از این طریق، به رغم این‌که بسیاری از حیوانات وحشی و انواع مختلف پرندگان، بذرهای برزگران را می‌خورند، با این حال هند را به زیر کشت می‌برند.

۴۱. چهارمین طبقه، پیشه‌وران هستند که برخی از آن‌ها جنگ‌افزار و برخی دیگر ابزارهای لازم برای کشاورزی و دیگر لوازم زندگی را می‌سازند و نه تنها از خراج معاف هستند بلکه از انبارهای شاهی، مقداری گندم نیز دریافت می‌دارند. طبقه‌ی پنجم، جنگیان هستند که از حیث شمار دومین طبقه می‌باشند. در هنگام صلح، اوقات خود را به تفرّج و سرگرمی می‌گذرانند. همه‌ی سربازان و نیز اسب‌ها و فیل‌های جنگی، از خزانه‌ی شاهی امرار معاش می‌کنند. طبقه‌ی ششم، افورها[2] هستند. اینان مسئول بازرسی و نظارت بر آن‌چه که در هند روی می‌دهد، می‌باشند و باید در باره‌ی آن‌ها به پادشاهان گزارش بدهند و چنان‌چه حکومت، پادشاهی نباشد، می‌باید این گزارش را برای صاحب‌منصبان فراهم کنند.

هفتمین طبقه، سناتورها[3] هستند که در امور عمومی به مشورت و تصمیم‌گیری می‌پردازند؛ از حیث شمار کمترینند، ولی به پاس اصالت خانوادگی و دانایی، برجسته‌ترین می‌باشند، برخی از آن‌ها مشاوران شاه و برخی دیگر کارپردازان حکومت و رؤسای دادگاه می‌باشند و حاکمان و صاحب‌منصبان والا از میان آن‌ها برگزیده می‌شوند.

---

[۱]. این قانونی بود که در دوره‌ی قرون وسطی در باره‌ی سرف‌ها (Serfs) به مورد اجرا گذارده می‌شد و امروزه نیز در پاره‌ای کشورهای نیمه‌متمدن وجود دارد. این وضعیت برزگران در نزد هندیان، به هیچ عنوان با قانون برابری (La loi de l'égalité) آنان، آن گونه که پیشتر اشاره کردیم، همخوانی ندارد.

2. Éphores 3. Sénateurs

تقسیم جامعه‌ی سیاسی هندیان تقریباً چنین است. گذشته از این، برای هر شخصی، ازدواج خارج از طبقه‌اش، تغییر شغل یا داشتن دو شغل هم‌زمان ممنوع است به طوری که یک سرباز نمی‌تواند به زراعت زمین پرداخته و یک پیشه‌ور نیز نمی‌تواند فیلسوف شود.

۴۲. در سرزمین هند شمار زیادی فیل وجود دارد که از حیث قدرت و اندازه بسیار برتر از حیوانات دیگرند. این حیوانات، همچنان که برخی مدعی آنند، دارای روش جفت‌گیری خاصی نمی‌باشند، زیرا آن‌ها همچون اسب‌ها و دیگر چارپایان با هم جفت‌گیری می‌کنند؛ دوره‌ی بارداری ماده‌ها در برخی موارد ۱۶ ماه، ولی در بیشتر موارد ۱۸ ماه است. ماده فیل‌ها مانند مادیان، معمولاً تنها بچه‌ای کوچک می‌زایند و مادران تا ۶ سالگی به آن‌ها غذا می‌دهند. بیشتر فیل‌ها به بالاترین سنی که یک انسان می‌تواند برسد، دست می‌یابند و پیرترین آن‌ها به دویست سالگی می‌رسد.

هم‌چنین نزد هندیان، صاحب‌منصبانی وجود دارند که نقش آن‌ها، استقبال از بیگانگان است و همچنین مراقبند هیچ ظلمی نسبت به آن‌ها نشود. گذشته از این، اگر یک خارجی بیمار شود وی را نزد حکیمی می‌برند و مراقبت‌های دیگری نیز در حقشان روا می‌دارند؛ وقتی مردند آن‌ها را به خاک می‌سپارند و دارایی‌هایی را که خارجیان، هنگام مرگ، از خود بر جای می‌گذارند به وارثین‌شان بازمی‌گردانند*. درباره‌ی هند و تاریخ باستانی این‌سرزمین، به‌آن‌چه تاکنون گفته‌ایم، بسنده‌می‌کنیم.

۴۳. حال درباره‌ی اسکیت‌هایی که در همسایگی هند می‌زیند، سخن خواهیم راند. در ابتدا، اسکیت‌ها تنها سرزمین نسبتاً محدودی را در تملک خویش داشتند، اما به پاس قدرت و شجاعت، به تدریج نیرومند شده، سرزمین پهناوری را در اختیار گرفتند و این قوم در ردیف ملتی نیرومند و باشکوه سر برافراشت.

---

* این قسمت در ترجمه‌ی فرانسوی «فرد هوفر» ذکر نشده و در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «گذشته از این، قضات‌شان موضوعات مورد مناقشه را به دقت بررسی می‌کنند و آن‌هایی که به خاطر ارتکاب عملی خلاف، گناهکار شناخته شدند، محکوم می‌کنند.»

اسکیت‌ها در آغاز تنها شمار اندکی بودند که درکرانه‌های رود آراکس[1] می‌زیستند و به دیده‌ی تحقیر نگریسته می‌شدند. اما چون یکی از نخستین فرمانرایانشان دارای روحیه‌ی جنگاوری و سرداری چیره‌دست بود، آن‌ها سراسر سرزمینی را که از کوه‌ها تا قفقاز[2] و از دشت‌ها تا اوسئان و پالوس مئوتید[3] و همچنین، سرزمینی را که تا رود تانائیس گسترده می‌شد، به تصرف خویش درآوردند.

بعدها بر پایه‌ی روایات اساطیری اسکیت‌ها: باکره‌ای، از زمین در میانشان زاده شد که از سر تا بالاتنه‌اش به پیکره‌ی زنی و باقی، به هیبت ماری بود. ژوپیتر با او هم‌بستر و از او دارای پسری شد به نام اسکیتس[4]. این پسر از پسرهای پیشین او پرآوازه‌تر شد و نامش را بر ملت اسکیت‌ها[5] گذارد. در میان اخلاف این پادشاه دو برادر بودند که به پاس شجاعتشان از دیگران برتر بودند؛ یکی از آن‌ها پالوس[6] و آن دیگری ناپِس[7] نام داشت[8]. این دو برادر، پس از تحقق شماری کارهای نمایان، پادشاهی را میان خود تقسیم کردند. مردمان تحت فرمان یکی از آن دو، پالی[9] و تحت فرمان آن دیگری، ناپی[10] خوانده شدند.

پس از مدتی، اخلاف آن‌ها که دارای شجاعتی بی‌نظیر و در جنگاوری متبحر بودند فتوحاتشان را از ورای تانائیس تا تراس[11] گسترش دادند و با لشکرکشی به

---

1. Araxe

2. Caucase

۳. (Palus-Méotides) یا پالوس مائوتیکوس (palus-Maeoticus) نام قدیمی دریای آزوف (Azov) کنونی.

4. Scythés

[۵]. باید خاطرنشان کرد که کلمه‌ی اسلاوی (Tschudi) که بی‌گمان نام اسکیت‌ها مشتق از آن است، به معنای بیگانه است، هم‌چنان که کلمه‌ی بربر (Barbare) از کلمه‌ی سوریانی بربر (Barbar) به معنای بیگانه و دشمن گرفته شده است.

6. Palus

7. Napès

۸. نظیر این داستان در تواریخ هرودوت (۴، ۸) دیده می‌شود که در آن پدر، هراکلس و پسران، آگاتیروس، ژلونوس و اسکیتس هستند.

9. paliens　　10. Napien

۱۱. (Thrace)؛ ناحیه‌ای در جنوب شرق اروپا، در گوشه‌ی شبه جزیره‌ی بالکان و مشتمل بر شمال شرق یونان، جنوب بلغارستان و قسمت اروپایی ترکیه است.

مکان‌های دیگر تا نیل ـ که در مصر واقع است ـ پیش رفتند[1].

آنان پس از آنکه مردمان قدرتمند بسیاری را که بین سرزمین تراسی‌ها و مصریان می‌زیستند به بردگی کشاندند، امپراتوری اسکیت را از یک طرف تا اوسئان شرقی و از طرف دیگر تا دریای کاسپین و پالوس مئوتید بسط دادند. قوم اسکیت در زمان این پادشاهان نامی، به‌طور قابل ملاحظه‌ای گسترش یافت و نام خویش را بر سکاها، ماساگت‌ها[2]، آریماسپیان[3] و ملت‌های بسیار دیگری گذارد.

در زمان حکومت این پادشاهان، کوچ‌نشین‌های زیادی از درون زمین‌های مغلوب بیرون آمدند. دو تا از مهم‌ترین این کوچ‌نشین‌ها عبارتند از کوچ‌نشین آشوریان[4] که به سرزمین‌های واقع در میان پافلاگونی و پونت کوچانده شدند و کوچ‌نشین مادها که بر کرانه‌های تانائیس فرستاده شدند. بر این کوچ‌نشین آخری، نام سورومات‌ها[5] گذارده شد. سورومات‌ها با گذر زمان به‌طور چشمگیری توسعه یافتند و قست اعظم سرزمین اسکیتی را ویران، ساکنان آن را قتل‌عام و تقریباً تمام آن سرزمین را به بیابان بدل کردند.

۴۴. پس از این وقایع، سرزمین اسکیتی دچار هرج و مرج شد، پادشاهی توسط زنانی اداره می‌شد که دارای شجاعتی بی‌نظیر بودند؛ زیرا نزد این مردمان، زنان چونان مردان به مرارت‌های جنگ عادت داشته، در شجاعت با مردان پهلو می‌زدند. در نتیجه بسیاری از این زنان، به پاس کارهای نمایان خویش، خود را نه‌تنها نزد اسکیت‌ها، بلکه حتی در سرزمین‌های مجاور، پرآوازه ساختند.

کوروش، پادشاه پارسیان، که در زمان خود از دیگر پادشاهان قدرتمندتر بود، پس از اعزام سپاهی گران علیه اسکیت‌ها، شکست خورده به اسارت درآمد و

---

۱. در این یورش، که بین سال‌های ۶۳۰-۶۲۵ پیش از میلاد روی داد، اسکیتی‌ها فلسطین را به تصرف خویش درآوردند، اما بر پایه‌ی نظر هرودوت (۱، ۱۰۵) توسط پسامتی‌خوس از مصر رانده شدند.

2. Massagètes

3. Arimaspes

۴. اینان همان «سوریان سفید» استرابون (۱۲، ۳، ۹) هستند.

5. Sauromates

توسط ملکه‌ی این سرزمین مصلوب شد.[۱] مردم آمازون که در شجاعت زبانزد همگان بودند از آن‌جا شکل گرفتند؛ این ملت نه تنها یورش‌هایی به سرزمین‌های همسایه می‌برد، بلکه حتی قسمت اعظم اروپا و آسیا را به اطاعت خویش درآورد. چون از آمازون‌ها سخن به میان آوردیم، شناساندن چیزهای غیر قابل باوری که در باره‌ی آن‌ها نقل می‌کنند، خارج از موضوع بحث نخواهد بود.

۴۵. بر کرانه‌های رود ترمودون[۲]، پیشتر ملتی ساکن بودند که زنان بر آن‌ها حکومت می‌کردند و این زنان، چون مردان، در امور جنگی تبحر داشتند. یکی از آن‌ها که دارای مقام پادشاهی و به پاس قدرت و شجاعتش زبانزد همگان بود، سپاهی از زنان گرد آورد. این سپاه را به مرارت‌ها و سختی‌های جنگ خو داد و از آن برای مطیع ساختن برخی سرزمین‌های همسایه بهره جست. این موفقیت موجب پرآوازگی او گردید و وی علیه دیگر مردمان همسایه لشکرکشی کرد. در این لشکرکشی سرنوشت نیز با او یار بود. این‌چنین، چونان سرشار از غرور شد که خود را دختر مارس[۳] خواند و مردان را به پشم‌ریسی و کارهای زنانه وادار کرد؛ قوانینی وضع کرد که بر پایه‌ی آن‌ها، امور نظامی به زنان تعلق داشت، حال آن‌که مردان در حقارت یا بردگی به سر می‌بردند. زنان، پاها و بازوان فرزندان پسر را در بدو تولد ناقص می‌کردند تا آن‌ها را برای خدمات نظامی ناکارآمد سازند؛ پستان راست دختران را می‌سوزاندند تا برجستگی پستان مزاحم آن‌ها در نبرد نشود[۴] و به همین خاطر بر آن‌ها نام آمازون[۵] گذاردند. عاقبت ملکه ـ که به واسطه‌ی خرد و روحیه‌ی جنگی بسیار معروف بود ـ در مصب رود ترمودون، شهر مهمی به نام «تمی‌سیر»[۶] بنا و در آن‌جا قصر عظیمی برپا کرد. وی سعی وافری در برقراری نظم نمود و با

[۱]. مورخان هرگز در مورد چگونگی مرگ کوروش اتفاق نظر نداشته‌اند.
۲. (Thermodon)؛ رودخانه‌ای واقع در پونت (Pont)؛ ر.ک. به: استرابون (۱۲، ۳، ۱۴-۱۵).
۳. (Mars)؛ پسر ژوپیتر و ژونون؛ خدای جنگ. با آرِس (Arès) یونانیان مطابقت می‌شود.
۴. از آن‌جا که کمان در دست راست قرار می‌گرفت، برجستگی سینه مانع از هدف‌گیری دقیق می‌شد و مزاحم آن‌ها در استفاده بهینه‌ی از مهارت‌های جنگی می‌گردید.
[۵]. بی‌پستانان.

6. Themiscyre

همکاری سپاه، مرزهای امپراتوری را تا تانائیس گسترش داد. عاقبت پس از کارهای چشمگیر فراوان، در جنگی که سخت از خویش دفاع می‌کرد قهرمانانه جان سپرد.

۴۶. دختر این ملکه که جانشین او در تاج و تخت شد، کوشید راه مادرش را در پیش گیرد و حتی در برخی موارد، از وی پیشی گرفت. وی دختران جوان را در سنین کودکی به آموزش شکار می‌فرستاد و آن‌ها را به تحمل سختی‌های جنگ خو می‌داد. وی جشن‌های باشکوهی به افتخار مارس و دیان[۱] ـ که ملقب به توروپول[۲] بود ـ بر پای می‌داشت. آنگاه با لشکرکشی به آن سوی تانائیس، مردمان زیادی را مطیع خویش ساخت و فتوحاتش را تا تراس گسترش داد. هنگام بازگشت به سرزمین خویش، در حالی که سرشار از غنایم جنگی بود، معابد باشکوهی برای مارس و دیان برپا ساخت و به واسطه‌ی عدالتی که در حکومت مرعیٰ می‌داشت موهبت رعایایش را نسبت به خویش جلب کرد. سپس سپاهی را به سرزمین مجاور اعزام و بخش اعظم آسیا را تصرف کرد و دامنه‌ی امپراتوری خویش را تا سوریه گسترش داد.

پس از مرگ این ملکه، زنان خاندانش جانشین وی شدند؛ باشکوه و جلال حکومت کرده، پیوسته بر قدرت و آوازه‌ی قوم آمازون افزودند. پس از چندین نسل، خبر شجاعت و بی‌باکی آن‌ها در سراسر زمین پخش شد. می‌گویند هرکول، پسر آلکمن[۳] و ژوپیتر، از اوریسته[۴] مسئولیت یافت تا کمربند هیپولیت آمازونی[۵] را برای وی ببرد[۶]. در نتیجه، هرکول به لشکرکشی مبادرت ورزید و در جنگی پیروز شد و سپاه آمازون را نابود ساخت؛ هیپولیت را زنده در بند کرده، کمربندش را از وی ستاند و ضربه‌ای کاری بر قوم آمازون وارد ساخت. بربرهای مجاور نیز، آمازون‌ها را

---

۱. (Diane)؛ دختر ژوپیتر و لاتون؛ الهه‌ی شکار که با آرتمیس یونانیان مطابق است.

۲. (Tauropole)؛ اهلِ تورید (Tauride)؛ تندیس این الهه به این سرزمین انتقال داده شد.

3. Alcmène

4. Eurysthée

۵. (La ceinture l'Amazone Hippolyte)؛ آوردن کمربند ملکه‌ی هیپولیته برای آدمته دختر اوریسته، یکی از دوازده خوان هراکلس می‌باشد.

۶. دیودور (۴، ۱۶) به شیوه‌ی مبسوطی این افسانه را روایت کرده است.

که این چنین مطیع و رام شده بودند، به دیده‌ی تحقیر نگریسته، با یاد آوردن توهین‌های گذشته، با آن‌ها وارد نبردی سخت شده، موفق شدند حتی نام آمازون‌ها را از روی زمین برکنند. با این حال، نقل می‌کنند که سال‌ها پس از لشکرکشی هرکول علیه آمازون‌ها، هنگام جنگ تروا، پانته‌زیله[۱]، دختر مارس و ملکه‌ی بازماندگان جنگ ـ که یکی از خویشاوندانش را کشته و به خاطر این گناه از زادگاهش گریخته بود ـ پس از مرگ هکتور[۲] در ردیف تراوییان قرار گرفت؛ بسیاری از یونانیان را کشت و پس از آن‌که رشادت‌های زیادی از خود نشان داد، قهرمانانه به دست آشیل[۳] کشته شد. وی آخرین آمازونی بود که به واسطه‌ی شجاعتش معروف شد و آن‌چه که از این قوم باقی ماند همگی به طورکامل محو و نابود شد. به این خاطر، وقتی امروزه از گذشته‌ی آمازون‌ها سخن گفته می‌شود، مردم می‌پندارند قصه‌هایی می‌شنوند که برای تفریح و سرگرمی بازگو می‌شوند.

۴۷. چون از سرزمین‌های شمالی آسیا سخن راندیم، سخنی چند درباره‌ی هیپربورها[۴] خالی از لطف نخواهد بود. بین مورخانی که روایات کهن را در سال‌نامه‌هایشان ثبت کرده‌اند، هکاته[۵] و برخی دیگر بر این باورند که آن سوی سلتیک[۶]، در اوسئان، جزیره‌ای وجود دارد که وسعتش کمتر از سیسیل نیست.

می‌گویند این جزیره که در شمال واقع است مسکن هیپربورهاست و آنان چنین نامیده شدند، زیرا در آن سوی نقطه‌ای که بوره می‌وزد،[۷] زندگی می‌کنند. خاک این جزیره بسیار مناسب، حاصل‌خیز و چنان ارزشمند است که ساکنان آن هر

---

1. Penthésilée

۲. (Hector)؛ قهرمان تروایی، پسر پریام و هکوب و ظاهراً پسر ارشد آن‌ها بوده است.
۳. (Aschille)؛ پسر پله، پادشاه شهر Phthie در تسالی بوده است. قهرمانی‌های وی در نبرد تروآ، حماسه‌ی جاودانی ایلیاد هومر را به وجود آورد.
۴. (Hyperboréens)؛ ملتی افسانه‌ای که در اقصی‌نقاط شمالی (در ماوراء باد شمال) و در جایی که باد شمال از آن‌جا می‌وزید سکنی داشتند و سرگذشت آن‌ها با آپولون پیوند خورده است.
۵. (Hécaté) هکاته ملطی؛ مورخ و جغرافی‌دان یونانی. در قرن ۶ ق. م می‌زیست.
۶. (Celtique)؛ بخشی از گل (Gaule) باستان، بین رود سن و گارون.
۷. (Borée)، ایزد باد شمال؛ مقرّ وی در تراس بود که از نظر یونانیان، سردترین مکان محسوب می‌شد.

سال دو بار محصول برداشت می‌کنند*. بر پایه‌ی همین داستان، آن‌جا محل تولد لاتون[1] است و به همین دلیل است که جزیره‌نشینان آپولون را بیش از دیگر خدایان پرستش می‌کنند؛ می‌توان گفت همگی آنان کاهنان این ایزدند، زیرا هر روز سرودهای مذهبی را به احترامش می‌خوانند.

همچنین در این جزیره حصار پهناوری که وقف آپولون شده و نیز معبد باشکوه مدوّری که به نذورات فراوان آذین شده است، مشاهده می‌شود. گذشته از این، شهری در این جزیره واقع است که وقف آپولون شده است؛ بیشتر ساکنین این شهر نوازندگان سیتار[2] می‌باشند و همواره در معابد، پرستش آپولون را به جای آورده، سرودهای مذهبی را با صدای آلات موسیقی همراه می‌سازند. هیپربوریان به زبان خاص خویش تکلم می‌کنند. با یونانیان و به ویژه آتنیان و دلوسی‌ها بسیار صمیمی و مهربانند و این احساسات به زمانی بسیار دور بازمی‌گردد و حتی ادعا می‌کنند که بسیاری از یونانیان به دیدار هیپربورها آمده، نذورات فراوان و نیز سنگ‌نبشته‌هایی به خط یونانی، در آن‌جا گذاردند و متقابلاً آباریس هیپربوری[3] نیز در زمان‌های دور به یونان سفر کرد تا با دلوسی‌ها پیمان مودتی را که بین دو ملت وجود داشت، تجدید کند.

همچنین می‌گویند که وقتی ماه از این جزیره دیده می‌شود، به نظر می‌رسد در فاصله‌ی بسیار اندکی از زمین قرار دارد و برجستگی‌های سطح آن به وضوح مشاهده می‌شود؛ بر پایه‌ی روایات، آپولون هر نوزده سال وارد این جزیره می‌شود؛ همچنین در پایان این دوره است که ستارگان، پس از حرکت انتقالی خویش، به نقطه‌ی آغازشان بازمی‌گردند. این دوره‌ی نوزده ساله نزد یونانیان به نام «سال بزرگ» خوانده می‌شود.[4] این ایزد، هنگام ظهورش، همه‌ی شب‌ها از اعتدال بهاری تا

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... و چون این جزیره از آب و هوای معتدل بی‌نظیری برخوردار است، هر سال دوبار محصول از آن برداشت می‌کنند.»

۱. (Latone)؛ مادر آپولون و دیان

۲. (Cithare)؛ نوعی آلت موسیقی قدیمی

3. Abaris l'Hyperboréen

[۴]. (Grand année)؛ یا چرخه‌ی متون (cycle de Méton)

برآمدن پلیادها[1]، رقص‌کنان با سیتاری در دست دیده می‌شود. گویی این‌چنین، خرسندی و کامیابی خویش را ابراز می‌دارد. پادشاهان این شهر و مراقبان باروی مقدس را بورئاد[2] می‌نامند، زیرا از اخلاف بوره هستند. جانشینی این مناصب همواره از آن این خاندان می‌باشد[3].

۴۸. حال درباره‌ی دیگر سرزمین‌های آسیا ـکه هنوز بدان‌ها اشاره‌ای نداشته‌ایم ـ سخن خواهیم گفت. از عربستان آغاز کنیم.

این سرزمین بین سوریه و مصر واقع است و مردمان زیادی با خصوصیات متفاوت در آن ساکنند. عرب‌هایی که در قسمت شرقی می‌زیند و تحت نام نبطی‌ها[4] معروفند، منطقه‌ی بیابانی بی‌آب و لم‌یزرع را در اشغال خویش دارند؛ آن‌ها با راهزنی و چپاول سرزمین‌های همسایه روزگار می‌گذرانند و شکست دادن آن‌ها در جنگ دشوار است. در نواحی بی‌آب، چاه‌هایی حفرکرده‌اند که تنها خود از محل آن‌ها باخبرند و با پناه جستن به درون این سرزمین بی‌آب، جان خویش را ازگزند در امان می‌دارند. زیرا خود محل آب‌های مخفی را می‌دانند و برای استفاده از آن چاه را باز می‌کنند، حال آن‌که خارجیانی که به تعاقب آنان می‌پردازند از تشنگی در شن‌زارهای بی‌آب و علف جان می‌سپارند و اگر خیلی خوشبخت باشند، پس از تحمل سختی‌های جان‌فرسا به سرزمین خویش بازمی‌گردند. از این روی اعرابی که در این سرزمین می‌زیند، شکست‌ناپذیرند و یوغ بندگی هیچ پادشاهی را گردن نمی‌نهند؛ هیچ زمانی فردی از سرزمین دیگر را به عنوان رهبر خویش نمی‌پذیرند و همواره استقلال مطلق خویش را حفظ کرده‌اند.

در نتیجه، آشوریان، پادشاهان ماد، پادشاهان پارس و مقدونی، به رغم

۱. (Pléiades)؛ پلیادها هفت خواهر بودند که به مقام خدایی رسیده، صورت فلکی پروین را که عبارت از هفت ستاره بود تشکیل دادند. آن‌ها دختران اطلس و پلیونه می‌باشند.

۲. (Boréades)؛ بورئادها به‌طور کلی فرزندان بوره، ایزد باد شمال، می‌باشند؛ ولی دو پسر توأم او کالائیس (Calaïs) و زتس (Zétès) به این عنوان معروف بودند.

[۳]. این حکایت افسانه می‌نماید، زیرا نمی‌توان آن را به هیچ یک از جزایری که در شمال سلتیک واقعند، نسبت داد.

4. Nabatéens

قدرت و سیادتشان، هرگز نتوانستند این اعراب را به بردگی بکشانند. همچنین در سرزمین نبطیان صخره‌ی عظیمی وجود دارد که دژی طبیعی است. تنها از طریق کوره راهی به بالای آن می‌روند و برخی افراد به زحمت و با زمین گذاردن سلاح‌هایشان از آن عبور می‌کنند. همچنین در این سرزمین، دریاچه‌ی بزرگی[۱] وجود دارد که قیر زیادی از آن به دست می‌آید و درآمد زیادی از آن عاید می‌شود؛ این دریاچه ۵۰۰ استاد طول[۲] و ۶۰ استاد عرض[۳] دارد، آبش به قدری بد بو و تلخ است که هیچ ماهی و آبزی نمی‌تواند در آن به سر برد.

هرچند رودهای بزرگ با آب‌های شیرین به این دریاچه می‌ریزد، ولی بوی بدش همچنان باقی می‌ماند. هر ساله لایه‌ی قیری که دو و در پاره‌ای موارد بیش از سه پلتر وسعت دارد از وسط دریاچه به حالت جوشان روی آب می‌آید؛ بزرگ‌ترین این لایه‌ها را مردم اطراف «ورزا» و کوچک‌ترین آن را «گوساله» می‌خوانند. این توده‌ی عظیم قیر که روی آب شناور است از دور چون جزیره‌ای به چشم می‌آید و زمان پیدایش آن از بیست روز قبل مشخص است: در این هنگام، در اطراف دریاچه و در دایره‌ای به شعاع چند استاد، بخار متعفنی پراکنده می‌گردد که رنگ نقره، طلا و مسی را که در نزدیکی آن قرار می‌گیرد، تغییر می‌دهد؛ اما همین که این لایه‌ی قیر به طور کامل پدیدار شد رنگ این فلزات بازمی‌گردد. محل‌های اطراف به خاطر این‌که در معرض بخارهای قابل اشتعال و بدبویی هستند، سلامتی ساکنین را به خطر می‌اندازند و از این روی، ساکنین این سرزمین از عمر کوتاهی برخوردارند.

چون این سرزمین برای رشد و پرورش درختان نخل مناسب است، هر جایی از این سرزمین که رودهایی با آب قابل شرب یا چشمه‌هایی دارد که آن را آبیاری می‌کند، پر از درختان نخل است. دره‌ای وجود دارد که در آن‌جا گیاهی به نام صمغ بلسان می‌روید و عرب‌ها از آن درآمد زیادی کسب می‌کنند؛ زیرا این گیاه، که برای مصارف پزشکی بسیار ارزشمند است در هیچ جای دیگر دنیا پیدا نمی‌شود.

---

۱. دریای میّت؛ ر.ک به: استرابون (۱۶، ۴۲)

[۲]. نود و دو کیلومتر

[۳]. یازده کیلومتر

۴۹[۱]. بخش دیگر عربستان، مجاور این سرزمین بیابانی و بی‌آب و علف، چشم‌اندازکاملاً متفاوتی را پیش روی می‌گذارد و به خاطر فراوانی میوه‌ها و نعماتی که در آن یافت می‌شود، به آن نام عربستان سعید[۲] داده شده است.

در این سرزمین، نی[۳]، بوریا و هر رستنی دیگری که دارای بوی معطّر است به فراوانی می‌روید. در یک کلام، هر نوع ماده‌ی خوشبویی که از برگ درخت یا از صمغ آن‌ها گرفته می‌شود در این‌جا فراوان به چشم می‌خورد و نواحی زیادی از این سرزمین، از این حیث معروف است.

در نواحی دوردست این سرزمین، میره[۴] یافت می‌شود که بسیار مورد پسند خدایان است و نیز کندر که به تمامی دنیای مسکونی صادر می‌شود. ساقه‌های کوستوس[۵]، کازی[۶]، درخت دارچین[۷] و دیگر گیاهان نظیر آن‌ها چنان قطور می‌گردند، که هر چند در جاهای دیگر با امساک بر محراب خدایان می‌نهند و به‌عنوان مواد کمیاب به معرض نمایش گذارده می‌شوند، ولی نزد اعراب به عنوان سوخت تنور و ساخت تختخواب‌های خدمتکاران مورد استعمال قرار می‌گیرند. دارچین موارد استعمال فراوانی دارد و صمغ و سقز معطر نیز به فراوانی در این سرزمین می‌رویند.

کوه‌ها پر از درختان کاج، صنوبر، سدر، سرو کوهی و بوراتوس[۸]است؛ در

---

۱. بندهای ۴۹ تا۵۳ به پوزیدونیوس نسبت داده شده است. ر.ک به:
(Jacoby, FGR HIST., No. 87, F114)

۲. (Arabie Heureuse)؛ جغرافی‌نویسان قدیم، عربستان را به سه قسمت تقسیم می‌کردند. عربستان سنگی (آرابیا پترا)، عربستان بیابانی و عربستان سعید. بخش اخیر در گوشه‌ی جنوب غربی جزیرةالعرب، همان است که امروزه، یمن، عسیر و حضرموت بر جای آن واقع است.

[۳]. تمامی این نی‌ها شیرین‌اند.

۴. (Myrrhe)؛ صمغی معطر و دارای کاربرد پزشکی که از گیاهی تهیه می‌گردد که تنها در عربستان یافت می‌شود.

5. Costus

6. Casie

7. Cinnamomum

[۸]. (Boratus)؛ بر پایه‌ی نظر برخی، این گونه از سرو کوهی نوعی ماده‌ی روغنی تولید می‌کند که دارای خواص دارویی است.

آن‌جا، درختان میوه‌دار زیادی رشد می‌کنند که صمغی از خود می‌تراوند و رایحه‌ی خوشی را در فضا می‌پراکنند که برای کسانی که از نزدیک آن‌ها می‌گذرند، بسیار دل‌پذیر است. تمامی طبیعت، نظیر کندری که در محراب خدایان سوزانده می‌شود، پر از رایحه‌های دل‌پذیر است. از این روی، وقتی به حفر خاک در برخی مناطق عربستان می‌پردازند، رگه‌های معطری پیدا می‌کنند که معدن‌چیان را به سوی معادن وسیع سنگ رهنمون می‌سازد. اعراب، سنگ مورد نیاز برای ساخت خانه‌های خویش را از آن‌جا استخراج می‌کنند؛ این سنگ‌ها چون توسط شبنم تر شده‌اند در فواصل محل‌های اتصال، سیمانی جاری می‌سازند که محکم شده، تمامی قسمت‌های دیوار را سخت به هم پیوند می‌دهد*.

۵۰. هم‌چنین در عربستان، از معادن، طلایی استخراج می‌شود که آپیر[1] می‌نامند؛ این فلز از گداختن سنگ‌های معدن، آن‌گونه که در بین دیگر مردمان رایج است به دست نمی‌آید، بلکه آن رابه شکل قطعاتی به اندازه‌ی یک شاه بلوط از خاک استخراج می‌کنند. این طلا دارای چونان رنگ درخشانی است که صنعت‌گران آن را به عنوان نگین قیمتی‌ترین سنگ‌های جواهرات به کار می‌برند و ظریف‌ترین جواهرات را از آن می‌سازند.

در آن‌جا، همه گونه احشام وجود دارند و آن‌قدر فراوانند که برای قبایل چادرنشین بی‌شماری که از مصرف گندم خودداری می‌کنند، به خودی خود کفایت می‌کند.

بخشی از عربستان که مجاور سوریه است، پر از حیوانات وحشی است؛ شیرها و پلنگ‌های آن بیشتر، بزرگ‌تر و قوی‌تر از شیرها و پلنگ‌های لیبی‌اند. هم‌چنین در آن‌جا، ببری به نام ببر بابلی[2] زندگی می‌کند و حیوانات دورگه‌ای وجود

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وقتی باران در فضای بسته فرو می‌ریزد، این قسمت با رطوبت شل می‌شود و به سوی محل اتصال سنگ‌ها جاری می‌شود. در آن‌جا سخت می‌شوند و دیوارها را محکم می‌کنند.»

[۱]. (Apyre)؛ طلایی خالص که نیازی به حرارت و ذوب آن نیست.

2. Tigre babylonien

دارند که به نظر می‌رسند از ترکیب گونه‌های مختلف به وجود آمده‌اند. از این شمارند شترمرغ‌ها و چنان که از نامشان «استروتوکاملوس»[۱] پیداست، هم از تیره‌ی پرندگان و هم از تیره‌ی شترانند.

شترمرغ، تقریباً به اندازه‌ی شتر تازه به دنیا آمده است. سرش پوشیده از موهای ظریف است؛ چشم‌هایش درشت، سیاه و مثل چشم‌های شترند؛ گردنش دراز، نوکش کوتاه و باریک و بال‌هایش ترکیبی از پرهای نرم و پرکرک است؛ بدنش که بر روی دو پای دو شاخه‌ای قرار دارد، به نظر می‌رسد هم شکل حیوانات خشکی ـ که برای راه رفتن و زندگی بر زمین در نظر گرفته شده ـ و هم شکل پرنده‌ای را دارد. به خاطر سنگینی وزنش نمی‌تواند به هوا بلند شود و پرواز کند؛ ولی با سرعت بر روی زمین می‌دود. وقتی شکارچیان سوار بر اسب این حیوان را تعقیب می‌کنند، او با پاهایش ـ گویی با فلاخنی ـ سنگ به سوی آن‌ها پرتاب می‌کند و با چنان قدرتی این کار را انجام می‌دهد که اغلب شکارچیان زخم‌های زیادی برمی‌دارند. وقتی در شرف به دام افتادن است، سرش را درون بوته یا زیر جان‌پناه دیگر، مخفی می‌سازد؛ برخی گمان می‌کنند که این حیوان این کار را از روی نادانی و بی‌عقلی می‌کند و فکر می‌کند چون کسی را نمی‌بیند، خود نیز دیده نمی‌شود؛ اما واقعیت چنین نیست، چون سرش ضعیف‌ترین عضو بدنش است، جان‌پناهی برای آن می‌جوید تا بدین‌سان جان خود را نجات دهد. در واقع طبیعت مربی بزرگی است: به حیوانات مراقبت از خود و فرزندانشان را می‌آموزد و از طریق این غریزه‌ی فطری، تولیدمثل گونه‌های مختلف را برای همیشه تضمین می‌کند.

۵۱. هم‌چنین در عربستان کاملو پاردالیس[۲] یافت می‌شود؛ این حیوان به نوعی خصوصیات دو حیوان ـ که نام آن‌ها را بر خود دارد ـ را داراست. از حیث جثه از شتر کوچک‌تر بوده و گردنش نیز کوتاه‌تر[۳] است؛ سرو چشمانش، سرو چشمان

[۱]. (Struthocamelus) از (strutho) به معنی گنجشک و (camelus) به معنی شتر آمده است.

[۲]. (Camélo-pardalis)؛ بی‌گمان حیوانی که در این‌جا از آن سخن رانده می‌شود زرافه است، هرچند بسیاری از توصیفاتی که در اینجا بیان می‌شود با این حیوان نسبتی ندارد.

۳. «گردن درازتر» نیز پیشنهاد شده است. آگاتراخیدس (23 ,455 و Photius) گفته بود که گردنشان آن‌قدر ←

پلنگ را تداعی می‌کند، همانند شتر کوهانی بر پشت دارد، رنگ پوست و مویش شبیه به پوست و موی پلنگ و طول دمش نیز به اندازه‌ی دم پلنگ است. در این سرزمین تراژلافها[1]، بوبال‌ها[2] و حیوانات فراوان دیگری نیز از این نوع وجود دارند که به نظر می‌رسند هریک از آن‌ها، دوگونه‌ی متفاوت را در خود دارند. اما شرح و توصیف هریک از آن‌ها باعث اطاله‌ی کلام خواهد شد.

چنین می‌نماید که سرزمینی واقع در جنوب، از بیشترین میزان انرژی خورشیدی که بزرگ‌ترین منبع زندگی است، بهره‌مند است. به همین دلیل، گونه‌های بی‌شماری از حیوانات زیبا و دارای رنگ‌های مختلف در آن‌جا رشد و پرورش می‌یابند. به همین خاطر در مصر؛ تمساح‌ها و اسب‌های آبی و در اتیوپی و صحرای لیبی؛ فیل‌ها، مارها، اژدها[3] و بسیاری از حیوانات عظیم‌الجثه‌ی دیگر مشاهده می‌شوند. هم‌چنین به همین خاطر است که در هند شمار زیادی فیل ـ که از حیث بزرگی و قدرت سرآمد سایر حیواناتند ـ وجود دارد.

۵۲. در هند*، به واسطه‌ی تأثیر نافع و نیروی خورشید، افزون بر حیواناتی با گونه‌های منحصربه‌فرد، سنگ‌هایی با رنگ‌های متفاوت و با درخشش و شفافیتی خیره‌کننده به وجود می‌آیند. چنین‌اند بلورها که از آب پاک منجمد شده‌ای شکل می‌گیرند که انجماد آن از طریق سرما نیست، بلکه از آتشی الهی است که آن‌ها را تغییرناپذیر می‌کند.

بلورها، به خاطر نفوذ مواد فرار، دارای رنگ‌های گوناگونی هستند؛ زمرد و یاقوت در معادن مس شکل می‌گیرند و با کنش مواد گوگردی رنگی، رنگ می‌پذیرند. می‌گویند، یاقوت‌های سبز هم که از گرمای خورشید پدید می‌آیند

→

دراز است که می‌توانند از نوک درختان غذای خود را به دست آورند. زرافه‌ها در قرن سوم پیش از میلاد در اسکندریه به نمایش گذارده شده‌اند. ژولیوس سزار نیز زرافه‌ای را در سال ۴۶ پیش از میلاد به روم آورد.

[۱]. (Tragélaphes)؛ تحت‌اللفظی به معنی بز ـ آهو است.

[۲]. (Bubales)؛ جانوری شبیه به آهو که دارای شاخ‌هایی (U) شکل است.

3. Dragon

*. در ترجمه‌ی انگلیسی «در این سرزمین‌ها» آمده است.

رنگشان را از ماده‌ای فرار می‌گیرند؛ به همین خاطر است که یاقوت‌های سبز مصنوعی با رنگ کردن بلورها، به‌وسیله‌ی آتشی که توسط بشر افروخته می‌شود، ساخته می‌شوند. یاقوت‌های سرخ نیز رنگشان را از پرتو نوری، که تلالؤ آن کم و بیش از آن ساطع می‌گردد، می‌گیرند. هم‌چنین است رنگ‌های پرندگان؛ برخی به نظر می‌رسند ارغوانی رنگند و برخی دیگر پر از رنگ‌های متنوع گوناگون؛ این‌ها به رنگ زرد آتشی‌اند و آن‌ها به رنگ زرد روشن. هریک از آن‌ها رنگشان را بر اساس انعکاس‌های متفاوت نور، از زمرد و طلا می‌گیرند. سرانجام این‌که، یافتن نامی برای هریک از رنگ‌هایی که به این شیوه به وجود می‌آیند، دشوار است. همین امر در تشکیل رنگین‌کمان توسط پرتو خورشید، مشاهده می‌گردد. طبیعی‌دانان از همه‌ی این پدیده‌ها استنباط می‌کنند که گرمای درونی و طبیعی اجسام، جوهره‌ی رنگزای آن‌هاست و خورشید که به همه‌ی موجودات جان می‌بخشد آن را به فعلیت درمی‌آورد. منشأ رنگ‌های گوناگون گل‌ها و خاک‌ها، از این امر ناشی می‌شود. بنابراین بشر، این شاگرد طبیعت، با تقلید از قدرت‌طبیعی خورشید است‌که می‌تواند مواد را رنگ‌آمیزی کرده، چشم‌اندازهای گوناگون به آن داده و این چنین، اثری هنری خلق نماید؛ زیرا روشنایی، سرچشمه‌ی همه‌ی رنگ‌هاست. وانگهی رایحه‌ی‌گل‌ها، خواص شیره‌های گیاهی و جثه و غرایز حیوانات، جملگی از آن ناشی می‌شوند.

درخشش و گرمای آفتاب خصوصیات متفاوتی به خاک می‌بخشند؛ آن‌ها با تأثیر ملایم خویش، زمین را حاصل‌خیز و آب را بارور می‌گردانند؛ سر آخر این‌که، خورشید معمار طبیعت است. نه سنگ قیمتی پاروس[1] و نه هیچ مرمر معروفی با سنگ‌های اعراب قابل قیاس نیستند؛ آن‌ها بر دیگر سنگ‌ها، به خاطر سپیدی خیره‌کننده، وزن و جلایشان برتری دارند. هم‌چنان که اشاره کردیم، همه‌ی این‌ها ناشی از تأثیر خورشید است که اجسام را محکم و سخت نموده، آن‌ها را با خشک کردن، فشرده ساخته، جلا می‌بخشد.[۲]

---

1. La pierre lygdienne de Paros

[۲]. واقعیت‌هایی وجود دارند که بیشتر احساس می‌شوند تا درک شوند؛ آن‌ها همواره با بشر بوده و ←

۵۳. این اصل درباره‌ی پرندگان نیز صادق است. پرندگان بیشترین میزان گرمای خورشید را از آن خویش ساخته[۱]، به خاطر سبکی وزنشان توانایی پرواز کردن را یافتند و به خاطر تأثیر خورشید از پر و بالی رنگارنگ، به ویژه در سرزمین‌هایی که به خورشید نزدیک‌تر هستند، برخوردارند.

برای مثال در بابل‌زمین، طاووس‌های زیادی، که دارای زیباترین بال‌ها و پرها می‌باشند، وجود دارد و در نواحی دوردست سوریه[۲]، طوطیان، پروفیریان[۳]، مرغ‌های شاخدار و حیوانات فراوان دیگری، که بدنشان از هزاران رنگ گوناگون می‌درخشد، دیده می‌شود.

→

هستند. پرستش خورشید از سوی انسان‌های نخستین قطعاً دلیلی داشت و این پرستش نه تنها به دلیل درخشندگی این ستاره، که روز را از شب جدا می‌ساخت، بلکه به خاطر تأثیر حیاتی و مرموز و می‌توان گفت الهی‌ای است که خورشید بر کل خلقت اعمال می‌دارد. بی‌گمان این تأثیر، در هر دوره‌ای از ادوار شناخته شده بود، هر چند که شاید قادر به ارائه‌ی برهانی علمی برای آن‌ها نبودند. از هزاران سال پیش (دیودور تنها راوی شواهد قدماست) می‌دانستند که روشنایی خورشید سرچشمه‌ی رنگ‌هاست، اما تقریباً یک قرن و نیم است که برای آن برهانی علمی ارائه داده‌اند. همچنین با تجزیه‌ی نور به رنگ‌های نخستینش به این واقعیت پی برده‌اند: اجسامی که به نظر ما زرد میرسند تمامی رنگ‌های دیگر طیف خورشید به جز زرد را جذب می‌کنند؛ اجسامی که سبز به نظر می‌رسند تمامی رنگ‌های دیگر طیف خورشید به جز سبز را جذب می‌کنند... قدما مانند ما می‌دانستند رنگارنگ بودن پرهای پرندگان ناشی از نور خورشید است، اما نمی‌دانستند چگونه این امر از پدیده‌ی پراشی که علم فیزیک امروزه توضیح می‌دهد، ناشی می‌شود. همچنین قدما عطر میوه‌ها را به اشعه خورشید نسبت می‌دادند؛ علم شیمی امروزه در پی آن است تا آن را ثابت کند. فیلسوفان مکتب ایونی به‌طور نظری پذیرفته بودند که در هوا روحی وجود دارد که موجب حفظ آتش و تنفس می‌گردد؛ بشر در قرن‌های متمادی با سردرگمی در جستجوی آن بود. حال همگان می‌توانند این روح را که لاووازیه نام اکسیژن بر آن نهاده است، حس کنند. ارائه مثال‌های دیگر بی‌فایده است؛ از همه‌ی این‌ها تنها کافی است استنباط کنیم که بزرگ‌ترین واقعیت‌های علمی که امروزه به صورت فرمول‌های عمومی توضیح داده می‌شوند از دیرباز شناخته شده بودند و به نوعی تمامی آن‌ها در عقل و خرد آدمی وجود داشته‌اند. تمامی پیشرفت‌های علمی تنها عبارت است از کشف جزئیاتی که این واقعیت‌ها را به اثبات می‌رسانند.

[۱]. نکته‌ی شایان توجه این است که در واقع، پرندگان نسبت به سایر حیوانات، همچنان که تجربه ثابت می‌کند، دارای گرمای درونی بیشتری بوده، خونگرم‌ترین موجودات هستند. تنفس‌شان نیز از تنفس سایر حیوانات تندتر است.

[۲]. منظور آشور است.

[۳]. (prophyriens)؛ شاید منظور فلامنگو است.

این استدلال را می‌توان برای تمامی سرزمین‌هایی که از چنین آب و هوایی برخوردارند، تعمیم داد؛ نظیر هند، کرانه‌های دریای سرخ، اتیوپی و برخی از نواحی لیبی. اما در سرزمین‌هایی که در شرق واقعند، چون از خاک حاصل‌خیزتری برخوردارند، حیواناتی زیباتر و بزرگ‌تر به وجود می‌آیند. در باقی نواحی، شکل و خصوصیات هر حیوان به کیفیت خاک مربوط است. این چنین، اگر بخواهیم از درختان مثالی بیاوریم؛ نخل‌های لیبی میوه‌هایی خشک و کوچک می‌دهند، در حالی که در کول‌سیری، خرماهایی که کاریوت[1] نام دارند، به دست می‌آید که از نظر اندازه، شیرینی و فراوانی شیره، چشمگیرند؛ اما خرماهایی بسیار بزرگ‌تر از این‌ها هم، در عربستان و بابل زمین یافت می‌شود. از این میوه‌ها، برخی تا ۶ انگشت درازا دارند و رنگشان گاهی زرد عسلی و گاهی قرمز ارغوانی است، به طوری که هم چشم‌ها و هم ذائقه را به وجد می‌آورد.

تنه‌ی درخت نخل به بلندی قابل ملاحظه‌ای می‌رسد و تا نوک آن صاف است؛ در نوک درخت، شاخ و برگ‌ها همچون گیسوانی آویزان است و هر یک آرایش متفاوتی دارند، در برخی شاخ و برگ‌ها به صورتی مدوّر پخش شده‌اند و میوه در وسط به شکل خوشه‌ای انگور از درون لفافی پاره شده، بیرون می‌زند؛ در برخی دیگر، این گیسوان از نوک تنها به یک طرف خم شده و نظیر پاره آتشی است که شعله‌اش توسط باد، به سویی زبانه کشیده است. سرانجام در دیگر نخل‌ها این شاخ و برگ‌ها به دو بخش، تقسیم شده و این چنین دوتایی به نظر می‌رسد و چشم‌اندازی جالب و تماشایی پیش روی می‌گذارد.[2]

---

1. Caryotes

۲. چارلز هانری اولدفادر در ترجمه‌ی انگلیسی کتابخانه تاریخی دیودور این جمله را بدین‌گونه آورده است: «سرانجام در دیگر نخل‌ها این شاخ و برگ‌ها به دو طرف خم شده و با چنین آرایش دوگانه‌ای، گویی تاجی از شاخ و برگ بر سر تنه نهاده شده است و بدین‌سان چشم‌اندازی جالب و تماشایی پیش روی می‌گذارد.» برای اطلاع بیشتر ر. ک به:

Old father, Charles Henry, Diodorus of sicily (library of history), w. Heinemann LTD, London,1953 (reprintes), In Twelve volume, Book II. 53, p.61

۵۴. بخش جنوبی عربستان، عربستان سعید، نامیده می‌شود. اعراب بادیه در بخش داخلی آن سکنی دارند که زیر چادر روزگار گذرانده، گله‌های بزرگی از احشام را پرورش داده و در دشت‌های پهناور زندگی می‌کنند. منطقه‌ی بین این دشت‌ها و عربستان سعید ـ هم‌چنان‌که به آن اشاره کردیم[۱] ـ بیابانی و بی‌آب و علف است. بخش غربی عربستان از ریگزار پوشیده شده که چون اوسئان پهناور بوده و مانند دریا، مسافر تنها از طریق صورت فلکی خرس می‌تواند راهش را بیابد.

در بخشی از عربستان که در مجاورت سوریه واقع است کشاورزان و بازرگانانی می‌زیند که از طریق مبادله‌ی پایاپای کالاهایشان، در رفاه به سر می‌برند.[۲] رودهای فراوان و بزرگی نیز از بخشی از عربستان ـ که در آن سوی عربستان سعید واقع و در مجاورت اوسئان است ـ می‌گذرند. این منطقه خاستگاه دریاچه‌های بی‌شمار و باتلاق‌های فراوانی شده است. آبی که از رودخانه‌ها به این مکان‌ها جاری می‌شوند و نیز آب حاصل از باران‌های تابستانی، بخش وسیعی از این سرزمین را آبیاری می‌کنند و دو بار در سال محصول از آن‌جا به دست می‌آید.

همچنین در این سرزمین گله‌های فیل و دیگر حیوانات بزرگ و مخوفی که عظیم‌الجثه‌اند، به چشم می‌خورد. در آن‌جا چهارپایان فراوانی به ویژه گاو و گوسفندهایی با دم‌های بلند و پرپشت، دیده می‌شود؛ گذشته از این، گونه‌های فراوان و متفاوتی از شتران در آن‌جا وجود دارد؛ برخی پرپشم‌اند و برخی دیگر پشم ندارند و بعضی دیگر نیز بر پشت دو کوهان دارند؛ چیزی که نام شتران دی‌تیل[۳] را برایشان به ارمغان آورده است؛ شیر و گوشتشان غذای فراوانی برای ساکنین فراهم می‌سازد. شترانی که به باربری عادت دارند تا ده مدیمن گندم[۴] همراه با پنج مرد بر پشتشان حمل می‌کنند؛ شتران یک کوهانه چون چالاک‌تر و دارای پاهایی بلندتر و کشیده‌تر هستند مسافت‌های طولانی را در سرزمین‌های بیابانی و بی‌آب و علف

---

۱. ر. ک به: بند ۴۸

[۲]. مقایسه کنید با: آمین (۱۴، ۸)

[۳]. (Dityles)؛ شتر دوکوهانه

[۴]. حدود پنج هکتولیتر یا ۹۰۰ پوند

تحمل می‌کنند. این حیوانات حتی در جنگ به خدمت گرفته می‌شوند. دو تیرانداز پشت به هم سوار آن‌ها می‌شوند که یکی هنگام حمله و دیگری هنگام عقب‌نشینی می‌جنگند.

در باره‌ی عربستان به اندازه‌ی کافی سخن گفتیم. اگر درباره‌ی آثار و محصولات این سرزمین کمی به درازه‌گویی پرداختیم به این خاطر بود تا برای خواننده‌ی علاقه‌مند، موضوع جالبی به دست دهیم.

۵۵. می‌کوشیم درباره‌ی جزیره‌ای که در بخش جنوبی اوسئان کشف شد و داستان‌های شگفت‌انگیزی که پیرامون آن روایت شده است، شرح مختصری به دست دهیم.

یامبولوس[1] از کودکی شیفته‌ی آموختن بود؛ پس از مرگ پدرش که بازرگان بود وی نیز حرفه‌ی تجارت پیشه کرد. وقتی برای رفتن به سرزمینی که ادویه تولید می‌کرد از عربستان می‌گذشت، همراه با هم‌سفرانش توسط راهزنان دستگیر شد؛ در ابتدا به همراهی یکی از هم‌سفران برای مراقبت از گله‌ها گماشته شدند، ولی بعدها به دست مردم اتیوپی افتادند که آن‌ها را همراه خویش به نواحی ساحلی اتیوپی بردند. این مردم آن‌ها را دستگیر کردند؛ برای آن‌که، بر اساس قانونی که نسبت به بیگانگان اعمال می‌شد، آن‌ها را به تطهیر سرزمین خویش بگمارند.

از زمان‌های بسیار کهن، رسمی بین اتیوپی‌هایی که در این منطقه ساکن بودند، برپا بود که توسط هاتفی به آن‌ها ابلاغ شده بود و هر ۲۰ نسل یا هر ۶۰۰ سال ـ که هر سی سال به‌عنوان یک نسل به حساب می‌آمد ـ جاری می‌شد. چون تطهیر از طریق دو نفر انجام می‌گرفت برای این دو تن کشتی‌ای به ابعادی متناسب می‌ساختند که می‌توانست در برابر طوفان‌های دریایی تاب آورده، توسط دو پاروزن به راحتی حرکت کند. آذوقه‌ی دو نفر را، برای ۶ ماه در آن بار می‌زدند و این دو تن را سوار بر کشتی می‌کردند و مطابق با دستور هاتف، به آن‌ها فرمان می‌دادند تا راهی جنوب شوند. هم‌چنین به این دو مرد اطمینان داده می‌شد که به جزیره‌ای خوش

---

1. Iambulus

آب و هوا خواهند رسید که افرادی شرافتمند در آن می‌زیند و آن‌ها در بینشان در خوشبختی خواهند زیست.

هم‌چنین به این مسافران می‌گفتند که اگر صحیح و سالم به این جزیره برسند اتیوپی به مدت ۶۰۰ سال از صلح و سعادت دائمی برخوردار خواهد گردید، اما چنان‌چه از عظمت دریا بهراسند و بازگردند به‌عنوان افرادی کافر و منحوس برای سرزمین، با سخت‌ترین مجازات مواجه خواهند شد. بر این اساس، اتیوپیان جشن باشکوهی در نزدیکی دریا برگزار کردند و پس از انجام قربانی‌های باشکوه، تاجی از گل بر سر دو مردی که مسئول تطهیر و رستگاری ملت بودند، نهاده و آن دو را سوار بر کشتی کردند. آن‌ها پس از ۴ ماه دریانوردی و جدال با طوفان‌های دریایی به جزیره‌ای که برای آن‌ها توصیف شده بود، رسیدند. این جزیره به شکل دایره و محیط آن حدود ۵ هزار استاد[۱] بود.[۲]

۵۶. همین‌که به این جزیره رسیدند، برخی از بومیان به دیدارشان آمده، قایق را به خشکی بردند. جزیره‌نشینان همگی با شتاب به استقبال آمدند و از رسیدن این دو بیگانه غرق حیرت شدند؛ ولی به گرمی از آن‌ها استقبال کرده، بخشی از فرآورده‌های خود را که برای آن‌ها ضروری می‌نمود در اختیارشان گذاردند. مردمی که در این جزیره می‌زیستند از حیث ویژگی‌های جسمانی و رفتاری کاملاً با ساکنین سرزمین‌های ما فرق دارند.

از لحاظ ساختار جسمانی مانند هم بوده و قدشان بیشتر از چهار ارش است.[۳] استخوان‌هایشان تا اندازه‌ای انعطاف‌پذیر بوده، قابلیت آن را دارد که همانند اندام‌های عصبی به شکل اول خود بازگردند. بدنشان بسیار ظریف به نظر می‌رسد، اما بسیار قوی‌تر از بدن‌های ما هستند، زیرا وقتی شی‌ای را در دست‌هایشان

---

[۱]. حدود نود و دو میریامتر

[۲]. برخی بر این عقیده‌اند که جزیره‌ای که در این‌جا از آن سخن رفته است، جزیره‌ی سیلان (Taprobane/Ceylan) باشد. عقلانی‌تر خواهد بود که تمامی این داستان را حاصل تصور یامبولوس در نظر گیریم.

[۳]. حدود ۲ متر

می‌گیرند، کسی نمی‌تواند آن را از میان انگشتانشان بیرون آورد. آن‌ها تنها بر سر، ابروان، پلک‌ها و ریش دارای مو هستند؛ تمامی قسمت‌های دیگر بدن، آن چنان صاف است که کمترین مویی برآن مشاهده نمی‌گردد. دارای چهره‌ای زیبا بوده، اندامشان متناسب و موزون است. سوراخ بینی آن‌ها پهن‌تر از سوراخ بینی ماست[۱] و غده‌ای شبیه زبان کوچک بر روی آن آویزان است. زبانشان نیز دارای ویژگی خاصی است؛ بخشی از آن طبیعی و مادرزادی و بخشی دیگر ساختگی است؛ از طول تا ریشه طوری شکاف خورده که دو تا به نظر می‌رسد. این وضعیت زبان، آن‌ها را در تولید انواع گوناگون اصوات، تقلید نه تنها تمامی زبان‌ها بلکه آوازهای انواع پرندگان و در یک کلمه، تمامی اصوات، توانا ساخته است.

عجیب‌تر از همه این‌که، یک شخص می‌تواند در آن واحد با دو نفر گفتگو کرده، به آن‌ها جواب داده و این گفتگو را ادامه دهد و این عمل را با بهره‌گیری از بخشی از زبان برای گفتگو با فرد نخست و بخشی دیگر، برای گفتگو با نفر دوم انجام می‌دهد.

آب و هوای آن‌جا بسیار معتدل است، زیرا جزیره بر خط استوا واقع است. از این روی، ساکنین نه ازگرمای زیاد رنج می‌برند و نه از سرمای زیاد. در این جزیره، میوه‌ها در تمامی طول سال رسیده‌اند، هم‌چنان که شاعر می‌گوید: «امرود پس از امرود و سیب در پی سیب و انگور پس از انگور و انجیر در پی انجیر بر می‌روید و می‌پرورد.»[۲]

طول روزها و شب‌ها برابرند، هنگام ظهر اشیا هیچ سایه‌ای برنمی‌افکنند، زیرا خورشید به‌طور قائم روی سرشان قرار دارد.

---

۱. مترجم انگلیسی کتاب دیودور، اولدفادر، سوراخ بینی را «لاله‌ی گوش» ترجمه کرده است. [BooK II. 56, p.71] متأسفانه در این بند، ترجمه‌ی دیگری از کتاب دوم دیودور در دسترس مترجمان نبوده تا با مقابله‌ی متن‌ها، جمله‌ی درست را از غلط بازشناسند. با وجود این با مشورتی که با دکتر پی‌یربریان صورت گرفت ایشان با بزرگواری ترجمه‌ی فرانسوی دیگری از کتاب دیودور را مورد بررسی قرار داده، بدین نکته اشاره نمودند که ترجمه‌ی انگلیسی صحیح می‌باشد و مترجم فرانسوی، فرد هوفر، در این‌جا مرتکب اشتباه گردیده است.

۲. هومر، اودیسه، سروده‌ی هفتم.

۵۷. ساکنین جزیره ایلی یا قبیله‌ای زندگی می‌کنند و جمعیت هر قبیله از ۴۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. آن‌ها در مراتع روزگار می‌گذرانند و در آن‌جا، هر آن‌چه که برای امرار معاش لازم است می‌یابند؛ زیرا به خاطر حاصل‌خیزی خاک و دمای هوا، بیش از نیازهایشان میوه به دست می‌آید. بخصوص دراین جزیره نی‌های فراوانی رشد می‌کنند که دارای دانه‌ای شبیه اوروب سفید[1] هستند؛ ساکنین جزیره پس از برداشت این میوه آن را درآب گرم می‌خیسانند تا آنکه به اندازه‌ی تخم کبوتری شود. پس از آسیاب کردن و ورز دادن با دست، از آن نان‌هایی با طعم شیرین می‌پزند. هم‌چنین در این جزیره چشمه‌های زیادی وجود دارد که چشمه‌های آب گرم آن برای حمام گرفتن و رفع خستگی مورد استفاده قرار می‌گیرد و چشمه‌های آب سرد که دارای آب شیرین و گوارایند، نقش زیادی در حفظ سلامتی دارند.

جزیره‌نشینان به شاخه‌های مختلف علوم و به ویژه ستاره‌شناسی می‌پردازند. الفبایشان از هفت نویسه تشکیل شده، ولی ارزش این هفت نویسه بر اساس صداهایی که تولید می‌کنند برابر با ۲۸ حرف است؛ هر نویسه می‌تواند به چهار شیوه‌ی متفاوت نوشته شود؛ آن‌ها مثل ما افقی نمی‌نویسند، بلکه از بالا به پایین می‌نویسند. ساکنین دارای عمری درازند و معمولاً تا سن ۱۵۰ سالگی عمر می‌کنند، بی‌آنکه به بیماری دچارگردند؛ وقتی فردی به سن مورد اشاره می‌رسد با روش ویژه‌ای، به خواست خود، به زندگی خویش پایان می‌دهد؛ در این سرزمین، گیاه کاملاً منحصربه‌فردی می‌روید که وقتی بر روی آن می‌خوابند به خوابی عمیق فرو رفته، می‌میرند.

۵۸. هرگز زنی را به ازدواج خویش درنمی‌آورند، بلکه زنان را بین خود تقسیم می‌کنند. از این روی، فرزندانی که به دنیا می‌آیند با هزینه‌ی عموم و محبتی یکسان نگهداری و بزرگ می‌شوند. وانگهی، دایه‌هایی که به فرزندان شیرخوار، شیر می‌دهند همواره عوض می‌شوند تا مادران نتوانند طفل خویش را شناسایی کنند.

---

۱. (L'orobe blanche) احتمالاً این دانه از خانواده برنج است.

در نتیجه، چون هیچ حسادت و جاه‌طلبی در بین آن‌ها پدیدار نمی‌شود، مردم بدون کمترین تفرقه و با تفاهم کامل در کنار هم می‌زیند.

در این جزیره گونه‌ای از حیوانات با جثه‌ی کوچک وجود دارد که بدن و خونشان دارای خواص ویژه‌ای است؛ مدوّر بوده و کاملاً شبیه لاک‌پشتند، ولی بر پشت شیار زرد رنگی به شکل «X» قرارگرفته و در انتهای هریک از این شیارها، یک چشم و دهان وجود دارد. به طوری که حیوان دارای ۴ چشم برای دیدن و همین اندازه دهان برای وارد کردن غذا درون حلقی است که غذا از طریق آن درون معده ریخته می‌شود؛ هم‌چنین روده‌ها و دیگر اعضای داخلی این حیوان ابتدایی هستند. پاها دورادور بدنش قرارگرفته و این چنین، این حیوان می‌تواند به هر جایی که دلش می‌خواهد، برود. خونش دارای خاصیت شگفت‌انگیزی است، هر عضوی که به دو نیم قطع شود نظیر دست یا هر عضو دیگری از بدن، به شرطی که این بریدگی تازه باشد یا مربوط به اعضای حیاتی بدن نباشد، به خاطر ویژگی خون به هم پیوند می‌خورد.

هر قبیله از این جزیره‌نشینان، گونه‌ای ویژه از پرندگان بزرگ جثه را پرورش داده، از طریق آن‌ها فرزندان خویش را آزمایش می‌کنند تا آن‌هایی را که دارای استعدادهای ذاتی هستند شناسایی کنند. بدین‌منظور بچه‌ها را بر پشت این پرندگان، قرار داده و پرندگان بی‌درنگ آن‌ها را به هوا می‌برند. بچه‌هایی که می‌توانند این گونه سفر را تحمل کنند، حفظ می‌شوند و آن‌ها را بزرگ می‌کنند، حال آن‌که بچه‌هایی که در این سفر هوایی دچار اضطراب و تهوع شده، وجودشان را ترس و وحشت فرا می‌گیرد، به‌عنوان فرزندانی که عمر زیادی نخواهند داشت و از سجایای روحی و روانی بی‌بهره‌اند، رها می‌کنند.

در هر قبیله، مسن‌ترین فرد، رئیس آن است و دارای قدرت پادشاهی است و همه‌ی افراد قبیله از او پیروی می‌کنند. همین که به سنی که قانون معین کرد ـ پنجاه سالگی ـ رسید، خود به زندگی‌اش پایان داده و کسی که بعد از او پیرترین است، جایگزین وی می‌شود. دریایی که این جزیره را احاطه کرده، طوفانی و دارای جزرومدهای چشمگیری می‌باشد، ولی آب آن مزه‌ای شیرین دارد. صور فلکی

خرس[1] و دیگر صور فلکی که در سرزمین ما مشاهده می‌گردند در آن‌جا غیرقابل رویتند. این جزایر به شمار هفت عدد می‌باشند که تقریباً دارای وسعتی برابر بوده، به فاصله‌ی مساوی از یکدیگر قرار دارند و آداب و رسوم یکسانی در این جزایر جاری است.

۵۹. هر چند خاک جزیره حاصل‌خیز بوده، مواد غذایی را به وفور در اختیار کلیه‌ی ساکنین می‌گذارد و هر چند هر چیزی به خودی خود می‌روید و هیچ مراقبتی نمی‌طلبد؛ با وجود این، آنان هرگز اسراف نکرده، قناعت پیشه کرده و تنها به آن میزانی که نیازمندند، بسنده می‌کنند.

آن‌ها گوشت و سایر مواد غذایی را کباب کرده یا در آب می‌پزند ولی غذاها، چاشنی‌ها و ادویه‌هایی که آشپزان ما فراهم می‌آورند، نمی‌شناسند. همچنین گنبد مینا[2]، خورشید و تمامی اجرام آسمانی را چون ایزدانی می‌پرستند. آنان انواع ماهیان را صید کرده، نیز پرندگان زیادی را شکار می‌کنند. همچنین در بین درختان جنگلی، که به صورت وحشی می‌رویند، زیتون و انگور جلب نظر می‌کند که از آن‌ها به فراوانی، روغن و شراب می‌گیرند. در این جزیره، مارهای بزرگ جثه‌ای دیده می‌شود که هیچ آسیبی به ساکنین نمی‌رسانند و دارای گوشتی خوراکی بوده، طعمی بسیار دلپذیر دارند. تن‌پوش‌های این جزیره‌نشینان از حصیرهایی که درونشان حاوی کرک‌هایی براق و نرم است، ساخته می‌شوند؛ این کرک‌ها را جمع‌آوری کرده، با آمیختن آن‌ها با صدف‌های دریایی خرد شده، زیورآلات زیبای ارغوانی رنگ می‌سازند. حیواناتی که در این جزایر به سر می‌برند همگی دارای اشکالی عجیب و باورنکردنی‌اند.

روش زندگی ساکنین تحت قوانین ثابتی است. ساکنان آن غذای خویش را همزمان با هم نمی‌خورند و از یک غذا نیز مصرف نمی‌کنند. برای آن‌ها مقرر شده است که در برخی روزهای مشخص گاهی گوشت ماهی و گاهی گوشت پرنده

---

1. Constellations des deux ourses
2. La voûte de l'univers

بخورند. همچنین در برخی روزها از گوشت حیواناتی که در خشکی می‌زیند، مصرف می‌کنند و گاهی به خوردن زیتون و غذای ساده بسنده می‌کنند.

همه‌ی کارها تقسیم شده است؛ برخی به شکار می‌روند، برخی دیگر به کارهای دستی و دیگران نیز به کارهای مفید دیگری می‌پردازند. عاقبت این‌که جزء پیران، همگان پیاپی و طی زمان مشخصی به کارهای عمومی می‌پردازند. در جشن‌ها و مراسم باشکوه، سرودها و مدایحی را به احترام خدایان و به ویژه به احترام خورشید ـ که جزیره و خود را وقف آن نموده‌اند ـ از بر می‌خوانند.

مردگان را به هنگام جزر در زیر شن دفن می‌کنند تا هنگام مد، دریا، به نوعی آرامگاهشان را از شن تازه آکنده سازد. بر این باورند؛ نی‌ها ـ که بخشی از غذای خویش را از آن فراهم می‌سازند و ضخامتشان به اندازه‌ی تاجی[1] است ـ هنگام قرص کامل ماه زیاد شده و هنگام افول ماه کم می‌شوند. آب شیرین و پر فایده‌ی چشمه‌های آب گرم موجود در این جزایر، همواره گرمایشان را حفظ می‌کنند و حتی وقتی با آب یا شراب سرد آمیخته می‌شوند، سرد نمی‌گردند.

۶۰. یامبولوس و همسفرش پس از هفت سال اقامت در این جزایر به‌عنوان افرادی شرور و بی‌ادب از آن‌جا رانده شدند. بنابراین ناچار شدند دگر بار قایق را آماده کرده، برای بازگشت آن را پر از آذوقه سازند. با قایق آن‌جا را ترک گفته، پس از چهار ماه دریانوردی، در منطقه‌ی شنی و کم‌عمق هند به گل نشستند. همسفر یامبولوس در امواج هلاک شد، حال آنکه یامبولوس، خود را به دهی رساند. اهالی، وی را به شهر پالیبوترا و نزد شاه آن‌جا بردند. این شهر با دریا چندین روز فاصله داشت. چون این شاه یونانیان را دوست می‌داشت و به دانش‌اندوزی علاقه‌مند بود او را به گرمی پذیرفت و سرانجام، وی را همراه محافظینی به پارس فرستاد. یامبولوس از آن‌جا صحیح و سالم به یونان رسید.

---

۱. اولدفادر، مترجم انگلیسی کتاب دیودور، این جمله را بدین گونه ترجمه کرده: «ضخامتشان به اندازه‌ی یک وجب است.» [Book II. 59, p. 81] دکتر پی‌یریریان در این‌جا نیز با مراجعه به ترجمه‌ی دیگری از این کتاب، نظر مترجم انگلیسی را صحیح دانسته است.

چنین است حکایتی که یامبولوس، خود ـ در تاریخی که نگاشت ـ ثبت کرده و در آن اطلاعاتی از هند ـ که تا آن زمان ناشناخته بود ـ در اختیار ما می‌گذارد. ما نیز چون به وعده‌ای که در آغاز این اثر داده بودیم، جامه‌ی عمل پوشاندیم، در این‌جا کتاب دوم را به پایان می‌بریم.

دیودور سیسیلی



کتابخانه تاریخی

کتاب یازدهم

(۴۸۰ - ۴۵۱ پ.م)



لشکرکشی خشایارشا به اروپا

ترجمه و حواشی از:

حمید بیکس شورکایی ـ اسماعیل سنگاری



انتشارات جامی

۱۳۸۴

Diodorus, Siculus

دیودوروس، سیسیلی

لشکرکشی خشایارشا به اروپا / سیسیلی دیودوروس؛ ترجمه و حواشی حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. ــ تهران: جامی، ۱۳۸۴ ــ.

۱۸۸ ـ ۳۰۱ ص.: مصور. ــ (کتابخانه تاریخی؛ کتاب یازدهم)

ISBN: 964-7468-62-8

(مجموعه تاریخ ایران؛ ۱۲)

فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: Bibliothéque historique.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. تاریخ باستان. ۲. خشایارشای اول، شاه ایران، ۴۵۶ ق.م. ـ جنگها ـ آسیا. ۳. ایران ـ تاریخ ـ هخامنشیان، ۵۵۸ ـ ۳۳۸ ق.م. الف. بیکس شورکایی، حمید، ۱۳۵۴ ــ، مترجم. ب. سنگاری، اسماعیل، ۱۳۵۳ ــ، مترجم. ج. عنوان. د. فروست: کتابخانه تاریخی؛ ج. ۱۱.

۲ک ۹ د / D۵۸ ۹۳۰

ج. ۱۱

۱۳۸۴

کتابخانه ملی ایران ۲۷۵۰۶ ـ ۸۳ م



انتشارات جامی

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲

تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ ـ ۶۴۰۰۲۲۳

کتابخانه تاریخی (ترجمه کتاب یازدهم)

لشکرکشی خشایارشا به اروپا

دیودور سیسیلی

مترجمان: حمید بیکس شورکایی

اسماعیل سنگاری

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: فراین

شابک: ۸ ـ ۶۲ ـ ۷۴۶۸ ـ ۹۶۴

ISBN: 964 - 7468 - 62 - 8

خلاصه‌ی مطالب

- لشکر کشی خشایارشا به اروپا
- نبرد ترموپیل
- نبرد دریایی بین خشایارشا و یونانیان
- حیله‌ی جنگی تمیستوکل و شکست بربرها در سالامین
- بازگشت خشایارشا به آسیا پس از بر جای گذاردن مردونیوس در اروپا همراه با بخشی از سپاهیان
- لشکرکشی کارتاژیان به سیسیل
- حیله‌ی جنگی ژلون که موجب نابودی بخشی از نیروهای بربر گردید، وی دیگر بربرها را به اسارت درآورد.
- ژلون پس از درخواست غرامت، صلح را به کارتاژیان اعطا کرد.
- قضاوت در باره‌ی یونانیانی که در این جنگ رشادت از خویش نشان دادند.
- نبرد یونانیان با مردونیوس و پارس‌ها در سالامین؛ پیروزی یونانیان
- نبرد رومیان با اکوئس‌ها و ساکنان توسکولوم
- بازسازی دیوار پیره توسط تمیستوکل
- ارسال کمک توسط هیرون برای ساکنان کیمه
- نبرد تارنتی‌ها با ژاپیژها
- تراسیده پسر ترون و جبار اگریژانت از سیراکوزیان شکست خورد و حاکمیت را از کف داد.
- تمیستوکل نزد خشایارشا پناه برد و از مجازات مرگ گریخت.
- رهایی شهرهای یونانی‌نشین آسیا توسط آتنیان
- زمین‌لرزه در لاکونی
- مسنیان از اتحاد لاسدمونیان خارج شدند؛ شورش هیلوت‌ها

- آرگوسیان، میسیه را نابود کرده، شهر را خالی از سکنه نمودند.
- سیراکوزیان، سلطنتی را که توسط ژلون بنا شده بود، سرنگون کردند.
- خشایارشا به قتل رسید و اردشیر به جای وی بر تخت سلطنت جلوس کرد.
- مصریان از اتحاد پارسیان خارج شدند.
- اغتشاش در سیراکوز
- آتنیان با اگیناییان و کورنتیان وارد جنگ شدند.
- فوسه‌ای‌ها با دوریان‌ها به جنگ پرداختند.
- میرونید آتنی بر سپاهیان پرشمار بئوسی غلبه کرد.
- لشکرکشی تولمیداس به سفالونی
- نبرد اژستئان‌ها و لیلیبیان در سیسیل
- قانون پتالیسم در سیراکوز
- لشکرکشی پریکلس به پلوپونز
- لشکرکشی سیراکوزیان به تیره‌نی
- خدایان پالیک در سیسیل
- شکست دوستیوس و این‌که وی چگونه خویشتن را به گونه‌ای معجزه‌آسا نجات بخشید.

۱۰. (۱) کتاب پیشین، دهمین کتاب از کل اثر، با شرح حوادثی که یکسال پیش از هجوم خشایارشا[1] به اروپا روی داد و سخنرانی‌هایی که در مجمع عمومی یونانیان در کورنت[2] در باب موضوع اتحاد با ژلون[3] ایراد شده بود، به پایان رسید.

در کتاب حاضر، شرح تاریخ خویش را با آغاز لشکرکشی خشایارشا علیه یونانیان پی خواهیم گرفت و آن را با سال قبل از لشکرکشی آتنیان به قبرس[4] به فرماندهی سیمون[5] به پایان خواهیم رساند.

(۲) کالیاد[6] آرخونت[7] آتن بود که رومیان «اسپوریوس کاسیوس»[8] و «پروکلوس ویرژینیوس تری‌کوس توس»[9] را به‌کنسولی برگزیدند.[10] الی ین‌ها[11] در این زمان نخستین سال هفتاد و پنجمین المپیاد را ـ که «آسیلوس سیراکوزی»[12] در

---

1. Xerxès

۲. (Corinth)؛ از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین شهرهای یونان که از ایام هومر سابقه دارد و دارای تنگه‌ای است که یونان مرکزی را به پلوپونز متصل می کند. این تنگه خلیج سارونیک را به خلیج کورنت مرتبط می‌سازد.

۳. (Gélon)؛ جبار ژلا و سیراکوز (۴۷۸ ـ ۴۹۰ پ. م). وی در هیمر بر کارتاژیان پیروز شد.

4. Chypre

۵. (Cimon)؛ سردار آتنی و فرزند میلتیاد که پس از تبعید تمیستوکل و مرگ آریستید در آتن قدرت را به دست گرفت. در جنگی در قبرس بر ضد دولت هخامنشی در ۴۴۹ ق. م درگذشت.

6. Calliade

۷. (Archonte)؛ بالاترین مقام غیرنظامی در بعضی از شهرهای یونان و از جمله آتن بوده است.

8. Spurius Cassius

9. Proclus Virginius Tricostus

[۱۰]. از کتاب یازدهم دیودور به بعد، ترتیب وقایع به‌طور دقیق رعایت شده است: هریک از سال‌های المپیاد با نام‌های آرخونت‌های آتن و کنسول‌ها یا خطیبان نظامی روم آغاز می‌شود. هرچند این نام‌ها اغلب تا حدودی ناقص می‌باشند ولی بر این باوریم که باید در متن، همان گونه که آمده‌اند، حفظ شوند.

11. Eliens

12. Asylus de Syracuse

بازی‌های «الید»[۱] جایزه دو و میدانی را از آن خود نمود ـ برگزار کردند[۲] و خشایارشا به‌خاطر انگیزه‌هایی که در پی می‌آید، سپاهش را برای حمله به یونان مجهز ساخت.

(۳) مردونیوس[۳] پارسی، پسرخاله و داماد خشایارشا، به خاطر هوش و دلاوری‌اش ارجمندترین فرد نزد هم‌میهنانش بود. وی که سرشار از جاه‌طلبی و نیروی جوانی بود، می‌خواست بر بزرگ‌ترین سپاهیان فرمان براند. به همین منظور خشایارشا را ترغیب نمود تا یونانیان، دشمن همیشگی پارسیان، را به انقیاد خویش درآورد.

(۴) خشایارشا متقاعد شد و چون می‌خواست جملگی یونانیان را از پای درآورد نمایندگانی را برای درخواستِ همکاری به سوی کارتاژها[۴] روانه ساخت. قرار بر این شد هنگامی که خشایارشا با یونانیانی که در یونان می‌زیند مشغول نبرد است، کارتاژها با سپاهیان قابل توجه خود وارد نبرد با یونانیانی شوند که در سیسیل و ایتالیا زندگی می‌کنند.

(۵) بر طبق این قرارداد کارتاژیان پولی را که اندوخته بودند صرف استخدام سربازان مزدور از ایتالیا، لیگوری،[۵] گل[۶] و ایبری[۷] نمودند. هم‌چنین، آنان نیروهای خودی را از سراسر لیبی[۸] و کارتاژ[۹] گرد آوردند. عاقبت پس از سه سال تدارکات،

---

۱. (jeux d'Elide)؛ بازی‌های الید در شهر «المپ» در ساحل غربی پلوپونز به افتخار زئوس برگزار می‌گردید.

[۲]. بر اساس وقایع‌نگاری که عموماً مورد قبول واقع گردیده، اولین سال المپیاد هفتاد و پنجم با سال ۴۸۰ پ. م مطابق است.

3. Mardonius 4. Carthaginois

۵. (Ligurie)؛ در شمال غربی ایتالیای کنونی واقع بود و از شمال به پیمون و امیلیا ـ رومانیا، از شرق به توسکان، از غرب به فرانسه و از جنوب به دریای لیگوری محدود می‌شد.

۶.(Gaule)؛ میان کوه‌های پیرنه، دریای مدیترانه، کوه‌های آلپ، رود راین و اقیانوس اطلس واقع بود و سلت‌ها نخستین ساکنان شناخته شده‌ی آن هستند.

۷. (Ibérie)؛ شبه‌جزیره‌ای در جنوب غربی اروپا شامل اسپانیا و پرتغال که ایبریان ساکنان آن بودند.

۸. (libye)؛ یونانیان در دوره‌ی باستان آن را عموماً بر همه آفریقای شمالی جز مصر اطلاق می‌کردند. لیبی نام قبیله‌ای بوده که در اوایل هزاره‌ی دوم ق. م در قسمت شرقی سیرنائیک مستقر گردید.

۹. (Carthage)؛ بر ساحل شمالی آفریقا واقع بود و امروزه از حومه‌های تونس است (قرطاجنه). نام آن مأخوذ از قومی به همین نام است که در آنجا ساکن بودند.

بیش از سیصد هزار سرباز و ناوگانی مرکب از دویست کشتی جنگی گرد آوردند.[۱]

۲. (۱) خشایارشا که در غیرت و حمّیت با کارتاژها رقابت می‌کرد هم از حیث عظمت تدارکات جنگی و هم از لحاظ شمار سربازان بر کارتاژیان برتری یافت. در بادی امر، در تمام سواحل سرزمین‌های تحت حاکمیتش نظیر مصر[۲]، فنیقیه[۳]، قبرس، کیلیکیه[۴]، پامفیلیه[۵]، پی‌سیدیه[۶]، لیکیه[۷]، کاریه[۸] میسیه[۹]، تروآد[۱۰]، بیتینیه[۱۱]، پونت[۱۲] و تمامی شهرهای واقع در هلس‌پونت[۱۳] کارگاه‌های کشتی‌سازی برپا ساخت. وی نیز مانند کارتاژها سه سال وقت صرف تدارکات کرد و با بهره گرفتن از تجهیزات قابل ملاحظه‌ای که داریوش، پدرش، پیش از مرگش مهیا ساخته بود، بیش از هزار و دویست کشتی جنگی فراهم ساخت.

(۲) داریوش کینه‌ای شدید ـ به خاطر پیروزی آتنیان بر داتیس[۱۴] در نبرد

---

[۱]. هرودوت از همکاری و عقد اتحاد پارس‌ها با کارتاژیان سخنی به میان نمی‌آورد، هرچند که اتحاد پارس‌ها با کارتاژها بسیار محتمل به نظر می‌رسد و حتی کارتاژها تمایل بیشتری برای نبرد با یونان داشتند؛ زیرا بسیاری از سرزمین‌های تابع یونانیان کوچ‌نشین‌های کارتاژها را مورد تعرض قرار می‌دادند.

2. Egypt

۳. (Phénicie)؛ در جغرافیای باستانی نام سرزمینی مطابق لبنان کنونی و قسمت‌هایی از نواحی مجاور آن از سوریه و اسرائیل.

۴. (Cilicie)؛ در جنوب شرقی آسیای صغیر بین دریای مدیترانه و کوه‌های توروس واقع بود.

۵. (Pamphylie)؛ در قسمت جنوبی آسیای صغیر، کنار ساحل جنوبی پی‌سیدیه و بین لیکیه و کیلیکیه واقع بود.

۶. (Pisidie)؛ در جنوب آسیای صغیر واقع بود و توسط پامفیلیه از مدیترانه جدا می‌شد.

۷. (Lycie)؛ سرزمینی در جنوب غربی آسیای صغیر در کنار مدیترانه که از غرب به کاریه، از شرق به پامفیلیه و از شمال به پی‌سیدیه محدود بوده است.

۸. (Carie)؛ سرزمینی در جنوب غربی آسیای صغیر که رود مئاندر آن را از طرف شمال از لیدیه جدا می‌کرد. یونانیان دوریایی و یونیایی در این ناحیه مهاجرنشین‌هایی تأسیس کرده بودند.

۹. (Mysie)؛ سرزمینی در شمال غربی آسیای صغیر، میان هلس پونت و دریای اژه.

۱۰. (Troide)؛ سرزمینی واقع در آسیای صغیر که مرکز آن شهر معروف تروا بوده است.

۱۱. (Bithynie)؛ سرزمینی در شمال غربی آسیای صغیر، کنار دریای سیاه و دریای مرمره. سکنه‌ی اولیه آن از مردم تراکیه بودند.

۱۲. (Pont)؛ سرزمینی واقع در شمال شرقی آسیای صغیر و در کنار دریای سیاه، بین ارمنستان و کولخید و رود هالیس. در اصل جزء سرزمین کاپادوکیه بود.

۱۳. (Helles pont)؛ یا تنگه‌ی داردانل امروزی که دریای اژه را به دریای مرمره متصل می‌سازد.

۱۴. (Datis)؛ فرمانده سپاه داریوش کبیر در نبرد ماراتون به سال ۴۹۰ پ. م

ماراتون[1] ـ از یونانیان بر دل داشت، اما زمانی که قصد لشکرکشی علیه یونانیان را داشت، مرگ او را غافلگیر کرد.

این‌چنین خشایارشا، برای اجرای نیت پدر و با تحریک مردونیوس تصمیم به جنگ با یونانیان گرفت.

(۳) آنگاه که همه چیز برای لشکرکشی مهیا گردید به دریاسالارانش فرمان داد تا کشتی‌ها را در آب‌های فوسه[2] و کیمه[3] گرد هم آورند و خود پیشاپیش نیروهای پیاده و سواره‌نظام که از سراسر خشترپاون‌نشین‌هایش گرد هم آمده بودند قرار گرفت و از شوش[4] عزیمت کرد. پس از رسیدن به سارد[5] پیک‌هایی را به یونان روانه ساخت و به آنان دستور داد تا وارد شهرها شده، از یونانیان تقاضای آب و خاک کنند.[6]

(۴) آنگاه با تقسیم سپاه نیروی کافی برای ساخت پلی بر هلس‌پونت و نیز حفر کوه آتوس[7] ـ در برجستگی‌های خرسونز[8] ـ گسیل داشت تا از این طریق گذرگاهی مطمئن برای نیروهایش بگشاید و در عین حال یونانیان را با عظمت چنین کارهایی هراسناک سازد. کسانی که برای اجرای این امور روانه شده بودند کارها را به لطف تعداد زیادشان در اندک زمانی به انجام رساندند.

(۵) یونانیان با آگاهی بر عظمت سپاهیان پارسی، برای اشغال گذرگاه‌های

---

1. Maraton

[۲]. (Phocée)؛ شهری واقع در ائولی در جنوب شرقی جزیره لسبوس در آسیای صغیر

[۳]. (Cyme)؛ یا «سیم» در شمال شرقی فوسه واقع بود.

4. Suse

۵. (Sardes)؛ مرکز سرزمین مشهور لیدی که کوروش کبیر آن را فتح کرد و به قلمرو هخامنشیان افزود.

[۶]. تقدیم آب و خاک به شاه بزرگ، نشانه فرمانبرداری بوده است.

۷. (Athos)؛ شبه‌جزیره‌ای واقع در شمال شرقی یونان که به‌وسیله تنگه‌ی باریکی نزدیک آکانت به یونان می‌پیوندد. در این تنگه به امر خشایارشا در ۴۸۰ پ. م کانالی حفر شد. کوه آتوس در انتهای شرقی شبه‌جزیره قرار دارد.

۸. (Chersonèse)؛ نامی بود که یونانیان به چند شبه‌جزیره اطلاق می‌کردند که در میان آن‌ها «خرسونز توریک» و «خرسونز تراس» بسیار معروفند.

درهٔ‌تامپه[۱]، ده هزار نیروی سنگین اسلحه‌ی هوپلیت[۲] را روانه‌ی تسالی[۳] کردند. سینتوس[۴] بر لاسدمونیان و تمیستوکل[۵] بر آتنیان فرمان می‌راند. این سرداران تمامی مردمان شهر را ترغیب کردند تا برای دفاع همگانی و ایستادگی در برابر هجوم پارسیان به پا خاسته و گرد هم آیند*. اما با آگاهی از این امر که تسالی‌ها و دیگر یونانیان که در مجاورت این گذرگاه‌ها ساکن بودند به فرستادگان خشایارشا آب و خاک خویش را تقدیم داشتند، از دفاع درهٔ‌تامپه چشم پوشیده و به شهرهایشان عقب نشستند.

۳. (۱) اینک شایسته است، اشاره به یونانیانی که طرف بربرها را گرفتند داشته باشم تا رسوایشان گردانم و افشای این رسوایی، آنانی را که در پی خیانت به آزادی عمومی هستند، بازدارد.

(۲) هنگامی که هنوز درهٔ‌تامپه حفاظت می‌شد «انیان‌ها»[۶]، «دولوپ‌ها»[۷]، «ملیایی‌ها»[۸]، «پرب‌ها»[۹] و «مگنزی‌ها»[۱۰] در لوای پرچم پارسیان قرار گرفتند و پس از خروج و عقب‌نشینی نیروهای محافظ دره، «آخاییان»[۱۱]، «فتیوت‌ها»[۱۲]، «لوکریان»[۱۳]، «تسالی‌ها» و بیشتر «بئوسی‌ها»[۱۴] نیز طرفداری خود را از بربرها

---

۱. (Vallée de Tempé)؛ دره‌ای واقع در تسالی بین المپ و اوسا
۲. (Hoplites) به سپاهیان سنگین اسلحه یونانی اطلاق می‌شد.
۳. (Thessalie)؛ سرزمینی واقع در قسمت شمالی یونان
[۴]. (Synetus)؛ هرودوت (۷، ۱۷۳) به جای «سینتوس» از «اِونتوس» نام می‌برد.
5. Thémistocle
* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «این فرماندهان نمایندگانی را به دولت شهرها فرستاده و از آن‌ها خواستند برای دفاع همگانی از گذرگاه‌ها، سربازانی روانه کنند».
۶. (Enianes)؛ ساکنان آینیا
۷. (Dolopes)؛ در تسالی ساکن بودند.
8. Méliens
۹. (Perrhèbes)؛ در شمال تسالی ساکن بودند.
۱۰. (Magnètes)؛ ساکنان ماگنزیا، دو شهر سرزمین لیدی که یکی «ماگنزیای واقع بر متاندر» و دیگر «ماگنزیای واقع بر سیپولوم» بودند. اولی در جنوب شرقی و دومی در شمال شرقی ازمیر کنونی واقع است.
۱۱. (Achéens)؛ ساکنان سرزمینی در شمال پلوپونز واقع بر خلیج کورنت.
۱۲. (Phthiotes)؛ ساکنان منطقه‌ای در یونان که از شمال پارناس تا اسپرخیوس گسترده شده بود.
۱۳. (Locriens)؛ لوکیان‌ها ساکنان ناحیه‌ای در یونان مرکزی بودند که یکی از قدیمی‌ترین مهاجرنشین‌های

اعلام کردند.

(۳) مجمع یونانیان در تنگه‌ی کورنت مقرر ساخت؛ همین که جنگ با خوشی پایان گرفت، تمام کسانی که با میل خود طرف بربرها را گرفتند به پرداخت ده یک دارایی خویش به خدایان محکوم خواهند شد.[۱] آنان همچنین بر آن شدند نمایندگانی به سوی کسانی که در جنگ بی‌طرف بودند، روانه سازند تا آنان را به نبرد برای آزادی همگانی وادار کنند.

(۴) برخی با خلوص نیت وارد اتحاد یونان شدند، برخی دیگر که تنها در فکر امنیت خویش و در انتظار شروع جنگ بودند مجالی را برای تصمیم‌گیری درخواست نمودند.

آرگوسیان[۲] نمایندگانی به مجمع یونانیان فرستادند و به آنان وعده همکاری دادند، به شرطی که بخشی از فرماندهی به آنان سپرده شود.

(۵) مجمع به آنان چنین پاسخ داد که اگر پیروی از بربرها را بر اطاعت از فرماندهی یونانی ترجیح می‌دهند، پس با آرامش در سرزمین خویش بمانند و نیز بیان داشتند که برای دستیابی به فرماندهی یونانیان، می‌بایست اعمالی فراخور این مقام انجام دهند. با وجود این، هنگامی که فرستادگان خشایارشا یونان را برای مطالبه‌ی آب و خاک می‌پیمودند تمامی شهرها عشق و علاقه‌ی خود را برای حفظ آزادی ابراز داشتند.

(۶) خشایارشا با آگاهی از اتمام ساخت پل بر هلس‌پونت و حفر گذرگاهی از درون کوه آتوس، سارد[۳] را ترک گفته و به سوی هلس‌پونت رهسپار گردید. با رسیدن

→

یونانی جنوب ایتالیا را در ۷۰۰ پ. م تأسیس کردند.

۱۴. (Béotiens)؛ ساکنان سرزمینی در یونان به مرکزیت تب که پس از آتن و اسپارت، مهم‌ترین دولت‌شهر یونانی بود.

[۱]. هرودوت (۷، ۱۳۲) تنها اشاره به خدای دلف، آپولون، می‌کند.

۲. (Argiens) ساکنان آرگوس؛ سرزمینی در شمال شرقی پلوپونز در یونان، نزدیک نوپلیای کنونی که مرکز آرگولیس بود و همواره با اسپارت در کشمکش و با آتن و کورنت در رقابت بود.

3. Sardes

به آبیدوس[۱] سپاهش را از طریق پلی که پیش از این ساخته شده بود، به اروپا هدایت کرد. وی با عبور از تراس[۲]، گروه‌های زیادی از ساکنان تراس و یونانیان مجاور این سرزمین را به نیروهایش ملحق ساخت.

(۷) آنگاه با ورود به دشت دوریسک[۳]، ناوگانش را فراخواند تا دو سپاهش در یک نقطه گردهم آیند. در همین جا بود که او از نیروهایش سان دید: نیروی زمینی مشتمل بر هشتصد هزار مرد جنگی و ناوگانش عبارت از هزار و دویست کشتی دراز بود که در بینشان سیصد و بیست کشتی یونانی یافت می‌شد یعنی یونانیان سوار بر آن‌ها بودند، زیرا این کشتی‌ها توسط خشایارشا تدارک دیده شده بودند و مابقی کشتی‌ها به بربرها تعلق داشت.

مصریان دویست کشتی تدارک دیده بودند، فینیقی‌ها سیصد کشتی، کیلیکی‌ها هشتاد کشتی و پامفیلی‌ها چهل و لیکیه‌ای‌ها همین تعداد، کاریه‌ای‌ها هشتاد، قبرسیان صد و پنجاه.

(۸) دوریان‌ها[۴] که در مجاورت کاریه بودند همراه با رودسی‌ها[۵] و کویان‌ها[۶] با هم چهل کشتی گسیل داشتند، ایونی‌های[۷] متحد با ساکنان خیو[۸] و ساموس[۹] صد کشتی، ائولی‌ها[۱۰] به همراه لسبوسی‌ها[۱۱] و تندوسی‌ها[۱۲] چهل کشتی،

---

۱. (Abydos)؛ سرزمینی واقع در آسیای صغیر بر تنگه هلس‌پونت

۲. (Thrace)؛ ناحیه‌ای در جنوب شرقی اروپا در گوشه‌ی شبه‌جزیره بالکان. تراس قسمتی از شمال شرقی یونان، جنوب بلغارستان و قسمت اروپایی ترکیه را در بر می‌گیرد.

3. Dorisque

۴. (Doriens)؛ از نیای اساطیری دوروس پسر هلن نام گرفته‌اند و در اصل از نواحی کوهستانی اپیر و جنوب غربی مقدونیه بودند که به یونان مرکزی مهاجرت کردند (۹۵۰ ـ ۱۱۰۰ پ. م) و دولتشهر اسپارت را بنا نهادند.

5. Rhodiens

6. Coïens

۷. (Ioniens)؛ قومی که احتمالاً در ۱۰۰۰ پ. م در باریکه‌ی ساحل غربی ترکیه کنونی و جزایر مجاور در دریای اژه مهاجرنشین‌هایی تأسیس کردند.

۸. (Chio) یا «خیوس»؛ جزیره‌ای در دریای اژه در ۸ کیلومتری غرب آسیای صغیر که بر طبق روایات زادگاه «هومر» شاعر یونانی بوده است.

۹. (Samos)؛ جزیره‌ای در دریای اژه، نزدیک ساحل غربی آسیای صغیر و یکی از جزایر سپورادس؛ ←

هلس‌پونتیان و ساکنین پونت هشتاد کشتی و جزیره‌نشینان تحت حمایت و فرمان خشایارشا که میان سیانه‌ها[1] و دماغه‌های تریوپیوم[2] و سونیوم[3] سکنی داشتند، پنجاه کشتی تدارک دیدند.

(۹) چنین بود شمار کشتی‌های سه ردیف پارویی تری‌رم[4]. افزون بر این، هشتصد و پنجاه کشتی برای حمل اسب‌ها در نظر گرفته شده بود و سه هزار کشتی سی پارویی نیز سپاهیان را همراهی می‌کرد. خشایارشا در دوریسک برای مدتی به منظور سان دیدن از تمامی نیروهایش توقف کرد.[5]

۴. (۱) مجمع یونانیان وقتی از نزدیک شدن سپاهیان پارسی آگاه شد، بر آن شد تا بی‌درنگ ناوگانی را به آرتمیزیوم[6] در اوبه[7] گسیل دارند، زیرا به عقیده آنان این مکان برای رویارویی با دشمنان مناسب به نظر می‌رسید. در همان زمان نیروی

→

فیثاغورس در آن‌جا متولد شد.

۱۰. (Eoliens)؛ قومی که در قسمت غربی سواحل آسیای صغیر، مجموعه شهرهایی بنا نهادند.

۱۱. (Lesbiens)؛ ساکنان لسبوس؛ این‌جزیره در شرق‌مدیترانه واقع‌بود. به‌آن جزیره میتیلن نیزاطلاق‌می‌شد.

۱۲. (Ténédiens) ساکنان تندوس؛ جزیره‌ای واقع در دریای اژه بین لمنوس و آناتولی.

1. Cyanées

2. Triopium

3. Sunium

۴.تری‌رم به معنی سه پارویی است و کشتی‌های جنگی را شامل می‌شد که پاروزنان آن در سه ردیف، یکی بالای دیگری قرار می‌گرفتند.

[۵]. بی‌شک خودخواهی و غرور ملی یونانیان، نیروی خشایارشا را بیش از اندازه بزرگ جلوه داد. عقیده ناپلئون نیز ـ که بر سپاهیان کثیری فرمان می‌راند ـ این گونه بوده است. ناپلئون حتی بر این قسمت از تاریخ درخشان یونان نیز با دیده تردید می‌نگریست. او در فرجام جنگ‌های «مادی» چیزی جز اعمالی تردیدآمیز نمی‌دید که در آن هر کس پیروزی را به خود نسبت می‌داد. خشایارشا پیروز به میهن خویش بازگشت؛ چه وی آتن را تصرف، سوزانده و نابود کرده بود و یونانیان از اینکه در سالامین از پای درنیامدند خود را سزاوار ستایش می‌پنداشتند. درباره‌ی جزئیات پرزرق و برق پیروزی یونانیان و شکست دشمنان بی‌شمارشان که هرگز از خاطره‌ها محو نمی‌گردد ناپلئون می‌افزاید که «یونانیان چنین چیزی را می‌گویند و آنان مغرور و اغراق‌آمیز سخن رانده‌اند و هیچ واقعه‌نگاری پارسی در این مورد در دست نیست تا بتوان با مقابله‌ی روایات، قضاوت صحیحی درباره‌ی آن‌ها به عمل آورد.» (خاطرات سنت هلن)

۶. (Artemisium)؛ دماغه‌ای واقع در شمالی‌ترین نقطه‌ی جزیره‌ی اوبه که در نزدیکی آن جنگی میان ناوگان یونانی تمیستوکل و ناوگان پارسی خشایارشا درگرفت و به پیروزی پارسیان انجامید (۴۸۰ پ. م).

7. Eubée

کافی از سپاهیان سنگین اسلحه هوپلیت را،برای اشغال تنگه ترموپیل[۱] روانه ساختند تا از نفوذ بربرها در یونان جلوگیری به عمل آورند، زیرا قصد یونانیان تأمین امنیت ساکنین شهرها و متحدانشان بود.

(۲) اوری‌بیاد لاسدمونی[۲] فرماندهی ناوگان را برعهده داشت و لئونیداس[۳] فرمانروای اسپارتیان[۴] ـ که در تهور و تجربه‌ی جنگی سرآمد دیگران بود ـ پیشاپیش سپاهیان اعزامی به ترموپیل قرارگرفت. وی پس از در دست گرفتن فرماندهی اعلام کرد؛ تنها هزار سرباز همراه خود خواهد برد.

(۳) وقتی افورها[۵] به وی خاطرنشان ساختند که این تعداد سرباز برای مقاومت در برابر سپاهیان بی‌شمار پارسی، بسیار اندک می‌باشد و از او خواستند که سربازان بیشتری همراه خود نماید، لئونیداس مقتدرانه به آنان پاسخ داد* که در واقع آنها برای جلوگیری از عبور بربرها بسیار اندک هستند، ولی همین تعداد برای آنچه که او می‌خواهد اینک انجام دهد، کفایت می‌کند.

(۴) افورها با شنیدن این جواب دوپهلو و مبهم از او پرسیدند که آیا سودای پرداختن به کاری نمایان و بی‌ارزش را در سر می‌پروراند. لئونیداس در پاسخ به این سؤال گفت که او در ظاهر برای پاسداری از ترموپیل عزیمت می‌کند، ولی در واقع قصد او جنگیدن و جان سپردن در راه آزادی همگانی است و در ادامه افزود که مرگ هزار سرباز، اسپارت[۶] را شهره‌ی آفاق خواهد نمود، اما اگر او تمام سپاه لاسدمونی را با خود همراه کند، اسپارت به‌طور کامل نابود خواهد شد، زیرا هیچ لاسدمونی برای نجات جان خویش جرأت گریز نخواهد داشت.

---

۱. (Thermopyles)؛ گردنه‌ی معروفی در تسالی بین کوه اوتیه در جنوب تسالی و خلیج مالیک

2 Eurybiade le Lacédémonien

3. Léonidas

4. Spartiates

۵. (Ephore)؛ افور نامی بود که در اسپارت به پنج صاحب منصب قضایی منتخب می‌دادند. افورها در تعدیل قدرت شاهان نقش مهمی ایفا می‌نمودند.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وی در خفا به آن‌ها این‌چنین پاسخ داد:»

6. Sparte

(۵) این چنین، گروهی که برای پاسداری از ترموپیل روانه شد شامل هزار لاسدمونی از جمله سیصد اسپارتی و سه هزار یونانی دیگر بود.

(۶) لئونیداس با این چهار هزار نفر به سوی ترموپیل پیش رفت. لوکریان که در مجاورت گذرگاه‌ها سکونت داشتند و آب و خاک خویش را به پارسیان تقدیم کرده بودند، به آنان وعده دادند که از گذرگاه‌ها پاسداری خواهند کرد، اما هنگامی که آگاه شدند لئونیداس به سوی ترموپیل در حرکت است عقیده خویش را تغییر داده، در ردیف یونانیان قرار گرفتند.

(۷) تعداد لوکری‌ها هزار نفر بود که هزار ملیایی[۱] و تقریباً همین تعداد از «فوسیدی‌ها»[۲] به آن‌ها ملحق شدند. سر آخر نیز به این گروه‌ها چهارصد تبایی[۳] هوادار یونان اضافه شد، زیرا ساکنان تب با لوکریان، ملیایی‌ها و فوسیدی‌ها در باره‌ی اتحاد با پارسیان هم‌عقیده نبودند. چنین بود شمار یونانیانی که در ترموپیل ـ تحت فرماندهی لئونیداس ـ در انتظار رسیدن پارسیان بودند.

۵. (۱) خشایارشا بعد از بازدید عمومی از نیروها، همراه با تمامی سپاهیانش تا شهر آکانت[۴] پیش رفت؛ نیروی زمینی همگام با ناوگان دریایی که در طول ساحل حرکت می‌کردند، راه می‌پیمودند. او از آن‌جا از طریق کانالی که پیش از این حفر شده بود، شتابان و دل استوار، کشتی‌ها را از دریایی به دریای دیگر[5] عبور داد.

(۲) وقتی به خلیج ملیاک[۶] رسید، دریافت که گذرگاه ترموپیل پیش از این توسط دشمن اشغال گردیده است. در این زمان به سپاه دستور استراحت داد و

---

[۱]. (Méliens)؛ ساکنان اطراف خلیج «مالیاک» یا «ملیاک». متن به اشتباه از ساکنین ملطیه (Milésiens) نام می‌برد.

۲. (Phocidiens) ساکنان سرزمین فوسید که بین تسالی و بئوسی واقع بود.

۳. Thébains / (Thebès)؛ شهر مهم بئوسی که بر طبق روایات، کادموس آن را بنا نهاد و در سال ۱۰۰۰ پ.م. بئوسی‌ها در آن سکنی گزیدند.

4. Acanthe

[۵]. از خلیج استری‌مونیک (Strymonique) به خلیج سنژی‌تیک (Singitique)

6. Le golfe Méliaque

نیروهای کمکی را از اروپا ـ که شمارشان نزدیک به ۲۰۰ هزار نفر بود ـ به نزد خویش فراخواند. اینچنین، مجموع نیروهایش به یک میلیون سرباز بالغ گردید.

(۳) بدون در نظر گرفتن ناوگانی که علاوه بر افراد مسئول آذوقه و تدارکات، تقریباً همان تعداد سرباز نیز حمل می‌کرد؛ پس نباید از آن‌چه که در باره‌ی نیروهای عظیم خشایارشا گفته می‌شود شگفت‌زده شد، زیرا آورده‌اند که عبورشان موجب خشک شدن رودخانه‌هایی گردید که در هیچ فصل سال خشک نمی‌شدند و دریاها زیر بادبان‌های کشتی‌ها ناپدید گشتند. سپاه خشایارشا بزرگ‌ترین سپاهی بود که تاریخ نظیر آن را به چشم دیده است.

(۴) هنگامی که پارسیان در کرانه رودخانه اسپرخیوس[1] اردو زده بودند، خشایارشا پیک‌هایی را برای آگاهی از نظر یونانیان درباره‌ی این جنگ به ترموپیل روانه ساخت. این پیک‌ها همچنین از جانب خشایارشا دستور داشتند به یونانیان ابلاغ نمایند که سلاح‌های خود را زمین گذارده، با آرامش به خانه‌های خود بازگردند و متحد پارسیان شوند. او به یونانیان وعده داد، اگر چنین کنند سرزمینی پهناورتر و حاصل‌خیزتر از آن‌چه که در اختیار دارند، به آن‌ها اعطا می‌نماید.

(۵) لئونیداس* به پیک‌ها این چنین پاسخ داد: «اگر یونانیان قرار باشد هم‌پیمان پادشاه پارسیان شوند، با جنگ‌افزارهایشان برای شاه مفیدتر خواهند بود و اگر ناچار به جنگ با او شوند، می‌توانند شرافتمندانه‌تر برای آزادی خویش پیکار کنند؛ اما در باره‌ی زمین‌هایی که شاه وعده‌اش را به آن‌ها داده است، یونانیان اندرز نیاکانشان را فراموش نکرده‌اند که سرزمین را باید با دلیری و شجاعت به دست آورد، نه با زبونی و پستی.»

۶. (۱) خشایارشا وقتی از طریق پیک‌ها پاسخ یونانیان را شنید، دمارات اسپارتی را که از سرزمینش نفی بلد شده و به وی پناه آورده بود، نزد خویش فراخواند. خشایارشا با تمسخر عقیده دمارات را جویا شد. «شاه افزود که آیا

---

۱. (Sperchius)؛ رودخانه‌ای در یونان که از پیند سرازیر شده و به دریای اژه می‌ریخت.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اما وقتی لئونیداس دستورات فرستادگان را شنید.»

یونانیان بر آنند تا سریع‌تر از اسب‌هایم بگریزند یا جرأت مقاومت در برابر چنین سپاه عظیمی را خواهند داشت؟»

(۲) گویند پاسخ دمارات چنین بود: «ای شاه، تو خود از شجاعت یونانیان غافل نیستی، چه از نیروهای یونانی برای سرکوب و به اطاعت واداشتن بربرهای شورشی بهره جستی. آیا آنان را، آنگاه که برای امپراتوری‌ات مبارزه می‌کردند شجاع‌تر از پارسیان و حال که برای آزادی‌شان می‌جنگند ضعیف‌تر و زبون‌تر می‌پنداری؟»

(۳) شاه با خنده از او خواست در این نبرد او را همراهی کند تا شاهد فرار لاسدمونیان باشد. سپس سپاه خویش را برای حمله به یونانیان در ترموپیل، روانه ساخت. وی مادها را پیشاپیش سپاهیانش قرار داد، یا بدین دلیل که شجاعت آنان را می‌ستود، یا این‌که می‌خواست از آنان خلاصی یابد، زیرا مادها به رغم از دست دادن برتری، هنوز غرور خویش را حفظ کرده بودند[۱].

(۴) وانگهی در میان مادها بازماندگان کسانی که در جنگ ماراتون کشته شده بودند، وجود داشتند. پادشاه، پسران و برادران این قربانیان را به آنان نشان می‌داد تا جملگی را برای کین ستاندن از یونانیان تحریک نماید.

این چنین ستون جنگی مادها نخستین ستونی بود که بر نیروهای مدافع ترموپیل حمله‌ور شد. لئونیداس که خود را برای این حمله آماده کرده بود، نیروهایش را در تنگ‌ترین نقطه‌ی گذرگاه متمرکز کرد.

۷. (۱) نبرد سختی درگرفت: بربرها در مقابل چشمان شاه می‌جنگیدند؛ یونانیان که به استقلال خویش می‌اندیشیدند و توسط لئونیداس به جنگ ترغیب شده بودند، حماسه‌های شگفت‌انگیزی خلق کردند*.

---

[۱]. کوروش در حدود المپیاد پنجاه و هشتم به امپراطوری ماد پایان داد و ما اینک در المپیاد هفتاد و پنجم به سر می‌بریم.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «جنگ سختی درگرفت و از آن‌جا که شاه شاهد دلاوری و شجاعت بربرها بود و یونانیان نیز سودای آزادی را در سر داشتند و لئونیداس آن‌ها را به جنگ ترغیب می‌کرد، این پیکار با خلق حماسه‌هایی پی گرفته می‌شد.»

(۲) جنگ تن‌به‌تن درگرفت و در نبردی سخت ضربات بر بازوها وارد می‌شد و فرجام جنگ تا مدتی طولانی نامعلوم بود. یونانیان به کمک سپرهای فراخ و شجاعت خویش، به سختی موفق به عقب راندن مادهایی شدند که شمار زیادی کشته یا زخمی داده بودند. کیسّی‌ها[1] و سکاها[2] که جنگجویان زبده‌ای بودند، جای مادها را گرفتند. این نیروهای تازه‌نفس نیز در رویارویی با دشمنان خسته و از توان افتاده، نتوانستند برای مدت طولانی به نبرد ادامه دهند و تحت فشار و جنگاوری لئونیداس پا به فرار گذاشتند.

(۳) بربرها که به سپرهای کوچکی مجهز بودند، به دلیل سهولت مانوور جنگی در دشت‌ها، بر یونانیان برتری داشتند، اما برای آنان دشوار بود یونانیانی را که در تنگه‌ها سپرهای فراخ از آنان محافظت می‌کرد* از پای درآورند. بربرها که به خاطر زره سبکشان در معرض ضربات دشمن قرار داشتند با بدن‌هایی مجروح بر زمین می‌افتادند.

(۴) سرانجام، خشایارشا که می‌دید تمام اطراف گذرگاه ترموپیل پوشیده از اجساد کشتگان شده است و بربرها در برابر شجاعت یونانیان سر تسلیم فرود آورده‌اند، نیروهای زبده پارسی را که جاویدان[3] نامیده می‌شدند و از جمله شجاع‌ترین نیروهای پارسی به شمار می‌آمدند، به میدان نبرد فرستاد؛ ولی با وجود این، آنان نیز بعد از مقاومتی کوتاه به عقب رانده شدند.

با فرا رسیدن شب جنگ متوقف گردید؛ بربرها سربازان زیادی را از دست داده بودند و تلفات یونانیان ناچیز بود.

۸. (۱) فردای آن روز خشایارشا برای جبران شکستی چنین غیرمنتظره، از بین تمامی سربازان خویش، شجاع‌ترین آنان را برگزید و پس از تحریک و تهییج

1. Cissiens 2. Saces

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اما از پای درآوردن یونانیانی که با سپرهای فراخ در تنگه‌ها از خود محافظت می‌کردند برای آنان دشوار بود.»

۳. (Immortel)؛ جاویدانان پارسی ده هزار تن بودند و هیچ‌گاه از تعدادشان کاسته نمی‌شد، زیرا با کم شدن هریک از آنان به هر دلیلی، سرباز ورزیده‌ی دیگری جای او را می‌گرفت.

آنان، پاداش‌های درخور توجهی را به کسانی که از گذرگاه بگذرند وعده داد؛ در عین حال خاطرنشان کرد که مجازات فراریان مرگ خواهد بود.

(۲) بربرها با شور و حرارت بر یونانیان تاختند؛ سربازان لئونیداس صفوف خویش را فشرده کرده و چون دیواری از سپر در برابر مهاجمان قرار گرفتند. شور نبرد چنان آنان را به هیجان آورده بود که حاضر نبودند جایشان را به کسانی وانهند که طبق عادت برای جایگزینی آمده بودند. آنان با چیرگی بر خستگی ناشی از نبردی طولانی، توانستند شمار زیادی از سربازان زبده‌ی بربر را هلاک سازند.

(۳) به نظر می‌رسید برای مدتی طولانی بر سر این موضوع بحث و مجادله داشتند که کدام‌یک از آنان برای مدت بیشتری از مخاطرات جنگ هراسی به دل راه نداده است: سپاهیان سالخورده می‌خواستند همچنان بر نیرو و توان جوانان، توفق داشته باشند و سپاهیان جوان، آرزوی دستیابی به افتخارات پیران را در سر می‌پروراندند. سرانجام سپاهیان زبده‌ی بربر عقب‌نشینی کردند، اما با نیروهای خودی مواجه شدند که دستور داشتند مانع از فرار آن‌ها شوند. این چنین آنان به ناچار بر سر مواضع خویش بازگشتند.

(۴) در این اوضاع بحرانی و هنگامی که شاه از شجاعت سربازانش دچار تردید گردید، مردی از دیار تراخینی[1]، که کوره‌راه‌ها را می‌شناخت، نزد او آمد.[2] او به خشایارشا وعده داد که پارسیان را از طریق راه باریک و شیب‌داری به پشت نیروهای لئونیداس رهنمون خواهد ساخت به‌گونه‌ای که این نیروها که از هر سو به محاصره درآمده‌اند، نتوانند از نابودی رهایی یابند.

(۵) شاه با شادمانی پیشنهادش را پذیرفت و به او هدایای فراوانی بخشید و او را شبانگاه با بیست هزار مرد جنگی روانه ساخت. اما در سپاه پارسیان جوان‌مردی به نام تیراستیاداس کیمه‌ای[3] بود که هنگام شب از اردوگاه پارسیان فرار کرد و لئونیداس را از نقشه‌ی مرد تراخینی آگاه نمود.

---

1. Trachinien

[۲]. هرودوت (۷، ۱۲۳) از این خائن به اسم «اپیالت ملیانی» نام می‌برد.

3. Tyrastiadas de Cyme

۹. (۱) یونانیان با شنیدن این خبر، بی‌درنگ، حوالی نیمه‌شب برای مشورت در باره‌ی خطرهایی که آن‌ها را تهدید می‌کرد گرد هم آمدند. برخی بر این عقیده بودند که باید به سرعت تنگه را رها نموده و به متحدین بپیوندند، زیرا نجات سپاه با ایستادگی غیرممکن بود.

لئونیداس، فرمانروای لاسدمونیان که خواستار افتخاری بزرگ برای خود و اسپارتیان بود، دیگر یونانیان را به سرزمین‌هایشان بازگردانید و به آن‌ها دستور داد که از خود محافظت کنند تا بتوانند از سرزمینشان در نبردهای دیگری که پیش‌روی آن‌هاست، دفاع نمایند. اما او به لاسدمونیان دستور داد بمانند و آنان را از رها کردن تنگه منع کرد؛ او افزود که جنگیدن در صف نخست و به پیشواز مرگ رفتن، تنها برازنده سرداران یونان است.

(۲) بدین‌گونه سایر یونانیان عقب‌نشینی کردند و لئونیداس با هم‌وطنانش حماسه‌ی قهرمانانه و باشکوهی را خلق کرد.[۱] لئونیداس همراه با گروه اندکی از لاسدمونیان از جمله تسپی‌ها[۲] و متحدین، که شمارشان به سختی به پانصد نفر می‌رسید، جان خویش را برای نجات یونان فدا کردند.

(۳) در این حال پارسیان به راهنمایی مرد تراخینی تنگه را دور زده، خود را به پشت نیروهای لئونیداس رساندند. یونانیان که افتخار را بر نجاتی که از آن ناامید گشته بودند، ترجیح می‌دادند به اتفاق آرا از فرمانده خویش خواستند که قبل از این‌که دشمن آنان را محاصره کند، خود بر دشمن حمله برند.

(۴) لئونیداس خشنود از غیرت سربازان، به آنان دستور داد غذایی صرف کنند، همچون افرادی که می‌بایست در جهنم (هادس)[۳] شام صرف کنند؛ خود نیز اندکی غذا خورد* تا بتواند خستگی نبرد را برای مدتی طولانی تحمل کند. همین

---

[۱]. ن. ک به: هرودوت (کتاب ۷، بند ۲۲۲)

۲. (Thespiens)؛ ساکنان شهری واقع در بئوسی

۳. (Hadès)؛ از خدایان یونان. پسر کرونوس و رئا. با همسر خویش پرسفونه بر اشباح مردگان حکم‌فرمایی می‌کرد. او حکم‌فرمای عالم زیرین بود و خدای اموات (Enfers=Tartare)

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «و او خود مطابق دستور خود غذا خورد زیرا گمان می‌کرد که این‌چنین می‌تواند نیروی خویش را برای مدت طولانی حفظ کند و در برابر سختی‌های پیکار تاب آورد.»

که سربازان قدرتشان را بازیافتند و خود را برای نبرد کاملاً آماده دیدند، لئونیداس دستور داد که با حمله بر قلب سپاه دشمن به اردوی پارسیان نفوذ کرده و خود را به سرعت به خیمه شاه برسانند.

۱۰. (۱) مطابق این دستورات، لاسدمونیان با بهره‌گیری از تاریکی شب، در صفوفی به هم فشرده، در حالی که لئونیداس پیشاپیش آن‌ها قرار داشت، به سوی اردوی دشمن حمله‌ور شدند. بربرها که مورد حمله‌ی ناگهانی قرار گرفتند سراسیمه و پریشان از خیمه‌هایشان خارج شده و با یقین به این‌که گروه همراه مرد تراخینی هلاک شده و تمامی سپاه یونان به سوی آن‌ها یورش آورده‌اند؛ دچار وحشت شدند.

(۲) در نتیجه این حمله شمار زیادی از سربازان پارسی توسط سربازان لئونیداس به خاک هلاک افتادند و بسیاری از آنان توسط هم‌قطارانشان که نمی‌توانستند در تاریکی شب همدیگر را شناسایی کنند، هلاک شدند[۱]؛ آشفتگی و کشتار اردوگاه را فرا گرفت: پارسیان در این آشفتگی دهشتناک که نه دستور و نه نشانه‌ای از اتحاد و حضور ذهن وجود داشت، یکدیگر را به قتل می‌رساندند.

(۳) گر پادشاه در چادرش می‌ماند، او نیز توسط یونانیان به قتل می‌رسید و جنگ تمام می‌شد؛ اما خشایارشا با آغاز درگیری از خیمه پادشاه خارج شد و یونانیان با وارد شدن در خیمه پادشاه تقریباً تمام کسانی را که در آن‌جا بودند، گردن زدند.

(۴) آن‌ها در تاریکی شب تمام اردوگاه را برای جستجوی خشایارشا زیر پا گذاشتند. اما در سپیده‌دم همه چیز روشن شد: بربرها با مشاهده‌ی شمار اندک یونانیان شروع به تحقیر چنین گروه ضعیفی نمودند، اما به خاطر وحشت از تهورشان جرأت نکردند از روبه‌رو بر آنان حمله برند، هرچند که به دلیل تعداد اندک، تحقیرآمیز به نظر می‌رسیدند.

این چنین بربرها با حمله از جناحین یا پشت؛ از دور با پرتاب زوبین و تیر همگی آنان را کشتند. چنین بود سرنوشت لئونیداس و آنانی که به نگهبانی از گذرگاه

---

[۱]. بر اساس نظر هرودوت (۷، ۲۲۳) این حمله برعکس، در میان روز صورت پذیرفت.

ترموپیل گماشته شده بودند.

۱۱. (۱) چه کسی مرگ این شجاع‌دلان را، که همگی زندگی خویش را به اتفاق آرا و با خشنودی برای نجات یونان ایثار کردند و مرگ قهرمانانه را بر زندگی در بردگی ترجیح دادند، نمی‌ستاید*.

(۲) آیا درک بهت و حیرت بربرها با مشاهده این امر که پانصد تن جرأت کردند در برابر یک میلیون نفر ایستادگی کنند، دشوار است؟ چه کسی در آینده برای سرمشق گرفتن از این شجاع‌دلان که توسط دشمن از پای درآمدند** ـ جسماً شکست خورده ولی روحاً پیروز گشتند ـ سرشار از حسادت نخواهد شد. در خاطر انسان این تنها شکستی است که باشکوه‌تر از زیباترین پیروزی‌ها می‌نماید؛ زیرا باید انسان‌های نیک‌کردار را نه بر اساس نتایج اعمالشان بلکه بر اساس نیتشان مورد قضاوت قرار داد: فرجام هر عملی تنها به سرنوشت بستگی دارد و تنها نیت است که به انسان‌ها ارزش می‌بخشد.

(۳) چه کسی خود را برتر از این انسان‌ها می‌پندارد در حالی که خود را با دشمنانشان، یک در برابر هزار مقایسه می‌کردند، ولی بدون هیچ درنگی، شجاعت خویش را در برابر شمار دشمنانشان قرار دادند.

آنان امیدی به پیروزی بر چندین هزار دشمن نداشتند، اما می‌خواستند بعد خویش، نمونه‌ای از حماسه‌ای بی‌همتا را بر جای بگذارند. اسپارتیان در نبرد با بربرها تنها می‌خواستند، نشانِ شجاعت را از آن خود کنند.

(۴) در خاطر انسان، آن‌ها تنها کسانی هستند که نجات قوانین سرزمینشان را بر زیستن ترجیح دادند و برانگیخته از این احساسات، با سخت‌ترین مخاطرات رویارو شدند.

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «چه کسی در برابر شایستگی‌های این مردان غرق حیرت نخواهد شد؛ آن‌ها با هم هم‌پیمان شده و مکانی را که یونان برای آنها تعیین کرده بود رها نکردند و جانشان را با خشنودی برای نجات جملگی یونانیان فدا کردند و مرگ با افتخار را بر زندگی ننگین ترجیح دادند.»

** در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «در میان بربرها، چه کسی می‌توانست آن‌چه را که روی داد تصور کند؟»

(۵) آنان بیشتر از کسانی که بعدها بر خشایارشا پیروز شدند، شایستگی نجات و آزادی همگانی یونانیان را داشتند. عمل این اسپارتیان بربرها را غرق حیرت کرد و هم‌چشمی را در میان یونانیان برانگیخت.

(۶) مورخان و شاعران، به افتخار ابدی آنان اشاره داشته‌اند.

سیمونید[1] شاعر غزل‌سرا در ستایشی که به آن‌ها اختصاص داد، احترام شایسته‌ای به آنان ابراز نمود:

«چه باشکوه است سرنوشت آنانی که در ترموپیل جان‌فشانی کرده‌اند. چه فرجام زیبایی! قبرشان قربانگاهی است. به جای اشک، خاطره‌ای جاودان نثارشان شد. مرگشان مدح نامه‌شان است. نه گرد و غبار و نه زمان نابودگر، کفن‌های این شجاعان را تیره و تار نخواهد گرداند. حریم مقدسی که اینان در آن‌جا آرمیده‌اند، شکوه یونانیان را در خویش جای داده است؛ و این است آن‌چه که لئونیداس، پادشاه اسپارت، که زیباترین اثر پرهیزگاری و شکوهی جاودان را بر جای نهاده است، گواهی می‌دهد.»

۱۲. (۱) پس از ادای احترام به پرهیزگاری این مردان*، رشته کلام خویش را از سر می‌گیریم. خشایارشا با تسخیر تنگه ترموپیل، همان گونه که مثلی می‌گوید، چیزی جز پیروزی کادمه‌ای[2] به دست نیاورد: او خود، بیش از دشمن، سرباز از دست داد. شاه بزرگ تصمیم گرفت که بر دریا با یونانیان نبرد نماید.

(۲) او بی‌درنگ مگابات[3]، فرمانده نیروی دریایی، را احضار کرده و به او دستور داد تا با تمام کشتی‌های جنگی‌اش بر ناوگان یونانیان یورش برده و سعی کند آنان را درگیر نبرد دریایی کند.

---

[۱]. سیمونید کوسی در پنجاه و پنجمین المپیاد متولد گردید (۵۵۶-۴۶۸ پ. م)

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «حال که به اندازه‌ی کافی درباره‌ی رشادت این مردان سخن رانده‌ایم.»

[۲]. (une Victoire Cadméenne)؛ ضرب‌المثلی که به جنگ دو برادر ـ اتئوکل و پولی‌نیس ـ اشاره دارد که در این نبرد هر دو از پای درآمدند.

[۳]. در کتاب هرودوت (۷، ۹۷) فرمانده ناوگان پارسی، مگاباز (Mégabaze) فرزند مگابات (Mégabate) است.

(۳) مگابات با پیروی از دستورات شاه، از پیدنه[1] عازم مقدونیه شد و با عبور از ساحل مگنزی[2]، با تمام ناوگانش در دماغه‌ی سپیاس[3] لنگر انداخت. در آن‌جا طوفان شدیدی کشتی‌های دراز و بیش از سیصد کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم و شمار زیادی از کشتی‌های باری‌اش را نابود ساخت. پس از توقف طوفان، بادبان برافراشت و به سوی آفت[4]، شهری در مگنزی، رهسپار شد. او از آن‌جا سیصد کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم را اعزام نمود و به آنان دستور داد تا «اوبه» را از جناح راست دور زده و دشمنان را محاصره کنند.

(۴) ناوگان یونانی مشتمل بر ۲۸۰ کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم بود که ۱۴۰ کشتی به آتنیان تعلق داشت و در آن زمان مقابل آرتمیزیوم در اوبه لنگر انداخته بودند. اوری‌بیاد اسپارتی فرماندهی این ناوگان را برعهده داشت اما رهبری و هدایت کل ناوگان بر عهده‌ی تمیستوکل آتنی بود، زیرا هوش و تجربه نظامی‌اش نزد ملوانان یونانی و اوری‌بیاد، اقتدار عظیمی به وی بخشیده بود و همگان از دستوراتش با شور و شوق پیروی می‌کردند.

(۵) وقتی نشستی در میان سرداران برپا شد تا درباره‌ی رویارویی در دریا وارد شور شوند همگی بر این عقیده بودند که می‌باید از حالت آماده‌باش خارج شده، منتظر رسیدن دشمنان باشند.

تنها تمیستوکل عقیده‌ای مخالف داشت؛ او خاطرنشان ساخت که می‌باید با تمامی ناوگان به استقبال پارسیان رفت؛ بدین‌ترتیب این امتیاز را خواهند داشت که به صورتی فشرده بر ناوگانی که با بی‌نظمی پیش می‌آیند ـ و به دلیل خروج از بندرهای بی‌شمار و جدا از هم، فاصله‌ی زیادی بین آن‌ها ایجاد گردیده ـ یورش برند. یونانیان با عقیده تمیستوکل هم‌رأی گشته و با تمامی ناوگانشان برای رویارویی با دشمن رهسپار شدند.

---

1. Pydna
2. Magnésie
3. Sépias
4. Aphéte

(۶) نخست تمیستوکل با کشتی‌های جنگی بربرها، که متفرق بوده و از بندرهای متفاوتی خارج شده بودند، وارد کارزار گشت. او شمار زیادی از کشتی‌های جنگی پارسیان را غرق و چند تای دیگر را تا ساحل تعقیب نمود. اما بزودی وقتی تمامی ناوگان وارد کارزار شدند، نبرد سختی درگرفت؛ طرف پیروز مشخص نبود و با فرارسیدن شب، جنگ خاتمه یافت.

۱۳. (۱) پس از این نبرد طوفان سهمگینی روی داد که بسیاری از کشتی‌های جنگی را که خارج از بندر مستقر بودند درهم شکست. گویی خدایان با کاستن از شمار کشتی‌های بربرها، از یونانیان حمایت کردند تا آنان بتوانند با نیرویی برابر به مبارزه بپردازند. هر چند بر شجاعت یونانیان بیش از پیش افزوده می‌گشت، از شجاعت بربرها کاسته می‌شد. با وجود این، بربرها باقی کشتی‌های شکسته را گرد هم آورده و با تمام ناوگانشان دگر بار به حمله مبادرت ورزیدند.

(۲) ناوگان یونانی که پنجاه کشتی سه ردیفی آتیکی نیز بر آن‌ها افزوده گشت به سختی در برابر هجوم بربرها به مقاومت پرداخت. این نبرد دریایی به نبرد ترموپیل شباهت داشت؛ زیرا پارسیان می‌خواستند با ناوگانشان و با همکاری ساکنین اوبه، معبر اوریپ[1] را که توسط یونانیان دفاع می‌شد، تسخیر نمایند.*

جنگ سختی درگرفت: بسیاری از کشتی‌های جنگی دو طرف نبرد نابود گردید و با فرارسیدن شب جنگجویان ناچار شدند به بنادرشان بازگردند. آورده‌اند که در این درگیری‌ها، آتنیان در میان یونانیان ـ همانند صیداییان[2] در بین بربرها ـ رشادت‌های زیادی از خود نشان دادند.

---

۱. (passage de l'Euripe)؛ گذرگاه آبی کوچکی بین جزیره‌ی اوریپ و بئوسی. بنابر گفته‌ها، ارسطو در آن‌جا غرق شد.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «زیرا پارسیان بر آن بودند که کشتی‌های یونانیان را درهم شکسته و به اوریپ نفوذ کنند؛ حال آن‌که یونانیان با مسدود کردن گذرگاه‌ها برای نجات هم‌پیمانانشان در اوریپ می‌جنگیدند.»

۲. (Sidonien)؛ صیدا (Sidon)؛ شهر و بندری است در کشور لبنان کنونی، در ساحل بحرالروم (مدیترانه) و در ۴۵ کیلومتری بیروت. این شهر به دست فنیقیان بنا شد و در قرون ۱۵ تا ۱۳ پ.م از مراکز مهم تجارت و بازرگانی دریایی بود. اسکندر در ۳۳۳ پ.م آن را به تصرف خویش درآورد.

(۳) پس از آن، یونانیان با دریافت خبر وقایع ترموپیل و با آگاه شدن از حرکت پارسیان به سوی آتن، مأیوس شدند و از این روی با ناوگانشان در سالامین[1] مستقر گردیدند.

(۴) آتنیان با مشاهده این‌که شهرشان از هر سو در معرض تهدید قرار گرفته، فرزندان، زنان و هر آن‌چه از دارایی‌هایشان را که می‌توانستند با خود همراه برند، سوار کشتی کرده، به سالامین منتقل کردند.

(۵) دریاسالار پارسیان که از عزیمت دشمنانش آگاه شده بود با تمام ناوگان به سوی «اوبه» حرکت و شهر هستیه[2] را تصرف کرده، این سرزمین را ویران ساخت.

۱۴. (۱) مقارن با این وقایع، خشایارشا ترموپیل را ترک گفته و از سرزمین فوسیدی‌ها به پیش می‌آمد، در حالی که شهرها را ویران و املاک روستایی را با خاک یکسان می‌کرد. فوسیدی‌ها که طرف یونانیان را گرفته بودند، وقتی خود را ناتوان از مقاومت دیدند شهرهایشان را رها کرده، به دره‌های کوه پارناس[3] پناه بردند.

(۲) پادشاه آنگاه از سرزمین دوری‌ها عبور کرد، ولی آن را ویران ننمود، زیرا دوری‌ها متحد پارسیان بودند.

او تعدادی از سپاهیانش را اعزام نمود و به آنان دستور داد به دلف[4] رفته، معبد آپولون[5] را به آتش کشند و نذورات مقدس را به تملک خویش درآورند. وی با باقی سپاهیانش وارد بئوسی[6] گردید و اردویش را در آن‌جا برپا ساخت.

(۳) با وجود این، بخشی از سپاهش که برای غارت معبد دلف روانه شده

---

۱. (Salamine)؛ جزیره‌ای واقع در خلیج سارونیک، در غرب آتن

2. Hestiée

۳. (mont Parnasse) یا پارناسوس، کوهی در جنوب غربی فوکیس یونان به ارتفاع ۲۴۴۵ km. در یونان باستان معبدهای آپولون، دیونی‌سوس و موزها در آن‌جا بود.

۴. (Delphes)؛ محلی در فوکیس یونان و نزدیک دامنه‌ی جنوبی کوه پارناس. دلف در حیات اجتماعی و سیاسی پراکنده‌ی یونان، نیرویی وحدت‌بخش بود و معبد مشهور آن، جایگاه شورای اتحادیه قبایل یونان و محل بازی‌های پوتیایی بود.

۵. (Apollon)؛ از خدایان المپ، پسر زئوس و لتو و برادر دوقلوی آرتمیس که نیرویش را در معابد مختلف دلفی اعمال می‌کرد.

6. Béotie

بودند تا معبد «مینرو پرونئا»[1] پیش رفتند؛ در آن‌جا آنان در سیلابی از باران‌های غیرمنتظره گرفتار آمدند: صاعقه‌ها از آسمان به زمین برخورد و باد تخته‌سنگ‌ها را جابه‌جا کرد که این تخته‌سنگ‌ها در اردوی بربرها فرود آمده، شمار زیادی از آنان را هلاک کرد. پارسیان وحشت‌زده از این تجلی خدایان، پا به فرار گزاردند.

(۴) این چنین حریم معبد دلف با مداخله‌ی خدایان از غارت در امان ماند.

دلفیان برای این‌که از ظهور خدایان، برای آیندگان گواهی جاودان بر جای گذارند، بنایی به نشانه‌ی یادمان پیروزی بر دروازه‌ی معبد مینرو پرونئا بنا نهادند که سنگ‌نبشته‌ی ذیل به صورت اشعاری حزن‌انگیز بر آن نقش بسته بود: «بنایی از یک جنگ تدافعی و گواهی بر پیروزی؛ دلفیان به افتخار ژوپیتر[2] و فبوس[3] که قوای نابودگر مادها را رانده و معبد کنگره‌دار مفرغی را نجات بخشیدند، مرا برافراشتند.»

(۵) خشایارشا با عبور از بئوسی، سرزمین تسپی‌ها را ویران کرده و شهر پلاته[4] را که خالی از سکنه بود، به آتش کشید؛ زیرا ساکنین این شهرها به صورت گروهی به پلوپونز پناه برده بودند.

او آنگاه وارد آتیک[5] گردید، روستاها را ویران و آتن را با خاک یکسان کرد و معابد خدایان را به خاکستر بدل ساخت. در حالی که پادشاه مشغول ویرانگری‌هایش بود، ناوگانش از «اوبه» به آتیک رهسپار گردید و سواحل این سرزمین را نابود کرد.

۱۵. (۱) در طی این حوادث، کورسیریان[6] که شصت کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم تدارک دیده بودند، به این بهانه که نمی‌توانند دماغه‌ی ماله[7] را دور

---

۱. (Minerve pronéa)؛ مینرو خدای رومی که مطابق آتنای یونانی است.
۲. (Jupiter)؛ خدای خدایان در روم و معادل زئوس (Zéus) یونانیان.
۳. (Phébus)؛ نام دیگر خدای آپولون
۴. (Platée)؛ در جنوب بئوسی واقع بود. خشایارشا در ۴۸۰ پ. م آن را ویران کرد و در ۴۷۹ پ. م یونانیان به سرکردگی پوزانیاس، پارسیان را در آن‌جا شکست دادند.
۵. (Attique)؛ ناحیه‌ای در قسمت شرقی یونان مرکزی قدیم، در اطراف آتن
۶. (Corcyréens)؛ ساکنان جزیره‌ای واقع در دریای ایونی
[۷]. درباره‌ی (Le cap Malée)؛ ن. ک به: هرودوت (۷، ۱۶۸)

بزنند در آب‌های پلوپونز لنگر انداختند. اما همچنان که برخی مورخان گفته‌اند، آن‌ها در واقع منتظر آغاز جنگ بودند تا اگر پارسیان پیروز شدند، آب و خاک خویش را به آنان تقدیم دارند و چنان‌چه یونانیان پیروز شدند به خاطر یاری رساندن به آنان، بر خود ببالند.

(۲) در این حال آتنیان که به سالامین پناه برده بودند با مشاهده آتیک که در کام شعله‌های آتش فرو رفته و معبد مینرو آن ویران گشته بود، درمانده و پریشان گردیدند؛ دیگر یونانیان که خود را تا پلوپونز در محاصره می‌دیدند، دچار وحشت زیادی شدند. دراین‌حال توافق شد که تمامی سرداران در یک شورای جنگی حاضر شوند تا در باره‌ی مناسب‌ترین مکان برای آغاز جنگ دریایی تصمیم‌گیری کنند.

(۳) نظرها بی‌شمار وگوناگون بود؛ پلوپونزی‌ها که تنها به فکر امنیت خویش بودند عقیده داشتند که باید در تنگه‌ی کورنت وارد جنگ شوند؛ آنان بهانه آوردند که در صورت شکست، با دفاع از این تنگه که دارای بارویی محکم است، پناهگاه امنی را در پلوپونز خواهند داشت، در حالی که با مخفی شدن در جزیره‌ی کوچک سالامین می‌باید منتظر عواقب شومی باشند.

(۴) تمیستوکل برعکس توصیه کرد که با کشتی‌های جنگی در سالامین به مقاومت بپردازند: او به این نتیجه رسید که جنگ با یک ناوگان بزرگ با شمار اندکی کشتی جنگی در یک مکان باریک و تنگ، بهتر خواهد بود و نیز تنگه کورنت برای نبردی دریایی به هیچ عنوان مناسب نیست، زیرا پارسیان با رزمایش در سطحی وسیع، تمامی برتری‌های یک ناوگان بزرگ را بر کشتی‌های جنگی اندک، خواهند داشت. سرانجام بعد از بحث‌های فراوان، همگان با نظر تمیستوکل هم‌رأی شدند.

۱۶. (۱) چون عقیده شروع جنگ در سالامین غالب آمد، یونانیان خود را آماده رویارویی با خطرات و نبرد با پارسیان کردند. اوری‌بیاد به تمیستوکل ملحق شد و تلاش کرد تا نیروها را به جنگ ترغیب نماید، اما آنان به او وقعی ننهادند. سربازان که از برتری نیروهای دشمن هراسیده بودند از فرمانده خویش پیروی نمی‌کردند. همه آنان می‌خواستند سالامین را ترک گفته، به پلوپونز بروند.

(۲) نیروی زمینی یونانیان نیز از نیروی پارسیان هراسان بود. مرگ شجاع‌دلان در ترموپیل و منظره‌ی آتیک ویران شده در مقابل دیدگانشان از دلیری و بی‌باکی یونانیان بسیار کاسته بود.

(۳) اعضای شورا با مشاهده این وحشت فراگیر، بر آن شدند که تنگه را توسط حصاری، مستحکم سازند. این کار به لطف شور و شمار کارگران خیلی زود تحقق یافت. این چنین پلوپونزیان پشت حصاری که به درازای چهل استاد[1] از لخئوم[2] تا سانشره[3] امتداد داشت سنگر گرفتند. با این حال، سپاهیان در سالامین آن‌چنان وحشت‌زده و هراسان بودند که دیگر از سرکردگانشان پیروی نمی‌کردند.

۱۷. (۱) تمیستوکل با مشاهده این امر که اوری بیاد دریاسالار، نتوانسته نیروها را دل استوار گرداند و نیز از امتیاز بزرگ نبرد در کانال تنگ سالامین اطمینان یافته بود، ترفند زیر را به کار گرفت. وی یک یونانی را به‌عنوان سربازی فراری به اردوی خشایارشا فرستاد تا شاه را از این امر آگاه سازد که کشتی‌های جنگی یونانیان، آماده ترک سالامین هستند تا در تنگه‌ای دور هم گرد آیند.

(۲) شاه به گمان این‌که این نظر درست است، شتاب کرد تا از پیوستن نیروی دریایی یونانیان به نیروی زمینی جلوگیری به عمل آورد. این چنین وی بی‌درنگ نیروی دریایی مصر را روانه ساخت و به آنان امر کرد تا گذرگاه میان سالامین و مگار[4] را به اشغال خود درآورند. در همان زمان باقی ناوگان می‌بایست خود را مستقیماً به سالامین رسانده تا در آن‌جا، بر دشمنان یورش برده و با نبردی دریایی، کار را یکسره کند.

در هر یک از کشتی‌های سه ردیف پارویی تری‌رم، تنها سپاهیانی از یک قوم حضور داشتند تا از این طریق نیروها بتوانند با تکلّم به زبانی واحد سخن یکدیگر را

---

۱. (Stades)؛ از واحدهای طول در یونان. یک استاد برابر با ۶۰۰ پا یا ۱۷۷/۶ متر بود.

2. Léchéum

3. Cenchrée

۴. (Mégare)؛ شهری واقع در یونان مرکزی و مرکز ناحیه‌ی کوچک مگاریس که میان خلیج سارونیک و کورنت واقع بود. اقلیدوس در آن‌جا متولد شد.

درک کرده شجاعانه از هم حمایت کنند.

(۳) در این آرایش جنگی، فینیقی‌ها در جناح راست و یونانیان هم‌پیمان پارسیان، در جناح چپ سپاه قرار داشتند. سرکردگان ایونی‌ها در خفا یک ساموسی را روانه ساختند تا نقشه‌ی شاه و آرایش نظامی ناوگانش را برای یونانیان فاش سازد و آنان را از زمان گریزشان از صفوف بربرها در حین نبرد، آگاه سازد.

(۴) فرد ساموسی که مخفیانه با شنا کردن گریخته بود، تمامی این اطلاعات را در اختیار یونانیان قرار داد. تمیستوکل از این‌که ترفند نظامی‌اش کارگر افتاد، خرسند شد و سپاهیان را به جنگ ترغیب کرد.

یونانیان که از وعده‌ی پیمان‌شکنی ایونیان جرأت یافته و بر خلاف میلشان، ناچار به نبرد شده بودند، بر آن شدند تا شجاعانه در سالامین به جنگ بپردازند.

۱۸. (۱) سرانجام اوری‌بیاد و تمیستوکل به صف‌آرایی نیروهایشان پرداختند. در جناح چپ، آتنیان و لاسدمونیان حضور داشتند که در برابر فینیقی‌ها ایستادگی می‌کردند، زیرا ناوگان فینیقیان به خاطر شمارشان و تجربه‌ی طولانی‌شان* در دریا، بیش از هر نیروی دیگری هراس‌انگیز بودند.

(۲) جناح راست نیز از اگیناییان[1] و مگاری‌ها[2] تشکیل شده بود که بعد از آتنیان ماهرترین ملوانان به شمار می‌آمدند[3] و می‌بایست بیشترین شور و دلاوری را در این جنگ از خود نشان می‌دادند، زیرا در صورت ناکامی، تنها یونانیانی بودند که از هر جان‌پناهی بی‌بهره می‌ماندند.

سرانجام قلب سپاه نیز با سایر کشتی‌های جنگی یونانیان پر شد. سپاه، با این آرایش جنگی، برای اشغال کانال واقع بین تنگه‌ی سالامین و معبد هرکول[4] عزیمت

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... که از نیاکانشان به ارث برده بودند».

[۱]. (Éginetes)؛ ساکنان جزیره اِگینا (آیگینا). ازین نام فرانسوی این جزیره است. این جزیره در جنوب غربی آتن واقع گردیده است. اولین سکه‌های یونانی در این جزیره ضرب گردید.

2. Mégariens

۳. ساکنان جزیره اِگینا تا امروز نیز شهرتشان را به‌عنوان ملوانان ماهر حفظ کرده‌اند. ن.ک به: هرودوت (۷، ۹۳).

4. Le Temple d'Hercule

کرد.

(۳) شاه به دریاسالار خود دستور داد به جنگ با دشمنان رهسپار شود و خود نیز در مقابل سالامین، در مکان مناسبی جای گزید تا بتواند ناظر این جنگ باشد.

(۴) کشتی‌های جنگی پارسیان تا وقتی که گستره‌ی وسیعی را در اختیار داشتند، صفوفشان را حفظ کردند، اما با وارد شدن به کانال مجبور شدند تا برخی از کشتی‌های جنگی را از صف خارج کنند که این امر آشفتگی زیادی را به همراه داشت.

(۵) دریاسالار پارسی که پیشاپیش صفوف قرار داشت و نخستین کسی بود که حمله را آغازکرده بود بعد از دفاعی درخشان از پا درآمد و پس از آنکه کشتی‌اش به طورکامل غرق شد، آشفتگی در ناوگان بربرها پدیدار شد، زیرا پس از مرگ وی، سرکردگان زیادی اظهار وجود کردند و هریک دستور متفاوتی می‌دادند.

آنان به جای پیشروی برای به دست آوردن فضایی وسیع‌تر عقب‌نشینی می‌کردند.

(۶) آتنیان با مشاهده این آشفتگی خود را به بربرها رساندند؛ کشتی‌هایشان با کشتی‌های دشمنان برخورد می‌کرد و با نابود کردن پهلوهای کشتی‌ها، موجب افتادن پاروها می‌شد.

بسیاری ازکشتی‌های سه ردیف پارویی پارسیان که دیگر قادر به استفاده از پاروهایشان نبودند با ضربات مهمیز که به‌طور مایل فرود می‌آمدند، شدیداً آسیب دیدند.

این چنین با توقف پیشروی، انتهای کشتی‌ها را برگردانده و از صحنه‌ی نبرد گریختند.*

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «آتنیان با مشاهده آشفتگی در میان بربرها، به سوی دشمن تاخت آوردند و برخی ازکشتی‌ها دماغه‌شان را بر پهلوی کشتی‌های بربرها کوبیدند و برخی دیگر پاروهای کشتی‌های بربر را درهم شکستند و در این حال که پاروزنان پارسی دیگر قادر به انجام کار خویش نبودند، ←

۱۹. (۱) ناوگان فنیقیان و قبرسیان توسط آتنیان از صحنه‌ی نبرد خارج شدند؛ ناوگان کیلیکی‌ها، پامفیلی‌ها و لیکیه‌ای‌ها نیز که به دنبال آن‌ها وارد جنگ شده بودند ابتدا به سختی دفاع کردند، اما با مشاهده نابود شدن محکم‌ترین کشتی‌هایشان، آنان نیز صحنه‌ی نبرد را ترک کردند.

(۲) در جناح دیگر، فرجام جنگ برای مدتی نامعلوم بود؛ اما هنگامی که آتنیان از تعقیب فینیقی‌ها و قبرسی‌ها ـ که آنان را تا ساحل به عقب رانده بودند ـ بازگشتند، پیروزی را رقم زدند. بربرها شکست خوردند و شمار زیادی از کشتی‌های جنگی خویش را از دست دادند.

(۳) نبرد دریایی که در آن، یونانیان درخشان‌ترین پیروزی را کسب کردند این‌گونه رقم خورد. در این نبرد، یونانیان چهل کشتی جنگی و پارسیان بیش از دویست کشتی را از دست دادند؛ بدون در نظر گرفتن کشتی‌هایی که با تمام خدمه به تصرف درآمدند.

(۴) شاه که برخلاف انتظار شکست خورده بود دستور داد فینیقی‌هایی را که جزء اولین فراریان سپاهش بودند، از دم تیغ بگذرانند و دیگران را با مجازاتی نظیر آن تهدید کرد.

فینیقیان با هراس از عواقب این تهدیدات، ابتدا خود را به ساحل آتیک رسانده و آنگاه با فرا رسیدن شب، به آهنگ آسیا، بادبان برافراشتند.

(۵) با این حال تمیستوکل که به‌عنوان عامل این پیروزی قلمداد می‌گردید حیله‌ی جنگی دیگری را پی‌ریزی کرد که نظیر ترفند نخستینش درخور توجه بود. با مشاهده این امر که یونانیان جرأت مبارزه با هزاران سپاه زمینی را ندارند، او روش زیر را برای کاستن از شمار نیروهای دشمن پیش گرفت: او مربّی پسرانش را نزد خشایارشا فرستاد تا او را آگاه سازد که یونانیان برای نابودی پلی که او ساخته بود،

←

بسیاری از تری‌رم‌های پارسیان از جناحین به سوی دشمن می‌رفت و اندکی بعد با برخورد به دماغه‌ی کشتی‌ها سخت آسیب می‌دید، در نتیجه متوقف می‌شدند و چرخی به عقب می‌زدند و ناگهان غرق می‌شدند.»

عزیمت نموده‌اند.

(۶) شاه با باور کردن این خبر ـ که بسیار به واقعیت نزدیک بود ـ بیمناک گردید که یونانیان که بر دریا سیطره یافته‌اند تنها گذرگاهی را که برای عقب‌نشینی به آسیا برایش باقی مانده بود، اشغال کنند. بنابراین بر آن شد با گزاردن مردونیوس در یونان، به همراه سربازان زبده‌ی پیاده و سواره‌نظامش ـ که شمارشان دست‌کم بـه چهارصد هزار نفر می‌رسید ـ اروپا را به قصد آسیا ترک گوید.

این چنین، تمیستوکل به واسطه‌ی دو ترفند جنگی، دو پیروزی بزرگ را برای یونانیان به ارمغان آورد. چنین بود حوادثی که در آن اوان در یونان روی داد.

۲۰. (۱) بعد از شرح جزئیات وقایع اروپا، حکایت سایر رویدادها را پـی می‌گیریم. مقارن با این وقایع، کارتاژها در پیمانی که با پارسیان منعقد کرده بودند و تعهد کرده بودند که بر یونانیان سیسیلی یورش برند، تدارکات عظیمی را برای این جنگ فراهم دیدند. وقتی همه چیز مهیا گردید، آنان سردار نظامی خویش آمیلکار[۱] را ـ که از ارج و احترام والایی نزد ایشان برخوردار بود ـ فرا خواندند.

(۲) آمیلکار به همراه تمامی نیروهای گرد آمده، بندر کارتاژ را ترک گفت. او دارای نیروی زمینی مشتمل بر دست‌کم سیصد هزار تن و ناوگانی مشتمل بر بیش از ۲ هزار کشتی دراز بود، بدون برشمردن بیش از سه هزار کشتی باری که حامل آذوقه بودند. وی در حین عبور از دریای لیبی با طوفانی مواجه شد که کشتی‌هایی را که برای حمل اسب‌ها و ارابه‌ها تدارک دیده شده بودند، درهم شکست.

وی با رسیدن به بندر پانورم[۲] در سیسیل، گفت که اکنون جنگ را تمام شده می‌بیند و افزود که تمامی نگرانی‌اش این بود که مبادا دریا سیسیلی‌ها را از گزند در امان نگه دارد و مانع از تحقق هدفش گردد.

(۳) وی بعد از این‌که به مدت ۳ روز به سپاهیانش استراحت داد و بعد از

---

[۱]. مورخان باستان نام این فرمانده را به صور گوناگون نوشته‌اند؛ نظیر: آمیلکون (Amilcon)، آمیلکار (Amilcar)، آمیلکاس (Amilcas) و ایمیلکون (Imilcon).

۲. (port de Panorme)؛ در سیسیل واقع بود.

تعمیر صدمات وارد آمده، پیشاپیش سپاهیان و هماهنگ با ناوگانش به سوی هیمر[۱] عزیمت کرد. با رسیدن به نزدیکی این شهر دو اردو برپا ساخت: یکی برای نیروی زمینی و آن دیگر برای نیروی دریایی. او تمام کشتی‌های درازش را به خشکی آورد و پیرامون آن‌ها خندقی عمیق و دیواری از چوب برپا ساخت. او اردوگاه سپاه زمینی را که می‌بایست در برابر شهر ایستادگی کند، مستحکم ساخت. این اردوگاه از محل استقرار ناوگان تا تپه‌هایی که شهر را احاطه می‌کرد، گسترش می‌یافت.

(۴) سرانجام با اشغال تمام کرانه‌ی غربی، آذوقه‌ها را از کشتی تخلیه نمود و به سرعت کشتی‌های باری را بازگرداند و دستور داد تا به ساردنی[۲] رفته، دگر بار آذوقه و مهمات بیاورند.

(۵) آنگاه به همراه زبده‌ترین سربازانش به سوی شهر هیمر عزیمت کرد. او ساکنین این شهر را که به رویارویی علیه او برخاسته بودند، مغلوب ساخت و با هلاک کردن شمار زیادی از آنان، وحشتی در شهر برانگیخت.

ترون[۳]، حاکم آگریژانت[۴]، که از هیمر با سپاهیانی نیرومند دفاع می‌کرد، شتابان ناوگانی را به سیراکوز[۵] فرستاد تا ژلون[۶] را ترغیب نماید هرچه سریع‌تر به یاری هیمری‌ها بشتابد.

۲۱. (۱) ژلون که همواره سپاهش را آماده جنگ نگه می‌داشت، با شنیدن خبر استیصال هیمری‌ها، بی‌درنگ به همراه سپاهی که دست‌کم پنجاه هزار پیاده‌نظام و بیش از پنج هزار سواره‌نظام را شامل می‌شد، از سیراکوز عزیمت کرد.

وی بعد از یک راهپیمایی سریع، به شهر هیمر نزدیک شد و شجاعت را به ساکنین شهر بازگرداند، زیرا آنان از قدرت کارتاژها هراسیده بودند.

---

۱. (Himère)؛ در شمال سیسیل واقع بود.

۲. (Sardaigne)؛ جزیره‌ای واقع در غرب مدیترانه که کرسی آن کالیاری است. فینیقی‌ها و یونانیان در آن مهاجرنشین‌هایی تأسیس کردند و در قرن ۶ پ. م به تصرف کارتاژ درآمد.

3. Théron 4. Agrigente

۵. (Syracuse)؛ در جنوب شرقی جزیره‌ی سیسیل واقع بود و توسط مهاجرین کورنتی بنا گردید.

۶. (Gélon)؛ جبار ژلا و سیراکوز

(۲) وی در اطراف شهر مکان مناسبی را برای استقرار اردو انتخاب کرده و آن را با خندقی ژرف و پرچینی، مستحکم ساخت. او سواره‌نظامش را اعزام کرد تا به دشمنانی که در مزارع در جستجوی غذا پراکنده شده بودند، حمله‌ور شوند؛ آنگاه با یورش ناگهانی به مردان سرگردان، به تعدادی که هر سواره‌نظامش می‌توانست با خود همراه کند، سرباز اسیر کرد. این اسیران که تعدادشان به بیش از ده هزار تن می‌رسید، به هیمر برده شدند. ژلون از احترام شایانی برخوردار گردید و ساکنین شروع به تحقیر دشمنانشان کردند.

(۳) ژلون با استفاده از این فرصت، با دلیری، تمامی دروازه‌هایی را که ترون از ترس به دور آن‌ها دیوار کشیده بود، گشود و برای سهولت ورود کاروان‌های حامل غذا، دستور داد دروازه‌های دیگری ساخته شود.

ژلون که به واسطه‌ی هوش و استعداد نظامی‌اش شخص برجسته‌ای بود، بی‌درنگ به فکر ترفندی جنگی افتاد تا سپاه بربرها را، بی‌آن‌که خود خطری را از سر بگذراند، نابود سازد. تقدیر نقشه‌اش را بسیار آسان نمود.

(۴) وی با مشاهده اوضاع تصمیم گرفت ناوگان دشمن را طعمه‌ی حریق سازد. در این اوان آمیلکار در اردوگاه نیروی دریایی بود و خود را آماده می‌کرد تا قربانی شایانی را به نپتون[1] تقدیم دارد. در این هنگام قسمتی از سواره‌نظام، پیکی را نزد ژلون آوردند که حامل نامه‌هایی از طرف ساکنین سلی‌نونت[2] بود. در این نامه‌ها نوشته شده بود که ساکنین سلی‌نونت، سواره‌نظامی را که آمیلکار از آنان درخواست کرده بود، برای او فرستاده‌اند و سواره‌نظام، در روز تعیین شده، خواهد رسید.

(۵) وانگهی روز موعود دقیقاً همان روزی بود که آمیلکار برای تقدیم قربانی رهسپار می‌شد. ژلون سواره‌نظام خود را روانه ساخت و به آنان دستور داد تا ترفندی در پیش گرفته، در سپیده‌دمان پیشروی کرده و خود را در مقابل اردوی دریایی کارتاژیان به منزله‌ی نیروهای کمکی سلی‌نونت‌ها معرفی نمایند و به محض این‌که

---

۱. (Neptune)؛ خدای دریا، پسر ساتورن و برادر ژوپیتر و پلوتون

۲. (Sélinontins)؛ ساکنان سلی‌نونت؛ شهری در سیسیل و کوچ‌نشین مگار

حصار چوبی به روی‌شان گشوده شد، آمیلکار را کشته و کشتی‌های جنگی‌اش را به آتش کشند.

وی در همین زمان بر بلندی‌های اطراف دیده‌بانانی را فرستاد و آنان را مأمور کرد تا به مجرد دیدن سواره‌نظام در درون حصار، علامت دهند. ژلون در سپیده‌دم نیروهایش را استقرار بخشید و منتظر علامت شد.

۲۲. (۱) با طلوع آفتاب، سواره‌نظام به سوی اردوگاه دریایی کارتاژها عزیمت کردند و مانند متحدین مورد استقبال قرار گرفتند و بر آمیلکار که مشغول قربانی بود یورش برده، او را هلاک کرده و ناوگانش را به آتش کشیدند. ژلون با علامت از ماوقع آگاه گردید و خود پیشاپیش سپاهش که برای نبرد آماده شده بود، قرار گرفت و با آرایش جنگی مناسب، اردوی کارتاژها را مورد حمله قرار داد.

(۲) سرداران فینیقی ابتدا نیروهای خود را خارج ساخته و آنگاه در برابر نیروهای سیسیلی قرار گرفته و جنگ سختی را با آنان آغاز کردند. شیپورها در اردوی دو طرف به نشانه‌ی علامت جنگ به صدا درآمدند و دو سپاه برای برآوردن بلندترین صداها (از شیپور) با هم به رقابت می‌پرداختند.

(۳) کشتار وحشتناکی روی داد و پیروزی نامعلوم بود و گاهی از آن این سپاه و گاهی از آن سپاه دیگر می‌شد تا این‌که ناگهان شعله‌های آتش از کشتی‌ها زبانه کشید و در همین زمان شایعه‌ی قتل فرمانده کارتاژیان پخش شد. یونانیان که با امید به پیروزی جان گرفته بودند بر بربرها که دچار وحشت گردیده و تنها راه نجات خویش را در فرار جستجو می‌کردند، یورش بردند.

(۴) چون ژلون دستور داده بود که از جان احدی نگذرند، شمار زیادی از فراریان با ضربات شمشیر از پای درآمدند. دشمن بیش از صد و پنجاه هزار تن از افرادش را از دست داد. آنانی که از این قتل‌عام گریختند به جاهایی که دارای استحکامات طبیعی بود، پناه بردند و در بادی امر در برابر حمله‌ی مهاجمان ایستادگی کردند؛ اما چون مکانی که آنان اشغال کرده بودند فاقد آب بود، از تشنگی رنجور گشته، ناچار شدند خود را تسلیم فاتحان کنند.

(۵) ژلون با این پیروزی درخشان ـ که با تدابیر کارآمدش حاصل شد ـ شهرتی

عظیم، نه تنها نزد سیسیلی‌ها بلکه نزد دیگر مردمان به دست آورد.

(۶) در خاطر انسان، هیچ سرداری تا آن زمان چنین حیله‌ی جنگی را به کار نگرفته و تنها در یک جنگ این تعداد بربر را به خاک هلاکت نینداخته بود و چنین شمار زیادی اسیر نگرفته بود.

۲۳. (۱) تعداد زیادی از مورّخان این نبرد را با نبرد یونانیان در پلاته و حیله‌ی جنگی ژلون را با ترفندهای جنگی تمیستوکل مقایسه می‌کنند. درباره‌ی اعطای نشان شجاعت، برخی مورخان آن را از آن ژلون دانسته، برخی دیگر آن را به تمیستوکل اعطا می‌کنند.

(۲) دلیلش این است که وقتی سپاه یونان از یک سوی و سپاه یونانی سیسیل از سوی دیگر، پیش از نبرد از شمار سپاهیان دشمن ترسیده بودند، این پیروزی نخستین یونانیان سیسیل بود که به سپاه یونان دل‌گرمی داد و درباره‌ی دو فرمانده سپاه دشمن می‌دانیم که پادشاه پارسیان به همراه چندین هزار سرباز گریخت، اما فرمانده کارتاژها کشته شد و نیروهایش چنان مورد خشونت واقع گشتند که ـ بنابر آن‌چه گفته‌اند ـ حتی یک نفر از میان آن‌ها برای رساندن خبر به کارتاژ زنده نماند.

(۳) نزد یونانیان، مشهورترین سرداران یونان، پوزانیاس و تمیستوکل هر دو به سرنوشتی شوم دچار شدند. پوزانیاس که به جاه‌طلبی و خیانت متهم شده بود توسط هم‌شهریان خود کشته شد و تمیستوکل که از سراسر یونان رانده شده بود، به نزد خشایارشا ـ بزرگ‌ترین دشمنش ـ پناه آورده و باقی عمر را در آن‌جا گذراند. برعکس، ژلون که از هنگام پیروزی، هم‌چنان بر ارج و احترامش نزد سیراکوزیان افزوده می‌شد تا هنگام پیری بر تخت سلطنت تکیه زد و سرشار از افتخار بدرود حیات گفت. یادش به قدری نزد سیراکوزیان عزیز و گرامی بود که آنان پادشاهی‌اش را حفظ کرده و آن را به سه جانشینش انتقال دادند. ما نیز این مردان را که چنین شهرتی سزاوار به دست آوردند، می‌ستاییم.

۲۴. (۱) حال رشته‌ی کلام خویش را از سر می‌گیریم. ژلون دقیقاً همان

روزی پیروز گردید که لئونیداس در ترموپیل [۱] با خشایارشا پیکار کرد. گویی نبوغی برتر اراده کرده بود تا باشکوه‌ترین پیروزی و پرافتخارترین ناکامی در یک فضای زمانی گرد هم آیند.

(۲) بعد از نبرد هیمر، بیست کشتی جنگی کارتاژیان که آمیلکار برای نیازهای سپاهش فراهم ساخته بود، در این گیرودار که تقریباً همگی کارتاژیان هلاک یا اسیر شده بودند، فرار کردند. آنان این فرصت را داشتند تا بادبان‌ها را برافراشته و به سوی میهن خویش بازگردند؛ اما این کشتی‌های جنگی لبریز از فراریان، دچار طوفان شده و همگی درهم شکستند. فقط چند تن که در درون قایق‌ها نجات یافته بودند، خود را به کارتاژ رساندند و در چند کلمه، نابودی کامل سپاه اعزامی به سیسیل را خبر دادند.

(۳) خبر این فاجعه‌ی غیرقابل پیش‌بینی چنان کارتاژها را هراسان نمود که همگی شب را برای مراقبت از شهر با چشمانی اشکبار گذراندند؛ گویی ژلون با سپاهش بی‌درنگ برای حمله به کارتاژ روانه شده است.

(۴) شمار مردگان، شهر را در عزای عمومی و خانواده‌ها را در غم فرو برد. برخی برای پسرانشان و برخی برای برادرانشان می‌گریستند. یتیمان رها شده، با گریه و زاری پدران و حامیان خود را می‌خواستند. کارتاژها نگران از حمله‌ی ژلون به لیبی، نمایندگانی سخنران و کارآزموده را که دارای قدرتی تام بودند، به سوی وی فرستادند.

۲۵. (۱) پس از پیروزی، ژلون جنگجویانی که آمیلکار را کشته بودند با هدایایی مفتخر ساخت و به دیگران که از خود شجاعت به خرج دادند، پاداش عطا کرد. اما گران‌بهاترین اشیای حاصل از غنایم را به قصد تزئین معابد سیراکوز، نزد خویش نگه داشت.

بخش اعظم آن را به دیوارهای مشهورترین معابد هیمر آویخته و باقی را همراه با اسرای جنگی بین متحدینش، به نسبت تعدادی که در لشکرکشی شرکت

[۱]. بنا بر نظر هرودوت (۷، ۱۴۶) جنگ هیمر همان روزی آغاز شد که نبرد دریایی سالامین اتفاق افتاد.

کرده بودند، تقسیم کرد.

(۲) مردم شهر اسرای جنگی را که نصیبشان شده بود در زنجیر کرده و آنان را برای کارهای عمومی به خدمت گرفتند. اگریژانت‌ها که بیشترین سهم از اسرا، نصیبشان شده بود آنان‌را برای زیباسازی شهر و نواحی اطراف آن به‌خدمت گرفتند.

تعداد اسیران آن قدر زیاد بود که بسیاری از بزرگان شهر تا پانصد تن از آنان را در اختیار داشتند.

آنان صاحب این تعداد از اسرای جنگی شدند، نه تنها به خاطر این‌که نیروهای زیادی را در جنگ شرکت داده بودند، بلکه به این دلیل که در فرار همگانی، بسیاری از فراریان با رفتن به داخل زمین‌ها جان خویش را نجات داده و عموماً به املاک اگریژانت پناه آورده بودند.

اگریژانت‌ها همگی آن‌ها را اسیر کرده و این‌چنین، شهر پر از اسیر شد.

(۳) بیشتر اسیران به حکومت تعلق داشت. آنان سنگ‌هایی را تراش می‌دادند که می‌بایست برای ساخت بزرگ‌ترین معابد خدایان و همچنین ساخت فاضلاب‌های زیرزمینی برای جاری نمودن آب به خارج شهر، مورد استفاده قرار گیرند؛ کارهای قابل توجهی که موارد استعمال چندانی نداشتند. معماری که این کارها را رهبری می‌کرد، فئاکس[1] نام داشت، از این روست که مجراهای زیرزمینی فئاک[2] نام گرفتند.

(۴) اگریژانت‌ها همچنین استخر زیبایی به محیط هفت استاد و به عمق بیست ارش[3] ساختند. در آن آب رودها و چشمه‌ها را جاری نموده و از آن استخر پرورش ماهی ساختند که ماهی‌های فراوان آن برای تزیین میزهای غذا استفاده می‌شد.

قوهای بی‌شماری که در آن‌جا فرود می‌آمدند، منظره‌ی بسیار دلپذیری خلق می‌کردند. اما چون بعدها در نگهداری از این استخر کوتاهی شد، با گذشت زمان

1. Phéax
2. Phéaque

۳. اَرَش: واحد قدیمی طول از آرنج تا سر انگشتان معادل نیم متر

این استخر از بین رفت.

(۵) اگریژانت‌ها همچنین از حاصل‌خیزی زمین بهره برده، در آن انگور و درختانی از گونه‌های متفاوت کاشتند و درآمد زیادی از درختان به دست آوردند.

ژلون متحدانش را ترخیص و همشهریانش را تا سیراکوز مشایعت کرد. اهمیت پیروزی‌هایش، نه تنها برای او نزد همشهریانش ارج و احترام به همراه آورد، بلکه نزد تمامی ساکنین سیسیل نیز دارای احترام شد. او آن‌قدر اسرای جنگی به همراه خود آورد که گویی تمامی لیبی به اسارتش درآمده است.

۲۶. (۱) شهرها و سردارانی که پیش از این دشمن وی بودند، بی‌درنگ نمایندگانی به سوی وی فرستادند تا از او پوزش طلبیده، هدایایی را به او تقدیم نمایند*. او با همگی به مهربانی رفتار کرد و با آنان عقد اتحاد بست.

در طی این کامیابی، وی نه تنها با متحدانش بزرگوارانه رفتار کرد، بلکه حتی با کارتاژها، دشمنان خونی‌اش نیز چنین رفتاری داشت.

(۲) زیرا او به نمایندگان کارتاژ که با چشمانی اشکبار به نزدش آمده و از او تقاضای بخشش کرده بودند، صلح عطا کرد. او از آنان تنها دو هزار تالان نقره به‌عنوان غرامت جنگی طلب کرد و به آنان دستور داد تا دو معبد ساخته، در آن‌ها بندهای معاهده را بیاویزند.[1]

(۳) کارتاژها که برخلاف انتظار نجات یافته بودند، شرایط صلح را پذیرفتند و تاجی از طلا به دامارت[2] همسر ژلون وعده دادند؛ زیرا او که کارتاژیان به وی توسل جسته بودند با وساطت خویش، نقش بسزایی در انعقاد قرارداد صلح داشت. او این تاج را که صد تالان طلا وزن داشت دریافت کرد و از آن سکه‌ای ضرب کرد که مطابق

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «در این هنگام نمایندگانی از شهرها و حکمرانانی که پیش از این با او مخالف بودند به سوی او روان شدند تا از اشتباهاتشان در گذشته، پوزش بخواهند و به او وعده دهند که از این پس به تمامی دستوراتش گردن می‌نهند.»

[۱]. بنا بر نظر پلوتارک (Apophthegmes, 6, p. 667) ژلون علاوه بر این موارد به‌عنوان یکی از شرایط صلح از کارتاژیان خواست تا در آینده قربانی کردن انسان را به احترام ساتورن ممنوع سازند.

2. Damaréte

با نامش دامارتیون[1] نامیده شد؛ این سکه معادل ۱۰ دراخم آتیکی بود؛ سیسیلی‌ها به خاطر وزنش آن را «پنتکون تالیترون»[2] نامیدند.

(۴) ژلون با همگان به نیکی رفتار می‌کرد و اساساً برای این‌که به خضوع ذاتی خویش پایدار بماند و نیز با رفتار نیکویش قلب‌ها را به دست آورد، خود را در برابر همگان انسانی شریف نشان می‌داد.

وی در این زمان سرگرم فراهم ساختن تدارکات جنگ بود تا نیروهای زیادی را به یونان گسیل دارد و علیه پارسیان به یونانیان ملحق شود.

(۵) هنگامی که او در اندیشه‌ی این لشکرکشی بود از کورنت، پیام‌های پیروزی یونانیان در سالامین و عقب‌نشینی خشایارشا را ـ که همراه با بخشی از نیروهایش اروپا را ترک کرده بود ـ دریافت کرد.

از این رو، از این عقیده چشم پوشید و بعد از ستودن سربازان به خاطر اراده‌ی قویشان، مجمعی ترتیب داد و به همه دستور داد سلاح خود را تحویل داده و بدون سلاح وارد شوند. خود وی نه تنها بدون سلاح بلکه بدون لباس و تنها با ردایی ساده وارد مجمع گردید.

در آن‌جا او به شرح زندگی خویش و آن‌چه که برای سیراکوزیان انجام داد، پرداخت.

(۶) هر کلامی از سخنانش با تشویق‌های حضار همراه بود و همگی از این که او این چنین، خود را عریان و بی‌دفاع در برابر شمشیر هر آن‌کس که سودای قتل او را در سر داشت، قرار داده بود، غرق حیرت شدند. بی‌آن‌که او را جبار بپندارند، همگان او را یک‌صدا با عنوان «خیرخواه، ناجی و شاه» فریاد میزدند.

(۷) پس از خارج شدن از مجمع، غنایم دشمن را جهت بنای معابدی باشکوه برای «سرس»[3] و «پروسرپین»[4] به کار گرفت. وی سه پایه‌ی طلایی به وزن

---

1. Damarétion

[۲]. (Pentécon talitron)؛ یعنی پنجاه لیتر

۳. (Cérès)؛ دختر ساتورن و سیبل. خدای رومی کشاورزی که مطابق دمتر یونانی است.

۴. (Proserpine)؛ ایزدبانوی جهنم، همسر پلوتون‌و دختر ژوپیتر و سِرِس و معادل پروسفونه یونانی است.

۱۶ تالان ساخت و آن را در معبد دلف به‌عنوان پیشکشی برای آپولون قرار داد و ساخت معبدی را در اِتنا[1] برای سرس طرح‌ریزی کرد. ساخت این معبد شروع شده بود که به خاطر مرگ ژلون متوقف گردید.

(۸) پیندار ـ شاعر غزل‌سرا ـ در این دوره به اوج شکوفایی خود رسید. چنین بود اهم رخدادهایی که در طی این سال روی دادند.

۲۷. (۱) خانتیپ[2] آرخونت آتن بود که رومیان کویین‌توس بابیوس سیلوانوس[3] و سرویوس کورنلیوس تری‌کوس‌توس[4] را به کنسولی برگزیدند.[5] در این سال ناوگان پارسیان، که کمتر از ناوگان فنیقیان بود، پس از ناکامی در سالامین در آب‌های کیمه لنگر انداخت*. ناوگان پارسیان زمستان را در آن‌جا گذراند و در آغاز فصل زیبا [تابستان] برای پاسداری از سواحل ایونی به سوی ساموس[6] بادبان برافراشت. این ناوگان که در ساموس لنگر انداخته بود، مشتمل بر بیش از چهارصد کشتی بود و شهرهای ایونی را که آماده شورش بودند زیر نظر داشت.

(۲) در یونان، پس از نبرد سالامین، آتنیان که عامل اصلی پیروزی انگاشته می‌شدند، آشکارا با لاسدمونیان در مورد حق حاکمیت بر دریا به بحث و جدل پرداختند.

به همین خاطر لاسدمونیان همواره سعی می‌کردند در زمانی مناسب آتنیان را تحقیر کنند. این‌چنین، هنگامی که مسئله‌ی اعطای «جایزه‌ی بهترین» در انظار به میان آمد، آنان با نفوذشان تصمیم گرفتند که بین شهرها، شهر «اگینا» را که بیش از دیگر شهرها از خود دلاوری و رشادت به خرج داد، برگزیده و همچنین بین افراد،

---

۱. (Etna)؛ کوه آتشفشانی در شمال شرقی سیسیل

2. Xanthippe

3. Quintus Babius Silvanus

4. Servius Cornélius Tricostus

[۵]. دومین سال از المپیاد هفتاد و پنجم، سال ۴۷۹ پ.م

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «در این زمان تمامی ناوگان پارسی، به استثنای کشتی‌های فنیقی، پس از شکست در نبرد دریایی سالامین در آب‌های کیمه لنگر انداخت.»

۶. (Samos)؛ جزیره‌ای در نزدیکی ساحل غربی آسیای صغیر و یکی از جزایر اسپورادس

آمینیاس[1] آتنی ـ برادر اشیل[2] شاعر ـ را که شجاع‌تر از دیگران ظاهر شده بود، برگزینند.

آمینیاس دریاسالار، نخستین کسی بود که ضربه‌ی شمشیر را بر کشتی فرماندهی پارسیان وارد کرد و هم او بود که دریاسالار پارسی را هلاک کرده، کشتی‌اش را کاملاً غرق کرد.

(۳) آتنیان از این داوری ناعادلانه آزرده خاطر شدند و لاسدمونیان هراسناک از این‌که تمیستوکل، دل‌آزرده و خشمگین، در اندیشه‌ی انتقامی شوم علیه آنان و تمام یونان باشد به او هدایایی تقدیم داشتند که ارزشش دو برابر ارزش جایزه‌ای بود که به دیگران اعطا کرده بودند.

به مجرد این‌که تمیستوکل این جوایز را پذیرفت، آتنیان فرماندهی سپاه را از او گرفته و آن را به خانتیپ پسر آریفرون[3] دادند.

۲۸. (۱) با پخش شایعه‌ی اختلاف بین آتنیان و دیگر یونانیان، فرستادگانی، هم از طرف پارسیان و هم از طرف یونانیان وارد آتن شدند. فرستادگان پارسیان اعلام داشتند که فرمانده‌شان مردونیوس به آتنیان وعده می‌دهد، چنان‌چه به پارسیان ملحق شوند به آنان مالکیت هر قسمت از سرزمین یونان را که بخواهند داده و برج و باروها و معابدشان را دوباره خواهد ساخت و به آنان اجازه خواهد داد که شهرشان با قوانین خودشان اداره شود. درکنار آن، فرستادگان لاسدمون از آتنیان تقاضا کردند که به هیچ عنوان به پیشنهادات بربرها وقعی ننهاده و مهر و علاقه‌شان را برای یونانیان، متحدان واقعی‌شان، حفظ کنند.

(۲) آتنیان به بربرها چنینِ پاسخ دادند که پادشاه پارسیان نه صاحب چنین سرزمینی وسیع و نه دارای چنین طلایی است که آتنیان به خاطر آن، هم‌وطنانشان را رها کنند و به لاسدمونیان گفتند که آنان همواره چنین احساسی را نسبت به یونان

---

1. Aminias

۲. (Eschyle)؛ یا ایسخولوس. درام‌نویس یونانی و پایه‌گذار تراژدی یونانی. وی در نبردهای ماراتون و سالامیس شرکت داشت.

3. Ariphron

داشته و خواهان حفظ آن می‌باشند، اما از لاسدمونیان می‌خواهند که هرچه سریع‌تر همراه با همه متحدانشان به آتیک بیایند، زیرا مردونیوس، خشمناک از رد پیشنهادش توسط آتنیان، قطعاً با تمام نیروهایش به آتن هجوم خواهد آورد. این در واقع آن‌چه بود که روی داد.

(۳) زیرا مردونیوس که در بئوسی همراه با سپاهیانش به سر می‌برد، در بادی امر سعی کرد برخی از شهرهای پلوپونز را با ارسال سکه‌های نقره برای حاکمان این شهرها، به پیمان‌شکنی ترغیب نماید. پس از دریافت پاسخ آتنیان، مردونیوس آن‌چنان خشمگین شد که پیشاپیش سپاهش به سوی آتیک روانه شد.

(۴) افزون بر نیروهایی که خشایارشا برای او بر جای گذاشته بود، وی سربازانی را از تراس، مقدونیه[1] و دیگر شهرهای متحد پارسیان بسیج کرده و این چنین بیش از ۲۰۰ هزار سپاهی گرد آورد.

(۵) آتنیان با مشاهده پیشروی این سپاه، بی‌درنگ پیک‌هایی را همراه با نامه‌هایی به اسپارت روانه داشتند تا از لاسدمونیان بخواهند به یاری‌شان بشتابند. اما چون لاسدمونیان هیچ شتابی از خود نشان ندادند و بربرها نیز شروع به نفوذ در آتیک کرده بودند، آتنیان هراسان شده، فرزندان، زنان و هر آن‌چه را که می‌توانستند با شتاب همراه خود برند، برداشته و وطنشان را رها نموده و برای دومین بار به سالامین پناه بردند.

(۶) مردونیوس که همواره از آتنیان غضبناک بود تمام مزارع را ویران و شهر را نابود ساخت و حتی معابدی را که پیشتر از ویرانی معاف داشته بود، خراب کرد.

۲۹. (۱) هنگامی که مردونیوس با سپاهش وارد آتن می‌شد، مجمع عمومی یونانیان تصمیم گرفت به آتنیان ملحق شده، برای نجات میهن در پلاته قرار ملاقاتی ترتیب دهد*. وانگهی مجمع مقرر نمود که در پیشگاه خدایان عهد نمایند، چنان‌چه

---

۱. (Macédonie)؛ سرزمینی واقع در جنوب شرقی اروپا، در شبه‌جزیره‌ی بالکان و در شمال غربی دریای اژه میان اپیر و تراکیه.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وقتی مردونیوس و سپاهش به تب بازگشتند، یونانیان در مجمعی گردهم آمده و مقرر ساختند که به یاری آتنیان شتافته و همگی به سوی پلاته پیشروی کنند.»

یونانیان پیروز گردند، سالگرد رهایی همگانی را با بازی‌های الوتری[1] در پلاته جشن بگیرند.

(۲) تمامی یونانیانی که در تنگه گرد هم آمده بودند، بر آن شدند تا با ادای سوگندی، که موجب تضمین اتحادشان گردیده و آنان را ملزم می‌سازد تا در برابر تمامی خطرات قرار گیرند، وارد این نبرد گردند.

(۳) عبارت سوگند چنین بود: «هرگز زندگی را بر آزادی ترجیح نخواهم داد. سردارانم را خواه مرده و خواه زنده رها نخواهم ساخت و هم‌پیمانانم را که در جنگ کشته شدند، خاک خواهم کرد. چنان‌چه بر بربرها پیروز گردم هرگز در نابودی هیچ‌یک از شهرهایی که وارد جنگ شدند، شرکت نخواهم جست. هیچ یک از معابد سوخته یا ویران شده را دوباره بنا نخواهم ساخت و این خرابه‌ها را به‌عنوان بنایی که باید برای آیندگان، حرمت‌شکنی بربرها را به یاد آرد، باقی خواهم گذارد.»[2]

(۴) بعد از ادای این سوگند، با عبور از سیترون[3] به سوی بئوسی حرکت کردند. با رسیدن به پای این کوه، نزدیک اریتر[4] اردویشان را برپا ساختند. آریستید پیشاپیش آتنیان بود و پوزانیاس، قیّم پسر لئونیداس، فرماندهی سپاه را برعهده داشت.

۳۰. (۱) مردونیوس با شنیدن خبر نزدیک شدنِ دشمنان، «تب» را ترک گفت و پس از رسیدن به ساحل رودخانه‌ی آسوپوس[5]، اردویش را در آنجا مستقر کرده و گرداگرد آن را خندقی عمیق و حصاری چوبی گرفت. سپاه یونانیان ۱۰۰ هزار نفر و سپاه بربر بالغ بر پانصد هزار نفر بود.

(۲) بربرها جنگ را آغاز کردند و با بهره‌گیری از شب بر اردوگاه یونانیان

---

1. jeux Éleuthériens

[۲]. این سوگند در دوران باستان مشهور بود. ایزوکرات ابداع آن را به ایونی‌ها نسبت داده است.

3. Cithéron

4. Erythres

5. Asopus

یورش برده و با سواره‌نظامشان بر آنان تاختند. آتنیان که از این مانور جنگی آگاه شده بودند، با شجاعت و آرایش نظامی درست، شروع به پیشروی کردند. جنگ خونینی درگرفت.

(۳) سرانجام یونانیان، بربرهایی را که در مقابلشان قرار داشتند، به فرار واداشتند. تنها مگاری‌ها که با فرمانده سواره‌نظام[1] و سواره‌نظام زبده‌ی پارسی طرف بودند از این یورش به زحمت افتادند. با این حال ستون‌های نظامی خود را رها نکردند و فرستادگانی را نزد آتنیان و لاسدمونیان روانه ساخته، از آنان درخواست قوای کمکی نمودند.

(۴) آریستید بی‌درنگ سربازان زبده‌ی آتنی را که بر آنان فرمان می‌راند، روانه ساخت. اینان با یورش بر بربرها، مگاری‌ها را آزاد ساخته و فرمانده سواره‌نظام پارسی و همچنین بسیاری از بربرهای دیگر را کشته و باقی را به فرار وا داشتند. یونانیان این پیروزی درخشان آغازین را نشان خوشایندی برای پیروزی کامل پنداشتند. سپس اردوی جنگی خویش را از پای کوه به مکان مناسب‌تری انتقال دادند.

(۵) در جناح راست تپه‌ای بلند و در سمت چپشان رودخانه‌ی آسوپوس واقع بود. اردویشان بین این دو مکان واقع شده بود که با استحکامات طبیعی حفاظت می‌شد.

(۶) انتخاب این مکان در یک دره نقش بسزایی در پیروزی یونانیان داشت: زیرا فالانژ[2] پارسیان قادر به مانور نبود و این‌چنین چندین هزار بربر که توانایی حرکت از آنان سلب گردیده بود، بر جای ماندند. پوزانیاس و آریستید که از استحکاماتشان دل آسوده بودند، نیروهایشان را آن‌طور که باید آراسته و به

1. Hipparque

۲. (Phalange)؛ به آرایش پیاده‌نظام در یونان باستان اطلاق می‌شد. در این آرایش نظامی، سربازان دسته‌های ۸ یا ۱۶ ردیفی تشکیل داده، به سوی دشمن می‌تاختند. مبتکر آن اسپارتیان بودند. این آرایش به سبب عدم تحرک کافی و نیز آسیب‌پذیر بودن جناح راست سپاهیان (سپرها در دست چپ قرار می‌گرفت)، ضعیف عمل می‌کرد.

رویارویی دشمن شتافتند.

۳۱. (۱) مردونیوس که ناچار شده بود سپاهیان فالانژ خود را فشرده سازد، ستون‌های آن‌ها را گسترده کرده و با فریادهای بلند دستور داد با روشی که در نظر وی مناسب‌ترین شیوه بود، بر یونانیان حمله‌ور شوند. جاویدانان پارسی، که مردونیوس را در بر گرفته بودند، بر لاسدمونیان که در رویارویشان قرار داشتند یورش برده و در نبردی دلیرانه شمار زیادی از یونانیان را از پای درآوردند. با این حال لاسدمونیان نیز که با شهامت از خود دفاع می‌کردند و آماده رویارویی با خطرات بودند، شمار زیادی از بربرها را به قتل رساندند. تا وقتی که مردونیوس پیشاپیش سپاهیان زبده می جنگید، بربرها سرسختانه می جنگیدند، اما وقتی دیدند مردونیوس از پای درآمده و سربازان شجاعی که دورش را گرفته بودند، کشته یا زخمی شده‌اند، شجاعتشان را از دست داده و راه فرار را پیش گرفتند. بیشتر آن‌ها که توسط یونانیان تعقیب می‌شدند، شتابان به پشت حصار چوبی پناه بردند و یونانیانی که در ستون‌های فالانژ پارسی بودند، به تب عقب نشستند.

آرتابازکه از احترام شایانی نزد پارسیان برخوردار بود، باقی سپاه را که حدود چهل هزار نفر می‌شد، گرد هم آورده و آنان را از کوتاه‌ترین مسیر به فوسید برد.

۳۲. (۱) با از هم پاشیدن نیروهای بربر، یونانیان برای تعقیب آنان به چندین دسته تقسیم شدند. آتنیان، پلاته‌ای‌ها و تسپیاییان راه تب را در پیش گرفتند.

کورنتی‌ها، سی‌سیونی‌ها[1] و فیلیازیان[2] و برخی دیگر به تعقیب آرتاباز پرداختند و لاسدمونیان به همراهی باقی یونانیان، فراریان را تا حصار چوبی تعقیب کرده و حصار را ویران کردند.

(۲) با این حال، تباییان به فراریان پناه داده و به نوبه‌ی خویش بر آتنیان حمله‌ور شدند. جنگ سختی در پای باروهای شهر درگرفت و با دفاع دلیرانه‌ی تباییان، شمار زیادی از سپاهیان دو طرف از پای درآمدند. سرانجام، تباییان که

1. Sicyoniens
2. Philiasiens

آتنیان آن‌ها را از توان انداخته بودند، دگربار به درون شهر پناه جستند.

(۳) آنگاه آتنیان به لاسدمونیانی ملحق گردیدند که اردوگاه پارسیان را به محاصره‌ی خویش درآورده بودند. دو طرف به شدت به نبرد با یکدیگر پرداختند: بربرها که سپرهای خوبی داشتند به سختی از خود دفاع می‌کردند؛ یونانیان پی‌درپی بر سپرهای چوبی حمله‌ور می‌شدند که شمار زیادی از آنان زخمی شده، بسیاری از آنان مرگی پرافتخار نصیبشان گردید*.

(۴) با این حال، نه دیواری که بربرها ساخته بودندو نه شمار زیاد آن‌ها، یارای ایستادگی در برابر حملات یونانیان را نداشت و هرگونه مقاومتی درهم شکسته می‌شد، زیرا لاسدمونیان و آتنیان ـ این دو ملت رقیب که برای سلطه بر یونان با هم به نزاع می‌پرداختند ـ با به یاد آوردن پیروزی‌های اخیر خویش و نیز با ایمان به شجاعت و دلیری‌شان، دلگرم می‌شدند.

(۵) عاقبت اردوگاه با حمله‌ای تصرف شد و بربرها که می‌خواستند با اسیر شدن جان سالم بدر برند، هیچ رحم و شفقتی شامل حالشان نگردید؛ زیرا پوزانیاس فرمانده یونانیان با مشاهده این امر که شمار بربرها هنوز هم بیشتر از یونانیان فاتح است، هراسید که رحم بر آنان نتایجی شوم به بار آورد. پس دستور داد به احدی رحم نکنند و زمین به زودی پر از اجساد مردگان شد. سرانجام یونانیان پس ازکشتن بیش از صد هزار نفر، دست ازکشتار کشیدند.

۳۳. (۱) چنین بود فرجام این جنگ. یونانیان اجساد مردگانشان را که شمارشان بیش از ده هزار تن بود، به خاک سپرده و غنایم را بین سربازان تقسیم کردند. در تقسیم پاداش‌ها، خاریتید[1] نشان شجاعت را به اسپارت، به‌عنوان بهترین

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «پس از آن، آتنیان به کمک لاسدمونیان شتافتند و پس از پیوستن به آن‌ها بر باروهایی که پارسیان در پشت آن‌ها پناه جسته بودند، یورش آوردند. دو طرف به سختی می‌جنگیدند. بربرها از مکان‌های مستحکمی که در اشغال خویش داشتند شجاعانه دفاع می‌کردند و یونانیان بر دیوارهای چوبی می‌تاختند و چون با از جان گذشتگی می‌جنگیدند بسیاری از آن‌ها زخمی شدند و شمار زیادی از آن‌ها بر اثر اصابت تیرهای انبوهی که بر سر آن‌ها فرود می‌آمد، جان باختند و مرگ پرافتخاری نصیب خویش کردند.»

1. Charitide

شهر و به پوزانیاس، به‌عنوان شجاع‌ترین فرد اعطا کرد*. در این اوان، آرتاباز با چهل هزار نفر از بازماندگان سپاه پارسی، از فوسید به مقدونیه رفت و توانست با پیاده‌روی جان‌فرسا و اجباری به آسیا بازگردد.

(۲) یونانیان ده یک غنایم را برای ساخت ستون سه‌پایه‌ی طلایی به کار گرفتند و آن را با این کتیبه که شعری حزن‌انگیز بر آن نوشته شده بود، در معبد دلف آویختند: «منجیان سراسر یونان، پس از رهایی شهرها از بردگی ننگین، این بنا را وقف کردند.» بر روی بنا به افتخار آنانی که در نبرد ترموپیل کشته شده بودند، کتیبه‌ی زیرین را برای همه یونانیان آویختند: «چهار هزار نفر با ترک پلوپونز، در این‌جا با ۲ میلیون سرباز جنگیدند.» کتیبه‌ی دیگر تنها به لاسدمونیان اختصاص داشته است: «ای رهگذر، برو به لاسدمونیان بگو که ما در این‌جا برای وفاداری و اطاعت از قوانین‌شان آرمیده‌ایم.»

(۳) آتنیان نیز به همین شیوه، مقبره‌هایی را به افتخار کسانی که در جنگ‌های پارسی[1] جان سپرده بودند، بنا نهادند. آتنیان برای نخستین بار بازی‌های یادبودی را برگزار کردند؛ سپس با تصویب قانونی دستور دادند، خطیبانی را برگزینند تا با هزینه‌های حکومت، برای مردگان به خاک سپرده شده، مرثیه‌سرایی کنند.

(۴) پس از مدتی، پوزانیاس در رأس سپاهی علیه تب لشکرکشی کرد و عاملین اتحاد با پارسیان را درخواست نمود تا از آنان کین ستاند. تباییان که از شمار و تهور دشمنانشان هراسان شده بودند، خطاکارترین آنان، خود را تسلیم نموده و پوزانیاس همگی آنان را به مجازات مرگ محکوم کرد.

۳۴. (۱) یونانیان در ایونی، در همان روزی که نبرد پلاته رخ داد، جنگ عظیمی را علیه پارسیان آغاز کردند، اما قبل از شرح آن، وقایع مهم‌تر را روایت

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «و پس از آن‌که غنایم را بین سربازان تقسیم کردند، بر آن شدند به پیشنهاد آریستید، نشان شجاعت را در بین شهرها به اسپارت و در بین افراد به پوزانیاس لاسدمونی اهدا کنند.»

۱. (Les guerres Persiques)؛ مورخان یونان باستان از این جنگ‌ها به نام «جنگ‌های مدیک» یاد کرده‌اند و نکته‌ی جالب در این‌جاست که دیودور در پاره‌ای موارد از آن با عنوان «جنگ‌های پارسی» و در موارد دیگر با نام «جنگ‌های مادی» یاد می‌کند.

خواهیم کرد*.

(۲) لئوتیخید[1] لاسدمونی و خانتیپ آتنی، سرداران نیروی دریایی، کشتی‌هایشان را که در نبرد سالامین پیروز گردیده بودند در آب‌های اِگینا گرد هم آوردند. پس از چند روز توقف در آن‌جا، به همراهی ۲۵۰ کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم به آهنگ دلوس[2] بادبان برافراشتند. وقتی در دلوس لنگر انداختند نمایندگانی از ساموس به سوی آن‌ها آمدند و از آن‌ها خواستند یونانیان آسیا را رهایی بخشند.

(۳) لئوتیخید فرماندهان را برای شورا گرد هم آورد. بعد از استماع سخنان نمایندگان، تصمیم بر این شد تا برای رهایی و نجات شهرهای یونانی‌نشین آسیا، شتاب کنند و ناوگان، بی‌درنگ دلوس را ترک گفت.

با شنیدن خبر نزدیک شدن یونانیان، دریاسالاران پارسی که در آب‌های ساموس لنگر انداخته بودند باکشتی‌های جنگی، آهنگ دریاکردند و در میکال واقع در ایونی لنگر انداختند و چون توانایی پیکار را در خود نمی‌دیدند کشتی‌ها را به خشکی رسانده و دور آن‌ها را خندقی عمیق و حصاری چوبی گرفتند. ولی این امر مانع از آن نشد که آن‌ها نیروهایی از سارد و شهرهای اطراف، برای تشکیل سپاهی مشتمل بر صد هزار نفر[3] گرد هم نیاورند و چون تردیدی در پیمان‌شکنی ایونیان به خود راه ندادند تمام چیزهای ضروری برای جنگ را تدارک دیدند.

(۴) لئوتیخید پیشاپیش ناوگانش در میکال[4] با سپاهی آماده‌ی نبرد، به سوی بربرها پیشروی کرد و در یک کشتی جنگی، جارچی‌ای که رساترین صدا را در بین

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «امّا چون قصد تشریح این رویداد را داریم، بایسته است این گزارش را از ابتدا روایت کنیم.»

1. Léotichide

۲. (Délos)؛ جزیره‌ای در دریای اژه که در اساطیر یونان، زادگاه آپولون و آرتمیس بوده است. این جزیره از اهمیت تجاری و سیاسی ویژه‌ای در یونان باستان برخوردار بود.

[۳]. هرودوت تنها از شصت هزار نفر یاد می‌کند که تحت فرمان تیگران بودند. ن. ک به: هرودوت (۹، ۹۵).

۴. (Mycale)؛ دماغه‌ای در ساحل آسیای صغیر، روبه‌روی جزیره‌ی ساموس

سپاهیانش داشت از پیش فرستاد و به او دستور داد تا در امتداد ساحل، کاملاً نزدیک به دشمن، حرکت کرده و از آن‌جا بانگ برآورد، یونانیانی که بر پارسیان در پلاته پیروز گشتند برای رهایی شهرهای یونانی آسیا حاضر شده‌اند.

(۵) هدف لئوتیخید تحریک یونانیانی بود که در صفوف بربرها قرار داشتند و این‌چنین می‌خواست در اردوی پارسیان آتش نفاق را بیفروزد. این در واقع آن‌چه بود که روی داد، زیرا جارچی‌ای که در نزدیکی ناوگان، واقع در خشکی، خبر را اعلام کرد باعث سلب اعتماد پارسیان نسبت به یونانیان شده و بدین‌سان یونانیان نیز در بین خود شروع به دسیسه‌چینی کردند.

۳۵. (۱) یونانیان که از ماوقع، دل‌استوار شده بودند نیروهایشان را از کشتی پیاده کردند. فردای آن روز در حالی که مشغول مهیا ساختن خود برای نبرد بودند، شایعه‌ی پیروزی یونانیان بر پارسیان در پلاته پخش شد.

(۲) لئوتیخید بی‌درنگ مجمعی ترتیب داد و به ویژه پیروزی پلاته را به‌عنوان سرمشقی برای پیروی و عاملی برای برانگیختن شجاعتشان به آن‌ها نشان داده و از این طریق سپاهش را به جنگ ترغیب کرد*.

این مسئله، رویداد معجزه‌آسایی را به همراه داشت، زیرا بعدها پی برده شد که دو نبرد میکال و پلاته در یک روز آغاز شده بودند.

(۳) چنین می‌نماید که لئوتیخید به هیچ وجه خبری را که شایعه کرد، دریافت نکرده بود، زیرا فاصله‌ی مکان‌ها چنین امکانی را به وی نمی‌داد و عاقبت اینکه او پیروزی را با ترفندی جنگی به دست آورد.

(۴) فرماندهان پارسی، یونانیانی را که به آن‌ها اعتماد نداشتند خلع سلاح کرده و سلاح‌ها را به متحدین مطمئن‌تر سپردند و با بیان این‌که خشایارشا با سپاهی قدرتمند به یاری‌شان آمده، به سربازان دلگرمی داده و این گونه شجاعت

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «لئوتیخید با شنیدن این خبر مجمعی ترتیب داد و نیروهایش را به جنگ برانگیخت و در میان مسایلی که به آن‌ها یادآور شد پیروزی پلاته را به شیوه‌ای نمایشی و اغراق‌آمیز به آن‌ها خبر داد؛ با این هدف که این‌چنین، آن‌هایی را که با وی به جنگ می‌روند، دل استوارتر گرداند.»

نیروهایشان را افزایش می‌دادند.

۳۶.(۱) دو سپاه برای نبرد صف‌آرایی کرده، مهیای یورش بر یکدیگر شدند. پارسیان با مشاهده‌ی شمار اندک دشمنان با برآوردن بانگ‌های بلند، حمله را آغاز کردند.

(۲) ساکنین ساموس و ملطیه[1] بر آن شدند، یکدل و یک‌زبان به یاری یونانیان بروند. بنابراین همراه با سپاهیان گرد هم آمده، شروع به راهپیمایی کرده و از دور نمایان شدند. ایونی‌ها فکر می‌کردند که این حرکت موجب افزایش شجاعت یونانیان خواهد گردید، اما خلاف آن روی داد.

(۳) نیروهای لئوتیخید پنداشتند خشایارشا پیشاپیش سپاهی از سارد در حال پیشروی است. آشفتگی در اردو پدیدار شد و نظرات در مورد این‌که چه موضعی اتخاذ کنند، گوناگون بود. برخی بر این عقیده بودند که می‌بایست هرچه سریع‌تر به کشتی‌ها عقب بنشینند و برخی دیگر بر این باور بودند که می‌بایست با عزمی راسخ در انتظار دشمن باشند.

هنگامی که یونانیان این چنین در تردید بودند، پارسیان که برای نبرد صف‌آرایی کرده بودند با سر دادن فریادهای بلند بر آنان حمله‌ور شدند.

(۴) یونانیان که دیگر مجالی برای مشورت نداشتند ناچار به ایستادگی در برابر حمله‌ی بربرها گشتند. جنگ سختی درگرفت که فرجام آن برای مدتی مشخص نبود و شمار زیادی از نیروهای دو طرف به خاک افتادند. اما وقتی که ساموسی‌ها و ملطیه‌ای‌ها پدیدار گشتند[2]، یونانیان شجاعتشان را بازیافته، بربرها هراسان پا به فرار گذاردند.

(۵) در این هنگام کشتار وحشتناکی روی داد؛ لئوتیخید و خانتیپ، بربرها را به شدت تحت فشار قرار داده و آنان را تا اردوگاهشان تعقیب کردند. ائولی‌ها و بسیاری دیگر از یونانیان آسیا در این زمان در جنگی که فرجام آن از پیش مشخص

---

۱. (Milésiens)؛ ساکنان شهری قدیمی واقع در آسیای صغیر که بندری است در دریای اژه.

۲. افورس که دیودور این بخش را از او گرفته است، خود ایونی بوده است و از این روی، در نقشی که ساموسی‌ها و ملطیه‌ای‌ها در پیروزی داشته‌اند، اغراق کرده است.

شده بود، شرکت جستند، زیرا شهرهای آسیا در آتش دست‌یابی به استقلال می‌سوختند.

(۶) از این‌روی، بی‌آن‌که از گروگان‌ها و سوگندشان دل نگران باشند برای کشتار بربرهای سرگردان و فراری به دیگر یونانیان پیوستند.

بدین‌سان پارسیان شکست خوردند و بیش از چهل هزار نفر را از دست دادند و آنانی که از این کشتار گریخته بودند، به اردو پناه برده و به سارد عقب نشستند.

(۷) خشایارشا بعد از شنیدن خبر شکست نیروهایش در پلاته و میکال، بخشی از سپاهیانش را برای ادامه‌ی جنگ با یونانیان در سارد باقی گذارد و خود که ترس و وحشت سراسر وجودش را فراگرفته بود همراه با باقی سپاه، راه هگمتانه[۱] را در پیش گرفت.[۲]

۳۷. (۱) لئوتیخید و خانتیپ به ساموس بازگشتند و قرارداد اتحادی با ایونیان و ائولیان منعقد ساختند؛ سپس آنان را برای ترک آسیا و سکونت در اروپا تشویق نمودند و به آنان وعده دادند زمین‌های مردمانی راکه در جنگ، طرف مادها را گرفته بودند ـ و بدین‌خاطر از وطن خویش رانده خواهند گردید ـ در اختیار آن‌ها قرار دهند؛ زیرا با سکونت در آسیا، همواره همسایگانشان، دشمنانی بسیار قدرتمندتر از آنان خواهند بود و یونانیان ـ متحدینشان ـ که با دریا از آنان جدا افتاده‌اند، نخواهند توانست به موقع به یاری‌شان بشتابند.

ائولیان و ایونیان حاضر به پذیرش این پیشنهادات و رفتن به همراه یونانیان به اروپا بودند، امّا آتنیان عقیده‌ی آنان را تغییر دادند: آتنیان با اطمینان بخشیدن به آنان که حتی چنان‌چه هیچ یونانی‌ای از آنان حمایت نکند، ایونیان می‌توانند همواره بر یاری و حمایت آتنیان، متحدان واقعی‌شان، حساب کنند، به آنان پیشنهاد کردند که

---

۱. (Ecbatane)؛ پایتخت مادها و از پایتخت‌های تابستانی هخامنشیان. این نام را مشتق از کلمه‌ی ایرانی هنگمته (Hangamata) و معنی آن را «محل تجمع» دانسته‌اند، ولی صورت عیلامی «هل‌متەنه» به معنی «سرزمین مادها» ممکن است اشتقاق دیگری از این کلمه باشد.

۲. هرودوت به جای اکباتان از شوش نام می‌برد. ر.ک به: هرودوت (۹، ۱۰۷)

در سرزمین‌شان بمانند.[۱] این پیشنهاد از این نگرانی ناشی می‌شد که ایونیان، پس از استقرار با توافق یونانیان در مستعمرات جدیدشان، دیگر آتن را به‌عنوان کرسی حکومت در نظر نگیرند. به هر حال، ایونیان از این طرح چشم پوشیده، در آسیا ماندند.

(۲) پس از این وقایع، سپاه یونانیان تقسیم شد. لاسدمونیان راه دریا را به سوی لاکونی پیش گرفتند و آتنیان همراه با ایونیان و جزیره‌نشین‌ها، به آهنگ سستوس[۲] بادبان برافراشتند.

خانتیپ پس از رسیدن به سستوس، بی‌درنگ شهر را محاصره و با یورشی آن را تصرف و پادگانی در آن‌جا مستقر کرد. آنگاه متحدانش را مرخص کرده، همشهریانش را به آتن بازگردانید.

(۳) فرجام جنگ‌های مدیک[۳] که دو سال به طول انجامید این گونه رقم خورد. هرودوت[۴] مورخ که تاریخ جهان را در نه کتاب نگاشت، اثرش را از زمان قبل از جنگ تروا آغاز کرده و آن را با نبرد میکال و تصرف سستوس به پایان رساند.

در همین دوره، در ایتالیا، رومیان با وولسک‌ها[5] مشغول نبرد بودند: رومیان آن‌ها را در نبردی شکست داده و شمار زیادی از آنان را کشتند. اسپوریوس کاسیوس[۶] که سال قبل به مقام کنسولی رسیده و ثابت شده بود که سودای جباری در سر می‌پروراند، به مرگ محکوم گردید. چنین بود رویدادهایی که در طول این سال اتفاق افتاد.

۳۸. (۱) تمیستوکل* آرخونت آتن بود که کائسوفابیوس[7] و لوسیوس

---

[۱]. هرودوت این رویداد را به گونه‌ی دیگری نقل کرده است. ر.ک به: هرودوت (۹، ۱۰۵)

۲. (Sestos)؛ شهری در تراکیه، بر باریک‌ترین قسمت تنگه‌ی هلس‌پونت.

3. Les guerres Médiques

۴. (Hérodote)؛ مورخ یونانی و ملّقب به پدر تاریخ. در هالیکارناس زاده شد و تاریخی در نه کتاب نگاشت که نگارش این کتب، اولین اقدام جامع در نقل تاریخ غیردینی قلمداد می‌گردد. (۴۸۴ ـ ۴۲۵ پ.م)

۵. (Volsques)؛ مردمی که در جنوب لاتیوم (Latium) در ایتالیا مستقر بودند.

6. Spurius Cassius

* در ترجمه‌ی انگلیسی، تیموستن آمده است.

7. Caeso Fabius

امیلیوس[1] به مقام کنسولی روم نائل شدند.[2] در این سال[3] سیسیل از صلح پایداری برخوردار گردید، کارتاژیان شکست خورده بودند؛ ژلون با عدل و داد بر سیسیلیان فرمان می‌راند و نظم و رفاه را در شهر برقرار کرد.

(۲) سیراکوزها با تصویب قانونی آیین «تشییع جنازه‌های شاهانه»[4] را برچیدند و هزینه‌هایی را که برای برگزاری آن مرسوم بود، تقلیل دادند.

عاقبت همه‌ی این‌ها با وضع قانونی ساماندهی شد. ژلون پادشاه که خواهان کسب اعتبار عمومی بود، تدابیری اتخاذ کرد تا مواد این قانون شامل حال او نیز گردد.

(۳) از این روی، وقتی دچار بیماری گردید، ناامید از درمان خود، پادشاهی را به هیرون[5]، ارشد برادرانش، سپرد و دستور داد تا در مراسم خاکسپاری‌اش، قانون به‌طور دقیق رعایت شود. جانشینش واپسین درخواست ژلون را اجرا نمود.

(۴) بدن وی در مِلک همسرش، در عمارتی که به واسطه‌ی بزرگی‌اش جلب نظر می‌کرد و نه برج[6] نامیده می‌شد، به خاک سپرده شد.

مردم شهر را ترک کرده و فوج فوج، تشییع‌کنندگان را تا مکانی که در فاصله‌ی دویست استادی از شهر واقع بود، همراهی کردند.

(۵) در آن‌جا عموم مردم آرامگاهی باشکوه برپا و احتراماتی درخور قهرمان، نثار ژلون کردند.

کارتاژیان بعدها در نبردی علیه سیراکوز این بنا را نابود ساختند و آگاتوکل[7] از

---

1. Lucius Aemilius Mamercus

[۲]. بنابر نظر دنیس (Denis)، کائسوفابیوس و امیلیوس مامرکوس در سال ۲۷۰ از تأسیس روم کنسول بودند و نیکودم (Nicodéme) آرخونت آتن بود (سومین سال از المپیاد هفتاد و چهارم). بنابراین واقعه‌نگاری دیودور، ۴ سال جلوتر است.

[۳]. سومین سال از المپیاد هفتاد و پنجم، سال ۴۷۸ پ.م

4. Les funérailles somptueuses

5. Hiéron

6. Les Neuf Tours

۷. (Agathocle)؛ جبار سیراکوز (۳۶۱-۲۸۹ پ.م). وی در رژیوم به دنیا آمد و دشمن سرسخت کارتاژیان بود.

روی حسادت، این برج‌ها را ویران کرد.

با وجود این، نه انزجار کارتاژیان و نه شرارت آگاتوکل، هیچ یک نتوانست شکوه ژلون را نابود سازد.

(۶) زیرا تاریخ، این داور بی‌طرف، خاطراتش را محفوظ نگاه داشته و آن را در تمامی قرون جاودان خواهد ساخت و این برای جامعه، عین عدالت و سرمشق خوبی است که تاریخ، آن‌هایی را که با ظلم و ستم از قدرت خویش سوءاستفاده کردند، رسوا و بی‌آبرو خواهد ساخت و خیرخواهان نوع بشر، خاطره‌ای جاودان در تاریخ خواهند یافت.

(۷) ژلون هفت سال و هیرون، برادرش که جانشین وی شده بود، یازده سال و هشت ماه فرمانروایی کردند.

۳۹. (۱) در یونان، آتنیان، پس از پیروزی پلاته، فرزندان و همسرانشان را که به سالامین و تره‌زن[1] انتقال داده بودند، به آتن بازگرداندند. آنان بی‌درنگ به بازسازی باروهای شهرشان پرداخته و دیگر تدابیر امنیتی را اتخاذ نمودند.

(۲) لاسدمونیان با مشاهده‌ی این‌که آتنیان با نیروی دریایی خویش شهرت زیادی کسب کرده‌اند به این قدرت روزافزونشان به دیده‌ی تردید نگریسته و تصمیم گرفتند آتنیان را از ساخت حصارهایشان برحذر دارند.

(۳) از این رو بر آن شدند نمایندگانی را به آتن اعزام داشته و به آنان سپردند تا با صدای بلند اعلام کنند که لاسدمونیان می‌پندارند که در این هنگام ساختن حصارهای آتن خلاف نفع و مصلحت یونان است؛ زیرا اگر خشایارشا با نیروهای فراوانش به یونان بازگردد می‌تواند شهری چنین استحکام یافته را که خارج از پلوپونز واقع شده، اشغال کرده و از آن برای جنگ علیه تمام یونانیان بهره گیرد. چون آتنیان به این دلایل وقعی ننهادند، نمایندگان نزد کارگران شدند و به آنان دستور دادند تا فوراً کار را متوقف سازند.

(۴) مردم آتن نمی‌دانستند چه موضعی اتخاذ نمایند؛ تمیستوکل که در آن

---

1. Trézène

زمان از اعتبار زیادی نزد همشهریانش برخوردار بود به آنان توصیه کرد تا رفتاری آرام در پیش گیرند؛ در غیر این صورت لاسدمونیان که در پلوپونز گرد آمده بودند آنان را از بنای حصار منع خواهند نمود*.

(۵) سپس در خفا به آرخونت‌ها پیشنهاد کرد که او با نمایندگان دیگری نزد لاسدمونیان برود تا با آنان در این باره به توافق برسد**. سرانجام او به آرخونت‌ها سفارش کرد که چنان‌چه فرستادگان دیگری از لاسدمون به آتن آمدند، آنان را تا زمان بازگشتش از لاسدمون نزد خویش نگهدارند و در این فاصله از تمام مردم برای بازسازی حصارهای شهر بهره گیرند. او به آن‌ها ابراز کرد؛ این بهترین روش برای فرجام رساندن این طرح خواهد بود.

۴۰. (۱) این پیشنهاد مورد پسند آتنیان واقع شد و تمیستوکل با همراهانش رهسپار اسپارت شد. آتنیان برای ساخت حصارهای شهر تعجیل کردند و در این کوشش حتی از خانه‌ها و آرامگاه‌ها نیز نگذشتند. حتی زنان، فرزندان، بیگانگان و بردگان نیز در این کار، که به همت و شور و شوق کارگران و شمار زیاد مردم به سرعت پیش می‌رفت، شرکت جستند.

(۲) تمیستوکل با حضور در برابر صاحب‌منصبان اسپارت، که درباره‌ی بازسازی دیوارها وی را مورد شماتت قرار دادند، این کار را انکار کرده و از صاحب‌منصبان خواست تا شایعات کذب را باور نکرده و به آتن، نمایندگان قابل اعتمادی گسیل دارند تا به واقعیت پی ببرند و در این مدت تمیستوکل و همراهانش به‌عنوان گروگان نزد آنان بمانند.

(۳) لاسدمونیان این پیشنهاد را پذیرفتند؛ آنان تمیستوکل را نزد خویش نگهداشته و برجسته‌ترین شارمندان خویش را به آتن روانه داشتند تا از وضع واقعی امور آگاه گردند. دراین فاصله، آتنیان به خوبی کارهایشان را پیش بردند. آتنیان

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «به آن‌ها توصیه کرد که هیچ کاری نکنند و هشدار داد که اگر به زور متوسل شوند، لاسدمونیان به همراهی پلوپونزی‌ها به راحتی بر آن‌ها خواهند تاخت و آن‌ها را از ساختن استحکامات برای شهر منع خواهند کرد.»

** در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «تا موضوع ساخت دیوار را برای آن‌ها توضیح دهد.»

فرستادگان لاسدمون را که در آتن سخنان آشوب‌گرانه و تهدیدآمیز می‌پراکندند، زندانی کرده، اعلام کردند که تنها در صورتی نمایندگان را آزاد می‌سازند که لاسدمونیان، تمیستوکل و دیگر نمایندگان آن‌ها را رها کنند. لاسدمونیان که در دام گرفتار آمده بودند ناچار شدند برای آزادی نمایندگان خویش، فرستادگان آتن را رها سازند.

(۴) این‌چنین آتن، بازسازی مطمئن و سریع دیوارهایش را به ترفند تمیستوکل مدیون است. وی از این طریق نزد هم‌شهریانش آوازه‌ای بلند یافت.

(۵) مقارن این روی‌دادها، رومیان با اکوئس‌ها[۱] و ساکنین توسکولوم[۲] در جنگ بودند. آنان اکوئس‌ها را در نبردی شکست داده، شمار زیادی از آن‌ها را کشتند. سپس توسکولوم را محاصره کرده، شهر اکوئس را به تصرف خود درآوردند.

۴۱. (۱) پس از پایان یافتن سال، آدیمانت[۳] آرخونت آتن شد، در همان زمان مارکوس فابیوس سیلوانوس[۴] و لوسیوس والریوس پوپلیوس[۵] کنسول‌های روم بودند.[۶] تمیستوکل به واسطه‌ی تجربه‌ی نظامی و هوش سرشارش در به کار بستن ترفند، نه تنها نزد همشهریانش بلکه نزد تمامی یونانیان صاحب اعتبار فراوانی گردید.

(۲) او سرمست از باده‌ی غرور، طرح‌های جاه‌طلبانه‌ی بسیاری را برای افزایش قدرت میهنش پی‌ریزی کرد. بندری که پیره[۷] نام داشت در آن زمان هنوز وجود نداشت و آتنیان برای حفظ کشتی‌هایشان، تنها لنگرگاه فالِر[۸] را ـ که آبراهه‌ای بسیار تنگ بود ـ در اختیار داشتند. تمیستوکل طرحی پی‌ریزی کرد تا از پیره، با

---

۱. (Éques)؛ ساکنان آنیو (Anio) در ایتالیا
۲. (Tusculum)؛ شهری واقع در لاتیوم (Latium) ایتالیا

3. Adimante
4. Marcus Fabius Silvanus
5. Lucius Valerius Poplius

[۶]. چهارمین سال از المپیاد هفتاد و پنجم. سال ۴۷۷ پ. م

7. Pirée
8. Phalère

هزینه‌ای اندک، زیباترین و بزرگ‌ترین بندر را در سراسر یونان بسازد.[۱]

(۳) او امید داشت تا از این طریق سیادت بر دریا را برای آتنیان به ارمغان آورد، زیرا اینان دارای شمار زیادی تری‌رم و نیز دارای تجارب زیادی در دریانوردی بودند و آوازه‌شان همه جا پیچیده بود.

(۴) افزون بر این، وی امید داشت تا ایونی‌هایی را که پیش از این، به واسطه‌ی پیوندهای خونی متحد آتنیان بودند با خویش هم‌داستان نموده و با یاری آنان یونانیان آسیا را آزاد سازد تا آنان نیز به‌عنوان قدردانی به اتحاد آتنیان درآیند و نیز تمام جزیره‌نشینان که تحت تأثیر چنین نیروی دریایی چشمگیری قرار می‌گرفتند، بی‌درنگ خود را در ردیف آنانی قرار دهند که می‌توانستند در یک زمان، نیکی و شر زیادی به بار آورند.

(۵) وی از این امر غافل نبود که لاسدمونیان، نیروی زمینی بسیار سازماندهی شده و در مقابل نیروی دریایی ضعیفی دارند. سرانجام با تأمل بر این چیزها به روشنی دریافت که می‌باید طرحش را پنهان نگاه دارد، زیرا به خوبی پی برد که لاسدمونیان مانع از تحقق آن خواهند شد.*

۴۲. (۱) از این‌روی، تمیستوکل در مجمع عمومی اعلام داشت که طرح‌های بزرگ و پیشنهادات سودمندی را در سر دارد ولی باید شمار اندکی را از این طرح‌ها آگاه کند، زیرا شایسته نمی‌داند که‌این طرح‌ها را در انظار تشریح کند. این چنین او از مجمع خواست دو فرد قابل اعتماد را به وی معرفی کنند تا بتواند این طرح‌ها را با آنان در میان بگذارد.

(۲) همگی با این پیشنهاد موافقت کردند و آریستید و خانتیپ را برگزیدند، دو مردی که نه تنها دارای فضایلی بودند، بلکه در شایستگی و اشتهار نیز با تمیستوکل پهلو می‌زدند و به همین خاطر، وی را دوست خویش نمی‌پنداشتند.

(۳) بعد از آگاهی از نقشه‌ی تمیستوکل آنان به عموم اعلام کردند، آن‌چه را که

---

[۱]. بنابر نظر توسیدید (۱، ۹۳)، تمیستوکل هنگامی که آرخونت آتن بود و قبل از جنگ‌های مدیک، ساخت پیره را آغاز کرده بود.

* این جمله در ترجمه‌ی انگلیسی وجود ندارد.

تمیستوکل برای آنان مطرح کرده است، بزرگ و سودمند و قابل اجرا می‌باشد.

(۴) آتنیان که چنین شخصی را شایسته‌ی تحسین و ستایش می‌دانستند، در عین حال می‌پنداشتند که او به خاطر اقدامات جسورانه‌اش می‌تواند سودای جباری را در سر بپروراند، دستور دادند تا نقشه‌هایش را آشکارا برای آنان بازگو کند. تمیستوکل تکرار کرد که آگاه ساختن عموم از نقشه‌هایش بی‌احتیاطی خواهد بود.

(۵) مجمع با تحسین تصمیم و پافشاری شجاعانه‌ی این‌مرد، دستور دادکه او نقشه‌هایش را در «سِنا» به صورت غیرعلنی توضیح دهد و چنان‌چه سنا نقشه‌های تمیستوکل را مفید و قابل اجرا دانست با اجرای آن‌ها موافقت خواهد کرد.

(۶) در نتیجه سنا با تمام جزئیات آشنا شده و طرح‌ها را تصویب کرد و با گزارشی که درباره‌ی این طرح‌ها به عموم داد، تمیستوکل اجازه یافت تا آن‌چه را که شایسته می‌داند، انجام دهد. تمامی اعضای مجمع در حالی که به تحسین هوش و درایت تمیستوکل می‌پرداختند و با کنجکاوی بی‌صبرانه‌ای منتظر اجرای این طرح‌ها بودند، از هم جدا گردیدند.

۴۳. (۱) تمیستوکل که این‌چنین دارای اختیار تام گردید، هر آن‌چه را که برای تحقق طرح‌هایش لازم بود در اختیار گرفت و در اندیشه‌ی گستراندن دامی تازه برای لاسدمونیان شد؛ زیرا او شک نداشت، اینان که پیش از این با بازسازی دیوارهای آتن به مخالفت برخاسته بودند برای ساخت بندر نیز مخالفت خواهند کرد.

(۲) بنابراین تصمیم گرفت نمایندگانی را به سوی آنان روانه داشته تا برای آن‌ها روشن سازد که داشتن بندری مناسب ـ برای در امان ماندن از تهاجم پارسیان ـ به نفع عموم یونانیان خواهد بود. از این طریق وی نظر اسپارتیان را تغییر و به کارها شتاب داد. با شرکت فعال همگان در این کار، ساخت بندر خیلی زود و به شیوه‌ای غیرمنتظره به پایان رسید.

(۳) تمیستوکل به عموم سفارش کرد تا سالانه بیست کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم به ناوگانشان بیفزایند و بیگانگان ساکن در آتن و کارگران را از هر

مالیاتی معاف دارند تا از هر جایی، جمعیت زیادی به شهر آمده و این‌چنین کارگرانی با پیشه‌هایی مفید در آن‌جا گرد هم آورند؛ زیرا وی این روش‌ها را مناسب‌ترین راه برای تقویت نیروی دریایی می‌پنداشت. چنین بود کارهایی که آتنیان در آن زمان بدان مشغول بودند.

۴۴. (۱) لاسدمونیان فرماندهی ناوگان را به پوزانیاس، فاتح پلاته، سپردند و به او دستور دادند تا تمام شهرهای یونان را، که هنوز در اشغال پادگان‌های بربرها بود، آزاد سازد.

(۲) پوزانیاس، پیشاپیش پنجاه تری‌رم پلوپونزی و سی تری‌رم که توسط آتنیان تدارک دیده شده بود، با راهنمایی آریستید در جزیره‌ی قبرس ـ جایی که او می‌بایست شهرها را از دست پادگان‌های پارسی آزاد سازد ـ پهلو گرفت*.

(۳) آنگاه با عزیمت به سوی هلس‌پونت، بربرهایی که بیزانس[1] را اشغال کرده بودند از پای درآورده یا رانده و آزادی را به شهر بازگردانید. در آن‌جا شمار زیادی از بزرگان پارسی را اسیر نموده و به این بهانه که می‌خواهد از آنان انتقام بگیرد، نگهداری از آن‌ها را به گونژیلوس ارتری[2] سپرد، ولی در واقع می‌خواست آن‌ها را به نزد خشایارشا پس فرستد، زیرا او با خشایارشا روابط دوستی پنهانی داشت و می‌خواست با دخترش، به شرط خیانت کردن به یونانیان، ازدواج کند.

(۴) این خیانت با دستیاری آرتاباز سردار، طرح‌ریزی شد که مخفیانه مقادیر زیادی پول به پوزانیاس می‌داد تا یونانیانی را که مستعد انحراف و تباهی هستند، به طرف خویش جلب کند. توطئه‌ی پوزانیاس به روشی که در پی می‌آوریم فاش شد و عاملین آن مجازات شدند.

(۵) پوزانیاس تحت‌تأثیر تن‌آسایی پارسیان قرارگرفت و به زیردستان خویش

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «پوزانیاس پنجاه‌تری‌رم را از پلوپونز تدارک دیده و سی‌تری‌رم از آتنیان را، به فرماندهی آریستید، نزد خویش فراخواند و خویشتن پیشاپیش ناوگانش به آهنگ قبرس بادبان برافراشت و شهرهایی را که هنوز در اشغال پادگان‌های پارسی بودند، آزاد ساخت.

1. Byzance

[۲]. (Gongylus d'Érétrie)؛ درباره‌ی وی ر.ک به: توسیدید (۱، ۱۲۸)

ستم روا می‌داشت. همگان از وی منزجر بودند، به ویژه آن دسته از یونانیانی که صاحب اختیاراتی بودند.

(۶) در سپاه، میان مردم و در شهرها از بی‌رحمی پوزانیاس سخن به میان می‌آمد و سرانجام پلوپونزیان او را ترک گفته، به سرزمین خویش بازگشتند و نمایندگانی را به اسپارت روانه ساختند تا پوزانیاس را متّهم کنند. آریستید آتنی در نشست‌ها با بهره‌گیری از این فرصت به تملق شهرها پرداخت و با سخنرانی‌های متملقانه، آنان را به طرف آتنیان کشاند. رخداد دیگری که به‌طور اتفاقی روی داد، طرح‌های آتنیان را امکان‌پذیر ساخت.

۴۵. (۱) پوزانیاس، از ترس رسوا شدن، با شاه توافق کرد که وی به هیچ عنوان اجازه ندهد حاملان نامه‌هایش به یونان بازگردند و در نتیجه، این پیک‌ها پس از رساندن پیام‌ها، همگی کشته می‌شدند.

(۲) عاقبت یکی از آنان با تأمل در مورد همه‌ی این وقایع، نامه‌هایی را که به او سپرده شده بود، باز کرد و پس از پی بردن به ترفندهایی که برای از بین بردن پیک‌ها به کار گرفته می‌شد، نامه‌ها را به افورها واگذار کرد.

(۳) افورها با وجود این، بر این افشاگری یقین حاصل نکردند، زیرا نامه‌هایی که به آنان واگذار شده بود از قبل باز بودند؛ آنان برهانی استوارتر مطالبه کردند. در این زمان قاصد بر آن شد کاری کند تا پوزانیاس، خویشتن، حقایق را بازگو کند.

(۴) بنابراین به تنار[1] روانه شد و در معبد نپتون[2]* شروع به استغاثه کرد و زیر دو چادر، افورها و اسپارتی‌هایی را که همراه خود برده بود، مخفی ساخت. پوزانیاس به وی نزدیک شد و از او پرسید که برای چه به این‌جا آمده و از خدایان یاری می‌طلبد؟ در این هنگام قاصد وی را به خاطر محکوم کردن پیک‌های بی‌گناه به مرگ، در نامه‌هایی که خود وی، آنان را مسئول رساندن نامه‌ها ساخته بود، مورد

۱. (Ténare)؛ دماغه‌ای واقع در لاکونی در بالاترین نقطه‌ی پلوپونز.

2. Le temple de Neptune

* در ترجمه‌ی انگلیسی «معبد پوزئیدون» آمده است.

شماتت قرار داد.

(۵) پوزانیاس اظهار پشیمانی کرد و از او تقاضای بخشش نمود؛ وانگهی وعده داد اگر این راز را نزد خویش مخفی نگاه دارد، پاداش‌های بزرگی به او خواهد داد. آنگاه هر یک راه خویش را پیش گرفتند. افورها و آنانی که این دو را همراهی کرده بودند با آگاه شدن از واقعیت، خاموشی گزیدند.

اما بعدها لاسدمونیان از افورها خواستند تا قوانین را به اجرا درآورند؛ پوزانیاس سعی کرد از سرنوشتی که در انتظارش بود، بگریزد و به معبد مینروخالسیئوک[1] پناه برد.*

(۶) چون لاسدمونیان از مجازات وی ـ که به معبد پناه برده بود ـ در تردید بودند؛ گفته‌اند مادرش مقابل معبد حضور یافت و بی‌آن‌که سخنی به میان آورد سنگی برداشت و آن را بر در ورودی معبد قرار داد و به منزل بازگشت.

(۷) لاسدمونیان از مادر وی پیروی کرده، بدین‌سان بر دروازه‌ی معبد حصاری از سنگ ساختند و پوزانیاس در آن‌جا از گرسنگی جان سپرد.[2] بدن متوفی به خویشانش واگذار شد تا آن را به خاک بسپارند. با این حال، خدایان نشانه‌های خشم خویش را به خاطر تجاوز به حریم معبد پدیدار ساختند.

(۸) زیرا اسپارتیان که برای برخی منافع خویش، از هاتف [معبد] دلف یاری جسته بودند، از ایزد به آنان امر گردید تا شخصی را که به درگاهش پناه آورده بود، به او بازگردانند. آنان از این‌که نتوانستند امر ایزد را به جای آورند، دیرزمانی شرمسار بودند.

عاقبت بر آن شدند تا دو مجسمه‌ی مفرغی که نمایانگر پوزانیاس بود، ساخته و آن‌ها را در معبد مینرو جای دهند.

---

1. Minerne Chalcioeque

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اما در وقتی دیگر، آنگاه که لاسدمونیان با افورها درباره‌ی این موضوع به بحث پرداختند، پوزانیاس از پیش آگاه شد و قبل از آن‌ها اقدام کرد و برای نجات خویش به معبد آتنا گریخت.»

۲. ر.ک به: کورنلیوس نپوس، زندگانی پوزانیاس. توسیدید (۱، ۱۳۴) می‌گوید که پوزانیاس پیش از مرگ از معبد بیرون آورده شد تا بدین‌سان، معبد آلوده نگردد.

۴۶. (۱) هم‌چنان‌که در طول این اثر همواره بر آن بودیم تا با مدح و ستایش، شکوه و افتخار نیکوکرداران را نمایان و خاطره‌ی مردان شرور را آکنده از لعن و نفرینی که سزاوارشان است سازیم، از رسوایی پیمان‌شکنی و خیانت پوزانیاس نیز چشم نخواهیم پوشید.

(۲) آیا نباید از بی‌خردی شخصی که ناجی سرزمین یونان، فاتح پلاته و پرآوازه به خاطر دیگر کارهای درخشانش شده بود، ولی نه تنها نتوانست شهرت آغازینش را حفظ کند، بلکه مجذوب تجملات و تن‌آسایی پارسیان گردید و تمامی افتخارات گذشته‌اش را به شرم آلود، غرق در حیرت شد؟

(۳) مغرور از آسایش و راحت‌طلبی، از راه و رسم زندگی لاسدمونیان بیزاری جست و مردی که می‌بایست از آداب و رسوم بربرها بیش از دیگران دوری جوید، تن‌آسایی و تجملات آنان را سرمشق خویش قرار داد، چه او نه از طریق دیگران، بلکه به تجربه، خود می‌دانست چه تفاوتی میان نظام پارسیان و اصول حکومت لاسدمونی وجود دارد.

(۴) بدین‌سان به خاطر فساد و انحطاط، نه تنها مجازات، سزاوارش بود، بلکه او موجب گردید همشهریانش سیادت بر دریا را از کف دهند. در واقع، مقایسه‌ای که متحدین در آن زمان از رفتار و سلوک پوزانیاس با استعداد نظامی آریستید و نیز روابط دوستانه‌ی وی با زیردستانش و دیگر خصوصیاتش به عمل می‌آورند، همگی آنان را به سوی آتنیان گرایش می‌دهد.

(۵) در نتیجه، دیگر به دستورات سرداران اسپارت وقعی نمی‌نهادند. آریستید که توسط همگان تحسین و پیروی می‌شد، بی‌آن‌که برای به چنگ آوردن آن ناگزیر به جنگ باشد، به فرماندهی نیروی دریایی یونان منصوب گردید.

۴۷. (۱) پس از آن، آریستید بی‌درنگ به تمامی متحدین توصیه کرد مجمعی ترتیب دهند و وی در آن مجمع، پیشنهاد کرد که جزیره‌ی دلوس را به عنوان خزانه‌ی عمومی برگزیده، تمامی پول‌های جمع‌آوری شده را در آن‌جا قرار دهند. این پول حاصل از مالیات‌هایی بود که هر شهر می‌بایست بر اساس توان مالی خویش در مواجهه با هزینه‌های جنگ احتمالی با پارسیان بپردازد. مبلغ کلی این

خزانه پانصد و شصت تالان بود.[1]

(۲) وی که خود مأمور حسابرسی مالیات شد، آن را با چنان دقت و انصافی تقسیم کرد که همه‌ی شهرها با خشنودی بدان گردن نهادند. بدین‌سان او به خوبی از عهده‌ی یکی از مشکل‌ترین و تقریباً ناممکن‌ترین کارها برآمد و با رفتار بی‌طرفانه‌ی خویش، شهرت زیادی در انصاف کسب کرد و لقب عادل را به دست آورد.

(۳) در این اوان که تباهی و فساد پوزانیاس از کف دادن تفوق بر دریا را برای اسپارت به همراه آورد، پرهیزکاری آریستید برتری نظامی را برای آتن به ارمغان داشت که تاکنون بی‌بهره از آن بود. چنین بود حوادثی که در طی این سال روی داد.

۴۸. (۱) فدون[2] آرخونت آتن و کائسوفابیوس[3] و اسپوریوس فوریوس منلایوس[4] کنسول روم بودند که المپیاد هفتاد و ششم برگزار گردید و در طی آن اسکاماندریوس میتیلنی[5] جایزه‌ی مسابقه‌ی دو و میدانی را از آن خود کرد.[6]

(۲) در این سال لئوتیخید، فرمانروای لاسدمونیان، پس از یک دوره‌ی پادشاهی بیست و دو ساله بدرود حیات گفت. آرخیداموس[7]، جانشین وی، چهل و دو سال پادشاهی کرد. همچنین در همین سال آناکسیلاس[8] - جبار رژیوم[9] و زانکل[10] - بعد از یک دوره‌ی پادشاهی هجده ساله چشم از جهان بربست. میسی‌توس[11] پس از آنکه متعهد شد بعدها حکومت را به فرزندان متوفی بسپارد،

---

[۱]. توسیدید (۱، ۹۶) و کورنلیوس نپوس (آریستید، ۳) به مبلغی کمتر اشاره دارند.

2. Phédon

3. Caeso Fabius

4. Spurius Furius Menellaïus

5. Scamandrius de Mitylène

[۶]. اولین سال از المپیاد هفتاد و ششم، سال ۴۷۶ پ.م

[۷]. (Archidamus)؛ در تصحیح پالمریوس، آرخیداموس به جای آرخلائوس آمده است.

8. Anaxilas

9. Rhégium

10. Zancle

11. Micythus

قدرت را در دست گرفت.[1]

(۳) هیرون، پادشاه سیراکوزیان، بعد از مرگ ژلون، که شاهد محبوبیت برادرش پولی‌زلوس[2] نزد سیراکوزیان بود، بر او ظنین شد که سودای پادشاهی در سر می‌پروراند و برای خلاص شدن از شرش چاره‌ای اندیشید تا همچنان سریر پادشاهی را با خاطری آسوده در اختیار داشته باشد. وی مزدورانی استخدام کرد و برای خود نگهبانانی از سربازان بیگانه تشکیل داد.

(۴) چون سیباریت‌ها[3] در آن زمان توسط کوروتونیات‌ها[4] در محاصره بودند و از هیرون تقاضای یاری کردند، او شمار زیادی نیروگرد آورد و فرماندهی آن‌ها را به برادرش پولی‌زلوس سپرد؛ با این امید که توسط کوروتونیات‌ها کشته شود.

(۵) پولی‌زلوس در نیات برادرش تردید کرد و از پذیرش فرماندهی سپاه اجتناب ورزید و نزد ترون، جبار آگریژانت، پناه برد. هیرون که خشم وجودش را فرا گرفته بود تصمیم گرفت به جنگ ترون برود.

(۶) در این گیرودار، تراسیده[5]، پسر ترون و حاکم شهر هیمر، به خاطر ظلم و تعدی بیش از حد، مورد انزجار عموم واقع گردید.

(۷) ساکنین هیمر از آن جهت که پدرش را داور بی‌طرفی نمی‌یافتند از بردن شکایت نزد وی امتناع می‌کردند. از این‌روی، نمایندگانی را نزد هیرون گسیل داشتند تا شکایت خویش را علیه تراسیده عرضه کنند و به او وعده دادند که تحت اوامر او خواهند بود و وی را در برابر ترون یاری خواهند رساند.

(۸) اما هیرون که می‌خواست روابطی دوستانه و صلح‌آمیز با ترون داشته باشد به هیمریان خیانت ورزیده، پیشنهادات مخفی آنان را فاش ساخت. ترون با دریافت این خبر، تحقیقی صورت داد و پس از این‌که به درستی این افشاگری پی برد

---

[۱]. میسی‌توس بر تعهداتش جامه‌ی عمل پوشاند. ر.ک به: بند ۶۰ از همین کتاب و هرودوت (۷، ۱۷۰)

2. Polyzélus

3. Sybarites

4. Corotoniates

5. Thrasydée

با هیرون آشتی کرد و پولی‌زلوس را با میل و رغبت نزد برادرش باز پس فرستاد و شمار زیادی از هیمریان را ـ که خود را دشمن وی اعلام کرده بودند ـ دستگیر کرد و به مرگ محکوم ساخت.

۴۹. (۱) هیرون پس از مدتی، ساکنین ناکسوس[1] و کاتان[2] را از شهرهایشان بیرون راند و برای این‌که این شهرها را بار دیگر مسکونی سازد پنج هزار نفر از ساکنان پلوپونز و به همین تعداد از ساکنان سیراکوز را فراخواند. وی نام کاتان را به اِتنا تغییر داد و نه تنها سرزمین کاتان، بلکه بخش وسیعی از سرزمین مجاور را نیز بین هزار تن از ساکنین جدید تقسیم نمود.

(۲) وی در این کار تعجیل کرد، هم از آن جهت که از بین این ساکنین، در صورت نیاز، نیروهای کمکی برای خویش فراهم آورد و هم برای این‌که، افتخار قهرمانی را که به بنیانگذار یک شهر ده هزار نفری تعلق می‌گیرد، از آن خود کند. از سوی دیگر، ناکسوسی‌ها و کاتان‌ها را که از شهرشان بیرون رانده شده بود نزد لئونتن‌ها[3] جای داد و اینان حق شهروندی را به ناکسوسی‌ها و کاتان‌ها اعطا* کردند.

(۳) ترون، پس از آن، وقتی شهر هیمر را در پی کشتار هیمریان تقریباً خالی از سکنه دید، دوری‌ها را فرا خواند تا در شهر سکنی گزینند و همه‌ی داوطلبین را در زمره‌ی شهروندان به شمار آورد.

(۴) تمامی ساکنین این شهر مدت پنجاه و هشت سال در صلح و آرامش زندگی کردند تا این‌که شهر توسط کارتاژها تصرف و نابود گردید. از آن زمان تا روزگار ما این شهر خالی از سکنه مانده است.

۵۰. (۱) وقتی دروموکلید[4] آرخونت آتن بود، رومیان مارکوس فابیوس[5] و

---

1. Naxiens

۲. (Catanies)؛ ساکنان شهر کاتان؛ شهری واقع در شرق سیسیل بر دامنه‌ی کوه آتشفشان اِتنا

۳. (Léontins)؛ ساکنان شهری در سیسیل؛ در شمال غربی سیراکوز

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «و به آن‌ها دستور داد خانه‌های خویش را در این شهر بنا و با مردم بومی این شهر زندگی کنند.»

4. Dromoclide
5. Marcus Fabius

کنیوس مانلیوس[1] را به کنسولی منصوب کردند.[2] در این سال، لاسدمونیان، مغموم از این‌که با بی‌خردی تفوق بر دریا را از دست دادند، یونانیان را تهدید کردند که از پیمان‌شکنی آنان کین خواهند ستاند.

(۲) سنا در راستای تفوق بر دریا، در مورد اعلان جنگ به آتنیان، گرد هم آمده و وارد شور شد.

(۳) در مجمع عمومی *، شهروندان بُرنا و بسیاری دیگری تمایل شدیدی برای کسب سیادت پیشین از خود نشان دادند، زیرا نه تنها این سیادت را به‌عنوان منبع ثروت‌های بسیار و قدرت عظیم می‌نگریستند، بلکه آن را فرصتی برای به دست آوردن ثروت‌های شخصی می‌انگاشتند.

(۴) آنان در این مورد ندای غیبی دیرین را خاطرنشان ساختند که در آن، ایزد دستور داده بود اجازه ندهند سیادتشان بر دریا دچار تزلزل گردد و این ندای غیبی از دیدگاه آن‌ها تنها می‌توانست در موقعیت کنونی به کار گرفته شود، زیرا سلطه‌ی آنان دچار نقصان گشته بود و یکی از دو فرماندهی را که پیش از این در اختیار داشتند، از کف داده بودند.

(۵) این چنین تمام شهروندان و از جمله سنا، که وارد شور شده بود، با همین انگیزه تهییج شده و کسی جرأت پیشنهاد عقیده‌ای مخالف را نداشت.

(۶) با وجود این، یکی از اعضای سنا به نام هتوماریداس[3]، که نسبش به هرکول می‌رسید و به سبب بی‌پروایی، نزد شهروندان دارای ارج و احترام بود سعی کرد تا آنان را متقاعد سازد که باید سیطره بر دریا را به آتنیان واگذارد و مشاجره با آنان در این باره به هیچ وجه به مصلحت اسپارت نخواهد بود. برای توجیه این پیشنهاد غیرمنتظره، او دلایل چندی آورد و توانست برخلاف انتظار، نظرش را نزد

---

1. Cnéius Manlius

[۲]. دومین سال از المپیاد هفتاد و ششم، سال ۴۷۵ پ. م

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وقتی جلسه‌ی گروزیا برگزار شد...» توضیح این‌که گروزیا سنای اسپارت بود که سی عضو داشت.

3. Hétoemaridas

سنا و مردم به کرسی بنشاند.

(۷) لاسدمونیان که سخنان وی را با مصالح حکومت سازگار دیدند از شور و شوق جنگی خویش علیه آتنیان چشم پوشیدند.

(۸) آتنیان که در انتظار جنگی عظیم با لاسدمونیان، برای تفوق بر دریا بودند، از پیش چندین کشتی سه ردیف پارویی تری‌رِم مهیا کرده و مبالغ هنگفتی پول اندوخته و با جود و کرم، شماری متحد دور خویش گرد آوردند. امّا هنگامی که از تصمیم لاسدمونیان مطلع شدند، بی‌واهمه از جنگ، مشغول تثبیت تفوق خویش بر دریا شدند.

۵۱. (۱) هنگامی که آسس تورید[۱] آرخونت آتن بود، کائسوفابیوس[۲] و تیتوس ویرژینیوس[۳] به مقام کنسولی روم نائل شدند.[۴] در این سال هیرون، پادشاه سیراکوزیان، فرستادگان قومس[۵] ایتالیا را که از وی تقاضای کمک علیه تیره‌نی‌ها[۶] ـ حاکمان دریا ـ کرده بودند به حضور پذیرفت. این پادشاه شمار کافی تری‌رم برای آنان فرستاد.

(۲) این تری‌رم‌ها پس از ورود به قومس، ساکنین آن را در مبارزه علیه تیره‌نی‌ها یاری رساندند. تیره‌نی‌ها در جنگ بزرگ دریایی شکست را پذیرا شده و بسیاری از ناوگانشان را از کف دادند. بدین ترتیب قومسیان آسوده‌خاطر گشتند و ناوگان کمکی به سیراکوز بازگشت.

۵۲. (۱) سال بعد، منون[۷] به آرخونتی آتن منصوب گردید و ل. امیلیوس مامرکوس[۸] و کایوس کورنلیوس لنتولوس[۹] کنسول‌های روم بودند.[۱۰] در ایتالیا آتش

---

1. Acestoride 2. Caeso Fabius
3. Titus Virginius

[۴]. سومین سال از المپیاد هفتاد و ششم، سال ۴۷۴ پ.م

۵. (Cumes)؛ از کوچ‌نشین‌های یونان

۶. (Tyrrhénie)؛ بین ایتالیا، کورس، ساردنی و سیسیل واقع بود.

7. Ménon
8. L. Émilius Mamercus 9. Caïus Cornélius Lentulus

۱۰. چهارمین سال از المپیاد هفتاد و ششم، سال ۴۷۳ پ. م

جنگ میان تارنت‌ها[1] و ژاپیژیان[2] شعله‌ور گردید.

(۲) این مردمان، پیش از این، در مورد حدود سرزمین‌هایشان درگیر بودند و این نزاع تا آن زمان به درگیری‌های پراکنده و غارت‌های دوجانبه ختم می‌شد؛ اما دشمنی آنان با کشتارهای مکرر افزایش یافت. عاقبت جنگی تمام‌عیار بین آنان درگرفت.

(۳) در بادی امر، ژاپیژها به تجهیز خویش پرداختند و نیروهایشان، با پیوستن به سپاه متحدین به بیش از ۲۰ هزار مرد جنگی بالغ گردید. تارنت‌ها با آگاهی از این تدارکات، گروه‌های شبه‌نظامی را به خدمت گرفتند که به شمار زیادی از متحدین رژیومی ملحق شدند.[3]

(۴) جنگ سختی درگرفت و تعداد زیادی از نفرات دو طرف هلاک شدند، اما سرانجام ژاپیژها پیروز گردیدند. هزیمت‌یافتگان در هنگام فرار به دو دسته تقسیم شدند. برخی به تارنت پناه بردند، در حالی که برخی دیگر به رژیوم گریختند. به همین ترتیب فاتحین نیز به دو دسته تقسیم شدند.

(۵) برخی در حالی که شمشیر در میان بسته بودند به تعقیب تارنت‌ها پرداختند و شمار کثیری از آنان را به هلاکت رساندند و برخی دیگر، با چنان شور و حرارتی، فراریان به سوی رژیوم را تعقیب کردند که همراه با آنان وارد شهر شده و شهر را به تصرف خویش درآوردند.

۵۳. (۱) سال بعد، خارس[4] آرخونت آتن شد و تیتوس مینوتیوس[5] و کایوس هوراتیوس پولخر[6] کنسول‌های روم بودند.[7] هفتاد و هفتمین المپیاد در الید برگزار

---

۱. (Tarentins)؛ ساکنین تارنت؛ شهری واقع در جنوب ایتالیا، واقع بر خلیجی به همین نام.

2. Japyges

[۳]. این نیروی کمکی حدود سه هزار نفر و تحت فرماندهی میسی‌توس بود. ر.ک به: هرودوت (۷، ۱۷۰)

4. Charès

5. Titus Minutius

6. Caïus Horatius Pulcher

[۷]. نخستین سال از المپیاد هفتاد و هفتم، سال ۴۷۲ پ.م

گردید و داندس آرگوسی[1] جایزه‌ی دو و میدانی را از آن خود کرد.

(۲) در این سال ترون، جبار آگریژانت، در سیسیل - پس از شانزده سال سلطنت - حیات را بدرود گفت. تراسیده، پسرش، جانشین وی گردید. ترون در حکومت به عدالت رفتار می‌کرد و نه‌تنها در تمام طول زندگیش مورد احترام بود، بلکه پس از مرگ افتخار قهرمانی نصیبش گردید. پسرش که حتی در زمان حیات پدر، ظالم و خونخوار بود، پس از مرگ ترون، برخلاف قانون و بسان جباری حکومت می‌کرد.

(۳) وی خیلی زود اعتماد رعایایش را از کف داد و مورد نفرت عموم واقع گردید، سراسر زندگانی خویش را به مبارزه علیه توطئه‌ها سپری نمود و اندکی بعد، به سرنوشتی سزاوار ستمگری‌هایش دچار گردید.

پس از مرگ پدرش - ترون - تراسیده در آگریژانت و هیمر، سپاهیان مزدور بی‌شماری فراهم ساخت که شمارشان از بیست هزار سواره و پیاده‌نظام تجاوز می‌کرد.

(۴) وی می‌خواست با این سپاه با سیراکوزیان بجنگد. هیرون پادشاه، پیشاپیش نیروهای چشمگیرش بر آگریژانت یورش برد؛ وی جنگ خونینی را آغاز کرد که در آن یونانیان زیر ضربات دیگر یونانیان از پای درمی‌آمدند.

(۵) سرانجام سیراکوزیان پیروز نبرد گردیدند؛ آنان حدود دو هزار سرباز از کف داده، چهار هزار تن از دشمنان را از پای درآوردند.

این شکست به بهای از دست رفتن تاج و تخت تراسیده تمام شد. وی نزد مگاری‌های نیسایی[2] گریخت و در آن‌جا به مرگ محکوم و اعدام شد. آگریژانت‌ها با استقرار حکومتی مردمی، نمایندگانی را نزد هیرون گسیل داشتند و وی به آنان صلح اعطا کرد.

(۶) در ایتالیا، رومیان با ویان‌ها[3] در جنگ بودند. نبرد عظیمی در نزدیکی

---

1. Dandès d'Argos

2. Mégariens Niséens

3. Véiens

کِرِمِر[1] درگرفت: رومیان شکست خوردند و به روایت برخی از مورخان، در بین شمار زیادی از کشته‌شدگان، سیصد فابیوس[2] حضور داشتند و از آن‌جاکه همگی از یک نژاد بودند، به همین دلیل، این گونه نام گرفتند. چنین بود وقایعی که در طی این سال رخ داد.

۵۴. (۱) وقتی پراکسیرژ[3] آرخونت آتن بود، رومیان اولوس ویرژینیوس تری‌کوس‌توس[4] و کایوس سرویلیوس استروکتوس[5] را به کنسولی برگزیدند.[6] در این سال الیان‌ها، که در شهرهای کوچکی ساکن بودند، در شهری که نام آن را الیس[7] نهادند، گردهم آمدند.

(۲) لاسدمونیان که دیدند قدرتشان از زمان خیانت سردارشان، پوزانیاس، رو به افول گذاشته و اعتبار آتنیان که هیچ خیانتی روا نداشتند تا مستوجب ملامت گردند، رو به افزایش است، سعی در بدنام کردن آتن، رقیبشان نمودند.

(۳) از این روی، تمیستوکل راکه از ارج و احترام زیادی نزد آتنیان برخوردار و به واسطه‌ی شخصیت والایش زبانزد همگان بود، به خیانت متهم کردند؛ آنان گفتند که او نزدیک‌ترین دوست پوزانیاس بوده و با وی در خیانتی که یونان را به انقیاد خشایارشا درمی‌آورد، دست داشته است.

(۴) آنگاه جلساتی را با دشمنان تمیستوکل ترتیب داده و آنان را تحریک کردند تا از این اتهام حمایت کنند و حتی پول در اختیارشان قرار دادند تا آنان را به گفتن این سخن وادارند که پوزانیاس با دعوت از تمیستوکل برای همدستی، نقشه‌ی خیانت را با وی در میان گذارده بود و در واقع تمیستوکل این پیشنهاد را نپذیرفت،

---

1. Crémère

۲. (Fabius) یا فابین‌ها (Fabiens)؛ خاندانی رومی که سیصد تا سیصد و شش تن از آنان، تنها در نبرد با ویان‌ها کشته شدند.

3. Praxierge

4. Aulus Virginius Tricostus

5. Caïus Servilius Structus

[۶]. دومین سال از المپیاد هفتاد و هفتم، سال ۴۷۱ پ.م

7. Élis

در عین حال بر آن نشد تا دوستش را لو دهد.

(۵) بدین‌سان، تمیستوکل در مظان اتهام قرار گرفت، امّا مجرم و خیانت‌کار شناخته نشد. برائت وی موجب افزایش قدرتش نزد همشهریانش گردید که وی را به خاطر کارهای نمایانش دوست می‌داشتند. بعدها برخی که از نبوغ سرشارش می‌هراسیدند و برخی دیگر که از آوازه‌اش رشک می‌بردند، خیلی زود خدماتی که وی برای میهنش به انجام رسانیده بود، فراموش کرده، تنها در این اندیشه بودند تا از اعتبار و قدرتش بکاهند.

۵۵. (۱) ابتدا با اجرا کردن قانون نفی بلد ـ استراسیسم[۱] ـ که پس از سقوط جبارگری پیزیستراتیدها[۲] بنیان نهاده شده بود، وی را از شهر راندند. این قانون چگونه اجرا می‌گردید؟

(۲) هر شهروندی بر روی تکه سفالی نام شخصی را می‌نوشت که به زعم وی، بیشتر از سایرین دارای قدرت بود و می‌توانست دموکراسی را از بین ببرد. فردی که بیشترین شمار این تکه‌سفال‌ها از آن او می‌شد محکوم به تبعید از میهن به مدت ۵ سال می‌گردید.

(۳) قانون استراسیزم برای مجازات جرمی اثبات شده، اجرا نمی‌گردید؛ ظاهراً آتنیان فقط می‌خواستند از این طریق، از غرور آنانی که ادعای زیادی داشتند، بکاهند. تمیستوکل متحیّر از این حکم، به آرگوس تبعید شد.

(۴) لاسدمونیان هنگامی که از این رویداد آگاهی یافتند، فرصت را برای از سرگیری حملات علیه تمیستوکل مناسب یافتند. بنابراین نمایندگانی به آتن گسیل داشته تا بار دیگر او را متهم سازند که در خیانت پوزانیاس دست داشته است. آنان افزودند؛ جرایمی که به تمام یونان مربوط است، نه از طریق دادگاه خصوصی آتنیان بلکه باید از طریق مجمع عمومی یونانیان که در آن هنگام در اسپارت تشکیل می‌شد داوری شود.

---

۱. (Ostracisme)؛ قانون نفی بلد، طرد یا تبعید که در آتن و آنگاه نیز به گونه‌ای دیگر در سیراکوز، به اجرا درآمد.

2. Pisistratides

(۵) تمیستوکل که می‌دید لاسدمونیان از هیچ کوششی برای تحقیر و خوار کردن شهر آتن فرو نمی‌گذارند و آتنیان نیز، به نوبه‌ی خویش، تنها در فکر دفاع از اتهامی که به آنان نسبت داده شده می‌باشند، دریافت که موقعیتش به رأی و تصمیم مجمع سپرده خواهد شد.

(۶) وی همچنین دریافت که مجمع طرف عدالت را نخواهد گرفت، بلکه طرف لاسدمونیان را خواهد گرفت، همچنان‌که پیشتر در قضاوتی که بر نزاع میان آتنیان و اگینایان کرده، این‌چنین کرده بود؛ چه آنان وقتی صاحبان رأی بودند نتوانستند حسادت خویش را علیه آتنیان مخفی دارند و هرچند آتنیان پیش از تمامی دیگر یونانیان تری‌رم فراهم آورده بودند، هیچ امتیازی را برای آنان در نظر نگرفتند.

(۷) علاوه بر این‌ها، آن‌چه که موجب گردید، تمیستوکل نسبت به این مجمع بدگمان گردد این بود که لاسدمونیان از پاسخی که وی در آتن در مورد این اتهام داده بود، سوء استفاده کردند.

(۸) زیرا تمیستوکل در دفاع از خویش اعتراف کرده بود که پوزانیاس چندین نامه برای وی نوشت تا او را ترغیب سازد که در این خیانت با او هم‌داستان شود و این اعتراف بزرگ‌ترین برهان بود که اگر پوزانیاس همواره جواب منفی از وی می‌شنید برای چنین مدتی طولانی پافشاری نمی‌کرد.

۵۶. (۱) با دلایلی که برشمردیم، تمیستوکل آرگوس را ترک گفت و با تضرّع به بارگاه آدمت[۱]، فرمانروای مولوس‌ها[۲]، پناه برد. این پادشاه ابتدا وی را با عطوفت و مهربانی پذیرفت و از او خواست تا شهامت خویش را حفظ کند و قول داد که امنیت جانی وی را تأمین خواهد کرد.

(۲) اما لاسدمونیان برجسته‌ترین شارمندان اسپارت را به سوی آدمت روانه ساختند تا استرداد کسی راکه خائن به تمام یونان قلمداد می‌کردند، خواستار شوند.

---

1. Admète

۲. (Molosses)؛ ساکنان سرزمین اپیر با مرکزیت آمبراسی

همچنین افزودند که در صورت عدم پذیرش این درخواست، به نام تمام یونان به وی اعلان جنگ خواهند داد.

آدمت از این تهدیدات هراسید، با وجود این، تحت‌تأثیر سرنوشت پناهجوی خویش واقع گردید و می‌خواست از شرم خیانت برحذر باشد؛ از این روی به تمیستوکل پیشنهاد کرد که بی‌خبر، از چنگ لاسدمونیان بگریزد و در عین حال برای مخارج، مقدار زیادی طلا به تبعیدی بخشید.

(۳) تمیستوکل که از هر سویی تحت تعقیب بود، طلا را پذیرفت و شبانه از سرزمین مولوس‌ها ـ با آن‌چه که شاه در اختیار وی قرار داده بود ـ گریخت. وی با دو جوان لیگوری که تاجرانی حرفه‌ای بوده و راه‌ها را به خوبی می‌شناختند، برخورد کرد.

(۴) آنان چون راهنما، او را در راهپیمایی‌های شبانه‌اش، برای فرار از تجسس لاسدمونیان، همراهی می‌کردند؛ آن‌ها وی را با سخاوت و مهربانی راهنمایی کردند و پس از رنج و تعب فراوان به آسیا رسیدند. در آن‌جا تمیستوکل نزد شخصی رفت که دوست صمیمی وی بود. این مرد ثروتمند و محترم، لیسیتید[1] نام داشت و تمیستوکل نزد وی پناه جست.

(۵) از قضا، لیسیتید دوست پادشاه ـ خشایارشا ـ بود. وی لشکریان پارسی را به هنگام لشکرکشی خشایارشا به یونان مورد تفقد و مهمان‌نوازی خویش قرار داده بود*. از این‌روی، مصمم گردید از ارج و احترامش نزد شاه برای نجات تمیستوکل، که به سرنوشتش علاقه‌مند بود، بهره گیرد.

(۶) وقتی تمیستوکل از وی تقاضا کرد تا او را نزد شاه ببرد؛ لیسیتید در ابتدا مخالفت کرد؛ با اشاره به این نکته که خشایارشا ممکن است از وی به خاطر ناکامی پارسیان کین بستاند. سرانجام تسلیم خواسته‌ی تمیستوکل شد و روشی

---

۱. (Lysithide)؛ پلوتارک (تمسیتوکل، ۲۶) این شخص را نیکوژنس می‌نامد؛ هرودوت (۷، ۲۷) او را فیتیوس می‌نامد و توسیدید اشاره‌ای به او ندارد.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... هنگام عبور خشایارشا از آسیای صغیر از سپاهیان پارس پذیرایی کرد.»

منحصربه‌فرد را در پیش گرفت تا او را در امنیت کامل به پارس ببرد.

(۷) رسمی نزد پارسیان معمول بود: هنگامی که شخصی یکی از زنانش را نزد شاه می‌برد، وی را بر گردونه‌ای سرپوشیده حمل می‌کرد که هیچ رهگذری جرئت حتی نگاهی را بر او نداشت.

(۸) لیسیتید این حیله را برای تمیستوکل به کار بست: او تمیستوکل را بر گردونه‌ای پوشیده از قالی‌های گران‌بها جای داد و این چنین وی را بدون خطر نزد شاه برد. لیسیتید ابتدا مذاکره‌ای پنهانی با شاه به عمل آورد که طی آن، شاه به وی اطمینان بخشید که هیچ گزندی به میهمان جدیدش وارد نخواهد ساخت. تمیستوکل به حضور پادشاه شرفیاب گردید و آنگاه که اجازه‌ی صحبت یافت شاه را آگاهانید که وی هرگز لغزشی در حق پادشاه روا نداشته است و بدین‌سان از هرگونه تعقیب و کیفری رهایی یافت.

۵۷. (۱) تمیستوکل پس از آن‌که به گونه‌ای معجزه‌آسا از کینه‌ی چنین دشمنی قدرتمند رهید، دگر بار در معرض خطرات عظیمی قرار گرفت. ماجرا از این قرار بود: ماندان[1] ـ دختر داریوش و فرزند کسی که مغان[2] را گردن زده بود و خواهر تنی خشایارشا ـ نزد پارسیان از احترام والایی برخوردار بود.

(۲) وی پسرانش را در نبرد دریایی سالامین، که تمیستوکل پارسیان را شکست داده بود، از دست داد و از مرگ فرزندانش دل‌پریشان بود و عموم نیز در این حادثه اندوهبار با وی ابراز همدردی می‌کردند.

(۳) وی وقتی از ورود تمیستوکل آگاه شد، جامه‌ی عزا دربر کرد و اندرون کاخ شد و با چشمانی اشکبار از پادشاه، برادرش، درخواست کرد از تمیستوکل کین بستاند. وقتی شاه از این کار امتناع ورزید، وی به بزرگان پارسی توسل جست و عموم را برای انتقام برانگیخت.

(۴) جمعیت به سوی کاخ شتافتند و با فریادهای بلند مجازات تمیستوکل را

1. Mandane
2. Les Mages

خواستار شدند. شاه پاسخ داد که وی بزرگان پارسی را در شورایی گردهم خواهد آورد و رأی شورا به اجرا درخواهد آمد.

(۵) این پاسخ با تشویق جمعیت مورد استقبال قرارگرفت. از آن‌جا که قبل از تشکیل دادگاه مدت زمانی وقت بود، تمیستوکل مجال فراگیری زبان پارسی را به دست آورد. وی دفاعیه‌اش را به این زبان ایراد کرد و تبرئه شد.

(۶) پادشاه خشنود از رهایی میهمانش، به وی هدایای ارزشمندی بخشید. شاه، زنی پارسی را به ازدواج او درآورد که به واسطه‌ی زیبایی، پاک‌زادی و مهم‌تر از همه پرهیزگاری‌اش، زبانزد همگان بود. شاه به وی هدایایی شامل شمار زیادی برده، ظروف گران‌بها و چیزهای دیگر بخشید که رفاه و آسایش زندگی را فراهم می‌کردند.

(۷) عاقبت نیز سه شهر را به وی واگذار کرد که سرشار از تمامی امکانات برای راحتی و آسایش وی بودند: مگنزی را بخاطر نان آن، که در کرانه‌ی رود مئاندر[1] واقع و حاصل‌خیزترین شهرهای آسیا در پرورش گندم بود، میونت[2] را برای غذاهای اشرافی‌اش، که در ساحل دریای پرماهی واقع و لامپساک[3] را برای شرابش، که پر از تاک‌های رز بود.

۵۸. (۱) بدین‌سان تمیستوکل از کینه‌ی یونانیان گریخت. او که توسط کسانی که نجات خویش را به وی مدیون بودند، تبعید گردیده بود، توسط کسانی که بیشترین بدی را در حقشان روا داشته بود، مورد لطف و مهربانی قرارگرفت و باقی زندگانی‌اش را در شادی و تجمل، در شهرهایی که به وی واگذار شده بود، گذراند. در مگنزی بدرود حیات گفت و در آن‌جا بنای باشکوهی برای وی برپا ساختند که امروزه هنوز هم پابرجاست.

(۲) طبق نظر برخی مورخان، خشایارشا که میل داشت به لشکرکشی جدیدی علیه یونانیان مبادرت ورزد، فرماندهی سپاهیانش را به تمیستوکل پیشنهاد

---

۱. (Méandre)؛ رودی در آسیای صغیر به طول ۳۸۰ کیلومتر

2. Myonte

۳. (Lampsaque)؛ شهری در اسیای صغیر در نزدیکی هلس‌پونت

کرد. تمیستوکل خود را فدای تمایلات شاه کرد که با سوگندی عهد کرده بود هرگز بدون تمیستوکل علیه یونانیان لشکرکشی نخواهد کرد.

(۳) ورزایی برای ادای این سوگند قربانی شد و تمیستوکل جامی پر از خون حیوان سر کشید و بی‌درنگ جان سپرد.[۱] تاریخ‌نگاران می‌افزایند که این حادثه موجب انصراف خشایارشا از اقدامش گردید و تمیستوکل با مرگ خودخواسته‌اش زیباترین دفاع و نشان ایثار را از خویش بر جای نهاد و از این راه به میهنش خدمت کرد.

(۴) ما تا واپسین روزهای زندگی بزرگ‌ترین مرد یونان را پی گرفتیم و در باره‌ی وی می‌توان از خود پرسید که آیا تبعیدش به پارس، کیفر عادلانه‌ی یک خیانت واقعی به میهن بوده است یا باید ناسپاسی یونانیان را که این‌چنین به خیرخواه و منجی خویش پاداش دادند، رسوا کرد.

(۵) اگر بخواهیم با دقت و بدون جانب‌داری، استعداد این سردار را مورد ارزیابی قرار دهیم، وی را برتر از همه‌ی افرادی که تاکنون از آنان سخن راندیم، خواهیم یافت و بی‌شک در شگفت خواهیم ماند که آتنیان چگونه راضی شدند خویشتن را از یاری چنین شهروندی محروم سازند.

۵۹. (۱) آیا کسی دیگر می‌توانست در آن زمان که اسپارت قدرتمندترین سرزمین بود و در آن هنگام که اوری‌بیاد اسپارتی بر نیروهای دریایی فرمان می‌راند؛ با روش‌های منحصربه‌فرد خویش تفوق بر دریا را از چنگال لاسدمون بیرون کشد؟ آیا تاریخ شخص دیگری را سراغ دارد که تنها با نبوغش موفق شده باشد خود را در رأس همه‌ی سرداران، آتن را در رأس همه‌ی شهرهای یونانی و یونانیان را بالاتر از بربرها قرار دهد؟ کدام سردار دیگر، در چنین شرایط دشواری قرار گرفت و این‌چنین خطراتی بزرگ را از سر گذراند؟

(۲) چه کسی چون او می‌توانست با مقابله در برابر نیروهای سراسر آسیا،

[۱]. تأثیر خون ورزا با اثرات طاعون مقایسه شده است (نیکاندر، آلکسی فارم، ص ۳۱۲ و دیوس‌کورید، آلکسی‌فارم، ص ۲۹ از متن لاتین) اما باید توجه داشت که خون ورزا مانند خون سایر حیوانات دارای خصوصیات سمی نمی‌باشد و فقط در حالت تخمیر، سمّی خواهد شد. خون تازه سمّی نیست.

ساکنین شهری ویران شده را پیروز گرداند؟ چه کسی در زمان صلح، چون او می‌توانست قدرت میهنش را با چنین کارهایی سترگ تثبیت نماید؟

چه کسی می‌توانست میهنش را از خطرات چنین جنگ عظیمی رهایی بخشد؟ تنها با ترفند قطع پل، وی قدرت سپاهیان دشمن را به نصف تقلیل داد و آنان را به یونانیان وانهاد.

(۳) با در نظر گرفتن این کارها و با بررسی آن‌ها، درخواهیم یافت که آتن با تمیستوکل، با بی‌شرمی رفتار کرد و این شهر مشهور که فرهیخته‌ترین افراد را در خویش جای داده و از تمامی شهرها متمدن‌تر بود، بیشترین ناسپاسی را در حق خیرخواه و منجی خویش روا داشت.

(۴) اگر ما بیش از اندازه به شرح حال تمیستوکل پرداختیم، بدین خاطر بود که پنداشتیم می‌باید در برابر این همه پرهیزگاری، ستایش فراوانی به جا آورد. در طی دوره‌ای که این وقایع اتفاق می‌افتاد میسی‌توس، جبار رژیوم و زانکل، شهر پیکسونت[1] را بنا نهاد.

۶۰. (۱) هنگامی که دموتیون[2] آرخونت آتن بود، رومیان پوبلیوس والریوس پوبلی‌کولا[3] و کایوس نوتیوس روفوس[4] را به کنسولی منصوب کردند.[5] در این سال آتنیان، سیمون، پسر میلتیاد، را به فرماندهی برگزیده، سپاه قدرتمندی در اختیارش گذارده و وی را به سوی سواحل آسیا روانه ساختند و دستور دادند به شهرهای هم‌پیمانشان یاری رسانده و آن‌ها را از دست پادگان‌های پارسی رهایی بخشد.

(۲) سیمون به سوی بیزانس رهسپار گردید و شهری به نام ایون[6] راکه توسط

---

[۱]. (Pyxonte)؛ شهری واقع در لاکونی. ر.ک به: پلین (تاریخ طبیعی، بند۵)

2. Démotion

3. Publius Valérius Publicola

4. Caïus Nautius Rufus

[۵]. سومین سال از المپیاد هفتاد و هفتم، سال ۴۷۰ پ.م

۶. دیودور در تشریح پیروزی‌های سیمون، رویدادهای ده سال را در یک سال خلاصه کرد، ایون (Eïon) در سال ۴۷۶ پ.م به تصرف درآمد و جنگ اورمیدون در سال ۴۶۷ یا ۴۶۶ پ.م روی داد.

پارسیان اشغال شده بود، به تصرف خویش درآورد.[۱] سپس بر شهر اسکیروس[۲] که پلاسژها[۳] و دولوپ‌ها در آن می‌زیستند، هجوم برد. وی پس از آنکه فردی آتنی را برای نظارت بر بازسازی این شهر در آن‌جا نهاد، این سرزمین را تقسیم کرد.[۴]

(۳) سیمون در حالی که در اندیشه‌ی کارهای بزرگ بود به پیره بازگشت و در آن‌جا چندین تری‌رم به ناوگانش افزود و آن‌ها را به مهمات جنگی مجهز کرد.

وی پیشاپیش دویست تری‌رم این بندر را ترک گفت؛ اندکی بعد از تری‌رم‌های ایونیان و دیگر متحدین بهره جست و در مجموع سیصد تری‌رم فراهم آورد.

(۴) با این ناوگان به سوی کاریه بادبان برافراشت. هنگامی که در امتداد ساحل در حرکت بود، تمامی شهرهای یونانی‌نشین، مخالفت خویش را با پارسیان اعلام کردند. او تمام شهرهایی را که بومیان در آن ساکن و دارای پادگان‌های پارسی بودند محاصره کرده و بر آنان تاخت.* علاوه بر شهرهای کاریه، تمامی شهرهای لیکیه را نیز به تصرف خویش درآورد.

(۵) در این لشکرکشی، تعداد ناوگانش به گونه‌ای قابل ملاحظه افزایش یافت. پارسیان نیز به نوبه‌ی خویش نیروی زمینی را در خارج شهر مستقر کرده و از فنیقیه و کیلیکیه، ناوگان قابل توجهی تدارک دیدند. تیتروست[5]، فرزند نامشروع

---

[۱]. به نظر می‌رسد متن در این قسمت ناقص باشد.

۲. (Scyros)؛ جزیره‌ای یونانی واقع در دریای اژه و بزرگ‌ترین جزیره‌ی مجمع‌الجزایر سیکلاد شمالی.

3. Pélasges

[۴]. ر. ک به: کورنلیوس نپوس، سیمون، کتاب دوم؛ در همین عهد استخوان‌های تزه به آتن انتقال داده شد.

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «این‌چنین با تمامی ناوگان به سوی کاریه بادبان برافراشت و توانست شهرهای ساحلی را که از طرف یونان دستور داشتند علیه پارسیان شورش کنند به اطاعت خویش درآورد؛ اما وی در مورد شهرهایی که ساکنین آن به دو زبان تکلم می‌کردند و پادگان‌های پارسی هنوز در آن‌جا حضور داشتند، ناچار شد به زور توسل جوید و این شهرها را به محاصره درآورد.» لازم به توضیح است که می‌توان چنین تصور کرد که زبان «یونانی» زبان دوم آن‌ها بوده است و بنابراین آن‌ها غیریونانی یا از نژادهای مختلف بوده‌اند.

5. Tithrauste

خشایارشا، بر این نیروها فرمان می‌راند.

(۶) سیمون وقتی آگاه گردید، ناوگان دشمن در آب‌های قبرس لنگر انداخته است با ۲۵۰ کشتی جنگی برای یورش بر ۳۴۰ کشتی پارسی رهسپار شد. جنگ سختی درگرفت. دو ناوگان متهورانه جنگیدند؛ عاقبت آتنیان به پیروزی دست یافتند. آنان شمار زیادی از کشتی‌های دشمن را غرق کرده، بیش از صد کشتی را با تمام تجهیزات به تصرف خویش درآوردند.

(۷) باقی ناوگان در حوالی قبرس عقب نشسته، تجهیزات را به خشکی منتقل کردند. کشتی‌های خالی به دست دشمنان افتاد.

۶۱. (۱) سیمون، ناراضی از این پیروزی، بی‌درنگ با ناوگانش برای حمله به نیروی زمینی پارسیان، که در ساحل رودخانه اوری‌مدون[۱] اردو زده بود، بادبان برافراشت. او مصمم گردید با ترفندی جنگی بر آن‌ها چیره شود. برای همین شجاع‌ترین سربازانش را، پس از آن‌که تیار[۲] و دیگر جامه‌های پارسی بر آنان پوشاند، بر کشتی‌های تسخیر شده سوار کرد.

(۲) بربرها با مشاهده کشتی‌های جنگی و جامه‌های پارسی، فریب خورده و تردید نکردند که کشتی‌هایی که در حال نزدیک شدن است، ناوگان آنان نمی‌باشد و آتنیان را بسان دوستانی پذیرا شدند. با فرا رسیدن شب، سیمون که بسان دوستی مورد استقبال واقع گردیده بود، بر اردوی بربرها یورش برد.

(۳) همهمه و آشفتگی در اردوی پارسیان پدیدار شد و سربازان سیمون به هر سرباز پارسی که برمی‌خوردند او را از دم تیغ گذرانده و فرداته[۳] ـ برادرزاده شاه و فرمانده دوم بربرها که در چادرش غافل‌گیر آمده بود ـ گردن زده شد. در این گیرودار ناشی از یورش غیرمنتظره، باقی سپاهیان کشته یا زخمی شدند.

(۴) آن‌چنان آشفتگی عظیمی رخ داد که بیشتر پارسیان، متجاوزین را

---

۱. (Eurymédon)؛ رودخانه‌ای در آسیای صغیر در پامفیلیه
۲. (Tiares)؛ کلاهی پارسی
۳. (Phérédate)؛ فرهاد

نمی‌توانستند بازشناسند. برای پارسیان غیرقابل تصور بود که یونانیان بر آنان حمله‌ور شوند، چه می‌دانستند آن‌ها هیچ نیروی زمینی در اختیار نداشته‌اند. پارسیان می‌پنداشتند پسیدیان که در نزدیکی آن‌جا سکونت داشته و دشمن پارسیان بودند با سپاهی بدان‌جا آمده‌اند.

به همین خاطر با این باور که یورش از سمت آسیا صورت پذیرفته، به کشتی‌های جنگی خویش پناه بردند که گمان می‌کردند دوستانشان در آن‌جا هستند.

(۵) تاریکی شب، بی‌نور ماه، بر این آشفتگی دامن می‌زد، چه شناسایی یکدیگر غیرممکن بود.

(۶) بنابراین کشتار عظیمی صورت گرفت؛ اما سیمون که از پیش به سپاهیانش فرمان داده بود با علامتی مشخص گردهم آیند، فانوسی بر کشتی‌های جنگی نصب کرد تا مبادا آسیبی به سربازان پراکنده و گرفتار در این کشتار برسد.

(۷) همگان با این علامت گرد هم آمدند و وقتی کشتار پایان گرفت به کشتی‌هایشان بازگشتند. فردای آن روز سیمون یادمان پیروزی را برپا داشت و پس از آن‌که در یک روز به دو پیروزی درخشان؛ یکی در خشکی و دیگری در دریا دست یافت، به سوی قبرس روانه گردید. تاریخ تا امروز هیچ نمونه‌ی دیگری از دو پیروزی در یک روز، که یکی توسط نیروی دریایی و آن دیگری توسط نیروی زمینی به دست آمده باشد، سراغ ندارد.

۶۲. (۱) سیمون پس از آن‌که به واسطه‌ی استعداد نظامی و شجاعتش دو پیروزی بزرگ به دست آورد، نه تنها بین همشهریان، بلکه نزد همه‌ی یونانیان آوازه‌ای بلند یافت. سیصد کشتی سه ردیف پارویی تری‌رم و چهل کشتی باری را از چنگ دشمنان به در آورد و بیش از بیست هزار اسیر گرفت، بدون برشمردن مبالغ هنگفت پول که توانست به چنگ آورد.

(۲) پارسیان که از این شکست‌ها از پا درآمده و از برتری آتنیان به وحشت افتاده بودند، شمار بیشتری تری‌رم ساختند. از آن زمان به بعد، شهر آتن به واسطه‌ی ثروت و آوازه‌اش در شجاعت و تجربه‌ی نظامی‌گری، رشد و پیشرفت شایانی کرد.

(۳) آتنیان ده‌یک غنایم جنگی را برای وقف به ایزد دلف، اختصاص داده و

در معبد، بر روی پیشکش، سنگ‌نبشته‌ی زیر را قرار دادند:

«از آن زمان که دریا، اروپا را از آسیا جدا ساخت و از آن هنگام که مارس با حرارت و پرشور، شهرهای انسان‌های میرا را به تصرف خویش درآورد، هرگز ساکنین زمین چنین کار نمایانی را نه در زمین و نه در دریا تحقق نبخشیدند. کسانی که این بنا را وقف کردند، مادهای زیادی را در قبرس به هلاکت رسانده، صد کشتی فینیقی را با تمام تجهیزاتش به تصرف درآوردند. آسیا که با دو لشکر از پای درآمده بود، شکوه و ناله‌های فراوانی سر داد.»

چنین بود رویدادهایی که در طول این سال رخ دادند.

۶۳. (۱) در زمان آرخونتی فدون[1] در آتن، لوسیوس فوریوس مدیولانوس[2] و مارکوس مانلیوس باسوس[3] صاحب مقام کنسولی روم گشتند.[4] در طی این سال شهرهای لاسدمونی دستخوش بلایی غیرمنتظره شدند. زمین‌لرزه‌های شدیدی در اسپارت روی داد و خانه‌ها را با خاک یکسان کرد و بیش از بیست هزار نفر از ساکنین آن هلاک شدند.

(۲) شهر برای مدتی طولانی از لرزش‌های پیاپی می‌لرزید و اجساد زیادی زیر آوار منازل و دیوارهای فرو ریخته، دفن شدند؛ پول و زیورآلات در خرابه‌ها دفن و ناپدید گردید.

(۳) گویا این بلای ویرانگر نشان خشم ایزد قهار بوده است؛ اما همچنان که خواهیم آورد خطرات دیگری نیز گریبان‌گیر لاسدمونیان شد.

(۴) هرچند هیلوت‌ها و مسنی‌ها[5] از لاسدمونیان بیزاری می‌جستند، اما چون از برتری و قدرت اسپارت می‌هراسیدند تا این زمان آرامش خود را حفظ کردند، ولی هنگامی که دریافتند بیشتر ساکنین آن بر اثر زلزله از بین رفتند، از اندک

---

1. Phédon
2. Lucius Furius Médiolanus
3. Marcus Manlius Bassus

۴. چهارمین سال از المپیاد هفتاد و هفتم، سال ۴۶۹ پ.م

۵. (Messéniens)؛ ساکنان مسن؛ مسن در پلوپونز واقع و مرکزش شهر مسن بوده است. مسنیان در قرن هفتم پیش از میلاد توسط اسپارتیان به اطاعت واداشته شدند.

افرادی که زنده مانده بودند هراسی به دل راه نداده و با هم متحد شده و به لاسدمون اعلان جنگ دادند.

(۵) آرخیداموس، فرمانروای لاسدمون، نه‌تنها با درایت و دوراندیشی، شهروندان زیادی را از زلزله رهانید بلکه با شجاعت در برابر متجاوزین ایستادگی نمود.[۱]

(۶) وی پس از نخستین زمین‌لرزه، از شهر خارج گردید و تمامی سلاح‌ها را با خود به حومه‌ی شهر برد و به دیگر شهروندان نیز دستور داد که چنین کنند. آرخیداموس، این‌چنین، تمام کسانی را که از مرگ رهیده بودند، گردهم آورده و در برابر شورشیان قرار داد.

۶۴. (۱) مسنی‌های متحد با هیلوت‌ها، در بادی امر به شهر اسپارت هجوم بردند، به این امید که شهر وامانده و بی‌دفاع را به راحتی به تصرف خویش درآورند. اما هنگامی که آگاه شدند باقی ساکنین شهر دور آرخیداموس گرد آمده و آماده نبرد برای میهن خویش می‌باشند، از این طرح چشم پوشیدند. آنان در مسنی تپه‌ای را به اشغال خود درآورده، از آن‌جا بر سرزمین لاکونی یورش بردند.

(۲) در این زمان اسپارتیان از آتنیان تقاضای کمک کرده، از آنان نیروهای کمکی دریافت نمودند. با الحاق نیروهای کمکی به دیگر نیروهای متحدین، اینان یارای مقاومت در برابر دشمنان یافتند. در بادی امر، لاسدمونیان حتی از نظر تعداد نفرات برتر از دشمن بودند. اما اندکی بعد، به آتنیان ظنین شدند که به سرزمین مسنی‌ها چشم دارند و با گفتن این‌که خود و متحدینشان توان لازم را برای ایستادگی در برابر خطر کنونی دارا می‌باشند، نیروهای کمکی آتنی را بازپس فرستادند.

(۳) آتنیان این عمل را به منزله‌ی توهینی به خود تلقی کرده، آن‌جا را ترک گفتند. این حادثه، آتش خشم و نفرت آتنیان را علیه لاسدمونیان شعله‌ورتر ساخت.

نطفه‌ی جنگ‌های شومی که تمام یونان را در تیره‌بختی عظیمی فرو برد ـ همچنان که بعدها آن را به تفصیل شرح خواهیم داد ـ ناشی از این امر بود.

---

[۱]. مقایسه کنید با: توسیدید (۱، ۱۰۱)

(۴) در این زمان، لاسدمونیان با همکاری متحدینشان به ایتوم[1] لشکرکشی کرده، آن‌جا را به محاصره‌ی خویش درآوردند. هیلوت‌ها که همگی در یوغ اسارت لاسدمون گرفتار بودند به مسنی‌ها گرویدند. گاهی پیروز می‌شدند و گاهی شکست می‌خوردند. این جنگ ده سال به طول انجامید و هیچ‌گاه به‌طور کامل پایان نیافت: در طول این مدت، دو طرف مخاصمه، صدمات فراوانی متحمل شدند.

۶۵. (۱) سال بعد، تئاژنید[2] آرخونت آتن گردید و لوسیوس امیلیوس مامرکوس[3] و لوسیوس استودیوس ژولیوس[4] در روم کنسول بودند.[5] المپیاد هفتاد و هفتم برگزار گردید که در آن پارمنید پوزیدونی[6] جایزه‌ی دو و میدانی را ازآن خود کرد. در این سال آرگوسیان و میسنی‌ها[7] به دلایلی که در پی می‌آوریم، با هم جنگ کردند.

(۲) میسنی‌ها، سرمست از گذشته‌ی پرافتخارشان، هرگز مثل سایر شهرهای آرگولید[8] تحت انقیاد آرگوسیان نبودند، بلکه با قوانین خود به اداره‌ی حکومت می‌پرداختند. آنان حتی در مورد خدمت‌گذاری به معبد ژونون[9]* و برگزاری بازی‌های نمه[10] با آرگوسیان بحث و مشاجره می‌کردند. این را نیز باید افزود که در آن هنگام که آرگوسیان در تنگه‌ی ترموپیل حاضر به مبارزه، همراه با لاسدمونیان نشدند ـ مگر این‌که بخشی از فرماندهی به آنان سپرده می‌شد ـ میسنی‌ها تنها

---

1. Ithome
2. Théagénide
3. Lucius Aemilius Mamercus
4. Lucius Studius Julius

[۵]. نخستین سال از المپیاد هفتاد و هشتم، سال ۴۶۸ پ.م

6. Parménide le posidoniate

۷. (Mycéniens)؛ ساکنان میسن؛ شهری در آرگولیس یونان. مرکز تمدّن میسنی بود.
۸. (Argolide)؛ سرزمینی در شمال شرقی پلوپونز؛ مرکزش آرگوس بود.
۹. (Junon)؛ الهه‌ی رومی و همسر ژوپیتر، دختر ساتورن و الهه‌ی ازدواج که با «هرا» الهه‌ی یونانی مطابقت می‌کند.
* در ترجمه‌ی انگلیسی معبد هرا آمده است.
۱۰. (Les jeux Néméen)؛ جشن‌های یونان که در دره‌ی کوچک نِمِه (Nemée) برگزار می‌گردید.

ساکنین سراسر آرگولید بودند که به نیروهای لاسدمونی ملحق شدند.

(۳) کوتاه سخن این‌که، آرگوسیان نگران بودند میسنی‌ها بیش از حد قدرتمند شده و مغرور از قدمت تاریخی شهر خویش، برای استیلا بر تمامی سرزمین آرگوس به کشمکش با آنان بپردازند. آرگوسیان که این افکار خصمانه، آنان را خشمگین کرده بود از دیر زمانی، تصرف میسن را در سر می‌پروراندند. عاقبت، هنگامی که لاسدمونیان از توان افتاده، در موقعیت یاری رساندن به میسنی‌ها نبودند، آرگوسی‌ها فرصت را برای اجرای نقشه‌ی خویش مناسب دیدند. در نتیجه، سپاه قدرتمندی از آرگوس و شهرهای هم‌پیمانشان گرد آورده و علیه میسن لشکر کشیدند. پس از آن‌که میسنیان را در جنگ شکست داده و آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی به سوی برج و باروهایشان کردند، شهر را به محاصره درآوردند.

(۴) میسنیان برای مدتی دفاع جانانه‌ای به عمل آوردند، اما قوای قدرتمند سپاه مقابل، آنان را از پای درآورده و به واسطه‌ی عدم امکان بهره‌گیری از کمک لاسدمونیان ـ که بر اثر زمین‌لرزه ناتوان گشته و از طرفی خود با همسایگانشان در جنگ بودند ـ عاقبت تسلیم شدند.

(۵) آرگوسیان آن‌ها را به بردگی کشانده و از هر ده نفر، یکی را برای خدمت‌گذاری به درگاه ایزد وقف نموده، شهر میسن را ویران ساختند.

چنین بود فرجام این شهر که پیشتر، یکی از برجسته‌ترین شهرهای یونان بود: این شهر مردان بزرگی پرورش داد و در تاریخ نامی از خود باقی گذارد. تا روزگار ما این شهر غیرمسکونی ماند. چنین بود رویدادهایی که در طول این سال رخ دادند.

۶۶. (۱) در این سال[1]، لیزسیترات[2] آرخونت آتن بود، رومیان لوسیوس پیناریوس مامِرتینوس[3] و پوبلیوس فوریوس فوسوس[4] را به کنسولی منصوب کردند.

---

[۱]. دومین سال از المپیاد هفتاد و هشتم؛ سال ۴۶۷ پ. م

2. Lysistrate

3. Lucius Pinarius Mamertinus

[۴]. (publius Furius Fusus)؛ به جای فوسوس در متن، نام تحریف شده‌ی فیفرون آمده است.

هیرون، فرمانروای سیراکوزیان، پسران آناکزیلاس[1]، جبار زانکل، را به سوی خویش فراخواند و پس از دادن هدایای باشکوه به آن‌ها، خدماتی راکه ژلون در حق پدرشان روا داشت، به آنان یادآور شده و تلویحاً به آنان فهماند، حال که به سن بلوغ رسیده‌اند می‌بایست از قیمشان، میسی‌توس[2]، گزارشی از اوضاع ملک را خواستار شده، خود زمام حکومت را در دست گیرند.

(۲) در واقع آنان پس از بازگشت به رژیوم، گزارشی از اوضاع حکومت را از قیمشان خواستار شدند.

این مرد درستکار تمام دوستان پدرش راگردهم آورد و چونان‌گزارش جامعی از اوضاع مملکت به فرزندان آناگزیلاس ارائه دادکه تمام حضار، با هم و هم‌زمان، عدل و وفاداری‌اش را ستودند.

پسران آناگزیلاس نادم و پشیمان ازکرده‌ی خویش، از میسی‌توس خواستند حکومت پدر را دگر بار به دست گرفته و به اداره‌ی قلمروی خویش، ادامه دهد.

(۳) اما میسی‌توس نپذیرفت و آن‌چه راکه به وی سپرده شده بود به‌طورکامل بازپس داد. آنگاه تمام دارایی خویش را سوار برکشتی‌ای جنگی نمود و رژیوم راترک گفت، در حالی که مردم بسیاری، وی را با ابراز احساسات بدرقه می‌کردند. کشتی‌اش در یونان پهلو گرفت و باقی عمر را در تژه[3] واقع در آرکادی[4] گذرانید؛ در حالی که نزد همگان از ارج و احترام بسیاری برخوردار بود.

(۴) هیرون، پادشاه سیراکوزیان، درکاتان بدرود حیات گفت و به‌عنوان بانی این شهر، افتخاری راکه سزاوار قهرمانان است از آن خود ساخت. وی یازده سال فرمانروایی کرد و پادشاهی را به برادرش تراسی‌بول واگذاردکه تنهایکسال حکومت نمود.

---

1. Anaxilas
2. Micythus

۳. (Tégée)؛ اولین مرکز آرکادی بود.
۴. (Arcadie)؛ در بخش مرکزی پلوپونز واقع بود.

۶۷. (۱) وقتی لیزانیاس[1] آرخونت آتن بود، رومیان آپیوس کلودیوس[2] و تیتوس کویین‌توس کاپی تولینوس[3] را به کنسولی برگزیدند.[4] در این سال تراسی بول، فرمانروای سیراکوزیان، از تخت سلطنت به پایین کشیده شد.

چون می‌خواهیم شرح مبسوطی از این رویداد به دست دهیم، ناگزیریم تا اندکی به قبل بازگردیم.

(۲) همچنان که پیش‌تر اشاره کردیم، ژلون، پسر دینومن[5]، که به واسطه‌ی دلیری و استعداد نظامی زبانزد همگان بود، کارتاژها را به انقیاد خویش درآورده، این بربرها را در جنگی سازمان یافته، شکست داده بود. وی که نسبت به دشمنان شکست‌خورده، مهربان، با گذشت و خیرخواه همسایگانش بود، ارج و احترام سیسیلی‌ها را نسبت به خویش برانگیخت.

(۳) از این رو، وی که به واسطه‌ی نرم‌خویی‌اش محبوب همگان گشته بود تا پایان عمر در صلح و آرامش روزگار گذراند.

اما هیرون، ارشد برادرانش، که جانشین وی شده بود با رعایایش به نرمی رفتار نمی‌کرد.

(۴) وی بخیل و ستمگر بود و از سادگی و انسانیت برادرش بسیار دور بود. با وجود این، کسانی که تمایل به شورش و آشوب داشتند به لحاظ یاد و خاطره‌ی ژلون که نزد تمامی سیسیلیان گرامی بود، دست نگاه می‌داشتند.

(۵) پس از مرگ هیرون، تراسی‌بول، برادرش بر تخت سلطنت جلوس کرد و در شرارت از سلفش پیشی گرفت. وی ذاتاً ستمگر و خونخوار بود و ناعادلانه بسیاری از مردم را به قتل رساند و پس از آن‌که بسیاری را با اتهامات واهی تبعید کرد، دارایی‌های آنان را به نفع خزانه‌ی شاهی مصادره کرد. این‌چنین، وی که از

---

1. Lysanias
2. Appius Claudius
3. Titus Quintus Capitolinus

[۴]. سومین سال از المپیاد هفتاد و هشتم؛ سال ۴۶۶ پ. م

5. Dinomène

رعایایش بیزار و مورد انزجار کسانی شد که بدان‌ها ستم روا داشته بود، سپاه مزدوری را برای مقابله با نیروهای شبه‌نظامی و مردمی شهر فراهم آورد.

(۶) سرانجام، وی که برای عموم بیش از پیش تحمل‌ناپذیر شده، برخی را مورد آزار قرار داده و برخی دیگر را به قتل رسانده بود، زمینه را برای شورش رعایایش فراهم آورد. باری، سیراکوزیان فرماندهانی برای خویش برگزیده و همگی برای رهایی از یوغ ستم شورش کردند؛ آنان دور فرماندهان خویش گرد آمده، تلاش کردند تا آزادی را دگربار به چنگ آورند.[۱]

(۷) تراسی‌بول با مشاهده‌ی این‌که تمام شهر علیه وی سلاح بر دست گرفته‌اند.، ابتدا کوشید مردم را قانع کند. اما وقتی خود را در آرام کردن شورش سیراکوزیان ناتوان دید، از کاتان، مهاجرنشینانی را که هیرون در آن‌جا سکنی داده بود نزد خویش فرا خواند و دیگر حامیان و شمار زیادی از مزدوران را گرد آورده و توانست سپاهی نزدیک به ۱۵ هزار نفر تشکیل دهد.

(۸) با این سپاهیان، وی مناطقی از شهر را به نام‌های آخرادین[۲] و ایل[۳]، که مناطقی سوق‌الجیشی بودند، به اشغال درآورده، از آن‌جا بر شورشیان تاخت.

۶۸. (۱) سیراکوزیان در بادی امر، ناحیه‌ای از شهر را که تیخه[۴] نامیده می‌شد، تصرف کردند. از آن‌جا، نمایندگانی را به ژلا[۵]، آگریژانت، سلی‌نونت[۶]، هیمر و دیگر شهرهای سیسیل گسیل داشته تا آنان را برای کمک‌های فوری و شرکت در آزادی سیراکوز ترغیب سازند.

(۲) تمامی این شهرها، از درخواست نمایندگان استقبال کرده و برخی در اعزام نیروهای پیاده و سواره‌نظام و برخی دیگر در فرستادن کشتی‌های دراز کاملاً مجهز، شتاب کردند؛ به گونه‌ای که در اندک زمانی، سیراکوزیان نیروی قابل توجهی

[۱]. مقایسه کنید با: ارسطو (سیاست، بند ۱۰)
۲. (Achradine)؛ در سیسیل واقع بود.
۳. (Ile)؛ در سیسیل واقع بود.
4. Tyché
۵. (Géla)؛ شهری در سیسیل که از کوچ‌نشین‌های رودس یونان بود.
۶. (Sélinonte)؛ شهری در سیسیل در ساحل جنوبی ایل که از کوچ‌نشین‌های مگاری بود.

را در اختیار گرفته و آماده‌ی دفاع از خود، در زمین و دریا شدند.

(۳) تراسی‌بول مورد قهر هم‌پیمانانش قرار گرفته و تنها به مزدورانش امید بسته بود؛ وی فقط آخرادین و ایل را در اختیار داشت، زیرا باقی شهرها به اشغال سیراکوزیان درآمده بود. وی از دریا بر دشمنانش حمله‌ور شد، ولی شکست خورده، شمار زیادی از تری‌رم‌ها را از دست داد و با باقی سپاه به ایل پناه برد.

(۴) در نبرد زمینی نیز، همین فرجام را داشت: وی که پیشاپیش سپاهش آخرادین را ترک گفته بود در نبردی که بر دروازه‌های شهر روی داد، شکست خورده و ناچار شد با تلفات بسیار به آخرادین بازگردد. عاقبت تاج و تخت را رها کرد و با سیراکوزیان درباره‌ی کسب اجازه‌ی عبور به مذاکره پرداخت تا خود را به لوکر[1] برساند.

(۵) این‌چنین، سیراکوزیان میهن خویش را رهانیدند. آنان به مزدوران اجازه دادند تا از سیراکوز خارج شوند و پس از این‌که شهرهای دیگر را نیز از استبداد و پادگان‌های بیگانه آزاد ساختند، یک حکومت مردمی را مستقر کردند.

(۶) از این زمان، سیراکوز از صلح برخوردار و غنی و شکوفا گردید و حکومت دموکراتیک خویش را نزدیک به شصت سال تا زمان دنیس جبار[2] حفظ کرد.

(۷) تراسی‌بول که وارث یک پادشاهی پایدار بود، تاج و تخت را به واسطه‌ی شرارت و بدخویی، به طرز شرم‌آوری از کف داد و به لوکر پناه برد و در آن‌جا، زندگانیش را در گوشه‌ی عزلت به سر آورد.

(۸) هم‌زمان با این وقایع، روم برای نخستین بار توسط چهار خطیب رومی به نام‌های کایوس سی‌سینیوس،[3] لوسیوس نمتوریوس[4]، مارکوس دویی‌لیوس[5] و

---

1. Locres
2. Denis le Tyran
3. Caïus Sicinius
4. Lucius Némétorius
5. Marcus Duillius

اسپوریوس آکیلیوس[1] اداره می‌شد.

۶۹. (۱) با پایان یافتن سال، لیزیته[2] به آرخونتی آتن منصوب گردید و لوسیوس والریوس پوبلیکولا[3] و تیتوس امیلیوس مامرکوس[4] به کنسولی روم برگزیده شدند.[5]

در این سال آرتابان[6]، هیرکانی‌تبار[7] ـ که از اعتبار زیادی نزد خشایارشا برخوردار و فرمانده نگهبانان شاهی بود ـ طرح قتل خشایارشا و جلوس بر تخت سلطنت را پی‌ریزی کرد. وی این توطئه را با میتریدات[8] خواجه، که مباشر شاه بود و شاه به وی اعتماد کامل داشت، در میان گزارد. چون میتریدات خویشاوند و دوست آرتابان بود با این توطئه موافقت کرد.

(۲) آرتابان شبانگاه به کمک میتریدات وارد اتاق خواب خشایارشا شد و او را به قتل رساند. آنگاه خود را به پسران شاه رسانید.

آن‌ها سه نفر بودند: داریوش ـ ارشد برادران ـ و اردشیر[9] که هر دوی آن‌ها در قصر می‌زیستند و سومی، هیشتاسپ[10] که در آن زمان غایب بود. هیشتاسپ خشترپاون باختر[11] بود.

(۳) آرتابان هنگامی که هنوز شب بود خود را به اردشیر رساند و به وی گفت که برادرش داریوش، پدرش را به قتل رساند تا بر تاج و تخت دست یابد.

---

1. Spurius Aquilius
2. Lysithée
3. Lucius Valérius Publicola
4. Titus Aemilius Mamercus

[۵]. چهارمین سال از المپیاد هفتاد و هشتم؛ سال ۴۶۵ پ.م

6. Artaban

۷. (Hyrcanie)؛ سرزمینی در جنوب شرقی دریای خزر

8. Mithridate
9. Artaxerxès
10. Hystaspe

۱۱. (Bactres)؛ «باختر»، «باکتریا» یا «باکتریانا». سرزمینی میان رشته‌کوه‌های هندوکوش و آمودریا که مرکز آن بلخ کنونی بوده است.

(۴) بنابراین به وی پیشنهاد کرد از هم‌اکنون از یوغ برادرش درآمده و با گرفتن انتقام مرگ پدر، به جایش پادشاهی کند. در عین حال برای تحقق این مهم به او قول حمایت گارد شاهنشاهی را داد.

(۵) اردشیر باور کرد و به همراهی گارد شاهی، بی‌درنگ برادرش داریوش را به قتل رساند. آرتابان با مشاهده‌ی این‌که توطئه‌اش تاکنون موفق بوده، پسرانش[۱] را به دور خویش جمع کرد و به آنان گفت که زمان دست‌یابی به تاج و تخت فرا رسیده است. وی بر اردشیر ضربه‌ی شمشیری وارد کرد.

(۶) اما اردشیر جراحتی سطحی برداشت و خود را کنار کشید و بر آرتابان ضربه‌ای کاری وارد ساخت.

اردشیر که به گونه‌ای معجزه‌آسا نجات یافته بود، پس از کین ستاندن از قاتل پدرش، بر تخت سلطنت جلوس کرد. چنین بود سرنوشت خشایارشا، پس از بیست سال پادشاهی؛ جانشین او، اردشیر، چهل سال پادشاهی کرد.[۲]

۷۰. (۱) در زمان آرخونتی آرخمید[۳] و کنسولی اولوس ویرژینیوس[۴] و تیتوس مینوسیوس[۵]، هفتاد و نهمین المپیاد برگزار گردید و گزنفون[۶] کورنتی فاتح مسابقات دو و میدانی شد.[۷]

در این سال، آتنیان، تاسی‌ها[۸] را که بر سر بهره‌برداری از معادن علیه آن‌ها شورش کرده بودند، سرکوب کرده و آن‌ها را دگربار به اطاعت خویش درآوردند[۹].

(۲) همچنین وقتی اگیناییان شورش کردند، آتنیان برای به انقیاد درآوردن آن‌ها، اگینا را به محاصره‌ی خویش درآوردند. مردم این شهر که اغلب در نبردهای

[۱]. تعداد پسران آرتابان، هفت نفر بوده است. ر.ک به: ژوستن (۳، ۱)
[۲]. مقصود اردشیر درازدست «ماکروخیر» می‌باشد.

3. Archémide 4. Aulus Virginius
5. Titus Minucius
6. Xénophon

[۷]. اولین سال از المپیاد هفتاد و نهم؛ سال ۴۶۴ پ. م
۸. (Thasiens)؛ ساکنان جزیره‌ای در دریای اژه در شمال یونان
[۹]. این شورش بر اساس نظر توسیدید (۱، ۱۰۰) قبل از زمین‌لرزه‌ای بود که اسپارت را ویران ساخت.

دریایی پیروز شده بودند، بر خود می‌بالیدند و نیز از پول وتری‌رم‌های زیادی بهره‌مند بودند و در یک کلام، همواره با آتنیان اختلاف داشتند.

(۳) بدین خاطر آتنیان علیه آن‌ها لشکرکشی نموده، سرزمینشان را ویران ساخته و اگینا را به محاصره‌ی خویش درآوردند. آتنیان به تدریج با افزایش قدرتشان، دیگر مثل سابق با هم‌پیمانان خویش با ملاطفت رفتار نمی‌کردند. آنان چونان اربابانی مغرور و خودخواه فرمان می‌راندند.

(۴) از این روی، بسیاری از این هم‌پیمانان، ناخشنود از چنین سرسپردگی، در میان خود طرح‌های شورش پی‌ریزی کرده و برخی بدون این‌که منتظر تصمیم مجمع عمومی شوند، علم استقلال را برمی‌افراشتند.

(۵) هم‌زمان با این وقایع، آتنیان که اکنون سیادت بر دریا را در اختیار داشتند، ده هزار کوچ‌نشین را به آمفی‌پولیس [1] فرستادند. برخی از این کوچ‌نشینان از شهروندان آتن بودند و برخی دیگر از میان مردمان شهرهای متحد انتخاب شده بودند؛ *آتنیان این سرزمین را به قید قرعه در میانشان تقسیم کردند*. پس از مدتی، بر تراسیان چیره شده، اما بعدها که به درون تراس پیشروی کردند، تمامی کسانی که وارد این شهر شده بودند، توسط مردمی به نام ادونیان [2] گردن زده شدند [3].

۷۱. (۱) وقتی تل‌پولم [4] آرخونت آتن بود، رومیان تیتوس کویین‌تیوس [5] و کویین‌توس سرویلیوس استروکتوس [6] را به کنسولی برگزیدند. [7] در این سال اردشیر، پادشاه پارسیان، که به تازگی بر تخت جلوس نموده بود؛ در بادی امر هم‌دستان قاتل پدرش را مجازات کرده و آنگاه سرگرم رتق و فتق امور امپراتوری شد.

---

۱. (Amphipolis)؛ شهری در مقدونیه و از کلونی‌های آتن در کنار رود استری‌مون. توسیدید به این شهر تبعید شد.

۲. (Édoniens)؛ ساکنان باستانی تراس

۳. در نبرد دراسیکوس

4. Tlépolème

5. Titus Quïntius

6. Quïntus Servilius Structus

۷. دومین سال از المپیاد هفتاد و نهم، سال ۴۶۳ پ.م

(۲) وی با طیب خاطر، تمامی خشترپاون‌هایی را که با وی دشمنی داشتند، عزل کرد و حکومت‌هایشان را به دوستان وفادارش سپرد. سپس توجه خویش را بر وضعیت عایدات، سپاهیان، تدارکات و تجهیزات نظامی معطوف ساخت. وی با اداره‌ی خردمندانه‌ی امپراتوری، احترام عموم پارسیان را نسبت به خویش جلب کرد.

(۳) مصریان با آگاهی از مرگ خشایارشا و شورش‌هایی که در پی آن در قلمرو پادشاهی روی داده بود، زمان را برای دست‌یابی به استقلال مناسب یافتند. آنان بی‌درنگ تمامی نیروهایشان را گردهم آورده، علم طغیان برافراشته و کارگزاران پارسی را که مأمور دریافت خراج از مصر بودند اخراج کرده، ایناروس[1] را به پادشاهی برگزیدند.

(۴) ایناروس ابتدا یگانی از سپاهیان مصری تشکیل داد و آنگاه مزدورانی از سرزمین‌های دیگر را گردهم آورده و این‌چنین، سپاه قابل توجهی فراهم نمود. وی همچنین نمایندگانی به سوی آتنیان اعزام داشت و به آنان وعده داد که اگر در آزادی مصر شرکت جویند، علاوه بر قدردانی ـ که چنین خدمتی به همراه خواهد داشت ـ در حکومت این کشور نیز سهیم خواهند بود.

(۵) آتنیان با این عقیده که تضعیف بیش از اندازه‌ی پارسیان به نفعشان خواهد بود، همچنین به منظور برخورداری از حمایت مصریان ـ در صورت استیلای دگربار پارسیان ـ کمکی را مشتمل بر سیصد تری‌رم مقرّر نمودند.

(۶) آنان در تدارک این ناوگان بسیار عجله به خرج دادند. اردشیر با آگاهی از شورش مصریان و تدارکات جنگی آنان، از توان انداختن مصریان را توسط نیروهای برتر خویش ضروری* پنداشت. بنابراین بی‌درنگ سپاهیانی از تمام خشترپاون‌نشین‌هایش گردهم آورد، کشتی‌هایی ساخت و تدارکات دیگری نیز فراهم کرد. چنین بود وقایعی که در آن زمان در آسیا و مصر روی داد.

---

1. Inaros

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وقتی اردشیر از شورش مصریان و تدارکاتشان برای جنگ آگاه شد، بر آن شد که سپاهی گرد آورد که از حیث شمار و تجهیزات برتر از سپاه مصر باشد.»

۷۲. (۱) از زمانی که سیراکوز و دیگر شهرهای جزیره از یوغ استبداد رهیدند، تمامی سیسیل غرق رفاه و شادی روزافزون گردید. یونانیان سیسیل با بهره‌گیری از صلحی پایدار و کشاورزی در خاکی حاصل‌خیز، ثروت خویش را با زراعت افزایش دادند. سرزمینشان آکنده از بردگان، رمه‌ها و دیگر انواع وسایل و رفاه گردید. عایدات افزایش یافت، زیرا دیگر جنگی نبود تا به دفاع از خویش بپردازند.

(۲) اما ساکنین آن پس از چندی، به دلایلی که در پی می‌آوریم، دگر بار وارد جنگ و شورش شدند. پس از سرنگونی استبداد تراسی‌بول، آنان مجمعی عمومی ترتیب داده و پس از انتخاب حکومتی دموکراتیک، به اتفاق آرا تصمیم گرفتند مجسمه‌ای برای ژوپیتر لیبراتور[1] برپا دارند و هر ساله جشن‌های آزادی[2] و بازی‌های باشکوهی را در روزی که میهن خویش را از یوغ ستم جباران رهانیدند، برگزار نمایند. در طی این بازی‌ها می‌بایست ۴۵۰ ورزا برای خدایان قربانی کرده، از آن غذای شهروندان را فراهم سازند.

(۳) سیراکوزیان تمامی مناصب قضایی را در اختیار اصیل‌ترین شهروندان قرار دادند، ولی خارجیانی که در زمان پادشاهی ژلون به تابعیت درآمده بودند از این مناصب بی‌بهره ماندند؛ خواه آنان را لایق آن نمی‌دانستند، خواه به چنین مردانی که در درون استبداد رشد کرده و به خدمت به پادشاه خوی گرفته بودند و ممکن بود علم شورش را برافرازند، اعتماد نداشتند. در واقع، همین امر روی داد. ژلون به بیش از ده هزار مزدور خارجی حق شهروندی داده بود و از میان آن‌ها بیش از هفت هزار تن در این شورش شرکت جستند.

۷۳. (۱) این مزدوران خارجی، ناراضی از عدم افتخار دریافت مناصب قضایی علیه سیراکوزیان شوریدند و آخرادین و ایل را، که هر یک از باروهای مستحکمی برخوردار بودند، به تصرف خویش درآوردند.

---

۱. (Jupiter Libérateur)؛ در ترجمه‌ی انگلیسی «زئوس» آمده است.

۲. (Éleuthéries)؛ جشن‌هایی که به افتخار استقلال سرزمین برپا می‌گردید.

(۲) سیراکوزیان، سراسیمه باقی شهر را اشغال کردند و جهت امنیت، در سوی مقابل اپیپول[1] سنگر گرفتند*. این چنین از سمت دشت تمامی راه‌های خروجی را بر شورشیان بسته و به راحتی مانع رسیدن آذوقه به آنان شدند.

(۳) اگرچه این مزدوران در شمار از سیراکوزیان کمتر بودند، در عوض تجارب نظامی بسیار بیشتری داشتند. در نتیجه، وقتی جنگ‌های تن به تن در این حوالی روی داد مزدوران بر سیراکوزیان چیره شدند، ولی چون راه ارتباطی آن‌ها با دشت مسدود شده بود، هیچ آذوقه و تدارکاتی به آن‌ها نرسد و از این حیث در رنج بودند. چنین بود، در آن زمان، وضع امور در سیسیل.

۷۴. (۱) در زمان آرخونتی کونون[۲] در آتن، کویین‌توس فابیوس ویبولانوس[۳] و تیبریوس امیلیوس مامرکوس[۴] به مقام کنسولی روم رسیدند.[5] در این سال اردشیر، پادشاه پارسیان، فرماندهی لشکرکشی به مصر را به هخامنش[۶] - پسر داریوش و عموی پدرش - واگذار کرد. سپاهیانی که وی برای نبرد با مصریان به هخامنش سپرده بود بالغ بر سیصد هزار پیاده و سواره‌نظام بود.

(۲) هخامنش وقتی به مصر درآمد، اردویش را مجاور نیل برپا نمود و پس از آن‌که به سپاهش - به دلیل خستگی - استراحتی داد، همه چیز را برای نبرد آماده ساخت. اما مصریان پس از گردآوری سپاهیانی از لیبی و مصر در انتظار نیروهای کمکی آتن بودند.

(۳) پس از آن‌که نیروهای کمکی با دویست کشتی جنگی در مصر پهلو گرفتند و برای جنگ با پارسیان به سپاه مصر پیوستند، جنگ خونینی روی داد.

---

1. Épipoles

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... و قسمتی از شهر را که به اپیولا مشرف بود، با دیواری مسدود کرده، پشت آن سنگر گرفته و این‌چنین، از امنیت بیشتری برخوردار شدند.»

2. Conon

3. Quintus Fabius Vibulanus

4. Tibérius Aemilius Mamercus

[۵]. سومین سال از المپیاد هفتاد و نهم؛ سال ۴۶۲ پ. م

6. Achaeménès

پارسیانی که در شمار بیشتر بودند، مدتی برتری داشتند. امّا آنگاه، آتنیان با گستراندن سپاهیان خویش، دشمنان خویش را دور زده، شمار زیادی از آنان را کشته و باقی بربرها را به فرار واداشتند.

(۴) کشتار بزرگی در هنگام فرار صورت گرفت*. سرانجام پارسیان پس از آنکه بیشتر نیروهای خویش را از دست دادند، به قصر سپید پناه بردند.[۱] آتنیان که کسب این پیروزی را ناشی از تهور خویش می‌پنداشتند، دشمن را تا این مکان به عقب رانده، از محاصره‌ی قصر سپید چشم‌پوشی نکردند.

(۵) اردشیر با آگاهی از شکست سپاهیانش، بی‌درنگ چند تن از ملازمان خویش را همراه با هدایایی به لاسدمون فرستاد تا آنان را به اعلان جنگ علیه آتنیان برانگیخته و این چنین آتنیان فاتح در مصر، ناچار شوند برای دفاع از میهن خویش بشتابند. اما لاسدمونیان از پذیرش هدایا و پیشنهادات پارسیان خودداری ورزیدند. اردشیر که از یاری لاسدمونیان ناامید شده بود دگر بار سپاهیانی آراست و فرماندهی آنان را به آرتاباز[۲] و مگابیز[۳] ـ دو تن از سرداران برجسته‌ی پارسی ـ سپرد و آن‌ها را برای جنگ با مصریان روانه ساخت.

۷۵. (۱) هنگامی که اوی‌پوس[۴] آرخونت آتن بود، رومیان کویین‌توس سرویلیوس[۵] و سوپریوس پوستومیوس آلبینوس[۶] را به کنسولی برگزیدند.[۷] در این سال آرتاباز و مگابیز که برای نبرد با مصریان روانه شده بودند، از پارس با لشکری

---

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اما وقتی آتنیان حمله را آغاز کردند، نیروهای رودرروی خویش را به فرار واداشتند، بسیاری از آن‌ها را از دم تیغ گذراندند و باقی بربرها، جملگی، راه فرار را پیش گرفتند.

[۱]. (Mur-Blanc)؛ نامش به خاطر سنگ‌های سپیدی است که در آن به کار گرفته شده است. بر پایه‌ی نظر توسیدید (۱، ۱۰۴) این کاخ در شهر ممفیس واقع بود.

2. Artabaze

[۳]. (Mégabyze)؛ توسیدید وی را پسر کلئومبروت (Cléombrote) می‌داند. ر.ک به: توسیدید (۱،۱۰۷)

4. Évippus

5. Quintus Servilius

6. Spurius Posthumius Albinus

[۷]. چهارمین سال از المپیاد هفتاد و نهم، ۴۶۱ پ. م

بالغ بر ۳۰۰ هزار پیاده و سواره‌نظام عزیمت کردند.

(۲) آنان وقتی به کیلیکیه و فنیقیه رسیدند به سپاهیانشان استراحت دادند و به قبرسیان، فنیقیان و کیلیکی‌ها دستور دادند برای آن‌ها کشتی‌های جنگی فراهم سازند. وقتی ناوگانی مشتمل بر ۳۰۰ تری‌رم آماده شد، بهترین و زبده‌ترین ملوانان را با جنگ‌افزارها در آن‌ها جای دادند.

(۳) باری این دو تن سردار پارسی تقریباً تمام سال را صرف فراهم ساختن تدارکات و دادن آموزش‌های نظامی به سربازان و عادت دادن آن‌ها به شیوه‌های رزم کردند. در این حین، آتنیان که در مصر بودند، حلقه‌ی محاصره‌ی قصر سپید را در ممفیس[1] تنگ کردند. اما چون پارسیان سخت ایستادگی می‌کردند، توفیقی در تصرف آن به دست نیاوردند.

۷۶. (۱) در سیسیل، سیراکوزیان در جنگ علیه شورشیان خارجی، به محاصره‌ی آخرادین و ایل ادامه دادند. آن‌ها شورشیان را در نبردی دریایی شکست دادند، اما نتوانستند آن‌ها را از موقعیت مستحکم خویش بیرون برانند.

(۲) عاقبت دو طرف نبرد در خشکی با یکدیگر به جنگ پرداخته و پس از مقاومتی دلیرانه از جانب هر دو طرف و با وجود تلفاتی که بر آنان وارد گردید، پیروزی از آن سیراکوزیان شد. پس از جنگ، سیراکوزیان به ۶۰۰ تن از شجاع‌ترین افرادی که پیروزی را رقم زده بودند، نشان شجاعت داده و در میان آن‌ها یک مین[2] نقره به‌عنوان «پاداش افتخار» تقسیم کردند.

(۳) مقارن با این وقایع، دوستیوس[3] ـ سردار سیکول‌ها[4] ـ به کاتان‌ها، که سرزمین هم‌وطنان او را تصرف کرده بودند، خشم گرفته و به آنان اعلان جنگ داد. سیراکوزیان نیز علیه کاتان لشکرکشی کردند: آنان این سرزمین را بین خود تقسیم کرده، برای دفاع از کوچ نشینی که هیرون جبار برپا ساخته بود، رهسپار شدند.[5]

---

1. Memphis

۲. (Mine)؛ یک مین معادل صد دراخمای یونانی بود و ۴۳۲ گرم وزن داشت.

3. Ducétius

۴. (Sicules)؛ ساکنان شبه‌جزیره‌ی ایتالیا

[۵]. به نظر می‌رسد متن در این‌جا ناقص است.

کاتان‌ها ایستادگی کردند، ولی در چندین رویارویی شکست را پذیرا و از کاتان رانده شدند و شهری را که پیش از این «انزیا»[1] و امروزه «اتنا» خوانده می‌شود، به تملک خویش درآوردند. این‌چنین بود که ساکنان نخستین کاتان پس از یک دوره‌ی نسبتاً طولانی، میهن خویش را بازیافتند.

(۴) پس از این رویداد، به پیروی از آن‌ها، تمام کسانی که در زمان پادشاهی هیرون از شهرهای خویش تبعید شده بودند، از اطراف و اکناف، نیروهای کمکی گرد آورده و پس از بیرون راندن متجاوزین، به زادگاه خویش بازگشتند. از این شمار بودند ژلاییان[۲]، اگریژانت‌ها و هیمریان.

(۵) هم‌چنین رژیومیان[۳] و زانکلی‌ها، پسران آناگزیلاس را که بر آن‌ها حکم می‌راندند، بیرون رانده و زمین‌های اجدادی خویش را آزاد کردند. اندک زمانی بعد، ژلاییان که ساکنین اصلی کامارین[۴] بودند، این سرزمین را بین خود تقسیم کردند. عاقبت، تمامی شهرهایی که برای نابودی دشمنان مصمم شده بودند به ساکنین خارجی اعلان جنگ دادند و با توافقی مشترک بر آن شدند تا تبعیدیان را فرا خوانده، شهرها را به ساکنین پیشین واگذارند و به مزدورانی که در دوران پادشاهی دشمنان خدمت کرده بودند، دستور دادند تا همگی به مسین[5] روانه شوند*.

(۶) این‌چنین، جنگ‌های داخلی پایان گرفت و تقریباً تمامی شهرها که از استیلای بیگانگان آزاد شده بودند، زمین‌ها را بین صاحبان واقعی - به قید قرعه -

---

1. Ennésia

۲. (Géléens)؛ ساکنان ژلا

3. Rhégiens

[۴]. شهر کامارین (Camarine) در حدود المپیاد چهل و پنجم توسط سیراکوزها بنا شد. ر. ک به: توسیدید (۴، ۵).

5. Messine

* در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... و در واقع تمامی شهرها که خواهان پایان دادن به جنگ‌ها بودند، مشترکاً تصمیمی اتخاذ کردند و مزدوران را از بین خود بیرون رانده، آنگاه تبعیدیان را پذیرا شده، شهرها را به شهروندان اصلی بازپس دادند؛ اما به مزدورانی که به خاطر حکومت‌های استبدادی پیشین، صاحب شهرهایی شدند که به دیگران تعلق داشت، اجازه دادند دارایی‌هایشان را برداشته، همگی به مسین روانه شوند.»

تقسیم کردند.

۷۷. (۱) هنگامی که فراسیکلید[1] آرخونت آتن بود، کویین‌توس فابیوس[2] و تیتوس کویین‌توس‌کاپی‌تولینوس[3] کنسول‌های روم بودند. المپیاد هشتادم برگزار گردید و توریلاس تسالیایی[4] فاتح مسابقات دو و میدانی شد.[5] در این سال، سرداران پارسی مستقر در کیلیکیه، ناوگانی مرکب از ۳۰۰ کشتی جنگی تدارک دیده، پیشاپیش نیروی زمینی از سوریه و فنیقیه عبور کردند. آنان همراه ناوگانی که در طول ساحل حرکت می‌کرد به مصر درآمده، به سوی ممفیس پیشروی نمودند.

(۲) ورود سپاهیان پارسی به مصر، آتنیان و مصریان را هراسان ساخت و موجب شد قصر سپید از محاصره خارج گردد. با وجود این، سرداران پارسی راه احتیاط را پیش گرفته، از رویارویی با دشمن اجتناب ورزیده، کوشیدند جنگ را با چند ترفند جنگی به فرجام برسانند.

براین اساس، چون کشتی‌های جنگی آتیکی در جزیره‌ی پروسوپیتیس[6] لنگر انداخته بودند، پارسیان از طریف حفر کانال‌هایی، مسیر رودخانه‌ای که آن را در بر داشت، منحرف‌کرده وجزیره‌را به‌خشکی مبدل ساختند وکشتی‌ها را به گل‌نشاندند.

(۳) وقتی کشتی‌ها این‌چنین به گل نشست، مصریان ترسیدند و آتنیان را رها کرده، با پارسیان از در صلح درآمدند. آتنیان محروم از یاری هم‌پیمانانشان و هنگامی که دیدند کشتی‌هایشان بلااستفاده شده است، آن‌ها را به آتش کشیدند تا به دست دشمن نیفتد. آنان بی‌آن‌که از این رویداد دردناک، ناامید گردند با یادآوری خاطرات باشکوه و پرافتخار گذشته، یکدیگر را تسلی می‌دادند.

(۴) چون می‌خواستند از مدافعان ترموپیل که برای وطن جان‌فشانی کرده

---

1. Phrasiclide
2. Quintus Fabius
3. Titus Quintus Capitolinus
4. Toryllas le Thessalien

[5]. اولین سال از المپیاد هشتادم؛ سال ۴۶۰ پ.م

6. Prosopitis

بودند، پیشی گیرند، خود را برای جنگیدن با دشمن آماده کردند.

سرداران پارسی، آرتاباز و مگابیز، با ملاحظه شجاعت بی‌همتای دشمن، به این نتیجه رسیدند که شکست آن‌ها بدون از دست دادن شمار زیادی سرباز غیرممکن است. از این روی، پیمانی بستند که به آتنیان اجازه می‌داد بی‌واهمه و بدون گزند از مصر خارج گردند.

(۵) آتنیان که به واسطه‌ی شجاعت خویش نجات یافته بودند، مصر را ترک گفته از طریق لیبی خود را به سیرن[1] رساندند و برخلاف انتظار همگان، صحیح و سالم به میهن خویش بازگشتند*.

(۶) مقارن با این وقایع، افیالت[2]، پسر سیمونید[3]، با سخنرانی‌های عوام‌فریبانه‌ی خویش، در آتن موجب آشفتگی‌هایی گردید. او به مردم توصیه می‌کرد تا از قدرت مجمع بزرگان کاسته و قوانین قدیمی و شناخته شده‌ی حکومت را فسخ کنند**. این مرد حرمت‌شکن مدت زیادی از خطر مصون نماند؛ شبانگاه به قتل رسید و به سرنوشتی تاریک دچار گشت***.

۷۸. (۱) با پایان یافتن سال، فیلوکلس[4] به آرخونتی آتن منصوب شد و اولوس پوستومیوس رگولوس[5] و اسپوریوس فوریوس مدیولانوس[6] در روم به کنسولی برگزیده شدند.[7]

---

۱. (Cyrène)؛ از کلونی‌های یونان در آفریقای غربی و در غرب مصر. در دوره‌ی باستان مرکز حکومت سیرنائیک بوده است.

* بر پایه‌ی نظر توسیدید (۱، ۱۱۰) بسیاری از آن‌ها هلاک شدند.

2. Éphialte

3. Simonide

** در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «مجمع را متقاعد ساخت تا از قدرت شورای آروپاگوس کاسته و آداب و سنن نیاکانشان را برچینند.»

*** در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... و هیچ‌کس از چگونگی مرگش آگاه نیست.»

4. Philoclès

5. Aulus posthumius Régulus

6. Spurius Furius Médiolanus

[۷]. دومین سال از المپیاد هشتادم، سال ۴۵۹ پ.م

در این سال، کورنتیان و اپیدوریان[1] به آتنیان اعلان جنگ دادند. آتنیان بر متجاوزین تاختند و جنگ خونینی درگرفت که آتنیان پیروز شدند.[2]

(۲) سپس با ناوگانی پرشمار بر سرزمین هالین‌ها[3] تاخته، وارد پلوپونز شده و دشمنان را از پای درآوردند. پلوپونزیان نیروهایشان را گرد آوردند تا در برابر مهاجمین ایستادگی کنند. نبرد در نزدیکی سکری‌فالیا[4] درگرفت که در آن آتنیان دگربار پیروز شدند.

(۳) پس از این پیروزی، بر آن شدند اگینابیان را مجازات کنند، زیرا اینان به واسطه‌ی جنگاورهای پیشین بر آتنیان فخر می‌فروختند و به دیده‌ی تحقیر بر آنها می‌نگریستند.

(۴) بنابراین آتنیان ناوگان قابل توجهی به سوی آن‌ها روانه ساختند؛ اما ساکنین اگینا که از تجربه‌ی نظامی چشم‌گیری برخوردار و دارای آوازه‌ای بلند در جنگ‌های دریایی بودند، از برتری سپاهیان آتنی هراسی به دل راه ندادند. آن‌ها که شمار کافی تری‌رم در اختیار داشتند تری‌رم‌های دیگری نیز ساختند و با آتنیان وارد جنگ شدند، ولی در نبرد دریایی شکست را پذیرا شده، هفتاد تری‌رم را از کف دادند. غرور اگینابیان با این شکست جریحه‌دار گشت و تحت انقیاد آتنیان درآمدند. آتنیان این پیروزی را مدیون لئوکرات[5] بودند که ۹ ماه با اگینابیان جنگید.

(۵) همزمان با این رخدادها، دوستیوس سردار سیکول‌ها، از تباری نامی، که در این زمان بسیار بانفوذ بود، شهر «منن»[6] را بنا نهاد و زمین اطرافش را بین ساکنین آن تقسیم کرد. سپس علیه مورگانتین[7] ـ که شهری مهم بود ـ لشکرکشی کرده، آن را به

---

۱. (Épidauriens)؛ ساکنان اپیدور؛ از شهرهای آرگولید واقع در ساحل دریای اژه. معبد اسکولاپ (Esculape) آن مشهور است.

[۲]. بنا بر نظر توسیدید، برعکس این کورنتی‌ها بودند که در این جنگ به پیروزی دست یافتند. ر.ک به: توسیدید (۱، ۱۰۵).

3. Haliens

4. Cecryphalia

5. Léocrate

6. Ménène

7. Morgantine

تصرف خویش درآورد و این چنین صاحب افتخاری بزرگ نزد هم‌میهنانش گردید.

۷۹. (۱) پس از پایان یافتن سال، بیون[1] به آرخونتی آتن منصوب گردید و پوبلیوس سرویلیوس استروکتوس[2] و لوسیوس ابوتیوس آلباس[3] در روم به کنسولی برگزیده شدند.[4] در طی این سال، نزاعی بین کورنتی‌ها و مگاریان در مورد حدود مرزهایشان آغاز گردید و منجر شد دو شهر وارد جنگ شوند.

(۲) در بادی امر، به تخریب متقابل زمین‌ها و درگیری‌های پراکنده بسنده کردند. چون آتش جنگ بیش از پیش شعله‌ور شد، مگاریان که ضعیف‌تر بوده و از کورنتی‌ها می‌هراسیدند، آتنیان را برای یاری فرا خواندند.

(۳) در نتیجه، دو طرف از حیث توان نظامی برابر شدند و وقتی کورنتیان به همراهی پلوپونزیان، با سپاهی قدرتمند به سوی مگار پیشروی کردند، آتنیان نیروهای کمکی را تحت فرمان هیرونید ـ شخصی که به واسطه‌ی شجاعتش مورد ستایش همگان بود ـ به سوی مگاریان روانه کردند. نبرد طولانی و خونینی درگرفت و دو طرف به یک میزان از خود تهور و شجاعت بروز می‌دادند تا این‌که پیروزی سرانجام از آن آتنیان گردید و آنان شمار زیادی از دشمنان را به هلاکت رساندند.

(۴) پس از چند روز، نبرد سختی در سیمولیا[5] روی داد و آتنیان دگر بار به پیروزی دست یافتند. اندک زمانی بعد، فوسیدی‌ها به دوریان‌هایی که از اعقاب لاسدمونیان بوده و در سی‌تی‌نیوم[6]، بویوم[7] و ارینئوم[8] ـ سه شهر واقع بر دامنه‌ی کوه پارناس ـ می‌زیستند، اعلان جنگ دادند.

(۵) فوسیدیان با زور، دوریان‌ها را به اطاعت واداشته، شهرهایشان را

1. Bion
2. Publius Servilius Structus
3. Lucius Aebutius Albas

[۴]. سومین سال از المپیاد هشتادم، سال ۴۵۸ پ.م
[۵]. (Cimolia)؛ نام ملکی خصوصی نزدیک مگار؛ ر.ک به: توسیدید (۱، ۱۰۶)

6. Cytinium
7. Boïum
8. Erineum

متصرف شدند. در این زمان لاسدمونیان، نیکومد ـ پسر کلئومن[1] ـ را با ملاحظه‌ی خویشاوندیشان، به یاری دوریان‌ها روانه ساختند. نیکومد هزار و پانصد لاسدمونی و ده هزار تن از دیگر پلوپونزیان را تحت امر خویش داشت.

(۶) وی قیم پادشاه پلیستوناکس[2] در دوران کودکی بود. نیکومد بر فوسیدیان فائق آمد و شهرهای دوریان‌ها را باز پس گرفته، صلح را میان دو سرزمین دگر بار برقرار ساخت.

۸۰. (۱) وقتی آتنیان آگاه شدند که لاسدمونیان، جنگ علیه فوسیدیان را به پایان رسانده و در حال بازگشت به سرزمین خویش می‌باشند، تصمیم گرفتند که بر آن‌ها حمله‌ور شوند. آن‌ها با آرگوسیان و تسالی‌ها متحد شده و همراه با ۵۰ کشتی جنگی و ۱۴ هزار سرباز، گردنه‌های ژرانئن[3] را به اشغال خویش درآوردند.

(۲) امّا لاسدمونیان با آگاهی از نقشه‌ی آتنیان راه تاناگر[4] در بئوسی را در پیش گرفتند. آتنیان آن‌ها را تا بئوسی تعقیب کرده، جنگ خونینی درگرفت. هر چند در گرماگرم نبرد، تسالیان در ردیف لاسدمونیان قرار گرفتند، اما آتنیان به یاری آرگوسیان به ادامه‌ی جنگ مبادرت ورزیدند. هر دو طرف نبرد، تلفات زیادی متحمل شدند و با فرارسیدن شب، جنگجویان دست از جنگ کشیدند.

(۳) پس از اندک زمانی، تسالیان خبردار شدند که کاروان عظیمی از تدارکات از آتیک برای آتنیان در راه است. آن‌ها فرصت را برای حمله بر این کاروان مناسب یافته و پس از صرف شام، از تاریکی برای رویارویی با این کاروان بهره جستند.

(۴) راهنمایان کاروان، ابتدا تسالیان را با گروه‌های خودی اشتباه گرفتند، اما اندکی بعد، چند زد و خورد برای دست‌یابی به مهمات روی داد. در ابتدا تسالیان با بهره‌گیری از اشتباه دشمن، هر کسی را که بر سر راهشان قرار می‌گرفت، از دم تیغ می‌گذراندند. آنان با آرایش نظامی سازمان یافته بر افراد هراسان حمله‌ور شده،

---

[1]. توسیدید (۱، ۱۰۷) وی را پسر کلئومبروت می‌داند.

2. Pleistonax

[3]. (Géranéen)؛ این گردنه‌ها توسط کوهی که به مرزهای مگار مشرف بود، به وجود آمده بودند.

4. Tanagre

شمار زیادی از آنان را قتل‌عام کردند.

(۵) اما آتنیان، در اردوگاه، وقتی از حمله‌ی تسالیان آگاه شدند خود را با شتاب فراوان بدانجا رسانده و تسالیان را وادار به گریز نموده، شمار زیادی از آنان را به قتل رساندند.

(۶) لاسدمونیان، به نوبه‌ی خویش، با تمامی سپاهیان آماده‌ی نبرد، به یاری تسالیان شتافتند. افراد زیادی از هر دو طرف به دلیل تداوم و شدت جنگ به خاک هلاکت افتادند. سرانجام، چون فرجام جنگ نامعلوم بود، هم آتنیان و هم لاسدمونیان خود را پیروز جنگ می‌پنداشتند و چون شب فرا رسید، دو طرف نبرد، متقابلاً نمایندگانی را برای انعقاد صلح موقت چهار ماهه روانه ساختند[1].

۸۱. (۱) با پایان یافتن سال، منسیتید[2] به آرخونتی آتن منصوب گردید و لوسیوس لوکراتیوس[3] و تیتوس وتوریوس سیکورینوس[4] در روم به کنسولی رسیدند.[5] در این سال، تباییان که به واسطه‌ی پیمانشان با خشایارشا تحقیر شده بودند، سعی کردند تا شهرت و قدرت پیشینشان را بازیابند.

(۲) از این رو، چون بئوسیان آن‌ها را تحقیر کرده و دیگر هیچ توجهی به آن‌ها نمی‌کردند، لاسدمونیان را برای بازپس‌گیری سیادت‌بئوسی به یاری طلبیدند. به ازای این خدمت، متعهد شدند که خود به تنهایی با آتنیان بجنگند به گونه‌ای که اسپارتیان نیازی به خارج ساختن سپاهیان زمینی از پلوپونز نداشته باشند.

(۳) لاسدمونیان این پیشنهاد را مطابق منافع خویش یافتند، زیرا بر این باور بودند که با قدرت یافتن تب، از قدرت آتن کاسته خواهد شد.

آنان چون در آن زمان، در تاناگر، سپاه عظیم کاملاً مجهزی برای نبرد داشتند آن را برای استیلا یافتن تب و به اطاعت واداشتن شهرهای بئوسی برای تباییان به

---

۱ توسیدید (۱، ۱۰۸) برخلاف نظر دیودور می‌نویسد که لاسدمونیان پیروز شدند و آنگاه که از راه ایستموس به میهن خویش بازمی‌گشتند، هیچ جنگی با آتنیان نکردند.

2. Mnésithide 3. Lucius Lucratius

4. Titus Véturius Cicurinus

[۵]. چهارمین سال از المپیاد هشتادم؛ سال ۴۵۷ پ.م

کار گرفتند.

(۴) آتنیان برای آن‌که نقشه‌ی لاسدمونیان را خنثیٰ کنند، سپاه چشم‌گیری فراهم ساخته و فرماندهی آن را به میرونید، پسر گالیاس[1]، واگذار کردند. وی پس از نام‌نویسی از شهروندانی که توانایی به دست گرفتنِ سلاح داشتند، روز عزیمت از شهر را معین نمود.

(۵) وقتی این روز فرا رسید و برخی از سربازان در وعده‌گاه حضور نیافتند، وی فقط سربازانی را که آمده بودند، همراه خود برده و به سوی بئوسی لشکرکشی کرد.

وقتی برخی سرداران و بسیاری از دوستانش به وی توصیه نمودند در انتظار سربازانی که با تأخیر می‌آمدند، بماند؛ میرونید که شخصی دوراندیش و کوشا بود پاسخ داد که چنین نخواهد کرد، زیرا برازنده‌ی یک فرمانده نیست تا در انتظار سربازانش باشد؛ وانگهی او سربازانی را که دیر کردند، بزدلانی می‌داند که هرگز جان خویش را برای رستگاری میهن به خطر نخواهند انداخت و حال آنانی که در روز تعیین شده، خود را به پستشان رساندند تمامی تعهدات افراد بی‌باک و شجاع را از خود نشان خواهند داد و در واقع همین امر، در بئوسی روی داد.

(۶) میرونید با شمار اندکی از سربازان بی‌باک بر دشمنان بی‌شمار یورش برده، پیروزی درخور توجهی کسب کرد.

۸۲. (۱) به عقیده‌ی من، این پیروزی دست‌کم با هیچ‌یک از پیروزی‌های پیشین آتنیان برابری نداشت. در واقع پیروزی ماراتون، پلاته و نه هیچ پیروزی درخشان دیگری از پیروزی‌ای که میرونید بر بئوسیان به دست آورد، برتر نمی‌نمود.

(۲) زیرا در جنگ‌های دیگر، برتری بر بربرها و با یاری هم‌پیمانان دیگر بود، حال آن‌که این پیروزی تنها توسط آتنیان و بدون یاری هم‌پیمان دیگری به دست آمده بود و آن‌ها با بی‌باک‌ترین یونانیان پیکار می‌کردند.

(۳) زیرا بئوسیان در شجاعت و پشتکار سرآمد همگان بودند. بعدها در

---

1. Galias

لوکتر[۱] و مانتینه[۲] مشاهده گردید که تباییان به تنهایی با لاسدمونیان و همه‌ی هم‌پیمانانشان به نبرد برخاسته و به واسطه‌ی تهور خود را برتر ساخته، ناگاه سرور تمام یونان گردیدند.

(۴) اگرچه این جنگ معروف است، با این حال هیچ مورخی شرح و توصیفی از شیوه‌ی جنگ و آرایش دو سپاه در این نبرد، برای ما برجای نگذارد[۳]. میرونید با پیروزی درخشانی که بر بئوسی‌ها به دست آورد، خود را در ردیف قهرمانانی چون تمیستوکل، میلتیاد و سیمون قرار داد.

(۵) میرونید پس از این پیروزی، تاناگر را به محاصره درآورد، بر آن هجوم برد و تمام حصارهای آن را ویران ساخت. وی سراسر بئوسی را با خاک یکسان و غنایم گران‌بها را میان سربازان تقسیم کرد.

۸۳. (۱) بئوسیان خشمگین از نابودی زمین‌هایشان، سربازانی گرد آورده، سپاه عظیمی تدارک دیدند. نبرد سختی در انوفیت[۴] بئوسی درگرفت که یک روز تمام به طول انجامید. آتنیان با سختی فراوان توانستند بئوسیان را به فرار وادارند. میرونید مالک الرقاب تمام شهرهای بئوسی به استثنای تب شد.

(۲) وی آنگاه بئوسی را ترک کرد. بر لوکریان ـ که اوپونتی‌ها[۵] شناخته شده‌اند ـ تاخت و پس از آن‌که آن‌ها را به انقیاد خویش درآورد و اسیرانی از آنان گرفت، بر فارسالی[۶] استیلا یافت.

---

۱. (Leuctres)؛ شهری واقع در بئوسی که به واسطه‌ی نبرد تب و اسپارت ـ در سال ۳۷۱ پ. م ـ که به پیروزی تب انجامید، مشهور است.

۲. (Mantinée)؛ شهری واقع در آرکادی. به سال ۳۶۲ پ. م نبردی میان تب و اسپارت در آن‌جا روی داد که به پیروزی تب انجامید.

۳. توسیدید (۱، ۱۰۸) به نبرد تاناگر و نیز انوفیت اشاره می‌کند، اما از این جنگ سخنی به میان نمی‌آورد؛ مورخان امروزی گزارش دیودور را درست نمی‌دانند. دیودور دو روایت از یک جنگ را دو جنگ متفاوت قلمداد کرده است.

4. Oenophytes

5. Opuntiens

۶. (Pharsalie)؛ شهری در تسالی. واقعه‌ی مهمی که در آن‌جا روی داد، نبرد سزار و پومپه به سال ۴۸ پ. م و پیروزی سرانجامین سزار بود.

(۳) وی فوسیدیان را هم‌چون لوکریان بـه انـقیاد واداشـته، بـا اسـیر کـردن تعدادی از آن‌ها وارد تسالی گردید. میرونید تسالیان را به واسطه‌ی خیانتشان مورد نکوهش قرار داده و به آنان دستور داد تا تبعیدیان را فرا خوانند. چـون سـاکـنین فارسالی از این امر سرباز زدند، وی شهرشان را به محاصره درآورد.

(۴) ولی چون نتوانست شهر را با سپاه زبده‌اش تسخیر کند و فارسالیان نیز مدتی طولانی در برابر محاصره ایستادگی کردند، از ادامه‌ی لشکرکشی به تسالی چشم پوشید و به آتن بازگشت. پس از انجام چنین کارهای بزرگ در مدت زمانی اندک؛ میرونید نزد همشهریانش به افتخاری جاودان دست یافت. چنین بود وقایعی که در طول این سال رخ داد.

۸۴. (۱) هنگامی که کالیاس[۱] آرخونت آتن بود، سرویوس سولپیسیوس[۲] و پوبلیوس ولومنیوس آمینتینوس[۳] در روم کنسول بودند.[۴] المپیاد هشتاد و یکـم در الید برگزار گردید و پولیم‌ناست سیرنی[۵] جایزه دو و میدانی را از آن خود نمود.

(۲) در این سال تولمید[۶] که فرماندهی نیروی دریایی را برعهده داشت، هم به شهرت و هم به شجاعت میرونید رشک می‌برد و مترصد فرصتی بـود تـا کـار نمایانی محقّق سازد و این‌چنین بزرگی خود را ثابت کند.

(۳) چون تا آن زمان لاکونی هرگز مورد تعرض واقع نگشته و ویران نشده بود ، وی به عموم پیشنهاد کرد تا سرزمین اسپارتیان را با خاک یکسان سازند. تولمید وعده داد که با هزار سرباز هوپلیت سوار بر تری‌رم، خواهد توانست لاکونی را ویران ساخته، غرور اسپارتیان را بشکنند.

(۴) پس از موافقت آتنیان با این درخواست؛ وی حیله‌ی زیر را به کار برد تا مخفیانه شمار زیادی سرباز همراه خود کند. عموم به او اجازه دادند تا نیرومندترین

---

1. Callias 2. Servius Sulpicius
3. Publius Volumnius Amintinus

[۴]. اولین سال از المپیاد هشتاد و یکم: سال ۴۵۶ پ.م

5. Polymnaste de Cyrène
6. Tolmide

جوانان را ـ که در اوج قدرت جوانی هستند ـ برای لشکرکشی برگزینند؛ اما تولمید که به دنبال این بود تا بیش از هزار سرباز همراه خود نماید، خود نزد جوانان رفت و به آنان ابراز داشت که وی کاملاً محق است از میان آن‌ها سربازانی برگزینند؛ اما پسندیده‌تر آن خواهد بود که آنان با خواست خویش وی را همراهی کنند، بی‌آن‌که او با سربازگیری وادار به این کار شود.

(۵) بدین سان وی بیش از ۳ هزار داوطلب گرد آورد، آنگاه ۱۰۰۰ سرباز را که قرار بود همراه وی شوند از بین کسانی که خود را داوطلب نکرده بودند، برگزید.

(۶) با فراهم شدن تدارکات، وی پنجاه تری‌رم را که چهار هزار سرباز سنگین اسلحه بر آن‌ها سوار بودند، به دریا انداخت. با پهلوگرفتن در متون[۱] لاکونی، آن را به تصرف خویش درآورد، اما از آن‌جا که لاسدمونیان برای دفاع از این مکان شتافتند، وی رهسپار شده و به سوی ژیتیوم[۲] ـ بندر لاسدمونیان ـ بادبان برافراشت؛ شهر را تصرف کرد، کشتی‌های جنگی لاسدمونیان را به آتش کشید و زمین‌های آن را با خاک یکسان کرد.

(۷) آنگاه در زاسنت[۳] ـ در جزیره‌ی سفالونی[۴] ـ پهلو گرفته و آن مکان را به اطاعت خویش واداشت و پس از آن‌که بر تمام شهرهای سفالونی تسلط یافت، خود را به ساحل مقابل رسانده، در نوپاکت[۵] لنگر انداخت. این شهر را نیز به تصرف خویش درآورد و بزرگان میسن را که به واسطه‌ی قراردادی توسط لاسدمونیان آزاد شده بودند، در آن‌جا اسکان داد.

(۸) زیرا در همین زمان، لاسدمونیان، سخت در حال جنگ علیه مسنی‌ها و هیلوت‌ها بودند و پس از به اطاعت واداشتن آن‌ها، به مسنیان ـ براساس قراردادی که پیش از این اشاره کردیم ـ اجازه‌ی خروج از ایتوم[۶] را دادند. هیلوت‌ها نیز عاملین

---

[۱]. (Méthone)؛ متون واقع در مِسِنی بسیار معروف‌تر از متونی است که تنها دیودور از آن یاد می‌کند.

2. Gythium

3. Zacynthe

۴. (Céphalonie)؛ جزیره‌ای در یونان و از بزرگ‌ترین جزایر یونیایی

5. Naupacte

۶. (Ithome)؛ کوهی در مسنی که برای مدتی طولانی، مرکز مقاومت مسنیان دربرابر لاسدمونیان بوده‌است.

شورش را مجازات کرده، سایرین را به بردگی واداشتند.

۸۵. (۱) هنگامی که سوزیسترات[1] آرخونت آتن بود، رومیان پوبلیوس والریوس پوبلیکولا[2] و کایوس کلودیوس رژیلوس[3] را به کنسولی برگزیدند.[4] در این سال تولمید در بئوسی اقامت گزید.

آتنیان، پریکلس[5] - پسر خانتیپ - را پیشاپیش سپاهی زبده قرار داده، ناوگانی از ۵۰ تری‌رم همراه با هزار سرباز هوپلیت را در اختیارش گذارده، او را به پلوپونز روانه ساختند.

(۲) پریکلس بخش وسیعی از پلوپونز را ویران ساخت. وی به آکارنانی[6] نفوذ کرد و تمام شهرها به غیر از اونیاد[7] را به اطاعت خویش واداشت. در همین سال بود که آتنیان بیشتر شهرها را تحت سلطه‌ی خویش داشته، به واسطه‌ی تبحر و مهارت‌های نظامی، شهرت زیادی کسب کرده بودند.

۸۶. (۱) هنگامی که آریستون[8] آرخونت آتن بود، رومیان کویین‌توس‌فابیوس ویبولانوس[9] و لوسیوس کورنلیوس کورتینوس[10] را به کنسولی تعیین کردند.[11] در این سال، آتنیان و پلوپونزیان معاهده‌ی ترک مخاصمه‌ای به مدت ۵ سال منعقد ساختند که سیمون آتنی برای آن به مذاکره نشسته بود.[12]

(۲) در سیسیل، جنگی میان اژستیان[13] و لیلیبیان - بر سر سرزمینی که مجاور

---

1. Gosistrate
2. Publius Valérius Publicola
3. Caïus Claudius Rhégillus

[۴]. دومین سال از المپیاد هشتاد و یکم؛ سال ۴۵۵ پ.م

5. Périclès 6. Acarnanie
7. Oeniades
8. Ariston
9. Quintus Fabius Vibulanus
10. Lucius Cornélius Curétinus

[۱۱]. سومین سال از المپیاد هشتاد و یکم؛ سال ۴۵۴ پ.م

[۱۲]. این رویداد با روایت توسیدید (۱، ۱۱۲) از نظر ترتیب وقایع‌نگاری مطابقت نمی‌کند.

13. Égestéen

رود مازار[1] بود ـ درگرفت. آنان سخت با یکدیگر جنگیدند و بی‌آنکه خصومتشان پایان گیرد، متقابلاً تلفات قابل توجهی متحمل شدند.

(۳) این پیکار به زودی با آشوب‌های دیگری همراه بود. براساس تقسیم‌بندی‌های جدیدی که توسط شهرها صورت گرفته بود، زمین‌ها به صورت ناعادلانه و به عبارتی، بر اساس بخت و اقبال شخصی، میان شمار زیادی از شهروندانی که به تازگی نامشان ثبت گردیده بود، تقسیم شد. بسیاری از آشوب‌ها به ویژه در سیراکوز از این امر ناشی گردید.

(۴) زیرا تندرید[2] نامی که بسیار جسور و بی‌پروا بود در ابتدا گروهی از بیچارگان را نزد خویش پذیرا شده، آنان را چون نگهبانان یک جبار به دور خویش جمع نمود. سیراکوزیان با این عقیده که وی سودای جباری در سر دارد، او را متهم کرده، به مرگ محکوم کردند.

(۵) اما هنگامی که وی را به سیاهچال انتقال می‌دادند، طرفدارانش گرد هم آمده، بر افرادی که او را می‌بردند، حمله‌ور شدند. بزرگان شهر در این غوغا و آشوب مداخله کرده، شورشیان را دستگیر و آن‌ها را با تندرید به هلاکت رساندند. چون این آشوب‌ها اغلب به واسطه‌ی پدیدار شدن مدعیان جبارگری از سر گرفته می‌شدند، مردم سیراکوز ناچار شدند از آتنیان تقلید کرده و قانونی نظیر «استراسیسم» را وضع کنند.

۸۷. (۱) در آتن، هر شارمندی می‌بایست بر تکه سفالی (استراکون)، نام شخصی را که در نظرش بیش از دیگران سودای جباری را در سر می‌پروراند، بنویسد. اما در نزد سیراکوزیان، بر برگ زیتونی نام شخصی را که بیش از اندازه قدرتمند پنداشته می‌شد، می‌نوشتند. کسی که نامش بر روی بیشترین تعداد برگ‌ها نوشته می‌شد، می‌بایست برای مدت ۵ سال تبعید شود.

(۲) آن‌ها فکر می‌کردند که از این راه می‌توانند غرور افرادی را که در میهن

1. Mazare

2. Tyndaride

خویش از قدرت زیادی برخوردار بودند، بشکنند.

این امر هرگز به منزله‌ی مجازات یک جرم اقرار شده نمی‌بود، بلکه تنها راهی برای تضعیف قدرت بیش از اندازه‌ی برخی افراد خاص بود. این چنین، آن‌چه را که آتنیان، استراسیسم می‌خواندند سیراکوزها، پتالیسم[1] می‌نامیدند.

(۳) این قانون دیرگاهی نزد آتنیان حفظ شد، حال آن‌که سیراکوزیان پس از چندی، آن را به دلایل زیر ملغیٰ ساختند.

(۴) هراس و نگرانی از تبعید موجب می‌شد، برجسته‌ترین شارمندان که به واسطه‌ی قدرت و پرهیزگاریشان می‌توانستند بزرگ‌ترین خدمات را به میهن نمایند، خود را از امور عمومی کنار کشیده، به زندگی خصوصی خویش بپردازند. آن‌ها که تنها به اداره‌ی سرمایه‌ی خویش مشغول بودند خود را غرق خوشی‌ها و لذاید زندگی ساختند. برعکس، فاسدترین و گستاخ‌ترین شارمندان، به امور حکومتی پرداخته و در توده‌های مردم آشفتگی و شورش به راه می‌انداختند.

(۵) از این روی، بی‌وقفه، چنددستگی‌های متعددی که از سر گرفته می‌شدند، شهر را در آشوب‌های پی‌درپی فرو بردند. مردم از هر طرف شاهد ظهور گروهی از عوام‌فریبان و ریاکاران بودند. جوانان فن سخن‌وری می‌آموختند؛ بیشتر این سخنوری‌ها، سنن و قوانین کهن را به نهادهای زیان‌آور مبدّل می‌کردند. صلحی که از آن برخوردار بودند، رفاه و آسایش را به دنبال داشت، اما نه، در اندیشه‌ی حفظ اتحاد و نه اجرای عدالت بودند.

(۶) بدین خاطر سیراکوزیان نظرشان را تغییر داده، قانون پتالیسم را که مدت زمانی کوتاه به کار گرفته بودند، ملغیٰ ساختند. چنین بود اوضاع امور در سیسیل.

۸۸. (۱) هنگامی که لیسیکرات[2] آرخونت آتن بود، کایوس نوتیوس روتیلیوس[3] و لوسیوس مینوتیوس کاروتیانوس[4] به کنسولی روم منصوب شدند.[5] در

1. Pétalisme 2. Lysicrate
3. Caïus Nautius Rutilius
4. Lucius Minutius Carutianus

[۵] چهارمین سال از المپیاد هشتاد و یکم؛ سال ۴۵۳ پ.م

این سال پریکلس ـ سردار آتنی ـ به پلوپونز یورش برد و سرزمین سی‌سیونی‌ها[1] را ویران ساخت.

(۲) ساکنین آن به صورت گروهی بیرون آمدند و جنگی درگرفت که پریکلس فاتح آن شد. او شمار زیادی از فراریان را از دم تیغ گذرانده، باقی را واداشت تا در شهر به محاصره درآمده، محبوس گردند. وی پس از آنکه یورش‌های بی‌نتیجه‌ای انجام داد و نیز با مشاهده‌ی لاسدمونیانی که به یاری محاصره‌شدگان می‌آمدند، سیسیون را ترک گفته، به سوی آکارنانی بادبان برافراشت. سرزمین اونیاد را به تصرف درآورد و پس از به دست آوردن غنایم جنگی بسیار، از آکارنانی خارج شد.

(۳) از آن‌جا به خرسونز[2] رفت و آن سرزمین را بین هزار تن از شارمندان آن‌جا تقسیم کرد. همزمان با این رخدادها، تولمید، دیگر سردار آتنی، بر اوبه[3] تاخت و سرزمین ناکسوس‌ها[4] را بین هزار شارمند دیگر تقسیم کرد.

(۴) در سیسیل، سیراکوزیان ناوگانی را که تحت فرمان فایلوس[5] بود، علیه دزدان دریایی اهل تیره‌نی[6] روانه ساختند. فایلوس لشکرکشی را با حمله به جزیره‌ی اِتالی[7] آغاز کرد و آن را ویران ساخت، اما با گرفتن رشوه‌ای که تیره‌نی‌ها به وی تقدیم داشته بودند، بی‌آنکه کار ارزشمندی صورت داده باشد، به سیسیل بازگشت.

(۵) سیراکوزیان وی را متهم به خیانت کرده، محکوم به تبعید کردند؛ آنگاه آپلس[8] را به فرماندهی برگزیده، وی را با ناوگانی مرکب از ۶۰ تری‌رم علیه تیره‌نیان گسیل داشتند. آپلس، سواحل تیره‌نی را درنوردید و در جزیره‌ی کورس[9] که در آن

---

1. Sicyoniens
2. Chersonèse
3. Eubée

۴. (Naxiens)؛ ساکنان ناکسوس؛ بزرگ‌ترین جزیره از جزایر سیکلاد

5. Phayllus
6. Tyrrhénie
7. Aethalie
8. Apellès

۹. (Corse)؛ جزیره‌ای واقع در دریای مدیترانه

زمان تحت اشغال تیره‌نیان بود، پهلو گرفت. او بخش وسیعی از این جزیره را با خاک یکسان کرد، آتالی را به انقیاد واداشت و با اسرای بسیار و دیگر غنایم جنگی، به سیراکوز بازگشت.

(۶) اندک زمانی بعد، دوستیوس ـ سردار سیکول‌ها ـ تمام ساکنان شهرهای هم‌تبار به استثنای هیبلا[1] را تحت یک حکومت گردهم آورد. وی که فرد باهوشی بود به کارهای جدیدی اقدام نمود: از اتحادیه‌ی سیسیلیان سپاه قابل ملاحظه‌ای گرد آورد؛ نئس[2] شهر زادگاهش را در جای دیگری ـ در یک دشت ـ بنا نهاد و در مجاورت معبد خدایانی که پالیک[3] خوانده می‌شدند، شهر مهمی به نام پالیکا[4] ـ برگرفته از نام این خدایان ـ برپا کرد.

۸۹. (۱) چون اشاره‌ای به این خدایان داشته‌ایم، شایسته است درباره‌ی قدمتِ معبد و عجایبی که از دهانه‌ی آتشفشان‌های واقع در آن‌جا حکایت می‌کنند، اشاراتی داشته باشیم. بنابر افسانه‌ها، معبد خدایان پالیک به واسطه‌ی قدمت و قداست و عجایب دیگری که در آن‌جا مشاهده می‌گردد، از سایر معابد ممتاز است.

(۲) نخست این‌که دهانه‌ی آتشفشان‌های آن‌جا دارای پهنای اندکی بوده، ولی از ژرفای آن‌ها شراره‌های آتشین فراوانی پرتاب می‌گردد و می‌گویند دیگ‌هایی بر روی آتشی عظیم نهاده شده که پر از آب‌های جوشان است.

(۳) آبی که از این دهانه‌ها فوران می‌کند، ظاهر آب جوشان را دارد، ولی کسی در این باره مطمئن نیست، زیرا هیچ‌کس تاکنون جرأت دست زدن به آن را نداشته است. گویی، وحشتی که این فوران آب برمی‌انگیزاند، موجب می‌شود که مردم گمان کنند این پدیده از قدرت خدایان ناشی شده است.

(۴) این آب بوی گوگرد تندی می‌پراکند و از پرتگاهی که از آن آب سرازیر می‌گردد، صداهای ترسناکی شنیده می‌شود. شگفت‌انگیزتر این‌که این آب هرگز

---

۱. (Hybla)؛ نام سه شهر باستانی سیسیل

[۲]. (Nées)؛ بنا بر نظر بطلمیوس (۱۱۱، ۴) این شهر «منس» (Mènes) و در سیسیل بوده است.

3. Paliques

4. Palica

طغیان نکرده و همواره جاری است و با قدرت از ارتفاعی عظیم پرتاب می‌گردد.[۱]

(۵) معبد از چنان قداستی برخوردار است که در آن مقدس‌ترین سوگندها را یاد می‌کردند و پیمان‌شکنان، بی‌درنگ، به عذاب خدایان دچار می شدند: برخی کور از این معبد خارج می‌شدند.

(۶) بدین ترتیب هراس‌های خرافی مربوط به این مکان به حدی بود که شکایات پیچیده را با سوگندهایی که در آن‌جا یاد می‌کردند، به فرجام می‌رساندند.

معبد پالیک از دیرزمانی پناهگاه امن و غیرقابل تعرضی بود به ویژه برای بردگان تیره‌بختی که زیر دست اربابان بی‌رحم گرفتار می‌آمدند.

(۷) زیرا این اربابان اجازه‌ی خارج کردن بردگانی را که بدانجا پناه می‌بردند، نداشتند. این بردگان مصون از تعرض می‌ماندند تا زمانی که اربابان آن‌ها با اطمینان دادن به داوران باگذشت، متعهد می‌شدند براساس مفاد سوگند با آن‌ها از در صلح و آشتی وارد شوند.

(۸) تا جایی که می‌دانیم هرگز این سوگندها شکسته نشدند، به گونه‌ای که هراس از خدایان موجب شد حتی بردگان نیز مورد احترام قرار گیرند! این معبد درون دشتی، سزاوار شکوه و جلال خدایان واقع بود؛ دور آن را رواق‌ها و دیگر زیورآلات نفیس احاطه کرده بود. ما به همین جزئیات بسنده می‌کنیم؛ حال رشته‌ی کلام خویش را از سر می‌گیریم.

۹۰. (۱) دوستیوس پس از بنای شهر پالیکا و ایجاد حصاری بزرگ برای آن، زمین اطراف آن را بین ساکنین تقسیم کرد. این شهر به لطف حاصل‌خیزی زمین و شمار کوچ‌نشینانش، رشد و پیشرفت سریعی داشت.

(۲) اما برای مدت مدیدی در مسیر ترقی باقی نماند، زیرا ویران شد و تا امروز خالی از سکنه است. از جزئیات آن در زمان مناسب سخن خواهیم راند.[۲]

(۳) چنین بود اوضاع امور در سیسیل.

---

[۱]. این دهانه‌های آتشفشانی که دیودور چون عجایبی از آن‌ها یاد می‌کند، چشمه‌های گوگرد جوشانی هستند که به نظر می‌رسد پیشتر در سیسیل شمارشان در مقایسه با امروز بسیار بیشتر بوده است.

[۲]. آن قسمت از نوشته‌های دیودور که به توصیف و جزئیات این شهر می‌پردازد، باقی نمانده است.

در ایتالیا، ۵۸ سال پس از ویرانی شهر سیباریس[۱] توسط کوروتونیات‌ها[۲]، یک تسالیایی، باقی سیباریت‌ها[۳] را گرد هم آورده و شهر آنان را در مکانی واقع در میان دو رودخانه‌ی سیباریس[۴] و کراتیس[5]، بازسازی کرد.

(۴) ساکنین آن به لطف حاصل‌خیزی زمین شروع به جمع‌آوری ثروت کردند، اما پس از شش سال ـ همان‌گونه که سعی خواهیم کرد آن را در کتاب بعدی حکایت کنیم[۶] ـ آنان دگر بار از سیباریس رانده شدند.

۹۱. (۱) آنتی‌دوتوس[۷] آرخونت آتن بود که رومیان لوسیوس پوستومیوس[۸] و ماریوس هوراتیوس[۹] را به کنسولی منصوب کردند.[۱۰] در این سال دوستیوس ـ سردار سیکول‌ها ـ شهر اتنا را پس از به قتل رساندن حاکم آن تصرف کرد. وی پس از تسخیر سرزمین اگریژانت‌ها همراه سپاهیانش، موتیوم[۱۱] را که توسط ساخلویی اگریژانتی اشغال شده بود، به محاصره‌ی خویش درآورد. سیراکوزیان[۱۲] به یاری هم‌پیمانانشان آمدند، اما دوستیوس پس از پیروزی در نبرد، هر دو سپاه را از اردوگاه‌هایشان بیرون راند.

(۲) با فرا رسیدن زمستان، دو طرف مخاصمه به خانه و کاشانه‌ی خویش بازگشتند. سیراکوزیان، بولکون[۱۳]، سردار خود را به دلیل شکست در جنگ ندامت

---

۱. (Sybaris)؛ شهری در لاکونی ایتالیا و از کوچ نشین‌های آخاییان

۲. (Crotoniates)؛ ساکنان کروتون، شهری در ایتالیای قدیم

۳. (Sybarites)؛ ساکنان سیباریس

۴. (Fleuve de Sybaris)؛ رودخانه‌ای در لاکونی ایتالیا

5. Crathis

[۶]. کتاب ۱۲، بند ۱۰

7. Antidotus 8. Lucius Posthumius

9. Marius Horatius

۱۰. دومین سال از المپیاد هشتاد و دوم؛ سال ۴۵۱ پ.م. حکایت وقایعی که در نخستین سال این المپیاد روی دادند، در متن نیامده است.

11. Motyum

[۱۲]. در متن اصلی از اگریژانت‌ها سخن رفته است، اما دنباله‌ی ماجرا ثابت می‌کند که این‌جا صحبت از سیراکوزیان است.

13. Bolcon

کرده، وی را متهم ساختند که مخفیانه با دوستیوس تبانی نموده است و او را به‌عنوان خائن به مرگ محکوم کردند. آنان با فرارسیدن تابستان، سرداری دیگر برگزیده و سپاه قدرتمندی در اختیارش گذارده، به او دستور دادند تا بر دوستیوس یورش برد.

(۳) این سردار با دوستیوس، که در نزدیکی نوما[1] اردو زده بود، پیکار کرد. جنگ بزرگی درگرفت؛ سربازان زیادی از هر دو طرف به خاک افتادند و سیراکوزیان با زحمت زیاد توانستند سیکول‌ها را فراری داده، شمار زیادی از آنان را به قتل برسانند. اغلب فراریان با وارد شدن به ارگ‌های سیکول خود را نجات دادند و شمار اندکی ترجیح دادند، قدم در راه سرنوشت دوستیوس گذارند.

(۴) وقتی این وقایع روی می‌داد، ساکنان اگریژانت، موتیوم را ـ که توسط سپاه دوستیوس اشغال شده بود ـ به تصرف خویش درآورده، نیروهایشان را به سپاهیان پیروز سیراکوزی ملحق کردند. دوستیوس کاملاً شکست خورد و در حالی که برخی از افرادش وی را رها کرده و برخی دیگر به وی خیانت ورزیده بودند، توانش به پایین‌ترین حد ممکن رسید.

۹۲. (۱) عاقبت با مشاهده‌ی اندک دوستانی که مترصد دستگیر و تسلیم کردن وی بودند؛ از نقشه‌ی آن‌ها مطلع شده، شبانه پا به فرارگذاشت و با اسبی به سیراکوزگریخت. هنوز سپیده ندمیده بود که وی به میدان عمومی سیراکوز رسید و با نشستن بر پای قربانگاهی، در برابر شهر شروع به استغاثه نمود و خود و تمامی سرزمینش را به سیراکوزیان بخشید.

(۲) توده‌ی مردم با شنیدن خبری چنین غیرمنتظره، در میدان عمومی شهر جمع شده، صاحب‌منصبان قضایی مجمعی ترتیب دادند تا درباره‌ی دوستیوس وارد شور شده، تصمیمی اتخاذ نمایند.

(۳) برخی خطیبان ـ که عادت بر این داشتند برای مردم نطق کنند ـ بر این عقیده بودند که باید او را چونان دشمنی مجازات کرده، انتقام ناکامی‌های پیشین را

---

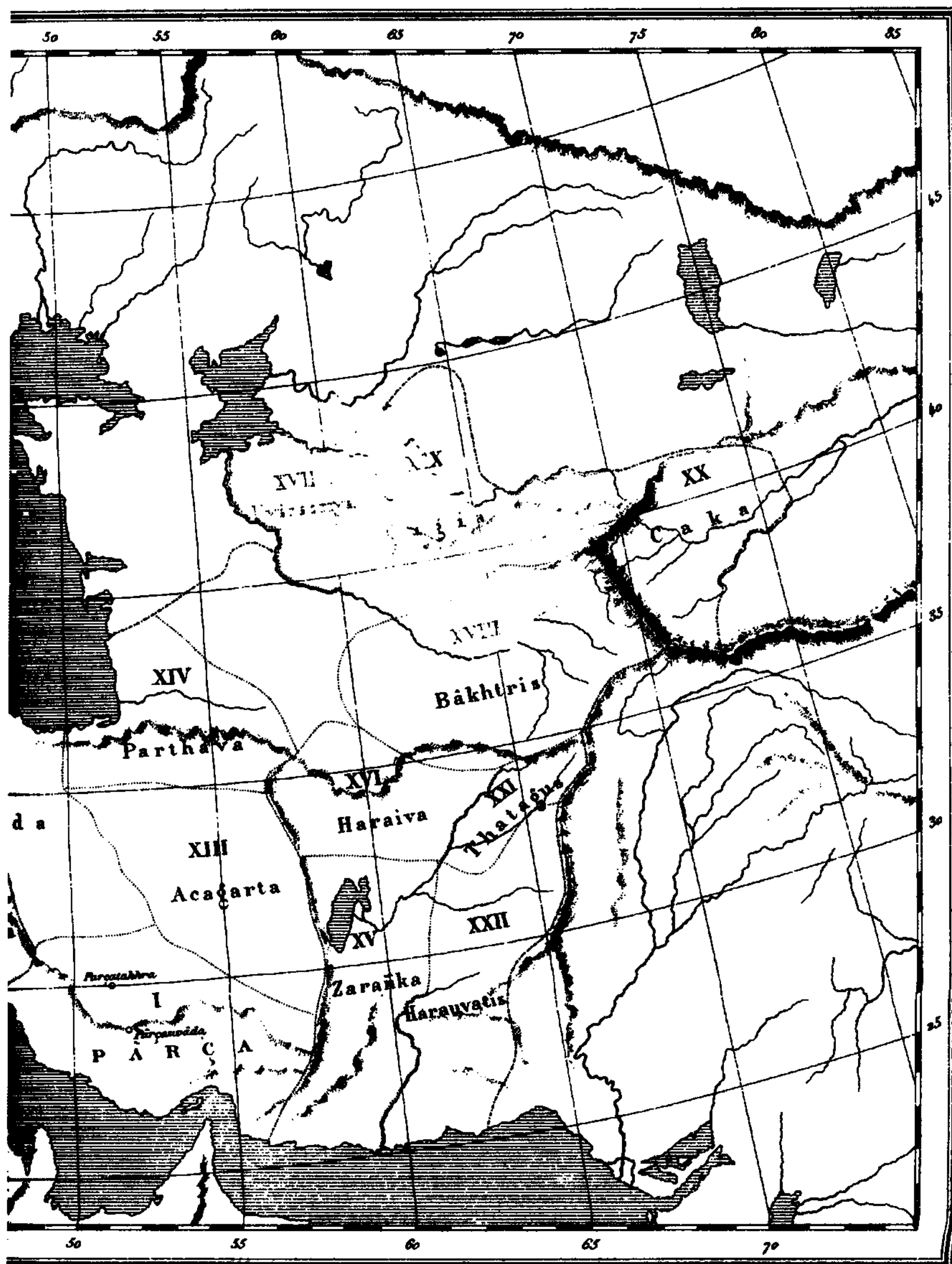
1. Noma

از وی بازستانند؛ اما بزرگانی که در مجمع حضور داشتند گفتند که باید به او احترام گذارده، از سرنوشت بیم داشت و از انتقام خدایان بیمناک بود. آنان گفتند، موضوع بحث، بررسی مجازاتی نیست که دوستیوس سزاوار آن است، بلکه در نظر گرفتن نوع رفتاری است که سیراکوزیان باید در این شرایط، پیش گیرند. به قتل رساندن یک تبعیدی که سرنوشت بر وی چنین حالی روا داشته[1]، شرم‌آور خواهد بود و نجات وی و در عین حال احترام به خدایان، در شأن بزرگواری عموم است.

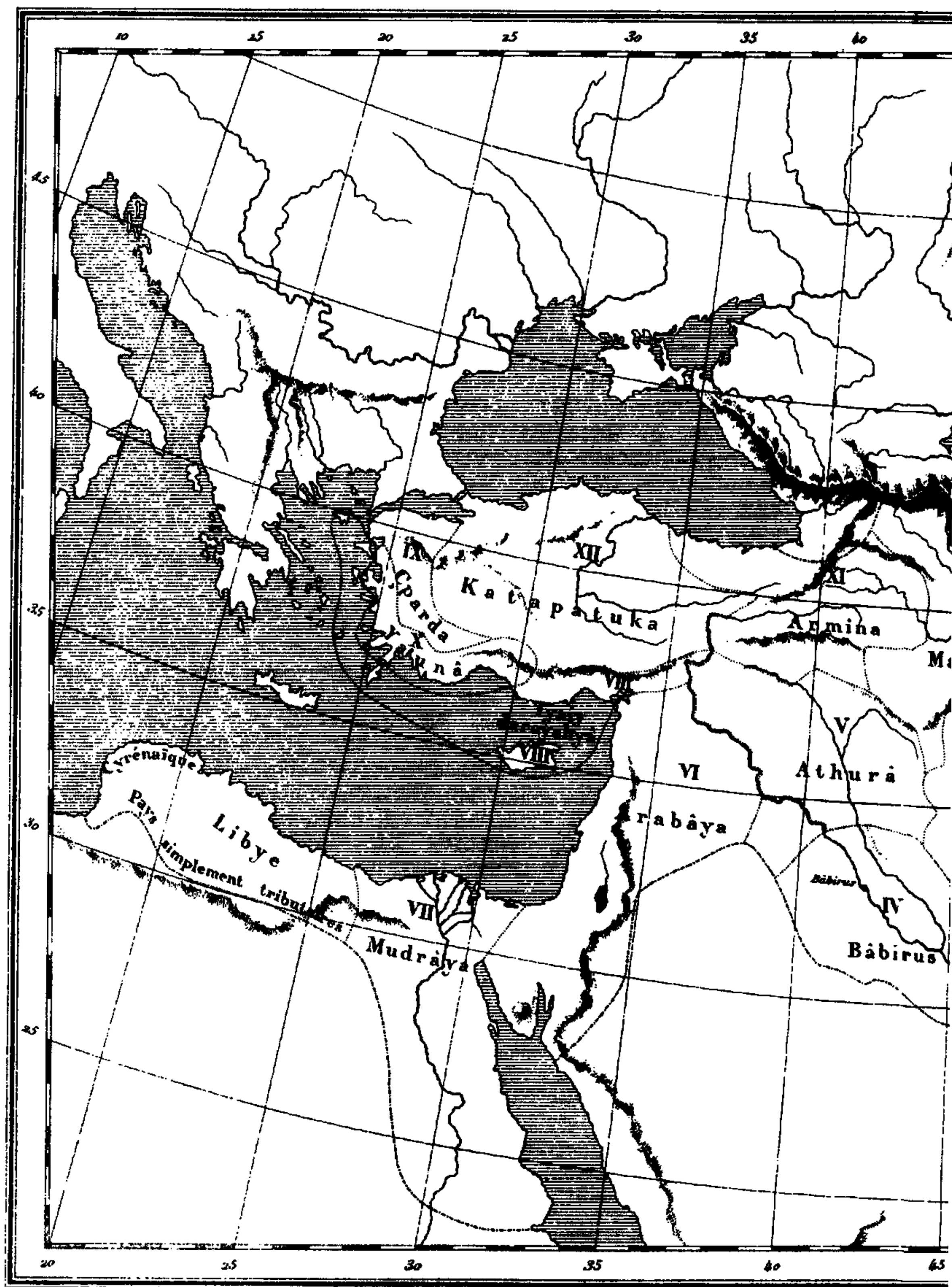
(۴) مردم بی‌درنگ و یک‌صدا از هر سوی بانگ برآوردند که دوستیوس را آزاد کنید. این چنین، سیراکوزیان پس از آن‌که دوستیوس متضرع را بخشیدند، وی را به کورنت تبعید کردند. آنان به وی دستور دادند زندگیش را در آن‌جا سپری کند و به نحوی شایسته، مایحتاجش را فراهم کردند.

(۵) اینک به سال پیش از لشکرکشی آتنیان بـه قـبرس ـ تـحت فـرماندهی سیمون ـ رسیده‌ایم و این کتاب را در این‌جا بر اساس طرحی کـه در آغـاز عـرضه داشتیم، به پایان می‌بریم.

1. Proscrit de la Fortune



نقشهٔ امپراتوری پارس. ۲۳ ایالت هخامنشی با اعداد یونانی بر روی نقشه مشخص ایالات و شهرها به پارسی باستان است.



ـده‌اند. این نقشه براساس متن سنگ نبشته بیستون تنظیم شده ، بنابراین نام های

دیودور سیسیلی



کتابخانه تاریخی

کتاب چهاردهم

(٤٠٤ـ ٣٨٧ پ.م)



پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی
و لشکرکشی کوروش کوچک علیه او

ترجمه و حواشی از:

حمید بیکس شورکایی ـ اسماعیل سنگاری



انتشارات جامی

۱۳۸۴

Diodorus, Siculus
دیودوروس، سیسیلی
پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی و لشکرکشی کوروش کوچک علیه او / سیسیلی دیودوروس؛ ترجمه و حواشی حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. ــ تهران: جامی، ۱۳۸۴ ــ. ۳۰۸ ـ ۴۶۴ ص. ــ (کتابخانه تاریخی؛ کتاب چهاردهم)
(مجموعه تاریخ ایران؛ ۱۳)
ISBN: 964-7468-63-6
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: .Bibliothéque historique
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تاریخ باستان. ۲. ایران ـ تاریخ ـ هخامنشیان، ۵۵۸ ق.م. ۳. اردشیر هخامنشی دوم، شاه ایران. ۴. اردشیر هخامنشی اول، شاه ایران. الف. بیکس شورکایی، حمید، ۱۳۵۴ ـ، مترجم. ب. سنگاری، اسماعیل، ۱۳۵۳ ـ، مترجم. ج. عنوان. د. فروست: کتابخانه تاریخی؛ ج. ۱۴.
۹۳۰ ۲ ک ۹ د D۵۸ /
ج. ۱۴
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران
۸۳ ـ ۲۷۵۰۵ م



انتشارات جامی
خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲
تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ ـ ۶۴۰۰۲۲۳

کتابخانه تاریخی (کتاب چهاردهم)

پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی
و لشکرکشی کوروش کوچک علیه او

دیودور سیسیلی
مترجمان: حمید بیکس شورکایی
اسماعیل سنگاری

چاپ نخست: ۱۳۸۴
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد
چاپ: فراین

شابک: ۳ ـ ۶۳ ـ ۷۴۶۸ ـ ۹۶۴
ISBN: 964 - 7468 - 63 - 3

خلاصه‌ی مطالب

- سرنگونی دموکراسی در آتن؛ روی کار آمدن سی‌تن
- ستم‌هایی که سی‌تن بر شارمندان روا می‌داشتند.
- دنیس جبار، ارگی بنا نهاد و شهر و سرزمین را بین مردم تقسیم کرد.
- دنیس، برخلاف انتظار، جبارگری را که ملغیٰ شده بود دگر بار فراچنگ می‌آورد.
- لاسدمونیان امور یونان را سروسامان می‌بخشند.
- مرگ آلسی‌بیاد؛ جبارگری کلئارک لاکونی در بیزانس؛ سرنگونی کلئارک جبار
- شکست لیزاندر در اقدام برای سرنگونی سلسله‌ی هراکلیدها
- دنیس، کاتان و ناکسوس را به بردگی می‌کشاند و لئونتن‌ها را به سیراکوز می‌کوچاند.
- بنای آلسا در سیسیل
- جنگ لاسدمونیان با الیدیان
- دنیس بارویی نزدیک هکزاپیلس بنا می‌کند.
- کوروش علیه برادرش لشکرکشی می‌کند و هلاک می‌شود.
- لاسدمونیان به یاری یونانیان آسیا می‌شتابند.
- ساخت آدرانوم در سیسیل؛ مرگ سقراط فیلسوف
- ساخت حصار خرسونز
- تدارکات دنیس برای جنگ با کارتاژیان؛ ساخت جنگ‌افزارها، اختراع منجنیق
- جنگ کارتاژیان با دنیس
- دنیس، موتیه ـ شهر معروف کارتاژیان ـ را تصرف می‌کند.
- غارت معابد سرس و پروسرپین توسط کارتاژیان
- خدایان، حرمت‌شکنان را به کیفر اعمالشان می‌رسانند؛ سپاه کارتاژ بر اثر بیماری عفونی، نابود می‌گردد.
- نبرد دریایی میان سیراکوزیان و کارتاژیان؛ پیروزی سیراکوزیان

- سخنرانی تئودور در باب آزادی
- دنیس، با به کار بستن نیرنگی هزار مزدور آشوبگر را هلاک می‌کند.
- دنیس، برج‌ها و اردوی کارتاژیان را به محاصره‌ی خویش درمی‌آورد.
- دنیس، کارتاژیان را محاصره کرده، شمار زیادی از کشتی‌هایشان را به آتش می‌کشاند.
- شکست زمینی و دریایی کارتاژیان
- ناوگان کارتاژ بی‌خبر از سیراکوزیان و با همکاری دنیس ـ که چهارصد تالان از آنان دریافت کرده بود ـ شبانگاه می‌گریزد.
- عذاب کارتاژیان و کیفر گناهشان
- بازسازی شهرهای ویران شده در سیسیل
- دنیس برخی از شهرهای سیسیل را تصرف کرده، شهرهای دیگر را به اتحاد خویش درمی‌آورد.
- عقد پیمان اتحاد با حاکمان، آژیریس آژیری و نیکودم سانتوریپی
- آژزیلاس، پادشاه اسپارت، با سپاهی به آسیا درآمده، سرزمین‌های تحت انقیاد پارسیان را ویران می‌کند.
- آژزیلاس بر پارسیان تحت فرمان فارناباز پیروز می‌شود.
- نبرد بئوسی
- کونون که توسط پارسیان به فرماندهی منصوب می‌شود، دیوارهای آتن را دگر بار بنا می‌کند.
- لاسدمونیان در کورنت با بئوسیان می‌جنگند؛ جنگ کورنتی
- دنیس از دژ تورومنوم ـ که با دشواری فراوان موفق به اشغال آن می‌گردد ـ رانده می‌شود.
- کارتاژیان در نزدیکی شهر باسنا از دنیس شکست می‌خورند.
- لشکرکشی کارتاژیان به سیسیل؛ پایان نبرد
- تیبروس، سردار لاسدمونی، از پارسیان شکست خورده، کشته می‌شود.
- دنیس، رژیوم را به محاصره‌ی خویش درمی‌آورد.
- یونانیان ایتالیا که گرد هم آمده و سپاه متحدی تشکیل داده بودند، برابر دنیس درمی‌ایستند.
- دنیس در نبردی بر یونانیان ایتالیا پیروز می‌شود، ده هزار اسیر می‌گیرد و آن‌ها را بدون پرداخت سربها آزاد می‌کند و به آن‌ها اجازه می‌دهد بر پایه‌ی قوانین خویش، بر

خود حکومت کنند.

-تصرف و نابودی کولونیا و هیپونیا؛ انتقال ساکنین آن به سیراکوز

-یونانیان با پادرمیانی آنتالسیداس، با اردشیر پیمان صلحی منعقد می‌سازند.

-تصرف رژیوم؛ مصائبی که برای این شهر اتفاق افتاد.

-تصرف روم توسط گل‌ها، غیر از تپه‌ی کاپیتول

۱. (۱) تمامی انسان‌ها، وقتی از بدخویی و شرارتشان سخن به میان می‌آید، ذاتاً برمی‌تابند و آزرده خاطر می‌گردند و در واقع، حتی آنانی که شرارتشان چونان آشکار است که انکار آن غیرممکن است، با این حال همین که مورد نکوهش قرار می‌گیرند، خشمگین شده، سعی در توجیه رفتار خویش دارند.

همگان، به ویژه آنانی که سودای قدرت و سرنوشتی پرافتخار را در سر می‌پرورانند، می‌باید با دقت، از عمل زشتی که سزاوار نکوهش است دوری جویند.

(۲) زیرا به خاطر اهمیت جایگاهشان در معرض دید همگان قرار دارند و مخفی نگه داشتن لغزش‌هایشان غیرممکن است. فردی که بالاتر از سایرین قرار دارد، نباید به این امید دل ببندد که از سرزنش خطایی که ممکن است مرتکب شود، مصون بماند و اگر هم در کوران زندگی از ملامتی که بدکاران گرفتار آن می‌آیند بتواند بگریزد، باید بداند که واقعیت، روزی آشکار خواهد شد و تمامی آن‌چه که پیش از این مخفی نگاه داشته شده بودند، آشکار و روشن خواهد ساخت.

(۳) این خود مجازاتی برای بدکاران است که پس از مرگ، خاطره‌ای جاودان از تمامی هستی‌شان برای آیندگان بر جای خواهد ماند.

به هر روی، برای ما پس از مرگ، چیزی جز نیستی وجود نخواهد داشت (هم‌چنان‌که برخی فیلسوفان تلویحاً بدان اشاره دارند) و آن اسف‌بارتر خواهد بود، اگر قرار باشد زندگی، تنها خاطره‌ای نفرت‌انگیز بر جای نهد. خواننده در روایت مبسوط کتابی که پیش روی دارد، نشانه‌هایی روشن از واقعیت این تأملات را خواهد یافت.

۲. (۱) سی‌جباری[1] که در آتن مستقر شده بودند، به خاطر جاه‌طلبی، این سرزمین را در تیره‌بختی فرو بردند و پس از آنکه قدرت را از دست دادند ننگی جاودان بر نام خویش، بر جای نهادند. وانگهی لاسدمونیان پس از آنکه بر یونان استیلایی بی‌چون و چرا یافتند، بر آن شدند مرتکب اعمالی ناعادلانه نسبت به متحدان خویش گردند و بدین‌سان، سیادت را از کف دادند. حاکمان در سایه‌ی خوش‌رفتاری و عدالت، اقتدار خویش را حفظ می‌کنند و به واسطه‌ی بی‌عدالتی ـ که موجب برانگیختن کینه‌ی رعایا می‌گردد ـ آن را از کف می‌دهند.

(۲) دنیس، جبار سیراکوزیان، مصداق این امر است: وی در طول زندگی، همواره در معرض توطئه‌هایی بود و ترس از کشته شدن، وی را وا می‌داشت زیر جامه‌اش زره‌ای آهنین بر تن کند. عاقبت یاد و خاطره‌ای که پس از خویش باقی گذارد بزرگ‌ترین اسباب انزجار برای تمامی آیندگان بود.

(۳) اما در باب این موضوعات در زمان مناسب به تفصیل سخن خواهیم راند. در حال حاضر، رشته‌ی کلام را به ترتیب وقایع پی می‌گیریم.

(۴) در کتاب‌های پیشین، تمامی وقایع تاریخی را از زمان تصرف تروا تا پایان جنگ پلوپونز و استیلای آتنیان ـ که فاصله‌ی زمانی هفتصد و هفتاد و نه سال[2] را در برمی‌گیرد ـ ثبت کرده‌ایم. در کتاب حاضر روایت خویش را با استقرار سی‌جبار در آتن پی می‌گیریم و با تصرف روم توسط گل‌ها ـ که فاصله‌ی زمانی هجده سال را در بر می‌گیرد ـ به پایان می‌بریم.

۳. (۱) نابودی قدرت مستقر در آتن در هفتصد و هشتادمین سال پس از تصرف تروآ روی داد*. در همین سال، رومیان مقام کنسولی را به چهار-تریبون

---

۱. (Les Trente Tyrans) یا «سی‌تن»؛ شورایی از بزرگان و نخبگان آتن بودند که پس از تصرف آتن به دست اسپارت (۴۰۴ پ.م)، از سوی لیزاندر، سردار اسپارتی، بر آتن تحمیل شده و با استبداد بر این شهر حکومت کردند. این شورا تنها یک سال دوام آورد و تراسی‌بول، سردار آتنی، موفق شد با کمک تباییان این حکومت را سرنگون سازد.

۲. از سال ۱۱۸۴ تا ۴۰۵ پ.م

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «هیچ آرخونتی در آتن نبود، زیرا حکومت سرنگون شده بود...»

نظامی[1] به نام‌های کایوس فوریوس[2]، کایوس سرویلیوس[3]، کایوس والریوس[4] و نومریوس فابیوس[5] واگذار کردند و صد و پنجاه و چهارمین المپیاد برگزار شد که در آن کورسیناس لاریسی[6] فاتح مسابقات دو و میدانی گردید.[7]

(۲) در این زمان، آتنیان، هیچ توانی برای ادامه‌ی جنگ نداشتند و از این‌رو، پیمانی با لاسدمونیان منعقد ساختند که بر اساس آن می‌بایست باروهای شهر را ویران ساخته[8] و حق حکومت برخویشتن را بر پایه‌ی قوانین نیاکانشان، حفظ کنند. باروهای شهر ویران شدند، اما آتنیان در بین خود درباره‌ی نوع حکومتی که می‌بایست برگزینند، اتفاق‌نظر نداشتند.

(۳) طرفداران الیگارشی[9] به قانونی قدیمی استناد می‌کردند که بر اساس آن قدرت در دست شماری اندک بود؛ حال آنکه بیشتر آتنیان که طرفدار دموکراسی بودند، شیوه‌ی حکومت پدرانشان را پیش می‌کشیدند و بیان می‌کردند که رضای عموم در دموکراسی است.

(۴) چون بحث درباره‌ی این موضوع چندین روز به طول انجامید، طرفداران الیگارشی نمایندگانی نزد لیزاندر اسپارتی ـکسی که پس از پایان جنگ مسئول رتق و

۱. (Tribuns militaires)؛ وظیفه‌ی تریبون‌های نظامی آن بود که مردم را در برابر حکومت و دولت حفظ کنند و هرگاه یکی از تریبون‌ها صلاح می‌دانست، می‌توانست سراسر دستگاه دولت را با ادای لفظ وتو ـ یعنی من منع می‌کنم ـ از کار بیندازد. تریبون می‌توانست به‌عنوان ناظری خاموش در جلسات سنای روم شرکت کند و مذاکرات آن را به مردم گزارش دهد و با وتوی خود، تصمیمات سنا را از قدرت قانونی محروم سازد. در خانه‌ی وی که مصون از هر تجاوزی بود، شب و روز به روی هر شارمندی که حمایت یا یاری او را می‌جست، باز بود و این حق پناهندگی یا بست، تقریباً معادل حکم اخطاریه‌ی دادگاه به شمار می‌آمد.

2. Caïus Furius

3. Caïus Servilius

4. Caïus Valérius

5. Numérius Fabius

6. Corcinas de Larisse

[۷]. نخستین سال از المپیاد نود و چهارم، سال ۴۰۱ پ.م

۸. مقصود دیودور، ویران ساختن دیوار مشهور پیره است.

۹. (Oligarchie)؛ به معنی حکومت گروه معدود است. برخلاف آریستوکراسی که به معنی حکومت نخبگان و شایستگان است، در الیگارشی ثروت و نفوذ، ملاک قدرت و حکومت است، نه فضیلت و دانش.

فتق امور شهرها شده و در بیشتر آن‌ها حکومت الیگارشی را برقرار کرده بود ـ فرستادند. این نمایندگان بر این امید بودند که وی را در نیاتشان با خویش هم‌داستان سازند و این امر محتمل می‌نمود. پس به سوی ساموس بادبان برافراشتند؛ شهری که لیزاندر در آن زمان در آن‌جا سکونت داشته و به تازگی این شهر را به تصرف خویش درآورده بود.

(۵) لیزاندر دعوتشان را پاسخ گفت: وی پس از واگذاری حکومت ساموس به توراکس[1] ـ هارموست[2] اسپارتی ـ با صد کشتی بزرگ به سوی بندر پیره روانه شد. در آن‌جا مجمعی ترتیب داده، به آتنیان پیشنهاد کرد سی شهروند برگزینند تا در رأس حکومت قرار گرفته، به تمشیت امور شهر بپردازند.

(۶) ترامِن[3] با این پیشنهاد مخالفت ورزید و پس از قرائت پیمان صلحی که به آتنیان حق حکومت برخویش را ـ بر اساس قانون خودشان ـ می‌داد، افزود که این کمال بی‌عدالتی خواهد بود که برخلاف سوگند یاد شده، از آتنیان آزادی انتخاب حکومتی را که برازنده‌شان است، سلب کنند.

لیزاندر پاسخ داد که آتنیان، پیش از این، قرارداد را نقض کرده‌اند، زیرا دیوارهای شهر را تنها پس از انقضای مهلتی که در قرارداد تعیین شده بود، ویران ساختند؛ در عین حال با نهایت خشم و غضب، ترامن را تهدید و به وی اعلام کرد که اگر بیش از این در برابر خواست و اراده‌ی لاسدمونیان پافشاری کند، کشته خواهد شد.

(۷) این‌چنین ترامن و عموم، از این تهدیدات هراسیده، ناچار شدند به الغای حکومت دموکراسی رأی دهند. بدین‌سان سی شهروند برای اداره‌ی حکومت

---

1. Thorax

۲. (Harmoste)؛ نام حاکمان نظامی که لاسدمونیان در طی سیادتشان بر دیگر دولت‌شهرهای یونانی، در شهرهای دوست مستقر ساختند تا از این شهرها حمایت کرده، به پاسداری از آن‌ها بپردازند. هارموست‌ها دارای قدرت تام بوده و گزارش امور را تنها به افورها ارائه می‌دادند. آنان تلاش می‌کردند بر حکومت‌های الیگارشی تکیه نمایند و در آتن از سی‌جبار، پشتیبانی می‌کردند. در سال ۳۷۱ پ. م این نوع حاکمان برچیده شدند.

3. Théramène

برگزیده شدند که در ظاهر، صاحب‌منصبان کشور و در واقع، جبار بودند.

۴. (۱) مردم با آگاهی از نرم‌خویی و میانه‌روی ترامن و با این باور که سجایای اخلاقی‌اش تا حدودی مانع از جاه‌طلبی‌های رهبران خواهد شد، او را نیز به عنوان یکی از سی صاحب منصب برگزیدند. این صاحب‌منصبان منتخب می‌بایست سنا را تشکیل داده، هم‌چنین وظایف عمومی گوناگون را سروسامان دهند و قوانین مربوط به اداره‌ی حکومت را تدوین کنند.

(۲) ولی تدوین این قوانین را همواره با بهانه‌های به ظاهر موجه، به تعویق می‌انداختند. آن‌ها مناصب سنا و مقامات قضایی را در اختیار دوستانشان قرار دادند، به طوری که تنها نام صاحب‌منصب را داشته و در واقع، خادمان سی تن بودند. در ابتدا پست‌ترین افراد شهر را به محاکمه کشانده، آن‌ها را به مرگ محکوم و این چنین شریف‌ترین شهروندان، اعمال آن‌ها را تأیید کردند.

(۳) اما بعدها، سی تن که می‌خواستند به اقدامات خشونت‌بار و مخالف قوانین دست بزنند از لاسدمونیان ساخلویی خواستار شدند و به آن‌ها وعده دادند که حکومتی مستقر خواهند کرد که منافع لاسدمونیان را تأمین کند. در واقع آن‌ها از این امر غافل نبودند که بدون پشتیبانی و کمک قوای بیگانه، نمی‌توانند به قتل و کشتار دست بزنند و همچنین می‌دانستند که تمامی مردم برای دفاع از امنیت عمومی، شورش خواهند کرد.

(۴) لاسدمونیان ساخلوی درخواستی را گسیل داشتند. سی‌تن، در بادی امر، کالی‌بیوس[1]، فرمانده این ساخلو را، با هدایا و هر آن‌چه که می‌توانست برای چاپلوسی و تملق از یک فرد به کار آید، با خویش هم‌داستان ساختند. آن گاه ثروتمندترین شارمندان را فراخوانده، آن‌ها را به در انداختن طرح‌های آشوب‌گرانه متهم و به مرگ محکوم کردند و دارایی‌هایشان را در مزایده به فروش رساندند.

(۵) ترامن با همکارانش به مخالفت پرداخت و چون آن‌ها را تهدید کرد که برای دفاع از سعادت عموم، با رقبایشان متحد خواهد شد، سی جبار، سنا را

1. Callibius

تشکیل دادند. کریتیاس[1]، سخنگوی آن‌ها، ترامن را به چند مورد متهم ساخت؛ به‌ویژه وی را به خاطر خیانت به حکومتی که با خواست خویش عضوی از آن شده مورد نکوهش قرار داد. ترامن در این زمان رشته‌ی کلام را در دست گرفت و خود را از اتهامات تبرئه کرد و این چنین، مهر و محبت تمامی اعضای سنای را نسبت به خویش جلب کرد[۲].

(۶) کریتیاس و هوادارانش با هراس از این که چنین شخصی می‌تواند به واسطه‌ی نفوذش الیگارشی را سرنگون سازد، سربازان را در حالی‌که شمشیرهای عریان به دست داشتند، به سوی او روانه کردند و به آن‌ها دستور دادند تا وی را دستگیر نمایند.

(۷) ترامن به نیاتشان پی برد و خود را در محراب مقدس سنا انداخت، فریاد برآورد: «من به خدایان پناه آوردم، نه با این اندیشه که جان خویش را نجات دهم، بلکه برای آن‌که یقین پیدا کنم که قاتلانم به عملی دست خواهند زد که منجر به شکستن حرمت خدایان خواهد شد.»

۵. (۱) طرفداران سی جبار، ترامن را از پناهگاهش بیرون آوردند. وی با بزرگ‌منشی، تن به سرنوشت شوم خویش داد،[۳] زیرا فلسفه را در مکتب سقراط[۴] فرا گرفته بود. باقی جمعیت برای سرنوشت ترامن گریستند؛ ولی هیچ‌کس با حضور سربازان مسلحی که وی را احاطه کرده بودند، جرأت نکرد به او یاری رساند.

(۲) با این حال، سقراط فیلسوف و دو تن از دوستانش برای ایستادگی در برابر مزدوران شتافتند، ولی ترامن از آن‌ها خواهش کرد هیچ اقدامی نکنند و گفت:

---

1. Critias

۲. گزنفون (Hell. 2.3.21-29) سخنان کریتیاس و ترامن را آورده است.

۳. این همراهان یازده تن بودند؛ هیئتی که مأمور رسیدگی به زندانیان محکوم و اجرای حکم اعدام بود؛ ر.ک. به: گزنفون (Hell. 2.3.54)

۴. (Socrate)؛ فیلسوف یونانی که به سال ۴۶۹ پ. م در آتن متولد شد و در ۳۹۹ پ. م اعدام گردید. او هیچ کتابی ننوشت و تقریباً همه اطلاعاتی که درباره‌ی زندگی، تعلیمات و شخصیت او در دست می‌باشد به واسطه‌ی نوشته‌های شاگردش، افلاطون است. سقراط در ۷۰ سالگی به اتهام این‌که «جوانان آتن را فاسد می‌کند» در آتن محاکمه و مجرم شناخته شده، به مرگ محکوم گردید. حکم اعدامش با نوشیدن زهر شوکران به اجرا درآمد.

«این ابراز دوستی و شجاعتشان را می‌ستاید، اما بسیار تیره‌بخت‌تر خواهد گردید، اگر عامل مرگ کسانی شود که چنین مهر و محبت عمیقی را از خود به نمایش گذاردند.»

(۳) سقراط و دوستانش مقاومتی نکردند و وقتی دیدند قدرتمندان بر ترامن چیرگی یافته‌اند، به آرامی برگذشتند*. در این زمان مزدوران سی جبار، ترامن را از محرابی که بدان توسل جسته بود، پایین آورده، از وسط میدان عمومی تا شکنجه‌گاه وی را بر زمین کشاندند.

(۴) عموم، هراسان از رفتار تهدیدآمیز سربازان، تنها به ابراز احساسات ترحم‌آمیز برای ترامن نگون‌بخت بسنده کردند؛ بر نگون‌بختی‌اش گریستند و در عین حال بر بردگی و بندگی خویش نیز، اشک می‌ریختند؛ زیرا شارمندان طبقات پایین که می‌دیدند پرهیزگاری ترامن این چنین زیر پا نهاده شده است، به فراست دریافتند که به خاطر ضعف، مورد تحقیر قرار خواهند گرفت و زورمداران از ضعف آن‌ها برای به بردگی کشاندنشان بهره خواهند جست**.

(۵) پس از مرگ ترامن، سی جبار فهرستی از ثروتمندترین شارمندان تهیه کرده و با وارد ساختن اتهامات واهی، آنان را به قتل رسانده، دارایی‌شان را به غارت بردند. در شمار این قربانیان نام نیسراتوس[1] ـ پسر نیسیاس[2] ـ که فرماندهی لشکرکشی به سیراکوز را به عهده داشت، دیده می‌شد. وی از ثروتمندترین و محترم‌ترین ساکنان آتن به شمار می‌رفت.

(۶) در تمامی خانه‌ها برای مرگ این شارمند ـ که پس از خویش نشانه‌های بسیاری از مهر و نیکی بر جای گذارد ـ گریستند.

با این حال سی جبار که خیال نداشتند از رفتار خلاف قانون خویش دست

*. درترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «سقراط و یارانش با ملاحظه‌ی این‌که کسی به کمک آن‌ها نشتافت و از طرفی، سختگیری‌های جباران نیز رو به فزونی نهاده بود، مقاومتی از خود نشان ندادند.»

**. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «... زیرا عموم، وقتی ملاحظه کردند که با مردی چنین پرهیزگار، این‌چنین توهین‌آمیز رفتار کرده‌اند، پی بردند که به خاطر ضعف و زبونی خویش، بدون کمترین درنگی قربانی خواهند شد.»

1. Nicératus 2. Nicias

بردارند، تنها خشم و غضبی بیشتر از خویش بروز دادند: آن‌ها شصت تن از ثروتمندترین شارمندان غیربومی را گردن زدند تا دارایی‌هایشان را تصرف کنند. قتل و غارت، هر روز تجدید می‌شد و تقریباً تمامی شارمندانی که از ثروت و مکنتی بهره‌مند بودند، از آتن گریختند.

(۷) اوتولیکوس[1]، خطیب مردمی، نیز جانش را باخت. خلاصه این‌که محبوب‌ترین شارمندان، آماج حملات سی جبار واقع شدند؛ شهر آتن چنان ویران شد که بیش از نیمی از ساکنینش جلای وطن کردند.

۶. (۱) لاسدمونیان که می‌دیدند شهر آتن خالی از سکنه شده است، خرسند گشته، بر آن شدند تا مانع آتنیان در به دست آوردن قدرت نخستین‌شان گردند؛ آنان خیلی زود نیاتشان را آشکار ساختند. آن‌ها مقرر کردند که مهاجرین آتنی در سراسر یونان می‌باید دستگیر شده و به سی جبار سپرده شوند؛ و هر کسی با اجرای این فرمان مخالفت ورزد مستوجب ۵ تالان جریمه خواهد بود.

(۲) هر چند این حکم بسیار ناعادلانه بود، ولی شهرهای دیگر، چون از قدرت اسپارتیان می‌هراسیدند، از آن پیروی کردند. با این حال، آرگوسیان که از ظلم لاسدمونیان شورش کرده بودند، نخستین کسانی بودند که از روی دلسوزی و با خوش‌رویی پذیرای پناهندگان شدند.

(۳) تباییان نیز چنین کردند و حتی حکمی مقرر ساختند که بر اساس آن هر شخصی که با مشاهده دستگیر شدن پناهنده‌ای، از هر کمک ممکن به وی دریغ ورزد، به جزای نقدی محکوم شود. چنین بود وضع آتنیان.

۷. (۱) در سیسیل، دنیس، جبار سیکول‌ها، پس از انعقاد پیمان صلح با کارتاژیان در اندیشه‌ی تثبیت حکومت برآمد؛ زیرا پیش‌بینی کرد حال که سیراکوزیان از جنگ خلاصی یافته‌اند، می‌توانند سودای کسب آزادی را در سر بپرورانند.

(۲) وی با مشاهده این امر که ناحیه‌ی ایل مستحکم‌ترین بخش شهر و دفاع از

---

1. Autolycus

آن آسان است، با ساخت دیواری زیبا، آن را از باقی شهر جدا کرد و بر روی آن برج‌های بلندی به فواصل نزدیک، برپا ساخت. در مقابل این دیوار، سرسراها و رواق‌های وسیعی برپا نمود تا توده‌ی مردم راگردهم آورد.

(۳) در داخل جزیره، با هزینه‌ای هنگفت، ارگ محکمی ساخت که می‌توانست در مواقع ضروری به آن‌جا پناه برد. در داخل دیوار ارگ، کارگاه‌های کشتی‌سازی ساخت که درون بندر کوچکی به نام لاکسیوم[1] قرار داشتند؛ این بندر می‌توانست ۶۰ تری‌رم را در خویش جای دهد و دارای دروازه‌ای بود که تنها یک کشتی می‌توانست از طریق این دروازه ـ در یک زمان ـ وارد بندر شود.

(۴) دنیس آنگاه بهترین بخش این سرزمین را به دوستان و سردارانش واگذار کرد و باقی سرزمین را نیز بین متحدان و شارمندان آن تقسیم نمود. منظور از شارمندان، بردگان آزاد شده‌ای بودند که نئوپولیت[2] خوانده می‌شدند.

(۵) دنیس خانه‌های شهر را ـ جز خانه‌های منطقه‌ی ایل که به دوستان و سپاهیان مزدورش بخشید ـ بین مردم تقسیم کرد. آنگاه که دریافت به خوبی حکومت استبدادی‌اش را تثبیت کرده است، سپاه را علیه سیکول‌ها روانه ساخت تا تمامی شهرهای آزاد و به ویژه شهرهایی راکه در جنگ پیشین در رکاب کارتاژها جنگیده بودند، به انقیاد خویش درآورد.

(۶) در بادی امر، علیه شهر هربسوسیان[3] لشکر کشید و به محاصره‌ی آن مبادرت ورزید. با این حال، سیراکوزیان که در این لشکرکشی شرکت داشتند، همین که سلاح‌هایی راکه به آن‌ها واگذار شده بود در اختیارگرفتند، علم طغیان برافراشته و یکدیگر را به خاطر نپیوستن به سواره‌نظام ـ هنگامی که سعی در سرنگونی جبار کرده بود ـ مورد ملامت قرار دادند. سرداری که دنیس در رأس نیروهایش گذارده بود، سربازی راکه خیلی صریح و بی‌پرده سخن می‌گفت تهدید کرد، ولی چون این مرد گستاخانه پاسخ داد، سردار برای کشتن او پیش آمد.

---

1. *Laccium*

[۲]. *(Néopolites)*؛ به معنای «شارمندان جدید».

۳. (Herbésiniens)؛ ساکنان هربسوس.

(۷) با مشاهده این امر، سربازان خشمگین، این سردار را که دوریکوس[۱] نام داشت گردن زدند و با دعوت شارمندان به بازپس گرفتن آزادی، سواره‌نظام «اتنا» را فرا خواندند. این سواره‌نظام از همان زمان که در آغاز پادشاهی دنیس تبعید شده بودند، این موضع[۲] را در اشغال خویش داشتند.

۸. (۱) دنیس، هراسناک از شورش سیراکوزیان، محاصره‌ی هربسوس[۳] را رها کرد و شتابان به سیراکوز بازگشت تا شهر را به اختیار خویش درآورد. هنگامی که وی خارج از شهر بود، عاملین شورش، سربازانی را که فرمانده خویش را به قتل رسانده بودند، به‌عنوان فرمانده برگزیده و پس از ملحق شدن به سواره‌نظامی که از اتنا رسیده بود، در اپیپول[۴] اردو زده، جبار را از هر ارتباطی با دشت محروم کردند.

(۲) آنان بی‌درنگ نمایندگانی را به میسن و رژیوم روانه ساختند تا ساکنین این شهرها را برای یاری رساندن از طریق دریا و به چنگ آوردن آزادی، ترغیب کنند. این شهرها در این دوره قدرت این را داشتند که دست‌کم هشتاد کشتی را به دریا اندازند. آن‌ها کشتی‌ها را برای یاری رساندن به سیراکوزیان ـ که برای سرنگون ساختن استبداد جبار به نبرد برخاسته بودند ـ گسیل داشتند.

(۳) شورشیان اعلام کردند که میزان هنگفتی پول به کسانی داده خواهد شد که جبار را به قتل برسانند و مزدورانی که سپاه دنیس را رها کنند و به صف آن‌ها درآیند حق شارمندی دریافت خواهند کرد. همچنین سیراکوزیان ماشین‌های جنگی برای یورش به دیوارها تدارک دیدند، حملاتشان را هر روزه علیه منطقه‌ی ایل پی می‌گرفتند و با خوش‌رویی پذیرای مزدورانی بودند که سپاه جبار را ترک می‌گفتند.

(۴) دنیس که از هرگونه ارتباط با دشت محروم شده بود و مزدورانش نیز وی را رها کرده بودند، دوستانش را گرد خویش جمع کرد تا با هم مشورت و تصمیمی

---

1. Doricus

۲. مقصود اتنا است.

3. Herbésus

[۴]. (Epipoles) تپه‌های دارای استحکامات واقع در اطراف سیراکوز.

اتخاذ کنند.

وی به قدری از حفظ قدرت مأیوس شده بود که دیگر سعی در نبرد با سیراکوزیان نداشت؛ بلکه می‌خواست پادشاهی‌اش با مرگی ننگین به پایان نرسد.

(۵) هلوریس[1] ـ یکی از دوستان و بر پایه‌ی نظر برخی، پدر خوانده‌اش ـ وی را پاسخ گفت که زیباترین زیور و زینت مراسم خاکسپاری، نشان قدرت پادشاهی است؛ اما پولیکسن[2] ـ برادر همسرش ـ به وی توصیه کرد که بر راهوارترین اسبش سوار شده، نزد کامپانی‌ها[3] در قلمرو کارتاژیان برود. ایمیلکار[4]، کامپانی‌ها را در ساخلویی، واقع در محل‌هایی که کارتاژها در سیسیل در اشغال خویش داشتند، گرد آورده بود.

فیلیستوس[5]، که بعدها تاریخ سیسیل را نوشت نظری مخالف با عقیده‌ی پولیکسن داشت؛ وی گفت: «برازنده‌ی دنیس نیست که شتابان بگریزد و جبارگری را رها کند؛ او تنها باید با پاهای خویش آن را ترک گوید.»

(۶) دنیس با نظر پولیکسن روی موافق نشان داد و برآن شد تا به جای این‌که از قدرت دست شوید، همه چیز را تحمل کند. در نتیجه، نمایندگانی به سوی سیراکوزیان روانه ساخت تا از آنان خواهش کند به وی اجازه دهند با همراهانش از شهر خارج شود؛ وی هم‌زمان، نمایندگانی را مخفیانه و شتابان نزد کامپانی‌ها فرستاد و به آن‌ها وعده داد، هر میزان پول که بخواهند در اختیارشان خواهد گذارد تا از این طریق، آنان را تشویق کند شهر ایل را از محاصره خارج سازند.

۹. (۱) سیراکوزیان به جبار اجازه دادند تا با پنج کشتی از شهر خارج گردد و چون پیروزی را محقق می‌دانستند، آن‌چنان که باید و شاید مراقب نبودند و از آن‌جا که گمان می‌کردند، سواره‌نظام در این محاصره به کار نمی‌آید، آن‌ها را مرخص

1. Héloris
2. Polyxène
3. Campaniens
4. Imilcar
5. Philistus

کردند. بیشتر سربازها در دشت پراکنده شده ـ گویی که استبداد، کاملاً سرنگون شده است.

(۲) در این بین کامپانی‌ها ـ که از وعده‌های دنیس به وجد آمده بودند ـ در بادی امر، به سوی آژیر[1] رهسپار شدند. در آن‌جا تجهیزات خویش را به آژیریس[2]، والی شهر، سپرده و مسلح به سلاح سبک و به تعداد هزار و دویست سواره‌نظام، به سوی سیراکوز روانه شدند.

(۳) کامپانیان پس از آنکه این مسیر را شتابان و با چالاکی فراوان طی کردند، به طور غیرمنتظره بر سیراکوزیان یورش برده، شمار زیادی از آنان را به خاک هلاکت انداخته و سلاح در دست، تا منطقه‌ای که دنیس در آن‌جا مخفی شده بود، پیش تاختند. در همین زمان، سیصد سرباز مزدور که شجاعت خویش را این چنین بازیافته بودند به جبار ملحق شدند.

(۴) همچنان که قدرت دنیس فزونی می‌یافت، آتش نفاق، دامن سیراکوزیان را فرا گرفت: برخی پیشنهاد به ادامه‌ی محاصره دادند و برخی دیگر پیشنهاد می‌کردند سپاه را مرخص کرده، شهر را ترک گویند.

(۵) دنیس با آگاهی از این امر، از موضعش خارج گردید و بر سیراکوزیانی که در آشفتگی به سر می‌بردند، یورش برد و آن‌ها را تا محلی که شهر جدید[3] خوانده می‌شد به عقب راند. با این حال، قتل و کشتار زیادی رخ نداد، زیرا دنیس با اسب می‌تاخت تا از قتل عام فراریان جلوگیری کند. سیراکوزیان بی‌درنگ در دشت متفرق شده و پس از اندک زمانی به شمار هفت هزار سواره‌نظام گرد هم آمدند.

(۶) دنیس، سیراکوزیانی را که در این جنگ کشته شدند به خاک سپرد و نمایندگانی را به «اتنا» فرستاد تا پناهندگان را به اطاعت و بازگشت به میهن دعوت کند و به آن‌ها قول شرف داد که خاطرات گذشته را از مخیله‌ی ذهنش خواهد زدود.

(۷) برخی که فرزندان و زنانشان را در سیراکوز گذارده بودند، به ناچار، به این

1. Agyre
2. Agyris
3. *Ville neuve*

دعوت تن دادند. اما دیگران، هنگامی که نمایندگان، بزرگواری‌ای را که دنیس با به خاک سپردن مردگان از خود نشان داده بود خاطرنشان ساختند، چنین پاسخ دادند که وی نیز سزاوار چنین احسانی است و از خدایان می‌خواهند هرچه سریع‌تر فرصتی برایشان فراهم سازد تا چنین بزرگ‌منشی را در حق وی روا دارند.

(۸) اینان که به هیچ عنوان نمی‌خواستند به سخنان جبار اعتماد کنند، در اتنا باقی ماندند و مترصد فرصت مناسبی بودند تا علیه وی لشکرکشی کنند. دنیس با پناهندگانی که به شهر بازگشتند به نرمی رفتار کرد و امیدوار بود با این شیوه، سایرین را به بازگشت به شهر ترغیب سازد. اما در مورد کامپانی‌ها؛ پس از آن‌که آن‌ها را سرشار از هدایا کرد، از آن‌جا که به بی‌ثباتی و هوس‌رانی آنان بدگمان بود، آنان را از شهر بیرون راند.

(۹) کامپانی‌ها راهی انتلا[1] شدند و توانستند اهالی آن‌جا را متقاعد سازند که اجازه دهند در بینشان زندگی کنند. آن‌ها از تاریکی شب برای اجرای نیتشان بهره جسته، تمامی مردان انتلا را گردن زده، با زنان قربانیانشان ازدواج کرده و شهر را در اختیار خویش گرفتند.

۱۰. (۱) در یونان، لاسدمونیان، پس از پایان بخشیدن به جنگ پلوپونز، با توافق همگانی، تفوق بر خشکی و دریا را از آن خویش ساختند. آن‌ها لیزاندر را به دریاسالاری برگزیده، به وی دستور دادند راهی دیگر شهرهای یونان شده، هارموست‌ها را مستقر کند. لاسدمونیان با ملغیٰ ساختن حکومت دموکراتیک سعی کردند همه جا حکومت الیگارشی را مستقر سازند.

(۲) به مردمان تحت انقیاد خراج‌هایی تحمیل کردند و آنان که پیش از این، استفاده از پول و سکه در بینشان رایج نبود، سالانه از خراج‌هایشان، مبلغی بیش از هزار تالان جمع‌آوری می‌کردند[2].

لاسدمونیان، پس از آن‌که امور یونان را به میل خویش سروسامان دادند؛

1. Entella

[۲]. دیودور تنها منبعی است که این را گزارش کرده است. در درست بودن این گزارش جای تردید است.

آریست[1] - یکی از مردان برجسته‌ی اسپارت - را به این بهانه که باید استبداد را در سیراکوز ملغیٰ سازد، بدان سوی گسیل داشتند، ولی در واقع می‌خواستند در تثبیت آن سهمی داشته باشند؛ زیرا آن‌ها بر این امید بودند که با کمک به دنیس در استقرار حکومت، می‌توانند به پاس این لطف نیروی آماده‌ی وی را در اختیار خویش گیرند.

(۳) آریست پس از آنکه در سیراکوز لنگر انداخت، مذاکره‌ای محرمانه با جبار به عمل آورد و سیراکوزیان را با وعده‌ی آزادی به شورش برانگیخت. وی پس از آنکه نیکوتلس کورنتی[2]، فرمانده سیراکوزیان، را هلاک کرد و به شورشیانی که به وی اعتماد کرده بودند خیانت ورزید، قدرت جبار را تثبیت و با این عمل ننگین، خود و سرزمینش را آکنده از شرم ساخت.

(۴) اندک زمانی بعد، دنیس، ساکنین سیراکوز را برای برداشت محصولاتشان روانه کرد؛ آنگاه وارد خانه‌ها شده و تمامی سلاح‌هایی را که در منازل آن‌ها وجود داشت، جمع‌آوری کرد؛ سپس دورادور ارگ، دیوار دیگری بنا کرده، تعدادی کشتی جنگی ساخت و شمار زیادی مزدورگرد آورد؛ بدین سان وی برای تثبیت قدرت خویش از هیچ کوششی فروگذار نکرد، زیرا به تجربه دریافته بود سیراکوزیان همه چیز را جز بردگی می‌توانند تحمل کنند.

۱۱. (۱) مقارن با این وقایع فارناباز[3] - خشترپاون داریوش - برای خوشایند لاسدمونیان، آلسی‌بیاد[4] آتنی را دستگیر کرده، به قتل رساند. چون افور[5] فرجام غم‌انگیز آلسی‌بیاد را به دلایل دیگری می‌داند، گمان می‌کنم در این جا بیان انگیزه‌ای که این مورخ درباره‌ی سوءقصد به جان آلسی‌بیاد به دست می‌دهد، بی‌فایده نباشد.

(۲) بر پایه‌ی آن چه که افور در کتاب هفدهم تاریخ خویش می‌گوید؛

---

1. Ariste
2. Nicotelès le corinthien
3. Pharnabaze
4. Alcibiade
۵. (Ephore) یا افوروس؛ مورخ یونانی که تاریخ عمومی‌اش را در سی جلد به نگارش درآورد.

کوروش[۱] و لاسدمونیان در خفا با هم توافق کردند که خود را برای جنگیدن با اردشیر[۲]، برادر کوروش، آماده سازند. آلسی‌بیاد با آگاهی از نقشه‌ی کوروش، فارناباز را پیدا کرد و پس از آن‌که وی را از تمامی جزئیات توطئه آگاه ساخت، از وی خواست به او اجازه دهد تا خود را نزد اردشیر برساند؛ زیرا بر آن بود تا نخستین فردی باشد که نقشه‌ی توطئه را برای شاه فاش می‌سازد.

(۳) فارناباز پس از آن‌که به آلسی‌بیاد گوش فرا داد، خواست افتخار این عمل را از آن خود سازد و در نتیجه پیک‌هایش را برای افشای این توطئه به سوی شاه روانه کرد. در این بین، آلسی‌بیاد که نتوانسته بود از فارناباز اجازه‌ی باریابی نزد شاه را به دست آورد، به سوی خشترپاون پافلاگونی رهسپار شد تا امکانات سفر را از وی دریافت دارد*. امّا فارناباز که نگران بود شاه این چنین از واقعیت آگاه شود، با شتاب مزدورانی را روانه ساخت تا آلسی‌بیاد را در راه به قتل برسانند.

(۴) آنان در دهی از فریگیه[۳] ـ جایی که توقف کرده بود ـ به وی دست یافتند و شب هنگام دورادور منزلش را با تلی از چوب انباشته، آن را طعمه‌ی آتش ساختند. آلسی‌بیاد در ابتدا سعی کرد جان خویش را نجات دهد، ولی پس از آن‌که شعله‌های آتش وی را فراگرفتند و از تیرهای پرتابی زخمی و ناتوان گردید؛ جانش را از دست داد[۴].

---

۱. (Cyrus)؛ مقصود کوروش کوچک (جوان) است؛ مادرش پروشات، به وی بسیار علاقه داشت و تمام سعی خویش را برای به سلطنت رسیدن او به کار گرفت، اما سرانجام ناکام شد.

۲. (Artaxerxès)؛ مقصود اردشیر دوم منمون (باحافظه) (۴۰۴-۳۵۸ پ.م) است؛ وی بزرگ‌ترین پسر داریوش دوم وهوکه (نوتوس) و جانشین قانونی وی بوده است و طولانی‌ترین دوره‌ی حکومت را در بین پادشاهان هخامنشی به خویش اختصاص داد؛ او ۴۶ سال سلطنت کرد که این مدت بیش از یک‌پنجم دوران طلایی شاهان هخامنشی را در بر می‌گیرد.

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «افور این‌چنین ادامه می‌دهد: وقتی فارناباز نتوانست مأمورانی برای این مهم به پایتخت روانه سازد، آلسی‌بیاد نزد خشترپاون پافلاگونی رفت تا با یاری وی به سوی پایتخت سفر کند.»

[۳]. این ده، بر پایه‌ی نظرآتنه (Athénée)، ملیسا (Melissa) نام داشت.

۴. پلوتارک (آلسی بیاد، ۳۸، ۳) گزارش کاملاً متفاوتی درباره‌ی چگونگی قتل آلسی‌بیاد به دست می‌دهد.

(۵) در همین دوره، دموکریت[1] فیلسوف، پس از نود سال زندگی بدرود حیات گفت. لاستن تبایی[2] که در آخرین بازی‌های المپیک جایزه را از آن خود کرده بود، در همین سال[3] فاتح مسابقات سوارکاری شد؛ فاصله‌ای که می‌بایست طی می‌شد از خرونه[4] تا تب بود[5].

(۶) در ایتالیا؛ رومیان، شهر ولسکیان ـ اروکا[6] ـ را به تصرف خویش درآوردند؛ دشمنان در ادامه‌ی یورش خویش بر شهر سیطره یافته، بیشتر سربازان ساخلوی آن را به قتل رساندند.

۱۲. (۱) با پایان یافتن سال، اوکلید[7] به آرخونتی آتن برگزیده شد؛ در روم چهار تریبون نظامی به نام‌های پوبلیوس کورنلیوس[8]، نومریوس فابیوس[9]، لوسیوس والریوس[10] و تارنتیوس ماکزیموس[11] به مقام کنسولی نائل شدند.

(۲) در این سال، بیزانتن‌ها[12] درنتیجه‌ی آشوب‌های داخلی و آغاز جنگ با همسایگان، تراسی‌ها، در شرایط بحرانی قرار گرفتند و چون از آرام ساختن اختلافات داخلی ناتوان بودند، از لاسدمونیان، سرکرده‌ی نظامی درخواست کردند. اسپارتیان، کلئارک[13] را به سوی آن‌ها فرستاده، به وی دستور دادند وضع و حال شهر را سروسامان بخشد.

---

۱. (Démocrite)؛ فیلسوف یونانی قرن پنجم پیش از میلاد؛ کسی‌که نظریه‌ی اتم را بسط داد.

2. Lasthène le Thébain

[۳]. دومین سال از المپیاد نود و چهارم؛ سال ۴۰۳ پ. م

4. Coronée

۵. فاصله‌ای حدود ۳۰ مایل

6. Erruca

7. Euclide

8. Publius Cornélius

9. Numérius Fabius

10. Lucius Valérius

11. Tarentius Maximus

۱۲. (Byzantins)؛ ساکنان بیزانس

۱۳. (Cléarque) یا «کلئارخوس»؛ از سرداران مشهور اسپارت که کوروش کوچک را در نبرد کوناکسا علیه اردشیر منمون همراهی کرد.

(۳) وی پس از آن‌که دارای اختیار تام شد و سپاه مزدور بی‌شماری گرد خویش جمع کرد، دیگر رهبر آن‌ها نبود، بلکه چون جباری بر آن‌ها حکم می‌راند. کلئارک در بادی امر تمام صاحب‌منصبانی را که به مراسم قربانی دعوت کرده بود از دم تیغ گذراند؛ آنگاه شهر دچار هرج و مرج گردید و وی، فرماندهان موسوم به سی سناتور[1] را دستگیر کرده، آن‌ها را به دار آویخت. کلئارک پس از آن‌که دارایی‌های قربانیان را از آن خویش ساخت، فهرستی از ثروتمندترین شارمندان را فراهم آورده، بر پایه‌ی اتهامات واهی، برخی را به مرگ و برخی دیگر را به تبعید محکوم کرد. این‌چنین ثروت هنگفتی جمع کرده، سربازان مزدور بی‌شماری گرد آورد و قدرتش را تثبیت نمود.

(۴) با این حال، وقتی سروصدای ظلم و تعدی‌هایی که این جبار روا می‌داشت در اطراف و اکناف پیچید، لاسدمونیان ابتدا نمایندگانی به سویش روانه کردند که مأمور بودند وی را دعوت کنند به خواست خود، قدرت را واگذار کند. چون وی به این پیشنهاد وقعی نگذارد، لاسدمونیان سپاهی را به فرماندهی پانتوداس[2] علیه وی روانه ساختند.

(۵) کلئارک با آگاهی از نزدیک شدن این سپاه، نیروهایش را به سلیبریا[3] - شهری که وی حاکم آن نیز بود - منتقل کرد: چون وی جرم و جنایت‌های فراوانی علیه بیزانتن‌ها مرتکب شده بود از این واقعیت غافل نبود که نه تنها لاسدمونیان بلکه اهالی بیزانس[4] نیز با او دشمن هستند.

(۶) به این خاطر، چون گمان می‌کرد در سلیبریا با امنیت بیشتری از خویش دفاع خواهد کرد، ثروت و نیروهایش را بدان‌جا منتقل ساخت. وقتی آگاه شد که لاسدمونیان در نزدیکی وی به سر می‌برند به رویارویی با آنان رفت و با سپاه پانتوداس - در مکانی به نام پوروس[5] - به جنگ پرداخت.

---

[۱]. به نظر می‌رسد متن در این قسمت ناقص است.

2. Pantoedas 3. Selybria

۴. (Byzance)؛ نام قدیمی کنستانتینوپل (قسطنطنیه)؛ استانبول امروزی.

5. Porus

(۷) پیکار مدت زیادی به طول انجامید، لاسدمونیان به سختی جنگیدند و سپاه جبار را وادار به فرار کردند.

کلئارک ابتدا همراه با شمار کمی از طرفدارانش به سلیبریا پناه جست و خود را برای مقاومت در برابر محاصره آماده ساخت؛ اما آنگاه از کسان خویش هراسناک شد؛ شبانه گریخت و آهنگ ایونی کرد.

وی در آن‌جا با کوروش، برادر شاه، پیمان دوستی بست و به فرماندهی سپاهی برگزیده شد.

(۸) کوروش ـ فرمانده تمامی خشترپاون‌نشین‌های دریایی و سرشار از جاه‌طلبی ـ در این اوان، نقشه‌ی لشکرکشی علیه برادرش اردشیر را طرح‌ریزی می‌کرد.

(۹) چون کلئارک را فردی مصمم و جسور می‌دید، پول زیادی در اختیار وی نهاد و از او خواست تا آن‌جا که می‌تواند مزدور استخدام نماید؛ زیرا بر این باور بود که وی یاور لایقی در اجرای نقشه‌های گستاخانه‌اش خواهد بود.

۱۳. (۱) لیزاندر اسپارتی مطابق خواست افورها، اداره‌ی شهرهای تحت سیطره‌ی لاسدمونیان را با برقرار ساختن دسامویرا[۱] در برخی از آن‌ها و الیگارشی در برخی دیگر، سروسامان داد و از احترام شایانی در اسپارت برخوردار گردید. در واقع پس از پایان جنگ پلوپونز، وی تفوق بی‌چون و چرا بر خشکی و دریا را برای میهنش به ارمغان آورد.

(۲) در نتیجه، به واسطه‌ی این پیروزی‌ها مست باده‌ی غرور شد و طرح سرنگونی پادشاهی هراکلیدها را درانداخت و این حق را به هر شهروند اسپارتی داد که به عنوان شاه انتخاب شود؛ زیرا امید داشت که یادآوری کارهای نمایان و خدماتی که برای میهن انجام داده بود موجب شود که وی به زودی صاحب مقام شاهی شود.

---

۱. (Décemvirat)؛ اعضای تریبون‌های دائمی به تعداد ده نفر که پس از استقرار جمهوری در روم، مأمور نگارش قانون دوازده لوح بودند. (توجه به این نکته مهم است که دساموبرها در روم وجود داشتند و نه در اسپارت؛ آن گونه که دیودور در این بند بدان اشاره نموده است.)

(۳) وی چون می‌دانست لاسدمونیان اهمیت زیادی برای هاتفان[1] قائلند، سعی کرد تا با دادن رشوه، نظر کاهنه‌ی دلف را به سوی خویش جلب کند و بر این امید بود که اگر بتواند کاهنه را با نیاتش هم‌داستان سازد به راحتی به منظورش دست خواهد یافت.

(۴) چون در فریفتن هاتف دلف از راه وعده‌ی پرداخت پول، ناکام شد از طریق شخصی به نام فرکرات[2] ـ اهل آپولونی[3] ـ که با اعضای معبد رابطه‌ی دوستی داشت ـ باب مذاکره را با کاهنه‌های دودون[4] درباره‌ی همین موضوع باز کرد.

(۵) چون در این امر نیز توفیقی به دست نیاورد، سفری به سیرن کرد، به این بهانه که نذری که به ژوپیتر آمون کرده بود به جای آورد؛ ولی در واقع می‌خواست هاتف آن‌جا را تطمیع سازد. با مبالغ پولی که با خود برده بود بر این امید بود که کاهنان را با خود هم‌داستان سازد.

(۶) زیرا لیبیس[5]، پادشاه این نواحی، با پدرش رابطه‌ی دوستی داشت و برادر لیزاندر نیز به خاطر این دوستی لیبیس نام گرفته بود.

(۷) با وجود این نه تنها از این راه‌ها در تطمیع هاتف طرفی نبست، بلکه کاهنان معبد نمایندگانی را روانه ساختند تا لیزاندر را ـ به خاطر این‌که خواسته بود هاتف را از راه به در کند ـ متهم سازند.

لیزاندر در بازگشت به لاسدمون به نوعی، خود را از اتهامی که به وی وارد شده بود تبرئه کرد.

(۸) لاسدمونیان در آن زمان از نیتش که سرنگونی سلطنت موروثی هراکلیدها بود بی‌خبر بودند. اندکی پس از مرگ لیزاندر، وقتی در خانه‌اش در جستجوی حساب‌های پول بودند، خطابه‌ای را یافتند که با دقت به نگارش درآمده

---

[1]. ر.ک به: سیسرون، در باب پیشگویی (۱، ۴۳)

2. Phérécrate

۳. (Apollonie)؛ شهری واقع در ایلری

4. Les prêtresses de dodone

5. Libys

بود و احتمالاً می‌خواست از طریق آن، مردم را متقاعد سازد تا تمامی شهروندان، حق دست‌یابی به سلطنت را دارا باشند.

۱۴. (۱) در سیسیل، دنیس، جبار سیراکوزیان، پس از آنکه پیمان صلحی با کارتاژیان منعقد کرد و آشوب‌های شهری را فرو نشاند، بر آن شد تا شهرهای کالسیدیان.

(۲) ناکسوس، کاتان و لئونتیوم را تحت فرمان خویش درآورد. وی می‌خواست بر این شهرها سیطره یابد، زیرا آن‌ها در همسایگی سیراکوز واقع بودند و راه‌های بسط حکومت را برای وی هموار می‌ساختند. در بادی امر، بر شهر اتنا تاخت و این شهر را تصرف کرد، زیرا پناهندگانی که در آن‌جا سکنی داشتند از هیچ توانی برای مقاومت برخوردار نبودند.

(۳) از آن‌جا راهی لئونتیوم شد و اردویش را در اطراف شهر، در کرانه‌های رود تِریا[1]، برپا ساخت. وی پس از آنکه سپاه را برای نبرد آراست، پیکی را به سوی لئونتن‌ها فرستاد تا از آن‌ها بخواهد شهر را تسلیم وی کنند؛ وی این چنین می‌خواست هراس در دل آن‌ها افکند.

(۴) لئونتن‌ها به این هشدار وقعی ننهادند و تمامی اقدامات خویش را برای ایستادگی در برابر شهربندان به کار گرفتند.

دنیس که از ماشین‌های جنگی بی‌بهره بود در این زمان از محاصره‌ی شهر چشم پوشید و به ویران ساختن تمامی سرزمین آن‌ها بسنده کرد.

(۵) سپس علیه سیکول‌ها لشکر کشید تا ظاهراً با آنان وارد جنگ شود، ولی در واقع می‌خواست کاتان‌ها و ناکسوس‌ها مراقبت کمتری از خویش به عمل آورند.

(۶) او مدتی را در اننا[2] درنگ کرد و آیمنستوس[3] ـ یکی از شارمندان این شهر ـ را با وعده‌ی همکاری برای دست‌یابی به جباری، برانگیخت.

(۷) وقتی آیمنستوس در این امر توفیق حاصل کرد از پذیرفتن دنیس به داخل

---

1. Téria

۲. (Enna)؛ شهری واقع در سیسیل که دارای چشم‌اندازهای زیبایی است.

3. Aïmnestus

شهر سرباز زد و از این روی، دنیس خشمگینانه نیتش را تغییر داده و انیان‌ها را برای سرنگونی جبار تحریک کرد.

جملگی مردم، مسلح به میدان عمومی شهر شتافتند تا آزادی را فراچنگ آورند و این امر، موجب آشفتگی در تمامی شهر گردید.

(۸) دنیس با آگاهی از آشفتگی‌ای که در شهر پدید آمد، برخی از سرداران را با خود همراه ساخته و از طریق منطقه‌ای بیابانی وارد شهر شد؛ آیمنستوس را دستگیر کرد و او را به انیان‌ها سپرد تا از وی انتقام گیرند. سپس بی‌آنکه آسیبی به شهر وارد سازد، آن را ترک گفت. وی، نه به خاطر عشق به عدالت، بلکه برای آنکه اعتماد سایر شهرها را به خویش جلب نماید، چنین رفتاری پیشه کرد.

۱۵. (۱) دنیس از اننا به سوی شهر اربیت‌ها[۱] رهسپار شد و سعی کرد آن را به تصرف خویش درآورد. چون در این اقدام ناکام شد، با ساکنین پیمان صلحی منعقد کرد و با سپاه راهی کاتان شد؛ زیرا آرسزی لائوس[۲] ـ که بر کاتان‌ها فرمان می‌راند ـ به وی وعده داده بود شهر را تسلیمش کند. دنیس شب هنگام وارد کاتان گردید و بر این شهر تسلط یافت؛ ساکنین آن‌جا را خلع سلاح کرد و ساخلوی قدرتمندی در آن‌جا مستقر ساخت.

(۲) پروکلس ـ حاکم ناکسوسیان ـ نیز پس از آنکه مفتون و شیفته‌ی وعده‌های بزرگ دنیس شد، میهنش را به وی واگذار کرد. دنیس پس از آنکه پروکلس خائن و تمامی خانواده‌اش را پاداش داد، ساکنین آن‌جا را در مزایده به فروش رساند و چپاول و غارت سرزمین را به سربازانش وانهاد و خانه‌ها و دیوارها را ویران کرد.

(۳) سرنوشت کاتان‌ها نیز چنین رقم خورد؛ دنیس اسیران را چونان بردگانی در سیراکوز به فروش رساند. سرزمین ناکسوس‌ها را به سیکول‌ها، همسایگانشان، واگذار کرده و شهر کاتان‌ها را برای اقامت به کامپانی‌ها داد.

(۴) پس از آن، دنیس با سپاهیان خویش علیه لئونتن‌ها لشکرکشی کرد و شهر

---

۱. (Erbitéens)؛ ساکنان اربیت (Erbite)

2. Arcésilaüs

را از هر طرف به محاصره درآورد. نمایندگانی به سوی ساکنین آن فرستاد تا از آن‌ها بخواهد شهر را تسلیم وی کرده، حق شارمندی سیراکوز را قبول کنند. لئونتن‌ها که امید هیچ یاری نداشتند، با ملاحظه‌ی شوربختی‌هایی که ناکسوس‌ها و کاتان‌ها به تازگی دچار آن شدند، از این‌که در معرض چنین تیره‌بختی‌هایی قرار گیرند، نگران و وحشت‌زده بودند؛ بنابراین تن به سرنوشت داده، شهرهای خویش را رها کرده و به سیراکوز نقل مکان کردند.

۱۶. (۱) پس از آن‌که ساکنان اربیت با دنیس پیمان صلحی منعقد کردند؛ آرخونید[1]، حاکم اربیت، طرح بنای شهری را درانداخت. وی سپاه مزدوری مشتمل بر مردانی که هنگام جنگ دنیس، به شهر اربیت روی آورده بودند، در اختیار داشت. شمار زیادی از اربیت‌ها نیز بر آن شدند تا به این کوچ‌نشین نظامی ملحق گردند.

(۲) آرخونید، پیشاپیش این جمعیت مختلط، بلندی‌ای را در هشت استادی دریا به اشغال خویش درآورد و شهر آلِسا[2] را در آن‌جا بنیان نهاد. چون در سیسیل شهرهای دیگری نیز به این نام بودند وی آن را به نام خویش، آرخونیدیوم[3] خواند.

(۳) بعدها وقتی این شهر، به واسطه‌ی تجارت دریایی و این‌که رومیان آن را از پرداخت مالیات معاف کردند، از گسترش و رونق زیادی بهره‌مند شد؛ ساکنین آن نسبت و خویشاوندی خود را با اربیت‌ها انکار کردند؛ زیرا شرم داشتند از این‌که خود را از اعقاب شهری بدانند که در نظرشان بسیار پایین و پست بود.

(۴) با این حال، اکنون شواهد زیادی در دست است که نشان می‌دهد این دو شهر از نژاد مشترکی هستند. در این شهرها، مردم مراسم مشابهی، در قربانی‌هایی که به آپولون پیشکش می‌شود، برپا می‌دارند. برخی مدعی‌اند که آلسا توسط کارتاژها ـ در دوره‌ای که ایمیلکار با دنیس قرارداد صلحی منعقد کرد ـ بنا شد.

(۵) در ایتالیا، رومیان به واسطه‌ی انگیزه‌هایی که در پی می‌آید با وئیان‌ها

1. Archonide 2. Alesa

3. *Archonidium*

جنگ کردند...[۱]. در همین زمان، رومیان برای نخستین بار مقرر کردند که به سربازانشان مواجب سالیانه دهند. آن‌ها شهر ولسک‌ها را ـ که در آن زمان آنکسور[۲] و اینک تاراسین[۳] نام دارد ـ به تصرف خویش درآوردند.

۱۷. (۱) با پایان یافتن سال، میسیون[۴] به آرخونتی آتن منصوب شد و در روم، مقام کنسولی به شش تریبون نظامی به نام‌های تیتوس کویین‌تیوس[۵]، کایوس ژولیوس[۶] و اولوس مانلیوس[۷] تفویض گردید.[۸] در این زمان[۹]، اهالی اوروپ[۱۰] سر به شورش‌های داخلی برداشتند و بسیاری از شارمندان را تبعید کردند.

(۲) تبعیدیان برای مدتی سعی کردند با روش‌های خاص خود به میهن خویش بازگردند، ولی چون نیل به این هدف میسر نشد تباییان را متقاعد کردند تا سپاهی در اختیارشان گذارند.

(۳) پس تباییان به سوی اوروپ‌ها لشکر کشیده، شهر اوروپ را تصرف کرده، ساکنین آن را در هفت استادی دریا سکنیٰ دادند. تباییان ابتدا به آن‌ها اجازه دادند بر اساس قوانین‌شان بر خویش حکومت کنند؛ ولی آنگاه حق شارمندی تب را به آن‌ها اعطا کرده و سرزمینشان را ضمیمه‌ی بئوسی کردند.

(۴) مقارن با این وقایع، لاسدمونیان، الیدیان را علاوه بر خطاهای دیگر، به خاطر این‌که مانع پادشاهشان پوزانیاس[۱۱]، برای تقدیم قربانی به ایزد شدند و نیز با

---

[۱]. در این قسمت متن افتادگی وجود دارد. انگیزه‌های این جنگ در (Tite - Live, 4, 59) آمده است.

2. Anxur
3. Taracine
4. Micion
5. Tius Quintius
6. Caïus Julius
7. Aulus Manlius

[۸]. نام سه خطیب دیگر در متن موجود نیست. بر پایه‌ی نظر (Tite - live, 4, 61) آنان کویین‌توس سین سیناتوس (Quintus Cincinnatus)، لوسیوس فوریوس مدولینوس (Lucius Furius Médullinus) و مانلیوس امیلیوس مامرکوس (Manlius Aemilius Mamercus) بودند.

[۹]. سومین سال از المپیاد نود و چهارم؛ سال ۴۰۲ پ. م

10. Orope

[۱۱]. مطابق نظر گزنفون، این پادشاه آژیس (Agis) است.

شرکت لاسدمونیان در بازی‌های المپیک به مخالفت برخاستند، مورد نکوهش و شماتت قرار دادند*.

(۵) بنابراین آن‌ها که برای جنگ با الیدیان مصمم شده بودند، ده نماینده به سوی آن‌ها فرستاده و به نمایندگانشان دستور دادند ابتدا از آن‌ها بخواهند به شهرهای اطراف استقلال بدهند؛ سپس سهم هزینه‌های جنگ علیه آتنیان را از آن‌ها خواستار شوند.

(۶) این خواسته‌ها تنها دستاویز و انگیزه‌های به ظاهر موجهی برای اعلان جنگ به آنان بود، زیرا الیدیان، نه‌تنها به این درخواست‌ها وقعی نگذاردند بلکه لاسدمونیان را متهم ساختند به این‌که می‌خواهند تمامی یونانیان را به اسارت خویش درآورند. لاسدمونیان، پوزانیاس ـ یکی از دو فرمانروای خویش ـ را همراه با چهار هزار سرباز علیه آنان گسیل داشتند.

(۷) شمار زیادی سرباز تقریباً از تمامی هم‌پیمانان ـ به جز بئوسی‌ها و کورنتیان که رفتار لاسدمونیان را تأیید نکرده و در لشکرکشی علیه الید شرکت نجستند ـ به این سپاه ملحق گردید.

(۸) پوزانیاس پس از عبور از آرکادی بر الید سیطره یافت و بی‌درنگ لاسیون[1] را ـ که مکان مستحکمی بود ـ به تصرف خویش درآورد. آنگاه سپاه را از طریق کوه‌ها هدایت کرده و چهار شهر تراستوم[2]، آلیوم[3]، اوپاژیوم[4] و اوپونت[5] را به تصرف خویش درآورد.

(۹) وی آنگاه در نزدیکی پیلوس[6] اردو زده، بی‌درنگ این مکان را که در ۷۰ استادی الیس[7] واقع بود، متصرف شد. پس از آن، به سوی الیس پیشروی کرد و

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «مقارن با این رخدادها، لاسدمونیان، الیدیان را در مواردی متهم شناختند که مهم‌ترین آن‌ها این بود که مانع آژیس ـ فرمانروای خویش ـ در تقدیم قربانی به ایزد (زئوس) شدند.»

1. Lasion
2. Thraestum
3. Alium
4. Eupagium
5. Oponte
6. Pylos
7. Élis

اردو را در بلندی‌های واقع در این سوی رودخانه[۱] برپا ساخت. در این هنگام الیدیان از اتولی‌ها[۲] نیروی کمکی‌ای مشتمل بر هزار سرباز زبده دریافت کردند و آن‌ها را به نگهبانی از ژیمناز[۳] گماردند.

(۱۰) پوزانیاس ابتدا تلاش کرد این مقر را با گستاخی و بی‌پروایی به محاصره‌ی خویش درآورد، زیرا بر این گمان بود که الیدیان جرأت نخواهند کرد که بیرون آیند، تا این‌که ناگهان، اتولی‌ها به یاری شمار زیادی از مردم، از شهر خارج شده، در بین لاسدمونیان آشفتگی ایجاد کرده و حدود سی تن از آنان را به خاک هلاکت انداختند.

(۱۱) پوزانیاس در این حال از محاصره دست کشیده، با مشاهده‌ی این‌که تصرف این شهر بسیار دشوار است، سرزمین مقدس را ویران ساخت و در آن‌جا غنایم زیادی به چنگ آورد.

(۱۲) آنگاه چون زمستان نزدیک بود شهرهای الید راکه بر آن‌ها سیطره یافته بود مستحکم ساخته، ساخلوی قدرتمندی در آن‌جا بر جای نهاد و همراه باقی سپاه، راهی اقامتگاه‌های زمستانی خویش در دیم[۴] شد.

۱۸. (۱) در سیسیل، دنیس، جبار سیراکوزیان، پس از آنکه موفق شد حکومت را آن‌گونه که می‌خواست استحکام بخشد، برآن شد باکارتاژیان‌وارد جنگ شود وچون هنوز آن‌چنان‌که می‌باید برای شروع جنگ آماده‌نبود، نقشه‌اش‌را مخفی نگه داشته و در عین حال، تمامی اقدامات لازم را برای اجرای آن فراهم ساخت.

(۲) وی چون می‌دانست همانند جنگ آتیک، سیراکوز نیز ممکن است با دیواری دفاعی ـ از این سوی دریا تا آن سوی آن ـ محصور شود، می‌ترسید در صورت ناکامی، از هر ارتباطی با دشت محروم گردد*. وی چون می‌دید که اپیپول،

[۱]. واقع در پنه (Pénée) در الید

۲. (Étoliens)؛ ساکنان اتولی (Étolie) در یونان که همواره رقیب مقدونیان بودند.

3. Gymnase 4. Dyme

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «وی که می‌دانست در جنگ آتن، این شهر به واسطه‌ی دیواری

مناسب‌ترین مکان برای یورش به شهر سیراکوز است؛

(۳) معمارانی را نزد خویش فراخواند و بر اساس نظر آنان پی برد که لازم است اپیپول توسط دیواری استحکام یابد و این دیوار امروزه نیز نزدیک هکزاپیلس[۱] بر جای مانده است*.

(۴) این مکان که به شمال شهر مشرف است پر از صخره بوده و دارای شیب تندی است که دسترسی به آن از بیرون غیرممکن است. دنیس چون می‌خواست ساخت این دیوار را هرچه سریع‌تر به انجام رساند، شمار زیادی از رعایا را از دشت فرا خواند و از میان آن‌ها شصت هزار کارگر داوطلب قوی و نیرومند را برگزید و ساخت هر بخشی از دیوار را بین آنان تقسیم کرد.

(۵) برای هر استاد زمین، معماری و برای هر پلتر[۲]، بنّایی ـ که دویست کارگر زیر دستش قرار داشت ـ گمارد. گذشته از این، کارگران زیادی برای برش سنگ‌ها به کار گرفته شده بودند و شش هزار جفت گاو در محل مورد نظر به خدمت گرفته شدند.

(۶) تلاش این هزاران کارگر، که هریک برای به پایان رساندن کارش تعجیل داشت، هر بیننده‌ای را غرق شگفتی می‌کرد. دنیس برای این‌که شور و همتشان را برانگیزد پاداش‌های کلانی برای آن‌هایی که پیش از همه کارشان را به پایان رسانند، وعده داد و این وعده‌ها شامل حال معماران ـ که مزدی دو برابر دریافت می‌کردند ـ و نیز شامل سرکارگران و کارگران نیز می‌شد. خود، همراه با دوستانش در طی تمام روزها در این کارها شرکت می‌جست، همه جا حاضر بود و کسانی را که خسته می‌شدند جان تازه می‌بخشید.

(۷) خلاصه این‌که جامه و مقام پادشاهی را به کناری می‌نهاد و خود را چونان

←

ـ که از این سوی دریا تا آن سوی دریا کشیده شده بود ـ محصور شد، مراقب بود که هرگز به این وضع نامناسب گرفتار نیاید و راه ارتباطی خویش را با دشت از دست ندهد».

1. Hexapyles

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «این دیوار امروزه نیز با شش دروازه بر جای مانده است.»

[۲]. هر سی متر

کارگری ساده نشان می‌داد و سنگین‌ترین کارها را خود رهبری می‌کرد و همچون سایرین زحمت می‌کشید و رنج زیادی را تحمل می‌کرد. بدین‌سان، وی چنان رقابتی بین کارگران به وجود آورد که برخی از آن‌ها علاوه بر روز، بخشی از شب را نیز به کار می‌پرداختند.

(۸) در نتیجه، ساخت دیوار، برخلاف انتظار، در ظرف بیست روز به پایان رسید. سی استاد[1] طول و ارتفاعی متناسب داشت و چونان محکم ساخته شده بود که تسخیرناپذیر می‌نمود. در کنار این دیوار برج‌های بلندی به فواصل نزدیک، از سنگ ساخته شد که به فاصله‌ی چهار پا، با دقت به هم وصل شده بودند.

۱۹. (۱) با پایان یافتن سال، اکزنت[2] به آرخونتی آتن منصوب شد؛ در روم، مقام کنسولی به شش تریبون نظامی به نام‌های پوبلیوس کورنلیوس[3]، کیسوفابیوس[4]، اسپوریوس نوتیوس[5]، کایوس والریوس[6]، مانیوس سرژیوس[7] و ژونیوس لوکولوس[8] تفویض شد.[9]

(۲) در این زمان کوروش، حکمران خشترپاون‌نشین‌های دریایی، نقشه‌ی لشکرکشی علیه برادرش اردشیر را درانداخته بود. کوروش جوانی سرشار از جاه‌طلبی و دارای توان و قریحه ذاتی برای جنگاوری بود.

(۳) وی شمار زیادی از قوای بیگانه را به مزدوری گرفت و تدارکات مناسبی را، برای این لشکرکشی فراهم دید، ولی نیات واقعی‌اش را از سپاهیانش مخفی نگاه داشت و به آن‌ها گفت که به کیلیکیه راهی خواهند شد تا جبارهایی را که علیه حکومت شاه شورش کرده‌اند، به مجازات برسانند.

---

[۱]. بیش از ۵۵۲۰ متر.

2. Exainète 3. Publius Cornélius
4. Caeso Fabius
5. Spurius Nautius
6. Caïus Valérius
7. Manïus Sergius
8. Junius Lucullus

[۹]. چهارمین سال از المپیاد نود و چهارم؛ سال ۴۰۱ پ. م

(۴) وی همچنین شتابان، نمایندگانی را به سوی لاسدمونیان فرستاد تا خدماتی را که در جنگ علیه آتنیان به آن‌ها کرده بود، به یادشان آورده و از آن‌ها قوای کمکی طلب کند. لاسدمونیان این جنگ را در راستای منافع خویش دانستند و موافقت خود را برای فراهم کردن کمک‌های درخواستی اعلام داشتند و بی‌درنگ دریاسالار خود ـ به نام ساميوس[1] ـ را فراخوانده و به او دستور دادند در رکاب کوروش قرار گیرد.

(۵) ساميوس فرماندهی بیست و پنج تری‌رم را عهده‌دار بود و همراه آن‌ها به آهنگ افز[2] بادبان برافراشت تا به فرمانده نیروی دریایی کوروش ملحق شده و برای هر نوع همکاری آماده گردد. لاسدمونیان همچنین هشتصد پیاده‌نظام را تحت فرماندهی خریسوفوس[3] اعزام داشتند. تاموس[4] پیشاپیش نیروی دریایی پارسیان ـ که مشتمل بر پنجاه تری‌رم کاملاً مجهز بود ـ قرار داشت.[5] پس از رسیدن لاسدمونیان، ناوگان متحد به آهنگ سواحل کیلیکیه بادبان برافراشت.

(۶) با وجود این، کوروش در آسیا سربازگیری کرده، سیزده هزار نفر را به مزدوری گرفت و در سارد گرد هم آورد. حکومت لیدی و فریگیه را به پارسیان سپرد و حکومت ایونی، ائولی و سرزمین‌های اطراف را به تاموس ـ دوست وفادارش که ممفیسی‌تبار بود ـ داد. سپس پیشاپیش سپاه، راهی کیلیکیه و پیسیدیه شد؛ با این بهانه که برخی از شورشیان آن‌جا را مجازات کند.

(۷) وی در مجموع، از آسیا ۷۰ هزار سرباز که سه هزار تن از آن‌ها سواره‌نظام بودند و از پلوپونز و باقی یونان، ۱۳ هزار مزدور در اختیار داشت.

---

۱. (Samius)؛ از این ساميوس در کتاب آناباسیس گزنفون (۴، ۲) به پیثاگوراس‌نام برده شده است؛ وی در آناباسیس، ۳۵ ناو جنگی دارد. ناگفته نماند که اختلافاتی از این دست، در کتب این مورخان به فراوانی مشهود است.

۲. (Éphèse)؛ افس یا افسوس؛ یکی از ۱۲ شهر ایونی. معبد دیانای آن از جمله عجایب هفت‌گانه بوده است.

3. Cheirisophus

4. Tamos

۵. مقصود نیروی دریایی کوروش است.

(۸) پلوپونزی‌ها ـ غیر از آخاییان ـ توسط کلئارک لاسدمونی؛ بئوسی‌ها توسط پروکسنوس[1] تبایی؛ آخاییان توسط سقراط آخایی و تسالی‌ها توسط منون لاریسی فرماندهی می‌شدند.

(۹) یگان های مختلف بربرها تحت فرمان سرداران پارسی بودند و کوروش نیز فرماندهی کل قوا را در اختیار داشت. وی نقشه‌ی لشکرکشی علیه برادر را با سردارانش در میان گذارد، ولی آن را از سپاهیان مخفی نگاه داشت، زیرا می‌ترسید در برابر چنین اقدام گستاخانه و جسورانه‌ای پا پس کشند؛ از این رو، برای مقابله با هر پیشامدی، در طول راه با سربازان به مهربانی و عطوفت رفتار کرده، از آن‌ها دل‌جویی و تمامی نیازهایشان را به طور کامل برطرف می‌کرد.[2]

۲۰. (۱) کوروش از لیدی، فریگیه و سرزمین‌های مجاور کیلیکیه عبور کرد و به دربندهای کیلیکیه[3] رسید. این گردنه باریک بود و شیب‌دار بود، بیست استاد طول داشت[4] و از هر دو طرف با کوه‌های بسیار مرتفع و دست‌نیافتنی احاطه می‌شد. از هر طرف دیواره‌هایی از کوه‌ها تا جاده امتداد می‌یافت و در بندها، از این سوی جاده تا آن سوی آن، ساخته شده بودند.

(۲) کوروش پس از آن‌که این گردنه را پشت سر نهاد، همراه با سپاه وارد دشت زیبایی شد که در هیچ جای دیگر آسیا نظیر آن را نمی‌توان یافت. از آن‌جا، راهی تارس[5] ـ بزرگ‌ترین شهر کیلیکیه ـ شد و بی‌درنگ آن را به تصرف خویش درآورد. سیه‌نه‌سیس[6]، حاکم کیلیکیه، با شنیدن خبر آمدن نیروهای بی‌شمار دشمن، هراسناک شد، زیرا یارای ایستادگی در برابر چنین سپاه عظیمی را نداشت.

---

1. Proxenus

[۲]. حکایتی که دیودور از لشکرکشی کوروش کوچک، به‌طور خلاصه، بیان می‌کند تقریباً با آناباسیس گزنفون هم‌خوانی دارد.

۳. شاید بتوان به جرأت گفت که این دربند از دوره‌ی خشایارشا به بعد همواره دارای اهمیت نظامی بوده است. این گردنه در ارتفاع ۹۶۶ متری از سطح دریا قرار داشته است.

[۴]. بیش از ۳۶۰۰ متر

۵. (Tarse)؛ طرسوس کنونی؛ از شهرهای ترکیه‌ی امروزی.

۶. (Syennesis)؛ هرودوت به اشتباه عنوان پادشاه کیلیکیه را نام خاص وی می‌داند.

(۳) کوروش به وی امان داده، آنگاه وی را نزد خویش فرا خواند. سیه‌نه‌سیس پس از آنکه از ماهیت این لشکرکشی آگاه گردید راضی شد تا در جنگ علیه اردشیر به او بپیوندد، یکی از دو پسرش را به نزد خویش فراخواند و وی را پیشاپیش سپاه قدرتمندی از کیلیکیان با کوروش همراه کرد؛ ولی چون شخص دوراندیش و آینده‌نگری بود جانب احتیاط را ـ در مقابل ناپایداری سرنوشت و بخت‌برگشتگی ـ نگاه داشت و مخفیانه، پسر دیگر را شتابان نزد شاه فرستاد تا وی را از نیروهای بی‌شماری که علیه وی در راهند، آگاه سازد. این پیک در عین حال می‌بایست به اطلاع شاه می‌رساند که اگر سیه‌نه‌سیس نیروی کمکی را در اختیار کوروش گذارده به این خاطر است که از سویی، ناگزیر از چنین کاری بود، ولی از سوی دیگر، وی به خاطر مهر و علاقه‌اش به اردشیر چنین کرده است، زیرا به نیرویش دستور داده در زمان مناسب طرف کوروش را رها کرده، به سپاه شاه ملحق گردند.

(۴) کوروش در تارس به مدت ۲۰ روز، به سپاه استراحت داد و آنگاه که راه‌پیمایی را از سر گرفت سپاهیانش ظنین شدند که این لشکرکشی علیه اردشیر تدارک دیده شده است. وقتی سپاهیان طول مسافت‌هایی که می‌بایست برای رسیدن به مقصود می‌پیمودند و نیز شمار دشمنانی که می‌بایست در این راه با آن‌ها رودررو شوند، به پیش چشم می‌آوردند، ترس سراسر وجودشان را فرامی‌گرفت. همچنین این شایعه پخش شد که تا باختر ۴ ماه راه‌پیمایی است و شاه نیز سپاهی بیش از چهارصد هزار نفرگرد هم آورده است.

(۵) در نتیجه، سربازان جملگی نگران و خشمگین شدند و می‌خواستند فرماندهان خویش را چونان نابکارانی که به آن‌ها خیانت روا داشتند، از پای درآورند. کوروش همگی را با خواهش و تمنا مورد خطاب قرار داد و دل استوارشان گرداند که این لشکرکشی نه علیه اردشیر، بلکه علیه خشترپاون سوریه انجام می‌گیرد. سربازان متقاعد شده، پس از آنکه به آن‌ها وعده‌ی افزایش مواجب داده شد به مواضع‌شان بازگشتند.

۲۱. (۱) کوروش پس از عبور از کیلیکیه به ایسوس[1] ـ شهری واقع در کرانه‌های دریا و انتهای کیلیکیه ـ رسید. در همین زمان، ناوگان لاسدمونیان نیز وارد آن‌جا شد؛ سرداران لاسدمونی به دیدار کوروش روانه شدند و حسن‌نیت اسپارتیان را نسبت به وی اظهار کردند، آنگاه نیروها را از کشتی پیاده کرده و هشتصد پیاده‌نظام را که تحت فرمان خریسوفوس قرار داشتند به نزد وی بردند.

(۲) لاسدمونیان این مزدوران را به گونه‌ای در اختیار وی گذاردند که گویی از طرف اشخاصی معمولی و دوستان کوروش، برای وی فرستاده شده بودند؛ ولی در واقع، تمامی این کارها با تأیید افورها انجام شده بود. لاسدمونیان نمی‌خواستند علناً با اردشیر وارد جنگ گردند، آن‌ها نیاتشان را مخفی نگاه داشته و در انتظار فرجام این نبرد بودند.

کوروش همراه تمامی سپاهیانش راهی گردید. وی از سوریه عبور کرد و به دریاسالارانش دستور داد در امتداد ساحل حرکت کنند.

(۳) وی پس از آنکه به دربندهای سوریه رسید، از این‌که این مکان را بدون نگهبان یافت، خرسند شد، زیرا بسیار نگران بود که آن‌جا پیش از وی اشغال شده باشد. این محل گردنه‌ی باریک و شیب‌داری بود، به طوری که می‌توانست به راحتی توسط گروهی از سربازان دفاع گردد.

(۴) گردنه بین دو کوه بسیار نزدیک به هم واقع بود؛ یکی از این کوه‌ها تقریباً به‌طور عمودی تراش خورده و پر از پرتگاه بود، دیگری درست از عریض‌ترین راه آن نواحی شروع می‌شد. این کوه لیبان[2] نام داشت و تا فنیقیه امتداد می‌یافت. فاصله‌ی بین این کوه‌ها سه استاد بود، کاملاً با دیوارهایی مستحکم شده و باریک‌ترین قسمت آن توسط دربندهایی بسته می‌شد.

(۵) کوروش پس از آنکه این دربندها را بدون نبردی پشت سر گذارد به ناوگانش دستور مراجعت به افز داد. در واقع، ناوگان برایش بی‌فایده شد؛ زیرا وی

---

۱. (Issus)؛ در کنار خلیج اسکندرون واقع است. این خلیج به دریای مغرب می‌ریزد.
[۲]. (Liban) یا لبنان

می‌بایست راهش را درون سرزمین پی می‌گرفت. پس از بیست روز راه‌پیمایی به شهر تاپساکوس[1] واقع در کرانه‌های فرات رسید.

(۶) پنج روز در آن‌جا توقف کرد و پس از آن‌که سپاه با غارت و چپاول غنائم، تدارکات زیادی به دست آورد و این‌چنین، جانی تازه گرفت، آنان را به مجمعی عمومی فرا خوانده، هدف واقعی از این لشکرکشی را برای نیروهایش آشکار کرد. چون خطابه‌اش توسط سربازان مورد استقبال قرار نگرفت، کوروش از جملگی آن‌ها خواست که وی را رها نکرده و وعده داد که آنان را سرشار از هدایا خواهد کرد و افزود که پس از رسیدن به بابل به هریک از آن‌ها ۵ مین نقره[2] خواهد بخشید. سربازان که به امید دست‌یابی به این پاداش‌ها به وجد آمده بودند قبول کردند که وی را همراهی کنند.

(۷) کوروش همراه سپاهش از فرات گذشت و بی‌آن‌که درنگ کند، راه را پی گرفت و به مرزهای سرزمین بابل رسید و در آن‌جا به نیروهایش استراحت داد.

۲۲. (۱) اردشیر شاه که پیش از این توسط فارناباز، از لشکرکشی‌ای که کوروش مخفیانه علیه وی تدارک دیده بود، آگاه شده بود، با خبر نزدیکی دشمن، تمامی سپاهیان را در اکباتان، واقع در ماد، گرد هم آورد.

(۲) چون نیروی کمکی هندیان و سرزمین‌های دیگر، با توجه به فاصله‌ی این سرزمین‌ها، تأخیر کردند؛ شاه همراه سپاهی که پیش از این گرد آورده بود به رویارویی با کوروش رهسپار شد. بر پایه‌ی گزارش افور، این سپاه با سواره‌نظام، در مجموع بالغ بر چهارصد هزار نفر می‌شد.[3]

(۳) پادشاه پس از رسیدن به دشت بابل، اردو را در کرانه‌های فرات برپا ساخت و بر آن شد بار و بنه‌ی جنگی را در آن‌جا بگذارد، زیرا می‌دانست که دشمن زیاد از آن‌جا دور نیست.

---

1. Thapsacus

۲. معادل ۲۱۶۰ گرم یا ۵۰۰ دراخمای یونان

۳. گزنفون تعداد سپاهیان اردشیر را صد و بیست میریاد سپاهی (یک میلیون و دویست هزار نفر) به علاوه شش هزار سوار می‌داند. کتزیاس نیز چون دیودور، تعداد سپاهیان وی را چهارصد هزار نفر تخمین می‌زند.

(۴) بنابراین خندقی به عرض شصت و به عمق ده پا حفر کرد و تمامی ارابه‌هایی را که با سپاه همراه بودند، دور خندق دایره‌وار چیده و این‌چنین آن را چون دیواری محصور کرد. وی تمامی بار و بنه و سیاهی لشکر را درون اردویی که چنین استحکام یافته بود جای داد و دسته‌ای نگهبان برای پاسداری از آن‌ها گمارد. خود پیشاپیش سپاهیان، که از هر قید و بندی آزاد بودند، قرار گرفت و به استقبال دشمنانی که در آن نزدیکی بودند، رفت.

(۵) همین که کوروش سپاه شاه را دید که به پیش می‌آید بی‌درنگ سپاهش را برای جنگ آراست.[1] جناح راست که بر فرات تکیه داشت متشکل از پیاده‌نظام لاسدمونی و برخی یگان‌های مزدور بود که تحت فرمان کلئارک لاسدمونی قرار داشت و توسط هزار سواره‌نظام پافلاگونی حمایت می‌شد. در جناح چپ، نیروهای فریگیایی و لیدیایی و گروهی از هزار سواره‌نظام، به فرماندهی آریده[2]، قرار گرفته بودند.

(۶) قلب سپاه را خود کوروش فرماندهی می‌کرد؛ این فالانژ متشکل از شجاع‌ترین پارسیان و دیگر بربرها بود و تقریباً ده هزار نفر را شامل می‌شد. در جلوی آن، یگانی از هزار سواره‌نظام قرار داشت که به‌طور باشکوهی مجهز شده، سپرها و شمشیرهای یونانی در دست داشتند.

---

۱. دیودور همانند گزنفون ـ که تنها اشاره می‌کند از میدان جنگ تا بابل ۳۶۰ استاد فاصله بود ـ نامی از میدان جنگ نمی‌برد. پلوتارک می‌گوید که کوناکسا به فاصله‌ی ۵۰۰ استادی از بابل واقع بوده است. پل ماسکره ـ استاد دانشکده ادبیات دانشگاه بوردو و مترجم آناباسیس به فرانسه ـ دهی را که پارسیان در مواجهه با مزدوران یونانی، پس از کشته شدن کوروش بدان عقب نشستند کوناکسا می‌نامد و بر این باور است که این ده، اسم خود را به این جنگ داده است؛ در حالی که پلوتارک میدان کارزار را کوناکسا نام می‌نهد و نه محل عقب‌نشینی نیروهای اردشیر را. کوناکسا یونانی شده همان واژه‌ای است که در زبان پارسی، کنیسه می‌گویند و نیایشگاه یهودیان می‌باشد. شاپور شهبازی (لشکرکشی کوروش جوان، خرد و کوشش، ۱۳۴۹، صص ۳۴۱-۴۲) اشاره می‌نماید که تا سال ۱۹۶۳ اغلب محققان میدان جنگ را در «تل عقر کونیسه» می‌دانستند که در کنار رود فرات و در ۵۰۰ استادی خرابه‌های بابل واقع بود، اما بارنت، مورخ و باستان‌شناس انگلیسی، نشان داد که میدان جنگ در جایی بوده که امروز «ال‌نسیفیت» (Al-Nassiffiat) خوانده می‌شود و در ۵۰ مایلی شمال بابل جای دارد.

[۲]. گزنفون از این سردار با عنوان «آریه» (Ariée) نام می‌برد.

(۷) اردشیر پیشاپیش سپاه، شمار زیادی ارابه‌های داس‌دار[1] قرار داد؛ فرماندهی جناحین سپاه را به سرداران پارسی سپرد و خود فرماندهی قلب سپاه را که مشتمل بر دست‌کم پنجاه هزار سرباز زبده بود، بر عهده گرفت.

۲۳. (۱) هنگامی که دو سپاه تنها سه استاد با هم فاصله داشتند[2]، یونانیان رجزخوانان با گام‌های آهسته پیشروی کردند؛ اما وقتی به تیررس رسیدند، بر گام‌هایشان افزودند. این دستوری از جانب کلئارک لاسدمونی بود. در واقع، سربازان با اجتناب از پیمودن شتابان فاصله‌ای طولانی، شادابی و شور خویش را برای جنگ حفظ می‌کردند و برعکس با افزودن گام‌هایشان در حضور دشمنان، از ضربات تیری که به‌سویشان پرتاب می‌شد در امان می‌ماندند، زیرا تیرها از بالای سرشان می‌گذشت.

(۲) همین که سپاه کوروش به نزدیکی سپاه شاه رسید، تعداد زیادی تیر به سوی آن پرتاب شد؛ گویی این تیرها از جانب چهارصد هزار نفر پرتاب می‌شود؛ اما نبرد از راه دور، مدت زمان زیادی طول نکشید و اندکی بعد، سربازان رودرروی یکدیگر قرار گرفتند.

(۳) با شروع جنگ تن‌به‌تن، لاسدمونیان و دیگر مزدوران به واسطه‌ی بزرگی سلاح‌ها و چالاکی حرکات، بربرها را غرق حیرت ساختند.

(۴) زیرا بربرها با سپرهای کوچکی از خود محافظت می‌کردند و تقریباً تمامی ستون‌ها با سلاح‌های سبک مجهز شده بود؛ گذشته از این دارای هیچ تجربه‌ی جنگی نبودند. حال آن‌که یونانیان، زندگی را در پیکارها گذرانده و از آن‌جا که جنگ پلوپونز مدت زیادی به درازا کشیده شده بود، آن‌ها از حیث تجربه‌ی جنگی سرآمد بربرها بودند. یونانیان ستون‌های سپاه دشمن را فراری داده، شمار زیادی از بربرها را هلاک کردند.

(۵) سرنوشت؛ دو رقیبی را که برای تاج و تخت با هم نزاع می‌کردند، در قلب سپاه قرار داده بود. آن‌ها با هم گلاویز شده و می‌خواستند خود، فرجام جنگ را رقم

---

۱. پل ماسکره اشاره می‌کند که ارابه‌های داس‌دار را کوروش بزرگ اختراع کرده بود.

[۲]. حدود ۵۵۰ متر

زنند. چنین می‌نمود که سرنوشت،این جنگ را به نبردی انحصاری بین دو برادر تقلیل داده است، نظیر نبرد اتئوکل و پولینیس[1] که شاعران تراژدی‌نویس آن را به نظم درآورند.

(۶) نخست کوروش زوبینش را از دور به سوی شاه پرتاب کرد که به شاه اصابت کرد و وی را به زمین افکند؛ سربازانی که شاه را احاطه کرد بودند بی‌درنگ وی را بلند کرده و به خارج از میدان نبرد بردند. تیسافرن[2]، از برجستگان پارس، جانشین شاه در فرماندهی شد؛ نیروها را تهییج کرده و خود با رشادت جنگید. وی شکستی را که به زیر افتادن شاه موجب شده بود، جبران کرد؛ پیشاپیش یگان زبده به تمامی نقاط میدان جنگ سرمی‌کشید و شمار زیادی از دشمن را از دم تیغ گذراند، به گونه‌ای که حضورش از فاصله‌ای دور نمایان بود.

(۷) کوروش، مغرور از برتری‌ای که به دست آورده بود، بی‌محابا وارد نبرد تن‌به‌تن شد و با دستان خویش شمار زیادی از دشمنان را به خاک هلاک افکند. این‌چنین، بیش از پیش، خود را در معرض خطر انداخت تا این‌که بر اثر ضربه‌ی کاری سرباز پارسی ناشناسی[3] بر زمین افتاد. مرگ کوروش، شجاعت را به نیروهای شاه بازگرداند و اینان به واسطه‌ی شمار و شور و حرارت جنگی سرانجام توانستند

---

۱. اتئوکل (Étéocle) و پولینیس (Polinice)؛ دو برادر ـ پسران اودیپ و ژوکاست ـ که به دلیل اهانتی که به پدر روا داشتند مورد نفرین او واقع گشتند. سرانجام رقابت میان دو برادر، بر سر کسب اختیارات و پادشاهی در تب، موجب جنگ «هفت فرمانده» و اردوکشی آدراست به این شهر شد و سرانجام نیز دو برادر، به دست یکدیگر به قتل رسیدند و پیش‌گویی و نفرین اودیپ که گفته بود دو پسرش بـه دست هـم هـلاک خواهند شد، درست از آب درآمد.

۲. (Tissapherne)؛ چیثه‌فرنه؛ به معنای چهرفر و فرنژاد؛ وی از اعقاب خاندان ویدَرْنَ، یکی از هفت خاندان اصیل هخامنشی بوده است. تیسافرن را می‌توان به جرأت، سیاست‌مدارترین مرد ایرانی در طول دوران شاهنشاهی هخامنشیان به شمار آورد. وی در نبردی که در کنار رودخانه‌ی پاکتول رخ داد از سپاهیان اسپارت به رهبری آژزیلاس (آگسی‌لائوس) شکست خورد و همین بهانه برای پروشات، زن سیاست‌مدار و کینه‌جو و مادر اردشیر باحافظه، کافی بود تا با دسیسه‌چینی مقدمات مرگ وی را فراهم آورد. بدین ترتیب بزرگ‌ترین سیاست‌مدار دربار هخامنشی محکوم به اعدام شد و این فرمان توسط تیتروست، والی جدید آسیای صغیر، در سارد به اجرا درآمد.

[۳]. دیودور احتمالاً این‌جا از عقیده‌ی کتزیاس پیروی کرده است. بر پایه‌ی نظر دیگر مورخان، کوروش توسط خود اردشیر کشته شد.

دشمن را شکست دهند.

۲۴. (۱) آریده، خشترپاون کوروش و فرمانده جناح چپ سپاه، ابتدا با بی‌باکی مقابل حمله‌ی بربرها ایستادگی کرد. با وجود این، وی که می‌ترسید توسط فالانژ دشمن ـ که به طرز قابل ملاحظه‌ای گسترده می‌شد ـ محاصره شود و از مرگ کوروش نیز آگاه بود، همراه با سربازانش به یکی از مناطقی که می‌توانست پناه‌گاهی برای خویش بیابد، پناه برد.

(۲) کلئارک با مشاهده فرار دشمنان از قلب سپاه و نیز فرار سایر نیروهای کمکی، از تعقیب آن‌ها چشم‌پوشی کرد و سربازان را به نزد خویش فراخوانده، دستور داد از نبرد بازایستند؛ زیرا می‌ترسید یونانیان که توسط سپاهیان پارسی مورد حمله واقع شده‌اند، از هر سویی محاصره گردیده، کاملاً قتل‌عام شوند.

(۳) سربازان فاتح شاه ابتدا به غارت اموال کوروش پرداختند و آنگاه با نزدیکی شب گرد هم آمدند تا بر یونانیان یورش برند. وقتی یونانیان به سختی در برابر حمله ایستادگی کردند، بربرها خیلی زود میدان نبرد را ترک کردند و به واسطه‌ی شجاعت و چابکی یونانیان، شکست را پذیرا شده، پا به فرار گذاشتند.

(۴) سربازان کلئارک شمار زیادی از بربرها را از پای درآوردند؛ شب به پایان می‌رسید که آنان یادمان پیروزی برافراشته و حدود دومین وقت نگهبانی[۱] به اردوی خویش پناه بردند*. چنین بود فرجام این جنگ که در آن، شاه بیش از پانزده هزار سرباز را از دست داد؛ بیشتر آن‌ها توسط سربازان لاسدمونی و قوای مزدورکه تحت فرمان کلئارک بودند هلاک شدند.

(۵) جناح چپ سپاه کوروش حدود سه هزار کشته داد. از طرف یونانیان نقل می‌کنند که حتی یک سرباز کشته نشد و تنها شمار اندکی زخمی شدند.[۲]

---

۱. نزد رومیان باستان در زمان جنگ، شب به چهار وقت نگهبانی تقسیم می‌شد و مدت زمان آن متغیر بود، ولی به طور میانگین حدود ۳ ساعت کنونی طول می‌کشید.

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «چون هنوز شب بود، به میدان جنگ بازگشته و یادمان پیروزی برافراشتند و حوالی «ساعت دوم» سالم به اردوگاه برگشتند.»

۲. گزنفون در مورد تعداد کشتگان دو سپاه اشاره‌ای نمی‌کند. پلوتارک، از قول کتزیاس، تلفات سپاه اردشیر ←

(۶) همین که شب به پایان رسید، آریده که به اردوگاه پناه برده بود پیک‌هایی را برای کلئارک فرستاد تا وی را دعوت کند به او بپیوسته و جملگی به سوی کرانه‌های دریا عقب‌نشینی کنند؛ زیرا مرگ کوروش و قوای بی‌شمار شاه، ترس و وحشت فراوانی را نزد کسانی برانگیخته بود که جرأت کرده بودند برای سرنگون ساختن تاج و تخت اردشیر، سلاح بر دست گیرند.

۲۵. (۱) کلئارک سرداران و فرماندهان سپاه را فرا خواند تا درباره‌ی اوضاع کنونی وارد شور گردند. آنان وقتی درباره‌ی این موضوع بحث می‌کردند از طرف شاه نمایندگانی به فرماندهی یک یونانی به نام فالینوس[1] ـ متولد زاسینت[2] ـ به نزدشان آمد.

فرستادگان وارد مجمع شدند و این‌چنین اظهار داشتند:

«اردشیر شاه شما را خطاب قرار می‌دهد که: چون پیروز گشتم و کوروش را هلاک کردم، سلاح‌ها را بر زمین گذارید. بر دروازه‌های کاخم زانو زنید و با فرمانبرداری سعی کنید لطف و موهبت مرا به دست آورید.»

(۲) با این سخنان هریک از سرداران یونانی چون لئونیداس ـ در آن هنگام که از تنگه‌ی ترموپیل پاسداری می‌کرد و خشایارشا از او خواسته بود سلاحش را بر زمین نهد ـ پاسخ گفتند:

(۳) «لئونیداس در آن زمان به فرستادگان خشایارشا چنین گفت: اگر ما دوستان شاه گردیم، با در دست داشتن جنگ‌افزارهایمان، نیروی کارآمدتری برای شاه خواهیم بود؛ برعکس، اگر ناچار شویم که از در دشمنی با وی درآییم بهتر خواهیم توانست با جنگ‌افزارهایمان با وی نبرد کنیم.»[3]

(۴) کلئارک نیز چنین پاسخی داد. پروکسن تبایی نیز چنین گفت:

→

را نه هزار نفر (آماری که به اعتقاد کتزیاس، به اردشیر ارائه می‌دهند) و به قولی بیست هزار نفر (عقیده‌ی خود کتزیاس) بیان می‌نماید.

1. Phalinus 2. Zacynthe

۳. ن. ک به: دیودور سیسیلی (۱۱، ۵)

«در واقع اکنون همه چیز را از دست رفته می‌دانیم و دیگر تنها، شجاعت و سلاح‌هایمان برای ما باقی مانده‌اند. بنابراین بر این باوریم که اگر سلاح‌های خویش را حفظ کنیم، شجاعت می‌تواند به کارمان آید؛ ولی اگر آن‌ها را تحویل دهیم شجاعتمان برای ما بی‌فایده خواهد بود. بروید به پادشاه بگویید که اگر در اندیشه‌ی رساندن گزندی به ماست، برای نجات همگانی خویش، سلاح در دست جنگ خواهیم کرد.»

(۵) هم‌چنین نقل می‌کنند سوفیلوس[1]، یکی از فرماندهان سپاه، چنین گفت:

«سخنان شاه مرا غرق حیرت می‌سازد. اگر می‌پندارد از یونانیان برتر است با سپاهش بیاید و مارا خلع سلاح کند؛ اگر می‌خواهد روش‌های اقناع ما را در پیش گیرد، بگوید در ازای این از خودگذشتگی چه لطفی به ما خواهد کرد.»

(۶) سرانجام سقراط آخایی سخنان زیر را بر زبان آورد:

«شاه با ما به روشی بس عجیب رفتار می‌کند. آن‌چه را از ما می‌خواهد بستاند، بی‌درنگ آن را از ما می‌طلبد؛ و آن‌چه را که می‌باید در ازای آن به ما ارزانی دارد، امر می‌کند آن را با خواهش و تمنا از او طلب کنیم. اگر از نادانی است که وی بر فاتحان، چونان افراد شکست خورده امر می‌کند، با قوای بی‌شمارش پیش آید؛ خواهد فهمید که پیروزی از آن کدام طرف است. اگر برعکس کاملاً می‌داند که ما شکست خورده‌ایم* و با دروغی ما را می‌فریبد، چگونه می‌توانیم در آینده به سخنانش اعتماد کنیم؟»

(۷) پس از آن‌که پیک‌ها چنین پاسخی دریافت داشتند، عزیمت کردند. کلئارک به محلی که سپاه پیش از این به آن‌جا پناه برده بود، رفت. در آن‌جا، درباره‌ی نقشه‌ی عقب‌نشینی و نقشه‌ی راهی که از طریق آن جملگی به کرانه‌های دریا برسند، وارد شور شدند.**

---

1. Sophilus

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اما اگر می‌داند که ما پیروز شده‌ایم، در سخنانش دروغ به کار می‌بندد. ما چگونه می‌توانیم به وعده‌های بعدی‌اش اعتماد کنیم».

**. گزنفون بازگشت یونانیان از نبرد کوناکسا به سوی موطن خویش راکه بازگشت به سوی پایین و به سمت ←

(۸) بهتر بود راهی را که آمده‌اند، دگر بار در پیش نگیرند، زیرا قسمت اعظم سرزمینی را که طی کرده بودند بیابانی بود و نیروها که همواره مورد حمله‌ی دشمنان واقع می‌شدند از غذا و خوراکی محروم می‌گردیدند. بنابراین تصمیم بر این شد که از پافلاگونی عبور کنند. بی‌درنگ نیروها راه پافلاگونی را در پیش گرفته، با گام‌های آهسته پیش می‌رفتند، زیرا در حین راه‌پیمایی غذا و آذوقه نیز جمع می‌کردند.

۲۶. (۱) شاه که تقریباً از جراحت وارده بهبودی یافته بود همین که از عزیمت دشمنان آگاه شد در پیشاپیش سپاه قرار گرفته، به تعقیب آن‌ها پرداخت؛ وی می‌پنداشت که با فراریان طرف است.

(۲) خیلی زود به آن‌ها رسید، زیرا آن‌ها به آرامی حرکت می‌کردند و چون شب فرا رسید اردویش را در نزدیکی اردوی دشمنان برپا کرد. سحرگاهان یونانیان خود را برای نبرد آراستند. شاه نمایندگانی به سویشان فرستاد و ابتدا صلحی سه روزه با آن‌ها منعقد کرد.

(۳) در طی این مدت چنین توافق شد که: شاه متعهد می‌گردد از کین و دشمنی سرزمین‌ها [که یونانیان از آن‌ها عبور می‌کنند][1] جلوگیری کند و راهنمایانی در اختیارشان گذارد تا آن‌ها را تا دریا راهنمایی کنند و در عقب‌نشینی خوراک و مواد غذایی را برای آن‌ها تدارک ببینند. مزدوران کلئارک و نیروهای آریده به نوبه‌ی خویش متعهد گردیدند که هیچ آسیب و گزندی، به سرزمین‌هایی که از آن‌ها عبور می‌کنند، وارد نسازند.

(۴) پس از انعقاد این قرارداد یونانیان راه‌پیمایی را ادامه داده و شاه، سپاه خویش را به بابل بُرد. در این شهر کسانی را که در جنگ از خود رشادت به خرج



دریای سیاه بود، کاتاباسیس (سرازیر شدن) نام نهاده بود. باید خاطرنشان کرد که عنوان (La retraite de dix mille) را مترجمان فرانسوی کتاب آناباسیس برای عنوان کتاب گزنفون به کار گرفته‌اند.

۱. جملات داخل [ ] در متن اصلی کتاب به زبان یونانی وجود ندارد. مترجم فرانسوی، شاید به دلیل وجود افتادگی و مخدوش بودن یا برای ادای توضیح، خود جملاتی را بدان افزوده است؛ هرچند که در مباحث پیشین چنین مواردی وجود داشته و وی تنها به وجود افتادگی در متن اشاره کرده است.

داده و از دیگران متمایز بودند، بر اساس شایستگی هر یک، پاداش داد و تیسافرن را شجاع‌تر از دیگران اعلام کرد؛ وی را با هدایایی سرشار کرده، دختر خود را به ازدواج وی درآورد و تا باقی عمر، وی را به‌عنوان وفادارترین دوست خویش اعلام نمود؛ هم‌چنین حکومت خشترپاون‌نشین‌های دریایی را که پیش از این در اختیار کوروش بود، به وی واگذار کرد.

(۵) چون تیسافرن می‌دید که شاه از یونانیان سخت خشمگین است، به وی وعده داد که اگر سپاهی در اختیارش گذارد و با آریده از در صلح درآید، وی جملگی یونانیان را از دم تیغ خواهد گذراند؛ زیرا بر این باور بود که آریده در حین راه‌پیمایی، به یونانیان خیانت می‌کند و آن‌ها را تسلیم او خواهد کرد.

شاه به گرمی از این پیشنهاد استقبال کرد و به تیسافرن اجازه داد شجاع‌ترین سربازان را از بین سپاهیان برگزیند. [تیسافرن در پیشاپیش این سپاه عزیمت کرد و پس از چند روز راه‌پیمایی اردویش را در نزدیکی اردوی یونانیان برپا ساخت. از آن‌جا، نمایندگانی را فرستاد تا کلئارک و][1]

(۶) دیگر فرماندهان را دعوت کنند تا با وی وارد مذاکره گردند. کلئارک و تقریباً تمامی فرماندهان[2] و حدود بیست تن از سرگروه‌ها نزد تیسافرن رفتند. حدود دویست تن که می‌خواستند غذا و آذوقه خریداری کنند آن‌ها را همراهی می‌کردند.

(۷) تیسافرن فرماندهان را به خیمه‌اش فرا خواند و سرگروه‌ها بیرون خیمه در انتظار ماندند. پس از اندک زمانی، پرچم سرخی بر خیمه‌ی تیسافرن افراشته شد[3]؛ این پرچم علامتی بود تا فرماندهانی را که درون خیمه بودند دستگیر کنند و در عین حال سرگروه‌ها توسط کسانی که از قبل به آن‌ها دستور داده شده بود، گردن زده شدند. دیگران، سربازانی را که برای خرید غذا آمده بودند، از دم تیغ گذراندند؛ تنها

---

۱. این‌جا نیز متن مخدوش بوده است.

۲. این افراد در کتاب گزنفون (آناباسیس، ۵، ۳۱) نام برده شده‌اند و عبارتند از: پروکسن بئوسیایی، منون تسالیایی، آژیاس آرکادیایی، کنارخوس لاکونیایی و سوکراتس (سقراط) آخالیایی.

۳. گزنفون اشاره به پرچم سرخ نمی‌کند و تنها می‌گوید که با علامتی، فرماندهان و سرگروه‌های یونانی دستگیر و قتل عام شدند.

یکی از آن‌ها فرار کرد، خود را به اردوی یونانیان رساند و این حادثه‌ی غم‌انگیز را به اطلاع آن‌ها رساند.

۲۷. (۱) وقتی سربازان از آن‌چه روی داد آگاه شدند، در ابتدا دچار وحشت شده و سراسیمه، سلاح در دست به این سو و آن سو می‌دویدند و دیگر از هیچ فرمانی پیروی نمی‌کردند. ولی آنگاه که دیدند هیچ‌کس بر آنان هجوم نیاورد، فرماندهان جدیدی برگزیدند و فرماندهی کل را به خریسوفوس لاسدمونی[1] سپردند.

(۲) تحت فرمان این سرداران، سپاه قدم در راه گذارد و از پررفت‌وآمدترین راه به سوی پافلاگونی رهسپار گردید. اما تیسافرن؛ فرماندهان یونانی را زنجیر کرد و آنان را برای اردشیر فرستاد. اردشیر همگی آنان را جز منون هلاک کرد. منون را آزاد کرد، زیرا این فرمانده که میانه‌اش با هم‌قطارانش به هم خورده بود، به نظر می‌رسید قصد خیانت به یونانیان را داشت.

(۳) تیسافرن در پیشاپیش سپاه به تعقیب یونانیان پرداخت، ولی جرأت نکرد رودررو با آن‌ها پیکار کند، زیرا از شجاعت مردانی از جان گذشته، می‌هراسید. وی به رغم آنکه مواضع مناسبی را برای تحقّق هدفش به اشغال خویش درآورده بود، نتوانست آسیب جدی بر آن‌ها وارد کند و تنها به آزار و اذیت آن‌ها بسنده کرد. این‌چنین آن‌ها را تا نزد کردوک‌ها[2] مورد تعقیب قرار داد.

(۴) چون نمی‌توانست هیچ کار مهمی انجام دهد با سپاه راهی ایونی گردید. یونانیان هفت روز وقت صرف کردند تا کوه‌های کردوکیان را پشت سر گذارند؛ در این بین از جانب بومیان ـ مردان نیرومندی که این سرزمین را به خوبی می‌شناختند ـ رنج‌های بسیاری متحمل شدند.

(۵) این کوه‌نشینان ـ دشمنان شاه و مستقل و جنگ‌آزموده ـ در پرتاب سنگ‌های درشت با فلاخن‌ها و به‌کار بردن کمان‌های بزرگ بسیار تبحر داشتند. آنان

---

1. Cheirisophus le lacédémonien

۲. (Carduques)؛ که در ترجمه‌ی انگلیسی (Kurds) و در متن یونانی (Karduxoy) آمده است. این مردمان باید همان کردها باشند.

بر بلندی‌ها مستقر شده و از آن‌جا تیرهایشان را به سوی یونانیان پرتاب کردند، این‌چنین، بسیاری از آنان را کشته و شمار زیادی را به زحمت و دشواری انداختند.

(۶) تیرهایشان بیش از دو آرَش طول داشت؛ از میان سپرها و جوشن‌ها عبور می‌کرد، به‌گونه‌ای که در امان ماندن از آن‌ها غیرممکن بود. حتی نقل می‌کنند که این تیرها آن‌قدر بلند بودند که یونانیان پس از آنکه آن‌ها را بر روی تسمه‌هایی می‌بستند، به جای زوبینی به کار می‌بردند.

(۷) عاقبت پس از راه‌پیمایی جان‌فرسا از میان این سرزمین، یونانیان به کرانه‌های رود سانتریت[1] رسیده، از آن عبور کرده و وارد ارمنستان شدند. تری‌باز خشترپاون این ایالت بود. یونانیان با وی قرارداد صلحی منعقد و چون دوستانی از این سرزمین عبور کردند.

۲۸. (۱) هنگام عبور از کوه‌های ارمنستان با برف سنگینی مواجه شدند و همگی در شرف نابودی قرار گرفتند. چنین بود آن‌چه که روی داد: هوا منقلب شد، ابتدا برف زیادی نمی‌بارید و هیچ مانعی برای ادامه‌ی راه‌پیمایی پیش رویشان ننهاد؛ اما به زودی بادی وزیدن گرفت و شدت آن بیشتر و بیشتر شد و چون برف سنگینی بارید، تمام زمین را پوشاند و مانع از تشخیص راه‌ها و مکان‌ها گردید.

(۲) در این هنگام، ناامیدی و ترس بر سربازان مستولی شد؛ آنان از بیم مرگ نه می‌خواستند به عقب بازگردند و نه می‌توانستند به خاطر بارش برف سنگین پیش روند. پس از آن کولاک شد و بادهای سهمگین با تگرگ همراه گشت که مستقیماً برچهره می‌خورد و تمامی سپاه را وادار به توقف کرد. سربازان ناتوان از برتافتن مرارت‌ها و خستگی‌های راه‌پیمایی، هر جا که بخت و اقبال آن‌ها را قرار داده بود، توقف می‌کردند.

(۳) یونانیان، محروم از ابتدایی‌ترین نیازهای زندگی، تمامی روز و شب را در هوای آزاد به سر برده، در معرض گزندهای بسیاری قرار داشتند. برف پیوسته

---

۱. (Centrite)؛ رودخانه‌ی سانتریت براساس نظر گزنفون، ارمنستان را از سرزمین کردوکیان جدا می‌کرد.

می‌بارید، تمامی سلاح‌ها را پوشاند و سرمای سوزناک هوا، بدن‌هایشان را کرخت کرد. سختی و رنجی که آن‌ها متحمّل شدند به قدری زیاد بود که تمام شب را بیدار بودند. برخی آتش برافروختند تا اندکی با آن تسلی یابند؛ برخی دیگر که سرما وجودشان را فراگرفته و تقریباً تمامی بدنشان یخ زده بود، از نجات خویش مأیوس شدند.

(۴) وقتی شب به پایان رسید، مشاهده کردند که بسیاری از حیوانات باری سقط شده‌اند. بسیاری از سربازان همان‌جا از پای درآمدند و شمار زیادی از آنانی که هنوز جانی در بدن داشتند، نمی‌توانستند بدنشان را که از سرما بی‌حس شده بود، تکان دهند. برخی از آن‌ها بینایی خویش را به خاطر سرما و روشنایی زننده‌ی برف از دست دادند.

(۵) بدین‌سان، اگر اندکی بعد سپاه با روستایی پر از آذوقه و خوراکی برخورد نمی‌کرد، هلاک می‌شد. این روستاها دارای مدخل‌هایی برای حیوانات باری بود که در زیرزمین واقع شده بودند و همچنین مدخل‌های زیرزمینی دیگری برای انسان‌ها وجود داشت که با نردبان به درون آن راه می‌یافتند. سربازان به کمک نردبان‌هایی وارد خانه‌ها شدند، به حیوانات باری علوفه‌ی خشک داده و در آن‌جا تمامی نیازهای زندگی را به فراوانی یافتند.[1]

۲۹. (۱) یونانیان پس از آن‌که هشت روز در این روستاها توقف کردند، راهشان را در پیش گرفته و به سوی رودخانه‌ی فاسیس[2] راهی شدند. چهار روز در

---

۱. بی‌گمان متن در این قسمت افتادگی دارد و برای بازسازی آن می‌باید به روایت گزنفون توسّل جوییم. گزنفون اشاره می‌کند که مدخل این خانه‌ها شبیه به دهانه‌ی چاه بود که در زیرزمین وسیع می‌شد. چهارپایان راه ورود داشتند ولی آدمیان از نردبان استفاده می‌کردند (گزنفون، آناباسیس، ۵، ۲۵)؛ ا. رکلو در این باره اشاره می‌کند که خانه‌های زمستانی کردها و ارمنیان ساختمان‌هایی تقریباً زیرزمینی است که به دلیل هم‌سطح بودن با زمین، بام گلی آن‌ها از اطراف به سختی قابل مشاهده است و اگر توده‌های پهن خشک اطراف این خانه‌ها نبود؛ امکان این وجود نداشت که مسافران در گذر از این سرزمین‌ها متوجه وجود دهی شوند.

۲. (Phasis)؛ رود ریون کنونی به‌طول ۲۹۰ کیلومتر که به دریای سیاه می‌ریزد. رودی که یونانیان تصور کرده‌اند فاسیس (فاسه) است، رود آراکس بوده و یونانیان احتمالاً با توجه به افسانه آرگونوت‌ها، پهلوانان افسانه‌ای یونان، دچار چنین اشتباهی گردیدند.

آن‌جا به سر بردند و سپس از سرزمین خائونی‌ها[1] و فاسیانی‌ها[2] راه خود را پی گرفتند. وقتی بومیان بر آن‌ها حمله‌ور شدند، در نبردی آن‌ها را شکست داده، شمار زیادی از آن‌ها را به خاک هلاکت انداختند. کاشانه‌های این بومیان را که سرشار از ثروت بود، به اشغال خویش درآورده، پانزده روز در آن‌جا توقف کردند.

(۲) از آن‌جا راهی سرزمین خالیب‌ها[3] شده و آن را در هفت روز پیموده، به کرانه‌های رودی به نام هارپاگوس[4]، به پهنای چهار پلتر[5]، رسیدند. از آن‌جا، از دشتی عبور کرده، وارد سرزمین اسکوتین[6] شده، مدت سه روز در رفاه کامل به استراحت پرداختند. با ترک این سرزمین، پس از ۴ روز راه‌پیمایی، وارد شهر بزرگی به نام ژیمنازیا[7] شدند.

(۳) حاکم این سرزمین قراردادی با یونانیان منعقد کرد و راهنمایانی در اختیارشان گذارد تا آن‌ها را تا دریا راهنمایی کنند. پس از پانزده روز راه‌پیمایی به کوه خنیوم[8] رسیدند. همین که سربازان پیش‌قراول، دریا را دیدند چنان غریو شادی سر دادند[9] که آنانی که در عقب سپاه بودند با گمان این‌که مورد حمله‌ی دشمنان قرار گرفته‌اند، بی‌درنگ دست به سلاح بردند.

(۴) ولی هنگامی که همگی به مکانی رسیدند که از آن‌جا می‌توانستند دریا را نظاره کنند، دست‌هایشان را به سوی آسمان بلند کردند و خدایان را سپاس گفتند و

---

1. Chaoniens

2. Phasianiens

[۳]. متن به اشتباه از خالسیدیان *(Chalcidiens)* سخن به میان می‌آورد. گزنفون در این‌جا از سرزمین خالیب سخن می‌راند.

[۴]. (Harpagus)؛ بی‌گمان این رود آپساروس «آریان» یا آپسوروس «بطلیموس» بوده است و شاید این رود هارپاگوس که گزنفون از آن با عنوان آرپاسوس نام می‌برد، همان رود چوروک یا آکام پائیس قدما باشد.

[۵]. بیش از ۱۲۰ متر

۶. (Scutines)؛ گزنفون آنان را اسکوتن می‌نامند. (گزنفون، آناباسیس، ۷، ۱۸)

۷. (Gymnasia) یا گوم‌نیاس گزنفون (۷، ۱۹)

۸. (Chénium)؛ گزنفون از این کوه با عنوان تخس (Texes) نام می‌برد؛ (گزنفون، ۷، ۲۱).

۹. این شادی یونانیان با فریادهای «دریا، دریا» همراه بود و یونانیان نیز، بنا به گفته تن (Taine) ـ مورخ فرانسوی ـ مانند انگلیسی‌ها گویا با دیدن دریا تصور می‌کردند که به خانه‌ی خود رسیده‌اند.

پنداشتند که دیگر نجات یافته‌اند. آنگاه با انباشتن سنگ‌ها بر بلندایی، ستون‌های بلندی از آن برافراشتند و غنائمی که از بربرها به دست آورده بودند، برستون‌ها آویختند تا پس از خویش بنایی جاودان از لشکرکشی بر جای نهاده باشند.[۱] سرانجام جام سیمین و جامه‌ای پارسی به راهنما دادند و وی پس از آنکه راهی را که به نزد ماکرون‌ها[۲] منتهی می‌شد، به آن‌ها نشان داد، از آنان جدا شد.

(۵) پس از رسیدن به سرزمین ماکرون‌ها، یونانیان با این مردم پیمان صلحی برقرار کردند؛ به نشانه‌ی ضمانت، نیزه‌ای که به شیوه‌ی بربرها ساخته شده بود دریافت کردند، در ازای آن، نیزه‌ای یونانی به آن‌ها دادند. بربرها می‌گفتند؛ این سنت پیشینیانشان بود که وقتی می‌خواستند به سوگندشان بیشترین تضمین را دهند، چنین می‌کردند. پس از آنکه مرزهای سرزمین ماکرون‌ها را درنوردیدند به منطقه‌ی کولخیدیان[۳] وارد شدند.

(۶) توسط بومیانی که گرد هم آمده بودند محاصره شده، در نبردی آن‌ها را شکست داده، بسیاری از آن‌ها را هلاک کردند. آنگاه بر موقعیتی سوق‌الجیشی سیطره یافته، از آن‌جا زمین‌های اطراف را غارت و چپاول کردند. پس از آنکه این چنین غنایمی به چنگ آوردند، در آرامش کامل به استراحت پرداختند.

۳۰. (۱) یونانیان در این نواحی شمار زیادی کندوی زنبور عسل یافتند که سرشار از عسل گران‌بها بود؛ اما هر کسی که از این عسد می‌چشید از درد عجیبی به خود می‌پیچید. آن‌هایی که از این عسل خوردند بیهوش شده همچون مردگان نقش بر زمین شدند.

(۲) چون تعداد زیادی از سربازان از این عسل ـ که از خوردن آن لذت بسیار می‌بردند ـ خورده بودند جملگی بر زمین افتادند؛ گویی اینان در جنگ شکست را پذیرا شده‌اند. در آن روز تمامی سپاه از این رخداد عجیب مغموم و با مشاهده‌ی این همه بدبختی، غرق حیرت شد. فردای آن روز، مقارن همان ساعت [که این

---

۱. بربو گویا در تل سنگی آثار بنایی که یونانیان برپا داشته بودند، به چشم خود دیده است. 2. Macrons
۳. (Colchidiens) یا کولخ‌ها (Kolx)

حادثه رخ داده بود] همگی برخاسته، خیلی زود بـه حـال اول خـویش بـازگشته، قدرت ایستادن یافتند و حالت جسمانی آن‌ها همچون افرادی را می‌ماند که پس از یک دوره‌ی مصرف دارو سلامت خویش را بازیافته‌اند.[1]

(۳) بدین‌سان پس از آنکه به حال اول خویش بازگشتند قدم در راه گذارده، طی سه روز به ترابوزان[2] ـ شهر یونانی و مهاجرنشین سینوپ[3] واقـع در کـولخید ـ رسیدند. یونانیان مدت سی روز در آن‌جا رحل اقامت افکندند و بومیان به گرمی پذیرای آنان شدند. در آن‌جـا قـربانی و بـازی‌های قـهرمانی بـه افـتخار هـرکول و ژوپیترناجی[4] ـ در همان مکانی که بنابر روایات، کشتی آرگو[5] و همراهان ژاسـون[6] پهلو گرفت ـ برگزار کردند.

(۴) آنگاه خریسوفوس، فرمانده قوای یونانی، باشتاب راهی بیزانس شد تا کشتی‌ها و تری‌رم‌هایی فراهم آورد. وی دوست آناکسی‌بیوس[7]، دریاسالار بیزانسی، بود. بنابراین خریسوفوس سوار بـر سـلوس[8] عـازم شـد. یـونانیان [هـنگام غـیبت فرمانده خویش] دو کشتی سبک در اختیار گرفتند و برای چپاول و غارت بربرهای ساکن در اطراف، بر روی دریا و خشکی به گردش پرداختند.

---

[۱]. دیوس کورید (Dios Coride) از این عسل تحت عنوان «عسل جنون‌آور» نام می‌برد (دیوس کورید، ۲، ۱۰۳). پلین (۲۱، ۱۷) و استرابون (۱۲) نیز تحت این عنوان از آن سخن می‌رانند. خصوصیات سمی این عسل ناشی از گل‌های برخی گیاهان نظیر آزالیا، اقونیطون و گیاه بنگ که زنبورها روی آن‌ها قرار می‌گرفتند، بوده است. برای اطلاع بیشتر ر. ک به: فرد هوفر، تاریخ شیمی، ج ۱، ص ۱۸۹.

2. Trapézonte

3. Sinope

۴. (Jupiter Sauveur) یا ژوپیتر رهاننده؛ باید توجه داشت کـه ژوپـیتر، خـدای خـدایـان اسـاطیر روم، و همچنین زئوس، خدای خدایان اساطیر یونان، صـفات مـختلفی را دارا بـودند و گـاهی بـه‌عنوان ژوپـیتر (زئوس) میزبان، گاهی تحت نام ژوپیتر (زئوس) ناجی و گاهی ژوپیتر (زئوس) شاه از آن‌ها نام برده می‌شود. توجه به این نکته مهم است که برخی دیگر از خدایان نیز ممکن است این‌چنین یا به صفات دیگر از آن‌ها نام برده شده باشد.

5. Argo

6. Jason

7. Anaxibius

۸. *(Céloce)*؛ نوعی کشتی سبک

(۵) بدین‌سان آن‌ها سی روز منتظر بازگشت خریسوفوس بودند؛ ولی چون وی در بازگشت اندکی تأخیر کرد و از طرفی، آذوقه‌ها در حال تمام شدن بود آنان ترابوزان را ترک گفته و پس از سه روز راه‌پیمایی به سزارونت[1]، شهر یونانی و کوچ‌نشین سینوپ‌ها، رسیدند. چند روز توقف کرده و از آن‌جا نزد موسینوک‌ها[2] راهی شدند.

(۶) تحت محاصره‌ی این بربرها درآمده، در جنگی بر آنان پیروز شده و شمار زیادی از آنان را هلاک کردند. فراریان به قلعه‌ای پناه بردند که دارای دژهای چوبی هفت طبقه بود. یونانیان آن‌ها را تا آن‌جا تعقیب کرده و پس از یورش‌های پی‌درپی بر آن‌ها چیره شدند. این قلعه مرکز قلاع آن نواحی بود و شاه آنان در بالاترین نقطه‌ی آن می‌زیست. بر پایه‌ی سنتی قدیمی، شاه می‌بایست تا پایان عمر در آن‌جا زندگی کند. وی از آن‌جا فرمان‌هایش را برای عموم صادر می‌کرد. بر اساس گزارش سربازان، این ملت وحشی‌ترین ملتی بودند که تا حال دیده شده بودند؛ مردان در پیش چشمان همگان با زنان نزدیکی می‌کردند.[3] فرزندان توانگرترین ساکنان آن، با شاه‌بلوط‌های پخته تغذیه می‌شدند. همگی از کودکی پشت و سینه‌شان را خالکوبی می‌کردند. یونانیان این سرزمین را در عرض هشت روز طی کردند و پس از سه روز راه‌پیمایی به سرزمین مجاور به نام تیبارن[4] رسیدند.

۳۱. (۱) پس از ترک این ناحیه به کوتیور[5]، شهر یونانی و مهاجرنشین سینوپ‌ها، رسیدند. در آن‌جا ۵۰ روز اقامت کردند و سرگرم غارت و چپاول نواحی اطراف پافلاگونی و دیگر سرزمین‌های بربرها شدند. هراکلئوت‌ها[6] و سینوپ‌ها، کشتی‌هایی برای آن‌ها فرستاند، یونانیان به همراه بار و بنه بر آن‌ها سوار شدند.

---

1. Césaront 2. Mosynoeques

۳. گزنفون نیز بدین مسئله اشاره می‌کند و آپولونیوس نیز با دیده‌ی تعجب از این عادت عجیب و غریب آنان سخن به میان می‌آورد.

4. Tibarène

5. Cutyore

6. Héracléotes

(۲) سینوپ، مهاجرنشین میلزین‌ها واقع در پافلاگونی، در آن اوان مهم‌ترین شهر این نواحی بود و حتی در روزگار ما نیز میتریدات[1] ـ که رومیان را شکست داده بود ـ مقرّ اصلی‌اش را در آن‌جا برپا ساخت.

(۳) خریسوفوس نیز که برای فراهم کردن‌تری‌رم به نزد بیزانسی‌ها فرستاده شده بود، پس از ناکامی در این شهر به یونانیان پیوست. سینوپ‌ها یونانیان را به گرمی پذیرا شدند و آن‌ها را از راه دریا تا هراکله[2]، مهاجرنشین مگاری‌ها، بردند. ناوگان با مشاهده‌ی شبه‌جزیره‌ی آخروز[3] ـ که بنا بر روایات، هرکول، سربر[4] را از عالم اموات به آن‌جا آورد ـ لنگر انداخت.

(۴) از آن‌جا یونانیان راه‌پیمایی خود را از میان بیتینیه ادامه دادند و در آن‌جا از طرف بومیان سخت مورد بدرفتاری واقع شده، در بین راه مورد حمله‌ی آنان قرار می‌گرفتند. سرانجام از ده‌هزار سرباز، تنها سه هزار و هشتصد نفر[5] با دشواری به خریسوپولیس[6] در کالسدون[7] رسیدند*.

(۵) از آن‌جا بسیاری از آنان به راحتی به میهن خود برگشتند. برخی دیگر در خرسونز گرد آمده، شهری واقع در همسایگی تراس را ویران ساختند. چنین بود فرجام لشکرکشی کوروش علیه اردشیر.

۳۲. (۱) سی جباری که قدرت را در آتن اعمال می‌کردند هر روز، برخی از

---

۱. (Mithridate) یا مهرداد

2. Héracléc 3. Achéruse

۴. (Cerbère)؛ سربر (سگ هادس) از موجودات عجیبی که حفاظت از عالم اموات را به عهده داشت. این حیوان دارای سه سر (سر سگ) و یک دم، که از ماری تشکیل می‌شد، بود. بر پشت آن نیز مارهای زیادی بودند. وی بر دروازه‌ی عالم اموات (Enfers) بسته شده بود و موجب وحشت ارواح، هنگام ورود آن‌ها به آن دنیا بود.

۵. بازماندگان سپاه یونان بیشتر از این تعداد بودند؛ بر پایه‌ی گزارش گزنفون که برعقب سپاه فرمان می‌راند هشت هزار و ششصد تن به سزارونت رسیدند.

6. Chrysopolis

۷. (Chalcédoine)؛ یا «خالسدوان»

*. در ترجمه‌ی متن انگلیسی، تعداد سربازانی که خود را به خریسوپولیس رساندند، ۸۳۰۰ تن ذکر شده

شهروندان را به تبعید و برخی دیگر را به مرگ محکوم می‌کردند. تباییان منزجر و خشمگین از این بیدادگری‌ها، تبعیدیان را به گرمی پذیرا می‌شدند. سرانجام تراسی‌بول[1]، ملقب به صوریایی[2] و آتنی‌تبار* ـ که توسط سی‌تن نفی بلد شده بود ـ توانست با حمایت و پشتیبانی مخفیانه‌ی تباییان برمکانی از آتیک که فیله[3] نام داشت، سیطره یابد. این محل مکانی بسیار مستحکم بود، صد استاد از آتن[4] فاصله داشت و برای تصرف آتیک دارای موقعیت مناسبی بود.

(۲) همین که سی جبار از آن آگاهی یافتند، در ابتدا نیروهایی گسیل داشتند تا این مکان را به تصرف خویش درآورند. این نیروها در همسایگی فیله در حال اردو زدن بودند که برف سنگینی باریدن گرفت.

(۳) چون برخی سربازان مشغول انتقال چادرهایشان به جای دیگر بودند دیگر سربازان پنداشتند که هم‌قطارانشان با مشاهده‌ی نزدیک شدن نیروهای دشمن پا به فرار گذاشته‌اند؛ این امر ترس و وحشتی را در سپاه برانگیخت و اردوگاه به مکانی دیگر انتقال داده شد.

(۴) سی‌تن وقتی دیدند شارمندان آتنی ـ که از طبقه‌ی ممتاز سه هزار تن[5] رانده شده بودند ـ سودای سرنگونی جباری‌گری را در سر می‌پرورانند، آنان را وادار کردند تا به پیره نقل مکان کنند و شهر را مملو از سپاهیان مزدور ساختند و تمامی اهالی الوزیس[6] و سالامین را به اتهام حمایت از نقشه‌های تبعیدیان، از دم تیغ گذراندند. در این بین شمار زیادی از تبعیدیان در اردوی تراسی‌بول گرد آمدند.

(۵) |همین که سی‌تن از آن آگاهی یافتند نمایندگانی را نزد تراسی‌بول

---

1. Thrasybule

2. Tyrien

*. در ترجمه‌ی انگلیسی، از بخش استیریا آمده است. لازم به ذکر است که «Deme» که ما آن را بخش ترجمه کردیم از تقسیمات سیاسی در یونان باستان بوده است.

3. Phylé

|۴|. نزدیک هجده و نیم کیلومتر

|۵|. این سه هزار شهروند از بین کسانی که به مشاغل عمومی می‌پرداختند، انتخاب می‌شدند. ن. ک به: گزنفون (تاریخ یونان (*Hellenica*)، ۲)

6. Éleusis

فرستادند][1]، این نمایندگان در ظاهر برای مبادله‌ی اسرا رفته بودند ولی در واقع، می‌خواستند مخفیانه به وی پیشنهاد کنند که تجمع تبعیدیان را متفرق کند و وی را بر آن دارند که جایگزین ترامن شده، حکومت را با آن‌ها سهیم گردد. هم‌چنین افزودند که به وی اجازه می‌دهند به میل خویش ده پناهنده را برگزیده، آنان را همراه خویش به میهن بازگرداند.

(۶) تراسی‌بول پاسخ گفت که او تبعید را بر حکومت سی‌تن ترجیح می‌دهد و از دشمنی دست برنمی‌دارد تا وقتی که تمامی شارمندان بـه خـانه و کـاشانه‌ی خویش بازگشته و توده‌ی مردم، قانون نیاکانشان را بر پای دارند. سی‌تن با مشاهده‌ی این‌که بسیاری از مردم به خاطر تنفر و انزجاری که آن‌ها خود عامل آن بودند از آن‌ها جدا می‌شوند و در عین حال بر جمع تـبعیدیان بـیش از پـیش افـزوده مـی‌گردد، نمایندگانی به اسپارت فرستادند تا از آن‌ها درخواست کـمک کـنند. لاسـدمونیان تمامی نیروهایی را که توانستند گرد آورند، عازم ساختند و اینان در دشتی هموار، نزدیک آبادی آخارن[2] اردو زدند.*

۳۳. (۱) تراسی‌بول در آن‌جا، ساخلویی از تعداد کافی سرباز باقی گذارد و همراه با هزار و دویست تبعیدی پیشروی کرده و بدین سان ناگهان، شـبانگاه، بـر اردوی دشمنان تاخت. شمار زیادی از آن‌ها را هلاک کرد و هراس و وحشت را در باقی سپاه افکند و آنان را تا آتن به عقب راند.

(۲) پس از این نبرد، تراسی‌بول راهی پیره شد و مونیخی[3]، تپه‌ی مستحکم و بی‌دفاع را به تصرف خویش درآورد. جباران به نوبه‌ی خویش تمامی سـپاه را بـه سوی پیره سرازیر کرده و تحت فرماندهی کریتیاس[4] بر مونیخی حـمله‌ور شـدند. جنگ مدت زمانی به طول انجامید: سپاه جباران از حیث نـیرو بـرتر بـودند، ولی

---

۱. این‌جا نیز متن ناقص بوده است.

2. Acharnes

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «در این اثنا خود تا جایی که می‌توانستند سپاه گردآورده و در نزدیکی دشتی به نام آخارن اردو زدند.»

3. Munychie 4. Critias

تبعیدیان این امتیاز را داشتند که موقعیت بسیار مستحکمی را به اشغال خویش درآورده بودند.

(۳) عاقبت کریتیاس از پای درآمد؛ مرگ وی موجب ترس و وحشت نیروهای سی‌تن شد و اینان در این وقت به سوی دشت عقب نشستند. تبعیدیان جرأت نکردند آن‌ها را تعقیب کنند؛ ولی پس از آنکه شماری زیادی به تبعیدیان پیوستند، تراسی‌بول ناگهان بر دشمنان یورش برده، آن‌ها را در نبردی سازمان یافته شکست داد و پیره را به تصرف خویش درآورد.

(۴) بی‌درنگ، بسیاری از شارمندان که برای سرنگونی استبداد جباران بی‌تابی می‌کردند به سوی پیره هجوم بردند. همین که دیگر تبعیدیان، که در شهرهای مختلف یونان متفرق شده بودند، از موفقیت تراسی‌بول آگاهی یافتند جملگی به پیره آمدند. تبعیدیان که تعدادشان، این چنین، بسیار بیشتر از نیروهای سی‌تن شده بود، شهر را به محاصره‌ی خویش درآوردند.

(۵) با این حال، شارمندانی که در آتن به سر می‌بردند، سی‌تن را عزل کرده، آن‌ها را از شهر رانده و قدرت را به ده نفر تفویض کردند و این‌چنین امیدوار بودند بتوانند جنگ را مسالمت‌آمیز به پایان رسانند. اما این ده تن همین‌که قدرت را به دست گرفتند منافع حکومت را به کناری نهاده، خود را جبار خوانده و چهل کشتی و سپاهی مشتمل بر هزار سرباز، تحت فرماندهی لیزاندر، از لاسدمون فراخواندند.

(۶) اما پوزانیاس، فرمانروای لاسدمونیان، که بر لیزاندر رشک می‌برد و هم‌چنین می‌دید که اسپارت به واسطه‌ی رفتارش پیش چشم یونانیان خوار شده است، همراه سپاهی قدرتمند راهی شده، خود را به آتن رساند و در آن‌جا تبعیدیان را با شارمندانی که در شهر به سر می‌بردند، آشتی داد.

این‌چنین آتنیان به میهن خویش بازگشته، توانستند با قوانین نیاکان خویش بر خود حکومت کنند.[۱] آن‌هایی که از کیفر جرم‌هایی که در گذشته مرتکب شده

[۱]. بر پایه‌ی نظر دیگر مورخان، برقراری قانون قدیمی آتنیان در چهارمین سال المپیاد نود و چهارم روی نداد، بلکه در نخستین سال آن اتفاق افتاد. ر.ک به: یادداشت وسلینگ (ج ۶، ص ۵۲۹، از متن لاتین) در این

بودند، بیم داشتند، اجازه یافتند در الوزیس سکنیٰ گزینند.

۳۴. (۱) ساکنان الید، هراسان از برتری لاسدمونیان، حاضر به پذیرش پایان جنگی شدند که بین دو سرزمین آغاز شده بود[1] و پذیرفتند تری‌رم‌های خویش را در اختیار لاسدمونیان گذارده، اجازه دهند شهرهای مجاور بر اساس قوانین خویش بر خود حکومت کنند.

(۲) لاسدمونیان این‌چنین، وقتی از قید و بند جنگ رهایی یافتند از فرصت بهره جستند تا علیه مسنی‌ها ـ که برخی از آن‌ها قلاع مستحکمی را در جزیره‌ی سفالونی در اشغال خویش داشتند و برخی دیگر با توافق آتنیان در نوپاکت واقع در سرزمین لوکریان غربی[2] می‌زیستند ـ لشکرکشی کنند.[3] لاسدمونیان آن‌ها را از این مکان‌ها رانده؛ قلاع مستحکم را به اهالی سفالونی و نوپاکت را به لوکرینی‌ها واگذارکردند.

(۳) مسنیان که اکنون از هر مکانی رانده شده بودند، به خاطر تنفر و انزجار از اسپارتیان، سلاح‌ها را برداشته، یونان را ترک گفتند. برخی از آن‌ها با کشتی در سیسیل پهلو گرفته و به خدمت دنیس درآمدند؛ برخی دیگر به تعداد حدود سه هزار نفر راهی سیرن[4] شده، به تبعیدیان آن‌جا پیوستند.

(۴) در این زمان سیره‌نی‌ها[5] دچار اختلافات داخلی شدند و در طی آن آریستون[6] و برخی هوادارانش شهر را به تصرف خویش درآوردند. پانصد تن از رجال سیره‌نی جان باخته، دیگر بزرگان شهر تبعید شدند.

(۵) این تبعیدیان با مسنی‌ها متحد شده، جملگی بر کسانی که شهر را به اختیار خویش درآورده بودند، یورش بردند. سیره‌نی‌های دو جناح نبرد، افراد زیادی را از دست دادند؛ ولی تقریباً همگی مسنی‌ها از جنگ جان سالم به در بردند.

---

[۱]. ن.ک به: دیودور سیسیلی، بند ۱۷ از همین کتاب.

2. Des Locriens Occidentaux

[۳]. ن.ک به: دیودور سیسیلی (۱۱، ۸۳ و ۸۴)

4. Cyrène 5. Cyrénéens

6. Ariston

(۶) پس از این جنگ خونین، سیره‌نی‌ها متقابلاً نمایندگانی به سوی هم فرستاده، پیمانی منعقد کردند. آنان با ادای سوگند متعهد شدند که گذشته را به فراموشی سپرده، با هم در شهر زندگی کنند.

(۷) در این دوران رومیان مهاجرنشینی را به ولتری[1] گسیل داشتند.

۳۵. (۱) با پایان یافتن سال، لاخس[2] به آرخونتی آتن منصوب گردید؛ در روم مقام کنسولی به تریبون‌های نظامی به نام مانیوس کلودیوس[3]، مارکوس کویین‌تیوس[4]، لوسیوس ژولیوس[5]، مارکوس فوریوس[6] و لوسیوس والریوس[7] تفویض شد؛ المپیاد نود و پنجم برگزار گردید که در آن مینوس آتنی[8] فاتح مسابقات دو و میدانی شد.[9]

(۲) در این سال، اردشیر پادشاه آسیا، پس از شکست برادرش کوروش، فارناباز[10] را برای به دست گرفتن حکومت تمامی خشترپاون‌نشین‌های دریایی روانه ساخت. خشترپاون‌ها و شهرهایی که نیروهایی در اختیار کوروش گذاشته بودند، سخت نگران و پریشان شدند؛ زیرا می‌ترسیدند به خاطر خطا و لغزش‌هایشان در حق شاه، مجازات گردند.

(۳) بنابراین تمامی این خشترپاون‌نشین‌ها نمایندگانی را نزد تیسافرن فرستادند تا حسن احترام خویش را به وی تقدیم دارند و بدین‌سان، برای به دست آوردن مهر و عنایتش از هیچ کوششی دریغ نورزیدند. اما تاموس[11] ـ قدرتمندترین

---

1. Vélétri 2. Lachés
3. Manius Claudius
4. Marcus Quintius
5. Lucius Julius
6. Marcus Furius
7. Lucius Valérius
8. Minos l'Athénien

[۹]. نخستین سال از المپیاد نود و پنجم؛ سال ۴۰۰ پ. م

[۱۰]. متن از فارناباز نام می‌برد؛ ولی باید تیسافرن باشد.

11. Tamos

آن‌ها و حاکم ایونی - دارایی‌اش را بر روی تری‌رم‌هایی قرار داده و همراه تمام پسرانش، جز یکی به نام گائوس* - که اندک زمانی بعد به فرماندهی تسلیحات شاهنشاهی منصوب شد - سوار بر آن‌ها گردید.

(۴) تاموس برای آنکه از انتقام تیسافرن - که هراس زیادی از وی داشت - در امان بماند به سوی مصر بادبان برافراشت و همراه ناوگانش نزد پسامیتیخوس[۱]، که در آن اوان پادشاه مصر و از اخلاف پسامیتیخوس پیشین[۲] بود، پناه برد. چون وی در گذشته خدماتی را به این شاه روا داشته بود، امیدوار بود که نزد وی - با پهلو گرفتن در بندری - از هر گزندی در امان باشد.

(۵) اما پسامیتیخوس تمامی خدماتی را که تاموس در حق وی کرده بود به فراموشی سپرده، حق مقدس مهمان‌نوازی را مورد تخطی قرار داده، مهمان و دوستش را همراه تمامی فرزندانش گردن زد و ناوگان و ثروت‌های موجود در آن را تصاحب کرد.

(۶) شهرهای یونانی آسیا، پس از آنکه از رسیدن تیسافرن آگاهی یافتند ترس وجودشان را فراگرفت و لرزه بر اندامشان افتاد. نمایندگانی را به سوی لاسدمونیان فرستادند تا از آنان بخواهند اجازه ندهند شهرهایشان توسط بربرها ویران شود. لاسدمونیان وعده دادند که به یاری آن‌ها خواهند شتافت و در عین حال، شتابان نمایندگانی را نزد تیسافرن روانه کردند تا به وی هشدار دهند به خاک شهرهای یونانی تجاوز نکنند.

(۷) با وجود این، تیسافرن نیروهایی را علیه شهر کیمه گسیل داشت، تمامی زمین‌ها را ویران کرده، شمار زیادی را اسیر کرد و پس از آن، شهر را به محاصره‌ی خویش درآورد؛ اما چون موفق نشد آن را تسخیر کند و از طرفی زمستان نیز نزدیک

---

*. (Gaüs)؛ در ترجمه انگلیسی گلوس (Glos) آمده است.

۱. (Psammitichus) یا پسامتیک؛ تعدادی از فراعنه‌ی مصر این نام را داشتند. از میان آن‌ها پسامتیک سوم قابل اشاره است که در نبرد پلوزیوم از کبوجیه، فرزند کوروش کبیر، شکست را پذیرا شد و مصر برای نخستین بار به تصرف پارسیان هخامنشی درآمد.

[۲]. پسامیتیخوس (پسامتیک) اول به سال ۶۷۰ پ. م پادشاهی می‌کرد. ن. ک به: دیودور سیسیلی (۱، ۶۷)

بود، از محاصره دست کشیده و با خراجی سنگین اسرا را آزاد کرد.

۳۶. (۱) از این رو، لاسدمونیان به شاه اعلان جنگ داده و هزار شهروند خویش را تحت فرماندهی تیمبرون[۱] به سوی سرزمین‌های شاه فرستادند. تیمبرون اجازه داشت به هر میزانی که صلاح می‌دانست نیروهای کمکی از متحدین گردهم آورد.

(۲) وی راهی کورنت شد و پس از آن‌که تمامی سربازانی راکه متحدین برای وی فرستاده بودند، گردهم آورد، در حالی که با خود دست‌کم پنج هزار سرباز داشت، به سوی افز بادبان برافراشت. در آن‌جا حدود دو هزار نفر را ـ از شهرهای تحت فرمان اسپارت و دیگر شهرهای مستقل ـ به سپاه خویش افزوده و با بیش از هفت هزار مرد جنگی رهسپار شد. پس از حدود صد و بیست استاد راه‌پیمایی[۲]، به مگنزی رسید که شهری تحت حکومت تیسافرن بود؛ بی‌درنگ آن را به تصرف خویش درآورد و راهی ترالس[۳] ایونی شده، آن را محاصره کرد. ولی چون نتوانست بر این شهر که بسیار مستحکم بود، استیلا یابد به مگنزی بازگشت.

(۳) این شهر از هیچ استحکامی برخوردار نبود و تیمبرون چون می‌ترسید پس از عزیمتش، تیسافرن بر آن سیطره یابد، شهر را بر کوه مجاور این شهر که توراکس[۴] نامیده می‌شد، منتقل کرد. خود، زمین‌های دشمنان را به تصرف خویش درآورده؛ هر نوع غذا و آذوقه را به فراوانی در اختیار سربازانش گذارد، ولی وقتی تیسافرن با شمار زیادی سواره‌نظام پدیدار شد تیمبرون از پیکار هراسیده، به افز پناه برد.

۳۷. (۱) در همین زمان، یونانیانی که در لشکرکشی کوروش شرکت جسته بودند به سلامت به سرزمین‌هایشان رسیده و برخی از آن‌ها نزد خانواده‌ی خویش

---

۱. (Thimbron) یا تیبرونه (Thibrone)؛ اشاره به این نکته ضروری است که مشاهده‌ی ضعف نظامی پارسیان طی نبرد کوناکسا، عامل اصلی اعزام نیرو توسط اسپارت، برای حمایت از شهرهای یونانی آسیای صغیر بوده است.

[۲]. حدود بیست و دو کیلومتر

3. Tralles 4. Thorax

بازگشتند*، اما بیشتر آن‌ها به تعداد بیش از پنج هزار نفر که به زندگی در اردوگاه‌ها خوی گرفته بودند، گزنفون را به فرماندهی برگزیدند.

(۲) گزنفون همراه با این سپاه، با تراسیان، که در اطراف خلیج سالمیدس[1] می‌زیستند، جنگ کرد. این خلیج در سمت چپ پونت ـ اوکسین[2] واقع است و به فاصله‌ی زیادی در خشکی پیشروی می‌کند؛ از این روی کشتی‌های جنگی زیادی در آن‌جا به گل می‌نشینند.

(۳) تراسیان در این نواحی زندگی می‌کنند و در کمین سوداگرانی هستند که کشتی‌هایشان درهم شکسته شده است؛ بدین‌سان، آن‌ها را به اسارت خویش درمی‌آورند. گزنفون همراه سپاهش به سرزمین این تراسیان نفوذ کرده، در نبردی آن‌ها را شکست داده، بیشتر روستاهایشان را به آتش کشید.

(۴) تیمبرون این سربازان را دعوت کرد تا با دریافت مواجب، وارد سپاهش گردند و اینان به سپاه وی پیوسته، همراه لاسدمونیان علیه پارسیان جنگیدند.

(۵) مقارن با این وقایع، دنیس در سیسیل، در دامنه‌ی کوه اتنا شهری بنا کرد که برآن نام آدرانوم[3] نهاد. آدرانوم از نام پرستشگاه معروفی گرفته شده بود.

(۶) در همین سال، در مقدونیه، در همین سال، شاه آرخلائوس[4] به دنبال جراحتی که کراتر[5] ـ نور چشمی‌اش ـ در شکار به‌طور غیرعمدی و ناخواسته بر وی وارد کرده بود، جان سپرد. وی هفت سال حکومت کرده بود. اورست[6]، که در آن زمان جوانی بیش نبود، جانشین وی شد. او توسط آئروپوس[7] ـ لله‌اش ـ به قتل

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «در همین زمان، گروهی از سربازان که در لشکرکشی کوروش شرکت جسته و به سلامت به یونان بازگشته بودند، هر یک به شهر و موطن خویش رفتند».

1. Salmydesse

۲. (Pont - Euxin) دریای سیاه؛ نام یونانی آن «اوکسنوس» به معنای مهمان‌نواز است که به کنایه، به «طوفان‌های سهمگین» آن اشاره دارد.

3. Adranum

4. Archélaüs

5. Crater

6. Oreste

7. Aëropus

رسید؛ آئروپوس به مدت شش سال تاج و تخت را غصب کرد.

(۷) در آتن سقراط فیلسوف[1] که توسط آنی‌توس[2] و ملیتوس[3]، به ارتداد و گمراه ساختن جوانان متهم شده بود به مرگ محکوم و با نوشیدن شوکران، جان به جان آفرین تسلیم کرد. اما چون این حکم، ناعادلانه تشخیص داده شد و مردم از این‌که اجازه دادند چنین فردی کشته شود، پشیمان، شده بودند؛ علیه متهم‌کنندگان سخت غضبناک گردیده، آنان را بدون محاکمه به اشد مجازات رسانده، کشتند.

۳۸. (۱) با پایان یافتن سال، آریستوکراتس[4] به آرخونتی آتن منصوب شد و رومیان شش تریبون نظامی به نام‌های کایوس سرویلیوس[5]، لوسیوس ورژینیوس[6]، کویین‌توس سولپیسیوس[7]، اولوس مانلیوس[8]، کلودیوس کاپیتولینوس[9] و مارکوس آنکوس[10] را به مقام کنسولی برگزیدند[11].

(۲) لاسدمونیان وقتی آگاه شدند که تیمبرون جنگ را به خوبی رهبری نمی‌کند، درسیلیداس[12] را جانشین وی کردند و فرماندهی را به وی سپردند و او به آسیا روانه شد. این سردار پیشاپیش سپاه علیه شهرهای تروآد لشکرکشی کرد.

(۳) بی‌درنگ هاماکزی‌توم[13]، کولونس[14] و آریسب[15] را تصرف کرد؛ پس از این موفقیت، نخست راهی ایلیوم[16]، سبرنی[17] و دیگر شهرهای تروآد شد؛ برخی

---

1. Socrate le philosophe
2. Anytus 3. Mélitus
4. Aristocratès 5. Caïus Servilius
6. Lucius Verginius
7. Quintus Sulpicius
8. Aulus Manlius
9. Claudius Capitolinus
10. Marcus Ancus

[۱۱]. دومین سال از المپیاد نود و پنجم، سال ۳۹۹ پ.م.
۱۲. (Dercyllidas)؛ یا «درکیلیداس»

13. Hamaxitum
14. Colones
15. Arisbe
16. Ilium 17. Cébrénie

از آن‌ها را با نیرنگ و برخی دیگر را با زور تصرف کرد؛ پس از آن پیمان متارکه‌ی جنگ هشت ماهه‌ای را با فارناباز منعقد کرد و به لشکرکشی علیه تراسیان ـ که آن زمان در بیتینیه سکنی داشتند ـ مبادرت ورزید. وی پس از آنکه سرزمین آن‌ها را ویران کرد سپاهش را به اقامتگاه‌های زمستانی برد.

(۴) پس از آنکه شورش‌هایی در هراکله و تراخینی[1] روی داد؛ لاسدمونیان اری‌پیداس[2] را برای برقراری نظم به آن سوی گسیل داشتند. اری‌پیداس پس از رسیدن به هراکله مردم را به مجمعی فراخواند. آنگاه با سربازان سنگین اسلحه‌اش مردم را محاصره کرد، عاملان شورش را دستگیر و همگی آنان را که شمارشان حدود ۵۰۰ نفر بود، هلاک کرد.

(۵) چون کوه‌نشینان اوتا[3] نیز شورش کرده بودند؛ اری‌پیداس علیه شورشیان لشکرکشی کرد، صدمات فراوانی بر آن‌ها وارد و آن‌ها را وادارکرد شهر را ترک گویند؛ بسیاری از آن‌ها به همراهی زنان و فرزندان به تسالی پناه بردند و پنج سال بعد به بئوسی کوچانده شدند*.

(۶) مقارن با این حوادث، تراسی‌ها جملگی به خرسونز هجوم آورده، تمامی مزارع را نابود کرده و ساکنین را در حصارهای شهر، زندانی کردند. ساکنین خرسونز که این چنین تحت فشار قرار گرفته بودند درسیلیداس لاسدمونی را از آسیا فراخواندند.

(۷) وی همراه سپاهیان به پیش آمد و تراسیان را از خرسونز راند و شهر را توسط دیواری که از دریایی تا دریای دیگر گسترده می‌شد، مستحکم کرد و از این طریق به تاخت و تازهای تراسیان پایان بخشید؛ وی از هدایایی سرشار گردید و همراه سپاه به آسیا بازگشت.

---

1. Trachinie
2. Éripidas
3. Oeta

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «پس از پنج سال بئوسیان آن‌ها را به خانه‌هایشان بازگرداندند.»

۳۹. (۱) هنگامی که پیمان صلح با لاسدمونیان بسته شد، فارناباز نزد شاه رفت و وی را متقاعد کرد تا ناوگانی مجهز ساخته، فرماندهی آن را به کونون آتنی واگذار نماید؛ زیرا وی در هنر نظامی بسیار متبحر بود و شناخت دقیقی از دشمنان داشت. این جنگجوی پرآوازه در آن زمان در قبرس نزد شاه اواگوراس[1] روزگار می‌گذراند. اردشیر این پیشنهاد را پذیرفت و به فارناباز پانصد تالان طلا برای تدارک ناوگانی داد.

(۲) فارناباز با پهلو گرفتن در جزیره‌ی قبرس به حاکمان مختلف این جزیره[2] دستور داد برای وی صد تری‌رم تدارک ببینند و با کونون درباره‌ی فرماندهی وارد مذاکره شده، وی را به فرماندهی کل قوای دریایی تعیین کرد و از جانب شاه پاداش‌های بزرگی به وی وعده داد. کونون پیشنهاد فارناباز را پذیرفت.

(۳) زیرا در پی آن بود که با خوار نمودن لاسدمونیان قدرت را به میهنش بازگردانده، در عین حال از افتخاری بزرگ برخوردار گردد.

(۴) تمامی ناوگان هنوز آماده نشده بود که کونون با چهل کشتی آهنگ دریا کرد، درکیلیکیه پهلو گرفت و تمامی تدارکات جنگی را در آن‌جا فراهم آورد. فارناباز و تیسافرن، به نوبه‌ی خویش، سپاهیانی را از خشترپاون‌نشین‌های خویش گرد آورده، با حرکت به سوی افز ـ جایی که دشمن سپاهش را در آن‌جا گرد آورده بود ـ لشکرکشی را آغاز کردند.

(۵) بیست هزار پیاده و ده هزار سواره‌نظام، این دو سردار پارسی را همراهی می‌کردند. درسیلیداس، فرمانده لاسدمونیان، با آگاهی از نزدیک شدن پارسیان سپاهیانش را که از هفت هزار نفر کمتر بود، به پیش راند.

---

۱. *(Évagoras)؛ از اعقاب توسر «Teusser» بانی دولت این شهر بود و بازماندگانش تا تولد اواگوراس در* همین شهر حکومت می‌کردند.

۲. اشاره به این نکته مهم است که علاوه بر اواگوراس چند امیر دیگر نیز، مانند ادوار پیشین، در جزیره‌ی قبرس حکومت می‌کردند. این شاهزاده‌نشین‌ها مشتمل بر سولین (Solien)، اماتوزین (Amathusien) و کیتین یا سیتین (Citien) بودند.

(۶) هنگامی که دو سپاه رودرروی هم قرار گرفتند، فرماندهان به جای جنگیدن، صلحی موقت را منعقد کردند و زمانی را مقرر ساختند که در طی آن، فارناباز می‌بایست پیکی را نزد شاه فرستاده و دستوراتش را در مورد پیمان صلحی دائمی نزد آن‌ها آورد. درسیلیداس نیز به نوبه‌ی خویش، این موضوع را به اسپارتیان ارجاع داد. این چنین دو سپاه مرخص شدند.

۴۰. [تاریخ سیسیل را از سر می‌گیریم] (۱) اهالی رژیوم که مهاجرنشین خالسید بودند از قدرت روزافزون دنیس خشمگین بودند، زیرا دنیس، ناکسوسی‌ها و کاتان‌ها را که با رژیومیان از یک تبار بودند به بردگی کشانده، آن‌ها را همچون برده به فروش رساند و اینان از این‌که به چنین سرنوشتی دچار شوند، می‌هراسیدند.

(۲) بنابراین بر آن شدند تا قبل از این‌که دنیس، تمام و کمال، قدرتش را تثبیت کند، پیش‌دستی کرده به جنگ با او بشتابند. سیراکوزیان که توسط دنیس تبعید شده بودند با تمام قوا به یاری رژیومیان، شتافتند. در این زمان بیشتر این تبعیدیان در رژیوم روزگار می‌گذرانیدند و در گفتگوهایشان همواره می‌گفتند که تمامی سیراکوزیان مترصد زمانی مناسبند تا علیه جبار علم شورش برافرازند.

(۳) عاقبت، رژیومیان سردارانی را تعیین کرده، آن‌ها را همراه شش هزار پیاده‌نظام، ششصد سواره‌نظام و پنجاه تری‌رم روانه کردند؛ سرداران آن‌ها از تنگه عبور کرده، سران مسین‌ها را برانگیختند تا در این جنگ شرکت جویند و به آن‌ها ابراز داشتند که چه ننگی برایشان خواهد بود اگر بگذارند شهرهای یونانی و همسایگان آن، توسط جبار نابود گردند.

(۴) سران مسین که این‌چنین توسط رژیومیان تحریک شدند، بی‌آن‌که نظر مردم را جویا شوند، سپاهیانشان را روانه کردند. این نیروها مشتمل بر چهار هزار پیاده‌نظام، چهارصد سواره‌نظام و سی تری‌رم بود. پس از رسیدن به مرزهای سرزمین مسین، سربازان به واسطه سخنرانی لائومدون مسنی[1] شورش کردند.

(۵) این خطیب آن‌ها را اندرز داد که به هیچ روی جنگ را علیه دنیس ـ که

---

1. Laomédon le Messinien

هیچ آسیب و گزندی بر آنان وارد نکرده است ـ آغاز نکنند. بر این اساس سربازان مسین بلافاصله متقاعد شده و چون جنگ به تصویب عموم نرسیده بود، سرداران خویش را رها کرده، به میهن بازگشتند.

(۶) رژیومیان که به تنهایی یارای جنگیدن نداشتند از مسین‌ها سرمشق گرفته، اردو را رها کرده و بی‌درنگ به رژیوم بازگشتند. دنیس با آگاهی از این لشکرکشی، ابتدا سپاه را تا مرزهای سرزمین سیراکوز هدایت کرد و برای رویارویی با حمله‌ی دشمنان خود را آماده ساخت، ولی وقتی از عزیمت آنان آگاه گردید سپاه را به سیراکوز بازگرداند.

(۷) رژیومیان و مسین‌ها نمایندگانی را به سوی او فرستادند و دنیس که می‌پنداشت پایان بخشیدن به دشمنی‌ها به نفعش خواهد بود با دو شهر قرارداد صلحی منعقد کرد.

۴۱. (۱) دنیس که می‌دید بسیاری از یونانیان به سوی شهرهای تحت سیطره‌ی کارتاژها می‌شتابند و در آن‌جا استقرار می‌یابند و از حق شارمندی و مالکیت برخوردار می‌گردند، اندیشید تا وقتی که صلحی بین او و کارتاژها تداوم داشته باشد بسیاری از رعایایش در این کوچ شرکت خواهند کرد، ولی اگر جنگ از سر گرفته شود تمامی این یونانیان ـ که کارتاژها چون بردگانی با آنان رفتار می‌کنند ـ سر به شورش برخواهند داشت تا به سوی وی بازگردند. از دیگر سوی پی برده بود که شمار زیادی از کارتاژیان بر اثر طاعون که در آن اوان لیبی را درغم و اندوه فرو برده بود، جان سپرده‌اند.

(۲) پس فرصت را برای پیمان‌شکنی مناسب دیده، خود را برای از سرگیری جنگ آماده کرد. وی از این امر غافل نبود که جنگ سنگینی در پیش روی دارد که زمان زیادی به طول خواهد انجامید؛ زیرا با یکی از قدرتمندترین ملت‌ها طرف است.

(۳) او بی‌درنگ کارگرانی را که تعدادی از آن‌ها را از شهرهای تحت انقیادش و تعدادی دیگر را از ایتالیا، یونان و حتی حکومت‌های تحت فرمان کارتاژیان فرا خوانده بود، گرد هم آورده، آن‌ها را با وعده‌ی مواجبی هنگفت به سوی خویش

جلب کرد. دنیس بر آن بود تا آن‌ها را برای ساخت میزان زیادی از انواع جنگ‌افزارها و ساخت تری‌رم‌ها و کشتی‌های پنج ردیف پارویی [1] به خدمت گیرد.

(۴) پس از آن‌که بدین‌سان شمار زیادی کارگر نزد خویش گرد آورد، آن‌ها را در کارگاه‌ها پخش کرده [*]، رجال و بزرگان شهر را به‌عنوان بازرسان آن‌ها تعیین کرد و برای تشویق در ساخت سلاح‌ها، هدایای زیادی به آنان وعده داد. نمونه‌ای از هر نوع سلاح را در اختیار کارگران گذارد.

(۵) وی از این طریق می‌خواست مزدورانش، که از سرزمین‌های مختلف گردهم آمده بودند، سلاح‌هایی را که در میهن خویش به کار می‌گرفتند، در اختیار داشته باشند. هم‌چنین در پی آن بود که از این طریق، چشم‌انداز باشکوهی از سپاه ارائه دهد و در عین حال بر این عقیده بود که جنگجویان، سلاح‌هایی را که پیش از این به استفاده از آن‌ها عادت کرده بودند با سهولت و مزیت بیشتری به‌کار خواهند گرفت.

(۶) سیراکوزیان، دنیس را در این نقشه‌ها یاری می‌کردند و این کارها موجب چشم و هم‌چشمی و رقابت آن‌ها می‌گردید. از این روی، نه‌تنها هشتی‌ها و پستوهای معابد بلکه ژیمنازها و رواق‌های بازارها نیز جملگی مملو ازکارگران بود. جدای از اماکن عمومی، باشکوه‌ترین خانه‌ها نیز به کارگاه‌هایی برای ساخت جنگ‌افزارها تبدیل شد.

۴۲. (۱) در واقع، منجنیق [2] در این زمان در سیراکوز اختراع شد، زیرا ماهرترین صنعت‌گران از همه جا در این مکان گردهم آمده بودند. افزایش مواجب و دادن هدایا به کسانی که بیش از دیگران ازخود تلاش نشان دهند، موجب افزایش

---

۱. (Quinquerèmes)؛ W.W. Tarn در کتاب خویش تحت عنوان «Hellenistic Military and naval developments, pp. 130-131» اختراع کشتی‌های پنج ردیف پارویی را در این زمان به دیده‌ی تردید می‌نگرد؛ زیرا تا زمان اسکندر درباره‌ی این کشتی‌ها سخنی به میان نیامده است.

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده‌است: «آن‌ها را براساس مهارت‌های هر یک به گروه‌هایی تقسیم کرد.»

۲. آشوریان چند قرن پیشتر منجنیق را اختراع کرده بودند و شاید از طریق کارتاژیان به غرب آورده شده بود و یونانیان غربی از طریق کارتاژیان از آن آگاهی پیدا کردند.

شور و شوق در بین کارگران شد. افزون بر این، دنیس خود هر روزه در بین کارگران چرخ می‌زد، سخنان مهرآمیزی بر زبان می‌راند و با دستان خویش هدایا را به سخت‌کوش‌ترین کارگران می‌داد و آن‌ها را بر میز غذایش پذیرا می‌شد.

(۲) این کارگران با چشم و هم‌چشمی می‌کوشیدند ماشین‌های خارق‌العاده‌ای اختراع کنند که دارای کارایی بسیار زیادی باشد. هم‌چنین دنیس شروع به ساخت تری‌رم و کشتی‌هایی با پنج ردیف پارو ـ نوعی کشتی که تا آن زمان کسی نظیر آن را ندیده بود ـ کرد.

(۳) دنیس که شنیده بود نخستین تری‌رم در کورنت ساخته شده، بر آن شد مهاجرنشینی از کورنت در شهر خویش مستقر کند و از آن‌ها بخواهد ابعاد کشتی‌های جنگی را افزایش دهند.

(۴) پس از آن‌که کاروانی از چوب داربست را از ایتالیا درخواست کرد، کارگرانی را که برای قطع چوب به خدمت گرفته شده بودند به دو بخش تقسیم کرد. برخی را بر روی کوه اتنا که در آن زمان پوشیده از جنگل‌های کاج و صنوبر بود، فرستاد و برخی دیگر را روانه‌ی ایتالیا کرد. هم‌چنین درشکه‌هایی را به کار گرفت که برای انتقال مصالح تا دریا مناسب بودند. در آن‌جا ملوانان، سوار بر قایق‌ها، می‌بایست بی‌درنگ آن‌ها را به سیراکوز می‌رساندند*.

(۵) پس از آن‌که بدین‌سان میزان کافی چوب جمع‌آوری کرد، هم‌زمان شروع به ساختن بیش از دویست کشتی در کارگاه‌های کشتی‌سازی و تعمیر صد و ده کشتی قدیمی کرد. سرانجام آشیانه‌های کشتی باشکوهی را گرداگرد آن‌چه که امروز بندر می‌نامند، برپا داشت. این آشیانه‌ها به تعداد صد و شصت عدد بودند و بیشتر آن‌ها می‌توانست دو کشتی را در خویش جای دهد. هم‌چنین دنیس کشتی‌های قدیمی را

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «پس از آن‌که اجازه‌ی حمل چوب داربست را از ایتالیا گرفت، نیمی از کارگران خویش را که برای قطع درخت به خدمت گرفته بود بر روی کوه اتنا ـ که در آن زمان پوشیده از درختان صنوبر و کاج بود ـ فرستاد و نیمی دیگر از این دست کارگران را به ایتالیا فرستاد تا در آن‌جا درشکه‌هایی را ـ برای حمل چوب‌های داربست به دریا ـ بسازند و هم‌چنین کشتی‌ها و ملوانانی را برای حمل این چوب‌ها به سیراکوز فراهم کنند.»

که تعدادشان ۱۵۰ عدد بود، تعمیر کرد.

۴۳. (۱) چشم‌انداز کارگرانی که گرد هم آمده و مشغول ساخت جنگ‌افزارها و ناوهای جنگی بودند، منظره‌ی شگفت‌آوری را پیش روی می‌نهاد. هر کسی که به شور و شوق کارگران در ساختن کشتی‌ها می‌نگریست گمان می‌برد که همه‌ی یونانیان سیسیل سرگرم ساختن این کشتی‌ها هستند و هر کسی که کارگاه‌های اسلحه‌سازی و ماشین‌های جنگی را می‌نگریست، می‌پنداشت که تمام مردم در آن‌جا سرگرم کارند.

(۲) هم‌چنین این کارها با چنان شور و حرارتی پیش رفت که خیلی زود صد و چهل هزار سپر و همین تعداد خنجر و کلاه‌خود ساخته شد و بیش از چهارده هزار زره در طرح‌های مختلف به شیوه‌ای هنرمندانه ساخته شد.

(۳) دنیس زره‌ها را به سواره‌نظام، سران پیاده‌نظام و مزدورانی که می‌بایست از وی پاسداری کنند، تخصیص داد؛ انواع گوناگون منجنیق و پرتابه‌های دیگر نیز فراهم آورد.

(۴) نیز کشتی‌های جنگی ساخته شده بودند که بر نیمی از آن‌ها ناوبران، سران خدمه و پاروزنانی که به طبقه‌ی شارمندان تعلق داشتند و بر نیمی دیگر، بیگانگانی که دنیس به مزدوری گرفته بود، سوار بودند. وقتی تمامی کارهای ساخت جنگ‌افزارها و کشتی‌ها به پایان رسید، دنیس توجه‌اش را به گردآوری سپاه معطوف کرد، زیرا بر این عقیده بود که صلاح در این است مزدوران را از پیش اجیر نکند تا متحمل هزینه‌ای هنگفت شود.

(۵) در این سال آستی‌داماس[1]، نویسنده‌ی اشعار حزن‌انگیز نخستین اثرش را نوشت؛ وی شصت سال بزیست. رومیان در این زمان شهر وئیس[2] را به محاصره درآوردند؛ تعدادی از رومیان هنگام یورش محاصره‌شدگان، از پای درآمده و تعدادی دیگر، ناچار شدند به شیوه‌ای شرم‌آور پا به فرار گذارند.

---

1. Astydamas
2. Veïes

۴۴. (۱) با پایان یافتن سال، ایتیکلس[1] به آرخونتی آتن تعیین شد و رومیان شش تریبون نظامی به نام‌های لوسیوس ژولیوس[2]، مارکوس فوریوس[3]، امیلیوس مارکوس[4]، کنیوس کورنلیوس[5]، کاسو فابیوس[6] و پولوس سکستوس[7] را به مقام کنسولی برگزیدند.[8] دنیس، جبار سیراکوزیان، پس از آنکه قسمت اعظم ساخت جنگ‌افزارها و کشتی‌ها را به پایان رساند، بی‌درنگ به گردآوری سپاه پرداخت.

(۲) بنابراین از میان سیراکوزیانی که برای خدمات نظامی مناسب بودند، سربازگیری کرد و از تمامی شهرهای تحت فرمان، مردانی راکه توانایی حمل سلاح داشتند، گرد هم آورد. مزدورانی را از یونان به ویژه از لاسدمون فراخواند، زیرا لاسدمونیان که وی را در ترقی و شکوفایی قدرت، یاری رسانده بودند به او وعده دادند که هر میزان سرباز بخواهد در اختیار وی خواهند گذارد. عاقبت وی در سایه‌ی وعده‌ی مواجب زیاد، موفق شد سپاه بی‌شماری متشکل از مزدورانی از ملت‌های مختلف گرد هم آورد.

(۳) در آستانه‌ی برافروختن جنگی بسیار سنگین، به مهر با شهرهای سیسیل رفتار کرد تا عطوفت و علاقه‌ی آنان را به دست آورد. وی که می‌دید رژیومیان و مسینی‌ها ـ که در کناره‌های تنگه می‌زیند ـ از سپاهیانی قدرتمند برخوردارند، ترسید که وقتی کارتاژها از سیسیل می‌گذرند به آن‌ها ملحق گردند و در واقع، این دو شهر می‌توانستند سرنوشت جنگ را، به نفع جانبی که آن‌ها خود را هوادارش اعلام می‌کردند، رقم زنند.

(۴) از این روی، دنیس سخت نگران شد، قسمت اعظم سرزمین‌های اطراف

---

1. Ithyclès
2. Lucius Julius
3. Marcus Furius
4. Aemilius Marcus
5. Cneïus Cornélius
6. Caeso Fabius
7. Paulus Sextus

[۸]. سومین سال از المپیاد نود و پنجم؛ سال ۳۹۸ پ.م

را به مسینی‌ها داد و با نیک‌رفتاری، مهر و علاقه‌ی آن‌ها را به خویش جلب نمود؛ وی یکی از شارمندان رژیومی را نیز برای ازدواج خواستگاری کرد. هم‌چنین به آن‌ها وعده داد سرزمین‌های پهناور اطراف رژیوم را به آن‌ها واگذارکرده، با تمام نیرو در ترقی و شکوفایی شهرشان شرکت جوید.

(۵) دنیس چون همسرش، دختر هرموکرات[1]، را در شورش سواره‌نظام از دست داده بود[2]، می‌خواست فرزندانی داشته باشد تا پادشاهی‌اش را تداوم بخشند. با این حال، رژیومیان که در مجمع عمومی گرد هم آمده بودند، پس از بحثی طولانی تصمیم گرفتند که به هیچ روی پیشنهاد ازدواج را نپذیرند.

(۶) دنیس که در این مذاکره ناکام شده بود نمایندگانی را نزد لوکرین‌ها روانه کرد تا همین پیشنهادات را به آنان ارائه دهند. لوکریان با درخواست ازدواج موافقت کردند و دنیس با دوریس[3]، دختر خنتوس[4] ـ که در آن زمان یکی از بزرگ‌ترین رجال شهر بود ـ ازدواج کرد.

(۷) چند روز قبل از برگزاری مراسم عروسی، دنیس نخستین کشتی پنج ردیف پارویی را ـ که به طلا و نقره آذین شده بود ـ به سوی لوکر[5] روانه داشت. عروس جوان بر آن سوار شد و پس از رسیدن به سیراکوز داخل دژی که دنیس در آن‌جا به سر می‌برد رهنمون شد.

(۸) دنیس هم‌چنین با آریستوماک[6]، دختر یکی از شهروندان نامی سیراکوز، ازدواج کرد. وی او را سوار بر ارابه‌ای که چهار اسب سپید آن را می‌کشیدند، به خانه‌اش آورد.

۴۵. (۱) در این اوان، دنیس دو مراسم عروسی را، با جشن‌هایی که برای سربازان و شمار زیادی از شارمندان ترتیب داده بود، برگزار کرد. وی دست از

---

1. Hermocrate

[۲]. ن.ک به: دیودور سیسیلی (۱۳، ۱۱۲)

3. Doris 4. Xénetus

5. Locres

۶. (Aristomaque)؛ دختر هیپارنیوس و خواهر دیون معروف. ر.ک به: دیودور سیسیلی (۱۶، ۶).

ستمگری کشیده، نرم‌خویی و مهربانی را نسبت به رعایایش پیشه کرد و حکم مجازات مرگ و نفی بلد را که پیش از این معمول می‌داشت، دیگر صادر نمی‌کرد.

(۲) وی پس از برگزاری جشن‌های عروسی، که چند روز را وقف آن کرده بود، مجمعی تشکیل داد و در آن مجمع با معرفی کارتاژها به‌عنوان خطرناک‌ترین دشمنان یونانیان و به ویژه سیسیلیان، جنگ با آن‌ها را پیشنهاد کرد.

(۳) هم‌چنین خاطرنشان کرد؛ کارتاژیان اکنون به خاطر طاعونی که در آن‌جا شایع شده و تمامی جمعیت لیبی را از پای درآورده است به حالت انفعال درآمده‌اند؛ ولی همین که قدرت خویش را بازیابند لحظه‌ای در اجرای نیاتشان که از زمان‌های دور علیه سیسیلیان درانداخته بودند، درنگ نخواهند کرد؛ هم‌چنین گفت که بهتر آن است حال که در ناتوانی به سر می‌برند بر آنان حمله‌ور شوند، نه این‌که وقتی قدرتشان را بازیافتند.

(۴) وی به آنان ابراز داشت که شرم‌آور است که با بی‌تفاوتی شاهد بردگی و بندگی شهرهای یونانی به دست بربرها باشند و بیان کرد که این شهرها بیش از پیش آماده‌اند که مخاطرات جنگ را به جان خریده و علاقه‌مندند استقلال خویش را دگر بار به دست آورند. دنیس پس از آنکه در خطابه‌های زیاد، بر اجرای این طرح پافشاری کرد؛ خیلی زود رأی موافق سیراکوزیان را با خویش همراه نمود.

(۵) از طرفی جملگی آنان برای آنکه دنیس وارد جنگ گردد بی‌صبری می‌کردند؛ نخست به خاطر این‌که از کارتاژیان، که آن‌ها را وادار کرده بودند از جباری اطاعت کنند، بیزاری می‌جستند و همچنین برای این‌که امیدوار بودند از جانب دنیس، که اینک، هم از دشمنان و هم از نارضایتی رعایایش هراسناک بود، کمتر مورد ستم و بدرفتاری قرار گیرند و عاقبت به خاطر این‌که براین امید بودند به مجرد این‌که سلاح در دست گیرند خواهند توانست از نخستین فرصت بهره جسته تا یوغ استبداد را از گردن بیرون نهند.

۴۶. (۱) دنیس پس از خارج شدن از مجمع به سیراکوزیان اجازه داد تا دارایی کارتاژیان را ـ که بخش زیادی از آن در سیراکوز قرار داشت ـ مورد غارت و چپاول قرار دهند. بسیاری از بازرگانان کارتاژ در بندر دارای کشتی‌هایی مملو از

اجناس بودند که همگی توسط سیراکوزیان توقیف گردید*.

(۲) سایر سیسیلیان این کار را سرمشق خویش قرار داده، فنیقیان[1] را از پیش خود راندند و ثروت‌هایشان را تصاحب کردند. به رغم انزجاری که آنان از جبارگری دنیس داشتند با خرسندی در رکاب وی درآمدند تا با کارتاژها پیکار کنند، زیرا از ظلم و ستم آن‌ها به ستوه آمده بودند.

(۳) به واسطه‌ی این دلایل، همین که شایعه اعلان جنگ دنیس پخش شد شهرهای یونانی تحت انقیاد کارتاژها، انزجار خویش را از فنیقیان اعلام کردند. اهالی این شهرها تنها به چپاول و غارت املاک فنیقیان بسنده نکردند، بلکه خود آن‌ها را دستگیر و برانگیخته از خاطره و یاد آن‌چه که در اسارت و بردگی برتافته بودند، آن‌ها را مورد انواع توهین و آزار و اذیت قرار دادند.

(۴) این مقابله به مثل‌ها به حدی رسید که کارتاژها یاد گرفتند در آینده، به تضرع و التماس‌های شکست‌خوردگان گوش فرا دهند. آنان به تجربه آموختند که در جنگ بخت دو طرف برابر است و باید در انتظار همان رفتاری باشند که آنان خود در حق تیره‌بختان روا داشتند.

(۵) هنگامی که تمامی تدارکات جنگ فراهم شد، دنیس نمایندگانی را به سوی کارتاژ فرستاد و آنان را مأمور کرد که اعلام دارند چنان‌که کارتاژها شهرهای یونانی تحت انقیاد خویش را آزاد نسازند، سیراکوزیان به آنان اعلان جنگ خواهند داد. چنین بود نقشه‌های دنیس در این زمان.

(۶) در همین سال، کتزیاس مورخ ـ که تاریخ پارسیان را به قلم آورد ـ اثرش را که با نینوس و سمیرامیس آغاز کرده بود به پایان رساند.

همچنین در همین دوره، معروف‌ترین شاعران ثنایی، فیلوکزن سیتری[2]،

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «اجازه داد دارایی فینیقی‌ها را به غارت برند زیرا شمار زیادی از کارتاژیان در سیراکوز منزل داشتند و دارای سرمایه‌ی زیادی بودند و همچنین بسیاری از تاجران کارتاژی کشتی‌هایی در بندر داشتند و این کشتی‌ها که انباشته از اجناس بود توسط سیراکوزیان غارت شد.»

[۱]. کارتاژها اغلب با عنوان «فنیقی» خطاب می‌شدند.

۲. (Philoxène de Cythère)؛ شاعر یونانی قرن چهار پیش از میلاد.

تیموته ملطی[۱]، تلست سلی‌نونتی[۲] و پولئید[۳] ـ که در نقاشی و موسیقی نیز تبحر داشت ـ در اوج شکوفایی بودند.

۴۷. (۱) با پایان یافتن سال، لیزیاد[۴] به آرخونتی آتن منصوب شد[۵]؛ رومیان مقام کنسولی را به شش تریبون نظامی به نام‌های پوبلیوس مانلیوس[۶]، مانیوس اسپوریوس[۷]، فوریوس لوسیوس[۸] [پوبلیوس لیسینیوس[۹]، پوبلیوس تی‌تینیوس[۱۰] و لوسیوس پوبلیوس ولسکوس[۱۱]] تفویض کردند.[۱۲]

دنیس، جبار سیراکوز، پس از فراهم آوردن تدارکات جنگ، پیکی را به کارتاژ روانه ساخت تا نامه‌ای را به سنا تسلیم کند.

(۲) در این نامه نوشته شده بود: چنان‌چه کارتاژیان تصمیم به تخلیه‌ی سرزمین و شهرهای یونانی نگیرند، سیراکوزیان به آن‌ها اعلان جنگ خواهند داد. پیک سوار کشتی گردید و راهی لیبی شد و همچنان که به وی دستور داده شده بود نامه را به سنا تسلیم کرد. وقتی این نامه در سنا قرائت شد؛ در مجمع عمومی، کارتاژها در مورد این جنگ سخت، دچار نگرانی و اضطراب شدند زیرا طاعون مردم را از پای درآورده، هیچ تدارکاتی فراهم نشده بود.

(۳) با این حال، کارتاژیان در انتظار تصمیم عمومی باقی ماندند و برخی از اعضای سنا را با مبالغ هنگفتی پول، روانه‌ی اروپا[۱۳] کردند تا از اروپا مزدورانی

---

۱. (Timothée de Milet)؛ شاعر و موسیقیدان یونانی که در میله (ملطیه) به سال ۴۴۶ پ. م تولد یافت. وی مخترع یازدهمین تار در «لیر» (چنگ) است.

2. Téleste de Sélinonte

3. Polyïde 4. Lysiade

[۵]. چهارمین سال از المپیاد نود و پنجم؛ سال ۳۹۷ پ.م

6. Publius Manlius

7. Manius Spurius

8. Furius Lucius

9. Publius Licinius

10. Publius Titinius

11. Lucius Publius Volscus

[۱۲]. اسامی سه تریبون نظامی آخر در متن اصلی وجود ندارد. ن. ک به: Tite-live (۵، ۱۲)

13. Europe

گرد آورند.

(۴) دنیس، به نوبه‌ی خویش، پیشاپیش سیراکوزیان و مزدوران و متحدانش، سیراکوز را ترک کرده، راهی اریکس[1] گردید. در فاصله‌ی نه چندان دور از این کوه، شهر موتیه[2] ـ کوچ‌نشین فنیقیان ـ قرار داشت که کارتاژها آن‌جا را مرکز عملیات نظامی خویش علیه سیسیل کرده بودند. دنیس سر آن داشت که با تسلط بر این شهر بر دشمن برتری یابد.

(۵) در طی این لشکرکشی، ساکنین شهرهای یونانی‌نشین به وی ملحق شده، از هر سویی، مردم با سلاح به سوی وی شتافته و داوطلبانه در این لشکرکشی شرکت می‌جستند؛ زیرا انزجار علیه سلطه‌ی فنیقیان و میل شدید بازیافتن آزادی فراگیر بود.

(۶) دنیس بدین سان کامارین‌ها، ژلایی‌ها و اگریژانت‌ها را در سپاهش گرد آورد. آنگاه هیمری‌ها را که در بخشی دیگر از سیسیل سکنی داشتند نزد خویش فراخواند؛ سرانجام سلی‌نونت‌ها را با خود همراه کرد و با تمامی سپاه مقابل موتیه رسید.

(۷) وی هشتاد هزار پیاده‌نظام، بیش از سه هزار سواره‌نظام و بیش از دویست کشتی دراز ـ که نزدیک به پانصد کشتی باری، آکنده از ماشین‌های جنگی و انواع دیگر مهمات، آن‌ها را همراهی می‌کرد ـ تحت فرمان خویش داشت.

۴۸. (۱) تجهیزات جنگی و چشم‌انداز پرشمار نیروها، ساکنین اریکس را غرق حیرت ساخت و اینان که علاقه‌ای به کارتاژها نداشتند به دنیس ملحق گردیدند. با این حال، ساکنین موتیه که در انتظار یاری و کمک کارتاژها بودند به هیچ روی نهراسیده و خود را برای مقاومت در برابر محاصره آماده کردند؛ زیرا به خوبی می‌دانستند که سیراکوزیان سودای نابودی موتیه را ـ که همواره نسبت به کارتاژها

---

۱. (Eryx)؛ نام منطقه و کوهی در اطراف سیسیل. اریکس، پسر بوتس و آفرودیت، قهرمانی بود که نام او بر یکی از کوه‌های سیسیل گذاشته شد و این کوه به علت آن‌که رواق و محرابی از آفرودیت بر فراز خود داشت، معروف بود.

2. Motye

وفادار بوده است ـ در سر می‌پرورانند.

(۲) این شهر در جزیره‌ای به فاصله‌ی شش استادی از سیسیل واقع بود[1] و به واسطه‌ی زیبایی و شمار زیاد خانه‌هایش و نیز به واسطه‌ی ثروت ساکنین شهره‌ی آفاق بود. کوره‌راهی، ساخته‌ی بشر، این شهر را به ساحل سیسیل مرتبط می‌کرد. در این زمان، این راه توسط موتیه‌ای‌ها ویران شد تا مانع ورود دشمنان به شهر گردند.

(۳) دنیس پس از آنکه همراه معمارانش، اطراف شهر را مورد بررسی قرار داد شروع به فروکندن زمینی کرد که به موتیه ختم می‌شد و فرمان داد تا در ورودی بندر، کشتی‌های دراز و در طول ساحل، کشتی‌های باری لنگر اندازند.

(۴) وی هدایت این کارها را به لپتین[2] واگذار و نیروی زمینی را علیه شهرهای هم‌پیمان کارتاژ روانه کرد. سیکانی‌ها[3] که از برتری این سپاهیان به وحشت افتاده بودند، به سیراکوزیان ملحق شدند. تنها پنج شهر به اتحاد کارتاژیان وفادار ماندند که شامل آنسیر[4]، سولوس[5]، اژست، پانورم و آنتل بودند.

(۵) آنگاه دنیس سرزمین سولوسی‌ها، پانورمیان و آنسیریان را ویران ساخته، تمامی درختان این شهرها را قطع کرد. اژست و آنتل را به محاصره درآورد و با یورش‌های پی‌درپی سعی کرد این شهرها را به تصرف خویش درآورد. چنین بود کارهای دنیس در این زمان.

۴۹. (۱) ایمیلکار*، سردار کارتاژیان، که خود سرگرم جمع‌آوری نیرو و تدارکات جنگی بود، دریاسالارش را همراه ده تری‌رم اعزام کرد و به وی دستور داد بی‌درنگ راهی سیراکوز شده، شب‌هنگام در بندر رخنه کرده و تمامی کشتی‌هایی را که در آن‌جا به حال خود رها شده بودند، نابود سازد.

(۲) ایمیلکار بر این امید بود که این چنین، توجه دشمن را به منطقه‌ای غیر از

---

[۱]. کمی بیش از یک کیلومتر

۲. Leptine؛ (برادر جبار)

3. Sicaniens

4. Ancyres 5. Solus

*. در ترجمه‌ی انگلیسی به جای ایمیلکار، هیمیلکون آمده است.

نقطه‌ی حمله جلب کند و دنیس را ناچار به فرستادن بخشی از کشتی‌هایش به سیراکوز سازد. دریاسالاری که مسئولیت این مأموریت را به عهده داشت تمامی دستوراتی را که دریافت داشته بود، به دقت به انجام رساند؛ وی شبانگاه وارد بندر سیراکوزیان شد، بی‌آنکه کسی از ورودش بویی برد. ناگهان به کشتی‌هایی که در ساحل لنگر انداخته بودند، حمله کرد و آن‌ها را درهم شکست و پس از آنکه تقریباً تمامی آن‌ها را غرق کرد به کارتاژ بازگشت.

(۳) در این بین، دنیس تمامی اراضی کارتاژ را نابود ساخته، دشمنان را به درون باروها رانده و تمامی سپاه را علیه موتیه گسیل داشت؛ زیرا امیدوار بود که وقتی این شهر به تصرف وی درآید سایر شهرها خود را تسلیم کنند. بنابراین شمار زیادی از کارگران رابه فرو کندن زمین وادار کرد و توانست فاصله‌ای که موتیه را از کرانه‌ی سیسیل جدا می‌کرد پر نماید؛ وی به تدریج که کارها پیش می‌رفت ادوات جنگی را به سوی باروها پیش می‌راند.

۵۰. (۱) در همین زمان، ایمیلکار، دریاسالار کارتاژی، آگاه شد که دنیس دستور داده کشتی‌هایش لنگر اندازند. ایمیلکار بی‌درنگ صد تری‌رم برگزیده را تجهیز کرد. وی می‌پنداشت که اگر به شیوه‌ای غیرمنتظره در آن‌جا حضور یابد می‌تواند به راحتی کشتی‌هایی را که در بندر لنگر انداخته بودند، تصاحب کرده و بدین‌سان بر دریا سیطره یابد. همچنین بر این باور بود که اگر در این امر توفیق یابد می‌تواند موتیه را از محاصره خارج کرده، میدان جنگ را به سیراکوز بکشاند.

(۲) بنابراین با صد کشتی جنگی بادبان برافراشت و شبانگاه بر ساحل سلی‌نونت پهلو گرفت و پس از عبور از دماغه‌ی لی‌لی‌به[1]، سپیده‌دم به موتیه رسید. بدین‌سان، وی که به شیوه‌ای غیرمنتظره ظاهر گردید بخشی از کشتی‌های لنگر انداخته را درهم شکست و برخی دیگر را به آتش کشید، بی‌آنکه دنیس بتواند به یاری کشتی‌ها بشتابد.

(۳) آنگاه ایمیلکار وارد بندر شد و کشتی‌هایش را برای حمله به کشتی‌های

---

1. Lilybée

لنگر انداخته‌ی سیراکوزیان بیاراست. با وجود این، دنیس نیروهایش را در ورودی بندر، گرد هم آورد و وقتی مشاهده کرد که دشمنان مترصد خروج کشتی‌ها از بندر هستند تا بر آن‌ها یورش آورند از بردن کشتی‌ها به بندر هراسید، زیرا از این امر غافل نبود که چون تنگه بسیار باریک است جنگیدن با تعداد کمی کشتی علیه نیروهایی دوچندان، قطعاً خطراتی را به همراه خواهد داشت.

(۴) بنابراین شمار زیادی از سربازان را برای بردن کشتی‌ها به خشکی به کار گرفت تا آن‌ها را در خارج از بندر به آب انداخته و بدین‌سان آن‌ها را از چنگ دشمنان برهاند.

ایمیلکار بر نخستین تری‌رم‌ها حمله برد، ولی با بارانی از تیرها و پیکان‌ها به عقب رانده شد؛ زیرا دنیس بر عرشه‌ی کشتی‌هایش شمار زیادی تیرانداز و فلاخن‌انداز قرار داده بود؛ از سوی دیگر، سیراکوزیان در خشکی از منجنیق‌هایی که برای پرتاب تیرهای نوک‌تیز ساخته شده بودند بهره جسته، شمار زیادی از دشمنان را به خاک هلاک افکندند.

این جنگ‌افزارهای جدید که نخستین بار بود به کار گرفته می‌شدند، همگان را دچار ترس و وحشت کردند. ایمیلکار که در این اقدام توفیقی حاصل نکرده بود به لیبی بازگشت. وی هرگونه نبرد دریایی را مخالف مصالح می‌پنداشت، زیرا نیروی دشمن دو برابر سپاهیانش بود.

۵۱. (۱) دنیس پس از آن‌که ساخت خاکریز[۱] را به لطف شمار زیاد کارگر به پایان رساند انواع مختلف ماشین‌های جنگی را به سوی دیوارهای شهر موتیه به پیش راند. برج‌ها را با کوبه‌ها ویران کرده، منجنیق‌ها را علیه جنگجویانی که بر باروها مستقر بودند، به کار انداخت. همچنین ماشین‌های چرخ‌دار شش طبقه را که به بلندی خانه‌ها بودند، به پیش راند.

---

۱. تصادف تاریخی جالبی است که در تاریخ باستان خاکریزی با چنین عظمت، علیه یک شهر جزیره‌ای ـ توسط اسکندر در سال ۳۳۲ پیش از میلاد ـ ساخته شد. خاکریزی که اسکندر علیه صور ساخت نیم مایل طول داشت و معروف است دویست پا عرض داشته است. در باره‌ی روایت هفت ماه محاصره‌ی صور ر.ک به: دیودور سیسیلی (۱۷، ۴۰ ـ ۴۶)؛ آریان (آناباز، ۲، ۱۸ ـ ۲۴)؛ کورتیوس (۴، ۲ ـ ۴).

(۲) با این حال ساکنان موتیه، هرچند خطر در چند قدمی بود و از هر کمکی محروم بودند، از نزدیک شدن سپاه دنیس هراسی به دل راه ندادند. آنان که می‌خواستند بیش از محاصره‌کنندگان شور و رشادت از خویش نشان دهند، در بلندای بزرگ‌ترین دکل‌ها، آویزان می‌شدند که مملو از سربازانی بود که از این نقاط مرتفع، مشعل‌های آتشین و الیاف کتانی مشتعلی که به قیر آغشته بود، بر ادوات دشمنان پرتاب می‌کردند.

(۳) آتش به ادوات جنگی سرایت می‌کرد، ولی سیسیلیان بی‌درنگ شتافته، آن‌ها را خاموش می‌کردند. آنان با وارد ساختن ضربات کوبه بر دیوار توانستند شکافی بزرگ در آن ایجاد کنند. محاصره‌کنندگان و محاصره‌شدگان گرد آمده، بر این محل هجوم آوردند و جنگی سخت در آن‌جا درگرفت.

(۴) سیسیلیان که می‌پنداشتند بر شهر سیطره یافته‌اند تمامی تلاش خویش را برای انتقام از شکنجه‌هایی که پیش از این کارتاژها* بر آنان روا داشته بودند، به کار گرفتند. ساکنین شهر نیز به نوبه‌ی خویش از آن‌جا که به نوعی مرارت‌های بردگی را در پیش چشمانشان می‌دیدند و از هیچ راه گریزی ـ نه از خشکی و نه از دریا ـ برخوردار نبودند با از جان‌گذشتگی، به دفاع از خویش پرداختند.

(۵) آنان همین که پی بردند دیگر یارای دفاع از باروها را ندارند در کوی و برزن سنگر ایجاد کرده و از خانه‌هایی که به فاصله‌ی بسیار دور از مرکز شهر واقع بودند به‌عنوان سنگر ـ که با هزینه‌ی گزافی ساخته شدند ـ استفاده کردند. این امر نیروهای دنیس را در شرایط بحرانی قرار داد.

(۶) زیرا آن‌ها پس از ورود به داخل باروها، گمان بردند که شهر را به اختیار خویش گرفته‌اند، ولی به واسطه‌ی بارانی از تیرها که از بالای خانه‌ها به سوی آن‌ها پرتاب می‌شد از پای درمی‌آمدند.

(۷) در این هنگام دنیس برج‌های چوبین را تا نخستین خانه‌ها نزدیک کرده، بر آن‌ها پل‌های متحرکی برپا داشت و چون ادوات محاصره به بلندی سقف‌های

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی، فینیقی‌ها آمده است.

خانه‌ها بودند نبرد تن‌به‌تن درگرفت. سیسیلیان به‌وسیله‌ی این پل‌های متحرک، به زور وارد خانه‌ها شدند.

۵۲. (۱) با این حال ساکنان موتیه به رغم خطر بزرگی که آن‌ها را تهدید می‌کرد، بی‌باکانه پیش چشم زنان و فرزندان خویش می‌جنگیدند. برخی که پدران و مادرانشان آن‌ها را در بر گرفته و از ایشان می‌خواستند که آن‌ها را تسلیم خواست دشمنان نکنند، چنان برمی‌افروختند که به هیچ روی به نجات جان خویش نمی‌اندیشیدند. برخی دیگر که ناله و زاری زنان و فرزندانشان را می‌شنیدند ترجیح می‌دادند سلاح در دست بمیرند تا این‌که شاهد اسارت فرزندانشان نباشند.

(۲) وانگهی، گریز از شهر غیرممکن بود زیرا آب از هر سو گرداگرد شهر را فراگرفته، دشمنان نیز بر دریا سیطره داشتند. بیشتر آن‌ها می‌هراسیدند و عمده‌ترین دلیل ناامیدی‌شان این بود که درگذشته با اسیران یونانی با بی‌رحمی تمام رفتار کرده بودند و از تجسم چنین رفتاری نسبت به خود سخت رنج می‌بردند. بنابراین دیگر راهی غیر از پیروز شدن یا با افتخار جنگیدن و جان سپردن برایشان باقی نمانده بود.

(۳) این تصمیم محاصره‌شدگان، سیسیلیان را در مخمصه‌ی بزرگی قرار داد.

(۴) آن‌ها بر الوارهایی که به‌عنوان پل‌های متحرک مورد استفاده قرار می‌گرفتند، می‌جنگیدند، بدین‌جهت از آن‌جا که در فضای تنگی قرار داشته و با دشمنانی که هیچ امیدی به نجات جان خویش نداشتند، نبرد می‌کردند، با تلفات به عقب رانده شدند. در نتیجه، برخی در حال جنگ تن‌به‌تن زخم‌های کاری وارد کرده یا دریافت می‌داشتند و از پای درمی‌آمدند. برخی دیگر که توسط موتیه‌ای‌ها به عقب رانده می‌شدند از بالای الوارها به پایین افتاده، هلاک می‌شدند.

(۵) عاقبت این محاصره چند روز به طول انجامید. دنیس عصرها دستور عقب‌نشینی صادر می‌کرد و یورش نهایی‌را به تعویق می‌انداخت. پس‌از آن‌که ساکنان موتیه را به این نوع جنگ خوی داد؛ در لحظه‌ای که دو جناح نبرد به عقب نشستند، دنیس، آرخیلوس توریومی[1] را به همراه یگانی از سپاهیان زبده اعزام داشت.

---

1. Archylus de Thurium

(۶) وقتی شب فرا رسید، وی نردبان‌هایی را برای بالا رفتن از خانه‌های ویران شده به کار گرفت و پس از آن‌که به بالای آن‌ها رفت، موقعیت مناسبی را در اختیار گرفت و در آن‌جا منتظر ورود نیروهای دنیس شد.

(۷) ساکنین موتیه پس از این غافل‌گیری، با سرعت تمام شتافتند و به رغم آن‌که دیر رسیدند، تمامی خطرات را برای عقب راندن دشمن به جان خریدند. پیکاری سخت درگرفت و سیسیلیان تنها در سایه‌ی برتری شمار به سختی توانستند رقیب خویش را شکست دهند.

۵۳. (۱) سپاه دنیس، بی‌درنگ از طریق خاکریز وارد موتیه شدند و اندکی بعد، تمام میدان جنگ پوشیده از اجساد شد، زیرا سیسیلی‌ها در ظلم و بیدادگری با کارتاژها چشم و هم‌چشمی کرده، بی‌رحمانه تمامی ساکنینی را که می‌دیدند به قتل رسانده و زنان، بچه‌ها و پیران را نیز از این قتل‌عام معاف نمی‌داشتند.

(۲) دنیس که بر آن بود اهالی شهر را به بردگی کشاند، کشتار اسیران را متوقف کرد، زیرا می‌خواست با فروش آن‌ها پولی برای خویش حاصل کند، اما چون سپاهیانش هیچ وقعی به این دستور ننهادند و وی برای خشم و غضب سیسیلیان پایانی نمی‌دید، به‌وسیله‌ی جارچیان اعلام داشت که موتیه‌ای‌ها درون معابدی که توسط یونانیان پرستش می‌شوند پناهگاهی برای خویش جستجو کنند.

(۳) چنین شد؛ سربازان از کشتار دست کشیده، با شور و اشتیاق به چپاول خانه‌ها پرداختند. این‌چنین میزان هنگفتی نقره و طلا، جامگانی فاخر و تلی از دیگر اشیای قیمتی فراچنگ آوردند. دنیس، سربازان را در چپاول و غارت شهر آزاد گذارد تا آن‌ها را برای به جان خریدن خطرات جنگ آماده‌تر سازد.

(۴) وی پس از این موفقیت به آرخیلوس ـ به‌عنوان نخستین فردی که از دیوارها بالا رفت ـ تاجی به وزن صد مین[1] اهدا کرد و به دیگران پاداش‌هایی به فراخور شجاعتشان داد و موتیه‌ای‌هایی را که پس از این شکست زنده مانده بودند،

---

۱. معادل ده هزار دراخم

در مزایده به فروش رساند. دنیس، دایمن[1] و برخی از دیگر اسرای یونانی را ـ که نیروی کمکی کارتاژیان بودند ـ به صلیب کشید.

(۵) پس از این پیروزی؛ دنیس ساخلویی در موتیه برپا کرد و فرماندهی آن را به بیتون سیراکوزی[2] واگذارد؛ بخش اعظم سپاهیان این ساخلو را سیکول‌ها تشکیل می‌دادند. همچنین در حوالی شهر، لپتین دریاسالار را همراه بیست کشتی بر جای گذارد تا حرکات کارتاژیان را زیر نظر گیرد. دنیس به او دستور داد تا اژست و آنتل را که از دیرزمانی تصمیم به ویران کردن آن‌ها گرفته بود، به محاصره‌ی خویش درآورد. چون تابستان به سر آمد، وی با سپاه به سیراکوز بازگشت.

در این زمان سوفوکل[3]، شروع به نگارش تراژدی در آتن کرد و دوازده بار جایزه‌ی نخست را از آن خود نمود.

۵۴. (۱) با پایان یافتن سال، فورمیون[4] به آرخونتی آتن منصوب شد؛ رومیان شش تریبون نظامی را به نام‌های کنیوس ژنوسیوس[5]، لوسیوس آتیلیوس[6]، مارکوس پومپونیوس[7]، کایوس دویی‌لیوس[8]، مارکوس وتوریوس[9] و والریوس پوبلیوس[10]، به مقام کنسولی برگزیدند و المپیاد نود و ششم ـ که در آن اپولیس الیدی[11] برنده مسابقات دو و میدانی شد ـ برگزار گردید.[12]

(۲) در این سال، دنیس، جبار سیراکوزیان، همراه تمامی سپاه، سرزمین زیر

---

1. Daïmène
2. Biton de Syracuse

۳. (Sophocle)؛ وی نوه‌ی تراژدی‌نویس بزرگ بود.

4. Phormion
5. Cnéius Génucius
6. Lucius Atilius
7. Marcus Pomponius
8. Caïus Duilius
9. Marcus Véturius
10. Valérius Publius
11. Eupolis d'Elide

۱۲. نخستین سال از المپیاد نود و ششم؛ سال ۳۹۶ پ.م

فرمان کارتاژیان را به تصرف خویش درآورد. وی هنگامی که زمین‌های اطراف شهر را نابود می‌کرد؛ هالیسی‌ها[1]، وحشت‌زده، نمایندگانی را به سوی وی روانه و پیمانی با او منعقد ساختند. امّا اژستیان شبانگاه و به شیوه‌ای غیرمنتظره بر محاصره‌کنندگان حمله‌ور شده، چادرها را آتش زده و آشفتگی را در اردوی دشمن ایجاد کردند.

(۳) آتش زبانه کشید و خاموش کردن آن غیرممکن شد؛ سربازانی که برای خاموش کردن آتش شتافتند، هلاک شدند و بیشتر اسبان همراه با چادرها طعمه‌ی حریق شدند.

(۴) با این حال، دنیس به نابود کردن زمین‌های اطراف ادامه داد، بی‌آن‌که هیچ ایستادگی را برتابد. لپتین دریاسالار نیز که در موتیه اقامت گزیده بود به نوبه‌ی خویش حرکات دشمنان را زیر نظر داشت. کارتاژیان با آگاهی از توان سپاه دنیس، بر آن شدند به واسطه‌ی تدارکات جدید جنگی از وی پیشی گیرند.

(۵) بنابراین بر اساس قانون، قدرت مطلقه را به ایمیلکار* واگذار کردند و نیروهایی را از سراسر لیبی و ایبری فراخواندند؛ این نیروها مرکب از متحدین و سربازان مزدور بود. آنان این چنین توانستند سپاهی با بیش از سیصد هزار پیاده‌نظام، چهار هزار سواره‌نظام و چهارصد ارابه گرد آورند. ناوگانشان متشکل از چهارصد کشتی دراز و بر پایه‌ی گزارش افور، بیش از ششصد کشتی باری مملو از آذوقه و دیگر ادوات جنگی بود.

(۶) از دیگر سوی، تیمه[2] می‌گوید که نیروهایی که از لیبی گرد هم آمدند بیش از صد هزار تن نبودند و نقل می‌کند که سی هزار تن دیگر در سیسیل به این نیروها اضافه شدند.

۵۵. (۱) ایمیلکار در حین عزیمت نامه‌ای مهر و موم شده را به تمام دریاسالاران داد و به آن‌ها دستور داد؛ تنها زمانی که بر پهنه‌ی دریا قرار گرفتند، آن را

---

1. Halyciens

*. در ترجمه‌ی انگلیسی همواره به جای ایمیلکار، هیمیلکون آمده است.

2. Timée

گشوده و دستوراتی را که در آن مرقوم شده است به اجرا درآورند. وی این حیله‌ی جنگی را درانداخت تا هیچ جاسوسی نتواند آنچه را که وی در آن نوشته بود به دنیس گزارش دهد؛ در این نامه‌ها آمده بود که همگی به سوی پانورم راهی شوند.

(۲) تمامی ناوگان با بهره‌گیری از بادی مساعد لنگرها را کشیدند؛ کشتی‌های باری بر پهنه‌ی دریا و تری‌رم‌ها در امتداد ساحل به سوی موتیه* بادبان برافراشتند. بادی مناسب می‌وزید و همین‌که نخستین کشتی‌های باری در سیسیل نمایان شد، دنیس، لپتین را با سی تری‌رم اعزام کرد و به وی دستور داد تری‌رم‌ها را بر کشتی‌های دشمن بکوبد و همه آن‌ها را در هم شکند.

(۳) این دستور بی‌درنگ اجرا گردید و در نخستین پیکار، لپتین برخی کشتی‌ها را همراه با تمامی نفرات آن غرق ساخت؛ برخی دیگر از کشتی‌ها که پاروزنان چیره‌دستی در آن‌ها سوار بودند و بخت نیز با آن‌ها یار بود توانستند به راحتی جان خویش را نجات دهند. با این حال، شمار کشتی‌هایی که غرق شدند ۵۰ کشتی بود و پنج هزار تن و دویست ارابه‌ی جنگی در آن‌ها جای داشتند.

(۴) به هر روی، ایمیلکار به پانورم رسید، نیروهایش را از کشتی پیاده نمود و آن‌ها را علیه دشمن راهی گردانید. وی به تری‌رم‌ها دستور داد که در امتداد ساحل پیشروی کنند؛ در حین پیشروی به واسطه‌ی خیانتی، اریکس را به تصرف خویش درآورد و مقابل موتیه اردو زد. هنگامی که ایمیلکار، موتیه را به محاصره درآورد دنیس در اژست به سر می‌برد.

(۵) سیسیلیان میل به جنگ داشتند، اما دنیس که از شهرهای متحدین، بسیار دور و آذوقه‌اش در شرف تمام شدن بود، بهتر دید میدان جنگ را به جای دیگری منتقل نماید.

(۶) بنابراین عزم خویش را به عقب‌نشینی جزم کرده، سیکانی‌ها را بر آن داشت تا در این زمان شهرهای خویش را ترک گفته، در خدمت سپاه قرار گیرند. دنیس در ازای آن به آن‌ها وعده داد که سرزمینی حاصل‌خیزتر و نیز مسکونی را در

*. در ترجمه‌ی انگلیسی «به سوی دریای لیبی» آمده است.

اختیار آن‌ها گذارده و نیز افزود که پس از پایان جنگ، وی هر کس را برای بازگشت به زادگاه آزاد خواهد گذارد. شمار اندکی از سیکانی‌ها که می‌هراسیدند با عدم پذیرش در معرض چپاول و غارت قرار گیرند مطیع امر دنیس گردیدند. [بیشتر مردم آن را نپذیرفتند][1] هالیسی‌ها این امر را سرمشق خویش قرار داده، نمایندگانی به سوی کارتاژها فرستادند و با آن‌ها پیمانی منعقد کردند. دنیس به سوی سیراکوز راهی شد و سرزمینی که سپاه را از آن عبور می‌داد، ویران کرد.

۵۶. (۱) ایمیلکار که اوضاع بر وفق مرادش پیش می‌رفت، آماده شد تا سپاه را به سوی مسین راهی گرداند، زیرا بسیار علاقه‌مند بود بر آن سیطره یافته و این موقعیت ممتاز را به اشغال خویش درآورد. در واقع، بندر مسین در جای مناسبی واقع بود[2] و می‌توانست تمامی ناوگان کارتاژیان را که بیش از ششصد کشتی بود در خود جای دهد. ایمیلکار همچنین امیدوار بود که با تصرف تنگه‌ها بتواند مانع از ارسال کمک یونانیان ایتالیا شده و ناوگانی را که از پلوپونز می‌آمدند تحت کنترل خویش درآورد.

(۲) در حالی‌که این نقشه را در سر داشت، پیمان اتحادی با هیمریان و ساکنان قلعه‌ی سفالودیوم[3] منعقد ساخت. آنگاه شهر لیپار[4] را به تصرف درآورد و به ساکنین این جزیره خراجی به میزان سی تالان تحمیل کرد. عاقبت هنگامی که ناوگانش در امتداد ساحل پیشروی می‌کرد پیشاپیش سپاه، خود را به مسین رساند.

(۳) ایمیلکار پس از طی این مسافت، در پلوریس[5] ـ که در صد استادی مسین واقع است[6] ـ اردو زد. هنگامی که ساکنین این شهر از حضور دشمن آگاه شدند

[۱]. کلماتی را که بین دو کروشه قرار دارد در متن اصلی وجود ندارد.
[۲]. موقعیت ممتاز مسین، تمامی کسانی را که به تماشای آن می‌پردازند، غرق حیرت می‌سازد. این شهر که در انتهای شمال شرقی سیسیل و تقریباً مقابل رژیوم یا رگیو (Reggio) قرار دارد شاه‌رگی حیاتی است که دریای ایونی را به دریای تیره‌نی مرتبط می‌سازد.

3. Céphaloedium
4. Lipare
5. Péloris

[۶]. بیش از هجده کیلومتر

نظرات متفاوتی درباره‌ی این جنگ داشتند.

(۴) برخی که بر قدرت دشمن واقف بوده و خود را بدون متحد و محروم از سواره‌نظام ـ که دراین اوان در سیراکوز به سر می‌برد ـ می‌دیدند، از ایستادگی در برابر محاصره چشم‌پوشی کردند؛ حصارهای ویران شده، قدرت دفاع را از آن‌ها سلب کرده بود و زمان موجود نیز اجازه‌ی بازسازی را به آن‌ها نمی‌داد. بنابراین فرزندان و زنان خویش را از مسین خارج کرده، آن‌ها را همراه گران‌بهاترین اشیا به شهرهای اطراف منتقل کردند.

(۵) دیگر مسنیان که ندای غیبی را شنیده بودند که می‌گفت: «کارتاژیان می‌باید در مسین آب آورند»؛ این ندای غیبی را به فال نیک گرفتند و متقاعد شدند که کارتاژها روزی در مسین برده خواهند گردید.

(۶) آن‌ها که این‌چنین دل استوار شده بودند، دیگر شارمندان را با خویش هم‌داستان کرده، آنان را به جنگیدن برای آزادی ترغیب کردند و از میان جوانان یگان زبده‌ای را برگزیده، آن‌ها را به پلورید[1] روانه کردند تا از پیشروی دشمن جلوگیری کنند.

۵۷. (۱) مقارن با این وقایع، ایمیلکار وقتی مشاهده کرد که مسنیان در پی آنند که مانع از عبورش گردند، دویست کشتی را اعزام داشت تا شهر را به محاصره درآورند. وی با خردمندی می‌خواست، هنگامی که نیروهای مسین در پی بستن راه بر او هستند به راحتی از طریق دریا بر این شهر سیطره یابد؛ زیرا این شهر در این اوان بی‌دفاع وانهاده شده بود.

(۲) باد شمال وزیدن گرفت و ناوگانش بی‌درنگ بادبان برافراشته، وارد بندر گردید. یگانی که به پلورید روانه شده بود هر چند با شتاب زیادی راه‌پیمایی کردند، امّا تنها پس از ورود کشتی‌های دشمن به بندر، وارد شهر شدند.

(۳) این‌چنین کارتاژیان که مسین را از هر طرف به محاصره درآورده بودند از طریق شکاف‌ها به درون شهر نفوذ کرده، شهر را در اختیار خویش گرفتند.

---

1. Péloride

(۴) مردان بی‌باک مسین به قتل رسیدند، برخی به شهرهای اطراف پناه برده و شمار زیادی به کوه‌های مجاور روانه شدند و در دژهای این سرزمین متفرق گردیدند.

(۵) از باقی آن‌ها، برخی به اسارت درآمدند و برخی دیگر که در بندر گیر افتاده بودند خود را به دریا انداختند، به این امید که با شنا از تنگه عبور نمایند. شمار اینان بیش از دویست تن بود و جریان آب بیشتر آن‌ها را با خود برد و بدین‌سان هلاک شدند. تنها پنجاه تن توانستند خود را به ساحل ایتالیا برسانند.

(۶) ایمیلکار پس از آن‌که تمام قوایش را در مسین گرد هم آورد، ابتدا به ویران کردن قلاع این سرزمین مبادرت ورزید؛ ولی چون این قلاع بسیار مستحکم بود و نیز آن‌هایی که در آن‌جا پناه جسته بودند به سختی از خویش دفاع می‌کردند، وی بی‌آن‌که در این اقدام توفیقی حاصل کند به شهر بازگشت. سپاه را لختی در آن‌جا استراحت داد و سپس بر آن شد تا به سوی سیراکوز راهی گردد.

۵۸. (۱) سیکول‌ها که تنفری دیرینه از دنیس در دل داشتند، از این فرصت بهره جسته، اتحاد با وی را رها کرده و جملگی ـ غیر از آسورینی‌ها[1] ـ جانب کارتاژیان را گرفتند. دنیس بردگانی را که در سیراکوز بودند، آزاد کرده، شصت کشتی جنگی را از آن‌ها تجهیز کرد. وی نمایندگانی به سوی لاسدمونیان روانه ساخت تا از آن‌ها نیروی کمکی، مشتمل بر بیش از هزار مزدور، درخواست کند. وی شخصاً تمامی دژهای سرزمین را مورد بازدید قرار داد و تمامی آذوقه و مایحتاج زندگی را برای آن‌ها فراهم دید. دژهای لئونتن‌ها رابا توجه و دقت بسیار مستحکم ساخت و آذوقه لشکریان را به آن‌جا منتقل کرد.

(۲) هم‌چنین کامپانی‌ها را که درکاتان سکنی داشتند، متقاعد کرد، به شهری که امروزه اتنا نام دارد نقل مکان کنند، زیرا این شهر از موقعیت بسیار مستحکمی برخوردار بود. پس از آن، تمامی سپاه را به شصت استادی سیراکوز منتقل کرد و در

---

1. Assoriniens

حوالی توروس[1] اردو زد. وی در این هنگام سی هزار پیاده‌نظام، بیش از سه هزار سواره‌نظام و صد و هشتاد کشتی ـ که در بین آن‌ها شمار بسیار کمی تری‌رم موجود بود ـ تحت فرمان خویش داشت.

(۳) ایمیلکار پس از آن‌که دیوارهای مسین را ویران کرد به سربازانش دستور داد خانه‌ها را با خاک یکسان کرده، خشت و چوبی در آن‌جا باقی نگذارند؛ بلکه تمامی اشیای ساخت و ساز را سوزانده یا درهم شکنند. این کار به لطف شمار افرادی که بدان گماشته شده بودند بی‌درنگ اجرا گردید و بازشناسی محلی که این شهر در آن‌جا بنا شده بود، ناممکن شد.

(۴) ایمیلکار با در نظر گرفتن این امر که مسین در فاصله‌ی بسیار دوری از شهرهای هم‌پیمان واقع است و نیز با ملاحظه‌ی این‌که شهر در موقعیتی ممتاز قرار دارد، بین دو چیز؛ که یا آن را تمام و کمال غیرمسکونی سازد یا آن را بر پایه‌های محکم و پردوام مستقر نماید، مردّد بود.

۵۹. (۱) ایمیلکار پس از بلایی که بر سر مسنیان آورد و میزان تنفّر خویش را نسبت به یونانیان نشان داد؛ ماگون[2] دریاسالار را اعزام کرد و به وی دستور داد کوهی را که توروس نامیده می‌شد، دور بزنند. این منطقه در آن اوان توسط سیکول‌ها ـ که بسیار پرشمار، ولی بدون سردار بودند ـ اشغال شده بود.

(۲) دنیس پیشتر سرزمین ناکسوس‌ها را در اختیار آن‌ها گذارده بود تا در آن جا سکنیٰ گزینند، ولی آن‌ها که شیفته‌ی وعده‌های ایمیلکار شده بودند توروس را به اشغال خویش درآوردند. چون این مکان از موقعیت بسیار مستحکمی برخوردار بود در آن‌جا مستقر شده، آن را با باروهایی محصور گردانیدند و حتی پس از جنگ نیز آن را در اشغال خویش داشتند؛ عاقبت شهری در آن‌جا بنا نهادند که به خاطر اقامتشان در توروس، تورومنیوم[3] نام گرفت.

(۳) ایمیلکار در این زمان با سپاه زمینی قدم در راه گذارد و بی‌درنگ به

---

1. Taurus 2. Magon
3. Tauroménium

بخشی از ناکسی[1] رسید که پیشتر از آن سخن رانده بودیم؛ ماگون نیز هم‌زمان از راه دریا به آن‌جا رسید؛ اما آتش‌فشانی که به تازگی در اتنا روی داده، دامنه‌ی آن تا دریا نیز گسترده شده بود، مانع از آن شد که نیروهای زمینی هماهنگ با ناوگان دریایی پیشروی کنند، زیرا کرانه‌های دریا توسط گدازه‌های آتشفشانی ویران شده بود به طوری که سپاه زمینی ناچار شد کوه اتنا را دور بزند.

(۴) بنابراین به ماگون دستور داد در حالی که خود از داخل سرزمین می‌گذرد، وی به سوی کاتان بادبان برافراشته و به سرعت ناوگان را در ساحل سرزمین کاتان گرد هم آورد؛ زیرا می‌ترسید سیسیلیان از پراکندگی نیروها بهره جسته، با ماگون وارد نبرد دریایی شوند. این در واقع، آن‌چه بود که روی داد.

(۵) دنیس که می‌دانست حرکت ماگون به آرامی صورت می‌گیرد و راه خشکی نیز طولانی و دشوار است با سرعت تمام راهی کاتان گردید، به این قصد که پیش از آن‌که ماگون بتواند به ایمیلکار ملحق گردد، وی از طریق دریا بر او حمله‌ور شود.

(۶) وی در این اندیشه بود که با استقرار نیروهای زمینی در طول ساحل، به سربازان خودی شجاعت بیشتری بخشیده، سربازان دشمن را هراسناک ساخته و در صورت شکست، به آسانی بتواند به همراه باقی ناوگان نزد سپاه زمینی رفته، جان خویش را نجات بخشد.

(۷) وی پس از آن‌که این نقشه را پی‌ریزی کرد لپتین را همراه کشتی‌های جنگی روانه کرد و به وی دستور داد که با تمامی ناوگان وارد جنگ گردد و به هیچ روی آرایش نظامی را برهم نزند تا نیروها متفرق نگردند و بدین‌سان، در معرض خطر، از جانب دشمنی که در شمار از آنان برتر است، قرار نگیرند؛ زیراً ماگون دست‌کم پانصد کشتی جنگی تحت فرمان خویش داشت که در میان آن‌ها کشتی‌های باری و دیگر کشتی‌های مجهز به مهمیزهای مسین یافت می‌شد.

۶۰. (۱) هنگامی که کارتاژیان دیدند، ساحل ناگهان مملو از جنگجویان

---

1. Naxie

شده و ناوگان یونانی نیز در تعاقبشان است، وحشتی عظیم وجودشان را فراگرفت و بر آن شدند راهی ساحل گردند، اما آنگاه که اندیشیدند جنگیدن هم بر روی خشکی و هم بر روی دریا ممکن است موجب از دست دادن همه چیز گردد؛ بی‌درنگ تصمیم خویش را تغییر دادند. بنابراین تصمیم به نبرد دریایی گرفته، کشتی‌های جنگی را برای نبرد آراسته، خود را آماده رویارویی با حمله‌ی دشمن کردند.

(۲) لپتین همراه سی کشتی برگزیده، پیشاپیش باقی ناوگان پیشروی کرد و بی‌محابا و با بی‌احتیاطی وارد جنگ شد. بی‌درنگ بر خط مقدم کارتاژیان یورش برد و در بادی امر تعداد زیادی از تری‌رم‌های دشمنان را غرق کرد؛ ولی ماگون با تمامی ناوگانش، سی کشتی سیراکوزی را در بر گرفته، وارد نبردی گردید که در آن سپاهیان لپتین از حیث شجاعت برتر بودند، اما کارتاژیان از حیث شمار بر آن‌ها برتری داشتند.[1]

(۳) در نتیجه جنگ سختی درگرفت؛ ملوانان با بردن کشتی‌ها به پهلوی هم، نبرد دریایی را به کارزاری بر خشکی شبیه ساختند؛ زیرا این کشتی‌ها دیگر از فاصله‌ای دور به سوی هم نمی‌تاختند بلکه به یکدیگر نزدیک می‌شدند تا همدیگر را درهم شکنند.

برخی که می‌خواستند با پریدن وارد کشتی‌های دشمن شوند، به دریا می‌افتادند؛ برخی دیگر که موفق به چنین کاری می‌شدند بر عرشه‌ی کشتی دشمن به جنگ می‌پرداختند.

(۴) عاقبت، لپتین به عقب رانده شد و ناچار شد به سوی پهنه‌ی دریا بگریزد؛ باقی کشتی‌های جنگی که دچار بی‌نظمی و آشفتگی شده بودند به تصرف کارتاژیان درآمدند؛ زیرا شکست لپتین، کارتاژیان را بی‌باک‌تر گردانید و ناامیدی در میان سیسیلیان سایه‌گستر شد.

---

[۱]. بر پایه‌ی متن، کارتاژیان، برعکس، در ابراز شجاعت برتر بودند، در حالی که سپاهیان لپتین از حیث شمار برتری داشتند. در این‌جا اشتباهی رخ داده است؛ هم‌چنان‌که از آن‌چه در ادامه‌ی این جنگ می‌گذرد، می‌توان به سادگی از آن یقین حاصل کرد.

(۵) جنگ این چنین پایان یافت؛ کارتاژها با شور و شوقی تازه به تعقیب دشمنان ـ که با آشفتگی پا به فرار گذارده بودند ـ پرداختند و بیش از صد کشتی را غرق کرده، با استقرار قایق‌های پارویی در طول ساحل، تمامی کسانی را که سعی داشتند شناکنان به اردوی سپاه زمینی پناه جویند، گردن می‌زدند.

(۶) این چنین شمار زیادی در نزدیکی ساحل هلاک شدند، بی‌آن‌که دنیس بتواند کمکی به آن‌ها کند. سراسر میدان جنگ مملو از اجساد سپاهیان و لاشه‌ی کشتی‌ها شد. تعداد زیادی از کارتاژیان در این جنگ دریایی کشته شدند؛ سیسیلیان بیش از صد کشتی و افزون بر بیست هزار مرد جنگی را از دست دادند.

(۷) کارتاژیان پس از پایان جنگ در بندر کاتان لنگر انداختند، کشتی‌هایی را که به تصرف خویش درآورده بودند با یدک به همراه خویش کشانده، آن‌ها را به خشکی رساندند و به تعمیر آن‌ها مشغول شدند. بدین‌سان درخشش این پیروزی، نه تنها توسط خبری که پخش گردید، بلکه به واسطه‌ی منظره‌ی کشتی‌های به تصرف درآمده از دشمن، خودنمایی می‌کرد.

۶۱. (۱) سیسیلیان هنگام عقب‌نشینی به سیراکوز، اندیشیدند که در این شهر به محاصره درخواهند آمد و ناچارند محاصره‌ای دشوار را برتابند. پس، از دنیس خواستند که آن‌ها را مستقیماً به رویارویی با ایمیلکار ـ که به نظر می‌رسید پس از این پیروزی [مراقبت کمتری از خود نشان دهد][1] ـ رهنمون سازد. آن‌ها بر این امید بودند که با حضوری ناگهانی، بربرها را غافلگیر کرده و شکستی را که متحمل شده بودند، جبران کنند.

(۲) دنیس ابتدا به این پافشاری‌ها تن داد و آماده‌ی لشکرکشی علیه ایمیلکار شد؛ ولی وقتی برخی از دوستانش به وی گفتند که اگر ماگون با تمامی ناوگان به سوی سیراکوز راهی گردد، وی ممکن است شهر را از دست دهد، بی‌درنگ از این تصمیم چشم‌پوشی کرد. وی که در نتیجه‌ی چنین اقدامی مسین را به دشمن واگذار کرده بود، بی‌دفاع رهاکردن سیراکوز را دور از عقل و احتیاط دانست و به راه‌پیمایی

[1]. در این‌جا متن مخدوش است.

خویش برای بازگشت به شهر ادامه داد.

(۳) اما بیشتر سیسیلیان ناراضی از این‌که به خواسته‌شان پاسخ مثبت داده نشد، دنیس را رها کردند؛ برخی به زادگاهشان بازگشتند و برخی دیگر به دژهای اطراف پناه بردند.

(۴) در این حال، ایمیلکار پس از دو روز به ساحل کاتان رسید و تمامی کشتی‌های جنگی را به خشکی رساند تا آن‌ها را از طوفانی که در راه بود، مصون دارد. وی چند روز در آن‌جا توقف کرد و نمایندگانی را به سوی کامپانی‌ها ـ که شهر اتنا را در اشغال خویش داشتند ـ فرستاد تا آن‌ها را تحریک کند، علیه دنیس شورش کنند.

(۵) در عین حال به آن‌ها وعده داد که سرزمینی وسیع در اختیار آنان بگذارد و غنایمی را که از دشمن فراچنگ می‌آورد با آن‌ها تقسیم کند. وی بدان‌ها گوشزد کرد که کامپانی‌هایی که در انتل سکنیٰ دارند از کارتاژیان حمایت کرده، علیه سیسیلیان خود را مجهز ساخته‌اند؛ عاقبت به آن‌ها خاطرنشان کرد که نژاد یونانی، دشمن تمامی سرزمین‌هاست.

(۶) اما کامپانی‌ها که گروگان‌هایی را در اختیار دنیس گذارده و بهترین سربازانشان را به سیراکوز فرستاده بودند، ناچار بودند به رغم میل خویش ـ که همانا قرارگرفتن در صف کارتاژیان بود ـ اتحادشان را با دنیس حفظ نمایند.

۶۲. (۱) پس از این رویدادها، دنیس هراسناک از کارتاژیان، پولیکسن[۱]، برادر زنش را به‌عنوان نماینده، به سوی تمامی یونانیان ایتالیا، لاسدمونیان و کورنتیان روانه ساخت تا از آن‌ها درخواست کند به یاری‌اش آمده، اجازه ندهند شهرهای یونانی در معرض نابودی کامل قرارگیرند؛ وی همچنین مأمورانی را به پلوپونز فرستاد، مبالغ هنگفتی پول در اختیار آن‌ها گذارد و دستور داد پول‌ها را برای جمع‌آوری مزدور به کارگیرند و در دادن مواجب بخیل نبوده، گشاده‌دستی کنند.

(۲) در این حال، ایمیلکار با غنایمی که از دشمنان به دست آورده بود، برای

1. Polyxène

کشتی‌های خویش عرشه ساخته، به سوی بندر بزرگ سیراکوز پیش رفت و موجب ترس و وحشت در این شهر گردید. دویست و هشت کشتی دراز وارد این بندر شد؛ کشتی‌ها برای جنگ آراسته شده، پاروها در خارج قرار گرفته و به طرزی باشکوهی با غنایم مزین شده بودند. افزون بر هزار کشتی باری که بیش از پانصد ملوان را حمل می‌کردند،* در پی این کشتی‌ها آمدند. این‌چنین، شمار کشتی‌ها نزدیک به دو هزار کشتی برآورد می‌شد. نتیجه این شد که هرچند بندر سیراکوزیان بسیار وسیع بود، با این حال مملو از کشتی شد و بادبان‌های کشتی‌ها موجب شدند که این بندر به چشم نیاید.

(۳) به مجرد این‌که کشتی‌ها لنگر انداختند، در سوی مقابل، سپاه زمینی ظاهر گردید که به گزارش برخی مورخان، مرکب از سیصدهزار پیاده‌نظام، سه هزار سواره‌نظام و دویست کشتی دراز** بود. ایمیلکار، فرمانده کل قوا، چادر خویش را در معبد ژوپیتر برپا کرد. سپاه وی نیز در فاصله‌ی ۱۲ استادی از شهر اردو زد.

(۴) پس از این اقدامات، سپاه را سازماندهی کرد و آن‌ها را در پای دیوارهای سیراکوز برای جنگ آراست و ساکنین آن را به جنگ تحریک کرد. آنگاه صد کشتی از بهترین کشتی‌ها را به بنادر دیگر رهنمون کرد تا سیراکوزیان را ترسانده، به نوعی آن‌ها را وادارد تا ناتوانی و زبونی خویش را در دریا اقرار نمایند.

(۵) چون احدی جرأت پاسخ به چنین تحریکاتی را نداشت، وی سپاهش را به اردو بازگرداند. سپس سربازان مدت سی روز، مزارع اطراف را ویران، درختان را قطع و محصولات را نابود ساختند. این‌چنین آذوقه‌ی فراوانی برای خود فراهم کردند و در عین حال یأس و ناامیدی را بین ساکنین شهر پراکندند.

۶۳. (۱) ایمیلکار هم‌چنین حومه‌ی آخرادین را به تصرف خویش درآورد و

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی اشاره شده که متن در این قسمت افتادگی دارد و آن‌چه که دیودور نوشته مخدوش است. ترجمه‌ی متن انگلیسی چنین است: «آنگاه کشتی‌های باری که افزون بر سه هزار کشتی و بیش از پانصد...».

**. در ترجمه‌ی انگلیسی «دویست کشتی دراز» وجود ندارد. وانگهی چگونه ممکن است که سپاه زمینی دارای کشتی دراز باشد!

معابد سرس[1] و پروسرپین[2] را غارت کرد؛ ولی اندکی بعد کیفری که سزاوار این عمل توهین‌آمیز بود، نصیب وی شد، زیرا از این زمان اوضاع امور هر روز رو به افول گرایید و دنیس شجاعتش را دگر بار به دست آورد و برخی نبردهای پراکنده را آغازید که در آن‌ها پیروزی از آن سیراکوزیان بود.

(۲) شب هنگام، ترس و وحشت کارتاژیان را فرا می‌گرفت و اینان سلاح بر دست می‌دویدند؛ گویی دشمن بر سنگرهایشان هجوم آورده است. هم‌چنین بیماری‌ای شیوع یافت که عامل تمام بالایا و مصیبت‌هایشان بود. برای آن‌که حکایت را قطع نکنیم، اندک زمانی بعد، از آن سخن خواهیم راند.

(۳) ایمیلکار اردو را با دیواری محصور گرداند و تقریباً تمامی آرامگاه‌های اطراف را -که در بین آن‌ها آرامگاه‌های ژلون و همسرش دمارت، از جمله بناهای باشکوه بودند- ویران ساخت. افزون براین بر کرانه‌ی دریا، سه دژ برپا داشت؛ یکی نزدیک پله‌می‌ریوم[3]، دیگری در وسط بندر و سومی، در کنارمعبد ژوپیتر. وی شراب، آذوقه و دیگر توشه‌ها را به این دژها منتقل ساخت، زیرا گمان می‌کرد که محاصره به درازا خواهد انجامید.

(۴) همچنین کشتی‌های باری را به ساردین و لیبی فرستاد تا گندم و دیگر ارزاق را از آن‌جا بیاورند.

در این اوان، پولیکسن - برادرزن دنیس - از پلوپونز و ایونی رسید؛ وی همراه خود سی کشتی جنگی آورد که توسط متحدین تدارک دیده شده بود و تحت فرماندهی فاراسیداس لاسدمونی قرار داشت.

۶۴. (۱) آنگاه دنیس و لپتین با کشتی‌های دراز پهنه‌ی دریا را پیمودند تا آذوقه فراهم نمایند. سیراکوزیان که به نوعی به خود وانهاده شده بودند، با مشاهده کشتی‌ای مملو ازگندم، با پنج کشتی به سوی آن هجوم برده و پس از توقیف، آن را به سوی شهر هدایت کردند.

---

۱. (Cérès)؛ خدای رومی و معادل «دمتر» یونانیان.

۲. (Proserpine) یا «پروزرپین»؛ خدای اقامتگاه ارواح در نزد رومیان که معادل پرسفون یونانیان است.

3. Plemmyrium

(۲) کارتاژیان بی‌درنگ چهل کشتی علیه این پنج کشتی، اعزام نمودند. سیراکوزیان بر کشتی‌هایشان درنشسته و جنگی را آغاز کردند که در آن کشتی فرماندهی را درهم شکسته و بیست و چهارکشتی دیگر را غرق کردند؛ باقی که راه فرار را پیش گرفته بودند تا لنگرگاه دشمن تعقیب کرده، کارتاژیان را به جنگ دریایی برانگیختند.

(۳) اما کارتاژیان نگران و هراسان از رخدادی چنین غیرمنتظره، واکنشی از خویش نشان ندادند. سیراکوزیان کشتی‌هایی را که به تصرف خویش درآورده بودند، به دنبال خویش یدک کشیده، به شهر بردند. آنان با این پیروزی به هیجان آمدند و با ملاحظه‌ی این امر که دنیس، اغلب ازکارتاژیان شکست می‌خورد و آن‌ها بدون حضور وی فاتح شده بودند، غرق شادی شده، بر خود می‌بالیدند.

(۴) آن‌ها گرد هم می‌آمدند و به یکدیگر می‌گفتند که نباید هم‌چنان یوغ بندگی دنیس را بر گردن داشته باشند، زیرا دارای فرصت بسیار مناسبی برای سرنگونی جبار می‌باشند. در واقع، تا آن زمان هیچ جنگ‌افزاری در اختیار نداشتند، اما اکنون به واسطه‌ی جنگ، همگی سلاح در دست داشتند.

(۵) در این کشاکش دنیس سررسید و مجمع عمومی برگزارکرد؛ وی زبان به مدح و ستایش سیراکوزیان گشود و آن‌ها را برانگیخت تا شجاع باشند و وعده داد که به زودی جنگ را به پایان خواهد رساند. وی در شرف پایان دادن به مجمع بود که تئودور سیراکوزی[1] ـ سواره‌نظامی پرآوازه که همگان او را مرد عمل می‌دانستند ـ برخاست؛ از خویش شجاعت به خرج داد و با این عبارات در باب آزادی، زبان به سخن گشود.

۶۵. (۱) «هرچند دنیس سخنان کذب بر زبان رانده است، با این حال آخرین عبارت خطابه‌اش حقیقت است و آن این‌که جنگ به زودی پایان خواهد پذیرفت. وی در صورتی می‌تواند چنین مهمّی را تحقق بخشدکه دیگر بر ما فرمان نراند، زیرا تاکنون اغلب شکست خورده است؛ بنابراین با بازگرداندن آزادی‌ای که

---

1. Théodore le syracusain

پدران ما از آن بهره‌مند بودند می‌تواند به چنین مهمّی دست یابد.

(۲) زیرا اکنون هیچ یک از ما، به میل خود، به استقبال مخاطرات جنگ نخواهد رفت، چه پیروزی هیچ امتیازی را برای ما به ارمغان نخواهد آورد. اگر شکست خوریم ناگزیر خواهیم بود که تحت اطاعت کارتاژیان درآییم و آن‌چه را حکم می‌کنند، گردن نهیم. اگر پیروز گردیم تحت فرمان فرمانروایی غیرقابل تحمل‌تر، گرفتار خواهیم آمد. در واقع، اگر جنگ، کارتاژیان را مهتران ما گرداند، آن‌ها خراجی بر ما تحمیل خواهند کرد و ما را در اداره‌ی حکومت بر پایه‌ی قوانین پیشینمان آزاد خواهند گذارد. در حالی که این مرد، که معابد را به تاراج برده و ثروت‌ها و زندگی شارمندان را فراچنگ آورده است؛ بردگان را اجیر خویش ساخته تا اربابان را به بندگی خویش درآورد و پس از آن‌که در صلح کامل، آسیب‌ها و گزندهایی بر این شهر وارد ساخت که تنها به شهرهای تحت تصرف وارد می‌سازند؛ به ما وعده داده است که جنگ با کارتاژیان را پایان خواهد بخشید.

(۳) باری ما به همان اندازه که علاقه‌مندیم این جنگ خونین پایان گیرد، علاقه‌مندیم خود را از قید جباری که بر سرزمین‌مان فرمان می‌راند، رها سازیم. این دژ که توسط بردگانی مسلح پاسداری می‌گردد، آماج حملات خویش را علیه شهرمان نشانه گرفته است. این شمار انبوه سربازان مزدور، گرد هم آمده‌اند تا سیراکوزیان را به بردگی و بندگی وادارند. اگر وی فرمانروای شهر است برای برپا داشتن عدل و داد نیست، بلکه برای این است که چون فرمانروایی مطلق ـ که تنها در اندیشه‌ی ارضای جاه‌طلبی است ـ رفتار نماید. اکنون دشمنان تنها بخشی از سرزمین ما را در اختیار دارند، حال آن‌که دنیس تمامی آن را در اختیار گرفته تا آن را به کسانی پیشکش نماید که در رونق و شکوفایی جبارگری‌اش، به وی یاری رسانده‌اند.

(۴) تا کی به این ننگ و ذلت، که بی‌باک‌ترین شارمندان مرگ را بر آن ترجیح داده‌اند، تن در دهیم؟ آیا با جنگیدن علیه کارتاژیان، خود را در معرض بزرگ‌ترین مخاطرات، قرار خواهیم داد و جرأت نخواهیم کرد در مقابل این جبار نابکار، برای آزادی و رستگاری میهنمان داد سخن دهیم؟ ما با هزاران دشمن رودررو می‌گردیم و

در مقابل این فرمانروا که حتی شجاعت یک برده‌ی زیر دست را ندارد بر خود می‌لرزیم!»

۶۶. (۱) «چه کسی می‌تواند دنیس را با ژلون مقایسه کند؟ ژلون، به واسطه‌ی شجاعت و بلندنظری‌اش، سیسیل را به کمک سیراکوزیان و دیگر سیسیلیان آزاد ساخت؛ حال آن‌که دنیس که می‌دید آزادی در شهرها برقرار است اجازه داد دشمنان بر تمام دیگر شهرها سیطره یابند و بدین‌سان، میهنمان را تا حد بردگی تنزل داد.

(۲) ژلون که برای رستگاری سیسیل می‌جنگید چنان کرد که در برابر دیدگان هم‌پیمانانش، هرگز دشمنی ظاهر نگردد. دنیس که از موتیه تا تمامی جزیره گریزان بود درون باروهای ما رحل اقامت افکند؛ وی در حق شارمندان بی‌رحم است و حتی از نگاه به دشمن می‌هراسد.

(۳) از این روی ژلون به واسطه‌ی بی‌باکی و بزرگی کارهای نمایانش سزاوار پادشاهی بود؛ نه تنها بر سیراکوزیان بلکه بر سیسیلیان که به میل خود قدرت مطلق را به وی تفویض کردند؛ اما دنیس که برای نابود ساختن هم‌پیمانانش و به بندگی کشاندن هم‌شهریانش،جنگیدن آغازکرد، چگونه‌در نزد همگان به‌حق مایه‌ی انزجار نباشد؟ نه تنها فرمانروایی وی را نمی‌سزد، بلکه وی هزار* بارشایسته‌ی مرگ است.

(۴) به خاطر خبط وی بود که ژلا و کامارین ویران گردیدند و به خاطر اتحادش بود که مسین به تمامی نابود گردید و بیست هزار هم‌پیمان هلاک شدند. عاقبت؛ ما تنها در شهری محبوسیم و تمامی شهرهای سیسیل با خاک یکسان شده است. گذشته از این همه شوربختی، وی اهالی ناکسوس و کاتان را چونان بردگانی به فروش رساند و شهرهایی که اتحادشان می‌توانست کمک شایانی برای ما باشد، ویران ساخت.

(۵) با کارتاژیان دو بار وارد جنگ گردید و هر دو بار شکست خورد و به مجرد این‌که همشهریانش فرماندهی نظامی را به وی تفویض کردند، بی‌درنگ

---

*. در ترجمه‌ی انگلیسی، ده هزار بار آمده است.

آزادی را از ما سلب نمود. کسانی که احترام به قوانین را به وی خاطرنشان می‌ساختند از دم تیغ گذراند و کسانی را که از ثروت هنگفتی برخوردار بودند، تبعید کرد. زنان تبعیدشدگان‌را به‌ازدواج بردگان وکارگران درآورد. عاقبت؛ جنگ‌افزارهای شارمندان را به بربرها و بیگانگان واگذار کرد. آه، ای ژوپیتر و دیگر خدایان! این است آن‌چه که این مرد ساده و بی‌نام و نشان از خویش بر جای گذارده است.»

۶۷. (۱) «چه شد شور و شوق سیراکوزیان برای آزادی؟ کجایند کارهای نمایان نیاکانمان؟ از سیصد هزار کارتاژی که در پای باروهای هیمر به هلاکت رسیدند سخنی به میان نمی‌آورم. از این‌که چگونه نیاکانمان در برابر جبارانی که سودای جانشینی ژلون را در سر می‌پروراندند، به دفاع از خویش برخاستند سخنی نمی‌گویم. لیک واقعه‌ای را برایتان حکایت می‌کنم که به زمان‌های دور بازنمی‌گردد. آن زمان که آتنیان با قوای چشمگیری برای حمله به سیراکوز آمدند، پدرانمان چونان به خوبی از خویش دفاع کردند که حتی یک مرد، برای بردن خبر شکست به آتن، جان به سلامت نبرد.

(۲) و ما در برابر این سرمشق‌هایی که پدرانمان از خویش بر جای نهادند، خود را تحت فرمان دنیس قرار داده‌ایم و آن هم در زمانی که جنگ‌افزارهایمان را نیز در اختیار داریم! بی‌گمان مشیت خدایان، ما را با هم‌پیمانان و جنگ‌افزارهایمان گرد هم آورده تا دگر بار آزادی را فرا چنگ آوریم. از امروز برماست که خود را بی‌باک و خردمند نشان داده، طوق بندگی را از گردن بیرون نهیم.

(۳) پیش از این ما از هم‌پیمانان و جنگ‌افزارها محروم بودیم و نیروهای مزدور، ما را احاطه کرده بودند. در آن اوان می‌بایست خود را تسلیم شرایط سازیم؛ لیک امروز که سلاح و هم‌پیمانانی به منزله‌ی نیروی کمکی و شاهدان شجاعتمان، در اختیار داریم دیگر پاپس نمی‌نهیم و به همگان نشان خواهیم داد که به هیچ روی، نه به خاطر زبونی و سستی، بلکه به خاطر ضرورت شرایط بود که بردگی را تحمل کردیم.

(۴) چگونه می‌توانیم دشمنی را که به پرستشگاه‌های شهر بی‌حرمتی روا داشته به‌عنوان فرمانروا به رسمیت شناخته و شخصی را که یک فرد ساده‌ی

صاحب خرد، اداره‌ی دارایی‌اش را به وی نمی‌سپارد، در رأس حکومت قرار دهیم و عرق شرم نریزیم. هنگامی که تمامی مردم در طی جنگ‌ها به خاطر بزرگی مخاطرات به مقدسات احترام می‌گذارند، چگونه می‌توانیم از شخصی که در الحاد و بی‌دینی شهره‌ی آفاق است، پایان خوشی از جنگی که در آن گرفتاریم، انتظار داشته باشیم؟»

۶۸. (۱) «وانگهی هر که به دقت در این مسائل بیندیشد پی خواهد برد که دنیس، از صلح به اندازه‌ی جنگ هراسان است. در واقع، وی جنگ کنونی را به منزله‌ی موقعیت مناسبی می‌نگرد که سیراکوزیان از پای افتاده توسط دشمن را، مانع می‌گردد علیه وی دست به اقدامی زنند؛ حال آن‌که چنان‌چه کارتاژیان شکست را پذیرا شوند سیراکوزیان به خاطر پیروزی در جنگ برانگیخته شده، خواهند توانست سلاح خویش را برای به دست آوردن آزادی به کار گیرند.

(۲) همچنین بر این باورم که به واسطه‌ی همین انگیزه، در نخستین جنگ، وی ژلا و کامارین را با خیانت رها و این شهرها را خالی از سکنه کرد و در پیمانی که با کارتاژیان منعقد کرد بیشتر شهرهای یونانی خالی از سکنه را در اختیار آن‌ها گذارد.

(۳) بعدها در حین صلح با نقض مفاد پیمان‌ها، ساکنین ناکسوس و کاتان را چون بردگانی به فروش رساند. ناکسوس را ویران ساخته و کاتان را به‌عنوان اقامتگاه در اختیار کامپانیانی گذارد که از ایتالیا خارج شده بودند.

(۴) عاقبت وقتی آن‌هایی که از مرگ رسته و به سرنگون ساختن جبارگری برآمدند، در این شرایط، وی جنگ جدیدی را با کارتاژیان آغازید، زیرا از قرارگرفتن در معرض اقدامات سیسیلیان ـ که چونان سپاهی گرد هم آمده بودند ـ بیش از نقض پیمان‌هایی که وی بدان‌ها سوگند خورده بود، واهمه داشت. هم‌چنین به نظر می‌رسد وی همواره مراقب است تا گزندی به کارتاژیان وارد نسازد.

(۵) اول این‌که وی می‌توانست از پیاده شدن کارتاژیان، در پانورم ـ که در آن اوان از سفری طولانی خسته شده بودند ـ جلوگیری به عمل آورد، ولی نخواست چنین کند. آنگاه وی اجازه داد مسین، این شهر بسیار بزرگ که ازموقعیت خوبی برخوردار بود، ویران گردد و نه تنها این تلفات با کشته شدن شمار زیادی سیسیلی

همراه گشت، بلکه کارتاژها می‌توانستند در آن‌جا مانع از عبور ناوگانی که از ایتالیا و پلوپونز ارسال شده بودند، گردند.

(۶) عاقبت؛ این واقعیتی است که وی در ساحل کاتان بر دشمن حمله‌ور شد: وی این جنگ را در کنار این شهر آغاز کرد تا این‌که شکست‌خوردگان پناه‌گاهی در بنادر بیابند؛ اما وقتی که پس از نبرد دریایی، بادهای سهمگین کارتاژیان را واداشت تا کشتی‌هایشان را به سوی خشکی پیش برند، وی به هیچ روی از این فرصت مناسب برای از پا درآوردن آنان بهره نجست.

(۷) نیروی زمینی کارتاژیان هنوز فرا نرسیده بود و شدت طوفان موجب به گل نشستن کشتی‌هایشان درکنار ساحل گردید؛ اگر در آن زمان با تمام پیاده‌نظام بر آن‌ها می‌تاختیم به راحتی آن‌ها را حین پیاده شدن یا گرفتار در امواج، به اسارت می‌گرفتیم و لاشه‌های ناوگانشان ساحل را می‌پوشانید.»

۶۹. (۱) «لیک گمان نمی‌کنم لازم باشد دنیس را بیش از این در برابر سیراکوزیان متهم سازم؛ زیرا اگر آنان به خاطر رنج و مرارت‌هایی که این جبار بر آن‌ها روا داشته است به کین‌ستانی برنخیزند، من هرگز نخواهم توانست با حرف و سخن آن‌ها را بدین مهم برانگیزم؛ و آیا شما وی را مفسدترین شارمند و سفاک‌ترین جبار و بزدل‌ترین سردار نمی‌پندارید؟

(۲) هر بار که تحت فرمانش جنگیدیم شکست را پذیرا شدیم، با این حال، اندک زمانی پیش که به حال خویش رها شده بودیم با شمار اندکی کشتی جنگی، بر تمامی ناوگان دشمن حمله‌ور شده و آن‌ها را فراری دادیم. بنابراین بر ماست که فرمانده دیگری برگزینیم تا با پیروی از دستورات کسی که به معابد بی‌حرمتی کرده است، با خدایان وارد جنگ نگردیم.

(۳) تا وقتی که ما مطیع امر بزرگ‌ترین دشمن دین می‌باشیم، خدایان، بی‌گمان علیه ما می‌باشند؛ زیرا تحت فرمانش تمامی سپاهمان شکست خورد؛ حال آن‌که بدون او، یگان کوچکی از سپاه برای فراری دادن کارتاژیان کافی بود. در این‌جا چگونه دخالت خدایان بر همگان آشکار نیست؟

(۴) باری؛ ای شارمندان، اگر دنیس به میل خویش پادشاهی را رها کند، به

وی اجازه می‌دهیم که خود و خویشانش از شهر خارج گردند؛ برعکس اگر از آن سرباز زد، فرصت برای فراچنگ آوردن آزادیمان مناسب است. کنون که همگی ما گرد هم آمدیم و سلاح در اختیار داریم و در میان هم‌پیمانانمان ـ که برخی از آن‌ها یونانیان ایتالیا و برخی دیگر پلوپونزیان هستند ـ می‌باشیم؛

(۵) فرمانده خویش را بنا بر قوانین، خواه از میان شارمندان، خواه از میان کورنتیانی که در مرکز می‌زیند و خواه از میان اسپارتیانی که چوگان شاهی یونان را در دست دارند، برگزینیم.»

۷۰. (۱) سیراکوزیان از این خطابه‌ی تئودور برانگیخته شده، نگاه خویش را به سوی هم‌پیمانانشان دوختند. فاراسیداس لاسدمونی، فرمانده ناوگان نیروهای کمکی، بر جایگاه سخنرانی بالا رفت؛ همگی در این انتظار بودند که وی خود را فرمانده جنبش برای آزادی اعلام کند.

(۲) ولی فاراسیداس، دوست جبار، گفت که وی از طرف لاسدمونیان برای پشتیبانی و حمایت سیراکوزیان و دنیس، علیه کارتاژیان فرستاده شده است نه برای سرنگونی پادشاهی دنیس. در طی این سخنرانی که برخلاف انتظار عموم بود، نیروهای مزدور نزد دنیس شتافتند و سیراکوزیان، ترسیده، حرکتی از خود نشان ندادند و تنها به دشنام و لعن اسپارتیان زبان گشودند.

(۳) در واقع پیشتر، آرتس لاسدمونی[1] به سیراکوزیان ـ هنگامی که آماده‌ی فراچنگ آوردن آزادی بودند ـ خیانت ورزید و فاراسیداس نیز امروز، چنین کرد. در این زمان دنیس، هراسان و نگران مجمع را منحل کرد؛ آنگاه به ناچار با همگان وارد صحبت شد، با عموم از در دوستی درآمده، به برخی هدایایی بخشید و برخی دیگر را به خوانش دعوت کرد.

(۴) سپاه کارتاژیان پس از تصرف زمین‌های اطراف سیراکوز و غارت معابد سرس و پروسرپین دچار بلا و بیماری گردید. افزون بر کین و انتقام خدایان که بدین‌سان متجلی گردید، عوامل دیگری نیز در شیوع بیماری نقش داشتند: باید

1. Arétès le Lacédémonien

اشاره کرد که هزاران تن در یک مکان گرد آمده بودند و در فصلی از سال بـه سـر می‌بردند که برای شیوع بیماری‌ها بسیار مناسب بود. وانگهی، در این سال گرمای تابستان بیش از اندازه بود.

(۵) به نظر می‌رسید این خود نقش بسزایی در شیوع بیماری دارد، زیرا پیش از این، آتنیان که اردویشان را در این سرزمین پست و باتلاقی برپا داشته بودند، بر اثر بیماری‌هایی هلاک شده بودند.

(۶) ابتدا قبل از طلوع آفتاب، به خاطر سردی و رطوبت هوا، بدن‌ها دچار تب و لرز می‌گردید و هنگام ظهر، گرما، این شمار زیاد افراد را که در مکانی تنگ گرد هم آمده بودند، خفه می‌کرد.

۷۱. (۱) بیماری، در ابتدا، به لیباییان سرایت کرده، شمار زیادی از آن‌ها را از پای درآورد. در آغاز اجساد را به خاک می‌سپردند؛ اما پس از چندی، به واسطه‌ی شمار مردگان و از سویی چون پرستاران خود در معرض بیماری بودند، دیگر کسی جرأت نکرد به بیماران رنجور نزدیک گردد. بدین سان امدادهای پزشکی قطع و آفت و بلا ناعلاج شد.

(۲) بوی متعفن اجساد که بدون خاک‌سپاری رها شده بودند و بـوی گـند باتلاق‌ها، موجب زکام می‌شد که با ورم کردن گردن همراه بود. به زودی تب به سراغ سربازان می‌آمد و دردهایی در گردن و سنگینی در پاها احساس می‌گردید. اسهال خونی و تـاول‌های چـرکی بـر تـمامی سـطح بـدن، جـایگزین نشـانه‌های پـیشین می‌شدند.

(۳) در بیشتر موارد مراحل بیماری این‌چنین نمایان می‌شد، اما برخـی بـه جنون دچار می‌آمدند و به‌طور کامل عقل و هوش از کف می‌دادند. آن‌ها که از خود، بیخود می‌شدند اردو را می‌پیمودند و به هر کسی که بـرخـورد مـی‌کردند از پـای درمی‌آوردند. وخامت بیماری و سرعت مرگ و میر، امـداد پـزشکان را بـی‌فایده گردانید؛ بیماران روز پنجم یا اغلب روز ششم می‌مردند در حالی‌که چنان دردهای وحشتناکی را برمی‌تافتند که کسانی را که در جنگ‌ها هلاک شده بودند، خوشبخت می‌پنداشتند.

(۴) چون بیماری به کسانی که از بیماران مراقبت می‌کردند سرایت کرد، بیماران در تیره‌بختی خویش رها شده، کسی حاضر نبود از آن‌ها مراقبت کند. این‌چنین، نه تنها آن‌هایی که با هم خویشاوندی نداشتند، همدیگر را رها می‌کردند، بلکه برادران و دوستان به خاطر ترس از ابتلا به این بیماری مسری، برادران و دوستان خویش را رها می‌کردند تا هلاک گردند[1].

۷۲. (۱) هنگامی که دنیس از مصیبتی که کارتاژیان بدان گرفتار آمده بودند، آگاهی یافت هشتاد کشتی جنگی را تجهیز کرد. به فاراسیداس و لپتین، دریاسالاران ناوگان، فرمان داد در سپیده‌دمان برکشتی‌های دشمنان حمله برند. حال آنکه خود با بهره‌گیری از تاریکی شب در پیشاپیش سپاه قرار گرفت و پس از دور زدن معبد سیانه[2]، صبح‌هنگام بی‌آنکه دشمنان وی را دیده باشند، در نزدیکی اردو پدیدار شد.

(۲) وی پیش از این، سواره‌نظام و هزار پیاده‌نظام مزدور را برای حمله به بخشی از اردوی کارتاژیان که در خشکی پخش شده بودند، اعزام کرده بود. این مزدوران بیش از دیگران از دنیس تنفر داشتند و اغلب شورش و آشفتگی‌هایی را برانگیخته بودند.

(۳) بدین‌خاطر، دنیس به سواره‌نظام دستور داده بود هنگام نبرد تن‌به‌تن مزدوران را رها کرده، راه فرار را در پیش گیرند. سواره‌نظام این فرمان را به اجرا درآورده و تمامی مزدوران مثله شدند. با این حال، دنیس اقدام به محاصره‌ی اردو و دژهایی که آن را در برمی‌گرفتند، کرد. در حالی‌که بربرها از این اقدام غیرمنتظره هراسان شده بودند و با سراسیمگی برای دفاع از خویش آماده می‌شدند، دنیس، دژی به نام پولی‌خنا[3] را به تصرف خویش درآورد. از سوی دیگر، سواره‌نظام و

---

۱. هانس زینسر (Hans Zinsser, Rats, Lice and History, pp. 124-127) بر این عقیده است که این بیماری «نوعی آبله‌ی مسری و خطرناک بود که بیمار را در عرض پنج یا شش روز از پای درمی‌آورد.» در عین حال، پژوهش‌گران متفق‌القول هستند که آبله در یونان و روم باستان شایع نبوده است.

2. Temple de Cyanée

3. Polichna

برخی تری‌رم‌ها به بخش مجاور داسکون[1] نزدیک شده، آن را به تصرف درآوردند.

(۴) بی‌درنگ تمامی ناوگان سیسیلی با نظم و آرایش پیشروی کرد و سپاه برای تصرف دژها، غریو پیروزی سر دادند. بربرها دچار وحشت و ترس گردیدند، زیرا ابتدا جملگی به طرفی دویده بودند که در آن‌جا سپاه زمینی بر اردوی دشمن حمله‌ور شده بود تا محاصره‌شدگان را یاری رساند، ولی وقتی مشاهده کردند که کشتی‌های دشمن به پیش می‌آیند، با شتاب تمام به سوی لنگرگاه بازگشتند، اما چالاکی‌شان بی‌فایده بود.

(۵) آن‌ها هنوز سرگرم تجهیز و سوار شدن بر تری‌رم‌ها بودند که کشتی‌های دشمنان از جناحی به سوی آن‌ها آمده، با کوبیدن دماغه‌ی کشتی خود بر پهلوی کشتی‌ها، آن‌ها را درهم شکسته و در بسیاری از موارد، کشتی‌ها از وسط دو نیم و تنها با یک ضربه‌ی کاری غرق می‌شدند. دیگران که با ضربات محکم و پی‌درپی بر الوارهای کشتی می‌کوفتند، ترس و وحشت را در میان کسانی که مقاومت می‌کردند، می‌پراکندند.

(۶) چون بهترین کشتی‌های جنگی کارتاژیان سوراخ یا تکه‌پاره شده بودند، با صدای هولناکی درهم می‌شکستند و ساحل پوشیده از اجساد گشت.

۷۳. (۱) سیراکوزیان که از این موفقیت به هیجان آمده بودند برای وارد شدن به کشتی‌های دشمنان با هم چشم و هم‌چشمی کرده، تعجیل روا داشتند و با محاصره‌ی بربرها، که از خطری بزرگ هراسان بودند، آن‌ها را قتل‌عام کردند.

(۲) سپاه زمینی که نمی‌خواست از حیث شور و اشتیاق جنگی، از سپاه دریایی عقب بماند به سوی لنگرگاه شتافت. دنیس نیز در بین آنان بود و سوار بر اسب تا داسکون پیشروی کرد. سیراکوزیان چهل کشتی پنج ردیف پارویی و به دنبال آن‌ها چندین کشتی باری و چند تری‌رم را دیدند که در ساحل لنگر انداخته بودند؛ آنان همگی این کشتی‌ها را به آتش کشیدند.

(۳) شعله‌ی آتش زبانه کشید و تا دوردست‌ها گسترش یافت، به طوری که

---

1. Dascon

قایق‌ها نیز سوختند. به قدری این آتش‌سوزی مهیب بود که نه بازرگانان و نه ملوانان، هیچ یک نتوانستند کمکی نمایند. باد شدیدی وزیدن گرفت و شعله‌ی آتش از کشتی‌های جنگی به کشتی‌های باری رسید.

(۴) افرادی که بر آن‌ها سوار بودند، خود را به درون آب انداختند تا از آتش رهایی یابند؛ با سوخته شدن ریسمان‌ها، کشتی‌ها به امواج وانهاده شدند و به یکدیگر برخورد می‌کردند. برخی از این کشتی‌ها به گل نشستند و برخی دیگر به ساحل پرتاب شدند و بیشتر آن‌ها طعمه‌ی حریق گشتند.

(۵) این آتش‌سوزی که به بادبان‌ها و دکل‌های کشتی‌های باری سرایت می‌کرد صحنه‌ی نمایشی را پیش روی اهالی شهر می‌گذارد. هلاک شدن بربرها به مرگ کسانی می‌مانست که به خاطر بی‌ایمانی در اثر آذرخش جان می‌باختند.

۷۴. (۱) این پیروزی، سیراکوزیان را غرق شادی کرد. تمامی جوانان و کسانی که به واسطه‌ی کهولت سن هنوز از پای درنیامده بودند به سوی بنادر هجوم آورده، جملگی خود را به کشتی‌های جنگی که تقریباً به‌وسیله‌ی آتش نابود شده بودند رسانده، آن‌ها را غارت کردند و اشیایی را که هنوز می‌توانست به کار آید، برداشتند. آنان کشتی‌های جنگی را که از شعله‌ی آتش مصون مانده بودند با یدک تا شهر به همراه خود کشیدند.

(۲) حتی کسانی که به خاطر کهولت از خدمت نظامی معاف بودند نتوانستند جلوی شور و شوق خویش را بگیرند و شادی و نشاط بیش از اندازه، بر نیرو و توان پیران افزود. عاقبت با پخش خبر پیروزی در شهر، زنان و فرزندان و خدمت‌کاران و بردگان، خانه‌ها را ترک گفته به سوی باروهای شهر که جملگی مملو از تماشاگران بود، شتافتند.

(۳) برخی دست‌ها را به سوی آسمان برداشته به شکرگزاری خدایان پرداختند، برخی دیگر بانگ برآوردند که خدایان از بربرها به خاطر غارت معابد کین ستانده‌اند.

(۴) در واقع، این چشم‌انداز از دور به نبردِ خدایان می‌مانست، کشتی‌های جنگی زیادی طعمه‌ی حریق شدند و شعله‌های آتش از دکل‌ها زبانه می‌کشید. هر

موفقیت تازه‌ای با بانگ‌های مهیب یونانیان همراه بود، به طوری که از جانب بربرها، هیاهو و همهمه‌ای ناشی از ترس و وحشت به گوش می‌رسید. با فرا رسیدن شب، جنگ به پایان رسید و دنیس مقابل بربرها، در نزدیکی معبد ژوپیتر، اردو زد.

۷۵. (۱) کارتاژیان که در زمین و دریا شکست را پذیرا شده بودند، بدون اطلاع سیراکوزیان، نمایندگانی را به سوی دنیس فرستادند و از وی خواستند تا به آن‌ها اجازه دهد باقی نیروهایشان را به لیبی بازگردانند و سیصد تالانی را که در اردوگاه داشتند به وی پیشکش کنند.

(۲) دنیس در پاسخ گفت که برای وی غیرممکن است اجازه دهد جملگی آنان بگریزند؛ اما به آن‌ها اجازه می‌دهد که شبانگاه، در خفا، سوار بر کشتی شوند و تنها شارمندان کارتاژ را با خود همراه برند؛ زیرا می‌دانست نه سیراکوزیان و نه هم‌پیمانانشان به وی اجازه‌ی انعقاد هیچ پیمانی را نخواهند داد.

(۳) دنیس بدین سان رفتار کرد، زیرا خواهان نابودی کامل کارتاژیان نبود. او می‌دانست که تنها آنان می‌توانستند سیراکوزیان را به اطاعت وادارند و مانع آن‌ها در فراچنگ آوردن آزادی گردند. بر این اساس، دنیس پس از آنکه موافقت کرد که کارتاژیان شبانگاه چهارمین روز عازم گردند، سپاه را به شهر رهنمون ساخت.

(۴) ایمیلکار شبانگاه سیصد تالان وعده داده شده را به دژ برد و آن را به سربازانی سپرد که جبار در ایل مستقر کرده بود. ایمیلکار در زمان مناسب و با بهره‌گیری از شب، شارمندان کارتاژی را بر چهل کشتی سوار و باقی سپاه را به حال خود رها کرد و راه فرار را در پیش گرفت.

(۵) وی تازه از بندر خارج شده بود که تعدادی کورنتی از این گریز آگاهی یافته، خبر آن را بی‌درنگ به دنیس رساندند. چون وی به بهانه‌ی بسیج سپاه و گردهم آوردن سرداران وقت‌کشی می‌کرد، کورنتیان، منتظر وی نماندند، بلکه خود به سوی کارتاژیان شتافتند و پاروزنانشان که در سرعت به هماوردی می‌پرداختند به پس‌قراول ناوگان فینیقی رسیدند. با ضربات پاروها بر کشتی‌ها حمله برده، آن‌ها را غرق کردند.

(۶) پس از این رویداد، دنیس نیروهایش را روانه ساخت. سیکول‌ها

ـ متحدین کارتاژیان ـ با پیش‌بینی حمله‌ی سیراکوزیان به خشکی پناه بردند و توانستند جملگی در خانه‌هایشان، جان خویش را نجات بخشند.

(۷) با این حال، دنیس با استقرار نگهبانانی در جاده‌ها، شبانگاه سپاه را علیه اردوی دشمن پیش برد. بربرها که هم سردارانشان و هم کارتاژیان، آن‌ها را به حال خود رها کرده بودند شجاعتشان را از کف داده، دچار وحشت شده، پا به فرار گذاردند.

(۸) برخی به دست نگهبانانی که بر جاده‌ها گماشته شده بودند گرفتار و به اسارت درآمدند؛ اما بیشتر آنان سلاح‌ها را بر زمین نهاده به سوی سیراکوزیان روانه شدند و از آنان خواستند از کشتن‌شان چشم‌پوشی کنند. تنها ایبری‌ها با سلاح گرد هم آمده، پیکی را روانه کردند تا پیمان اتحادشان را تقدیم دارند.

(۹) دنیس با آن‌ها پیمان صلحی منعقد ساخت و ایبری‌ها را بین نیروهای مزدورش جای داد. باقی سپاه را به اسارت خویش درآورده، به سربازان اجازه داد به غارت اموال آنان بپردازند.

۷۶. (۱) این چنین سرنوشت، در خلاف جهت منافع کارتاژیان رقم خورد؛ این برای تمامی انسان‌ها سرمشقی است که کسانی که بیش از اندازه به بالا می‌روند ممکن است ناگهان به پایین افتند.

(۲) در واقع، کارتاژیان که تقریباً بر تمام شهرهای سیسیل، غیر از سیراکوز، تسلط یافته بودند پس از آنکه سودای به چنگ آوردن این شهر را در سر پروراندند خیلی زود ناچار شدند نگران میهن خویش گردند. اینان که آرامگاه‌های سیراکوزیان را مورد تعرض خویش قرار داده بودند، پنجاه هزار* جسد از اجساد کسانی که بر اثر ابتلا به بیماری طاعون جان باخته بودند، بدون خاک‌سپاری رها کردند. آن‌ها سرزمین سیراکوزیان را به آتش کشیدند و در پی آن دیدند که ناوگانشان طعمه‌ی شعله‌های آتش گردیده است. با ورود به بندر به فخرفروشی پرداختند و ثروت خویش را به رخ سیراکوزیان کشیدند و هرگز گمان نمی‌کردند که شبی ناچار به فرار

*. در ترجمه‌ی انگلیسی ۱۵۰ هزار آمده است.

گردند و هم‌پیمانان خویش را در چنگال دشمنان رها کنند.

(۳) سردارشان، که چادرش را در معبد ژوپیتر برپا داشته و این پرستشگاه را مورد تعرض قرار داده بود تا ثروتی برای خویش دست و پا کند، جان خود را به همراهی عده‌ی کمی سرباز، با رسوایی، در کارتاژ نجات داد: وی که از غل و زنجیر مصون ماند در بدنامی مُرد و در حیاتش نیز زندگی ننگینی را در میهنش گذراند. وی به چنان تیره‌بختی دچار آمد که با جامه‌ای پاره معابد کارتاژ را می‌پیمود و خود را به خاطر تعرض و حرمت‌شکنی در حق خدایان، لعن و سرزنش می‌کرد و اذعان می‌داشت که به خاطر گناهانش نسبت به خدایان مجازات شده است. عاقبت خویشتن را به مرگ محکوم کرد و با دادن گرسنگی به خود هلاک گردید و ترس و هراس از خدایان را برای هم‌وطنانش به میراث گذارد. بدین‌سان اندک زمانی بعد، سرنوشت، ناکامی‌های دیگری برای کارتاژیان به ارمغان آورد.

۷۷. (۱) پس از پخش خبر این ناکامی‌ها در لیبی، متحدان کارتاژها، که از دیرزمانی پیش به خاطر ستمی که کارتاژیان بر آن‌ها روا می‌داشتند به ستوه آمده بودند، اکنون به خاطر خیانتی که موجب شد نیروهایشان در چنگ سیراکوزیان گرفتار آیند سخت برافروخته شدند.

(۲) آنان که خشم سراسر وجودشان را فراگرفته بود و کارتاژیان را به خاطر بخت‌برگشتگی به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند، برای فراچنگ آوردن استقلال، علم طغیان برافراشتند. آن‌ها پس از آنکه نمایندگانی را متقابلاً به سوی هم روانه کردند، توانستند سپاهی گرد آورند و در فضایی باز اردو زدند.

(۳) نه تنها مردان آزاد بلکه حتی بردگان برای پیوستن به این سپاه می‌شتافتند و در اندک زمانی دویست هزار نفر گرد هم آمدند. آنان پس از آنکه تینس[1] ـ شهری که در فاصله‌ی نه چندان دوری از کارتاژ واقع است ـ را به تصرف خویش درآوردند در آن‌جا سپاه را برای نبرد آراستند و پس از آنکه در نبردهایی پیروز شدند فینیقیان را به حصارها و باروهایشان عقب راندند.

---

1. Tynès

(۴) کارتاژیان که خدایان، آشکارا به جنگ با آن‌ها برخاسته بودند، ابتدا هراسان در گروه‌های کوچکی گرد هم آمدند و با تضرع از خدایان خواستند که خشم خویش را فرو نشانند. خرافات و وحشت سراسر شهر را فراگرفت و هر کس از پیش می‌دید که میهن به بردگی کشانده شده است. از این روی، حکمی مقرر گردید که بر پایه‌ی آن می‌بایست به هر شیوه‌ای توسل جست تا خشم خدایان که به جنگ با آن‌ها برخاسته بودند فرونشانده شود.

(۵) چون نشانی از ایزدبانوان پروسرپین و سرس در آیین کارتاژیان نبود، اینان معروف‌ترین شارمندان را برای پرستش این ایزدبانوان برگزیدند. برای این ایزد بانوان مجسمه‌های باشکوهی برپا داشتند، قربانی‌هایی را مطابق آیین یونانیان پیشکش کردند و از میان بزرگان یونانی ـ که در کارتاژ بودند ـ کسانی را وقف خدمتگزاری به این خدایان کردند. پس از این اقدامات سرگرم ساخت کشتی‌ها و فراهم ساختن تدارکات جنگی لازم شدند.

(۶) در این بین، شورشیان که ترکیبی از تمامی ملت‌ها بودند از فرماندهی توانا محروم بوده و مهم‌تر از آن، از آذوقه و توشه نیز بی‌بهره بودند؛ در حالی‌که کارتاژیان تدارکات خویش را از ساردین فراهم می‌کردند؛ برخی به واسطه‌ی پول کارتاژیان گمراه شدند و از دست‌یابی به آزادی چشم پوشیدند. در نتیجه، از یک سو فقدان آذوقه و از سوی دیگر، خیانت، موجب اضمحلال سپاه شورشیان گردید و شورشیان به کانون خانواده بازگشته و بدین سان کارتاژیان را از وحشتی عظیم رهانیدند. چنین بود اوضاع امور در لیبی.

۷۸. (۱) دنیس با مشاهده‌ی این‌که نیروهای مزدور از وی ناراضی‌اند و از بیم آن‌که آن‌ها برای سرنگونی‌اش توطئه‌چینی کنند، در ابتدا آریستوت[1]، فرمانده آنان را دستگیر کرد.

(۲) با این خبر، سربازان سلاح در دست شتافتند و با خشم مواجبشان را خواستار شدند. دنیس اعلام کرد که وی آریستوت را به لاسدمون می‌فرستد تا

1. Aristote

توسط هم‌وطنانش مورد داوری قرار گیرد. برای مواجب این مزدوران که شمارشان حدود ده هزار تن بود؛ وی شهر و سرزمین لئونتن‌ها را به جای مواجب به آن‌ها پیشنهاد کرد.

(۳) آن‌ها با خشنودی این پیشنهاد را پذیرفتند، زیرا این سرزمین زیبا و مناسب بود؛ بنابراین آن‌ها زمین‌ها را بین خود تقسیم کرده، در آن‌جا مستقر گردیدند. آنگاه دنیس بیگانگان دیگری را به مزدوری گرفت و بردگانی را که برای تثبیت قدرت آزاد ساخته بود به آن‌ها ملحق کرد.

(۴) پس از شکست کارتاژیان، کسانی که از بردگی و بندگی شهرهای سیسیل گریخته بودند گرد هم آمدند و به زادگاهشان بازگشتند و از خستگی به استراحت پرداختند.

(۵) دنیس گروهی مرکب از هزار لوکرینی، چهار هزار مدیمنی و ششصد مسنی ساکن در پلوپونز را که از زاسینت و نوپاکت رانده شده بودند، به مسین منتقل کرد؛ اما با مشاهده‌ی خشم و غضب لاسدمونیان، از این‌که وی در شهری معروف چون مسین، مسنیانی را که توسط آن‌ها رانده شده بودند پذیرا شده است، آن‌ها را از مسین بیرون رانده در کرانه‌ی دریا، سرزمینی را از میهن آباسنی‌ها[1] جدا کرد و در اختیار آن‌ها گذارد و محدوده‌ی زمین‌هایی را که بین آن‌ها تقسیم کرده بود، تعیین کرد.

(۶) مسنی‌ها در آن‌جا شهری بنا و نام آن را تینداریس[2] نهادند؛ حکومتی بسامان در آن‌جا مستقر ساخته و پس از آنکه بیگانگان زیادی را به شارمندی پذیرفتند، به زودی جمعیتی مشتمل بر بیش از پنج هزار ساکن را تشکیل دادند.

(۷) دنیس آنگاه یورش‌های بی‌شماری به سرزمین سیکول‌ها کرد و در طی آن، سِمِنئوم[3] و مورگانتینوم[4] را به تصرف خویش درآورده با آژیریس، جبار آژیرها و

1. Abacénien
2. Tyndaris
3. Sménéum
4. Morgantinum

با دامون[1]، حاکم سانتوریپ‌ها[2]، هم‌چنین با اربیت‌ها و آسورینی‌ها[3] پیمان صلحی منعقد ساخت. به واسطه‌ی خیانتی، شهرهای سفالودیوم، سولونت و اِنا را صاحب گردید و سرانجام با ساکنان اربسین[4] صلح کرد. چنین بود اوضاع امور در سیسیل.

۷۹. (۱) در یونان، لاسدمونیان با درک اهمیت جنگی که قرار بود با پارسیان به راه اندازند، رهبری آن را به آژزیلاس[5] ـ یکی از دو شاه خویش ـ واگذار کردند. آژزیلاس پس از گردآوری شش هزار سرباز و وارد ساختن سی تن از شارمندان برجسته در سنا، پیشاپیش سپاه قرار گرفت و از اروپا به افز[*] رفت.

(۲) در آن‌جا، وی چهار هزار نفر را سربازگیری کرد و با سپاهی مشتمل بر ده هزار پیاده‌نظام و چهارصد سواره‌نظام عزیمت کرد. گروهی از فروشندگان دوره‌گرد با امید به چپاول و غارت، در پی این سپاه روان شدند که شمارشان کمتر از تعداد سربازان نبود.

(۳) آژزیلاس در ابتدا دشت کائیسترین[6] را درنوردید و سرزمین تحت انقیاد پارسیان را ویران کرد و ساکنین آن را تاکیمه به عقب راند. وی آنگاه بیشتر تابستان را در فریگیه و اراضی مجاور به گشت‌زنی پرداخت و آن مکان‌ها را ویران ساخت و پس از آن‌که عطش سپاهش از غارت و چپاول فرو نشانده شد با رسیدن پاییز به افز بازگشت.

(۴) مقارن این وقایع، لاسدمونیان نمایندگانی را به سوی نفره[7] ـ پادشاه مصر ـ روانه کردند تا اتحادش را خواستار شوند. وی به جای نیروی کمکی، آن‌چه را که برای تجهیز صد تری‌رم لازم بود، در اختیار اسپارتیان گذارد و به آن‌ها پانصد هزار

---

1. Damon 2. Centoripiens
3. Assoriniens
4. Erbessiniens

۵. (Agésilas) یا «اگسی لائوس»
*. در ترجمه‌ی انگلیسی، آژزیلاس سپاهش را از اولیس به افز برد.

6. Caïstrienne

۷. (Néphérée)؛ نفریت یا نفریتوس که در فاصله‌ی سال‌های (۳۹۸ ـ ۳۹۳ پ.م) در مصر فرمانروایی می‌کرد.

پیمانه گندم داد. از دیگر سوی، فاراکس ـ دریاسالار ناوگان لاسدمونیان ـ از رودس رهسپار شد و همراه صد و بیست کشتی در ساساندا[1] ـ دژی واقع در کاریه ـ که در پانصد و پنجاه استادی کن[2] واقع است ـ پهلو گرفت.

(۵) از آن‌جا برای محاصره‌ی کن و غافل‌گیر کردن کونون ـ که فرماندهی ناوگان شاهنشاهی را عهده‌دار و در کن با چهل کشتی لنگر انداخته بود ـ عزیمت کرد. اما ارتافرن[3] و فارناباز با سپاهی قدرتمند به یاری ساکنان کن آمدند و فاراکس محاصره را رها کرده، با تمامی ناوگان به رودس بازگشت.

(۶) کونون هشتاد کشتی گردهم آورد و به سوی خرسونز بادبان برافراشت. رودسیان، ناوگان پلوپونز را به عقب رانده و از اتحاد لاسدمونیان بیرون آمدند و کونون را همراه ناوگانش به درون شهر پذیرا شدند.

(۷) کشتی‌های جنگی‌ای که از مصر می‌آمدند و برای لاسدمونیان بار گندم حمل می‌کردند غافل از پیمان‌شکنی رودسیان، با اطمینان خاطر در جزیره پهلو گرفتند. رودسیان و کونون، دریاسالار ناوگان پارسی، این کشتی‌ها را وارد بنادر کرده و شهر را از آذوقه‌ی فراوان برخوردار کردند.

(۸) کونون همچنین نیروی کمکی مشتمل بر نود تری‌رم ـ ده کشتی از کیلیکیه و هشتاد کشتی از فنیقیه که توسط حاکم سیدونیان فرماندهی می‌شدند ـ دریافت داشت.

۸۰. (۱) پس از این رویداد، آژزیلاس سپاه خود را به دشت کائیستروم[4] و نواحی اطراف سیپیل[5] برد و زمین‌های اهالی را ویران ساخت. از دیگر سوی، تیسافرن ده هزار سواره‌نظام و پنجاه هزار پیاده‌نظام به دور خویش جمع کرد که به تعقیب لاسدمونیان بپردازند و آن‌ها، لاسدمونیانی را که شور و اشتیاق غارت و

---

1. Sasanda
2. Caune
3. Artapherne
4. Caïstrum
5. Sipyle

چپاول، آنان را از ستون‌های سپاهیان دور گردانیده بود، قتل‌عام کردند. آژزیلاس سربازانش را به صورت چهارگوش سازماندهی کرده، راهش را به سوی سراشیبی کوه سیپیل ادامه داده، مترصد زمان مناسبی شد تا بردشمنان یورش برد.

(۲) این چنین این سرزمین را تا سارد پیمود و بوستان تیسافرن را ـ که گونه‌های مختلف درختان در آن‌جا کاشته شده و برای رفاه و تن‌آسایی وی در هنگام صلح تدارک دیده شده بود ـ ویران ساخت. از آن‌جا پس از رسیدن به میانه‌ی راه بین سارد و تیبارن[1]، شبانگاه خنوکلس[2] اسپارتی را با هزار و چهارصد سرباز اعزام کرد و آن‌ها را مأمور کرد تا مکانی پوشیده از درخت را به تصرف خویش درآورند تا بتوانند بربرها را غافل‌گیر سازند.

(۳) آژزیلاس نیز سحرگاهان به راه‌پیمایی‌اش ادامه داد. همین که از کمینگاه عبور کرد، بربرها بدون آرایش جنگی بر پس‌قراولش یورش آوردند؛ وی بی‌درنگ عقب‌گرد کرده و جنگ سختی را با پارسیان آغاز کرد. در حالی‌که جنگ این‌چنین پی گرفته می‌شد آژزیلاس به سربازانی که در کمینگاه بودند علامت داد و اینان رجزخوانان، به سوی دشمنان یورش آوردند. پارسیان که می‌دیدند از هر دو طرف محاصره شده‌اند دچار ترس و وحشت شده، بی‌درنگ راه فرار را در پیش گرفتند.

(۴) نیروهای آژزیلاس برای مدتی به تعاقب آن‌ها پرداختند، بیش از شش هزار نفر را قتل‌عام کرده، شمار زیادی را به اسارت گرفتند و اردوگاه آنان را که سرشار از ثروت بود، غارت کردند.

(۵) پس از این نبرد، تیسافرن از بی‌باکی و شجاعت لاسدمونیان هراسان شده، به سارد عقب نشست. آژزیلاس به سوی خشترپاون‌نشین‌های علیا پیشروی کرد...[3]، ولی چون در قربانی‌ها هیچ نشانی از بخت‌یاری مشاهده نکرد، سپاه را به

---

1. Thybarne

2. Xénoclès

[۳]. به نظر می‌رسد متن در این‌جا ناقص است. لازم به توضیح است که خشترپاون‌نشین‌های علیا سرزمین‌هایی بودند که در درون پادشاهی قرار داشته و از خشترپاون‌نشین‌های دریایی ـ که آن‌ها را خشترپاون‌نشین‌های سفلیٰ می‌نامند ـ بسیار دور بودند.

سوی کرانه‌های دریا رهنمون کرد.

(۶) اردشیر، پادشاه آسیا، پس از آگاهی از این شکست، از آن‌جا که برخلاف میلش با یونانیان می‌جنگید به سختی بر تیسافرن که عامل این جنگ تلقی می‌گردید خشم گرفت. حتی پاریزاتیس، مادرش، از وی خواست تیسافرن را مجازات کند[۱]؛ زیرا وی نمی‌توانست کسی را ببخشاید که پسرش کوروش را ـ هنگامی که علیه برادرش لشکرکشی کرد ـ لو داده بود.[۲] از این روی، اردشیر فرماندهی سپاه را به تیتروست[۳] واگذار کرد و به وی دستور داد تیسافرن را دستگیر کند؛ در عین حال کتباً به اطلاع شهرها و خشترپاون‌ها رساند که از این حاکم جدید پیروی کنند. تیتروست پس از رسیدن به کولوس[۴] در فریگیه به کمک یکی از خشترپاون‌های اهل لاریس، تیسافرن را که درحمام بود غافلگیر کرده، سرش را برید و برای شاه فرستاد.[5] وی مذاکره‌ای را با آژزیلاس آغاز و قرارداد ترک مخاصمه‌ی شش ماهه‌ای را با وی منعقد کرد.

۸۱. (۱) هنگامی که در آسیا اوضاع به گونه‌ای که شرح دادیم پیش می‌رفت، فوسیدی‌ها با علم کردن شکایاتی چند، به بئوسی‌ها اعلان جنگ دادند و موفق شدند لاسدمونیان را متقاعد سازند تا کمک‌هایی علیه بئوسی‌ها برایشان فراهم آورند. لاسدمونیان در ابتدا لیساندر را با شمار اندکی سرباز گسیل داشتند. لیزاندر پس از رسیدن به فوسید، سپاهی گرد آورد. اندکی بعد، لاسدمونیان فرمانروای

---

۱. توجه به این نکته مهم است که آن‌چه موجب مجازات تیسافرن گردید، نه شکست وی از آژزیلاس بلکه دسیسه‌چینی‌های مداوم پروشات (پاریزاتیس) بود که قسم یاد کرده بود انتقام خون فرزندش کوروش را از تیسافرن و خاندانش بستاند و این چنین نیز شد.

۲. یادآور می‌شویم نخستین کسی که لشکرکشی کوروش با ده هزار مزدور یونانی را به اطلاع اردشیر رساند، تیسافرن بود؛ وی همچنین در روز تاج‌گذاری اردشیر در پاسارگاد، توطئه‌ی کوروش را علیه پادشاه برملا ساخته بود و همه‌ی این‌ها موجبات کینه‌ی پروشات را فراهم آورد.

3. Tithrauste

4. Colosse

۵. حکایت گردن زدن تیسافرن در حمام، تنها از سوی دیودور عنوان گردیده و دیگر مورخان عهد باستان و از جمله پلوتارک، تنها به کشته شدن تیسافرن به دستور تیتروست و فرستاده شدن سر وی به دربار اردشیر اشاره کرده‌اند.

خویش، پوزانیاس را پیشاپیش شش هزار تن گسیل داشتند.

(۲) بئوسیان نیز به نوبه‌ی خویش آتنیان را تحریک کردند تا در این جنگ شرکت جویند. در حین انتظار، خود به تنهایی راهی شده، هالیارت[1] را که توسط لیساندر و فوسیدی‌ها محاصره شده بود، به تصرف درآوردند. جنگی درگرفت؛ لیساندر و همچنین شمار زیادی از لاسدمونیان و متحدین، در این جنگ هلاک شدند. فالانژ بئوسیان از تعاقب دشمن چشم پوشیده به عقب نشستند، اما دویست تبایی که با بی‌خردی به سوی تنگه‌های باریک پیشروی کرده بودند، کشته شدند. این جنگ، جنگ بئوتیک[2] نام گرفت.

(۳) پوزانیاس، پادشاه لاسدمونیان، با آگاهی از این شکست، ترک مخاصمه‌ای با بئوسیان منعقد ساخت و سپاه را به پلوپونز بازگرداند.

(۴) کونون، دریاسالار ناوگان پارسی، دو آتنی به نام‌های هیرونیموس[3] و نیکودموس[4] را عهده‌دار ناوگان کرد، خود برای مذاکره با پادشاه رهسپار شد و به سوی کیلیکیه بادبان برافراشت؛ از آن‌جا به تاپساک در سوریه رفت و فرات را تا بابل طی نمود.

(۵) وی نزد پادشاه بار یافت و تعهد کرد که اگر پادشاه حاضر به فراهم ساختن پول و سایر تجهیزات لازم باشد، وی نیروی دریایی لاسدمونیان را نابود خواهد کرد.

(۶) اردشیر، کونون را مورد تفقد خویش قرار داد و وی را با هدایایی سرشار ساخت. خزانه‌داری را مأمور کرد تا هر میزان پولی که وی نیاز دارد در اختیارش قرار دهد و به وی اجازه داد از میان پارسیان، شخصی را برای همکاری در فرماندهی، برای خویش برگزینند. کونون، فارناباز خشترپاون را برگزید؛ آنگاه به سوی دریا رهسپار شد و تمامی امور را با قدرت تمام سروسامان داد.

---

1. Halïarte

۲. *(guerre béotique)*؛ جنگ بئوسی

3. Hiéronymus

4. Nicodémus

۸۲. (۱) با پایان یافتن سال، دیوفانت[1] به آرخونتی آتن منصوب شد؛ رومیان شش تریبون نظامی به نام‌های لوسیوس والریوس[2]، مارکوس فوریوس[3]، کویین‌توس سرویلیوس[4]، کویین‌توس سولپیسیوس[5]، کلودیوس اوگون[6] و ماریوس آپیوس[7] را به مقام کنسولی برگزیدند.[8]

در این زمان، بئوسیان و آتنیان و آنگاه کورنتیان و آرگوسیان، پیمان اتحادی را میان خویش منعقد ساختند.

(۲) لاسدمونیان ـ به خاطر یوغی که برگردن هم‌پیمانان خویش نهاده بودند ـ مورد انزجار عموم بودند و بدین‌سان، این مردمان فکر می‌کردند که با هم‌پیمان ساختن شهرهای بزرگ با خویش، می‌توانند به آسانی سیادت اسپارت را سرنگون سازند. بنابراین با تشکیل مجمع عمومی در کورنت، آغاز به کار کردند؛ نمایندگانی به آن‌جا روانه ساخته و مشترکاً مقدمات جنگ را تدارک دیدند. آنگاه نمایندگانی را به شهرها فرستادند و شمار زیادی از آن‌ها را از اتحاد لاسدمونیان خارج کردند.

(۳) در واقع ساکنین اوبه، لوکادی، آکارنانی، آمبراسیوت و خالسیدی‌های تراس به آن‌ها پیوستند.

(۴) نمایندگان همچنین تلاش کردند تا ساکنین پلوپونز را بر آن دارند تا اتحاد با لاسدمونیان را رها سازند. اما هیچ یک از آن‌ها وقعی به این پیشنهاد ننهاد، زیرا آنان اسپارت را در پیش روی خویش می‌دیدند و این سرزمین همچون دژی بود که سراسر پلوپونز را تحت نفوذ و سیطره‌ی خویش داشت.

(۵) مدیوس[9]، حاکم لاریس در تسالی، که در این اوان علیه لیکوفرون[10]،

---

1. Diophante
2. Lucius Valérius
3. Marcus Furius
4. Quintus Servilius
5. Quintus Sulpicius
6. Claudius Ugon
7. Marius Appius

[۸]. دومین سال از المپیاد نود و ششم؛ سال ۳۹۵ پ. م

9. Médius 10. Lycophron

جبار فرز[1]، در جنگ بود از مجمع عمومی کمک خواست و مجمع، دو هزار سرباز برای وی فرستاد.

(۶) مدیوس از این یگان کمکی برای تصرف فارسال[2] ـ که توسط یک پادگان لاسدمونی دفاع می‌شد ـ بهره جست و اهالی را همچون غنائم به فروش رساند. پس از این پیروزی، بئوسیان به اتفاق آرگوسیان، هراکله[3] را در تراخینی تصرف کردند. آنان شبانگاه به یاری تعدادی از ساکنین وارد آن‌جا گشته، لاسدمونیانی را که در آن‌جا به سر می‌بردند از دم تیغ گذرانده، پلوپونزیان را به همراهی باروبنه‌شان بیرون کردند.

(۷) آنان پس از آنکه تراخینی‌هایی را که توسط لاسدمونیان از میهن تبعید شده بودند، به شهرشان فراخواندند؛ هراکله را برای سکونت در اختیار قدیمی‌ترین ساکنین این سرزمین گذراندند. در پی آن ایسمنیاس[4]، سردار بئوسیان، آرگوسیان را برای دفاع از شهر در آن‌جا باقی گذارد. خود، انیان‌ها و آتامان‌ها[5] را بر آن داشت تا از اتحاد با لاسدمونیان بیرون آیند و نیروهایی را که اینان فراهم کرده بودند، بر سپاهش افزود. این‌چنین پیشاپیش سپاهی نزدیک به شش هزار نفر علیه فوسیدیان لشکرکشی کرد.

(۸) وی نزدیک آریکا[6] در لوکرید ـ گفته می‌شود آژاکس[7] در این‌جا زاده شد ـ اردو زده بود که توسط یگان پرشمار توجه فوسیدیان که تحت فرمان لاسیستن

---

1. Phères
2. Pharsale
3. Heraclée
4. Isménias
5. Athamans
6. Aryca

۷. (Ajax)؛ از اهالی لوکر؛ وی به پسر اویله (Oïlée) معروف بود تا از آژاکس، پسر تلامون، یا «اژاکس بزرگ» بازشناخته شود. وی در شمار قهرمانان جنگ تروا و فرمانده سپاهیان لوکریان و چهل کشتی آنان بود. او در کنار آژاکس بزرگ می‌جنگید و برخلاف وی، صاحب یک زره کتانی و یک کمان بود. گویند خطاها و غرور و خودخواهی بی‌جای وی موجب نابودی قسمت اعظم سپاه یونان گردید. بی‌احترامی او نسبت به آتنا، الهه‌ی جنگ، موجب غضب این الهه گردید و سرانجام نیز به خواهش آتنا، توسط پوزئیدون غرق شد.

لاکونی[1] بود، مورد حمله قرار گرفت. جنگی سخت و طولانی درگرفت که بئوسیان از آن فاتح بیرون آمدند؛ تا فرا رسیدن شب به تعاقب فراریان پرداخته، نزدیک هزار نفر را به قتل رساندند؛ حال آنکه شمار کشته‌شدگان آن‌ها حدود پانصد تن بود.

(۹) پس از این نبرد، دو طرف نیروها را مرخص کرده و این نیروها به زادگاهشان بازگشتند. اعضای مجمع کورنت چون می‌دیدند اوضاع بر وفق مرادشان پیش می‌رود،نیروهایی از تمام شهرهای متحد در کورنت گرد آوردند که مرکب از بیش از پانزده هزار پیاده‌نظام و پانصد سواره‌نظام بود.

۸۳. (۱) لاسدمونیان آنگاه که دریافتند مهم‌ترین شهرهای یونان علیه آن‌ها سر به شورش برداشته‌اند، آژزیلاس و نیروهایی را که تحت فرمان او بودند، از آسیا فراخواندند. در این بین آنان همراه سپاهی مشتمل بر بیست و سه هزار پیاده نظام و پانصد سواره نظام که از میان نیروهای خویش و متحدین جمع‌آوری کرده بودند، راهی جنگ شدند.

(۲) جنگی در کرانه‌های رود نِمِه[2]، روی داد و تا شب به طول انجامید: پیروزی گاه از آن این سپاه و گاه از آن سپاه مقابل می‌شد، با این حال لاسدمونیان و متحدینشان تنها هزار و صد نفر از نیروها را از دست دادند، حال آنکه از بئوسیان و متحدینشان دو هزار و هشتصد نفر هلاک شدند.

(۳) در این گیرودار، آژزیلاس سپاه را از آسیا به اروپا بازگردانید و در نخستین رویارویی با تراسیان فاتح گردید و شمار زیادی از بربرها را به هلاکت رساند. آنگاه راهش را از میان مقدونیه ادامه داد و از همان سرزمینی عبور کرد را که خشایارشا هنگام لشکرکشی علیه یونانیان آن را در نوردیده بود.

(۴) وی پس از آنکه از مقدونیه و تسالی عبور کرد به تنگه‌ی ترموپیل رسید. او در حین عبور...[3]

---

1. Lacisthène le Laconien
2. Némée

۳. متن در این قسمت افتادگی دارد.

کونون آتنی و فارناباز، که فرماندهی ناوگان شاهی را برعهده داشتند، در حالی که بیش از نود تری‌رم تحت فرمانشان بود، در لوریما[1] واقع در خرسونز لنگر انداختند.

(۵) آنان پس از آنکه آگاه شدند که ناوگان دشمنان در اطراف کنید لنگر انداخته است، خود را برای نبرد مهیا ساختند. پیزاندر[2]، دریاسالار لاسدمونی، در این اوان به همراهی هشتاد و پنج تری‌رم آب‌های کنید را ترک گفته، در فیس‌کوس[3]، واقع در خرسونز، پهلو گرفت.

(۶) او از آن‌جا آهنگ دریا کرد تا بر ناوگان شاهی حمله‌ور شود و در نخستین رویارویی، برتری از آن وی شد؛ اما چون تری‌رم‌های پارسی از قوای کمکی بهره‌مند شدند، تمامی متحدین به سوی ساحل گریختند. پیزاندر سوار بر کشتی جنگی‌اش از رویارویی با دشمن برنتافت، زیرا گریختن با بزدلی را عملی ننگین برای اسپارت می‌انگاشت.

(۷) وی پس از آنکه رشادت‌های زیادی از خود بروز داد و شمار زیادی از دشمنان را هلاک کرد، سلاح در دست، مرگ را در آغوش کشید؛ مرگی سزاوار میهنش. کونون لاسدمونیان را تا ساحل تعقیب کرده، پنجاه تری‌رم آن‌ها را به تصرف خویش درآورد. بیشتر کسانی که بر این کشتی‌ها سوار بودند، خود را به دریا افکنده، با شنا خود را به ساحل رساندند و پانصد تن از میانشان اسیر شدند. باقی ناوگان در بندر کنید نجات یافتند.

۸۴. (۱) آژزیلاس که از نیروهای کمکی ساکنین پلوپونز برخوردار گشته بود به سوی بئوسی پیشروی کرد. بئوسیان که از حمایت متحدان خویش برخوردار بودند به سوی کورونه رهسپار شدند تا با وی به مقابله برخیزند. جنگی درگرفت؛ تباییان نیروهایی را که در مقابل خویش داشتند وادار به فرار کرده، به تعاقب دشمن تا اردویش پرداختند، اما باقی سپاه بئوسیان پس از مقاومتی کوتاه به‌وسیله‌ی

---

1. Loryma

[۲]. متن دیودور به اشتباه از پریارک (Périarque) نام می‌برد.

3. Physcus

آژزیلاس و دیگران وادار به فرار شد.

(۲) لاسدمونیان که خود را پیروز این نبرد می‌پنداشتند، نشان پیروزی برافراشته، کشتگان را به دشمنان تحویل دادند. بئوسیان و متحدانشان ششصد تن از نیروهای خویش را از دست دادند حال آنکه شمار کشتگان لاسدمونیان و قوای کمکی‌شان از سیصد و پنجاه تن تجاوز نمی‌کرد. آژزیلاس که زخم‌های زیادی برداشته بود به دلف برده شد تا در آن‌جا مداوا شود.

(۳) فارناباز و کونون پس از نبرد دریایی کنید، به همراهی تمامی کشتی‌هایشان برای مقابله با متحدین لاسدمونیان راهی شدند. آن‌ها ابتدا ساکنین کوس[۱] و آنگاه نیسیریان[۲] و تئیان‌ها[۳] را واداشتند تا از اتحاد اسپارت خارج شوند. اهالی خیوس، ساخلوی لاسدمونی را بیرون رانده، به طرفداری از کونون برخاستند؛ ساکنان میتیلن، افز و اریتره نیز چنین کردند.

(۴) تمامی شهرها برای شرکت در این شورش همگانی تعجیل روا می‌داشتند. برخی با بیرون راندن ساخلوهای لاسدمونی، حکومتی آزاد برپا ساخته و برخی دیگر تحت فرمان کونون درآمدند. از این زمان، لاسدمونیان سیادت بر دریا را از کف دادند.

کونون بر آن شد تا همراه ناوگانش به سوی سواحل آتیک پیشروی کند؛ وی به سوی جزایر سیکلاد[۴] بادبان برافراشت و در جزیره‌ی سیتر[۵] پهلو گرفت.

(۵) بی‌درنگ بر آن سیطره یافت و سیتری‌ها را بنا بر مفاد پیمانی به لاکونی فرستاد. وی پس از آنکه در سیتر، ساخلویی با تعداد قابل توجهی سرباز بر جای گذارد، راهی کورنت شد. کونون در این شهر از کشتی پیاده شد و مذاکره‌ای با اعضای مجمع عمومی به عمل آورد؛ با آن‌ها پیمان اتحادی منعقد ساخته، مبالغی

---

۱. (Cos)؛ جزیره‌ای واقع در دریای اژه.

2. Nisyrèens

3. Teïens

۴. (Les Cyclades)؛ جزایر یونانی واقع در دریای اژه که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: دلوس، آندروس، ناکسوس، پاروس، سانتورین و سیرا.

۵. (Cythère)؛ جزیره‌ای واقع در دریای اژه که امروزه سریگو (Cérigo) نام داد.

پول در اختیار آن‌ها گذارد و پس از آن به سوی آسیا عزیمت کرد.

(۶) در این زمان آئروپوس[1]، پادشاه مقدونی، پس از شش سال پادشاهی بر اثر بیماری از دنیا رفت. پسرش پوزانیاس ـ که تنها یک‌سال پادشاهی کرد ـ جانشین وی گردید.

(۷) تئوپومپ خیوسی[2] اثر خویش، «تاریخ یونان» را با شرح جنگ دریایی کنید به پایان رساند. تاریخ تئوپومپ که مشتمل بر دوازده کتاب است از نبرد دریایی سینوسما[3] ـ نبردی که توسیدید اثرش را با آن به پایان رساند ـ آغاز می‌گردد؛ این اثر فاصله‌ی زمانی هفده سال را در بر می‌گیرد.

۸۵. (۱) با پایان یافتن سال، ابولید[4] به آرخونتی آتن برگزیده شد و در روم شش تریبون نظامی به نام‌های لوسیوس سرژیوس[5]، اولوس پوستومیوس[6]، پوبلیوس کورنلیوس[7]، سکستوس سنسیوس[8]، کویین‌توس مانلیوس[9] و آنی تیوس کامیلوس[10] به مقام کنسولی دست یافتند.[11]

(۲) در این زمان، کونون، دریاسالار ناوگان شاهی، با هشتاد تری‌رم به پیره درآمد و به شارمندان آن‌جا وعده داد که دیوار آتن را بازسازی خواهد کرد. فرایاد می‌آوریم که این دیوار، همچنین باروی درازی که از پیره تا شهر گسترده می‌شد مطابق پیمانی که پس از شکست آتنیان در جنگ پلوپونز با لاسدمونیان منعقد شده

1. Aéropus

۲. (Théopompe de Chio)؛ مورخ یونانی قرن چهارم قبل از میلاد و نویسنده‌ی تاریخ یونان (Histoire Hellénique) و تاریخ فیلیپ (Histoire philippique).

[۳]. (Cynossema)؛ ن.ک به : دیودور سیسیلی (۱۳، ۴۰)

4. Eubulide

5. Lucius Sergius

6. Aulus Posthumius

7. Publius Cornélius

8. Sextus Censius

9. Quintus Manlius

10. Anitius Camillus

[۱۱]. سومین سال از المپیاد نود و ششم؛ سال ۳۹۴ پ. م

بود، ویران گردید.

(۳) کونون شمار زیادی کارگر گرد هم آورد و آن‌ها را به هزینه‌ی خویش به کار گمارد؛ آن‌ها به کمک سربازان نیروی دریایی که کونون به آن‌ها ملحق کرده بود، موفق شدند چندی بعد قسمت اعظم باروها را برپا سازند. از طرفی تباییان نیز پانصد بنّا و سنگ‌تراش فراهم کرده بودند و شهرهای دیگر نیز کمک‌هایی ارسال داشتند.

(۴) اما تریباز که در آسیا بر سپاهیان زمینی فرمان می‌راند، بر بخت کونون رشک برد[1]؛ وی با این بهانه که کونون نیروهای شاه را به کار می‌گیرد تا شهرهای یونانی را به اطاعت آتنیان درآورد، وی را دستگیر و به سارد منتقل کرد و با غل و زنجیر به زندان افکند.

۸۶. (۱) در کورنت، افرادی که سودای دست‌یابی به دموکراسی را در سر می‌پروراندند، گردهم آمده، در حین برگزاری مسابقات دست به کشتار زده، در شهر جنگ داخلی به راه انداختند و وقتی آرگوسیان به پشتیبانی از آن‌ها برخاستند، آنان ۱۲۰ تن از شارمندان را گردن زده، ۵۰۰ تن را تبعید کردند.

(۲) در حالی که لاسدمونیان سرگرم گردآوری نیرو و بازگرداندن تبعیدیان بودند آتنیان و بئوسیان به این قصد که شهر را به تصاحب خویش درآورند جانب قاتلان را گرفتند.

(۳) تبعیدیان با لاسدمونیان و متحدین خویش گرد هم آمدند؛ شبانگاه به لخه[2] حمله کردند و بندر را به زور تصرف کردند. فردای آن روز، کورنتیان تحت فرمان افیکرات یورش آوردند؛ جنگ سختی درگرفت که لاسدمونیان پیروز گشتند و شمار زیادی را هلاک کردند.

(۴) اما آنگاه بئوسیان و آتنیان با آرگوسیان و کورنتیان گرد هم آمده، سپاهی تشکیل دادند و به سوی لخه پیشروی کرده، آن مکان را به محاصره درآوردند. آن‌ها

---

۱. وی با تحریک لاسدمونیان، علیه کونون برخاست. ر.ک به: گزنفون (Hell,4,8,12).

[۲]. (Léchée)؛ لخه بندری در کورنت بود.

برای نفوذ به این مکان دیوارها را شکسته بودند، اما لاسدمونیان و تبعیدیان کورنتی موفق شدند پس از نبردی درخشان، بئوسیان و متحدینشان را به عقب برانند و اینان پس از آن‌که نزدیک به شش هزار تن* کشته دادند به کورنت عقب نشستند.

(۵) اندک زمانی بعد، در جریان بازی‌های ایستمیک[۱] اختلافی درباره‌ی ریاست این مراسم روی داد. این‌جا نیز پیروزی از آن لاسدمونیان شد و آن‌ها ریاست این بازی‌ها را به تبعیدیان کورنتی تفویض کردند.

(۶) چون میدان جنگ ـ که به واسطه‌ی این اختلاف روی داد ـ واقع در سرزمین کورنت بود، این جنگ به نام جنگ کورنتی[۲] معروف گردید. این جنگ هشت سال به طول انجامید.

۸۷. (۱) در سیسیل، ساکنین رژیوم گله و شکایت می‌کردند که دنیس، مسین را به قصد لشگرکشی علیه آنان مستحکم می‌سازد. بنابراین ابتدا، کسانی را که دنیس تبعید کرده بود و نیز رقبایش را پذیرا شدند؛ آنگاه شهر میله را به ناکسوسیان و کاتانیانی که زنده مانده بودند، واگذارده، سپاهی گرد آوردند و فرماندهی آن را به هلوریس[۳] واگذار کرده و به وی دستور دادند تا شهر مسین را به محاصره درآورد.

(۲) این فرمانده بر ارگ یورش برد؛ بی‌درنگ مسینیانی که در شهر به سر می‌بردند به قوای مزدور دنیس پیوسته، به رویارویی با دشمن رهسپار شدند. جنگی درگرفت که مسینیان پس از آن‌که بیش از ۵۰۰ تن را هلاک کردند، پیروز گردیدند.

(۳) آنان بی‌درنگ بر میله حمله‌ور شده، این شهر را به تصرف درآوردند و مطابق مفاد پیمان، ناکسوسی‌هایی را که در آن‌جا سکنی داشتند آزاد کردند.

(۴) با وجود این، دنیس که تمامی ساکنین تنگه را به اتحاد خویش درآورده بود، نقشه‌ی لشکرکشی به رژیوم را درانداخت؛ ولی چون سیکول‌ها که در

---

*. درترجمه‌ی انگلیسی «حدود هزار تن» آمده است.

۱. (Jeux Isthmiques)؛ بازی‌های یونان باستان که به افتخار پوزئیدون ـ خدای دریا ـ در برزخ کورنت برگزار می‌گردید.

2. *Guerre corinthiaque*

۳. هلوریس توسط دنیس از سیراکوز تبعید شده بود.

تورومنیوم می‌زیستند، مخالف این نقشه بودند بهتر دید که ابتدا به آن‌ها حمله کند.

(۵) بنابراین سپاهش را راهی ساخت و مقابل ناکسوس اردو زد؛ وی بی‌آن‌که از محاصره دست کشد زمستان را در آن‌جا گذراند، با این امید که سیکول‌ها این کوه را که اندک زمانی پیش بر آن مستقر شده بودند، رها سازند.

۸۸. (۱) سیکول‌های تورومنیوم، بر پایه‌ی روایتی کهن، می‌دانستند که هنگامی که نیاکانشان این بخش از جزیره را در اختیار داشتند؛ یونانیانی که از دریا آمده بودند، ناکسوس را بنا کرده، ساکنین نخستین آن را راندند. از این روی، می‌پنداشتند که به میهن خویش بازگشته‌اند و به حق، علیه یونانیانی که با نیاکانشان به شیوه‌ای ننگین رفتار کرده بودند، وارد کارزار شده‌اند. بنابراین برای پاسداری از کوهی که در اشغال خویش داشتند از جان مایه گذارده و در غیرت ـ برای پاسداری از آن ـ با هم هماوردی می‌کردند.

(۲) با آغاز نبرد، زمستان نیز از راه رسید و تمام اطراف دژ پوشیده از برف شد. دنیس با مشاهده این‌که سیکولیان از استحکام و بلندی باروها دل استوارند و از پاسداری دژ چشم پوشیده‌اند، از شب بسیار تاریک و طوفانی برای حمله به پاسگاه‌های بسیار مرتفع بهره جست.

(۳) وی پس از آن‌که رنج‌ها و مرارت‌های زیادی، برای عبور از راهی پر از پرتگاه و برفی سنگین برتافت یکی از بلندی‌ها را فتح کرد. صورت دنیس از سرما یخ زده بود و چشم‌هایش نیز آسیب دیدند. با این حال، وی بر نقطه‌ای دیگر حمله کرد و نیروها را به شهر هدایت کرد؛ اما سیکول‌ها که گردهم آمده بودند، این نیروها را به عقب راندند. دنیس خود در این هزیمت و فرار با نیروها همراه گردید و به واسطه‌ی ضربه‌ای که بر زره‌اش وارد آمد، سرنگون شد و نزدیک بود که جانش را از دست بدهد.

(۴) سیکول‌ها پس از در اختیار گرفتن بلندی‌ها، بیش از ششصد تن از سربازان دنیس را هلاک کردند. تقریباً تمامی سربازان، جنگ‌افزارهایشان را از دست دادند و دنیس، تنها توانست زره‌اش را با خود به همراه بیاورد.

(۵) آگریژانت‌ها و مسینیان با شنیدن خبر ناکامی دنیس، هواداران وی را

اخراج کرده، در پی کسب آزادی، اتحاد جبار بیرون آمدند.

۸۹. (۱) پوزانیاس، پادشاه لاسدمونیان، توسط شارمندانش متهم گردید و پس از چهارده سال پادشاهی نفی بلد شد. پسرش آرززی پولیس[1] جانشین او شد که وی نیز چون پدر چهارده سال پادشاهی کرد.

(۲) پوزانیاس، پادشاه لاسدمونیان*، به واسطه‌ی خیانت آمینتاس پس از یک سال پادشاهی کشته شد.[2] آمینتاس بر اریکه‌ی قدرت دست یافت و بیست و چهار سال پادشاهی کرد.

۹۰. (۱) با پایان یافتن سال، دموسترات[3] به آرخونتی آتن منصوب شد و در روم شش تریبون نظامی به نام‌های لوسیوس تیتی‌نیوس[4]؛ پوبلیوس لیسینیوس[5]، پوبلیوس مانیلیوس[6]، کویین‌توس مانلیوس[7]، کنیوس ژنوسیوس[8] و لوسیوس آتیلیوس[9] مقام کنسولی داشتند.[10]

(۲) در این زمان، ماگون، سردار کارتاژی، که در سیسیل مانده بود، امور کارتاژ را ـ که به واسطه‌ی آخرین شکست ویران شده بود ـ دگر بار سروسامان داد.

(۳) وی مهربانی و عطوفت زیادی در حق شهرهای تحت اطاعتش روا داشت و مردمانی را که با دنیس جنگ کردند، تحت حمایت خویش گرفت. همچنین پیمان‌های اتحادی با سیکول‌ها منعقد و پیشاپیش قوایی که گردهم آورده بود علیه مسین لشکرکشی کرد. وی سرزمینی را که پیمود ویران ساخت، غنایم

---

1. Argésipolis

*. در ترجمه‌ی انگلیسی «مقدونیان» آمده است.

۲. مقصود پوزانیاسی است که پس از آرززی پولیس به سلطنت رسید.

3. Démostrate

4. Lucius Titinius

5. Publius Licinius

6. Publius Manilius

7. Quintius Manlius

8. Cnéius Genucius 9. Lucius Atilius

[۱۰]. چهارمین سال از المپیاد نود و ششم؛ سال ۳۹۳ پ.م

زیادی فراچنگ آورد و کنار آباسنوم[1] ـ شهری متحد ـ اردو زد.

(۴) دنیس با سپاهش به جنگ وی آمد و جنگ سختی درگرفت که دنیس فاتح آن گردید. کارتاژیان با از دست دادن بیش از هشتصد تن سرباز، به آباسنوم گریختند. در این اوان، دنیس به سیراکوز بازگشت؛ چند روز بعد صد تری‌رم تجهیز کرد و به رژیوم لشکر کشید.

(۵) شبانگاه این شهر را غافل‌گیر ساخته، دروازه‌ها را بـه آتش کشید و نردبان‌ها را بر باروها انداخت. ساکنانی که پیش از دیگران، از این یورش غیرمنتظره آگاهی یافته بودند سلاح بر دست شتافته، در پی خاموش کردن آتش برآمدند. هلوریس سردار، نظری خلاف دیگران برای دفاع پیشنهاد کرد که موجب نجات شهر گردید.

(۶) در واقع اگر آن‌ها آتش را خاموش می‌کردند، از قدرت کافی برای دفاع برخوردار نبودند تا مانع ورود دنیس به داخل شهر گردند. بنابراین وی از خانه‌های اطراف، شاخه‌های مو و چوب فراهم آورد تا بر آتش دامن زده و این‌چنین بتواند نیروهای اصلی را برای دفاع از شهر گرد هم آورد.

(۷) دنیس که نقشه‌اش، راه به جایی نبرده بود، از زمین‌های اطراف شهر عبور کرده، باغ‌های آن را به آتش کشیده، ویران کرد. پس از آن، قرارداد ترک مخاصمه‌ی یک‌ساله‌ای منعقد کرد و به سوی سیراکوز بادبان برافراشت.

۹۱. (۱) یونانیان مقیم ایتالیا که دریافته بودند دنیس دامنه‌ی جاه‌طلبی‌هایش را تا قلمروی آنان گسترده است، پیمان‌هایی بین خود منعقد و مجمع عمومی برپا کردند. این‌چنین، امیدوار بودند که به راحتی از خویش ـ در برابر دنیس و همسایگانشان و لوکانی‌هایی که در آن اوان با آن‌ها در حال جنگ بودند ـ دفاع نمایند.

(۲) تبعیدیان کورنت که لخه را در اشغال خویش داشتند به کمک برخی شارمندان ـ که آن‌ها را شبانگاه به داخل باروها راه داده بودند ـ به تصرف شهر

---

1. Abacénum

مبادرت ورزیدند؛ اما وقتی نیروهای افیکرات برای مقابله با آن‌ها به پیش آمدند، آن‌ها سیصد تن از سربازان خویش را از دست داده به سوی بندر گریختند. چند روز بعد یگانی از لاسدمونیان در حال عبور از سرزمین کورنت بود که افیکرات پیشاپیش گروهی از متحدین بر آن حمله برد و بخش اعظم این یگان را نابود کرد.

(۳) افیکرات به همراهی پل‌تست‌ها[1] به فلیونت[2] یورش برد؛ وی با ساکنین که از شهر خارج شده بودند جنگ کرد و بیش از سیصد تن از آن‌ها را از دم تیغ گذراند. وی از آن‌جا به سوی سی‌سیون پیشروی کرد؛ سی‌سیونی‌ها که در پای دیوارهای شهر برای جنگ آماده شده بودند با از دست دادن پانصد تن از سپاهیانشان، به شهر پناه بردند.

۹۲. (۱) پس از وقوع این رویدادها، آرگوسی‌ها، سلاح بر دست، بر کورنت هجوم برده، دژ آن را به تصرف خویش درآورده و شهر کورنتیان را صاحب گردیدند و آن را ضمیمه‌ی سرزمین آرگوس کردند.

(۲) افیکرات آتنی همچنین سرآن داشت تا این سرزمین را که برای فتح امپراتوری یونان مناسب می‌دید به تصرف خویش درآورد. اما وقتی مردم آتن با این اقدام به مخالفت برخاستند، افیکرات، فرماندهی را واگذار کرد. آتنیان، خابریاس[3] را به جای وی برگزیده، او را به کورنت اعزام داشتند.

(۳) در مقدونیه، آمینتاس پدر فیلیپ، توسط ایلیریان ـ که مقدونیه را به تصرف خویش درآورده بودند ـ از پایتخت رانده گردید. وی که از حفظ تاج و تخت خویش مأیوس شده بود سرزمینی را که در مجاورت اولنتیان واقع بود به آن‌ها واگذار کرد. او که تاج و تخت را از دست داده بود، اندک زمانی بعد، به یاری تسالی‌ها دیگربار بر تخت سلطنت جلوس کرد و ۲۴ سال دیگر پادشاهی کرد.

---

۱. (Peltastes)؛ پیاده‌نظام سبک اسلحه‌ی یونانی

۲. (Phlionte)؛ در ده مایلی جنوب غربی کورنت واقع است.

3. Chabrias

(۴) برخی مورخان می‌گویند که پس از اخراج آمینتاس، آرژه[1] به مدت دو سال پادشاه مقدونیان بود و پس از این زمان، آمینتاس دگر بار به پادشاهی دست یافت.

۹۳. (۱) در همین سال، ساتیروس[2] - پسر اسپارتاکوس[3] - پادشاه بوسفور[4] - پس از چهارده سال پادشاهی بدرود حیات گفت. پسرش لوکون[5] جانشین وی شد و چهل سال پادشاهی کرد.

(۲) در ایتالیا، رومیان که شهر وئیس را به مدت یازده سال در محاصره‌ی خویش داشتند؛ مارکوس فوریوس[6] را به‌عنوان دیکتاتور[7] و پوبلیوس کورنلیوس[8] را به فرماندهی سواره‌نظام برگزیدند. این دو سردار در پیشاپیش قوا، خندق‌هایی حفر کرده، وئیس را به تصرف خویش درآوردند؛ مردمان شهر را به بردگی کشانده، آنها را به همراه دیگر غنائم به فروش رساندند.

(۳) دیکتاتور جشن پیروزی برگزار کرد و مردم روم ده یک از غنایم را برداشته، جامی زرین ساخته و آن را در معبد دلف گذاردند.

(۴) فرستادگانی که این پیشکش را می‌بردند، در دستان دزدان دریایی لیپاری[9] گرفتار و همگی به اسارت درآمدند و به لیپار برده شدند. تیمازیته[10]، فرمانروای لیپاریان، پس از آگاهی از این رویداد جان این نمایندگان را نجات بخشید؛

---

1. Argée
2, Satyrus
3. Spartacus
4. Bosphore
5. Leucon
6. Marcus Furius

۷. (Dictateur)؛ سمتی قانونی که نخستین بار در روم باستان متداول گردید. دیکتاتورها در واقع زمامدارانی بودند که با کسب اختیارات فوق‌العاده در مواقع بحرانی یا زمان جنگ، به مدت معینی، بدون مشورت سنای روم، فرمانروایی می‌کردند.

8. Publius Cornélius

۹. (Les pirates lipariens)؛ لیپار (Lipare) مجموعه جزایری در شمال جزیره‌ی سیسیل بودند.

10. Timasithée

جام زرینی را که از آن‌ها ربوده شده بود به آنان بازگردانید و آن‌ها را به دلف رهنمون ساخت. اینان پس از آن‌که جام را در خزانه‌ی ماسیلیان[1] نهادند به روم بازگشتند.

(۵) مردم روم پس از آگاهی از سخاوت تیمازیته، بی‌درنگ وی را به افتخاراتی نائل و حق مهمان‌نوازی عمومی را به وی اعطاکردند. صد و سی و هفت سال پس از این رخداد، هنگامی که رومیان، لیپار را از چنگ کارتاژیان درآوردند، اخلاف تیمازیته را از هر خراجی معاف کرده، به آن‌ها آزادی اعطا کردند.

۹۴. (۱) با پایان یافتن سال، فیلوکلس[2] به آرخونتی آتن منصوب شد؛ رومیان شش تریبون نظامی را به نام‌های پوبلیوس سکستوس[3]، سسوفابیوس[4]، کورنلیوس کراسوس[5]، لوسیوس فوریوس[6]، کویین‌توس سرویلیوس[7] و مارکوس والریوس[8]، به مقام کنسولی برگزیدند و المپیاد نود و هفتم برگزار گردید که در آن تری‌رس[9] فاتح مسابقات دو و میدانی شد[10].

(۲) در این سال، آتنیان، تراسی‌بول را به فرماندهی سپاه برگزیدند و وی را به همراه چهل تری‌رم اعزام داشتند. این سردار خود را به ایونی رساند، از متحدین کمک‌های مالی دریافت داشت و آهنگ خرسونز کرد: اردویش را در آن‌جا برپا ساخت و با مدوکوس[11] و سوتس[12] - پادشاهان تراس - پیمان اتحاد بست.

(۳) اندک زمانی بعد، از هلس‌پونت به جزیره‌ی لسبوس رفت و در کرانه‌ی

1. Massiliens
2. Philoclès
3. Publius Sextus
4. Céso Fabius
5. Cornélius Crassus
6. Lucius Furius
7. Quintus Servilius
8. Marcus Valérius
9. Térirès

[۱۰]. نخستین سال از المپیاد نود و هفتم؛ سال ۳۹۲ پ.م

11. Médocus
12. Seuthès

ارسوس[1] لنگر انداخت. در آن‌جا طوفان‌هایی روی داد که موجب از بین رفتن بیست و سه تری‌رم شد. وی همراه باقی ناوگانی که از طوفان رسته بودند، راهی شهرهای جزیره‌ی لسبوس شد تا آن‌ها را تصرف کند، زیرا جملگی این شهرها، غیر از میتیلن علیه یونانیان شورش کرده بودند.

(۴) وی در بادی امر، به متیمنه[2] یورش برد و با اهالی آن که تحت فرمان تریماک اسپارتی[3] بودند جنگ کرد. تراسی‌بول با بی‌باکی و رشادت جنگید و نه‌تنها تریماک، بلکه شمار زیادی از ساکنین متیمنه را از دم تیغ گذراند و سایرین را به درون باروها عقب راند. آنگاه سرزمین متیمنه را ویران ساخت و بر ارسوس و آنتیسا[4] ـ که خود را تسلیم وی کرده بود ـ چیرگی یافت. پس از این پیروزی‌ها، کشتی‌های جنگی را که ساکنین خیوس و میتیلن برای وی تدارک دیده بودند گرد هم آورد و به سوی رودس بادبان برافراشت.

۹۵. (۱) کارتاژیان از تلفاتی که در سیراکوز متحمل شده بودند کمر راست کرده، ادعاهایشان را در مورد سیسیل از سر گرفتند. آن‌ها که بر آن بودند بخت و اقبال خویش را با جنگ رقم زنند، شمار اندکی از کشتی‌های دراز را به دریا انداخته، مزدورانی را از لیبی، ساردین و بربرهای ایتالیا به خدمت گرفتند. تمامی این سپاهیان به هزینه‌ی حکومت، به دقت مجهز و دست‌کم هشتاد هزار سرباز به فرماندهی ماگون، به سیسیل فرستاده شدند.

(۲) این سردار پس از رسیدن به سیکول توانست شمار زیادی از شهرها را از اتحاد دنیس خارج کند. پس از آن، اردویش را در سرزمین آژیریوم[5] در کنار رود خریساس[6] ـ نزدیک راهی که به مورگانتین[7] منتهی می‌شد ـ برپا ساخت. آنگاه چون

1. Éressus
2. Méthymne
3. Thérimaque Le spartiate
4. Antissa
۵. آژیریوم زادگاه دیودور بود.
6. Chrysas
7. Morgantine

نتوانست آژیریان را به طرف خویش جلب کند و نیز دریافت که سیراکوزیان شروع به حرکت کرده‌اند، بیش از این، پیشروی را جایز ندید.

(۳) دنیس که می‌دانست کارتاژیان راه خشکی را در پیش گرفته‌اند، بی‌درنگ سربازان سیراکوزی و تعدادی مزدور راگردهم آورده، پیشاپیش بیش از بیست هزار سرباز قدم در راه نهاد.

(۴) وی پس از آنکه به نزدیکی دشمن رسید نمایندگانی را به سوی آژیریس، حاکم آژیرها ـکه در آن هنگام پس از دنیس قدرتمندترین جبار سیسیل بود ـ روانه ساخت.

(۵) آژیریس، در واقع، حاکم تمامی سرزمین‌های قدرتمند اطراف بود و بر شهر آژیرها ـکه نزدیک به بیست هزار شهروند داشت ـ حکم می‌راند. همچنین در ارگ این شهر مبالغ هنگفتی پول ذخیره شده بود که آژیریس پس ازکشتن توانگرترین شارمندان شهر، آن‌ها را به تملک خویش درآورد.

(۶) دنیس همراه عده‌ی کمی داخل شهر شد و آژیریس را متقاعد ساخت که با خلوص نیت به اتحادش درآید؛ در عین حال به وی وعده داد که بخش وسیعی از سرزمین مجاور را پس از پایان جنگ، در اختیار وی بگذارد.

(۷) آژیریس در ابتدا آذوقه و دیگر تجهیزات لازم را برای سپاه دنیس فراهم کرد؛ آنگاه نیروهایش را آراسته، به سپاه دنیس ملحق نمود و به کارتاژیان اعلان جنگ داد.

۹۶. (۱) چون ماگون در سرزمین دشمن اردویش را برپا داشته و از فقدان آذوقه در رنج بود، سخت نگران شد: نیروهای آژیریس این سرزمین را به خوبی می‌شناختند و در فراوانی نعمت به سر می‌بردند و کاروان‌های آذوقه‌ی دشمنان را به تصرف خویش درمی‌آوردند.

(۲) هرچند که سیراکوزیان بر این عقیده بودند که باید با جنگی تمام‌عیار، فرجام این نبرد را هرچه سریع‌تر رقم زنند؛ ولی دنیس با آن مخالف بود و به آن‌ها گفت که خواهند توانست بی‌زحمت، به واسطه‌ی گذر زمان و قحطی، بربرها را از پای درآورند. در این بین، سیراکوزیان خشمگین، دنیس را رها کردند.

(۳) وی که بر جان خویش بیم داشت بردگان را آزاد کرد. اندک زمانی بعد، کارتاژیان، به سرعت، نمایندگانی را نزد وی روانه کردند تا شرایط صلح را مطرح سازند. دنیس از این پیشنهاد استقبال کرد، بردگان را به اربابانشان بازگرداند و پیمان صلحی با کارتاژیان منعقد ساخت.

(۴) شرایط صلح نظیر شرایط پیمان پیشین بود و تنها تفاوت این بود که سیکول‌ها و تورومنیوم می‌بایست به اطاعت دنیس درآیند. پس از انعقاد این پیمان، ماگون بادبان برافراشت و دنیس، تورومنیوم را اشغال کرد، بیشتر سیکول‌ها را از آن‌جا بیرون راند و باوفاترین مزدورانش را در آن‌جا مستقر ساخت.

(۵) چنین بود وضع امور در سیسیل. در ایتالیا، رومیان، شهر فالیسکوس[۱] را ـ که متعلق به قبیله‌ی فالیسی بود ـ غارت کردند.

۹۷. (۱) با پایان یافتن سال، نیکوتلس[۲] به آرخونتی آتن منصوب شد و در روم، سه تریبون نظامی به نام‌های مارکوس فوریوس[۳]، کایوس امیلیوس[۴] و کاتولوس وروس[۵] مقام کنسولی را بر عهده داشتند.[۶]

در این زمان رودسی‌ها، که طرفدار لاسدمونیان بودند، در بین مردم اغتشاش ایجاد کرده، کسانی راکه طرفدار آتنیان بودند از شهر بیرون راندند.

(۲) اینان سلاح در دست شتافته، سعی کردند وضع امور را به نفع خویش تغییر دهند، اما متحدین لاسدمونیان با این اقدامات به مخالفت برخاسته، شمار زیادی از آن‌ها را کشته و آنانی را که موفق به نجات جان خویش شده بودند از شهر بیرون راندند. رودسیان بی‌درنگ نمایندگانی را برای درخواست کمک به لاسدمون فرستادند تا مبادا شارمندان دگر بار سر به شورش زنند.

(۳) لاسدمونیان هفت تری‌رم را تحت فرماندهی سه سردار به نام‌های

1. Faliscus 2. Nicotélès
3. Marcus Furius
4. Caïus Émilius
5. Catulus Vérus

[۶]. دومین سال از المپیاد نود و هفتم؛ سال ۳۹۱ پ.م

اودوکسی موس[1]، فیلودیکوس[2] و دیفیلاس[3] برای آنان روانه ساختند. این نیروها ابتدا در ساموس توقف کرده، شهر را از اتحاد آتنیان خارج ساختند؛ آنگاه راهی رودس شده، حکومت را دگربار فراچنگ آوردند.

(۴) لاسدمونیان که اوضاع بر وفق مرادشان بود، بر آن شدند تا دگر بار تفوق بر دریا را فراچنگ آورند؛ بدین‌سان ناوگانی گرد آورده، خیلی زود متحدین قدیمی را دور خویش جمع کردند. همچنین از آب‌های ساموس، کنید و رودس گذشته، از هر جا، بهترین ملوانان دریایی راگرد آورده، ناوگانی متشکل از بیست و هفت تری‌رم تجهیز کردند.

(۵) در این حال، آژزیلاس، پادشاه لاسدمونیان، با آگاهی از این‌که آرگوسیان، کورنت را به اشغال خویش درآورده‌اند، به غیر از یک یگان، تمامی قوای لاسدمون را راهی ساخت؛ او به آرگولید درآمد، املاک را غارت و درختان مزارع را قطع کرد و به اسپارت بازگشت.

۹۸. (۱) در جزیره‌ی قبرس، اواگوراس سالامینی، مردی از سلاله‌ی بزرگان ـ از اعقاب پایه‌گذاران سالامین ـ[4] که پیش از این به دنبال شورشی تبعید شده بود، به جزیره بازگشت و موفق شد به کمک شمار اندکی از هواداراانش، جبار آبدمون[5] ـ اهل صور[6] و دوست پادشاه پارسیان ـ را از شهر بیرون راند. اواگوراس پس از آن‌که بر شهر استیلا یافت در ابتدا حاکمیت را در سالامین ـ بزرگ‌ترین و قدرتمندترین شهر قبرس ـ اعمال کرد. اندک زمانی بعد، وقتی صاحب ثروتی هنگفت و سپاهی بزرگ گردید در پی آن شد تمام جزیره را صاحب شود.

(۲) وی برخی شهرها را به زور به تصرف خویش درآورده، برخی دیگر را با

---

1. Eudoximus 2. Philodicus

3. Diphilas

۴. وی از اعقاب توسر(Teusser) بود که بازماندگانش تا تولد اوراگوراس درهمین شهر، حکومت می‌کردند.

5. Abdémon

۶. (Tyr)؛ شهر صور کنونی واقع در لبنان، در ۸۳ کیلومتری جنوب بیروت؛ مهم‌ترین شهر فینیقیه و از مراکز تجارتی درجه اول دولت هخامنشی به شمار می‌رفت.

فریفتن از آن خویش ساخت و عاقبت بر تمام جزیره استیلا یافت. اما ساکنان آماتوزین[۱]، سولین[۲] و سیتین[۳] دست از مقاومت نکشیده[۴]، نمایندگانی را به سوی اردشیر، پادشاه پارسیان، فرستادند تا از وی درخواست کمک کنند. آنان درعین حال اواگوراس را متهم ساختند که شاه آژیریس، متحد پارسیان را به قتل رسانده‌است. آنگاه به اردشیر وعده دادند که به وی کمک خواهند کرد تا جزیره را صاحب گردد.

(۳) شاه که نمی‌خواست اواگوراس بیش از این قدرت گیرد و بر موقعیت سوق‌الجیشی قبرس نیز آگاه بود ـ که می‌توانست ناوگان قابل توجهی فراهم کرده و در جنگ‌های آسیا به‌عنوان سنگر به کار آید ـ بر آن شد تا کمک‌هایی را به سوی آنان ارسال دارد. بنابراین نمایندگان را با پاسخی مناسب راهی ساخت و به شهرهای ساحلی و خشترپاون‌ها فرمان داد تا تری‌رم‌های لازم را فراهم آورند؛ همچنین در فراهم کردن تدارکات لازم برای تجهیز ناوگان لحظه‌ای درنگ نکنند. وی هکاتومنوس، حاکم کاریه، را مأمور ساخت تا به اواگوراس اعلان جنگ دهد.

(۴) این سردار بی‌درنگ خشترپاون‌نشین‌های علیا را پشت سر نهاد و همراه سپاهی قدرتمند راهی قبرس شد.

(۵) چنین بود حوادثی که در آسیا روی داد.

در ایتالیا، رومیان پیمان صلحی را با فالیسک‌ها منعقد کردند؛ آنان برای چهارمین بار با اکوئس‌ها[۵] جنگ کردند؛ همچنین مهاجرنشینی را به سوتریوم[۶] گسیل داشتند، اما دشمن آنان را از شهر وروگو[۷] بیرون راند.

۹۹. (۱) با پایان یافتن سال، دموسترات[۸] به آرخونتی آتن منصوب شد و

---

1. Amathusiens
2. Soliens

۳. (Citiens) یا کیتین

۴. شاهزاده‌نشین‌های قبرس مشتمل بر سولین، آماتوزین و کیتین (سیتین) بودند.

[۵]. متن دیودور به اشتباه از اتولی‌ها نام می‌برد.

6. Sutrium
7. Vérugo
8. Démostrate

رومیان لوسیوس لوکرتیوس[1] و سرویوس کوسوس[2] را به کنسولی برگزیدند.[3] در این زمان، اردشیر، استروتاس[4] سردار را همراه سپاهی روانه ساخت تا با لاسدمونیان وارد جنگ گردد. اسپارتیان پس از آگاهی از رسیدن استروتاس، تیمبرون را پیشاپیش سپاهی به آسیا روانه کردند. وی بر ایوند[5] سیطره یافت و کورسوس[6] ـ کوهی واقع در چهل استادی افز ـ را به اشغال خویش درآورد.

(۲) آنگاه پیشاپیش هشت هزار سرباز ـ که به نیروهایی که از آسیا گردآوری شده بودند، ملحق گردیدند ـ سرزمین‌های شاه را درنوردید. دراین حال، استروتاس همراه سواره‌نظام قدرتمند بربر، پنج هزار سرباز سنگین اسلحه و بیش از بیست هزار سرباز سبک اسلحه، اردویش را به فاصله‌ی کمی از اردوی لاسدمونیان برپا کرد.

(۳) آنگاه وی از فرصت بهره جسته، بر یگان تیمبرون ـ که سرشار از غنایم، در حال بازگشت بودند ـ حمله‌ور شده، شمار زیادی از سپاهیانش را کشت و سایرین را به اسارت خویش درآورد. شمار اندکی از سربازان به دژ کنیدیوم[7] پناه بردند.

(۴) در این حال، تراسی‌بول، سردار آتنی، همراه ناوگانش* راهی آسپندوس[8] شد و نزدیک رود اوری‌مدون لنگر انداخت. وی به رغم‌آنکه خراج‌هایی از آسپندوسیان دریافت کرد، با این حال سربازانش از غارت زمین‌ها چشم نپوشیدند. آسپندوسیان که به خاطر این بی‌عدالتی به خشم آمده بودند، شبانگاه بر آتنیان یورش برده، تراسی‌بول را همراه دیگر سربازانش از دم تیغ گذراندند. دریاسالاران

---

1. Lucius Lucrétius

2. Servius Cossus

[۳]. سومین سال از المپیاد نود و هفتم؛ سال ۳۹۰ پ. م

4. Struthas

5. Ionde

6. Corssus

7. Cnidium

*. در ترجمه‌ی انگلیسی، تراسی‌بول از لسبوس راهی آسپندوس می‌شود.

8. Aspendus

تری‌رم‌های آتنی[1]، که از این رویداد بیمناک شده بودند، شتابان بر کشتی‌ها در نشسته، به سوی رودس بادبان برافراشتند.

(۵) اما چون این شهر پیش از این اتحاد با آتنیان را رها کرده بود، سربازان ناوگان با تبعیدیان، که دژی را در تصرف خویش داشتند، گردهم آمده در کنار هم علیه ساکنین شهر جنگیدند. وقتی آتنیان از مرگ سردارشان تراسی‌بول آگاه شدند، آژیریس را به عنوان جانشین وی روانه داشتند. چنین بود اوضاع امور در آسیا.

۱۰۰. (۱) در سیسیل، دنیس، جبار سیراکوز در پی توسعه‌ی نفوذ و سلطه‌ی خویش بر یونانیان ایتالیا بود؛ با این حال لشکرکشی علیه آن‌ها را به وقت دیگری موکول کرد. وی گمان می‌کرد حمله علیه شهر رژیوم که به خاطر موقعیتش دروازه‌ی ایتالیا محسوب می‌شد، موافق مصالحش می‌باشد.

(۲) بنابراین پیشاپیش سپاهی مشتمل بر بیست هزار پیاده‌نظام، هزار سواره‌نظام و صد و بیست کشتی از سیراکوز عازم گردید.

وی نیروها را در لوکرید پیاده کرد و راهش را درون خشکی پی گرفت؛ سرزمین رژیومیان را به آتش کشیده، با خاک یکسان کرد. ناوگان نیز در پی وی می‌آمد و او همراه تمامی قوا، اردو را نزدیک تنگه‌ای برپا کرد.

(۳) وقتی ایتالیایی‌ها آگاه شدند که دنیس از دریا عبور کرده تا به رژیوم حمله کند، از کروتون شصت کشتی عازم کرده، شتابان به کمک رژیومیان آمدند؛ ولی هنگامی که این کشتی‌ها پهنه‌ی دریا را می‌پیمودند، دنیس همراه ۵۰ کشتی به رویارویی با آن‌ها رفت. ایتالیایی‌ها به خشکی پناه آوردند؛ دنیس به تعاقب آن‌ها پرداخت و درصدد بود تا کشتی‌هایی را که در ساحل لنگر انداخته بودند به چنگ آورد.

(۴) چون شصت کشتی در آستانه‌ی افتادن به دست دشمن بود، رژیومیان از هر سویی شتافته، دنیس را با بارانی از تیر به عقب راندند. باد به سختی وزیدن گرفت، رژیومیان کشتی‌ها را به خشکی رساندند، حال آن‌که دنیس که به توفان گرفتار

---

1. Les triérarques Athéniens

آمده بود، هفت کشتی و دست‌کم هزار و پانصد سرباز سوار بر آن‌ها را از دست داد.

(۵) رژیومیان شمار زیادی از ملوانان را همراه با کشتی‌هایشان ـ که در ساحل به گل نشسته بودند ـ به اسارت خویش درآوردند. دنیس خود که بر کشتی‌ای پنج ردیف پارویی سوار بود بیش‌از چندبار در شرف غرق‌شدن قرارگرفت و تنها با سختی و مرارت بسیار توانست حدود نیمه‌های شب به بندر مسین پناه برد. چون زمستان فرارسیده‌بود، وی پیمانی با لوکانیان منعقدکرده، نیروهایش‌را به سیراکوز بازگرداند.

۱۰۱. (۱) اندک زمانی بعد، لوکانی‌ها سرزمین توریوم را به اشغال خویش درآوردند. توریومیان متحدین خویش را آگاه کردند تا بی‌درنگ به دفاع از ایشان برخیزند؛ زیرا شهرهای یونانی‌نشین ایتالیا بین خویش مقرر کرده بودند؛ همین که سرزمینشان مورد تعرض لوکانیان قرارگیرد، از هیچ کمکی به یکدیگر دریغ نورزند و چنان‌چه شهری از این تعهد سرپیچی کرد، سرداران نظامی‌اش را با مرگ مجازات نمایند.

(۲) این چنین، همین که پیک‌های توریومیان خبر رسیدن دشمنان را پخش کردند، تمامی شهرها آماده‌ی عزیمت شدند. توریومیان، با شور و هیجان به پا خاستند و بی‌آن‌که منتظر رسیدن متحدین بی‌شمارشان گردند، همراه سپاهی مشتمل بر بیش از چهارده هزار پیاده‌نظام و نزدیک به هزار سواره‌نظام به سوی لوکانیان راهی شدند.

(۳) با نزدیک شدن آن‌ها، لوکانیان به سرزمین خویش عقب نشستند، اما توریومیان به نوبه‌ی خویش، لوکانی را به اشغال خویش درآورده، دژی را متصرف شده، غنایم زیادی را به چنگ آوردند که طمع بر غنایم، موجب تیره‌بختی‌شان گردید؛ زیرا آن‌ها که به واسطه‌ی این پیروزی مغرور شده بودند، با بی‌احتیاطی وارد تنگه‌ها و راه‌های مملو از پرتگاه‌ها شدند تا شهر ثروتمند لوس[1] را به تصرف خویش درآورند.

(۴) آنان پس از رسیدن به دشتی که تپه‌هایی مرتفع آن را احاطه کرده بود،

1. Laus

مورد تهاجم سپاهیان لوکانی واقع شدند که این سپاه آرزوی دیدار مجدد سرزمین‌شان را برای همیشه از آن‌ها سلب نمود. حضور ناگهانی دشمنان بر این بلندی‌ها یونانیان را دچار وحشت و ترس گردانید، زیرا هرگز گمان نمی‌کردند این مکان‌ها در دسترس چنین سپاه چشمگیری باشد، سپاهی که دارای سی هزار پیاده‌نظام و دست‌کم چهار هزار سواره‌نظام بود.

۱۰۲. (۱) هنگامی که یونانیان از نجات خویش مأیوس گردیدند بربرها به سوی دشت سرازیر شدند. جنگی درگرفت که در آن ایتالیوت‌ها[۱] به واسطه‌ی شمار لوکانیان، در تنگنا قرار گرفته و بیش از ده هزار نفر را از دست دادند، زیرا لوکانیان دستور داشتند بر احدی رحم ننمایند. از باقی سپاه شکست خورده برخی با رفتن بر بلندی‌های مجاور دریا، جان خود را نجات بخشیدند. برخی دیگر، با مشاهده‌ی چند کشتی دراز و با این گمان که این کشتی‌ها به رژیومیان تعلق دارد خود را به دریا افکنده با شنا خود را به تری‌رم‌ها رساندند.

(۲) اما این ناوگان به دنیس تعلق داشت که تحت فرمان لپتین، برادرش، برای کمک به لوکانیان فرستاده شده بود. با این حال، لپتین، با جوانمردی، آن‌هایی را که با شنا خود را نجات داده بودند، پذیرا شد؛ وی آن‌ها را به خشکی رسانده، لوکانیان را متقاعد کرد تا برای آزادی هر اسیر به یک مین نقره بسنده کنند؛ شمار اسرا بیش از هزار تن بود.

(۳) لپتین، خود ضمانت پرداخت این مبلغ را به عهده گرفت و برای آشتی ایتالیوت‌ها و لوکانی‌ها پا درمیانی کرده، صلح را بین آن‌ها برقرار کرد.

این رفتار، احترام شایانی را برای وی نزد ایتالیوت‌ها به ارمغان آورد، زیرا جنگ را به سود آن‌ها رقم زد، حال آنکه پایان جنگ مخالف منافع دنیس بود، زیرا وی بر این امید بود که با دامن زدن به جنگ میان ایتالیوت‌ها و لوکانی‌ها، به راحتی بتواند مالک‌الرقاب تمام ایتالیا شود؛ اما با پایان یافتن این جنگ تمام عیار،

---

۱. (Italiotes)؛ ساکنان نخستین ایتالیای مرکزی، مشتمل بر لاتن‌ها (Latins)، اومبریان (Ombriens) و سامنیت‌ها (Samnites).

وی برای دست‌یابی به آرزوی خویش دچار مشکل می‌شد. به همین خاطر، وی لپتین را از فرماندهی ناوگان عزل و برادر دیگرش، تئارید[1] را به جای وی منصوب کرد.

(۴) مقارن با این وقایع ، رومیان سرزمین وئیس را بین خود تقسیم کردند، به طوری که به هر شارمند چهار پلتر[2] یا به قولی، بیست و هشت پلتر زمین رسید. در جنگی که آن‌ها علیه اکوئس‌ها به راه انداختند، بر شهر لیفلوم[3] دست یافته، ساکنین ولتری را که سر به شورش برداشته بودند مورد حمله قرار دادند. همچنین ساتریکوم[4] از اتحاد رومیان خارج شد و آنان کوچ‌نشینی را به سرسیس[5] گسیل داشتند.[6]

۱۰۳. (۱) پس از پایان یافتن سال، آنتی‌پاتر[7] به آرخونتی آتن منصوب شد و رومیان لوسیوس والریوس[8] و اولوس مانلیوس[9] را به کنسولی برگزیدند.[10]

در این سال، دنیس، حاکم سیراکوزیان، لشکرکشی به ایتالیا را که پیش از این در سر داشت، آشکارا اعلان کرد و سیراکوز را با سپاهی عظیم ترک گفت.

(۲) وی بیش از بیست هزار پیاده نظام، حدود سه هزار سواره‌نظام، چهل کشتی دراز و بیش از سیصد کشتی باری تحت فرمان داشت. پنج روز پس از عزیمت، به مسین رسید؛ در آن‌جا به نیروهایش استراحت داد و تئارید، برادرش، را با سی کشتی جنگی عازم کرد تا جزایر لیپاریان را به محاصره درآورد؛ زیرا آگاه شده

---

1. Théaride

[۲]. هر پلتر ۱۰۰۰۰ پای مربع یا حدود ۱۲۳ مترمربع است.

3. Liphlum

4. Satricum

5. Cercies

[۶]. بیشتر این اسامی خاص در متن یونانی تحریف شده‌اند. لیفلوم شاید لاویکوم (Lavicum) باشد. همچنین هیچ نویسنده و مورخ لاتین، از «سرسیس» سخنی به میان نیاورده است.

7. Antipater

8. Lucius Valérius

9. Aulus Manlius

۱۰. چهارمین سال از المپیاد نودوهفتم: سال ۳۸۹ پ.م

بود که ده کشتی رژیومی در آن‌جا لنگر انداخته است.

(۳) تئارید آهنگ دریا کرد و در موقعیتی مناسب به ناوگان رژیوم یورش برد؛ کشتی‌ها را همراه با تمام خدمه به چنگ آورده، بی‌درنگ به مسین نزد دنیس بازگشت. دنیس اسرا را در غل و زنجیر کرد و نگهبانی از آن‌ها را به مسینی‌ها سپرد. خود از تنگه عبور کرده، سپاهیان را به کولونیا[1] برد و شهر را از هر طرف به محاصره درآورد. ادوات جنگی را علیه شهر به کار انداخت و یورش‌های پی‌درپی‌ای را آغاز کرد.

(۴) وقتی یونانیان ایتالیا آگاهی یافتند که نیروهای دنیس از تنگه‌ای که آن‌ها را از نیروهای دشمن جدا می‌ساخت، عبور کرده‌اند، آن‌ها نیز سپاهی گرد هم آوردند. چون کروتون[2] شهر بسیار پرجمعیتی بود، که شمار بسیار زیادی از سیراکوزیان پناهنده را در خود جای می‌داد، فرماندهی جنگ را به اینان واگذار کردند.

(۵) پس از آنکه ساکنین کروتون نیروهایی را از هر سو گرد آوردند، هلوریس سیراکوزی[3] را به فرماندهی خویش تعیین کردند. این سردار به وسیله‌ی دنیس تبعید شده بود و شجاعت و جنگاوری‌اش زبانزد همگان بود. عقیده‌ی عمومی بر این بود که وی به خاطر کینه و دشمنی که از دنیس در دل داشت، بهترین گزینه برای رهبری و هدایت جنگ علیه این جبار است. وقتی متحدین در کروتون گردهم آمدند، هلوریس سپاه را آراست و به سوی کولونیا عزیمت کرد. وی می‌پنداشت که حضورش، موجب خارج شدن شهر از محاصره می‌گردد و وی با دشمنی روبه‌رو می‌شود که به واسطه‌ی یورش‌های پی‌درپی از پا درآمده است. هلوریس در مجموع بیست و پنج هزار پیاده نظام و حدود دو هزار سواره نظام را در اختیار داشت.

۱۰۴. (۱) یونانیان ایتالیا قسمت اعظم فاصله‌ی بین کروتون با کولونیا را طی کرده و در کرانه‌ی رود هلوروس[4] اردو زده بودند که دنیس، از محاصره‌ی شهر دست

---

1. Caulonia

۲. (Crotone)؛ این شهر میهن میلون و محل سکونت پیتاگوراس بوده است.

3. Héloris le syracusain

4. Hélorus

کشیده، به رویارویی با آن‌ها شتافت. در این زمان، هلوریس همراه با پانصد تن سرباز زبده راهی شد. دنیس نیز در چهل استادی دشمن اردو زده بود؛ وی که توسط برخی پیش‌قراولان از نزدیک شدن دشمن آگاه گشته بود، سپاهش را قبل از فرا رسیدن روز بیدار کرده، آن‌ها را به پیش راند.

(۲) سحرگاهان، خود را در برابر یگان کم‌شمار هلوریس یافت؛ ناگهان بر دشمن تاخت و چون سپاهش را پیش از این برای جنگ آراسته بود، مجال بازشناختن یکدیگر را از دشمن سلب کرد.

(۳) هلوریس به‌رغم این شرایط بحرانی، حمله را برتافت؛ برخی دوستانش را به اردوگاه اعزام کرده، به آن‌ها دستور داد که سپاه شتابان قدم در راه گذارد. این دستور بی‌درنگ اجرا گردید؛ ایتالیوت‌ها وقتی فهمیدند که سردارشان با یگان تحت امرش در خطر است با شتاب تمام به یاری وی شتافتند؛ اما دنیس که با سپاهی منظم دشمن را پیش از این محاصره کرده بود، هلوریس و تقریباً تمامی سربازانی را که بی‌باکانه از خویش دفاع کرده بودند، از دم تیغ گذراند.

(۴) ایتالیوت‌ها که شتابان و بدون نظم از راه رسیده بودند، به راحتی توسط سیسیلیان ـ که آرایش جنگی خویش را حفظ کرده بودند ـ شکست را پذیرا شدند. با این حال، یونانیان ایتالیا برای مدت زمانی نبرد را برتافتند، با وجود این، افراد زیادی را از دست دادند. اما پس از آنکه خبر مرگ سردارشان را شنیدند، جنگ را رها کرده، شجاعت را از کف داده، راه فرار را در پیش گرفتند.

۱۰۵. (۱) پس از آنکه مردگان زیادی را در میدان جنگ وانهادند*، باقی سپاه بر بلندی‌ای که برای دفاع در موقعیت خوبی قرار داشت، پناه بردند؛ ولی این بلندی فاقد آب بود و می‌توانست توسط دشمنان محاصره گردد. درواقع، دنیس آن را به محاصره درآورد و سپاهیانش را، تمام روز و شب، در آن‌جا نگاه داشت و خود به دقت آن‌ها را زیر نظر گرفت. فردای آن روز، دشمنان که به بلندی پناه برده بودند رنج زیادی را به خاطر گرما و بی‌آبی برتافتند.

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چنین آمده است: «بسیاری از آن‌ها در بین راه و در میان دشت کشته شدند.»

(۲) بنابراین جارچی‌ای به سوی دنیس فرستادند تا سربهایشان را به وی تقدیم دارند، اما دنیس ـ که آنگاه که پیروز می‌شد هرگز میانه‌روی اختیار نمی‌کرد ـ به آن‌ها دستور داد سلاح‌هایشان را زمین گذارده، بی‌قید و شرط تسلیم شوند. چون این شرایط دشوار می‌نمود، یونانیان برای مدتی دیگر دشواری‌ها را تحمل کردند؛ اما سرانجام به واسطه‌ی نیازهای جسمانی، ناچار شدند خود را حدود ساعت هشتم[1] با بدنی رنجور و خسته تسلیم کنند.

(۳) دنیس ترکه چوبی را به دست گرفته، با سرازیر شدن هر اسیری به پایین، ضربه‌ای را به تپه می‌نواخت و این‌چنین تمام اسیرانی راکه از تپه به پایین می‌آمدند، شمارش کرد. شمار آن‌ها بیش از ده هزار تن بود. جملگی منتظر بودند که با بی‌رحمی با آن‌ها برخورد گردد، اما دنیس، برعکس خود را بسیار جوانمرد نشان داد.

(۴) زیرا تمامی این اسیران را بدون دریافت سربها آزاد کرده، با بیشتر شهرها پیمان صلحی منعقد ساخت و به آن‌ها اجازه داد که با قوانین خاص خویش بر خود حکومت کنند. وی به خاطر این رفتار، تحسین و ستایش تمامی آنانی راکه در حق آن‌ها نیکی روا داشته بود، نصیب خویش گرداند؛ تاج‌های زرینی برایش فرستادند و مردم بر این عقیده بودند که این رفتار، تنها عمل نیکو در تمام زندگی‌اش خواهد بود.

۱۰۶. (۱) دنیس آنگاه راهی رژیوم شد و آماده گردید آن را به محاصره‌ی خویش درآورد؛ زیرا وی هرگز اهانتی را که رژیومیان ـ به خاطر عدم پذیرش ازدواجش با یکی از شارمندانشان ـ به وی روا داشته بودند، از یاد نبرده بود. رژیومیان سخت، نگران شدند، زیرا بدون متحد بوده و دارای نیرویی نبودند که از حیث قدرت با سپاه دنیس پهلو زند. وانگهی می‌دانستند اگر شهرشان به تصرف درآید، فاتح هیچ رحمی به آن‌ها نخواهد کرد.

۱. نزد رومیان باستان، وقت از طلوع تا غروب خورشید به دوازده ساعت تقسیم می‌شد و بر اساس زمان، سال کوتاه یا بلند می‌شد. به عبارتی بهتر، در تابستان بلند و در زمستان کوتاه بود، ساعات را از زمان طلوع آفتاب محاسبه می‌کردند: ساعت نخست بین ساعت ۶ و ۷ صبح بود و ساعت دوم بین ساعت ۷ و ۸ و بنابراین ساعت هشتم تقریباً بین ساعت ۱۳ و ۱۴ بود.

(۲) بنابراین بر آن شدند شتابان نمایندگانی به سوی وی گسیل دارند تا از او درخواست کنند که رفتاری ملایم را با آن‌ها در پیش بگیرد و بدین طریق امید داشتند حس انسان دوستی وی را برانگیزند.

(۳) دنیس سی صد تالان خراج از آن‌ها طلب کرده، درخواست نمود همه‌ی کشتی‌ها، به شمار هفتاد کشتی را به وی واگذار کرده، صد گروگان را در اختیار وی گذارند. پس از آن‌که این امور سروسامان گرفت وی راهی کولونیا گردید؛ ساکنین این شهر را به سیراکوز کوچاند، حق شارمندی را به آن‌ها عطا و برای پنج سال آنان را از هر خراجی معاف کرد. شهر را با خاک یکسان کرد و سرزمین کولونی‌ها را به لوکانی‌ها واگذارد.

(۴) رومیان پس از تصرف شهر لیفوکوآ[۱] که به اکوئس‌ها تعلق داشت برای ادای نذرهای کنسول‌های خویش، بازی‌های بزرگی را به افتخار ژوپیتر ترتیب دادند.

۱۰۷. (۱) با پایان یافتن سال، پیرهیون[۲] به آرخونتی آتن منصوب شد، رومیان مقام کنسولی را به شش تریبون نظامی* به نام‌های لوسیوس لوکرتیوس[۳]، سرویوس سولپیسیوس[۴]، کایوس امیلیوس[۵] و کایوس روفوس[۶] تفویض کردند[۷]. المپیاد نودوهشتم برگزار شد که در آن سوزیپوس آتنی[۸] فاتح مسابقات دوومیدانی گردید.[۹]

---

۱. (Liphoecua)؛ به نظر می‌رسد این اسم تحریف شده باشد. هیچ‌یک از نویسندگان لاتین، از چنین شهری یاد نکرده‌اند.

2. Pyrrhion

*. در ترجمه‌ی انگلیسی چهار تریبون آمده است.

3. Lucius Lucrétius

4. Servius Sulpicius

5. Caïus Emilius

6. Caïus Rufus

۷. لازم به توضیح است که در ترجمه‌ی فرانسوی این کتاب نیز، تنها نام چهار تریبون نظامی روم آمده است.

8. Sosippus d'Athènes

۹. نخستین سال از المپیاد نودوهشتم؛ سال ۳۸۸ پ.م

(۲) در این سال، دنیس، حاکم سیراکوز، با سپاهش به هیپونیوم[1] لشکرکشی کرد، ساکنین آن را به سیراکوز کوچاند، شهر را ویران و آن سرزمین را بین لوکانی‌ها تقسیم کرد.

(۳) وی همواره درصدد بود با ساکنین لوکانی به نیکی رفتار کند، زیرا آن‌ها یکی از دخترانشان را برای ازدواج در اختیار وی گذارده بودند. در عین حال، در پی آن بود از رژیومیان، که دست رد بر سینه‌ی وی زده بودند، کین بستاند. در واقع، زمانی که دنیس نمایندگانی را به سوی رژیومیان فرستاد تا یکی از دختران شارمندانشان را برای ازدواج از آن‌ها طلب کند، آورده‌اند که آنان در مجمع عمومی به نمایندگان پاسخ گفتند که تنها می‌توانند دختر جلاد را برای ازدواج در اختیار وی گذارند.

(۴) وی از این پاسخ به سختی خشمگین شد و آن را به منزله‌ی بزرگ‌ترین دشنام و اهانت تلقی کرد و بر آن شد تا از آنان به سختی کین بستاند. این‌چنین، وقتی در سال پیش با رژیومیان صلحی منعقد ساخت، به هیچ‌سان از روی دوستی و مهر نبود؛ بلکه به این قصد که ناوگانشان راکه مشتمل بر هفتاد تری‌رم بود به چنگ آورد. بدین‌سان امید داشت زمانی که تمام کمک‌های دریایی را از چنگال آن‌ها بیرون کشید، بتواند به راحتی بر آنان مستولی گردد.

(۵) بدین خاطر، دنیس اقامتش را در ایتالیا طولانی کرد و در پی یافتن عذری موجه شد تا پیمان پیشین را ملغیٰ کند و از سویی، این پیمان‌شکنی از روی غرض‌ورزی تلقی نشود.

۱۰۸. (۱) از این روی، دنیس نیروها را به سوی تنگه رهبری و تدارکات لازم برای عبور از آن را فراهم کرد. وی در بادی امر، از رژیومیان طلب آذوقه کرد و به آنان قول داد، همین که به سیراکوز رسید، آن‌چه راکه ستانده است، به آن‌ها بازپس دهد. دنیس چنین کرد تا در صورت عدم پذیرش این درخواست از سوی رژیومیان، حمله‌اش برای تصرف شهر موجه جلوه کند. از سوی دیگر، اگر رژیومیان با

1. Hipponium

درخواست او موافقت می‌کردند، وی با محاصره‌ی شهری محروم از آذوقه، به راحتی می‌توانست آن را به تصرف خویش درآورد.

(۲) رژیومیان بدون این‌که اندکی تردید به خویش راه دهند، در چند روز نخست، آذوقه‌ی نیروهای دنیس را تأمین کردند؛ ولی چون دنیس با پیش کشیدن بهانه‌هایی - از جمله بیماری - مدت اقامتش را طولانی کرد، رژیومیان به آن‌چه که وی در سر داشت، پی بردند و از تأمین آذوقه‌ی سپاه وی سرباز زدند.

(۳) دنیس در این هنگام تظاهر به خشم کرد و گروگان‌ها را به رژیومیان بازپس داد؛ آنگاه شهر را به محاصره درآورد و یورش‌های بی‌وقفه‌ای را به این شهر آغاز کرد. وی شمار زیادی ادوات جنگی - درابعادی بسیار بزرگ - فراهم و سعی کرد به کمک آن‌ها، باروها و دیوارهای شهر را درهم بشکند، زیرا وی در پی آن بود تا شهر را به زور تصرف کند.

(۴) در این میان، رژیومیان پیتون[1] را به فرماندهی منصوب کردند و تمامی کسانی را که توانایی حمل سلاح داشتند، به جنگ فراخواندند. آنان به زیرکی حرکات دنیس را تحت نظر گرفته، در فرصتی مناسب - با بادبان‌های برافراشته - ادوات محاصره‌ی دشمن را به آتش کشیدند.

(۵) آن‌ها بی‌باکانه برای نجات سرزمین پدری می‌جنگیدند و بدین‌سان، خشم محاصره‌کنندگان را برانگیختند. آنان هر چند نیروهای زیادی را از دست دادند، با این حال، شمار زیادی از یونانیان سیسیل را هلاک کردند.

(۶) بر کشاله‌ی ران دنیس ضربه‌ی زوبینی وارد آمد که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت و به سختی توانست از این جراحت جان سالم بدر برد. با این حال، محاصره به درازا کشید، زیرا رژیومیان با شور و شوقی وصف‌ناپذیر برای آزادی خویش تلاش می‌کردند. دنیس نیز به نوبه‌ی خویش سپاهیانش را برای انجام حملات پی‌درپی به کار می‌گرفت، زیرا نمی‌خواست از هدفی که برای خویش تعیین کرده بود، عدول کند.

---

1. Phyton

۱۰۹. (۱) با فرا رسیدن زمان بازی‌های المپیک، دنیس برای این مراسم تعداد زیادی گردونه‌ی دوچرخ ـ که به اسب‌های تیزرو یراق شده بودند ـ و خیمه‌های زربافت و مزیّن به پارچه‌هایی با رنگ‌های گوناگون فرستاد. هم‌چنین، بهترین آوازه‌خوانان را به آن‌جا فرستاد و آنان می‌بایست در این جشن‌های باشکوه، برای تجلیل از دنیس، شعرهایی را [که خود وی سروده بود] می‌خواندند؛ زیرا وی سخت شیفته‌ی شعر و شاعری بود.

(۲) وی برادرش تئارید را در رأس این نمایندگان قرار داد که با خیمه‌های گران‌بها و گردونه‌ها نگاه‌های عموم را جلب کرد و وقتی آوازخوانان شروع به خواندن شعرهای دنیس کردند بی‌درنگ جمعیتی از علاقه‌مندان که دل‌نشینی آوای آوازه‌خوانان آن‌ها را به خود جلب کرده بود، گردشان حلقه زدند. اما پس از آن‌که دریافتند چقدر این شعرها تهی و بی‌معنی هستند، دنیس را به تمسخر گرفته و ناخشنودی آن‌چنان بالا گرفت که برخی جرأت کردند خیمه‌ها را از هم بدرند.

(۳) لیزیاس خطیب[۱] ـ که در آن هنگام در المپی[۲] حضور داشت ـ مردم را ترغیب کرد که نمایندگانی را که از طرف جبار سفاک برای بازی‌های مقدس فرستاده شده بودند، به هیچ روی نپذیرند. وی در همین زمان نطق معروف خویش، المپیاکوس[۳] را ایراد کرد.

(۴) برای آن‌که تیره‌بختی دنیس در این مراسم کامل گردد، در طی مسابقه برخی از گردونه‌های دنیس از میدان مسابقه خارج گردیده، به هم برخورد کرده و درهم شکسته شدند. سر آخر هم، کشتی‌ای که نمایندگان را از بازی‌های المپیک می‌آورد، نزدیک تاراس در ایتالیا به طوفان گرفتار آمد و درهم شکسته شد.

(۵) در نتیجه، ملوانانی که به سلامت به سیراکوز بازگشتند، گفتند که اشعار بد دنیس موجب تیره‌بختی نه‌تنها آوازخوانان، بلکه گردونه‌ها و کشتی گردید.

---

1. Lysias le rhéteur

۲. (Olympie)؛ شهری واقع در پلوپونز که بازی‌های المپیک در آن‌جا برگزار می‌گردید.

۳. بخش زیادی از این نطق حفظ شده است که نشان می‌دهد لیزیاس یونانیان را تحریک می‌کرد علیه دو دشمن بزرگ خویش، پارسیان و دنیس، متحد شوند. ر. ک به: (Lys.33)

(۶) وقتی دنیس پی برد که اشعارش به تمسخر گرفته شده است، چاپلوسانش به وی چنین گفتندکه تحقق هرکار نیکویی ابتدا با رشک و حسد همراه است، اما بعدها دیگران زبان به تحسین خواهند گشود. بدین خاطر وی هرگز از سرودن شعر روی‌گردان نشد.

(۷) در همین سال، رومیان که با وولسک‌ها در جنگ بودند نبردی را با آنان در نزدیکی گوراسیوم[1] آغاز و شمار زیادی از دشمنان را هلاک کردند.

۱۱۰. (۱) با پایان یافتن سال، تئودوت[2] به آرخونتی آتن منصوب شد و در روم، شش تریبون نظامی به نام‌های کویین‌توس سزو[3]، سولپیسیوس انوس[4]، سزو فابیوس[5]، کویین‌توس سرویلیوس[6]، پوبلیوس کورنلیوس[7] و مارکوس کلودیوس[8] عهده‌دار مقام کنسولی بودند.[9]

(۲) در این سال، لاسدمونیان، تلفات سنگینی را در جنگ علیه یونانیان و پارسیان متحمل شده بودند. آنان آنتالسیداس[10]، دریاسالار را اعزام و وی را مأمور کردند تا با اردشیر درباره‌ی شرایط صلح به مذاکره بنشینند.

(۳) پس از آن‌که فرستاده‌ی اسپارت هدف مأموریت خویش را عرضه داشت[11]، پادشاه اعلام کرد که وی با شرایط زیر صلح را منعقد خواهد ساخت:

1. Gurasium
2. Théodote
3. Quintus Céso
4. Sulpicius Aenus
5. Céso Fabius
6. Quintus Servilius
7. Publius Cornélius
8. Marcus Claudius

۹. دومین سال از المپیاد نودوهشتم؛ سال ۳۸۷ پ.م.

۱۰. (Antalcidas) یا آنتالکیداس (Antalkidas)

۱۱. دیودور اشاره‌ای به شرایط صلح درخواستی از سوی اسپارتیان و آنتالسیداس نمی‌کند و برخلاف گزنفون ـ که در کتاب هلنیکای خویش به بررسی جزئیات و ماوقع این صلح می‌پردازد ـ به اجمال از آن درمی‌گذرد. گزنفون اشاره می‌کند که «آنتالسیداس با ورود به دربار پارس اعلام داشت که اسپارت هیچ‌گونه

«شهرهای یونانی آسیا به اطاعت پادشاه پارسیان درخواهند آمد؛ دیگر یونانیان براساس قوانین خویش، بر خود حکومت خواهند کرد و شاه، به یاری کسانی که این شرایط را خواهند پذیرفت، با آنانی که این شرایط را نپذیرند وارد جنگ خواهد شد.»[1]

(۴) لاسدمونیان این شرایط را پذیرفته، هیچ مخالفتی نکردند. آتنیان، تباییان و دیگر یونانیان از شرایط صلحی که وانهادن شهرهای آسیایی را در پی داشت ابراز انزجار کردند، ولی چون از توان کافی برخوردار نبودند تا به تنهایی وارد جنگ شوند به ناچار شرایط صلح را پذیرفتند[2].

(۵) شاه که از هرگونه اختلاف با یونانیان خلاصی یافته بود، سپاهیانش را برای جنگ قبرس به کار گرفت.[3] از سویی، اوراگوراس تقریباً تمامی جزیره را در اختیار خویش گرفته، سپاه عظیمی فراهم آورده بود و از سوی دیگر، سپاه اردشیر به

→

ادعایی در برابر شاه بزرگ ندارد و مصمم است که استقلال شهرهای یونانی آسیا را به رسمیت بشناسد و همچنین متذکر گردید که وی برای انعقاد صلحی که شاه بدان تمایل دارد آمده؛ صلحی که شاه از زمانی دراز می‌توانست در آرزوی آن باشد». ر.ک به:

(Xenophon, Helleniques, Traduit par J.Hatzfeld, les belles lettres, Paris, 1965-66, Vol. 1,25-28)

۱. مفاد این صلح که به «صلح آنتالسیداس» یا «صلح شاه» نیز مشهور شده، از سوی گزنفون بدین‌گونه عنوان شده است: «اردشیرشاه درست و عادلانه می‌داند که شهرهای آسیا باید از آن او باشند. همچنین جزایر کلازومن و قبرس از آن اوست و سایر شهرهای یونان از کوچک و بزرگ مستقل خواهند بود، به استثنای لمنوس، ایمبروس و سکیروس که مانند گذشته از آن آتنیان خواهند بود. من با کسانی که این شرایط صلح را نپذیرند با یاری آن‌هایی که آن را خواهند پذیرفت، در زمین و در دریا با ناوگان خود و با دارایی و گنجینه‌ی خود جنگ خواهم کرد.» ر. ک به: (xen,Hell, Ibid, V.1,31)

۲. باید متذکر شد که تباییان ـ برخلاف آن‌چه که دیودور می‌گوید ـ شرایط صلح را نپذیرفتند، ولی دیگر نمایندگان شهرهای یونانی متعهد گردیدند به این صلح وفادار بمانند.

۳. صلح تحمیلی پارسیان به یونانیان برای اردشیر دوم بسیار حائز اهمیت بود؛ زیرا سلطه‌ی کامل ایران بر شهرهای یونانی آسیای صغیر را کاملاً به رسمیت شناخت. همچنین با انعقاد این قرارداد، اتحادیه‌ی دلوس که به سال ۴۷۷ ـ ۷۸پ.م میان دول یونانی و در رأس آن‌ها آتن تشکیل شده بود، به خودی خود ملغیٰ گردید و دولت شهرهای یونانی کاملاً به دامان امپراتوری پارس افتادند و تا قدرت یافتن فیلیپ مقدونی و تسلط او بر دول یونانی، فرمان شاه بزرگ مبنای روابط میان این دولت شهرها گردید. پس با اطمینان می‌توان اظهار داشت آن‌چه را که داریوش و خشایارشا با دستگاه مهیب جنگی خویش نتوانستند در یونان کسب کنند؛ اردشیر دوم با سیاست زیرکانه‌ی خویش به دست آورد.

خاطر جنگ با یونانیان دچار ضعف و سستی شده بود.

۱۱۱. (۱) اکنون یازده ماه بود که دنیس، رژیوم را به محاصره‌ی خویش درآورده بود و چون مانع رسیدن کاروان‌های آذوقه بدان‌جا می‌شد شهر در قحطی مصیبت‌باری فرو رفت. حکایت می‌کنند که در آن‌جا، یک مدیمن[1] گندم در آن زمان پنج مین معامله می‌شد.

(۲) اهالی شهر چنان به قحطی افتاده بودند که ابتدا اسب‌ها و دیگر حیوانات باری را می‌خوردند، آنگاه از پوست‌های پخته‌ی این حیوانات تغذیه می‌کردند و عاقبت با خروج از شهر، چون حیوانات از علف‌هایی که در پای دیوارها می‌رویید، می‌چریدند. این‌چنین است که نیاز انسان را وامی‌دارد نوع تغذیه‌اش را تغییر داده، به غذای حیوانات روی آورد.

(۳) دنیس با آگاهی از این وقایع، نه‌تنها از این‌همه تیره‌بختی تحت‌تأثیر قرار نگرفت بلکه برعکس، حیوانات باری را در مکانی که این علف‌ها می‌روییدند، برد تا اهالی شهر را از آخرین راه امرار معاش محروم گرداند.

(۴) عاقبت رژیومیان در فلاکت و تیره‌بختی شکست را پذیرا شده، شهر را در اختیار جبار گذارده، تسلیم شدند. دنیس در شهر تلی از اجساد یافت که از گرسنگی جان باخته بودند و زندگان نیز حال و روز مردگان را داشتند. وی افراد از پای درآمده را دستگیر کرد و بیش از شش هزار اسیر گرفت. آن‌ها را به سیراکوز فرستاد و دستور داد تا کسانی را که می‌توانند یک مین نقره برای سربهای[2] خویش پرداخت کنند، آزاد نمایند و آن‌هایی که یارای پرداخت چنین مبلغی را ندارند چون برده به فروش برسانند.

۱۱۲. (۱) دنیس، پیتون ـ سردار رژیومیان ـ را دستگیر و پسرش را در دریا غرق کرد. پدر را بر بلندای یکی از ادوات جنگی بست و از این طریق، چشم‌انداز شکنجه‌ای غم‌انگیز را فراروی عموم قرار داد. آنگاه دنیس توسط یکی از

۱. (médimne)؛ اندکی کمتر از چهل و چهار لیتر

[۲]. بر اساس نظر ارسطو (فرد هوفر، اقتصاد، پاریس، ۱۸۴۳، ص ۴۶۷ از متن فرانسوی) سربها، معادل سه مین برای هر اسیر بوده است.

خدمتکارانش وی را آگاه کرد که او پسر پیتون را شب پیش به دریا انداخته است. پیتون به این پاسخ بسنده کرد: «پسر یک روز بیش از پدر خوشبخت بوده است.»

(۲) پس از آن، دنیس وی را در شهر گرداند؛ هنگامی که پیتون را با ضربات چوب مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و از هیچ چیز برای اهانت به وی چشم‌پوشی نمی‌کردند، جارچی‌ای که در پی وی می‌آمد با بانگی رسا اعلام می‌کرد: «دنیس این مجازات را در حق کسی روا می‌دارد که به مردم سرزمینش پیشنهاد کرد، جنگ را به صلح ترجیح دهند.»

(۳) پیتون که در طول مدت شهربندان به مثابه‌ی سرداری شجاع رفتار کرد و در زندگی نیز عملی قابل سرزنش از خود بروز نداد با بزرگ‌منشی، تیره‌بختی پایان عمر را تحمل کرد. او با حفظ خونسردی، فریاد برآورد که تنها به خاطر این که نخواست سرزمینش را به دنیس واگذارد، مجازات شده است و خدایان به زودی از دنیس، کین خواهند ستاند. عاقبت شجاعت این مرد، حتی رحم سربازان دنیس را برانگیخت و برخی از این سربازان شروع به نجوا در گوش هم کردند.

(۴) دنیس در این هنگام هراسان شد که مبادا سربازانش به خود جرأت دهند پیتون را از دستان جلاد رها سازند، پس شکنجه را متوقف کرده، این سردار نگون‌بخت را همراه با خانواده‌اش به دریا انداخت.

(۵) چنین بود توهین‌ها و شکنجه‌هایی که این سردار بدان‌ها گرفتار آمد و موجب شد که بسیاری از یونانیان در آن زمان بر سرنوشتش بگریند. حتی شاعران با شعرهایشان، اشک‌ها را بر چنین فرجام رقت‌انگیزی، جاری ساختند.

۱۱۳. (۱) مقارن با محاصره‌ی رژیوم که توسط دنیس با تمام توان و به سختی دنبال می‌شد، سلت‌ها ـ که در آن‌سوی کوه‌های آلپ[1] سکنی داشتند ـ با نیروهای بی‌شمار از تنگه‌ها عبور کرده، سرزمینی را که بین آپنین[2] و آلپ واقع بود، به اشغال خویش درآوردند و تیره‌نی‌ها را که در آن‌جا می‌زیستند، بیرون راندند.

---

1. Alpes

۲. (Apennin)؛ رشته کوه‌هایی که به صورت زنجیروار در طول شبه‌جزیره‌ی ایتالیا گسترده شده است.

(۲) برخی نویسندگان برآنند که تیره‌نی‌ها، یکی از کوچ‌نشینان دوازده شهر تیره‌نی می‌باشند؛ برخی دیگر بر این باورند که آن‌ها پلاسژهایی هستند که پیش از جنگ تروآ، با باران سیل‌آسای دوکالیون[۱] از تسالی بیرون شده، در این سرزمین مستقر گردیدند.

(۳) وقتی سلت‌ها این سرزمین را میان طوایف تقسیم کردند؛ آن‌هایی که تحت نام سنونوا[۲] شناخته می‌شدند دورترین رشته کوه‌های آلپ را که مجاور دریا بود تصاحب کردند، اما چون این منطقه بسیار گرم بود بزودی برای خارج شدن از آن تعجیل روا داشته، پس از آن‌که جوانان را مسلح ساختند، آن‌ها را برای جستجوی سرزمینی برای استقرار روانه کردند. پس از آن، به شمار حدود سی‌هزار تن به تیره‌نی درآمده، سرزمین کولونین‌ها[۳] را ویران ساختند.

(۴) در همین زمان، مردم روم نمایندگانی را به تیره‌نی فرستاده، آن‌ها را مأمور کردند مراقب رفتار سلت‌ها باشند. این نمایندگان پس از رسیدن به کلوزیوم[۴] شاهد جنگی بودند و متقاعد شدند که دشمنان جدید، پیش از آن‌که محتاط باشند بی‌باک و جسورند و این نمایندگان به کلوزین‌ها ملحق شدند تا علیه محاصره‌کنندگان به دفاع از آن‌ها برخیزند.

(۵) حتی یکی از نمایندگان موفقیت بزرگی کسب کرد و با دستان خویش یکی از معروف‌ترین سرداران سلت را به قتل رساند. سلت‌ها پس از آگاهی از این

---

۱. (Deucalion)؛ یگانه پسر پرومته و همسر پیرا (Pyrrha) دختر اپی‌مته. زئوس هنگامی که تصمیم بر نابودی انسان عصر مفرغ گرفت، دوکالیون به توصیه‌ی پرومته از برای خویش و پیرا کشتی‌ای ساخت و این کشتی نه شبانه‌روز در میان سیل و طوفانی که زئوس بر زمین جاری ساخته و همه‌ی موجودات را نابود ساخته بود، سرگردان بود تا این‌که سرانجام آب فروکش کرد، کشتی آن‌ها بر دامنه‌ی کوه پارناس در تسالی بر زمین نشست. دوکالیون و پیرا از کشتی پیاده شدند و بنا به فرمان زئوس دامن خود را پر از سنگ کردند و سنگ‌ها را از بالای شانه‌های خود به پشت سر انداختند. مردان در عقب سر «دوکالیون» و زنان پشت سر «پیرا» آفریده شدند.

۲. (Sénonois)؛ ساکنان سنونه (Sénonais)؛ سرزمینی در ساحل راست رود سن (Seine).

۳. (Cauloniens)؛ کولونین‌ها را شاید می‌باید کلوزین‌ها (Clusiens) خواند.

۴. (Clusium)؛ شهری واقع در اتروری (Etrurie) در ایتالیا. ناحیه‌ی اتروری بین رود تیبر، رشته کوه‌های آپنین، دریای تیره‌نی و رود ماگرا واقع بود.

رویداد، نمایندگانی را به روم گسیل داشتند تا کسی را که ناعادلانه جنگ را آغاز کرده است، مطالبه نمایند.

(۶) سنا در ابتدا از نمایندگان سلت‌ها خواست در برابر بی‌حرمتی که بدان‌ها روا داشته شده بود، غرامت قبول کنند. چون این نمایندگان بدین پیشنهاد وقعی ننهادند، مقرر گردید که گناهکار را در اختیار آن‌ها گذارند. اما پدر کسی که می‌بایست تسلیم سلت‌ها شود، یکی از تریبون‌های نظامی بود که مقام کنسولی را نیز بر عهده داشت؛ او مردم را از این تصمیم آگاه کرد و چون از نفوذ زیادی در بین عموم برخوردار بود آن‌ها را متقاعد ساخت تا رأی سنا را ملغیٰ سازند.

(۷) مردم که تا آن زمان در تمامی موارد به رأی سنا گردن نهاده بودند، برای نخستین بار حکم سنا را ملغیٰ کردند.

۱۱۴. (۱) نمایندگان سلت، پس از بازگشت به اردو، پاسخ رومیان راگزارش کردند. سلتیان سخت غضبناک شده، تمامی قوای طوایف را به جنگ فراخوانده، با بیش از هفتاد هزار سپاهی به سوی روم لشکرکشی کردند. با این خبر، تریبون‌های نظامی روم که دارای مقام کنسولی نیز بودند تمامی مردان واجد شرایط را گرد هم آوردند.

(۲) سپاه روم با تمامی قوا از تیبر[1] عبور کرد و در امتداد رود، در مسافتی به طول هشتاد استاد، به راه افتاد. سرداران پس از آگاهی از نزدیک شدن گل‌ها، سپاه را برای نبرد آراستند.

(۳) آن‌ها بیست و چهار هزار تن از زبده‌ترین نیروها را بین رود و بلندی‌های اطراف قرار دادند، حال آن‌که ضعیف‌ترین آنان بر بلندترین تپه‌ها گمارده شدند. سلتیان به طور قابل ملاحظه‌ای فالانژهایشان را گستراندند و از روی اتفاق یا دوراندیشی، بی‌باک‌ترین جنگجویان را بر تپه‌ها مستقر ساختند.

(۴) ناگهان شیپورهای جنگ از هر دو جناح علامت جنگ را اعلام کردند.

---

۱. (Tibre)؛ در زبان لاتین تیبریس (Tiberis) و ایتالیایی، تور (Tevere)؛ رودی واقع در ایتالیا که از روم می‌گذرد و به دریای تیره‌نی می‌ریزد. طول آن ۳۹۶ کیلومتر است.

سپاهیان با سر دادن فریادها و بانگ‌های بلند، به سوی میدان نبرد پیش تاختند. سربازان زبده‌ی سلت که ضعیف‌ترین سپاهیان رومی را پیش روی خویش داشتند خیلی زود آنان را از تپه‌ها فراری دادند.

(۵) فراریان به سپاهی که دشت را اشغال کرده بود، ملحق شده، موجب آشفتگی در ستون رومیان شدند و چون سلتیان از تعقیب آنان باز نایستادند، ترس و وحشت همه را فرا گرفت. بیشتر سربازان به سوی کرانه‌های رود روان شده، با آشفتگی بر روی هم می‌افتادند. بدین ترتیب سلتیان بدون زحمت و دشواری، آن‌هایی که ستون‌های آخر را اشغال کرده بودند از دم تیغ گذراندند. این‌چنین سراسر دشت مملو از اجساد گردید.

(۶) از بین فراریان، آنانی که شجاع‌تر بودند پس از رسیدن به ساحل رود سعی کردند با تمام جنگ‌افزارهایشان، از آن عبور کنند. آنان از جوشن‌های خویش به اندازه‌ی جان خویش محافظت می‌کردند. ولی چون جریان رود بسیار تند بود تعداد زیادی از آنان به خاطر سنگینی این جنگ‌افزارها از توان افتاده، در امواج هلاک شدند؛ تنها برخی از آن‌ها به فاصله‌ی مناسبی خود را به جریان رود وانهاده، به سختی موفق به نجات جان خویش شدند.

(۷) اما چون از طرف دشمن تحت فشار قرار گرفتند، بسیاری از نجات‌یافتگان در کرانه‌های رود به قتل رسیدند. کسانی که در این هزیمت و فرار جان خویش را نجات داده بودند، سلاح‌هایشان را زمین نهاده، با شنا از تیبر عبور کردند.

۱۱۵. (۱) سلتیان به هیچ روی از کشتار بازنایستادند: شمار زیادی از رومیان را در سواحل تیبر به قتل رسانده، زوبین‌ها را به سوی کسانی که با شنا جان خویش را نجات می‌دادند، پرتاب می‌کردند. زوبین‌ها، یکی بعد از دیگری، بر رومیان فرود می‌آمد و آن‌ها را از پای درمی‌آورد[۱]. برخی که جراحت‌های کاری برمی‌داشتند

---

۱. با توجه به توصیف دیودور، گویا رود آن‌چنان مملو از رومیان گشته بود که پرتاب هر زوبین، شکار انسانی را به دنبال داشت.

همان دم هلاک می‌شدند و برخی دیگر که زخمی شده بودند به واسطه‌ی خونریزی از بدن، بی‌حال شده و جریان تند آن‌ها را با خود به نقاط دوردست می‌برد.

(۲) چنین بود پایان این روز که برای رومیان بسیار نحس بود. بیشتر رومیان که راه فرار را پیش گرفته بودند، شهر وئیس را که پیشتر توسط خود آن‌ها با خاک یکسان شده بود، به اشغال خویش درآوردند و تا جایی که ممکن بود آن را مستحکم کردند و آنانی را که از جنگ جان سالم به در برده بودند پذیرا شدند. در همین مکان بود که آن‌ها خستگی را از تن بیرون کرده، جراحاتشان را بهبود بخشیدند. شمار اندکی از کسانی که با شنا جان خویش را نجات دادند، بدون جنگ‌افزار به روم آمده، خبر نابودی سپاه را به اطلاع همگان رساندند. افرادی که در شهر مانده بودند پس از آگاهی از این فاجعه‌ی عظیم، جملگی، به‌شدت دچار وحشت شدند.

(۳) آنان پس از مرگ تمامی جوانان، توان مقابله با دشمن را در خود نمی‌دیدند. از دیگر سوی، چون دشمن نزدیک شده بود، گریختن همراه زنان و فرزندان بسیار خطرناک می‌نمود. با این‌حال شمار زیادی از شارمندان به شهرهای اطراف پناه برده، تمامی دارایی‌هایشان را همراه خود بردند.

سران شهر، از مردم خواستند که شجاع باشند و دستور دادند که بی‌درنگ آذوقه‌ها را به کاپیتول[۱] انتقال دهند.

(۴) این دستور به اجرا درآمد؛ ارگ و کاپیتول علاوه بر آذوقه، مملو از نقره، طلا و جامه‌های گران‌بها گردید، به‌گونه‌ای که تمامی ثروت‌های شهر، در یک مکان انباشته شد. رومیان سه روز را صرفِ انتقال دارایی‌ها و استحکام کاپیتول کردند.

(۵) سلتیان، نخستین روز را صرف بریدن سر مردگان، بنا بر سنت سرزمینشان کردند و در دو روز دیگر، اردویشان را به نزدیکی شهر انتقال دادند. آنان چون باروهای شهر را خالی از سکنه یافتند و فریادهای بلندی می‌شنیدند که از سوی کسانی که اموال را به کاپیتول انتقال می‌دادند، سر داده می‌شد؛ پنداشتند که

---

۱. (Capitole)؛ یکی از تپه‌های هفت‌گانه‌ی روم و به یک معنا، یکی از دو بلندای تپه‌ای که معبد ژوپیتر کاپیتولین بر آن واقع بود. در بالای تپه‌ی دیگر در شمال شرقی کاپیتول، ارگ شهر (Arx) واقع بوده است. رومیان در این نبرد برای محافظت از جان و مال خویش از هر دو بلندی، ارگ و کاپیتول، بهره جستند.

رومیان برای آن‌ها دامی گسترده‌اند.

(۶) اما وقتی در چهارمین روز به واقعیت پی بردند، از دروازه‌ها گذشته، به شهر درآمده و غیر از چند خانه که بر کوه پالاتن[1] واقع بود، باقی شهر را ویران ساختند. آنگاه یورش‌های پی‌درپی‌ای را به نقاط مستحکم آغاز کردند؛ اما این حملات هیچ آسیب قابل ملاحظه‌ای بر رومیان وارد نساخت، درحالی که سلت‌ها افراد زیادی را از دست دادند. آنان با وجود این، از حملات چشم‌پوشی نکردند، زیرا بر این باور بودند که اگرچه نمی‌توانند دژ را به زور تصرف نمایند، ولی رومیان با گذر زمان و فقدان آذوقه، شکست را پذیرا خواهند شد.

۱۱۶. (۱) هنگامی که رومیان به این اوضاع بحرانی گرفتار آمدند، تیره‌نی‌ها ـ همسایگانشان ـ پیشروی کرده، سرزمین رومیان را اشغال و آن را ویران ساختند. آنان شمار زیادی اسیر گرفته و غنایم زیادی جمع کردند، اما رومیانی که به وئیس پناه برده بودند به‌گونه‌ای غیرمنتظره بر تیره‌نیان یورش برده، آن‌ها را فراری داده، غنایم‌شان را از آن‌ها بازپس گرفته و اردویشان را به اشغال خویش درآوردند.

(۲) رومیان که این‌چنین صاحب سلاح‌های بی‌شماری شده بودند، آن‌ها را میان کسانی که فاقد سلاح بودند، تقسیم کردند و نیروهایی را که از اطراف گرد هم آورده بودند، مسلح ساختند؛ زیرا می‌خواستند آن‌هایی را که درون کاپیتول پناه برده و اینک در محاصره بودند، آزاد سازند.

(۳) ولی نمی‌دانستند چگونه آن‌ها را از کمکی که برایشان فراهم آورده بودند، باخبر سازند؛ زیرا سلتیان با سپاه بی‌شمار، محاصره‌شدگان را کاملاً در احاطه‌ی خویش داشتند تا این‌که کومینیوس پونتیوس[2] نامی، رشادتی از خویش به خرج داد تا شجاعت کسانی را که در کاپیتول در محاصره بودند، برانگیزد.

(۴) وی خود به تنهایی راهی شد و از شب بهره جست تا با شنا از رود عبور کند. بدین‌سان، بی‌آنکه دیده شود خود را به پای صخره‌ی پرشیب کاپیتول رساند.

---

۱. (Le mont Palatin)؛ یکی دیگر از تپه‌های هفت‌گانه‌ی روم باستان. محل سکونت امپراتوران روم بر فراز این تپه بود.

2. Cominius Pontius

وی با سختی و مرارت فراوان موفق گردید از آن بالا رفته، محاصره‌شدگان را از سپاهی که در وئیس برای یاری رساندن به آن‌ها تدارک دیده شده بود، آگاه سازد؛ کومینیوس پونتیوس همچنین بدان‌ها گفت که رومیان وئیس در انتظار فرصتی مناسبند تا به سلتیان حمله‌ور شوند و آنگاه از صخره پایین رفته، خود را به تیبر انداخت؛ با شنا از آن عبور کرد و خود را به وئیس رساند.

(۵) اما سلتیان با مشاهده‌ی ردپای تازه‌ی شخصی که از صخره بالا رفته بود، بر آن شدند با بهره‌گیری از شب، از همان صخره بالا روند. حدود نیمه‌های شب، زمانی که نگهبانان از دشواری دسترسی به کاپیتول آسوده‌خاطر بودند و در نگهبانی اهمال می‌ورزیدند، تعدادی از سلتیان خود را به بالای صخره رساندند.

(۶) نگهبانان آن‌ها را به هیچ روی ندیدند؛ اما غازهای مقدس ژونون[1] که در کاپیتول نگهداری می‌شدند، با مشاهده‌ی گل‌ها که از صخره بالا می‌آمدند، شروع به سروصدا کردند. نگهبانان از این صداها بیدار شده، به سوی نقطه‌ی مورد تهدید شتافتند، اما ترس وجودشان را فراگرفت و جرأت نکردند که به پیش بروند. با این حال، مارکوس مانلیوس[2]، یکی از شارمندان نامی، برای دفاع از قرارگاه شتافت: وی با شمشیر دست نخستین گلوآیی را که به بالای صخره رسید قطع کرد و سپر را بر سینه‌اش کوفت و وی را از بالای کاپیتول به پایین پرتاب کرد.

(۷) دومین کسی که می‌خواست به بالا آید نیز به چنین سرنوشتی دچار شد و سایرین راه فرار را در پیش گرفتند، ولی چون صخره شیب تندی داشت همگی هنگام پایین رفتن هلاک شدند. رومیان آنگاه نمایندگانی را به سوی گل‌ها فرستادند تا درباره‌ی شرایط صلح مذاکره نمایند. گل‌ها با گرفتن هزار لیور[3] طلا راضی شدند از

---

۱. (Les Oies sacrées de Junon)؛ غازهایی که در محوطه‌ی رواق ژونون‌مونتا (Moneta) با سروصدای زیاد اهالی کاپیتول را از هجوم گلوآها باخبر کرده، بدین‌ترتیب شهر را نجات بخشیدند. ژونون الهه‌ای رومی و با هرا (Héra) یونانی مطابق است. وی تجسم یک دور قمری بود که به همراه ژوپیتر و مینرو در کاپیتول ستایش می‌شدند. ژونون با عنوان مونتا، یعنی الهه‌ای که خبر می‌دهد یا «کسی که به خاطر می‌آورد». در «ارگ شهر» یعنی در قلعه‌ی شمال شرقی کاپیتول (Arx)، مراسم خاصی برای این الهه برپا می‌شد.

2. Marcus Manlius

۳. (Livre)؛ واحد وزن برابر با پانصد گرم.

شهر خارج شده، سرزمین رومیان را ترک گویند.

(۸) چون خانه‌ها ویران و شمار زیادی از شارمندان هلاک شده بودند، رومیان به جملگی کسانی که می‌خواستند در شهر مستقر شوند، وعده دادند که اجازه خواهند داشت، هر جایی که مایلند خانه‌هایشان را بنا کنند و خشت‌هایی را به هزینه‌ی خزانه‌ی ملی، در اختیار آن‌ها قرار دادند. این خشت‌ها امروزه نیز به نام خشت‌های دولتی[1] معروفند.

(۹) اما چون هرکس به میل خویش هرجا که می‌خواست خانه‌ای می‌ساخت، خیابان‌های شهر باریک و پر پیچ و خم شدند. به همین خاطر، وقتی جمعیت روم بعدها رو به فزونی نهاد، مرتب کردن راه‌ها غیرممکن شد. همچنین برخی نویسندگان گزارش کرده‌اند، زنانی که برای رهایی میهن زیورآلاتشان را تقدیم کرده بودند به عنوان پاداش اجازه یافتند تا سوار بر گردونه‌ها در شهر گردش کنند.

۱۱۷. (۱) رومیان به خاطر این ناکامی به سختی رو به ضعف نهاده بودند؛ وولسک‌ها از این فرصت بهره جستند تا به آن‌ها اعلان جنگ دهند. از این‌روی، تریبون‌های نظامی روم دستور سربازگیری دادند. آن‌ها با نیروهایشان در مکانی به نام کشتزار مارس[2] ـ که در دویست استادی روم واقع بود ـ اردو زدند.

(۲) چون وولسک‌ها دارای سپاهی بودند که از حیث شمار برتر می‌نمود و پیش از این نیز، اردوگاه رومیان را به محاصره‌ی خویش درآورده بودند، شارمندان رومی که نگران امنیت سپاه بودند، مارکوس فوریوس [کامیل][3] را به عنوان دیکتاتور برگزیدند... .[4]

(۳) او تمامی مردان واجد شرایط را مسلح کرد و شبانگاه از شهر خارج

---

1. briques de l'Etat

۲. (Champ de Mars)؛ مارس خدای جنگ رومیان و معادل آرس یونانیان. وی همچنین دارای خصوصیاتی در زمینه‌ی کارهای ارضی و کشاورزی بود.

3. Marcus Furius [Camille]

۴. متن در این قسمت افتادگی دارد.

گردید، آنگاه سحرگاهان از پشت، بر وولسک‌ها که در حال یورش بر اردوگاهشان بودند، حمله‌ور شده، آن‌ها را به راحتی فراری داد. با خروج رومیان از اردوگاهشان، وولسک‌ها بین دو سپاه گرفتار آمده و همگی از دم گردن زده شدند. پس از این شکست، وولسک‌ها که پیش از این به عنوان ملتی قدرتمند به حساب می‌آمدند، ناتوان‌ترین مردم سرزمین‌های اطراف شدند.

(۴) پس از این نبرد، دیکتاتور با آگاهی از این‌که اکوئس‌ها ـ که امروز آن‌ها را اکیکلس[1] می‌نامند ـ شهر وولا[2] را به محاصره‌ی خویش درآورده‌اند، علیه آن‌ها لشکرکشی کرد و بیشتر آنان را به قتل رساند. وی از آن‌جا راهی سوتریوم[3] ـ کوچ‌نشین رومی که تیره‌نی‌ها به زور به اشغال خویش درآورده بودند ـ گردید. کامیل به شیوه‌ای غیرمنتظره بر تیره‌نی‌ها حمله‌ور شده، شمار زیادی از آن‌ها را به قتل رساند و شهر را به سوتری‌ها[4] بازگرداند.

(۵) در این بین؛ گل‌ها که از روم خارج شده بودند، وئاسیوم[5]، شهر هم‌پیمان رومیان را محاصره کردند. دیکتاتور بر گل‌ها یورش برد و بیشتر آن‌ها را به قتل رساند و باروبنه‌شان را ـ طلایی که در روم نصیبشان شده بود و تقریباً تمامی غنایمی که حین تصرف شهر فراچنگ آورده بودند ـ صاحب گردید.

(۶) به‌رغم تمامی کارهای نمایان کامیل، رشک و حسادت تریبون‌های مردمی، مانع از آن گردید که این دیکتاتور جشن پیروزی را برگزار کند. با این‌حال، برخی مورخان آورده‌اند که کامیل پس از پیروزی بر توسکان‌ها[6]، سوار بر گردونه‌ای که با چهار اسب سفید کشیده می‌شد، جشن پیروزی را برگزار کرد. مردم روم دو سال بعد، به خاطر این عمل، وی را به مبلغ هنگفتی پول جریمه کَردند که ما از آن در زمان مناسب سخن خواهیم راند.

---

1. Équicles
2. Vola
3. Sutrium

۴. (Sutriens)؛ ساکنان سوتریوم

۵. (Véascium)؛ نام شهری که احتمالاً در یونانی تقلیب شده؛ شاید وئیس یا گابیس (Gabies) باشد.

6. Tusques

(۷) سلت‌ها که تا ایاپیژی[1] نفوذ کرده بودند با عبور از سرزمین روم، عقب‌نشینی اختیار کردند؛ امّا اندک زمانی بعد توسط سریان‌ها[2] غافل‌گیر شده، جملگی شبانگاه در دشت تروزین[3] هلاک شدند.

(۸) در همین سال، کالیستن[4] مورخ، نگارش اثرش را از صلحی که بین یونانیان و اردشیر ـ پادشاه پارسیان ـ منعقد شده بود، آغاز کرد. این اثر، مشتمل بر ده کتاب، مدت زمان سی سال را در بر می‌گیرد و با تصرف معبد دلف توسط فیلوملوس فوسیدی[5] پایان می‌یابد.

(۹) در این‌جا کتاب حاضر را، پس از روایت صلحی که بین یونانیان و اردشیر منعقد شد و تصرف روم توسط گل‌ها، براساس طرحی که در آغاز درانداخته بودیم، به پایان می‌بریم.

---

۱. (Iapygie)؛ سرزمینی واقع در ایتالیا، مجاور پوئی یا پوئیل (Pouille) در آپولی (Apulie)؛ یونانیان کوچ‌نشین بزرگی در آن‌جا دایر کرده بودند.

2. Cériens

3. Trausienne

۴. (Callisthène)؛ فیلسوف و مورخ یونانی و همشیره‌زاده‌ی ارسطو که در نزد اسکندر کتاب می‌خواند و سرانجام نیز به دستور او به قتل رسید.

5. Philomélus le phocidien

دیودور سیسیلی



کتابخانه تاریخی

کتاب پانزدهم

(۳۸۶-۳۶۰ پ.م)



پایان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی

سیادت تب

ترجمه و حواشی از:

حمید بیکس شورکایی - اسماعیل سنگاری



انتشارات جامی

۱۳۸۴

Diodorus, Siculus
دیودوروس، سیسیلی
پایان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی، سیادت تب / سیسیلی دیودوروس؛ ترجمه و حواشی حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. ــ تهران: جامی، ۱۳۸۴ ــ.
۴۶۵ ـ ۶۰۸ص.: مصور. ــ (کتابخانه تاریخی؛ کتاب پانزدهم)
(مجموعه تاریخ ایران؛ ۱۴)
ISBN: 964-7468-64-4
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: Bibliothèque historique.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تاریخ باستان. ۲. ایران ـ تاریخ ـ هخامنشیان، ۵۵۸ ـ ۳۳۰ ق.م. ۳. اردشیر هخامنشی ـ ۴۰۱ ق.م. ۴. اردشیر هخامنشی دوم، شاه ایران. الف. بیکس شورکایی، حمید، ۱۳۵۴ ـ، مترجم. ب. سنگاری، اسماعیل، ۱۳۵۳ ـ، مترجم. ج. عنوان. د. فروست: کتابخانه تاریخی؛ ج. ۱۵.
۲ک ۹ د / D۵۸ ۹۳۰
ج. ۱۵
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۲۷۵۰۳ ـ ۸۳ م



انتشارات جامی

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲

تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ ـ ۶۴۰۰۲۲۳

کتابخانه تاریخی (کتاب پانزدهم)

پایان پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی، سیادت تب

دیودور سیسیلی

مترجمان: حمید بیکس شورکایی

اسماعیل سنگاری

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

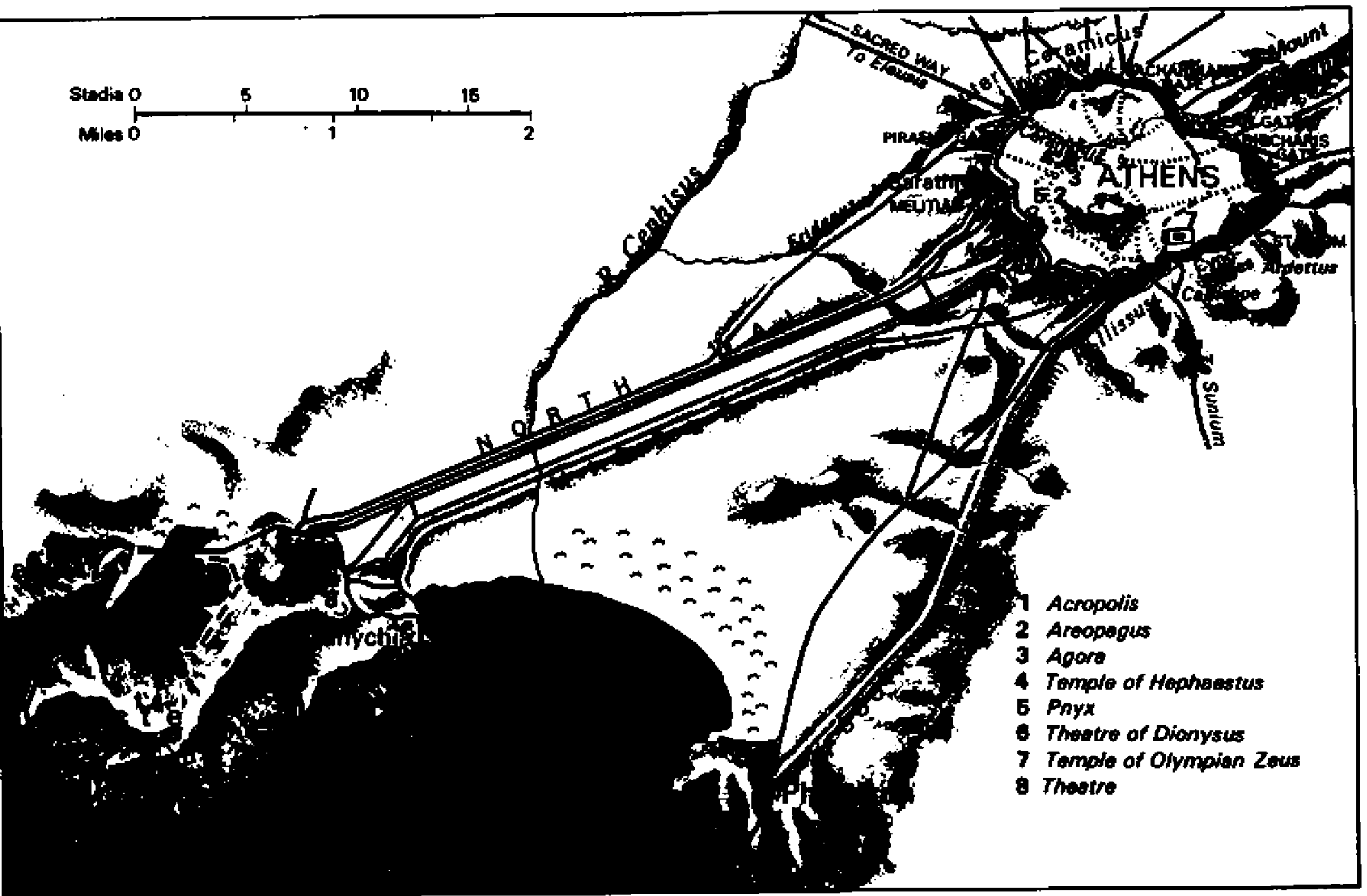
چاپ: فراین

شابک: ۴ ـ ۶۴ ـ ۷۴۶۸ ـ ۹۶۴
ISBN: 964 - 7468 - 64 - 4

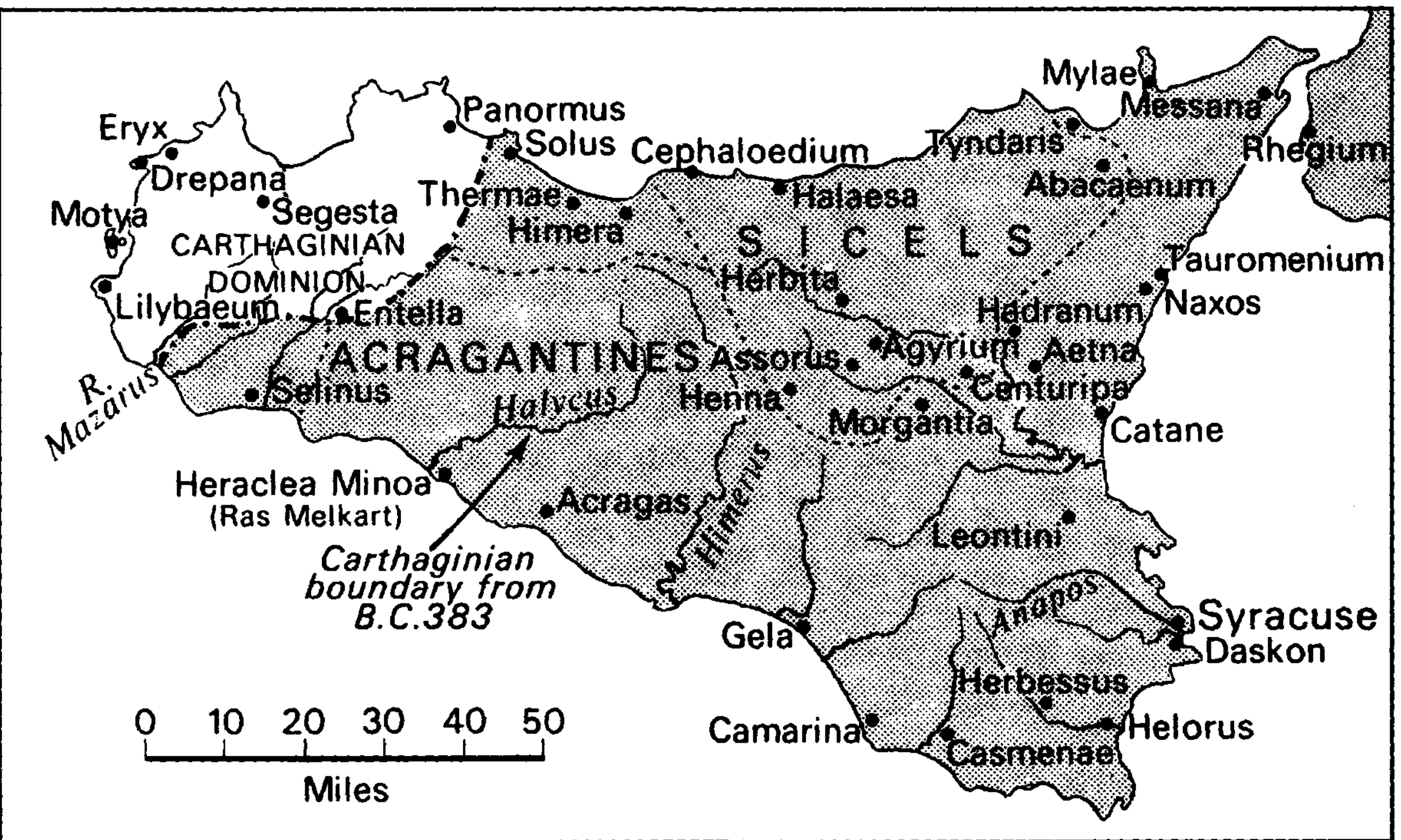
خلاصه‌ی مطالب

- جنگ پارسیان با اوراگوس در قبرس
- ساکنان مانتینه، برخلاف صلح همگانی، توسط لاسدمونیان از میهن خویش رانده شدند.
- اشعار دنیس جبار
- دستگیری تیری‌باز و تبرئه وی
- مرگ گلوس و محکومیت اورونتس
- جنگ آمینتاس و لاسدمونیان با اولنت
- اشغال کادمه توسط لاسدمونیان
- شهرهای یونانی برخلاف پیمان توسط لاسدمونیان به بردگی کشیده شدند.
- بنای فاروس در یکی از جزایر دریای آدریاتیک
- لشکرکشی دنیس به تیره‌نی و غارت پرستشگاه آن
- لشکرکشی دنیس علیه کارتاژیان، پیروزی و شکست وی
- اشغال مجدد کادمه توسط تباییان
- خطراتی که بیماری واگیردار برای کارتاژیان به همراه داشت.
- ماجرای جنگ بئوسی
- لشکرکشی‌تری‌بال‌ها به آبدر
- لشکرکشی پارس به مصر
- پیروزی تباییان بر لاسدمونیان طی نبرد معروف لوکتر و ادعاهایشان برای فراچنگ آوردن سیادت
- اعمال تباییان در طی یورش‌هایشان به پلوپونز
- ایفی‌کرات، سردار سپاه و دستاوردهایش در هنر نظامی‌گری
- لشکرکشی لاسدمونیان به کورسیر

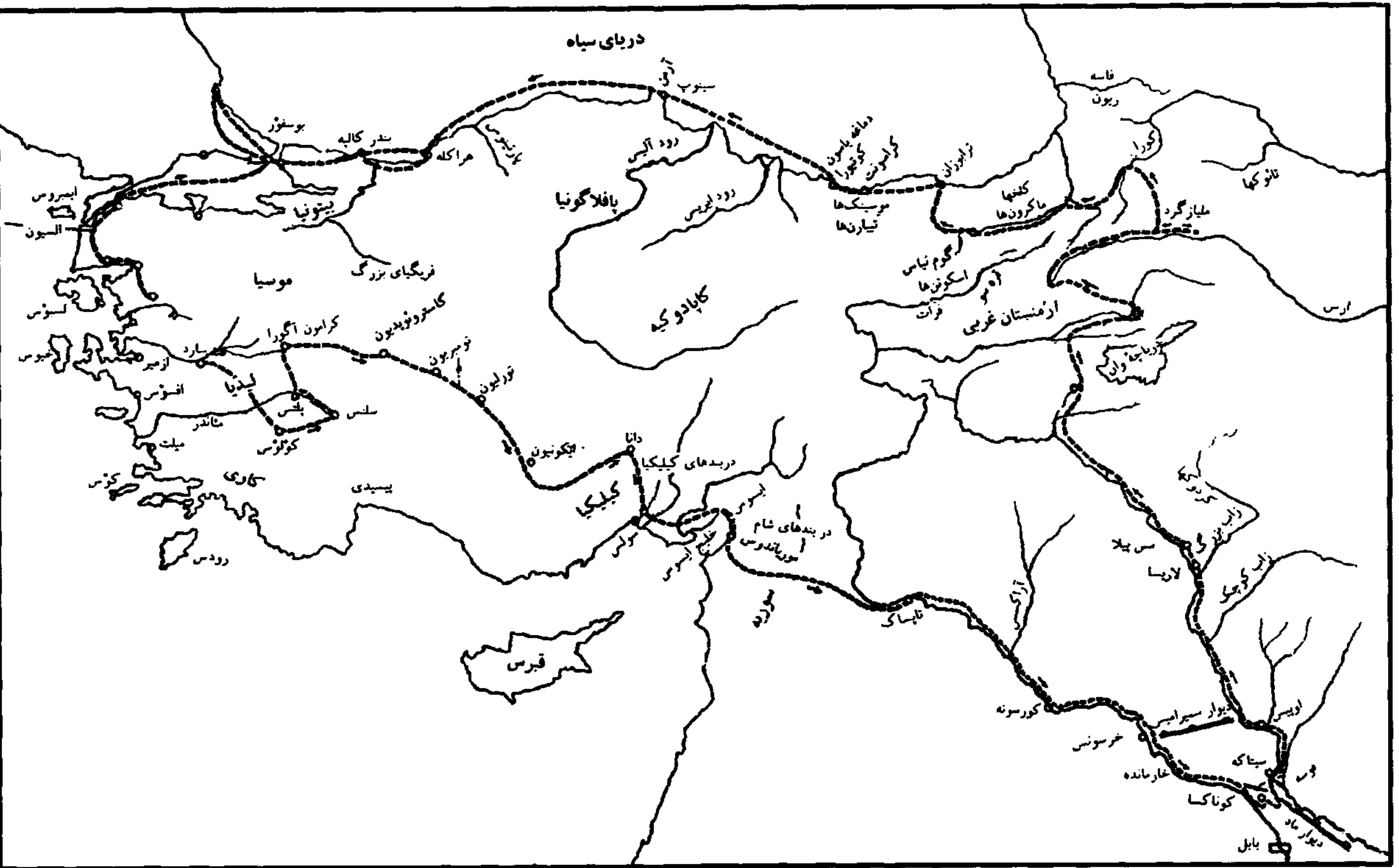
- زمین‌لرزه و آب‌لرزه‌ی پلوپونز و مشعلی که در آسمان پدیدار شد.
- کشتار بزرگ در آرگوس که به «باس توناد» معروف شد.
- ژازون، جبار فرس و جانشینان وی
- مِسِن توسط تباییان دگربار مسکونی شد.
- لشکرکشی تباییان به تسالی



نقشهٔ آتن و دیوار مشهور پیره



نقشهٔ سیراکوز و سیسیل. – به این مکان‌ها توجه کنید: سیراکوز، رگیوم، ناکسوس، مسن، اگیریوم
(اژیریوم، محل تولد دیودور)، ژلا، کاتان، انتلا، اریکس و آکراگاس



نقشهٔ لشکرکشی کوروش کوچک: به مسیر حرکت سپاهیان کوروش تا محل وقوع نبرد کوناکسا و
مسیر بازگشت مزدوران یونانی وی توجه کنید.

۱.(۱) در طول این اثر، بنا بر رسم و سنّت مورّخان، هرگز از بیان سخنان صریح و بی‌پرده باز نایستادیم و افراد درستکار را با تحسین و ستایشی که سزاوار اعمال نیک آن‌هاست، مفتخر ساختیم و بدکاران را نیز به دلیل خطاها و لغزش‌هایشان، مورد نکوهشی که سزاوارشان است، قرار داده‌ایم. بدین‌سان، اندیشیدیم تا انسان‌هایی را که ذاتاً بزرگ و شریف‌اند، به امید دستیابی به افتخاری جاودان، برای مبادرت به کارهای نیک، برانگیزیم و انسان‌های شرور را نیز، با هراساندن از نکوهشی عادلانه، از اعمال زشت برحذر داریم[1].

(۲) نیز، آنگاه که حکایتمان به دوره‌ای رسد که شکست غیرمنتظره‌ی لوکتر، بزرگ‌ترین تیره‌بختی را برای لاسدمونیان به ارمغان آورد و در همین دوران، شکست دیگری در مانتینه، برخلاف انتظار، موجب از دست رفتن سیادتشان بر یونان شود؛ بر این باوریم که می‌باید از اصول این اثر پیروی کرده و لاسدمونیان را، مورد نکوهشی که سزاوار آن‌هاست،[2] قرار دهیم.

(۳) درواقع، چه کسی این مُردم را سرزنش و محکوم نخواهد کرد که وارث سیادتی از جانب نیاکانشان بودند که بر پایه‌های محکمی استوار و به لطف شایستگی چنین نیاکانی، بیش از پانصد سال حفظ شده بود؛ ولیٔ سرانجام رفتار نسنجیده و نابخردانه‌شان، موجب از دست رفتن آن گردید. این مسئله این‌گونه قابل

---

[۱]. دیودور در این پیش‌گفتار موضوع نقش اخلاقی تاریخ را ـ که در مقدمه‌ی کتاب نخست به بررسی آن پرداخته است ـ از سر می‌گیرد و این کار را اغلب با به‌کارگیری واژگانی همانند و یکسان انجام می‌دهد. ر.ک. به: دیودور سیسیلی (۱، ۱)

[۲]. موضوع جنایت‌های اسپارت و کیفر و جزای این اعمال به دفعات در بخش نخست کتاب آورده می‌شود.

توجیه است: نسل‌های پیشین به واسطه‌ی جنگ‌های بی‌شمار و پرمخاطره، به افتخاری بی‌نظیر دست یافته بودند و با مردمان تحت انقیاد خویش به نرمی و ملاطفت رفتار می‌کردند. برعکس، اخلافشان، با در پیش گرفتن اعمال و رفتار خشونت‌آمیز و فخرفروشی به متحدین خویش و با جنگ‌های ناعادلانه و خودخواهانه علیه دیگر یونانیان، سیاست بدون ملاحظه‌ای را در پیش گرفتند که علّت ازکف دادن امپراتوری‌شان را توجیه می‌کند.

(۴) درواقع، ناکامی، فرصتی را برای قربانیان آکنده ازکینه فراهم آورد تا از ظلم و بیداد آن‌ها، کین بستانند و این مردم که از دیرزمانی، شکستی را پذیرا نشده بودند، از تحقیری، از پای درآمدند که این تحقیر، دامن‌گیر کسانی می‌شود که موجب ویرانی و از دست رفتن آثار باشکوه نیاکانشان می‌گردند.

(۵) این چنین، تباییان که سالیان دراز تحت انقیاد آنان بودند، در این زمان، به رغم همه‌ی انتظارات، بر لاسدمونیان پیروز شده، سیادت بر یونان را به چنگ آوردند. لاسدمونیان، هنگامی که از سیادت و سروری بر یونان محروم شدند هرگز نتوانستند شکوه نیاکانشان را، دگر بار، فراچنگ آورند.

(۶) ما به این انتقادات بسنده می‌کنیم و پس از بیان ترتیب زمانی وقایع این بخش، رشته‌ی حکایتمان را از سر می‌گیریم. کتاب پیشین[1]، چهاردهمین کتاب تاریخ‌مان، با شرح انقیاد رژیوم توسط دنیس و تصرف روم به دست گل‌ها پایان یافت و این وقایع، در سالی روی داد که مقدّم بر لشکرکشی پارس به قبرس، علیه شاه اواگوراس بوده است. کتاب حاضر را با بیان حکایت این جنگ آغاز خواهیم کرد و آن را در سالی که مقدّم است بر آغاز پادشاهی فیلیپ، پسر آمینتاس، به پایان خواهیم رساند.

---

[۱]. خلاصه‌ی بسیار اجمالی این کتاب از حیث ساختار و اصطلاحات به کار گرفته شده در آن، به خلاصه‌ی کتاب ۱۱ شباهت دارد.

۳۸۶ ـ ۳۸۵ پ.م

۲. (۱) هنگامی که میس‌تیخیدس[1] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، سه تریبون نظامی[2] را به نام‌های م.فوریوس[3] و س.امیلیوس[4] و... برگزیدند[5]. در این سال اردشیر، پادشاه پارس، علیه اواگوراس، شاه قبرس، لشکرکشی کرد. اردشیر زمان زیادی را وقف تدارک این جنگ کرد و نیروهای زمینی و دریایی چشم‌گیری را جمع‌آوری کرد؛ نیروی زمینی وی مشتمل بر ۳۰۰ هزار نفر بود که سواره نظام نیز از جمله‌ی آن‌ها بودند. وی بیش از سیصد کشتی سه ردیف پارویی نیز تدارک دیده بود.

(۲) اردشیر فرماندهی نیروهای زمینی را به دامادش اورونتس و فرماندهی ناوگان را به تیری باز ـ کسی که از احترام شایانی در پارس برخوردار بود ـ سپرد. هر دوی آن‌ها، فرماندهی سپاهیانشان را در فوسه و کیمه بر عهده گرفتند و پس از عبور از کیلیکیه، به سوی قبرس روانه شده و در آن‌جا عملیات جنگی را با قدرت آغاز کردند.[6]

---

1. Mystichidès

۲. عنوان بعضی از صاحب‌منصبان روم باستان که دارای اختیارات کشوری، لشکری یا هر دو بودند. تاریخ منصب تریبونی رابطه‌ی نزدیک با کشمکش‌های پلبین‌ها و پاتریسین‌ها دارد. تریبون‌های نظامی یا لشکری ۶ دسته بودند و مهم‌ترین آن‌ها تریبون‌های افسران ارشد لژیون‌ها بودند. طی دوران بحرانی ۴۴۴ ـ ۳۶۷ پ.م منصب تریبون نظامی با اختیارات کنسولی تأسیس شد.

3. M.Furius

4. C.Aemilius

[۵]. تکرار اسامی افرادی از تریبون‌های نظامی که در کتاب ۱۴ (۱،۹۷) مربوط به سال‌های ۳۹۱ـ۳۹۰ پ.م ذکر شده است. برپایه‌ی نظر تیت ـ لیو (۱.۲۶.۵) این تریبون‌ها مرکب از ۶ تن بودند و نه ۳ تن. به دفعات پیش می‌آید که دیودور، اسامی تریبون‌هایی را به عنوان مثال سه تن عنوان می‌کند، امّا تنها از دو تن از آن‌ها نام می‌برد.

[۶]. دیودور شروع مرحله‌ی اصلی جنگ قبرس را در سال‌های ۳۸۶ ـ ۳۸۵ پ.م قرار داده است. مانند تمامی تاریخ‌های شروع جنگ‌ها، این تاریخ نیز شبهه‌برانگیز است. ک.جی.بلوخ ثابت کرده است که اواگوراس، بی‌گمان صور را که در آغاز مخاصمات در اختیار داشت، هنگامی که پارسیان در مصر بودند به تصرف خویش درآورد. برپایه‌ی نظر لانشو ـ که تاریخ‌گذاری دیودور را می‌پذیرد ـ جنگ مصر که تنها ایزوکرات (مدح‌نامه، ۱۴۰) از آن سخن به میان آورده در سال‌های ۳۸۸ تا ۳۸۶ پ.م روی داده است.
←

(۳) اما اواگوراس با آخوریس، شاه مصر و دشمن پارسیان، متحد شده و سپاه کمکی قابل ملاحظه‌ای از وی دریافت داشت[۱] و از هکاتومنوس[۲]، حاکم کاریه، که در خفا به وی دست دوستی داده بود، مبالغ هنگفتی پول برای مواجب مزدورانش دریافت داشت. وی همچنین دیگر دشمنان آشکار و پنهان پارسیان را بر آن داشت تا در جنگ شرکت جویند.

(۴) اواگوراس تقریباً صاحب تمامی شهرهای قبرس بود و در فنیقیه؛ صور و شهرهای دیگر را در اختیار داشت. او ۹۰ کشتی سه ردیف پارویی ـ که بیست کشتی را صور و هفتاد کشتی دیگر را قبرس تدارک دیده بود ـ و نیز شش هزار سرباز قبرسی و سپاهیان بی‌شماری از متحدین، در اختیار داشت[۳]. وانگهی از آن‌جا که سکه‌های زیادی در اختیار داشت مزدوران زیادی را به استخدام خویش درآورد. سر آخر، پادشاه اعراب[۴] و دیگر کسانی که بر پادشاه پارس بدگمان بودند شمار زیادی سرباز برای او فرستادند.

۳. (۱) اواگوراس با ایمان و اعتمادی که چنین سپاهی به وی می‌بخشید، وارد کارزار شد. در بادی امر، با کشتی‌های سریعِ جنگیِ پرشمارش، بر کشتی‌های

→

ک.جی. بلوخ که بیشتر مورخان از وی تبعیت کرده‌اند این جنگ را در فاصله‌ی سال‌های ۳۸۵ تا ۳۸۳ پ.م قرار می‌دهد که این نظر به واقعیت نزدیک‌تر است. پس عملیات‌های جنگی در قبرس، پیش از تاریخی شروع می‌شود که دیودور از آن سخنی نمی‌راند و بنابر نظر بلوخ در ۳۸۱ پ.م شروع و یا اگر با نظر دیودور مبنی بر دو سال جنگ مداوم، موافق باشیم در ۳۸۲ پ.م روی داده است.

[۱]. همچنان‌که م.کلوشه (یونان و مصر از ۴۰۵ ـ ۳۴۲/۱ پ.م) بدان اشاره می‌کند، این نخستین باری است که یک شاه مصری نیروی کمکی نظامی برای یونانیان گسیل می‌دارد.

[۲]. وی در آغاز جنگ، فرمانده‌ی نیروهای پارسی بود.

[۳]. برپایه‌ی نظر ایزوکرات (مدح‌نامه، ۱۴۱) تنها ۳ هزار پیل تست حضور داشتند. ارقام دیودور به واقعیت نزدیک‌ترند: ایزوکرات خطیب می‌خواهد ضعف مادی شاه و ایستادگی‌اش را در تقابل باهم قرار دهد.

[۴]. رودومان، «شاه بربرها» را به «شاه اعراب» اصلاح کرده است. باید خاطرنشان ساخت که یکی از شاهان اعراب پیمانی را با کمبوجیه، پادشاه پارسیان، در پایان قرن ۶ پ.م منعقد کرده است (ر.ک به: هرودوت، ۳، ۵). دیودور (۱۳، ۴۶، ۴) خود می‌پندارد که شاه اعراب و شاه مصر احتمالاً طرح‌های مشترکی را در سال ۴۱۰ پ.م درانداختند.

حامل آذوقه‌ی دشمن، حملات غافل‌گیرانه‌ای صورت داد: برخی از آن‌ها را غرق کرد و مانع حرکت برخی دیگر شد و دیگر کشتی‌ها را نیز به تصرف خویش درآورد. این چنین با وجود آن‌که شمار زیادی سرباز در این جزیره گرد آمده بودند، بازرگانان جرأت حمل گندم به آنجا را نداشتند. به زودی سپاه پارس دچار قحطی گردید.

(۲) فقدان غذا موجب شورش شد: مزدوران بر فرماندهانشان شوریده، برخی از آن‌ها را به قتل رساندند و این امر در سراسر اردوگاه، اغتشاش‌هایی را پدید آورد.

(۳) فرماندهان پارسیان و گلوس، دریاسالار ناوگان، برای پایان دادن به شورش، با مشکلات عظیمی مواجه شدند. آنان با ناوگانشان رهسپار شده و از کیلیکیه مقدار زیادی آذوقه فراهم ساختند که موجب وفور مواد غذایی در اردوگاه گردید. امّا درباره‌ی اواگوراس؛ آخوریس، شاه مصر، به میزان کافی گندم، پول و دیگر تدارکات لازم را برای او گسیل داشت.

(۴) با وجود این، اواگوراس به خوبی دریافت که نیروهای دریایی‌اش بسیار کمتر از نیروهای دشمن‌اند. وی برای افزایش آن‌ها، شصت کشتی جدید تجهیز و پنجاه کشتی دیگر را از آخوریس درخواست کرد که او، این کشتی‌ها را از مصر برایش روانه ساخت. این‌چنین در مجموع، او دویست کشتی سه ردیف پارویی دراختیار داشت. اواگوراس کشتی‌ها را با سلاح‌های مهیبی تجهیز کرد و با مانورهای پی‌درپی، مورد آزمایش قرار داد تا برای جنگ آماده و مهیا باشند.

هنگامی که ناوگان شاهنشاهی، در امتداد ساحل، به سوی کیتیون[1] رهسپار شد، اواگوراس با ناوگانی منظم به طور غیر منتظره بر آن یورش برده و این گونه بر پارسیان پیروز شد.

---

[۱]. نبرد کیتیون (Kition)، که وقوع آن را معمولاً به سال ۳۸۱ پ.م قرار می‌دهند، بزرگ‌ترین روی‌داد این جنگ است. این تنها واقعه‌ای است که دو منبع دیگری که درباره‌ی این جنگ دراختیار داریم، از آن سخن رانده‌اند: ایزوکرات (مدح‌نامه، ۱۴۱) و تئوپومپ (تاریخ، ۱۰۳، ۶). اگر دیودور در باره‌ی وقایع روی‌داده در آسیا از افور (Éphore) مورّخ پیروی کرده است، این روایت از منبعی بهره جسته است که دارای ارزش زیادی است، زیرا بر پایه‌ی نظر پولیب (۱۲، ۲۵)، افور به خوبی این جنگ را شرح داده است.

(۵) وی با ناوگانی آماده نبرد بر ناوگانی که به خوبی سازماندهی نشده بود، یورش برده و سپاهیانی آماده را با رقیبی که غافلگیر شده بود، رویارو کرد. وقتی اواگوراس از نخستین درگیری، برتری‌ای نصیبش شد که پیروزی را به وی نوید می‌داد، با کشتی‌های سه ردیف پارویی که به صورتی منسجم سازماندهی شده بودند بر کشتی‌های متفرق، پراکنده و بدون نظم دشمن یورش برد، برخی از آن‌ها را غرق کرد و بسیاری دیگر را به تصرف خویش درآورد.

(۶) با این حال، گلوس دریاسالار و دیگر فرماندهان پارسی به سختی مقاومت کردند و نبرد دریایی سختی درگرفت که دربادی امر برتری از آن اواگوراس بود؛ ولی هنگامی که گلوس با تمامی ناوگانش بر وی حمله‌ور شد و جنگ سختی را در پیش گرفت، اواگوراس به دنبال از دست دادن شمار زیادی از کشتی‌های سه ردیف پارویی، فرار را برقرار ترجیح داد.

۴. (۱) پارسیان پس از کسب پیروزی در دریا، نیروی زمینی و دریایی خویش را در شهر کیتیون گردهم آوردند و از آن‌جا برای به محاصره در آوردن سالامین رهسپار شدند: آنان شهر را از خشکی و دریا محاصره کردند.

(۲) تیری‌باز، پس از نبرد دریایی، به کیلیکیه رهسپار شد و آنگاه خود را به نزد شاه رسانید: پیروزی را به آگاهی شاه رساند و با دوهزار تالان، برای ادامه‌ی جنگ، بازگشت. اواگوراس که، پیش از نبرد دریایی در نزدیکی ساحل، بر بخشی از پیاده نظام دشمن در خشکی پیروز شده بود، به آینده امید داشت؛ ولی هنگامی که در دریا شکست خورد و در شهری محاصره شد و گرفتار آمد، شجاعت را از کف داد.

(۳) با وجود این، وی که برای ادامه‌ی جنگ مصمم بود، فرماندهی کل سپاهیان قبرس را به پسرش پیثاگوراس[۱] واگذارکرد و موفق شد شبانگاه با ده کشتی سه ردیف پارویی، دور از چشم دشمن، سالامین را ترک گفته، بگریزد. او خود را به مصر رساند و مذاکره‌ای با شاه آن‌جا به عمل آورد: او پادشاه مصر را وادارکرد که با تمام توان جنگ را ادامه دهد و فراموش نکند که جنگ با پارسیان، به هر دوی آنان

[۱]. تمامی نسخه‌های خطی دیودور، پیثاگوراس را پسر اواگوراس می‌خوانند.

مربوط می‌شود.

۵. (۱) همزمان با این رخدادها، لاسدمونیان تصمیم گرفتند که علیه مانتینه، بدون در نظر گرفتن معاهدات جاری، لشکرکشی کنند. دلایل این لشکرکشی چنین است: در آن زمان یونان، از صلحی همگانی معروف به آنتالسیداس برخوردار بود که بر اساس آن، تمامی شهرها از ساخلوها تخلیه شده و براساس توافقی عمومی، خودمختاری به آن‌ها داده شد. لاسدمونیان به واسطه‌ی دلبستگی به سیادت و میل به جنگ، این صلح را چونان خاری در چشم، غیر قابل تحمّل می‌انگاشتند: آنان حسرت قدرت مطلقی را می‌خوردند که پیش از این بر یونان اعمال می‌کردند و بی‌صبرانه در پی تغییری بودند.

(۲) لاسدمونیان، بی‌درنگ پس از پیمان، سعی کردند شهرها را تحریک کنند و به کمک هوادارانشان در این شهرها، آشوب‌هایی را برانگیزند. در میان این شهرها، برخی، بهانه‌های موجهی برای این کار به دست لاسدمونیان دادند. در واقع هنگامی که این شهرها صاحب خودمختاری شدند، از افرادی که در زمان سیادت لاسدمونیان، در رأس قدرت بودند خواستار توضیح شدند[1]. در مقابل کیفر خواست‌های سنگینی که در آنها، عطش انتقام‌جویی جناح مردمی و پرطرفدار موج می‌زد و نیز در مقابل محکومیت‌های بی‌شمار به تبعید، لاسدمونیان طرف جناح شکست خورده را گرفتند.

(۳) لاسدمونیان با پذیرفتن و آوردن تبعیدیان به نزد خویش، ابتدا شهرهای ضعیف را به روز اسلحه به بردگی کشیدند[2]؛ آنگاه با توسل به جنگ، شهرهای

---

[۱]. دیودور تنها مورخی است که از واکنش ضد اسپارتی، در شهرهایی که تا آن زمان تحت فرمان لاسدمونیان بودند، سخن می‌راند. بیان چنین مسئله‌ای، دست کم، حیرت‌آور است: او به هیچ نمونه و مثالی اشاره نمی‌کند و روی‌دادهای حاضر، بیشتر کین ستاندن اسپارت و هوادارانش را در ذهن متبادر می‌سازد.

[۲]. دیودور تنها کسی است که اظهار می‌دارد، اسپارت به شیوه‌ای روشمند، از اختلافات داخلی شهرها بهره جسته است؛ این امر کاملاً قابل پذیرش است. امروزه، تنها ۲ شهر را می‌شناسیم که قربانی اسپارت شدند و در آن جا، گروه‌های هوادار اسپارت، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کردند. شهر فلیونت (ر.ک به: گزنفون، هلنیکا(تاریخ یونان) ۵، ۲، ۸؛ ۵، ۳، ۱۰ ـ ۱۳؛ ۵، ۳، ۱۷؛ ۵، ۳، ۲۵) و شهر تب (ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان، ۵، ۲، ۲۵ ـ ۳۱).

مهم‌تر را وادار به اطاعت از خویش کردند؛ آنها حتی به مدّت دو سال پیمان صلح همگانی را زیرپا نهادند. لاسدمونیان هنگامی که دریافتند مانتینه ـ شهری که در همسایگی‌شان قرار دارد ـ دارای جمعیت زیاد و مردان شجاعی است و به مدد صلح همگانی، به شیوه‌ای نگران کننده، در حال گسترش و پیشرفت است، برای تحقیر این مردمان بسیار مغرور، لختی درنگ نکردند[۱].

(۴) آنان در ابتدا نمایندگانی را به مانتینه فرستادند تا آنان را وادارند باروهای شهر خویش را ویران ساخته و تمامی ساکنین شهر، به پنج دهکده قدیمی[۲] ـ که از دیر زمانی آن‌جا را ترک کرده بودند تا با هم در شهر مانتینه زندگی کنند ـ کوچانده شوند[۳]. ساکنین مانتینه به این دستور وقعی ننهادند و لاسدمونیان با سپاهی، شهر را به محاصره در آوردند.

(۵) ساکنین مانتینه، نمایندگانی را به آتن فرستادند تا از آن‌ها تقاضای کمک کنند؛ آتن از نقض پیمان صلح همگانی امتناع کرد. با وجود این، ساکنین مانتینه، با نیروهای خودی، محاصره را برتافتند و به سختی در برابر دشمن از خود دفاع کردند. بدین سان، جنگ‌های تازه‌ای در یونان آغاز شد.

۶. (۱) در سیسیل، دنیس، جبار سیراکوز، که از نگرانی جنگ علیه کارتاژها به در آمده بود، در صلح و آرامش روزگار می‌گذرانید؛ بدین خاطر شور و شوق سراییدن شعر، سراسر وجودش را فراگرفت[۴]. وی پرآوازه‌ترین شاعران را نزد خویش فرامی‌خواند، همواره آن‌ها را از الطاف خویش بهره‌مند می‌ساخت و آن‌ها را بسان استادان و نقادانی می‌انگاشت. او که از داوری‌های متملقانه‌ی اطرافیانش سرمست می‌شد، بیش از پیروزی‌هایش در جنگ، بر اشعارش می‌بالید.

---

[۱]. با روایت گزنفون بسیار متفاوت است: او با بیان عدم وفاداری مانتینه، رفتار اسپارت را توجیه می‌کند.

[۲]. دیودور به مانند افور و استرابون (جغرافیا، ۸، ۳، ۲) دهکده‌ها را پنج تا می‌داند. گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۷) فقط از چهار دهکده نام می‌برد.

[۳]. برپایه نظر گزنفون، اسپارت مطالبات کمتری داشت. اسپارت، در آغاز، تنها خواهان نابودی باروها بوده است. پراکندن عموم در دهکده‌ها، تنها پس از پیروزی نهایی معنا پیدا کرد.

[۴]. قسمت‌هایی از اثرش توسط ب. اسنل جمع‌آوری شده است.

(۲) از میان شعرایی که پیرامون او بودند، باید از فیلوکسنوس[1]، مؤلف دیتی رامب‌ها[2] که به خاطر نوآوری‌هایش در شعر معروف بود، نام برد. در صرف شامی که پس از آن اشعار جبار خوانده شد، عقیده‌ی فیلوکسنوس را جویا شدند. پاسخ وی بسیار صریح و بی‌پرده بود. جبار که دل‌آزرده شده بود، با بیان این که وی، از روی حسادت، شعرهایش را تحقیر کرده است، فیلوکسنوس را به باد سرزنش و انتقاد گرفته و به ملازمینش دستور داد که وی را بی‌درنگ، به لاتومی[3] برند.

(۳) فردای آن روز، دوستان فیلوکسنوس از دنیس خواستند که بر وی رحم آورد. دنیس با وی از در صلح در آمد و دگربار، همان میهمانان را برای شام دعوت کرد. پس از لختی میگساری؛ دنیس دگربار به تمجید و ستایش اشعارش پرداخت و برخی از آن‌ها را که موفقیت‌آمیز می‌پنداشت از برخواند و از فیلوکسنوس پرسید: «این اشعار را چگونه می‌بینی؟» فیلوکسنوس بی‌آن‌که پاسخی بدین سؤال دهد ملازمان دنیس را فراخوانده، به آن‌ها گفت که وی را به لاتومی برند.

(۴) دنیس که از این جواب زیرکانه به خنده افتاده بود، صراحت فیلوکسنوس را برتافت؛ چه این مزاح، انتقاد را ملایم‌تر و نرم‌تر ساخت. مدت زمانی بعد، چون نزدیکان وی و دنیس از او خواستند، از صراحت بی‌جایش چشم‌پوشی کند، فیلوکسنوس قولی حیرت‌آور داد: او گفت که در پاسخ‌هایش، جانب حقیقت را خواهد گرفت و در عین حال، دنیس را نیز خرسند خواهد گرداند و به این قول، جامه‌ی عمل پوشاند.

(۵) یک روز که جبار اشعاری در باب موضوعی تأثرانگیز از بر خوانده بود، از وی پرسید: «این شعر را چگونه می‌یابی؟»، وی گفت: «رقّت‌آور». او به لطف این پاسخ دو پهلویش، به قولش جامه‌ی عمل پوشاند: دنیس در واقع گمان کرد که

---

[۱]. فیلوکسنوس سیتری (Philoxénos de cythère) از بزرگ‌ترین نویسندگان دیتی‌رامب‌های عصر خویش بوده است.

۲. دیتی رامب‌ها (Dithyrambes)؛ سرودهایی شورانگیز در وصف دیونی‌سوس، الهه‌ی شراب، بودند.

[۳]. ر. ک: لوسین، علیه یک ناآگاه، بند ۱۵. بنابرنظر آتنه (۱، ۷) شاعر به خاطر فریفتن گالاته محکوم گردید (گالاته [Galatée]، در واقع، عنوان یک از دیتی رامب‌ها می‌باشد.)

«رقّت‌آور» یعنی «شورانگیز و سرشار از همدردی»؛ پس آن را یک موفقیت شعری در نظر گرفت و این پاسخ را به مثابه ستایش و تمجیدی انگاشت؛ دیگران این کلمه را به درستی تفسیر کرده، دریافتند که منظور از «رقّت‌آور» تنها ساختار ضعیف و بی‌ارزش شعر دنیس است.

۷. (۱) تقریباً نظیر این ماجرا برای افلاطون فیلسوف روی‌داد. دنیس وی را به نزد خویش فراخواند و در آغاز، هر چند که می‌دید وی با آزادی و صراحتی که از یک فیلسوف انتظار می‌رود سخن می‌گوید، احترامات شایان توجهی به وی ابراز داشت، امّا اندک زمانی بعد، دنیس که از برخی اندیشه‌هایش آزرده شده بود، رفتارش را نسبت به او کاملاً تغییر داد. او را به بازار برد و بسان برده‌ای[۱] به بیست مین به فروش رساند. فیلسوفان تلاش خویش را برای بازخرید وی به کار گرفتند و پس از آن‌که به وی صمیمانه یادآوری کردند که عاقل می‌باید تا حد ممکن از معاشرت با جباران پرهیز کند، یا این‌که به تملق آن‌ها بپردازد، وی را به یونان بازفرستادند.

(۲) با وجود این، دنیس، همواره شیفته‌ی شعر بود: او هنرمندانی را که صدای خوشی داشتند به جشن‌های المپی می‌فرستاد تا اشعارش را برای مردم باز خوانند. این هنرمندان، در ابتدا، مردم را با زیبایی صدایشان تحت‌تأثیر قرار می‌دادند، ولی وقتی عموم به دقت به آواز آن‌ها گوش می‌دادند، آنان را مورد تمسخر قرار داده و تنها قهقهه‌ی مردم بود که نصیبشان می‌شد[۲].

---

[۱]. ر.ک به: روایت پلوتارک (حیات مردان نامی، دیون، ۴ - ۵) و دیوژن لائرسی (۳، ۱۸ - ۲۰). هر سه این مورخان به نزاعی میان دنیس و افلاطون اشاره می‌کنند، امّا دیودور تنها کسی است که فروش فیلسوف را در سیسیل می‌داند. دو تن دیگر فروش وی را در اژین می‌دانند: درباره‌ی جزئیات اختلاف‌نظر وجود دارد، امّا هر سه توافق نظر دارند که افلاطون بر کشتی پولیس لاسدمونی در نشست و عزیمت کرد و پولیس که دنیس به وی دستور داده بود افلاطون را به فروش برساند، او را به اژین برد. بی‌گمان این امر ناشی از دو روایت از دو منبع متفاوت است: دیودور دیدگاه سیسیلی را منعکس می‌سازد که با دنیس، دشمن و مخالف است. عمل به فروش رساندن افلاطون یک واقعیت مسلم است، ولی برخی پژوهش‌گران از این‌که دنیس مرتکب چنین عملی شده باشد، تردید دارند.

[۲]. دیودور این بخت برگشتگی را پیش از این، با قرار دادن تاریخ آن در مسابقات سال ۳۸۸ پ.م روایت

←

(۳) هنگامی که دنیس دریافت اشعارش به تمسخر گرفته شده است، غمی جانکاه سراسر وجودش را فراگرفت. اندوهش روز به روز فزونی می‌یافت تا عاقبت، جنون بر روانش مستولی گشت: می‌گفت که تمامی دوستانش بر وی رشک می‌برند و به آنان ظنین می‌شد که در پی توطئه چینی‌اند. عاقبت به چونان درجه‌ای از اندوه و جنون رسید که بسیاری از دوستانش را به اتهامات واهی، به کام مرگ فرستاد و شمار زیادی از آن‌ها را نفی بلد کرد. در بین تبعیدشدگان، فیلیستوس[1] و برادر تنی‌اش لپتینس[2] ـ دو مردی که از شجاعتی بی‌نظیر برخوردار و در عملیات‌های جنگی خدمات بزرگی به وی کرده بودند ـ یافت می‌شدند.

(۴) آنها به توریوآ[3] در ایتالیا پناه جسته و توسط یونانیان ایتالیا، با احترام، مورد استقبال قرار گرفتند؛ آن دو، بعدها با خواهش دنیس، با وی آشتی کرده، به سیراکوز بازگشتند[4] و از لطفی که پیش از این برخوردار بودند، بهره‌مند شدند و حتی لپتینس با دختر دنیس ازدواج کرد. چنین بود آن‌چه که در این سال روی داد.

۳۸۵ ـ ۳۸۴ پ.م

۸. (۱) هنگامی که دخی‌تئوس[5] آرخونت آتن بود، رومیان ل. لوکرتیوس[6] و



کرده است. نخستین روایتش که کامل‌تر است (۱۴، ۱۰۹) به سخنرانی لیزیاس، شرکت دنیس در مسابقات گردونه رانی و غرق شدن کشتی هیئت نمایندگی اشاره می‌کند. این تکرار اشتباه، برای بسیاری از پژوهش‌گرانی که منابع مورد استفاده‌ی دیودور را می‌جستند، جالب بوده است. بسیاری از پژوهش‌گران با پیروی از س.آ. وولکاردسن، این امر را گواه آن می‌دانند که دیودور، نوشته‌های تیمه مورخ (Timée) را که در کتاب ۱۴، در امور سیسیلیان، از وی پیروی کرده، رها کرده است. دیودور در بندهای ۶ و ۷، از نویسنده‌ای که با دنیس جبار دشمنی داشته و وقایع را از نظرگاه سیسیلی می‌نگریسته، الهام گرفته است.

1. Philistos

2 Leptinès

3. Thourioi

[۴]. بر پایه نظر پلوتارک (حیات مردان نامی، دیون، ۱۱، ۶) فیلیستوس تنها پس از مرگ دنیس به سیراکوز بازگشت.

5. Dexithéos

6 L.Lucrétius

سرویوس سولپیسیوس[1] را به کنسولی برگزیدند[2]. در این سال، پادشاه سالامین، اواگوراس، مصر را به آهنگ قبرس ترک کرد: او پولی را که آخوریس پادشاه فراهم کرده بود، با خود آورد،[3] امّا این مبلغ انتظاراتش را برآورده نمی‌کرد. او سالامین را در محاصره‌ای سخت دید و متحدینش نیز وی را رهاکرده بودند: پس ناگزیر از مذاکره با دشمن شد.

(۲) تیری‌باز، فرمانده کل سپاهیان پارس، اعلام کرد که صلح را با شرایط زیر می‌پذیرد: اواگوراس از تمامی شهرهای قبرس، غیر از سالامین ـ که در آن‌جا به عنوان پادشاه باقی خواهد ماند ـ چشم‌پوشی و هر ساله خراج ثابتی را به پادشاه پارس پرداخت کرده و از وی اطاعت کند، چونان برده‌ای که از اربابش اطاعت می‌کند.

(۳) به رغم سنگینی این شرایط، اواگوراس تمام مفاد را غیر از شرط آخر، پذیرفت. وی از اطاعت برده‌وار، سرباز زده، گفت که می‌بایست همچون شاهی، تحت امر پادشاهی دیگر باشد. تیری‌باز بدان رضایت نداد؛ سردار دیگر اورونتس، که از شهرت تیری‌باز رشک می‌برد، نامه‌ی محرمانه‌ای به سوی اردشیر فرستاد که در آن، تیری‌باز به این دلایل، متهم شده بود[4]:

(۴) وی در این نامه، ابتدا تیری‌باز را متهم کرد که در حالی که می‌توانست سالامین را به اشغال خویش در آورد این کار را نکرد، فرستادگان دشمن را پذیرا شد و با دشمن به توافق رسید؛ همچنین پیمانی به سود خویش با لاسدمونیان منعقد ساخت، با آن‌ها از در دوستی در آمد و نیز افرادی را به پی‌تو[5]گسیل داشت تا نظر

---

1. Servius Sulpicius

[۲]. از این افراد در کتاب ۱۴ دیودور (۹۹، ۱)، مربوط به سال‌های ۳۹۱ ـ ۳۹۰ پ.م، نیز نام برده شده است. ر.ک به: تیت لیو (۵، ۲۹، ۲)

[۳]. بر پایه‌ی نظر تئوپومپ، شاه مصر نکتنیبیوس (Necténibios) بود. چنین چیزی غیرممکن می‌نماید. نکتانبوس اوّل (Nectanébôs I) به سال ۳۷۹ ـ ۳۷۸ پ.م شاه شد. درباره‌ی تاریخ جلوس این پادشاهان ر.ک به: ای. بیکرمان، «گاه شماری وقایع سلسله‌ی سی‌ام»، ملانژ ماسپرو، ج ۱ (شرق باستان)، قاهره، ۱۹۳۴.

[۴]. تئوپومپ وقایع را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کند: خصومت شخصی تیری‌باز نسبت به اواگوراس، سازش اواگوراس با اورونتس و غیره.

5. Pythô

ایزد را درباره‌ی طرح‌های شورش جویا گردند، عاقبت ـ آن‌چه که مهم‌تر از همه می‌نمود ـ در پی آن است که با نیکی کردن، فرماندهان سپاه را با خود هم‌داستان سازد و با بذل و بخشش و دادن وعده‌ها، نظر آن‌ها را به سوی خویش جلب کند.

(۵) پادشاه با خواندن این نامه، تهمت‌های اورونتس را باور کرد و برای وی نوشت تا تیری‌باز را دستگیر کرده، به سویش بفرستد. این دستور اجرا شد[۱]؛ تیری‌باز با آمدن به حضور پادشاه، از وی خواست تا او را مورد داوری قرار دهند. تیری‌باز زندانی شد و اندک زمانی بعد، پادشاه که سرگرم نبرد با کادوسیان[۲] بود، قضاوت را به وقت دیگر موکول کرد[۳]. این چنین، این مرافعه به درازا کشید.

۹. (۱) فرماندهی نیروهای حاضر در قبرس از آن اورونتس شد؛ وقتی وی دریافت که اواگوراس دگربار، سرشار از اعتماد به نفس، آماده‌ی دفاع و مقاومت در شهر به محاصره در آمده است، حال آن‌که نیروهایش، ناراضی از بازداشت تیری‌باز، نافرمان و سرکش شده و از محاصره چشم پوشیده‌اند، از تغییر ناگهانی اوضاع اندیشناک شد. او مأمورانی را به نزد اواگوراس فرستاد تا برای پایان دادن به دشمنی‌ها با وی مذاکره و او را ترغیب کنند تا پیمان صلحی، با شرایطی که وی پیش از این به تیری‌باز پیشنهاد کرده بود، منعقد سازد.

(۲) این چنین اواگوراس، به رغم انتظار، توانست از اشغال شهر خویش جلوگیری کرده، پیمان صلح زیر را منعقد سازد: «اواگوراسِ پادشاه سالامین خواهد بود، هر سال خراج ثابتی را پرداخت خواهد کرد و چون شاهی، از شاه بزرگ اطاعت خواهد کرد.» بدین‌سان، جنگ قبرس فرجام یافت: این جنگ تقریباً ده سال به طول انجامید[۴]، ولی چون قسمت اعظم آن صرف فراهم ساختن تدارکات شده

[۱]. ر.ک به: پولین (۷، ۱۴، ۱) و پلوتارک (اخلاقیات، ۱۶۸)

[۲]. درباره‌ی مردم جنگجوی کرانه‌ی غربی دریای کاسپین، ر.ک به: استرابون (جغرافیا، ۱۱، ۷، ۱)

[۳]. پلوتارک (حیات مردان نامی، اردشیر، ۲۴ ـ ۲۵) نقش اوّل را در این جنگ به تیری‌باز می‌دهد، حال آن که برپایه‌ی نظر دیودور، وی در زندان بوده است.

[۴]. این رقم توسط ایزوکرات (اواگوراس، ۶۴) تأیید شده است. امّا دیودور پس از آن که تاریخ شروع جنگ را در ۳۹۱ ـ ۳۹۰ پ.م قرار می‌دهد آن را سال‌های ۳۸۵ ـ ۳۸۴ پ.م به پایان می‌رساند و این چنین، ←

بود تنها دو سال، جنگی تمام عیار روی‌داد.

(۳) با وجود این، گلوس دریاسالار، که با دختر تیری‌باز ازدواج کرده بود، هراسید که به عنوان هم دست در طرح شورش، تلقی و توسط شاه مجازات شود؛ وی بر آن شد با خلق موقعیتی جدید، امنیت خویش را تضمین کند. او پول و سربازان بی‌شمار دراختیار داشت و با بذل و بخشش فرماندهان کشتی‌های سه ردیف پارویی را به سوی خویش جلب کرد: آنگاه بر آن شد که علیه شاه شورش کند.

(۴) ابتدا، فرستادگانی را به سوی آخوریس، شاه مصر، روانه و پیمان اتحادی را با او، علیه شاه بزرگ منعقد ساخت. همچنین برای لاسدمونیان نامه‌هایی نوشت[1]، آنان را علیه شاه تحریک و مبالغ هنگفتی پول به آن‌ها تقدیم کرد و وعده‌های بزرگی به آن‌ها داد: به ویژه، به لاسدمونیان وعده داد که با آن‌ها در یونان، برای برقراری دوباره‌ی سیادت اجدادی‌شان، همکاری کند.

(۵) حقیقت این است که اسپارتیان، از مدّتها پیش، عزم خویش را جزم کرده بودند تا دگر بار سیادت خویش را به چنگ آورند: لاسدمونیان می‌کوشیدند شهرها را به شورش وادارند و برای همگان عیان و آشکار بود که در پی به بردگی کشاندن آن‌ها می‌باشند. وانگهی آوازه‌ی ننگین‌شان، از زمانی که دیگر یونانیان، آن‌ها را، به

→

سخن خود را نقض می‌کند. تاریخ شروع جنگ درست است و بنابراین نبرد می‌بایست در ۳۸۱ - ۳۸۰ پ.م به پایان رسیده باشد.

[۱]. این اتحاد در واقع مربوط به پیش از ۳۸۰ پ.م می‌باشد. ت.ت.ب. رایدر، (روابط اسپارت با پارس، پس از صلح شاه: روایتی عجیب از دیودور در کتاب ۱۵، بند ۹) نظریه‌ی ک. جی. بلوخ را که براساس آن: «اسپارت از آن‌جا که در یونان پس از ۳۸۰ پ.م خود را قدرتمند می‌یابد، در آسیا مداخله می‌کند» به نقد می‌کشد. رایدر، برعکس، سعی می‌کند اظهارات دیودور را که براساس آن: «اسپارت با گلوس متحد می‌شود تا موقعیتش را در یونان مستحکم سازد»، توجیه نماید. این پژوهشگر تمام دلایلی را که اسپارت، به واسطه‌ی آن‌ها، می‌بایست پس از سال ۳۷۹ پ.م نگران و هراسناک باشد، ارائه می‌دهد و بر انزجار عمومی از اسپارت، در یونان، پس از تصرف کادمه پای می‌فشارد. امّا هر آن‌چه که انگیزه‌های واقعی اسپارت بوده باشد (نظریه‌ی بلوخ پذیرفتنی‌تر می‌نماید)، نمی‌توانیم از متن دیودور، برای توضیح آن‌ها، بهره‌ای ببریم. مورخ، در واقع، پیوستگی وقایع را، به زعم خویش، رعایت می‌کند: وی پیمان اتحاد را در ۳۸۵ - ۳۸۴ پ.م قرار می‌دهد و آن را با موقعیت اسپارت در فردای صلح شاه توضیح می‌دهد.

خاطر پیمانی که با شاه منعقد کرده بودند و بر اساس آن یونانیان آسیا را به او تسلیم کرده بودند، به دیده‌ی گناهکار می‌نگریستند، موجب شرم و تأسف آن‌ها از آن‌چه کرده بودند، می‌گردید و آن‌ها به دنبال عذری موّجه بودند تا با اردشیر وارد جنگ گردند. بنابراین با طیب خاطر با گلوس متحد شدند.

۱۰. (۱) اردشیر وقتی جنگ با کادوسیان را به فرجام رساند، تیری‌باز را به داوری نشاند و سه تن از بهترین و بزرگترین قاضیان پارسی را برای این مهم تعیین کرد[1]. در همین دوران قضات دیگری را که گمان می‌رفت حکم‌های نادرستی صادر کرده‌اند، زنده زنده پوست کنده[2] و با پوست‌هایشان، جایگاه محکمه‌ها را که قضات بر آن می‌نشستند، پوشاند: این‌چنین قاضیان در حین صدور حکم، نمونه‌ی مجازاتی را که برای قاضیان خلاف‌کار درنظر گرفته شده بود، در مقابل دیدگانشان داشتند.

(۲) متهم کنندگان نامه‌ی اورونتس را قرائت کرده، اعلام کردند که این نامه برای متهم کردن تیری‌باز کفایت می‌کند. تیری‌باز برای آن‌که رفتارش را نسبت به اواگوراس توجیه کند (پیمانی را که توسط اورونتس منعقد شده بود) قرائت کرده، خاطرنشان ساخت که در این پیمان، اواگوراس چون شاهی، از شاه بزرگ اطاعت خواهد کرد و حال آن‌که خود وی، تنها به شرطی راضی به صلح شده بود که اواگوراس از شاه، چون برده‌ای نسبت به اربابش اطاعت کند. وی درباره‌ی هاتفان گفت که ایزد هرگز به پرسش‌هایی درباره‌ی مرگ افراد پاسخ نمی‌دهد و به گواهی تمامی یونانیان حاضر، استناد کرد. وی دوستی با لاسدمونیان را، با بیان این‌که وی این دوستی را به نفع شاه و نه به نفع خود خواسته بود، توجیه کرد و نشان داد که این دوستی، موجب شد که یونانیان آسیا را از چنگ لاسدمونیان بیرون آورد و آن‌ها را تسلیم قدرت شاه بزرگ گرداند[3]. وی با یاد کردن از خدماتی که درگذشته به شاه کرده بود، دفاع از خویش را به پایان رساند.

---

[۱]. درباره‌ی قضات پادشاهی ر.ک به: هرودوت (تاریخ، ۳، ۳۱)

[۲]. هرودوت (تاریخ، ۵، ۲۵) تقریباً همین داستان را روایت می‌کند. تنها تفاوت این است که سیسامنس، پیش از آن‌که پوست کنده شود، گردن زده شد.

[۳]. تیری‌باز نقش مهمی هنگام صلح شاه ایفا کرد. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۵، ۱، ۲۵؛ ۵، ۱، ۳۰)

(۳) می‌گویند که وی به خدمات زیادی اشاره کرد و روی مهم‌ترین آن‌ها، که دوستی صمیمانه‌ی شاه را برای وی به ارمغان آورده بود پافشاری کرد: هنگام شکار، دو شیر به سوی شاه، که سوار برگردونه‌ای بود، یورش آورده و دو اسب از اسب‌های گردونه را دریده بودند و زمانی که می‌خواستند بر شخص شاه هجوم برند، تیری‌باز از راه رسید و شیرها را کشته و این چنین شاه را از گزندی بزرگ رهانید. بنابر گفته‌ها، این مرد، شجاعتی بی‌نظیر هنگام جنگ‌ها از خود نشان می‌داد و نصایح‌اش چونان معقول و منطقی بود که شاه همواره به‌کارگیری آن‌ها را به مصالح خویش می‌دید. به دنبال این دفاعیه، قاضیان، تیری‌باز را به اتفاق‌آرا تبرئه کردند.

۱۱. (۱) شاه، قاضیان را یک به یک فراخواند و از هر یک، دلایلی را که به خاطر آن متهم را تبرئه کرده بودند، خواستار شد: نخستین آن‌ها اعلام کرد که اتهامات به‌نظرش، تردیدآمیز می‌نماید حال آن‌که خدمات وی واضح و روشن است. دوّمین آن‌ها پاسخ گفت که حتی اگر اتهامات مستدل باشند، خدماتی که وی کرده است بر خطاهایش می‌چربد. نفر سوّم پاسخ گفت که وی خدمات انجام شده را در نظر نگرفته، زیرا شاه با دادن هدایای بزرگ از وی به خاطر این خدمات قدردانی کرده است، ولی اگر تنها اتهامات در نظر گرفته شود، متهم گناهکار به نظر نمی‌رسد.

(۲) پادشاه قضات را، به خاطر صدور حکمی عادلانه، ستوده و بزرگ‌ترین افتخارات مرسوم در پارس را به تیری‌باز بخشید؛ شاه که متقاعد شده بود اورونتس اتهامات واهی در انداخته است، وی را از شمار دوستانش طرد و او را رسوا و بی‌آبرو کرد. چنین بود اوضاع آسیا در آن زمان.

۱۲. (۱) در یونان، لاسدمونیان، به محاصره‌ی مانتینه ادامه دادند. در طول تابستان، ساکنین مانتینه به سختی در برابر دشمن ایستادگی کردند. بی‌باک‌ترین آرکادیان، همینان بودند و به همین خاطر، لاسدمونیان همواره در گذشته در کنار آن‌ها می‌جنگیدند و آن‌ها را به چشم وفادارترین متحدان خویش می‌نگریستند[1].

---

[۱]. اگر به رفتار آن‌ها در خلال سال‌های ۴۲۱ ـ ۴۱۸ پ.م و سال ۳۹۰ پ.م نظری افکنیم، در می‌یابیم که این اظهارنظری اقرارآمیز بیش نیست. (ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان، ۴، ۶، ۱۸) دیودور بر وفاداری مانتینه پای می‌فشارد تا نشان دهد که تمامی خطاها از جانب اسپارت است.

ولی با فرارسیدن موسم بد، باران، موجب بالا آمدن آب رودخانه‌ای شد که نزدیک مانتینه جاری بود. لاسدمونیان، با ایجاد سدهای بزرگ، مسیر رودخانه را منحرف و آن را به سوی شهر هدایت کردند[1]. این امر، موجب طغیان وسیل در همه‌ی نواحی اطراف شد.

(۲) ساکنین مانتینه، چونان از تخریب خانه‌هایشان اندیشناک شدند که ناگزیر از تسلیم شهر به لاسدمونیان شدند؛ اینان به مجرد این‌که شهر به دستشان افتاد هیچ آسیبی به ساکنین مانتینه نرسانده، تنها به آن‌ها امر کردند که به دهکده‌های سابق خویش رفته، در آن‌جا سکنی گزینند. این گونه بود که ساکنین مانتینه ناچار شدند خود، سرزمین‌شان را ویران ساخته، برای زندگی به روستاها پناه برند.

۱۳. (۱) هم زمان با این رخدادها، در سیسیل، دنیس جبار سیراکوز، بر آن شد تا شهرهایی را برکرانه‌های آدریاتیک[2] بنا کند. وی می‌خواست با چنین کاری، کنترل کشتی‌رانی بر دریای ایونی را به دست گیرد تا امنیت راه اپیر را تأمین کرده و شهرهایی دراختیار داشته باشد که قادر باشند لنگرگاهی برای کشتی‌هایش، فراهم کنند. او بر آن شد تا با سپاهی چشم‌گیر، به شیوه‌ای غیرمنتظره، در اپیر لنگر انداخته و پرستشگاه دلف راکه سرشار از ثروت بود، غارت کند[3].

(۲) بدین خاطر، وی با میانجی‌گری آلستاس مولوسی[4] ـ که در آن زمان به تبعید در سیراکوز زندگی می‌کرد ـ پیمان اتحادی با ایلیریان منعقد کرد. چون ایلیریان در جنگ بودند، وی سپاه کمکی قدرتمندی مشتمل بر دوهزار مرد جنگی و پانصد جوشن یونانی کامل، برایشان فرستاد. ایلیریان جوشن‌ها را بین بهترین جنگجویان خویش تقسیم کرده، سربازان دنیس را بین سربازان خود جای دادند.

[۱]. این نظر که خلاف نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۴ ـ ۵) و پوزانیاس (۸، ۸، ۷) را بیان می‌دارد، از واقعیت به دور است؛ (ر.ک به: ج. فوژر، مانتینه و آرکادی شرقی، پاریس، ۱۸۹۸، صص ۴۱۸ ـ ۴۲۰ از متن لاتین).

۲. (Adriatique)؛ شاخه‌ای از دریای مدیترانه بین ایتالیا و شبه جزیره‌ی بالکان.

[۳]. غیر ممکن است که دنیس سودای غارت دلف را در سر پرورانده باشد. چند تن از پـژوهش‌گران بـه اشتباه بر این اعتقاد بودند که دلف را به «دودون» (مشهورترین معبد زئوس در یونان) تصحیح کنند.

4. Molosse Alcétas

(۳) پس از آنکه سپاهی بی‌شمار جمع‌آوری کردند به اپیر درآمده، آلستاس را باردیگر بر تخت مولوس نشاندند. نبود مقاومت به آن‌ها اجازه داد که دربادی امر، سرزمین را ویران سازند.اندک زمانی بعد، مولوس‌ها، علیه آن‌ها لشکرکشی کرده و جنگ سختی روی داد که در آن ایلیریان پیروز شده و بیش از پانزده‌هزار مولوسی را قتل عام کردند. لاسدمونیان پس از آگاهی از شکست اپیریان، سپاهی کمکی برای مولوس‌ها روانه ساختند که جلوی گستاخی بی‌حد و حصر بربرها را گرفت.

(۴) همزمان با این رخدادها، پاری‌ها[1] به پیروی از سخنان هاتف، کوچ‌نشین‌هایی را به آدریاتیک فرستاده و با همکاری دنیس جبار، شهری در جزیره‌ی فاروس[2]، بنانهادند. دنیس چند سال پیش از آن نیز، کوچ‌نشینانی را به آدریاتیک روانه ساخته، شهر لیسوس[3] را در آن‌جا، ساخته بود.

(۵) براین اساس، وی رهسپار شد... دنیس از آسایش دوران صلح بهره جست، جایگاه‌هایی برای دویست کشتی سه ردیف پارویی ساخت وگرداگرد شهر باروهای بسیار بزرگی برپا کرد؛ به طوری که این شهر، مرتفع‌ترین حصار را در بین شهرهای یونانی به خود اختصاص داد. همچنین سالن‌های ورزشی بزرگی برکرانه‌ی آناپوس[4]، معابدی به افتخار خدایان و بناهایی که می‌توانستند در شکوه سیراکوز نقش داشته باشند، برپا ساخت.

۳۸۴ ـ ۳۸۳ پ.م

۱۴. (۱) با پایان یافتن سال، دیوترفس[5] آرخونت آتن شد و در روم، ل.

---

1. Pariens

۲. (L'ile de Pharos) فاروس بخشی از شبه جزیره‌ای است که در مقابل کرانه‌ی یوگوسلاو (Yougoslave) واقع است. این جزیره، دقیقاً مقابل نارنتا (Narenta) قرار دارد. افور به بنای این شهر اشاره می‌کند.

[۳]. به رغم نظر ک.جی. بلوخ، بی‌گمان دنیس شهری به نام لیسوس (Lissos) را بنانهاد. لیسوس در آلبانی (Albanie)، نزدیک مصب درن (Drin)، واقع شده است.

4. Anapos

5. Diotréphés

والریوس[1] و آ. مانلیوس[2]، به کنسولی منصوب شدند؛ الیدیان، نودونهمین بازی‌های المپیک را برگزار کردند که در طی آن دیکون سیراکوزی[3] برنده‌ی مسابقه‌ی دوومیدانی شد. در این سال، پاری‌ها که فاروس را کوچ‌نشین خویش کرده بودند، با ساکنین بربر پیشین جزیره، به نرمی رفتار کرده و بدین‌سان از جایگاه بسیار محکمی برخوردار شدند و شهر خویش را بر کرانه‌ی دریا بنا و آن را با دیواری محصور کردند.

(۲) بعدها، بربرها که پیش از ورود یونانیان، در جزیره ساکن بودند، حضور آنان را غیرقابل تحمل یافته و ایلیریان را که در آن سوی جزیره می‌زیستند به یاری طلبیدند: بیش از ده‌هزار تن سوار بر شمار زیادی قایق به جزیره‌ی فاروس درآمده، جزیره را غارت کرده و بسیاری از یونانیان را به قتل رساندند؛ اما حاکمی که دنیس در ایسا[4] گمارده بود با کشتی‌های سه ردیف پارویی بی‌شمار، بر قایق‌های ایلیری‌ها یورش آورد: برخی را غرق و برخی دیگر را تصرف کرد و بیش از پنج‌هزار بربر را کشته و حدود دو هزار تن را اسیر گرفت.

(۳) دنیس که پولی در بساط نداشت با شصت کشتی سه ردیف پارویی، به بهانه‌ی پایان دادن به دزدی‌های دریایی، علیه تیره‌نی لشکر کشید. در واقع وی می‌خواست پرستشگاهی مملو از نذورات را که در بندر شهرِ آگیلا[5]، در تیره‌نی قرار داشت، غارت کند: این بندر پیرگوا[6] نام داشت.

(۴) دنیس شبانگاه در آن‌جا پهلو گرفت، نیروهایش را از کشتی پیاده و هنگام طلوع خورشید حمله را آغاز کرد و اقدامش را با موفقیت به فرجام رساند. این

---

1. L. Valérius

2. A. Manlius

3. Dicon de Syracuse

4. Issa

۵. (Agylla)؛ نام باستانی کائر (Caere) کنونی است. کائر در اتروری، در فاصله‌ای نزدیک از روم، واقع است. آورده‌اند که این شهر توسط پلاسژهایی که از تسالی آمده بودند، ساخته شد (استرابون، جغرافیا، ۵، ۲، ۳). برپایه‌ی نظر دیودور، دنیس تنها به غارت این پرستشگاه مملو از نذورات می‌اندیشیده است، امّا پژوهش‌گران امروزی این غارت را نشانگر دوره‌ای از نبرد میان شهرهای یونانی سیسیل و جهان اتروسکی می‌انگارند.

6 . Pyrgoi

مکان، در واقع، توسط شمار بسیار اندکی سرباز پاسداری می‌شد: دنیس با زورکار آن‌ها را یکسره و پرستشگاه را غارت کرد و دست کم هزار تالان به دست آورد. نیروهای کمکی که از آگیلا رسیده بودند، از دنیس شکست خوردند؛ وی اسیران زیادی گرفت و پیش از آن که به سیراکوز بازگردد مزارع را ویران ساخت؛ فروش این غنایم جنگی، دست‌کم، برایش پانصد تالان به همراه داشت. این چنین، وی که ثروتمند شده بود، شمار زیادی مزدور از نژادهای گوناگون گرد آورد و هنگامی که سپاهی چشم‌گیر جمع‌آوری کرد، آشکارا خود را برای جنگ علیه کارتاژ، آماده کرد. چنین بود آن‌چه که در این سال روی‌داد.

۳۸۳ ـ ۳۸۲ پ.م

۱۵. (۱) هنگامی که فانوس‌تراتوس[1] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، چهار تریبون نظامی را به نام‌های ل. لوکرتیوس[2]، سنتیوس سولپیسیوس[3]، ل. امیلیوس[4] و ل. فوریوس[5] منصوب کردند[6]. در این سال[7] دنیس، جبار سیراکوز، که تدارکاتش را برای جنگ با کارتاژها به پایان رسانده بود، در پی بهانه‌ای موجه بود تا با آنان وارد جنگ شود. از این روی، وقتی مشاهده کرد

---

1. Phanostratos
2. L.Lucrétius
3. Sentius sulpicius
4. L.Aemilius
5. L.Furius

۶. دیودور به چهار تریبون و تیت‌لیو (۵، ۳۲، ۱) به ۶ تریبون اشاره می‌کنند.

۷. دیودور تمامی رویدادهای جنگ جدید بین دنیس و کارتاژیان را، که حدوداً هشت سال به طول انجامید، تنها در یک سال (۳۸۳ ـ ۳۸۲ پ.م) قرار می‌دهد. وانگهی وی بین این جنگ و بنای جدید هیپونیون توسط کارتاژ به سال (۳۷۹ ـ ۳۷۸ پ.م) هیچ ارتباطی برقرار نمی‌سازد. او به این بنا در بند ۲۴، میان سایر وقایعی که احتمالاً به جنگ ارتباطی ندارند، اشاره می‌کند. به طور یقین، نبردهای کابالا (ک ۱۵، ۳) و کرونیون (ک ۱۶، ۳ ـ ۱۷، ۴) پیش از بنای هیپونیون و تصرف کروتون توسط دنیس روی داده‌اند (این روی داد که دیودور به آن اشاره‌ای نمی‌کند توسط تیت‌لیو و دنیس هالیکانارسی بیان شده‌اند)؛ تعیین تاریخ این دو جنگ دشوار است: ک.جی. بلوخ تاریخ ۳۷۵ پ.م را پیشنهاد می‌کند و می‌پندارد که جنگ از ۳۸۲ تا ۳۷۴ پ.م به طول انجامیده است.

شهرهای تحت انقیاد کارتاژ آمادگی شورش دارند از پیشنهادات تمامی آن‌هایی که سر شورش داشتند به گرمی استقبال کرد: دنیس پیمان‌های اتحادی با آنان منعقد کرد و رفتاری مناسب با آن‌ها در پیش گرفت.

(۲) کارتاژیان نمایندگانی به سوی جبار اعزام کردند تا از او بخواهند این شهرها را تسلیم کند؛ وی به این هشدار وقعی ننهاد: این امر منشأ جنگ شد. کارتاژیان با مردمان یونانی تبار ایتالیا، که طرفدارشان بودند، پیمان اتحادی منعقد و مشترکاً علیه جبار، آغاز به جنگ کردند. آن‌ها جنگی بسیار طولانی را پیش‌بینی می‌کردند ـ چیزی که منطقی می‌نمود ـ به همین خاطر، از شارمندان واجد شرایط سربازگیری کرده، مبالغ هنگفت پولی را که پس‌انداز کرده بودند، برای استخدام تعداد زیادی مزدور به کار گرفتند. آن‌ها فرماندهی را به ماگون[1] پادشاه واگذار و ده‌هاهزار تن سرباز را به ایتالیا و سیسیل اعزام کردند، زیرا می‌خواستند جنگ را، هم زمان، در دو سرزمین پی گیرند.

(۳) دنیس نیز نیروهایش را تقسیم کرد تا با سپاه نخست، با یونانیان ساکن ایتالیا و با سپاه دیگر علیه پونیک‌ها[2] بجنگد. بدین‌سان جنگ‌های زیادی روی‌داد که تنها بخشی از نیروهای حاضر در آن‌ها شرکت داشتند و پیوسته زد و خوردهایی صورت می‌گرفت که هیچ نتیجه‌ی مهمی در برنداشت؛ ولی دو جنگ بزرگ سازمان‌یافته و بسیار معروف نیز روی‌داد. در نخستین نبرد، دنیس رشادت‌های زیادی از خود به خرج داد و در مکانی معروف به کابالا[3] پیروزی را از آن خود کرد. او بیش از ده‌هزار بربر را از دم تیغ گذراند و دست کم، پنج‌هزار اسیر گرفت و فراریان را واداشت تا بر تپه‌ای مستحکم، ولی فاقد آب، پناه جویند. شاه ماگون، پس از آن که بی‌باکانه جنگید، به خاک افتاد.

(۴) کارتاژها که به واسطه‌ی تیره‌بختی بیش از اندازه، شکست را پذیرا شده بودند بی‌درنگ نمایندگانی را روانه ساختند تا تقاضای صلح کنند. دنیس اعلام کرد

---

1. Le roi Magon

2. Punique

[۳]. بی‌گمان در بخش غربی سیسیل

که تنها به شرطی به آن‌ها صلح عطا خواهد کرد که شهرهای سیسیلیان را تخلیه و هزینه‌های جنگ را پرداخت کنند.

۱۶. (۱) کارتاژها که وقاحت و گستاخی این پاسخ را دریافتند[۱]، برای جنگ با دنیس، به نیرنگ مرسوم خویش توسل جستند. آن‌ها تظاهر کردند که در پی یافتن راهکاری رضایت‌بخش‌اند، ولی افزودند که از هیچ قدرتی، برای واگذار کردن این شهرها برخوردار نبوده و از دنیس تقاضای چند روز آتش بس کردند تا در این مورد، با سران سرزمین خویش به مذاکره نشینند.

(۲) جبار با درخواست آن‌ها موافقت کرد و آتش‌بس موقت برقرار شد. دنیس با این اندیشه که بزودی صاحب سراسر سیسیل خواهد گردید، غرق شادی بود. کارتاژیان برای شاه ماگون، مراسم خاک‌سپاری باشکوهی برگزار کرده، پسرش را به جای وی به فرماندهی برگزیدند: وی بسیار جوان، ولی دارای قلبی بزرگ و شجاعتی بی‌نظیر بود؛ وی در تمام مدّت آتش‌بس، از سپاه سان می‌دید و آن‌ها را تمرین می‌داد. به لطف آموزش‌های کارآمد، سخنان دلگرم کننده و تمرینات نظامی با جنگ‌افزار، وی از این سپاه، ارتشی منظم و توانمند برای پیروزی ساخت.

(۳) پس از پایان آتش‌بس، دو طرف، سپاهیان خویش را برای جنگ آراستند و با شور و حرارت، وارد کارزار شدند. جنگ سختی نزدیک محلی به نام کرونیون[۲] درگرفت که در آن، قدرت الهی سایه حمایت خویش را بر سر هماوردان افکند[۳] و این‌بار، پیروزی را نصیب کارتاژیان گردانید که این چنین ناکامی پیشین خود را جبران

---

[۱]. منبعی که دیودور از آن بهره گرفته است، نظر چندان بدی به دنیس نداشته است. دیودور (۱۵، ۳؛ ۱۷، ۱) به شجاعت دنیس در جنگ اشاره کرده، هیچ گونه مسئولیتی را در مرگ لپتینس، به وی نسبت نمی‌دهد.

[۲]. دیودور (۳، ۶ و ۱) بیان می‌دارد که در سیسیل، بسیاری از مکان‌های مرتفع، به یادمان کرونوس، کرونیون نامیده می‌شوند؛ برپایه‌ی نظر پولین (۵، ۱۰، ۵) کرونیون، شهری واقعی بوده است. بلوخ می‌پندارد که نبرد در منطقه ترمای (Thermai) روی‌داده است؛ هیچ نظر قطعی در این باره وجود ندارد.

[۳]. دیودور، در واقع، تیخه (Tyché) را بسان قدرتی که موازنه را بین نیروها برقرار می‌ساخت، می‌پندارد. قدرتی که، وقتی اردویی مأیوس و اردویی دیگر اطمینان‌خاطر حاصل می‌کرد، متجلی می‌گردید؛ (۲۰، ۳۳، ۲ ـ ۳؛ ۲۰، ۷۰، ۲) در عین حال، وی تیخه را بسان ایزدی می‌نگرد که گناه‌کاران را و به ویژه متکبران را به سزای اعمالشان می‌رساند.

کردند. فاتحان نخستین، که به واسطه‌ی پیروزی پیشین، بسیار مغرور و متکبر شده بودند، شکستی غیرمنتظره را پذیرا شدند و دشمنان‌شان که به واسطه‌ی ناکامی، ناامید شده بودند، پیروزی بزرگ و غیر منتظره‌ای به دست آوردند.

۱۷. (۱) فرمانده جناح چپ، لپتینس، مردی با شجاعتی بی‌نظیر، پیش از آن‌که با جنگیدن قهرمانانه، مرگی پرافتخار را نصیب خود گرداند، شمار زیادی از کارتاژیان را به خاک هلاکت افکند[1]. فقدانش، به پونیک‌ها اعتماد به نفس بخشید: آن‌ها به سختی نیروهای دشمن را تحت فشار قرار داده، آن‌ها را فراری دادند.

(۲) در آغاز، دنیس، به یاری سربازان زبده، بر نیروهایی که در برابرش ایستادگی می‌کردند، برتری داشت؛ امّا به مجّرد این‌که سربازانش از مرگ لپتینس آگاه شدند و دریافتند که جناح چپ پا به فرارگذاشته است، ترس و وحشت بر سربازان مستولی گشت و راه فرار را در پیش گرفتند.

(۳) جملگی پا به فرار گذاشتند، کارتاژیان با شور و حرارت به تعقیب آن‌ها پرداختند، در حالی که به یکدیگر توصیه می‌کردند، به هیچ روی اسیری نگیرند: بدین‌سان، تمامی کسانی را که به محاصره‌ی خویش در آورده بودند، از دم تیغ گذراندند و سراسر نواحی اطراف، پوشیده از اجساد مردگان شد.

(۴) پونیک‌ها، مالامال از کینه و دشمنی، دست به چنان کشتاری زدند که یونانیان سیسیل، بیش از چهارده‌هزار کشته دادند. بازماندگان در اردوگاه پناه جستند و فرا رسیدن شب، موجب نجاتشان گردید. کارتاژیان پس از پیروزی در این جنگ بزرگ، به پانورموس[2] بازگشتند.

(۵) پس از پیروزی، رفتاری انسانی را با یونانیان سیسیل در پیش گرفتند. آن‌ها نمایندگانی را روانه ساختند تا به دنیس، پیشنهاد دهند به این جنگ پایان بخشند. دنیس با خشنودی از پیشنهادات اینان استقبال کرد و صلح با شرایط زیر

---

[۱]. منبع دیودور از تمامی افسانه‌های غرض آلود درباره‌ی مرگ لپتینس، بی‌اطلاع یا دور است. به عنوان مثال: دنیس، وی را از روی حسادت به دشمن واگذار کرد (پلوتارک، اخلاقیات)، یا شرایط نابودی وی را در نبردی دریایی فراهم ساخت (الی‌ین، ۱۳، ۴۵).

۲. (Panormos) یا پانورم (Panorme)

منعقد شد: هر یک از دو طرف جنگ املاک پیشین خویش را حفظ خواهد کرد؛ تنها، سرزمین و شهر سلی‌نونت و بخشی از سرزمین آکراگاس[1] واقع در آن سوی رود هالی‌کوس[2]، به کارتاژیان رسید[3]؛ از دیگر سوی دنیس، هزار تالان به کارتاژیان پرداخت کرد. وضع امور در سیسیل، در آن زمان، چنین بود.

۱۸. (۱) در آسیا، گلوس، که دریاسالاری ناوگان پارس در طی جنگ قبرس را عهده‌دار بود، علیه شاه علم طغیان برافراشت و لاسدمونیان و پادشاه مصر را به جنگ پارسیان تحریک کرد، ولی بی‌آنکه بتواند در اقدامش طرفی ببندد، به قتل رسید. پس از مرگ وی، تاخوس که نقشه‌هایش را از سرگرفته بود، سپاهی دور خویش جمع کرده و در نزدیکی دریا، بر بلندی‌ای با شیب تند، شهری به نام لوکه[4] بنا کرد: در آن‌جا پرستشگاهی وجود داشت که وقف آپولون بود.

(۲) تاخوس اندک زمانی بعد، مرد و کلازومن[5] و کیمه در مورد این شهر به نزاع برخاستند. در آغاز، دو شهر بر آن شدند این مرافعه را از طریق جنگ فیصله دهند؛ سپس شخصی پیشنهاد کرد که از ایزد بپرسند چه شهری، بنا بر حکمش، شایستگی تصاحب لوکه را دارد. حکمی که از پی‌تی[6] صادر شد این بود که، شهری

---

1. Acragas 2. Halykos

[۳]. به نظر می‌رسد، ترمای و هراکلیا مینوآ، به هنگام صلح، به دست کارتاژیان افتاده باشند. کارتاژیان از این پس یک سوّم سیسیل را در اختیار خویش داشتند.

۴. (Luké / Lucé / Leuké)؛ شهری در آسیای صغیر.

5. Clazomènes

۶. (Pythie)؛ هاتف معبد دلف؛ پی‌تی، راهبه‌ی آپولون در معبد دلف بود که نام خود را از پیتون (Python) - اژدهای وحشتناکی که از لجن‌های طوفان اولیه‌ای که خدایان بر زمین وارد ساختند، به وجود آمده بود - گرفته بود.

«پی‌تی» بر روی سه‌پایه‌ای در کنار محراب می‌نشست و بر اثر دودها و بخارهای گیاهان مقدس و برگ‌های درخت غار به حالت خلسه فرو می‌رفت و کلماتی که در آن حال بازگو می‌نمود، به صورت پاسخ برای رازجویان به شمار می‌رفت.

تحقیقاتی که درباره‌ی هاتفان معبد دلف - سی‌بیل (Sibylle) و پی‌تی - به عمل آمده، وظایف آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد و از میان مورخان عهد باستان، این پلوتارک بوده که با تصورات خود، سیمایی از «سی‌بیل» وقدرت و وظایف او را روشن ساخته و باید از او سپاسگزار بود که ما امروز می‌توانیم فرق

←

که نخستین قربانی را در شهر لوکه تقدیم کند صاحب آن خواهد شد؛ قرار شد در روزی معین که هر دو طرف بر آن توافق داشته باشند، هنگام طلوع خورشید، از شهر خویش عازم شوند.

(۳) تاریخ حرکت مقرر شد. مردم کیمه می‌اندیشیدند، پیروزی از آن آنها خواهد شد، زیرا شهرشان نزدیک‌ترین شهر به لوکه بود؛ امّا مردم کلازومن که در فاصله‌ی دورتری می‌زیستند، با نیرنگ زیر پیروزی را از آن خود کردند: آنان از طریق قرعه‌کشی کوچ‌نشینانی تعیین کردند تا شهری کنار لوکه بنا سازند و اینان هنگام طلوع خورشید عزیمت کرده، پیش از مردم کیمه، مراسم قربانی را به عمل آوردند.

(۴) هنگامی که کلازومنیان، به لطف این نیرنگ، صاحب لوکه شدند بر آن شدند جشنی، که همین نام را بر خود داشت، برپا دارند و این جشن را پروفتازیا[1] نامیدند. پس از این رویدادها، شورش‌ها در آسیا، به‌خودی خود، پایان گرفت.

۱۹. (۱) لاسدمونیان پس از مرگ گلوس و تاخوس و پس از آنکه اوضاع یونان را مطابق میل و سلیقه‌ی خود، سروسامان بخشیدند، از هر اقدامی در آسیا چشم‌پوشی کردند. آن‌ها با متقاعد کردن برخی شهرها به تسلیم و سرسپردگی و با بهره‌گیری از بازگشت تبعیدیان، برای این‌که دیگر شهرها را به زور به انقیاد وادارند، از این پس آشکارا برای برپایی سیادتشان در یونان، به رغم توافق‌های صلح

←

«پی‌تی» و «سی‌بیل» را توجیه کنیم. هاتفان و پیش‌گویان به حقیقت دو وظیفه‌ی گوناگون در سنت‌های آپولون برعهده دارند و از همین‌جا است که بین «پی‌تی» و «سی‌بیل» تفاوت آشکار می‌گردد. بدین‌سان باید گفت که «سی‌بیلا» یا «سی‌بیل» کاهنه‌ای است که پیش‌گویی نمی‌کند، اما نصایح او در شناسانیدن پیش‌گویی‌های هاتفان آپولون مؤثر است. پی‌تی زنی محجوب است که نصایح خود را به صورت نثر بیان می‌کند و سعی او بر این است که سنت‌های اسلاف خود را به دقّت هر چه تمام‌تر تعبیر و تفسیر نماید. باید گفت که دموکراسی یونان باستان به هاتفان اهمیت خاصی بخشیده و بدانگاه که «پی‌تی» پاسخ سؤالی را نمی‌دهد، «سی‌بیل» نقش اسطوره‌ای خود را ایفا می‌کند.

برای اطلاع بیشتر ر.ک به: سعید فاطمی، مبانی فلسفی اساطیر یونان و روم، جلد اوّل (زئوس و خانواده‌ی المپ)، نشر دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۵، صص ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۷۶، ۳۹۸، ۴۰۱ و ۴۰۳_۴۰۸.

[1]. این جشن بی‌گمان وقف آپولون می‌شده است و تنها در این متن از آن یاد شده است.

همگانی تحت نام صلح آنتالسیداس که در آن شاه پارس نیز شرکت داشت، تلاش می‌کردند.

(۲) در مقدونیه، شاه آمینتاس، که از ایلیریان شکست خورده بود از قدرت کناره‌گیری کرد[1]؛ وی، گذشته از این، از حاکمیت خویش بر بخش وسیعی از سرزمین مجاور چشم‌پوشی کرد و آن را به اولنتی‌ها بخشید.

در آغاز، اولنتی‌ها از درآمدهای سرزمینی که به آن‌ها بخشیده شده بود، منتفع می‌شدند؛ امّا آمینتاس که، به رغم تمامی انتظارات، دگربار قدرت را فراچنگ آورده بود از آنان خواست که این سرزمین را به وی بازگردانند، امّا اولنتی‌ها بر این خواست شاه، وقعی ننهادند.

(۳) در نتیجه شاه آمینتاس، از میان رعایایش سپاهی تدارک دید و لاسدمونیان را که متحدش بودند، متقاعد ساخت[2] تا برای وی، فرمانده و سپاهی قابل توجّه، برای جنگ به اولنت گسیل دارند. لاسدمونیان که در پی آن بودند حاکمیت خویش را بر منطقه‌ی تراس بگسترانند، از میان شارمندان و متحدین خود، سپاهی قدرتمند تدارک دیدند که شمارشان در مجموع بیش از ده‌هزار تن بود[3]. آنان فرماندهی آن را به فوییبداس اسپارتی[4] واگذار کرده، به او دستور دادند به یاری آمینتاس شتافته، به همراهی وی علیه اولنت بجنگد. آن‌ها سپاه دیگری علیه فلیونت روانه ساختند: این سپاه پیروز شد و ساکنین فلیونت را وادار کرد که تحت انقیاد لاسدمونیان در آیند.

(۴) در این زمان، شاهان اسپارت در این مورد که چه سیاستی را پی گیرند،

---

[۱]. دیودور، پیش از این، تمامی این روی‌دادها را از یورش ایلیریان تا بازگشت آلستاس به تخت (۱۴، ۹۲، ۳) شرح داده است؛ وی زمان این روی‌دادها را به سال ۳۹۳ پ.م قرارداده، امّا تعدادی از مورخین کنونی، تاریخ این روی‌دادها را دیرتر می‌پندارند.

[۲]. برپایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۱۱ ـ ۱۴) اسپارت به واسطه‌ی درخواست شاه آمینتاس، مداخله نکرده است. اسپارت به درخواست ۲ شهر یونانی آکانت و آپولونیا، که از ورود به اتحادیه‌ی خالسیدیان سرباز زدند، پاسخ گفت. گزنفون بر گسترش نفوذ این اتحادیه که تحت سیطره‌ی اولنت بود، پای می‌فشارد. دیودور از آن سخنی به میان نمی‌آورد.

[۳]. گزنفون نیز همین رقم را می‌آورد. ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۲۰)

4. Le Spartiate Phoibidas

اتفاق نظر نداشتند[۱]. آژزی‌پولیس[۲]؛ مرد صلح‌جو و حق‌طلب و وانگهی بسیار باهوش، بر این عقیده بود که می‌بایست به سوگند خویش وفادار باشند و با بردگی کشاندن یونانیان، توافق صلح همگانی را نقض نکنند. بر پایه‌ی نظر وی، اسپارت از شهرت و آوازه‌ی بدی برخوردار بود؛ زیرا یونانیان آسیا را تسلیم پارسیان کرد و نیز شهرهای خود یونان را به اطاعت خویش در آورد؛ حال آن‌که هنگام توافق صلح همگانی،اسپارت‌سوگند یادکرده‌بودکه این‌شهرها را به‌بردگی‌نکشاند وخودمختاری آن‌ها را به رسمیت بشناسد. برعکس، آژزیلاس، که خوی جنگاوری داشت، جنگ را می‌ستود و سودای آن داشت که بر یونانیان قدرتی مطلق را حاکم سازد.

۳۸۲ ـ ۳۸۱ پ.م

۲۰. (۱) هنگامی که اوآندروس[۳] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، شش تریبون نظامی را به نام‌های ک. سولپیسیوس[۴]،س. فابیوس[۵]، ک. سرویلیوس[۶] و پ. کورنلیوس[۷] منصوب کردند. در این سال، لاسدمونیان، کادمه‌ی تب را به تصرف خویش در آوردند. دلایل این رویداد از این قرار است. لاسدمونیان دریافته بودند که بئوسی دارای شمار زیادی شهر است و مردمانش نیز بسیار شجاع می‌باشند، همچنین تب، به عنوان آکروپول و مرکز سرزمین بئوسی، از شکوهی بسیار کهن برخوردار است؛ بنابراین بر آن شدند پیش از آن‌که این فرصت برای بئوسیان فراهم شود تا برای سیادت بر یونان به جدال با آن‌ها برخیزند، خود را از پیش ایمن سازند.

---

[۱]. گزنفون که از دوستی شخصی آن‌ها سخن می‌راند (تاریخ یونان، ۵، ۳، ۲۰) می‌پذیرد که آژزیلاس و آژزی‌پولیس، رقبای سیاسی بوده‌اند (ر.ک به: تاریخ یونان، ۵، ۴، ۲۵، درباره‌ی آژزیلاس و کلئومبروتوس.)

2. Agésipolis

3. Euandros

4. Q. Sulpicius

5. C. Fabius

6. Q. Servilius

7. P. Cornélius

(۲) بر این اساس، اسپارتیان، در خفا، از سرداران خویش خواستند که چنان‌چه فرصتی برایشان فراهم شد، کادمه را به تصرف خویش در آورند. مطابق این دستورات، فوبیداس اسپارتی که فرماندهی را برعهده داشت و با سپاهی به جنگ با اولنت رهسپار شده بود، کادمه را به تصرف خویش درآورد[۱]. تباییان، خشمناک، سلاح بردست، گردهم آمدند؛ فوبیداس جنگ را آغازکرد و فاتح شد[۲]. او سیصد تن از بزرگان تبایی را تبعید و دیگران را هراسان کرد و پیش از آن‌که برای اجرای مأموریت رهسپار شود، ساخلویی قدرتمند در آن‌جا مستقر ساخت. لاسدمونیان ـ که یونانیان آن‌ها را پس از این تحریکات و توطئه‌ها، بسیار شرور می‌انگاشتند ـ[۳]، فوبیداس را محکوم به پرداخت جریمه کردند، ولی ساخلوی خویش را از تب خارج نکردند.

(۳) بدین‌سان، تب خودمختاری را از دست داد و ناچار شد تحت انقیاد لاسدمونیان در آید. در این حال، اولنتیان، جنگ علیه شاه مقدونیه، آمینتاس، را پی گرفتند: لاسدمونیان، فوبیداس را از فرماندهی عزل کردند و برادرش اودامیداس[۴] را به فرماندهی برگزیدند. آن‌ها سه‌هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت را در اختیار وی گذاردند و او را برای جنگ با اولنت روانه ساختند.

۲۱. (۱) اودامیداس به سرزمین اولنتیان درآمد و جنگ با اولنت را به همراهی آمینتاس در پیش گرفت[۵]. به دنبال آن، اولنتیان که نیروهای بسیار

---

[۱]. توصیف‌های گزنفون و دیودور در تمامی موارد با هم مغایرند. آن‌ها عمل فوبیداس را به شیوه‌ای متفاوت توضیح می‌دهند. بر طبق نظر دیودور، فوبیداس از سران اسپارتی که از قدرت تب هراسناک بودند دستوراتی گرفته بود (ر.ک به: ۵، ۳)؛ برپایه‌ی نظر گزنفون، فوبیداس بدون دریافت دستوری، واردعمل شد و از پیشنهادات یک تبایی دوستدار اسپارت، لئون‌تیادس (Léontiadès) پیروی کرد.

[۲]. دیودور به جنگی اشاره می‌کند. برپایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۲.۹) کسی دست به سلاح نبرد. فوبیداس و لئونتیادس با هیچ مقاومتی روبه‌رو نشدند.

[۳]. دیودور پس از این رفتار لاسدمونیان، بر آوازه‌ی ننگین اسپارت پای می‌فشارد. گزنفون از آن سخنی نمی‌راند؛ او از جریمه‌ای که فوبیداس بدان محکوم شده نیز سخنی نمی‌گوید.

4. Eudamidas

[۵]. برپایه‌ی نظر گزنفون، آمینتاس هیچ نقشی در آغاز جنگ بر عهده نداشت. (ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان، ۵، ۲، ۳۸)

چشم‌گیری گردهم آورده بودند، چون بر رقیب از حیث شمار برتر بودند، همواره در نبردها، پیروزی را از آن خود می‌کردند. براین اساس، لاسدمونیان سپاه چشمگیری گرد آورده، تلوتیاس [1] را به فرماندهی آن منصوب کردند. وی برادر شاه آژزیلاس بود و همشهریانش شجاعت وی را می‌ستودند.

(۲) او پلوپونز را با سپاه ترک گفت: به نزدیکی اولنت رسید و سربازان اودامیداس را به سپاه خویش ملحق کرد. وی از این پس، در مقام رویارویی با دشمن برآمد؛ با ویران ساختن سرزمین اولنتیان، کارش را آغاز کرد و در آن‌جا غنایم هنگفتی به چنگ آورد که آن‌ها را بین سربازان تقسیم کرد [2].

در این زمان، اولنتیان که پیشتر مبادرت به سربازگیری کرده و به یاری متحدان خویش جانی تازه گرفته بودند، خود را برای نبرد آراستند. تلوتیاس نبرد را آغاز کرد. دربادی امر نبرد برابر بود و دو سپاه از هم جدا شدند؛ امّا پس از آن جنگ سختی درگرفت که تلوتیاس پس از آنکه قهرمانانه جنگید، کشته شد [3]؛ لاسدمونیان بیش از هزارودویست تن کشته دادند.

(۳) پس از پیروزی شیرینی که اولنتیان کسب کردند، لاسدمونیان که در پی جبران ناکامی بودند، خود را برای ارسال نیروهای چشم‌گیرتری آماده ساختند. اولنتیان که فکر می‌کردند اسپارتیان با نیروهای بیشتری باز خواهند گشت و جنگ مدتی طولانی به طول خواهد انجامید مواد غذایی زیادی ذخیره کرده، نیروهای کمکی مشتمل بر متحدینشان را گرد آوردند.

۳۸۱ ـ ۳۸۰ پ.م

۲۲. (۱) هنگامی که دموفیلوس [4] آرخونت آتن بود رومیان به جای

---

1. Téleutias

[۲]. گزنفون دوره‌ای را که اوضاع بر وفق مراد تلوتیاس بود، به تفصیل شرح داده است.

[۳]. درباره‌ی نبردی که تلوتیاس در طی آن از پای در آمد؛ ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان ۵، ۲، ۳ ـ ۶)

4. Démophilos

کنسول‌ها، تریبون‌های نظامی به نام‌های پ. کورنلیوس[1]، ل. ویرژینیوس[2]، ل. پاپیریوس[3]، م. فوریوس[4]، والریوس[5]، آ. مانلیوس[6] و ل. پوستومیوس[7] را منصوب کردند[8].

(۲) در این سال، لاسدمونیان، فرماندهی را به شاه آژزی‌پولیس واگذارکرده، نیروهای چشم‌گیری برای وی تدارک دیدند و به جنگ با اولنت رأی دادند. شاه به سرزمین اولنت رسید، به سربازانی که پیش از این، در اردوگاه مستقر بودند ملحق شد و جنگ با مردم این سرزمین را در پیش گرفت. اولنتیان، در این سال، هیچ نبرد شایان ذکری انجام ندادند و چون از سپاهیان شاه هراس داشتند همواره به زد و خوردهای پراکنده و درگیری‌های مختصر بسنده می‌کردند.

۳۸۰ ـ ۳۷۹ پ.م

۲۳. (۱) سال سپری شد، پیثئاس[9] به آرخونتی آتن دست یافت و در روم به جای کنسول‌ها، شش تریبون نظامی به نام‌های؛ ت. کوینکتیوس[10]، ل. سرویلیوس[11]، ل. ژولیوس[12]، آکیلیوس[13]، ل. لوکوتیوس[14] و

1. P. Cornélius
2. L. Verginius
3. L. Papirius
4. M. Furius
5. Valérius
6. A. Manlius
7. L. Postumius

[۸]. تیت ـ لیو (۶، ۱، ۸) این امکان را فراهم می‌نماید که آخرین نام را، ل. پوستومیوس، به درستی بیابیم. دیودور به دو نام اشاره می‌کند که در جاهای دیگری، ذکری از آن‌ها به میان نیامده است. م. فوریوس و ل. پاپیریوس.

9. Pythéas
10. T. Quinctius
11. L. Servilius
12. L. Julius
13. Aquilius
14. L. Lucrétius

سِر. سولپیسیوس[1] برگزیده شدند.

الیدیان صدمین بازی‌های المپیک را برگزار کردند که در طی آن دیونی سودوروس تارنتی[2] فاتح مسابقات دوومیدانی گردید.

(۲) در این سال شاه اسپارت، آژزی‌پولیس، بر اثر بیماری درگذشت؛ وی چهارده سال پادشاهی کرد. برادرش، کلئومبروتوس، جانشین وی شد و نه سال پادشاهی کرد. لاسدمونیان، پولی‌بیاداس[3] را به فرماندهی برگزیده، وی را به جنگ با اولنت فرستادند.

(۳) پولی‌بیاداس فرماندهی سپاه را عهده‌دار شد، عملیات را با قدرت و مهارت پی‌گرفت و پیروزی‌های زیادی به دست آورد.

وی پس از آنکه پیروزی بزرگی را از آن خود کرد و چند پیروزی دیگر به دست آورد، آنگاه شهر اولنتیان را محاصره کرده و آن‌ها را درون شهر خویش محبوس کرد، عاقبت توانست یوغ بندگی لاسدمونیان را بر گردن دشمن که ترس بر او مستولی شده بود، نهد. هنگامی که اولنت در شمار متحدین اسپارت قرار گرفت، بسیاری از دیگر سرزمین‌ها نیز، شتابان خود را در شمار سرزمین‌هایی قرار دادند که سیادت لاسدمونیان را پذیرفته بودند. بنابراین، دورانی فرا رسید که لاسدمونیان در ذروه‌ی قدرت قرار گرفتند[4] و در یونان، سیادت بر زمین و دریا را فراچنگ آوردند.

(۴) در واقع، ساخلویی، تب را تحت نظارت خویش گرفته بود؛ کورنت و آرگوس هنوز از آخرین جنگ‌ها قد راست نکرده بودند و آتن نیز از آوازه‌ی ننگینی در یونان برخوردار بود، زیرا این شهر کوچ‌نشین‌هایی را مستقر کرده بود که با مردم، چونان دشمنانی رفتار می‌کردند. برعکس، لاسدمونیان، تمام همّ و غم خویش را بر

---

1. Ser. Sulpicius

2. Le Tarentin Dionysodoros

3. Polybiadas

[۴]. دیودور و گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۳، ۲۷) اوج قدرت اسپارت را در یک زمان و آن هم سال ۳۷۹ پ.م، پس از انقیاد اولنت، می‌دانند. هر دو مورخ اشاره می‌کنند که قدرت اسپارت، در آن زمان، در اوج خود قرار داشت. دو متن از نظر محتوا کاملاً یکسان‌اند: آن‌ها شهرهای متفاوت را به اجمال نظر می‌افکنند و اغلب داوری‌هایشان نیز درباره‌ی آن‌ها یکسان است.

این نهاده بودند که از جمعیتی زیاد و کارآزموده برای جنگ، برخوردار شوند. بدین‌سان همگان از قدرت و سیادتشان هراسناک بودند.

(۵) این چنین، بزرگ‌ترین فرمانروایان وقت ـ از پادشاه پارس و دنیس، جبّار سیسیل، سخن می‌گویم ـ نیز برای سیادت اسپارت، احترام قایل و اتحادش را خواستار بودند[1].

۲۴. (۱) هنگامی که نیکون آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، شش تریبون نظامی به نام‌های ل. پاپیریوس، ک. سرویلیوس، ل. کوینکتیوس، ل. والریوس و آ. مانلیوس را منصوب کردند. در این سال، کارتاژیان به ایتالیا لشکرکشی کردند: ساکنین هیپونیون[2] را که از سرزمین خویش رانده شده بودند دگر بار در شهرشان جای داده، تمامی تبعیدیان را گردهم آورده و از برای منافع خویش، دچار نگرانی زیادی شدند.

(۲) به دنبال آن، ساکنین کارتاژ قربانی شیوع طاعون شدند[3]. این بیماری چونان سخت و وخیم بود که بسیاری از کارتاژیان هلاک شده، در معرض خطر از دست دادن سیادتشان قرار گرفتند. در واقع لیبیایی‌ها، که از این پس، به چشم حقارت به کارتاژیان می‌نگریستند علم طغیان برافراشته و ساکنین ساردنی، که فرصت را برای شورش علیه کارتاژ مناسب می‌دیدند، از آنها سرمشق گرفتند. این دو ملت علیه کارتاژیان دشمن، تشریک مساعی کردند.

(۳) در همین زمان، بلایایی از جانب ایزد بر پیکر کارتاژ نازل شد. در شهر، بی‌وقفه، شورش، بلوا، اضطراب و نگرانی، که علت آن نامشخص بود روی می‌داد. افراد زیادی شتابان، سلاح در دست و از خود بی‌خود، به راه می‌افتادند و گمان می‌کردند که دشمنان به سوی شهرشان هجوم آورده‌اند؛ با هم می‌جنگیدند و گمان

---

[۱]. این اظهارنظر شگفت‌آور می‌نماید.

2. Hipponion

[۳]. دیودور در جای دیگر این کتاب (۱۵، ۷۳، ۱) نیز از بیماری واگیردار در کارتاژ سخن رانده است. این احتمال وجود دارد که آن‌جا دو بیماری واگیردار پیاپی روی داده باشد، امّا یک‌بار اتفاق افتادن آن، محتمل‌تر است. ترتیب تاریخی دیودور برای این دوره از تاریخ مدیترانه‌ی غربی پر از اشتباه است.

می‌کردند که با دشمن می‌جنگند؛ همدیگر را کشته یا مجروح می‌کردند[1]. عاقبت، آن‌ها با دادن قربانی‌هایی برای کفاره‌ی گناهان خویش مورد بخشایش ایزد واقع شدند. کارتاژیان پس از آنکه به سختی فراوان از این بلایا رستند، علیه لیبیاییان جنگی را آغاز کردند که در آن فاتح شدند و ساردنی را دگربار به چنگ آوردند.

۳۷۸ ـ ۳۷۷ پ.م

۲۵. (۱) هنگامی که نوزی‌نیکوس[2]، آرخونت آتن بود، رومیان چهار تریبون نظامی به نام‌های م. کورنلیوس، ک. سرویلیوس، م. فوریوس و ل. کوینکتیوس را، به جای کنسول‌ها، منصوب کردند.

در این سال، جنگی که آن را جنگ بئوسی[3] می‌خوانند، میان لاسدمونیان و بئوسیان، آغاز شد. منشأ آن چنین است. لاسدمونیان به ناحق، ساخلوی خود را در کادمه نگاه داشته، بسیاری از بزرگان را تبعید کردند؛ تبعیدیان با هم متحد گردیده، به کمک آتن، شبانگاه، به سرزمین خویش بازگشتند.

(۲) آنان، در ابتدا، طرفداران لاسدمونیان را، در خانه‌هایشان غافلگیر کرده، از دم تیغ گذراندند[4]. آنگاه همشهریان خود را به استقرار آزادی فراخوانده، همکاری جملگی تباییان را به دست آوردند[5]. عموم، بی‌درنگ سلاح بر دست شتافته و سحرگاهان به محاصره‌ی کادمه، مبادرت ورزیدند.

(۳) ساخلوی لاسدمونیان که ارگ شهر را در اشغال خویش داشت، مشتمل بر هزاروپانصد تن، از جمله متحدین بود؛ آن‌ها شتابان پیک‌هایی را به اسپارت

---

[۱]. پوزانیاس، روی‌دادی نظیر آن چه را در بالا آمده، با توضیحات بیشتری ارائه می‌دهد: توصیف وحشت گالات‌های گلوآیی در دلف (۱۰، ۲۳، ۷ ـ ۸). آنان همچون کارتاژیان می‌پنداشتند که مورد هجوم دشمنان واقع شده‌اند، بدین‌سان به دو گروه تقسیم شده بودند و یکدیگر را قتل‌عام می‌کردند.

2. Nausinicos

3. Guerre de Béotie

[۴]. ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۲ ـ ۶) و روایات مفصل پلوتارک (حیات مردان نامی. پلوپیداس، ۷ ـ ۱۲)

[۵]. ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۸ ـ ۹)؛ پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۱۲)

گسیل داشتند تا شورش تب را خبر داده و از آنان بخواهند که هر چه سریع‌تر نیروهای کمکی برایشان ارسال کنند؛ در مدّت انتظار، از آن‌جا که در موقعیتی برتر قرار داشتند، به دفاع از خویش پرداخته و بسیاری از محاصره کنندگان را کشته و مجروح کردند.

(۴) تباییان که انتظار داشتند از جانب یونان، سپاه چشم‌گیری برای تقویت لاسدمونیان رهسپار شود، نمایندگانی را به سوی آتن روانه ساختند. آن‌ها به آتنیان خاطرنشان ساختند که تباییان، هنگامی که آنان، تحت انقیاد سی تن جبار قرار داشتند، برای استقرار دموکراسی به آتنیان یاری رساندند و حال از آتنیان انتظار دارند که با تمامی نیروهای خویش، به یاری‌شان شتافته، به آن‌ها کمک کنند تا پیش از رسیدن لاسدمونیان، کادمه را به تصرف خویش در آوردند.

۲۶. (۱) جملگی آتنیان، وقتی سخنان نمایندگان را شنیدند، برای آزادی تب، به ارسال فوری قدرتمندترین سپاه ممکن رأی دادند[۱]: آتنیان، در پی آن بودند که هم دین خویش را اداکرده و هم بئوسیان را وادارند که به حالت آماده باش جنگی در آیند تا برای جنگیدن علیه سیادت لاسدمونیان، به عنوان متحدی قدرتمند در کنار آتن باشند، زیرا هیچ ملت دیگری در یونان ـ آن‌گونه که به نظر می‌رسید ـ از چنین مردمانی، بی‌شمار و بی‌باک برای جنگ برخوردار نبود.

(۲) آتنیان، سرانجام دموفون[۲] را به فرماندهی این لشکرکشی تعیین کردند: وی بی‌درنگ پنج‌هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت و پانصد سواره‌نظام گرد آورد و در سپیده دم فردای آن روز، آتن را با سپاه ترک کرد و با شتاب فراوان روانه شد و سعی کرد پیش از لاسدمونیان، به آن‌جا برسد. آتنیان تنها به این بسنده نکرده، نیروهای خویش را فرا خواندند تا در صورت لزوم به بئوسی اعزام دارند.

---

[۱]. روایت دیودور منسجم، ولی بسیار متفاوت از روایت گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۹ ـ ۱۲) است. برپایه‌ی نظر دیودور، دخالت سپاهیان آتنی ناشی از تصمیم مجمع بود، ولی برپایه‌ی نظر گزنفون این مداخله، ناشی از تصمیم شخصی دو رزم‌آرا بود که با میهن‌پرستان تبایی هم داستان شده بودند. بر طبق نظر دیودور، محاصره چندین روز به طول انجامید ولی بر اساس نظر گزنفون، کادمه، در همان روز شورش به شورشیان واگذار شد.

2. Démophon

(۳) دموفون راه میانبر را در پیش گرفت و ناگهان نزد تبابیان ـ که انتظار دیدنش را نداشتند ـ ظاهر شد. گذشته از این، سربازان زیادی از دیگر شهرهای بئوسی، بدان‌جا شتافتند و بدین‌سان، تبابیان سپاهی بی‌شمار را در اختیار گرفتند.
(۴) در واقع، دست کم دوازده‌هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت و بیش از دوهزار سواره نظام، در آن جا گرد آمده بودند. جملگی آنان می‌خواستند با شوروشوق محاصره را پی‌گیرند؛ این جمعیت، به چند بخش تقسیم شدند که پی‌درپی بر دشمن یورش برده، شبانه روز جنگی بی‌وقفه را پی گرفتند.

۲۷. (۱) سپاهیان مستقر در کادمه، که به واسطه‌ی تحریک و تشویق فرماندهان خویش، جانی دوباره گرفته بودند به سختی در برابر دشمن ایستادگی می‌کردند. آن‌ها امیدوار بودند که لاسدمونیان، با سپاهی قدرتمند، به یاری‌شان بشتابند. تا زمانی که از آذوقه کافی برخوردار بودند به سختی با مخاطرات رویارو شده، شمار زیادی از محاصره‌کنندگان را کشته و زخمی کردند. موقعیت آکروپول، دفاع از آن را برایشان آسان می‌کرد، ولی چون قحطی بالاگرفت و ارسال تدارکات لاسدمونیان به درازا انجامید؛ تفرقه در بین آن‌ها پدیدار گشت.
(۲) لاسدمونیان بر این عقیده بودند که می‌بایست تا سر حد مرگ بجنگند؛ امّا سپاهیانی که توسط شهرهای متحدین بسیج شده و شمارشان بسیار بیشتر از شمار لاسدمونیان بود؛ براین عقیده بودند که باید کادمه را رها سازند. سپاهیانی که حتی از اسپارت آمده بودند ناچار شدند که به خاطر شمار اندکشان، همراه با سایرین، آکروپول را تخلیه کنند. بنابراین تسلیم رأی سایرین شده، بر آن شدند که آزادانه راهی شوند و به پلوپونز بازگردند.
(۳) با این حال، لاسدمونیان، با نیروهایی چشم‌گیر، به سوی تب لشکرکشی کردند؛ آن‌ها دیر رسیدند و اندک زمانی بعد، بی‌آن‌که نتیجه‌ای عایدشان شده باشد، بازگشتند. آنان سه تن[1] از فرماندهان مأمور ساخلو را محاکمه کردند، دو تن از آن‌ها را

[۱]. بر پایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۱۳) آنان یک نفر را به مرگ محکوم کردند، امّا پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۱۳) اظهارنظر دیودور را تأیید می‌کند.

به مرگ و سوّمی را به چونان جریمه‌ی سنگینی محکوم کردند که دارایی‌اش، برای پرداخت آن بسنده نمی‌کرد.

(۴) پس از این وقایع، آتنیان به سرزمین خویش بازگشتند؛ تباییان، تسپی را به محاصره‌ی خویش در آورده، ولی از آن هیچ طرفی نبستند.

هم زمان با این رخدادها، رومیان پانصد کوچ‌نشین را، معاف از هر مالیاتی، گسیل داشتند و کوچ‌نشینی را نیز در ساردنی بنا نهادند.

۳۷۷ـ ۳۷۶ پ.م

۲۸. (۱) هنگامی که کالیاس آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، چهار تریبون نظامی به نام‌های ل. پاپیریوس، م. پوبلیوس، ت. کورنلیوس و ک. لوسیوس را برگزیدند. دراین سال، بئوسیان که شکست لاسدمونیان در برابر تب، به آن‌ها دل‌گرمی بخشیده بود با هم به توافق رسیده، پیمان مشترکی را منعقد ساختند و نیروهای چشم‌گیری را گردهم آوردند، زیرا منتظر بودند لاسدمونیان با نیروهای بی‌شمار خویش به بئوسی لشکرکشی کنند.

(۲) آتنیان، به نوبه‌ی خویش، فرستادگانی مشتمل بر برجسته‌ترین شارمندان را، به تمامی شهرهای تحت انقیاد لاسدمونیان گسیل داشتند تا آن‌ها را به حمایت از آزادی همگانی دعوت کنند. در واقع، لاسدمونیان از چنان قدرت عظیمی برخوردار بودند که استیلای متکبرانه و سنگین‌شان را به مردم تحت فرمان، تحمیل می‌کردند: بدین‌سان شمار زیادی از رعایایشان به سوی آتن روی آوردند.

(۳) نخستین شهرهایی که برای دعوت به شورش، پاسخ مثبت دادند، خیوس و بیزانس بودند؛ رودس و میتیلن و بسیاری دیگر از جزیره‌نشینان، از آن‌ها پیروی کردند. این جنبش نزد یونانیان روزبه‌روز گسترش یافت و شهرهای زیادی به جرگه‌ی آتنیان پیوستند. عموم که به واسطه‌ی تدارکات مناسب متحدین خویش، ترغیب شده بودند شورای مرکزی از تمام متحدان تشکیل داده و برای هر شهر، نماینده‌ای در آن‌جا گماردند.

(۴) با توافقی مشترک تصمیم بر این شد که مقر شورا در آتن باشد و همگی

شهرها چه بزرگ و چه کوچک، دارای یک رأی باشند و نیز تمامی شهرها خودمختاری خود را حفظ کنند و سیادت از آن آتن باشد. لاسدمونیان با وجود این که دریافتند جلوگیری از این شورش همگانی غیرممکن است، سعی کردند با ارسال نمایندگان و ابراز سخنان فریبنده و دادن وعده‌هایی مناسب، در برابر این دشمنی همگانی به پاخیزند.

(۵) در عین حال، آن‌ها به سختی سرگرم تدارک جنگ بودند: آنان در انتظار جنگی طولانی و سخت با بئوسی بودند، زیرا هم آتنیان و هم تمامی یونانیان عضو شورای مرکزی از تب حمایت می‌کردند.

۲۹. (۱) هم زمان با این رخدادها[۱]، پادشاه مصر، آخوریس ـ که دشمن پادشاه پارس بود ـ سپاه چشمگیری از مزدوران، گردهم آورد؛ به لطف مواجب هنگفتی که به مزدوران می‌داد و بخشش‌هایی که بسیاری، از آن بهره‌مند می‌شدند، در اندک زمانی موفق شد شمار زیادی از یونانیان را، برای لشکرکشی از پیش طراحی شده‌اش، به خدمت بگیرد.

(۲) چون فرمانده لایقی دراختیار نداشت، خابریاس آتنی را فراخواند: دوراندیشی و ذکاوت خابریاس از او جنگ آوری بی‌مانند ساخته و بی‌باکی‌اش، او را غرق شکوه و افتخار ساخته بود. خابریاس پیش از پذیرش فرماندهی، نظر مردم را جویا نشد: وی فرماندهی سپاه مصر را بر عهده گرفت و با شوروشوق، خود را برای جنگ علیه پارس آماده کرد[۲].

(۳) از سوی دیگر، فارناباز نیز، که شاه بزرگ فرماندهی ارشد سپاه پارس را به او واگذار کرده بود، تدارکات جنگی عظیمی فراهم ساخت. گذشته از این، او فرستاده‌ای به آتن رهسپار و خابریاس را متهم کرد که با پذیرفتن فرماندهی سپاه

---

[۱]. در واقع، این وقایع در سال ۳۸۰ پ.م روی‌داد: وقایع‌نگاری مصریان نیز بدان اذعان دارد و خابریاس که به سال ۳۷۹ پ.م به رزم‌آرایی گماشته شد می‌بایست در این تاریخ به آتن بازمی‌گشت.

[۲]. وی با ایجاد سدهایی بر دهانه‌های نیل بین گرهه (Guerrha) و پلوز (Péluse) [استرابون، جغرافیا، ۱۶، ۲، ۳۳] و نزدیک دریاچه‌ی مارئوتیس (Maréotis) [استرابون، جغرافیا، ۱۷، ۱، ۲۲] اقدامات دفاعی را به عمل آورد.

مصر، موجب از دست رفتن حمایت شاه بزرگ از مردم یونان شده است. وی همچنین اعزام ایفی‌کرات را، به عنوان فرمانده، به پارس خواستار شد.

(۴) آتنیان که می‌خواستند از مساعدت‌های شاه پارس برخوردار شده و با فارناباز از در صلح در آیند، بی‌درنگ خابریاس را از مصر فراخوانده و ایفی‌کرات را اعزام کردند تا به عنوان فرمانده، درکنار پارسیان مشغول نبرد شود.

(۵) بر طبق قراردادی که پیش از این منعقد شده بود، در آن زمان، هنوز صلح میان آتنیان و لاسدمونیان برقرار بود[۱]. امّا، بعدها اسفودریادس[۲] اسپارتی که به فرماندهی منصوب شده و شخصیتی خودخواه و عصبی داشت به وسیله‌ی کلئومبروتوس، پادشاه اسپارت، متقاعد شد که پیره را به تصرف خویش درآورد. با افورها نیز مشورت نشد. اسفودریادس سعی کرد با بیش از ده‌هزار سرباز، شبانگاه، پیره را به تصرف درآورد، ولی آتنیان آگاه شده و این چنین، اقدامش با شکست مواجه گردید و وی بدون گرفتن نتیجه‌ای، عقب‌نشینی کرد.

(۶) وی در برابر مجمع اسپارتیان محاکمه شد: شاهان اسپارت از وی دفاع کرده و او از هر جرمی، تبرئه شد[۳].

(۷) در این زمان، آتنیان، بسیار ناخرسند از آن‌چه روی داده بود، ابراز داشتند که لاسدمونیان پیمان صلح را نقض کرده‌اند و بر آن شدند که با آن‌ها وارد جنگ شوند؛ آنان ۳ تن از برجسته‌ترین شارمندان را به نام‌های تیموته، خابریاس و کالیستراتوس به فرماندهی برگزیدند.

آن‌ها به فراهم آوردن بیست‌هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت و پانصدسواره نظام و تجهیز دویست کشتی جنگی رأی دادند. وانگهی تبابیان را در شورای مرکزی پذیرفته[۴] و آن‌ها را نیز چون سایرین از حقوقی برابر سایرِ اعضا

---

[۱]. در بهار ۳۷۸ پ.م

[۲]. گزنفون (تاریخ یونان ۵، ۴، ۱۵) و پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس ۱۴، ۲؛ آژزیلاس، ۲۴) از وی همواره با نام اسفودریاس (Sphodrias) یاد می‌کنند.

[۳]. ر.ک به: روایت طولانی گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۲۰ ـ ۳۳)؛ همچنین نگاه کنید به: پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۱۴، ۲ ـ ۳؛ آژزیلاس، ۲۴، ۳ ـ ۲۶، ۱).

[۴]. پس‌از فسخ پیمان صلح، تب وارد شورای مرکزی می‌گردد و جزء دیگر هم‌پیمانان آتن به‌شمارمی‌آید.

برخوردار کردند.

(۸) آتنیان، همچنین حکمی صادر کردند که بر اساس آن، زمین‌هایی که کوچ‌نشین‌های خویش را در آن‌ها جای داده بودند به صاحبان پیشین واگذار کنند[1] و قانونی وضع کردند که آتنیان را از زراعت در زمینی خارج از آتیک منع می‌کرد. این عمل سخاوتمندانه‌ی آتنیان، احترام دیگر یونانیان را نسبت به آن‌ها برانگیخت و تثبیت سیادتشان را فراهم ساخت.

۳۰. (۱) در نتیجه بسیاری از شهرها، به واسطه‌ی دلایلی که بر شمردیم، به سوی آتن گرایش یافته، در صف آتنیان قرار گرفتند؛ نخستین شهرهایی که بیشترین شتاب را، برای ورود به این مجمع، از خود نشان دادند شهرهای واقع در اوبه[2] ـ به استثنای هیس‌تیایا[3] ـ بودند. این شهر، به دنبال خدمات بزرگی که لاسدمونیان بدان ارزانی داشته و جنگ بی‌رحمانه‌ای که آتنیان با آن به راه انداخته بودند[4]، بهترین دلایل را برای اختصاص کینه‌ای شدید به آتن و حفظ وفاداری پایدار به اسپارت، در اختیار داشت.

(۲) با این حال هفتاد شهر[5] به عضویت اتحادیه‌ی آتن در آمده و هر یک با حقوقی برابر، عضو شورای مرکزی شدند. به همین خاطر، قدرت آتنیان روزبه‌روز افزایش و قدرت لاسدمونیان کاهش می‌یافت. زمانی رسید که دو شهر، خود را برابر دیدند. آتنیان، که می‌دیدند اوضاع بروفق مراد است، سپاهی به اوبه فرستادند تا از متحدین خویش حمایت کرده و با رقبایشان وارد جنگ شوند.

---

[۱]. صحیح نمی‌باشد: آتن، کوچ‌نشین‌های موجود در لمنوس (Lemnos)، ایمبروس (Imbros) و اسکیروس (Skyros) را بر نمی‌چیند؛ تنها از ایجاد کوچ‌نشین‌های جدید چشم می‌پوشد.

[۲]. خالسیس (Chalsis) به سال ۳۷۸ ـ ۳۷۷ پ.م با آتن متحد می‌گردد. به همین ترتیب شهرهای ارتری (Érétric)، کاریستوس (Carystos)، ایکوس (Icos) و آره‌توز (Aréthuse).

3. Histiaia

[۴]. اشاره به جنگ ۴۴۶ پ.م.

[۵]. این رقم مربوط به شهرهایی است که پس از فرمان آریستوتِلِس (Aristotélés) به عضویت در آمدند. رقم مربوطه صحیح می‌باشد: بر پایه‌ی نظر اشین (Eschine, Ambassade, 70) اتحادیه در مجموع مشتمل بر ۷۵ عضو بود و قدرت‌های پایه‌گذار آن شش شهر بودند.

(۳) اندک زمانی پیش، در اوبه، نئوژنس[1] نامی، که به کمک ژازون فرسی سپاهی برای خویش گرد آورده بود، بر آکروپول هیس‌تیایا سیطره یافت و خود را جبار این سرزمین و شهر اوروپه[2] اعلام کرد. لاسدمونیان که می‌دیدند قدرت او بر زور متکی است و آن را با خودخواهی اعمال می‌کند، تری‌پیدس[3] را علیه وی روانه ساختند.

(۴) وی در ابتدا سعی کرد، جبار را متقاعد سازد که آکروپول شهر را تخلیه کند؛ چون پاسخی دریافت نداشت، ساکنین را برای کسب آزادی به جنگ فراخواند، آن‌جا را به محاصره‌ی خویش درآورد و آزادی را به شارمندان اروپه باز گرداند. بدین خاطر ساکنین منطقه‌ی هیس‌تیایا به اسپارت وابسته بوده، دوستی پایداری را با آن حفظ کردند.

(۵) خابریاس که فرماندهی یگان اعزامی آتنیان را عهده‌دار بود، هستیایوتید[4] را ویران ساخته و در محلی به نام متروپولیس[5]، واقع بر بلندی‌ای که به خاطر موقعیت طبیعی‌اش بسیار مستحکم بود، استحکاماتی برپا ساخت؛ وی پیش از آنکه به سوی جزایر سیکلاد راهی شود، ساخلویی در آن‌جا مستقر کرد. در جزایر سیکلاد؛ پپارتوس[6]، اسکیاتوس[7] و جزایر بسیار دیگری، تحت انقیاد لاسدمونیان را، به واسطه‌ی این که آتنیان در آن‌ها سکنی داشتند، از آن خود کرد.

۳۱. (۱) لاسدمونیان دریافته بودند، جلوگیری از شورشی که آن‌ها را از متحدین‌شان محروم می‌کرد، غیرممکن است؛ بنابراین از سختگیری‌های گذشته

---

1. Néogénés 2. Oropé

3. ThériPidés

[۴]. منظور از هستیایوتید، در این‌جا، هیستیایای اوبه نمی‌باشد، بلکه ناحیه‌ای از تسالی غربی است؛ همچنان که مراجعه به متروپولیس آن را به اثبات می‌رساند. این شهر که مکان آن به خوبی توصیف شده است در جنوب هستیایوتید تسالی واقع است. تشابه اسامی باعث اشتباه می‌گردد.

5. Métropolis

6. Péparéthos

۷. دیودور و استفان بیزانسی (Stéphane de Byzance) تنها مورّخانی هستند که از این جزایر با نام جزایر سیکلاد (Cyclades) یاد می‌کنند.

دست برداشته، سعی کردند با شهرها به نرمی رفتار کنند. این رفتار و اعمال سرشار از گذشت، موجب نزدیکی و علاقه‌ی بیشتر متحدین به آنان شد. وانگهی آنان دریافتند که جنگ در حال وخیم‌تر شدن است و مراقبت و هوشیاری بیشتری را از جانب آنان می‌طلبد: با شدت و حدّت خود را برای آن آماده ساخته، به ویژه سازماندهی سپاه، تقسیم سربازان و هزینه‌ها را سروسامان دادند.

(۲) شهرها و نیروهایی را که برای جنگ تدارک دیدند، به ده بخش تقسیم کردند. نخستین بخش شامل لاسدمونیان؛ دومین و سومین، آرکادیان؛ چهارمین، الیدیان؛ پنجمین، آخاییان می‌شد؛ ششمین از کورنت و مگار؛ هفتمین از سیسیون، فلیونت و ساکنین آکته[۱]؛ هشتمین از آکارنانی‌ها؛ نهمین از فوسیدیان و لوکریان و آخرین از اولنتیان[۲] و متحدین تراسی تشکیل می‌شد. در این سپاهیان برای هر سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت دو سرباز سبک اسلحه و برای هر سواره‌نظام، چهار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت[۳] بر شمرده می‌شد.

(۳) سازمان‌دهی سپاه چنین بود؛ شاه آژزیلاس در پیشاپیش آن قرار داشت. وی به واسطه‌ی شجاعت و هوشش در فرماندهی، پرآوازه بود و تا آن زمان، تقریباً هرگز شکست نخورده بود و در تمامی جنگ‌هایی که فرماندهی آن‌ها را برعهده داشت و به ویژه هنگام جنگ لاسدمونیان علیه پارسیان، ستایش همگان را برانگیخته بود: او در جنگی سازماندهی شده، سپاهی بسیار بزرگ‌تر از سپاه خود را شکست داد[۴]، قسمت‌اعظم آسیا را درنوردید و سرزمین‌های هموار را صاحب گردید و سر آخر اگر اسپارتیان وی را به دلایل سیاسی فرا نمی‌خواندند، تقریباً تمامی امپراتوری پارس را به مخاطره می‌انداخت.

(۴) او مرد عمل و در عین حال دوراندیش، بی‌باک و قادر به انجام

---

[۱]. ناحیه‌ی اپیدور

[۲]. وجود اولنتیان، امکان وقوع رفورم را در پیش از ۳۷۹ پ.م منتفی می‌سازد: بنابراین این رفورم نمی‌تواند با رفورم سال ۳۸۲ پ.م که گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۲، ۲۱) به شرح آن می‌پردازد، یکی باشد.

[۳]. در رفورم ۳۸۲ پ.م، یک هوپلیت برابر بود با سه اوبول اژینتی و یک سواره نظام، چهار برابر بیشتر.

[۴]. اشاره به نبرد سارد در ۳۹۵ پ.م؛ ر.ک به: (۱۴، ۸۰)

جسورانه‌ترین کارها بود. بدین‌سان، اسپارتیان با ملاحظه‌ی این امر که برای این جنگ بسیار مهم، فرماندهی شجاع و بی‌پروا لازم است، در این زمان، فرماندهی ارشد و مسئولیت تمامی عملیات را به وی واگذار کردند.

۳۲. (۱) آژزیلاس سپاه را به سوی بئوسی هدایت کرد و وارد آن‌جا شد[1]. وی در مجموع بیش از هجده‌هزار سرباز از جمله پنج یگان لاسدمونیان را دراختیار داشت: هر یگان (mora) شامل پانصد تن بود[2]. آن‌چه که نزد اسپارتیان، یگان اسکیریت‌ها[3] می‌خوانند هرگز با دیگر یگان‌ها آمیخته نمی‌شد: این یگان جایی جداگانه را، در کنار شاه، اشغال می‌کرد و هر زمانی که لازم بود به یاری یگان‌هایی می‌آمد که به مشکل برمی‌خوردند. این یگان که از سربازان زبده تشکیل می‌شد، نقشی تعیین‌کننده را در جنگ‌های سازمان یافته داشت و عموماً پیروزی را رقم می‌زد. از سوی دیگر، آژزیلاس ۱۵۰۰ سواره‌نظام نیز در اختیار داشت.

(۲) وی شهر تسپی‌ها را، که در آن‌جا ساخلویی از لاسدمونیان مستقر بود، تصرف کرد[4]. اردویش را در آن نزدیکی برپا داشت و برای رفع خستگی سپاه، به آن‌ها چندین روز استراحت داد. آتنیان از حضور نیروهای لاسدمونی در بئوسی آگاه شدند: بی‌درنگ سپاه کمکی را، مرکب از پنج‌هزار پیاده‌نظام و دویست سواره‌نظام، به تب گسیل داشتند.

(۳) وقتی این سپاهیان در آن سرزمین گرد آمدند، تباییان بر دیواره‌ی بلندی در بیست استادی شهر سنگر گرفتند؛ آن‌ها در پی آن بودند در این زمین صعب‌العبور به دفاع برخیزند و در انتظار حمله‌ی دشمن بودند: در واقع، آوازه‌ی آژزیلاس، چونان موجب ترس و وحشت آنان شد که جرأت نمی‌کردند در دشتی هموار و شرایطی برابر برای دو طرف، به هماوردی با وی بپردازند.

---

[۱]. در طی تابستان سال ۳۷۸ پ.م. دیودور تاریخ بسیار دیری را ارائه می‌دهد.

[۲]. «مورا، طبق گفته‌ی افور مرکب از ۵۰۰ تن؛ بنابر نظر کالیستنس، ۷۰۰ تن؛ سایرین و از جمله پولیب، ۹۰۰ تن بود. ر.ک به: پلوتارک، پلوپیداس، ۱۷، ۲» براساس اشارات گزنفون (۶، ۴، ۱۲) هر مورا مشتمل بر ۵۷۶ تن بود.

[۳]. ر.ک به: توسیدید (جنگ‌های پلوپونزی، ۵، ۶۸، ۳)

[۴]. گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۳۵ ـ ۴۱) این لشکرکشی را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت نقل می‌کند.

(۴) آژزیلاس، سپاهی را که برای نبرد آراسته شده بود، به رویارویی با بئوسیان هدایت کرد: وقتی به نزدیکی دشمن رسید، دربادی امر، با اعزام نیروهای سبک اسلحه، به ارزیابی دشمن پرداخت، زیرا براساس تجربه‌ی نظامی می‌خواست رقبای جنگی را سبک و سنگین کند. تباییان، به لطف موقعیت برتر، این حمله را بدون دشواری دفع کردند. در این هنگام آژزیلاس، جملگی سپاهیانش را، که به شکلی آراسته شده بود تا دشمن تحت‌تأثیر قرار گیرد، علیه آن‌ها به پیش راند.

(۵) خابریاس آتنی[1]، پیشاپیش مزدورانش، به سپاهیانش فرمان داد با در پیش گرفتن رفتاری تحقیرآمیز و با ماندن بر سر پست‌های خویش، حملات دشمن را پذیرا گردند. آن‌ها می‌بایست سپرها را به زانوانشان تکیه داده، در حالی که نیزه‌هایشان را به سمت جلو می‌گرفتند، بی‌حرکت می‌ماندند.

(۶) سپاهیان، بسان یک پیکر، از این فرمان اطاعت کردند: آژزیلاس که تحت‌تأثیر آرایش خوب و رفتار تحقیرآمیز دشمن قرارگرفته بود، نخواست موقعیت برتر رقیب را در هم شکسته و آنان را وادارد تا در جنگی نزدیک شجاعت خویش را بروز دهند. تجربه به وی نشان داده بود، چنان‌چه دشمن را بدین کار وادار نماید، آن‌ها جرأت می‌یابند برای پیروزی مبارزه کنند: وی سعی کرد نبرد را به دشتی هموار بکشاند. امّا تباییان پایین نیامدند؛ بنابراین، آژزیلاس، فالانژ پیاده نظامش را به عقب کشید و سواره‌نظام و گروهان سبک اسلحه را برای ویران ساختن زمین‌های اطراف روانه ساخت؛ او بی‌آنکه با مقاومتی مواجه شود، غنائم هنگفتی به چنگ آورد.

۳۳. (۱) مشاورین اسپارتی که وی را همراهی می‌کردند و همچنین سردارانش، با تعجب از خود می‌پرسیدند، چگونه ممکن است آژزیلاس که به مرد عمل معروف است و سپاهی پرشمارتر و قدرتمندتر از رقیب دراختیار دارد، از

[۱]. گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۳۵ ـ ۴۱) از خابریاس و رزمایش او سخنی به میان نمی‌آورد. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: پولی‌ین (۱۱، ۱، ۲)؛ نپوس (خابریاس، ۱)

پیکار سرباز زند. آژزیلاس به ایشان چنین پاسخ داد: «اینک لاسدمونیان خود را فاتح می‌یابند بی‌آنکه کمترین خطری را از سر گذرانیده باشند، زیرا بئوسیان اجازه دادند سرزمین‌شان، بی‌آنکه از آن دفاع کنند، ویران شود». حال آنکه اگر وی، پس از مشاهده‌ی این‌که دشمن، پیروزی را به او تقدیم داشته است، آن‌ها را به جنگ وادار می‌کرد ممکن بود لاسدمونیان قربانی بازی سرنوشت شده، شکست نظامی را پذیرا شوند.

(۲) در آن زمان فکر می‌کردند که این پاسخ، تنها فرضی منطقی از آن‌چه که می‌توانست روی دهد، بوده است؛ امّا بعدها، وقتی این رویداد به واقعیت پیوست، براین عقیده شدند که این امر، نه ناشی از اندیشه‌ی ناب انسانی، بلکه سروشی غیبی بود که از جانب خدایان الهام شده بود. در واقع، وقتی لاسدمونیان سپاه کثیری علیه تباییان روانه ساختند و آن‌ها را به جنگ برای کسب آزادی واداشتند، به تیره‌بختی‌های بزرگی گرفتار آمدند.

(۳) ابتدا، شکست لوکتر، موجب از دست رفتن شمار زیادی از شارمندان شد و کلئومبروتوس پادشاه نیز در شمار کشته شدگان جنگ قرارگرفت. مدت زمانی بعد، هنگام نبرد مانتینه، شکست تمام عیاری را پذیرا شدند که موجب شد سیادت‌شان، به شیوه‌ای غیرمنتظره، از چنگ آن‌ها خارج شود؛ زیرا تقدیر می‌تواند شکست‌های غیرمنتظره‌ای به متکبران وارد سازد تا به آن‌ها بیاموزد آرزوها و امیدهای دورودراز، در سرنپرورانند. آژزیلاس، در عین حال، این علم را داشت که به نخستین موفقیتش بسنده کند؛ این امر به وی اجازه داد سپاه را از هر گزندی مصون دارد.

(۴) آنگاه، آژزیلاس با سپاه به پلوپونز بازگشت. تباییان که نجات خویش را مرهون نقشه‌ی خابریاس می‌دیدند، سرعت عمل وی را در طرح جنگی زیرکانه ستودند.

خابریاس که در جنگ کارهای نمایان زیادی از خود نشان داده بود، به ویژه از این حیله‌ی جنگی، برخود می‌بالید و وقتی عموم چهره‌اش را به تصویر می‌کشیدند، وی خود را در همین حالت ظاهر می‌ساخت.

(۵) تباییان، پس از عزیمت آژزیلاس، علیه تسپیاییان لشکرکشی کردند: آن‌ها پست دیده‌بانی را که در آن دویست تن حضور داشتند، ویران ساختند[1]. آنگاه بی‌درنگ به شهر هجوم آوردند، امّا چون نتایج در خوری عایدشان نشد، سپاه را به تب بازگرداندند.

(۶) فوبیداس لاسدمونی که در سرزمین تسپیاییان ساخلوی مهمی در اختیار داشت، از شهر خارج شد و ناگهان بر تباییان، که در راه بازگشت بودند، یورش برد: وی بیش از پانصد تن از سربازانش را از دست داد و پس از نبردی متهورانه، جراحات زیادی برداشت و چون قهرمانی جان سپرد[2].

۳۴. (۱) اندک زمانی بعد، لاسدمونیان با همان سپاه، لشکرکشی تازه‌ای را علیه تباییان آغازکردند[3]. تباییان بسیاری از جاهای صعب‌العبور[4] را ـ که نخستین بار از آن‌ها بهره نجسته بودند ـ به اشغال خویش در آوردند. این چنین، مانع غارت مزارع توسط دشمن شدند، بی‌آن‌که جرأت کنند با انبوه سپاه دشمن وارد جنگی رودررو شده و جنگ سازمان‌یافته‌ای را در دشت آغاز کنند.

(۲) امّا، وقتی دیدند آژزیلاس آنان را به جنگ تحریک می‌کند، اندک اندک برای رویارویی با وی، از تپه‌ها سرازیر شدند[5]. جنگ سختی درگرفت که زمان زیادی به طول انجامید: در ابتدا برتری از آن آژزیلاس بود، ولی هنگامی که تباییان، جملگی از شهر خارج شدند، آژزیلاس با مشاهده‌ی انبوه جمعیت که به پیش می‌آمدند، شیپورها را به صدا در آورد تا مردانش را از میدان جنگ فراخواند. این برای نخستین بار بود که تباییان خود را پست‌تر از لاسدمونیان احساس نمی‌کردند:

---

[۱]. گزنفون از این رویداد سخنی به میان نمی‌آورد.

[۲]. برپایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۴۳ ـ ۴۵) تلفات سپاه فوبیداس کمتر بوده است.

[۳]. درباره‌ی لشکرکشی مجدّد لاسدمونیان به سال ۳۷۷ پ.م، ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۴۷ ـ ۵۵).

[۴]. به ویژه منطقه‌ی جنوب شرقی تب.

[۵]. بر پایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۵۱) تباییان از آن جا که آژزیلاس به سوی شهرشان روانه شده بود، از تپه‌ها سرازیر شدند. پیکار در نزدیکی پوتنیای در دو کیلومتری تب روی داد. گزنفون اهمیت آن را کوچک می‌انگارد.

آنان یادمان پیروزی برافراشتند و از آن روز به بعد، دیگر از سپاه اسپارت هراسی به خود راه ندادند.

(۳) چنین بود فرجام پیکارها برای نیروهای زمینی؛ بر دریا، در همین دوران، نبرد دریایی مهمی میان ناکسوس و پاروس روی داد. منشأ آن چنین بود: پولیس دریاسالار[1] لاسدمونی، خبردار شد که میزان زیادی گندم در کشتی‌های تجاری به مقصد آتن حمل می‌شود؛ وی به کمین نشست و مراقب عبور محموله‌ی آذوقه شد، با این قصد که بر کشتی‌های تجاری یورش برد. مردم آتن از نیت وی آگاه شدند، ناوگانی را بدان سو گسیل داشتند و آنرا مأمور مراقبت از محموله‌ی گندم کردند و در واقع، این ناوگان موفق شد محموله را به پیره برساند.

(۴) مدت زمانی بعد، خابریاس، دریاسالار آتنی، با تمامی ناوگانش عازم ناکسوس شد و آن‌جا را به محاصره‌ی خویش در آورد. وی ادوات محاصره را نیز با خود برد و از آن‌ها برای سرنگون ساختن باروها بهره جست. خابریاس تمام تلاش خویش را برای تصرف شهر به کار گرفت. مقارن این وقایع، پولیس، دریاسالار لاسدمونی، روانه ناکسوس شد تا به ساکنین آن یاری رساند. دو سردار که به هم چشمی و رقابت با یکدیگر برخاسته بودند، نبرد را آغاز کردند[2]. آنان کشتی‌ها را برای نبرد آراسته و به رویارویی با یکدیگر شتافتند.

(۵) پولیس ۶۵ کشتی سه ردیف پارویی و خابریاس ۸۳ کشتی از این نوع را دراختیار داشت. ناوگان علیه یکدیگر به پیش می‌راندند. پولیس، پیشاپیش جناح راست، نخست بر جناح چپ ناوگان رقیب ـ که سدون آتنی[3] آن را فرماندهی می‌کرد ـ یورش برد. پولیس پس از نبردی متهورانه سدون را از پای درآورد و کشتی‌اش را غرق کرد؛ پس از آن بر کشتی‌های دیگر هجوم برد و با ضربات مهمیز

---

1. Pollis

[۲]. گزنفون (تاریخ یونان، ۵، ۴، ۶۱) به نبرد اشاره می‌کند، امّا به تشریح آن نمی‌پردازد. نبرد ناکسوس در سپتامبر ۳۷۶ پ.م روی‌داد. ر.ک به: پلوتارک (حیات مردان نامی، فوسیون، ۶، ۳)؛ پولی‌ین (۳، ۱۱، ۲)

3. Cédon

آن‌ها را درهم شکست و برخی را غرق و برخی دیگر را وادار به فرارکرد. خابریاس آن‌چه را که اتفاق می‌افتاد، مشاهده می‌کرد: وی بخشی از کشتی‌ها را به یاری جناحی که دچار مشکل شده بود، روانه ساخت و موقعیت ناوگان را دگربار استحکام بخشید. با این حال، قسمت اعظم ناوگان را تحت فرمان خویش داشت: وی به سختی جنگید و شمار زیادی ازکشتی‌ها را درهم شکست و شماری دیگر را به تصرف خویش در آورد.

۳۵. (۱) خابریاس این چنین پیروزی را از آن خود ساخت و تمامی ناوگان دشمن را وادار به فرارکرد و در عین حال از هرگونه تعقیبی چشم پوشید. وی نبرد مجمع‌الجزایر آرژینوس[1] را به یاد می‌آورد که در آن عموم مردم، پس از خدمات شایانی که جنگجویان فاتح انجام داده بودند، آن‌ها را به مرگ محکوم کردند؛ از آن جهت که کسانی را که در جنگ کشته شده بودند خاک‌سپاری نکردند[2]. شرایط نبرد نیز به همان‌گونه بود و وی مراقب بود تا دچار سرنوشتی نظیر آن نگردد. بدین‌سان، خابریاس از تعقیب دشمن چشم پوشید و به نجات هم شهریانش که در حال غرق شدن بودند، پرداخت: آن‌هایی راکه هنوز زنده بودند نجات داد و مردگان را به خاک سپرد. اگر چنین ملاحظه‌ای نمی‌کرد می‌توانست به راحتی تمامی ناوگان دشمن را درهم شکند.

(۲) در طی نبرد، هجده کشتی سه ردیف پارویی آتنی درهم شکسته شد. ۲۴ کشتی سه ردیف پارویی لاسدمونی نیز به همین سرنوشت دچار شد و هشت کشتی دیگر، با تمام تجهیزات، به چنگ دشمن افتاد[3]. خابریاس پس از این پیروزی درخشان، با غنایم هنگفت، راه پیره را در پیش گرفت. هم شهریانش به‌گرمی از وی استقبال کردند: از زمان جنگ پلوپونز، این نخستین نبرد دریایی بود که آتنیان از آن

1. Arginuses

[۲]. بر پایه‌ی نظر دیودور، رزم‌آرایان را به خاطر جمع نکردن اجساد مردگان سیاست کردند، حال آن که گزنفون این سرزنش را به خاطر عدم نجات کسانی که در حال غرق شدن بودند، می‌داند. (گزنفون، تاریخ یونان، ۱، ۷، ۱۱).

[۳]. بر اساس نظر دموستن (لپتین، ۷۷)، پولیس ۴۹ کشتی را از دست داد، امّا اشارات دیودور پذیرفتنی‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.

فاتح بیرون می‌آمدند، زیرا در کنید[1]، آن‌ها بر کشتی‌های خود نجنگیده بودند و پیروزی را مرهون ناوگان شاهی بودند که از آن بهره جسته بودند.

(۳) در همین دوران، در ایتالیا و در روم، م. مانلیوس اعتراف کرد که سودای جبارگری را در سر می‌پرورانده است. او اعدام شد[2].

۳۷۶ ـ ۳۷۵ پ.م

۳۶. (۱) هنگامی که خاریزاندروس[3] آرخونت آتن بود؛ رومیان به جای کنسول‌ها، چهار تریبون نظامی به نام‌های سر. کورنلیوس، سولپیسیوس، ل. پاپیریوس و ت. کوینکتیوس را منصوب کردند. الیدیان صدویکمین بازی‌های المپیک را برگزار کردند که در طی آن دامون توریویی[4] جایزه دوومیدانی را از آن خود کرد.

در این سال، در تراس، تری‌بال‌ها[5] که به خاطر قحطی تحت فشار بودند[6]، با تمام نیروهایشان مناطق اطراف را اشغال کردند. آن‌ها سعی داشتند آذوقه مورد نیاز خویش را از سرزمین بیگانه فراهم سازند.

(۲) بیش از سی‌هزار مرد جنگی وارد منطقه‌ی تراس شدند که در همسایگی آنان واقع بود؛ آنان همچنین سرزمین آبدر را، بی‌آن‌که هراسی به خود راه دهند، غارت کردند. تری‌بال‌ها پس از کسب غنایم بسیار، در حالی که رقیب را به سخره گرفته بودند، در بی‌نظمی مطلق، راه بازگشت را در پیش گرفتند. آبدریان با تمامی نیروها علیه آن‌ها راهی شدند؛ آن‌ها را در راه بازگشت که متفرق و در بی‌نظمی کامل

---

[۱]. در ۳۹۴ پ.م، تحت فرماندهی کونون؛ ر.ک به: دیودور سیسیلی (۱۴، ۸۳، ۴ ـ ۷)

[۲]. ر.ک به: تیت ـ لیو (۶، ۱۵ ـ ۱۶)؛ در وقایع‌نگاری رومی این تاریخ صحیح می‌باشد.

3. Charisandros

4. Damon de Thourioi

[۵]. (Triballes)؛ این مردم در سرزمینی که از شمال به دانوب، از جنوب به کوه‌های بالکان و از شرق به ایسکار محدود می‌شد، می‌زیستند. تری‌بال‌ها از طریق دره‌ی نستوس (لامستا) به آبدر رسیدند.

[۶]. به نظر می‌آید که این، تنها دلیل باشد؛ اما استرابون (جغرافیا، ۷، ۳، ۱۳) می‌گوید که مهاجرت‌های گروهی و قبیله‌ای وجود داشته است که ما از تاریخ آن آگاهی نداریم. درباره‌ی آوازه‌ی غارت‌گری‌هایشان؛ ر.ک به: ایزوکرات (پاناتنائیک).

به سر می‌بردند غافلگیر ساخته، بیش از دوهزار تن از آن‌ها را به هلاکت رساندند.

(۳) بربرها از آن‌چه روی داده‌بود در خشم‌شده، بر آن شدند تا از آبدریان کین بستانند و دگربار سرزمین آبدر را تصرف کردند. آبدریان که در نخستین نبرد پیروز شده و از پیروزی به وجد آمده بودند از نزدیک‌ترین تراسیان به خویش، نیروی کمکی دریافت داشته، خود را برای نبرد آراسته و به مقابله با بربرها برخاستند.

(۴) جنگ سختی روی داد: تراسیان، ناگهان تغییر موضع دادند و آبدریان که به حال خود رها شده بودند توسط بربرها محاصره شدند و بربرها تقریباً تمامی کسانی را که در جنگ شرکت جسته بودند، از دم تیغ گذراندند[۱]. آبدریان که از این فاجعه‌ی هولناک متأثر شده بودند نزدیک بود که به محاصره‌ی کامل در آیند ولی ناگهان خابریاس آتنی، پیشاپیش سپاهی ظاهر شد، آبدر را از هرگزندی مصون ساخت و بربرها را از آن بیرون راند[۲]؛ وی در شهر ساخلویی با شمار زیادی سرباز گماشت، ولی خود به قتل رسید[۳].

(۵) تیموته، در این زمان، فرماندهی ناوگان را به دست گرفت، به سوی سفالونی بادبان برافراشت و شهرهای این جزیره را به انقیاد خویش در آورد و به همین شیوه، شهرهای آکارنانی را متقاعد ساخت تا در زمره‌ی شهرهای متحد آتن درآیند. وی با پادشاه مولوس‌ها، آلستاس، طرح دوستی ریخت و به شیوه‌ی معمول، بیشتر سرزمین‌های این نواحی را در زمره‌ی متحدان آتن در آورد و لاسدمونیان را در نبردی دریایی، در نزدیکی لوکاد[۴]، شکست داد[۵].

(۶) وی تمامی این کارها را در اندک زمانی و بدون زحمتی به انجام رساند؛ نبوغش در سخنوری این امکان را به وی می‌داد که برخی را از راه سخن متقاعد

---

[۱]. درباره‌ی دو نبرد ر.ک به: انه کتیسی (۱۵، ۸ ـ ۱۰). او به ویژه حملات غافلگیرکننده‌ای را که توسط تری‌بال‌ها، در هنگامه‌ی یورش دوّم، طراحی شده بود، به تفصیل شرح می‌دهد.

[۲]. در بهار ۳۷۵ پ.م؛ آبدر در این هنگام وارد اتحادیه‌ی آتن شد.

[۳]. خابریاس در این تاریخ نمرده است.

4. Leucade

[۵]. این نبرد که نبرد آلی‌زیا نیز خوانده می‌شود در پایان ماه ژوئن ۳۷۵ پ.م روی‌داد. ر.ک به: پولی‌ین (۳، ۱۰، ۴)

ساخته و به جرگه‌ی خویش درآورد، وانگهی شجاعت و استعداد نظامی اش، موجب می‌شد که برخی دیگر را از طریق جنگ مطیع خویش سازد.

این چنین نه تنها نزد همشهریانش بلکه نزد تمامی یونانیان از احترام شایانی برخوردار بود. این آن‌چه بود که می‌بایست درباره‌ی تیموته گفته شود.

۳۷. (۱) هم زمان با این رخدادها، تب علیه اورخومن لشکرکشی کرد؛ پانصد تن از سربازان زبده‌ای که بدانجا گسیل شدند، کارنمایانی را تحقق بخشیدند که شایسته است بدان اشاره کنیم.

لاسدمونیان در اورخومن ساخلویی با سپاهیان بی‌شمار داشتند که به رویارویی با تباییان پرداخت؛ جنگ سختی روی داد که در آن، تباییان، با وجود این که از نظر شمار، نصف لاسدمونیان بودند، بر آن‌ها پیروز شدند. هرگز، پیش از این، نظیر چنین پیشامدی روی نداده بود[1] و درگذشته، چنان‌چه سپاه بی‌شماری بر سپاه کوچکی از لاسدمونی غلبه می‌کرد، خود را خوشبخت می‌پنداشت.

(۲) این چنین تباییان سرشار از غرور شدند، آوازه‌ی بی‌باکی‌شان شهره‌ی آفاق شد و بدیهی بود که از این پس سودای سیادت بر یونان را در سر بپرورانند.

(۳) از میان مورخان، هرمیاس متیمنه‌ای[2] روایت روی‌دادهای سیسیل را تا این سال پی گرفت. اثر وی مشتمل بر ده کتاب یا بر پایه‌ی نظر برخی دیگر، دوازده کتاب است.

۳۷۵ - ۳۷۴ پ.م

۳۸. (۱) هنگامی که هیپوداماس[3] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، چهار تریبون نظامی را به نام‌های ل. والِریوس، ، سر. سولپیسیوس، ل. مانلیوس و لوکرتیوس، منصوب کردند.

در این سال، پادشاه پارس، اردشیر، خود را برای جنگ با مصر آماده می‌کرد

[۱]. پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۱۷، ۵) نیز چنین اشاره‌ای دارد.

2. Hermias de Méthymna 3. Hippodamas

و بر آن بود تا سپاه عظیمی از مزدوران را گردهم آورد[1]. بنابراین تصمیم گرفت به جنگ‌های فرسایشی یونان، پایان بخشد. اردشیر، در واقع، بسیار امیدوار بود که یونانیان، به مجرّد این‌که از جنگ‌های داخلی خلاصی یافتند، با طیب‌خاطر به خدمت او درآیند. پس سفیرانی را به یونان روانه ساخت تا شهرها را دعوت به انعقاد صلحی همگانی کنند[2].

(۲) یونانیان با شادی از این پیام استقبال کردند، زیرا از جنگ‌های پی‌درپی خسته شده بودند. جملگی صلح را منعقد ساختند. مقرر شد که تمامی شهرها خودمختار و خالی از ساخلو شوند. یونانیان مأمورانی را انتخاب کردند که شهرها را بازرسی کرده و ساخلوهایی را که هنوز در برخی شهرها وجود داشت، بیرون می‌راندند[3].

(۳) تنها تباییان نپذیرفتند که این پیمان شهر به شهر، سوگند خورده شود. آن‌ها تمام بئوسی را تنها به بخش تابعی از تب تقلیل دادند. آتنیان به شدت با این طرح مخالفت کردند، کالیستراتوس[4]، که در رأس جناح مردمی قرار داشت، سخنگوی آتنیان بود. در مقابل، اپامی‌نونداس سخنگوی جناح تباییان بود که سخنرانی غرایی در برابر مجمع عمومی ایراد کرد[5]. تمامی یونان برای انعقاد قرارداد صلح اتفاق‌نظر پیدا کردند و تنها تباییان از پذیرش آن سرباز زدند که از صلح

[۱]. در نخستین بخش از وقایع سال ۳۷۵ پ.م، اوضاع این سال به دقت شرح داده شده است. به ویژه دخالت پادشاه پارس مسلم است، ولی گزنفون به سکوت از آن گذشته است؛ حال آن که گواهی فیلوخور (Philochore) آن را تأیید می‌کند. انگیزه‌ای که دیودور به پادشاه پارس منصوب می‌کند، به واقعیت نزدیک است.

[۲]. روایت صلح ۳۷۱ پ.م (۵۰، ۴ ـ ۵۱، ۱) با روایت صلح ۳۷۵ پ.م (۳۸، ۱ ـ ۳۹، ۲) همانند است.

[۳]. از این جا روایت، روی‌دادها را از سال ۳۷۱ ـ و نه ۳۷۵ پ.م ـ در برمی‌گیرد. تباییان در ۳۷۱ پ.م ـ و نه ۳۷۵ پ.م ـ از صلح رانده شدند، همچنان که ایزوکرات (پلاتائیک، ۱۴) بدان اشاره دارد. وانگهی تب در ۳۷۳ ـ ۳۷۲ پ.م از اعضای فعال اتحادیه‌ی آتن بود.

4. Callistratos

[۵]. این دو خطیب در سال ۳۷۱ ـ و نه ۳۷۵ پ.م ـ در اسپارت به سخن‌رانی پرداختند. برپایه‌ی نظر پلوتارک (آژزیلاس، ۲۷، ۴ ـ ۲۸، ۲) اپامی‌نونداس به تهییج و تحریک مجمع پرداخت و رقیب اصلی وی، آژزیلاس بود. گزنفون (تاریخ یونان، ۶، ۳، ۱۰ ـ ۱۸) ما را به سخن‌رانی کالیستراتوس آگاه می‌سازد.

بی‌بهره شدند.

شجاعت و بی‌باکی اپامی‌نونداس، هم شهریانش را چونان به وی دل استوار گرداند که آنان جرأت کردند به تنهایی در برابر تصمیمات تمام یونانیان ایستادگی کنند.

(۴) لاسدمونیان و آتنیان که همواره برای دست‌یابی به سیادت یونان بر سر جنگ بودند، امتیازاتی را متقابلاً به یکدیگر واگذار کردند: حق حاکمیت بر خشکی به نفع لاسدمونیان و حق حاکمیت بر دریا به نفع آتنیان به رسمیت شناخته شد[1]. این چنین آن‌ها با ناخشنودی دریافتند که قدرت سوّمی، سودای سیادت را در سر می‌پروراند و سعی کردند شهرهای بئوسی را از اتحادیه‌ی تباییان خارج کنند.

۳۹. (۱) تباییان که نیروی جسمانی، شجاعت و بی‌باکی شان بی‌نظیر بود[2] و پیشتر، لاسدمونیان را در جنگ‌های بسیاری شکست داده بودند[3]، بسیار به خود مغرور شده و سودای سیادت بر خشکی را در سر می‌پروراندند. امیدشان، به واسطه‌ی دلایلی که اشاره کردیم، به یأس مبدل نشد و نیز به خاطر این‌که، آن‌ها در آن زمان، بیش از دیگر یونانیان دارای سران و سرداران شجاع بودند.

(۲) پرآوازه‌ترین این سرداران پلوپیداس، گورژیاس[4] و اپامی‌نونداس بودند. شجاعت این آخری و ذکاوتش در فرماندهی، وی را سرداری بی‌همتا در سرزمینش و حتی در سراسر یونان گرداند[5]. وی کامل‌ترین تعالیم را فراگرفته و به ویژه به

---

[۱]. این امر به این معناست که صلح توسط دو قدرت ـ و نه‌تنها یک قدرت ـ تضمین می‌شود: چنان چه شهری صلح را زیرپا می‌نهاد، فرماندهی عملیات زمینی از آن اسپارت و فرماندهی عملیات دریایی از آن آتن می‌شد. این روی‌داد در صلح ۳۷۵ پ.م توسط نپوس (تیموته. ۲، ۲) تأیید شده است. نظریه‌ی دیودور برای ۳۷۵ پ.م دقیق است، ولی وی آن را در وقایع سال ۳۷۱ پ.م می‌آورد.

[۲]. دیودور (در بند ۵۰، ۵ ـ ۶) نیز بر قدرت جسمانی تباییان، اعتماد به نفس و بی‌باکی فرماندهانشان پای می‌فشارد.

۳. با بند (۳۷، ۱) در تناقض است.

4. Gorgias

[۵]. شرحی که درباره‌ی اپامی‌نونداس داده می‌شود، در بندهایی که به روی‌دادهای سال ۳۷۱ پ.م می‌پردازد، همتا و نظیری ندارد. ر.ک به: ستایش و تمجید از اپامی‌نونداس، بند ۸۸.

فلسفه‌ی فیثاغورسی علاقمند بود[1]، افزون بر این، صاحب استعداد و توانایی‌های زیادی بود و منطقی است که کارهای نمایان و درخشان زیادی انجام داده باشد. بدین‌سان، وقتی ناگزیر شد همراه تعداد کمی از هم میهنان خویش علیه تمامی سپاهیان لاسدمونی و متحدین آن‌ها بجنگد، برتری‌اش بر این سربازان شکست‌ناپذیر، آن چنان زیاد بود که توانست کلئومبروتوس ـ شاه اسپارت ـ را کشته و تقریباً تمامی رقبایش را به طور کامل نابود کند[2].

(۳) اگر وی چنین کارهای نمایان و بی‌نظیری را تحقق بخشید، این امر، به خاطر هوش سرشار و روحیه‌ی والایی بود که آموزه‌هایش به وی ارزانی داشته بودند. ما کمی بعد، از تمامی این‌ها، با جزئیات کامل و با توضیحات بیشتر سخن خواهیم راند. اکنون رشته‌ی کلام خویش را از سر می‌گیریم.

۴۰. (۱) وقتی دولت شهرها صاحب خودمختاری شدند، آشفتگی‌های بزرگ و انقلابات، دامن‌گیر آن‌ها شد. از شهرهایی که بیش از سایرین گرفتار این اغتشاشات شدند، شهرهای پلوپونز بودند که تا آن زمان حکومت الیگارشی بر آنان حاکم بود[3] و غافل از بلاهت خویش، اکنون آزادی مطلقی را که ویژگی بارز دموکراسی است در شهرها برقرار ساختند: بسیاری از نیک مردان را از شهرها بیرون رانده، علیه آن‌ها شکایت‌های بی‌پایه و اساس اقامه کردند تا محکومشان سازند. وقتی شورش‌های داخلی آغاز شد، احکام تبعید و مصادره‌ی اموال، به ویژه آن‌هایی را که در زمان سیادت لاسدمونبان در شهرهایشان بر سر قدرت بودند، هراسناک کرد.

(۲) آن‌ها در آن زمان به شیوه‌ای مستبدانه نسبت به هم‌شهریان خویش رفتار می‌کردند و کینه‌ی آحاد مردم، به مجرّد این‌که به آزادی دست یافتند، سر باز

[۱]. دیودور (۱۰، ۱۱، ۲) پیش از این اشاره کرده است که وی شاگرد لیزیس فیثاغورثی بوده است.

[۲]. این ارجاع به نبرد لوکتر ثابت می‌کند که تحلیل پیشین به واقعه‌ی سال ۳۷۱ پ.م مربوط است. آخرین جمله‌ی بند نشان می‌دهد که دیودور از پیش انداختن واقعه کاملاً آگاه بوده است.

[۳]. دیودور به شورش و آشوب‌های شهرهای پلوپونز، پس از تمامی صلح‌های همگانی اشاره دارد. (ر.ک به: ۵، ۱؛ ۵۷، ۳ ـ ۵۹). بسیاری از مورخان براین باورند که شورش‌هایی که این‌جا به آن‌ها اشاره می‌شوند، جملگی پس از نبرد لوکتر روی می‌دهند؛ (ر.ک به: ک.جی.بلوخ).

کرد.دربادی امر، این تبعیدیان فیالیا[1] بودند که گردهم آمدند؛ مکان مستحکمی به نام هرایا[2] را به تصرف خویش در آوردند و از آن‌جا به عنوان پایگاهی برای تدارک حمله علیه فیالیا بهره جستند؛ روزی که جشن‌های دیونیزوسی در فیالیا برگزار می‌شد، آنان به شیوه‌ای غیرمنتظره بر تماشاچیانی که در سالن تئاتر نشسته بودند هجوم آورده، شمار زیادی از آنان را از دم تیغ گذرانده، بسیاری دیگر را مجبور کردند که به جرگه‌شان بپیوندند و با آنان هم داستان شوند، قبل از آنکه به اسپارت پناه برند.

(۳) تبعیدیان کورنتی که شمار زیادی از آنان در آرگوس سکنی داشتند، تلاش کردند به سرزمین خویش بازگردند. والدین و دوستان، آن‌ها را در شهر پذیرا شدند، امّا شناسایی شده و نقشه‌هایشان نقش برآب شد؛ هنگامی که می‌خواستند این تبعیدیان را دستگیر کنند، آن‌ها به واسطه‌ی ترس از رفتارهای ناشایستی که می‌توانست پس از دستگیری، متوجه‌شان گردد، به کشتن یکدیگر پرداختند. کورنتیان شمار زیادی از شارمندان را محکوم کردند که در این اقدام با تبعیدیان همدست شده‌اند، بدین‌سان آن‌ها را از دم تیغ گذرانده یا نفی بلد کردند.

(۴) در سرزمین مگاریان، تلاش شد تا حکومت را سرنگون کنند، امّا برتری از آن جناح مردمی شد: شمار زیادی به دار آویخته یا تبعید شدند. به همین شیوه، در سیسیون[3]، اقدام به شورش، سرکوب شد و عاملین آن به دار آویخته شدند.

(۵) در فلیونت[4]، تبعیدیان که شمارشان زیاد بود، بر مکانی مستحکم واقع در این سرزمین مسلط شدند؛ مزدوران زیادی را گردهم آورده، جنگ را با مردم شهر آغاز کردند؛ تبعیدیان پیروز شده، بیش از سیصد تن از فلیونتی‌ها را از دم تیغ گذراندند. اندک زمانی بعد، نگهبانان به تبعیدیان خیانت کرده و فلیونتیان برتری را از

---

1 . Phialia

[۲]. (Héraia)؛ نمی‌دانیم که آیا «هرایا» ـ شهری در کنار رود آلفه (Alphée) ـ در سوی دیگر لیسه (Lycée) واقع بوده یا در جایی نزدیک‌تر به فیگالی (Phigalie).

3. Sicyone

4. Phlionte

آن خود ساختند؛ آن‌ها بیش از ششصد تن از تبعیدیان را به قتل رسانده و سایرین را، که از سرزمین‌شان بیرون رانده بودند وادار کردند که به آرگوس پناه برند. چنین بود شوربختی‌هایی که شهرهای پلوپونز را از تاب و توان انداخته بود.

۳۷۴ ـ ۳۷۳ پ.م

۴۱. (۱) هنگامی که سوکراتیدس[1] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌های پیشین، چهار تریبون نظامی را به نام‌های ک. سرویلیوس، کورنلیوس و اس.پ. پاپیریوس[2]، منصوب کردند.

در این سال، اردشیر پادشاه، به سوی مصریان ـ که علیه پارسیان علم طغیان برافراشته بودند ـ لشکرکشی کرد. فرماندهان این لشکرکشی عبارت بودند از فارناباز که فرماندهی سپاهیان پارسی را عهده‌دار بود و ایفی‌کرات آتنی که فرماندهی سپاهیان مزدور را ـ که شمار آن‌ها بیست‌هزار تن بود ـ برعهده داشت[3]: پادشاه، وی را نزد خویش فراخواند و فرماندهی سپاهیان مزدور را به وی سپرد، زیرا او از توان جنگی بالایی برخوردار بود.

(۲) فارناباز چندین سال را صرف فراهم کردن تدارکات جنگی کرد؛ ایفی‌کرات با ملاحظه‌ی شور و حرارت فارناباز در گفتار و سستی وی در کردار، آشکارا به وی گفت که از دیدن این همه شور و حرارت در گفتار و کاهلی در کردار غرق حیرت شده است. فارناباز وی را پاسخ گفت که گفتارش از آن خود اوست، ولی کردارش به کردار شاه بسته است.

(۳) سپاه پارس در شهر آکه[4] متمرکز شد. بربرهایی که فارناباز بر آن‌ها فرمان می‌راند دویست‌هزار تن بودند؛ ایفی‌کرات مزدوران یونانی را که شمارشان بیست

---

1. Socratidès

2. Sp. Papirius

[۳]. ر.ک به: بند ۲۹، ۴؛ براساس نظر نپوس (ایفی‌کرات، ۲، ۴) مزدوران ۱۲ هزار تن بوده‌اند و نه ۲۰ هزار تن.

[۴]. سن‌ژاندارک امروزی

هزار تن بود فرماندهی می‌کرد. ناوگان، مرکب از ۳۰۰ کشتی سه ردیف پارویی و دویست تریاکونتورس[1] بود؛ کشتی‌هایی که آذوقه‌ها و باقی تجهیزات را حمل می‌کردند بسیار زیاد بودند.

(۴) در آغاز فصل بهار، سرداران شاه بزرگ هر یک پیشاپیش نیروهای خویش و با حمایت ناوگان، به سوی مصر لشکرکشی کردند. وقتی به نزدیکی نیل رسیدند، دیدند که مصریان برای نبرد کاملاً آماده‌اند.

(۵) فارناباز به خاطر سستی‌ای که در لشکرکشی از خود نشان داد، زمان زیادی را در اختیار دشمن قرارداد تا خود را برای نبرد مهیا سازد. معمولاً چنین امری برای سرداران پارسی روی می‌داد: آن‌ها برای عملیات‌های جنگی، از اختیارات کامل برخوردار نبودند، برای هر چیزی به شاه مراجعه می‌کردند و در مورد هر چیز جزیی، در انتظار پاسخ شاه می‌نشستند.

۴۲. (۱) نکتانبیس[2]، شاه مصر، از بزرگی سپاه پارس آگاه بود، امّا اعتماد به نفس خویش را حفظ کرد: این اعتماد به نفس، در واقع ناشی از موانع طبیعی‌ای بود که از سرزمینش دفاع می‌کرد ـ دسترسی به مصر بی‌نهایت دشوار است ـ و نیز ناشی از سازه‌هایی بود[3] که تمامی راه‌های ورودی، بر خشکی و دریا را کاملاً سد می‌کرد.

(۲) نیل، در واقع، از طریق هفت دهانه[4] به دریای مصر می‌ریزد و بر روی هر یک از این دهانه‌ها، شهری با باروهایی بزرگ بنا کرده بودند که هر یک بر ساحلی مشرف می‌شد و نیز پل چوبی[5] که راه ارتباطی بر روی رودخانه بود. دهانه‌ی پلوزیاک[6] بیش از سایر دهانه‌ها دفاع می‌شد، زیرا اولین دهانه‌ای بود که مصریان هنگام بازگشت از سوریه، به آن برخوردند؛ این امر موجب شد که گمان کنند دشمن

۱. (Triacontores)؛ نوعی کشتی جنگی
۲. (Nectanébis)؛ مقصود همان «نکتانبو» است.
[۳]. ر.ک به: بند ۲۹، ۳
[۴]. ر.ک به: کتاب اوّل (۳۵، ۵ ـ ۷)
[۵]. ر.ک به: کتاب اوّل (۳۳، ۸)

6. La bouche Pélusiaque

ترجیحاً از این راه به مصر وارد خواهد شد[1].

(۳) شاه در آن‌جا خندق‌هایی حفر و با ساخت دیوارهایی بر مناسب‌ترین مکان‌ها، راه‌های قابل کشتی‌رانی را سد کرد. او راه‌های زمینی را به زیرآب برده و راه‌های قابل کشتی‌رانی را با ایجاد سدهایی، مسدودکرد و این‌گونه، راه‌های ورودی را ویران ساخت. این امر ورود کشتی‌ها، نزدیک شدن سواره‌نظام دشمن و راه‌پیمایی پیاده‌نظام را بسیار دشوار کرده بود.

(۴) فارناباز و سران سپاه، با مشاهده‌ی سازه‌های دفاعی عظیمی که دهانه‌ی پلوزیاک از آن برخوردار بود و شمار سربازانی که از آن مراقبت می‌کردند، از نفوذ از طریق آن، به طور کامل چشم پوشیده، بر آن شدند از دهانه‌ی دیگری، برای پیاده کردن نیروهایشان، بهره جویند.

بنابراین به سوی پهنه‌ی دریا رهسپار شدند تا از چشم دشمن بگریزند و به دهانه‌ی ماندزی[2] رسیدند که از ساحلی به وسعت کافی برخوردار بود. فارناباز و ایفی‌کرات با سه‌هزار سرباز در آن‌جا پیاده شدند و بر باروی مستحکمی که بر دهانه‌ی رود واقع بود، هجوم بردند.

(۵) مصریان با سه‌هزار سواره و پیاده‌نظام به یاری نیروهای خویش شتافتند. جنگ سختی درگرفت: سربازان زیادی برای تقویت نیروی پارسی پیاده شده بودند؛ مصریان محاصره شده، بسیاری از آن‌ها کشته و بسیاری دیگر به اسارت درآمدند؛ نجات‌یافتگان به درون شهر رانده شدند: ایفی‌کرات و مردانش، هم زمان با سپاهیان مصر، به درون باروهای شهر هجوم بردند؛ بارو را به تصرف خویش درآورده، آن را ویران ساختند و ساکنینش را به بردگی کشاندند.

۴۳. (۱) پس از این، نزاعی بین سرداران درگرفت که موجبات شکست لشکرکشی را فراهم آورد. ایفی‌کرات، از طریق اسیران، آگاه شد که ممفیس - شهری که در بهترین جای مصر واقع است - بی‌دفاع رها شده است. او

---

۱. نیل دارای هفت دهانه بوده که مصریان قادر بودند هر هفت دهانه‌ی نیل را بسته، راه‌های زمینی ورود به مصر را نیز به آب ببندند.

2. La bouche Mendésienne

نقشه‌ای کشید تا بی‌درنگ، رود را تا ممفیس، پیش از رسیدن سپاهیان مصری، بپیماید. فارناباز برعکس، می‌پنداشت که بهتر است منتظر تمامی سپاه پارس گردند: در این صورت لشکرکشی علیه ممفیس با مخاطرات کمتری همراه می‌شد.

(۲) ایفی‌کرات درخواست کرد تا مزدورانی را که در لشکرکشی حضور داشتند دراختیارش گذارند تا بتواند شهر را به تصرف خویش درآورد؛ بی‌باکی و شجاعتش تردید فارناباز را برانگیخت که از خود می‌پرسید، نکند وی به تنهایی مصر را به تصرف خویش درآورد و بدین‌سان این افتخار را از آن خویش کند.

بنابراین، فارناباز از پذیرش این درخواست سرباز زد؛ ایفی‌کرات در حالی که به سختی اعتراض می‌کرد، گفت که اگر فرصت مناسب را از دست دهیم، اهداف اصلی لشکرکشی محقق نخواهد شد. افسران پارسی که بر وی رشک می‌بردند تهمت‌های ناروایی علیه وی شایع کردند.

(۳) مصریان از این فرصت برای فرستادن ساخلوی لازم به ممفیس بهره جستند، سپس با تمام قوا بارویی راکه ویران شده بود به تصرف خویش درآوردند؛ موقعیت، بدان‌ها برتری آشکاری نسبت به دشمن می‌بخشید و بدین‌سان، پی‌درپی، دشمن را تحت فشار قرار می‌دادند. توان هجومی مصریان هم چنان افزایش می‌یافت: بسیاری از پارسیان را از دم تیغ گذرانده، از رویارویی با دشمن هیچ هراسی به خود راه نمی‌دادند.

(۴) سپاه پارس در هنگام وزش بادهای مدیترانه‌ای و طغیان نیل ـ که آب‌های به خروش آمده‌ی آن تمامی منطقه را به زیر آب برده بود[1] ـ در مقابل این بارو معطل شدند؛ این چنین دسترسی به مصر روزبه‌روز سخت و سخت‌تر می‌شد. سرداران اعزامی پارس که دریافتند اقدام‌شان پیوسته با شکست روبرو است، بر آن شدند که مصر را تخلیه کنند.

(۵) پس راه آسیا را پیش گرفتند. ایفی‌کرات، به واسطه‌ی اختلافش با فارناباز،

[۱]. طغیان نیل در ژوئیه آغاز و در پایان سپتامبر به اوج خود رسید.

بیم آن داشت دستگیر شده و مجازات شود، هم چنان که کونون آتنی [1] پیش از این به چنین سرنوشتی دچار آمده بود؛ پس تصمیم گرفت مخفیانه سپاه پارس را ترک گوید. کشتی‌ای فراهم ساخت و شبانگاه راهی شده، به آتن رسید.

(۶) فارناباز نمایندگانی گسیل داشت. اینان ایفی‌کرات را متهم ساختند که به‌خاطر اشتباهش، موجبات ناکامی و شکست عملیات پارسیان را در تصرف مصر فراهم آورده است. آتنیان به پارسیان پاسخ گفتند که چنان‌چه وی گناهکار تشخیص داده شود او را آن چنان که شایسته است مجازات خواهند کرد؛ امّا اندک زمانی بعد، وی را به رزم‌آرایی برگزیده، فرماندهی ناوگان را به وی سپردند.

۴۴. (۱) شایسته است در این‌جا، آن‌چه را که تاریخ از فضایل ایفی‌کرات در سینه‌ی خویش پنهان داشته است، نقل کنیم. یاد و خاطره‌ی هوش سرشارش در عملیات‌های جنگی و استعداد بی‌نظیرش در انواع اختراعات راهبردی، در تاریخ ثبت شده است. تجربه‌ی طولانی او در عملیات‌ها در خلال جنگ پارس موجب شد تا به واسطه‌ی ابتکاراتش، هنر نظامی را در بسیاری زمینه‌ها به ویژه در بکارگیری از تسلیحات ـ که وی علاقه‌ی خاصی بدان‌ها داشت ـ توسعه و گسترش دهد.

(۲) یونانیان، تا آن زمان، سپرهایی با اندازه‌های بزرگ دراختیار داشتند که طبعاً به دست گرفتن آن‌ها دشوار بود؛ وی این سپرها را حذف کرد و سربازان را با سپرهای هلالی (پلت)[2]، با اندازه‌ی متوسط، مجهز ساخت. این اصلاح موجب شد تا هم بدنه‌ی سپاه به طور مؤثر حمایت شده و هم نیروهای مجهز به پلت‌ها، به خاطر سبکی این سلاح، از تحرک زیادی برخوردار شوند.

(۳) سهولت در دست گرفتن این سپرها باعث شد که پس از آزمایشی موفق، مورد پذیرش قرارگیرد. سربازانی که پیش از این به خاطر در دست گرفتن این سپرها، هوپلیت (سنگین اسلحه) خوانده می‌شدند، از این پس، به‌خاطر سپرهای هلالی

---

[1]. ر.ک به: کتاب ۱۴ (۸۵، ۴)؛ گزنفون در «تاریخ یونان» خویش (۴، ۸، ۱۶) اشاره می‌کند که به سال ۳۹۲ پ.م کونون توسط تیری‌باز بازداشت شده بود.

۲. (Peltes) به سپرهای کوچک تراسی اطلاق می‌گردید که به شکل هلال بودند.

شکل و سبکشان، پلتست[1] نامیده شدند. تغییر اندازه‌های نیزه و شمشیر در جهت عکس انجام گرفت: ایفی‌کرات نیمی از طول نیزه را افزایش داد و تقریباً طول شمشیر را دو برابر کرد. بکارگیری این سلاح‌ها، براین اصلاح صحه گذارد و پس از آزمایش موفقیت‌آمیز این دو سلاح، رزم‌آرا، لقب مخترع بزرگ را گرفت.

(۴) او همچنین به سربازان خود کفش‌های سبکی داد که درآوردن آن‌ها آسان بود. امروزه نیز این کفش‌ها نامی دارند که از نام او گرفته شده است؛ به آن‌ها ایفی‌کراتیدس[2] می‌گویند. هم چنین او نوآوری‌های بسیار و کارآمدی را وارد هنر نظامی کرد، ولی بیان آن‌ها باعث اطاله‌ی کلام خواهد شد. لشکرکشی پارس علیه مصر، با وجود این‌که تدارکات خوبی برای آن فراهم شده بود، نتایج شایانی به همراه نداشت.

۴۵. (۱) در یونان شورش و ناآرامی، در شهرهایی که شیوه‌ی حکومتی جدیدی را برای خویش برگزیده بودند، حاکم بود و هرج‌ومرج عمومی، دامن زدن به شورش‌ها را ـ که در بسیاری از جاها به وجود می‌آمد ـ مساعد می‌ساخت.

آنانی که در پی استقرار الیگارشی بودند، از اسپارت کمک دریافت می‌کردند و طرفداران دموکراسی، آتن را در کنار خویش داشتند.

(۲) در واقع این دو شهر، تنها اندک زمانی، توافق‌هایی را که برای آن‌ها سوگند یادکرده بودند، رعایت کردند. از این روی، پشتیبانی‌هایی که از شهرهای تحت نفوذشان می‌کردند، آنان را به از سرگیری جنگ سوق داد، بی‌آنکه به پیمان صلح مشترکی که منعقد کرده بودند، وقعی بنهند. به این ترتیب، در زاسنت[3]، آن‌هایی که شهر را در زمان سیادت لاسدمونیان اداره می‌کردند، در معرض دشمنی و کینه‌ی توده‌ی مردم واقع و جملگی به تبعید محکوم شدند....

تبعیدیان به نزد تیموته که ناوگان آتنیان را فرماندهی می‌کرد، پناه برده، به نیروهای ناوگانش پیوسته و بسان متحدانش درآمدند.

---

1. Peltaste 2. Iphicratides

[۳]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۲)

(۳) بدین‌سان آنان متعهد به همکاری با وی شدند. تیموته، تبعیدیان را در جزیره‌ای پیاده کرد و آن‌ها بر مکانی مستحکم، نزدیک دریا، سیطره یافته و آن را آرکادی نامیدند. آنان از این پایگاه بهره‌جسته و به یاری تیموته، صدمات فراوانی به ساکنین شهر (زاسنت) وارد آوردند.

(۴) ساکنین زاسنت، از لاسدمونیان یاری طلبیدند. لاسدمونیان، نمایندگانی را به آتن گسیل داشته و تحریکات تیموته را فاش ساختند، امّا وقتی مشاهده کردند مردم آتن با تبعیدیان به ملاطفت رفتار می‌کنند، ناوگانی را تدارک دیدند. آنان ۲۵ کشتی سه ردیف پارویی را تجهیز کرده، به یاری ساکنین زاسنت فرستادند و فرماندهی ناوگان را به آریستوکراتس[1] واگذار کردند[2].

۴۶. (۱) هم زمان با این رخدادها، هواداران لاسدمون در کورسیر[3]، علیه نظام دموکراتیک شورش کردند و از اسپارت تقاضا کردند تا ناوگانی برای حمایت از آن‌ها گسیل دارد: آنان وعده دادند که کورسیر را به اسپارت واگذارند. لاسدمونیان از اهمیت کورسیر، برای هر آن که سودای امپراتوری بر دریا را در سر می‌پروراند، آگاه بودند[4]؛ بنابراین سعی کردند این شهر را فراچنگ آورند.

(۲) بی‌درنگ بیست‌ودو کشتی سه ردیف پارویی را، که فرماندهی آن به آلسیداس واگذار شده بود، به کورسیر روانه کردند. لاسدمونیان وانمود کردند که این ناوگان به سیسیل می‌رود تا این چنین، چونان دوستانی در کورسیر، مورد استقبال قرار گیرند. این امر امکان تصرف شهر را به کمک تبعیدیان برای آن‌ها فراهم می‌کرد.

(۳) امّا ساکنین کورسیر، به نقشه‌ی اسپارت پی بردند؛ آنان با دقت تمام به

---

1. Aristocratés

[۲]. به رغم سکوت گزنفون که آتن و تیموته را مسئول از سرگیری دشمنی‌ها می‌داند، درستی این لشکرکشی مسلم است.

[۳]. روی‌دادهای کورسیر به سال ۳۷۴ پ.م بازمی‌گردد. گزنفون نه از شورش طرفداران الیگارشی سخنی به میان می‌آورد و نه از لشکرکشی آلسیداس و کمکی که کورسیر از آتن درخواست کرده بود. گزنفون با نپرداختن به لشکرکشی‌هایی که نتایج آن‌ها، اهمیت اندکی داشته است، اعمال خشونت طلبانه‌ی آریستوکرات‌ها و اسپارت را مخفی نگاه می‌دارد.

[۴]. گزنفون (تاریخ یونان، ۶، ۲، ۹) به خوبی به اهمیت جزیره می‌پردازد.

مراقبت از شهر خویش همت گمارده، نمایندگانی را به آتن گسیل داشتند تا از آنان درخواست کمک کنند. آتنیان بر آن شدند به یاری کورسیر و تبعیدیان زاسنت بشتابند. آنان کتزیکلس[1] را به فرماندهی تبعیدیان منصوب و به زاسنت گسیل داشتند[2] و مشغول فراهم آوردن تدارکات شدند تا ناوگانی به کورسیر روانه سازند.

(۴) هم زمان با این رخدادها[3]، در بئوسی، ساکنین پلاته در پی اتحاد با آتن بودند و از آتنیان خواستند تا سربازانی را برای آن‌ها گسیل دارند: آن‌ها بر آن شده بودند، شهر خویش را به آتن واگذارند. بئوتارک‌ها که از این بابت نسبت به ساکنین پلاته در خشم شده بودند و می‌خواستند بر نیروهای کمکی آتنیان پیش‌دستی کنند، بی‌درنگ با سپاهیان چشم‌گیری علیه پلاته لشکرکشی کردند.

(۵) آن‌ها به نزدیکی شهر پلاته رسیدند، در آن‌جا افراد اندکی این حمله را پیش‌بینی کرده بودند، بیشتر ساکنین پلاته، در دشت، توسط سواره‌نظام غافلگیر شدند و این سواره‌نظام بر آن‌ها فایق آمدند. سایرین به شهر پناه جستند، امّا نبود متحدی، آنان را واداشت تا توافقی به سود دشمن منعقد سازند: آنان می‌بایست شهر را، همراه اسباب و اثاثیه‌شان ترک گویند و بازگشت به بئوسی برای همیشه برای آنان ممنوع شد.

(۶) آن‌گاه تباییان، پلاته را ویران کردند[4]؛ همچنین تس‌پی را که با آنان در دشمنی بود، به غارت بردند[5]. ساکنین پلاته همراه با زنان و فرزندان خویش به آتن پناهنده شدند؛ آتنیان با اعطای حقوق شهروندی[6] به آن‌ها، خیرخواهی خویش را نشان دادند. چنین بود وضع امور در بئوسی.

---

1. Ctésiclés

[۲]. به نظر می‌رسد که دیودور دو لشکرکشی را به کتزیکلس منسوب می‌دارد (۴۷، ۴ ـ ۶)، در حالی که گزنفون تنها از لشکرکشی دوّم سخن به میان می‌آورد.

[۳]. پوزانیاس (۹، ۱، ۸) اشاراتی دارد که اندکی متفاوت است. تصرف پلاته، تحت آرخونتی آستیوس (۳۷۲ ـ ۳۷۳ پ.م) دو سال قبل از نبرد لوکتر روی‌داده است؛ بنابراین تصرف در طول تابستان ۳۷۳ پ.م انجام پذیرفت.

[۴]. درباره‌ی وقایع ناگوار روی‌داده در پلاته؛ ن.ک به: ایزوکرات، پلاتائیک (Le Plataïque).

[۵]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۳، ۱)

6. Isopolitie

۴۷. (۱) لاسدمونیان، مناسیپوس[1] را به فرماندهی برگزیده، وی را با ۶۵ کشتی سه ردیف پارویی و ۱۵۰۰ سرباز برای نبرد به کورسیر فرستادند[2]. او در جزیره پهلو گرفت، تبعیدیان را گردهم آورد و وارد بندر شد؛ چهار کشتی جنگی را تصرف کرد، حال آن‌که سه کشتی دیگر بر خشکی قرار داشتند که کورسیریان آن‌ها را به آتش کشیدند تا به دست دشمن نیفتند.

مناسیپوس، همچنین در خشکی بر نیروهایی که بر روی تپه‌ای مستقر شده بودند، پیروز شد و به طور کلی، تخم ترس و وحشت را در میان کورسیریان کاشت.

(۲) از دیگر سوی، آتنیان، از مدّتی پیش، تیموته، پسر کونون، را با شصت کشتی جنگی به کمک کورسیر فرستاده بودند، امّا وی قبل از آن‌که این مأموریت اضطراری را به انجام برساند، خود را به تراس رساند و بسیاری از شهرهای آن را وادار ساخت تا به اتحادیه‌ی آتن بپیوندند؛ او در آن‌جا افزون بر کشتی‌هایش، سی کشتی سه ردیف پارویی به چنگ آورد.

(۳) تأخیری که وی در آن زمان، درکمک به کورسیر روا داشت، باعث شد که عنوان رزم‌آرایی‌اش را از کف دهد، زیرا نارضایتی مردم از او بیش از اندازه بود، امّا وقتی با نمایندگان شهرهای دیگر که به اتحادیه‌ی آتن پیوسته بودند و سی کشتی سه ردیف پارویی اضافی ـ که به چنگ آورده بود ـ و با ناوگانی کاملاً آماده برای نبرد، پا به یونان نهاد، مردم پشیمان شده و مقامش را دگربار به وی بازگرداندند.

(۴) آتنیان، پیش از این، چهل کشتی سه ردیف پارویی دیگر تدارک دیده بودند که تعداد کل کشتی‌هایشان را به ۱۳۰ پاره رساند؛ هم چنین میزان قابل توجهی آذوقه، سلاح‌های پیکان‌دار و هر آن‌چه که برای جنگ لازم بود، گرد آوردند. در این زمان کتزیکلس را به فرماندهی برگزیده و به همراهی ۵۰۰ سرباز به یاری کورسیر گسیل داشتند.

(۵) وی موفق شد شبانگاه محاصره‌کنندگان را که در حال نگهبانی بودند،

---

1. Mnasippos

[۲]. برپایه‌ی نظر گزنفون، که به طور مفصل به آغاز این لشکرکشی می‌پردازد، این رقم تنها مزدوران ـ و نه تمامی سپاه ـ را شامل می‌شد. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۳ ـ ۷)

فریب داده در کورسیر پهلو گیرد[۱]؛ ساکنین به جناح‌های رقیب، تقسیم شده بودند و وی، آن‌ها را ناتوان از انجام جنگی کار آمد یافت؛ او به جناح‌بندی‌ها پایان و امور عموم مردم را سروسامان بخشید و شجاعت را در دل محاصره شدگان برانگیخت[۲].

(۶) دربادی امر، به گونه‌ای غیرمنتظره حمله‌ای را علیه محاصره کنندگان صورت داد و حدود ۲۰۰ تن از آنان را از دم تیغ گذراند؛ آنگاه جنگ بزرگی روی‌داد که وی در آن جنگ، مناسیپوس و شمار زیادی از سربازانش را به خاک هلاک انداخت[۳]؛ عاقبت توانست محاصره کنندگان را به محاصره‌ی خویش درآورد که این امر تحسین و ستایش فراوانی را برای وی، به دنبال داشت.

(۷) جنگ کورسیر تقریباً به اتمام رسیده بود که ناوگان آتنی تحت فرمان تیموته[۴] و ایفی‌کرات پا به جزیره نهاد. آن‌ها خیلی دیر رسیدند و هیچ عملی که شایسته‌ی روایت باشد، انجام ندادند. تنها این که، با کشتی‌های سه ردیف پارویی سیسیلی، که به وسیله‌ی دنیس برای کمک به لاسدمونیان فرستاده شده بودند و در رأس آن‌ها سی‌سی‌دس[۵] و کری‌نیپوس[۶] قرار داشتند، برخورد و آن‌ها را با تمامی تجهیزاتشان به تصرف خویش درآوردند[۷]. شمار این کشتی‌ها، نه پاره بود. بیش از ۶۰ تالان از فروش اسیران عاید آنان شد و از طریق این پول توانستند مواجب سپاهیان را بپردازند.

(۸) در قبرس، هم زمان با این رخدادها، خواجه نیکوکلس[۸]، شاه اواگوراس را

---

[۱]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۱۰)

[۲]. گزنفون (تاریخ یونان، ۶، ۲، ۱۵)، برعکس، بر وخیم‌تر شدن قحطی و گرسنگی پای می‌فشارد.

[۳]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۱۷ ـ ۲۳)

[۴]. وی در این لشکرکشی شرکت نکرده بود. گزنفون به تفصیل به آن می‌پردازد. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۱۳ ـ ۱۴؛ ۲۷ ـ ۳۲)

5. Cissidés

6. Crinippos

[۷]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۲، ۳۳ ـ ۳۶)؛ به نظر وی، ایفی‌کرات اسرا را با شرط پرداخت غرامت آزاد کرد.

8. Nicoclés

به قتل رساند و بر تخت سالامین جلوس کرد[۱].

در ایتالیا، جنگی سازمان یافته، روم و پِرِنست[۲] را رودرروی هم قرار داد؛ رومیان پیروز شدند و تقریباً تمامی دشمنان خویش را قتل‌عام کردند[۳].

۳۷۳ ـ ۳۷۲ پ.م

۴۸. (۱) هنگامی که آستیوس، آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، شش تریبون نظامی را به نام‌های م. فوریوس، ل. فوریوس و همچنین آ. پوستومیوس، ل. لوکوتیوس، م. فابیوس و ل. پوستومیوس، منصوب کردند[۴].

در این سال، شهرها و مزارع واقع در پلوپونز در اثر زمین‌لرزه‌ها و آب‌لرزه‌هایی، با شدتی باور نکردنی، ویران شدند. هرگز درگذشته بلایایی نظیر این، بر شهرهای یونان نازل نشده بود. هرگز شهرهایی دیده نشده بود که همراه تمام ساکنانش، نیست و نابود گردند؛ گویی قدرتی الهی بر آن شده بود که بشر را کشته و نابود سازد.

(۲) زمانی فرا رسید که فاجعه به منتها درجه‌ی خود رسید. زمین‌لرزه روز روی نمی‌داد تا مردم بتوانند خود را نجات بخشند، بلکه شبانگاه اتفاق می‌افتاد. شدت لرزش‌ها، خانه‌ها را به لرزه درمی‌آورد که بدین‌سان تخریب می‌شدند و جمعیت که در تاریکی و به طور ناگهانی با فاجعه‌ای غافل‌گیر می‌شدند، کاری برای نجات خویش نمی‌توانستند انجام دهند.

(۳) بیشتر مردم زیر آوار خانه‌ها دفن گردیده، هلاک می‌شدند. برخی که

---

[۱]. این اشاره‌ی مختصر، دارای اشتباهات زیادی است. قاتل، خواجه‌ای بوده است امّا نامش تراسی‌دایوس بوده و نه نیکوکلس (ر.ک: تئوپومپ و همچنین ارسطو، سیاست). نیکوکلس نام یکی از پسران اواگوراس است که خواجه نبوده و مسبب مرگ پدرش نیز نبوده است؛ قاعدتاً او جانشین پدرش شده است. ر.ک به: ایزوکرات (اواگوراس، ۱ ـ ۲)

2. Préneste

[۳]. ر.ک به: تیت‌لیو (۶، ۲۷ ـ ۲۹). بر پایه‌ی نظر وی، این جنگ در سالی روی‌داد که تریبون‌های نظامی که دیودور (کتاب ۱۵، ۵۰، ۱) از آن‌ها سخن می‌راند، اعمال حاکمیت می‌کردند.

[۴]. ر.ک به: تیت ـ لیو (۶، ۲۲، ۵)

موفق می‌شدند سپیده دمان از خانه‌هایشان بیرون آیند و گمان می‌کردند که از خطر جان سالم بدر برده‌اند، ناگهان بلایی سهمگین‌تر و سخت‌تر از بلای نخستین، بر آنان نازل می‌شد. دریا خروشان و طوفانی می‌شد و موجی عظیم شکل می‌گرفت که تمامی ساکنین را همراه زمین‌های اجدادی‌شان، به کام خویش می‌بلعید. دو تا از شهرهای آخایی؛ هلیکه و بورا بدین شیوه نیست و نابود شدند[1]: هلیکه یکی از معروفترین شهرهای آخایی پیش از زمین‌لرزه بود.

(۴) سؤالات زیادی درباره‌ی این پدیده مطرح شد. فیلسوفان طبیعی‌دان سعی کردند چنین بلایی را، نه از طریق اراده‌ی الهی، بلکه از راه‌ها و شرایط طبیعی که به وسیله‌ی رشته‌ای از علت و معلول‌ها حادث شده‌اند، توضیح دهند. برعکس اشخاصی که به ایزد اعتقاد داشته و راه پرهیزکاری را پیشه کرده بودند این روی‌داد را با دلایل موّجه، این‌گونه توجیه می‌کردند که خشم خدایان علیه کافران، منشأ این تیره‌بختی است. ما نیز این رویداد را با اختصاص فصل ویژه‌ای از تاریخ مان به آن، با دقّت مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۴۹. (۱) در ایونی، در نه شهر رسم بر این بود[2] که برای جشن پانیونیا[3] گردهم آیند؛ آن‌ها به طور مشترک قربانی‌های زیادی، که ریشه‌ی قدیمی داشت، در مکانی بیابانی در نزدیکی میکال[4]، به پوزئیدون[5] تقدیم می‌داشتند. بعدها،

[۱]. (Héliké) در کرانه‌ی جنوبی خلیج کورنت واقع بوده است؛ (Boura) در بخش داخلی این خشکی واقع بود؛ برخلاف نظر دیودور، پوزانیاس (۱، ۳، ۱۸) اشاره می‌کند که دو شهر سرنوشت مشابهی نداشتند: هلیکه با آب‌لرزه به زیر آب رفت و بورا در ورطه‌ی گردابی ناپدید شد.

[۲]. برپایه‌ی نظر هرودوت، ۱۲ شهر؛ ر.ک به: هرودوت (۱، ۱۴۵).

3. (La fête des Panionia)

[۴]. درباره‌ی این پرستشگاه؛ ر.ک به: هرودوت (۱، ۱۴۸).

۵. (Poséidon)؛ خدایی که بر دریاها حکومت می‌کرد. او از خدایان المپ و پسر کرونوس و رئا (Rhéa) بود. در افسانه‌های دوره‌ی کلاسیک، پوزئیدون را اغلب برادر کوچک‌تر زئوس - و نه بزرگ‌تر - می‌دانستند. آن‌گونه که روایت می‌شود (از زمان نوشته شدن ایلیاد) سهم پوزئیدون از فرمانروایی، حکومت بر دریاها بوده است در حالی که هادس فرمانروای عالم ارواح و زئوس فرمانروای آسمان و زمین بوده‌اند. وی نه تنها حکومت امواج را در دست داشت، بلکه ایجاد رگبارهای توأم با رعدوبرق دراختیار او بود و می‌توانست با ۳ شاخه‌ی خود صخره‌های بزرگ ساحل را از جا کنده و با همان ۳ شاخه‌ی مخصوص چشمه‌ها را جاری

←

جنگ‌هایی که در این منطقه روی‌داد برگزاری جشن پانیونیا را غیرممکن ساخت و این همایش باشکوه به مکانی در نزدیکی افز، که از هرگزندی مصون بود، منتقل شد. آنان تئورهایی را به شهر پیتو فرستادند تا نظر ایزد را جویا گردند؛ هاتف به آن‌ها امر کرد از محراب‌های قدیمی که نیاکانشان در هلیکه‌ی ایونی[1] برافراشته بودند و پیش از این به این نام بود و امروزه هلیکه‌ی آخایی خوانده می‌شود، کپی کنند.

(۲) ایونیان برای اطاعت از هاتف، یک هیأت نمایندگی را به آخایی فرستادند تا کپی‌ها را جستجو کنند؛ این هیأت، مأموریت خویش را در برابر مجمع آخاییان عرضه کرده و آنان را متقاعد ساختند، آن‌چه راکه می‌خواهند دراختیارشان قراردهند. امّا ساکنین هلیکه پیش‌گویی قدیمی‌ای را به یاد داشتند که براساس آن، وقتی ایونیان بر محراب پوزئیدون قربانی کنند، آن‌ها به خطر خواهند افتاد.آنان این پیش‌گویی را به خاطر آوردند و از دادن کپی‌ها به ایونیان سرباز زدند، با بیان این مطلب که این یک پرستشگاه مشترک برای تمامی آخاییان نیست، بلکه ملکی است که تنها به آن‌ها تعلق دارد. ساکنین بورا از آن‌ها حمایت کردند.

(۳)امّا ایونیان برپایه اجازه‌ای که تصمیم مجمع آخاییان به آن‌ها می‌داد، مستقر شدند تا بر محراب پوزئیدون، همان طور که ندای غیبی به آن‌ها امر کرده بود، قربانی کنند. اهالی هلیکه نذورات ایونیان را برهم زده و تئورهایشان را تصاحب کردند و بدین‌سان، عمل کفرآمیزی را نسبت به خدایان مرتکب شدند. می‌گویند این امر موجب برانگیختن خشم پوزئیدون شد و او شهرهای

←

کند. قدرت او به دریا محدود نمی‌شد و آب‌های جاری و دریاچه‌ها هم دراختیار او بودند، امّا رودخانه‌ها از حیطه‌ی قدرت او خارج بودند و خدایی مخصوص به خود داشتند. پوزئیدون را، به طور معمول، در حالی که ۳ شاخه‌ای در دست دارد و بر ارابه‌ای که با حیوانات عجیب، نیمه اسب ـ نیمه مار، کشیده می‌شود تصویر می‌کردند.

[۱]. هلیکه، پیش از آخاییان، توسط ایونیان اشغال شده بود که آنان از پرستشگاه پوزئیدون هلیکونیوس مراقبت می‌کردند (ر.ک به: هرودوت، ۱، ۱۴۵؛ استرابون، ۸، ۷، ۲؛ پوزانیاس، ۷، ۲۴، ۶)؛ استرابون اطلاعات متفاوتی را از آن چه که دیودور درباره‌ی درخواست ایونیان بیان می‌دارد، به دست می‌دهد.

حرمت‌شکنان را با زمین‌لرزه و آب‌لرزه ویران ساخت.

(۴) این که پوزئیدون بر این شهرها خشم گرفته است، همه چیز به وضوح آن را اثبات می‌کند. همگان براین باورند که این ایزد است که توانایی بر زمین‌لرزه‌ها و آب‌لرزه‌ها دراختیار اوست[۱]؛ پلوپونز از دیرباز ماوای او تلقی می‌شد و گمان می‌کنند که این خشکی، به نوعی، به وی داده شده است؛ به طور عموم، هیچ نامیرایی وجود ندارد که بیش از این ایزد، در تمامی شهرهای پلوپونز، پرستش شود.

(۵) وانگهی، پلوپونز در اعماقش، دارای حفره‌های وسیع و سفره‌های زیرزمینی آب زیادی است[۲]. در واقع، دو رود وجود دارد که بی‌گمان، در زیرزمین جاری‌اند: یکی که در زمان‌های گذشته، با فرورفتن در زیرزمین، نزدیک فن‌ئوس[۳] ـ که در آن‌جا حفره‌های زیرزمینی آن را به کام خود کشیدند ـ ناپدید شده است و دیگری که پیش از آن که در نزدیکی شهر آرگوس پدیدار شود به پرتگاهی در نزدیکی استمفال[۴] می‌ریزد و در زیرزمینی به طول ۲۰۰ استاد جاری است.

(۶) آخرین دلیل برای آن‌چه ذکر آن رفته است، این است که این بلا قربانیان خود را تنها از میان ملحدان می‌گیرد. درباره‌ی شرح زمین‌لرزه‌ها و آب‌لرزه‌ها، تا همین جا بسنده می‌کنیم.

۳۷۲ ـ ۳۷۱ پ.م

۵۰. (۱) هنگامی که آل‌سیس‌تِنِس[۵] آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌های پیشین، هشت تریبون نظامی به نام‌های ل. و پ. والریوس،

---

[۱]. پوزئیدون، درنظر هومر، تکان‌دهنده‌ی زمین است؛ وانگهی وی ایزد آب‌های شیرین، مانداب‌ها و دریانوردان است.

[۲]. اشاره به (Katavothre)های معروف پلوپونز: در بسیاری از آب‌گیرهایی که به وسیله‌ی کوه‌ها احاطه شده‌اند، آب در شکاف‌های زمین آهکی آن‌ها فرورفته، مسیری زیرزمینی را طی کرده و به صورت چشمه‌هایی در دیگر سوی نمایان می‌گردند.

3. Phénéos

4. Stymphale

5. Alcisthénés

س. تـرنتیوس[1]، ل. مـننیوس[2]، هـمچنین س. سـولپیسیوس، ت. پـاپیریوس و ل. امیلیوس را برگزیدند*. الیدیان صدودوّمین بازی‌های المپیک را برگزار کردند که در طی آن دامون توریویی[3]، فاتح مسابقه‌ی دوومیدانی شد.

(۲) در این سال، علامتی که از سوی خدایان فرستاده شده بود، لاسدمونیان را، که نزدیک به پانصد سال سیادت بر یونان را اعمال می‌کردند، آگاه ساخت که آن‌ها به زودی سیادت خویش را از کف خواهند داد. در آسمان برای چـند شب پیاپی، مشعل بزرگی ـ که آن را به خاطر شکلش تیر آتشین نـام نـهادند ـ در حـال سوختن مشاهده می‌شد[4] و اندک زمانی بعد، جنگ بزرگی با شکست غیرمنتظره‌ی اسپارت به پایان رسید و اسپارت برخلاف انتظار سیادتش را از کف داد.

(۳) برخی از فیلسوفان طبیعی‌دان براین عقیده بودند که به وجود آمدن این مشعل به عوامل طبیعی بازمی‌گردد. دلایل آن‌ها چـنین بـود: پـدیده‌هایی از ایـن دست، ضرورتاً در دوره‌هـای مـعینی اتـفاق مـی‌افـتند؛ کـلدانـیان بـابل و دیگـر ستاره‌شناسان موفق شدند بـه دقّت آن‌هـا را پـیش‌بینی کـنند؛ ایـن دانشـمندان از مشاهده چنین واقعه‌ای شگفت‌زده نمی‌شدند؛ حال آن‌که اگر چنین واقـعه‌ای در زمان خودش، از طریق گردش ویژه‌ی هر یک از این ستارگان کـه بـه طـور دائـمی براساس حرکتی معین، گردش انتقالی آن‌ها را محقق می‌سازد، به وجود نمی‌آمد، غرق شگفتی می‌شدند. به هر روی، نور این مشعل آن قدر عظیم و درخشندگی‌اش آن قدر شدید بود که بر روی زمین سایه‌هایی، نظیر آن‌چه که ماه می‌سازد، ایجاد کرد.

(۴) در این زمان پادشاه پارس، اردشیر، که می‌دید شورش‌های تازه‌ای، تخم نفاق را در یونان پراکنده است، نمایندگانی را گسیل داشت تا آن‌ها را دعوت کند به

---

1. C.Terentius

2. L.Menenius

* در متن اصلی نیز، نام یکی از تریبون‌ها نیامده است.

3. Damon de Thourioi

[۴]. این ستاره‌ی دنباله‌دار نظر قدما را بسیار جلب کرده بود؛ ارسطو نیز چندین بار از آن سخن بـه مـیان می‌آورد.

جنگ‌های برادرکشی پایان داده، قرارداد صلح همگانی را براساس توافق‌های پیشین منعقد سازند[1]. تمامی یونانیان از این پیام با شادی استقبال کردند و تمامی شهرها غیر از تب قرارداد صلح همگانی را منعقد ساختند[2].

تنها تباییان که بئوسی را به مانند متحدی خراج‌گزار دراختیار داشتند، توسط یونانیان ـ که جملگی می‌خواستند سوگندها و پذیرش قرارداد شهربه‌شهر اجرا شود ـ وانهاده شدند. بنابراین تباییان همچون دفعه‌ی پیش، از صلح بی‌بهره ماندند. آنان همواره بئوسی را به مانند متحدی که به آن‌ها خراج می‌پردازد، در نظر داشتند.

(۵) این امر خشم لاسدمونیان را برانگیخت و بر آن شدند با سپاهی بزرگ به سوی تب ـ که به عنوان دشمن مشترک یونان تلقی می‌شد ـ لشکرکشی کنند. در واقع، ترقی بئوسی آن‌ها را سخت نگران می‌کرد و می‌هراسیدند که روزی شاهد آن باشند که تب، در فرصتی مناسب، از سیطره‌ی خویش بر تمام بئوسی، برای پایان دادن به سیادت اسپارتیان بهره‌جوید[3].

تباییان چون تمام وقت خویش را در ژیمنازها[4] می‌گذراندند، از توان جسمی بسیار بالایی برخوردار بودند[5]. آنان ذاتاً به جنگ علاقمند بودند و هیچ یک از دیگر یونانیان در تحقق کارهای نمایان که شجاعت زیادی را می‌طلبید، با آنان پهلو نمی‌زد.

(۶) وانگهی آن‌ها سرداران جنگی زیادی دراختیار داشتند که آوازه‌شان

---

[۱]. این متن با متن صلح ۳۷۵ پ.م یکی است، ولی کوتاه‌تر و مختصرتر از متن صلح نخستین است. دیودور توضیحات متن صلح را (۳۸، ۲ ـ ۳) درباره‌ی انگیزه‌ی یونانیان، مفاد پیمان و نزاع و درگیری‌ها تکرار نمی‌کند. وی دریافته است که روی‌دادهای صلح سال ۳۷۱ پ.م بسیار شبیه دیگر رویدادهایی. بدین‌گونه است که وی توصیف کرده است: دخالت پادشاه پارس در صلح ۳۷۱ توسط آ. مومیگلیانو (A.Momigliano) پذیرفته شده ولی توسط اس. آکام (S.Accame)، اس. لوفه (S.Lauffer) و ت.ت.ب. رایدر (T.T.B.Ryder) رد شده است.

[۲]. بر پایه‌ی نظر پلوتارک (حیات مردان نامی، آژزیلاس، ۲۸، ۵) سوگند صلح در ۱۴ اسکیروفوریون (Skirophorion) (ژوئن ۳۷۱ پ.م) منعقد شد.

[۳]. ر.ک به: بندهای ۵، ۳؛ ۲۰، ۱

[۴]. مکان‌های ورزشی

[۵]. ر.ک به: بندهای ۳۸، ۳؛ ۳۹، ۱ ـ ۲

مرهون کارهای نمایان‌شان بود. سه تن از بزرگ‌ترین آن‌ها اپامی‌نونداس، گورژیاس و پلوپیداس نام داشتند. شهر تب از شهرت نیاکانش، در ادوار اساطیری، برخود می‌بالید و سودای تحقّق کارهای نمایان را در سرمی‌پرورانید.

بدین‌سان، در این سال، لاسدمونیان تدارکات نظامی را فراهم و نیروهایی را از شارمندان و متحدین، گردهم آوردند.

۳۷۱ ـ ۳۷۰ پ.م

۵۱. (۱) آنگاه که فراسیکلیدس[1]، آرخونت آتن بود، رومیان به جای کنسول‌ها، هشت تریبون نظامی را به نام‌های پ. مانیوس[2]، س. ارنوسیوس[3]، س. سستوس[4]، تی. یولیوس[5] همراه با ل. لابی‌نیوس[6]، پ. تری‌بونیوس[7]، س. مانلیوس و ل. آنتس‌تیوس[8]، برگزیدند.

در این سال، تباییان که از صلح بی‌بهره شده بودند، ناچار شدند به تنهایی با لاسدمونیان جنگ کنند. هیچ شهری نمی‌توانست در کنار آن‌ها بجنگد، زیرا جملگی این شهرها صلح همگانی را پذیرفته بودند.

(۲) لاسدمونیان بر آن شدند که از انزوای تباییان بهره‌جسته، با آن‌ها جنگیده و تب را به بردگی بکشانند. آن‌ها آشکارا سرگرم فراهم کردن تدارکات شدند و همگان وقتی تب را بدون متحد می‌دیدند، گمان می‌کردند که اسپارت به آسانی پیروزی را از آن خویش خواهد کرد.

(۳) از این روی، یونانیانی که به تباییان علاقه داشتند با دل‌سوزی، آن‌ها را از

1. Phrasicleidés
2. P.Manius
3. C.Erénucius
4. C.Sesteus
5. Ti.Iulius
6. L.Labinius
7. P.Tribonius
8. L.Anthestius

تیره‌بختی‌هایی که در انتظارشان بود، آگاه می‌ساختند. امّا آن‌هایی که علاقه‌ای به تباییان نداشتند، از تصور این‌که تباییان بزودی به بردگی کشیده می‌شوند، به وجد می‌آمدند. سرانجام، لاسدمونیان که سپاه عظیمی را تدارک دیده بودند فرماندهی آن را به شاه کلئومبروتوس واگذارکردند. آنان قبل از هر اقدامی نمایندگانی را به تب فرستادند تا آنان را ملزم سازند که به تمامی شهرهای بئوسی خودمختاری داده، پلاته و تس‌پی را دوباره مسکونی ساخته و به مالکین پیشینش بازپس دهند.

(۴) تب پاسخ داد[۱] که در امور لاکونی مداخله نمی‌کند و اسپارت نمی‌باید خود را سرگرم امور بئوسی نماید. پس از چنین پاسخی، لاسدمونیان بی‌درنگ کلئومبروتوس[۲] را با سپاهش علیه تب اعزام کردند. متحدین لاسدمونی با طیب‌خاطر در این جنگ شرکت کردند. آن‌ها امیدوار بودند که بدون درگیری و جنگ و با جا زدن حریف، بر بئوسی سیطره یابند.

۵۲. (۱) سپاه تا خورونه پیش روی کرد و در آن‌جا اردویش را برپا داشت و منتظر متحدینی شد که با تأخیر می‌آمدند[۳]. با رسیدن دشمن، تباییان ابتدا بر آن شدند برای در امان نگه داشتن زنان و فرزندان خویش، آن‌ها را به آتن بفرستند[۴]. آن‌گاه اپامی‌نونداس را به رزم‌آرایی منصوب کرده و هدایت عملیات را به وی سپردند، شش تن از بئوتارک‌ها[۵] به او یاری می‌رساندند.

(۲) اپامی‌نونداس تمامی تباییانی را که می‌توانستند سلاح در دست گیرند و به خدمت نظامی درآیند و نیز بهترین سربازان باقی بئوسی را به جنگ فراخواند. وقتی وی تب را ترک می‌گفت در مجموع، کمتر از شش‌هزار سرباز دراختیار داشت.

---

[۱]. ر.ک به: پلوتارک (حیات مردان نامی، آژزیلاس، ۲۸، ۱ ـ ۲)

[۲]. وی در هنگام تصمیم اسپارتیان در فوسید به سر می‌برد. (ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۴، ۲)

[۳]. گزنفون از تلاش کلئومبروتوس، برای ورود به بئوسی از طریق خورونه، سخنی به میان نمی‌آورد؛ تمامی پژوهشگران کنونی در مورد این واقعه، اتفاق‌نظر دارند.

[۴]. ر.ک به: پوزانیاس (۹، ۱۳، ۶)؛ این روی‌داد به دور از واقعیت است.

[۵]. اتحادیه‌ی بئوسیان که دگربار تشکیل شد، چون گذشته ـ یعنی قبل از ۳۸۶ پ.م ـ بئوتارک‌هایی را در رأس خویش داشت. دیودور ما را آگاه می‌سازد (۵۳، ۳) که شمارشان از ۱۱ تن به ۷ تن کاهش یافت. این قضیه به وسیله‌ی پوزانیاس (۹، ۱۳، ۶ ـ ۷) و همچنین پاره‌ای کتیبه‌ها مورد تأیید واقع می‌شود.

(۳) به هنگام خروج از شهر، تعدادی از سربازان علایم شومی را برای سپاه ملاحظه کردند. نزدیک دروازه، اپامی‌نونداس به جارچی‌ای برخورد کرد که فرار برده‌ای نابینا را اعلام می‌کرد: وی جار می‌زد که بنا بر سنت نباید اجازه داد او از تب خارج شده، به حال خویش رها گردد بلکه باید وی را بازگردانده، جانش را نجات داد.

(۴) کهنه سربازان انگاشتند که جمله‌ی جارچی علامتی است که از آینده خبر می‌دهد. جوانان هیچ نمی‌گفتند، از ترس این‌که مبادا بزدل تلقی شده، نظر اپامی‌نونداس را در لشکرکشی علیه دشمن تغییر دهند. اپامی‌نونداس، به نوبه‌ی خویش، به آن‌هایی که می‌خواستند این علائم را در نظر گیرند چنین پاسخ داد:

«تنها یک نشانه‌ی آیینی و رازگشای کارساز است: دفاع از میهن»[1]

(۵) او این حقیقت را خاطرنشان کرد و بزدلان را آکنده از شرم ساخت. در این هنگام، علامت تازه‌ای، منحوس‌تر از علامت پیشین، ظاهر شد. منشی سپاه با نیزه‌ای بر دست، که بر آن نواری بسته و دستورات افسران را بر آن نوشته بود، به پیش آمد که ناگهان بادی وزیدن گرفت و نوار را از جای کنده و با خود، بر سنگ قبری برد. در واقع، لاسدمونیان و پلوپونزیانی را که با جنگیدن در کنار آژزیلاس کشته شده بودند، در این مکان به خاک سپرده بودند.

(۶) کهنه سربازانی که شاهد روی‌داد دوّم بودند، زبان به اعتراض گشودند: آن‌ها گفتند که نباید سپاه را، بیش از این، به پیش‌راند؛ زیرا پر واضح است که خدایان خواهان چنین چیزی نیستند. اپامی‌نونداس بی‌آن‌که به آن‌ها پاسخی دهد سپاه را به پیش‌راند؛ وی می‌پنداشت که خیرخواهی و دادخواهی بر نشانه‌های حاضر خواهد چربید.

(۷) وی سرشار از حکمت[2] بود و با خردمندی، بر اساس اصولی که با آن‌ها تعلیم یافته بود، رفتار می‌کرد؛ در آن زمان بسیاری از افراد رفتارش را نکوهش کردند،

---

۱. هومر، ایلیاد، سرود دوازدهم؛ این قطعه از زبان هکتور جاری شده است. ر.ک به: هومر، ایلیاد، ترجمه‌ی دکتر میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اوّل، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۶۹.

[۲]. ر.ک به: بند ۱۰۳۹

امّا بعدها پس از پیروزی‌هایش وی را صاحب هوشی بی‌نظیر در جنگاوری دانستند و در واقع، وی بزرگ‌ترین خدمات را به میهن خویش کرد.

باری، سپاه را به پیش‌راند؛ وی قبل از دشمن به گردنه‌ی خورونه[1] رسید، آن را به اشغال خویش درآورد و اردویش را در آن‌جا برپا ساخت.

۵۳. (۱) هنگامی که کلئومبروتوس آگاه شد که دشمن بر وی پیشی گرفته و بر راه‌های ورودی دست یافته است، از تصرف گذرگاه خورونه چشم پوشید. او فوسید را پشت سرگذاشت و راه دشواری را که از کنار ساحل می‌گذشت، در پیش گرفت و وارد بئوسی شد؛ در آن‌جا با هیچ مقاومتی روبه‌رو نشد. هنگام طی طریق چند دژکوچک را تصرف کرد و ده کشتی سه ردیف پارویی را به چنگ آورد.

(۲) آنگاه به لوکتر[2] رسید؛ اردویش را برپا ساخت و اجازه داد سربازانش خستگی راه را از تن به درکنند. بئوسیان که به رویارویی با دشمن می‌رفتند به دشمن خیلی نزدیک شدند، از چند تپه گذشته[3] و به ناگاه، لاسدمونیان را دیدند که تمامی دشت لوکتر را به اشغال خویش درآورده‌اند. کثرت سپاه دشمن آنان را غرق حیرت ساخت.

(۳) بئوتارک‌ها جلسه‌ای برگزارکرده و برای تصمیم در این باره که آیا باید در آن‌جا بمانند و با سپاهی که از لحاظ شمار بسیار بیشتر است، رویارو شوند یا عقب‌نشینی کرده و منتظر یافتن مکانی مناسب‌تر برای شروع جنگ شوند، وارد شور شدند.

آرا افسران در انتخاب یکی از دو پیشنهاد، برابر بود: از شش بئوتارک حاضر، سه تن مایل به عقب‌نشینی بودند و سه دیگر، می‌خواستند بمانند و بجنگند.

اپامی‌نونداس بین این سه تن آخر قرار داشت. آنان در مخمصه‌ی بزرگی

---

[۱]. بین کوه هلیکون (Hélikon) و دریاچه‌ی کوپاییس (Copaïs). پوزانیاس (۹، ۱۳، ۳) تأیید می‌کند که اپامی‌نونداس، نخست گردنه را به اشغال خویش درآورد.

[۲]. دشت لوکتر، در جنوب شرقی تس‌پی با km ۱/۵ پهنا، بین پیچ پرمسوس (Permessos) و رود آسوپوس علیا (Supérieur de L'Asopos) واقع بود.

[۳]. درباره‌ی اختلافات بین بئوتارک‌ها و نقش هفتمین نفر آن‌ها؛ ر.ک به: پوزانیاس (۹، ۱۳، ۶-۷)

گرفتار آمده و نمی‌دانستند چه تصمیمی بگیرند که به ناگاه، هفتمین بئوتارک از راه رسید. اپامی‌نونداس موفق شد وی را به جرگه‌ی خویش درآورد و این چنین نظر خویش را به کرسی نشاند. این بود چگونگی اتخاذ این تصمیم، برای آغاز جنگی تمام‌عیار.

(۴) اپامی‌نونداس، با این حال، از نگرانی‌های خرافی که علائم، بر روح و جان سربازانش پراکنده بودند، غافل نبود: وی سعی کرد با زیرکی و نیرنگ، روحیه‌ی سربازانش را تغییر دهد. از این روی چند تن از سربازان، که بتازگی از تب آمده بودند، بنا به خواسته‌اش خبر دادند که سلاح‌های معبد هراکلس، به شیوه‌ای اسرارآمیز، ناپدید شده‌اند[1]: آن‌ها هم چنین نقل کردند که در تب گفته می‌شود که قهرمانان ادوار کهن، سلاح‌ها را با خود برده‌اند تا به یاری بئوسیان بشتابند. وی هم چنین از شخصی خواست که وانمود کند، اندک زمانی است که از پای غار تروفونیوس[2] می‌آید: او گفت که ایزد به وی امر کرده، پس از پیروزی در لوکتر، به افتخار زئوس پادشاه، مسابقه‌ای که جایزه‌ی آن حلقه‌های گل خواهد بود، برگزار کنند؛ چنین است منشأ جشنی که بئوسیان در لباده برگزار می‌کنند[3].

۵۴. (۱) لئاندریاس[4] اسپارتی که از لاسدمون تبعید شده و اکنون در ردیف تباییان می‌جنگید، نیز در این کار همکاری کرد. او را وارد مجمع سربازان کردند و او به آن‌ها توضیح داد که اسپارتیان بر اساس پیشگویی‌ای، پس از شکستی که تباییان در لوکتر بر آن‌ها وارد می‌سازند، سیادت‌شان را از کف خواهند داد.

(۲) اپامی‌نونداس هم چنین پیشگویان محلی را نزد خویش پذیرا شد که براساس پیشگویی آن‌ها لاسدمونیان نمی‌توانستند از شکست سنگین در نزدیکی

---

[۱]. گزنفون (تاریخ یونان، ۶، ۴، ۷) نیز چنین روایتی دارد. در مقابل سیسرون (De divination, I, 34) بیان می‌دارد که سلاح‌ها، زنگ‌زده، بر زمین افتادند.

[۲]. (Trophonios) پرستشگاه تروفونیوس، واقع در لباده (Lébadée)، توسط پوزانیاس (۹، ۳۹، ۵ ـ ۱۴) توصیف شده است.

[۳]. جشن بازیلیا (La fête des Basileia)؛ توصیف این جشن در پاره‌ای سنگ نبشته‌ها آمده است.

4. Léandrias

آرامگاه دختران لوکتروس[1] و اسکداسوس[2] اجتناب کنند. دلایلی که آن‌ها اقامه کردند چنین است:

(۳) نام این دشت از لوکتروس می‌آید: دخترانش، هم‌چنین دختران اسکداسوس نامی، به وسیله‌ی نمایندگان اسپارت مورد تجاوز قرارگرفتند. قربانیان این تجاوز نتوانستند این ننگ را تحمل کنند و پس از آن‌که سرزمین این افراد متجاوز را، که به عنوان فرستاده از آن‌جا گسیل شده بودند، مورد لعن و نفرین قراردادند به دست خویش، خود را هلاک کردند[3].

(۴) افسانه‌های بسیار دیگری از این دست حکایت کرده‌اند. وقتی اپامی‌نونداس مجمعی برگزار و مقابل سربازان، سخنرانی غرایی برای ترغیب آن‌ها به جنگ ایراد کرد، حالت روحی عموم از این‌رو به آن‌رو شد. نگرانی‌های خرافی از بین رفت و با دلی استوار تصمیم به جنگ گرفتند.

(۵) در همین هنگام نیرویی کمکی از تسالیان به یاری تباییان شتافت: این نیروی کمکی مرکب از هزاروپانصد پیاده‌نظام و پانصد سواره‌نظام، تحت فرمان ژازون بود[4]. ژازون، بئوسیان و لاسدمونیان را متقاعد ساخت، پیمان صلح موقتی منعقد سازند تا از تیره‌بختی در امان بمانند.

(۶) توافق انجام شد؛ کلئومبروتوس با نیروهایش از بئوسی عقب‌نشینی می‌کرد[5] که با سپاه بسیار پرشمار دیگری، که از لاسدمونیان و متحدانشان تشکیل شده بود، برخورد کرد؛ آرخیداموس، پسر آژزیلاس، بر آن فرمان می‌راند. در واقع،

---

1. Leuctros

۲. (Scédasos) یا سداسوس.

[۳]. این داستان توسط گزنفون (۶، ۴، ۷)، پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۲۰ ـ ۲۲) و پوزانیاس (۹، ۱۳، ۵ ـ ۶) نیز شرح داده شده است. پلوتارک ماجرای دختران اسکداسوس، رویای پلوپیداس و قربانی انجام شده بر قبرشان را روایت کرده است. دیودور تنها مورخی است که علاوه بر دختران اسکداسوس، از دختران لوکتروس نیز سخن به میان آورده است.

[۴]. آمدن ژازون فرسی، همچون آمدن آرخیداموس (۵۴، ۶) در آن زمان غیرقابل باور است. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۴، ۱۸؛ ۲۰).

[۵]. دیودور اشتباهی مرتکب شده است؛ نه صلحی صورت پذیرفت و نه عقب‌نشینی‌ای از جانب پلوپونزیان.

اسپارتیان متوجه شدند که بئوسیان در آمادگی کامل به سر می‌برند و در برابر افرادی مصمم، که در عین ناامیدی جانی تازه یافته‌اند، از جانب احتیاط، سپاه دیگری را روانه ساختند تا به واسطه‌ی شمار جنگجویان، بی‌باکی رقبایشان را در هم شکنند.

(۷) هنگامی که دو سپاه (لاسدمونیان) به هم پیوستند، اندیشیدند که ترس از شجاعت بئوسیان، مایه شرمساری خواهد شد. درنتیجه بی‌آنکه به توافق‌های پیمان صلح موقت وقعی گذارند، با شوروشوق، راه لوکتر را پیش گرفتند. آنان برای جنگ آماده بودند، بئوسیان نیز سپاهیان دو جناح خود را برای نبرد آراستند[۱].

۵۵. (۱) نزد لاسدمونیان، اخلاف هراکلس، شاه کلئومبروتوس و آرخیداموس ـ پسر شاه آژزیلاس ـ فرماندهی جناحین را برعهده داشتند. در سپاه بئوسیان، اپامی‌نونداس، آرایش نظامی بی‌سابقه‌ای را ابداع کرد[۲]؛ پیروزی نمایان و مشهور وی ناشی از این تاکتیک جنگی بود.

(۲) او زبده‌ترین سربازان سپاه را برگزید و آن‌ها را در جناحی قرارداد که خود برای جنگیدن در آن جناح حضور داشت و ضعیف‌ترین سربازان را در جناح دیگر به‌کارگرفت؛ آن‌ها دستور داشتند از درگیری اجتناب کرده و همین که دشمن بر آن‌ها حمله‌ور شد، عقب‌نشینی آرامی را اختیار کنند. اپامی‌نونداس، این چنین، فالانژ موربی را دراختیار داشت[۳] و براساس نقشه، جناحی که نیروهای زبده در آن حضور داشتند، سرنوشت جنگ را رقم می‌زد.

(۳) در اردوگاه دو طرف، شیپورها نواخته شد و دو سپاه با سردادن فریادهای جنگی، به رویارویی یکدیگر شتافتند. لاسدمونیان به سوی دو جناح دشمن یورش آوردند، فالانژشان به شکل هلال بود؛ در این حال، یک جناح بئوسیان عقب‌نشینی می‌کرد در حالی که جناح دیگر، با گام‌های سریع بر دشمن حمله‌ور می‌شد.

---

[۱]. نبرد در ژوئیه ۳۷۱ پ.م (پنجم هکاتومبایون Hékatombaion) روی‌داده است. ر.ک به: پلوتارک (حیات مردان نامی، آژزیلاس، ۲۸، ۵)

[۲]. توصیف آرایش نبرد، بهترین بخش روایت دیودور را در برمی‌گیرد.

[۳]. پلوتارک (حیات مردان نامی، پلوپیداس، ۲۳) نیز از این آرایش بی‌نظیر نظامی سخن گفته است.

(۴) جنگ درگرفت[1]؛ دو سپاه با چنان شوروشوقی می‌جنگیدند که سرنوشت جنگ در ابتدا نامعلوم بود؛ امّا شجاعت و ستون‌های به هم فشرده‌ی نیروهای اپامی‌نونداس به آن‌ها امکان داد برتری را از آن خود کرده و تعداد زیادی از پلوپونزیان را از دم تیغ بگذرانند. پلوپونزیان در برابر نیروهای زبده‌ی بی‌باک، قافیه را باخته و از پای درآمدند. آن‌هایی که ایستادگی می‌کردند کشته یا مجروح شدند؛ ضربات همواره از روبه‌رو بر آن‌ها وارد می‌شد.

(۵) تا وقتی که شاه لاسدمونی، کلئومبروتوس، زنده بود و هم‌رزمان زیادی آماده‌ی جان فشانی در راهش و در رکابش بودند، معلوم نبود که پیروزی از آن کدامین طرف خواهد شد؛ امّا وقتی او به رغم بی‌باکی نتوانست دشمن را به عقب براند و زخم‌های زیادی برداشت، همچون قهرمانی از پای درآمد. در این زمان، از هر سوی‌به‌سوی جسدش شتافتند و اطرافش، مملو از اجساد شد.

۵۶. (۱) این جناح از فرمانده محروم شده بود. پیاده‌نظام سنگین اسلحه‌ی اپامی‌نونداس که از فاصله‌ای نزدیک بر لاسدمونیان فشار می‌آورد شروع به از هم پاشیدن صفوف دشمن کرد. با این حال لاسدمونیان با شجاعت، به‌خاطر پادشاه خویش جنگیدند و جسدش را از آن خود کردند، امّا نمی‌توانستند ادعای پیروزی کنند.

(۲) درواقع، رشادت‌ها و کارهای نمایان نیروهای زبده‌ی تباییان بی‌باکی لاسدمونیان را تحت‌الشعاع خویش قرار داده بود و این برتری بیشتر ناشی از رشادت اپامی‌نونداس و حمایت‌هایش بود: بدین‌سان، لاسدمونیان پس از جنگی سخت، به عقب رانده شدند. این عقب‌نشینی در ابتدا، از هم پاشیدگی ستون‌های نظامی را در پی داشت؛ سرانجام با دادن کشتگان بسیار و مرگ سرداری که بر آن‌ها فرماندهی می‌کرد، هزیمت فراگیر شد.

(۳) نیروهای اپامی‌نونداس به تعاقب فراریان پرداخته، تعداد زیادی از

---

[۱]. روایت جنگ، چنگی به دل نمی‌زند. دیودور از نبرد سواره‌نظام که نقش بسیار مهمی را در آغاز جنگ ایفا کردند، سخنی به میان نمی‌آورد، (گزنفون، تاریخ یونان، ۶، ۴، ۱۳) و مراحل مختلف نبرد را به دقت از هم متمایز نمی‌سازد.

دشمنان را از دم تیغ گذرانده و پیروزی باشکوهی به دست آوردند. آنان با بهترین سپاهیان یونان سروکار داشتند و برخلاف انتظار، با مشتی سرباز، نیروهایی را که بسیار پر شمارتر از سپاهشان بودند، شکست دادند: این امر، آوازه‌ی بزرگ شجاعت و بی‌باکی را برای آن‌ها به ارمغان آورد. اپامی‌نونداس، فرمانده سپاه، سخت مورد ستایش قرارگرفت: شجاعت و هوشش در فرماندهی، عامل اصلی پیروزی بر فرمانروایان شکست‌ناپذیر یونان بود.

(۴) لاسدمونیان دست‌کم چهارهزار تن[1] و بئوسیان حدود سی‌صد تن کشته دادند. آن‌گاه صلح موقتی منعقد شد که به لاسدمونیان اجازه می‌داد کشتگان خویش را برداشته، به پلوپونز بازگردند. چنین بود فرجام نبرد لوکتر[2].

۳۷۰ـ ۳۶۹ پ.م

۵۷. (۱) با پایان یافتن سال، دوس‌نیکتوس[3] به آرخونتی آتن رسید و در روم به جای کنسول‌های پیشین، چهار تریبون نظامی به نام‌های ک. سرویلیوس، ل. فوریوس، س. لیسینیوس[4] و پ. کوئلیوس[5] منصوب شدند.

در این سال، تباییان با سپاهیان بی‌شمار به سوی اورخومن لشکرکشی کردند. آن‌ها می‌خواستند این شهر را به بردگی کشند، امّا اپامی‌نونداس نظر آن‌ها را تغییر داد: وی اندرز داد که اگر سودای سیادت بر یونان را در سرمی‌پرورانند، بایسته است آن‌چه را از روی شجاعت فراچنگ آورده‌اند، با بزرگ منشی حفظ کنند. بنابراین تباییان پذیرفتند که اورخومنی‌ها نیز، از حقوق سیاسی‌ای که متحدین‌شان بهره‌مند

---

[۱]. برپایه‌ی نظر گزنفون (۶، ۴، ۱۵)، پلوتارک (آژزیلاس، ۲۸، ۵) و پوزانیاس (۹، ۱۳، ۱۲)، هزار لاسدمونیایی که ۴۰۰ تن از آن‌ها، اسپارتی بودند. برپایه‌ی نظر دنیس هالیکارناسی (Denys d'Halicarnasse) ۱۷۰۰ تن. براساس نظر پوزانیاس، بئوسیان تنها ۴۷ کشته دادند.

[۲]. دیودور از صلح آتن (۳۷۱ ـ ۳۷۰ پ.م)، که گزنفون در کتاب تاریخ یونان (۶، ۵، ۱ ـ ۳) از آن سخن می‌راند، حرفی به میان نمی‌آورد.

3. Dusnikétos

4. C.Licinius

5. P.Coelius

بودند، برخوردار شوند. به دنبال آن، پیش از آن که به بئوسی بازگردند، دوستی فوسیدیان، اتولیان و لوکری‌ها را نسبت به خویش، جلب کردند.

(۲) ژازون، جبار فرز، که قدرتش فزونی می‌یافت، علیه لوکرید لشکرکشی کرد؛ به واسطه‌ی خیانت ساکنین هراکله تراخینی[۱]، آن‌جا را تصرف و کاملاً ویران کرد و سرزمین را به اوتئان‌ها[۲] و ملیانی‌ها[۳] بخشید. آنگاه به سوی پرهبی[۴] لشکرکشی کرد؛ برخی از شهرها را با سخنان صلح‌آمیز و برخی دیگر را به زور، به جرگه‌ی خویش درآورد. امّا قدرت روز افزونش و تثبیت سریع آن، موجب شد که ساکنین تسالی بر پیشرفت‌ها و جاه‌طلبی‌هایش، با بی‌اعتمادی بنگرند.

(۳) هم‌زمان با این رخدادها، در شهر آرگوس شورش و کشتارهایی روی‌داد که تا جایی که ما می‌دانیم، هرگز، پیش از این، نزد دیگر مردمان یونان سابقه نداشت. در یونان، به این شورش نام اسکوتالیسموس[5] دادند که نوعی از کشتار را به یاد می‌آورد.

۵۸. (۱) باری، منشأ این شورش چنین است: شهر آرگوس دارای حکومتی دموکراتیک بود و برخی عوام‌فریبان، عامه‌ی مردم را علیه شارمندان به ویژه ثروتمندان و بزرگان برمی‌انگیختند. قربانیان این حملات گردهم آمدند و بر آن شدند دموکراسی را سرنگون سازند.

(۲) آنان برخی از اعضای متهم به توطئه را شکنجه کردند. برخی دیگر به خاطر ترس از شکنجه، با دستان خویش به زندگی خود پایان دادند. امّا شخصی که به وی عفو از مجازات وعده داده شده بود، افشاگری کرد و زبان به اعتراف گشود:

---

[۱]. هراکله تراخینی (Héraclée Trachinienne) توسط اسپارت در ۴۲۷ پ.م بنا شد. در نزدیکی ترموپیل واقع بود. ژازون از آن جهت که منطقه برگردنه مسلط بود، بدان یورش برد. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۴، ۲۷)

[۲]. (Oetéens)؛ گروهی از مردم پریئک (Périéque) واقع در تسالی

[۳]. (Méliens)؛ گروهی از مردم پریئک واقع در تسالی

4. Perrhébie

۵. Skutalismos؛ معادل فرانسوی آن (Bastonnade) به معنی «ضربات پی‌درپی‌ای است که با چوب‌دستی وارد آید.»

او سی تن از رجال شهر را متهم ساخت. مردم بی‌آن‌که تحقیق دقیقی به عمل آورند تمامی این متهمین را اعدام و دارایی‌هایشان را مصادره کردند.

(۳) امّا مظنونان بسیارِ دیگری وجود داشتند و توده‌ی مردم که به‌خاطر اتهامات واهی عوام فریبان، برانگیخته شده بودند به چنان درجه‌ای از وحشی‌گری رسیدند که همه‌ی اشخاص بی‌گناه ـ شمار آن‌ها زیاد و بسیار ثروتمند بودند ـ را به مرگ محکوم کردند. بیش از هزارودویست تن[1] از رجال شهر هلاک شدند. مردم حتی به عوام‌فریبان نیز، رحم نکردند.

(۴) در واقع، پس از فاجعه‌ای چونان وحشتناک، عوام فریبان ترسیدند قربانی تغییر سرنوشت گردند و از متهم کردن دیگران دست برداشتند؛ در این زمان، عموم که گمان می‌کردند عوام‌فریبان به آن‌ها خیانت کرده‌اند، چنان خشمگین شدند که همگی آن‌ها را از دم تیغ گذراندند. می‌توان گفت اینان گرفتار خدای انتقام آمده و به سزای عادلانه‌ی اعمال و جنایاتشان رسیدند؛ مردم نیز، پس از فرونشستن خشمشان، جانب خویشتن‌داری را پیش گرفتند.

۵۹. (۱) در همین دوره، لیکومدس تژه‌ای[2]، آرکادیان را متقاعد کرد که اتحادیه‌ی واحدی را تشکیل و مجمع مرکزی قدرتمندی، متشکل از ده‌هزار عضو تشکیل دهند که قدرت تصمیم‌گیری برای جنگ یا صلح را داشته باشد.

(۲) شورش عظیمی در آرکادی برپا شد[3]. دو جناح رقیب برآن شدند نزاع‌شان را از طریق جنگ، حل و فصل کنند. خیلی‌ها کشته و بیش از هزاروچهارصد تن، برخی به اسپارت و برخی دیگر به پالانتیون[4]، پناه بردند.

(۳) کسانی که به پالانتیون پناه بردند، توسط ساکنین پالانتیون، به جناح پیروز

---

[۱]. براساس نظر پلوتارک (اخلاقیات)، ۱۵۰۰ تن.

[۲]. (Lycomédés de Tégée)؛ وی، در واقع، مانتینه‌ای بود.

[۳]. شورش مربوط بود به جنگ داخلی تژه، بین هواداران و مخالفان اتحادیه‌ی جدید. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۵، ۶ ـ ۹)

4. Pallantion

نبرد سپرده شدند و آنان نیز این افراد را از دم تیغ گذراندند[۱]. آنانی که به اسپارت پناه بردند، لاسدمونیان را متقاعد کردند که به آرکادی لشکرکشی کنند[۲].

(۴) شاه آژزیلاس، به همراهی سپاهیان خویش و پناهندگان، سرزمین تژه‌ای‌ها را که به نظر می‌رسید مسبب شورش و این تبعیدها باشند، به تصرف خویش درآورد. آژزیلاس مزارع را غارت کرد، یورش‌هایی به شهر آورد و تخم ترس و وحشت را، در آرکادی‌های جناح رقیب، افکند[۳].

۶۰. (۱) هم‌زمان با این رخدادها، ژازون، جبار فرز، که هوش بی‌نظیری در فرماندهی از خویش نشان می‌داد و شمار زیادی از پریئک‌ها را به اتحاد خویش درآورده بود، تسالیان را متقاعد کرد که می‌توانند سودای سیادت بر یونان را در سر بپرورانند؛ او می‌گفت: این سعادت، پیشکشی ممتازی است که بر حریفی قدرتمند آغوش خود را گشوده است تا برای تصاحب آن، به نزاع برخیزد.

(۲) این واقعیت داشت[۴]: اسپارت در لوکتر متحمل شکست سنگینی شده بود؛ آتن تنها سیادت بر دریا را در سرمی‌پروراند[۵]؛ تب شایستگی آن را نداشت که در صف نخست قرارگیرد؛ آرگوس به واسطه‌ی آشوب‌های داخلی و برادرکشی‌ها از پا درآمده بود. بنابراین، تسالیان، ژازون را پیشوای خویش ساخته[۶] و در مورد مسائل نظامی به وی اختیارتام دادند. ژازون، پس از به دست گرفتن قدرت، با شماری از مردمان سرزمین‌های مجاور از در دوستی درآمد و پیمان اتحادی را با

---

[۱]. گزنفون (تاریخ یونان، ک ۶، ۵، ۹) روایتی متفاوت از تژه‌ای‌هایی که به پالانتیون پناه بردند، به دست می‌دهد.

[۲]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۵، ۱۰)

[۳]. روایت مفصل گزنفون (۶، ۵، ۱۰ ـ ۲۱) ثابت می‌کند که اقدامات نظامی آژزیلاس، به خصوص علیه مانتینه تدارک دیده شده بود. این شهر هنگام جنگ داخلی، از هواداران دموکراسی در تژه، حمایت کرده بود.

[۴]. این برای دومین بار است که دیودور در این کتاب، از این روی‌داد سخن به میان می‌آورد (ر.ک به: بند ۲۳، ۴).

[۵]. نادرست می‌نماید؛ دیودور در این‌جا از صلح آتن (۳۷۱ ـ ۳۷۰ پ.م) غفلت ورزید.

[۶]. دیودور به اشتباه، انتخاب ژازون را با اوضاع یونان پس از جنگ لوکتر، به هم ربط می‌دهد. ژازون چندین سال پیش از این، احتمالاً در تابستان ۳۷۵ پ.م (ر.ک به: گزنفون، ۶، ۱، ۱ ـ ۱۹) به مقام تاگوس (Tagos) انتخاب شده بود.

آمینتاس، شاه مقدونیه، منعقد ساخت.

(۳) پدیده‌ی منحصر به فردی در این سال روی‌داد؛ ۳ دولتمرد تقریباً هم زمان مردند. شاه مقدونیه، آمینتاس، پسر آرهی‌دایوس[1]، پس از ۲۴ سال پادشاهی درگذشت[2]؛ او ۳ پسر به نام‌های آلکساندروس، پردیکاس[3] و فیلیپ برجای نهاد؛ تخت پادشاهی به پسرش آلکساندروس رسید که یک سال حکومت کرد.

(۴) پادشاه اسپارت، آژزی‌پولیس نیز پس از یک سال پادشاهی دار فانی را وداع گفت؛ قدرت به برادرش کلئومنس[4] رسید که ۳۴ سال پادشاهی کرد[5].

(۵) سومین فرد از میان این پادشاهان، ژازون فرسی بود که به عنوان فرمانروای کل تسالی منصوب شده بود و بر رعایایش به شیوه‌ای شایسته حکومت می‌کرد؛ بر پایه‌ی نظر «افور»[6]، وی توسط هفت جوان توطئه‌گر که سودای به دست آوردن افتخار را در سرمی‌پروراندند و بر پایه‌ی نظر برخی دیگر، به دست برادرش پولی‌دوروس[7] به قتل رسید. فرمانروایی کل به برادرش رسید[8] و او یک سال

[۱]. (Arrhidaios)؛ نسخه‌های دیودور، او را پدر آمینتاس می‌خوانند؛ ژوستن (ک ۷، ۴) و الی‌ین، منلاس می‌خوانند.

[۲]. آمینتاس سوّم که به سال ۳۹۴ - ۳۹۳ پ.م شاه شد، حکومت کوتاهی داشت که دیودور به آن اشاره‌ای نمی‌کند. مرمر پاروس (Paros)، مرگش را در ۳۷۱ - ۳۷۰ پ.م (و نه ۳۷۰ - ۳۶۹ پ.م) قرار می‌دهد. مرگش احتمالاً در تابستان ۳۷۰ روی‌داد. براساس مرمر پاروس مرگ آلکساندروس دوم در ۳۶۸ - ۳۶۷ پ.م روی‌داده است: مدت پادشاهی‌اش نیز می‌بایست بیشتر باشد که دیودور بدان اشاره‌ای ندارد.

3. Perdiccas

4. Cléoménés

[۵]. دیودور (۲۰، ۲۹، ۱) خود براین باور است که وی، در واقع، به سال ۳۰۹ - ۳۰۸ پ.م، پس از ۶۰ سال و ده ماه پادشاهی مرده است.

[۶]. روایتی که این‌جا به افور نسبت داده می‌شود، توسط گزنفون (۶، ۴، ۳۱ - ۳۲)، که به جزییات نیز می‌پردازد، تأیید می‌شود. ژازون در تابستان ۳۷۰ پ.م، اندکی پیش از بازی‌های پیثیک (Les jeux Pythiques) مرد. ر.ک به: گزنفون (۶، ۴، ۳۳ - ۳۴)

[۷]. گزارش دیودور درباره‌ی تسالی پر از خطاهای فاحش است (بندهای ۶۰، ۵؛ ۶۱، ۱-۲).

[۸]. در حقیقت، ژازون ۲ برادر داشت: پولی‌دوروس و پولی‌فرون؛ دیودور هیچ اشاره‌ای به وجود پولی‌فرون ندارد. پس از مرگ ژازون، دو برادر به مقام تاگوسی برگزیده شدند؛ امّا پولی‌دوروس به قتل رسید و پولی‌فرون، به تنهایی، عنوان تاگوسی را به مدت یک سال از آن خویش ساخت. ر.ک به: گزنفون (۶، ۴، ۳۳ - ۳۴)

حکومت کرد.

(۶) دوریس ساموسی[1]، مورخ، در این زمان نگارش «تاریخ یونان» خویش را آغاز کرد. این، آن‌چه بود که در این سال روی‌داد.

۳۶۹ـ۳۶۸ پ.م

۶۱. (۱) هنگامی که لیزیستراتوس آرخونت آتن بود، شورش‌های داخلی در روم آغاز شد: برخی فکر می‌کردند که باید کنسول برگزینند و برخی دیگر براین عقیده بودند که می‌باید تریبون نظامی تعیین کنند. به دنبال این آشوب‌ها، روم برای مدتی از صاحب‌منصبان بی‌بهره بود. آن‌گاه تصمیم بر این شد که، شش تریبون نظامی انتخاب شود؛ ل. امیلیوس، س.ورژینیوس، اس. سولپیسیوس و همچنین ل. کویین‌تیوس، س. کورنلیوس و س. والریوس به این مقام منصوب شدند.

(۲) دراین‌سال، پولی‌دوروس فرسی،حکمران تسالی، به دست برادرزاده‌اش آلکساندروس ـکه وی‌را واداشت تا سرحد مستی بنوشد ـ مسموم‌گردیده هلاک‌شد.

قدرت به برادرزاده ـ آلکساندروس ـ رسید که ۱۱ سال پادشاهی کرد. این مرد که قدرت مطلقه را با خشونت غصب کرده بود، وقتی بر تاج و تخت دست یافت، دست از ارتکاب به جنایت نکشید. حاکمان پیشین به واسطه‌ی پیش‌گرفتن رفتاری نیک و شایسته نسبت به عموم، توانسته بودند خود را در دل مردم جای دهند[2]؛ در مقابل، حکومت ظالمانه و بی‌رحمانه‌ی آلکساندروس، موجب انزجار جملگی مردم از وی شد.

(۳) به خاطر ظلم و تعدی‌های او، تعدادی از لاریسی‌ها که به واسطه‌ی نژاد اشرافی‌شان، نام آلوئاد[3] را بر خویش داشتند طرح توطئه‌ای را در انداختند تا وی را

---

[۱]. دوریس (Douris)، از شاگردان تئوفراست (Théophraste)، مرگ پدر فیلیپ دوّم ـ آمینتاس سوّم ـ را به عنوان نقطه‌ی آغاز نگارش اثر خویش برگزید.

[۲]. در واقع، پولی‌فرون (Polyphron)، که پیش از این حاکم این سرزمین بود، فرمانروایی مستبد بوده است. درباره‌ی آلکساندروس ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۵، ۴، ۳۵)

3. Aleuades

از قدرت به زیر کشند. آن‌ها لاریسا را ترک گفتند و خود را به مقدونیه رساندند و پادشاه آلکساندروس را متقاعد ساختند که برای بیرون کردن این جبار، به آن‌ها یاری برساند.

(۴) هنگامی که آن‌ها این چنین سرگرم بودند، آلکساندروس فرسی که از آن‌چه برای وی تدارک دیده می‌شد، آگاه شده بود، سربازان را برای جنگ بسیج کرد؛ نقشه‌اش، جنگیدن در مقدونیه بود. امّا شاه مقدونیه که تبعیدیان لاریسا را درکنار خویش داشت بر رقیبانش پیش‌دستی کرد و با سپاهش به لاریسا رسید؛ پس از گشودن دروازه‌ها توسط لاریسیان، وارد باروها شده و تمام شهر را غیر از ارگ اصلی آن تصرف کرد.

(۵) سپس ارگ را به محاصره‌ی خویش درآورد و همچنین شهر کرانون را تصرف کرد؛ او به تسالیان وعده داده بود که این دو شهر را به آن‌ها واگذار خواهد کرد، ولی بی‌آن‌که از این ننگ، نگرانی به خود راه دهد، ساخلوهای زیادی در آن‌جا مستقر ساخت و شهرها را برای خویش، نگهداشت. آلکساندروس فرسی نیز که از هر طرف به محاصره درآمده بود هراسناک به فرس بازگشت. چنین بود وضع امور در تسالی.

۶۲. (۱) در پلوپونز، لاسدمونیان، پولی‌تروپوس[1] را به آرکادی گسیل داشتند؛ این فرمانده هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت از میان شارمندان و پانصد تبعیدی از آرگوس و بئوسی را تحت فرمان خویش داشت. او خود را به اورخومن آرکادی رسانید و آن‌جا را به خوبی تحت مراقبت خویش درآورد: اورخومن شهر ارزشمندی برای اسپارت بود.

(۲) لیکومدس مانتینه‌ای - رزم‌آرای آرکادیایی[2] - در این زمان نیروهایی به تعداد ۵ هزار تن را که «سپاهیان زبده»[3] خوانده می‌شدند، با خود همراه کرد و به

---

[۱]. (Polytropos) درباره‌ی او؛ ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۵، ۵، ۱۱)

[۲]. در رأس اتحادیه‌ی آرکادیان، تنها یک رزم‌آرا قرار می‌گرفت که می‌توانست دگربار انتخاب شود.

[۳]. (Troupes d'élite)؛ بی‌گمان «سپاهیان زبده»، «اپاری‌توآ»هایی (Les Éparitoi) هستند که گزنفون در ←

اورخومن وارد شد. لاسدمونیان، سپاه را از شهر خارج ساخته و جنگ سختی درگرفت[1]: فرمانده لاسدمونیان و همچنین حدود ۲۰۰ تن از سربازان در آن‌جا هلاک شدند؛ سایرین تا شهر مورد تعقیب قرار گرفتند.

(۳) آرکادیان، به رغم پیروزی، باز هم از قدرت اسپارت می‌هراسیدند؛ آنان گمان می‌کردند آنقدر قدرتمند نیستند که بتوانند جنگ علیه لاسدمونیان را به تنهایی ادامه دهند. از این‌روی آرگوسیان و الیدیان[2] را به خود ملحق کرده و در بادی امر نمایندگانی را به آتن فرستادند تا اتحادشان را علیه اسپارت خواستار شوند؛ ولی چون درخواست‌شان بی‌پاسخ ماند نمایندگانی را به تب روانه و تباییان را علیه لاسدمونیان، با خویش متحد ساختند.

(۴) بئوسیان بی‌درنگ سپاهی را راهی ساختند؛ آنان نیروهای کمکی ارسالی توسط لوکرین‌ها و فوسیدیان را نیز با خود همراه کردند و وارد پلوپونز گردیدند. بئوتارک‌ها، اپامی‌نونداس و پلوپیداس بودند؛ در واقع سایر بئوتارک‌ها، به میل خویش، فرماندهی را به این دو مرد ـ که برهوش و شجاعت آن‌ها واقف بودند ـ واگذار کردند.

(۵) پس از ورود به آرکادی؛ تمامی نیروهای آرکادیایی، الیدی، آرگوسیایی و دیگر متحدین به آن‌ها پیوستند. سپاهی که گردهم آمده بود مشتمل بر بیش از پنجاه‌هزار تن[3] بود؛ سران به تبادل‌نظر پرداختند و بر آن شدند[4] که حتی بر شهر

کتاب هفتم تاریخ یونان خویش (۴، ۲۲) از آن‌ها سخن می‌راند. سپاهی دائمی که یکی از نیروهای حکومت مرکزی را تشکیل می‌دادند. دیودور تنها منبع ماست که اطلاعاتی را در خصوص شمار این «اپاری‌توآ»ها به دست می‌دهد (ر.ک به: ۶۷، ۲).

[۱]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۵، ۱۳ ـ ۱۴)

[۲]. ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان (۶، ۵، ۲۳)

[۳]. پلوتارک ارقام دیگری را به دست می‌دهد: چهل‌هزار (زندگی‌نامه‌ی آژزیلاس، ۳۱، ۱)، ۶۰هزار (زندگی‌نامه‌ی پلوپیداس، ۲۴، ۲). دیودور، خود، رقم دوّم را (در بند ۸۱، ۲) ارائه می‌دهد.

[۴]. برپایه‌ی نظر گزنفون، بئوسیان مردّد بودند (تاریخ یونان، ۶، ۵، ۲۳ ـ ۲۵). پافشاری متحدین آن‌ها و خیانت کاریه لازم بود تا آن‌ها موافقت خویش را اعلام دارند.

اسپارت هجوم برده، لاکونی را غارت کنند[۱].

۶۳. (۱) لاسدمونیان بیشتر جوانان خویش را در جنگ لوکتر از دست داده بودند، تلفات سنگینی را در شکست‌های دیگر متحمل شده و می‌توان گفت دست روزگار آن‌ها را تا آن‌جایی تنزل داده بود که غیر از مشتی سرباز متعلق به طبقه‌ی شارمندان، چیز دیگری دراختیار نداشتند؛ وانگهی بخشی از متحدینشان آن‌ها را رهاکرده و دیگر متحدین نیز به واسطه‌ی همین دلایل از نفرات بی‌بهره بودند؛ این امر آن‌ها را در ناتوانی کامل قرار می‌داد: درنتیجه ناچار شدند که از آتنیان تقاضای کمک کنند؛ از همان آتنیانی که سی جبار را بر آن‌ها تحمیل کرده بودند و مانع آن‌ها در بنای حصار دورادور شهرشان شدند و تا آن‌جا پیش رفتند که می‌خواستند شهر را کاملاً ویران ساخته، آتیک را به چراگاهی مبدّل سازند.

(۲) امّا هیچ چیز بیش از نیاز و تقدیر، توانا نیست و این‌ها بودند که لاسدمونیان را وادار ساختند به سوی دشمنان خونی خویش، دست یاری دراز کنند[۲]. با این حال، امیدشان به یأس تبدیل نشد، زیرا مردم آتن، مردمی بخشنده و بزرگوار بودند[۳]: بی‌آن‌که از قدرت تب واهمه‌ای داشته باشند بر آن شدند با تمامی نیروهایشان به یاری لاسدمونیانی بشتابند که تهدید به بردگی شده بودند. بی‌درنگ فرماندهی را به ایفی‌کرات واگذار و همان روز وی را با افرادی که توانایی جنگیدن داشتند، اعزام کردند. آن‌ها ۱۲ هزار تن بودند؛ سربازان ایفی‌کرات آکنده از شورواشتیاق بودند و وی سربازانش را با شتاب بسیار به پیش برد.

(۳) با این حال دشمن، اردویش را در مرز لاکونی برپا داشته بود و لاسدمونیان نیز با تمامی نیروهایشان اسپارت را ترک گفتند تا به رویارویی آن‌ها

۵

---

[۱]. تاریخی که دیودور ارائه می‌دهد (۳۶۹ ـ ۳۶۸ پ.م) نادرست است: لشکرکشی در طی زمستان سال ۳۷۰ ـ ۳۶۹ پ.م روی‌داده است. ر.ک به: پوزانیاس (۴، ۲۷، ۹).

[۲]. بی‌گمان فرستادگان اسپارتیان، در آن زمان در آتن حضور داشتند، ولی پیمان پس از درگیری‌ها در اطراف اسپارت، منعقد شده است (ر.ک به: گزنفون، تاریخ یونان، ۶، ۵، ۳۳ ـ ۴۹) و ایفی‌کرات زمانی رهسپار شد که اشغال‌گران، لاکونی را تخلیه کرده بودند.

[۳]. این توضیح مثال خوبی است برای نشان دادن گرایش دیودور، به جایگزین کردن اندیشه‌ی تاریخی با سیمای اخلاق‌گرایی.

روند: آنان از حیث شمار اندک، امّا از توان روحی بالایی برخوردار بودند.

(۴) اپامی‌نونداس متوجه شد که نفوذ به سرزمین لاسدمونیان دشوار است: او اندیشید که از اجتماع چنین سپاه بی‌شماری برای تصرف آن هیچ طرفی نخواهد بست، از این روی تصمیم گرفت آن را به چهاریگان تقسیم کند تا از نقاط مختلف وارد (این سرزمین) شوند[1].

۶۴. (۱) اوّلین یگان که از بئوسیان تشکیل شده بود راه شهر سلازیا[2] را در پیش گرفت و ساکنینش را وادار ساخت اردوی لاسدمونیان را رها کنند.

(۲) آرگوسیان از مرز تژه وارد شدند و با ساخلویی که از گذرگاه مراقبت می‌کرد جنگ کردند. آن‌ها فرمانده ساخلو ـ آلکساندروس اسپارتی ـ و حدود دویست تن را که در بین‌شان، تبعیدیان بئوسی نیز حضور داشتند، از پای درآوردند.

(۳) سوّمین یگان سپاه، مشتمل بر آرکادیان، بیشترین تعداد سربازان را دراختیار داشتند. این یگان، «اسکیری‌تید»[3] را که ایس‌خولاس[4] ـ مردی شجاع و با هوشی بی‌نظیر ـ از آن محافظت می‌کرد و دارای سپاهیان چشمگیری نیز بود، به اشغال خویش درآورد. ایس‌خولاس سرباز فوق‌العاده‌ای بود که کارنمایان قهرمانانه‌ای را تحقق بخشید که سزاوار است در خاطر آیندگان جاودان شود.

(۴) وی می‌دانست که مرگ در انتظار تمامی کسانی است که در جنگ شرکت خواهند جست، زیرا دشمن از حیث شمار برتر است؛ او براین عقیده بود که رهاکردن نگهبانی این معبر برای اسپارت شرم‌آور و ننگین است، ولی زنده نگهداشتن سربازانش هم خدمت به میهن خواهد بود؛ او موفق گردید در یک چشم و هم‌چشمی و با سرمشق گرفتن از کار درخشان و شجاعانه‌ای که پیش از این در

---

[۱]. همچنان که گزنفون (۶، ۵، ۲۲ ـ ۲۳) اشاره می‌کند، جملگی متفقین در بخش جنوب شرقی آرکادی (۶۲، ۵) گردهم آمدند. این منطقه تنها از طریق یک راه با اسپارت ارتباط داشت.

[۲]. (Sellasia) یا پالایوگولاس (Palaiogoulas) واقع بر کرانه‌ی راست اوی‌نوس (Oinous)؛ ر.ک به: پریچت، جستارهایی در جغرافیای تاریخی باستان، جلد اوّل (نبرد سلازیا در ۲۲۲ پ.م)، صص ۵۹ ـ ۷۰ از متن لاتین.

3. Sciritide

4. Ischolas

ترموپیل، پادشاه لئونیداس محقق ساخته بود؛ برای این دو تکلیف مغایر با هم، راه‌حلی پیدا کند.

(۵) او جوان‌ترین سربازان را از دیگران جدا کرد و آن‌ها را به اسپارت بازفرستاد تا در راه میهن جان‌فشانی کنند؛ خود به همراهی مسن‌ترین سربازان در مقرّش باقی‌ماند و پیش از آن‌که به محاصره‌ی آرکادیان درآید و همراه با تمامی سربازانش هلاک شود، شمار زیادی از دشمنان را به خاک هلاک انداخت[1].

(۶) الیدیان که چهارمین یگان را تشکیل می‌دادند از منطقه‌ای که هیچ‌گونه خطری آن‌را تهدید نمی‌کرد عبور کرده، به سلازیا رسیدند. در واقع، این مکان محل ملاقاتی بود که برای تمامی نیروهای مهاجم تعیین شده بود. وقتی تمامی نیروها در سلازیا گردهم آمدند، با غارت و به آتش کشاندن مزارع به سوی اسپارت راهی شدند.

۶۵. (۱) لاسدمونیان که به مدّت پانصد سال لاکونی را از هر ویرانی مصون نگه داشته بودند[2]، اکنون نمی‌توانستند ویرانی آن را توسط دشمن برتابند. خشم سراسر وجودشان را فراگرفت؛ می‌خواستند شتابان از شهر خارج شوند که پیران، آنان را از دور شدن زیاد از شهر برحذر داشتند تا شهر در معرض یورش قرار نگیرد: آن‌ها را متقاعد کردند که در شهر بمانند تا امنیت آن را تأمین کنند.

(۲) در این بین، اپامی‌نونداس از «تای‌ژت»[3] عبور کرد، به اوروتاس[4] رسید و سعی کرد به رغم جریان رودخانه، که به خاطر زمستان تند شده بود، از آن عبور کند. وقتی لاسدمونیان دیدند که به‌خاطر مشکلات عبور از رودخانه، آشفتگی در سپاه رقیب پدیدار شده، از این فرصت برای یورش بهره جستند. آنان، زنان و فرزندان و پیران را در شهر گذارده تا از اسپارت پاسداری کنند و تمامی افراد واجد شرایط را

[۱]. گزنفون داستانی کاملاً متفاوت را ارائه می‌دهد. ایس‌خولاس با ماندن در اویون (Oion) به جای پیش‌روی به سوی گردنه، اشتباهی مرتکب شد و بخشی از سپاهیانش مرکب از نئوداموده‌ها و تبعیدیان تژه، رهایش کرده، گریختند.

[۲]. پلوتارک (آژزیلاس، ۳۱، ۱) نیز چنین نظری دارد.

3. Taygéte 4. Eurotas

برای جنگ آراستند؛ سپاهشان به رویارویی دشمن شتافت و این یورش ناگهانی، هنگام عبور از رودخانه، تلفات سنگینی را در پی داشت[1].

(۳) امّا بئوسی‌ها و آرکادیان به دفاع از خویش برخاستند و سعی کردند به لطف برتری نفرات، رقبایشان را به محاصره درآورند. اسپارتیان که افراد زیادی را از دم تیغ گذرانده بودند در این حال، به شهر عقب نشستند: آن‌ها شجاعت خویش را به شیوه‌ای درخشان نشان دادند.

(۴) به دنبال آن، اپامی‌نونداس با تمامی نیروهایش، شهر را مورد هجوم وحشتناکی قرارداد[2]: برتری موقعیت، دفاع را برای اسپارتیان تسهیل می‌کرد و آنان شمار زیادی از متجاوزین بی‌باک را به هلاکت رساندند، ولی عاقبت فشار محاصره‌کنندگان بسیار شدید شد؛ در آغاز این مرحله‌ی جدید، آنان می‌پنداشتند که اسپارت را در جنگی سخت به تصرف خویش درآورده‌اند، امّا سربازان یورش برنده، کشته یا زخمی می‌شدند. این امر اپامی‌نونداس را وادار کرد شیپور عقب‌نشینی را به صدا درآورده، سربازانش را فراخواند. او به شهر نزدیک شد تا اسپارتیان را مجبور به جنگی منظم نماید یا از آن‌ها بخواهد که آشکارا ضعف نظامی‌شان را بپذیرند.

(۵) اسپارتیان به وی پاسخ دادند که جنگ تمام‌عیار را، زمانی که مناسب تشخیص دهند، آغاز خواهند کرد و اپامی‌نونداس از شهر دور شد. او لاکونی را کاملاً غارت کرد و پس از به چنگ آوردن غنایم بی‌شمار، به آرکادی عقب نشست.

(۶) پس از آن، آتنیان که خیلی دیر مداخله کرده بودند، بی‌آنکه عمل شایان ذکری را تحقق بخشند به آتیک بازگشتند. در این بین لاسدمونیان از متحدین خویش

---

[۱]. تمامی روایت‌هایی که درباره‌ی عبور از رودخانه دراختیار داریم، با هم متناقض‌اند. برپایه‌ی نظر گزنفون (۶، ۵، ۲۷ ـ ۳۰) اپامی‌نونداس به راحتی و بدون دغدغه از اوروتاس به آمیکله وارد شد. برپایه‌ی نظر پلوتارک (آژزیلاس، ۳۲، ۲)، رودخانه، از آن‌جا که بالا آمده و جریان تندی داشت برای عبور دشوار بود ولی جنگی روی‌نداد. پولی‌ین (۲، ۱، ۲۷) به نبردی اشاره می‌کند.

[۲]. برپایه‌ی نظر گزنفون (۶، ۵، ۳۰ ـ ۳۱) نبردی برای اسپارت روی‌نداد و به ویژه پلوتارک (آژزیلاس، ۳۱ ـ ۳۲) بی‌آن که شهری آمادگی ایستادگی را نشان دهد، از زنان پریشان و مضطرب و انجام توطئه‌ای سخن به میان می‌آورد.

نیروی کمکی‌ای مشتمل بر چهارهزار سرباز دریافت داشتند. همچنین سپاهشان را با هزار تن از بردگان حکومتی اسپارتی، که به تازگی آزادکرده بودند[1] و با دویست تن تبعیدی بئوسی، کامل کردند؛ همچنین نیروهای زیادی را ازشهرهای مجاورفراخوانده و این چنین سپاهی دراختیار گرفتند که یارای ایستادگی در برابر دشمن را داشت.

آنان این سپاه را تحت یگان واحدی نگاه داشته و وادار به تمرین‌های نظامی کردند. اعتماد به نفس‌شان روزبه‌روز بیشتر شد و خود را برای نبردی تمام‌عیار آماده ساختند.

۶۶. (۱) سرشت اپامی‌نونداس وی را به سوی اهداف بزرگی می‌کشاند و او کسب افتخاری عظیم را در سرمی‌پروراند؛ وی به آرکادیان و دیگر متحدین‌اش اندرز داد تا مِسِن را از نو بنا کنند؛ لاسدمونیان این شهر را در زمان‌های دور ویران ساخته بودند و موقعیت آن، اکنون در جنگ علیه اسپارت به کار می‌آمد. جملگی موافقت کردند؛ او به جستجوی مسنیانی که در قید حیات بودند، پرداخت و از تمام کسانی که مایل بودند شارمند آن‌جا گردند، ثبت‌نام کرد و بدین‌سان مسن را دگربار بازسازی و آن را ازکوچ‌نشینان زیادی پرکرد. وی زمین را از طریق قرعه‌کشی، بین آن‌ها تقسیم کرد، بناهایی را دگربار در این سرزمین ساخت و حیات را به یکی از شهرهای مهم یونانی بازگرداند؛ این امر ارج و احترام همگان را برای وی به ارمغان آورد.

(۲) چون مِسِن چندین بار کاملاً اشغال و ویران شد؛ فکر می‌کنم شایسته است، تاریخ آن را از آغاز به اختصار شرح دهیم[2]. در زمان‌های کهن این شهر، تا زمان جنگ تروا، به اخلاف نله[3] و نستور[4] تعلق داشت، پس از آن تا زمان بازگشت

[۱]. برپایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۶، ۵، ۲۸ ـ ۲۹) اسپارتیان تنها به هیلوت‌ها آزادی بخشیدند که این‌ها نیز به جرگه‌ی اسپارتیان درآمدند؛ این چنین بیش از ۶ هزار داوطلب حاضر شدند.

[۲]. روایت مفصلی از تاریخ مسن در کتاب چهارم (Periégése) پوزانیاس وجود دارد.

۳. (Nélée)؛ پسر تیرو و پوزئیدون. وی که با برادرش پلیاس بر سر زمامداری اختلاف پیدا کرد به مسن تبعید شد و در آن‌جا، شهر pylos را بنانهاد. در سرگذشت هراکلس، نله به بهانه‌ی این که حاضر به تطهیر هراکلس، در مورد قتل ایفی‌توس، نشد هراکلس به جنگ او رفت و یازده پسر وی را، به جزء نستور، از پای درآورد.

۴. (Nestor)؛ کوچک‌ترین پسر نله و تنها کسی که از کشتار هراکلس جان سالم به دربرد. او به لطف آپولون ←

هراکلیدها، به اورست پسر آگاممنون و اخلافش تعلق گرفت؛ پس از بازگشت هراکلیدها، هنگام تقسیم، مسنی به دست کرس‌فونتس[1] افتاد؛ جانشینان او برای مدتی براین شهر حکومت کردند. بعدها جانشینان کرس‌فونتس فرمانروایی براین شهر را ازکف داده و لاسدمونیان، صاحبان این سرزمین شدند.

(۳) سپس بعد ازکشته شدن تلکلوس[۲] ـ شاه لاسدمونیان ـ در میدان جنگ، پیکار مسنیان با لاسدمونیان، با شکست مسنیان پایان گرفت[۳].

می‌گویند این جنگ بیست سال به طول انجامید[۴]، زیرا لاسدمونیان سوگند خورده بودند پیش از تصرف مسن، به اسپارت بازنگردند. در این زمان، آن‌هایی را که پارتنی[5] می‌نامند پدیدار شدند؛ آنان شهر تارنت را بنا کردند. بعدها مسنیان که تحت انقیاد لاسدمونیان درآمده بودند توسط آریستومنس[6] تحریک به شورش علیه اسپارت شدند[7]؛ وی در دوره‌ای که اسپارت تیرته شاعر[8] را ـ که آتن به آن‌ها وانهاده بود ـ به عنوان سرکرده دراختیار داشت، ضربات زیادی را بر پیکر اسپارت وارد آورد.

(۴) برخی دیگر، برعکس، براین عقیده‌اند که آریستومنس در دوره‌ی جنگ

←

که عمر برادرانش را به او بخشید، عمر درازی کرد. بنابر روایت ایلیاد و اودیسه، نستور پیرمرد حکیمی بود که از دلاوران میدان جنگ و ماهرترین افراد شوری محسوب می‌شد؛ وی بر پیلوس سلطنت می‌کرد. پس از تصرف تروا، نستور یکی از معدود قهرمانانی بود که صحیح و سالم به پیلوس بازگشت.

[۱]. (Cresphontès)؛ ر.ک به: پوزانیاس (۴، ۳، ۳؛ ۴، ۴، ۱ ـ ۳)

[۲]. برای اطلاع بیشتر: ر.ک به: پوزانیاس (۴، ۴، ۳) و (۴، ۵، ۱ ـ ۱۳، ۷).

[۳]. دیودور اشتباهی مرتکب می‌شود؛ لاسدمونیان تنها پس از جنگی که مرگ تلکلوس (Téléclos) را برای ایشان به همراه داشت، بر این سرزمین سیطره یافتند. (ر.ک به: ۶۶، ۲ ـ ۳)

[۴]. مورخان باستان برای این جنگ تاریخ‌های متفاوتی ارائه می‌دهند(۷۷۰ ـ ۷۵۰، ۷۵۷ ـ ۷۳۶، ۷۴۴ ـ ۷۲۴، ۷۳۵ ـ ۷۱۵ پ.م)؛ روی‌دادهای گوناگون مانند عدم شرکت مسنیان در بازی‌های المپیک و تاریخ بنای تارنت، تاریخ زمانی پایین‌تر را تأیید می‌کند.

5. Parthénien

6. Aristoménès

[۷]. ر.ک به: پوزانیاس (۴، ۱۴، ۴ ـ ۲۳، ۴). به طور معمول زمان وقوع جنگ دوّم را از ۶۶۹ تا ۶۵۷ پ.م درنظر می‌گیرند.

8. Tyrtée

بیست ساله می‌زیسته است؛ آخرین جنگ میان دو ملّت، پس از زمین‌لرزه‌ی بزرگی روی داد که تقریباً تمام اسپارت را به ویرانه‌ای تبدیل و آن را خالی از سکنه گردانید[1]: در این زمان، مسنی‌هایی که از زلزله جان سالم به دربرده بودند، ایتوم را با یاری بردگان حکومتی اسپارتی، که در شورش‌شان پس از نابودی مسن شرکت جسته بودند، بنا کردند.

(۵) مسنیان که در تمامی جنگ‌ها، شکست و تیره‌بختی نصیبشان می‌شد، عاقبت محروم از خانه و کاشانه، در نوپاکت مستقر شدند: آتنیان این شهر را به آن‌ها داده بودند تا در آن‌جا ساکن شوند. برخی دیگر به سفالونی پناه بردند و برخی دیگر در مسین، واقع در سیسیل، که نامش از آن‌ها گرفته شده است، مستقر شدند.

(۶) سرانجام در دوره‌ای که ما از آن سخن می‌رانیم، به پیشنهاد اپامی‌نونداس، که مسنی‌ها را از اطراف و اکناف فراخوانده بود، تباییان، مسن را بنا و سرزمین اجدادی‌شان را به آن‌ها واگذار کردند. این‌گونه بود فرازونشیب‌هایی که مسن از سرگذراند.

۶۷. (۱) تباییان آن‌چه راکه ما اکنون به تفصیل بیان کرده‌ایم، در هشتادوپنج روز[2] تحقق بخشیدند و پس از آنکه ساخلوی قدرتمندی را در آن‌جا گذاردند به سرزمین خویش بازگشتند. لاسدمونیان خود را به شیوه‌ای غیرمنتظره، از حضور دشمن خلاصی بخشیدند؛ آنان بزرگان و صاحب منصبان اسپارتی را به عنوان نماینده به آتن فرستادند[3] و درباره‌ی سیادت بر یونان توافقی را مرعیٰ داشتند: آتنیان بر دریا و لاسدمونیان برخشکی فرمان خواهند راند. آنگاه آنان سیادتی مشترک را ـ در هر زمینه ـ به دو شهر واگذار کردند[4].

(۲) در این حال، آرکادیان، با رأی‌گیری، لیکومِدِس را به عنوان رزم‌آرا

[۱]. دیودور زمین‌لرزه‌ی بزرگ ۴۶۴ پ.م را (در کتاب ۱۱، ۶۳) به تفصیل شرح می‌دهد.

[۲]. برپایه‌ی نظر پلوتارک (آژزیلاس، ۳۲، ۸) در سه ماه.

[۳]. درباره‌ی اعزام گروه دوم نمایندگان؛ ر.ک به: گزنفون: (۷، ۱، ۱ ـ ۱۴).

[۴]. برپایه‌ی نظر گزنفون (تاریخ یونان، ۷، ۱، ۱۴) هر ملتی به مدت پنج روز و به صورت نوبتی، برتری و سیادت را از آن خویش می‌ساخت.

برگزیده، نیروهایی را که زبده می‌خواندند و شمارشان ۵۰۰۰ تن بود، به وی سپرده و علیه پالنه لاکونی [۱] لشکرکشیدند [۲].

آن‌ها به زور این شهر را تصرف کردند، ساخلویی را که لاسدمونیان در آن‌جا برپای داشته بودند ـ شمار سربازانش بیش از ۳۰۰ تن بود ـ نابود کرده، شهر را به بردگی کشاندند، مزارع را غارت کردند و موفق شدند پیش از رسیدن نیروهای کمکی لاسدمونیان، به خانه‌های خویش بازگردند.

(۳) تسالیان، به نوبه‌ی خویش، از بئوسیان، خواستند شهرهایشان را آزاد کرده و جبارگری آلکساندروس فرسی را سرنگون سازند؛ باری، بئوسیان، پلوپیداس را با سپاهی به تسالی گسیل داشتند. او دستور داشت امور تسالیان را به گونه‌ای سروسامان دهد که منافع بئوسی را به بهترین شکل، تأمین کند.

(۴) پلوپیداس خود را به لاریسا رساند و دریافت که آکروپول شهر توسط ساخلویی از نیروهای آلکساندروس مقدونی اشغال شده است [۳]؛ آن را تصرف کرد، وارد مقدونیه شد و با شاه مقدونیه، آلکساندروس، پیمان اتحادی منعقد ساخت و وی نیز برادرش فیلیپ را به عنوان گروگان دراختیار وی نهاد. بدین‌سان، پس از آن که امور تسالیان را سروسامان بخشید ـ به گونه‌ای که منافع بئوسی را نیز، به عقیده‌ی وی، به بهترین نحو تأمین می‌کرد ـ به میهن خویش بازگشت.

۶۸. (۱) در این گیرودار، آرکادیان، آرگوسیان و الیدیان با توافقی مشترک بر آن شدند علیه لاسدمونیان لشکرکشی کنند. آنان نمایندگانی را به بئوسی گسیل داشته آن‌ها را متقاعد کردند تا برای تحقق این جنگ به آن‌ها ملحق شوند. بئوسیان فرماندهی را به اپامی‌نونداس و دیگر بئوتارک‌ها سپرده، سپاهی مرکب از هفت‌هزار

---

[۱]. (Paléné de Laconie)؛ براساس نظر پوزانیاس، این شهر درصد استادی بلمینا (Bélémina) و در کنار اوروتاس واقع بود و نام آن پلانا (Pellana) بوده است (ر.ک به: ۳، ۲۱، ۲ ـ ۳). گزنفون (۷، ۵، ۹) این شهر را پلنه (péllené)، می‌نامد؛ ولی در تمامی نسخه‌های خطی دیودور این شهر به صورت‌های: پالینه (Palliné)، پالنه (Paléné) و پالنه (Palléné) ضبط شده است (بافتحه‌ای در سیلاب اوّل).

[۲]. هیچ نویسنده‌ی دیگری از این لشکرکشی سخن به میان نمی‌آورد. [۳]. ر.ک به: بند ۶۱، ۴ ـ ۵

پیاده‌نظام و ششصد سواره‌نظام اعزام کردند[1]. وقتی آتنیان آگاه شدند که نیروهای بئوسی در حال پیش‌روی به سوی پلوپونز هستند، سپاهی را همراه خابریاس ـکه به عنوان فرمانده در رأس آن قرار داشت ـگسیل داشتند.

(۲) او به کورنت رسید و نیروهایش را با سربازانی که از مگار، پلنه[2] و کورنت آمده بودند، کامل کرد؛ این چنین وی، سپاهی از ده‌هزار سرباز گردهم آورد. بدین‌سان، وقتی لاسدمونیان و باقی متحدین به کورنت رسیدند؛ مجموع نیروهای گردهم آمده دست‌کم، ۲۰هزار تن بود.

(۳) آنان بر آن شدند تا در راه‌های ورودی، استحکاماتی ساخته و مانع از ورود بئوسیان به پلوپونز شوند. آن‌ها منطقه را با حصارها و خندق‌های عمیقی که از کنخره[3] تا لخایون[4] امتداد داشت به دو بخش تقسیم کردند. شمار زیاد کارگران و شوروشوق نیروها، موجب پایان یافتن کارها در اندک زمانی شد[5]: پیش از حضور بئوسیان، ساخت استحکامات در همه جا به پایان رسید.

(۴) هنگامی که اپامی‌نونداس با سپاهش پدیدار شد؛ به بررسی اطراف و اکناف پرداخت و دریافت که مناسب‌ترین مکان برای عبور، جایی است که لاسدمونیان از آن مراقبت می‌کنند. او، دشمنان را که تقریباً سه برابر بیشتر از سپاهیانش بودند دعوت کرد تا در نبردی سازمان یافته، با وی جنگ کنند. هیچ‌کس جرأت نکرد از صفوف مستحکم خارج شده، به پیش آید؛ جملگی درسنگرهای خویش پناه گرفته در آن‌جا باقی ماندند. او، دراین حال، به سوی دشمن حمله‌ور شد.

(۵) از همه جا، یورش به سختی پی‌گرفته می‌شد، امّا شدیدترین یورش متوجه لاسدمونیان بود؛ جایی که آسان‌ترین مکان برای نفوذ بود و کمترین مراقبت از آن به عمل می‌آمد.

---

[۱]. دومین یورش به پلوپونز، احتمالاً به تابستان ۳۶۹ پ.م بازمی‌گردد.

[۲]. (Pellène) شهری از آخایی، نزدیک سی‌سیون.

3. Kenchrées

4. Léchaion

[۵]. دیودور تنها کسی است که ما را از این کارهای بزرگ آگاه می‌سازد. کنخره و لخایون دو بندر کورنت هستند. اوّلی بر خلیج سارونیک و دوّمی بر خلیج کورنت واقع شده است.

دو طرف نبرد با شور به هم آوردی با یکدیگر پرداختند؛ اپامی‌نونداس که نیروهای زبده‌ی تبایی را دراختیار داشت بـه سختی توانست از پس نیروهای لاسدمونی برآید؛ وی خط دفاعی راکه از آن مراقبت می‌شد در نوردید و سپاه را از تنگه‌ای عبور داده، وارد پلوپونز شد[1]. هیچ یک از کارهای نمایان پیشینش، برتر از آن چه که وی در این موقعیت انجام داد، نبود.

۶۹. (۱) او مستقیماً به تره‌زن[2] و اپیدور[3] راهی شد؛ سرزمین‌های‌شان را ویران ساخت ولی نتوانست شهرها را تصرف کند، زیرا ساخلوهای مهمی از آن‌ها دفاع می‌کردند. هراسی که وی در سی‌سیون، فلیونت[4] و دیگر شهرها ایجاد کرد، موجب شد این شهرها در رکاب او قرارگیرند. آنگاه به کورنت لشکرکشی کرد؛ کورنتیان در خارج از شهر به نبرد پرداختند، ولی او پیروزی را از آن خود کرده، به تعاقب آن‌ها پرداخته و آنان را به درون باروها عقب راند؛ بئوسیان به‌خاطر این پیروزی به وجد آمده و برخی از آن‌ها با بی‌خردی و گستاخی، به زور از دروازه عبور کرده، به شهر درآمدند.

کورنتیان، هراسان به خانه‌هایشان پناه بردند، امّا خابریاس، رزم‌آرای آتنی، به شیوه‌ای بخردانه و شجاعانه واکنش نشان داد؛ او بـه مقاومت در برابر آن‌ها پرداخت، بئوسیان را از شهر بیرون راند و شمار زیادی از آن‌ها را از دم تیغ گذراند.

(۲) هماوردی، با شور و حدّت، ادامه داشت: بئوسیان تمامی سپاهیانشان را برای جنگ آراستند و علیه کورنت، یورشی سهمگین را آغاز کردند؛ خابریاس، آتنیان را با خویش همراه و آن‌ها را از شهر خارج کرد، بربلندی‌ها سنگر گرفت و دل

---

[۱]. روایت عبور از تنگه با روایتی که گزنفون (تاریخ یونان، ۷، ۱، ۱۵ ـ ۱۷) به دست می‌دهد، بسیار متفاوت است. گزنفون روایت می‌کند که اپامی‌نونداس هنگام جایگزین شدن نگهبانان به ناگاه بر آن‌ها یورش برد و با اسیر کردن فرمانده‌ی لاسدمونی، تنگه را فتح کرد. امّا، برعکس، دیودور روایت می‌کند که اسپارتیان در جنگی رودررو شکست خورده و اپامی‌نونداس به زور و جبر توانست گذرگاه را بگشاید. دیودور با تغییر این رویداد به کاری نمایان از سوی اپامی‌نونداس، آن را به گونه‌ای نمایشی جلوه می‌دهد.

2. Trézéne

3. Épidaure

[۴]. اشتباه است: فلیونت به اسپارت وفادار مانده‌بود.

استوار و ثابت قدم در انتظار حمله‌ی دشمن ماند.

(۳) بئوسیان به نیروی جسمانی خویش و تجربه‌ای که از جنگ‌های پی‌درپی به‌دست آورده بودند، دل استوار بودند: آنان براین امید بودند که آتنیان را به بردگی کشند، امّا خابریاس با بهره‌گیری از موقعیت، به جنگ پرداخت و از شهر نیز به خوبی دفاع کرد؛ وی متجاوزین را کشته یا زخمی کرد.

(۴) بئوسیان، پس از آن‌که تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد آمد، بدون آن‌که از جنگ، کمترین نتیجه‌ای عایدشان شود، عقب‌نشینی کردند[1]. این چنین، خابریاس به پاس شجاعت و توانایی‌اش در فرماندهی توانست خود را از چنگ دشمن برهاند.

۷۰. (۱) دوهزار سلتی و ایبری‌یایی، سیسیل را ترک کرده[2]، به سوی کورنت سرازیر شدند؛ دنیس جبار آن‌ها را به یاری لاسدمونیان فرستاده، مواجب پنج‌ماه را به آنان داده بود. یونانیان که می‌خواستند آن‌ها را محک بزنند، آنان را در صف نخست نبرد جای دادند: آنان شجاعت خویش را در درگیری‌ها و نبردها نمایان ساختند و تلفات سنگینی بر بئوسیان و متحدین آنها وارد آوردند.

به این ترتیب، خبره‌گی و شجاعت بی‌نظیرشان برهمگان آشکار شد و خدمات زیادی را به انجام رسانیدند؛ وقتی در پایان تابستان به سوی سیسیل رهسپار شدند، لاسدمونیان به آن‌ها نشان افتخار ارزانی داشتند.

(۲) بعد از آن، فیلیس‌کوس به وسیله‌ی اردشیر پادشاه به مأموریت فرستاده شد و به سوی یونان رهسپار شد: او یونانیان را دعوت کرد که به جنگ‌ها پایان داده،

[۱]. این روایت (نبرد در مقابل کورنت) با آن چه که گزنفون بیان کرده است، بسیار تفاوت دارد (۷، ۱، ۱۸ - ۱۹). برطبق روایت گزنفون تباییان وارد کورنت نشدند و مسئله‌ی خابریاس مطرح نبوده است؛ نزاع ساده‌ای میان تباییان و کورنتیان درگرفت که برتری از آن کورنتیان بود. برعکس دیودور رویداد نمایشی را با زرق‌وبرق تعریف می‌کند و کارهای نمایان خابریاس را برجسته می‌کند. اگر شیوه‌ی گزنفون و دیودور را در روایت کل این لشکرکشی قیاس کنیم درمی‌یابیم که گزنفون این لشکرکشی را به رشته‌ای از رویدادهای بدون دستاورد و افتخار تقلیل می‌دهد، حال آن‌که دیودور وقایعی پیچیده و غیرمنتظره را مجسم می‌سازد و به نشان دادن اعمال مردان بزرگ در هنگامه‌ی نبرد خرسند می‌گردد.

[۲]. ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۷، ۱، ۲۰)

صلحی همگانی را منعقد سازند[1].

جملگی با خرسندی از این پیام استقبال کردند، ولی تباییان از آن روی گرداندند، زیرا بر آن شده بودند بئوسی را کاملاً متحد و تحت اتحادیه‌ای قبیله‌ای، دراختیار خویش گیرند. فیلیس‌کوس از صلح مشترک چشم‌پوشی کرد و دوهزار مزدور زبده را، که مواجب آن‌ها پرداخت شده بود، به لاسدمونیان داد و خود به آسیا بازگشت.

(۳) هم زمان با این رخدادها، اوفرون سیسیونی[2]، که گستاخی و بی‌خردی‌اش همتا نداشت، سعی کرد با حمایت آرگوسیان جبارگری را فراچنگ آورد. وی در این اقدام موفق شد چهل تن از ثروتمندترین سیسیونی‌ها را نفی بلد و دارایی‌هایشان را مصادره کند. وی به‌کمک مبالغ هنگفتی که از این راه به چنگ آورد مزدورانی گردهم آورده، قدرتش را بر شهر تحمیل کرد.

۳۶۸ ـ ۳۶۷ پ.م

۷۱. (۱) هنگامی که نوزی‌ژنس[3] آرخونت آتن بود، در روم، به جای کنسول‌ها، ۴ تریبون نظامی به نام‌های ل. پاپیریوس، ل. منه‌نیوس[4]، اس. کورنلیوس و اس. سولپیسیوس برگزیده شدند.

الیدیان صدوسوّمین بازی‌های المپیک را برگزار کردند که در طی آن پیثوس‌تراتوس[5] آتنی[6] فاتح مسابقات دوومیدانی شد. در این سال، پتولمایوس

---

[۱]. درباره‌ی مجمع دلف ن.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۷، ۱، ۲۷)؛ برپایه‌ی نظر او، شکست ناشی از ضعف بئوسی نبود بلکه بر اثر ضعف مسن بوده است.

[۲]. (Euphrôn de Sicyone)، گزنفون به تفصیل به شخصیت وی می‌پردازد.او شیوه‌ای را که وی قدرت را فراچنگ می‌آورد (۷، ۱، ۴۴ ـ ۴۶)، مشکلات و مصائب سر راه وی و پایان کار و قتل او را به تفصیل شرح می‌دهد؛ (۷، ۳، ۱ ـ ۵).

3. Nausigénés

4. L.Ménénius

5. Pythostratos

[۶]. برپایه‌ی نظر آفریکانوس، او افزی بوده است.

آلوریت[1]، پسر آمینتاس[2]، برادرش آلکساندروس را به قتل رساند و سه سال بر مقدونیه حکومت کرد.

(۲) در این زمان، در بئوسی، پلوپیداس درپی آن بود که به پای افتخارات نظامی اپامی‌نونداس برسد. او به خوبی می‌دانست که اپامی‌نونداس، امور پلوپونز را، به بهترین شکل، به نفع بئوسی سروسامان داده است؛ به همین خاطر می‌خواست کسی باشد که نواحی واقع در خارج پلوپونز را تسلیم تب کند. او دوستش ایس‌منیاس را ـ که از شجاعت بی‌نظیری برخوردار بود ـ با خود همداستان کرد و عازم تسالی شد[3]. هنگام برخورد با جبار فرس، آلکساندروس، او را بی‌دلیل به همراهی ایس‌منیاس[4] دستگیر کرد و تحت مراقبت شدید قرار داد.

(۳) تباییان که از آن‌چه روی‌داده بود آزرده‌خاطر بودند، بی‌درنگ هشت‌هزار سرباز سنگین اسلحه‌ی هوپلیت و ششصد سواره‌نظام را به تسالی گسیل داشتند[5]. آلکساندروس، هراسان، فرستادگانی را به آتن روانه کرد تا از آنان تقاضای اتحاد کند. مردم آتن بی‌درنگ سی کشتی و هزار سرباز را به فرماندهی اوتوکلس رزم‌آرا، برای وی گسیل داشتند.

(۴) در حالی که اوتوکلس، هنوز در حال گذر از کنار اوبه بود، تباییان به تسالی رسیده بودند. آلکساندروس، به نوبه‌ی خویش، نیروی زمینی را گردهم آورده و دارای سواره‌نظامی پرشمارتر از سواره‌نظام بئوسی بود.

با وجود این، در آغاز، بئوسیان بر آن شده بودند نبردی را پیش گیرند که سرنوشت جنگ را رقم بزنند، زیرا به حمایت تسالیان دلگرم بود؛ امّا وقتی پی بردند

---

1. Ptolémaios l'Alorite

[۲]. با مطالب پیشین (بند ۶۰، ۳) متناقض است: آمینتاس تنها سه پسر به نام‌های آلکساندروس، پردیکاس و فیلیپ داشته است.

[۳]. پلوتارک در «زندگی پلوپیداس» به تفصیل روایت می‌کند که چگونه قهرمانش، گروگان‌های پتولمایوس را گرفت (۲۷، ۲ ـ ۴). چگونه به وسیله‌ی جبار فرس در فارسال بازداشت شد (۲۷، ۵) و چگونه به زندان افتاد (۲۸).

4. Isménias

[۵]. پلوتارک (پلوپیداس، ۲۸، ۱؛ ۲۹، ۱) فقط به این لشکرکشی و شکست اشاره دارد: روایت مفصل دیودور مانندی ندارد.

که تسالیان آن‌ها را رها کرده‌اند و آتنیان و سایر متحدین، به تقویت آلکساندروس پرداخته و سربازانشان نیز از فقدان آذوقه، نوشیدنی و سایر مایحتاج رنج می‌برند؛ بئوتارک‌های بئوسی تصمیم گرفتند به سرزمین خویش بازگردند.

(۵) آنان اردویشان را جمع کرده، از منطقه جلگه‌ای عبور می‌کردند که ناگهان آلکساندروس ـ که از فاصله‌ای نزدیک با سواره‌نظام پرشمار خویش در تعقیب آن‌ها بود ـ بر عقبه‌ی سپاه بئوسی یورش آورد.

بئوسیان بر اثر اصابت زوبین‌هایی که بر سرشان می‌بارید به خاک هلاک می‌افتادند؛ برخی دیگر به واسطه‌ی جراحات وارده، نقش برزمین می‌شدند؛ عاقبت از آن‌جا که نه راه‌پس داشتند و نه راه‌پیش و از آن‌چه که نیاز داشتند بی‌بهره بودند، دچار ناتوانی و زبونی شدند.

(۶) آن‌ها از نجات خویش ناامید شده بودند تا این‌که اپامی‌نونداس که در آن زمان، چونان سربازی ساده خدمت می‌کرد توسط سپاه به فرماندهی برگزیده شد. او بی‌درنگ افراد مجهز به سلاح‌های سبک و سواره‌نظام را با خود همراه کرده، در پیشاپیش آن‌ها قرارگرفت و برای پاسداری از عقبه‌ی سپاه راهی شد: او با مردانش، دشمنانی را که در تعقیبشان بودند به عقب رانده، امنیت کامل سربازان سنگین اسلحه‌ی (هوپلیت) حاضر در پیشاپیش سپاه را فراهم کرد.

این چنین با عقب‌نشینی و جنگیدن و آراستن سپاهیانش به شیوه‌ای ماهرانه، سپاه را نجات بخشید.

(۷) هر چه پیروزی بیشتری نصیب اپامی‌نونداس می‌شد، برشکوه و بزرگی‌اش افزوده می‌شد و در میان شارمندان و متحدین، از ارج و احترام بیشتری برخوردار می‌گشت. با وجود این، تباییان، بئوتارک‌ها را به‌خاطر لشکرکشی محکوم و جرایم سنگینی بر آن‌ها تحمیل کردند.

۷۲. (۱) بی‌گمان از خود می‌پرسیم که چرا شخصی چون وی، همچون سربازی ساده، در لشکرکشی به تسالی شرکت جسته است؛ بنابراین بایسته است توضیحی دهیم که توجیه‌گر این رفتار و عملش باشد. هنگام نبرد، نزدیک کورنت، اپامی‌نونداس صفوف لاسدمونیان را که از موضع خویش دفاع می‌کردند درهم

شکسته بود؛ ولی با آنکه می‌توانست تلفات سنگینی بر دشمن وارد آورد به این پیروزی بسنده کرد و از دامن زدن به جنگی که پیروزی را چشم‌گیرتر می‌ساخت، اجتناب کرد.

(۲) این امر کافی بود که به وی ظنین شوند که به خاطر منافع شخصی، بر لاسدمونیان رحم آورده است و آنانی که بر بزرگی‌اش رشک می‌بردند از این فرصت بهره جسته به شایعات باورکردنی دامن زدند. آنان اپامی‌نونداس را به خیانت[1] متهم و مردم خشمناک، مقام بئوتارکی را از وی سلب کردند و او را به سربازی ساده تنزل دادند و همراه سایرین اعزام کردند. او با تحقّق کارهای نمایان، شایعات علیه خویش را از اذهان زدود و مردم مقام پیشینش را به وی بازگرداندند.

(۳) اندک زمانی بعد، جنگ سختی بین لاسدمونیان و آرکادیان روی داد[2]. لاسدمونیان پیروزی درخشانی کسب کردند. از زمان شکست لوکتر، این نخستین پیروزی آن‌ها بود و شگفت‌آور می‌نمود؛ بیش از ده‌هزار آرکادیایی هلاک شدند، ولی از لاسدمونیان کسی کشته نشد.

کاهنان دودون پیش‌گویی کرده بودند که این جنگ برای لاسدمونیان «جنگی بدون سرشک» خواهد بود.

(۴) پس از این نبرد، آرکادیان از ترس یورش‌های لاسدمونیان، در مکانی مناسب شهری به نام مگاله‌پولیس[3] بنا کردند؛ آن‌ها این شهر را با متحد کردن بیست ناحیه ـ که در آن‌ها مردمانی از آرکادیان، منالیان[4] و پارهازیان[5] اقامت داشتند ـ

---

[۱]. دیودور ماجراهایی را که برای اپامی‌نونداس روی می‌دهد، پس از دوّمین لشکرکشی وی به پلوپونز بیان می‌دارد. تمامی دیگر منابع، به ویژه پلوتارک (پلوپیداس، ۲۵)، پوزانیاس (۹، ۱۴، ۷) و کورنلیوس نپوس (اپامی‌نونداس، ۸) این وقایع را در پایان اولین لشکرکشی بیان می‌کنند.

[۲]. برای اطلاع بیشتر به روایت دقیق‌تر گزنفون (۷، ۱، ۲۸ ـ ۳۲) مراجعه کنید. جنگ، بی‌گمان، در پاییز ۳۶۸ پ.م روی‌داده است.

[۳]. با وجود این، مکان مگاله‌پولیس و ویژگی باروهایش، دژی بسیار مستحکم را برای ما تداعی نمی‌کند. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: ر. مارتن، حصارهای گورتیس آرکادی، ۱۹۴۷ ـ ۱۹۴۸ م.، ص ۱۴۰ از متن لاتین.

4. Ménaliens

5. Parrhasiens

به وجود آوردند[1]. چنین بود اوضاع یونان در آن زمان.

۷۳. (۱) در سیسیل، دنیس جبار نیروهای آمادهی چشمگیری دراختیار داشت و پیبرد که کارتاژیان، به خاطر بیماری واگیری[2] که آنها را به سختی از پای درآورده و نیز به دلیل شورش لیبیاییها، یارای جنگیدن ندارند: بنابراین برآن شد علیه آنها لشکرکشی کند. چون هیچ عذر موجهی برای آغاز جنگ نداشت[3]، به دروغ ادعا کرد که پونیکهای اپیکراتی[4] به سرزمینی که تحت فرمان او بوده است، تجاوز کردهاند.

(۲) او سپاهی مشتمل بر سیهزار پیادهنظام، ۳۰۰ سوارهنظام و ۳۰۰ کشتی سه ردیف پارویی و همچنین تجهیزات لازم برای این سپاهیان را تدارک دید و سرزمینی راکه دراختیار کارتاژها بود، تصرف کرد. بیدرنگ سلینونت[5] و آنتلا را به اردوی خویش درآورد. تمامی منطقه را غارت کرده، شهراریکس[6] را تصرف و لیلیبه[7] را محاصره کرد، امّا شمار زیاد سربازانی که در شهر حضور داشتند موجب شد که وی از این محاصره دست بردارد.

(۳) دنیس با شنیدن اینکه مکان استقرار کشتیهای کارتاژیان به آتش کشیده شده، گمان کرد که کشتیهایشان به طور کامل نابود شده است و آنها را به دیدهی تحقیر مینگریست: او تنها صدوسی پاره از بهترین کشتیهای سه ردیف پاروییاش را به بندر اریکس[8] اعزام کرد و باقی کشتیها را به سیراکوز بازگرداند.

[۱]. درست است که کوچ آرکادیان، در تاریخی که دیودور بدان اشاره دارد، یعنی نیمسال دوّم ۳۶۸ پ.م، آغاز شده بود؛ امّا تصمیم به ساخت چنین شهری، چندین سال پیش از آن اتخاذ و نخستین اقدامات در این زمینه، بیگمان در ۳۶۹ پ.م آغاز شد.

[۲]. ر.ک به: بند ۲۴ [۳]. ر.ک به: بند ۱۵، ۱

[۴]. (Les Puniques de L'épicratie)؛ نامی که به ساکنین بخشی از سیسیل اطلاق میشد. این بخش از سیسیل به کارتاژ تعلق داشت.

[۵]. شهری که در غرب ساحل جنوبی سیسیل واقع بوده است.

[۶]. اریکس در دماغهی غربی سیسیل واقع بود. این شهر از پایان قرن ۵ پ.م تحت اشغال کارتاژیان بوده است.

[۷]. امروزه مارسالا نام دارد. این شهر از ۳۹۷ پ.م به تصرف کارتاژیان درآمد.

[۸]. امروزه تراپانی نام دارد.

(۴) امّا کارتاژیان که، برخلاف انتظار، دویست کشتی جنگی تدارک دیده بودند، به کشتی هایی که در بندر اریکس لنگر انداخته بودند حمله کردند. این یورش بسیار غافل‌گیر کننده بود و آن‌ها با تصرف بیشتر کشتی‌های سه ردیف پارویی بازگشتند. مدّت زمانی بعد، وقتی زمستان فرارسید، پیمان صلحی منعقد شد و دو سپاه از هم جدا شدند تابه شهرهای خویش بازگردند.

(۵) اندکی بعد دنیس بیمار شد و پس از سی‌وهشت سال حکومت درگذشت[1]؛ قدرت به پسرش دنیس رسید که مدّت ۱۲ سال جبارگری کرد[2].

۷۴. (۱) بی مناسبت نیست که دلایل مرگ این پادشاه و آن‌چه که برای او، در اواخر عمرش روی‌داد، به تفصیل عرضه داریم. دنیس تراژدی‌ای[3] را هنگام جشن لنه‌آن[4]، در آتن، به نمایش گذارد و پیروزی را از آن خود کرد. یکی از خوانندگان گروه پنداشت که اگر وی نخستین شخصی باشد که خبر پیروزی را به دنیس برساند جایزه‌ی نفیسی را به چنگ خواهد آورد و برای رسیدن به کورنت کشتی‌ای گرفت. در آن‌جا کشتی‌ای یافت که به سوی سیسیل بادبان برافراشته بود؛ بر آن سوار شد؛ بادهای مناسبی وزیدن گرفت و در اندک زمانی به سیراکوز رسید و خبر پیروزی را به وی رساند.

(۲) دنیس پاداش‌هایی به وی ارزانی داشت و خود، از فرط شادی در پوستش نمی‌گنجید؛ برای خدایان قربانی‌هایی برای سپاس‌گزاری تقدیم کرد و مجالس عیش‌ونوش و جشن‌های بزرگی برپا ساخت. او دوستانش را با سخاوت به جشن دعوت کرد؛ وقتی زمان باده‌گساری فرارسید، با شوری مفرط به عیش‌ونوش پرداخت و در می‌گساری زیاده‌روی کرد و به سختی بیمار شد.

---

[۱]. در نخستین ماه‌های سال ۳۶۷ پ.م. در وقایع‌نگاری دیودور، ترتیب زمانی رویدادها رعایت شده است، زیرا وی تاریخ شروع جبارگری دنیس را در سال‌های ۴۰۶ ـ ۴۰۵ پ.م قرارمی‌دهد. افور، مدت پادشاهی دنیس را ۴۲ سال می‌داند.

[۲]. دیودور فقط نخستین بخش پادشاهی دنیس جوان (۳۶۷ ـ ۳۵۵ پ.م) را به حساب می‌آورد. (ر.ک به: ۱۶، ۱۷)

۳. نام تراژدی (La Rançon d'Hector) بود.

4. Lénéennes

(۳) باری، پیشگویی از جانب ایزد، وی را آگاه ساخت که در آن هنگام که وی، بر بهتر از خویش پیروز شود، جان خواهد سپرد: دنیس این پیام غیبی را این‌گونه تأویل می‌کرد که منظور آن، کارتاژیان‌اند، زیرا آن‌ها را برتر از خویش می‌پنداشت. همچنین در جنگ‌های پرشماری که با آن‌ها کرده بود، عادت همیشگی‌اش براین بود که هنگام پیروزی پاپس کشیده و شکست را به میل خویش پذیرا شود تا هرگز برتر از آن‌ها نمایان نگردد.

(۴) با این حال، به رغم همه‌ی نیرنگ بازی‌هایش، نتوانست از آن‌چه که تقدیر مقرر ساخته بود، بگریزد: شاعر بی‌مایه‌ای - این گونه نیز پنداشته می‌شد - که در آتن، شاعران برتر از خویش را شکست داده بود؛ پس حق دارند که بگویند مرگش که پیامد پیروزی‌اش بر بهتر از خویش بود مطابق ندای غیبی بوده است.

(۵) دنیس جوان، به مانند جباری، جانشین وی شد. او مردم را در مجمع عمومی گردهم آورد و با سخنان قاطعانه‌اش از آنان خواست، مهری را که بخشی از میراث پدری‌اش بود، برایش حفظ کنند. آنگاه پس از آنکه مراسم خاک‌سپاری باشکوهی برای پدرش برگزار کرد و وی را در آکروپول - نزدیک دروازه‌های شاهی - به خاک سپرد، قدرت را در امنیت کامل اعمال کرد.

۳۶۷ - ۳۶۶ پ.م

۷۵. (۱) هنگامی که پولی‌زلوس[1] آرخونت آتن بود، به دلیل شورش‌های داخلی، دیگر صاحب منصبی در روم یافت نمی‌شد. در یونان، آلکساندروس جبارفرس که در تسالی، کینه‌ها و عقده‌ها علیه شهر اسکوتوسا[2] در ذهنش خلجان می‌کرد اهالی شهر را به مجمع فراخوانده، آنان را توسط مزدورانش محاصره کرد و جملگی آن‌ها را از دم تیغ گذراند. اجساد کشته‌شدگان را در خندقی مقابل باروها انداخت و شهر را تمام و کمال ویران کرد.

---

1. Polyzélos

[۲]. (Scotoussa)؛ شهر پلاسژیوتید، واقع بر بلندی‌هایی که دشت فرس را از دشت فارسال جدا می‌کرد.

(۲) اپامی‌نونداس تبایی با سپاهی وارد پلوپونز شد[1]؛ آخاییان و برخی شهرهای دیگر را به جرگه‌ی خویش درآورد. او دیمه[2]، نوپاکت[3] و کالی‌دون[4] را، از ساخلوهای آخاییان، که آن‌ها را اشغال کرده بودند، آزاد کرد. بئوسیان همچنین به تسالی لشکرکشی کرده[5] و پلوپیداس را از چنگ آلکساندروس، جبارفرس، رهایی بخشیدند و وی را بازگرداندند.

(۳) آتنیان، خارس را با سپاهی به یاری فلیونت ـ که آرگوس با آن در حال جنگ بود ـ گسیل داشتند. او دو پیروزی بر آرگوسیان به دست آورد، امنیت را به فلیونت بازگرداند و به آتن بازگشت[6].

۳۶۶ ـ ۳۶۵ پ.م

۷۶. (۱) با پایان یافتن سال، سفیزودوروس[7] آرخونت آتن شد و در روم، مردم به جای کنسول‌ها، چهار تریبون نظامی را به نام‌های ل. فوریوس، پولوس مانلیوس، اس. سولپیسیوس و اس. کورنلیوس، برگزیدند.

در این سال، تمه‌زیون[8]، جبار اری‌تری، اروپوس را تصرف کرد؛ امّا این شهر که به آتنیان تعلق داشت به رغم انتظار، از چنگ وی به درآمد: در واقع وقتی آتنیان با

---

[۱]. درباره‌ی لشکرکشی سوّم اپامی‌نونداس به پلوپونز و وقایعی که در آخایی روی‌داد: ر.ک به: گزنفون (۷، ۱، ۴۱ ـ ۴۳).

[۲]. (Dymé)؛ دیمه در آخایی، بر ساحل جنوبی خلیج کورنت واقع است.

[۳]. (Naupacte)؛ بر ساحل شمالی خلیج کورنت و در لوکرید واقع است.

[۴]. (Calydon)؛ بر ساحل شمالی خلیج کورنت، در اتولی واقع است.

[۵]. این لشکرکشی پیش از لشکرکشی به پلوپونز روی‌داد: پلوپیداس نمایندگان تب را به مجمع شوش رهنمون می‌سازد و لشکرکشی به آخایی زودتر از تشکیل مجمع روی می‌دهد. به رغم اهمیت دو مجمع، دیودور در این‌جا نه سخنی از مجمع شوش (ر.ک به: گزنفون، ۷، ۱، ۳۳ ـ ۳۸) به میان می‌آورد و نه سخنی از مجمع تب (ر.ک به: گزنفون، ۷، ۱، ۳۹ ـ ۴۰).

[۶]. این اشاره‌ی مختصر با روایت طولانی گزنفون راجع به مسئله‌ی فلیونت (۷، ۲، ۱ ـ ۲۳) مغایرت دارد. دیودور از ۴ هجومی که به فلیونت می‌شود، سخنی به میان نمی‌آورد و به کمک آتن پس از یورش چهارم نیز اشاره‌ای ندارد. درباره‌ی کارهایی که خارس در آن‌جا انجام داد؛ ر.ک به: گزنفون (۷، ۲، ۱۷ ـ ۲۳).

7. Céphisodoros

8. Thémésion

نیرویی بسیار کمتر از سپاهیان او، علیه وی لشکرکشی کردند؛ تباییان به کمک شهر آمده و شهر را به امانت گرفته، ولی آن را بازپس ندادند.

(۲) هم زمان با این رخدادها، ساکنین کوس[۱] به شهری که اکنون در آن می‌زیند، نقل مکان کرده و از آن شهر بزرگی ساختند: آنان جمعیت بی‌شماری را در آن‌جا گرد آورده، باروهای پرهزینه و بندری باشکوه را در آن‌جا بنا کردند. از آن زمان تاکنون، کوس همواره شاهد افزایش درآمدهای حکومتی و دارایی‌های بزرگان شهر است و در یک کلام، این شهر می‌تواند با مهم‌ترین شهرها پهلو زند.

(۳) مقارن با این وقایع، پادشاه پارس فرستادگانی را روانه ساخت و آن‌ها، یونانیان را متقاعد کردند که به جنگ‌ها پایان داده، صلح همگانی را با یکدیگر منعقد کنند[۲].

بدین‌سال، جنگ تحت عنوان لاکونی ـ بئوسی[۳] پایان گرفت. این جنگ که هم زمان با نبرد لوکتر آغاز شده بود، ۵ سال به طول انجامید.

(۴) در این عهد مردانی زندگی می‌کردند که سزاوار است به واسطه‌ی شایستگی‌شان به جاودانگی دست یابند[۴]: ایزوکرات خطیب و شاگردانش؛ ارسطوی فیلسوف؛ آناکسی‌منس لامپساکی[۵]؛ افلاطون آتنی؛ آخرین فیلسوفان مکتب فثیاغورثی[۶]؛ گزنفون که اثر تاریخی‌اش را در سنین کهولت به رشته‌ی تحریر درآورد (او مرگ اپامی‌نونداس را که اندک زمانی بعد رخ می‌دهد، روایت می‌کند)؛ آریستیپ[۷]، آنتیستن[۸] و همچنین اشین اسفتوسی[۹] از پیروان

---

[۱]. درباره‌ی این شهر ر.ک: استرابون (جغرافیا، ۱۴، ۲، ۱۹)

[۲]. گزنفون (۷، ۴، ۶ ـ ۱۱) از صلح همگانی سخنی نمی‌گوید بلکه به صلحی دو جانبه میان تب و کورنت اشاره دارد. حتی اگر صلح ۳۶۶ ـ ۳۶۵ پ.م صلحی همگانی بود، غیرمحتمل است که اسپارت به‌خاطر مسئله‌ی مسنیان بدان پیوسته باشد.

3. La guerre Laconico - béotienne

[۴]. ر.ک به: دیودور سیسیلی (۱۲، ۱، ۴ ـ ۵)

5. Anaximénés de Lampsaque

6. L'école pythagoricienne

7. Aristippe 8. Antisthène

9. Eschine sphettos

مکتب سقراط[۱].

۳۶۵ ـ ۳۶۴ پ.م

۷۷. (۱) در آن هنگام که خیون[۲]، آرخونت آتن بود، در روم به جای کنسول‌ها، تریبون‌های نظامی به نام‌های؛ ک. سرویوس، س. وتوریوس[۳]، آ. کورنلیوس، همچنین م. کورنلیوس و م. فابیوس منصوب شدند.

در این سال، صلح در تمامی یونان حاکم بود تا این‌که برخی شهرها دگربار وارد جنگ شدند و شورش‌های غیرقابل انتظار، جریان امور را تغییر داد. به همین خاطر، تبعیدیان آرکادی که به الید عزیمت کرده بودند برمکانی، که در جای بسیار مستحکمی در تری‌فیلی واقع بود، سیطره یافتند. این مکان لازیون[۴] نام داشت.

(۲) از دیرباز، آرکادیان و الیدیان بر سر تری‌فیلی[5] به جنگ و نزاع می‌پرداختند: بسته به این‌که شاهین اقبال جنگ برفراز سرکدام یک از آن‌ها به پرواز درمی‌آمد، مدتی این و مدتی آن، این سرزمین را تحت اختیار خویش داشتند.

در موقعیت کنونی، تری‌فیلی در دست آرکادیان بود که بهانه‌ی تبعیدیان، به الیدیان اجازه داد تا آن را از چنگ آرکادیان درآورند[۶].

(۳) آرکادیان، خشمگین و منزجر، فرستادگانی را روانه ساختند تا این مکان را از آن‌ها بازپس گیرند. آنان به درخواست نمایندگان وقعی ننهادند؛ بنابراین آن‌ها عزیمت کردند تا اتحاد آتن را خواستار شوند و با این پشتیبانی به سوی لازیون یورش آوردند. الیدیان به یاری تبعیدیان شتافتند و نبردی در نزدیکی لازیون

---

[۱]. سه شخص آخر، آنتیستن سینیکی، آریستیپ سیرنائیکی و اشین اسفتوسی از شاگردان سقراط هستند. این اشاره‌ی دیودور مهم‌ترین منبع ما درباره‌ی تاریخ زندگی این افراد است.

2. Chion

3. C.Véturius

[۴]. (Lasion)؛ شهری کوچک که در بلندای دره‌ی پنه واقع بوده است.

5. Triphylie

[۶]. دیودور که جنگ میان الید و آرکادی را در بندهای ۷۷ و ۷۸ نقل می‌کند، سه لشکرکشی این نبرد را به طور مشخص از هم متمایز نمی‌سازد. بند ۷۷ به نخستین این لشکرکشی‌ها (تابستان ۳۶۵ پ.م) اختصاص دارد. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: گزنفون (تاریخ یونان، ۷، ۴، ۱۲ ـ ۱۶).

روی‌داد: الیدیان هر چند که از حیث شمار بسیار برتر از آرکادیان بودند، شکست را پذیرا شده، بیش از ۲۰۰ سرباز را از دست دادند.

(۴) این چنین بود که جنگ آغاز شد. ولی نزاع بین آرکادی و الید شدت یافت و فراگیر شد. در واقع آرکادیان که به واسطه‌ی پیروزی، به وجد آمده بودند بی‌درنگ علیه الیس[۱] لشکرکشی کرده و شهرهای مارگانا[۲]، کرونیون[۳]، سیپاری‌سیا[۴] و کوری‌فازیون[۵] را تصرف کردند[۶].

(۵) هم‌زمان با این رخدادها، در مقدونیه، پتولمایوس آلوریتی[۷] توسط برادرش پردیکاس[۸] به قتل رسید؛ قدرت به پردیکاس رسید که به مدت ۵ سال بر مقدونیه حکومت کرد.

۳۶۴ـ ۳۶۳ پ.م

۷۸. (۱) هنگامی که تیموکراتس[۹] آرخونت آتن بود، در روم به جای کنسول‌ها، سه تریبون نظامی به نام‌های ت. کوینکتیوس، اس. کورنلیوس و اس. سولپیسیوس منصوب شدند. پیزات‌ها[۱۰] و آرکادیان، صدوچهارمین بازی‌های المپیک را برگزارکردند که در طی آن فوسیدس آتنی[۱۱] برنده‌ی مسابقه‌ی دوومیدانی شد.

---

1. Élis
2. Margana
3. Cronion
4. Cyparissia
5. Coryphasion

[۶]. دیودور ترتیب زمانی وقایع را رعایت نمی‌کند. در وهله‌ی اوّل، آرکادیان، مارگانا ـ شهر کوچک پیزاتید ـ و کرونیون ـ کوهی که بر دره‌ی المپیک مشرف است ـ را متصرف می‌شوند. آنگاه علیه الیس لشکرکشی می‌کنند، به شهر در آمده و به دنبال آن از آن رانده می‌شوند. عاقبت علیه مسنی غربی، که سیپاری‌سیا و کوری‌فازیون (پیلوس) در آن قراردارند، لشکرکشی می‌کنند.

7. Ptolémaios L'Alorite
8. Perdiccas
9. Timocratés
10. Pisates
11. Phocidés

(۲) در این سال، پیزات‌ها شکوه و اعتبار پیشین سرزمینشان را بازگرداندند. آن‌ها به اساطیر و وقایع گذشته‌ی خویش تکیه کردند و سعی کردند ثابت کنند برگزاری جشن المپی به آن‌ها بازمی‌گردد. آن‌ها بر این گمان بودند که اینک از فرصت بی‌نظیری برخوردارند تا حقوق خویش را در مورد برگزاری مسابقه استیفا کنند و پیمان اتحادی را با آرکادیان ـ دشمنان الیدیان ـ منعقد ساختند. آن‌ها هنگامی که علیه الیدیان ـ که در حال برگزاری مسابقه بودند ـ لشکرکشی کردند، آرکادیان را در کنار خویش داشتند[۱].

(۳) الیدیان با تمام قوا ایستادگی کرده و جنگ سختی درگرفت. تماشاچیان این نبرد یونانیانی بودند که با تاجی برسر، در این جشن شرکت جسته و با آرامش خاطر و بی‌آن‌که خطر کنند به تشویق اعمال شجاعانه‌ی دو طرف می‌پرداختند. عاقبت پیزات‌ها پیروز شدند و مسابقه را برگزار کردند؛ به دنبال آن، الیدیان این بازی‌های المپیک را در فهرست‌های رسمی قرار ندادند، زیرا بر پایه‌ی نظر آن‌ها، برگزاری این مسابقات با زور و به ناحق صورت گرفته بود.

(۴) هم زمان با این رخدادها، اپامی‌نونداس تبایی، که از اعتبار زیادی نزد هم شهریانش برخوردار بود، آنان را به مجمع عمومی فراخواند و در مقابل آن‌ها سخنرانی نمود و ترغیب و تشویق‌شان کرد برای کسب سیادت بر دریا، از هیچ تلاشی دریغ نورزند.

در طی این نطق آتشین، او زمان زیادی را وقف اندیشیدن می‌نمود و سعی می‌کرد نشان دهد که این اقدام سودمند و شدنی است. او به ویژه این دلیل را می‌آورد که وقتی قدرتمندترین نیروی‌زمینی را در اختیار داشته باشند، به چنگ آوردن سیادت بر دریا، آسان است: برای مثال هنگام جنگ با خشایارشا، آتنیان که

---

[۱]. دیودور که از لشکرکشی دوّم سخنی به میان نمی‌آورد (درباره‌ی این لشکرکشی ر.ک به: گزنفون، ۷، ۴، ۱۶ ـ ۱۸) لشکرکشی سوّم را در حد نبردی برای برگزاری بازی‌های المپیک تنزل می‌دهد: روایت گزنفون به روی‌دادهای دیگری اشاره دارد (ر.ک به: ۷، ۴، ۱۹ ـ ۲۷). وانگهی دو مورخ بازی‌های ۳۶۴ را به گونه‌ای متفاوت حکایت می‌کنند. برپایه‌ی نظر گزنفون که روایتش ارجحیت دارد؛ آرکادیان و پیز برگزارکننده‌ی مسابقه بودند که سپاه الیدیان مداخله کرده و نبردی را آغاز کردند که توانستند پیروزی را از آن خود کنند. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: گزنفون (۷، ۴، ۲۸ ـ ۳۳)

به تنهایی ۲۰۰ کشتی جنگی را فراهم آورده بودند تحت فرمان لاسدمونیانی بودند که تنها ده کشتی جنگی را برای جنگ آراسته بودند. او دلایل زیاد دیگری برای اثبات ادعای خویش عنوان کرد و تباییان را متقاعد ساخت که برای کسب سیادت بر دریا از هیچ تلاشی فروگزار نکنند.

۷۹. (۱) عموم، بی‌درنگ، پس از رأی‌گیری تصمیم گرفتند صد کشتی سه ردیف پارویی و به همین تعداد آشیان‌هایی برای کشتی‌ها بسازند و رودس، خیوس و بیزانس را ترغیب کردند تا آن‌ها را در اجرای نقشه‌هایشان یاری رسانند. اپامی‌نونداس، خود با نیروهایی مسلح نزد شهرهایی که ذکرشان در بالا ذکر شد، فرستاده شد حال آنکه لاخس، رزم‌آرای آتنی، پیشاپیش ناوگانی چشم‌گیر، مأموریت یافت که تباییان را از هرگونه اقدامی بازدارد. اپامی‌نونداس هراس را در دل وی افکند و او را وادار ساخت که این شهر را ترک کند و وی شهرها را به تب واگذار کرد[۱].

(۲) چنان‌چه این بزرگمرد زمان بیشتری می‌زیست، تباییان، به عقیده‌ی همگان، افزون بر سیادت برخشکی، برتری دریا را نیز فراچنگ می‌آوردند و وقتی، اندک زمانی بعد، با اهدای پیروزی درخشان مانتینه به میهن خویش، همچون قهرمان جان باخت، بی‌درنگ بزرگی و شکوه تب، همراه وی رخت بربست.

(۳) در این بین، تباییان برآن شدند علیه اورخومن لشکرکشی کنند. دلایل آن از این قرار است؛ برخی تبعیدیان که می‌خواستند حکومت تب را تغییر داده، آریستوکراسی را برقرار سازند، سواره‌نظام اورخومن را، که ۳۰۰ تن بودند، متقاعد کردند که با آن‌ها هم داستان شوند.

(۴) سواره‌نظام، برطبق عادتی مألوف، در زمانی مشخص از تب خارج شدند تا در رژه‌ای نظامی شرکت کنند: پس مناسب بود که حمله در همین روز صورت پذیرد؛ بسیاری از دیگر افرادی که در این توطئه شرکت کرده و عضو این جنبش

---

[۱]. این‌ها عبارت از شهرهایی بودند که علیه سیادت آتنیان در هنگام جنگ اجتماعی (La guerre Sociale) شورش کردند (دیودور، ۱۶ ، ۷، ۳). ما از دیگر منابع آگاهیم که پیامد یورش اپامی‌نونداس به اژه، پیمان‌شکنی بیزانس (دموستن، علیه پولیکلس، ۴ - ۷) و شورش سئوس (Céos) بوده است.

شده بودند، به آن‌ها پیوستند.

(۵) باری، طراحان این توطئه، پشیمان شدند و نقشه‌ی حمله را برای بئوتارک‌ها فاش ساخته و دیگر توطئه‌گران را لو دادند؛ این خدمت، موجب نجات جانشان شد. سرداران، سواره‌نظام اورخومن را دستگیر و آنان را در برابر مجمع عمومی قرار دادند؛ عموم با رأی‌گیری برآن شدند تا آن‌ها را اعدام کرده، اورخومنیان را به بردگی کشانده و شهرشان را ویران کنند. در واقع از دیرزمانی پیش، تباییان با این مردم ـ به خاطر خراجی که می‌بایست در دوره‌ی قهرمانی (هراکلس بعدها آنان را از دست مینیان‌ها[1] آزاد کرده بود) به مینیان‌ها پرداخت می‌کردند ـ در دشمنی بودند.

(۶) بنابراین تباییان این فرصت را مناسب دیده از این عذر موجه برای کین‌ستاندن، بهره‌جستند: آن‌ها علیه اورخومن لشکرکشی و شهر را تصرف کردند، مردم را قتل‌عام کردند و زنان و فرزندانشان را به بردگی کشاندند[2].

۸۰. (۱) حدود همین دوره، تسالیان که در طی جنگ با آلکساندروس، جبارفرس، شکست‌های بی‌شماری متحمل شده و افراد زیادی را از دست داده بودند، نمایندگانی را به تب گسیل داشتند و از تباییان خواستند به یاریشان آمده، پلوپیداس را به عنوان فرمانده برای آن‌ها روانه سازند[3]. تسالیان می‌دانستند که پلوپیداس از زمانی که توسط آلکساندروس اسیر شد، کینه و دشمنی وی را در سینه دارد. همچنین از شجاعت بی‌نظیر و زیرکی‌اش در فرماندهی آگاه بودند.

(۲) مجمع مرکزی بئوسیان[4] تشکیل شد؛ فرستادگان آن‌چه را دستور داشتند بازگویند، عرضه داشته و بئوسیان هر آن‌چه را که تسالیان خواسته بودند، دراختیارشان گذاردند: آن‌ها حدود هفت هزار نفر را دراختیار پلوپیداس قراردادند و به او دستور دادند بی‌درنگ به یاری آنانی که به وی احتیاج دارند، بشتابد. زمانی که

---

1. Minyens

۲. ر.ک به: دموستن (علیه لپتین، ۱۰۹)

[۳]. درباره‌ی درخواست تسالی‌ها؛ ر.ک به: پلوتارک (پلوپیداس، ۳۱، ۱ ـ ۲).

[۴]. برپایه‌ی نظر پلوتارک، مجمع تباییان. ر.ک به: پلوتارک (پلوپیداس، ۳۱، ۲).

پلوپیداس شتابان همراه سپاهش عازم می‌شد، کسوفی روی‌داد[1].

(۳) بسیاری از مردم از این رویداد نگران شدند و برخی پیش‌گویان اظهار کردند که با عزیمت سربازان، این خورشید شهر بود که غروب کرد. آن‌ها با این سخنان، مرگ پلوپیداس را پیش‌گویی می‌کردند. با این حال وی راهش را در پیش گرفت و لشکرکشی کرد[2]: این تقدیر بود که وی را به پیش می‌راند.

(۴) او وقتی به تسالی رسید آلکساندروس را دید که با بیش از ۲۰هزار مردجنگی بربلندی‌ها سنگر گرفته است: پلوپیداس مقابل دشمن اردو زد، نیروی کمکی از تسالیان دریافت داشت و جنگ با رقیب را آغاز کرد[3].

(۵) آلکساندروس به لطف موقعیت مکانی‌اش، برتری داشت، ولی پلوپیداس سخت درپی آن بود که با شجاعت خویش[4] سرنوشت جنگ را رقم زَند؛ بدین‌سان، به سوی آلکساندروس یورش بُرد. جبار با نیروهای کارآمدش ایستادگی[5] کرد و جنگ سختی درگرفت[6] که در طی آن پلوپیداس رشادت زیادی از خویش بروز داده، در اطرافش اجساد برخاک می‌غلطیدند؛ وقتی جنگ پایان گرفت، وی دشمن را فراری داده و پیروزی را از آن خویش ساخته بود؛ ولی خود به واسطه‌ی

---

[۱]. این کسوف در ۱۳ ژوییه ۳۶۴ پ.م روی داد.

[۲]. پلوتارک (پلوپیداس، ۳۱، ۳) همچون دیودور به نگرانی عمومی و تصمیم مبنی بر ادامه‌ی جنگ توسط پلوپیداس اشاره می‌کند. ولی او برخلاف دیودور تأکید می‌کند که پلوپیداس به دنبال کسوف، هفت هزار شارمندی را که قرار بود با خود همراه کند، بازگردانده و تنها با ۳۰۰ سواره‌نظام مزدور راهی گردید.

[۳]. پیکار در سینوسفال «Cynoscéphales» روی‌داد. ر.ک به: پریچت، جستارهایی در جغرافیای تاریخی باستان، جلد دوّم (نبرد کینوس کفالای «Kynoskephalai» در ۳۶۴ پ.م)، برکلی، ۱۹۶۹.

[۴]. رفتار پلوپیداس، تقریباً با همان واژگانی توصیف شد که رفتار اپامی‌نونداس در مانتینه (ر.ک به: ۸۶، ۴).

[۵]. پلوتارک، برعکس، بازگو می‌نماید که آلکساندروس، از جنگ رودررو با پلوپیداس اجتناب کرد.

[۶]. دیودور، برخلاف پلوتارک، این پیکار را به دقت شرح نمی‌دهد. برپایه‌ی نظر پلوتارک (پلوپیداس، ۳۲، ۲ - ۷)، نبرد با پیروزی سواره‌نظام بئوسی همراه بود که سواره‌نظام تسالی را شکست داد و این امکان را برای پیاده‌نظام فراهم کرد تا بلندی‌های اطراف را به تصرف خویش درآورد. روایت دیودور لفاظی صرف است: او در شرح این نبرد تنها به اعمال پلوپیداس، که به شیوه‌ی مرسوم وی روایت شده است بسنده می‌کند. با وجود این، توصیف دیودور حاوی دو نکته‌ی خوب و قابل استفاده است: روحیه‌ی آتشین پلوپیداس و وجود واقعی بلندی‌ها، ر.ک به: پلوتارک (پلوپیداس، ۳۲، ۲).

زخم‌هایی که برداشته بود، کشته شد و زندگی‌اش را همچون قهرمانی نثار وطن کرد.

(۶) آلکساندروس نیز دگربار در جنگی دیگر، شکست را پذیرا شد و در این جنگ کاملاً خرد و نابود شد: وی بر اساس توافقی مجبور شد، شهرهایی را که با جنگ به ویرانی کشانده بود به تسالیان بازپس دهد، ماگنزی‌ها[1] و آخاییان‌فتیوتید[2] را به تباییان واگذار کند و از این پس، تنها حاکم فرز و متحد بئوسیان باشد.

۸۱. (۱) تباییان، به رغم پیروزی درخشانی که کسب کرده بودند به همگان اعلام داشتند که شکست را پذیرا شده‌اند، زیرا پلوپیداس کشته شده است: پس از مرگ چنین بزرگمردی، آن‌ها به حق براین اعتقاد بودند که افتخار داشتن پلوپیداس، بیش از پیروزی، برای آن‌ها ارزش داشت. او در واقع به میهنش خدمات شایانی کرده و در ترقی و شکوفایی تب، نقش به‌سزایی ایفا کرده بود[3]. هنگام یورش تبعیدیان که با تصرف کادمه پایان پذیرفت، او، به اعتراف همگان، عامل اصلی پیروزی بود؛ وانگهی این پیروزی سرآغاز تمامی روی‌دادهای خوشایندی بود که درپی آن پیروزی آمدند.

(۲) هنگام نبرد تژیرا[4]، پلوپیداس، تنها بئوتارک حاضر، بر لاسدمونیان ـ که در آن زمان بزرگ‌ترین قدرت یونان بودند ـ پیروز شد؛ پیروزی مهمی که به تباییان امکان داد برای نخستین بار یادمان پیروزی بر لاسدمونیان را برافرازند. در طی نبرد لوکتر، او گردان مقدس[5] را فرماندهی می‌کرد و در پیشاپیش آن بر اسپارتیان یورش برد و عامل پیروزی شد و هنگام لشکرکشی علیه لاسدمون، وی هفتادهزار[6] سرباز را تحت فرمان داشت و حتی مقابل اسپارت، یادمان پیروزی بر لاسدمونیان را، که

---

1. Magnètes 2. Phthiotide

[۳]. شایان ذکر است که دیودور در کتاب پانزدهم خویش، به هیچ یک از کارهای نمایان و بزرگی که در این‌جا عنوان می‌دارد، اشاره‌ای نکرده است. آشکار و مبرهن که دیودور در ستایش از پلوپیداس از منبع دیگری بهره می‌جوید.

4. Tégyra

[۵]. دیودور در روایتی که از نبرد لوکتر ارائه می‌دهد (بندهای ۵۵ ـ ۵۶) نه به نقش پلوپیداس در این نبرد اشاره‌ای می‌کند و نه به نقش گردان مقدس (Le bataillon Sacrée).

[۶]. ر.ک به: بند ۶۲، ۴ ـ ۵

هرگز تا آن زمان ویرانی شهرشان را به چشم خویش ندیده بودند، برافراشت.

(۳) وقتی به عنوان نماینده به نزد شاه پارس فرستاده شد، هنگام توافق همگانی، از منافع مسن چون منافع خویش دفاع کرد، زیرا تباییان حیات را به این شهر ـ که از سیصد سال پیش خالی از سکنه شده بود ـ بازگردانده بودند.

سرانجام، نبرد وی با آلکساندروس، که سپاهی بسیار بیشتر از سپاه او در اختیار داشت، نه تنها با پیروزی درخشان به پایان رسید، بلکه مرگی باشکوه و شجاعانه را برایش به ارمغان آورد.

(۴) از دیدگاه هم شهریانش، رفتارش بی‌نقص بود، به طوری که از زمان بازگشت شارمندان به تب تا زمان مرگش، او پیوسته[1] بئوتارک بود، بی‌آن‌که احدی درباره‌ی این مقامش با وی به نزاع برخیزد. پس ما هم پلوپیداس را، که به واسطه‌ی شجاعت فردی سزاوار احترام همگان است، می‌ستاییم و وی را از تحسینی که تاریخ به وی مدیون است، سرشار می‌کنیم.

(۵) در همان دوره، کلئارخوس[2] که از اعقاب هراکله‌پونتی[3] بود، سودای جبارگری را در سر پروراند. وی در اقدامش موفق شد و سعی کرد راه دنیس، جبار سیراکوز، را در پیش گیرد: پس از آن‌که جبار هراکله شد به مدت ۱۲ سال، باشکوه و هیمنه، حکومت کرد[4].

(۶) هم زمان با این رخدادها، تیموته ـ رزم‌آرای آتنی ـ که دارای سپاهیان زمینی و دریایی بود، تورونه[5] و پوتیده[6] را محاصره و به اشغال خویش درآورد[7] و از سوی دیگر به یاری سیزیک[8] که به محاصره درآمده بود، شتافت.

---

[۱]. برپایه‌ی نظر پلوتارک (پلوپیداس، ۳۴، ۵)، وی تنها در مدت ۱۵ سال، ۱۳ بار بئوتارک شد.

2. Cléarchos

3. Héraclée du pont

[۴]. تا سال ۳۵۳-۳۵۲ پ.م (۱۶، ۳۶، ۳).

5. Toroné

6. Potidée

[۷]. ر.ک به: ایزوکرات (درباره‌ی دادوستد، ۱۰۸؛ ۱۱۳).

8. Cyzique

۳۶۳ـ ۳۶۲ پ.م

۸۲. (۱) با پایان یافتن سال، خاریکلیدس[1] آرخونت آتن شد و در روم، ل.امیلیوس مامرکوس[2] و ل. سکستیوس لاترياس[3] به کنسولی منصوب شدند.

در این سال، آرکادی، که با پیز[4]، مشترکاً مسابقات المپیک را برگزار کرده بود، صاحب پرستشگاه و دارایی‌های موجود در آن شد. ساکنین مانتینه[5] بخش اعظم نذورات را برای استفاده شخصی، تصاحب کردند: این جنایتکاران می‌خواستند جنگ علیه الیس به درازا کشد تا در وقت صلح ناچار به گزارش آن‌چه ربوده بودند، نباشند.

(۲) سایر آرکادیان می‌خواستند صلح را برقرار سازند و اختلافاتی بین این مردمان دوست، به وجود آمد. بدین‌سان، دو جبهه شکل گرفت. تژه پیشاپیش اردوی نخست و مانتینه در رأس اردوی دوم قرار داشت.

(۳) کشمکش آن چنان بالا گرفت که ناگزیر، با جنگ بدان فیصله دادند. تژه نمایندگانی را نزد بئوسیان گسیل داشت و آنان را متقاعد کرد که به یاری‌شان بشتابند. بئوسیان، اپامی‌نونداس را به عنوان فرمانده کل برگزیده، سپاهی چشم‌گیر را دراختیارش گذارده و او را به یاری تژه گسیل داشتند[6].

(۴) ساکنین مانتینه از سپاهی که از بئوسی می‌آمد و از شکوه و جلال اپامی‌نونداس اندیشناک شدند و نمایندگانی را به سوی آتنیان و لاسدمونیان، بزرگ‌ترین دشمنان بئوسی، روانه داشتند و این نمایندگان آن‌ها را متقاعد ساختند تا

---

1. Charicleidés

2. L.Aemilius Mamercus

3. L.Sextius Latérias

4. Pise

[۵]. گزنفون (۷، ۴، ۳۳) روایتی متفاوت را از وقایع، به دست می‌دهد. براساس نظر او، این ساکنین مانتینه نبودند که از گنجینه‌ها و خزاین المپیک استفاده کردند بلکه صاحب منصبان مرکزی بودند. اینان از این خزانه برای پرداخت مواجب یگان زبده‌ی سپاه آرکادی (اپاری‌توآ) استفاده کردند، امّا ساکنین مانتینه به این عمل آنان اعتراض کردند. دیودور به اشتباه، موقعیت طرف‌های درگیر را وارونه جلوه داده است.

۶. برپایه نظر گزنفون (۷، ۴، ۳۶ ـ ۴۰) لشکرکشی اپامی‌نونداس پس از حمله‌ی بی‌نتیجه‌ی یک سردار تبایی به تژه، روی‌داد.

در کنار آن‌ها به جنگ بپردازند[1]: دو ملّت بی‌درنگ برای مانتینه سپاهیان مقتدری گسیل داشتند و نبردهای سخت و پرشمار، در پلوپونز، آغاز شد.

(۵) لاسدمونیان که همسایه‌ی نزدیک آن‌ها بودند، بی‌درنگ بر آرکادی یورش آوردند. اپامی‌نونداس با سپاهش در همین زمان فرا رسید و فاصله‌ی چندانی از مانتینه نداشت که مردم این سرزمین وی را آگاه کردند که لاسدمونیان با سپاهیان خویش سرزمین تژه را ویران کرده‌اند[2].

(۶) از این روی، اپامی‌نونداس پنداشت که اسپارت بی‌دفاع رها شده است. وی برآن شد ضربه‌ای کاری بر اسپارت وارد کند، ولی بخت با وی یار نبود: شبانگاه عزیمت کرد تا به اسپارت حمله کند[3]، امّا آژیس[4] شاه لاسدمونیان که بر تیزهوشی اپامی‌نونداس واقف بود، توانست با هوشیاری به نقشه‌ی اپامی‌نونداس پی بَرد؛ از این روی شتابان چند پیک کرتی را روانه کرد و اینان بر اپامی‌نونداس پیشی گرفته و آن‌هایی را که در اسپارت مانده بودند، آگاه ساختند که بئوسیان در اندک زمانی به

---

[۱]. متن پیمان اتحاد میان آتن، آرکادی، الیس و فیلونت که به دست ما رسیده است، این نظر دیودور را تأیید نمی‌کند. پیمان اتحاد ۳۶۲ ـ ۳۶۱ پ.م پس از نبرد مانتینه بسته شده است.

[۲]. نادرست می‌نماید. سپاه لاسدمونی به سوی مانتینه راهی شد تا آن سرزمین را مورد حمایت خویش قراردهد.

[۳]. درباره‌ی حمله‌ی اپامی‌نونداس به اسپارت؛ ر.ک به روایات گزنفون (۷، ۵، ۴ ـ ۳)، پلوتارک (آژزیلاس، ۳۴) و پولیب (۹، ۸، ۱ ـ ۱۰). از این‌جا تا پایان بند ۸۳ حکایت دیودور ساختگی است و چیزی بیش از یک ابداع نیست. رویداد واقعی در پس عبارات تأثرانگیز محو می‌گردد.

برخلاف آن‌چه که وی اظهار می‌دارد: ۱ ـ آژیس در آن زمان پادشاه اسپارت نبوده است. ۲ ـ شاهی که با سپاه عازم گشته بود ـ آژزیلاس ـ نقشه‌ی اپامی‌نونداس را حدس نزده بود. برپایه‌ی نظر گزنفون (۷، ۵، ۱۰)، او توسط یک فرد اهل کرت، برپایه‌ی نظر پلوتارک (آژزیلاس، ۳۴، ۴) توسط کالیستنس تس‌پیایی و برپایه‌ی نظر پولیب (۹، ۸، ۶) به وسیله‌ی یک سرباز فراری، بر نقشه‌ی اپامی‌نونداس آگاهی یافت. ۳ ـ ایستادگی و مقاومت قهرمانانه‌ای از جانب مردمی که سازماندهی و بسیج نشده بودند، صورت نپذیرفت: آژزیلاس پیش از اپامی‌نونداس به اسپارت رسید و اپامی‌نونداس نخواست که در اسپارت با سپاهی منظم و سازماندهی شده رودررو گردد.

پررنگ کردن و دست یافتن بر برخی از رویدادهای واقعی که در متن دیودور تغییر یافته‌اند، خالی از لطف نیست: نقشی که کرتیایی بازی کرد (ر.ک به: گزنفون، ۷، ۵، ۱۰) و خطر مورد اصابت قرارگرفتن از طرف پرتابه‌هایی که از بالای سقف‌ها پرتاب می‌شدند (ر.ک به: گزنفون، ۷، ۵، ۱۱).

4. Agis

لاسدمون خواهند رسید تا شهر را غارت کنند، امّا آژیس، شاه لاسدمون نیز همراه سپاهی و با شتاب تمام به یاری شهر خواهد شتافت. همچنین وی به مردمی که در اسپارت به سر می‌بردند سفارش کرد، بی‌آن‌که از چیزی بهراسند از شهر پاسداری کنند: به زودی شاهد خواهند بود که وی به کمکشان آمده است.

۸۳. (۱) باشتابی که کرتی‌ها در انجام مأموریت از خود نشان دادند لاسدمونیان توانستند، برخلاف انتظار، مانع از تصرف میهن خویش گردند: اگر آن‌ها را از حمله آگاه نساخته بودند، اپامی‌نونداس بر اسپارت هجوم می‌آورد، بی‌آن‌که کسی به چیزی ظنین گردد. دو سردار یکی بسان دیگری، به واسطه‌ی ویرکی و فراست سزاوار تحسین و ستایش بودند، اما گویی سردار لاسدمونی در این نبرد هوشیارانه‌تر عمل کرده است.

(۲) با وجود این، اپامی‌نونداس، شبانه نیز توقف نکرد و راهش را ادامه داد؛ او با شتاب تمام مسیر را پیمود و سپیده‌دمان به نزدیکی اسپارت رسید. آژزیلاس، که برای نگهبانی از شهر در آن‌جا مانده بود، اندک زمانی پیش، اطلاعات مفصلی را که کرتی‌ها آورده بودند، دریافت داشته بود: وی بی‌درنگ، با شور و حرارت، تمامی تلاش خویش را برای دفاع از شهر به کارگرفت.

(۳) آژزیلاس از میان کودکان آن‌هایی را که بزرگ‌تر بودند و نیز پیران را بر بام‌های منازل مستقر ساخت. او به آن‌ها دستور داد دشمنانی را که به شهر وارد می‌شوند، به عقب برانند. وانگهی، مردان واجد شرایط راگردهم آورده و آن‌ها را در تمامی مسیرهای ورودی شهر، جایی که گذر از آن‌ها دشوار بود، پخش و با ایجاد استحکاماتی، تمامی مکان‌هایی راکه گذر از آن‌ها ممکن بود، مسدود کرد و با عزمی راسخ منتظر رسیدن دشمن شد.

(۴) اپامی‌نونداس، نیروهایش را به چند دسته تقسیم کرد تا به طور هم زمان، از تمامی نقاط یورش برد؛ امّا وقتی آرایش نظامی اسپارت را دید، بی‌درنگ دریافت که دستش خوانده شده است. با این حال، به هر یک از جناح‌های دشمن حمله‌ور شد و به رغم شرایط نامطلوب ناشی از دشواری‌های ورود به شهر، نبرد را آغاز کرد.

(۵) او تلفات زیادی متحمل شد و به همان میزان نیز، تلفاتی به دشمن وارد

ساخت، ولی تا قبل از بازگشت سپاه لاسدمونی به اسپارت از نقشه‌ی جاه‌طلبانه‌اش چشم نپوشید؛ نیروهای زیادی که به یاری محاصره‌شدگان شتافته بودند و نیز فرارسیدن شب، موجب شد که وی از محاصره دست بردارد.

۸۴. (۱) او از طریق اسرا، آگاه شد که ساکنین مانتینه با سپاهیان خویش به یاری لاسدمونیان آمده بودند؛ پس، به فاصله‌ی کمی از شهر عقب‌نشینی کرده، اردویش را برپا داشت و به سربازانش شام داد. وی بخشی از سواره‌نظام را در آن‌جا گذارد و به آن‌ها دستور داد در اردوگاه، تا صبح آتش بیفروزند و خود با سپاه عازم شد: او با شتاب تمام راهی شد، به این نیّت که به شیوه‌ای غیرمنتظره بر سربازانی که در مانتینه باقی‌مانده بودند، یورش برد.

(۲) فردای آن روز، پس از آن‌که مسافت زیادی را طی کرد، ناگهان به شیوه‌ای غیرمنتظره، بر مانتینه‌ای‌ها حمله‌ور شد؛ هر چند که وی تمامی جوانب را برای اجرای این عملیات رعایت کرد، ولی در اقدامش ناکام ماند: بخت با وی یار نبود و پیروزی به شیوه‌ای غیرمنتظره از چنگش گریخت؛ در واقع زمانی که وی در اطراف شهر بی‌دفاع نمایان شد، سربازانی را که آتن به کمک این شهر فرستاده بود از طرف دیگر مانتینه، پدیدار شدند. شمار این سپاهیان کمکی ۶ هزار تن بود که توسط هژلوخوس[1] ـ که از ارج و احترام والایی نزد هم‌شهریان خویش برخوردار بود ـ فرماندهی می‌شدند. هژلوخوس نیروی چشم‌گیری را وارد شهر کرد و باقی سپاه را برای نبرد آراست تا این نزاع را با جنگ به فرجام رساند[2].

(۳) در پی آن، لاسدمونیان و مانتینه‌ای‌ها نیز پدیدار شدند: هر یک، خود را برای جنگی تمام‌عیار و سرنوشت‌ساز آماده می‌ساخت و متحدین را از هرجایی فرامی‌خواند.

---

1. Hégélochos

[۲]. دیودور رویدادهای روز جنگ را از رویدادهای شب متمایز نمی‌کند. برپایه‌ی نظر او، شبیخون بی‌حاصل به مانتینه، پیاده‌نظام بئوسی و ۶هزار سپاهی آتن را وارد عمل کرد: در واقع، اپامی‌نونداس تنها سواره‌نظامش را با خویش همراه کرده بود و به وسیله‌ی سواره‌نظام آتن متوقف گردید (گزنفون، ۷، ۵، ۱۴ ـ ۱۵). بدین‌سان، در فردای پیکار سواره‌نظام، اپامی‌نونداس بر آن شد جنگی تمام‌عیار را راه بیاندازد.

(۴) بدین‌سان، الیدیان، لاسدمونیان، آتنیان و مردمان چند سرزمین دیگر به یاری مانتینه آمدند: شمار آن‌ها تقریباً بیش از بیست‌هزار پیاده‌نظام و حدود دوهزار سواره‌نظام بود. در کنار تژه، اغلب شهرهای قدرتمند آرکادی، آخاییان، بئوسی‌ها، آرگوسیان و دیگر ملل متحد پلوپونز و جاهای دیگر، می‌جنگیدند. در مجموع بیش از سی‌هزار پیاده‌نظام و سه‌هزار سواره‌نظام گردهم آمده بودند[۱].

۸۵. (۱) دو سپاه به رویارویی با یکدیگر شتافته تا جنگی تمام‌عیار را آغاز کنند[۲]. وقتی آن‌ها برای نبرد، آرایش جنگی گرفتند پیشگویان از هر دو جناح قربانی‌هایی تقدیم و اعلام کردند که خدایان خبر از پیروزی داده‌اند.

(۲) آرایش جنگی چنین بود: مانتینه‌ای‌ها و سایر آرکادیان جناح راست را تشکیل می‌دادند و لاسدمونیان در کنار آن‌ها جای گرفته بودند تا از آن‌ها حمایت کنند. لاسدمونیان نیز از طرف دیگر، الیدیان و آخاییان را در کنار خویش داشتند، حال آنکه نیروهای ضعیف، در قلب سپاه جای داشتند. جناح چپ نیز در دست آتنیان بود.

در طرف مقابل، تباییان در جناح چپ قرارداشتند و آرکادیان در کنار آن‌ها جای گرفته بودند؛ آن‌ها جناح راست را به آرگوسیان واگذارکرده بودند. قلب سپاه از سایر سپاهیان شامل، اوبه‌ای‌ها، لوکری‌ها و سی‌سیونی‌ها، مسنی‌ها، مالی‌ها و انیان‌ها[۳]، نیز تسالی‌ها و دیگر متحدین تشکیل می‌شد. دو اردوی جنگ، سواره‌نظام خویش را به دو گروه تقسیم کرده، آن‌ها را در هر دو سوی جناح قرار دادند[۴].

---

[۱]. دیودور تنها منبع ما درباره‌ی تعداد نفرات جنگجو است.

[۲]. برخلاف آن‌چه که دیودور می‌گوید، اپامی‌نونداس، که سپاهش را از تژه به سوی منال (Ménale) حرکت داده بود، آغازگر و محرک جنگ بود؛ وی پس از رسیدن به پای کوه مرکوونیون (Merkovounion) سپاهش را برای نبرد آراست و به سوی سپاه دشمن که هیچ آمادگی‌ای برای نبرد نداشت، یورش برد. (گزنفون، ۷، ۵، ۲۱ - ۲۳).

[۳]. (Aenianes/Maliens)؛ دو گروه از مردمان ساکن دره‌ی اسپرخیوس بین اوثریس (Othrys) و اوئتا (Oeta). آن‌ها به طور یقین در این دوره‌ای که سخن از آن می‌رود، تحت انقیاد تسالی بودند: درباره‌ی مالی‌ها و ژازون؛ ر.ک به: بند ۵۷، ۲.

[۴]. دیودور از آرایش بی‌نظیری که اپامی‌نونداس برای سپاهش برگزید، سخنی به میان نمی‌آورد: گزنفون،

(۳) دو سپاه که بدین‌سان آراسته شده بودند، به هم نزدیک شدند. ناگهان شیپورهای جنگی به صدا درآمد و سربازان غریو جنگ سر دادند. آنان با فریادهای خویش، پیروزی را نوید می‌دادند؛ در ابتدا نبرد دو سواره‌نظام در جناحین درگرفت که در طی آن هر یک به هم‌آوردی با دیگری پرداخت و رشادت‌هایی از خویش نشان می‌داد[1].

(۴) سواره‌نظام آتن که بر سواره‌نظام تب یورش برده بود، شکست را پذیرا شد؛ نه به‌خاطر ضعف اسب‌ها یا فقدان شجاعت سربازان یا مهارت سوارکاری ـ که در تمامی این زمینه‌ها، سواره‌نظام آتنی از همگان سر بود ـ بلکه آن‌ها از حیث شمار و نیز توان عملیاتی بسیار ضعیف‌تر از رقیب بودند، از طرفی، آن‌ها نسبت به دشمن، حمایت کمتری به وسیله‌ی نیروهای سبک اسلحه می‌شدند. آن‌ها تنها شمار اندکی سرباز مسلح به زوبین دراختیار داشتند؛ تباییان سه برابر بیشتر فلاخن‌انداز و زوبین‌انداز، که از نواحی تسالی آمده بودند، دراختیار داشتند.

(۵) این مردم، ازکودکی، همواره با چنین شیوه‌ای، تمرین نبرد می‌کردند و به واسطه‌ی بهره‌مند بودن از چنین مهارت‌هایی می‌توانستند نقش سرنوشت‌سازی را در پیکارها بر عهده داشته باشند. باری، آتنیان که به دست سپاهیان سبک اسلحه، جراحات زیادی برداشته و زیرفشار سواره‌نظام رقیب از پای درآمده بودند، جملگی عقب‌نشینی کردند.

(۶) امّا همین که فرار، موجب درامان ماندن آن‌ها، از تیررس فلاخن‌ها شد، شکست را جبران کردند. در واقع، آن‌ها حین عقب‌نشینی آرایش سپاهیان فالانژ

←

برعکس، تقویت جناح چپ را که به سوی دشمن تاخت می‌آورد، به خوبی توصیف می‌کند: (ر.ک به: گزنفون، ۷، ۵، ۲۱ ـ ۲۳). در عوض دیودور تنها کسی است که سازماندهی سربازان دیگر ملل یونانی را تشریح می‌کند. با وجود این، توصیف وی، پرده‌ی مبهمی را که بر رویدادهای جنگ کشیده شده برای ما آشکار نمی‌سازد: مانتینه‌ای‌ها چه کردند؟ اوبه‌ای‌ها و مزدورانی که آتنیان آن‌ها را قتل‌عام کردند، کجا بودند؟ [۱]. نمی‌دانیم چگونه آن چه را که دیودور از نبرد سواره‌نظام می‌گوید، داوری کنیم. آیا اطلاعات واقعی در مورد نقشی است که آتنیان بازی کرده‌اند؟ اگر چنین باشد بسیار جالب است، زیرا گزنفون تنها از اسپارتیان و تباییان سخن می‌راند. آیا موضوع خلطی است میان نبرد سواره‌نظام در شب پیش از جنگ و کارهای سواره‌نظام در طی نبرد تمام‌عیار؟ این فرضیه‌ی آخر که توسط پریچت عنوان شده، درست‌تر می‌نماید.

خود را به هم نریختند و در همان حال، به اوبه‌ای‌ها و مزدورانی که برای اشغال بلندی‌های اطراف فرستاده شده بودند، یورش آوردند. آن‌ها نبرد را علیه اوبه‌ای‌ها و مزدوران آغاز کرده و تا آخرین نفر، آن‌ها را از دم تیغ گذراندند.

(۷) سواره‌نظام تبایی، از تعقیب فراریان چشم پوشید؛ بر سپاهیان فالانژ رقیب تاخت آورد و با پیاده نظام در افتاد و سعی کرد آن‌ها را از پای درآورد. نبرد سختی بود؛ آتنیان که زیرفشار دشمن به خاک هلاک می‌افتادند، راه فرار را در پیش گرفتند تا این‌که فرمانده سواره‌نظام الیدیان که در عقبه‌ی سپاه جای گرفته بود، به کمک فراریان آمده و با هلاک کردن تعداد زیادی از بئوسیان، سرنوشت جنگ را تغییر داد.

(۸) سواره‌نظام الیدیان که به این شیوه در جناح چپ مداخله کرده بود، شکستی را که متحدینش متحمل شده بودند، جبران کرد. در جناح دیگر، دو سواره‌نظام به هم تاخت آوردند و پس از مدتی کوتاه که فرجام جنگ نامشخص بود، سواره‌نظام بئوسی و تسالی، که از حیث شمار و توان قدرتمندتر بودند، سربازان اردوی مانتینه‌ای‌ها را شکست داده و اینان، تلفات سنگینی متحمل شده، به سوی پیاده‌نظام خویش، عقب‌نشینی کردند.

۸۶. (۱) سرنوشت جنگی که سواره‌نظام دو اردو را رودرروی یکدیگر قرارداد، این‌گونه بود. دو پیاده‌نظام دشمن نیز با هم درگیر شدند[1]؛ نبردهایی که آن‌ها پی‌گرفتند، سخت و بی‌نظیر بود. هرگز دردرگیری بین یونانیان با دیگر یونانیان دیده نشد چنین شمار عظیمی از مردم صف‌آرایی کنند و فرماندهانی با چنین آوازه‌ی درخشان و سربازانی چنین آماده، رشادت‌ها و شجاعت‌های بی‌نظیری در این مهلکه از خود به نمایش گذارند.

(۲) بدین‌سان، دو گروه از بهترین پیاده‌نظام‌های حاضر - پیاده‌نظام بئوسی و پیاده‌نظام لاسدمونی - مقابل هم صف‌آرایی کردند: آن‌ها نخستین سپاهیانی بودند که می‌بایست جنگ را آغاز کنند و هیچ یک از دو طرف در پی حفظ جان خویش

[1]. بسیار شبهه برانگیز است که این چنین نبردی، در دو زمان، روی‌داده باشد.

نبود. آنان در ابتدا با پرتاب نیزه به جان یکدیگر افتادند: پرتاب نیزه آن قدر زیاد بود که بیشتر آن‌ها می‌شکستند و به دنبال آن، با شمشیر به رویارویی با یکدیگر شتافتند.

(۳) آنان نبردی تن‌به‌تن را آغازکردند و جراحاتی از هر نوع را بر یکدیگر وارد می‌ساختند؛ امّا بی‌باکی‌شان، آن‌ها را از توقف نبرد باز می‌داشت؛ مدت زمان زیادی این نبرد وحشتناک ادامه داشت. دو طرف شجاعت‌ها و رشادت‌های زیادی از خویش به نمایش گزاردند، از این روی سرنوشت جنگ نامشخص باقی‌ماند. هیچ‌یک، از تحمل رنج و عقوبت، هراسی به دل راه نمی‌داد و هر یک سودای تحقق کاری نمایان را در سر می‌پروراند: آنان با افتخار، مرگی راکه شکوه و جلال را برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد، به جان می‌خریدند.

(۴) این نبرد سخت مدّت زمان زیادی به طول انجامید و فرجامِ جنگ هنوز نامشخص بود تا این‌که اپامی‌نونداس اندیشید که پیروزی، به شجاعتی که خود وی از خویشتن به نمایش خواهد گذارد، بستگی دارد. وی برآن شد که به یاری شجاعت خویش، سرنوشت جنگ را رقم زند. بی‌درنگ سربازان زبده را گردهم آورد، به شکلی به هم فشرده، آن‌ها را آراست و به قلب دشمن زد. او در پیشاپیش یگان قرار داشت و نخستین کسی بود که زوبینش را پرتاب کرد که به فرمانده لاسدمونیان اصابت کرد.

(۵) بی‌درنگ سربازانش نیز چنین کردند و نبرد را آغاز کردند. آنان با کشتن و پراکندن ترس و وحشت، صفوف دشمن را درهم شکستند[۱]. لاسدمونیان که از آوازه‌ی اپامی‌نونداس و توان یگانش، به هراس افتاده بودند، از میدان نبرد پا به فرار گذاشتند، ولی بئوسیان آن‌ها را تحت فشار قرارداده، بی‌وقفه سربازان عقبه‌ی سپاه دشمن را به هلاکت می‌رساندند و اجساد، بر روی هم انباشته می‌شد.

---

[۱]. دیودور درپی روشن کردن جریان نبرد نیست و وی خود را ملزم نمی‌سازد که واقعیت را روشن نماید. وی براساس طرحی که خود در پیش گرفته و چندین‌بار نیز آن را به کار بسته است، دو مرحله از جنگ را از هم متمایز می‌سازد: نخست نبردی قهرمانانه و بانتیجه‌ای نامعلوم، آنگاه دخالت شخصی به عنوان فرمانده که پیروزی را برای سپاهیانش به ارمغان می‌آورد. دیودور برای آنکه رویداد را باشکوه‌تر و بزرگ‌تر جلوه دهد سعی می‌کند برخی از شیوه‌های بلاغت و سخن‌وری را برای نیل به این هدف به کار بندد؛ بدین‌سان، واژگان ستایش‌آمیز فراوان به چشم می‌خورند.

۸۷. (۱) در این حال، لاسدمونیان که می‌دیدند اپامی‌نونداس به وجد آمده و عنان اختیارش را از کف نهاده و در حمله شور و اشتیاق زیادی از خود نشان می‌دهد، جملگی به سویش هجوم آوردند. بارانی از تیر به سویش باریدن گرفت: از برخی از آن‌ها می‌گریخت و برخی دیگر را دفع می‌کرد و حتیٰ برخی از تیرها را از تنش بیرون کشیده و سعی می‌کرد با پرتاب آن‌ها به سوی یورش‌آورندگان، آن‌ها را به عقب براند. او در حالی که همچون قهرمانی برای پیروزی می‌جنگید، ناگهان ضربه‌ای کاری بر سینه‌اش نشست. نیزه شکست و آهن بر تنش باقی‌ماند: اوکه با این جراحت، ناتوان شده بود اندکی بعد به زیرافتاد. جنگ برای تصاحب جسدش درگرفت و افراد زیادی از هر دو طرف کشته شدند؛ تباییان با زحمت و مکافات بسیار موفق شدند به لطف برتری جسمانی، بر لاسدمونیان پیروز شوند.

(۲) لاسدمونیان پا به فرار گذاردند؛ بئوسیان تنها اندک زمانی به تعاقب آن‌ها پرداختند و بازگشتند، زیرا دراختیار داشتن اجساد را ضروری می‌پنداشتند. بدین‌سان، شیپورها، سربازان را فراخواندند و همگان از نبرد دست کشیدند؛ هر دو سپاه یادمان پیروزی برافراشته، ادعای پیروزی کردند.

(۳) در واقع آتنیان، اوبه‌ای‌ها و مزدورانی راکه بربلندی‌ها جای گرفته بودند، شکست داده و اجساد را دراختیار گرفته بودند؛ در عوض، بئوسیان، با دشواری بر لاسدمونیان پیروز شده، اجساد مردگان را تصاحب کردند و این امر به آن‌ها اجازه می‌دادکه پیروزی را از آن خویش بدانند.

(۴) برای مدّتی، هیچ سپاهی، فرستاده‌ای برای تقاضای جمع‌آوری اجساد گسیل نداشت تا مبادا شکست خورده تلقی شود. سرانجام، نخست لاسدمونیان پیکی را برای درخواست جمع‌آوری اجساد فرستادند و هر سپاه، اجساد سپاهیان خویش را به خاک سپرد.

(۵) با وجود این، وقتی اپامی‌نونداس را به اردوگاه منتقل کردند، هنوز زنده بود؛ پزشکانی که احضار شده بودند، اعلام داشتند به مجرداین‌که نیزه از سینه‌اش بیرون کشیده شود، مرگ وی را به کام خویش خواهد کشید؛ او در این هنگام، زندگی را با شهامتی بی‌نظیر بدرود گفت.

(۶) ابتدا سپردارش را فراخوانده از او پرسید که آیا سپرش را از میدان به دربرده است؛ شخصی دیگر به وی پاسخ داد «آری» و سپر را مقابل دیدگانش قرار داد.

اپامی‌نونداس باز از او پرسید که چه کسی پیروز شده است: پیش‌خدمت به وی پاسخ داد که پیروزی از آن بئوسیان شد. وی گفت: «حال زمان مرگ است.» و دستور داد تا نیزه را از سینه‌اش بیرون کشند. دوستانش که گرداگردش حلقه زده بودند، داد و فغان سر دادند؛ کسی گریان به او گفت: «اپامی‌نونداس، تو بدون فرزند خواهی مرد.». او پاسخ داد «نه، از سوی زئوس، من دو دختر از خویش برجای می‌گذارم، پیروزی لوکتر و پیروزی مانتینه».

و وقتی نیزه از تنش بیرون‌کشیده شد، با آرامش جان به‌جان‌آفرین تسلیم کرد.

۸۸. (۱) ما هرگز از ستایش و تحسینی که سزنده‌ی نیک‌مردان در هنگام مرگشان است، غفلت نورزیده‌ایم[1].

بدین‌سان، به عقیده‌ی ما، نارواست بی‌آن که به مرگ شخصی چون او اشاره‌ای کنیم، بگذریم. در واقع، به نظر من، وی نه تنها به واسطه‌ی مهارت و تجربه‌ی نظامی از معاصرین خویش پیشی گرفت، بلکه به‌خاطر رفتار نیکو و روح بزرگش نیز، سرآمد آن‌ها بود.

(۲) در دوران اپامی‌نونداس مردانی نامی روزگار می‌گذرانیدند: پلوپیداس تبایی، تیموته و کونون[2] آتنی، خابریاس و ایفی‌کرات؛ همچنین آژزیلاس اسپارتی که به دوره‌ای کمی پیشتر تعلق دارد. هم چنین هنگام جنگ علیه مادها و پارس‌ها در ادوار پیشین نیز، مردانی نامی می‌زیستند. در آتن[3]، سولون[4]، تمیستوکل، میلتیاد،

---

[۱]. ر.ک به: همین کتاب (۱، ۱)   [۲]. کونون به نسلی پیش، تعلق دارد.

[۳]. دیودور شخصیت‌های قرن ۶ (سولون)، ابتدای قرن ۵ (تمیستوکل و میلتیاد) و اواسط قرن پنجم پ.م را بدون رعایت ترتیب زمانی ذکر می‌کند. درباره‌ی میرونیدس ن.ک به: روایت و ستایش‌های دیودور در کتاب یازدهم (۸۱ - ۸۳).

۴. (Solon) (۶۴۰ - ۵۵۸ پ.م)؛ قانونگذار، شاعر و مؤنس دموکراسی در آتن که یکی از حکمای هفت‌گانه محسوب می‌شود. وی نخستین شاعر آتیک نیز بوده است.

همچنین سیمون، میرونیدس، پریکلس[1] و برخی دیگر؛ در سیسیل، ژلون پسر دینومنس[2] و نیز شماری دیگر.

(۳) با وجود این، اگر مقایسه‌ای بین ویژگی‌های این اشخاص و توانایی‌های جنگاوری اپامی‌نونداس به عمل آوریم، درمی‌یابیم که شایستگی وی بسیار بیشتر است. در هر یک از این اشخاص، تنها یک مهارت به چشم می‌خورد که آن‌ها را به شهرت رساند، در مقابل، تمامی فضایل در اپامی‌نونداس گردهم آمده بودند. او به واسطه‌ی نیروی جسمانی، سخن‌وری، روح والا، بی‌اعتنایی به ثروت، درستی رفتار و به ویژه شجاعت و هوشش در فرماندهی، از همگان بسیار سرتر و بالاتر بود[3].

(۴) به همین دلیل وقتی زنده بود، میهنش سیادت بر یونان را فراچنگ آورد و با مرگش، آن را از دست داد[4]. از آن پس موقعیت و اهمیت میهنش، همواره تنزل یافت و عاقبت به‌خاطر بی‌خردی سرانش، به بردگی و ویرانی کشیده شد. چنین بود فرجام اپامی‌نونداس که شایستگی‌اش از طرف همگان ستوده می‌شد.

۸۹. (۱) پس از جنگ، یونانیان که می‌دیدند، پیروزی، جایش را به نزاع و مشاجره داده است و شجاعت خویش را به رخ یکدیگر کشیده و از این حیث، به هماوردی می‌پرداختند، از جنگ‌های پی‌درپی به ستوه آمده، با هم سازش کردند؛ آن‌ها صلحی مشترک و پیمان اتحادی منعقد ساختند[5]؛ آن‌ها حتی مسنی‌ها را وارد

---

۱. (Périclés)؛ (۴۹۵ ـ ۴۲۹ پ.م) از رجال بزرگ آتن که عصر وی ـ معروف به عصر پریکلس ـ از درخشان‌ترین ادوار علم و هنر یونانی بود.

2. Deinoménès

[۳]. ستایش‌ها و تمجیدات طولانی دیودور معمولاً یادآور کارهای بزرگ شخصیت‌هاست؛ ر. ک به: ستایش از تمیستوکل (۱۱، ۵۸ ـ ۵۹) و ستایش پلوپیداس (۱۵، ۸۱). امّا برعکس، در این‌جا بسیار به شخصیت قهرمان می‌پردازد و فهرستی از فضایلش ارائه می‌دهد. پاره‌ای از فضایل برشمرده در این‌جا، به تمامی سران و فرماندهان نسبت داده شده، امّا پاره‌ای دیگر، به ندرت در اثر دیودور ذکر شده‌اند.

[۴]. ر.ک به: بند ۷۹، ۲. همین عقیده توسط افور نیز بیان شده است.

[۵]. صلح همگانی، به طور یقین، در سال‌های ۳۶۲ ـ ۳۶۱ پ.م روی‌داده است و نه ۳۶۳ ـ ۳۶۲ پ.م؛ ر.ک به: پلوتارک (آژزیلاس، ۳۵، ۲ ـ ۳) و پولیب (۴، ۳۳، ۸ ـ ۹). همچنین به یقین نمی‌توان اظهار داشت که اتحادی در بین بوده است.

اتحاد خویش کردند.

(۲) امّا لاسدمونیان که با مسنی‌ها دشمنی عمیق و دیرینه‌ای داشتند، به‌خاطر اینان، از پیوستن به این پیمان سرباز زدند و تنها یونانیانی بودند که از صلح بی‌بهره ماندند.

(۳) از میان مورّخان، گزنفون آتنی، «تاریخ یونانیان» خویش را تا این سال، یعنی تا مرگ اپامی‌نونداس، به رشته‌ی تحریر درآورد. آناکسی مِنِس لامپساکی که «نخستین پژوهش‌ها بر تاریخ یونان» را نگاشت، تاریخ خویش را از تولد خدایان و نخستین نسل انسان‌ها آغاز کرد و آن را تا جنگ مانتینه و مرگ اپامی‌نونداس پیش برد: وی تقریباً تمامی کارهای یونانیان و بربرها را در ۱۲ کتاب گردآوری کرد.

فیلیس‌توس[1] تاریخ «دنیس جوان»[2] خویش را تا این سال به انجام رساند: وی تاریخ ۵ سال را در ۱۲ کتاب حکایت کرد.

۳۶۲ ـ ۳۶۱ پ.م

۹۰. (۱) هنگامی که مولون[3] آرخونت آتن بود، در روم ل. ژنوسیوس[4] و ک. سرویلیوس به کنسولی منصوب شدند.

در این سال[5] ساکنین نواحی ساحلی آسیا، علیه پارسیان علم طغیان برافراشتند. شماری چند از خشترپاون‌ها وحکمرانان شورش کردند و به جنگ با اردشیر برخاستند.

(۲) در همین دوران، تاخوس، شاه مصر، نیز برآن شد با پارسیان بجنگد. او کشتی هایی تدارک دید و سپاهی زمینی گردهم آورد و مزدوران زیادی را از شهرهای

---

1. Philistos
2. Denys le Jeune
3. Molon
4. L.Genucius

|5|. دیودور تمامی رویدادهای شورش بزرگ خشترپاون‌ها را تنها در فاصله‌ی سال‌های ۳۶۲ ـ ۳۶۱ پ.م قرارمی‌دهد. در واقع نخستین جنبش‌ها برای شورش، از جمله داتامس و آریوبرزنس، چندین سال پیش آشکار شده بود و مسئله‌ی شورش‌ها در پایان این سال فیصله داده نشده بود.

یونان به خدمت گرفت و حتی لاسدمونیان را متقاعد ساخت که با وی متحد شوند. در واقع، اسپارتیان، دشمن اردشیر بودند، زیرا پادشاه در صلح همگانی، مسنی‌ها را چون سایر یونانیان پذیرفته بود.

در برابر جبهه‌ی مشترک مهمی که علیه پارسیان شکل گرفته بود، شاه بزرگ نیز تدارکات جنگی را فراهم آورد.

(۳) وی می‌بایست هم زمان با شاه مصر، شهرهای یونانی‌نشین آسیا، لاسدمونیان و متحدین‌شان، خشترپاون‌ها و حکمرانانی که بر صفحات ساحلی حکومت می‌کردند، پیکار کند: خشترپاون‌ها و حکمرانان، پیمانی برای اقدامی مشترک، منعقد ساخته بودند. از میان آن‌ها، نامدارترینشان عبارت بودند از: آریوبرزن[1]، خشترپاون فریگیه که پس از مرگ میتری‌دات[2] این قلمرو پادشاهی را تصاحب کرده بود؛ موزول[3]، صاحب دژهای بی‌شمار و شهرهای مهم و حاکم کاریه، که هالیکارناس مرکز و مقرّ آن به شمار می‌رفت و آکروپول مهم و قصر شاه کاریه، در آن واقع بود؛ اورونتس خشترپاون میسیه و اوتوفراداتس[4] خشترپاون لیدی. بین ملت‌ها، ساکنین لیکیه، پیسیدیه، پامفیلیه، کیلیکیه، نیز سوری‌ها، فینیقی‌ها و تقریباً تمامی ساکنین صفحات ساحلی قابل ذکرند.

(۴) به‌خاطر این شورش مهم، پادشاه نیمی از درآمدش را از دست داد و باقی درآمدها نیز برای نیازهای جنگ کفایت نمی‌کرد.

۹۱. (۱) شورشیان، اورونتس را به فرماندهی برگزیده، مسئولیت هدایت و رهبری تمامی کارها را به وی واگذار کردند. وقتی او در منصب فرماندهی کل، مبالغی را که برای به خدمت گرفتن مزدوران درنظر گرفته شده بود، دریافت داشت ـ این مبالغ، یک سال مواجب برای بیست‌هزار سرباز را شامل می‌شد ـ به کسانی که به وی اعتماد کرده بودند، خیانت کرد. در واقع، وی گمان می‌کرد چنان‌چه

1. Ariobarzanés
2. Mithridate
3. Mausole
4. Autophradatés

شورشیان را تسلیم پارسیان کند، از پادشاه هدایای نفیسی دریافت و خشترپاونی تمامی مناطق ساحلی را نصیب خود خواهد کرد.

او ابتدا مردانی را که پول دراختیار وی گذارده بودند، دستگیر و آنان را برای اردشیر فرستاد و آنگاه شهرها و مزدوران پرشماری را که به خدمت گرفته بود به سردارانی که از سوی شاه فرستاده شده بودند، واگذار کرد.

(۲) همچنین، خیانتی در کاپادوکیه روی‌داد که دارای ویژگی شگفت‌انگیزی بود. آرتابازوس[1]، سردار شاه با سپاهی بی‌شمار، وارد کاپادوکیه شد؛ داتامس[2]، خشترپاون این سرزمین، اردویش را مقابل اردوی وی، برپا داشت. وی تعداد زیادی سواره‌نظام جمع‌آوری کرد و ۲۰هزار پیاده‌نظام از مزدوران دراختیار داشت که در صفوفش می جنگیدند.

(۳) پدرزن داتامس، که بر سواره‌نظام فرمان می‌راند و می خواست نظر شاه را به خویش جلب کرده، از الطاف وی بهره‌مند شود و امنیت خویش را تأمین کند، شبانگاه با سواره‌نظام گریخت و به اردوی دشمن پیوست. این خیانت، همان شب، مقدمات صلح با آرتابازوس را فراهم کرد.

(۴) داتامس مزدورانش را فراخوانده، پاداش‌هایی به آن‌ها وعده داد و برای تعقیب خائنان راهی شد. وی آنان را در لحظه‌ای که به اردوی دشمن رسیدند، یافت و هم زمان به آرتابازوس و سواره‌نظام حمله‌ور شد؛ وی جنگجویان بسیاری را از هر دو گروه، از دم تیغ گذراند.

(۵) آرتابازوس، که از واقعیت بی‌خبر بود، انگاشت کسی که پیش از این داتامس را رها و به وی خیانت کرده است، دگربار خیانت ورزیده است: پس به سربازانش دستور داد، سواره‌نظامی را که به پیش می‌آید، از دم تیغ بگذرانند. میتروبرزن[3]، میان دو سپاه گرفتار آمده بود: یکی، می خواست از خیانتی که به وی

---

1. Artabazos

[۲]. درباره‌ی داتامس (Datamès) ن.ک به: (La Vie) اثر «کورنلیوس‌نپوس» که به ویژه در بندهای ۶ و ۱۱ به داتامس می‌پردازد.

[۳]. پدرزن آرتابازوس

شده کین بستاند و دیگری که درپی مجازات، برای خیانتی دیگر بود؛ بدین‌سان، خود را در شرایطی بسیار بغرنج یافت. این شرایط فرصت چندانی را برای اندیشیدن دراختیار وی نگذارد، پس ناگزیر از جنگ شد. وی نبردی را علیه دو سپاه آغازکرد و تعداد زیادی از سربازان را از دم تیغ گذراند. عاقبت، بیش از ده هزار تن هلاک شده بودند که بازماندگان توسط داتامِس تحت تعقیب واقع شده و راه فرار را در پیش گرفتند؛ او پیش از آنکه شیپور را برای فراخواندن سربازانش ـ که سرگرم تعقیب فراریان بودند ـ به صدا درآورد، بسیاری را از دم تیغ گذراند.

(۶) از میان سواره‌نظامی که جان سالم به دربرده بودند، برخی از آن‌ها نزد داتامس بازگشته و از وی خواستند آن‌ها را مورد عفو قراردهد؛ باقی کاری نکردند، زیرا نمی‌دانستند جانب چه گروهی را بگیرند. عاقبت این مردان که شمارشان حدود ۵۰۰ تن بود به وسیله‌ی داتامس محاصره شده و با پرتاب زوبین‌ها از پای درآمدند.

(۷) داتامس که پیش از این، مهارت‌های رزم‌آرایی‌اش مورد ستایش و تحسین همگان بود، اینک می‌دید که آوازه‌ی شجاعت و هوشش در تدابیر جنگی، به طور چشم‌گیری افزایش یافته است. اردشیر پادشاه، از این تدبیر جنگی داتامس آگاه شد و می‌خواست شاهد نابودی‌اش باشد: اردشیر، وی را در دامی، به قتل رساند.

۹۲. (۱) هم زمان با این رخدادها، رئومیترس[1] ـ که شورشیان وی را برای ملاقات با شاه تاخوس، به مصر فرستاده بودند ـ از او پانصد تالان نقره و پنجاه کشتی جنگی دریافت کرد؛ او از طریق دریا راه آسیا را درپیش گرفت و در لوکه لنگر انداخت. رئومیترس در این شهر، شمار زیادی از سران شورشی را نزد خویش فراخواند، آن‌ها را بازداشت و در غل و زنجیر کرد و آنگاه آنان را برای اردشیر فرستاد. هر چند که خود وی نیز شورشی بود، موفق شد به واسطه‌ی خیانت، با شاه آشتی کند.

(۲) در این حال،در مصر، شاه تاخوس که تدارکات جنگی را به پایان رسانده

---

1. Rhéomithrès

بود؛ دویست کشتی سه ردیف پارویی که با هزینه‌ای سنگین تجهیز شده بودند و ده‌هزار مزدور زبده را که از یونان آمده بودند، دراختیار داشت که به اینان، هشتادهزار پیاده‌نظام مصری نیز اضافه گشت. او فرماندهی مزدوران را به آژزیلاس اسپارتی سپرد که لاسدمونیان وی را همراه هزار سرباز سنگین اسلحه گسیل داشته بودند[1]. وی می‌دانست که چگونه سربازان را رهبری کند و به واسطه‌ی شجاعت و هوشش در فرماندهی، بسیار مورد ستایش و تحسین بود.

(۳) فرماندهی ناوگان به خابریاس آتنی واگذار شده بود؛ او از طرف میهن خویش برای جنگیدن به نام آتن، فرستاده نشده بود، بلکه شخصاً توسط شاه تاخوس متقاعد شده بود که در این نبرد شرکت جدید.

شاه، خود در پیشاپیش مصریان قرار داشت و فرماندهی کل قوا را عهده‌دار بود. آژزیلاس به وی اندرز داد که در خاک مصر باقی‌مانده و جنگ را توسط سردارانش به فرجام رساند، امّا او به این اندرز بخردانه، وقعی ننهاد. در واقع، وقتی سپاه قدم در راه نهاد و از پایگاه‌هایش به اندازه‌ی کافی دور شد؛ آنگاه که وی، اردویش را در ناحیه‌ی فینیقیه برپا ساخت، سرداری که در رأس مصر قرار داشت، علیه شاه شورش کرد و پسرش، نکتانبو، را برانگیخت و وی را متقاعد کرد که عنوان پادشاهی مصر را مطالبه کند و این چنین آتش جنگی مهم را برافروخت.

(۴) نکتانبو ـ کسی که شاه فرماندهی سربازان مصری الاصل را به وی سپرده بود ـ بنا به دستور، فینیقیه را ترک گفته بود تا شهرهای سوریه را به محاصره درآورد: وی با توطئه‌ای که پدرش درانداخته بود، هم داستان شد و سرداران سپاه را، با هدایا و سربازان ساده را با وعده‌هایی به جرگه‌ی خویش درآورد و آنان را راضی کرد که در کنارش به جنگ بپردازند.

[1]. دو سنگ نبشته رویه‌ی متحدین را نسبت به یونانیان اروپا نشان می‌دهد: ۱ ـ کتیبه‌ی آرگوس: در این سنگ نبشته، یونانیان به رغم بی‌اعتمادی نسبت به شاه بزرگ، از قرارگرفتن در جرگه‌ی خشترپاون‌های شورشی اجتناب می‌ورزند. ۲ ـ فرمان آتن: در این سنگ نبشته، نمایندگان تاخوس مورد توجه و احترام واقع می‌گردند.

(۵) عاقبت شورشیان، مصر را به تصرف خویش درآوردند[۱]: تاخوس که هراسان شده بود، به خود جرأت داد که با عبور از عربستان به نزد شاه بزرگ رفته و از وی درخواست کند که اشتباهات گذشته‌اش را ببخشاید.

اردشیر نه‌تنها خطاهایش را بخشید، بلکه فرماندهی جنگ علیه مصریان را نیز به او سپرد.

۹۳. (۱) اندک زمانی بعد، پادشاه پارس پس از چهل‌وسه سال پادشاهی درگذشت[۲]. پادشاهی به اوخوس رسید که نام اردشیر بر خویش گرفت و بیست‌وسه سال پادشاهی کرد[۳]. به یادمان پادشاهی نیک اردشیر، که مردی صلح‌جو و بخت نیز همواره با وی یار بود، نام پادشاهان پس از وی تغییر داده شد و به آن‌ها فرمان داده شد که خود را چون او بنامند[۴].

---

[۱]. از این که چه رابطه‌ی خویشاوندی میان تاخوس و نکتانبوس دوّم وجود داشته، بی‌اطلاع هستیم. تاخوس، پادشاهی را در ۳۵۹ ـ ۳۵۸ پ.م از دست داد. وقایع‌نگاری سی‌امین سلسله، بی‌گمان، دقیق است. برپایه‌ی نظر دیودور، فرار تاخوس به پارس ناشی از پیمان‌شکنی در مصر است و بنا به نظر پلوتارک (آژزیلاس، ۳۷، ۳ ـ ۳۸، ۱) فرار تاخوس به دلیل خیانت آژزیلاس بوده است که به خدمت نکتانبوس درآمد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: گزنفون، آژزیلاس، ۲، ۲۸ ـ ۳۱).

[۲]. آن‌گونه که دیودور می‌گوید، اردشیر دوّم در فاصله‌ی سال‌های ۳۶۲ ـ ۳۶۱ پ.م نمرده است. برپایه‌ی نظر کانون (Canon) ستاره‌شناس، مرگ وی بین نوامبر ۳۵۹ تا نوامبر ۳۵۸ روی‌داد و وی ۴۶ سال پادشاهی کرد (طولانی‌ترین مدّت پادشاهی در سلسله‌ی هخامنشی از آن اوست). با وجود این، وقایع‌نگاری دیودور تقریباً درست می‌نماید: مرگ پادشاه می‌بایست در حین روایت اوضاع مصر اشاره می‌شد.

۳. (Ochos)؛ (۳۵۹ ـ ۳۳۸ پ.م) از زن مشهور و سوگلی اردشیر دوّم، استاتیرا ـ خواهر چیشه‌فرنه (تیسافرن) ـ بود. پلوتارک (حیات مردان نامی، اردشیر، ۳۹) اشاره می‌کند که اردشیر دوّم، ۳۶۰ زن عقدی و غیرعقدی در دربار داشت که از آنان دارای ۱۱۵ پسر و دختر گردید که بیشتر آنان در زمان حیات او مردند (ژوستن، ۱۰، ۱) و از پسرانش تنها چهار پسر، نامشان در تاریخ مانده که سه تن از آنان به نام‌های داریوش، آریاسپ و اوخوس (اخوس) از استاتیرا زاده شدند و فرزند چهارم، آرشام از زن غیرعقدی که نامش معلوم نیست، متولد شد. دیودور، برخلاف پلوتارک که به تفصیل به ماجرای اواخر پادشاهی اردشیر دوّم و انتخاب جانشین وی می‌پردازد، با اشاره‌ای گذرا به جلوس اوخوس بر تخت اشاره می‌کند و از بیان مشکلات عدیده‌ای که در انتخاب جانشین برای اردشیر منمون روی‌داد، در می‌گذرد. در ضمن، وقایع‌نگاری دیودور، پادشاهی اردشیر سوّم را نیز، با اندکی اختلاف (۳۵۹ ـ ۳۳۸ پ.م)، ۲۳ سال می‌داند.

۴. دیودور نیز چون پلوتارک (حیات مردان نامی، زندگانی اردشیر) و برخلاف گزنفون، که در جای‌جای کتاب «آنابازیس» خویش سعی در نکوهش این پادشاه پارسی دارد ـ آن هم از آن جهت که اردشیر سعی کرد از مشروعیت خویش در برابر کوروش کوچک در نبرد مشهور کوناکسا دفاع کند ـ از پادشاهی اردشیر با

(۲) در این حال، شاه تاخوس[1] نزد آژزیلاس بازگشت؛ نکتانبو پس از جمع‌آوری بیش از صدهزار مرد جنگی، علیه تاخوس لشکرکشید و وی را به جنگی برانگیخت که هر که از آن پیروز بیرون می‌آمد، پادشاهی از آن وی می‌شد. آژزیلاس با مشاهده‌ی این که شاه ترسیده و جرأت خطرکردن را به خود نمی‌دهد، سعی کرد شجاعتش را به وی بازگرداند: «این برتری شمار نیست که پیروزی را به ارمغان می‌آورد، بلکه پیروزی ثمره‌ی شجاعت بیشتر است». شاه به اندرز وی وقعی ننهاد و آژزیلاس ناچار شد همراه وی به شهری بزرگ عقب‌نشینی کند.

(۳) مصریان آن‌ها را، همین که در آن شهر مستقر شدند، محاصره کرده و پس از آن‌که شمار زیادی از سربازان را در حملات خویش علیه باروهای شهر از دست دادند، شهر را با ایجاد دیوار و خندقی دور آن، محصورکردند. کارها، به لطف شمار زیاد کارگران، به سرعت پایان پذیرفت؛ وقتی آذوقه‌شان تمام شد، تاخوس امیدش را به نجات از دست داد، امّا آژزیلاس مردانش را برانگیخت، آنگاه شبانگاه بر



حافظه به نیکی یادمی‌کند و حتی معتقد است که نام دیگر شاهان هخامنشی پس از او، به اردشیر تغییر یافت (نام داریوش سوّم خلاف گفته‌ی او را ثابت می‌کند). نکته‌ی مهمی که باید در این‌جا بدان اشاره کنیم این است که بیشتر مورخان معاصر اروپایی و ایرانی بر ضعف و ناتوانی در اداره‌ی امور پادشاهی، توسط اردشیر دوّم انگشت تأکید گذارده و در بررسی علل سقوط این سلسله، اهمال کاری‌های او را دخیل می‌دانند؛ در حالی که بررسی دقیق تاریخ ۴۶ ساله‌ی حکومت وی و مرور دقیق نوشته‌های پلوتارک، دیودور و دیگر مورخان باستان، خط بطلانی است بر ادعاهای ایشان. مگرنه این است که پلوتارک در نگارش «حیات مردان نامی» خویش، از میان آن همه شاهان پرهیمنه و پرجلال و شکوه پارسی، تنها به بازگفتن زندگانی این شاه می‌پردازد و وی را در زمره‌ی مردان برتر کتاب خویش قرار می‌دهد. آیا تنها فقدان منابع در مورد دیگر شاهان هخامنشی دلیل گزینش پلوتارک بوده یا او اردشیر را با دلایلی متقن لایق گزینش خویش دانسته است؟

[۱]. در پایان این بند اشتباه مهم و فاحشی وجود دارد؛ موضوع راجع به نبرد بین شاه تاخوس و نکتانبوس اشغال‌گر نیست؛ تاخوس، بدون هیچ تردید، پادشاهی را از دست داد و جانشین‌اش، نکتانبوس دوّم، می‌بایست با یک مدعی پادشاهی که مندس (Mendés) را به پایتختی برگزیده بود، پیکار کند. وقتی دیودور می‌نویسد «تاخوس» باید خواند «نکتانبوس»؛ وقتی می‌نویسد «نکتانبوس» باید خواند «مدعی تاج و تخت». پلوتارک روایتی مفصل‌تر و پرشاخ و برگ‌تر از روایت دیودور به دست می‌دهد. (برای اطلاع بیشتر: ر.ک به: پ. کلوشه، یونان و مصر از ۴۰۵ تا ۳۴۱/۲ پ.م، مجله‌ی مصرشناسی، ۱۹۲۱، صص ۱۰۷ - ۱۱۰ از متن لاتین).

دشمن یورش برد و به رغم انتظار، تمامی سپاهیان را نجات بخشید.

(۴) مصریان به تعقیب آنان پرداختند؛ منطقه هموار بود و مصریان انگاشتند که سپاه دشمن ـ که به وسیله‌ی نیروهای بی‌شماری محاصره شده است ـ به زودی، به طور کامل، نابود خواهد شد؛ امّا آژزیلاس در مکانی مستقر شد که از هر جناح به وسیله‌ی کانالی، که رودخانه‌ای در آن جاری بود دفاع می‌شد. در آن‌جا، آژزیلاس در برابر هجوم دشمن، ایستادگی کرد.

(۵) او سپاهیانش را با درنظرگرفتن میدان جنگ آراست و از کانال‌هایی که به وسیله‌ی رودخانه تغذیه می‌شدند، برای حمایت سپاه بهره جست و جنگ را آغاز کرد.

شمار زیاد سپاهیان مصری، به هیچ کاری نیامد: یونانیان به لطف شجاعت و جسارت، بسیاری از مصریان را کشته، باقی را واداشتند که پا به فِرارگذارند.

(۶) پس از آن، تاخوس به راحتی اریکه‌ی پادشاهی مصر را دگربار فراچنگ آورد؛ آژزیلاس که به تنهایی موفق شد قدرت پادشاهی را دگربار بازگرداند، افتخارات و هدایایی نصیبش شد که شایستگی آن‌ها را داشت. وی در حالی که از سیرن[1] عبور می‌کرد تا به میهن خویش بازگردد، درگذشت[2]؛ جسدش با عسل[3]، مومیایی و به اسپارت منتقل شد و در آن‌جا از مراسم خاک‌سپاری و افتخاراتی برخوردار شد، که بایسته‌ی یک شاه بود. چنین بود تحولاتی که در این سال، در آسیا روی‌داد.

۹۴. (۱) در پلوپونز، آرکادیان از صلح همگانی، پس از نبرد مانتینه، بهره‌مند شدند؛ آن‌ها به مدت یک سال به سوگندشان وفادار مانده، پس از آن جنگ را از سرگرفتند.

---

1. Cyrène

[۲]. آژزیلاس به سال ۳۹۸ پ.م شاه شد و مدت ۴۱ سال حکومت کرد. ر.ک به: پلوتارک (آژزیلاس، ۴۰، ۲)؛ پس وی در سال ۳۵۸ ـ ۳۵۷ پ.م و نه ۳۶۲-۳۶۱ پ.م مرده است. با وجود این، دیودور به درستی مرگ وی را پس از فوت اردشیر دوّم قرارمی‌دهد.

[۳]. برپایه‌ی نظر پلوتارک (حیات مردان نامی، آژزیلاس، ۴۰، ۳) جسد وی را با موم، مومیایی کردند.

در واقع، متن سوگندنامه خاطرنشان می‌کرد که تمامی آن‌هایی که در جنگ شرکت جسته‌اند، می‌بایست پس از جنگ به شهر خویش بازگردند. باری ساکنین شهرهای اطراف می‌بایست در مگاله‌پولیس[1] ـ که شهرهای زیادی را درخود گردآورده بود ـ مستقر شوند؛ آن‌ها به سختی می‌توانستند سرزمین خویش را ترک گفته، در جای دیگر ساکن گردند؛ آنان به سرزمین‌های اجدادی خویش بازگشتند، امّا مگاله‌پولیسی‌ها[2] سعی کردند آن‌ها را به زور از آن‌جا بیرون کنند.

(۲) چنین بود عامل این اختلاف و ساکنین شهرهای کوچک از مانتینه، دیگر شهرهای آرکادی، الیس و شهرهای دیگری که با مانتینه پیمان اتحاد منعقد کرده بودند، درخواست کمک کردند.

مگاله‌پولیسی‌ها نیز تباییان را به یاری فراخواندند؛ اینان نیز بی‌درنگ سه‌هزار سرباز سنگین اسلحه و ۳۰۰ سواره‌نظام برای مگاله‌پولیسی‌ها فرستادند؛ پامِنِس[3] براین نیروها فرمان می‌راند.

(۳) پامِنِس خود را به مگاله‌پولیس رساند. برخی از شهرهای کوچک را غارت و برخی دیگر را وحشت‌زده و هراسان کرد و ساکنین آن‌ها را واداشت تا در مگاله‌پولیس مستقر شوند.

مسئله‌ی سینوئسیسم[4] شهرها، که چنین آشوب‌های عظیمی را موجب شده بود، در این هنگام به طور کامل حل و فصل شد[5].

(۴) بین مورّخان، آتاناس[6] سیراکوزی، در این سال تاریخ «اعمال دیون»[7] خویش را در ۱۳ کتاب آغاز کرد: او در کتاب نخست، با بررسی دوره‌ی هفت

1. Mégalépolis

2. Mégalopolitains

3. Pamménés

4. La question du Synoecisme

[۵]. دیودور تنها منبع ما درباره‌ی این بحران است. پیامد آن بسط و گسترش قلمرو سرزمین مگاله‌پولیس بوده است.

[۶]. (Athanas)؛ به استثنای این‌جا، نام این شخص همواره به صورت آتانیس (Athanis) آمده است.

7. Les actions de Dion

ساله‌ای که پیش از این هرگز نقل نشده بود ـ و از پایان پیمان فیلیستوس[1] آغاز می‌شد ـ اثرش را کامل کرد. آتاناس، این حوادث را به شیوه‌ای اجمالی آورد تا پیوستگی روایت تاریخی حفظ گردد.

۳۶۱ ـ ۳۶۰ پ.م

۹۵. (۱) هنگامی که نیکوفموس[2] آرخونت آتن بود، در روم س. سولپیسیوس و س. لیسینیوس بر اریکه‌ی کنسولی تکیه زدند.

در این سال، آلکساندروس، جبار فرز، کشتی‌های پیراتی را برای حمله به جزایر سیکلاد گسیل داشت؛ او جزایر زیادی را محاصره و اشغال کرد و در آن جزایر افراد زیادی را اسیر کرده، مزدورانش را در پیاره‌توس پیاده و شهر را محاصره کرد.

(۲) هنگامی که آتنیان به یاری پیاره‌توس[3] آمدند، لئوس‌تنس[4] رزم‌آرا را در جزیره باقی گذاشتند؛ آلکساندروس در این حال به وی یورش آورد.

آتنیان سربازان آلکساندروس را، که در پانورم[5] مستقر شده بودند، تحت‌نظر داشتند؛ مردان جبار به شیوه‌ای غیرمنتظره به آن‌ها حمله کردند و این موفقیتی غیرمنتظره برای آلکساندروس بود. او نه‌تنها یگانی را که به پانورم گسیل داشته بود از خطر مهیبی رهانید، بلکه پنج کشتی سه ردیف پارویی آتنی و یک کشتی سه ردیف پارویی پیاره‌توسی را به چنگ آورده، ۶۰۰ تن را اسیر کرد.

(۳) آتنیان، خشمگین، لئوس‌تنس را به واسطه‌ی خیانت، به مرگ محکوم و دارایی وی را توقیف کردند. آن‌ها خارس را به فرماندهی منصوب کرده، وی را در

---

1. Traité de philistos

2. Nicophémos

[۳]. (Péparéthos)؛ پیاره‌توس عضو اتحادیه‌ی آتن بوده است. (ر.ک به: بند ۳۰، ۵) به ویژه، نقطه‌ای مهم بر جاده‌ی گندم بوده و کشتی‌هایی که از داردانل می‌آمدند، پیش از آن که به گذرگاه اوبه برسند باید از پیاره‌توس و اسکیاتوس می‌گذشتند. جاده‌ای که از دریای سیاه به تسالی کشیده شده بود نیز از این جزیره می‌گذشت.

4. Léosthénés

5. Panormos

رأس ناوگانی گسیل داشتند. خارس خود را در برابر دشمن، زبون یافت و برای متحدین آتن، جزء ضرر، نفعی به همراه نیاورد.

وی در واقع، در کورسیر، یکی از شهرهای متحد لنگر انداخت و در آن‌جا شورش‌های داخلی وحشتناکی به بار آورد که طی این شورش‌ها، کشتارها و بازداشت‌های بی‌شماری روی‌داد[1]. این امر موجب شد آتنیان، محبوبیت خویش را نزد متحدین، از کف دهند.

این چنین خارس، که اعمال خلاف قانون دیگری نیز مرتکب شده بود، هیچ خدمتی نکرد و تنها، لعن و نفرین را برای میهن خویش به ارمغان آورد.

(۴) بین مورّخان، دیونی‌سودوروس[2] و آناکسیس بئوسیایی[3]، مؤلفان «تاریخ یونان»، روایت خود را تا این سال پیش بردند[4]. ما خود نیز، روایت رویدادهایی را که در رسیدن فیلیپ پادشاه به قدرت مقدم بوده است، به فرجام رساندیم و در این جا، این کتاب را بر اساس طرحی که در آغاز بیان داشتیم، به پایان می‌رسانیم.

در کتاب بعد که باجلوس فیلیپ به تخت پادشاهی آغاز خواهد شد، به تفصیل تمامی اعمال این پادشاه را تا مرگش روایت خواهیم کرد؛ همچنین بر تمامی رویدادهای دیگری که در سرزمین‌های شناخته شده‌ی دنیای مسکونی رخ داده‌اند، نظری خواهیم افکند.

[۱]. برپایه‌ی نظر انه تاکتیسی (Enée le Tacticien, 9. 13-15)، خارس به هواداران الیگارشی، در جنبشی ضد دموکراسی، یاری رساند.

2. Dionysodoros

3. Anaxis

[۴]. از این دو مورّخ، اطلاعی در دست نیست.

دیودور سیسیلی



کتابخانه تاریخی

کتاب هفدهم

(۳۳۵-۳۲۴/۳ پ.م)



لشکرکشی اسکندر به آسیا

ترجمه و حواشی از:

حمید بیکس شورکایی ـ اسماعیل سنگاری



انتشارات جامی

۱۳۸۴

دیودوروس، سیسیلی	Diodorus, Siculus

لشکرکشی اسکندر به آسیا / سیسیلی دیودوروس؛ ترجمه و حواشی حمید بیکس شورکایی، اسماعیل سنگاری. ــ تهران: جامی، ۱۳۸۴ ــ.
۶۱۳ ـ ۸۱۲ ص.: مصور. ــ (کتابخانه تاریخی؛ کتاب هفدهم)
(مجموعه تاریخ ایران؛ ۱۵) ISBN: 964-7468-65-2
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی: .Bibliothèque historique
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تاریخ باستان. ۲. اسکندر مقدونی، ۳۵۶ ـ ۳۲۳ ق.م Alexander, the Great ـ جنگها ـ آسیا. الف. بیکس شورکایی، حمید، ۱۳۵۴ ـ، مترجم. ب. سنگاری، اسماعیل، ۱۳۵۳ ـ، مترجم. ج. عنوان. د. فروست: کتابخانه تاریخی؛ ج. ۱۷.
۲ک ۹ د / D۵۸ ۹۳۰
ج. ۱۷
۱۳۸۳
کتابخانه ملی ایران ۸۳ ـ ۲۷۵۰۴ م



انتشارات جامی

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲

تلفن ۶۴۶۹۹۶۵ ـ ۶۴۰۰۲۲۳

کتابخانه تاریخی (کتاب هفدهم)

لشکرکشی اسکندر به آسیا

دیودور سیسیلی

مترجمان: حمید بیکس شورکایی

اسماعیل سنگاری

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ: فراین

شابک: ۲ ـ ۶۵ ـ ۷۴۶۸ ـ ۹۶۴

ISBN: 964 - 7468 - 65 - 2

خلاصه‌ی مطالب

کتاب هفدهم دیودور به دو بخش تقسیم شده است

خلاصه‌ی مطالب بخش نخست

- چگونه اسکندر بر تخت پادشاهی نشست و امور پادشاهی را سروسامان داد.
- چگونه مردمانی را که می‌خواستند شورش کنند، مطیع ساخت.
- چگونه، پس از آن که با نابود کردن تب، یونانیان را مرعوب کرد، به سپهسالاری کُلّ یونان برگزیده شد.
- چگونه به آسیا در آمد و خشترپاون‌ها را در نزدیکی رود گرانیک در فریگیه شکست داد.
- چگونه ملطیه و هالیکارناس را تصرف کرد.
- نبرد اسکندر و داریوش در ایسوس کیلیکیه؛ پیروزی اسکندر
- محاصره‌ی صور، تسلیم مصر؛ لشکرکشی شاه به پرستشگاه آمون
- نبردی سازمان یافته میان اسکندر و داریوش در اَربِل؛ پیروزی اسکندر
- نبرد میان آنتی‌پاتروس و لاسدمونیان؛ پیروزی آنتی‌پاتروس

خلاصه‌ی مطالب بخش دوم

- اسکندر اَربِل را تصرف و خزائن زیادی را تصاحب می‌کند.
- استراحت سپاه در بابل؛ به دلیران پاداش داده می‌شود.
- رسیدن نیروهای کمکی (مزدوران و متحدان)
- سازماندهی دوباره‌ی ساختار سپاه
- چگونه اسکندر، شوش را تصرف و خزائن موجود در آن را تصاحب کرد.
- چگونه وی گردنه‌ها را متصرف شد و آن‌چه را که «دربندها» می‌خوانند، به تملک خویش درآورد.
- نیکوکاری او در حق یونانیان معلول؛ تصرف و غارت پرسپولیس
- چگونه وی هنگام جشن دیونیزوسی، هدیش شاهی را به آتش کشید.
- قتل داریوش به دست بسوس
- لشکرکشی اسکندر به هیرکانی؛ توصیف عجایب طبیعی این سرزمین
- چگونه اسکندر به سوی ماردها لشکر کشید و این مردمان را مطیع کرد.
- چگونه تالیس تریس ـ ملکه‌ی آمازون‌ها ـ با اسکندر هم‌بستر شد.
- چگونه شاه، که خود را شکست‌ناپذیر می‌انگاشت، همچون پارسیان غرق لذات و تن‌آسایی شد.
- لشکرکشی اسکندر علیه آریان‌های شورشی؛ تصرف روش (Roche)
- توطئه علیه شاه؛ مجازات عاملین، که پارمنیون و فیلوتاس برجسته‌ترین آنان بودند.
- لشکرکشی اسکندر علیه پاروپانیزاد؛ آن‌چه که در حین این لشکرکشی روی داد.
- نبرد تن به تن با آریان‌ها و تسلیم شدن آنان
- مرگ بسوس که داریوش را به قتل رسانده بود.

- چگونه اسکندر از بیابان طی طریق کرد و چگونه بسیاری از سربازانش را از دست داد.[1]
- چگونه اسکندر، برانخیدها را به منزله‌ی خائنان به یونان، قتل‌عام کرد. پارسیان، آن‌ها را پیش از این به آن سوی امپراتوری، رانده بودند.
- چگونه شاه علیه سغدیان‌ها و سکاها لشکر کشید.
- چگونه مردان برجسته‌ی سغدیان که به شکنجه گاه برده می‌شدند، به رغم انتظار نجات یافتند.
- چگونه اسکندر، سغدیانیانی را که شوریدند شکست داده و بیش از ۱۲۰ هزار تن از آن‌ها را از دم تیغ گذراند.
- چگونه وی باختری‌ها را مجازات و سغدیانیان را برای بار دوم مطیع کرد؛ چگونه وی پایگاه‌هایی در مکان‌های مناسب بنا کرد تا شورش‌های احتمالی را سرکوب کند.
- شورش سوم سغدیانیان؛ دستگیری آنانی که در روش (Roche) پناه جسته بودند.
- درباره‌ی شکارگاه بازیستا و شمار حیوانات وحشی موجود در آن
- درباره‌ی اشتباهی که نسبت به دیونی‌زوس صورت گرفت و قتل کلیتوس در حین جشن
- درباره‌ی مرگ کالیستن
- لشکرکشی علیه مردمانی موسوم به «نوتاک»؛ ناکامی نظامی به واسطه‌ی ریزش برف سنگین
- چگونه اسکندر، شیفته‌ی روکسانه ـ دختر اوکسیارتس ـ شد؛ چگونه با وی ازدواج و بسیاری از دوستانش را متقاعد کرد که با برجسته‌ترین دختران بربر ازدواج کنند.
- فراهم کردن تدارکات برای لشکرکشی علیه هندیان
- هجوم به هند؛ قتل‌عام نخستین مردمانی که با آن‌ها به جنگ برخاستند تا این چنین، دیگر مردمان را دچار ترس و وحشت کنند.
- نیکی‌هایی که در حق شهری به نام نیسا ـ به خاطر خویشاوندی آنان با دیونیزوس ـ شد
- چگونه شهر مستحکم ماساکا را تصرف و مزدورانی را که متهورانه پیکار کردند، قتل‌عام کرد.
- چگونه موفق شد صخره‌ای به نام آئورنیس را که پیش از این تصرف نشده بود، تحت سیطره‌ی خویش درآورد.
- چگونه، تاکسیل ـ شاه هندیان ـ را مطیع خویش کرد و پوروس را در جنگی بزرگ و سازمان‌یافته شکست داد: او هرچند که پیروز شده و پوروس را اسیر کرده بود، پادشاهی را به خاطر شجاعتش به او بازگرداند.
- توصیف مارهای عجیب این سرزمین و گیاهانش

---

۱. قسمت‌هایی که به صورت ایرانیک آمده مربوط به افتادگی‌های نسخه‌ی اصلی کتاب، در متن کنونی کتاب هفدهم است.

- چگونه برخی از مردمان مجاور را از راه مسالمت‌آمیز به اطاعت واداشت و برخی دیگر را با زور مطیع کرد.
- چگونه بر سرزمینی که سوپئی‌تس بر آن حکومت می‌کرد، چیرگی یافت.
- در بیان قوانین خوب شهرهای این سرزمین
- در بیان شجاعت سگ‌هایی که به اسکندر اهدا شد.
- در بیان داستان شاه هندیان
- چگونه مقدونیان از اطاعت اسکندر سرباز زدند، آنگاه که می‌خواست از گنگ عبور کند و به آن‌هایی که گانگاریدها خوانده می‌شدند، حمله‌ور شود.
- چگونه شاه به لشکرکشی خویش پایان داد و باقی هند را درنوردید؛ وی که با تیری زخمی شده بود جانش به خطر افتاد.
- چگونه ایندوس را به سوی اقیانوس جنوبی درنوردید.
- درباره‌ی نبردی تن به تن که در پی یک مبارزه‌طلبی روی داد.
- درباره‌ی هندیانی که در این سو و آن سوی رود تا اقیانوس، شکست را پذیرا شدند.
- درباره‌ی آداب و رسوم عجیب بومیان؛ درباره‌ی مردمانی که همچون حیوانات وحشی می‌زیستند.
- چگونه آن‌هایی که بر روی اقیانوس کشتی‌رانی می‌کردند، به اسکندر که اردویش را در نزدیکی دریا برپا کرده بود، ملحق شده، سفر خویش را حکایت کردند.
- چگونه آن‌ها، دگر بار، راه دریا را در پیش گرفتندو در ساحلی، در فاصله‌ای بسیار دور، پهلو گرفتند.
- چگونه او سی هزار جوان پارسی را برگزید و جنگاوری را به آن‌ها آموزش داد تا در فالانژ مقدونی، موازنه برقرار کند.
- چگونه هارپال به خاطر تن‌آسایی و مخارج گزاف، مجرم شناخته شده، از بابل گریخت و با لابه و تمنّا نزد مردم آتن پناه جست.
- چگونه هارپال آتیک را ترک گفت و به قتل رسید؛ درباره‌ی دارایی‌اش؛ او ۷۰۰ تالان در آتن و همچنین چهار هزار تالان همراه با هشت هزار مزدور در تنار لاکونیْ برجای نهاد.
- چگونه اسکندر بدهی مقدونیان سال‌خورده را پرداخت و پس از آن که ۱۰ هزار تالان خرج کرد، آنان را به کانون خانواده بازفرستاد.
- چگونه، پس از آشوب مقدونیان، عاملان آن را مجازات کرد.
- چگونه پوکس‌تس، ۱۰ هزار تیرانداز و فلاخن‌انداز زبده‌ی پارسی را نزد اسکندر آورد.
- چگونه شاه با آمیختن پارسیان و مقدونیان، یگان‌هایش را سازماندهی کرد.

- چگونه وی پاسداری از ده هزار جوان اپیگون (Épigones) را متقبل شد و چگونه به همگی آنان مبلغی برای آموزش داد.
- چگونه لئوستن اقدام به دامن زدن جنگ علیه مقدونیان کرد.
- چگونه اسکندر به لشکرکشی علیه کاسی‌ها مبادرت ورزید.
- چگونه، آنگاه که شاه به سوی بابل یورش می‌برد، کلدانیان پیش‌گویی کردند که اگر اسکندر به این شهر درآید جان خود را از دست خواهد داد.
- چگونه شاه که در آغاز ترسیده بود، از بابل دوری جست؛ چگونه پس از آن، فیلسوفان یونانی وی را متقاعد کردند که به شهر درآید.
- درباره‌ی شمار نمایندگانی که در بابل حضور پیدا کردند.
- درباره‌ی خاک‌سپاری هفس‌تیون و مبالغ هنگفتی که به این مناسبت خرج شد.
- درباره‌ی نشانه‌هایی که بر اسکندر نمایان شدند و پایان [زندگانی‌اش].

بخش نخست

۱. (۱) کتاب پیشین ـ شانزدهمین از کل اثر ـ با جلوس فیلیپ، پسر آمینتاس، آغاز شد و تمام تاریخ فیلیپ را تا مرگش، همچنین تاریخ شاهان، مردمان و شهرهای دیگر را، در طول مدت این پادشاهی که ۲۴ سال بود، در بر داشت.[۱]

(۲) در کتابی که پیش روی داریم، روایت پیوسته‌ی رویدادها را با جلوس اسکندر آغاز خواهیم کرد. مضمون روایت حاضر، کارهای این شاه تا مرگش است[۲] و آن چه که در مناطق شناخته شده دنیای مسکونی در همین دوره روی داده است، به آن می‌افزاییم. فکر می‌کنیم که این‌چنین، رویدادهای تاریخی که پیوستگی‌شان تمام و کمال رعایت شده و به شیوه‌ای اجمالی شرح داده شده‌اند، به سهولت به خاطر سپرده خواهند شد.

(۳) این شاه، در اندک زمانی کارهای بزرگی را به انجام رساند و به کمک هوش و شجاعتش توانست با تحقّق کارهای نمایان و بزرگ، از تمامی شاهانی که یاد و خاطره‌شان از زمان‌های آغازین، به ما انتقال یافته است، پیشی گیرد.

---

[۱]. درباره‌ی مدت پادشاهی فیلیپ؛ ن.ک به:

(A.Schaefer, Demosthenes und seine zeit[3], III, P.69, n.1)

[۲]. مقدمه‌ی کتاب‌های شانزدهم و هفدهم به شیوه‌ی واحدی نگاشته شده است: تأملات روش شناسانه همراه با ستایش قهرمان کتاب. در هر دو مورد، شخصیتی که عصر خویش را مسخّر خود ساخته، در مرکز روایت جای دارد. ن.ک. به:

C.Gramann, Quaestiones Diodoreae (1907), pp.4 - 5; M.Kunz, Zur Beurteilung der prooemien in Diodors historischer Bibliothek (1935), pp.52 - 62 - 71

G.Avenarios, Lukians schrift über Geschichtschreibung (1956), p.113

آوناریوس تأثیر افور را در ملاحظات مربوط به وحدت موضوع تاریخی خاطر نشان می‌سازد.

(۴) وی در طی دوازده سال، بخش وسیعی از اروپا[۱] [۲] و تقریباً تمامی آسیا[۳] را به سیطره‌ی خویش درآورد؛ این امر به حق، شکوهی برای وی به ارمغان آورد که با شکوه قهرمانان و نیم خدایان پیشین، برابری می‌کرد؛ ولی هیچ چیز ما را وانمی‌دارد که در مقدمه، به شیوه‌ای شتاب‌زده و پیشاپیش، یکی از موفقیت‌های این شاه را عرضه داریم:

جزئیات وقایع به خودی خود، بزرگی شکوهش را به خوبی هویدا خواهند ساخت.

(۵) در واقع، اسکندر که از طرف پدر از اعقاب هراکلس[۴] و از طرف مادر از اعقاب ائاسیدها[5] بود، به واسطه‌ی قابلیت‌های جسمی و روحی‌اش، هم‌سنگ آوازه‌ی نیاکانش بود. اما ما، پس از بیان چارچوب گاه‌شماری کتاب، توجه خویش را

---

۱. (Europe)؛ اوروپ که نام وی بر قاره‌ای نهاده شده، نام چند قهرمان زن می‌باشد: ۱ـ دختر اقیانوس (Océan) و تتیس. ۲ـ دختر تی‌تیوس که در ازدواج با پوزئیدون، اوفموس را به دنیا آورد. ۳ـ مادر نیوبه (Nioeé)، همسر فورونه (Phoronée) ۴ـ دختر نیل، یکی از همسران داناثوس. ۵ـ دختر آژنور و تلفاسا که مطمع نظر و علاقه‌ی زئوس واقع شد.

[۲]. مقصود از اروپا، که در قرن چهارم پ.م بدان اطلاق می‌شد، محدوده‌ی شبه‌جزیره‌ی بالکان بوده است. ر.ک به:

H.Breve, Der Europa-Begriff in der Antike, Gestaltende Kräfte der Antike² (1966), pp. 468 et 476

۳. (Asie) یا آسیا (Asia)؛ دختر اقیانوس (océan) و تتیس که قاره‌ی آسیا به نام او موسوم گشت. آسیا پس از وصلت با ژاپه (japet) صاحب فرزندانی شد به نام‌های اطلس (Atlas)، پرومته، اپی‌مته و منوئه‌تیوس.

[۴]. از زمان اسکندر اول، شاهان مقدونی بر نَسَب هراکلیدی خویش پای می‌فشردند: ر.ک به: سکه‌های برجای مانده از پردیکاس دوم و آمینتاس سوم. و همچنین:

D.Raymond, Macedonian regal coinage to 413 B.C,Num.Notes and monographs, (1953).

ـ ایزوکرات، هراکلس را همچون سرمشقی به فیلیپ دوم پیشنهاد می‌کند. ر.ک به:

G.Dobesch, Der panhellenisch Gedanke im 4.jh.v.chr. und der "philippos" des Isokrates (1968), pp.187 - 188

ـ اسکندر اغلب به تبار اسطوره‌ای خویش اشاره می‌کرد (آریان، ۲، ۵، ۹؛ ۴، ۱۱، ۶) ر.ک.به:

A.R.Anderson, Herakles and his successors, Harv.stud. in class. phil., 29 (1928), pp.13 - 24

۵. (Éacides)؛ نامی که به اخلاف ائاک (Eaque) داده شد؛ آنان عبارت بودند از: پله (Pélée)، آشیل(Achille)، نئوپتولم (Néoptolème) و غیره. ائاک، خویشتن، پارساترین همه‌ی یونانیان، پسر زئوس و اژین (Egine) ـ دختر رودخانه‌ی آزوپوس ـ بوده است.

به رویدادهایی معطوف می‌کنیم که به معنای واقعی کلمه، موضوع تاریخ ما را تشکیل می‌دهند.

۳۳۵ ـ ۳۳۴ پ.م

۲. (۱) باری، اونتوس[۱] آرخونت آتن بود که رومیان، ل.فوریوس[۲] و س. مانیوس[۳] را به کنسولی منصوب کردند.

در این سال، اسکندر تاج و تخت را به ارث برد و در آغاز قاتلان پدرش را به مجازاتی که سزاوارش بودند، رساند. آن‌گاه، پس از آن‌که تمامی مراقبت‌های ممکن را در خاک‌سپاری خالق زندگانی‌اش به عمل آورد، امور پادشاهی را بهتر از آن چه که انتظار می‌رفت، سر و سامان داد.

(۲) هرچند جوانی بیش نبود و به این خاطر، توسط برخی تحقیر می‌گردید، ابتدا با اظهارات متناسب و بجایش، نظر مساعد مردم را به خویش جلب کرد. در واقع، اعلام کرد که تنها نام شاه تغییر کرده است و امور، به همان‌گونه که پدرش اداره می‌کرد، رتق و فتق خواهند شد. آن‌گاه، با رویی گشاده، به نمایندگان بار داد و یونانیان را تشویق کرد همان‌گونه که نسبت به پدرش وفادار بودند، این وفاداری را همچون میراثی برای او نیز حفظ کنند.

(۳) در مورد سربازان؛ او آن‌ها را مجبور می‌کرد همواره سلاح بر دست گرفته، در حال رزمایش و تمرین‌های نظامی باشند؛ این چنین، اطاعت بی‌چون و چرایی را در سپاهش برقرار کرد.[۴]

از دیگر سوی، رقیب احتمالی دیگری به نام آتال[۵] ـ برادر کلئوپاتری[۶] که

. I · :inétos

rius

anius

[۴]. درباره‌ی تمرینات نظامی‌ای که فیلیپ بنیان نهاده بود؛ ر.ک. به: دیودور (۱۶، ۳، ۱)؛ پو... (۴، ۲، ۱۰)

5. Attale

6. Cléopatre

فیلیپ وی را در ازدواج دوم در عقد داشت ـ بر آن شد که جانش را بستاند.[۱] زیرا کلئوپاتر، چند روز پیش از مرگ فیلیپ، فرزند کوچکی[۲] برای شاه به دنیا آورد.

(۴) آتال با پیش‌قراول، شتابان به آسیا راهی شد تا از فرماندهی نیروهای جناح پارمنیون[۳] حمایت کند.[۴] وی به واسطه‌ی خوش‌خدمتی و خوش‌رویی، مهر سربازان را به خویش جلب کرد و از محبوبیت زیادی در سپاه برخوردار شد. از این روی، اسکندر حق داشت نگران باشد که روزی آتال، با پشتیبانی بخش یونان، که با او دشمن بودند، بر سر قدرت به منازعه با وی برخیزد.

(۵) به همین خاطر، اسکندر یکی از دوستانش ـ هکاته[۵] ـ را برگزیده، او را با شمار کافی سرباز به سوی آسیا روانه کرد و به وی دستور داد، آتال را ترجیحاً زنده، بازگرداند: اگر امکان تحقق این کار میسر نبود، آتال را در سریع‌ترین زمان ممکن هلاک کند.

(۶) باری، هکاته به آسیا راهی و در آن‌جا به پارمنیون و آتال ملحق گردیده و مترصد فرصت مناسبی شد تا مأموریتی را که به وی واگذار شده بود، به انجام رساند.

۳. (۱) از دیگر سوی، اسکندر پس از آگاهی از این که بسیاری از یونانیان تمایل به شورش دارند، بسیار نگران شد.

(۲) در واقع، چون دموستن[۶] سیاستی ضدمقدونی را پیش می‌برد، آتنیان از

---

[۱]. کلئوپاتر خواهرزاده آتال بود. ر.ک.به: پلوتارک (اسکندر، ۹)؛ آتنه (۱۳، ۵۵۷)؛ پوزانیاس (۸، ۷، ۷). دیودور در کتاب شانزدهم (۹۳، ۹)، آتال را برادرزاده کلئوپاتر می‌خواند. ژوستن نیز آتال را برادر کلئوپاتر می‌خواند. این اختلافات در جزییات نوشته‌ها، به دلیل استفاده از منابع متفاوت است.

[۲]. بر پایه‌ی نظر برخی مورخان، این فرزند دختری بود که فیلیپ نام اوروپ (Europe) را بر وی نهاد؛ ر. ک به: ساتیروس (= آتنه ۱۳، ۵۵۷)، ژوستن (۹، ۷، ۱۲). اما بر پایه‌ی گزارش پوزانیاس (۸، ۷، ۷) و ژوستن، کلئوپاتر پسری به دنیا آورده بود. چون آتال نمی‌توانست به دختری امید بندد، از این روی دیودور احتمالاً از همان روایتی که ژوستن از آن اقتباس کرده، تبعیت کرده است.

3. Parménion

[۴]. ر.ک به: دیودور (۱۶، ۹۱، ۲ و ۹۳، ۹)؛ ژوستن (۹، ۵)

5. Hécatée

۶. (Démosthène)؛ خطیب و سیاستمدار آتنی (۳۸۴ ـ ۳۲۲ پ.م)

خبر مرگ فیلیپ خرسند شده، دیگر نمی‌خواستند فرماندهی یونانیان را به مقدونیان واگذارند. آن‌ها با فرستادن مأموران مخفی برای آتال، پیمان سری همکاری دوجانبه‌ای را با وی منعقد کردند و بسیاری از شهرهای یونانی را برانگیختند تا خواستار آزادی خویش شوند.

(۳) از دیگر سوی، اتولی‌ها[۱] به بازگشت تبعیدیان آکارنانی[۲] که توسط فیلیپ تبعید شده بودند، حکم کردند. به تحریک آریستارک[۳]، مردمان آمبراسی[۴]، ساخلویی راکه فیلیپ مستقر کرده بود، بیرون رانده و حکومتی دموکراتیک در شهر برپا کردند.

(۴) تباییان نیز چون آن‌ها، حکم به اخراج ساخلویی که کادمه را در اشغال خویش داشت، داده و تصمیم گرفتند فرماندهی یونانیان را به اسکندر نسپارند. آرکادیان که تنها یونانیانی بودند که فرماندهی را به فیلیپ واگذاز نکرده بودند، از اسکندر نیز اطاعت نکردند.

(۵) دیگر شهرهای پلوپونز، نظیر آرگوسیان، الیدیان، لاسدمونیان و برخی مردمان دیگر، جملگی سودای استقلال را در سر می‌پروراندند. بسیاری از قبایلی که در آن سوی مرزهای مقدونیه می‌زیستند نیز سودای شورش داشتند و در بین بربرهایی[۵] که در این منطقه می‌زیستند، آشوب و ناآرامی زیادی حکم فرما بود.

(۶) اما به رغم مشکلات بزرگ و تهدیدهای جدی که پادشاهی با آن‌ها مواجه بود، اسکندر که در آن زمان جوانی بیش نبود، به رغم انتظار، امور عمومی را در اندک زمانی، هر چند که بسیار دشوار بودند، سروسامان داد. وی با برخی از آنان

---

۱. (Étoliens)؛ ساکنین اتولی (Étolie) که سرزمینی بود واقع در شمال خلیج کورنت.

2. Acarnanie

[3]. این آریستارک (Aristarque) شناخته نشده است.

[۴]. درباره‌ی آمبراسی (Ambracie)؛ ن.ک به:

N.G.L.Hammond, Epirus (1967), pp.135 - 149

شهر اهمیت راهبردی زیادی برای مقدونیان داشته است. درباره‌ی وضع سیاسی در یونان از زمان خرونه (Chéronée)؛ ر.ک به:

C.Roebuck, The settlements of Philip II in 338 B.C., class. phil. 43 (1948), pp. 73 - 92

[۵]. منظور ایلیری‌ها وتری‌بال‌هاست. ر.ک به: آریان (۱، ۱، ۴)

وارد مذاکره شد و آنان را متقاعد کرد و این چنین، نظرشان را به سوی خویش جلب کرد و با پراکندن ترس و وحشت در میان برخی دیگر، آنان را به راه راست رهنمون کرد. سر آخر، برخی دیگر نیز از طریق نیروی قهریه، مطیع شده و تحت فرمان او درآمدند.

۴. (۱) وی در آغاز، به تسالیان، خویشاوندی کهنی را که آن‌ها را از هراکلس به هم پیوند می‌داد یادآور شد.[۱] این چنین پس از آنکه با سخنانی دل‌پذیر و وعده‌هایی بزرگ، دل آن‌ها را به دست آورد، ایشان را متقاعد ساخت به واسطه‌ی حکمی از اتحادیه‌ی تسالیان[۲]، فرماندهی را که وی از پدرش به ارث برده بود، به وی واگذارند.

(۲) پس از آن، وی نظر مردمان همسایه را به سوی خویش جلب کرد و آنان را با خود هم‌داستان کرد. آنگاه به سوی ترموپیل پیش رفت و شورای آمفیکتیون[۳] را گرد هم آورد و آن‌ها را متقاعد ساخت تا به واسطه‌ی حکم شورای مرکزی، سیادت یونان را به وی واگذار کنند.

(۳) در طی مبادلات سیاسی با مردمان آمبراسی، با رویی خوش فرستادگان آن‌ها را پذیرا شده و به آنان باوراند که اکنون زمان برای استقلال‌شان اندکی زود است و وی آن را با خلوص نیت به آن‌ها خواهد بخشید!

(۴) اما برای ترساندن آن‌هایی که از اطاعت سر باز می‌زدند پیشاپیش سپاه مقدونی، با ساز و برگی رعب‌انگیز، قدم در راه نهاد. با راه‌پیمایی شتابان به بئوسی

---

[۱]. ر.ک. به: ژوستن، ۱۱، ۳ (.Dux universae gentis creatus est)؛ یک خویشاوندی افسانه‌ای، تمنیدها و آلوئادها را به هم پیوند می‌داد. ن.ک به:

M.Sordi, La lega tessala fino ad Alessandro Magno (1958), pp. 68 - 69.

از این روی، از ۳۵۶ ـ ۳۵۷ پ.م اینان از فیلیپ حمایت می‌کردند (دیودور، ک ۱۶، ۱۴، ۱ـ۲)

[۲]. درباره‌ی روابط اسکندر با اتحادیه‌ی تسالی؛ ن.ک. به:

H.D.Westlake, Thessaly in the fourth century B.C.(1935), p.217-223; M.Sordi, op.cit., pp.302-306

اسکندر می‌بایست از آزردن تسالیان خودداری می‌کرد، زیرا اینان آن چنان به قوانین خویش پایبند بودند که در واقع شاهان مقدونی بر آن‌ها حکم‌فرمایی می‌کردند. ر.ک به: پولیب (۴، ۷۶)

3. Le conseil des Amphictyons

رسید و اردویش را مجاور کادمه بر پا کرد و وحشت را در تب بپراکند.

(۵) حدود همین زمان، آتنیان با این خبر که شاه تا بئوسی پیش آمده است، دیگر او را همچون گذشته به دیده تحقیر نمی‌نگریستند. چابکی مرد جوان و نیرویی که در کارهایش نمایان می‌شد، ترس بزرگی را، بر آن‌هایی که مخالف وی بودند، مستولی ساخت.

(۶) از این روی، آتنیان از سویی حکم کردند که دارایی‌های واقع در اطراف شهر را به داخل شهر انتقال داده و از باروهای شهر با دقتی هرچه تمام‌تر پاسداری کنند؛ از سوی دیگر، نمایندگانی را به سوی اسکندر گسیل داشتند تا از وی بخواهند آن‌ها را، از این‌که فرماندهی را بی‌درنگ به وی واگذار نکردند، مورد عفو و بخشش قرار دهد.

(۷) دموستن نیز عضوی از این فرستادگان بود، اما به جای آن که همراه با دیگر نمایندگان نزد اسکندر برود به مجرد آنکه به سیترون[1] رسید با پای پیاده به آتن بازگشت؛ خواه به خاطر سیاست ضدمقدونی گذشته‌اش ترسیده بود، خواه می‌خواست در مقابل دیدگان پادشاه پارسیان، مورد سرزنش قرار نگیرد.

(۸) در واقع گفته می‌شود که وی برای پیشبرد سیاستی ضدمقدونی، پول هنگفتی از پارسیان دریافت کرده بود.[2] در این باره می‌گویند که اشین[3] نیز با نکوهش دموستن، به خاطر فساد، در سخنرانی‌ای اعلام کرد: «کنون، بی‌گمان، طلای شاه، وام‌های او را پوشانده است؛ ولی این نیز بسنده نخواهد کرد، زیرا هرگز دارایی و ثروت، روح یک مفسد را خرسند نگردانیده است.»[4]

---

1. Cithéron

[۲]. تبانی میان دموستن و دربار شوش مسلم بوده است. ر.ک.به:
Eschine, contre Ctés. 156 - 164 - 173 - 209 - 239 - 250 - 259; justin, 11,3;
پلوتارک (Démosthène, 20, 4 - 5) به اسنادی اشاره می‌کند که اسکندر در ارگ شوش پیدا کرد و برای این خطیب ناگوار بود. ن.ک.به:
G.L.Cawkwell, The Crowning of Demosthenes, class. Quat., 19 (1969), pp. 176-177

۳. (Eschine)؛ خطیب آتنی (حدود ۳۹۰ ـ ۳۱۴ پ.م). وی رقیب دموستن بود.

[۴]. ر.ک. به: Eschine, contre Ctés. 173

(۹) اسکندر با مهربانی به نمایندگان آتنی پاسخ گفت و این چنین، عموم را از وحشت بزرگی که سراسر وجودشان را فراگرفته بود، رهانید. از دیگر سوی، اسکندر به فرستادگان و نمایندگان دستور داد به کورنت بروند. وقتی اعضای اصلی مجمع گرد آمدند، شاه برای آن‌ها، با واژگانی سنجیده، سخنرانی کرد و یونانیان را متقاعد ساخت تا حکم کنند «که اسکندر، سپهسالار کل قوای یونان با قدرت تام خواهد بود و این که جملگی، جنگ علیه پارسیان را، به خاطر جنایت‌هایی که در حق یونانیان روا داشتند و به موجب آن مجرم شناخته شده‌اند، پی خواهند گرفت.» شاه پس از این که این منصب را به چنگ آورد از آن‌جا با سپاه به مقدونیه بازگشت.

۵. (۱) کنون که وضع یونان را بررسی کرده‌ایم به امور آسیا می‌پردازیم. پس از مرگ فیلیپ، آتال، ابتدا در صدد برانگیختن شورش بود: از این روی، با آتنیان پیمان همکاری دوجانبه‌ای علیه اسکندر منعقد ساخته بود. آنگاه نظرش را تغییر داد و چون نامه‌ای را که از جانب دموستن به وی داده شده بود نزد خویش نگهداشته بود، آن را برای اسکندر فرستاد و این‌چنین کوشید به واسطه‌ی سخنان مهرآمیز، اتهاماتی را که به وی وارد شده بود، از ذهن او بزداید.[۱]

(۲) اما وقتی هکاته، آتال را به دستور شاه به قتل رساند[۲] جنبش‌های آشوب‌گرانه در سپاه آسیایی مقدونی، متوقف شد، چه آتال به قتل رسیده بود و پارمنیون از بن جان در خدمت اسکندر قرارگرفته بود.

(۳) چون روایت ما به پادشاهی پارسیان خواهد پرداخت بایسته است اندکی به گذشته برگردیم تا رشته‌ی روایتمان را از سرگیریم. هنگامی که فیلیپ هنوز پادشاهی می‌کرد، اوخوس[۳] بر پارسیان حکم می‌راند و بر رعایایش، ظلمی جان‌کاه روا می‌داشت[۴]. چون به دلیل خوی ناخوشایندش از وی بیزاری می‌جستند باگواس

---

[۱]. درباره‌ی تبانی میان آتال و دموستن ـ که درست می‌نماید ـ ر.ک. به: پلوتارک (دموستن، ۲۳، ۲) و همچنین: G.L.Cawkwell, op.cit., p.169 - 170

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۱، ۳)؛ (۸، ۷، ۵)؛ (۶، ۹، ۱۷)

3. Ochos

[۴]. ر.ک به: دیودور، کتاب ۱۵ (۹۳، ۱)؛ کتاب ۱۶ (۴۰، ۳) (۴۵، ۴ ـ ۶) (۵۱، ۲)

خیلیارک [1] ـ که خواجه‌ای شرور و تندخو بود ـ اوخوس را به کمک پزشکی مسموم کرد و کوچک‌ترین پسر شاه بزرگ، <او>آرسس [2]، را بر تخت نشاند.

(۴) او همچنین برادران شاه بزرگ را، که هنوز بسیار جوان بودند، هلاک کرد تا مرد جوان در عزلت و تنهایی خویش، بیش از پیش، تحت اطاعت وی باشد. اما جوانک از این کارهایی که برخلاف قوانین صورت گرفته بودند، می‌هراسید! وقتی به روشنی آشکار شد که وی قصد مجازات عامل این جنایات را دارد، باگواس پیش‌دستی کرده و <او>آرسس را با فرزندانش، پس از ۲ سال پادشاهی، به قتل رساند.

(۵) چون سرای پادشاهی از این پس خاموش شد و دیگر کسی نبود که شاهزاده باشد و این‌چنین پادشاهی را به ارث برد [3]، باگواس یکی از دوستانش به نام داریوش را برگزید و جلوس او را بر تخت پادشاهی آسان کرد. [4] او پسر اوآرسانس [5]، پسر اوستانس [6]، برادر اردشیر، پادشاه پارسیان، بود.

(۶) برای این باگواس اتفاق خاصی رخ داد که شایسته است به آن اشاره

---

[۱]. درباره‌ی (Le chiliarque Bagoas) ر.ک به: دیودور، کتاب ۱۶ (۴۷، ۴) و زندگی‌نامه‌ی R.Laqueur در (Menschen die Geschichte machten) از:

P.R.Rohden et G.Ostrogorsky, I(1931), pp.76 - 80

خیلیارک (پارسی‌باستان: هزار پتیش) یا (رئیس هزارنفر) بر نگهبانان شاهی فرمان می‌راند و وظیفه‌اش این بود که امور دربار را برای کسانی که قصد شرفیابی داشتند، سروسامان دهد. وی به واسطه‌ی وظایفش، مهم‌ترین شخص در امپراتوری پارس پس ار شاه بزرگ بود. ن.ک.به:

H.Volkmann, Der Zweite. nach dem König, philologus 92 (1937), pp.285 - 316; P.J.Junge, Hazarapatiš, klio 33 (1940), pp.13 - 38; E.Benveniste; Titres et noms propres en Iranien ancien (1966), pp. 50 - 68; G.Widengren, Der Feudalismus im alten Iran (1969), p.25

2. <O>arsès

[۳]. یکی از پسران اوخوس ـ بیستانس ـ جان سالم به در برد و به دنبال آن، به اسکندر پناه برد. ر.ک به: آریان (۳، ۱۹، ۴). ژوستن (۱۰، ۳) قتل‌عام اعضای خاندان شاهی را به اوخوس نسبت می‌دهد. همچنین ر.ک به: کنت کورث (۱۰، ۵، ۲۳)

[۴]. درباره‌ی نقش باگواس در بر تخت نشاندن اوآرسس و داریوش سوم؛ ن.ک.به: کنت کورث (۶، ۳، ۱۲)؛ استرابون (۱۵، ۳، ۲۴)

5. Oarsanès

6. Ostanès

شود. تحت‌تأثیر خوی و خصلت جنایت‌کارانه‌اش که با سرشت او عجین شده بود، تلاش کرد تا داریوش را نیز با زهری هلاک کند. شاه بزرگ آنگاه باگواس را به نشان مرحمت بر سفره خویش نشاند و او را وادارکرد آن جام زهر را به کام ریزد[۱].

۶. (۱) اگر داریوش لایق تاج و تخت شمرده شد، بدین خاطر بود که وی در شجاعت سرآمد دیگر پارسیان بود. در واقع، یک روز که شاه بزرگ، اردشیر، با کادوسیان می‌جنگید، یکی از آن‌ها که به واسطه‌ی نیرو و شجاعت معروف بود، یکی از پارسیان را ـ هر که خواهد باشد ـ به نبرد تن به تن فراخواند. احدی برای این مبارزه خطر نکرد؛ داریوش تنها کسی بود که با این خطر روبرو گشت و بانی این مبارزه‌طلبی را کشت. این چنین وی از شاه بزرگ، پاداش مهمی را به عنوان جایزه دریافت کرد؛ همچنین، جایزه‌ی شجاعت نزد پارسیان را نیز، از آن خویش ساخت.

(۲) همین حرکت شجاعانه موجب شد که وی لایق نشستن بر تخت پادشاهی شناخته شود و حدود زمانی که فیلیپ مرده بود و اسکندر بر تخت شاهی جلوس کرده بود، قدرت به او [داریوش] واگذار شد.

(۳) این همان مردی بود که تقدیر به عنوان هم‌آورد پیش روی اسکندر شجاع قرار داده بود و این دو در نزاع برای به چنگ آوردن سیادت جنگ‌های زیادی با هم کردند.[۲] اما چون جزییات وقایع را مو به مو از نظر خواهیم گذراند، رشته‌ی روایت را از سر گیریم.

۷. (۱) داریوش همین که به پادشاهی دست یافت، کوشید پیش از مرگ فیلیپ، جنگ قریب‌الوقوع را به سوی مقدونیه منحرف نماید. مرگ فیلیپ، وی را از نگرانی رهانید، زیرا او اسکندر جوان را به دیده‌ی حقارت می‌نگریست.

---

[۱]. شاه بزرگ در جامی مخصوص ـ به شکل تخم‌مرغ ـ می‌نوشید. ر.ک به: آتنه (11,503f) با اشاره به (Les Persiques) دینون. اگر فرض کنیم این روایت درست باشد، باگواس به سختی می‌توانست از پذیرش این لطف سر باز زند. در واقع، حرف و حدیث‌ها علیه باگواس ممکن بود ناشی از شایعاتی باشد که داریوش پخش کرده بود. ر.ک به:

Quinte- Curce, (6, 4, 10): Dareum quoque, cum accidisset Bagoan, hac excusatione satisfecisse popularibus, quod insidiantem interemisset.

[۲]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۲، ۲)

(۲) اما وقتی مرد جوان به واسطه‌ی چابکی و توانمندی‌اش در کارها فرماندهی بر تمامی یونانیان را از آن خویش کرد و وقتی شجاعتش شهره‌ی آفاق شد، در این وقت داریوش به خود آمد و تدارکات جنگی بزرگی فراهم دید. او کشتی‌های سه ردیف پارویی بی‌شماری تدارک دید و سپاه چشمگیری گردهم آورد[1] و بهترین فرماندهان را برگزید: در میان آن‌ها حتی ممنون رودسی[2] مشاهده می‌شد، کسی که هم از حیث شجاعت و هم از حیث قابلیت‌های جنگاوری بی‌نظیر بود.

(۳) شاه بزرگ ۵ هزار مزدور در اختیار وی قرار داد و به او دستور داد علیه شهر سیزیک[3] لشکرکشی و سعی کند آن را نابود کند. پس، ممنون پیش‌روی کرد و ایدا[4] را با سپاهیانی که در اختیار داشت، پشت سر نهاد.

(۴) برخی نقل می‌کنند که نام این کوه برگرفته از ایدا، دختر ملیسوس[5] است. این کوه مرتفع‌ترین کوه منطقه‌ی هلس‌پونت است. گفته می‌شود در میان این کوه، غار باشکوهی وجود دارد که در آن‌جا ایزد بانوان توسط آلکساندر[6] داوری شده‌اند.

(۵) همچنین گفته می‌شود در همین جا بود که داکتیل‌های ایدا[7]، نخستین

---

[۱]. ر.ک به: Eschine, contre Ctésiphon, 163

ـ این سپاه به طور قطع از مزدوران یونانی تشکیل شده بود.

[۲]. تمامی روایات بر شایستگی‌های ممنون، برادر مانتور (Mentor)، که دیودور کارهایش را در کتاب شانزدهم به دقت بازگو کرده است، مهر تأیید می‌زنند.

[۳]. برپایه‌ی نظر پولی‌ین (۵، ۴۵، ۴)، سیزیک (Cyzique) پیمان اتحادی را با مقدونیان منعقد کرده بود. فرمان داریوش برای لشکرکشی به این شهر، ناشی از این امر بوده است.

۴. (Ida)؛ نام کوهی است در کرت که بنا بر اساطیر یونان، کودکی زئوس در آن جاگذشت. ایدا همچنین نام یکی از دختران ملیسوس است که با خواهر خود آدراستیا (Adrastéia) در کرت، زئوس را در کودکی شیر داد.

5. Mélisseus

۶.(Alexandre)؛ نام دیگر پاریس، پسر کوچک پریام ـ پادشاه تروآ ـ و هکوب. مسئله‌ی داوری که جنگ تروآ هم در نتیجه‌ی آن روی داد، مرحله‌ی دوم سرگذشت پاریس را در اساطیر یونان شامل می‌شود که در این ماجرا، پاریس از سوی زئوس مامور می‌شود از میان ایزد بانوان (یعنی آتنا، هرا، آفرودیت)، زیباترین آنان را معرفی نماید و پاریس در نتیجه‌ی اغوای آفرودیت که قرارگذاشت در صورت انتخاب، عشق هلن ـ زیباترین زنان ـ را نسبت به او جلب کند، به نفع آفرودیت رای داد.

۷. (Les Dactyles de L'Ida)؛ خدایان یا فرشته‌هایی که در کرت یا فریگیه، جزء ملازمان رئا یا سی‌بل

←

کسانی که روی آهن کار کرده و مادر خدایان[1] کار بر روی آن را به آن‌ها آموخته بود، می‌زیستند. پدیده منحصر و اعجاب‌انگیزی بر روی این کوه روی داد.

(۶) هنگام برآمدن سیریوس[2] از ستیغ کوه، به دلیل آرامی جو، قله‌ی کوه در فراسوی منطقه‌ای که بادها می‌وزیدند واقع بود. زمانی که هنوز شب بود، برآمدن خورشید رویت شد: پرتوهایش به شکل دایره نبود، بلکه شعله‌اش به نقاط بی‌شماری پراکنده شد، به گونه‌ای که احساس می‌شد آتش پاره‌های زیادی افق را برمی‌ماسید.

(۷) اندک زمانی بعد، این آتش پاره‌ها به هم نزدیک شده و به شعله‌ی واحدی درآمدند تا این‌که پهنای این شعله به اندازه‌ی سه پلتر گسترده شد. از این پس روز آمد و در این زمان است که خورشید، پس از رسیدن به ابعاد طبیعی‌اش، روز را می‌آفریند.

(۸) باری، ممنون این کوه را پشت سر نهاد و به ناگاه بر شهر سیزیک تاخت. چیزی نمانده بود که شهر به تسخیر او درآید.[3] چون در این اقدام ناکام ماند، سرزمین‌های اطراف شهر را ویران کرده، غنایم زیادی به چنگ آورد.

(۹) در همین زمان، پارمنیون با سپاهی گران، شهرگری‌نیون[4] را تصرف کرد و ساکنینش را به بردگی کشاند. او پیتانه[5] را به محاصره‌ی خویش درآورده بود که

→

(مادر خدایان) به سر می‌بردند. نام آن‌ها به معنی انگشتان است. این نام به مناسبت مهارت آن‌ها در کارهای دستی به خصوص کار با فلزات بر آن‌ها گذاشته شد. تعداد آن‌ها را ۵ تا ۱۰ و حتی ۱۰۰ ذکر کرده‌اند.

۱. (La Mère des dieux)؛ مقصود سی‌بل (Cybèle)، ایزد بانوی بزرگ فریگیه(فریژی) است. وی را غالباً «مادر خدایان» یا «مادربزرگ» می‌خواندند؛ قدرت او در سراسر طبیعت نفوذ داشت و معرف نیروی رستنی‌ها بود.

۲. (Sirius)؛ ستاره‌ی قدر متعلق به صورت فلکی سگ بزرگ (Grand chien) و درخشان‌ترین ستاره در آسمان.

[۳]. ر.ک به: پولی‌ین (۵، ۴۴، ۵): ممنون با گذاشتن (Causia) ـ کلاه بزرگ مقدونی ـ بر سر سربازانش، چهره‌ی آن‌ها را تغییر داد. در آخرین لحظه، مردم شهر، آن‌ها را شناخته و دروازه‌ها را بستند.

[۴]. درباره‌ی گری‌نیون ائولید (Gryneion d'Éolide)؛ ر.ک به:

G.E.Bean, Aegean Turkey, an archaeological guide (1967), pp. 110 - 112

5. Pitanè

ناگهان ممنون ظاهر شد، وحشت را در مقدونیان پراکند و شهر را از محاصره خارج کرد.

(۱۰) در تروآد، کالاس[1]، که سربازان مقدونی و مزدورانی در اختیار داشت، با پارسیان، که از حیث شمار چندین برابر بیشتر از سپاهیان او بودند نبردی را آغاز کرد، وی پس از ناکامی به رویتیون[2] عقب نشست.

چنین بود وضع آسیا.

۸. (۱) اسکندر وقتی به آشوب‌هایی که در یونان روی داد، پایان بخشید به تراس لشکرکشی کرد. وی شمار زیادی از طوایف تراسی راکه آشوب برپا می‌کردند، دچار وحشت کرد و آن‌ها را به اطاعت واداشت. همچنین با پیمودن پئونی[3]، ایلیری و نواحی مجاور، بیشتر بربرهای شورشی را، که در این نواحی مستقر شده بودند، به اطاعت واداشت. همچنین تمامی بربرهای مجاور سرزمین‌های تحت حاکمیتش را، تحت فرمان خویش درآورد.

(۲) وقتی وی سرگرم این کار بود برای او خبر آوردند که بخش اعظم یونان شوریده و بسیاری از شهرهای یونانی علم طغیان برافراشته و پیمان‌شکنی کرده‌اند: این مسئله به‌خصوص نزد تباییان بیشتر دیده می‌شد. شاه پس از شنیدن این خبر خشمگین شده به مقدونیه بازگشت، زیرا می‌خواست هرچه سریع‌تر به آشوب‌هایی که در یونان روی داده بود پایان بخشد.

(۳) تباییان که می‌کوشیدند ساخلوی مقدونی را از کادمه بیرون برانند در پی محاصره‌ی ارگ بودند که شاه ناگهان مقابل شهر نمایان شد و اردویش را مجاور تب برپا ساخت: تمامی سپاه وی را همراهی می‌کردند.[4]

(۴) پیش از رسیدن شاه، تباییان، دورادور کادمه را با خندق‌های عمیق و حصارهای به هم فشرده محصور کردند، به گونه‌ای که ارسال آذوقه و کمک از بیرون

1. Kallas
2. Rhoiteion
3. Péonic

[۴]. ر.ک به: آریان (۱، ۷، ۵ ـ ۹)

شهر ممکن نبود.[1]

(۵) از دیگر سوی، فرستادگانی به سوی آرکادیان، آرگوسیان و الیدیان روانه داشتند تا از آن‌ها درخواست کمک کنند. همچنین با آتن درباره‌ی انعقاد پیمانی نظامی مذاکره کردند و چون دموستن میزان زیادی جنگ‌افزار در اختیارشان نهاده بود، کسانی را که فاقد سلاح بودند، مسلح ساختند.

(۶) از میان یونانیانی که به کمک فراخوانده شده بودند، پلوپونزیان سربازانی را به سوی تنگه‌ی کورنت اعزام کردند. آنگاه چون منتظر رسیدن شاه بودند، تعلل کرده و در انتظار باقی ماندند. آتنیان نیز به تحریک دموستن، حکم کردند که به تباییان یاری برسانند. با این همه، نیرویی نفرستادند و در انتظار ماندند تا ببینند جنگ به نفع چه کسی فرجام می‌یابد.

(۷) فیلوتاس[2]، فرمانده ساخلوی مقدونی کادمه، به نوبه‌ی خویش، با مشاهده تدارکات عظیمی که تباییان به منظور محاصره فراهم کرده بودند، همت و غیرت زیادی برای سر و سامان بخشیدن به وضع باروها از خود نشان داد و تعداد زیادی از انواع گوناگون پرتابه‌ها، آماده ساخت.

۹. (۱) وقتی شاه با تمامی سپاهیانش، ناگهان از تراس فرا رسید، تباییان نسبت به آمدن متحدین‌شان تردید به خود راه دادند، زیرا همگان به برتری آشکار سپاه دشمن واقف بودند. در این اوان، فرماندهان سیاسی تباییان گردهم آمده و درباره‌ی شرایط جنگ وارد شور شدند: جملگی تصمیم گرفتند که تا پایان برای استقلال خود نبرد کنند. توده‌ی مردم تصمیم‌شان را مورد تأیید قرار دادند، در حالی که هر یک از شهروندان، سرشار از شور و شوق، برای نبرد آماده شدند.[3]

---

[۱]. آنان با خیانت، آمینتاس و تیمولائوس (آریان، ۱، ۷، ۱) ـ دو تن از فرماندهان ساخلو ـ را کشته و تلفات سنگینی بر کادمه وارد کردند. (پلوتارک، دموستن، ۲۳، ۱)؛ همچنین ن.ک به: پوزانیاس (۹، ۶، ۵). آریان (۱، ۷، ۱۰) نیز از استحکاماتی دولایه سخن می‌گوید.

2. Philotas

[۳]. بر پایه‌ی نظر آریان (۱، ۷، ۱۱) وحدت نظری حاکم نبود. فیلیپ پس از نبرد خرونه، در تب سیستم حکومتی اولیگارشی را پایه نهاد (ژوستن، ۹، ۴) که کارگران را از مجمع‌ها دور می‌کرد (ارسطو، سیاست، ←

(۲) شاه برای مدتی، سلاح بر زمین گذارد و به تبابیان فرصت داد تا به سگالش پرداخته، تغییر عقیده دهند. در واقع وی می‌پنداشت که یک شهر تنها جرئت رویارویی با سپاه چشمگیری نظیر سپاه وی را نخواهد داشت!

(۳) اسکندر، در این موقع، بیش از سی‌هزار پیاده‌نظام و دست‌کم سه‌هزار سواره‌نظام، در اختیار داشت. جملگی افرادی بودند که برای رویارویی با مخاطرات و گزندهای جنگ ورزیده و در لشکرکشی‌های فیلیپ نیز شرکت کرده، تقریباً در تمامی نبردها شکست‌ناپذیر باقی مانده بودند. پرواضح است که اسکندر با اعتماد به شجاعت و همّت این سربازان، طرح نابودی امپراتوری پارسیان را درانداخت.

(۴) در این شرایط، اگر تبابیان تسلیم جبر زمان می‌شدند و برای رسیدن به توافق صلح، به مذاکره با مقدونیان می‌نشستند، شاه با خرسندی درخواست‌شان را می‌پذیرفت و هر آن چه از او می‌خواستند، به آن‌ها می‌بخشید: او می‌خواست از آشوب‌هایی که در یونان روی داده بود خلاصی یابد تا فارغ‌البال، جنگ علیه پارسیان را پیش گیرد.[1] در واقع، وقتی ملاحظه کرد که تبابیان تحقیرش می‌کنند تصمیم گرفت شهر را ویران سازد و از طریق این عمل وحشت‌انگیز، گستاخانی را که سودای شورش در سر می‌پرورانند، منکوب سازد.

(۵) به همین دلیل، سپاهش را برای نبرد آماده و اعلام کرد «که تبابیانی که به وی گرایش دارند می‌توانند نزد وی بگریزند و از صلحی که جملگی یونانیان از آن برخوردارند، بهره‌مند شوند». اما تبابیان با وی هماوردی کرده، از بالای برجی بلند اظهاری خلاف گفته‌های وی بر زبان آوردند: «هرکه می‌خواهد به همراهی تبابیان و شاه بزرگ، یونانیان را آزاد و جبار یونان را سرنگون سازد راهی جز رفتن به نزد آنان ندارد!»[2]

←

۳، ۵؛ ۶، ۷؛ همچنین ن.ک به: ویل، ر.، ارسطو و تاریخ، ۱۹۶۰، صص ۱۹۶ و ۱۹۸). پس چنین می‌نماید که تبعیدیان، دموکراسی را دگربار برپا کردند.

[۱]. آریان (۱، ۷، ۷؛ ۷، ۹؛ ۷، ۱۰؛ ۷، ۱۱)؛ ژوستن (۱۱، ۳) و پلوتارک (اسکندر، ۱۱، ۴) همگی تأکید دارند که اسکندر تا حد امکان می‌خواست از درگیری اجتناب ورزد.

[۲]. پلوتارک (اسکندر، ۱۱، ۴) نیز به بیانیه‌ی اسکندر و خلاف آن که توسط تبابیان بیان شد، اشاره کرده

(۶) اسکندر از این گفته‌ی آنان سخت آزرده خاطر شد. او که خشم، سراسر وجودش را فراگرفته بود تصمیم گرفت شدیدترین مجازات را در حق تبابیان روا دارد. در چنین شرایط روحی که جنون و وحشی‌گری به وی دست داده بود، ادوات محاصره را گردهم آورد و باقی چیزها را برای جنگ آماده کرد.

۱۰. (۱) یونانیان، وقتی به تیره‌بختی‌هایی که در انتظار تبابیان بود، فکر می‌کردند، سخت آزرده‌خاطر می‌شدند. با این حال جرئت نمی‌کردند به این شهر یاری برسانند، زیرا به واسطه‌ی این بی‌پروایی و نسنجیدگی، اسباب نابودی خود را فراهم می‌آورند و کسی در این مورد تردیدی نداشت.

(۲) اما تبابیان، با عزمی راسخ، جنگ را با طیب خاطر پذیرفتند. با این همه، پیش‌گویی‌های پیش‌گویان و نشانه‌هایی که از طرف خدایان فرستاده شد، آنان را دچار تشویش کرد.

در ابتدا تار عنکبوت ظریفی مشاهده شد که در پرستشگاه دمتر[1] گسترانیده شده بود. این تار عنکبوت به اندازه‌ی جامه‌ای بود و در حاشیه‌ی آن دایره‌ی قزح‌سانی، چونان رنگین‌کمان آسمانی، رخ می‌نمود.

(۳) هاتف دلف در این باره پاسخ داد: «خدایان، این نشانه را برای تمامی میرایان، به ویژه بئوسیان و همسایگانشان نمایان ساخته‌اند.»

اما هاتف ملی تبابیان پاسخ داد: «تاری برای خوشبختی گروهی و شوربختی گروهی دیگر تنیده شده است.

(۴) باری، این علامت، سه ماه پیش از رسیدن اسکندر مقابل تب، نمایان

→ است. چنین برمی‌آید که دربار شوش، تبابیان را به شورش برانگیخت و بی‌گمان، کمک‌های مالی برای این مهم در اختیار آن‌ها قرار داد؛ ر.ک به: آریان، ۲، ۱۴، ۶ (نامه‌ی اسکندر به داریوش)؛ اشین (علیه .Ctés، ۱۵۶)؛ دینارک (علیه دموستن، ۱۰ و ۱۸.) ـ «جبار یونان» که نویسنده‌ی هارناگ (۱۷) ـ منسوب به دموستن ـ آن را به کار برده، یکی از ناسزاهایی است که نثار اسکندر شده است. (دموستن: ۴؛ ۱۲؛ ۲۵؛ ۲۹)

۱. (Déméter)؛ ایزد بانوی مادر زمین، دختر کرونوس که بعد از هرا و هم‌زمان با هستیا به دنیا آمد. او ایزد بانوی باروری و گندم بود و داستان او در تمام نواحی دنیای هلنی که گندم در آن‌ها می‌رویید، توسعه یافته است. وی شخصیتی افسانه‌ای و مذهبی داشت و مکان ازلی او جلگه‌های الوزیس و سیسیل بود، ولی کرت، تراس و پلوپونز را نیز جزء مأوای وی محسوب می‌دارند.

شد. در همان زمانی که شاه نزدیک می‌شد بر مجسمه‌های میدان عمومی شهر، قطرات عرق دیده شد: مجسمه‌ها پوشیده از قطرات درشت عرق بودند.[۱] افزون براین، به صاحب منصبان خبر دادند که صدایی، تقریباً شبیه خروش، از باتلاق اونخس‌توس[۲] برخاست و این که در دیرسه[۳]، خیزابه‌ی خونینی بر سطح آب خروشید.

(۵) اشخاص دیگری از دلف فرا رسیدند و آشکار ساختند که بر روی بام معبدی که تباییان با غنایم فوسیدیان برپا داشته بودند، خون مشاهده کرده‌اند.

خبرگان تعبیر نشانه‌ها، تأیید کردند که تار عنکبوت از عزیمت خدایان خبر می‌دهد که شهر را وانهاده‌اند؛ رنگ‌آمیزی قوس و قزح، خبر از طوفانی از فجایع گوناگون؛ عرق مجسمه‌ها، خبر از امتحانی سخت و غیرعادی و خونی که در مکان‌های زیادی نمایان شد، خبر از کشتاری که در شهر روی خواهد داد، می‌دهد.

(۶) چون خدایان، آشکارا، تیره‌بختی‌هایی را که شهر با آن روبه‌رو می‌شد، خبر دادند، پیش‌گویان اندرز دادند که به سوی مخاطرات جنگی که فرجام آن از پیش آشکار است، نشتابند. بهتر آن است راه‌حلی مطمئن‌تر در مذاکرات بجویند.

با وجود این، تباییان سرخورده نشدند. برعکس شجاعت‌شان، آنان را به پیش می‌راند و روز باشکوه لوکتر و نیز نبردهای سازمان‌یافته‌ی دیگر را که در آن‌ها به واسطه‌ی دلاوری خود، ناباورانه و به گونه‌ای معجزه‌آسا پیروزی را از آن خود کرده بودند، برای هم بازگو می‌کردند. باری تباییان که به وجد آمده بودند، با شجاعت زیاد و احتیاطی اندک، به سوی ویرانی عمومی میهن خویش می‌شتافتند.

۱۱. (۱) در مجموع شاه در مدت سه روز تدارکات محاصره را به پایان رساند. در این زمان سپاهش را به ۳ یگان تقسیم کرد: نخستین یگان دستور داشت به

---

[۱]. این رویداد شگفت درباره‌ی نبرد خرونه نیز روایت شده است. از آن جا که الی‌ین اشاره‌ای بدان نکرده است، اشتباه دیودور به دور از واقع نمی‌نماید؛ هرچندکه به پدیده‌ی تراکم (تبدیل گاز به مایع) اغلب اشاره شده است: ر.ک به: آریان (۱، ۱۱، ۲)

2. Onchestos

3. Dircé

باروهایی که مقابل شهر ساخته شده بودند، حمله کند؛ یگان دوم دستور داشت خود را برای نبرد با تباییان بیاراید، حال آن که یگان سوم، همچون نیروی ذخیره باقی می‌ماند تا اگر یگانی تضعیف شد آن را تقویت کند.

(۲) تباییان، به نوبه‌ی خویش، سواره نظام خود را درون باروها آراستند و بردگان آزاد شده و تبعیدیان و خارجیانی را که در تب می‌زیستند، مقابل مهاجمان دیوارهای شهر قرار دادند[1]؛ حال آن که خویشتن را برای نبرد با مقدونیانی که شاه بر آن‌ها فرمان می‌راند، و از حیث شمار نیز برتر بودند، آماده ساختند.

(۳) زنان و فرزندان، شتابان درون پرستشگاه‌ها گردهم می‌آمدند و از خدایان می‌خواستند شهر را از گزند برهانند. مقدونیان پیش می‌آمدند و هر یگان، به سوی هدف خاصی که از پیش برایش تعیین شده بود، به پیش می‌راند. در این زمان شیپورها به نشانه‌ی جنگ نواخته شد، حال آن که در هر اردو، سپاهیان به طور هم زمان فریادهای جنگ سر دادند و پرتابه‌ها را به سوی رقیب پرتاب کردند.

(۴) خیلی زود پرتابه‌ها تمام شد و جملگی به جنگ تن به تن روی آوردند و در این هنگام کشتار بزرگی شروع شد. در واقع ایستادگی در برابر فشار مقدونیان، به خاطر شمار و سنگینی فالانژ، دشوار بود؛ اما تباییان در برابر خطر ثابت‌قدم باقی می‌ماندند، زیرا به واسطه‌ی توان جسمانی و تمرین مستمر در نبردهای میدانی بر آن‌ها برتری داشتند. وانگهی چون به نجات خود امیدی نداشتند و جان بر کف می‌جنگیدند، این خود امتیازی برای آن‌ها به شمار می‌رفت.

(۵) به همین دلیل تعداد مجروحان دو طرف بسیار بود، حال آن که بسیاری از جنگجویان، به خاطر جراحت‌هایی که از جلو دریافت کرده بودند، کشته شدند. تنها خروش و فریاد به گوش می‌رسید. مقدونیان فریاد برمی‌آوردند: «شجاعت پیشین را با بی‌شرمی ضایع نگردانید»، تباییان می‌خروشیدند: «نگذارید فرزندان و والدین‌مان به بردگی کشانده شوند و نگذارید میهن‌مان در زیر ضربات بی‌رحمانه‌ی

---

[1]. بر پایه‌ی نظر آریان (۱، ۸، ۵)، بارو کاملاً از جنگجویان خالی شده بود، زیرا همه‌ی تباییان به سوی پیش‌قراولان، به سمت هراکلیون، شنافته بودند.

مقدونیان نیست و نابود گردد! برعکس، آن‌ها می‌باید نبردهای لوکتر و مانتینه، همچنین کارهای نمایانی که محقق کرده بودند و آوازه‌شان در همه جا پیچیده بود را فرایاد آورند!» باری، شجاعت بی‌همتای جنگجویان موجب شد فرجام جنگ تا مدت زیادی نامعلوم باقی بماند.

۱۲. (۱) در این گیرودار، اسکندر که می‌دید تباییان با چه شور و شوقی برای آزادی خویش می‌جنگند، حال آن که سستی بر جنگجویان مقدونی مستولی شده است، به یگان ذخیره‌اش دستور داد وارد کارزار شوند. مقدونیان که ناگهان بر تباییان از رمق افتاده یورش آوردند، رقیب را به سختی تحت فشار قرار داده، تلفات سنگینی بر آن وارد ساختند.

(۲) با وجود این، تباییان پیروزی دشمن را نپذیرفتند. برعکس میل به نامی شدن، آن‌ها را به نادیده گرفتن تمامی مخاطرات سوق می‌داد. شجاعت‌شان، آن‌ها را چونان از خویش بی‌خود کرد که فریاد برمی‌آوردند: «مقدونیان خود را پست‌تر از تباییان می‌شمارند.» و حال آن که همگان، معمولاً، از نیروهای ذخیره‌ی تازه نفس که به نیروی رقیب جان می‌بخشیدند، سخت می‌هراسیدند. تباییان تنها کسانی بودند که وقتی دشمن نیروی ذخیره‌اش را، برای احیای سربازانی که به خاطر مرارت‌های بسیار از توان افتاده بودند، فرستاد خود را بیش از پیش جسورتر نشان دادند.[۱]

(۳) باری، شجاعت و بی‌باکی تباییان تمامی نداشت. در این زمان، شاه با ملاحظه‌ی دروازه‌ی مخفی ارگ که بدون نگهبان رها شده بود، پردیکاس[۲] را با شمار کافی سرباز فرستاد تا آن را به تصرف درآورده، به شیوه‌ای غیرمنتظره به شهر درآید.

|۱|. آریان (به پیروی از پتولمه) روایت واضح‌تری از این رویداد به دست می‌دهد. (۱، ۸، ۳ ـ ۵): قلب سپاه که تحت فرمان پردیکاس و آمینتاس بود به درون استحکامات راه یافت و تباییان را در راهی پرپیچ و خم، که به هراکلیون منتهی می‌شد، گیر انداختند؛ در این حال تباییان بر مقدونیان یورش برده آن‌ها را ناگزیر به عقب‌نشینی کردند. اسکندر با مشاهده‌ی این که تباییان پراکنده شده به تعاقب رقیب پرداخته‌اند، حمله‌ی نهایی را آغاز کرد. دیودور خواسته است که مراحل پی در پی جنگ مطابق اصول نظری که در نوشته‌های مربوط به شیوه‌ی جنگ بسط داده شده و به کارگیری نیروی ذخیره را توصیه می‌کرد، پیش رود. ر.ک به:
Énée le Tacticien, 38; Onésandros, stratégikos 22

2. Perdiccas

(۴) پردیکاس شتابان دستور را اجرا کرد: مقدونیان از طریق این دروازه، به شیوه‌ای غیرمنتظره، به شهر درآمدند؛ آن هم زمانی که تباییان، پس از آن‌که نخستین فالانژ مقدونی را به عقب رانده و در برابر دومین فالانژ نیز مقاومتی جانانه می‌کردند به پیروزی بسیار امیدوار بودند؛ اما وقتی پی بردند که بخشی از شهر تصرف شده است، بی‌درنگ به درون باروها عقب نشستند.

(۵) هنگامی که آنان در حال بازگشت به درون باروها بودند سواره‌نظام تبایی همراه پیاده‌نظام به درون شهر هجوم آورده و با زیر پا قرار دادن شهروندان، بسیاری از آن‌ها را هلاک کرده، موجب تلفات سنگینی شدند. وانگهی، خود هنگامی که سوار بر اسب‌هایشان می‌خواستند با بی‌نظمی وارد شهر شوند، هنگام گذر از معابر ورودی و خندق‌ها با افتادن بر جنگ‌افزارهای خویش، هلاک می‌شدند. سربازان ساخلوی کادمه، به نوبه‌ی خویش، بیرون آمدند تا با تباییانی که در آشفتگی کامل به سر می‌بردند، رویارو شوند: سربازان با خروج از ارگ به سوی تباییان یورش آوردند و شمار زیادی از آن‌ها را به قتل رساندند.

۱۳. (۱) شهر بدین شیوه تصرف شد و صحنه‌های دل‌خراشی درون باروها روی داد. در واقع مقدونیان به خاطر بیانیه‌ی متکبرانه تباییان، با چنان بی‌رحمی با آنان رفتار کردند که معمولاً هیچ دشمنی این‌گونه رفتار نمی‌کند. آن‌ها با تهدیدی سخت به سوی این بخت برگشتگان می‌شتافتند و هر کس را که می‌دیدند، بی‌رحمانه می‌کشتند.

(۲) اما تباییان، روح سرشار از عشق به آزادی را تا پایان در وجود خویش حفظ کرده، به قدری زندگی را خوار می‌شمردند که وقتی با دشمن مواجه می‌شدند، وارد نبردی تن به تن شده، خود را در برابر ضرباتش قرار می‌دادند. در واقع پس از آن که شهر تصرف شد، دیده نشد که کسی از میان تباییان از مقدونیان بخواهد که از جانش درگذرند یا با بی‌شرمی به پای نیرومندترینشان افتد.

(۳) اما اگر فرجام غم‌انگیز دلاوری موجب برانگیختن رحم دشمن نشد، طول روز نیز برای ارتکاب جنایت و کین ستاندن او کافی نبود. شهر کاملاً غارت شد، پسران و دختران جوان با خشونت به این‌سو و آن‌سو کشیده می‌شدند، حال آن که

آنان به طور رقت‌انگیزی نام مادرانشان را صدا می‌زدند.[1]

کوتاه سخن این که چون تمامی خانواده‌ها به اسارت درآمدند، شهر کاملاً به بردگی کشانده شد.

(۴) از میان تباییانی که جان به در برده بودند برخی، در حالی که بدن‌هایشان پوشیده از جراحت بود و در حال جان باختن بودند بر دشمنان می‌تاختند و آن‌ها را همراه خویش به کام مرگ می‌کشاندند. برخی دیگر، در حالی که بر نیزه‌ی شکسته‌ای تکیه داده بودند به رویارویی با مهاجمان می‌شتافتند و سرسختانه این آخرین جنگ را نیز پی می‌گرفتند؛ آنان این کار را بیشتر برای آزادی و نه برای نجات خویش می‌کردند.

(۵) کشتار عظیمی بود و شهر آکنده از اجساد شد[2]: کسی نبود که در برابر این صحنه، از سرنوشت این بخت‌برگشتگان احساس ترحم نکند. در واقع، چون یونانیانی نظیر تسپی‌ها، پلاته‌ای‌ها، اورخومنی‌ها و دیگران هم بودند، که نسبت به تباییان کینه داشتند و در صف شاه می‌جنگیدند، آن‌ها نیز به شهر یورش برده و مقابل بخت‌برگشتگی این تیره‌بختان، آشکارا کینه‌ی شخصی‌شان را نشان دادند.

(۶) به همین دلیل، در گوشه و کنار شهر، جنایت‌های وحشتناکی روی داد: یونانیان ـ به رغم خویشاوندی نژادی ـ بی‌رحمانه به دست یونانیان کشته می‌شدند. آن‌ها به دست نزدیکان‌شان قتل‌عام می‌شدند، بی‌آن‌که اشتراک زبان، کم‌ترین شرمی را در وجود اینان برانگیزد. سر آخر، وقتی شب فرارسید، خانه‌ها غارت شده بود؛ فرزندان، زنان و پیران با نهایت بدرفتاری از پرستش‌گاه‌هایی که بدان‌جا پناه برده بودند، بیرون رانده شدند.

۱۴. (۱) بیش از ۶ هزار تبایی کشته و بیش از سی هزار تن اسیر شدند و میزان غیرقابل باوری از اشیای گران‌بها به غارت رفت.[3]

---

[۱]. ر.ک به: ژوستن (۱۱، ۴). آریستوبول (Fr.Gr.Hist.139fr.2b) رویداد غارت شهر را به طور مفصل روایت می‌کند که می‌توان از طریق آن، به رنج و مرارتی که مردم شهر برتافتند، پی برد.

[۲]. ر.ک به: آریان (۱، ۹، ۶)

[۳]. پلوتارک (اسکندر، ۱۱، ۶) و الی‌ین (Var.Hist.13,7) نیز همین ارقام را ذکر می‌کنند.

شاه، اجساد مقدونیان را که بیش از پانصد تن بودند به خاک سپرد. آنگاه نمایندگان یونانیان را گردآورد و اتخاذ تصمیم در این باره را که چه رفتاری باید در برابر شهر تب در پیش گیرند، به مجمع مرکزی واگذار کرد.[۱]

(۲) باری، شور آغاز گردید؛ برخی که نسبت به تباییان کینه داشتند[۲]، سعی کردند این نظر را به کرسی نشانند که بایسته است مجازات شدیدی برای آن‌ها در نظر گیرند. با پای فشردن بر این نکته که آن‌ها منافع بربرها را علیه یونانیان تأمین می‌کردند: «آیا در عهد خشایارشا، در صف پارسیان علیه یونان جنگ نکرده بودند؟ آیا از بین یونانیان، تنها اینان نبودند که همچون خیرخواهان بارگاه پارس از افتخارات بهره‌مند شدند و در برابر شاه بزرگ، برای فرستادگان تبایی، صندلی و کرسی‌هایی چیده شد؟»

(۳) با بر شمردن نمونه‌هایی از این دست، اذهان نمایندگان را علیه تباییان برانگیختند تا جایی که نمایندگان چنین حکم کردند[۳] «که شهر تمام و کمال ویران شده، اسرا فروخته شوند؛ در تمامی یونان، تباییان تبعیدی مستوجب اخراج شوند و هیچ یونانی‌ای به یک تبایی پناه ندهد.»

(۴) بر اساس تصمیم مجمع، شاه شهر را تمام و کمال ویران ساخت و این چنین، یونانیانی را که سودای شورش در سر می‌پروراندند به وحشت انداخت.[۴] همچنین اسرای جنگی را به فروش گذاشت و این چنین مبلغ ۴۴۰ تالان گردآورد.

۱۵. (۱) پس از آن، نمایندگانی را به آتن فرستاد و خواستار تحویل ده خطیبی شد که سیاست خصمانه‌ای را نسبت به وی در پیش گرفته بودند. در میان

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۱، ۹، ۹)

[۲]. بئوسیان و فوسیدیان در این جنگ ذینفع شدند؛ بئوسیان سرزمین تب را بین خود تقسیم کردند. ر.ک به:
Hypéride, Epitaphios, 7; Justin, 11, 3 - 4; Plutarque, Alex, 11, 5 - 6; Arrien, 1, 9, 9; Élien, Var. Hist, 13, 7; Diodore, 18, 11, 3 - 4;
همچنین ن.ک به: P.Roesch, Thespies et la confédération béotienne (1965), pp.47 - 48

[۳]. ر.ک به: ژوستن (۱۱، ۴)

[۴]. درباره‌ی انگیزه و نیت درونی اسکندر؛ ر.ک به: پولیب (۳۸، ۱)

آن‌ها، دموستن و لیکورگ[1] بیش از دیگران منظور نظر بودند. بنابراین مجمع عمومی برگزار شد و نمایندگان، مقابل مردم حاضر شدند. وقتی مردم به سخنان‌شان گوش فرادادند، سخت مضطرب و پریشان شدند: از سویی می‌خواستند وجهه و اعتبار شهر را حفظ کنند، از دیگر سوی، ویرانی تب، آن‌ها را به سختی متأثر کرده بود و وقتی به ابعاد این فجایع فکر می‌کردند سراسر وجودشان را ترس و نگرانی فرا می‌گرفت، زیرا تیره‌بختی همسایگان‌شان، واقعیت را در خاطر آن‌ها متجلی ساخت.[2]

(۲) سخن‌رانی‌های بسیاری در این مجمع ایراد شد و فوسیون[3] «نیک‌مرد» که سیاستی مغایر با سیاست دموستن را پیش می‌برد اظهار کرد که آن‌هایی که نفی بلدشان خواسته شده است می‌باید بسان دختران لئوس[4] و هیاکن‌توس[5]، به میل خویش، مرگ را پذیرا شوند، برای آن‌که میهن را از گزندی غیرقابل جبران رهایی بخشند. وی،آنانی را که نمی‌خواستند برای رستگاری شهر جانبازی کنند، به خاطر فرومایگی و بزدلی‌شان، مورد نکوهش قرار داد. اما اظهارات پرهیاهوی مردمی که سخنانش را با ناخشنودی گوش می‌دادند موجب شد که او از جایگاه

---

۱. (Lycurgue)؛ خطیب و سیاستمدار آتنی (۳۹۶ ـ ۳۲۳ پ.م) و متحد و حامی دموستن

[۲]. تیره‌بختی تب، آتن و باقی یونان را سخت تحت تأثیر قرار داده بود. ر.ک به: آریان (۱، ۱۰، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۳، ۱)؛ اشین (Contre ctés. 133)؛ دینارک (علیه دموستن، ۲۴). پولیب (۹، ۲۸، ۳۴؛ ۳۸، ۱ ب) نیز این نگرانی را به خوبی بازتاب داد.

۳. (Phocion)؛ سردار و خطیب آتنی و طرفدار طبقه‌ی آریستوکرات آتن (۴۰۲ ـ ۳۱۸ پ.م).

۴. (Les filles de Léos)؛ لئوس قهرمانی است که قبیله‌ی لئونتید ، نام خویش را از وی گرفته بود. وی در طی یک قحطی، بنا به اشاره‌ی هاتف دلف و با کمال میل، دختران خویش را که هنوز دوشیزگانی بیش نبودند، برای قربانی تقدیم کرد. آتنی‌ها در محله‌ی سرامیک (Céramique) رواقی به افتخار سه دختر جوان وی برپا کرده بودند.

۵. (Les filles de Hyakinthos)؛ یا هیاسن توس (Hyacinthos)؛ در آتن عنوان هیاسن تید (Hyacintides) به دختران جوانی داده می‌شد که برای امنیت و نجات وطن، قربانی می‌شدند. درباره‌ی آنان دو روایت وجود دارد: ۱ ـ آنان چهار تن و دختران هیاکن توس لاسدمونی که در آتن استقرار یافت، بودند. در طی حمله‌ی مینوس به آتیک، بنا به دستور هاتفی، آتنیان به قربانی دختران جوان پرداختند ولی این کار نتیجه‌ای نداد و آتنیان مجبور شدند به پیشنهادهای مینوس تن در دهند. ۲ـ آنان دو تن و دختران (Erechthée) بودند که در موقع نزدیک شدن سپاه الوزیس به آتن خود را قربانی کردند. قربانگاه آنان در تپه‌ای به نام هیاکن توس (هیاسن توس) قرار داشت.

خطابه بیرون رانده شود.

(۳) دموستن، به نوبه‌ی خویش، به سخن‌رانی سنجیده و متفکرانه‌ای پرداخت و مردم که به واسطه‌ی سخنانش برانگیخته شده بودند، نسبت به این مردان احساس ترحم کرده، آشکارا نشان دادند که خواهان نجات‌شان هستند. عاقبت، دموستن ـ گفته می‌شود به واسطه‌ی پرداخت مبلغ ۵ تالان ـ دماد[1] را متقاعد کرد و وی به مجمع پیشنهاد داد آن‌هایی را که در خطراند، نجات بخشد و طرح حکمی را که با خبرگی نگاشته شده بود، قرائت کرد: در واقع این حکم دربردارنده دفاعیه‌ای به نفع خطیبان بود و در آن وعده داده شده بود که اگر آن‌ها بر اساس قانون سزاوار مجازات شناخته شوند، مجازات خواهند شد.

(۴) توده مردم، نیرنگی را که دماد در انداخته بود، قبول و حکم را تصویب کردند و دماد را به همراهی برخی دیگر به عنوان نماینده نزد شاه فرستادندو به وی دستور دادند که درباره‌ی تبعیدیان تبایی از اسکندر بخواهد که به مردم آتن اجازه دهد پذیرای فراریان تبایی گردند.

(۵) دماد به عنوان نماینده عازم شد و نبوغ سخن‌وری‌اش، موفقیت تمام عیاری را برای وی به همراه آورد: وی اسکندر را متقاعد کرد که این مردان را از اتهاماتی که به آن‌ها وارد شده است، مبرا سازد و وانگهی، هر آن‌چه آتنیان خواسته بودند به آن‌ها ببخشاید.[2]

۱۶. (۱) پس از آن، شاه و سپاهش به مقدونیه بازگشتند. اسکندر در این زمان، فرماندهان جنگ، همچنین برجسته‌ترین دوستانش را گرد آورده، با آن‌ها درباره‌ی لشکرکشی به آسیا مشورت کرد: در چه زمانی باید لشکرکشی را آغاز کرد؟ به چه شیوه‌ای باید جنگ را پی گرفت؟

---

1. Démade

[۲]. وقایع بدین راحتی که دیودور مدعی است، پایان نپذیرفت. آریان (۱، ۱۰، ۶) به دو گروه نماینده اشاره می‌کند که به طور متوالی روانه شدند، با گروه نخست به بدی رفتار شد (پلوتارک، فوسیون، ۱۷). همچنین ر.ک به: ژوستن (۱۱، ۴)

(۲) آنتی پاتروس[1] و پارمنیون وی را اندرز دادند که پیش از اقدام به چنین کار بزرگی، فرزندی برای خویش بیاورد. اما چون مرد عمل بود و با هر آن‌چه که ممکن بود اقداماتش را به تأخیر اندازد، مخالف بود به آن‌ها پاسخ داد: «چنین ابراز داشت: چه شرمی، اگر مردی که یونانیان وی را برای پیشبرد جنگ گمارده‌اند و از پدرش سپاهیان شکست‌ناپذیر را به میراث برده است، منفعل باقی ماند و مراسم عروسی را جشن گیرد و با بردباری تولد فرزندی را انتظار کشد!»

(۳) پس از آن‌که نقاط قوت‌شان را به آن‌ها خاطرنشان کرد و با سخن‌رانی‌هایش آن‌ها را به جنگ برانگیخت، در دیون مقدونی[2] قربانی‌های باشکوهی را به افتخار خدایان ترتیب داد؛ همچنین بازی‌های نمایشی را به افتخار زئوس و موزها[3] برگزار کرد که به وسیله‌ی آرخلائوس[4]، یکی از اسلافش، برپا داشته شده بودند.[5]

(۴) جشنی که وی برگزار کرد ۹ روز به طول انجامید، زیرا برای هر موز یک روز را، که نام آن موز بر آن بود، اختصاص داده بود. از دیگر سوی، چادری مجهز به صد تخت آماده کرد، دوستان و فرماندهان و نمایندگان شهرهای یونانی را برای برپایی جشن دعوت کرد. تدارکات باشکوهی که وی فراهم ساخته بود، شمار زیاد افرادی که به میزش فراخوانده شدند، همچنین تقسیم حیوانات قربانی بین تمام

---

۱. (Antipatros)؛ در ترجمه‌ی هوفر، آنتی پاتر (Antipater) آمده است.

2. Dion de Macédoine

۳. (Muses)؛ دختران زئوس و منه‌موزینه (Mnémosyné)؛ ۹ خواهر و نتیجه‌ی ۹ شب معاشقه می‌باشند. در پاره‌ای روایات آنان را دختران هارمونی یا دختران اورانوس و آسمان و زمین (Gé) می‌دانستند. ۹ خواهر عبارت بودند از: کالیوپ (اشعار حماسی)، کلیو (تاریخ)، پولیم‌نی (پانتومیم)، اوترپ (نی)، ترپسیکور (اشعار کم‌اهمیت و رقص)، اراتو (اشعار غنایی دسته جمعی)، ملپومن (تراژدی)، تالی (کمدی) و اورانی (نجوم). موزها داستان‌ها و حوادث مخصوص به خود نداشتند. آن‌ها معمولاً به عنوان خواننده در همه‌ی اعیاد بزرگ خدایان یونان شرکت می‌جستند و نه فقط خوانندگان الهی بودند که سرودها و آوازهای دسته‌جمعی آنان، زئوس و سایر خدایان را محفوظ می‌داشت، بلکه بر تمام شئون فکر بشر، یعنی فصاحت ـ اطمینان، حکمت ـ تاریخ، ریاضیات و نجوم حکومت داشتند.

4. Archélaos

[۵]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۱، ۱)؛ درباره‌ی این جشن‌ها، ن.ک به:

W.Baege, De Macedonum Sacris, Diss.phil. Halenses 23(1913), pp.7 - 11

سپاهیان و فراهم آوردن انواع غذاها؛ جملگی این تمهیدات موجب شد سپاه نیرویش را بازیابد!

۳۳۴ ـ ۳۳۳ پ.م

۱۷. (۱) در زمان آرخونتی کتزیکلس[1] در آتن، رومیان گایوس سولپیسیوس[2] و لوسیوس پاپیریوس[3] را به کنسولی منصوب کردند. اسکندر با سپاهش تا هلس‌پونت پیش‌روی و آن را از اروپا به آسیا هدایت کرد.

(۲) خود، با شصت کشتی جنگی در تروآد پهلو گرفت.[4] نیزه‌اش را از کشتی پرتاب و آن را در زمین فرو کرد؛ او نخستین مقدونی‌ای بود که به خشکی پرید و اظهار کرد که آسیا را از خدایان، چون نعمتی که با سرنیزه به دست آید، می‌ستاند.

(۳) همچنین گور آشیل[5]، آژاکس[6] و دیگر قهرمانان را با قربانی‌های مربوط به مراسم خاک‌سپاری و سایر مناسک مرسوم، گرامی داشت.[7] آنگاه به شمارش دقیق نیروهایی که وی را همراهی کردند، پرداخت.

پیاده‌نظام مرکب از ۱۲ هزار مقدونی، ۷ هزار متحد و ۵ هزار مزدور بود: پارمنیون فرماندهی همه‌ی این‌ها را بر عهده داشت.

(۴) اودریس‌ها[8]، تری‌بال‌ها[9]، ایلیری‌ها به شمار ۷ هزار تن، همچنین حدود

---

1. Ctésiclès

2. Gaius Sulpicius

3. Lucius Papirius

[۴]. اسکندر، در مجموع، از ۱۸۲ (ژوستن، ۱۱، ۶) یا ۱۶۰ (آریان، ۱، ۱۸، ۴) کشتی جنگی بهره‌مند بود. باقی ناوگان که تحت فرمان پارمنیون بود در آبیدوس پهلو گرفت، حال آنکه شاه در همان مکانی که آخاییان پیاده شدند، مستقر شد. ر.ک به:

Arrien, 1, 17, 6; H.U.Instinsky, Alexander der Grosse am Hellespont (1949), p.23

5. Achille

۶. (Ajax)؛ وی در نبرد تروآ، پس از آشیل، دلیرترین و قوی‌ترین قهرمان سپاه بود.

[۷]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۱، ۸؛ ۱۲، ۱)؛ ژوستن (۱۱، ۵)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۵، ۴) همچنین ن.ک به:

G.Radet, Alexandre à Troie dans Notes Critiques sur L'Histoire d'Alexandre I,p.2

8. Odryses

9. Triballes

هزار تیرانداز و سربازانی که تحت نام «آگریانی‌ها»[1]، آن‌ها را همراهی می‌کردند. پیاده نظام در مجموع ۳۰ هزار تن بودند. سپاه سواره‌نظام نیز حضور داشت: ۱۸۰۰ تسالیایی که کالاس، پسر هارپالوس[2]، فرماندهی آن‌ها را عهده‌دار بود. سایر یونانیان در مجموع ۶۰۰ سواره‌نظام بودند که اری‌ژیوس[3] بر آن‌ها فرمان می‌راند. همچنین ۹۰۰ سواره‌نظام از «تراسیان، چاپارها و پئونی‌ها» که کاساندروس[4] فرمانده آن‌ها بود. در مجموع، سواره‌نظام چهار هزار و پانصد تن بودند. باری، چنین بود شمار آن‌هایی که با اسکندر به آسیا می‌رفتند.

(۵) اما سپاهیانی نیز تحت فرماندهی آنتی‌پاتروس در اروپا گذارده شده بودند که مشتمل بر ۱۲ هزار پیاده نظام و ۵ هزار سواره نظام[5] بودند.

(۶) آنگاه شاه اردو را جمع کرد تا تروآد را ترک گوید. چون به پرستشگاه آتنا[6] رسید، آریستاندروس [قربانی‌کننده] که مقابل معبد بر روی زمین دراز کشیده بود، مجسمه‌ی آریوبرزن[7]، خشترپاون پیشین فریگیه، را ملاحظه کرد. نشانه‌های نیک دیگری نیز پدیدار شد؛ شاه را یافت، با تمام وجود تأکید کرد که شاه پیروزی را در نبرد بزرگ سواره نظام از آن خود خواهد کرد، به ویژه اگر بخت یاری کند و این نبرد در فریگیه روی دهد.

(۷) وی افزود که حین نبرد، شاه یک سردار برجسته‌ی دشمن را با دستان خویش خواهد کشت و در واقع، این، آن چه بود که خدایان و به ویژه آتنا، که اسکندر را در کامیابی‌اش یاری رسانده بود، به او خبر دادند.

۱۸. (۱) اسکندر پیش‌گویی هاتف را با خشنودی پذیرفت، قربانی

---

1. Agrianiens 2. Harpalos

3. Erigyios

۴. (Cassandros)؛ در ترجمه‌ی هوفر، کاساندر (Cassandre) آمده است.

۵. اسکندر تقریباً نیمی از قوای نظامی مقدونی را در اختیار آنتی پاتروس قرار داده بود. ر.ک به:
A.Momigliano, Re e popolo in Macedonia prima di Alessandro Magno, Athenaeum 13 (1935), p.11; G.T.Griffith, The Macedonian Background, Greece and Rome 12 (1965), pp. 129 - 130

[۶]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۱، ۷)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۵، ۷)

7. Ariobarzanès

درخشانی را به افتخار آتنا نثار کرد و زره خویش را به این ایزد بانو وقف کرد؛ اما محکم‌ترین زره‌ای را که در معبد گزارده شده بود، تصاحب کرد، آن را در بر کرد و از همان نخستین نبرد از آن بهره جست که در طی آن به واسطه‌ی شجاعت فردی‌اش، سرنوشت جنگ را رقم زد و این چنین آوازه‌ی پیروزی‌اش در همه جا پیچید؛ اما این واقعه چند روز بعد روی داد.

(۲) خشترپاون‌ها و سرداران پارسی، برای جلوگیری از عبور مقدونیان، خیلی دیر رسیدند. وقتی نیروها را گرد آوردند برای چگونگی پیشبرد جنگ علیه اسکندر به مشورت مشغول شدند [شورای جنگی زله]. ممنون رودسی، که به خاطر استعدادهای نظامی‌اش معروف بود، اندرز داد که به جنگ برنخیزند بلکه سرزمین را ویران کرده و با ایجاد قحطی آذوقه، از پیش‌روی مقدونیان جلوگیری کنند. همچنین بایسته است یک سپاه دریایی و پیاده‌نظام را به مقدونیه اعزام کرده و میدان جنگ را کاملاً به اروپا بکشانند.

(۳) این مرد، هم چنان که حوادث بعدی نشان دادند، بهترین پیشنهاد را داده بود. با وجود این، نتوانست سایر فرماندهان را متقاعد سازد؛ به این بهانه که رفتاری که وی توصیه می‌کند با روحیه‌ی جوان‌مردانه پارسیان سازگار نیست![1]

(۴) به همین دلیل، پس از آنکه عقیده‌ی جنگ کردن غالب آمد، پارسیان از همه جا، نیروها را فراخواندند و آنان که، از حیث شمار، بیشتر از مقدونیان بودند به سوی فریگیه‌ی هلس‌پونت رهسپار شدند و در آن‌جا اردویشان را در کرانه‌ی رود گرانیک[2] برپا کردند: مصب رود آن‌ها را از دید دشمن مخفی می‌داشت.

۱۹. (۱) اسکندر وقتی از تجمع نیروهای بربر آگاهی یافت، اختیار عمل را

---

۱. برپایه‌ی نظر ژوستن (۱۱، ۶) داریوش با ترفندهای جنگی، مخالف و خواهان جنگ بود. آریان روایتی کاملاً متفاوت از رویدادها به دست می‌دهد: آرسیتس خشترپاون از ویران ساختن سرزمینی که شاه بزرگ به وی واگذار کرده بود، سر باز می‌زند. آرسیتس با آگاهی از تقصیرش، پس از جنگ گرانیک خودکشی می‌کند (آریان، ۱، ۱۶، ۳) حال آن که پسرش میتروباتس به وسیله‌ی داریوش به جزیره‌ای واقع در خلیج فارس تبعید می‌شود (استرابون، ۱۶، ۳، ۵ ـ ۷). کوتاه سخن آن که پیکار به دوئلی بین آرسیتس و ممنون تقلیل می‌یابد.

2. Granique

در دست گرفت و پس از راه‌پیمایی شتابان، اردویش را مقابل دشمن برپا داشت: گرانیک بین دو اردو جاری بود.

(۲) بربرها پای کوه را اشغال کرده و حرکتی نمی‌کردند، زیرا تصمیم‌شان این بود که از حمله به دشمن، هنگامی که از رود می‌گذرد، خودداری کنند؛ زیرا می‌اندیشیدند به مجرد این‌که فالانژ پراکنده شود برتری را در نبرد از آن خود خواهند کرد.

(۳) اما، اسکندر در آغاز روز، با عزمی راسخ سپاه را از رودخانه گذراند و دشمن را غافل‌گیر کرد و سپاهش را برای نبرد آراست. در این هنگام، بربرها سواره‌نظام پرشمارشان را در تمامی طول جبهه‌ی مقدونی آراستند: در واقع آن‌ها، تصمیم گرفته بودند که به یاری این سواره‌نظام، سرنوشت جنگ را، پیش از آن که پیاده‌نظام وارد نبرد شود رقم زنند.

(۴) ممنون رودسی و آرسامنس[1] خشترپاون، جناح چپ را با سواره‌نظام خویش اشغال کرده بودند. پس از آنان آرسیتس[2] و سواره نظام پافلاگونیان آراسته شده بودند؛ پس از آن، اسپیتروباتس[3]، خشترپاون ایونی، پیشاپیش سواره نظام هیرکانیان[4] جای داشت.[5] جناح راست را حدود هزار مادی، دو هزار سواره‌نظام رئومیترس[6] و همین شمار از باختریان اشغال کرده بودند. سواره نظام دیگر مردمان، قلب سپاه را اشغال کرده بودند: شمار آن‌ها زیاد و شجاعت فردی‌شان، از آن‌ها سربازان زبده‌ای ساخته بود. در مجموع بیش از ۱۰ هزار سواره‌نظام حضور داشتند.

---

1. Arsaménès

2. Arsitès

3. Spithrobatès

4. Hyrcaniens

[۵]. آ.فون دوماژوسکی (A.Von Domaszewski, SB. Heidelberg. 1925- 26, 1 Abh., p.53) به درستی پی برد، هیرکانیانی که تحت فرماندهی خشترپاون سارد قرار داشتند بی‌تردید از این ایالت سربازگیری شده بودند و این جا منظور می‌باید هیرکانیان لیدی باشد که استرابون هم به آن‌ها اشاره کرده است (استرابون، ۱۳، ۴، ۳). عبارت «خشترپاون ایونی» نادرست است.

6. Rhéomithrès

(۵) پیاده‌نظام پارس کمتر از ۱۰۰ هزار تن نبود.[۱] آن‌ها که در عقب سپاه، به عنوان نیروی ذخیره آراسته شده بودند، سلاح را بر زمین گذارده بودند، زیرا فکر می‌کردند که سواره‌نظام برای از پا درآوردن مقدونیان بسنده خواهد کرد.

(۶) سواره‌نظام، در هر اردو، با شور و هیجان به نبرد برخاستند و سواره‌نظام تسالیان، تحت فرمان پارمنیون، که جناح چپ مقدونی را اشغال کرده بودند، قاطعانه حمله‌ی رقیب را برتافتند. در جناح راست، بی‌باک‌ترین سواره‌نظام، اسکندر را همراهی می‌کردند؛ اسکندر نخستین کسی بود که بر پارسیان تاخت آورد و نبرد را با دشمن آغاز کرد و شمار زیادی از آن‌ها را از دم تیغ گذراند!

۲۰. (۱) چون بربرها به سختی می‌جنگیدند و در شجاعت با مقدونیان هماوردی می‌کردند، تقدیر، شجاع‌ترین سربازان را در یک مکان گردهم آورد تا پیروزی را رقم زنند.[۲]

(۲) اسپیتروباتس ـ پارسی‌ای با شجاعتی بی‌نظیر، خشترپاون ایونی و داماد شاه بزرگ، داریوش ـ با سپاه قدرتمندی از سواره‌نظام بر سر مقدونیان ریخت. در کنارش چهل خویشاوند شاه[۳] با شجاعتی بی‌همتا می‌جنگیدند و وی حریفانش را به سختی تحت فشار قرار داد. او که جسورانه می‌جنگید بخشی از رقبایش را هلاک کرد و جراحات زیادی بر بخش دیگر وارد کرد.

(۳) چون ایستادگی در برابر چنین حمله‌ی وحشتناکی دشوار بود، اسکندر افسار اسبش را کشید و به سوی این خشترپاون حرکت کرد و بر بربر یورش آورد. جنگجوی پارسی پنداشت که خدایان فرصت پیکار تن به تنی را به وی

[۱]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۴، ۴): ۲۰ هزار سواره‌نظام ایرانی و ۲۰ هزار سواره‌نظام یونانی. هیچ پیاده‌نظام آسیایی در گرانیک وارد جنگ نشد. منبع دیودور که به طور آشکار از «پارسیان» سخن می‌گوید، از روایت قتل عام ۲۰ هزار یونانی توسط هژمون اتحادیه‌ی یونان‌دوستان خودداری می‌کند. W.Judeich نشان داده است که ارقامی که دیودور آورده، فاقد ارزش است.

[۲]. پارسیان، اسکندر را نشانه گرفته بودند. آریان (۱، ۱۴، ۴)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۴)

[۳]. «خویشاوندان شاه» ـ اعضای اشراف‌زادگان پارسی ـ این امتیاز را داشتند که نیم‌تاجی بر پیشانی خویش نهند؛ ر.ک به:

H.W.Ritter, Diadem und Königsherrschaft (1965), p.7

ارزانی داشته‌اند و شاید شجاعت فردی‌اش موجب شود که آسیا از تهدید بزرگی که بر آن سایه افکنده بود، رهایی یابد.

(متن الف)[۱]

و با دستان خویش بر شجاعت پرآوازه‌ی اسکندر، پایانی خواهد گذارد؟ وی با پیشی گرفتن از اسکندر، زوبینش را به سوی او پرتاب کرد که از شانه‌پوش راستش عبور و زره‌اش را سوراخ کرد.

(متن ب)[۲]

و این‌گونه خواهد شد که شکوه پرآوازه‌ی پارسیان، هرگز مکدر نگردد؟ این چنین، با حرکتی شتابان پیش رفت و چونان ضربه‌ی سختی بر سلاحش وارد آورد که سپر و شانه‌پوش راست[۳] اسکندر را دریده، زره‌اش را سوراخ کرد.

(۴) اما شاه تیری را که حول بازویش تاب می‌خورد، درآورد و پرت کرد و بر اسبش مهمیزی زد و با بهره جستن از نیروی پرش اسب، زوبینش را در وسط سینه‌ی خشترپاون فرو کرد.

(۵) ستون‌های مجاور دو اردو، با دیدن چنین دلاوری شگفت‌انگیزی، خروشی برآوردند؛ در این حال نوک نیزه بر اثر برخورد با زره، خرد و خرده‌های آن به این سو و آن سو پخش شد و جنگجوی پارسی، شمشیر را درآورد و به سوی اسکندر شتافت.[۴] اما شاه پیش‌دستی کرد: زوبینش را به سختی از میان برگرفت و آن را درست بر صورتش فرو کرد و ضربه‌اش را وارد ساخت.

---

[۱]. در متن «الف» از این نسخه استفاده شده است:

Parisinus gr.1665, Saec.XI

[۲]. در متن «ب» از این نسخه استفاده شده است:

Laurentianus 70, 12, Saec.XV

Numerus[2] siglo Laurentianus 70, 12, Saec.XV additus Scripturam scibae indicat.

[۳]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۴). زره‌ای که اسکندر بر تن می‌کرد دارای محافظ شانه بود. ر.ک به:
E.Neuffer, Das Kostüm Alexanders d.Gr. (1929), p.28; Fuhrmann, philoxenos von Eretria (1931), p.133

[۴]. آریان (۱، ۱۵، ۷ - ۸) همین نقش را به روزاکس نسبت می‌دهد. بر پایه‌ی نظر پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۴) روزاکس توسط اسکندر از پای درآمد.

(۶) در این زمان، روزاکس[1]، برادر مردی که کشته شده بود، با اسب به پیش آمد و چونان ضربه‌ی شمشیر سهمگینی بر فرق اسکندر کوفت که کلاهخود را شکافت و پوست سرش را خراشید.[2]

(۷) روزاکس در پی آن بود که ضربه‌ی دوم را بر همان شکاف وارد سازد، اما کلیتوس[3] ـ ملقب به سیاه ـ اسبش را به پیش راند و دست بربر را برید.[4]

۲۱. (۱) خویشان پادشاه گرد دو مرد از پای درآمده حلقه زده، شروع به پرتاب نیزه‌هایشان به سوی اسکندر کردند؛ آنگاه تن به تن جنگیدند و خود را با تمامی مخاطرات مواجه ساختند تا شاه را از پای درآورند.

(۲) اما اسکندر، به رغم شمار و گستردگی مخاطراتی که وی را احاطه کرده بودند، به شکست تن در نداد. دو ضربه بر زره، یک ضربه بر کلاهخود و سه ضربه بر سپری که از معبد آتنا برداشته بود، وارد آمد. با وجود این، بی‌آنکه شانه خالی کند سر را در برابر تمامی گزندها برافراشت. در این حال، در اوج شجاعتی بود که تمامی نداشت.

(۳) آن‌گاه، شمار زیادی از دیگر سرداران پرآوازه‌ی پارسیان، در نزدیکی‌اش به خاک هلاک افتادند که در میان آن‌ها آتیزیس، فارناکس ـ برادرزن داریوش ـ و میتروبوزانس ـ که بر کاپادوکیان فرمان می‌راند ـ یافت می‌شدند.[5]

(۴) مرگ شمار زیادی از فرماندهان و شکستی که مقدونیان بر تمامی

---

1. Rhosakès

[۲]. درباره‌ی این جراحت خفیف؛ ر.ک به:

Plutarque.(De Alex.Fort. 327a)

3. Clitos

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱، ۲۰): محتمل است که روایت کلیتارک چنین بوده باشد. به اعتقاد آریان، کلیتوس بازوی اسپیتریداتس را قطع می‌کند، حال آن‌که بر پایه‌ی نظر پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۵) کلیتوس با ضربه‌ی نیزه‌ای او را از پای درمی‌آورد.

[۵]. آریان (۱، ۱۶، ۳) فهرستی از پارسیانی که در گرانیک کشته شدند به دست می‌دهد. فارناکس (Pharnakès) و میتروبوزانس (Mithrobouzanès) در این لیست دیده می‌شوند؛ اما نه آتیزیس (Atiziès)، که دیودور بار دیگر از مرگش در ایسوس (۱۷، ۳۴، ۵) سخن می‌گوید و با روایت آریان (۲، ۱۱، ۸) و کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۰) هم‌خوانی دارد.

تشکیلات پارسیان وارد آوردند، در وهله‌ی نخست، حریفان رودرروی اسکندر را وادار کرد راه فرار را پیش گیرند.[1] پس از آن، سایرین نیز پا به فرار گذاشتند و نشان شجاعت به شهادت همگان از آن شاه می‌بود زیرا چنین می‌نمود که این پیروزی در مجموع مرهون دلاوری‌های شخص او بوده است. پس از وی، سواره‌نظام تسالی ـ که در رکاب یگان‌هایشان به بهترین شکل خدمت کرده و با شجاعتی بی‌نظیر جنگیده بودند ـ به خاطر این دلاوری از افتخار بزرگی بهره‌مند شدند.

(۵) پس از فرار سواره‌نظام، پیاده‌نظام وارد کارزار شد، اما نبرد طولی نکشید. بربرها که به خاطر فرار سواره‌نظام، ترسیده بودند شجاعت را از کف داده، شتابان راه فرار را پیش گرفتند.[2]

(۶) نزد پارسیان، در مجموع، بیش از ۱۰ هزار پیاده‌نظام و دست کم دو هزار سواره‌نظام هلاک شدند.[3] از سوی دیگر، بیش از ۲۰ هزار تن به اسارت درآمدند. پس از نبرد، شاه خاک‌سپاری باشکوهی را برای مردگان به عمل آورد: با این احترامات، وی می‌خواست سربازانش را برای رویارویی با مخاطرات جنگ‌ها، پرشورتر سازد.[4]

(۷) شاه پس از آن که به سپاه استراحت داد، حمله را با عبور از لیدی از سرگرفت: سارد و ارگ‌هایش را تصرف کرد و همچنین گنجینه‌هایی را که در آن‌جا یافت می‌شدند و میترنس[5] خشترپاون با کمال میل به او تقدیم کرده بود، از آن خود کرد.[6]

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۶، ۱)

[۲]. درباره‌ی نبرد دوم؛ ن.ک به: آریان (۱، ۱۶، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۶ ـ ۷). منبع دیودور در برابر این کشتار خاموشی می‌گزیند و از «بربرها» سخن می‌راند. به نظر می‌رسد پلوتارک (منبع بالا) آنگاه که یک پیاده‌نظام پارسی را که راه فرار در پیش گرفته است و یک پیاده‌نظام یونانی را که با شجاعت می‌جنگد، متمایز می‌کند این دو روایت را ضایع می‌کند.

[۳]. ر.ک به: آریستوبول (Fr.Gr.Hist.139fr.5): ۲۵۰۰ سواره‌نظام، ۲۰۰۰۰ پیاده‌نظام؛ آریان (۱، ۱۶، ۳) که بدون شک ارقام Ptolémée را ذکر کرده است تعداد کشتگان سواره‌نظام را ۱۰۰۰ تن می‌داند.

[۴]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۶، ۴ ـ ۵)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۶، ۸)؛ ژوستن (۱۱، ۶)

5. Mithrénès

[۶]. ر.ک به: آریان (۱، ۱۷، ۳ ـ ۵)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۷، ۱)

۲۲. (۱) چون پارسیانی که از جنگ گریخته بودند جملگی همراه ممنون سردار به ملطیه[1] پناه برده بودند[2]، شاه اردویش را مجاور این شهر برپا کرد و هر روز با حملات پی در پی، بر باروهای شهر یورش می‌آورد.

(۲) در ابتدا، محاصره‌کنندگان از بالای باروها به راحتی از خود دفاع می‌کردند. در واقع، بسیاری از سربازان در میدان شهر گرد آمده بودند و ذخیره‌ی فراوانی از تیرها و سایر ادواتی که برای ایستادگی در برابر محاصره کارآمد بودند، در اختیار داشتند.

(۳) اما شاه به کمک ادوات جنگی باروها را به لرزه درآورد و این چنین فشار را دوچندان کرد و محاصره را با قدرتی فزاینده، بر خشکی و دریا[3]، پی گرفت، حال آن که مقدونیان بر آن قسمت از بارویی که شکاف‌هایی در آن ایجاد شده بود، یورش آوردند. در این هنگام، پارسیان با پی بردن به این که از حیث شمار کمترند، به دشمن پشت کرده، راه فرار را در پیش گرفتند.

(۴) ساکنین ملطیه بی‌درنگ خود را با شاخه‌هایی در دست، التماس‌کنان به پای شاه انداختند و از وی خواستند از جان و شهرشان درگذرد. گروهی از بربرها به دست مقدونیان کشته شدند؛ برخی دیگر از شهر خارج شده، گریختند؛ باقی به اسارت درآمدند.[4]

←

درباره‌ی ارگ سارد؛ ن.ک به: پولیب (۷، ۱۵، ۴)؛ همچنین:

H.C.Butler, Sardis I, The excavations (1922), pp.15 - 36

1. Milet

[۲]. درباره‌ی محاصره‌ی ملطیه؛ ر.ک به:

B.Haussoulier, Études sur L'histoire de Milet et du Didymeion (1902), pp.1 - 8; Hiller von Gärtringen, RE, XV2 (1932), 1602 sq.s.v.Miletos

دیودور ادعا می‌کند که ساخلو، متشکل از پارسیانی بود که از گرانیک جان سالم به در برده بودند و تحت فرمان ممنون قرار داشتند. اما این که سواره‌نظام ایرانی در دژی پناه جسته باشند به واقعیت نزدیک نیست. آریان از ساخلوی مزدوران یونانی سخن می‌راند (۱،۱۹، ۱) که تحت فرمان Phrourarque Hégésistratos بودند (۱، ۱۸، ۴).

[۳]. محاصره را تنها بر دریا ادامه داد؛ ر.ک به: آریان (۱، ۱۸، ۴ ـ ۵؛ ۱، ۱۹، ۳)

[۴]. درباره‌ی سرنوشت ساخلو؛ ر.ک به: آریان (۱، ۱۹، ۴ ـ ۶) که بیشتر سخن از مزدوران یونانی است.

(۵) اسکندر نسبت به ملطیه‌ای‌ها به مهربانی رفتار کرد، اما دیگران را به بردگی کشاند. از دیگر سوی، چون سپاه دریایی بیکار بود و پاسداری از آن مستلزم هزینه‌های گزافی بود، ناوگان را، به غیر از چند کشتی جنگی که برای حمل و نقل ادوات محاصره از آن‌ها بهره جست، ترخیص کرد.

در بین این ناوگان، ۲۰ کشتی جنگی متحدان که به وسیله‌ی آتنیان فرستاده شده بود، یافت می‌شد.

۲۳. (۱) برخی می‌گویند که عقیده‌ی ترخیص ناوگان از آن سردار لایقی بود: «چون آمدن داریوش قطعی بود و نبرد سازمان‌یافته‌ی بزرگی درمی‌گرفت، وی اندیشیده بود که اگر امید به رهایی در گریختن را از مقدونیان بگیرند، اینان شور بیشتری برای جنگیدن از خود نشان خواهند داد.

(۲) وی در نبرد گرانیک نیز، همین‌گونه عمل کرده بود: در واقع خود را به شیوه‌ای آراست که پشت به رودخانه قرار گیرد تا احدی تلاش به گریختن نکند، زیرا به دیدگان خویش می‌دید آن‌هایی که مورد تعاقب قرار می‌گیرند در بستر رود هلاک می‌گردند. بعدها آگاتوکل[1]، شاه سیراکوز، به خاطر تقلید از این حربه‌ی جنگی اسکندر، پیروزی غیرمنتظره‌ای را به چنگ آورد:

(۳) وی پس از آن‌که با سپاه کوچکی از آفریقا عبور کرد، کشتی‌های جنگی‌اش را به آتش کشید؛ این چنین امید سربازانش را برای نجات خویش از راه فرار، از بین برد و آنان را وادار کرد شرافتمندانه بجنگند. این چنین بر سپاهیان بی‌شمار کارتاژ که برای نبرد با وی آراسته شده بودند، پیروز شد.»

(۴) پس از تصرف ملطیه، سپاه ـ پارسیان و مزدوران ـ همچنین آزموده‌ترین سرداران، به هالی‌کارناس عقب‌نشینی کردند.[2] این شهر، بزرگ‌ترین شهر کاریه[3] بود که سرای شاهی[4] کاریه‌ای‌ها در آن‌جا واقع و پر از ارگ بود.[5]

---

۱. (Agathocle)؛ جبار سیراکوز که حدود (۳۶۱ ـ ۲۸۹ پ.م) می‌زیست.

[۲]. آریان (۱، ۱۹، ۳) نیز به عقب‌نشینی پارسیان و مزدوران یونانی اشاره دارد.

3. Carie

۴. مقصود دیودور از سرای شاهی، پایتخت آن می‌باشد.

[۵]. ر.ک به: استرابون (۱۴، ۲، ۱۶)؛ آریان (۱، ۱۹، ۳)

(۵) در همین موقعیت، ممنون، زن و فرزندانش را نزد داریوش فرستاد و آن‌ها را به شاه بزرگ سپرد. وی هم زمان می‌اندیشید که با این کار امنیت‌شان را به خوبی فراهم ساخته است؛ همچنین شاه بزرگ با در اختیار داشتن گروگان‌های ارزشمند، به سپردن فرماندهی کل قوا به وی تن خواهد داد. این دقیقاً آن چه بود که روی داد.

(۶) داریوش، بی‌درنگ، نامه‌ای به اهالی ایالات ساحلی فرستاد و به همه‌ی آن‌ها دستور داد از ممنون اطاعت کنند. وی با در اختیارگرفتن فرماندهی عالی، آن چه راکه برای ایستادگی در برابر محاصره در شهر هالی کارناس لازم می‌بود، فراهم کرد.

۲۴. (۱) اسکندرشاه، ادوات محاصره و آذوقه‌ها را از طریق دریا به هالی کارناس منتقل کرد.[۱] خود، همراه سپاهیانش، به سوی کاریه حرکت کرد و با دادن امتیازاتی، مهر شهرهایی راکه بر سر راهش بودند، به دست آورد. به ویژه شهرهای یونانی را با الطافش سرشارکرده، به آن‌ها خودمختاری بخشید و آنان را از مالیات معاف کرد. «وی افزود؛ برای رهایی یونانیان است که وی با پارسیان به جنگ مبادرت کرده است.»[۲]

(۲) وقتی در حال راه‌پیمایی بود، پیرزنی به ملاقاتش آمد. نامش آدا[۳] بود و به خاندان شاهی کاریه تعلق داشت. در طی شرفیابی، پیرزن به وی گفت که نیاکانش، پادشاه آن سرزمین بودند و حال او درخواست کمک دارد: اسکندر دستور داد که وی حکومت کاریه را به دست گیرد و خدمتی که در حق این زن روا داشت، مهر کاریان را برایش در پی داشت.

(۳) در واقع، تمامی شهرها، شتابان، نمایندگانی نزد شاه فرستادند تا

---

[۱]. مهندسین مقدونی ادوات محاصره‌ای ـ قطعات جدا از هم ـ در اختیار داشتند که از طریق دریای میان صور و غزه نیز حمل شدند. ر.ک. به: آریان (۲، ۲۷، ۳)

[۲]. این سیاست آزادی‌خواهانه در تمامی شهرها به کار بسته شد، اما تنها شهرهای یونانی از پرداخت مالیات معاف شدند (وانگهی اینان می‌بایست به جای پرداخت مالیات، نوعی همکاری (Syntaxis) با شاه می‌کردند) و دیگر شهرها به نشانه‌ی فرمانبرداری می‌بایست مالیات می‌پرداختند. مطالعات زیادی در این باره انجام گرفته، ولی به خاطر فقدان کتیبه‌ها، بسیاری از مسایل مبهم باقی‌مانده است.

3. Ada

دیهیم‌های طلا را به عنوان نشان افتخار به وی داده، همکاری خویش را در همه‌ی زمینه‌ها به وی تقدیم دارند.

اسکندر پس از آن که اردو را مجاور شهر برپا ساخت، محاصره را به روش‌هایی شگفت‌انگیز و به شدت پی گرفت.

(۴) در واقع، ابتدا یورش‌های بی‌وقفه‌ای را علیه باروها، چون امواجی پیاپی، به عمل آورد و روزهایش را با جنگیدن سپری کرد! آنگاه انواع گوناگون ادوات را به کارگرفت و پس از آن که به کمک انباشت سپرهایی که می‌توانستند از مردان برجسته‌اش در هنگام کار حمایت کنند، خندق‌های بیرون شهر را پر کرد، با ضربات کوبه، برج و باروها را لرزاند. پس از آن‌که بخشی از بارو را به زیرافکند، سعی کرد در جنگ‌های تن به تن، از طریق شکافی، با زور، راهی تا درون شهر برای خود باز کند.

(۵) در ابتدا، ممنون به راحتی مقدونیانی را که بر باروها یورش می‌آوردند به عقب می‌راند، زیرا سربازان زیادی در شهر داشت. از دیگر سوی، برای آن که در کار ادوات محاصره اخلال ایجاد کند، شبانگاه به همراهی بسیاری از سربازانش خارج شده، ماشین‌ها را به آتش کشید.[1]

(۶) نبردهای سختی مقابل شهر درگرفت، مقدونیان از حیث شجاعت به وضوح سرآمد بودند، اما پارسیان به پاس شمارشان و تدارکاتی که فراهم آورده بودند بر آن‌ها برتری داشتند. آنانی که از بلندای باروها حمله را برمی‌تافتند، کمک زیادی به آن‌ها می‌کردند: آنان با منجنیق‌هایشان، برخی از دشمنان را هلاک و برخی دیگر را مجروح می‌کردند.

۲۵. (۱) در دو اردو، شیپورها هم زمان، علامت جنگ را به صدا درآوردند و هنگامی که سربازان، یک صدا، رشادت‌هایی را که در هر یک از دو سپاه محقق می‌شد، فریاد برمی‌آوردند، هیاهویی از هر سو طنین‌انداز می‌شد.

(۲) در واقع، برخی سرگرم خاموش کردن آتشی بودند که از میان ادوات به

---

[۱]. آریان (۱، ۲۰، ۹) اشاره‌ی مختصری به خروج محاصرین از قلعه می‌کند که توسط نگهبانان مقدونی به عقب رانده شدند. چنین برمی‌آید که دیودور درگیری بین نیروها را به نبردی تمام عیار تغییر داده است.

بالا زبانه می‌کشید؛ برخی دیگر تن به تن با دشمن می‌جنگیدند و تلفات سنگینی را وارد می‌ساختند و سایرین نیز درون باروهای ویران شده، باروهای جدیدی می‌ساختند تا جایگزین آن‌ها گردد، این باروها بسیار مستحکم‌تر از باروهای پیشین بودند.

(۳) ممنون و سردارانش در صف نخست می‌جنگیدند و پاداش‌های کلانی را به سربازانی که به واسطه‌ی شجاعت خویش، خود را متمایز کرده بودند، می‌دادند؛ چنان که شور زایدالوصفی، برای به چنگ آوردن پیروزی در دو سپاه پدید آمد!

(۴) بدین‌سان مشاهده می‌شد سربازانی که از جلو جراحاتی برداشته و بیهوش افتاده بودند، به خارج از میدان نبرد برده می‌شدند، در حالی که سایرین از اجساد هم قطارانشان که بر زمین افتاده بود، حمایت کرده، نبردهای سختی را پی می‌گرفتند تا این اجساد را به خارج از میدان نبرد برند. سر آخر، دیگر سربازان که پیش از این به خاطر مخاطرات فراوان، شجاعت خویش را از دست داده بودند با فریاد فرماندهانشان، روحیه‌ی خویش را بازیافته، جانی دوباره می‌گرفتند.[1]

(۵) سرانجام برخی از مقدونیان، مقابل دروازه‌های شهر هلاک شدند که در میان آن‌ها سرداری برجسته به نام نئوپتولم[2] به چشم می‌خورد.[3]

پس از آن، چون دو برج از بن ویران و دو بارو به زیر افکنده شده بودند، چند تن از سربازان پردیکاس، شب هنگام، مست و نسنجیده، بر باروهای ارگ حمله کردند.[4] ممنون با ملاحظه‌ی ناتوانی مهاجمان بیرون آمد[5] و چون از حیث شمار برتری از آن وی بود، مقدونیان را فراری داده، تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد کرد.

---

[۱]. از فهرست تلفاتی که آریان (۱، ۲۰، ۱۰) به دست می‌دهد، احساس می‌شود که درگیری‌ای جدی روی داده است اما نه نبردی بزرگ: ۱۷۰ کشته از محاصره‌شدگان، ۱۶ کشته و ۳۰۰ مجروح از مقدونیان. آریان اشاره می‌کند که ممنون در این درگیری شرکت نجست و پارسیان در نیل به هدفشان ناکام ماندند.

2. Néoptolème

[۳]. نئوپتولم، برادر آمینتاس که دیودور ماجراهای او را در مصر به زودی شرح خواهد داد (۱۷، ۴۸، ۲ - ۵) به واسطه‌ی انزجار از اسکندر در صف پارسیان می‌جنگید (آریان ۱، ۲۰، ۱۰). درباره‌ی شرایط تبعیدش؛ ن.ک به: (infra, chap. XLVIII)

[۴]. ر.ک به: آریان (۱، ۲۱، ۱)

[۵]. ر.ک به: آریان (۱، ۲۱، ۲)

(۶) بسیاری از مقدونیان با آگاهی از این رویداد به یاری آن‌ها شتافتند و جنگ بزرگی روی داد؛ در این هنگام اسکندر خود را نمایان ساخت، پارسیان با تمام قدرت به عقب رانده شده، درون شهر به محاصره درآمدند. شاه پیکی فرستاد و به کمک صلحی موقت، اجساد مقدونیانی را که در پای باروها افتاده بودند، خواستار شد. افیالت[1] و تراسی بول[2] آتنی که در صف پارسیان می‌جنگیدند بر این عقیده بودند که اجساد را برای خاک‌سپاری به آن‌ها بازنگردانند، اما ممنون رضایت داد.

۲۶. (۱) پس از آن، به هنگام شورای جنگ که به وسیله‌ی سرداران تشکیل شده بود، افیالت این عقیده را بیان کرد که نمی‌باید آن‌قدر صبر کرد تا شهر تصرف شود و خود نیز به اسارت درآیند: سرداران می‌باید خویشتن خطر را به جان خریده، در صف نخست سربازان مزدور، بر دشمن تاخت آورند.

(۲) ممنون که می‌دید افیالت آماده‌ی جان‌فشانی است، به خاطر شجاعت و توان جسمانی‌اش امیدهای زیادی به وی بست و به او اجازه داد آن گونه که خود صلاح می‌داند، عمل کند.

(۳) او دوهزار مزدور زبده را با خود همراه کرد، مشعل‌های نیمه افروخته را بین برخی از آن‌ها تقسیم کرد، برخی دیگر را مقابل دشمن آراست و ناگهان دروازه‌ها را گشود! در سپیده‌دم، با مردانش به خارج از شهر سرازیر شد و ادوات محاصره را به آتش کشید: بی‌درنگ شعله‌ها از هر کران افروختن گرفت.

(۴) در این حال، خود پیشاپیش ستون دوم سپاه، که صفوف را به هم فشرده کرده بودند تا آرایش نظامی در عمق سپاه به وجود آید، حرکت کرد و بر سر مقدونیانی ریخت که برای یاری رساندن از اردو خارج شده بودند. ولی شاه با ملاحظه‌ی آن چه که در حال روی دادن بود، مقدونیانی را که همواره در جبهه‌ی فالانژ می‌جنگیدند، در خط مقدم و سربازان زبده را در پشت سر آن‌ها آراست تا این چنین، نیروی ذخیره برای جایگزین شدن جنگجویان خط مقدم را تضمین کند.

---

1. Éphialte
2. Thrasybule

گذشته از این، وی سرپازان دیگری را، که دارای شجاعت زیادی بودند، به عنوان نیروی ذخیره در خط سوم قرار داد. خود، پیشاپیش سپاهش راهی شد و حمله‌ی رقیب را که گمان می‌رفت آرایش به هم فشرده‌اش، آن را شکست‌ناپذیر گردانیده، برتافت. همچنین افرادی را برای خاموش کردن شعله‌های آتش و کمک به ادوات فرستاد.[۱]

(۵) در همین هنگام، هیاهوی هولناکی در دو اردو طنین‌انداز شد، حال آن‌که شیپورها علامت جنگ را می‌نواختند. به خاطر شجاعت و چشم و هم‌چشمی غیرقابل وصف جنگجویان، نبرد سختی درگرفت.

(۶) بی‌گمان، مقدونیان از گسترش آتش جلوگیری کردند، اما افیالت و سربازانش در جنگ برتری یافتند. چون توان جسمانی افیالت بسیار بیشتر از توان جسمانی سایرین بود، وی در واقع بسیاری از کسانی را که با او رویارو می‌شدند، از دم تیغ گذراند. وانگهی بربرهایی که بر روی بارویی که به تازگی ساخته شده بود، جای گرفته بودند بسیاری از سربازان را با گلوله از پای درآوردند: برج چوبینی به ارتفاع ۱۰۰ ارش ساخته شده و پر از منجنیق بود.

(۷) از آن جا که مقدونیان بسیاری به خاک هلاک افتادند و سایرین در برابر این گلوله‌ها به‌عقب نشستند و چون ممنون شخصاً به‌همراهی سربازانی که از حیث شمار بسیار بیشتر بودند، به کمک آمده‌بود، شاه دروضع بغایت بغرنجی قرارگرفت.[۲]

۲۷. (۱) در زمانی که مردم شهر، برتری را از آن خود می‌کردند، اوضاع

---

[۱]. همه‌ی این موارد ساختگی است. دیودور می‌خواهد این احساس را پدید آورد که هوشی سازمان‌دهنده بر جنگ سیطره داشت. هیچ یک از این موارد در روایت آریان دیده نمی‌شود و از نظر وی، به واسطه‌ی آشفتگی اوضاع هر کسی ساز خود را می‌زند. برای اطلاع بیشتر ن.ک به:
A.Von Domaszewski, sb. Heidelberger Ak.1925-26, I, pp. 25-26
از دیگر سوی به نظر نمی‌رسد که اسکندر برای این نزاع سپاهش را آراسته باشد.

[۲]. بر پایه‌ی نظر آریان (۱، ۲۲، ۱) سپاهیان پارس از طریق یک شکاف (راه خروجی نیروهای افیالت) و از طریق تری‌پیلون (راه خروجی نیروهای ممنون) به بیرون سرازیر شدند. سربازانی که از طریق شکاف بیرون آمدند، بدون دشواری به عقب رانده شدند (۱، ۲۲، ۲)، اما هیچ کس خروج سپاهیان پارس از راه تری‌پیلون را انتظار نداشت (۱، ۲۲، ۱): احتمالاً دلیل سراسیمگی و پریشانی اسکندر ناشی از این امر بود.

جنگ به شیوه‌ی اعجاب‌انگیزی تغییر کرد. کهنه سربازان مقدونی که به خاطر کهولت سن از جنگیدن معاف بودند ولی همراه با فیلیپ جنگ‌های زیادی کرده و پیروزی در بسیاری از جنگ‌ها را رقم زده بودند،

(۲) در واقع، چون شرایط ایجاب می‌کرد، برای نشان دادن شجاعت خویش به جنگ فراخوانده شدند. به خاطر شجاعت و تجربه‌ی جنگی، بسیاری را هلاک کرده و در حالی که به تلخی، سربازان جوانی را که از جنگ می‌گریختند به خاطر بزدلی‌شان نکوهش می‌کردند، گردهم آمده، ستون‌هایشان را به هم فشردند و ثابت قدم، حمله‌ی دشمن را که اینک گمان می‌کرد پیروزی را به چنگ آورده است، برتافتند.

(۳) سر آخر، افیالت و بسیاری دیگر را کشتند؛ این چنین باقی را وادار کردند که در درون شهر پناه جویند.[1]

(۴) با فرارسیدن شب، مقدونیان، هم‌زمان با فراریان، به درون باروها شتافتند. اما چون شاه دستور داد شیپور عقب‌نشینی را به صدا درآورند، عقب کشیده و به اردو بازگشتند.

(۵) خشتر پاون‌ها و سرداران سپاه ممنون گرد آمدند و تصمیم گرفتند شهر را رها کنند. پس از آن‌که بهترین سربازان‌را با هر آن‌چه که به عنوان مهمات لازم بود، در ارگ مستقر کردند، بخش عمده‌ی سپاه‌ودارایی‌های موجود را به‌کوس انتقال دادند.

(۶) سحرگاهان، اسکندر از ماوقع آگاهی یافت. در این زمان شهر را ویران و ارگ را با حصار و خندقی عمیق احاطه کرد. از سوی دیگر، بخشی از سپاه را تحت فرماندهی سرداران، راهی اراضی اطراف کرده، به آنان دستور داد مردمان همسایه را به اطاعت درآورند.[2]

---

[۱]. بر پایه‌ی نظر آریان (۱، ۲۲، ۷) هزاران تن از محاصره شدگان کشته شدند؛ (ر.ک به: ۱، ۲۲، ۳ و ۱، ۲۲، ۶). آریان هیچ اشاره‌ای به مرگ افیالت ندارد.

[۲]. شاید این خلاصه‌ی مختصر اشاره‌ای باشد به فرستادن پارمنیون به سارد، به همراهی تعداد زیادی از نفرات و با این دستور که به فریگیه نفوذ کنند؛ ر.ک به: آریان (۱، ۲۳، ۳). ن.ک به:

P.Briant, Antigone le Borgne (1973), pp.43 - 44

این سرداران جنگ را به سختی پی گرفتند و تمامی سرزمین تا فریگیه‌ی بزرگ را مطیع ساختند و همواره غذای سربازانشان را از سرزمین دشمن تهیه می‌کردند.[1]

(۷) اسکندر، به نوبه‌ی خویش، تمامی نوار ساحلی تا کیلیکیه را به اطاعت خویش درآورد: شهرهای زیادی را تصرف و پس از آن که با عزمی راسخ، قلاع مستحکمی را محاصره کرد، آن‌ها را فتح نمود. بین این مکان‌ها، یکی را به شیوه‌ی اعجاب‌آوری تصاحب کرد که نمی‌توانیم از این رویداد، به دلیل ویژگی منحصرش، به سکوت بگذریم.

۲۸. (۱) در سرحدات لیکیه، مرمریان[2]، صخره‌ی بزرگی را که به خاطر موقعیت مستحکمش قابل ملاحظه است، در اشغال خویش داشتند. وقتی اسکندر از کنار این قصبه‌ی مستحکم می‌گذشت، آنان بر پس قراول سپاه مقدونیان حمله‌ور شدند، شماری از آن‌ها را کشته و حیوانات و افراد زیادی را اسیر کردند.

(۲) از این روی، شاه، خشمگینانه، قصبه را به محاصره درآورد و تمامی تلاش خویش را برای تصرف آن به کار بست؛ اما مرمریان به سختی محاصره را برمی‌تافتند، زیرا دارای شجاعتی کم‌نظیر بوده و به موقعیت مستحکم مکان، اطمینان داشتند. آنان به مدت دو روز پی‌درپی به این قصبه یورش آوردند و روشن بود که شاه تا این صخره را تصرف نکند دست از کار نخواهد کشید.

(۳) پیران، ابتدا به جوانان مرمره‌ای توصیه کردند از جنگ چشم بپوشند و با بهترین شرایط ممکن با شاه از در صلح درآیند. اما چون جوانان به این پیشنهاد گردن ننهادند و با جان باختن در راه آزادی میهن برای خویش افتخار می‌آفریدند، آن‌ها را به کشتن فرزندان، زنان و پیران برانگیختند. درباره‌ی خود آن‌ها نیز چنین پیشنهاد کردند که چون می‌توانند در سایه‌ی نیروی جوانی خویش نجات یابند، شبانگاه از

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۱، ۲۳، ۵ ـ ۶)

2. Marmariens

میان خطوط دشمن گریخته و به کوه مجاور پناه برند.

(۴) جوانان این پیشنهاد را پذیرفتند و هر یک از دیگری خواست به خانه‌ی خود بازگردد و همراه با خانواده‌اش دل‌پذیرترین غذاها و نوشیدنی‌ها را صرف کنند، پیش از آن‌که با این سرنوشت شوم رویارو شوند. با وجود این، جوانان که حدود پانصد تن بودند، تصمیم گرفتند از کشتار خویشاوندانشان سرباز زنند. بهتر آن بود تمامی خانه‌ها را آتش زده، آنگاه خارج شده و به کوه‌ها پناه برند.

(۵) از این رو، همین تصمیم خویش را عملی کردند، به طوری که هر خانواده در منزل خویش مدفون شد، حال آن که اینان، شب هنگام، با عبور از نیروهایی که شهر را محاصره کرده بودند، به کوه مجاور پناه بردند.[۱]

باری چنین بود آن چه که در این سال روی داد.

۳۳۳ ـ ۳۳۲ پ.م

۲۹. (۱) در زمان آرخونتی نیکوکراتس[۲] در آتن، قدرت کنسولی در روم به کائسو والریوس[۳] و لوسیوس پاپیریوس[۴] تفویض شد. در این سال، داریوش، مبلغ هنگفتی پول برای ممنون فرستاد و فرماندهی کل عملیات را به وی واگذار کرد.

(۲) او با بسیج تعداد زیادی سرباز مزدور و مجهز ساختن سیصد کشتی جنگی، تلاش گسترده‌ای را برای پیشبرد جنگ به عمل آورد.[۵] در واقع، مردم خیوس[۶] را به سوی خویش جلب کرد[۷]، آنگاه به آهنگ لسبوس بادبان برافراشت و

---

[۱]. به نظر می‌رسد که دیودور به خودکشی دسته‌جمعی سخت علاقه‌مند است. ر.ک به: دیودور (۱۸، ۲۲، ۱ ـ ۸) خودکشی Isauriens؛ و دیودور (۲۵، ۱۷) خودکشی ساکنین ویکتوملا (Victomela)

2. Nicocratès

3. Caeso Valerius

4. Lucius Papirius

[۵]. ر.ک به: آریان (۲، ۱ ـ ۳). ممنون می‌باید در بهار ۳۳۳ پ.م و در زمان آرخونتی کتزیکس اقدام به لشکرکشی کرده باشد.

6. Chios

[۷]. ر.ک به: آریان (۲، ۱، ۱)

به راحتی آنتیسا[1]، متیمنه[2]، پیرهه[3] و ارسوس[4] را به اطاعت خویش درآورد. پس از روزها محاصره، که در طی آن سربازان زیادی را از دست داد، با دشواری، شهر بزرگ میتیلن[5] را که از تسلیحات عمده و مدافعین زیاد بی‌بهره بود، تصرف کرد.[6]

(۳) شدت عمل این سردار خیلی زود نزد همگان آشکار شد و اکثر مردمان جزایر سیکلاد نمایندگانی به سویش فرستادند.[7] از سوی دیگر، به یونان خبر رسید که ممنون با ناوگانش قصد تصرف[8] اوبه را دارد. این خبر شهرهای جزیره را در ترس و وحشت فرو برد.[9]

یونانیان طرفدار پارس ـ از جمله اسپارتیان ـ به امید تغییر در اوضاع سیاسی به تکاپو افتادند.

(۴) ممنون با دادن طلا [اسلحه‌ی طلایی]، بسیاری از یونانیان را از راه به در و آن‌ها را متقاعد کرد که جملگی به جرگه‌ی پارسیان بپیوندند.[10] با این حال تقدیر نگذاشت‌که این مرد ارزش‌و قابلیت خود را بیش‌از این نمایان سازد. در واقع،ممنون به بیماری سختی دچار شد و به واسطه‌ی مرضی، که به شیوه‌ای غیرمنتظره بر وی عارض شد، درگذشت. با مرگ این مرد، امپراتوری داریوش نیز درهم شکست.[11]

۳۰. (۱) باری، شاه بزرگ بر این امید بود که صحنه‌ی جنگ، از آسیا به اروپا کشانده شود. او هنگامی که از مرگ ممنون آگاه شد، دوستانش را برای شورگرد هم

---

1. Antissa 2. Méthymne

3. Pyrrha

4. Erésos

5.Mitylène

[۶]. ر.ک به: آریان (۲، ۱، ۱ ـ ۵). برپایه‌ی نظر آریان، ممنون در هنگام محاصره‌ی میتیلن، که توسط فارناباز و اوتوفراداتس تصرف شد، درگذشت.

[۷]. آریان به این نمایندگان اشاره‌ای نمی‌کند.

8. Eubée

[۹]. ر.ک به: آریان (۲، ۱، ۱ و ۲، ۲، ۴). پارسیان از زمان جنگ‌های مدیک، به ارزش استراتژیک اوبه، که دیودور در جای دیگر به آن اشاره می‌کند (۱۹، ۷۸، ۲)، واقف بودند.

[۱۰]. پلوتارک (زندگانی اسکندر) نیز به این رویداد اشاره می‌کند. همچنین ر.ک به: آریان (۲، ۱۴، ۶)

[۱۱]. آریان (۲، ۱، ۳) درباره‌ی نتایج مرگ ممنون عقیده‌ی مشابهی دارد.

آورد و مسئله‌ی زیر را با ایشان در میان نهاد: «آیا بایسته است سرداران و سپاهی را به سوی دریا فرستاد یا این‌که شاه بزرگ، خود می‌باید با تمامی نیروهایش برای نبرد با مقدونیان به سوی ساحل سرازیر شود؟»[۱]

(۲) برخی بر این عقیده بودند که شاه بزرگ می‌باید شخصاً نبرد را آغاز کند و توضیح می‌دادند که سپاه پارسیان، این چنین، با تمام وجود جنگ خواهند کرد. اما خاریدم آتنی[۲] ـ مردی که به خاطر شجاعت و استعدادهای نظامی‌اش مورد تحسین همگان بود و درکنار شاه بزرگ جنگیده و او را در تمامی اقداماتش توصیه و اندرز کرده بود ـ به داریوش توصیه کرد که بی‌گدار به آب نزند و تاج و تختش را به خطر نیندازد، بلکه مسوولیت جان‌فرسای حکومت آسیا را شخصاً به عهده گیرد و سرداری کارآزموده را به جنگ روانه سازد.

(۳) وی افزود؛ سپاهی از صد هزار سرباز، که یک سوم آن را مزدوران یونانی تشکیل داده باشند، بسنده می‌کند و بر این امر تأکید کرد که خود شخصاً تضمین موفقیت این اقدام را بر عهده خواهد گرفت.

(۴) شاه بزرگ در ابتدا به این پیشنهاد رضایت داد؛ اما آنگاه دوستانش به شدت با خاریدم به مخالفت برخاستند و این شک را برانگیختند که وی می‌خواهد فرماندهی را به دست گیرد تا امپراتوری پارس را به مقدونیان واگذارد. خاریدم خشمگین شده، بدون کمترین خویشتن‌داری، به خاطر بزدلی پارسیان زبان به دشنام گشود؛ این چنین به خاطر سخنانش شاه بزرگ را بیش از پیش از خود رنجاند.[۳] در این هنگام، داریوش که خشم، حس منفعت‌طلبی‌اش را زایل کرده بود، بنا بر سنت پارس، کمربند خاریدم را گرفت[۴] و وی را به خدمتگزاران خود سپرد و

---

[۱]. دیودور تنها مورخی است که به «شورای جنگی» اشاره می‌کند.

2. Charidème

[۳]. حکایت اخلاقی. درباره‌ی هنر چگونه رفتار کردن با بزرگان؛ ر.ک به: دیودور (۹، ۲۶)

[۴]. ر.ک به: گزنفون (آناباسیس، ۱، ۶، ۱۰): «۱۰. ... به فرمان کوروش، حاضران حتی خویشان اورونتاس، برخاستند و به علامت مرگ، کمربند او را گرفتند.» ر.ک به:

G.Widengren, Le symbolisme de la ceinture. Iranica Antiqua. 8(1968), pp.133 - 155

←

امر کرد او را از پای درآورند.

(۵) هنگامی که خاریدم به سوی مرگ رهسپار می‌شد فریاد برآورد که «شاه بزرگ خیلی زود ازکرده‌ی خویش پشیمان خواهد شد و به زودی سزای این عذاب ناعادلانه را، آنگاه که شاهد نابودی امپراتوری خویش است، خواهد دید!»

باری، صراحت نابهنگام و بی‌اندازه‌ی خاریدم، امیدهای فراوانی را که وی به وجود آورده بود، بر باد داد و این چنین زندگی‌اش پایان یافت.

(۶) وقتی خشم شاه بزرگ فرونشست، خیلی زود پشیمان شد و خود را به خاطر چنین خبط بزرگی سرزنش کرد. اما قدرت پادشاهی نمی‌توانست مانع از آن چه روی داده بود، شود.

(۷) به همین دلیل، وی که هنگام خواب، شجاعت مقدونیان، کابوسی برای او شده بود[۱] و همواره فعالیت خستگی‌ناپذیر اسکندر را پیش چشم می‌آورد، سرداری را می‌جست که لیاقت جانشینی ممنون را در فرماندهی داشته باشد. چون چنین کسی را نیافت، ناگزیر شد که شخصاً به سوی ساحل سرازیر شده و برای نجات امپراتوری خویش بجنگد.

۳۱. (۱) وی شتابان، نیروهایی را از سراسر سرزمین‌های امپراتوری فراخواند[۲] و بابل را به عنوان محل تجمع آن‌ها تعیین کرد. از دیگر سوی، از میان دوستان و خویشانش، افراد لایق را گزینش و به برخی از آن‌ها فرماندهی را که با خوی و خصلت‌شان سازگار بود، واگذار کرده و به دیگران دستور داد در کنارش جنگ کنند.[۳]

→

ـ نزد ایرانیان، کمربند نماد رشته‌ای است که رعیت را به ارباب پیوند می‌دهد. ارباب وقتی بنده‌اش را از کمربندش می‌گیرد، اعلان می‌دارد که پیوند گسسته شده است.

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۳، ۳ ـ ۶) و پلوتارک (اسکندر، ۱۸، ۴ ـ ۵)

[۲]. اغراق شده است. به دلیل نبود وقت، از خشترپاون‌نشین‌های شرقی سربازگیری نشد. ر.ک به:
E.W.Marsden, The campaign of Gaugamela (1964), p.3

[۳]. کنت کورث آن‌ها را از هم متمایز می‌کند: ۱ـ یگانی از ۱۵ هزار نفر از خویشان شاه (کنت کورث، ۳، ۳، ۱۴) ۲ـ گاردی برگزیده از ۲۰۰ تن از خویشان شاه (کنت کورث، ۳، ۳ ۲۱)

(۲) وقتی زمان تعیین شده برای جنگ فرارسید، جملگی در بابل گرد آمدند. شمار سربازان بالغ بر ۴۰۰ هزار پیاده‌نظام و دست کم صدهزار سواره‌نظام می‌شد.

باری، داریوش با این سپاه بزرگ، بابل را به آهنگ کیلیکیه ترک گفت. وی زن، فرزندان ـ یک پسر و دو دختر ـ همچنین مادرش را با خود همراه کرد.[1]

(۳) پیش از مرگ ممنون، اسکندر بسیار نگران بود، زیرا آگاه شده بود که خیوس و شهرهای لسبوس به اطاعت ممنون درآمده‌اند و میتیلن با جنگ به تصرف درآمده است و افزون بر این ممنون می‌خواست با سی‌صد کشتی ۳ ردیف پارویی و پیاده‌نظام به مقدونیه حمله کند و این در حالی بود که بیشتر یونانیان آماده‌ی پیمان‌شکنی بودند.

(۴) وقتی خبر مرگ ممنون را به اطلاع او رساندند از نگرانی شدید رهایی یافت. اما اندکی بعد، به بیماری نسبتاً سختی دچار شد.[2] وی که در معرض بیماری جان‌کاهی قرارگرفته بود دست به دامن پزشکان شد.

(۵) در حالی که تمامی پزشکان از پرستاری و علاج وی به دشواری افتاده و درمانده شده بودند، فیلیپ آرکانیایی ـ که به درمان‌های سریع ولی خطرناک، متوسل می‌شد ـ وعده داد به کمک شربتی، بیماری را درمان می‌کند.

(۶) اسکندر با خشنودی پذیرفت: در واقع گفته می‌شود که در همین زمان، داریوش، بابل را با سپاهش ترک کرد.[3] پزشک شربتی را به وی خوراند و به کمک مزاج بیمار، همچنین سرنوشت، خیلی زود چنان شد که اسکندر از بیماری رهایی

---

[۱]. ر.ک به: توصیف ملازمین داریوش نزد کنت کورث (۳، ۳، ۸)

[۲]. دیودور دو رویداد مشهور را از قلم انداخت: استحمام اسکندر در سیدنوس و نامه‌ی پارمنیون که در آن از اسکندر خواسته بود نسبت به فیلیپ طبیب بدگمان باشد. آریستوبول (Fr.Gr.Hist.139 fr8) تصریح می‌کند که بیماری اسکندر ناشی از خستگی مفرط بوده است و حکایت حمام (کنت کورث، ۳، ۲، ۵؛ پلوتارک، اسکندر، ۱۹، ۱؛ ژوستن ۱۱، ۸؛ آریان، ۲، ۴، ۷) ساختگی است و جنبه‌ی تخیلی دارد. از دیگر سوی، آریان (۲، ۴، ۸ ـ ۱۱) جریان نامه‌ی پارمنیون را که در نزد آریستوبول دیده نمی‌شود با احتیاط حکایت می‌کند. (ن.ک به: پلوتارک، اسکندر، ۱۹، ۳؛ ژوستن، ۱۱، ۸؛ کنت کورث، ۳، ۶، ۴)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱، ۱۹ ـ ۲۱)؛ آریان (۲، ۴، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۱۸، ۳)

یافت.[1] باری، او به رغم انتظار از خطر گریخت و پاداش ارزشمندی به پزشک داد و وی را در حلقه‌ی وفادارترین دوستانش جای داد.

۳۲. (۱) مادر شاه برای اسکندر ـ در بین سایر چیزهای مفید ـ نوشت که وی می‌باید نسبت به اسکندر لن سستی[2] بدگمان باشد. وی مردی با شجاعتی کم‌نظیر و سرشار از جاه‌طلبی بود؛ به همراهی سایر دوستان، شاه را همه جا همراهی می‌کرد و از اعتمادش بهره‌مند بود.

(۲) ولی چون این اتهام بر سلسله‌ای از واقعیت‌های محتمل متکی بود، بازداشت شده، به زندان افتاد و تحت مراقبت شدید قرار گرفت و منتظر محاکمه نشست.

اسکندر با این خبر که داریوش، تنها چند روز راه‌پیمایی با وی فاصله دارد، پارمنیون را با سپاهش فرستاد تا پیش از دشمن، گردنه‌ای موسوم به «دربندها» را به اشغال خویش درآورد. پارمنیون پس از رسیدن به این مکان، با توسل به زور، بربرهایی را که پیش از او این گذرگاه‌های صعب‌العبور را به اشغال خویش درآورده بودند به عقب راند: این چنین گردنه را به تصرف خویش درآورد.

(۳) داریوش که می‌خواست بر حرکت سپاهش شتاب بخشد، ساز و برگ گردونه‌ها و غیرنظامیان را در دمشق سوریه گذارد.[3] با این خبر که اسکندر پیش از او گذرگاه‌های صعب‌العبور را به اشغال خویش درآورده است، داریوش گمان کرد که وی جرئت جنگیدن در دشت را ندارد.[4] از این روی، با گام‌هایی شتابان، برای

---

[۱]. از نظر دیودور که دیدگاهش به آریستوبول بسیار نزدیک است، شجاعت اسکندر در این است که داروی خطرناکی را، بدون آن که کمترین تردیدی به خود راه دهد، می‌نوشد. ر.ک به:
F.Rühl, Alexander und sein Artz philippos, Neue Jahrbücher für phil. und paed. (1881), pp.361 -364

2. Alexandre le Lynceste

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۸، ۱۲)؛ آریان (۲، ۱۱، ۹). دیودور به اقامت داریوش در sôchoi سوریه اشاره‌ای نمی‌کند. (آریان؛ ۲، ۶، ۱؛ ۳ و پلوتارک، زندگانی اسکندر، ۲۰). درباره‌ی مسیر حرکت داریوش؛ ر.ک به: R.Dussaud, Topographie historique de la Syrie antique et médiévale (1927), pp.445-446

[۴]. ر.ک به: آریان (۲، ۶، ۴)؛ کنت کورث (۳، ۸، ۱۰ ـ ۱۱). بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۳، ۷، ۹) پارمنیون در واقع مخالف جنگ در دشت بود و آن را نهی می‌کرد.

رویارویی با او روانه شد.

(۴) اهالی منطقه مقدونیان را به خاطر شمار اندکشان به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند، حال آن که انبوه سپاه پارسیان، آن‌ها را سخت غرق شگفتی کرد. از این روی، طرف اسکندر را رها کرده تا طرف داریوش را بگیرند و با شتابی فراوان برای پارسیان، آذوقه و سایر تدارکات را فراهم کردند: برای بربرها، این انتخاب اهالی نشانه‌ی پیروزی بود. اسکندر شهر مهم ایسوس[1] را تصرف کرد که ورودش وحشتی را در این شهر برانگیخت.[2]

۳۳. (۱) پس از آن که پیش‌قراولان به وی خبر دادند که داریوش در سی استادی آن‌هاست و این که او رعب‌انگیز، با سپاه آراسته برای جنگ پیش می‌آید، اسکندر دریافت که خدایان فرصت نابودی امپراتوری پارس را تنها در یک جنگ به وی بخشیده‌اند، اگرچه این پیروزی به سختی حاصل آید. پس از آن که سخنانی، مناسب با وضع موجود، برای سربازانش ایراد و آن‌ها را برای جنگ اصلی تحریض کرد، براساس شکل و ماهیت میدان نبرد، یگان‌های پیاده‌نظام و سواره‌نظام را آراست؛ سواره‌نظام را در پیشاپیش سپاه قرار داد و به سپاهیان فالانژ دستور داد، به عنوان نیروی ذخیره، پشت آن موضع گیرند.

(۲) شخصاً پیشاپیش جناح راست، به سوی دشمن پیش تاخت: زبده‌ترین سواره‌نظام، وی را همراهی می‌کردند. سواره‌نظام تسالیان که، در شجاعت و تجربه، سرآمد سایرین بودند جناح چپ را در اختیار داشتند.

(۳) وقتی دو سپاه در تیررس هم قرارگرفتند، بربرها بارانی از تیر را به سوی اسکندر پرتاب کردند، اما میزان تیرها به قدری زیاد بود که به هم برخورد می‌کردند؛ این امر موجب تضعیف اثرشان می‌شد.[3]

---

1. Issos

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۷، ۶). درباره‌ی ایسوس ن.ک به:
A.Janke, Auf Alexanders d.Gr. Pfaden. eine Reise durch Kleinasien (1904). p.49

[۳]. برپایه‌ی نظر کنت کورث (۳، ۱۱، ۴) این‌ها تیرهای مقدونی بودند، چیزی که درست به نظر نمی‌رسد؛ ر.ک به: آریان (۲، ۱۰، ۳)

(۴) شیپورچیان، در هر دو سپاه، علامت جنگ را نواختند، نخست مقدونیان فریاد جنگ سر دادند و هیاهویی که آن‌ها برپا کردند بغایت شدید بود؛ اما هنگامی که به دنبال آن بربرها پاسخ دادند، پادآواز آن از کوه مجاور برخاست و هیاهویشان، هم‌چنان که انتظار می‌رفت، به واسطه‌ی گستردگی از هیاهوی پیشین فراتر بود، زیرا صدای پانصدهزار تن بسان صدای یک انسان طنین‌انداز شد![1]

(۵) اسکندر نگاهش را به هر سو می‌گرداند و می‌خواست داریوش را بازشناسد. همین که او را دید، بی‌درنگ با سواره‌نظامش به سوی شخص شاه بزرگ روانه شد؛ زیرا بیش از آنکه خواهان پیروزی بر پارسیان باشد، می‌خواست خویشتن این پیروزی را به ارمغان آورد.

(۶) در این گیرودار، تمامی سواره‌نظام نیز وارد کارزار شدند؛ کشتار عظیمی روی داد! ولی فرجام جنگ به خاطر شجاعت جنگجویان نامعلوم ماند؛ در واقع کفه‌ی ترازو، براساس پیشروی و عقب‌نشینی متناوب دو طرف جنگ، گاهی به این سو و گاهی به آن سو سنگینی می‌کرد.

(۷) در واقع، هرکس، هر تیری را که پرتاب می‌کرد یا هر ضربه‌ی شمشیری را که فرود می‌آورد، هیچ یک به خطا نمی‌رفت؛ زیرا با توجه به ازدحام، همواره هدفی برای اصابت وجود داشت. بدین‌سان خیلی‌ها که از جلو مجروح شده بودند، بر زمین می‌افتادند. آن‌ها که با تمام وجود، تا آخرین دم می‌جنگیدند پیش از آن که شجاعت از آنان رخت بربندد، زندگی آن‌ها را ترک می‌گفت.

۳۴. (۱) سرداران هریگان پیشاپیش مردانشان می‌جنگیدند و شجاعت فردی‌شان، سپاه را برمی‌انگیخت که شجاعانه رفتار کنند. این چنین می‌توانستیم شاهد جراحت‌های گوناگونی باشیم، حال آن که جنگ‌هایی بزرگ ـ با وقایع غیرمنتظره‌ی گوناگون ـ برای پیروزی درمی‌گرفت.

---

[۱]. درباره‌ی این فریادها و بانگ‌ها، ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۰، ۱ ـ ۲). چنین می‌نماید که فابیوس پیکتور (؟) در روایتش از جنگ تلامون (Télamon)، این قسمت را از کلیتارک (؟) اقتباس کرده باشد؛ ر.ک به: پولیب (۲، ۲۹، ۶). ـ به طور معمول رقم ۵۰۰ هزار پارسی اغراق‌آمیز تلقی می‌شود.

(۲) بی‌باکی اگزاثرس، برادر داریوش، تحسین برانگیز بود.[1] وقتی این پارسی، اسکندر را دید که به سوی داریوش می‌تازد بی‌آن که متوقف ساختن وی ممکن باشد، میل شریک شدن با سرنوشت برادرش، وجودش را فراگرفت.

(۳) پس سواره‌نظام زبده‌ی تحت امرش را با خود همراه کرد و بر اسکندر یورش برد؛ وی با این گمان که عشق و علاقه‌ای که نسبت به برادرش نشان می‌دهد، نزد پارسیان، آوازه‌ای باشکوه برایش به ارمغان خواهد آورد، مقابل گردونه‌ی داریوش نبرد می‌کرد. او همچون جنگجویی کارآزموده، دل استوار، بر دشمن تاخت و تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد ساخت.

(۴) اما شجاعت اسکندر و یارانش بیشتر بود به گونه‌ای که در اندک زمانی شمار زیادی از اجساد گرداگرد گردونه‌ی داریوش برهم انباشته شد. در واقع، چون تمامی مقدونیان می‌خواستند بر شاه بزرگ دست یابند، جنگجویان با سرسختی زایدالوصفی با هم می‌جنگیدند، بی‌آنکه در پی حفظ جان خویش باشند.

(۵) بسیاری از سرداران نامی پارسیان در این جنگ به خاک هلاک افتادند. در بین آن‌ها، آتیزیس، رئومیترس و خشترپاون مصر، ساباکس[2]، دیده می‌شدند.[3] از طرف مقدونی‌ها نیز تعداد زیادی هلاک شدند. اسکندر که دشمن دورادورش حلقه زده بود، خود از ناحیه‌ی ران مجروح شد.[4]

(۶) اما اسب‌هایی که یراق گردونه‌ی داریوش را می‌کشیدند، جراحت‌های

---

[۱]. درباره‌ی نقش اگزاثرس (Oxathrès)؛ ر.ک به: کنت کورث (۳۳، ۱۱، ۸)

2. Sabakès

[۳]. آریان (۲، ۱۱، ۸) و کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۰) به همین نام‌ها اشاره می‌کنند. رئومیترس و آتیزیس، پیش از این در گرانیک نیز جنگیده بودند. ـ تازیاکس (Tasiakès) اشتباهی از طرف نسخه‌بردار است. سکه‌ها چهره‌ی ساباکس (آریان، کنت کورث) را تأیید کرده‌اند. ر.ک به:

E.T.Newell, Miscellanea numismatica, cyrene to India, Numismatic notes and monographs, 82 (1938), pp.62, 68 - 69

[۴]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۲۰، ۵) از نامه‌ای یاد می‌کند که اسکندر برای آنتی پاتروس نوشت و درباره‌ی جراحتی است که بر ران وی عارض شده است.

ن.ک به: آریان (۲، ۱۲، ۱)؛ کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۰) و (۳، ۱۲، ۲)؛ ژوستن (۱۱، ۹)

خارس میتیلنی (fr.6) ادعا می‌کند که اسکندر توسط داریوش مجروح شد.

بسیاری برداشته بودند و شمار اجسادی که دورادورشان جمع شده بود، آن‌ها را به وحشت می‌انداخت:[۱] اسب‌ها لگام‌هایشان را به شدت تکان می‌دادند و نزدیک بود که داریوش را به میان دشمنان برند. این چنین شاه بزرگ که با سخت‌ترین مخاطرات مواجه گشته بود، خویشتن، به سرعت افسار را به دست گرفت و ناگزیر شد، هم صلابت شاهانه‌اش را از کف دهد و هم از سنتی که پارسیان برای شاهانشان برپا می‌داشتند، تخطی کند.

(۷) خادمین، گردونه‌ی دیگری برای داریوش آوردند؛ ولی هنگامی که وی می‌خواست از این گردونه وارد گردونه‌ی دیگر شود لحظه‌ای آشفتگی روی داد و داریوش ـ که دشمن از نزدیک وی را تحت‌فشار قرار داده بود ـ دچار ترس و وحشت شد.[۲] پارسیان (اطرافیانش) با ملاحظه‌ی آشفتگی شاه بزرگ راه فرار را پیش گرفتند. سواره‌نظام یگان‌های مجاور از آن‌ها پیروی کرده، ناگهان تمام سواره‌نظام، پشت به دشمن کردند.[۳]

(۸) سواره‌نظام چون هنگام فرار، گردنه‌ی باریک و سنگلاخی را در پیش گرفتند به هم برخورد می‌کردند و یکدیگر را زیر پاها لگدمال می‌کردند؛ به طوری که بسیاری، بی‌آن که ضربه‌ای از دشمن دریافت کنند، از پای درآمدند. در واقع، آن‌ها در یک مکان درازکشیده بودند، برخی بدون سلاح و برخی دیگر به دقت سلاح خویش را حفظ کرده بودند. برخی که شمشیر عریان خویش را نگهداشته بودند موجب کشته شدن کسانی می‌شدند که بر روی این شمشیرها می‌افتادند،[۴] اما شمار زیادی از راه گردنه فرار کردند و به دشت رسیدند.[۵] آن‌ها چهار نعل از آن عبور کردند

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۱)

[۲]. درباره‌ی فرار داریوش، ر.ک به: infra, 37, 1؛ آریان (۲، ۱۱، ۵ ـ ۷) [داریوش سوار بر گردونه‌اش می‌گریزد]؛ کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۱) [داریوش از گردونه‌اش به پایین می‌پرد و بر اسبی سوار می‌شود.]

[۳]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۱، ۲)؛ ژوستن (۱۱، ۹)

[۴]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۱، ۳) و کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۶)

ـ کالیستن [که پولیب (۲، ۱۱، ۳) از وی نقل کرده است.] می‌آورد که پارسیان بی‌شماری در چاله‌ی آب هلاک شدند. پتولمه (Fr. Gr. Hist. 138fr. 8 = آریان، ۲، ۱۱، ۸) خاطر نشان می‌کند که آبکندی پر از اجساد پارسیان را به چشم خود دیده است.

[۵]. دشت ایسوس

و در شهرهای متحدین پناه جستند.[۱]

(۹) فالانژ مقدونی و پیاده‌نظام پارسی، تنها اندک زمانی، جنگ و درگیری را پی گرفتند. در واقع، شکست پیشین سواره‌نظام پارسی، همچون سرآغازی بر پیروزی کامل مقدونیان شده بود. تمامی بربرها شتابان به دشمن پشت کردند و چون هزاران نفر برای فرار به سوی گردنه‌ی باریک هجوم می‌بردند تمام زمین‌های مجاور، خیلی زود، آکنده از اجساد شد.

۳۵. (۱) با فرا رسیدن شب، پارسیان به راحتی به چپ و راست متفرق شدند.[۲] مقدونیان، به نوبه‌ی خویش، از تعقیب آنان دست کشیدند و شتابان به غارتگری پرداختند. چادرهای شاهی به خاطر تجهیزات بسیار نفیس، سخت آن‌ها را سرگرم خویش ساخته بود.[۳]

(۲) بدین‌سان از خزانه‌ی شاهی، طلا و نقره و جامه‌های فاخر بسیاری به یغما رفت. آنان به همین شیوه، ثروت‌های کلانی راکه از آن دوستان و خویشان شاه بزرگ و همچنین دیگر سرداران بود، به غارت بردند.

(۳) برپایه‌ی سنت اجدادی، علاوه بر زنان خاندان شاهی، زنان خویشان و دوستان شاه نیز، سوار بر گردونه‌های زرین، سپاه را همراهی می‌کردند.[۴]

(۴) هر یک از این زنان با توجه به ثروت کلان و زندگی پرتجمل‌شان، اموال منقول گران‌بها و زیورآلات زنانه‌ی بسیاری را با خود آورده بودند.

چه سرنوشت شومی است، سرنوشت این زنان به اسارت درآمده!

(۵) آن‌ها که پیش از این، در رفاه و تجمل و بر گردونه‌های باشکوه، بی‌آن که

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۸) که با تفضیل بیشتر بدان می‌پردازد.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۱۸) که با تفضیل بیشتری بدان می‌پردازد.

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۰)؛ ژوستن (۱۱، ۹)

[۴]. درباره‌ی این گردونه‌های چهارچرخ که مسقف بوده و با سر پناه‌های پارچه‌ای یا چرمی آراسته شده بودند؛ ر.ک به: گزنفون، تربیت کوروش [کوروش‌نامه]، (۶، ۴، ۴۱)؛ دیودور (۱۵، ۵۶، ۷)؛ هرودوت (۷، ۸۳ و ۹، ۷۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۳، ۱)؛ تمیستوکل (۲۶) و اردشیر (۵)؛ آریان (۳، ۱۹، ۲)؛ کنت کورث (۳، ۱۳، ۱۱) و (۴، ۴، ۱۱). ـ همچنین ن.ک به: پ. وینرون، اسب در یونان و روم باستان، ۱۹۶۸، صص ۱۶۶ ـ ۱۶۷.

بگذارند هیچ قسمتی از بدنشان عریان دیده شود با رنج بسیار به سوی ساحل برده می‌شدند، کنون، در حالی که پوشش ساده‌ای آن‌ها را می‌پوشاند و جامه‌هایشان دریده می‌شد، از خیمه‌شان می‌گریختند و شیون و زاری سرمی‌دادند و با فریادهای بلند، از خدایان استمداد می‌جستند و به زانوی فاتحان می‌افتادند.

(۶) با دستی لرزان، زیورآلاتشان را درمی‌آوردند و گیسوانشان را می‌گشودند؛ بر زمین سنگلاخ می‌دویدند و گردهم جمع می‌شدند؛ از ملازمانشان یاری می‌خواستند که آن‌ها نیز خود، از دیگران کمک می‌طلبیدند.

(۷) اما آن‌ها را با خود می‌کشاندند: برخی این تیره‌بختان را با موهایشان می‌کشیدند و برخی دیگر جامگانشان را می‌دریدند و دست به بدن‌های عریان‌شان می‌سودند و با ته نیزه‌شان، بر بدن آن‌ها می‌کوفتند و این چنین به یاری سرنوشت، آن چه را که نزد بربرها آن‌قدر محترم و باعث نام بود، هتک می‌کردند.

۳۶. (۱) با مشاهده‌ی این بخت برگشتگی، نرم‌خوی‌ترین مقدونیان، احساس ترحم کردند و بر تیره‌بختی این شوربختان، رحم آوردند. اینک، نزاکت و بزرگ‌منشی از این زنان رخت بربسته بود، حال آن که بیگانه ـ دشمن ـ در نزدیکی آن‌ها بود و آن‌ها را به اسارتی شرم‌آور و بدفرجام کشانده بود.[۱]

(۲) بخصوص مادر داریوش، همسر، دو دختر بالغ و پسرش ـ که کودکی بیش نبود! ـ[۲] اشخاص حاضر را، به ریختن اشک ترحم برانگیختند.

(۳) وقتی بخت‌برگشتگی‌ای که اینان قربانی آن شده بودند، همچنین شوربختی‌های عظیمی که به شیوه‌ای غیرمنتظره بر آنان حادث شده بود، به پیش چشم می‌آمد، این منظره به طور منطقی، حس ترحم بر این بینوایان را برمی‌انگیخت.

(۴) آن‌ها نمی‌دانستند که آیا داریوش جان سالم به در برده است و هنوز زنده است یا او نیز، در این فاجعه‌ی همگانی هلاک شده است؛ از دیگر سوی می‌دیدند

---

[۱]. درباره‌ی معنی «اسارت» در این جا؛ ر.ک به:

P.Ducrey, Le traitement des prisonniers de guerre dans la Grèce antiques (1968), p. 30

[۲]. درباره‌ی خانواده‌ی داریوش؛ ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۴)؛ آریان (۲، ۱۱، ۹)؛ ژوستن (۱۱، ۹)

که دشمنان، سلاح بر دست، خیمه‌شان را غارت می‌کنند و به خاطر نشناختن هویت این اسیران، از روی ناآگاهی، رفتاری متناسب نسبت به اینان پیش نمی‌گیرند. خلاصه این‌که سراسر آسیا همراه با آنان اسیر شده بود و وقتی همسران خشترپاون‌ها به پایشان می‌افتادند[1] و از آن‌ها کمک می‌خواستند، بی‌آن که بتوانند کمکی به آنان برسانند، ایشان نیز از آن‌ها می‌خواستند در تیره‌بختی‌شان بدان‌ها یاری رسانند.

(۵) پس از تصاحب خیمه‌ی داریوش[2]، نوکران اسکندر، حمام و شامش را آماده کردند. آنان انبوهی مشعل برافروختند و منتظر شاه شدند: او پس از تعاقب، وقتی تمام اسباب و اثاث داریوش را برای خویش آماده یافت، آن را نشانه‌ی سیادتی دید که بر تمام آسیا گسترده خواهد شد.

(۶) در طی نبرد، از بربرها، بیش از صدهزار پیاده‌نظام و دست‌کم ده هزار سواره‌نظام هلاک شدند. مقدونیان، به نوبه‌ی خویش، حدود سه هزار پیاده‌نظام و تقریباً ۱۵۰ سواره‌نظام را از دست دادند.[3] این چنین، نبرد ایسوس کیلیکیه فرجام یافت.

۳۷. (۱) داریوش که به خاطر قابلیت جنگ‌افزارهای دشمن شکست خورده بود، شتابان راه فرار را پیش گرفت و سوار بر بهترین اسبانش، یکی پس از دیگری چهار نعل تاخت و سعی کرد از دستان اسکندر بگریزد: نقشه‌اش، رسیدن به خشترپاون‌نشین‌های علیا بود.

(۲) اسکندر که می‌خواست داریوش را به چنگ آورد، به نوبه‌ی خویش، با

---

[۱]. کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۵) نیز از شمار زیادی از زنان اشرافی سخن می‌راند، ولی در ادامه‌ی کتاب خویش (۳، ۱۳، ۱۲ ـ ۱۴) خاطر نشان می‌کند که این زنان اشرافی در دمشق حضور داشتند (ر.ک به: پلوتارک، اسکندر، ۲۱، ۴ و ۲۴، ۱). آریان (۲، ۱۱، ۹) از چندتن از زنان اشرافی سخن می‌گوید.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۳)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۰، ۶)

[۳]. ترازنامه‌ی تلفات: الف ـ پارسیان: کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۷): ۱۰۰ هزار پیاده‌نظام و ۱۰ هزار سواره‌نظام؛ آریان (۲، ۱۱، ۸): حدود ۹۰ هزار پیاده‌نظام و ۱۰ هزار سواره‌نظام؛ ژوستن (۱۱، ۹): ۶۱ هزار پیاده‌نظام، ۱۰ هزار سواره‌نظام و بیش از ۴۰ هزار تن اسیر؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۰، ۵): بیش از ۱۱۰ هزار تن در مجموع. ب ـ مقدونیان: کنت کورث (۳، ۱۱، ۲۷): ۳۲ پیاده‌نظام و ۱۵۰ سواره‌نظام؛ ژوستن (۱۱، ۹): ۱۳۰ پیاده‌نظام و ۱۵۰ سواره‌نظام.

سواره‌نظام ملازمان و دیگر سواره‌نظام زبده، به تعاقب وی پرداخت. پس از طی ۲۰۰ استاد[1]، راهش را کج کرده، حدود نیمه‌های شب به اردو بازگشت؛ حمامی گرفت تا خستگی‌های ناشی از مرارت‌های روز را از تن به درکند[2]، آنگاه وقت خود را صرف خوردن شام کرد.

(۳) به همسر و مادر شاه خبر رساندند که اسکندر با غنایم داریوش، از تعاقب بازگشته است.[3] در این هنگام، زنان شیون و زاری سر دادند؛ گروه اسیران نیز با این خبر در عزایشان سهیم شدند و ناله و شیون سر دادند. شاه با آگاه شدن از احساسات زنان، لئونات[4] ـ یکی از دوستانش ـ را فرستاد تا به این هیاهو و غوغا پایان دهد و با آگاه ساختن سی‌سی‌گامبریس[5] از زنده بودن داریوش و این که اسکندر با خانواده‌اش با احترام شایانی رفتار خواهد کرد، به وی قوت قلب بخشد: خود می‌خواست در صبح برای عرض سلام پیش آید و با رفتارش، انسان دوستی‌اش را نشان دهد.

(۴) اسیران با مشاهده‌ی اقبال فوق‌العاده‌ای که بدون هیچ امیدی به آن‌ها روی کرد، اسکندر را همچون ایزدی انتظار کشیدند و به شیون و زاری پایان دادند.

(۵) سپیده‌دمان، شاه یکی از دوستانش هفس‌تیون[6] ـ کسی که نزد شاه بیش از همه محترم شمرده می‌شد ـ را با خود همراه کرد و به همراهی هم، نزد زنان رفتند. هر دو جامه‌های شبیه به هم بر تن داشته و هفس‌تیون از حیث جثه و زیبایی، برتر می‌نمود. به همین خاطر، سی‌سی گامبریس گمان برد که او شاه است و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؛[7] اما چون اشخاص حاضر با سر، اشاراتی به وی کردند و

[۱]. حدود ۳۶ کیلومتر. ر.ک به: آریان (۲، ۱۱، ۵ ـ ۶)

[۲]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۲۰، ۷)

[۳]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۱، ۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۰، ۵)

4. Léonnat

5. Sisygambris

6. Héphaistion

[۷]. درباره‌ی «Proskynèse»؛ ر.ک به:

F.Von Sachsen - Meiningen, Proskynesis in Iran, dans F.Altheim, Geschichte der Hunnen, II ←

اسکندر را با دست به او نشان دادند، از اشتباهش سراسیمه شد و این بار، در برابر اسکندر تعظیم کرد.

(۶) اما اسکندر سخن آغاز کرد و گفت: «هیچ نگران نباش، مادر: او نیز اسکندر است.» به هر حال، اسکندر وقتی این پیرزن را «مادر» صدا کرد، با این کار که رعایت کمال ادب بود، نشان داد که با این زنان بخت‌برگشته و بیچاره، از این پس به نیکی رفتار خواهد شد. اسکندر وقتی صراحتاً عنوان کرد که وی مادر دومش خواهد بود، بی‌درنگ به وعده‌ای که بر زبان رانده بود، جامه‌ی عمل پوشاند.

۳۸. (۱) او اطراف سی‌سی گامبریس را پر از زرق و برق شاهانه کرد و با به عمل آوردن احتراماتی که حق او بود، منزلتی را که پیش از این، از آن بهره‌مند بود به وی بازگرداند. پس از آن که تمامی خدمت‌کارانی را که داریوش به وی داده بود در اختیارش گذارد، خود شخصاً خدمت‌کاران دیگری را به وی داد که از حیث شمار، کمتر از خدمت‌کاران پیشین نبودند. همچنین وعده داد بهتر از آن چه که داریوش تصمیم گرفته بود، برای دختران جوان تسهیلات فراهم کند، همچنین وعده داد پسر را همچون پسر خویش بزرگ کند و وی را از افتخارات شاهانه بهره‌مند سازد.

(۲) چون او را به نزد خویش فراخواند و در آغوش گرفت، وقتی دید که پسر درست به چشمانش خیره شده است و اصلاً نترسیده است، به هفس‌تیون گفت که این پسر ۶ ساله شهامتی بیش از سنش نشان می‌دهد و از پدرش شجاع‌تر است.[1] اما درباره‌ی همسر داریوش و احترام شایانی که می‌بایست از آن برخوردار باشد؛ اسکندر تأکید کرد، خویشتن مراقب خواهد بود که وی چیزی را متحمل نشود که

←

(1960), pp. 125 - 166; E.J.Bickermann, A propos d'un passage de charès de Mitylène, La Parola del Passato, 18 (1963), pp. 241 - 255; R.N.Frye, Gestures of deference to royalty in Ancient Iran, Iranica Antiqua, 9 (1977), pp. 102 - 107. Représentée sur un relief de persépolis, elle consistait en une inclinaison du corp accompagnée d'un geste d'adoration: Le Visiteur portait la main droite à sa bouche, esquissant le gest d'adresser un baiser. Lorsque le visiteur était un suppliant, la Proskynèse s'accompagnait d'une prosternation.

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۲، ۲۶)

منافی احترامی باشد که وی در گذشته از آن بهره‌مند بوده است.[۱]

(۳) وی سخنان بسیار دیگری، پر از خوبی و هم‌دردی ایراد کرد، به گونه‌ای که زنان به خاطر شادی غیرمنتظره‌ای که در دل احساس کردند، بی‌آن که بتوانند خویشتن‌داری کنند، اشک ریختند. اسکندر برای تصدیق گفته‌هایش، دست راست خویش را به آن‌ها داد و اینان که از خیرخواهی و محبتش بهره‌مند شدند، او را غرق ستایش کردند. افزون براین، تمامی ملازمان جنگی‌اش، این کار نیکوی او را ستودند.

(۴) کوتاه سخن این که، از تمامی کارهای نمایانی که اسکندر محقق کرده است، من گمان می‌کنم هیچ عملی نیست که از این رفتار وی در این موقعیت، بزرگ‌تر و سزاوارتر برای اشاره و ثبت در یک اثر تاریخی باشد.[۲]

(۵) در واقع، شهربندان‌ها، جنگ‌های منظم و سایر موفقیت‌هایی که در جنگ حاصل می‌آید به بخت یا شجاعت بسته است؛ اما ترحمی که در حین اعمال قدرت نسبت به تیره‌بختان روا می‌دارند، تنها به خرد بسته است.

(۶) در واقع، بیشتر مردم در وقت پیروزی چنان از خود بی‌خود می‌شوند که ضعف مشترک نوع بشر را به دیده‌ی تحقیر می‌نگرند. حتی امروزه نیز می‌توان مشاهده کرد که بیشتر مردم از برتافتن موفقیت عاجزند، گویی این بار سنگینی است که بر دوش می‌کشند.

(۷) اگرچه، اسکندر چند نسل پیش از ما زاده شده است، ولی هنوز هم از تحسین و ستایش بحقی که سزنده‌ی فضایل اوست، بهره‌مند است.

۳۹. (۱) داریوش پس از رسیدن به بابل، جنگجویانی را که از نبرد ایسوس صحیح و سالم بازگشتند، استراحت داد:[۳] به رغم فاجعه‌ای که به تازگی متحمل

---

[۱]. پلوتارک (اسکندر، ۲۲، ۲) به نامه‌ای از اسکندر اشاره می‌کند که در آن اظهار می‌دارد؛ هرگز زن داریوش را ندیده و علاقه‌ای به دیدنش نداشته است. موضوع پرهیزگاری اسکندر ـ که به اندازه‌ی پرهیزگاری سیپیون معروف شده است ـ در نوشته‌های کنت کورث (۳، ۱۲، ۲۱؛ ۴، ۱۰، ۲۲) وضوح بیشتری دارد.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۲، ۱۸)

[۳]. دو هزار تن از این جنگجویان، مزدوران یونانی بودند: کنت کورث (۴، ۱، ۳)؛ آریان (۲، ۱۳، ۱)

شده بود، نه‌تنها در عزم خویش کوچک‌ترین تزلزلی بـه خـود راه نـداد؛ بـلکه بـه اسکندر نوشت از پیروزی‌اش مغرور نشده و اسیران را در قبال مبلغ هنگفتی مبادله کند. وی افزود که اگر اسکندر بخواهد دوست وی شود، آسیای این سـوی رود هالیس ـ سرزمین و شهرها ـ را به وی واگذار خواهد کرد.[1]

(۲) اسکندر دوستانش را جمع کرد و با مخفی کردن نامه‌ی واقعی، نامه‌ی دیگری را که خود نوشته و موافق منافع‌اش بود به مجمع عرضه کرد[2]؛ این چنین نمایندگان را با دست خالی بازگرداند.

(۳) داریوش که در این شرایط از انعقاد قرارداد، از راه سیاسی، چشم‌پوشیده بود، تدارکات نظامی عظیمی را فراهم کرد؛ کسانی را که تمامی جنگ‌افزارهایشان را حین فرار رها کرده بودند، دگربار مسلح کرد و سـربازان جـدیدی را در یگـان‌های سپاهش گنجاند. همچنین از خشترپاون‌نشین‌های علیا، سپاهیانی را که بـه خـاطر تعجیل در لشکرکشی پیشین بلااستفاده گذارده بود، فراخواند.

(۴) بدین‌سان برای بسیج نیروها، چنان شور و حدتی از خویش نشان داد که سپاه کنونی دوبرابر بیشتر از سپاهی بود که در ایسوس آراسته بود. در واقع، وی ۸۰۰ هزار پیاده‌نظام و ۲۰۰ هزار سواره‌نظام، بدون محاسبه‌ی شمار زیادی از ارابه‌های داس‌دار بسیج کرد.[3]

باری چنین بود وقایع این سال.

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۴، ۱ ـ ۹)؛ کنت کورث (۴، ۱، ۷)؛ ژوستن (۱۱، ۱۲، ۱)

[۲]. این نامه‌های ساختگی یا جعلی در عهد یونان باستان رایج بودند؛ ر.ک به:

H.H.Schmitt, Untersuchungen zur Geschichte Antiochos d.Gr.und Seiner Zeit (1964), p. 125 et n.164

در این زمینه، مردمان باستان به لحاظ اخلاقی ـ نسبت به مردمان امروزی ـ سختگیری زیادی از خـویش نشان نمی‌دادند و هرودوت (۱، ۱۲۵) ـ که کوروش را می‌ستود ـ در بازگو کردن این واقعیت که کوروش، نامه‌ای جعلی از آستیاژ را برای پارسیان خواند، هیچ ایرادی نمی‌بیند. مـحتمل است کـه نـامه‌ی داریـوش توسط اومن کاریه‌ای (Eumène de Cardia) ـ بعدها نمونه‌های زیادی از مهارتش را در این زمینه نشان داد ـ تحریف شده باشد.

[۳]. درباره‌ی این تدارکات، ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۳، ۱) و دیودور (۱۷، ۵۳، ۱).

۳۳۲ - ۳۳۱ پ.م

۴۰. (۱) در زمان آرخونتی نیسراتوس[1] در آتن[2]، رومیان، مارکوس آتیلیوس[3] و مارکوس والریوس[4] را به کنسولی برگزیدند. همچنین در این سال صد و دوازدهمین المپیاد، که در طی آن گری‌لوس[5] خالسیدی[6] پیروزی را به چنگ آورد، برگزار شد. در این سال، اسکندر پس از پیروزی ایسوس، کشتگان و از جمله سربازان دشمن را که رفتار شجاعانه‌شان تحسین‌برانگیز بود، به خاک سپرد. آنگاه، پس از آن که برای خدایان قربانی‌های باشکوهی برپا کرد و همه آن‌هایی را که در طول جنگ رشادت‌هایی از خویش نشان داده بودند، براساس شایستگی هر یک پاداش داد، به سپاهش چند روزی استراحت داد.[7]

(۲) آن گاه راهش را به سوی مصر پی گرفت؛ وقتی به فینیقیه رسید، در آن‌جا، شهرها به اطاعت وی درآمده و مردم این شهرها استقبال شایانی از وی به عمل آوردند.[8]

اما صوریان[9]، هنگامی که شاه می‌خواست برای هراکلس‌صوری[10] قربانی کند، باگستاخی زیاد، مانع وی در ورود به شهر شدند.

(۳) اسکندر از این عمل دل آزرده شد و تهدید کرد که به این شهر اعلان جنگ می‌دهد؛ اما صوریان، ثابت قدم، منتظر محاصره شدند. آن‌ها می‌خواستند

---

1. Nicératos

[۲]. آرخونت سال‌های ۳۳۲ - ۳۳۱ پ.م در واقع، نیکه‌تس (Nikétès) بوده است.

3. Marcus Atilius

4. Marcus Valérius

[۵]. ر.ک به: (Hérodas, Mimes(1,50؛ همچنین ن.ک به:
L.Moretti, Olympionikai, dans: Atti della Ac.Naz.dei Lincei, 8(1959), n° 459

6. Gryllos de chalcis

[۷]. درباره‌ی «خاک‌سپاری کشته‌شدگان»؛ رک به: آریان (۲، ۱۲، ۱)؛ کنت کورث (۳، ۱۲، ۱۳) و درباره‌ی «قربانی‌ها»؛ ر.ک به: کنت کورث (۳، ۱۳ و ۲۷).

[۸]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۵، ۶)؛ کنت کورث (۴، ۱، ۱۵)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۴، ۲)؛ ژوستن (۱۱، ۱۰)

9. Tyriens

10. Héraclès tyrien

نظر داریوش را جلب کنند و در وفاداری خویش نسبت به داریوش از جان مایه گذاشتند؛ با این خیال که اگر اسکندر را به محاصره‌ای طولانی و مخاطره‌آمیز وادار کنند، این فرصت را برای داریوش فراهم می‌کنند که خود را تجهیز کند و این‌چنین در ازای این خدمت پاداش‌های کلانی را از وی خواهند ستاند.[1] از دیگر سوی، به موقعیت مستحکم جزیره[2] و مهماتی که در آن یافت می‌شد، همچنین به مهاجرنشین کارتاژی خود دل استوار بودند.

(۴) اسکندر به خوبی می‌دید که تسخیر شهر از جانب دریا به سبب کارهای دفاعی که در تمامی طول بارو صورت گرفته است و همچنین به‌خاطر حضور ناوگان صوری، غیرممکن است. از دیگر سوی می‌دید، نظر به این که شهر در فاصله‌ی ۴ استادی قاره واقع شده[3]، عملیّات از جانب خشکی نیز تقریباً غیرممکن است. با وجود این، پنداشت جای آن دارد تمامی مخاطرات را به جان خریده و تمامی رنج‌های ممکن را برتابد تا سپاه مقدونی در برابر شهری دورافتاده و کم‌اهمیت، منزلت و اعتبار خویش را از کف ندهد.

(۵) ده‌ها هزارتن، سنگ‌هایی را برای ساختن راهی خاکی به عرض ۲ پلتر حمل کردند و وی این چنین، این شهر را که «صور قدیم»[4] نامیده می‌شد، خیلی زود ویران کرد.[5] چون اهالی شهرهای مجاور را به کار گماشته بود، کارها در سایه‌ی نیروی کار فراوان به سرعت به پایان رسید.

۴۱. (۱) در آغاز، صوریان با زورق به این راه خاکی نزدیک می‌شدند و شاه را به تمسخر می‌گرفتند: «آیا او گمان می‌کند که بر پوزئیدون[6] غلبه می‌کند؟[7]» آنگاه

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۲، ۱۷، ۱ ـ ۳)

[۲]. درباره‌ی موقعیت صور؛ ن.ک به: D.Harden, The Phoenicians (1963), pp.28-30

[۳]. برابر با حدود ۷۰۰ متر. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۲، ۷)

4. vieux Tyr

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۲، ۱۸). صور قدیم (رشیدیه راس‌العین)، اسکله‌ی مهمی بوده است. ن.ک به: پلین (۵، ۱۹، ۷۶) و همچنین:

Eitsfeldt, RE VII A^2 (1948), col. 1880 - 1881; A.Poide - bard. un grand port disparu, Tyr (1939), p.7 et n.1

۶. (poseidon)؛ خدای دریا، پسر کرونوس و رئا. [۷]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۲، ۲۰)

چون ساخت این راه، برخلاف انتظارشان پیش می‌رفت، حکم کردند فرزندان، زنان و پیران [۱] را به کارتاژ کوچ دهند حال آن که برای دفاع از باروها، مردانی را که در بهترین شرایط سنی قرار داشتند، برگزیدند. همچنین با شور و حرارت، خود را برای جنگ در دریا آماده کردند، زیرا هشتاد کشتی سه ردیف پارویی در اختیار داشتند.

(۲) آن‌ها وقت آن را داشتند که تعدادی از زنان و فرزندان خویش را به جای امن، نزد کارتاژیان، ببرند. اما، عاقبت به دلیل نیروی کار پرشماری که اسکندر در اختیار داشت، در برابر سرعت او سر تسلیم فرود آوردند. چون ناوگان [صوری]، یارای رویارویی با ناوگان مقدونیان با تجهیزات جنگی برابر را نداشت، تمام اهالی شهر ناگزیر از برتافتن محاصره شدند.

(۳) آن‌ها پیش از این، تعداد زیادی منجنیق و دیگر ادوات محاصره در اختیار داشتند و به راحتی به لطف مهندسین و کاردان‌های پیشه‌های مختلف که در صور بودند، منجنیق‌ها و ادوات محاصره‌ی جدیدی، در شمار زیاد، ساختند.

(۴) به لطف مهندسین و کاردان‌ها، انواع جنگ‌افزارهای پرتابی جدید اختراع شد، به طوری که باروی شهر، بویژه سمتی که راه خاکی به دیوار مشرف می‌شد، کاملاً به این ادوات مجهز شد.[۲]

(۵) وقتی راه خاکی که مقدونیان در حال ساختن بودند، در نزدیکی تیررس مدافعین قرار گرفت، خدایان خود نشانه‌هایی برای آن‌هایی که در خطر بودند، فرستادند. در واقع، از پهنه‌ی دریا، موجی، هیولای دریایی عظیم‌الجثه‌ای را با خود آورد که بر راه خاکی افتاده بی‌آن که آسیبی بدان برساند، اما مدتی طولانی افتاده بر پهلو، بر روی آن باقی ماند؛ کسانی که به این منظره‌ی اعجاب‌انگیز می‌نگریستند سخت هراسناک شدند.

۶) آنگاه هیولا دوباره به سوی پهنه‌ی دریا شنا کرد؛ این چنین برای هر دو

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۳، ۲۰)؛ ژوستن (۱۱، ۱۰)

[۲]. فینیقی‌ها، مخترعین Poliorcétique محسوب می‌شدند (ن.ک به: آتنه، درباره‌ی ادوات، ۹ ـ ۱۰). ـ اسکندر، متخصصینی را از قبرس و فینیقه‌ی شمالی فراخواند (آریان، ۲، ۲۱، ۱).

طرف عرصه را برای خرافات بازکرد.[۱] در واقع، هر اردو این نشانه را به‌گونه‌ای تعبیر می‌کرد که گویی پوزئیدون به یاری آن‌ها خواهد آمد، زیرا تعبیر هر دو طرف از این رویداد با منافعشان هم‌خوانی داشت.

(۷) نشانه‌های شگفت‌آور دیگری نیز روی داد که موجب ترس و وحشت مردم شد. در واقع، هنگامی که مقدونیان غذا می‌خوردند، وقتی نان‌ها را خرد می‌کردند، به خون آغشته بود.[۲] یک صوریایی به نوبه‌ی خویش بیان کرد که بر وی مکاشفه‌ای شده است: آپولون[۳] به وی گفته است که می‌خواهد شهر را ترک کند![۴]

(۸) اما توده‌ی مردم بر این مرد ظنین شده و گفتند که او داستانی ساخته تا به اسکندر خوش‌خدمتی کند. به همین خاطر، جوانان شتافتند تا او را سنگسار کنند. اما صاحب‌منصبان او را مخفی کردند و وی به معبد هراکلس پناه برد: چون به درگاه ایزد پناه آورده بود، از عذاب گریخت. با این حال خرافه بر صوریان مستولی شد و آن‌ها با زنجیرهای طلایی، مجسمه‌ی آپولون را به پایه‌اش بستند؛ این چنین ـ به خیال خود ـ مانع ایزد از ترک گفتن شهر شدند.

۴۲. (۱) سپس، صوریان که از پیشروی راه خاکی می‌هراسیدند، منجنیق‌ها، فلاخن‌اندازها، کمان‌گیران و سنگ‌اندازان را بر روی خیلی از کشتی‌های سبک، سوار و آهنگ دریا کرده و به کارگرانی که بر روی راه خاکی کار می‌کردند حمله و بسیاری از آنان را کشته یا زخمی کردند.

(۲) در واقع، باران پرتابه‌های گوناگون که بر افراد بی‌سلاح و به هم فشرده فرود می‌آمد، خطا نمی‌رفت و به هدف می‌خورد، زیرا اهداف بدون پشتیبان در برابر آن‌ها واقع بودند. چنین می‌نمود که پرتابه‌ها نه تنها از جلو اصابت می‌کرد بلکه

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۴، ۳ ـ ۵)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۲، ۱۴)

۳. (Apollon)؛ از دومین دسته‌ی خدایان‌المپی، پسر زئوس و لتو و برادر آرتمیس می‌باشد. او خدای پیش‌گویی، موسیقی و شبانی بود و معاشقات وی با الهه‌ها و جوانانی که به صورت گل و درخت درآمدند موجب شد که او را خدای نباتات و طبیعت نیز بدانند. آپولون خدای جنگ هم بود و می‌توانست به مانند خواهر خویش ـ آرتمیس ـ با کمان و تیرهای خود، اشخاص را به قتل برساند.

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۳، ۲۱ ـ ۲۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۴، ۳ ـ ۴)

بر پشت کارگرانی فرود می‌آمد که بر راه خاکی باریک سرگرم کار بودند و یارای دفاع از خویشتن را، علیه دشمنی که از دوطرف بر آن‌ها باران تیر می‌ریخت، نداشتند.[۱]

(۳) اسکندر که می‌خواست هرچه سریع‌تر از این وضعیت پیش‌بینی نشده خلاصی یابد، تمامی کشتی‌های جنگی را آماده حرکت کرده و خود شخصاً فرماندهی آن‌ها را به عهده گرفت. شتابان به سوی بندر صور بادبان برافراشت، زیرا می‌خواست راه بازگشت را بر فینیقیان ببندد.

(۴) بربرها هراسان از این اندیشه که وی می‌تواند پس از تصاحب بنادر، شهر خالی از سرباز را به تصرف خویش درآورد، راهشان راکج کردند و با شتاب تمام به سوی صور بازگشتند. رقابت بسیار شدید بود و هر دو ناوگان با تمام توان پارو می‌زدند و چون مقدونیان پیش از آن‌ها به نزدیکی بندر رسیدند، چیزی نمانده بود که نابودی کامل فینیقیان رقم بخورد. با این حال، پس از آن‌که به سختی راهی برای خویش گشودند وکشتی‌های جنگی عقبی خویش را از دست دادند، از خطر رهایی یافتند و به شهر بازگشتند.

(۵) اسکندر پس از شکست در این عملیّات بزرگ، تمام تلاش خود را وقف ساخت راه خاکی کرد، حال آن‌که انبوه کشتی‌های جنگی، امنیت کارگران را تأمین می‌کرد. اما وقتی راه خاکی به نزدیکی شهر رسید و تسخیر شهر حتمی شده بود، باد سهمگینی از شمال غربی وزیدن گرفت و بخش زیادی از راه خاکی را خراب کرد.[۲]

(۶) چون راه خاکی به طور طبیعی خراب شد، اسکندر دچار تردید و تشویش شد و از اقدام به این محاصره پشیمان گشت. با همه‌ی این اوصاف، حس جاه‌طلبی‌اش او را به پیش راند و او درختان تنومندی را قطع، آن‌ها را ازکوه حمل و با شاخه‌هایش دفن کرد تا با ایجاد مانع در برابر امواج از شدت آن‌ها بکاهد.

(۷) خیلی زود، بخش‌هایی از راه خاکی راکه خراب شده بود، ترمیم کرد و به کمک نیروی کار بی‌شمار توانست ساخت راه خاکی را تا تیررس باروهای شهر به

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۲، ۲۱ ـ ۲۲) و آریان (۲، ۱۸، ۵) که تصریح می‌کند که صوریان تا آن زمان هم، هنوز بر دریا تسلط داشته‌اند.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۳، ۶ ـ ۷)

پیش ببرد. در این هنگام، ادوات جنگی را در انتهای راه خاکی قرار داد[1]: فلاخن‌اندازها بر باروها حمله کردند، در حالی که منجنیق‌ها، مدافعانی را که بر تیرکش باروها مستقر شده بودند، دور می‌کردند. تیراندازان و سنگ‌اندازان از این حملات ماشین‌های جنگی پشتیبانی کرده و بسیاری از اهالی شهر را که به کمک آمده بودند، مجروح کردند.

۴۳. (۱) اما در بین صوریان فلزکاران و سازندگان ادوات جنگی حضور داشتند که برای رهایی از این وضعیت چاره‌ای اندیشیدند و شیوه‌ی مبتکرانه‌ای به‌کار بستند. در مقابل پرتابه‌هایی که از منجنیق‌ها رها می‌شد، چرخ‌هایی ساختند که به وسیله پره‌های به هم نزدیکی به چند بخش تقسیم می‌شد؛ به‌کمک ماشینی این چرخ‌ها را می‌چرخاندند که از این طریق برخی از پرتابه‌ها را خرد و برخی دیگر را منحرف می‌کرد و در هر حال، جلوی رانش شدیدی را که در آغاز به آن‌ها داده شده بود، می‌گرفت. برای خلاصی از گلوله‌هایی که به وسیله‌ی فلاخن‌اندازان پرتاب می‌شد موادی از جنس نرمی در اختیار داشتند که زیر ضربه وامی‌رفت، این چنین نیروی ضربه‌ای را که جنگ‌افزارهای پرتابی بر گلوله‌ها وارد می‌کردند، می‌گرفت.

(۲) شاه هم‌چنان که از طرف راه خاکی حمله می‌کرد با تمامی ناوگانش دورادور شهر را درنوردید و به دقت باروها را بررسی کرد: روشن بود که قصدش حمله بر شهر، از خشکی و دریاست.

(۳) صوریان که دیگر جرئت نمی‌کردند با ناوگانشان به دریا زنند، سه کشتی جنگی را در ورودی بندر، لنگر انداخته نگاه داشتند. شاه به سوی آن‌ها بادبان برافراشت و پس از آن که همگی آن‌ها را در هم شکست، به اردویش بازگشت[2].

[۱]. منظور ۲ برج چوبینی است که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شده است. ادواتی که برای پرتاب می‌رفتند نخستین بار در محاصره‌ی صور دیده شده‌اند و پلین (۷، ۲۰۱) تصریح می‌کند که فینیقیه اختراع شده‌اند؛ ر.ک به:
E.W.Marsden, Greek and Roman artillery, historical development, 1969, pp. 61 - 62 et 102 - 103

[۲]. ر.ک به: آریان، (۲، ۲۰، ۹). این سه کشتی ۳ ردیف پارویی مانع ورود کشتی‌ها به بندر صیدون می‌شدند.

صوریان که می‌خواستند امنیتی را که باروی شهر برای آن‌ها فراهم می‌کرد دوچندان کنند در پنج ارشی پشت آن، باروی دیگری به پهنای ده ارش ساختند. آنگاه به کمک سنگ و خاک، گودی میان دو بارو را پر کردند.[1]

(۴) اسکندر، به نوبه‌ی خویش، کشتی‌های سه ردیف پارویی را دوبه‌دو محکم به هم وصل کرد و بر روی هر یک از پل‌ها، ادوات جنگی گوناگون قرار داد. وقتی حدود یک پلتر از بارو را فروریخت، مقدونیان از طریق شکاف به درون شهر شتافتند.

(۵) اما صوریان، مهاجمان را زیر بارانی از تیر گرفتند و آن‌ها را با دشواری به عقب راندند. وقتی شب فرارسید، صوریان آن قسمت از بارو را که فرو ریخته بود بازسازی کردند.[2]

پس از آن، چون راه خاکی به بارو رسیده بود و این چنین شهر را شبه جزیره کرده بود، هنگامی که به باروها یورش می‌بردند، چندین نبرد بزرگ روی داد.

(۶) در واقع، صوریان چون خطر را به چشم می‌دیدند و می‌دانستند تسخیر شهر چه فاجعه‌ای را در برخواهد داشت، چنان شور جنگی سراسر وجودشان را فراگرفت که از مرگ باکی نداشتند!

(۷) مقدونیان از برج‌هایی که به اندازه‌ی بارو مرتفع بودند، بالا می‌رفتند و این چنین می‌توانستند پل‌های متحرک را پرتاب کنند و جسورانه بر بالای باروها روند. اما صوریان به لطف نبوغ مبتکرانه‌ی فنی‌کارانشان، برای برتافتن یورش چاره‌ای اندیشیدند.

(۸) در واقع، آنان چنگک‌های سه شاخه‌ی نسبتاً بلندی ساختند که با دست آن‌ها را به سوی سربازان مستقر بر برج‌ها، پرتاب می‌کردند. وقتی این زوبین را که به آن طنابی متصل بود بر سپر سرباز دشمن فرو می‌کردند، طناب را گرفته و به سوی خویش می‌کشیدند.

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۳، ۱۳). شیوه‌ی توصیف شده متداول بوده است: دیوار بارو دارای ۲ رویه‌ی به هم وصل شده بود که فواصل بین آن دو از سنگ ریزه و خاک پر می‌شد.

[۲]. ر.ک به: آریان (۲، ۲۲، ۷)

(۹) حال، [آن سرباز] یا می‌بایست سلاحش را رها می‌کرد و مجروح می‌شد (زیرا بدنش عیان می‌شد و دشمن بارانی از پرتابه به سویش پرتاب می‌کرد) یا می‌بایست برای آن‌که مایه‌ی ننگ و بدنامی نشود سلاحش را نگاه می‌داشت: اما در این حال از بالای برج‌های مرتفع به زیر می‌افتاد و کشته می‌شد.

(۱۰) دیگر صوریان، تورهای ماهی‌گیری را روی سربازانی که بر پل‌های متحرک می‌جنگیدند، انداخته، این چنین مانع می‌شدند که آن‌ها از دستانشان بهره گیرند؛ آن‌گاه آنان را به پایین کشیده از بالای پل متحرک به زیر می‌انداختند.[۱]

۴۴. (۱) برای آن‌که بر شجاعت مقدونیان غلبه کنند، آلات جنگی دیگری اختراع کردند که به کمک آن‌ها می‌توانستند شکنجه‌های وحشتناک و بی‌درمان را بر جسورترین دشمنان اعمال کنند. در واقع سپرهای برنزین و آهنینی ساختند و آن‌ها را از شن پر کردند و پیوسته آن‌ها را در معرض شعله‌های عظیم داغ کرده و این‌چنین شن را می‌گداختند.[۲]

(۲) به کمک ماشینی، این شن را به سوی جسورترین جنگجویان پرتاب می‌کردند و رنج جانکاهی را به کسانی که مورد اصابت واقع می‌شدند، وارد می‌کردند. در واقع شن وقتی فرومی‌ریخت زیر زره‌ها و جامگان سرانده می‌شد؛ به خاطر داغی بیش از حد، گوشت‌های تن را می‌سوزاند بی‌آن‌که یاری رساندن به این بیچارگان ممکن باشد.

(۳) بدین سان همه‌گونه فریادهای ملتمسانه سرمی‌دادند، همچون افرادی که زیر شکنجه قرار می‌گرفتند، اما کسی نبود که به یاری‌شان بشتابد. حال آن‌که بر اثر این رنج جانکاه دچار جنون می‌شدند: از دردی بی‌درمان جان می‌سپردند که حس ترحم آدمی را برمی‌انگیخت.

(۴) هم‌زمان، فینیقیان، آتش‌پاره‌ها، سنگ‌ها و زوبین‌ها را پرتاب می‌کردند و

---

[۱]. پیش از این انه‌تاکتیسی به این شیوه اشاره کرده است (۳۹، ۶)؛ ر.ک به:
P.Ducrey, Le traitement des prisonniers de guerre dans la Grèce classique (1968), p. 167, n.1

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۴، ۲۵). صوریان ـ فن‌آوران شیشه ـ هنر گداخته کردن شن را در اختیار داشتند.

این‌چنین زیر بارانی از پرتابه‌ها، رقبای شجاع خویش را از پای درمی‌آوردند. به کمک ترکه‌های داس‌دار، طناب‌هایی را که کوبه‌ها بر آن‌ها آویخته بود از زیر قطع و این ادوات را غیرقابل استفاده می‌کردند. همچنین به کمک ادوات آتش‌افکن، سیلی از فلزات گداخته را بر روی دشمنان پرتاب می‌کردند که به خاطر ازدحام دشمن، همگی به هدف می‌خوردند. از دیگر سوی، به کمک اهرم‌ها و لنگرهای آهنی، سربازانی را که پشت نرده‌های عرشه‌ی جلوی کشتی موضع گرفته بودند، از پای درمی‌آوردند.[۱]

(۵) این‌چنین در سایه‌ی نیروی کار فراوان توانستند تمامی ادوات جنگی دشمن را از کار انداخته، بسیاری از مهاجمین را هلاک کنند.

۴۵. (۱) وحشت به اوج خود رسید و فجایعی که در نبردها روی می‌دادند غیرقابل تحمل شده بود، بی‌آن‌که عزم مقدونیان از این جهت، سست گردد: آن‌ها که از روی جسد همراهانشان، که یکی پس از دیگری بر خاک می‌افتادند، می‌گذشتند تیره‌بختی دیگران را به منزله‌ی هشداری برای خود تلقی نمی‌کردند.

(۲) اسکندر فلاخن‌اندازها را در مکان‌های سوق‌الجیشی قرار داد و سنگ‌های بزرگ را برای ایجاد شکافی در بارو پرتاب کرد، حال آن‌که از بالای برج‌های چوبین، منجنیق‌ها، بارانی از پرتابه‌های گوناگون را پرتاب می‌کردند که بر سربازانی که زیر باروها جای گرفته بودند، زخم‌های کاری وارد می‌کردند.

(۳) اما صوریان برای شکست دادن وی، راهی پیدا کردند. در جلوی باروها، چرخ‌های مرمرین برافراشتند و آن‌ها را به کمک جنگ‌افزارهای پرتابی می‌چرخاندند: این چنین، این چرخ‌ها پرتابه‌هایی را که از منجنیق‌ها پرتاب می‌شد، خرد یا مسیرشان را منحرف می‌کرد؛ این کار تمامی اثرات پرتابه را خنثی می‌کرد.

(۴) از دیگر سوی، چرم‌ها و پوست‌ها را دولایه می‌دوختند و داخل آن‌ها را از جلبک‌ها پر می‌کردند: این چنین ضربات گلوله‌های رها شده از منجنیق‌ها را می‌گرفتند و این تشک‌ها وامی‌رفتند و بدین سان نیروی ضربه‌ای را که این تخته

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۴، ۲۶)

سنگ‌ها به وجود می‌آوردند، بی‌اثر می‌کردند.[۱]

(۵) کوتاه سخن این که صوریان، با بهره‌گیری از تمام شیوه‌ها، سخت می‌جنگیدند و چون از هیچ وسیله‌ی دفاعی بی‌بهره نبودند، جسورانه در برابر رقیب ایستادگی می‌کردند. بارو و مقرهای جنگی درون برج‌ها را رها کرده، به سوی پل‌های متحرک شتافتند و در شجاعت با دشمن به هماوردی پرداختند.

(۶) آنان شمشیر را جلوی مقدونیان گرفته و تن به تن با آن‌ها پیکار می‌کردند و برای نجات میهن خویش، نبرد بزرگی را آغاز کردند: برخی با ضربه‌ی تبر قسمتی از بدن حریفشان را که حفاظت نمی‌شد، قطع می‌کردند! در این حال بود که سردار مقدونی، به نام آدمت[۲] ـ که به واسطه‌ی شجاعت و نیروی جسمانی رشادت‌های زیادی از خود نشان داده بود ـ دلیرانه، یورش سخت صوریان را برتافت و قهرمانانه بر اثر ضربه‌ی تبری که بر فرق سر او فرود آمده بود، جان باخت.[۳]

(۷) اسکندر با مشاهده‌ی این که جنگ به زیان مقدونیان پیش می‌رود، دستور داد شیپور عقب‌نشینی را به صدا درآورند و سربازانش را فراخواند: شب فرارسیده بود. در ابتدا تصمیم گرفت از محاصره دست کشیده، به مصر حمله کند. آنگاه عقیده‌اش را تغییر داد و با این اندیشه که دادن این افتخار به صوریان که پیروزمندانه محاصره را برتافتند، شرم‌آور است، عملیات محاصره را از سرگرفت؛ هرچند که تنها یکی از دوستانش ـ آمینتاس، پسر آندرومنس[۴] ـ با عقیده‌اش موافق بود.[۵]

۴۶. (۱) پس از آن که مقدونیان را تشویق کرد که در نشان دادن شجاعت دست کمی از او نداشته باشند، تمامی کشتی‌های ناوگانش را به کشتی‌های جنگی

---

[۱]. ۴۵، ۳ ـ ۴ = ۴۳، ۱ ـ ۲

2. Admète

[۳]. برپایه‌ی نظر آریان (۲، ۲۳، ۵ و همچنین ن.ک: ۲، ۲۴، ۴) آدمت در یورش نهایی، با ضربه‌ی نیزه‌ای کشته شد.

4. Andronénès

[۵]. کنت کورث (۴، ۴، ۱ ـ ۲) نیز این رویداد را آورده است. آریان به این جلسه‌ی مشورت اشاره‌ای نمی‌کند.

تغییر داد و از زمین و دریا، با تمام توان، بر باروها یورش برد. با ملاحظه‌ی این که سمت اسلحه‌خانه‌ها ضعیف‌ترین نقطه بارو است[۱]، کشتی‌های سه ردیف پارویی را که دوبه‌دو، با طناب، به هم بسته شده بودند و مهیب‌ترین ادوات جنگی را حمل می‌کردند، به آن سمت نزدیک کرد.[۲]

(۲) در این مکان، وی جرئت کرد کاری کند که حتی ناظران نمی‌توانستند باور کنند: از برج چوبین[۳]، پلی بر باروی شهر انداخت؛ از طریق این پل یک تنه بر بالای بارو رفت، بی‌آن که از چشم سرنوشت بترسد و از خیل جنگجویان صوریایی هراسی به دل راه دهد. او که ناظر دلیری‌اش، سپاهی بود که پارسیان را شکست داده بود، به دیگر مقدونیان دستور داد او را همراهی کنند و راه را به آن‌ها نشان داد. وی دشمنانی را که به رویارویی‌اش می‌شتافتند، می‌کشت؛ برخی را با نیزه، برخی دیگر را با شمشیر و حتی کسانی را با لبه‌ی سپر از پای درآورد؛ به طوری که گستاخی رقیب را فرونشاند.[۴]

(۳) در این حین، از سوی دیگر شهر، ضربات کوبه‌ها بخش وسیعی از بارو را فرو ریختند. مقدونیان از طریق شکاف، داخل شدند در حالی که اسکندر و یارانش پل‌های متحرک را گرفته به بالای بارو رفتند: این چنین شهر به تصرف درآمد. اما صوریان، متقابلاً، به ایستادگی برخاستند و سنگرهایی در کوچه‌های تنگ برپا کردند.[۵] به غیر از چندتن، جملگی در حالی که سلاح بر دست داشتند، قتل‌عام شدند. آنان بیش از هفت هزار تن بودند.

(۴) شاه زنان و فرزندان را به بردگی کشاند و تمامی کسانی را که می‌توانستند

---

[۱]. محل اسلحه‌خانه‌ها مشخص نشده است؛ ر.ک به:

K.Lehmann Hartleben, op.cit, p.286

[۲]. برخی از این کشتی‌ها، حامل کوبه‌ها و برخی دیگر حامل برج‌های پل‌دار بودند.

[۳]. یقیناً منظور برجی است که کشتی آن را حمل می‌کرد و اسکندر همراه آدمت و هیپاسپیست‌ها بر بالای آن رفته بود.

[۴]. کنت کورث (۴، ۴، ۱۱) نیز همین رشادت‌ها را نقل می‌کند.

[۵]. در حاشیه‌ی این کوچه‌ها، خانه‌های چندطبقه واقع بود (استرابون، ۱۵، ۲، ۲۳)؛ کوچه‌های صور برای جنگ‌های خیابانی آماده شده بودند: ر.ک به: کنت کورث (۴، ۴، ۱۲)؛ آریان (۲، ۲۴، ۲)

سلاح به دست گیرند، مصلوب کرد: تعدادشان کمتر از ۲ هزار تن نبود. شمار زیادی اسیر جنگی گرفتند، زیرا هرچند که بسیاری از مردم شهر به کارتاژ انتقال داده شده بودند، با این حال بیش از سیزده هزار تن در شهر رها شده بودند.[۱]

(۵) باری، چنین بود تیره‌بختی‌هایی که پس از ۷ ماه محاصره، بر سر صوریان آمد! آن‌ها تلاش کرده بودند محاصره را، با شجاعت زیاد و احتیاط کم، برتابند.

(۶) شاه پس از آن که زنجیرهای طلایی و بندها را از آپولون جدا کرد، فرمان داد این ایزد را «آپولون دوست اسکندر» بنامند؛ آنگاه برای هراکلس قربانی‌های باشکوهی برگزار کرد و سربازانی را که رشادت‌هایی از خویش نشان داده بودند، پاداش داد و اجساد مردگان را با شکوهی تمام به خاک سپرد[۲]: پس از آن، آبدالونیموس[۳] نامی را پادشاه صور کرد؛ در مورد این شخص، نظر به این‌که زندگی‌اش به گونه‌ای شگفت‌انگیز تغییر کرد و از این‌رو به آن‌رو شد، ناگزیریم به جزییات آن بپردازیم.

۴۷. (۱) چون استراتون[۴]، شاه پیشین، به خاطر دوستی با داریوش از قدرت برکنار شده بود، اسکندر این اختیار را به هفس‌تیون بخشید که یکی از دوستان محرمش را به عنوان شاه صور برگزیند.

(۲) هفس‌تیون، چون از میزبانی که در هنگام جنگ اقامتگاه‌های دل‌پذیری برایش تدارک دیده بود، راضی بود، ابتدا بر آن شد که وی را فرمانروای شهر اعلام کند. در واقع این مرد به خاطر ثروت و آوازه‌اش، از موقعیت ممتازی در بین همشهریانش برخوردار بود. اما او هیچ نسبت خویشاوندی با خاندان شاهی نداشت و در نتیجه از پذیرش این مقام خودداری کرد.

(۳) در این زمان، هفس‌تیون انتخاب فرمانروا را از بین اعضای خاندان شاهی به وی واگذار کرد؛ او اظهار کرد که مردی درست و با درایت، اما بغایت تنگدست،

---

[۱]. بر پایه‌ی نظر آریان (۲، ۲۴، ۴) از صوریان ۸ هزار تن کشته شدند.
[۲]. ر.ک به: آریان (۲، ۲۴، ۶)

3. Abdalonymos
4. Straton

از اخلاف خاندان شاهی را می‌شناسد.

(۴) هفس‌تیون پس از آن‌که مقام پادشاهی را به این مرد صوریایی داد، وی در حالی که تمامی اختیارات شاهی از آن او بود با جامه‌ی شاهانه نزد فرد مورد نظر رفت و او را یافت در حالی که جامه‌ای کهنه دربرداشت و در ازای دستمزد، مشغول کشیدن آب در درون باغی بود.

(۵) پس از شرح تغییر ناگهانی که زندگی‌اش را از این‌رو به آن‌رو کرد، جامه‌ی شاهی و زیورآلات مناسب این مقام را در برش کرد؛ آنگاه وی را به میدان عمومی شهر برد و در آن جا او را شاه صوریان اعلام کرد.

(۶) مردم استقبال گرمی از وی به عمل آوردند و از بخت اعجاب‌انگیزش، غرق شگفتی شدند. او دوست اسکندر شد و پادشاهی‌اش درسی است برای کسانی که تغییرات شگفت‌انگیزی را که تقدیر موجب آن‌ها می‌شود، باور ندارند.

ما آن‌چه را که مربوط به اسکندر بوده، روایت کرده‌ایم و حال، موضوع را تغییر می‌دهیم.

۴۸. (۱) در اروپا، آژیس[1]، شاه لاسدمونیان، ۸ هزار مزدوری را که از نبرد ایسوس صحیح و سالم بازگشته بودند، به خدمت گرفت و برای آن که به داریوش خوش‌خدمتی کند و مورد مهر او واقع شود، سعی کرد آشوب‌هایی برانگیزاند.[2]

(۲) از دیگر سوی، چون از شاه بزرگ کشتی‌های جنگی و کمک‌های مالی هنگفتی دریافت کرده بود[3]، به سوی کرت[4] بادبان برافراشت و بیشتر شهرهای این جزیره را تصاحب کرد و آنان را وادار کرد که تحت فرمان پارسیان درآیند.[5]

---

1. Agis

[۲]. برپایه‌ی نظر کنت کورث (۴، ۲، ۳۹ ـ ۴۰) این مزدوران موفق شده بودند پس از نبرد ایسوس به یونان بازگردند. درباره‌ی شخصیت و نقش آژیس، ر.ک به:

E.Badian, Agis III, Hermes 95 (1967), pp. 170 - 192

[۳]. با ده کشتی جنگی و ۳۰ تالانی که فارناباز و اوتوفراداتس به وی دادند، او در سیفنوس وارد مذاکره شد (آریان، ۲، ۱۳، ۴ ـ ۶)

4. Crète

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۸، ۱۵)

آمینتاس، تبعیدی مقدونیایی، به دربار داریوش پناه آورده و در کیلیکیه، در صف پارسیان جنگیده بود؛ ولی با چهار هزار مزدور از نبرد ایسوس جان سالم به در برد و پیش از اسکندر، به تریپولی‌فینیقیه[1] رسید. پس از آن که از میان ناوگان، کشتی‌های مورد نیاز را برای سوار کردن سربازانش انتخاب کرد، باقی را به آتش کشید.

(۳) وی در قبرس پهلو گرفت و در آن جا سربازان و کشتی‌های جنگی را به نیروهایش افزود، آنگاه از راه دریا به پلوز[2] درآمد. پس از تصاحب شهر، به طور رسمی اعلام کرد، با توجّه به این که خشترپاونی که در مصر فرمان می‌راند در ایسوس کیلیکیه ـ جایی که در نبرد شرکت جسته بود ـ هلاک شده، وی از طرف داریوش، شاه بزرگ، به عنوان حاکم فرستاده شده است.

(۴) آنگاه رودخانه را تا ممفیس درنوردید و در ابتدا، در جنگ سازمان‌یافته‌ای که با بومیان، زیر دیوارهای شهر به عمل آورد، پیروز شد. اما به دنبال آن هنگامی که سربازانش سرگرم غارت بودند، مصریان بیرون آمده، بر مزدوران پراکنده که مشغول چپاول املاک این سرزمین بودند، یورش آوردند، آمینتاس را کشته و تمامی یارانش را از دم تیغ گذراندند.

(۵) باری، آمینتاس اقدامات بزرگی در انداخته بود و برخلاف انتظار، با این شکست تمام آرزوهایش بر باد رفت. سرداران و فرماندهان دیگری که همچون وی، با سربازانشان از نبرد ایسوس جان سالم بدر برده بودند، از پارس نومید نشده، هم چنان طرف آن را گرفتند.[3]

---

1. Tripoli de phénicie

۲. (Péluse)؛ در بخش ساحل جنوبی دریای مدیترانه و شمال ممفیس واقع بود.

[۳]. درباره‌ی ضدحمله‌ی پارس، ر.ک به:

A.R.Burn, Notes on Alexander's minor Campaigns (332 - 330), journ. of.Hell. stud. 72 (1952). pp. 81 - 91

کنت کورث تنها منبع ما در این زمینه است. سرداران پارسی، بر خشکی، کاپادوکیه و پافلاگونیه را بازپس گرفتند و در آن جا نیروهایی گردهم آوردند. به دنبال آن، کوشیدند راه سارد را بگشایند، اما از Antigonos le Borgne شکست خوردند (۴، ۲، ۳۴ ـ ۳۵). بر کرانه‌های آسیای صغیر، ایدارنس، ملطیه را به تصرف خویش

←

(۶) در واقع، برخی، شهرهایی را که به لحاظ سوق‌الجیشی مهم بودند، به تصرف خویش درآورده، برای داریوش حفظ کردند؛ حال آن که برخی دیگر، از پشتیبانی برخی قبایل مطمئن شده سپاهیانی را گرد آن‌ها جمع کردند: این چنین با توجه به شرایط حاکم عمل می‌کردند.

نمایندگان یونانیان حکم کردند پانزده نماینده با تاجی از طلا به سوی اسکندر گسیل و این تاج را از طرف یونان به عنوان نشان شجاعت به وی تقدیم کنند؛ همچنین آن‌ها وظیفه داشتند وی را به خاطر پیروزی که در کیلیکیه به دست آورده بود، تبریک گویند.[۱]

(۷) اسکندر، به نوبه‌ی خویش، به سوی غزه[۲] که پارسیان در آن جا ساخلویی داشتند، لشکرکشی و شهر را پس از دو ماه محاصره، تسخیر کرد.[۳]

۳۳۱ - ۳۳۰ پ.م

۴۹. (۱) در زمان آرخونتی آریستوفان[۴] در آتن، سپ پوستومیوس[۵] و ت.وتوریوس[۶] در روم به کنسولی برگزیده شدند. در این سال، اسکندرشاه پس از آن که مسئله‌ی غزه را حلّ و فصل کرد، آمینتاس را با ده کشتی جنگی به مقدونیه فرستاد: وی دستور داشت جوانانی را که برای خدمت نظامی مستعد بودند، گزینش کند.[۷] اسکندر، خود، با تمام سپاهش به مصر درآمد و شهرهایی واقع در این

←

درآورد (۴، ۵، ۱۳) حال آن که خارس آتنی، میتیلن را گرفت (۴، ۵، ۲۲). فارناباز نیز به نوبه‌ی خویش، آندروس، خیوس و سیفنوس را اشغال کرد (۴، ۲، ۳۷) و آریستومنس (فردی ناشناخته که احتمال می‌رود آریستومدس فرسی باشد.) سعی کرد هلس پونت را دگربار فتح کند (۴، ۲، ۳۷).

[۱]. درباره‌ی نمایندگان ر.ک به: کنت کورث (۴، ۵، ۱۱ - ۱۲)

2. Gaza

[۳]. شرح رویدادی مشهور؛ ر.ک به: کنت کورث (۴، ۶، ۷ - ۳۰)؛ آریان (۲، ۲۵، ۴ - ۲۷، ۷)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۵، ۳ - ۴)

4. Aristophane

5. SP.Postumius 6. T.Veturius

[۷]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۶، ۳۰) و آریان (۳، ۱۱، ۹)

سرزمین را، بدون دشواری، تصرف کرد.

(۲) در واقع، با توجه به این که پارسیان نسبت به معابدشان حرمت‌شکنی کرده و با بی‌رحمی بر این سرزمین حکم می‌راندند، مصریان، مقدونیان را با روی باز پذیرا شدند.[1] اسکندر همین که امور مصر را سر و سامان بخشید، به سوی پرستشگاه‌آمون[2] راهی شد، زیرا می‌خواست نظر ایزد را جویا شود. در بین راه، به نمایندگانی که از سیرنه‌ای‌ها[3] به سویش فرستاده شده بودند برخورد کرد. این نمایندگان برایش دیهیم و هدایای گران‌بهایی آورده بودند. در بین هدایایشان، سی‌صد اسب جنگی و ۵ دستگاه از محکم‌ترین گردونه‌هایشان یافت می‌شد.

(۳) اسکندر به گرمی از آن‌ها پذیرایی کرد و پیمان دوستی و اتحاد نظامی با آنان منعقد ساخت. آن گاه به همراهی ملازمین سفر، راهش را به سوی معبد پی گرفت. وقتی به صحرای خشک و بی‌آب رسید برای عبور از منطقه‌ای که تا بی‌کران پوشیده از شن بود، آب آشامیدنی ذخیره کرد. اما خود و همراهانش پس از ۴ روز، آبی را که همراه آورده بودند، تمام کردند به طوری که دچار بی‌آبی سختی شدند.

(۴) جملگی دچار یأس و ناامیدی شده بودند که ناگهان در اثر طوفان، باران شدیدی از آسمان فروریخت و به گونه‌ای معجزه‌آسا، از بی‌آبی که بدان گرفتار آمده بودند رهایی یافتند. این چنین، کسانی که برخلاف انتظار نجات یافته بودند، این رویداد را به مشیت الهی نسبت دادند.

(۵) آنان از گودالی آب کشیده و ذخیره‌ی آب خویش را فراهم کردند و با داشتن ۴ روز ذخیره‌ی آب کافی، چهار روز در صحرا راه‌پیمایی کرده، آن را پشت سر گذاشتند. چون انبوه شن، امکان تشخیص راه را نمی‌داد، راهنمایان به شاه خبر دادند که کلاغ‌ها با قارقار کردن در سمت راست‌شان، مسیر راهی را که به پرستشگاه منتهی می‌شود نشان می‌دهند.

(۶) اسکندر در این رویداد نشانه‌ای دید و از آن چنین استنباط کرد که ایزد به

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۷، ۲ ـ ۵)؛ آریان (۳، ۱، ۱ ـ ۵)

2. Ammon

3. Cyrénéens

گرمی از رسیدنش استقبال کرده است: پس راهش را شتابان پی گرفت. ابتدا به دریاچه‌ای به نام «آمر»[1] رسید، آنگاه پس از طی صد استاد، شهرهای موسوم به «شهرهای آمون»[2] را پشت سرنهاد. از آن جا، یک روز راه‌پیمایی کرد و به نزدیکی پرستشگاه رسید.

۵۰. (۱) واحه‌ای که پرستشگاه در آن واقع بود، بیابان شنی و خشک و بی‌آب و علفی آن را در برمی‌گرفت.[3] این واحه ۵۰ استاد طول و عرض داشت و چشمه‌های بی‌شماری با آب‌های زلال دل‌پذیر آن را آبیاری می‌کردند، به گونه‌ای که پر از درختان گوناگون، به ویژه درختان میوه، بود.[4] در این منطقه، دمای هوا تقریباً مثل دمای هوای بهار بود حال آن که گرداگرد آن را مناطق سوزانی احاطه کرده بودند: از شگفتی‌های این منطقه این است که هوای بسیار معتدلی به آن‌هایی که در آن‌جا می‌زیستند، تقدیم می‌کرد.

(۲) می‌گویند دانائوس مصری[5] این معبد را بنا کرد. این مردمان در اطراف واحه، که وقف ایزد است زندگی می‌کنند: در جنوب و مغرب، اتیوپی‌ها؛ در شمال [...ها]، چادرنشینان لیبیایی و در بخشی که به درون این سرزمین گسترش می‌یابد، مردمی موسوم به ناسامون[6] زندگی می‌کنند.

(۳) آمونی‌ها در وادی‌ها می‌زیند، اما در مرکز واحه‌شان، ارگی واقع است که

---

1. Amer

2. Villes d'Ammon

[۳]. ر.ک به: هراکلید پونتیک (۱، ۱).

[۴]. این شرح و بسط از کلیتارک اقتباس شده است. کنت کورث (۴، ۷، ۱۶) نیز چنین توصیفی را می‌آورد. ـ این واحه به واسطه‌ی فراوانی رستنی‌ها (درختان خرما، درختان زیتون و...) همواره مسافران را تحت تأثیر قرار می‌داد و شگفت‌زده می‌کرد؛ ر.ک به:

W.Jeinnings - Bramley, A journey to siwah in september and october, 1896, The Geogr. Journ. 8 (1896), p. 599; G.steindorff, op.cit., p.103 - 105; A.Fakhry, op.cit., p.3

آب و هوای سیوا در زمستان بسیار مطبوع است ولی در تابستان، تب بیداد می‌کند. ر.ک به:

Steindorff, op.cit., p. 4/103

5. Danaos L'Egyptien

6. Nasamons

به وسیله‌ی دیواری سه لایه استحکام یافته است. نخستین حصار، قصر حاکمان پیشین را دربرمی‌گیرد؛ حصار دوم، حرمسرا، خانه‌های فرزندان، زنـان و پـدران و مادران، همچنین مقر گارد محافظ حـرمسرا را در بـرمی‌گیرد؛ هـمچنین در آن جـا حصار مقدس ایزد و چشمه‌ی مقدسی واقع است که در آن نذوراتی را که برای ایزد آورده می‌شد، تطهیر می‌کردند. سومین حصار قرارگاه‌های گارد شاهزاده و بنایی را که نگهباتان در آن کشیک می‌دادند، در برمی‌گرفت.

(۴) بیرون ارگ، در فاصله‌ای نزدیک، دومین معبد آمون واقع بود که تعداد زیادی از درختان بزرگ، سایه‌ی خود را بر آن می‌گستراندند.[۱] در نزدیکی این معبد، چشمه‌ای وجود داشت که به خاطر پدیده‌ای که از خود بروز مـی‌داد «چشـمه‌ی آفتاب» نامیده می‌شد.[۲] چیزی که مایه شگفتی بود این کـه، در واقـع، دمـای آب چشمه پیوسته بر اساس ساعات روز، تغییر می‌کرد.

(۵) در آغاز روز، از چشمه آبی ولرم جاری می‌شد. اما با پیش آمدن روز، به تدریج که ساعات از پی هم می‌آمدند، دمای آب چشمه به سردی می‌گرایید و در گرمای سوزان نیم روز، دمای آب به سردترین میزان خود می‌رسید! برعکس، بـه تدریج هنگام عصر، آب دیگر سرد نمی‌شد و از سر شب تا نیمه‌ی شب، دمای آب به گرمی می‌گرایید. در این هنگام، یعنی از باقی شب تا زمان فرا رسیدن روز که دمای آب به حالت اول برمی‌گشت از گرم شدن باز می‌ایستاد.

(۶) تندیس ایزد از زمرد و دیگر سنگ‌ها پوشیده شده بود. این تندیس به پرسش‌هایی که از او می‌شد، به روشی پاسخ می‌داد که کاملاً بدیع بود. در واقع، ۸۰

[۱]. سخن از معبد (d'Umm - Beida) است؛ ر.ک به:
G.Steindorff, op.cit., p.119; A.Fakhry, op.cit., pp. 97 - 120 et pl. XXI - XXIII

[۲]. «چشـمه آفـتاب» (مـنبع حـرارتـی Ain el Hamman) در نـزدیکی d'Umm Beida است؛ ر.ک بـه: (A.Fakhry, op.cit., pp. 12 - 63 - 85) در عهد باستان از شهرت زیادی برخوردار بوده است. ن.ک به متون گردآوری شده توسط:
Parthey, op.cit., pp. 150 - 152; Leclant, op.cit., p. 219, n.2; parke, op.cit., p. 199; G.Steindorff, op.cit., fig. 37, p. 49

لازم به ذکر است که دمای آب ثابت بوده است.

کاهن آن را، اطراف (حصار مقدس)، بر روی کشتی طلایی می‌بردند. آن‌ها ایزد را بر شانه‌های خویش حمل می‌کردند و بی‌هدف به جایی که ایزد با اشاره‌ی سر آن‌ها را به آن جا رهنمون می‌کرد، پیش می‌رفتند.

(۷) جمعیتی از دختران و زنان جوان آن‌ها را همراهی می‌کردند. در طول راه آوازهایی به افتخار آپولون می‌خواندند و با آواز نیاکان خویش، ایزد را ستایش می‌کردند.

۵۱. (۱) کاهنان، اسکندر را به درون معبد راهنمایی کردند. او در برابر ایزد سر در جیب گریبان فرو برد. در این زمان پیش‌گوی پیری به سویش آمد و گفت: «سلام، پسرم! و این سلام را همچون سلامی از جانب ایزد بپذیر.»

(۲) اسکندر رشته‌ی سخن را به دست گرفت و گفت: «بلی، من پیام غیبی تو را می‌پذیرم، پدرم. در آینده، مرا پسر تو خواهند خواند. اما آیا تو امپراتوری تمام زمین را به من می‌بخشی؟»[1] در این هنگام کاهن به سوی حصار مقدس پیش رفت و حاملان ایزد لرزه بر اندامشان افتاد. در این هنگام پیشگو به واسطه‌ی برخی نشانه‌های نیک، اعلام کرد که ایزد یقیناً آن چه را که خواسته است به وی می‌دهد. اسکندر دگربار رشته‌ی سخن را در دست گرفت. گفت: «ای، ایزد، باقی آن چه را که می‌جویم بر من آشکارساز: آیا تاکنون تمامی قاتلان پدرم را مجازات کرده‌ام یا هنوز کسانی پنهان مانده‌اند؟»[2]

(۳) پیشگو فریاد برآورد: «خاموش! هیچ کس نیست که بتواند علیه کسی که تو را آفریده است، توطئه‌ای کند! تمامی قاتلان فیلیپ به سزای عملشان رسیده‌اند. موفقیّت شادی‌آفرین اقدامات تو ثابت خواهد کرد که تو از ایزد زاده شده‌ای. در گذشته شکستی را پذیرا نشده‌ای؛ از این پس برای همیشه شکست‌ناپذیر خواهی شد!»

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۷، ۲۶)؛ ژوستن (۱۱، ۱۱)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۷، ۴) و (G.Posener, op.cit., pp.35 - 42). پاسنر متون زیادی را گردآوری کرده است که در آن‌ها خدایان به فرعون قدرتی وعده دادند که بر تمام زمین گسترده می‌شد. کالیستن به چنین چیزی اشاره نمی‌کند و بی‌گمان کلیتارک است که این پیش‌گویی را در دهان آمون گذارده است. آریستوبول که اسکندر را نیک می‌شناخت، خواست اسکندر در تصرف دنیا را به خود او نسبت داده است. (Fr.Gr.Hist.139 fr.56 = Strabon, 16, 1. 11)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۷، ۲۷)؛ ژوستن (۱۱، ۱۱)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۷، ۳ـ۴)

(۴) اسکندر خشنود از پیام غیبی که به وی داده شد، نذورات باشکوهی را وقف ایزد کرد[1] و به مصر بازگشت.

۵۲. (۱) چون تصمیم گرفته بود شهر بزرگی در مصر بنا کند، به کسانی که برای این منظور در آن جا گذارده بود دستور داد بنای مذکور را میان دریاچه و دریا بسازند.

(۲) همین که زمین، مساحی و براساس تمامی اصول هنری قطعه‌بندی شد، شاه به شهر نام اسکندریه داد که از نام خودش برگرفته شده بود. این شهر در جای بسیار مناسبی، نزدیک بندرفاروس[2] واقع شده و نقشه‌ی ماهرانه‌ی خیابان‌ها که کار شاه بود، موجب می‌شد جریان بادهای مدیترانه‌ای[3] از این شهر بگذرد. چون این بادها بر گستره‌ی پهناور دریا می‌وزیدند، هوای شهر را خنک می‌کردند؛ این چنین شاه اهالی اسکندریه را از آب و هوایی معتدل که منبع سلامتی بود، بهره‌مند کرد.[4]

(۳) او همچنین ساخت دیواری را که از اندازه و استحکام شگفت‌انگیزی برخوردار بود، پی‌ریزی کرد.[5] در واقع، این شهر که بین دریاچه‌ی بزرگ و دریایی واقع بود، تنها دارای ۲ راه ورودی زمینی باریک بود که محافظت از آن‌ها بسیار آسان می‌نمود. شکلی که وی به این شهر داد تقریباً شبیه شکل یک خلامید[6]

---

[۱]. درباره‌ی این نذورات؛ ر.ک به: کنت کورث (۴، ۷، ۲۷)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۷، ۴).

2. Port de Pharos

۳. (vents Étésiens)؛ بادهایی که متناوباً از شمال مدیترانه می‌وزد.

[۴]. درباره‌ی آب و هوای اسکندریه؛ ر.ک به: Fraser, op.cit., II, n.14

[۵]. درباره‌ی باروهای اسکندریه؛ ر.ک به:

Fraser, op.cit., I, p.11

ر.کاونای (R.Cavenaille) بر ارزش راهبردی شهر پای می‌فشارد: اسکندر با این خبر که آژیس در کرت دست به اقداماتی زده است، شاید می‌خواست با ساختن دژی قرینه‌ی پلوز (Péluse) در غرب دلتا، مانع استفاده‌ی یک دشمن احتمالی از لنگرگاه فاروس شود. هیچ چیز [مگر حکایات ساختگی آریان (۳، ۲، ۲)؛ کنت کورث (۴، ۸، ۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۲۶، ۶)] ثابت نمی‌کند که وی توسعه‌ی شهر را در آینده در سر داشته است.

۶. (Chlamyde)؛ ردایی یونانی که با سگکی بر دوش قرار می‌گرفت.

بود،[1] با خیابان بزرگی که تقریباً شهر را از میان قطع می‌کرد و به واسطه‌ی ابعاد و زیبایی‌اش، از عجایب به شمار می‌رفت. این خیابان از دروازه‌ای به دروازه‌ی دیگر، به درازای چهل استاد و پهنای یک پلتر، گسترده می‌شد و با خانه‌ها و معابدی با بناهای باشکوه تزیین شده بود.

(۴) اسکندر همچنین دستور داد قصری بنا کنند: این اثر بزرگ و چشم‌گیر هم، از عجایب است. پس از اسکندر، تقریباً تمامی شاهان مصر، تا عصر ما، بناهای باشکوهی بر این قصر افزودند.

(۵) خلاصه این‌که، شهر به دنبال آن، چنان وسعتی یافت که بسیاری آن را نخستین شهر دنیا می‌شمارند. در واقع، به واسطه‌ی زیبایی، وسعت، فراوانی درآمدهای عمومی و بهره‌مندی از هر آن چه که به لذات زندگی مربوط است، سرآمد دیگر شهرهاست.

(۶) جمعیت این شهر نیز از جمعیت دیگر شهرها، بسیار بیشتر است. در دوره‌ای که ما به مصر سفر کردیم آن‌هایی که متصدی ثبت جمعیت بودند، بیان کردند که تعداد مردم آزاد بالغ بر ۳۰۰ هزار تن می‌شود و شاه از مصر درآمدی بیش از ۶ هزار تالان می‌ستاند.[2]

(۷) این‌چنین اسکندرشاه پس از آن که ساخت اسکندریه را به برخی از

---

[۱]. درباره‌ی خلامید مقدونی؛ ر.ک به:

Pline N.H.5, 62 et L'étude de cl.Préaux, Alexandrie et la chlamyde, chronique d'Égypte 43 (1968), pp. 176 - 187

[۲]. این ارقام مشکلاتی را پیش روی مورخان قرار داده است. پرو این جمله را مبهم می‌پندارد، ر.ک به:

Cl.Préaux, L'économie royal des Lagides (1939), p. 425

همچنین ر.ک به:

Fraser, op.cit., I, pp.90 - 91 et II, n.358

دیودور تنها می‌گوید که هنگام اقامتش در اسکندریه (در زمان پادشاهی Ptolémée Aulète)، الف: شهر دارای ۳۰۰ هزار مرد آزاد بود (این امر بدان معنی نیست که شهر دارای ۳۰۰ هزار شهروند بوده است.)
ب: درآمد مصر بالغ بر ۶ هزار تالان می‌شد. بی‌گمان این رقم بسیار کم‌تر از رقمی است که استرابون (۱۷، ۱، ۱۳) از زبان سیسرون نقل می‌کند (۱۲۵۰۰ تالان)؛ اما اوضاع، ناگهان در زمان پادشاهی پتولمه اولت متزلزل شده و عموم که با رومیان سرعناد دارند، اشتیاق چندانی برای پر کردن خزانه‌های دوستان گابینیوس (Gabinius)، که دیودور احتمالاً این اطلاعات را از او گرفته است، از خود نشان نمی‌دهند.

دوستانش واگذار کرد، تمامی امور مصر را سر و سامان داده، با سپاهش به سوریه بازگشت.[۱]

۵۳. (۱) زمانی که داریوش از آمدنش آگاه شد، جمع‌آوری نیروها را از تمام ایالات، که سپاهش را تشکیل می‌داد، همچنین تمامی تدارکات جنگ را به پایان رسانده بود.[۲] در مقایسه با مدل‌های قبلی، درازای شمشیرهای دو دم و زوبین‌ها را افزایش داد زیرا گمان می‌کرد که اسکندر به کمک این جنگ‌افزارها توانست در نبرد کیلیکیه پیروزی را از آن خود کند.[۳] همچنین، دویست ارابه‌ی داس‌دار ساخت و به گونه‌ای آن‌ها را طراحی کرد که موجب حیرت دشمن شده، هراس در دلش افکند.

(۲) در واقع، تیغ‌های بلند به طول سه وجب بر هر یک از این ارابه‌ها، به موازات هر یک از دو اسب یراق شده، می‌درخشیدند. آن‌ها به یوغ، میخ شده بودند و تیزی‌شان به سمت جلوی گاری معطوف شده بود. گذشته از این، دو تیغ دیگر که بر روی گُوِه‌ها تعبیه شده بود در محور چرخ جای گرفته بودند. همچون تیغ‌های نخستین، تیزی‌شان به سمت جلو بود، اما بلندتر و پهن‌تر بودند. از دیگر سوی، داس‌هایی در انتهایشان نصب شده بود.

(۳) داریوش پس از آن که سپاه را به جنگ‌افزارهای چشم‌گیر مجهز کرده، سرداران شجاعی را پیشاپیش آن‌ها قرار داد، بابل را با حدود هشتصدهزار پیاده‌نظام و دست کم ۲۰۰ هزار سواره‌نظام ترک گفت. در طی راه‌پیمایی، دجله[۴] در سمت راست و فرات[۵] در سمت چپش واقع بود[۶]؛ این چنین، وی از میان دشت حاصل‌خیزی عبور می‌کرد که می‌توانست علیق حیوانات باری را به فراوانی و آذوقه‌ی انبوه سربازانش را، به میزان کافی، تأمین کند.

[۱]. ر.ک به: آریان (۴، ۵، ۲ ـ ۷)؛ کنت کورث (۴، ۸، ۴ ـ ۵)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۹، ۲)؛ آریان (۳، ۸، ۳ ـ ۶)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۹، ۳)

4. Tigre 5. Euphrate

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۹، ۶).

(۴) در واقع، داریوش می‌خواست سپاهش را در نزدیکی نینوا[1] برای جنگ بگستراند، زیرا جلگه‌هایی که این شهر را احاطه می‌کرد، فضای آزاد وسیعی پیش رویش قرار می‌داد که به ویژه، برای چنین سپاه بزرگی که تحت فرماندهی‌اش گرد آمده بودند، مناسب می‌نمود. او اردویش را در نزدیکی دهکده‌ای به نام اربل[2] برپا کرد[3]. وی در آن جا سپاه را هر روز برای جنگ می‌آراست و با استقرار و انجام رزمایش مداوم یگان‌ها، آن‌ها را به اطاعتی سریع عادت می‌داد.[4] در واقع، او عمیقاً نگران بود: آیا تجمع مردمانی که به یک زبان سخن نمی‌گفتند، در حین نبرد نوعی آشفتگی برنمی‌انگیخت؟

۵۴. (۱) داریوش پیش از این نمایندگانی را نزد اسکندر فرستاده بود تا به راه‌حلی مسالمت‌آمیز دست یابند: وی منطقه‌ی این سوی هالیس را به اسکندر واگذار می‌کرد و وعده داد ۲۰ هزار تالان نقره‌ی ضرب شده به او دهد.

(۲) چون نتوانست موافقت اسکندر را جلب کند، نمایندگان جدیدی به سویش فرستاد: وی اسکندر را از این که با مادرش، همچنین دیگر اسرای جنگی به خوبی رفتار کرده است، ستود و از وی خواست با پذیرش سرزمین این سوی فرات، سی هزار تالان و یکی از دخترانش به همسری، دوست شاه گردد. خلاصه، همین که دامادش شود، با قرار گرفتن در ردیف پسرشاه، در حکومت بر سراسر امپراتوری،

1. Ninive

۲. (Arbèles)؛ یا اربیل؛ شهری بزرگ در جلگه‌های نینوای قدیم که بر اساس نظر دیودور و تعداد دیگری از مورخان باستان، آخرین جنگ داریوش سوم و اسکندر مقدونی در آن‌جا روی داد، ولی پلوتارک (اسکندر، ۵۷) نبرد آخر را در گوگمل می‌داند، چنان که می‌نویسد: «اما آخرین نبرد بزرگ بین داریوش و اسکندر، برخلاف نظر بیشتر مورخین، در «اربل» اتفاق نیفتاد، بلکه در گوگمل روی داد. این اسم به زبان پارسی به معنی «خانه‌ی شتر» است.»

[۳]. کنت کورث، واضح‌تر از دیودور، مسیر داریوش را ترسیم و تشریح می‌کند. دیودور روایت این نکته را فراموش می‌کند که داریوش برای رسیدن به اربل (اربیل <Erbil> که به خاطر پرستشگاه ایشتار، ایزد بانوی جنگ، معروف بود.) دجله را (در ۵ روز) و آنگاه لیکوس (زاب کوچک) را نیز در پنج روز پشت سر گذارد. آریان (۳، ۸، ۷) اشاره می‌کند که اردوگاه داریوش در ۶۰۰ استادی (حدود ۳۵ کیلومتری) شهر واقع بود.

[۴]. دیگر منابع موجود تنها اشاره می‌کنند که داریوش میدان جنگ را هموار ساخت تا حرکت ارابه‌ها و سواره‌نظام را تسهیل کند.

شریکش خواهد شد.[1]

(۳) اسکندر تمامی دوستانش را برای مشورت نزد خویش جمع کرد و پیشنهادی را که به او شده بود، با آن‌ها در میان گذارد و از هر یک خواست نظرش را به صراحت بازگوید.

(۴) با توجه به این‌که بررسی این مسئله از اهمیت خطیری برخوردار بود و به همین دلیل هیچ‌کس جرأت نکرد نظری ارائه دهد؛ پارمنیون به عنوان نخستین فرد گفت: «من، اگر اسکندر بودم، آن‌چه را که به من داده می‌شد، می‌پذیرفتم و پیمانی منعقد می‌کردم.»

(۵) اسکندر رشته‌ی سخن را در دست گرفت و گفت: «و من هم می‌پذیرفتم، اگر پارمنیون بودم!»[2] خلاصه آن که سخنان متکبرانه‌ی دیگری ایراد کرد و پیشنهادات پارسیان را برای خویش، ننگین شمرد و آن‌ها را رد کرد؛ زیرا می‌توانست بیش از پیشکش‌هایی که به وی تقدیم می‌شد، افتخار بیافریند. وی به نمایندگان این چنین پاسخ داد: «اگر دو آفتاب وجود می‌داشت، دنیا نمی‌توانست نظم و هماهنگی زیبای خویش را حفظ کند و اگر در زمین مسکون دو پادشاه حاکمیت مطلق را اعمال کنند، زمین نخواهد توانست مدت زیادی بدون آشوب و فتنه باقی بماند.»

(۶) به همین دلیل به آن‌ها دستور داد به داریوش بگویند که «اگر مقام نخست را می‌خواهد، باید برای پادشاهی جهان با وی بجنگد. برعکس اگر به افتخار وقعی نمی‌نهد و مزیت‌ها و لذاتی را که آسایش زندگی به دست می‌دهد، مرجح می‌دارد؛ تنها می‌باید شخصاً از دستورات اسکندر پیروی کرده، بر دیگران پادشاهی کند. اما

---

[۱]. شرح این رویداد تنها نزد دیودور دیده می‌شود. آیا چنین چیزی صحت دارد؟ در مجموع داریوش نوعی Dyarchie را پیشنهاد می‌کرد که مانع از دست رفتن وجهه و اعتبارش می‌شد و به دو شیوه محقق می‌گشت: الف) با حفظ ظاهری وحدت امپراتوری و در نتیجه برتری خویش. ب) می‌توانست در سلسله مراتب شاهی، به اسکندر همان رتبه و مقامی را دهد که خشایارشا در پایان پادشاهی داریوش اول از آن برخوردار بود. اما این پیشنهادات با واقعیت هیچ هم‌خوانی ندارند و این مسئله توافق نامه‌ی مربوط به آن چه است که ما از امپراتوری روبه پایان هخامنشی می‌دانیم.

[۲]. آریان، کنت کورث و پلوتارک، جملگی به این بحث اشاره و آن را بازگو کرده‌اند، اما ژوستن از آن سخنی به میان نمی‌آورد.

حاکمیت را از سخاوت اسکندر بگیرد.»[۱]

(۷) وی پس از آنکه به جلسه‌ی مجمع پایان داد، با سپاهش به سوی اردوی دشمن پیش رفت. در این گیرودار همسر داریوش مرد و اسکندر مراسم خاک‌سپاری باشکوهی برایش برگزار کرد.

۵۵. (۱) داریوش وقتی این پاسخ را شنید، از امید دست‌یابی به توافق سیاسی دست شست. از این روی، برای آنکه سپاه را به اطاعتی سریع در پیکارها عادت دهد، هر روز آن را برای نبرد می‌آراست. از دیگر سوی، یکی از دوستانش، مازایوس[۲]، را با سربازانی زبده فرستاد تا از معبر رودخانه پاسداری کرده، گدار را پیش از اسکندر به اشغال خویش درآورند؛ هم زمان، سپاهیان دیگری گسیل داشت تا سرزمینی را که دشمن می‌بایست به ناچار از آن بگذرد با آتش ویران کنند.[۳] در واقع، بر آن بود از جریان رود به مثابه‌ی پناهگاهی در برابر یورش مقدونیان بهره گیرد.[۴]

(۲) اما مازایوس که می‌دید رود، به واسطه‌ی ژرفا و شدت جریانش، غیرقابل عبور است، از پاسداری آن غفلت ورزید و به یاری آن‌هایی رفت که سرزمین را با

---

[۱]. این پاسخ با توجه به تشکیلات امپراتوری هخامنشی داده شده است. همچنان که پادشاهان آشور خود را شاه شاهان (šar šarräni) می‌نامیدند، فرمانروایان پارسی نیز در کتیبه‌هایشان خود را خشایثیی خشایثینام (شاه شاهان) می‌نامیدند و در امپراتوری پهناورشان شمار زیادی حکمرانان دست‌نشانده‌ی مذهبی یا غیرمذهبی نهاده بودند. برای اطلاع بیشتر؛ ن.ک به:

J.G.Griffiths, Remarks on the history of a title, classe. phil. 48 (1953), pp. 145 - 154; F.Vallat, Deux nouvelles (chartes de fondation), syria 48 (1971), pp. 53 - 59.

ـ ف.والا (F.Vallat) عناوین عیلامی و اکدی داریوش اول را شرح داده است. از این روی، اسکندر پاسخ تند و در عین حال بجایی به داریوش داده است.

۲. (Mazaios)؛ در ترجمه‌ی هوفر، مازه (Mazée) آمده است.

[۳]. مقصود شمال میان رودان است، ر.ک به: کنت کورث (۴، ۹، ۱۴؛ ۴، ۱۰، ۱۱ ـ ۱۳؛ ۴، ۱۳، ۲۳؛ ۴، ۱۴، ۲). هم‌چنین ن.ک به: پولی‌ین (۴، ۹، ۱۸). تاکتیک نظامی زمین سوخته توسط اردشیر دوم در مقابل سپاهیان کوروش جوان به کار گرفته شده بود. (ر.ک به: گزنفون، آناباسیس، ۱، ۶، ۱). تیسافرن نیز مزایای این تاکتیک جنگی را برای کلئارک شرح داده بود (ر.ک به: گزنفون، آناباسیس، ۲، ۵، ۱۹). هم‌چنین ر.ک به:

E.Marsden, The campaign of Gaugamela (1964), pp. 12-17

[۴]. مقصود رود دجله است. ر.ک به: آریان (۳، ۷، ۴)

آتش ویران می‌کردند. پس از آن که بخش وسیعی از سرزمین را ویران کرد اندیشید که فقدان آذوقه، آن را برای دشمن غیرقابل عبور کرده است.

(۳) اما وقتی اسکندر برای عبور از دجله پیش آمد، اهالی منطقه جای‌گدار را به وی نشان دادند. او سپاهش را به دشواری و حتی در شرایطی کاملاً بحرانی از رود گذراند.[۱]

(۴) در واقع، برای عبور از گدار، آب تا سینه بود و سرعت جریان آب موجب می‌شد بسیاری از سربازان وقتی از رود می‌گذشتند دست‌پاچه شده، تعادل خود را از دست دهند. جریان آب بسیاری از سربازان را از مسیرشان خارج می‌کرد و بر سپرهایشان فرومی‌ریخت و آن‌ها را به سوی بدترین خطرات می‌کشاند.

(۵) اما اسکندر برای مقابله با شدت جریان آب چاره‌ای اندیشید: وی به تمام سربازان دستور داد دست یکدیگر را محکم گرفته با فشار آوردن بر یکدیگر، سدی تشکیل دهند.

(۶) مقدونیان، به زحمت، از این معبر مهلک، صحیح و سالم گذشتند و اسکندر به مدت یک روز به سپاه استراحت داد.[۲] فردای آن روز، سپاه را برای نبرد آراست و به سوی دشمن پیش‌روی کرد. پس از رسیدن به نزدیکی پارسیان، اردویش را برپا کرد.[۳]

۵۶. (۱) اسکندر با در نظر گرفتن تعداد زیاد سپاهیان پارسی و اهمیت جنگ قریب‌الوقوع، همچنین باملاحظه‌ی این که زمان تصمیم نهایی فرارسیده است، تمام شب را بیدارماند: وی نگران فردا بود.[۴] نزدیک صبح به چنان خواب عمیقی فرو رفت که وقتی روز شد دیگر کسی نمی‌توانست او را بیدار کند.

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۹، ۱۶ـ۲۱) که روایتش به روایت دیودور نزدیک است. آریان (۳، ۷، ۵) با توضیحی مختصر از آن می‌گذرد.

[۲]. ر.ک به: آریان (۳، ۷، ۶). بر پایه‌ی نظر کنت کورث، به سپاهش دو روز استراحت داد (۴، ۱۰، ۱).

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۳، ۲۴)؛ آریان (۳، ۹، ۴)

[۴]. رویدادی معروف (ر.ک به: کنت کورث، ۴، ۱۳، ۱۵؛ پلوتارک، اسکندر، ۳۱، ۴ـ۳۲، ۲؛ ژوستن، ۱۱، ۱۳) اما واقعیت تاریخی آن تردیدآمیز می‌نماید؛ ن.ک به: ملاحظاتی که آریان در نقل این رویداد کرده است (۳، ۱۰، ۱).

(۲) دوستانش ابتدا این اتفاق را با شادی می‌نگریستند، زیرا فکر می‌کردند شاه پس از این استراحت طولانی، برای رویارویی در بهترین شرایط آمادگی خواهد بود؛ اما چون زمان سپری شد و شاه از خواب برنخاست پارمنیون ـ قدیمی‌ترین دوستش ـ خود مسؤولیت ابلاغ فرمان را به سپاه برعهده گرفت و آن را برای نبرد کاملاً آماده کرد.

(۳) اما چون اسکندر هنوز از خواب برنخاسته بود، دوستانش به وی نزدیک شدند و به زحمت او را از خواب بیدار کردند. چون جملگی شگفت‌زده بودند و می‌خواستند از آن چه که برای شاه روی داده است، آگاه شوند، اسکندر اظهار کرد که داریوش با تمرکز سپاهیانش در یک مکان، وی را از نگرانی بیرون آورده است.

(۴) در واقع، تنها در یک روز، سرنوشت همه چیز رقم خواهد خورد و پایان مرارت‌ها و گزندهایی که به مدت طولانی برتافته‌اند فرارسیده است! اسکندر، با وجود این، با ایراد سخن‌رانی به مقتضای شرایط، سردارانش را ترغیب و آن‌ها را برای رویارویی با خطر دل استوار کرد؛[1] آن‌گاه سپاهش را برای جنگ به سوی بربرها روانه کرد. پیشاپیش فالانژ، یگان‌های سواره‌نظام را آراسته بود.

۵۷. (۱) باری، اسکندر، یگان شاهی را در جناح راست آراست که فرماندهی آن را کلیتوس، ملقب به «سیاه»[2]، بر عهده داشت.[3] آنگاه باقی یارانش

---

[۱]. آریان (۳، ۹، ۵ ـ ۸) نیز به سخنرانی آتشین اسکندر برای سردارانش اشاره می‌کند. پلوتارک (اسکندر، ۳۳، ۱ ـ ۲) از قول کالیستن به خطابه‌ای (غیرواقعی؟) اشاره می‌کند که برای تسالیان و یونانیان ایراد شده بود.

2. Clitos, surnommé «Le Noir»

[۳]. درباره‌ی ویژگی‌های روایت دیودور (ایجاز، بسط عبارات کلیشه‌ای، فراوانی عناصر شگفت‌انگیز» ن.ک به:

F.Hackmann, Die schlacht bei Gaugamela (1902), pp. 57 - 62

ـ درباره‌ی آرایش جنگی اسکندر؛ ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۳، ۲۶ ـ ۳۰)؛ آریان (۳، ۱۱، ۸ ـ ۱۲، ۵). دیودور گویی آرایش جنگی اسکندر را به صورت دو خط موازی تصور کرده است. مارسدن (Marsden) بررسی مبسوطی در این باره کرده و آرایش جنگی اسکندر را به شیوه‌های گوناگون بازسازی کرده و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است.

قرار داشتند که فیلوتاس[1]، پسر پارمنیون، بر آن‌ها فرمان می‌راند. پس از آن، هفت یگان دیگر سواره‌نظام که زیر فرمان همین سردار آراسته شده بودند، به دنبال هم می‌آمدند.

(۲) پشت سر ایشان یگان پیاده‌نظام «سپر نقره‌ای‌ها» قرار داشت که به واسطه‌ی برق جنگ‌افزارها و شجاعت نفرات، متمایز بودند.[2] فرماندهی آن‌ها را نیکانور[3]، پسر پارمنیون عهده‌دار بود. در کنارشان، اسکندر دسته‌ی موسوم به الی‌میوتید[4] را آراست که در پیشاپیش آن، کویی‌نوس[5] قرار داشت؛ به دنبال آن، نیرویی را که توسط اورستی‌ها[6] و لن‌سستی‌ها[7] تدارک دیده شده بود، آراست که فرماندهی آن را پردیکاس[8] برعهده داشت. مله‌آگر[9] فرماندهی یگانی را که پشت سر آن می‌آمد و پولی‌پرخون[10]، فرماندهی نیروی بعد آن را عهده‌دار بودند: استمفانی‌ها[11] ـ که این چنین نامیده می‌شدند ـ تحت فرمانش آراسته شده بودند.

(۳) فیلیپ، پسر بالاکروس[12]، فرماندهی یگان بعدی را عهده‌دار بود و کراتر[13]، پیشاپیش یگانی که بعد از این یگان می‌آمد، قرار داشت.[14] سواره‌نظام پلوپونز و آخایی که در لشکرکشی شرکت جسته بودند، همچنین فتیوتی‌ها، مالی‌ها،

1. Philotas

[۲]. سخن از سه هزار هیپاس پیست در میان است. این یگان پیاده‌نظام را فیلیپ دوم پدید آورده بود. ر.ک به: R.D.Milne, Philip II and the Hypaspists, Historia 16 (1967), pp. 509 - 512

3. Nicanor

4. Élimiotide

5. Coïnos

6. Orestiens

7. Lyncestes

8. Perdiccas

9. Méléagre

10. Polyperchôn

11. Stymphéens

12. Balacros

13. Cratère

[۱۴]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۳، ۲۸ ـ ۲۹)؛ آریان (۳، ۱۱، ۹ـ۱۰)

لوکری‌ها و فوسیدیان، نفرات یگانی را تشکیل می‌دادند که پشت سر سواره‌نظامی که ذکر آن‌ها در بالا رفت، می‌آمدند: اری‌ژیوس میتیلنی [1] در رأس آن‌ها بود.

(۴) تسالیان پشت سر آن‌ها صف‌آرایی کرده بودند. فیلیپ فرمانده آن‌ها بود و به واسطه‌ی شجاعت و فضایل جنگی یگان‌هایشان، سرآمد دیگر یگان‌ها بودند. به دنبال اینان، اسکندر، کمان داران کرتی و مزدوران آخایی [2] را آراست.

(۵) از دیگر سوی، او در هر جناح، آرایش گونیایی شکلی اتخاذ کرد تا دشمن نتواند در سایه‌ی تعداد زیاد سربازانش، سپاه کوچک مقدونی را در میان گیرد. [3]

(۶) شاه برای آن که حمله‌ی ارابه‌های داس‌دار را برتابد و آن‌ها را شکست دهد به پیاده‌نظام فالانژ توصیه کرد، همین که ارابه‌ها نزدیک شدند، ستون‌ها را فشرده و سپرهایشان را بر نیزه‌هایشان زنند: اسب‌ها از صدا خواهند ترسید و ارابه‌ها بازخواهند گشت. اگر برخی راهشان را ادامه دادند، در ستون‌ها، راه‌هایی گشوده شود تا از میان آن عبور کنند، بی‌آن که خطری متوجه مقدونیان شود. [4] شاه، خود، فرماندهی جناح راست را برعهده گرفت و آرایش موربی اتخاذ کرد: او تصمیم گرفته بود شخصاً بانی پیروزی در حین نبرد شود. [5]

۵۸. (۱) داریوش، به نوبه‌ی خویش، آرایش جنگی‌اش را براساس تعداد نفرات هر قوم پی‌ریزی کرد. خویشتن، در برابر اسکندر قرارگرفت و به سوی دشمن راهی شد. وقتی دو سپاه به هم نزدیک شدند، شیپورچیان در هر دو اردو شیپور جنگ را نواختند و مردان با نعره‌های بلند به سوی یکدیگر شتافتند.

(۲) در ابتدا، مقدونیان، با مشاهده‌ی ارابه‌های داس‌دار که چهار نعل پیش

---

1. Érigyios de Mitylène

[۲]. دیودور تنها مورخی است که از مزدوران آخایی نام می‌برد.

[۳]. ن.ک به:

G.T.Griffith, Alexander's generalship at Gaugamela, Journ. of Hell. stud. 67 (1947), p. 77 et n.3

[۴]. اسکندر از شگرد و ترفند ده هزار تن در کوناکسا ـ که گزنفون آن را شرح داده و آریان (۲، ۷، ۸) نیز که آناباز را خوانده بود آن را بازمی‌گوید ـ الهام گرفت. ن.ک به: کنت کورث (۴، ۱۴، ۳۳ ـ ۳۴)؛ آریان (۳، ۱۳، ۵-۶)

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۵، ۱)؛ آریان (۳، ۱۳، ۱)

می‌تاختند دچار بهت و وحشت شدند.[1] چون مازایوس، که بر سواره‌نظام فرمان می‌راند، برای حمایت از ارابه‌های داس‌دار، با یگان‌های بهم فشرده یورش آورد، این چنین حمله‌ی ارابه‌ها را هراس انگیزتر گرداند![2]

(۳) اما فالانژ، مطابق دستورات شاه، ستون‌هایش را فشرده کرده[3]، همگی سپرهایشان را بر نیزه‌هایشان زدند: هیاهوی عظیمی برخاست.

(۴) اسب‌ها ترسیدند و بیشتر ارابه‌ها نیم چرخی زده، با جهشی مقاومت‌ناپذیر، به عقب برگشتند. ارابه‌های دیگر بر سر فالانژ ریختند. اما مقدونیان ستون‌هایشان را گشوده، راه‌های عریضی باز کردند که ارابه‌ها به سوی آن راه‌ها هجوم بردند. برخی بر اثر ضربت زوبین، سوراخ سوراخ شدند؛ برخی دیگر این راه‌ها را تا انتها طی کردند؛ شمار اندکی بر اثر نیروی جهش‌شان، به حرکت درآمده، به گونه‌ای مؤثر تیغ‌های آهنی خویش را به کار گرفته و بسیاری را، به شیوه‌های گوناگون، از دم تیغ گذراندند.

(۵) در واقع، این جنگ‌افزارها که برای کشتار ساخته شده بودند چنان بران و محکم بودند که بازوی بسیاری از سربازان را با سپر بریده و گردن برخی دیگر را از تن جدا کردند: سر بر زمین می‌افتاد حال آن که چشم‌ها هنوز می‌نگریستند و چهره، حالتش را حفظ می‌کرد! همچنین این ارابه‌ها با شکافتن پهلوی برخی ـ که جراحات آن به مراکز حیاتی می‌رسید ـ آن‌ها را در دم می‌کشت.

۵۹. (۱) وقتی دو سپاه به نزدیکی یکدیگر رسیدند، کمان‌ها و فلاخن‌ها را به کار گرفتند و زوبین‌ها را به سوی یکدیگر پرتاب کردند. آنگاه، همین که این مهمات تمام شد، جنگجویان به نبرد پرداختند.

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۳، ۵ـ۶)؛ کنت کورث (۴، ۱۵، ۳ـ۴؛ ۱۴ـ۱۷)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۵، ۵). گویی دیودور دو رزمایش مکمل هم را که کنت کورث روایت کرده، درهم آمیخته است: الف) یورش سواره‌نظام تحت فرمان مازایوس که به سوی اردوگاه مقدونیان تاخت آورده بود. ب) حمله‌ی جانبی سواره‌نظام بسوس که در روایت دیودور هیچ نقشی بازی نمی‌کند. نظیر چنین اشتباهی در بند ۶۰ نیز وجود دارد.

[۳]. درباره‌ی فالانژ به هم فشرده‌ی مقدونی، ن.ک به:
W.K.Prichett, Ancient Greek military practices (1971), pp. 151 - 154

(۲) سواره‌نظام نخستین گروهی بود که نبرد را آغاز کردند. اگر مقدونیان در جناح راست (سپاه اسکندر) می‌جنگیدند؛ داریوش که بر جناح چپ (پارس) فرمان می‌راند، هم‌رزمانش، یگان سواره‌نظام خویشان پادشاه بودند[۱] که به خاطر شجاعت و وفاداری‌شان برگزیده شده بودند.

آن‌ها ده هزار تن بودند که تنها در یک یگان گرد آمده بودند.

(۳) چون شاه بزرگ را به عنوان ناظر شجاعت‌شان پیش روی داشتند، با طیب خاطر، خود را آماج بارانی از پرتابه‌ها می‌کردند که به سوی شاه نشانه می‌رفت. ملوفورها[۲] نیز در بین آن‌ها دیده می‌شدند؛[۳] تعداد آن‌ها زیاد بود و به خاطر شجاعتی که از خود نشان می‌دادند بیش از دیگران به چشم می‌آمدند. علاوه بر این، ماردها[۴] و کاسی‌ها[۵] نیز حضور داشتند که توان جسمانی و شجاعت بی‌نظیرشان تحسین برانگیز بود.[۶]

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۱، ۵).

[۲]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۱، ۵؛ ۳، ۱۳، ۱). هراکلید قومسی توضیح می‌دهد که هزار ملوفور مشتمل بر چه کسانی بوده‌اند: زبدگانی از ۱۰ هزار جاویدان گارد شاهنشاهی که جملگی پارسی بودند و با سیب طلایی که انتهای نیزه‌شان را مزین می‌ساخت شناخته می‌شدند.

۳. توضیح مترجم فرانسوی درباره‌ی ده هزار جاودانان پارسی این گونه قابل تکمیل است: جاودانان، سپاه آماده باش شاهنشاه ایران را تشکیل می‌دادند و از این روی جاودان نامیده می‌شدند که با مردن یا کشته شدن یکی، بی‌درنگ فرد دیگری به جای او قرار می‌گرفت و به این ترتیب تعداد این افراد همواره ده هزار نفر بوده است. جاودانان لباس بلند چین‌دار هخامنشی بر تن، کفش ایرانی سه بندی بر پا و نواری پیچیده بر گرد سر داشتند و همگی از میان پارس‌ها انتخاب می‌شدند. نیزه‌ی دست آن‌ها، در قسمت پایین به یک انار کوچک ختم می‌شد و از همین روی یونانیان آن را «سیب‌بر» نامیده‌اند. این گارد ۱۰۰۰۰ نفری از ده گروه هزار نفری تشکیل می‌شد. انار سرنیزه‌ی فرمانده‌ی هر گروه که «هزارپت» نامیده می‌شد، زرین و انار دیگران سیمین بود. فرمانده‌ی نیزه‌داران «انار طلایی» نیز دارای همین عنوان هزارپت بود. این هزارپت ظاهراً فرمانده‌ی همه‌ی نیروهای ایرانی نیز محسوب می‌شد. برای اطلاع بیشتر ر.ک به: هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ترجمه‌ی پرویز رجبی، نشر کارنگ، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷، صص ۲۹۷ ـ ۳۰۹.

۴. (Mardes)؛ مردمان ساکن در بخش جنوبی دریای مازندران.

۵. (Kassites)؛ نام این مردمان به صورت کاسیت، کوسی، کوسئان، کاسو، کشو، کوشیان و کیسی نیز ضبط شده است.

[۶]. درباره‌ی ماردها؛ ر.ک به: (infra, chap. LXXVI). از کوسئان‌ها (Cosséens)، کنت کورث (۴، ۱۲، ۱۰) نیز یاد کرده است، اما آریان از آن‌ها سخنی به میان نمی‌آورد. این کوه‌نشینان زاگروس (Zagros) که با نام

←

(۴) همچنین در کنارشان، خاندان پادشاه و شجاع‌ترین هندیان پیکار می‌کردند.[1] باری، تمامی این یگان‌ها با نعره‌های بلند بر سر دشمن ریخته، با تمام وجود می‌جنگیدند و مقدونیان را که از حیث شمار کمتر بودند، از پای درمی‌آوردند.

(۵) در جناح راست (پارس)، مازایوس به همراهی بهترین سواره‌نظام می‌جنگید و در همان نخستین یورش، تلفات محسوسی را بر رقبایش وارد کرد. از دیگر سوی، ۲ هزار کادوسی و هزار سواره‌نظام زبده‌ی سکایی را فرستاد و به آن‌ها دستور داد دشمن را دور زده تا اردوگاه مقدونی پیش‌روی کنند و بارو بنه را تصاحب نمایند.[2]

(۶) سواره‌نظام، بی‌درنگ، این دستور را اجرا کرد و به ناگاه بر اردوگاه مقدونیان یورش آورد. تعدادی از اسرای جنگی، پس از آن که جنگ‌افزارهایی تصاحب کردند، سکاها را یاری کرده و بارو بنه را غارت کردند. با این غافل‌گیری، فریاد و غوغا در سراسر اردو طنین‌انداز شد.

(۷) اسرای جنگی به پیشواز بربرها می‌رفتند. تنها، مادر داریوش، سی‌سی‌گامبریس، بی‌آن که به سر و صداهای اسرا وقعی نهد، آرام سر جایش باقی ماند و دلیل این فرزانگی این بود که وی به این تغییر شگفت‌انگیز تقدیر اعتماد کرد و نمی‌خواست قدرشناسی‌اش را نسبت به اسکندر زیر پا نهد.

(۸) عاقبت وقتی سکاها، بخش اعظم بارو بنه‌ها را غارت کردند، سوار بر اسب‌های خویش دور شدند و در بازگشت، موفقیت خویش را به مازایوس خبر

←

کیسی‌ها نیز شناخته شده‌اند (ر.ک: دیودور، ۱۱، ۷، ۲؛ پولیب، ۵، ۷۹، ۵) از اخلاف کاسیت‌ها (کاسو در متون اکدی) هستند که حدود اواسط هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، بابل را فتح کردند. برای اطلاع بیشتر ن.ک به:

E.Herzfeld, The Persian Empire (1968), p. 186

[۱]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۱، ۵؛ ۳، ۱۳، ۱)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۵، ۵ ـ ۱۸) که روایتش به روایت دیودور نزدیک است. روایت آریان (۳، ۱۴، ۴ ـ ۶) متفاوت می‌باشد. هم چنین ن.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۳۲، ۳). مورخان امروزی نمی‌توانند تصویر منسجمی از این رویداد به دست دهند. درباره‌ی کادوسیان؛ ر.ک به: Supra, chap. VI, 1

دادند. از سوی دیگر، بخشی از سواره‌نظام که اطراف داریوش حلقه زده بودند، به لطف شمارشان، مقدونیانی راکه در برابرشان ایستادگی می‌کردند، شکست دادند و آنها را وادار به فرار کردند.[1]

۶۰. (۱) این چنین پارسیان دومین پیروزی را نیز به چنگ آوردند. اسکندر که می‌خواست شخصاً شکست سپاهیانش را جبران کند با یگان شاهی و باقی سواره‌نظام زبده، به سوی داریوش تاخت آورد.[2]

(۲) پادشاه پارسیان حمله‌ی دشمن را برتافت: شخصاً سوار بر گردونه‌اش می‌جنگید و زوبین‌هایش را به سوی مهاجمین پرتاب می‌کرد، حال آن که پارسیان بسیاری در کنارش می‌جنگیدند. وقتی دو شاه به رویارویی هم شتافتند، اسکندر زوبینش را به سوی داریوش پرتاب کرد که خطا رفت، اما به گردونه‌ران که پهلوی پادشاه قرار داشت، اصابت کرد و او را نقش بر زمین کرد.

(۳) اطرافیان داریوش فریادی برآوردند، آن‌هایی که دورتر بودند، پنداشتند شخص شاه بزرگ هلاک شده و پا به فرار گذاردند. آن‌هایی که پشت سرشان قرار داشتند، نیز چنین کردند؛ به طوری که آرایش قدرتمندی که اطراف داریوش، تشکیل شده بود به تدریج از هم گسست. وقتی جناح دیگرش، این چنین میدان را خالی کرد، شاه بزرگ هم دچار وحشت شد و راه فرار را پیش گرفت.[3]

(۴) بدین‌سان آن‌ها گریختند و گرد و غباری که از سواره‌نظام برخاسته بود، به هوا بلند شد؛ در این حال اسکندر و یارانش آن‌ها را تعقیب کردند، بی‌آن که بتوانند مسیری راکه داریوش از آن راه فرار کرده بود، به خاطر ازدحام جمعیت و گرد و غبار انبوه، با چشم تعقیب کنند. تنها ناله‌های مردانی که به خاک می‌افتادند، صدای پای اسب‌های سواره‌نظام و ترق ترق بی‌وقفه‌ی شلاق‌ها به گوش می‌رسید.[4]

---

[۱]. چندان روشن نیست. چنین برمی‌آید که منظور سواره‌نظام باختر بوده است که کنت کورث (۳، ۱۵، ۱۸ ـ ۲۲) از آن‌ها سخن به میان آورده است.

[۲]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۴، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۳۳، ۳)

[۳]. کنت کورث (۴، ۱۵، ۲۸ ـ ۳۰) نیز روایتی مشابه روایت دیودور از این رویداد می‌کند.

[۴]. استفاده از تازیانه و شلاق ویژگی سواره‌نظام سکایی بوده است. ر.ک به: هرودوت (۴، ۳). همچنین

(۵) در این حین، مازایوس رقیب را به سختی تحت فشار قرار داد: وی بر جناح راست که پرشمارترین و زبده‌ترین بخش سواره‌نظام را تشکیل می‌داد، فرمان می‌راند[1]؛ اما پارمنیون با سواره‌نظام تسالیان و دیگر یگان‌های سواره نظامی که تحت فرمانش قرار داشتند، در برابر آن‌ها ایستادگی کرد.

(۶) وی که به شیوه‌ای درخشان می‌جنگید، به پاس شجاعت تسالیان، در ابتدا توانست برتری را از آن خود کند. اما سربازان مازایوس، به یاری شمار و آرایش سنگین‌شان، سواره‌نظام مقدونی را شکست دادند.[2]

(۷) کشتار عظیمی درگرفت و ایستادگی در برابر بربرها دشوار شد. در این زمان، پارمنیون چند سواره‌نظام را به سوی اسکندر فرستاد تا از او بخواهد که به یاری‌اش بشتابد. اینان بی‌درنگ دستور را اجرا کردند، اما پس از آن که آگاه شدند اسکندر سرگرم تعاقب دشمن است و از میدان نبرد دور شده است، بی‌آن که ماموریت خویش را به انجام رسانند، بازگشتند.[3]

(۸) پارمنیون، با قابلیتی بی‌نظیر، از یگان‌های تسالیان بهره جست و پس از آن که تلفات سنگینی بر بربرها وارد ساخت آن‌ها را به سختی وادار به فرار کرد. از طرفی، اینان به ویژه به خاطر فرار داریوش، سرخورده شده بودند.

۶۱. (۱) مازایوس که سرداری خبره[4] بود، از انبوه گرد و غبار بهره جسته و با

→

ن. ک به:

W.Hinz, Altiranische funde und forschungen, (1969), p. 71

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۶، ۱)؛ آریان (۳، ۱۴، ۶ ـ ۱۵، ۳)

[۲]. بر پایه‌ی نظر آسکلپیودوت (Asclépiodote) [Tactique, 7, 4] واحدهای سواره‌نظام پارسی، برای حمله به شکل چهارگوش تشکیل می‌شدند. سواره‌نظام تسالی، برعکس، به شکل لوزی درمی‌آمدند؛ ر.ک به:

Asclépiodote, 7, 2; Élien le Tacticien (18, 1-3)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۴، ۱۶، ۲ـ۳)؛ آریان (۳، ۱۵، ۱ـ۲) و پلوتارک (اسکندر، ۳۵، ۶)

۴. فرد هوفر ـ دیگر مترجم فرانسوی این کتاب ـ با بهره‌گیری از نسخه‌ای دیگر، آغاز بند ۶۱ را به گونه‌ای کاملاً متفاوت ترجمه کرده است. در ترجمه‌ی فرد هوفر آمده است: «داریوش، مردی آشنا به فنون نظامی،...».

سایر بربرها عقب‌نشینی نکرد. وی در جهت خلاف تاخت و گردو غبار به هوا برخاسته، عقب‌نشینی‌اش را از نظر دور نگه داشت. به طوری که خود، بی‌خطر گریخت و اطرافیانش را با هدایت به دهکده‌هایی که پشت صفوف مقدونیان واقع بودند، نجات داد.[1]

(۲) سر آخر، چون تمامی بربرها راه فرار را پیش گرفته بودند و مقدونیان نیز از کشتار جاماندگان باز نایستادند، دشت و حوالی آن، خیلی زود، مملو از اجساد شد.

(۳) نزد بربرها، بیش از ۹۰ هزار سواره و پیاده‌نظام در این جنگ کشته شدند.[2] نزد مقدونیان حدود پانصد تن کشته شدند و شمار زیادی زخمی برجای ماند.[3] از میان اینان، می‌توان اشاره کرد به: بین سرداران برجسته، هفس‌تیون، هنگامی که بر نگهبانان یگان شاهی فرمان می‌راند با ضربه‌ی زوبینی از ناحیه‌ی بازو زخمی شد؛ بین رزم‌آرایان، پردیکاس و کویی‌نوس، همچنین منیداس[4] و برخی دیگر از سرداران مهم.[5]

باری چنین بود فرجام جنگی که در نزدیکی اربل روی داد.

۳۳۰ـ۳۲۹ پ.م

۶۲. (۱) در زمان آرخونتی آریستوفون[6] در آتن، گایوس دومی‌تیوس[7] و

---

[۱]. در دیگر نسخه‌ها، این مانوور نظامی به داریوش نسبت داده شده است. حال آن که وی راه پیش‌رویش را در پیش گرفت و به آربل گریخت و از آن جا به ماد رفت؛ ر.ک به: آریان (۳، ۱۵، ۵؛ ۱۶، ۱ ـ ۲)؛ کنت کورث (۴، ۱۶، ۸ ـ ۹؛ ۵، ۱، ۳؛ ۱، ۹). کنت کورث (۴، ۱۶، ۷) این عقب‌گرد را به مازایوس نسبت می‌دهد.

[۲]. آریان (۳، ۱۵، ۶) حکایت از ۳۰۰ هزار کشته و کنت کورث (۴، ۱۶، ۲۶)، ۴۰ هزار کشته دارند.

[۳]. آریان (۳، ۱۵، ۶) حکایت از ۱۰۰ کشته و کنت کورث (۴، ۱۶، ۲۷)، کمتر از ۳۰۰ کشته نزد مقدونیان دارند.

4. Ménidas

[۵]. آریان (۳، ۱۵، ۲) و کنت کورث (۴، ۱۶، ۳۲) نیز همین فهرست را ارائه می‌دهند.

6. Aristophon

7. Gaius Domitius

اولوس کورنلیوس[1] در روم به مقام کنسولی دست یافتند. در این سال، چون خبر نبرد اربل در یونان پخش شد، بسیاری از شهرها که پیشرفت مقدونیه آن‌ها را نگران کرده بود، تصمیم گرفتند تا زمانی که قدرت پارسیان هنوز برقرار است آزادی خویش را خواستار شوند.

(۲) در واقع، داریوش به یاری‌شان خواهد آمد و پول زیادی در اختیارشان خواهد گذارد تا سربازانی به خدمت گیرند و سپاهیان بزرگی از مزدوران گرد آورند؛ حال آن که اسکندر نخواهد توانست نیروهایش را تقسیم کند.

(۳) اگر در عوض یونانیان نسبت به شکست پارسیان در جنگ بی‌تفاوت باشند، منزوی خواهند شد و دیگر هرگز نخواهند توانست سودای آزادی در سر بپرورانند.

(۴) همچنین شورشی که در همین زمان در تراس روی داد، یونانیان را برای پیمان‌شکنی برانگیخت.

(۵) ممنون، رزم‌آرای تراسی[2] (مرد مصممی که سپاهی در اختیار داشت)، بربرها را شوراند و علیه اسکندر علم طغیان برافراشت. وی به زودی صاحب سپاه بزرگی شد و آشکارا به جنگ دامن زد.

(۶) به همین دلیل آنتی‌پاتروس[3] و تمامی سپاهش از مقدونیه عبور کرده، به تراس رسیدند و در آن‌جا با ممنون جنگ کردند. وقتی آنتی‌پاتروس سرگرم این عملیات بود، لاسدمونیان اندیشیدند که زمان برای دامن زدن به جنگ مناسب است و یونانیان را تحریض کردند برای دفاع از آزادی خویش، با یکدیگر هم‌دل و هم‌زبان شوند.

(۷) با وجود این، آتنیان حرکتی نکردند، زیرا نزد اسکندر، نسبت به دیگر

1. Aulus Cornélius

[۲]. سکوت آریان و جاافتادگی در آغاز کتاب پنجم کنت کورث موجب می‌شوند که دیودور و پولی‌ین (۴، ۴، ۱) تنها منابع ما در این زمینه باشند. درباره‌ی اوضاع تراس در آن زمان؛ ر.ک به:

F.Miltner, Die Staatsrechtliche Entwicklung des Alexanderreiches, Klio, 26 (1933), pp. 42 - 43

۳. (Antipatros)؛ در ترجمه‌ی هوفر، آنتی پاتر (Antipatre) آمده است.

یونانیان، از ارج و احترام بیشتری برخوردار بودند؛ اما بیشتر پلوپونزیان و برخی از دیگر مردمان برای انعقاد اتحاد نظامی به توافق رسیدند: آن‌ها فراخور توانایی‌هایی هر شهر، جوانان برومند را به خدمت فراخواندند؛ این چنین، دست کم ۲۰ هزار پیاده‌نظام و حدود ۲ هزار سواره‌نظام گرد آوردند.[۱]

(۸) لاسدمونیان که از سیادت برخوردار بودند، رهسپار این جنگ سرنوشت‌ساز شدند. شاه‌آژیس[۲] فرماندهی عالی را عهده‌دار بود.

۶۳. (۱) وقتی آنتی پاتروس از تجمع یونانیان آگاه شد، جنگ تراس را به بهترین شکل ممکن پایان داد و با تمامی سپاه به پلوپونز درآمد.[۳] پس از آن که سربازانی راکه متحدین یونانی‌برایش فرستادند، به سپاهش ملحق کرد، در مجموع، دست‌کم ۴۰ هزار سربازگرد آورد.

(۲) جنگ تمام عیاری روی داد.[۴] آژیس در حال جنگیدن جان باخت و لاسدمونیان که سخت ایستادگی می‌کردند مدتی طولانی با تمام توان جنگیدند، اما همین که متحدین‌شان شکست خوردند، آن‌ها نیز به سوی اسپارت عقب‌نشینی کردند.

(۳) در این نبرد، لاسدمونیان و متحدین‌شان بیش از ۵۳۰۰ کشته دادند، از جناح آنتی‌پاتروس نیز ۳۵۰۰ تن کشته شدند.[۵]

---

[۱]. درباره‌ی اوضاع یونان؛ ن.ک به:

Démosthène, Harangue XVII et G.L.Cawkwell, A note on pseudo - Demosthenes XVII, 20, phoenix 15 (1961), pp. 74 - 78

- بر پایه‌ی نظر پلوتارک (Moralia, 818e)، دماد از آتنیان خواست که در شورش شرکت نکنند. هم‌چنین ن.ک به: Eschine, contre Ctésiphon 163 sq.

- بر پایه‌ی نظر دینارک (contre Démosthène 34)، لاسدمونیان و متحدانشان (الیدیان و آخاییان) ۱۰ هزار مزدور در اختیار داشتند. کنت کورث (۶، ۱، ۲۰) به تژآت‌ها (Tégéates) نیز اشاره می‌کند.

- در یونان کسی نمی‌دانست که اسکندر کجاست؛ ن.ک به: Dinarque, Loc, cit.

2. Agis

[۳]. ر.ک به: D.Kanatsoulis, op.cit., pp. 55 - 64

لاسدمونیان در آغاز حمله، پیروزی‌هایی به دست آورده بودند.

[۴]. نزدیک مگاله پولیس (Mégalépolis)

[۵]. بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۶، ۱، ۱۶)، تلفات لاسدمونیان بالغ بر ۵۳۰۰ تن و مقدونیان بیش از ۱۰۰۰

(۴) اتفاق خاصی هنگام مرگ آژیس روی داد. در واقع، وی پس از آنکه مبارزه‌ی درخشانی کرد و جراحات زیادی از جلو برداشت، به کمک سربازانش به سوی اسپارت برده می‌شد؛[1] اما چون از هر سو محاصره شده بود و می‌دانست که در شرایط ناامیدکننده‌ای قرار دارد، به سربازانش دستور داد هرچه سریع‌تر راهی شوند و جانشان را برای خدمت به میهن به در برند. خویشتن، در حالی که سلاح بر دست داشت و بر یک زانوی خود ایستاده بود، دشمنان را به عقب راند! پس از آن که تعدادی از آن‌ها را کشت، با ضربه‌ی زوبینی، پس از ۹ سال پادشاهی، جان باخت.

(۵) وقایع اروپا را از نظر گذراندیم. حال، وقایع آسیا را شرح دهیم.

→

تن می‌شد. این امر خود دلالت بر بی‌رحمی و سبعیت در این جنگ‌ها دارد: اسکندر از این جنگ با نام «جنگ موش‌ها» ـ bataille de rats ـ یاد می‌کند.

[۱]. درباره‌ی مرگ قهرمانانه‌ی آژیس؛ ن.ک به: کنت کورث (۶، ۱، ۳)؛ ژوستن (۱۲، ۱)

بخش دوم

۶۴. (۱) داریوش پس‌ازشکست در نبرد اَربِل، به‌سوی خشترپاون‌نشین‌های علیا[۱] گریخت[۲]. وی می‌خواست میان خود و اسکندر فاصله انداخته، فرصت کافی برای گرد آوردن سپاه به دست آورد. وقتی به هگمتانه‌ی ماد[۳] رسید[۴]، ابتدا در آن جا رحل اقامت افکند و کسانی را که با فرار، جان سالم بـه در بـرده بـودند، جـمع و غیرنظامی‌ها را مسلح کرد.

(۲) همچنین سربازانی را از طوایف مجاور فراخوانـد و پـیام‌هایی را بـرای خشترپاون‌ها و سردارانی که در باختر و خشتروپاون‌نشین‌های علیا به سر می‌بردند، فرستاد تا آن‌ها را ترغیب کند نسبت به وی وفادار باقی بمانند.

(۳) اسکندر، پس از پیروزی، کشته‌شدگانش را به خـاک سـپرد و بـه اَربِـل درآمد. در آن‌جا، آذوقه‌های فراوان، میزان قابل توجهی اشیای گران‌بها و گنجینه‌های بربرها، همچنین مبلغ سه هزار تالان یافت[۵].

اما با تخمین این که شمار زیاد اجساد، آلودگی زیـادی را در مـحیط ایـجاد خواهد کرد[۶]، بی‌درنگ اردویش را جمع کرد و با تمام سپاه به بابل درآمد.

(۴) اهالی شهر به‌گرمی از او استقبال کردند و مقدونیانی را که قرارگاه‌هایشان

---

۱. (Les Haute Satrapies)؛ ساتراپ‌نشین‌های علیا

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۱، ۹)؛ آریان (۳، ۱۶، ۱). درباره‌ی جاده‌ای که از اربل با عبور از دره‌ی زاب کوچک به همدان منتهی می‌شود؛ ن.ک به:

Herzfeld, The persian Empire (1968). p. 231-238

3. Ecbatane de Médie

[۴]. در آن‌جا سواره‌نظام بسوس، خویشان پادشاه، چند تن از ملوفورها و حدود دو هزار مزدور یونانی به او ملحق شدند.

[۵]. بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۵، ۱، ۱۰) چهار هزار تالان.

[۶]. بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۵، ۱، ۱۱) بیماری همه‌گیر در واقع پیش از این، شیوع یافته بود.

را در آن‌جا برپا ساختند، با گشاده‌رویی پذیرا شدند. بدین‌سان، وی به سپاه اجازه داد سختی‌هایی را که به تازگی متحمل شده بودند، از تن بیرون کنند. فراوانی آذوقه و مهمان‌نوازی اهالی، وی را برانگیخت بیش از سی روز در این شهر اقامت کند[1].

(۵) پس از آن، پاسداری از ارگ را به آگاتون پیدنه‌ای[2] واگذار کرد و ۷۰۰ سرباز مقدونی را در اختیارش گذارد. از دیگر سوی، آپولودور آمفی‌پولیسی[3] و منس پلایی[4] را به عنوان حاکمان بابل و خشترپاون‌نشین‌های تا کیلیکیه برگزید. همچنین مبلغ هزار تالان به آن‌ها داده، امر کرد تا جایی که ممکن است مزدورانی را استخدام کنند.

(۶) از دیگر سوی، ارمنستان را به میترنس[5] ـ که ارگ سارد را به وی تسلیم کرده بود ـ داد[6]. با پول‌هایی که به دستش افتاد، ۶ مین به هر سواره‌نظام، ۵ مین به هر متحد و ۲ مین به هر مقدونی فالانژ، پاداش داد و تمامی مزدوران، پاداشی برابر با دو ماه مواجب دریافت کردند[7].

۶۵. (۱) شاه، بابل را ترک گفت. در طی راه‌پیمایی، نیروهای کمکی‌ای که آنتی‌پاتروس فرستاده بود، به وی ملحق شدند: پانصد سواره‌نظام و ۶۰۰۰ پیاده‌نظام مقدونی، ۶۰۰ سواره‌نظام تراسی، سه هزار ترالی[8]، چهار هزار پیاده‌نظام و نزدیک به هزار سواره‌نظام پلوپونزی. همچنین از مقدونیه، ۵۰ تن از پسران دوستان شاه، که پدرانشان آن‌ها را اعزام کرده بودند تا به عنوان نگهبانان یگان شاهی خدمت کنند،

---

[۱]. ن.ک به: آریان (۳، ۱۶، ۳)؛ کنت کورث (۵، ۱، ۱۷-۲۰) و (۵، ۱، ۳۶ - ۳۸)

2. Agathon de pydna

3. Apollodore d'Amphipolis

4. Ménés de pella 5. Mithrénes

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۱، ۴۴)؛ آریان (۳، ۱۶، ۵)

[۷]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۱، ۴۵)

[۸]. (Trallien)؛ ر.ک به: هسی‌خیوس (Hesychius)؛ همچنین:

M.Launey, Recherches sur les armées hellénistiques I (1949), pp. 398-402

ـ این مردمان ساکن بالکان (شاید تراس یا ایلیری) به درستی شناخته شده نیستند.

آمده بودند[۱].

(۲) اسکندر پس از آن که تمامی این مردان را با خود همراه کرد، راهش را پی گرفت و پس از ۵ روز به ایالت سیتاسن[۲] درآمد.[۳]

چون تمامی ضروریات به وفور در این سرزمین یافت می‌شد، چندین روز در آن‌جا اقامت کرد: وی می‌خواست سپاه را پس از تحمل مرارت‌های راه‌پیمایی، استراحت دهد. همچنین می‌خواست به سازمان‌دهی نظامی پرداخته، برخی از سرداران را ترفیع درجه داده و سپاه را از حیث شمار و شجاعت سرداران، قدرتمندتر سازد.

(۳) آن‌چه را تصمیم گرفته بود، اجرا کرد؛ دقت بسیاری صرف انتخاب بهترین‌ها نمود و بسیاری از فرماندهان درجه‌ی پایین را ترفیع داده، مسئولیت‌های بزرگی به آن‌ها بخشید: بدین‌سان مقام تمامی سردارانش را بالا برده، دلبستگی آنان را نسبت به خویش تثبیت کرد.

(۴) او به وضع و حال شخصی سربازان ساده رسیدگی کرده و به منظور رفاه آنان، تدابیری اتخاذ کرد. بدین‌سان، همه چیز را به بهترین شکل سروسامان داد. این اقدامات، تمامی سپاه را وفادار نسبت به فرمانده، مطیع فرامین و صاحب شجاعتی فوق‌العاده ساخت. در این هنگام، اسکندر به سوی نبردهایی که برایش باقی مانده بود، شتافت.

(۵) پس از آن که به سوزیان[۴] درآمد، هدیش پادشاهی مشهور شوش را بدون

---

[۱]. یا دقیق‌تر، به منزله‌ی غلامان. یکی از جنبه‌های تمرکزگرایی فیلیپ دوّم، ایجاد یگان (غلامان شاهی) بود که پسران اشراف‌زادگان مقدونی را اطراف فرمانروا گردهم می‌آورد. در واقع آن‌ها بسان نگهبان گارد شاهی عمل می‌کردند و متضمن آن بودند. ن. ک به:

F. Hampl, Der König der Makedonen (1934), p. 71; A. Momigliano, Re e popolo in macedonia prima di Alessandro magno, Athenaeum 13 (1935), p.16

2. Sittacéne

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۲، ۱؛ متن آن مخدوش است.) درباره‌ی سیتاسن ن. ک به:

E. Herzfeld. The persian Empire (1968), p. 44, n. 4

۴. (Susiane)؛ سوزیان نامی است که یونانیان به سرزمینی کمابیش مطابق ناحیه‌ی خوزستان کنونی اطلاق می‌کردند.

کم‌ترین درگیری تسخیر کرد: آبولتس[1] خشترپاون، به میل خود، شهر را تسلیم وی کرده بود[2]. برخی نوشته‌اند که این کار، مطابق دستوری که داریوش به زیردستانش داده بود، انجام گرفت.[3] پادشاه پارسیان چنین کرده بود تا وقتی شهرهای بزرگ با گنجینه‌هایشان تسلیم اسکندر شوند (بسیار افتخارآمیز برای وی!) غرق این فتوحات درخشان شده، فرصت را از کف دهد، حال آن‌که داریوش، در فرار، وقت کافی خواهد یافت تا خود را برای جنگ آماده سازد.[4]

۶۶. (۱) اسکندر شهر و گنجینه‌های موجود در هدیش شاهی را تصاحب کرد. وی بیش از چهل هزار تالان، طلا و نقره‌ی ضرب نشده یافت.[5]

(۲) از زمان‌های دور، پادشاهان پارسی، این گنجینه‌ها را دست‌نخورده نگاه می‌داشتند، زیرا برای آن‌ها این آخرین دست‌آویز برای دفع ضربات غیرمنتظره‌ی سرنوشت بود. وانگهی بیش از ۹ هزار تالان طلا، به صورت سکه‌هایی با نشان مخصوص «دریک»، وجود داشت.

(۳) وقتی شاه این گنجینه‌ها را تصاحب می‌کرد، اتفاق خاصی برای وی روی داد.[6] در واقع، او بر تخت شاهی نشست که نسبت به جثه‌اش خیلی بزرگ بود. وقتی

---

1. Aboulétés

[۲]. ر.ک: آریان (۳، ۱۶، ۶)؛ کنت کورث (۵، ۵، ۸)

[۳]. ر.ک: کنت کورث (۵، ۲، ۸)

[۴]. نیّتی که به داریوش نسبت داده می‌شود، به شیوه‌ای اجمالی در سخنرانی‌ای که کنت کورث (۵، ۱، ۴-۶) از زبان داریوش آورده است، یافت می‌شود.

[۵]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۶، ۷)، ۵۰ هزار تالان؛ کنت کورث (۵، ۲، ۱۱)، ۵۰ هزار تالان؛ ژوستن (۱۱، ۱۴)، ۴۰ هزار تالان؛ پلوتارک (اسکندر، ۳۶، ۱) ۴۰ هزار تالان. دیودور تنها مورّخی است که به درستی به «دریک» اشاره می‌کند: ر.ک به:

A. R. Bellinger, Essays on the Coinage of Alexander the Great (1963), p. 68 et n. 148

پولیکلت لاریسی Polycléte de Larissa (Fr. Gr. Hist. 128 Fr. 3a = Strabon, 15,3,21) درباره‌ی این خزانه توضیح می‌دهد که فلزهای قیمتی به اندازه‌ی نیاز ضرب می‌شده است.

[۶]. موضوع درباره‌ی تملّک پادشاهی به صورت رسمی است. نیکولاس دمشقی [بر پایه‌ی نظر کتزیاس: (Fr. Gr. Hist. 90Fr. 66, 45)] حکایت می‌کند که کوروش پس از شکست دادن هارپاگ، به اکباتان درآمد، بر تخت شاهی جلوس کرد و خزانه را به تملّک خویش درآورد. ن.ک به:

H. W. Ritter, Diadem und königs herrschaft (1965), pp. 26-27

و همچنین: E. Herzfeld, The persian Empire (1968), p. 169

دید پاهایش به پله‌ی آخرین تخت نمی‌رسد، غلامی میز داریوش را آورد و آن را زیر پاهای شاه، که در هوا آویزان بود، قرار داد.

(۴) چون میز کاملاً با پاهایش منطبق شد، شاه خلاقیتی را که غلام از خود نشان داد، تحسین کرد. امّا در میان اشخاصی که کنار تخت ایستاده بودند، خواجه‌سرایی، از این تغییر سرنوشت متأثر شد و زار گریست.

(۵) اسکندر با مشاهده‌ی این منظره پرسید: «چه چیز بدی دیدی که چنین گریه می‌کنی؟» خواجه گفت: «من کنون غلام توام. اما پیش از این، غلام داریوش بودم و چون طبیعتاً اربابم را دوست دارم، وقتی دیدم میزی را که وی بیش از همه دوست می‌داشت، اکنون شیء‌ای بی‌ارزش شده است سخت رنجیده‌خاطر شدم.»

(۶) این پاسخ موجب شد که شاه از تغییر بنیادینی که در امپراتوری پارس روی داده است، به خود آید و فهمید که رفتارش، متکبرانه و از میانه‌روی ـ که نسبت به اسیران از خود نشان داده بود ـ به دور است.

(۷) به همین دلیل، کسی که میز را قرار داده بود، فراخواند و به او امر کرد آن را برگرداند. در این هنگام فیلوتاس، که در کنارش حضور داشت، گفت: «اما هیچ حرمت‌شکنی در کاری که تو بدان امر نکرده‌ای، وجود ندارد! همه چیز از مشیت الهی و خواست روحی خیّر ناشی می‌شود.» شاه در این کلمات نشانه‌ای دید و دستور داد میز را در پای تخت گذارند.

۶۷. (۱) پس از آن، مادر، دختران و پسر داریوش را در شوش گذارد و افرادی را برای آموزش زبان یونانی نزد آن‌ها گمارد.[۱] خود، اردویش را جمع کرد و همراه سپاه، پس از سه روز، به رود (پسی)تیگریس[۲] رسید.

(۲) این رود از کوه مردمان اوکسیان[۳] سرچشمه می‌گیرد.[۴] در آغاز، در

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۲، ۱۷)

۲. (Pasi] tigris]): پسی‌تیگر به معنی پس دجله که همان رود کارون کنونی است.

۳. (Uxiens): خوزها

[۴]. ر.ک به: استرابون (۱۷، ۱، ۱۷) و هم‌چنین:

H. Treidler, RE IX A2 (1967), 1313-1319, S.V. Uxii

فاصله‌ی ۱۰۰۰ استادی، از میان منطقه‌ی کوهستانی که آبکندهای بزرگی آن را قطع می‌کند، جاری می‌شود. آنگاه جریان آب از سرزمین جلگه‌ای عبور کرده، رفته رفته از شدت آن کاسته می‌شود. پس از پیمودن ۶۰۰ استاد، به دریای پارس[1] می‌ریزد.

(۳) اسکندر پس از آن که از (پسی)تیگریس عبور کرد، سرزمین اوکسیان را درنوردید: در این سرزمین که پیوسته به وسیله‌ی آب‌ها آبیاری می‌شود، همه چیز می‌روید و انواع گوناگون میوه‌ها به وفور حاصل می‌شود. همین که محصولات رسید، آن‌ها را خشکانده و تاجران که بر (پسی)تیگریس کشتی‌رانی می‌کنند این محصولات غذایی متنوع را به سوی بابل سرازیر می‌کنند که موجب مسرّت مصرف‌کنندگان آن می‌شود.

(۴) اسکندر وقتی دید گردنه‌ها به وسیله‌ی مادِتس[2]، یکی از خویشان داریوش که سپاه چشم‌گیری را در اختیار داشت، پاسداری می‌شود[3]، موقعیت مستحکم آن‌جا را وارسی کرد. چون نمی‌توانستند از بلندی‌ها عبور کنند، یکی از اهالی منطقه ـ اوکسیان‌تبار و آشنا به مکان‌ها ـ به شاه وعده داد که سربازانش را از راهی باریک و پرخطر راهنمایی می‌کند تا در موقعیتی مستقر شوند که بتوانند از آن‌جا بر دشمن چیرگی یابند.

(۵) این سخنان مورد پسند اسکندر واقع شد و همراه این مرد شمار کافی سرباز فرستاد، حال آنکه خود، در دورترین جای ممکن راهی گشود و با حملات پی‌درپی به سربازانی که در گردنه گماشته شده بودند، یورش آورد. نبرد سختی درگرفت و هنگامی که بربرها سرگرم این عملیات انحرافی بودند، نیروهای اعزامی

→

ـگویی این مردمان (که پیش از لشکرکشی اسکندر برای یونانیان ناشناخته بودند) دره‌ی کارون را در اشغال خویش داشتند. اوکسیان‌های ساکن در دشت ـ کشاورزان خویشاوند با سوزیان‌ها ـ مطیع پارسیان بودند. کوه‌نشینان، که سازش‌ناپذیر و خشن بودند، از هر کسی که جاده‌ی شوش ـ پرسپولیس را می‌پیمود، مبلغی به صورت باج دریافت می‌داشتند.

۱. (La mer de Perse)؛ مقصود دیودور همان خلیج فارس است.

2. Madétès

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۳، ۳) و آریان (۳، ۱۷، ۱)

اسکندر، غیرمنتظره بر بلندی‌ها ظاهر شده، سربازانی را که از گردنه پاسداری می‌کردند، به محاصره درآوردند. بربرها هراسیدند و شتابان راه فرار را در پیش گرفتند و اسکندر، در اندک زمانی، گذرگاه و آنگاه تمامی شهرهای سرزمین اوکسیان را تسخیر کرد.

۶۸. (۱) اسکندر با ترک این مکان، اردو را جمع و به سوی پرسید[1] پیش‌روی کرد[2]. پس از ۴ روز، به صخره‌های موسوم به «شوش»[3] رسید[4]. امّا آریوبرزنس[5]، پیش از وی با ۲۵ هزار پیاده‌نظام و سیصد سواره‌نظام آن‌جا را به تصرف خویش درآورده بود.[6]

(۲) شاه می‌پنداشت گذرگاه را با یورش به چنگ خواهد آورد، از این رو، بی‌آنکه هراسی به دل راه دهد از میان گردنه‌ای باریک و کوهستانی پیش‌روی کرد. بربرها اجازه دادند که وی در این گردنه تا حدی، پیش‌روی کند؛ امّا وقتی مقدونیان به نیمه‌ی این مسیر کوهستانی رسیدند، ناگهان بربرها حمله کردند و تعدادی از سنگ‌های غول‌پیکر را غلتاندند که به شیوه‌ای غیرمنتظره، بر ستون‌های به هم فشرده‌ی مقدونیان فرود آمد و بسیاری از سربازان را کشت. همچنین شمار زیادی

---

۱. (Perside)؛ مقصود دیودور همان پارس است.

[۲]. پارمنیون با بخش عمده‌ی سپاه و باروبنه، از طریق جاده‌ی شاهی به پرسپولیس می‌رفت، حال آنکه اسکندر در پیشاپیش نیروهای سبک اسلحه، راه کوه را در پیش گرفت. ر.ک به: آریان (۳، ۱۸، ۱-۲)؛ کنت کورث (۵، ۳، ۱۶)

۳. (Suse)؛ برخی مورخان یونانی این معبر را دروازه‌ی پارس و برخی دیگر دروازه‌ی شوش خوانده‌اند.

[۴]. پارسیان این گردنه را دروازه‌های (دربندهای) شوش می‌خواندند، حال آنکه شوشی‌ها آن را دروازه‌های (دربندهای) پارس می‌خواندند، ر. ک به:

Sir Aurel steino, op. cit., p. 314sq

و همچنین:

E. Herzfeld, The Persian Empire (1968), pp. 176-178.

سر اورل اشتاین ثابت کرده است که این دروازه شاید کوتالی سنگر (Kotal-i Sangar)، بین باشت و فاحلیون (Fahliyun) باشد. همچنین ن. ک به:

M. B. Nicole, Rescue excavations near Doruzdan, East and west 20 (1970), pp. 278-281

۵. (Ariobarzanés)؛ آریوبرزن

[۶]. ر. ک به: کنت کورث (۵، ۳، ۱۷)؛ آریان (۳، ۱۸، ۲)

پارسی، از فراز بلندی‌ها، زوبین‌هایشان را به سوی این افراد پرتاب می‌کردند که همگی به هدف می‌خورد! دیگران جنگ را از نزدیک آغاز کرده، سنگ‌هایی را پرتاب می‌کردند و این‌چنین مقدونیانی را که در پی عبور بودند، به عقب می‌راندند. پارسیان به یاری منطقه‌ای این‌چنین صعب‌العبور، برتری را کاملاً از آن خود کرده، بسیاری از مقدونیان را کشتند و شمار قابل‌توجهی از آنان را زخمی کردند.[1]

(۳) اسکندر که در برابر این مصیبت بزرگ درمانده شده بود، با ملاحظه‌ی این‌که هیچ یک از نفرات دشمن کشته یا حتی زخمی نشده بودند، حال آن‌که بسیاری از نفراتش هلاک شده و تقریباً همگی جراحاتی برداشته بودند، دستور عقب‌نشینی داده، نیروهایی را که در حال حمله بودند، فراخواند.

(۴) وی در ۳۰۰ استادی گردنه عقب نشست[2] و اردوی خویش را برپا کرد. آنگاه از بومیان پرسید که آیا گذرگاه دیگری وجود ندارد؟ همگی اظهار داشتند که راه مستقیم دیگری وجود ندارد، بلکه می‌باید این تنگه را در چند روز دور زد. شاه رها کردن اجساد مردگان را، بدون خاک‌سپاری، شرم‌آور دانست، اما مطالبه‌ی اجساد را نیز ناروا می‌دید؛ زیرا این عمل مستلزم اعتراف به شکست بود. از این‌رو، دستور داد تمامی اسرای جنگی را به اردو بیاورند.[3]

(۵) از میان اینان، مردی را نزد وی آوردند که به دو زبان ـ که یکی از آن‌ها پارسی بود ـ تکلم می‌کرد. وی گفت که از تبار لیکیان است و درطی نبردی اسیر شد و چندین سال را درکوه مورد نظر، چوپانی کرده است؛ به همین دلیل با این سرزمین آشنایی پیدا کرده و می‌تواند سپاه را زیر پوشش درختان راهنمایی و آن‌ها را به پشت کسانی که ازگردنه پاسداری می‌کنند، هدایت کند.

(۶) شاه به این مرد در ازای خدماتش، پاداش نفیسی وعده داد. آنگاه، با

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۳، ۲۰ـ۲۳) که خیلی به جزئیات آن می‌پردازد. در عوض، آریان (۳، ۱۸، ۳) اشاره‌ی کوتاهی بدان دارد.

[۲]. برابر با ۵۴ کیلومتر. کنت کورث و آریان، ۳۰ استاد (۵/۵ کیلومتر) قائلند.

[۳]. درباره‌ی استفاده از اسرای جنگی به منزله‌ی راهنمایان؛ ر.ک به:

P. Ducrey, Le traitement des prisonniers de guerre dans la Grèce antique (1968), p. 154

راهنمایی وی، شبانگاه در برفی سنگین حرکت کرد و با گذر از این منطقه‌ی دارای شیب تند، که آبکندهای ژرف و صخره‌های زیادی آن را قطع می‌کرد، با دشواری این کوه را پشت سر گذارد.[1]

(۷) ناگهان در برابر قرارگاه دیده‌وری دشمن ظاهر شد و نخستین سربازانی را که برخورد کرد، از دم تیغ گذراند. آنگاه نگهبانانی را که در خط دوم آراسته شده بودند، اسیر کرده و سپاهیانی را که در خط سوم قرار داشتند، وادار به فرار کرد.[2] بدین‌سان، گردنه را به تصرف خویش درآورد و بیشتر سربازان آریوبرزنس را از دم تیغ گذراند.[3]

۶۹. (۱) پس از آن، راهی پرسپولیس[4] شد. هنگامی که طی طریق می‌کرد، برایش نامه‌ای از جانب تیری‌داتس[5] که بر شهر حکومت می‌کرد، آوردند. در این نامه نوشته شده بود که اگر اسکندر از کسانی که در پی حفظ پرسپولیس برای داریوش هستند، پیشی گیرد، شهر را تصاحب خواهد کرد و تیری‌داتس، خود، شهر را به او واگذار خواهد کرد.

(۲) به همین دلیل اسکندر بر حرکت سپاه شتاب بخشید و پلی بر روی رود آراکس[6] زد تا سربازان از آن بگذرند.[7]

وقتی شاه به شهر نزدیک می‌شد، منظره‌ی حیرت‌آور و وحشتناکی دیده شد! این منظره، به خودی‌خود، موجب تنفر نسبت به بدکارانی می‌شد که چنین کرده بودند، اما ترحّم و دلسوزی را نسبت به کسانی که قربانی رفتارهای جبران‌ناپذیری

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۸، ۶)؛ کنت کورث (۵، ۴، ۱۷)

[۲]. آریوبرزنس این مردان را در سه خط آراسته بود. ر.ک به: آریان (۳، ۱۸، ۶-۷). دیودور فراموش می‌کند به یورشی که تحت فرامان کراتر از روبرو صورت پذیرفت، اشاره کند؛ آریان (۳، ۱۸، ۷-۸)؛ کنت کورث (۵، ۴، ۳۴)؛ پولی ین (۴، ۹، ۲۷)

[۳]. ر.ک به: آریان (۳، ۱۸، ۸-۹)؛ کنت کورث (۴، ۵، ۲۷-۳۲)

4. Persépolis 5. Tiridatés

6. Araxe

[۷]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۵، ۴). بر پایه‌ی نظر آریان (۳، ۱۸، ۶ و ۱۰)، اسکندر دریافت که پل توسط آمینتاس، فیلوتاس و کویی‌نوس، که پیش از وی به کرانه‌ی آراکس (پولوار) رسیده بودند، ساخته شده است.

شده بودند، برمی‌انگیخت.[۱]

(۳) یونانیانی که به وسیله‌ی شاهان پیشین پارس از میهن خویش اخراج شده بودند با شاخه‌های در دست، التماس‌کنان[۲] به پیشواز اسکندر آمدند. حدود ۸۰۰ نفر که بیشترشان سالخورده و همگی معلول بودند: برخی دست‌ها، برخی پاها و برخی دیگر، گوش‌ها و بینی‌هایشان را از دست داده بودند.

(۴) تمامی عضوهای کسانی را که به دانش یا حرفه‌ای آشنایی داشتند و از آگاهی زیادی بهره‌مند بودند، بریده و تنها اعضایی را که برای انجام حرفه‌شان کارآیی داشتند، باقی گذاردند. به همین دلیل، با ملاحظه‌ی احترامی که سنشان ایجاب می‌کرد و آلامی که بدن‌شان را از پای درآورده بود، همگی نسبت به سرنوشت این بیچارگان احساس ترحم کردند، اما به ویژه خود اسکندر برای این بیچارگان سرنوشت، احساس هم‌دردی کرد و نتوانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد!

(۵) همگی با هم فریادی برآوردند و از اسکندر خواستند آن‌ها را در تیره‌بختی‌شان، یاری کند. وی، سران آنان را نزد خویش فراخوانده، وعده داد مراقبت شایانی از آن‌ها به عمل آورد؛ با احترامی، فراخور بزرگی روحش، با آن‌ها رفتار کند و آنان را به میهن‌شان بازگرداند.

(۶) اما آنان پس از آن که با هم مشورت کردند، ترجیح دادند همان‌جا بمانند تا این‌که به میهن بازگردانده شوند. در واقع، اگر به سلامت به میهن بازمی‌گشتند، به گروه‌های کوچک، متفرق و در شهرهایشان تا آخر عمر، به‌خاطر ننگی که تقدیر بر آنان تحمیل کرده بود، ملامت می‌شدند، اما اگر به زندگی با هم ادامه می‌دادند ـ سوته‌دلانی که به تیره‌بختی دچار آمده بودند ـ سرنوشت مشابه دوستانشان، سیه‌روزی‌شان را تسلی می‌داد.

(۷) به‌همین‌خاطر، در طی مذاکره‌ی جدیدی با شاه، وی را از تصمیم‌خویش آگاه ساخته، از او خواستند آن‌ها را از کمک مناسبی برای طرح‌شان بهره‌مند سازد.

---

[۱]. رویدادی تأثرانگیز که برگرفته از کلیتارک است. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۵، ۵-۲۴): ۴ هزار یونانی؛ ژوستن (۱۱، ۱۴)؛ ولی آریان سخنی از آن به میان نمی‌آورد.

۲. در یونان باستان، برای طلب حمایت خدایان شاخه‌های درخت زیتون را در دست می‌گرفتند.

(۸) اسکندر بر تصمیم آن‌ها صحه گذارد و به هر یک؛ سه هزار درخم، ۵ لباس مردانه، همین تعداد لباس زنانه، ۲ رأس گاو، ۵۰ رأس دام و ۵۰ مدیمن گندم بخشید. همچنین آن‌ها را از هر نوع خراج شاهی معاف کرد و به کارپردازان دستور داد مراقب باشند کسی به آنان آسیب نرساند.[۱]

(۹) باری، این چنین، اسکندر با این نیکی‌ها، فراخور بلندنظری‌اش، مرهمی بر آلام این تیره‌بختان نهاد.

۷۰. (۱) اما درباره‌ی پرسپولیس، پایتخت امپراتوری پارس[۲]؛ اسکندر آن را به منزله‌ی بدترین دشمن، از میان شهرهای آسیا، به مقدونیان معرفی کرد و آن را ـ به غیر از هدیش شاهی ـ در معرض غارت و چپاول سربازان قرار داد.[۳]

(۲) این شهر، ثروتمندترین شهر در زیر آفتاب بود و سراهای خصوصی آن از دیرزمان، آکنده از ثروت‌های گوناگون بود. باری، مقدونیان آن را تصرف کردند؛ تمامی مردم را از دم تیغ گذراندند و املاک آن را ـ که پرشمار و سرشار از اشیای گران‌بهای گوناگون بود ـ غارت کردند.

(۳) در این زمان، نقره‌ی فراوانی به چنگ آوردند، میزان هنگفتی طلا به غارت بردند و جامه‌های فاخر بسیار، برخی از پارچه‌ی ارغوانی سوزن‌دوزی شده، برخی دیگر زربفت، پاداش فاتحین گردید! اما هدیش بزرگ، که در سراسر دنیا پرآوازه بود، در شرف نابودی کامل قرار گرفت.

(۴) مقدونیان روز را به غارت سپری کردند، بی‌آنکه حرص سیری‌ناپذیرشان فرو نشیند.

(۵) در واقع، حرص و طمع را در غارت و چپاول، به چونان حدی رساندند

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۵، ۲۴)

[۲]. شهر تنها نام پرسای (Persai) ـ پارسیان ـ را داشت هم‌چنان که پایتخت آراخوزی (قندهار کنونی)، آراخوتوی (Arachôtoi) ـ آراخوزیان ـ نامیده می‌شد.

[۳]. این صحنه‌ی تأثرآور که نزد کنت کورث (۵، ۶، ۱) نیز دیده می‌شود، بی‌تردید برگرفته از کلیتارک است. وی ویرانگری، حرص و طمع و وحشی‌گری ددمنشانه‌ی مقدونیان را در روز روشن شرح می‌دهد. اومستد (تاریخ امپراتوری هخامنشی، صص ۵۲۰-۵۲۲ از متن لاتین) واقعیت تاریخی این ویرانگری‌ها را، که آریان در روایتش حذف کرده است، می‌پذیرد.

که در میان خویش به زد و خورد پرداختند و بسیاری از آنانی را که سهم بسیار زیادی از غنایم را از آن خویش کرده بودند، کشتند! اگر اشیای گران‌بهایی می‌یافتند، آن را با شمشیر به دو نیم کرده، برخی از آنان، بخشی را که به وی می‌رسید، با خود می‌برد؛ بعضی که شور و هیجان بر آنان مستولی شده بود و خونسردی خویش را از کف داده بودند، دستان آنانی را که اشیای مورد مناقشه را تصاحب کرده بودند، قطع می‌کردند.

(۶) آنان زنانی را که جملگی با جواهرات آراسته شده بودند، به زور می‌بردند و با گروه اسیران جنگی، همچون برده رفتار می‌کردند[۱]. باری، پرسپولیس، همان‌قدر که پیش از این در رونق و شکوفایی، سرآمد دیگر شهرها بود، به همان میزان، در تیره‌بختی از آن‌ها پیشی گرفت.

۷۱. (۱) اسکندر در ارگ ـ جایی که خزانه در آن قرار داشت ـ حضور یافت و آن‌را تصاحب کرد. خزانه پر از طلا و نقره بود، زیرا از زمان کوروش ـ نخستین پادشاه پارسیان ـ تا بدان روز، درآمدهای حکومت را در آن‌جا انباشته کرده بودند: با سنجش ارزش طلا نسبت به نقره[۲][۳]، در این خزانه ۱۲۰ هزار تالان پیدا کردند![۴]

---

[۱]. ر.ک به: P. Ducrey, op.cit., p. 30

[۲]. نزد پارسیان نسبت طلا به نقره ۱ به ۱۳ تعیین شده بود و این نسبت در یونان ۱ به ۱۰ بود: ۲۰ دراخمای نقره برابر با ۱ استاتر طلا بود. بدون شک در این تناسب، ارزش فلز گران‌بهایی که در خزانه‌ی پرسپولیس وجود داشت، محاسبه شد. ن.ک به:

A. R. Bellinger, Essays on the coinage of Alexander the Great (1963), p. 31

۳. بر اساس آن‌چه ملکزاده‌ی بیانی در کتاب «تاریخ سکه»ی خویش آورده، داریوش اوّل مانند کروزوس پادشاه لیدی، برای سکه تناسب یک طلا به $۱۳\frac{۱}{۳}$ نقره ـ و نه ۱ به ۱۳ ـ را برگزید که این تناسب در دوره‌ی شاهان بعدی هخامنشی نیز رعایت می‌شد. البتّه در ایالات شرقی امپراتوری مانند سغد، باختر، رخج و هند به دلیل فراوانی طلا، نسبت طلا به نقره، ۱ به ۸ بوده است. لازم به توضیح است که سکه‌های هخامنشی مشتمل بر دریک سکه‌ی طلا به وزن ۸/۴۱ گرم و سیکل نقره به وزن ۵/۶۰ گرم بودند. در ضمن، در دوره‌ی داریوش سوم، دو دریکی به وزن ۱۶/۸۰ گرم و نیم دریکی ـ نصف وزن دریک ـ که از لحاظ نقش نیز با سکه‌های دریک و سیکل دورهای پیش متفاوت بود، ضرب می‌شد.

برای اطلاع بیشتر ر.ک به: ملکزاده‌ی بیانی، تاریخ سکه (از قدیمی‌ترین ازمنه تا دوره‌ی ساسانیان)، جلدهای اوّل و دوّم، نشر دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، صص ۶۱ـ۸۰

[۴]. کنت کورث (۵، ۶، ۹) نیز به همین رقم اشاره می‌کند. همچنین ن.ک: پلوتارک (اسکندر، ۳۷، ۲)

(۲) شاه می‌خواست بخشی از این دارایی‌ها را برای رفع نیازهای جنگ با خود ببرد و باقی را در شوش گذارد و از آن به خوبی مراقبت کند. بدین‌سان از بابل، میان‌دورود و سوزیان، شمار زیادی قاطر پالان‌دار و بارکش، همچنین سه هزار شتر بارکش فراخواند. به‌کمک این حیوانات، تمامی این دارایی‌ها را به مکان‌های تعیین شده منتقل کرد.[1]

(۳) وی که با اهالی [پرسید] روابط بسیار بدی داشت و نسبت به آن‌ها سخت بدگمان بود، در واقع، می‌خواست شهر را کاملاً ویران کند.[2]

با توجه به شکوه و عظمت این بنا، اختصاص شرحی اجمالی بر هدیش شاهی را، که در این شهر قرار داشت، خارج از بحث نمی‌پنداریم.

(۴) در واقع، ارگ بسیار پهناور بود و بارویی سه‌گانه، آن را در برمی‌گرفت. نخستین بارو به بلندای ۱۶ آرَش[3] و دارای پایه‌ای گران‌بها بود که سر آن به ردیفی از کنگره‌ها، به شکل برج، مزین شده بود.

(۵) دومین بارو به همین شیوه ساخته شده، اما دو برابر بلندتر بود. سومین بارو نیز شکل چهارگوشی داشت و دیواری که آن را دربر می‌گرفت به بلندای ۶۰ آرَش[4] از سنگ سختی ساخته شده بود که می‌توانست برای همیشه سرجایش باقی بماند!

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۶، ۹) (هم‌چنین ن.ک به: کنت کورث (۸، ۷، ۱۱): سی‌هزار حیوان باربر)؛ پلوتارک (اسکندر، ۳۷، ۲): ده هزار قاطر و ۵ هزار شتر؛ استرابون (۱۵، ۳، ۹). کاروان به واسطه‌ی گستردگی راه‌های حمل خزائن شگفت‌انگیز می‌نمود: ر.ک به:

Démosthène, sur les Symmories, 27

ـ دموستن حکایت می‌کند که اردشیر سوّم کاروانی از ۱۲۰۰ شتر تشکیل داده بود تا خزانه‌ی جنگی خود را به فلسطین منتقل کند؛ هم‌چنین ن.ک به: کنت کورث (۳، ۳، ۲۴): خزانه‌ی جنگی داریوش سوّم (کودومان).

[۲]. طرح‌های ویرانی، خود شهر را شامل نمی‌شد (پرسپولیس در سال ۳۱۷ پ.م نیز هنوز پایتخت پرسید (پارس) بود: ر.ک به: دیودور، ۱۹، ۲۲، ۱) بلکه شهر شاهی ـ ville royale ـ را دربرمی‌گرفت. این شهر شاهی بود که اسکندر قصد نابودی آن، هدیش‌ها و خزانه‌های آن را داشت؛ بنابراین طرح نابودی، پیش از این به شور گزارده شده و برنامه‌ریزی شده بود؛ هر چند این ویرانگری، در حالتی از پریشانی روانی اسکندر روی داد. ن.ک به: infra, chap. LXXII

[۳]. برابر با حدود ۷ متر [۴]. برابر با ۲۷ متر

(۶) بر هر ضلعی، درهای مفرغی و کنار این درها، ستون‌های مفرغی ۲۰ ارشی وجود داشت. این ستون‌ها به واسطه‌ی چشم‌اندازشان موجب ترس و وحشت می‌شدند؛ درها نیز امنیت را تضمین می‌کردند.

(۷) دربخش شرقی ارگ، به فاصله‌ی ۴ پلتری، کوهی به نام «شاهی»[1] وجود داشت که گورگاه پادشاهان در آن جا واقع بود. در واقع، صخره نقر شده و چندین اتاق در مرکز آن وجود داشت که مقبره‌ها در آن جا قرار داشت. چون راه ورودی مصنوعی، ساخته نشده بود، اجساد مومیایی شده به وسیله‌ی برخی ادوات بالا برده می‌شد و داخل این اتاق‌ها قرار می‌گرفت.[۲]

(۸) از دیگر سوی، در این ارگ، چندین سرا وجود داشت که به طرزی باشکوه آراسته شده، مختص پادشاهان و سرداران بود. همچنین خزانه‌هایی وجود داشت که برای نگهداری اموال ساخته شده بود.[۳]

۷۲. (۱) اسکندر چندین جشن پیروزی را برای موفقیت‌هایش برپا و قربانی‌های با شکوهی به خدایان تقدیم کرد و سورهای درخشانی به دوستانش داد. باری، یک روز که ملازمین‌اش در حال جشن و پایکوبی بودند و همچنان که باده‌گساری می‌کردند مستی‌شان زیادت می‌شد، شور و حال عمیقی در وجود این مردم باده‌گسار رخنه کرد.

(۲) و یکی از زنان حاضر ـ یک آتنی به نام تائیس[۴] ـ اظهار داشت که زیباترین کارنمایانی که اسکندر در آسیا محقق خواهد ساخت، این خواهد بود که دسته‌ی دیونی‌سوسی[5] را به همراهی زنان تشکیل دهد تا هدیش را به آتش کشند و

---

1. Royale

[۲]. کتزیاس (۱۵، ۳۸) چنین دستگاهی را درباره‌ی مقبره‌ی داریوش اوّل توصیف کرده است: صفحه‌ای که به وسیله‌ی طناب‌هایی برافراشته شده بود، رسیدن ـ نه بدون خطر ـ به آستانه‌ی مقبره را میسر می‌ساخت.

[۳]. ن. ک به: E. F. schmidt, Persepolis II, Contents of the treasury and other discoveries (1957)

4. Thaïs

5. (Cortège dionysiaque)؛ در جشن‌های مخصوص دیونی‌سوس، خدای شراب و الهام، دسته‌های

دست‌های زنان، آن‌چه را که شکوه پارسیان را جلوه‌گر می‌سازد، در چشم برهم زدنی ویران کند.

(۳) چون این سخنان به مردان جوانی خطاب شده بود که شور مستی، عقل را از سرشان پرانده بود، فردی - چنان که می‌بایست - بانگ برآورد که دسته را تشکیل دهند و مشعل‌ها را بیفروزند؛ این چنین همگان را ترغیب کرد از جنایت‌هایی که پارسیان نسبت به پرستشگاه‌های یونانی مرتکب شده بودند، کین بستانند.

(۴) دیگران نیز با تشویق و تمجید، رضایت خویش را ابراز کرده، گفتند که این عمل تنها برازنده‌ی اسکندر است و چون این سخنان شور و هیجان عمومی را به شاه منتقل کرده بود، جملگی از سالن جشن بیرون دویدند و بر آن شدند به افتخار دیونی‌سوس، دسته‌ی پیروزی تشکیل دهند.

(۵) بی‌درنگ، تعداد زیادی مشعل گرد آوردند. چون مطرب‌ها به جشن دعوت شده بودند، شاه در میان آواز و صدای فلوت و نی‌لبک‌ها برای تشکیل دسته به پیش آمد: تائیس روسپی، کار را سر و سامان داد.

(۶) وی پس از شاه، نخستین کسی بود که مشعل برافروخته‌ی خویش را به سوی هدیش پرتاب کرد. دیگران نیز چنین کردند و با توجه به وسعت آتش‌سوزی، تمام منطقه‌ای که هدیش اشغال کرده بود، بی‌درنگ، در شعله‌های آتش ویران شد و شگفت‌آور این که حرمت‌شکنی که خشایارشا، پادشاه پارس، نسبت به آکروپول آتن روا داشته بود، به دست ضعیفه‌ای، هم‌شهری قربانیان، کین ستانده شد. این زن، از روی سرگرمی، چندین سال بعد [از آتش‌سوزی آکروپول آتن][1]، همین برخورد را

←

انبوهی به راه می‌افتاد که فرشته‌های زمین و حاصل‌خیزی، با نقاب در آن نمایش داده می‌شدند. این دسته‌ها سبب ایجاد نمایش‌های منظمی که همان کمدی و تراژدی و درام‌های هجایی باشد، شد و مدتها ریشه و منشأ خود را محفوظ نگه داشت. در دوره‌ی رومی و از اوان قرن دوّم پ. م، اسرار دیونی سوس با همان مختصات و آزادی‌های بی‌حصر و حد در ایتالیای جنوبی (محل تولد دیودور) و مرکزی رواج یافت و مورد استقبال مردم آن نواحی قرار گرفت. سنای روم در ۱۸۶ پ. م برگزاری این جشن‌ها را ممنوع اعلام کرد.

۱. جمله‌ی داخل کروشه توسط مترجمان افزوده شده است.

نسبت به پارسیان روا داشت!

۷۳. (۱) پس از پایان این رویداد، اسکندر شهرهای پرسید را پشت سر گذاشت، برخی از آن‌ها را با یورش و حمله و برخی دیگر را با بزرگ‌منشی مطیع ساخت[۱]. آنگاه اردو را جمع کرد و به دنبال داریوش راهی شد[۲].

(۲) داریوش سعی کرد نیروهایی از باکتریان و خشترپاون نشین‌های علیاگرد آورد؛ اما ناگهان گرفتار آمد و همراه ۳۰ هزار تن از پارسیان و مزدوران یونانی به باختر گریخت[۳]. حین عقب‌نشینی خشترپاون باکتریانی‌ها ـ بسوس ـ وی را دستگیر کرده، به قتل رساند.[۴]

(۳) اندک زمانی از مرگ داریوش نگذشته بود که اسکندر ـ که با سواره‌نظام در تعاقبش بود ـ وی را مرده یافت و خاکسپاری شاهانه‌ای برای او برپا کرد.

(۴) برخی نوشته‌اند که داریوش هنوز نفس می‌کشید و بر تیره‌بختی‌هایش می‌گریست و این که شاه بزرگ، اسکندر را برانگیخت که از قاتلش کین بستاند. اسکندر وعده داد که چنین کند و به تعاقب بسوس پرداخت؛ اما چون بسوس خیلی دور شده و به سوی باکتریان گریخته بود، اسکندر از تعقیب دشمن چشم‌پوشی کرده، به مقرش بازگشت. چنین بود اوضاع آسیا.

(۵) در اروپا، لاسدمونیان در نبرد بزرگ سازمان‌یافته‌ای شکست خوردند و این ناکامی، آن‌ها را واداشت تا با آنتی‌پاتروس وارد مذاکره شوند[۵]. اما آنتی‌پاتروس پاسخ را به مجمع مرکزی یونان واگذارد. پس نمایندگان در کورنت گردهم آمدند و پس از آن‌که هر جناح، سخنرانی غرایی کرد، شایسته آمد که در این باب اظهار نظری نکرده، آن‌را به شاه ارجاع دهند تا در این‌باره تصمیمی اتخاذ کنند.

(۶) در این شرایط، آنتی‌پاتروس، ۵۰ تن از برجسته‌ترین اسپارتیان را گروگان

---

[۱]. کنت کورث (۵، ۶، ۱۱) به درستی، به این لشکرکشی در زمستان، پیش از آتش‌سوزی در شهر [illegible] اشاره می‌کند. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۳۸، ۱)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۷، ۱۲)؛ آریان (۳، ۱۹، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۲، ۳)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۸، ۱ـ۴)؛ آریان (۳، ۱۹، ۱ـ۵)؛ شش هزار پیاده نظام و سه هزار سواره نظام.

[۴]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۱، ۱ـ۱۰)؛ کنت کورث (۵، ۹، ۲ـ۱۲، ۱۸)؛ ژوستن (۱۱، ۱۵)

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۱، ۱۹ـ۲۰)؛ پوزانیاس (۳، ۱۰، ۵)

گرفت[۱]. لاسدمونیان، به نوبه‌ی خویش، نمایندگانی را به آسیا فرستادند تا از اشتباهات خویش پوزش بخواهند.

۳۲۹ـ۳۲۸ پ.م

۷۴. (۱) با سپری شدن سال، سفیزوفون[۲]، آرخونت آتن شد؛ حال آنکه در روم، گایوس والریوس[۳] و مارکوس کلودیوس[۴] به کنسولی منصوب شدند. در این سال، پس از مرگ داریوش، بسوس به همراهی نبرزنس[۵]، بارخائنتس[۶] و همچنین بسیاری دیگر، از دستان اسکندر گریخت[۷] و راهش را به سوی باکتریان ـ که داریوش وی را به خشترپاونی آن جا منصوب کرده بود ـ پی گرفت: منصب و مقامش موجب شد که ساکنین وی را بازشناسند[۸]؛ او آن‌ها را به دفاع از آزادی خویش ترغیب کرد.

(۲) بسوس به آن‌ها ثابت کرد که موقعیت سرزمین‌شان، با توجه به این که صعب‌العبور است و منابع انسانی‌اش برای به چنگ آوردن استقلال بسنده می‌کند، خیلی به آنان کمک خواهد کرد.

از دیگر سوی، چون وعده داد که خویشتن رهبری جنگ را به دست گیرد، رضایت عموم را جلب و خود را شاه بزرگ اعلام کرد. پس، سربازگیری کرده، میزان زیادی جنگ‌افزار فراهم ساخته و با شور و حدّت همه چیز را به کار گرفت تا

---

[۱]. ر.ک به: اشین (Contre Ctésiphon 133) [گروگان‌ها؛ نمایندگانی برای اسکندر]. رقم پنجاه تن از کلیتارک گرفته شده است. ر.ک به: Fr. Gr. Hist. 137 fr.4

2. Céphisophon

3. Gaius Valérius

4. Marcus Claudius

5. Nabarzanès

6. Barxaentès

[۷]. به نظر می‌رسد نبرزنس شکل تغییر یافته‌ی پارسی باستان نباَبرْدَنه (Nabābrdana) که در کتیبه‌ای عیلامی به صورت نَپَپَرْتَنّه (Napapartanna) نقر شده، باشد. ر.ک به:

E. Benveniste, Titres et noms propres en Iranien ancien (1966), p. 98

ـ نبرزنس وظایف خیلیارک و بارخائنتس، وظایف خشترپاون آراخوزی را اعمال می‌کرد. ـ درباره‌ی فرار بسوس ن.ک به: آریان (۳، ۲۸، ۸)

[۸]. ر.ک به: کنت کورث (۵، ۹، ۱۶؛ ۵، ۱۰، ۵)

نیازهای فوری را مرتفع سازد.

(۳) اسکندر که ـ به نوبه‌ی خویش ـ می‌دید مرگ داریوش برای مقدونیان به منزله‌ی پایان لشکرکشی تلقی شده و آنان میل بازگشت به میهن خویش را دارند، آن‌ها را در مجمعی گردهم آورد. وی به واسطه‌ی یک سخنرانی مناسب حال، شور و اشتیاق را به ایشان بازگرداند و از اطاعت بی‌چون و چرایشان برای باقی لشکرکشی مطمئن گردید. از دیگر سوی، متحدینی را که از شهرهای یونانی آمده بودند، گردهم آورد؛ عملکردشان را ستود و با اهدای یک تالان به هر سواره‌نظام و ده مین به هر پیاده‌نظام، آنان را مرخص کرد. افزون بر این، مواجب عقب‌افتاده، همچنین مواجبی برای بازگشت به کانون خانواده را به آنان پرداخت کرد.

(۴) امّا از میان ایشان، سه تالان به تمامی کسانی بخشید که باقی ماندن در سپاه شاهی را انتخاب کرده بودند؛ از دیگر سوی، به سربازانش جوایز نفیسی پاداش داد: وی ذاتاً بخشنده بود[1] و حین تعقیب داریوش، مبالغ قابل توجهی به چنگ آورده بود.

(۵) در واقع از نگهبانان خزانه، مبلغ ۸ هزار تالان دریافت کرده بود. وانگهی، سهمی که نصیب سربازان شد؛ از جمله جواهرات و طلاجات، بالغ بر ۱۳ هزار تالان می‌شد، اما گمان می‌شود که ارزش اشیای مسروقه و غارت شده، بیش از این‌ها بود[2].

۷۵. (۱) اسکندر راه هیرکانی[3] را پیش گرفت و پس از دو روز راه‌پیمایی، اردویش را در نزدیکی شهری که آن را هکاتوم پیلس[4] می‌نامند برپا کرد. از آن‌جا که

---

[۱]. ن. ک به: پلوتارک (اسکندر، ۴۹) و ارجاعات جمع‌آوری شده به وسیله‌ی فیستر در:
F. Pfister, Historia, 13 (1964), pp. 69-70

[۲]. داریوش، اکباتان را با ۷ هزار تالان ترک کرده بود (آریان، ۳، ۱۹، ۵). کنت کورث (۶، ۲، ۱۰) نیز به اختلاس پارسیان از اموال اشاره می‌کند. اما نباید درباره‌ی بی‌علاقگی مقدونیان دچار اشتباه شد: پلوتارک حکایت می‌کند که آن‌ها پیش از رسیدن به اربل با هم توافق کردند که غنایمی را که به چنگ آوردند در صندوق شاهی نریزند!

۳. (Hyrcanie)؛ سرزمین واقع در بخش جنوب شرقی دریای مازندران که با گرگان کنونی مطابقت می‌کند.

۴. (Hécatompyles)؛ هکاتوم پیل یا هکاتوم پیلوس، شهر صد دروازه که خرابه‌های آن نزدیک دامغان

این شهر ثروتمند بود و تمامی اسباب راحتی و آسایش به وفور در آن یافت می‌شد، اسکندر به سپاه چند روزی در آن‌جا استراحت داد.

(۲) آنگاه پس از طی ۱۵۰ استاد، اردو را در نزدیکی صخره‌ای بزرگ برپا کرد. در پای این صخره، غار باشکوهی قرار داشت که رودی بزرگ به نام استی بوئیتس[۱]، به صورت آبشار، از آن فرو می‌ریخت. جریان تند آن به مسافت سه استاد جاری می‌شد؛ آنگاه دور صخره‌ی بزرگی که به شکل پستانی بود و در پای آن پرتگاه عظیمی به درون زمین بازمی‌گشت، به دو شاخه می‌شد. رود، غرش‌کنان، در میان کفی که بر اثر برخورد با صخره حاصل می‌شد، به درون آن فرو می‌ریخت و به مسافت ۳۰۰ استاد در زیر زمین جاری بود؛ آنگاه از دل زمین بیرون می‌جهید و به دریا می‌ریخت.

(۳) اسکندر همراه با سپاه سرزمین هیرکانیان را فتح کرد و تمامی شهرهایی را که در آن‌جا یافت می‌شد تا دریایی به نام کاسپین ـ که برخی هیرکانی[۲] می‌نامند ـ به تصرف خویش درآورد. می‌گویند در آن‌جا مارهای بزرگ زیادی، همچنین انواع گوناگون ماهی‌ها ـ که از حیث رنگ با مارها و ماهی‌های سرزمین ما بسیار متفاوت‌اند ـ می‌زیند.[۳]

→

کنونی است و به مناسب این که ملتقای جاده‌های متعدد بود، بدین نام خوانده می‌شد. در دوره‌ی پارتیان، به منزله‌ی پایتخت آنان بوده است.

[۱]. (Stiboites)؛ کنت کورث (۶، ۴، ۳) از این رود با نام زیوبتیس (Ziobétis) یاد می‌کند.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۴، ۱۸) [که آن را quidam Hyrcanium ،quidam Caspium می‌خواند.]؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۴، ۲). آریستوبول، دریای هیرکانی را ترجیح می‌دهد. ر.ک به:

Fr. Gr. Hist. 139 fr. 20 et 25

درباره‌ی این نام ر.ک به:

A. Ronconi, Per l'onomastica antica dei mari, stud. It. di Fil. Class. 9 (1931), pp. 326-331

فرضیه‌ی و. تارن (Sources and Studies, pp. 14-15) که بر اساس استدلالات وی، دریای هیرکانی همان دریای آرال است توسط «دافینا» رد شده است. ر.ک به:

P. Daffina, Aral, Caspio, Tanais, Rev. d. Studi orientali 43 (1958), pp. 363-378; Contra, J. R. Hamilton, Alexander and the Aral, Class. Quat. 21 (1971), pp. 106-111

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۴، ۱۸)

(۴) وی از هیرکانی عبور کرد و به دهکده‌هایی موسوم به «خوشبخت»[1] رسید که واقعاً هم این‌چنین بودند[2]. در واقع، این سرزمین به واسطه‌ی فرآورده‌هایش، سرآمد آن‌چه بود که نزد دیگر مردمان یافت می‌شد.

(۵) می‌گویند در آن‌جا، هر کنده‌ی تاک، یک سطل[3] شراب تولید می‌کند و برخی درختان انجیر، ۱۰ مدیمن[4] انجیر خشک حاصل می‌دهند. دانه‌ای که هنگام درو برداشت نشده و بر زمین افتاده است، بی‌آن‌که به کاشت نیازی داشته باشد، می‌روید و هنگام برداشت، محصول فراوانی می‌دهد.[5]

(۶) هم‌چنین، نزد این مردم درختی یافت می‌شود که ظاهرش خیلی شبیه درخت بلوط است، اما از برگ‌هایش عسل می‌تراود و برخی، این عسل را جمع‌آوری کرده، استفاده‌های زیادی از آن می‌برند.

(۷) همچنین در این منطقه حشره‌ی پرداری به نام آرتردون[6] وجود دارد که از زنبور کوچک‌تر و سطح بدنش خالدار است. در کوه زندگی می‌کند و گرده‌ی انواع گل‌ها را جمع می‌کند. در صخره‌های گود و درختانی که صاعقه به آن‌ها اصابت کرده است، می‌زید[7] و کندوهایی از موم می‌سازد و مایعی با شیرینی زیاد تولید می‌کند که از عسل سرزمین ما دست کمی ندارد![8]

---

1. Fortunés

[۲]. ر. ک به: کنت کورث (۶، ۴، ۲۰). مکان «دهکده‌های خوشبخت» شناسایی نشده است. قدر مسلم این است که آن‌ها را باید در اطراف گرگان یا بهشهر جست‌وجو کرد: در این باره ر.ک به:
Melgunof, op.cit., p. 37; O'Donovan, op.cit., pp. 187 192

[۳]. حدود ۴۰ لیتر. استرابون (۱۱، ۶، ۲) نیز همین رقم را ذکر می‌کند.

[۴]. حدود ۵۰ لیتر. استرابون (۱۱، ۶، ۲) حاصل درختان انجیر را ۶۰ مدیمن ذکر می‌کند. امّا باید بدانیم که وی چون اونزیکریتوس (Fr. Gr. Hist. 134 fr.4) و پلین (۱۵، ۶۸) از انجیر تازه نام می‌برد. ن.ک به:
T.S. Brown, Onésicritos (1948), pp. 89-92

[۵]. استرابون (۱۱، ۶، ۲)

6. Arthrêdon

[۷]. ر.ک به: استرابون (۱۱، ۶، ۲)

[۸]. به طور قطع این عسل به وسیله‌ی کوه‌نشینان البرز مصرف می‌شد. ر.ک به:
E. Herzfeld, The Persian Empire (1968), p. 48

←

۷۶. (۱) اسکندر، هیرکانیان و مردمان همسایه این سرزمین را به اطاعت خویش درآورد و سرداران بسیاری که داریوش را هنگام فرار همراهی کرده بودند، خود را تسلیم کردند. وی با آن‌ها به نرمی رفتار کرد و این‌چنین، آوازه‌ی نرم‌خویی را از آن خویش ساخت.[۱]

(۲) در واقع، حدود ۱۵۰۰ یونانی که به داریوش خدمت کرده بودند، اندک زمانی بعد خود را تسلیم اسکندر کردند: آن‌ها از شجاعت چشم‌گیری برخوردار بودند. اسکندر ایشان را سزاوار عفو و بخشش دانست و با همان مواجب، منصب و مقامی در سپاهش به آنان بخشید.[۲]

(۳) اسکندر آنگاه نواحی ساحلی هیرکانی را طی کرد و سرزمین مردمانی را که ماردها نامیده می‌شدند، به تصرف خویش درآورد. اینان که از شجاعت بی‌نظیری برخوردار بودند، قدرت روزافزون شاه را به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند و به عقیده‌ی ایشان، قدرت او سزاوار کمترین ارج و احترامی نبود.

(۴) آنان، برعکس، با ۸ هزار جنگجو راه‌های ورودی‌ای راکه به سرزمین‌شان منتهی می‌شد، اشغال کردند و می‌خواستند با اعتماد به نفس، حمله‌ی مقدونیان را برتابند؛ ولی شاه بر سر آنان ریخت و پیکار را آغاز کرد؛ بیشترشان را از دم تیغ گذراند و به تعاقب باقی آنان در بخش کوهستانی سرزمین‌شان پرداخت.

(۵) باری، وقتی وی این سرزمین را با آتش ویران می‌کرد، غلامانی که اسبان شاهی را می‌آوردند، اندکی از شاه دور شدند. بدین‌سان چند تن از بربرها بر سر آن‌ها ریخته، بهترین اسب را ربودند.[۳]

(۶) این اسب، هدیه‌ای از طرف دمارات کورنتی بود و شاه در تمامی جنگ‌هایی که در آسیا رخ داده بود، بر آن سوار می‌شد. وقتی هنوز زین و یراق نشده

→

هرتسفلد در این کتاب اشاره می‌کند که در آغاز قرن ۱۹، روستاهای دورافتاده‌ی البرز، تنها از راه پرورش زنبور روزگار می‌گذراندند.

[۱]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۳، ۳؛ ۷) کنت کورث (۶، ۴، ۲۳ـ۲۴؛ ۶، ۵، ۱: ۱۲ـ۲۳)

[۲]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۳، ۲، ؛ ۸ـ۹؛ ۳، ۲۴، ۳)؛ کنت کورث (۶، ۵، ۶ـ۱۰)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۵، ۱۸)؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۴، ۲ـ۳)

بود، غیر از مهترش، به هیچ‌کس سواری نمی‌داد؛ امّا همین که زین و یراق شاهی بر پشتش گذاشته شد، دیگر از آن نرنجید. بدین‌سان تنها رام اسکندر شده، از او فرمان می‌برد و جثه‌اش را خم می‌کرد تا اسکندر بر زین سوار شود.

(۷) به خاطر ارزش این حیوان، خشم وجود شاه را فرا گرفت و دستور داد درختان این سرزمین را قطع کنند. از دیگر سوی، از طریق اشخاصی که به گویش محلی تکلم می‌کردند اعلام کرد که اگر اسب را برنگردانند، سرزمین‌شان کاملاً ویران و مردمانش از دم تیغ گذرانده خواهند شد.

(۸) تهدید بی‌درنگ اجرا شد و بربرها، هراسناک، اسب را بازگردانده، به همراه آن هدایای نفیسی آوردند؛ به علاوه، ۵۰ تن را برای طلب بخشش فرستادند. اسکندر، از میان این مردان، برجسته‌ترین افراد را گروگان گرفت.

۷۷. (۱) وقتی اسکندر به هیرکانی بازگشت، ملکه‌ی آمازون‌ها[۱] به دیدارش آمد. وی نامش تالس‌تریس[۲] بود و بر سرزمینی که بین فاز[۳] و ترمودون[۴] گسترده شده بود، حکم می‌راند[۵]. تالس‌تریس از زیبایی و توان جسمی بی‌نظیری برخوردار بود و

۱. (Amazones)؛ ملتی که همه‌ی افراد آنان از زنان تشکیل می‌شد و کشورشان در شمال، یعنی در دامنه‌های قفقاز یا در تراس یا در جلگه‌های ساحل چپ دانوب قرار داشت. اداره‌ی سرزمین به دست خود آن‌ها و بدون یاری مردان صورت می‌گرفت و اختیار همه‌ی کارها به عهده‌ی ملکه بود. آنان را از آن جهت آمازون (یعنی کسانی که پستان ندارند) می‌نامیدند که یکی از پستان‌های خود را بریده تا هنگام استفاده از تیروکمان به زحمتی دچار نشوند.

2. *Thalestris* 3. *Phase*

4. Thermodon

[۵]. ن.ک به: E. mederer, op.cit., pp. 84-93

کنت کورث (۶، ۵، ۲۴-۳۲) و ژوستن (۱۲، ۳؛ ۲، ۴) نیز آن را روایت کرده‌اند. پلوتارک (اسکندر، ۴۶، ۱) اظهار می‌دارد که پولیکلت، اونزی‌کریتوس (Onésicritos) و کلیتارک نیز آن‌را روایت کرده‌اند، اما خاطرنشان می‌سازد که بسیاری از مورّخان (خارس، پتولمه اوّل، آریستوبول، دوریس (Douris) و غیره) آن را خیالی می‌پندارند. پلوتارک (اسکندر، ۴۶، ۲) و آریان (۷، ۱۳، ۲) - دو مورّخ خردگرا - کوشیدند ریشه‌ی تاریخی این افسانه را بیابند. آیا نماینده‌ی یک شاه سکایی آن سوی یارکسارتس، دخترش را به اسکندر تقدیم می‌کند؟ آیا سهمی از ۱۰۰ زن سکایی است که خشترپاون ماد به شاه تقدیم کرده است؟

نویسنده‌ای (شاید اونزیکریتوس یا پولیکلت) بر این باور بوده است که اسکندر می‌بایست با آمازون‌ها برخورد کرده باشد، زیرا نیاکانش، آشیل و هراکلس - هر دو - با این مردمان افسانه‌ای نبرد کرده بودند. تئوفان میتیلنی نیز هنگام شرح لشکرکشی‌های پومپه به قفقاز از آمازون‌ها یاد می‌کند.

مردمش نیز او را بخاطر شجاعتش می‌ستودند. او بخش اعظم سپاهش را در مرزهای هیرکانی گذارد و همراه سیصد تن آمازونی، مسلح به جنگ‌افزار، نزد شاه حاضر شد.

(۲) شاه که از حضور غیرعادی این زنان پرآوازه شگفت‌زده شده بود، از تالس‌تریس انگیزه‌ی دیدارش را جویا شد؛ او گفت که برای داشتن فرزندی آمده است.

(۳) در واقع، اسکندر در پرتو کارهای نمایانش، از تمامی مردان، شجاع‌تر و این زن نیز به واسطه‌ی توان و شجاعتش، سرآمد دیگر زنان بود. پس، فرزندی که از چنین پدر و مادر ممتازی زاده شود، احتمالاً به واسطه‌ی شجاعتش از باقی انسان‌ها برتر خواهد بود. شاه شیفته وی شد و به گرمی از درخواست او استقبال کرد و ۱۳ روز را با وی گذراند. آنگاه هدایای گران‌بهایی به او بخشید و وی را به میهنش بازگرداند.

(۴) پس از آن، اسکندر که می‌پنداشت در اقدامش موفق شده است و دیگر احدی بر سر تصاحب امپراتوری با او نزاع نخواهد کرد، سخت غرق تجملات پارسی و تن‌آسایی پادشاهان آسیایی شد.[1] ابتدا دربانانی از نژاد آسیایی را به دربارش راه داد؛ آنگاه برجسته‌ترین اشخاص را که در بین‌شان حتی اگزاثرس[2] ـ برادر داریوش ـ دیده می‌شد، به عنوان نگهبانان دربار شاهی منصوب کرد[3].

(۵) آنگاه دیهیم پارسی بر سر نهاد و غیر از شلوار و ردای آستین‌دار؛ تن‌پوش راه‌راه سفید، کمرچین و باقی جامگان عجیب پارسی را دربر کرد. هم‌چنین بین همراهانش، جامه‌هایی با حاشیه‌ی ارغوانی تقسیم کرد و به اسبانش، زین و یراق پارسی بست.

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۶، ۱ـ۱۰)؛ ژوستن (۱۲، ۳)؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۵، ۱ـ۳)

2. Oxathrès

[۳]. بی‌گمان در این هنگام بود که اسکندر، هفس تیون را خیلیارک نام نهاد (ر.ک: دیودور، ۱۸، ۴۸، ۱) در واقع فرماندهی بر دربانان و نگهبانان شاهی، یکی از امتیازهای ویژه‌ی خیلیارک بود. ـ این دربانان مادی و پارسی، مجهز به نی، بر نقوش پرسپولیس نشان داده شده‌اند: رک به:

M.Hinz, Altiranische Funde und Forchungen (1969), pl. 20, p. 66; pl. 22, p. 71; pl. 28, p. 80

(۶) گذشته از این، همچون داریوش، معشوقه هایش را که تعدادشان کمتر از تعداد روزهای سال نبود[۱]، همه جا با خود همراه می‌کرد.[۲] ناگفته پیداست که آن‌ها از زیبایی بی‌نظیری برخوردار بودند، زیرا از بین تمامی زنان آسیا انتخاب شده بودند.

(۷) هر شب گرداگرد بستر شاه می‌گشتند تا وی، خود، زنی را که می‌بایست با وی هم‌بستر شود، برگزینند. با این حال، اسکندر به ندرت از این آداب و رسوم پیروی می‌کرد و تا حد ممکن به آداب پیشین پای‌بند بود، زیرا می‌ترسید مبادا مقدونیان را برنجاند.

۷۸. (۱) با وجود این، چون بسیاری وی را نکوهش می‌کردند، آن‌ها را مورد لطف قرار داده، سرشار از هدایا می‌کرد[۳]. از دیگر سوی، اسکندر آگاه شد که ساتی‌برزنس[۴]، خشترپاون آریه[۵]، سربازانی را که تحت فرمانش گذارده بود، به قتل رسانده و با هم‌دستی بسوس، تصمیم گرفت جنگ را علیه مقدونیان پی گیرد. اسکندر به سویش لشکرکشی کرد.[۶] ساتی‌برزنس، به نوبه‌ی خویش، نیروهایش را در ارته‌کوانه[۷] ـ مشهورترین شهر منطقه که به دلیل موقعیت طبیعی مستحکمش، شایان توجه است ـ متمرکز کرد.

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث در (۳، ۳، ۲۴) از ۳۶۰ معشوقه و در (۶، ۶، ۸) از ۴۶۰ معشوقه یاد می‌کند.

[۲]. سال پارسی برابر با ۳۶۰ روز بوده است. رک. به:

G, Widengren. The Sacral Kingship of Iran. Numen. suppl. 4 (1959). p. 255

[۳]. ر.ک به: ژوستن (۱۲، ۴)؛ کنت کورث (۶، ۶، ۹ـ۱۱)؛ پلوتارک (اسکندر، ۴۵، ۳، ۵)

4. Satibarzanès

[۵]. ر.ک به:

E. Benveniste, Titres et noms propres en Iranien ancien (1966), pp. 119-120

[۶]. اسکندر با ترک هیرکانی، مسیر رود اترک (Atrek) را به سوی مشهد پی گرفته بود. در سوزیا (توس)، ساتی‌برزنس ـ خشترپاون آریه ـ از او پذیرایی کرد. اسکندر، نگران از دسایس بسوس، از راه کاروان‌رویی که در امتداد دامنه‌ی شمالی بند ترکستان (Band-i Turkestan) قرار داشت به سوی باختر لشکرکشی کرد. در هنگام طی طریق، از شورش ساتی‌برزنس آگاه شد و فی‌الفور به عقب بازگشت.

ر.ک به: کنت کورث (۶، ۶، ۱۳ـ۲۱)؛ آریان (۳، ۲۵، ۱ـ۵)

[۷]. درباره‌ی ارته کوانه ـ Artacoana ـ یا اَرتَه کَنَه ـ Artacana ـ ن.ک به: آریان (۳، ۲۵، ۵)؛ کنت کورث (۶، ۶، ۳۳)؛ پلین (N.H., 6, 93)؛ ایزیدور خاراکسی (۱۵). اَرته کوانه تا امروز شناخته نشده است.

(۲) اما وقتی شاه ناگهان پدیدار شد، در برابر عظمت سپاه و آوازه‌ی شجاعت مقدونیان، ترس وجودش را فراگرفت. با ۲ هزار سواره‌نظام، شهر را ترک گفته، نزد بسوس آمد تا از او بخواهد بی‌درنگ به یاریش بشتابد؛ حال آن‌که به باقی نیروها دستور داد درکوهی بنام...[1] پناه جویند که پر از گردنه بود و پناهگاه‌های مناسبی پیش روی کسانی می‌گذارد که جرئت نمی‌کردند تن به تن پیکار کنند.[2]

(۳) آن‌ها مطابق دستورات عمل کردند. اما شاه که همچون گذشته خواهان کسب افتخار بود، کسانی را که بر روی صخره‌ای عظیم و مستحکم پناه گرفته بودند، سخت به محاصره‌ی خویش درآورد: وی آنان را وادار به تسلیم کرد.

(۴) آنگاه در مدت سی روز، تمامی شهرهای این خشترپاون‌نشین را مطیع ساخت[3] و پس از آن‌که آریه را ترک گفت به پایتخت درانگیان درآمد و آن‌جا اقامت گزید و به سپاه استراحت داد.[4]

۷۹. (۱) حدود همین زمان بود که عمل بدی از وی سر زد که با خوبی ذاتی‌اش، مغایرت داشت. یکی از دوستان شاه به نام دیمنوس[5]، به دلیلی از اسکندر شاکی بود و بر اثر خشم، علیه‌اش توطئه‌چینی کرد.

(۲) از دیگر سوی، او نیکومک[6] نامی را دوست می‌داشت و وی را متقاعد ساخت که در این توطئه شرکت جوید. امّا نیکومک که هنوز خیلی جوان بود، برادرش سبالینوس[7] را از این امر آگاه کرد. سبالینوس که می‌ترسید مبادا، یکی از

---

۱. در متن اصلی، به زبان یونانی، جاافتادگی مشاهده می‌شود.

[۲]. درباره‌ی فرار ساتی‌برزنس و سواره‌نظام وی ر.ک به: آریان (۳، ۲۵، ۷)؛ کنت کورث (۶، ۶، ۲۲)

[۳]. از میان آن‌ها، آرته‌کوانه توسط کراتر به محاصره درآمده بود. اسکندریه‌ی آریه در آن نزدیکی‌ها بنا شد. ر.ک به: Pline (N.H. 6, 93).

[۴]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۵، ۸)؛ کنت کورث (۶، ۶، ۳۶). ـ درانگیان (زرنک در سنگ‌نبشته‌های هخامنشی) همان سیستان کنونی (سکستان) است که نامش را از اشغالگران سکایی به میراث برده است. این سرزمین تا یورش مغول، منطقه‌ای پرآب و حاصل‌خیز بود و در ماه‌های زمستان دارای آب و هوایی دلپذیر بود. برای مطالعه درباره‌ی تاریخ و جغرافیای تاریخی این سرزمین ر.ک به:

P. Daffina, L'immigrazione dei saka nella Drangiana (1967).

5. Dimnos 6. Nicomaque

7. Cébalinos

توطئه‌گران پیشدستی کرده، توطئه را برای شاه فاش کند، تصمیم گرفت خود آن را برملا سازد.

(۳) پس، به دربار درآمد و پس از برخورد با فیلوتاس با وی به گفتگو نشست و به او توصیه کرد که هرچه سریع‌تر موضوع را به عرض شاه برساند؛ امّا فیلوتاس یا به خاطر این که عضوی از توطئه بود یا از روی سهل‌انگاری، به سخنانی که باوی در میان گذاشته شده بود، وقعی ننهاد و این موضوع را پیگیری نکرد. او نزد اسکندر آمد و مدت زمان طولانی با او درباره‌ی موضوعات گوناگون به گفتگو نشست، بی‌آن‌که سخنان سبالینوس را با وی در میان گذارد.

(۴) پس از خروج، سبالینوس را یافت و به او گفت که فرصت مناسبی پیدا نکرد تا شاه را آگاه کند، اما وعده داد که فردا، مذاکره‌ی مستقیمی با شاه داشته باشد و آن‌چه را که گفته شد به عرض وی برساند. امّا فردای آن روز نیز فیلوتاس به همین شیوه عمل کرد و سبالینوس که می‌ترسید اگر شخص دیگری افشاگری کند او شخصاً به خطر می‌افتد، فیلوتاس را به یکباره رها و یکی از غلامان شاهی را پیدا کرده، موضوع را تمام و کمال برایش تعریف کرد و از او خواست هرچه سریع‌تر این موضوع را با شاه در میان گذارد.

(۵) غلام، سبالینوس را داخل اسلحه‌خانه کرد و او را در آن‌جا مخفی ساخت. آنگاه شاه را که در حال استحمام بود[۱]، یافته و این سخنان را با وی در میان گذارد؛ همچنین افزود که سبالینوس را نزد خویش نگه داشته است. شاه، هراسناک، دیمنوس را بی‌درنگ بازداشت کرد. آنگاه همین که از تمامی موضوع آگاهی یافت، سبالینوس و فیلوتاس را فراخواند.

(۶) هنگامی که استنطاق عمومی انجام می‌گرفت و در پی روشن شدن موضوع بودند، دیمنوس خودکشی کرد. فیلوتاس، به نوبه‌ی خویش، در عین این‌که اهمال‌کاری و سهل‌انگاری از جانب خود را پذیرفت اما، دست داشتن در توطئه را

---

[۱]. اسکندر همیشه عصرها حمام می‌کرد. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۲۳، ۳)

انکار کرد: شاه تصمیم در این باره را به مقدونیان واگذارد[۱].

۸۰. (۱) چندین سخنرانی ایراد شد[۲]. آنگاه مقدونیان، فیلوتاس و همدستانش را به مرگ محکوم کردند.[۳] بین اینان، پارمنیون ـ که نخستین دوست شاه قلمداد می‌شد ـ نیز دیده می‌شد: اگرچه وی در این زمان حضور نداشت، امّا گمان کردند که او، این توطئه را از طریق پسرش فیلوتاس، درانداخته است[۴].

(۲) فیلوتاس، زیر شکنجه اقرار به درانداختن توطئه کرد: بر اساس رسم مقدونیان، وی همراه سایر محکومین اعدام شد[۵].

اسکندر لن‌سستی به همین سرنوشت دچار شد. او که به توطئه علیه شاه متهم شده بود، سه سال در زندان نگهداشته شد، زیرا خویشاوندی‌اش با آنتی‌پاتروس، مجازاتش را به تعویق انداخته بود. در این زمان برای قضاوت در برابر مقدونیان قرار گرفت: حرفی برای دفاع از خویش نیافت و اعدام شد.

(۳) اسکندر با فرستادن مأموران مخفی، سوار بر شتران یک کوهانه، پیش از آن‌که خبر مجازات فیلوتاس به پدرش پارمنیون ـ که پیش از این، حکومت ماد را دریافت کرده و خزانه‌ی شاهی اکباتان با موجودی بالغ بر ۱۸۰ هزار تالان را در اختیار گرفته بود ـ برسد او را به قتل رساند.[۶]

---

[۱]. دیودور با اشاره‌ای گذرا به موضوع از آن گذشته است. ن.ک به: کنت کورث (۶، ۸، ۱). ـ کنت کورث به نوموس مقدونیایی که دادرسی در امور مهم را برعهده داشت، اشاره می‌کند. بر اساس آن‌چه که کنت کورث (۶، ۸، ۲۵) اشاره می‌کند (هایدیک ـ Heidicke ـ به شرح دگربار آن پرداخته است) دستور از جانب شاه صادر شد؛ امّا حکم از جانب مجمع مقدونیان اعلام شد. ر.ک به:

F. Granier, Die Makedonisch Heeresversammlung (1931), pp. 41-45; A. Aymard, Sur l'Assemblée macédonienne, Rev. Et. Anc. 52 (1950), p. 127

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۶، ۹، ۱)

[۳]. بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۶، ۸، ۲۳) آن‌ها بیش از ۶۰۰۰ تن نبودند.

[۴]. آریان و کنت کورث از محکومیت پارمنیون سخنی به میان نمی‌آورند.

[۵]. آریان (۳، ۲۶، ۳) خاطرنشان می‌کند که فیلوتاس و دیگر محکومان با پرتاب نیزه از پای درآمدند.

[۶]. قانونی مقدونی که کنت کورث (۶، ۱۱، ۲۰) نیز بدان اشاره کرده است، اعدام پدر و مادر مجرم را مجاز می‌ساخت. امّا کنت کورث نمی‌گوید که اسکندر برای توجیه قتل پارمنیون، به این قانون استناد کرده است؛ آن‌چنان‌که س. آ. رابینسون در مقاله‌ی «اسکندر کبیر و پارمنیون» اشاره می‌کند، پارمنیون (که نیمی از

←

(۴) اسکندر از دیگر سوی، تفکیکی بین مقدونیان اعمال کرد: او کسانی را که علیه‌اش سخنان خصمانه‌ای می‌گفتند، آن‌هایی که مرگ پارمنیون موجب خشمشان شده بود و افزون بر این، آن‌هایی که در نامه‌های ارسالی به مقدونیه مطالبی مخالف میل شاه نوشته بودند، در یگان واحدی جمع کرد و آن را «گروهان آشوبگر» نامید. او نمی‌خواست که صراحت بی‌جای زبان اینان، باقی سپاه[1] مقدونی را تباه کند.

۸۱. (۱) پس از پایان این موضوع، اسکندر همین که اوضاع در درانگیان را سروسامان داد، اردوی خویش را جمع کرد و همراه سپاهش، به سوی مردمی که پیش‌تر آریاسپیان[2] نامیده می‌شدند[3] و حال به دلیل ذیل، «نیکوکاران» نام داشتند، لشکرکشی کرد: در طی یک لشکرکشی، کوروش ـ همانی که حاکمیت مادها را به پارسیان منتقل کرد ـ در قلب سرزمینی بیابانی تنها ماند و فقدان کامل آذوقه، بزرگ‌ترین خطرات را برایش به همراه آورد، زیرا فقدان مواد غذایی موجب شد که سربازانش همدیگر را بدرند. اما آریاسپیان کاروانی از سی هزار گاری حامل غلات برایش فرستادند[4]. کوروش که، برخلاف انتظار، نجات یافته بود این مردمان را از خراج معاف کرد و پاداش‌های دیگری به آن‌ها ارزانی داشت. از دیگر سوی، نام پیشین‌شان را از آن‌ها گرفت و ایشان را «نیکوکاران» نام نهاد.

(۲) اسکندر در سرزمین این مردمان اردویش را بر پا کرد و چون اهالی

سپاه مقدونی را تحت فرمان خویش داشته و از منابع مالی عظیمی برخوردار بود) چنان خطری برای اسکندر ـ در آن شرایط ـ می‌نمود که وی انتخاب دیگری فراروی خود نمی‌دید. ر.ک به:

C. A. Robinson, Alexander the Great and Parmenio, Am. Journ. of Arch. 49 (1945). pp. 422-424

ـ درباره‌ی گسیل پیک‌ها به اکباتان؛ ن.ک به:

کنت کورث (۷، ۲، ۱۸)؛ استرابون (۱۵، ۲). آن‌ها به جای دور زدن کویر بزرگ (که حدود یک ماه طول می‌کشید)، در یازده روز از آن گذشتند.

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۲، ۳۵ـ۳۶)؛ ژوستن (۱۲، ۵)

۲. (Ariaspes)؛ ر.ک به: نقشه‌ی لشکرکشی اسکندر به آسیای علیا.

۳. آریاسپیان بخش سفلای اتی‌ماندروس (هیلمند، Helmend) را در اشغال خویش داشتند. ر.ک به: آریان (۳، ۲۷، ۴)؛ کنت‌کورث (۷، ۳، ۱ـ۳)

[۴]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۷، ۴) اشاره می‌کند که آریاسپیان در طی لشکرکشی کوروش علیه سکاها به کمک وی شتافتند. هم‌چنین ن.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱)

همچون دوستی، او را پذیرا شدند از این مردم سپاسگزاری کرد و پاداش‌هایی که مناسب می‌پنداشت، به آن‌ها بخشید.[۱]

چون همسایگان مجاورشان (آن‌ها را گدروزیان[۲] می‌نامند) همین رفتار را پیشه کردند، اسکندر با آن‌ها نیز به نیکی برخورد کرد[۳]. از دیگر سوی، حکومت بر مردم این دو سرزمین را به تیری‌داتس واگذارد.[۴]

(۳) وقتی سرگرم این موضوع بود به وی خبر دادند که ساتی برزنس همراه سپاه قدرتمندی از سواره نظام، از باکتریان به آریه بازگشته و اهالی را علیه اسکندر شورانده است[۵]. با این خبر، شاه بخشی از سپاه را تحت فرماندهی اریگیوس[۶] و استاسانور[۷]، به سویش گسیل داشت[۸]؛ خویشتن ظرف چند روز، آراخوزی[۹] را مطیع و وادار به اطاعت کرد.[۱۰]

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۳)

۲. (Gédrosiens)؛ ساکنین گدروزی (Gédrosie) که در همسایگی آریاسپیان بـه سـر مـی‌بردند. گـدروزی تقریباً با بلوچستان کنونی قابل تطبیق است.

[۳]. ر.ک به: آریان (۳، ۲۸، ۱). گدروزی‌ها، بلوچستان امروزی را در اشغال خویش داشتند. در ایـن‌جا منظور گدروزی‌های غربی (بلوچستان ایران) می‌باشد. اسکندر ایـن نـمایندگان را بـه هـنگام اقـامت نـزد اورژت‌ها، به حضور پذیرفت.

[۴]. تریداتس، بی‌گمان، فرورارک پیشین پرسپولیس است. بر پایه‌ی نظر آریـان (۳، ۲۷، ۵) اسکـندر بـه آریاسپ‌ها، پس از آنکه سرزمینشان را وسیع‌تر کرد (شاید با الحاق بخشی از گدروزی)، خودمختاری داد.
کنت کورث (۷، ۳، ۴) اشاره می‌کند که اسکندر، آمنیدس ـ یکی از دبیران داریوش ـ را به فرماندهی آریاسپ‌ها منصوب کرد.

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۲)؛ آریان (۳، ۲۸، ۲)

6. Erigyios

7. Stasanor

[۸]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۲)؛ آریان (۳، ۲۸، ۲)

۹. (Arachosie)؛ آراخوسیا از شرقی‌ترین ایالت‌های امپراتوری هخامنشی که تقریباً مطابق قسمت جنوبی افغانستان کنونی بوده است. در مآخذ اسلامی با نام «رخج» از آن یاد شده است. این سرزمین از شمال به هندوکوش، از شرق به رود سند، از غرب به درانگیانا (زَرَک) و از جنوب به گدروزیا (گدروسیا) محدود بود و کوتاه‌ترین مسیر از ایران به هند به شمار می‌رفت.

[۱۰]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۴)؛ آریان (۳، ۲۸، ۱)

۳۲۸ـ۳۲۷ پ.م

۸۲. (۱) با سپری شدن سال، اوتی‌کریتوس[۱] آرخونت آتن شد، حال آن‌که در روم، لوسیوس پلاتیوس[۲] و لوسیوس پاپی‌ریوس[۳] مقام کنسولی را عهده دار شدند. همچنین، صد و سیزدهمین المپیاد برگزار شد. در این سال، اسکندر به سوی مردمانی که پاروپانیزاد[۴] خوانده می‌شدند، لشکرکشی کرد.

(۲) سرزمین این مردمان مستقیماً زیر دبّ اکبر و دبّ اصغر[۵] قرار دارد.[۶] این سرزمین پوشیده از برف است و سرمای بی‌اندازه‌اش دست‌یابی به آن را برای سایر مردمان دشوار می‌گرداند[۷]. بخش اعظم سرزمین از دشتی بی‌درخت تشکیل و به وادی‌های زیادی تقسیم شده است.

(۳) سقف خانه‌ها ازگنبدی از خشت‌ها ساخته شده است که به صورت نوک تیز روی هم سوار شده‌اند. در وسط سقف، روزنه‌ای تعبیه شده که دود از آن جا خارج می‌شود و چون خانه از هر طرف محصور است، کسانی که در آن جای دارند، در امنیت کامل به سر می‌برند.[۸]

(۴) بارش برف سنگین موجب می‌شود که مردم بیشتر سال را در منزل سپری کنند؛ هر کسی ذخیره‌ی غذایی‌اش را در منزل نگهداری می‌کند[۹]. آن‌ها تاک‌ها و درختان میوه‌ی خویش را با تلی از خاک می‌پوشانند و در فصل زمستان آن‌ها را این چنین رها می‌سازند؛ آنگاه وقتی گیاهان از زمین سر بر می‌آورند، خاک را برمی‌دارند[۱۰].

---

1. Euthykritos
2. Lucius platius
3. Lucius papirius
۴. (Paropanisandes)؛ ساکنین پاروپانیزاد. پاروپانیزاد نام باستانی رشته کوه‌های هندوکوش می‌باشد.
5. Les Ourses

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۷)
[۷]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۵)
[۸]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۸ـ۱۰)
[۹]. ر.ک به: Ch. Masson. Various Journeys II (1844), pp. 270-272
[۱۰]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱۰)

(۵) سراسر این سرزمین نه سرسبزی را در پیش چشم نمایان می‌سازد و نه کشتزاری را، بلکه سفیدی خیره‌کننده‌ی برف و یخی به چشم می‌خورد که در آن‌جا منجمد شده است. نه پرنده‌ای در آن‌جا آشیان می‌گزیند و نه جانوری وحشی از آن‌جا می‌گذرد: تمامی نواحی این سرزمین نامناسب و دستیابی بدان‌ها به دشواری ممکن است![1]

(۶) با وجود این، به رغم تمامی موانعی که سپاه با آن‌ها مواجه شد، جسارت و استقامتی که مقدونیان با آن خوی گرفته بودند، موجب شد که شاه دشواری‌های منطقه را پشت سر نهد.

(۷) راست است که بسیاری از سربازان و غیرنظامیانی که سپاه را همراهی می‌کردند و از تاب و توان افتاده بودند، به حال خود وانهاده شدند[2]. درخشندگی برف و شدت انعکاس نور آن، برخی را از بینایی محروم کرد.[3]

(۸) از دور، چیزی به وضوح تشخیص داده نمی‌شد، اما تنها دود، دهکده‌ها را نمایان می‌ساخت و موجب شد مقدونیان، همین که به آن نزدیکی‌ها رسیدند، دریابند اهالی درکجا می‌زیند. بدین‌سان دهکده‌ها تسخیر و فراوانی غنایم، موجب شد سربازان دشواری و مرارت‌ها را از تن به در کنند[4]، به گونه‌ای که شاه خیلی زود اهالی را مطیع ساخت.

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱۱)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱۲ ـ ۱۷). آریان (۳، ۲۸، ۱) اشاره مختصری به آن کرده است؛ استرابون (۱۵، ۲، ۱۰)؛ ژوستن (۱۲، ۵). هم‌چنین ن.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۲، ۹، ۳۴)

[۳]. ر.ک به: دیودور (۱۴، ۲۸، ۴)؛ گزنفون (آناباسیس، ۴، ۵، ۲۵)

ـ بسیاری از مسافران به التهاب چشم در انعکاس نور اشاره کرده‌اند. برای مثال ن.ک. به:

Sung yun (518 ap. j.-c.), ed. S. Beal, Buddhist records of the western world I. p. Xc III: «The snow is so brillant that it dazzles the sight: men have to cover their eyes, of would be blinded by it».

[۴]. ر.ک به: استرابون (۱۵، ۲، ۹)؛ درباره‌ی معنای «غنایم»؛ ن.ک به: پولیب (۲، ۱۱، ۱۴) و تفسیری که والبانک ـ Walbank ـ ارائه می‌دهد. هم‌چنین ر.ک به:

W. K. Pritchett, Ancient greek military practices (1971), pp. 57-58

و دیودور (۱۳، ۳۴، ۵).

۸۳. (۱) پس از آن، وقتی به نزدیکی قفقاز[1] ـ که برخی آن را پاروپانیزوس[2] می‌نامند ـ رسید، اردویش را برپا کرد[3].[4] در طی شانزده روز، از پهنای کوه عبور کرد[5] و در سمت شاخه‌ی رودی که به ماد سرازیر می‌شود، شهری به نام اسکندریه بنا کرد. در وسط قفقاز صخره‌ای وجود دارد که محیط آن ۱۰ و بلندای آن ۴ استاد است. اهالی در آن‌جا غار پرومته[6]، آشیانه‌ی عقابی که ذکر آن در افسانه آمده است و جای زنجیرها را نشان دادند.

(۲) اسکندر، در فاصله‌ی یک روز راه‌پیمایی از اسکندریه شهر دیگری نیز بنا کرد. وی در این شهرها، ۷ هزار بربر، سه هزار غیرنظامی که سپاه را همراهی می‌کردند، همچنین تمامی مزدوران داوطلب را اسکان داد.

(۳) امّا همین که فهمید بسوس، تاج پادشاهی بر سر نهاده و سپاهی گردهم آورده است، همراه سپاه به سوی باکتریان پیشروی کرد. چنین بود وضع امور اسکندر.

(۴) سردارانی که به آریه فرستاده شده بودند[7]، شورشیانی را که سپاه مهمی

---

1. Caucase 2. Paropanisos

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱۹)؛ استرابون (۱۵، ۲، ۱۰)

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۱۹)

[۵]. از طریق گردنه‌ی خاوک (Khavak)؛ ر.ک به:

A. Foucher. op.cit.,p p. 20-40-203

کنت کورث (۷، ۳، ۲۱) مدّت عبور را ۱۷ روز و استرابون (۱۵، ۲، ۱۰)، ۱۵ روز می‌آورد.

۶. (Prométhée)؛ پسر عم زئوس. پرومته را آفریدگار انسان‌های اولیه دانسته‌اند و عقیده داشتند که او انسان را از خاک رس سخت ساخت، ولی در تئوگونی (منسوب به هزیود) به این مطلب اشاره‌ای نشده و فقط او را خیرخواه بشر محسوب داشته، نه آفریدگار او. پرومته در جشنی به نفع بشر، زئوس را فریفت و از آن‌جا که زئوس برای تنبیه بشر تصمیم گرفته بود آتش را از بشر محروم کند، وی باز هم به یاری بشر شتافت و آتش را ربوده، برای بشر به ارمغان آورد. زئوس، پرومته را تنبیه سختی کرد؛ او را با زنجیرهای پولادین در قفقاز زندانی ساخت و عقابی را مأمور کرد تا جگر او را که دائم به حال اوّلیه بازمی‌گشت پاره کند و ببلعد. عاقبت هراکلس با کشتن عقاب، پرومته را از این عذاب نجات بخشید. پرومته قدرت پیشگویی نیز داشت و همو بود که به پسر خود ـ دوکالیون ـ راه نجات از طوفان را که زئوس برای فنای نسل بشر پیش‌بینی کرده بود، یاد داد. (برای اطلاع بیشتر ر.ک به: مارکیش، سیمون، اساطیر از دیدگاه علمی، ترجمه‌ی احمد بیانی، نشر چهر، تبریز، چاپ دوّم ۱۳۳۷؛ سرگذشت افسانه‌ای پرومته در آن به تفصیل شرح داده شده است.)

[۷]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۳، ۳۲-۳۸)؛ آریان (۳، ۲۸، ۲-۳)

به فرماندهی ساتی‌برزنس ـ سرداری خبره با شجاعتی بی‌نظیر ـ گردهم آورده بودند، غافل‌گیر کردند. آن‌ها اردویشان را در نزدیکی دشمن برپا کردند. زدوخوردهای پراکنده‌ی زیادی روی داد و در پاره‌ای از اوقات، به پیکارهای بی‌اهمیّتی بسنده می‌کردند.

(۵) آنگاه جنگ سازمان‌یافته‌ای روی داد که طی آن، بربرها موفق شدند، نبرد همپایی را ارائه دهند. در این زمان، سردار شورشیان، ساتی‌برزنس، با دستان خویش کلاه‌خودی را که سرش را می‌پوشاند، برداشت[۱] و خود را معرفی کرد و از بین سرداران دشمن، داوطلبی را برای نبردی تن به تن، به مبارزه طلبید.

(۶) اری‌گیوس به این مبارزه‌طلبی پاسخ مثبت داد، پیکاری قهرمانانه درگرفت و از قضا، اری‌گیوس پیروز شد. بربرها پس از مرگ سردارشان ترسیدند و پس از گرفتن ضمانت، خود را تسلیم شاه کردند.

(۷) بسوس که خود را شاه بزرگ خوانده بود، برای خدایان قربانی و دوستانش را به جشنی دعوت کرد. در حین باده‌گساری، با یکی از یارانش به نام باگودرس[۲] به مشاجره پرداخت. با شدت گرفتن مشاجره، بسوس، غضبناک، نقشه قتل باگودرس را درانداخت. آنگاه به اندرزهای دوستانش گوش فرا داد و نظرش را تغییر داد؛ اما باگودرس همین که از خطر رست، از شب بهره جسته، نزد اسکندر پناه برد.[۳]

(۸) اسکندر امنیت وی را تضمین کرد؛ او با این امید که از طرف اسکندر پاداشی دریافت کند، برجسته‌ترین سرداران پارسی را برای طرح توطئه برانگیخت. آنان بسوس را دستگیر کردند و نزد اسکندر آوردند.[۴]

(۹) شاه پاداش‌های نفیسی به آنان بخشید. از دیگر سوی، برادر و یکی از

---

[۱]. بر پایه‌ی نظر گزنفون (آناباسیس، ۸،۱، ۶)، سرداران پارسی در شرایط دشوار جنگ، کلاهخودشان را از سر درمی‌آوردند تا با سری عریان جنگ کنند.

2. Bagodaras

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۴، ۱ ـ ۸)

[۴]. درباره‌ی دستگیری بسوس ر.ک به: کنت کورث (۷، ۵، ۳۶-۴۲)؛ ژوستن (۱۲، ۵)

خویشاوندان داریوش را مأمور مجازات بسوس کرد. اینان انواع بی‌احترامی‌ها و بدترین رفتارهای ممکن را نسبت به وی روا داشتند. آنگاه بدنش را قطعه‌قطعه کرده، با قلاب سنگ‌ها پراکندند.[۱]

* * *

[افتادگی طویلی از این‌جا شروع می‌شود (پایان آرخونتی اوتی‌کریتوس[۲] - آغاز آرخونتی هژمون[۳]). باکمال تأسف فصل‌های مربوط به فتح باکتریان، سغدیان[۴] و نواحی شمالی هند گم شده است. با این حال چنین برمی‌آید که روایت دیودور، قرابت تنگاتنگی با روایت کنت کورث[5] و کارنامک‌متز[۶] داشته است.]

* * *

۸۴. (۱)... همین که این شرایط با ادای سوگند پذیرفته شد، ملکه که برای بزرگی روح اسکندر سرشار از احترام و ستایش بود، برایش هدایای بسیار باارزشی فرستاد و وعده داد تمامی دستوراتش را اجرا نماید.[۷]

درباره‌ی مزدوران؛ آن‌ها مطابق مفاد قرارداد، بی‌درنگ شهر را ترک گفتند. بی‌آنکه به مانعی برخورند، اردویشان را به فاصله‌ی ۹۰ استادی از آن‌جا برپا کردند:

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۷، ۱۰، ۱۰)؛ آریان (۴، ۷، ۳). جریان روی داده درباره‌ی بسوس در باکتریان و در طی زمستان ۳۲۹ـ۳۲۸ پ.م اتفاق افتاد. وی در اکباتان اعدام شد.

2. Euthykritos

3. Hégémon

4. Sogdiane

۵. (Quinte-Curce)؛ مورخ رومی قرن اوّل میلادی. اثر سترگش، زندگانی اسکندر (vie d'Alexander) است که در این اثر، عبارت‌پردازی فدای لفظ شده است.

6. L'épitomé de Metz

[۷]. منظور از ملکه، ملکه کلئوفیس ـ Cléophis ـ مادر شاه آساکنوس ـ Assakénos ـ است که اندکی پیش از محاصره (کنت کورث، ۸، ۱۰، ۲۳) یا در حین محاصره (آریان، ۴، ۲۷، ۲) درگذشتو دختری (آریان، ۴، ۲۷، ۲) یا پسر جوانی (epit.mett.39) که بر پایه‌ی نوشته‌ی کنت کورث (۸، ۱۰، ۳۵)، فرزند اسکندر و کلئوفیس بوده، جانشین وی شد و بر تخت نشست. در نوشته‌های کنت کورث (۸، ۱۰، ۳۵) و ژوستن (۱۲، ۷) به عشق‌بازی‌های افسانه‌ای وی با اسکندر اشاره شده است.

آن‌ها از آن‌چه که در انتظارشان بود، هیچ نمی‌دانستند.

(۲) اما اسکندر همچنان نسبت به آنان کینه‌اش را نگه داشته بود. نیروهایش را به حالت آماده‌باش درآورده، به تعاقب بربرها پرداخت و به شیوه‌ای غیرمنتظره، یورش برد و تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد کرد. مزدوران در ابتدا بانگ برآوردند که برخلاف سوگند یاد شده در پیمان، با آن‌ها جنگ شده است و از خدایان که قربانی عمل کفرآمیز اسکندر شدند، طلب یاری کردند؛ اما وی بانعره‌ای بانگ برآورد: «او با آن‌ها توافق کرده است که شهر را ترک گویند و نه این‌که برای همیشه دوستان مقدونیان شوند.[1]»

(۳) در این زمان، مزدوران، بی‌آن‌که از این خطر بزرگ هراسیده و دل‌سرد شوند، ستون‌هایشان را به هم فشرده و آرایشی دایره‌وار اتخاذ کردند که زنان و فرزندان در وسط آن جای داشتند تا از این طریق با عزمی راسخ در برابر مهاجمانی که آن‌ها را دربرگرفته بودند، ایستادگی کنند. در پرتو بی‌باکی و شجاعتشان در جنگ، اینان که امیدی به نجات جان خویش نداشتند، سخت می‌جنگیدند؛ حال آن‌که مقدونیان می‌خواستند از حیث شجاعت خود را کمتر از بربرها نشان ندهند. برای همین، نبرد به گونه‌ای هراس‌انگیز پی گرفته شد.

(۴) بدین‌سان، در این نبرد تن به تن که در آن جنگجویان با هم گلاویز شده بودند، به هزاران شیوه‌ی مختلف، کشته و زخمی برجای می‌ماند.

مقدونیان با نیزه‌های بلند خویش[2]، سپر سبک بربرها را سوراخ می‌کردند و سرنیزه‌هایشان را در سینه‌ی آنان فرو می‌نشاندند. مزدوران نیز زوبین‌ها را به سوی ستون‌های به هم فشرده‌ی دشمن پرتاب می‌کردند و جملگی، به هدفی که در نزدیکی آن‌ها بود، برخورد می‌کرد.

(۵) چون زخمی‌های بسیار و شمار قابل توجهی کشته برجای ماند، زنان

---

[۱]. ر.ک به: پولی‌ین (۴، ۹، ۲۰)؛ پلوتارک (اسکندر، ۵۹، ۳ـ۴) اشاره‌ای گذرا داشته است.

[۲]. درباره‌ی ساریس (Sarisse)، نیزه‌های بلندی که پیاده‌نظام و برخی از سواره‌نظام مقدونی به آن مجهز بودند؛ ن.ک به:

M. Andronicos, Sarissa, Bul. Corr. Hell. 94 (1970), pp. 91-107

جنگ‌افزارهای کسانی را که بر زمین افتاده بودند، گرفتند و همراه همسرانشان به جنگ پرداختند. شدت جنگ و سرسختی بیش از حد پیکار، آن‌ها را وادار کرد برخلاف سرشت و خوی‌شان، وارد جنگ شوند. برخی از آن‌ها، سرتاپا مسلح دوشادوش مردان می‌جنگیدند، برخی دیگر بدون سلاح خود را درون کارزار می‌انداختند، به سپرها چنگ می‌انداختند و دشواری‌های زیادی را برای دشمن در هنگام جنبش و حرکت ایجاد می‌کردند.

(۶) امّا سرآخر، جملگی بر اثر شمار دشمن از پای درآمده، همراه زنانشان از دم تیغ گذرانده شدند: این‌چنین، مرگ با عزّت را بر زندگی ننگین ترجیح دادند.[۱] اسکندر مردان ناتوان از خدمت و غیرنظامیان، همچنین زنانی را که جان به در برده بودند، با خود همراه کرد و پاسداری از آن‌ها را به سواره‌نظام واگذارد.

۸۵. (۱) پس از آن‌که چند شهر دیگر را تصرف و هر کسی را که در برابرش ایستادگی می‌کرد، قلع و قمع کرد، راهش را به سوی صخره‌ای به نام آئورنیس[۲] پی گرفت[۳]: در واقع، افرادی که از این کشتار جان به در برده بودند، در این جا پناه جستند، زیرا مکانی بسیار مستحکم بود.

(۲) در واقع گفته می‌شود که پیش از این، هراکلس به محاصره‌ی این صخره مبادرت ورزید، اما زمین‌لرزه‌ای بزرگ و نشانه‌هایی که از جانب زئوس فرستاده شده بودند، وی را وادار کردند که از این نقشه دست شوید.[۴] اخباری که اسکندر درباره‌ی این موضوع جمع‌آوری کرد، وی را بیش از پیش برانگیخت تا به محاصره‌ی این منطقه مبادرت ورزد و با شکوه ایزد به هماوردی برخیزد.

(۳) محیط صخره ۱۰۰ استاد و ارتفاع آن ۱۶ استاد بود، سطحش صاف و

---

[۱]. مقایسه کنید با اظهارنظرهای پلوتارک (اسکندر، ۵۹، ۷).
درباره‌ی اهمیت سوگند در پیمان‌هایی که بین یونانیان وبربرها منعقد می‌شد، ر.ک به:
R. Lonis, Les usages de la guerre entre Grecs et Barbares (1969), pp. 128-129
همچنین ر.ک به: پولیب (۱۳، ۳).

2. Aornis

[۳]. ر.ک به: آریان (۴، ۲۸، ۱)؛ کنت کورث (۸، ۱۱، ۱ـ۲)

[۴]. ر.ک به: آریان (۴، ۲۸، ۱)؛ کنت کورث (۸، ۱۱، ۲)؛ ژوستن (۱۲، ۶)؛ استرابون (۱۵، ۱، ۸)

دایره‌ای تمام را تداعی می‌کرد. افزون بر این، در جنوب از طریق ایندوس ـ بزرگ‌ترین رودخانه‌ی هند ـ آبیاری می‌شد، حال آنکه از سمت‌های دیگر سرازیری‌های غیرقابل دست‌یابی و آبکندهای ژرف، آن را دربرمی‌گرفت.[۱]

(۴) اسکندر پس از پی بردن به دشواری‌های منطقه، از یورش بر صخره چشم‌پوشی کرده بود که ناگهان پیرمردی همراه با ۲ پسرش به دیدارش آمد.[۲]

(۵) این مرد بسیار تهی‌دست بود و زمانی طولانی در این‌جا روزگار گذرانده بود. او در غاری می‌زیست که دارای نیمکت‌های سنگی برجسته‌ای بود که حتی بر روی صخره نیز تراشیده شده بودند. او با پسرانش شب را در آن‌جا سپری می‌کرد. این امر موجب شده بود که وی دانش زیادی از این مناطق به دست آورد.

باری، این مرد به دیدار اسکندر آمد و پس از آن‌که وضعیت خویش را تشریح کرد، وعده داد که او را از میان دشواری‌های منطقه راهنمایی کرده، موقعیتی را به اشغال او درآورد که از آن‌جا بتواند بر بربرهایی که صخره را تسخیر کرده بودند، سیطره یابد.

(۶) اسکندر پاداش‌های کلانی را به او وعده داد. آنگاه پیرمرد را به عنوان راهنما با خود همراه کرده، گردنه‌ای را که به صخره منتهی می‌شد تسخیر کرد[۳] و چون گریزگاه دیگری وجود نداشت، بربرها را احاطه و آن‌ها را در محاصره‌ای گرفتار کرد که هیچ امیدی برای رهایی از آن وجود نداشت. آنگاه به لطف نیروی کار پرشماری که در اختیار داشت، آبکندی را که در پای صخره گسترده شده بود، پر کرد[۴]. در این حال به صخره نزدیک شد و محاصره را به شدت پی گرفت و به مدت ۷ روز و ۷ شب، بی‌وقفه با یورش‌های پیاپی حمله کرد.

(۷) بربرها چون بلندی‌ها را در اشغال خویش داشتند، در ابتدا برتری را از آن

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۱، ۶-۷)؛ آریان (۴، ۱۸، ۳)؛ استرابون (۱۵، ۱، ۸). دیودور در این‌جا توصیفی روشمندانه ارایه داده است. امّا در واقع، صخره در پیچ و خم رود ایندوس واقع شده است.

[۲]. کنت کورث نیز به حضور پیرمرد اشاره کرده است. آریان (۴، ۲۹، ۱-۴) از سربازی فراری سخن به میان می‌آورد که با منطقه آشنایی کامل داشت.

[۳]. ر.ک به: آریان (۴، ۲۹، ۲)

[۴]. ر.ک به: آریان (۴، ۳۰، ۱-۲)؛ کنت کورث (۸، ۱۱، ۹)

خود کرده بودند و بسیاری از مقدونیانی را که جسورانه حمله می‌کردند، از پای درآوردند[۱]. امّا وقتی تسطیح زمین به پایان رسید و منجنیق‌ها و سایر ادوات جنگی آماده‌ی شلیک شدند[۲] و وقتی روشن شد که شاه از محاصره دست نخواهد کشید، در این زمان، ترس سراسر وجود هندیان را فراگرفت!

اسکندر که با خردمندی، آن‌چه را که در حال روی دادن بود از قبل پیش‌بینی کرده بود، نیرویی را که درگردنه سنگرگرفته بودند، عقب کشیده و این‌چنین، مفرّی برای هر کسی که می‌خواست صخره را ترک گوید، باقی گذارد[۳]. بربرها که از توان نظامی مقدونیان و میلی که شاه برای کسب افتخار داشت، ترسیده بودند شبانگاه صخره را رها کردند[۴].

۸۶. (۱) اسکندر که این‌چنین با یک نیرنگ جنگی، هندیان را فریب داده بود[۵] بی‌آن‌که جنگ کند، صخره را به تصرف خویش درآورد. به راهنما پاداش موعود را داد و با سپاهش محاصره را رها کرد.

(۲) آفریکس[۶] هندی[۷] در این هنگام با ۲۰ هزار سرباز و ۱۵ فیل در آن حوالی به سر می‌برد. افرادی که این مرد را کشتند، سرش را برای شاه بردند و در ازای این کار نیک، نجات خویش را تضمین کردند.

(۳) شاه این اشخاص را در سپاهش گنجاند و فیل‌هایی را که در دشت می‌گشتند، به دام انداخت. پس از آن که به رود ایندوس رسید، کشتی‌های جنگی سی پارویی را آماده‌ی حرکت یافت و مشاهده کرد که پلی از قایق‌ها بر روی رود

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۱، ۱۰ـ۱۹)؛ آریان (۴، ۲۹، ۵)

[۲]. ر.ک به: آریان (۴، ۲۹، ۷) و (۴، ۳۰، ۱)

[۳]. ایفی کرات به چنین ترفندی توسل جسته است. ر.ک به: پولین (۳، ۹، ۳). شاید دیودور از مجموع حیله‌ها و ترفندهای جنگ، بدین حیله توسل جسته، آن را روایت کرده است.

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۱، ۲۰ـ۲۳)؛ آریان (۴، ۳۰، ۳ـ۴)

[۵]. ر.ک به: سیسرون (ad.Att.5,20). همچنین ن.ک به: دیودور (۲۰، ۳۰، ۱) و (۲۰، ۶۷، ۴)

6. Aphrikès

۷. ن.ک به: کنت کورث (۸، ۱۲، ۱ـ۳)؛ آریان (۴، ۳۰، ۷ ـ ۸)

ساخته شده است. سپس، به نیروها سی روز استراحت داد؛ به افتخار خدایان، قربانی‌های باشکوهی کرد و سپاهش را از رود عبور داد[1].

در این حین، رخدادی شگفت‌انگیز به شیوه‌ای غیرمنتظره برایش روی داد.

(۴) وقتی تاکسیل‌شاه[2] درگذشت، پسرش موفیس[3] ـ وارث تاج و تخت ـ با اسکندر که در سغدیان به سر می‌برد روابط سیاسی برقرار کرد: او وعده داده بود که در لشکرکشی علیه حریفان هندی اسکندر، شرکت جوید و در این زمان، نمایندگانی را فرستاد و اظهار کرد که [تاج] شاهی‌اش را تقدیم می‌دارد.

(۵) امّا شاه که هنوز ۴۰ استادی دور نشده بود احساس کرد موفیس سپاهش را، برای نبرد آراسته است؛ فیل‌هایش را آماده کرده، همراه یارانش به پیکار با اسکندر شتافته است. اسکندر با مشاهده‌ی نزدیک شدن سپاهی بزرگ که برای نبرد آراسته شده بود و با گمان این‌که وعده‌های هندی، چیزی جز دامی برای حمله‌ی ناگهانی بر مقدونیان نبود، به شیپورچیان دستور داد شیپور خطر را به صدا درآورند و پس از آن‌که سپاه را برای نبرد آراست به رویارویی هندیان شتافت.

(۶) موفیس، به نوبه‌ی خویش، با مشاهده‌ی آشفتگی مقدونیان و با حدس آن‌چه روی داده بود، سپاه را برجای گذارد و با اسب، همراه چند تن از مردانش، پیش آمد. او مقدونیان را از اشتباهشان بیرون آورد و خود و سپاه را تسلیم شاه کرد.[4]

(۷) اسکندر با خرسندی، پادشاهی را به وی بازگرداند و از آن پس، چون دوست و متحدی با وی رفتار کرد. همچنین نام وی را به تاکسیل تغییر داد[5]. باری چنین بود آن‌چه در این سال روی داده بود.

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۴، ۳۰، ۹) و (۵، ۳، ۵)؛ کنت کورث (۸، ۱۲، ۴)

2. Taxile

[۳]. (Môphis)؛ دیودور از این شاهزاده با نام موفیس یاد می‌کند؛ کنت کورث (۸، ۱۲، ۵) او را امفیس ـ Omphis ـ می‌نامد حال آن‌که آریان (۴، ۲۲، ۶ و ۵، ۳، ۵ـ۶) او را بـه نـام خـاندانش، تـاکسیل (Taxile) می‌خواند.

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۲، ۷ـ۱۰)؛ آریان از این رویداد سخنی به میان نمی‌آورد.

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۲، ۱۴)

۳۲۶ـ۳۲۵ پ.م

۸۷. (۱) در زمان آرخونتی خِرِمس[1] در آتن؛ رومیان، پوبلیوس کورنلیوس[2] و اولوس پوستومیوس[3] را به کنسولی منصوب کردند. در این سال، اسکندر پیش از آن‌که علیه پوروس[4]، شاه هندیان مجاور، لشکرکشی کند، سپاه را درسرزمین تاکسیل استراحت داد.

(۲) پوروس بیش از ۵۰ هزار پیاده نظام، حدود ۳ هزار سواره نظام، بیش از هزار ارابه‌ی جنگی و ۱۳۰ فیل در اختیار داشت[5]. گذشته از این، با دیگر شاه همسایه ـ به نام امبی‌زاروس[6] ـ که سپاهش کمتر از سپاه او نبود، پیمان اتحادی منعقد کرده بود.

(۳) اسکندر پس از آن‌که آگاه شد امبی زاروس تنها در فاصله‌ی ۴۰۰ استادی است، بر آن شد که پیش از رسیدن وی، جنگ را با پوروس آغاز کند.

(۴) اما همین که به نزدیکی هندیان رسید، پوروس با آگاهی از نزدیکی دشمن، سپاه را برای نبرد آراست[7]. او سواره نظام خویش را به دو جناح تقسیم کرد و در تمام طول جبهه، به فواصل مساوی، فیل‌هایی که آرایش شگفت‌انگیزشان، وحشت را در دل‌ها می‌افکند، قرار داد. در فاصله‌ی میان هر حیوان، پیاده نظام سنگین اسلحه را جای داد و به آنان دستور داد از فیل‌ها پشتیبانی کرده، مانع شوند که آن‌ها با ضربات زوبین، مورد حمله قرار گیرند.

---

1. Chrémès
2. Publius Cornélius
3. Aulus Postumius
4. Pôros

[۵]. ر.ک به: آریان (۵، ۱۵، ۴)؛ کنت کورث (۸، ۱۳، ۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۱، ۱)؛ این مورخان به جز در مورد سواره‌نظام، ارقام پایین‌تری را نسبت به دیودور به دست می‌دهند. امّا شاید بتوان: الف ـ برآورد توان نظامی بالقوه‌ی پوروس (روایت دیودور) ب ـ و نفراتی را که در جنگ هیداسپ شرکت جسته‌اند (دیگر منابع)، را از هم متمایز کرد.

[۶]. آمبی زاروس ـ Embisaros ـ یا دقیق‌تر آبیزارس ـ Abisarès ـ بر ابیسآره ـ Abhisara ـ که منطقه‌ای کوهستانی بوده و از سمت شرق به کشمیر محدود می‌شد، حکومت می‌کرد. بر پایه‌ی نظر آریان (۵، ۲۲، ۲)، پوروس و ابیزارس، پیش از این با هم متحد شده بودند.

[۷]. ر.ک به: آریان (۵، ۱۵، ۵ـ۷)؛ کنت کورث (۸، ۱۴، ۹ـ۱۰)

(۵) باری، هر بیننده‌ای با مشاهده‌ی مجموعه‌ی این تدارکات، احساس می‌کرد شهری پیش روی اوست. در واقع، به خاطر مکانی که اشغال کرده بودند به برج‌هایی شبیه بودند، حال آن که سربازانی که بین آن‌ها جای گرفته بودند دیوار میانی برج‌ها را در ذهن تداعی می‌کردند.
اسکندر پس از پی بردن به تدارکات دشمن، سپاه را آراست تا به این آرایش پاسخ دهد.

۸۸. (۱) جنگ شروع شد و در آغاز، تقریبا تمام ارابه‌های هندی به وسیله‌ی سواره‌نظام اسکندر درهم شکسته شدند. اما آنگاه از برتری جسمی و نیروی فیل‌ها به گونه‌ای شایسته بهره گرفته شد. برخی از مقدونیان همراه با جنگ‌افزارشان زیر پای فیل‌ها قرار می‌گرفتند، استخوان‌هایشان خرد می‌شد و از پای در می‌آمدند؛ حیوان برخی دیگر را با خرطومش از کمر می‌گرفت و به هوا بلند می‌کرد، آنگاه با قدرت بر زمین می‌کوفت و این چنین به سختی هلاک می‌شدند. همچنین بدن‌های بسیاری با عاج فیل‌ها سوراخ می‌شد و آنان با بدنی مجروح جان می‌سپردند.
(۲) با وجود این، فرجام جنگ نامعلوم بود، زیرا مقدونیان با گستاخی به رویارویی با خطر می‌شتافتند و با نیزه‌های بلند خویش، هندیانی را که بین حیوان‌ها جای گرفته بودند، از پای در می‌آوردند.
(۳) آنگاه که تیرها بدن فیل‌ها را سوراخ سوراخ کرد، چون بر اثر جراحات بسیار، از همه جای بدن درد می‌کشیدند، هندیانی که بر پشتشان سوار بودند، دیگر نمی‌توانستند پرش حیوانات خویش را کنترل کنند؛ در واقع، خود را به کناری می‌کشیدند و با پرشی مقاومت‌ناپذیر، به سوی ستون‌های هندیان می‌شتافتند و نیروهای خودی را زیر پاها لگدمال می‌کردند.
(۴) در پی آشفتگی همه جانبه، پوروس سوار بر تنومندترین فیل، بر اوضاع نظری افکند[1]. چهل حیوان را که هنوز وحشت بر آن‌ها مستولی نشده بود، دور

[۱]. رشادت و جنگاوری پوروس در نوشته‌های دیودور و کنت کورث (۸، ۱۴، ۳۲؛ ۳۸؛ ۳۹ـ۴۰) جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. آریان (۵، ۱۸، ۴ـ۵) تنها می‌گوید که او با شجاعت جنگید و پس از آن که جراحتی بر شانه‌ی راستش وارد آمد، ناچار به عقب‌نشینی شد.

خویش گرد آورد؛ آنگاه با تمامی فیل‌ها به سوی دشمن تاخت و تلفات سنگینی بر آنان وارد کرد. وانگهی، خویشتن در سایه‌ی توان جسمانی، سرآمد هم رزمانش بود. در واقع ۵ ارش قد داشت[1] و پهنای سینه‌اش دو برابر پهنای سینه‌ی دیگر هندیانی بود که از توان چشمگیری برخوردار بودند!

(۵) همچنین زوبین‌ها را با چنان قدرتی پرتاب می‌کرد که دست کمی از قدرت تیرهایی که از منجنیق پرتاب می‌شدند، نداشت. باری، چون شجاعت پوروس، مقدونیانی را که در مقابلش صف‌آرایی کرده بودند، به وحشت انداخت، اسکندر تیراندازان و نیروهای سبک اسلحه را فراخواند و به آنان دستور داد تیرها را به سوی پوروس نشانه روند.

(۶) سربازان بی‌درنگ دستور را اجرا کردند و تیرهایشان را به سوی مرد هندی نشانه رفتند. با توجه به اندازه‌ی هدف، تمامی تیرها به هدف خورد و پوروس که قهرمانانه جنگیده بود بر اثر خونریزی ناشی از جراحات بسیار، بیهوش شد و از روی حیوان بر زمین افتاد.[2]

(۷) با پخش شایعه‌ی مرگ شاه، هندیان راه فرار را در پیش گرفتند.

۸۹. (۱) بسیاری از فراریان کشته شدند و آنگاه، اسکندر که در این نبرد پیروزی درخشانی کسب کرده بود، شیپور بازگشت را به صدا درآورد و سربازانش را فراخواند. بیش از ۱۲ هزار هندی در طی این نبرد هلاک شدند. در بین کشته‌شدگان، ۲ پسر پوروس و فرماندهان و سرداران زبده‌اش، دیده می‌شدند.

(۲) بیش از ۹ هزار نفر اسیر شده و ۹۰ فیل به دست مقدونیان افتاد. پوروس

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۵، ۱۹، ۱): بیش از ۵ اَرَش؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۰، ۶): کمتر از ۵ اَرَش؛ کنت کورث (۸، ۱۴، ۳): نامشخص. آریان در جای دیگر (۵، ۴، ۴) بیان می‌دارد که قامتی به اندازه‌ی ۵ اَرَش (بیش از ۲ مترو ۲۰ سانتی‌متر) در میان هندیان، معمول و عادی بود.

[۲]. درباره‌ی این رویداد نگاه کنید به پژوهشی که در این زمینه، مترجم فرانسوی این اثر انجام داده است؛ با عنوان:

Le roi Pôros, Son éléphant et quelques aurtes, Bull. corr. Hell. 96 (1972), p.473

ـ آریان (۵، ۱۸، ۶ـ۸) از مذاکرات میان اسکندر و پوروس گزارش می‌دهد که در پایان آن، شاه هند به تسلیم شدن رضا می‌دهد. ر.ک به: (Epit. Mett. 60)

که هنوز نفس می‌کشید به هندیان واگذار شد و به آن‌ها مأموریت داده شد از وی پرستاری کنند.

(۳) از مقدونیان ۲۹۰ سواره نظام و بیش از ۷۰۰ پیاده نظام کشته شدند[۱]. شاه کشته‌شدگان را به خاک سپرد و آن‌هایی را که اعمال شجاعانه از خود نشان داده بودند، بر اساس مقام هر یک پاداش داد.

خود برای هلیوس[۲] قربانی کرد[۳]: او فکر می‌کرد که این ایزد، پیروزی بر سرزمین‌های شرق را به او تقدیم کرده است.

(۴) چون در کوه مجاور، صنوبرهای سر به فلک کشیده‌ی بسیار، سدر و کاج به میزان زیاد و چوب‌های فراوان دیگر ـ که برای ساخت کشتی مورد استفاده بودند ـ یافت می‌شد، اسکندر کشتی‌های بی‌شماری ساخت.[۴]

(۵) در واقع، وی می‌خواست رودها را تا اقیانوس درنوردد و پس از رسیدن به آخر هند، تمامی اهالی آن را مطیع سازد.[۵]

(۶) از دیگر سوی، ۲ شهر، یکی بر آن سوی رود، جایی که از آن گذر کرده بود؛ دیگری، در محل پیروزی اش بر پوروس، بنا کرد. در سایه‌ی نیروی کار بسیاری که در اختیار داشت، خیلی زود کارها را به خوبی فرجام داد. وقتی پوروس درمان شد، اسکندر به خاطر شجاعتش، وی را شاه سرزمینی کرد که پیش از این در آن‌جا فرمانروایی می‌کرد.[۶] از دیگر سوی، چون تمامی مایحتاج به فراوانی در آن‌جا یافت

---

[۱]. تلفات مقدونیان: آریان (۵، ۱۸، ۳). ۸۰ پیاده‌نظام، ۲۳۰ سواره‌نظام.

۲. (Hélios)؛ هلیوس، خورشید. یکی از خدایان که با وجود شخصیت ممتاز خود، از سایر خدایان خورشیدی مانند آپولون متمایز بود.وی از نسل تیتان‌ها و بنابراین مقدم بر خدایان المپی بود. هلیوس را معمولاً به صورت جوانی، که در عین کمال و زیبایی بود، تصویر می‌کردند؛ اطراف سر او را اشعه‌ای فراگرفته بود که در واقع به صورت گیسوانی طلایی جلوه می‌کرد. هلیوس را اغلب چشم دنیا می‌پنداشتند و همین چشم بود که همه را می‌دید.

[۳]. درباره‌ی قربانی برای خورشید؛ ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۱)

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۳ـ۴)؛ آریان (۶، ۱، ۵)؛ استرابون (۱۵، ۱، ۲۹)

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۳)

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۸، ۱۴، ۴۵)؛ ژوستن (۱۲، ۸)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۰، ۸)؛ آریان (۵، ۲۰، ۴). ←

می‌شد، به سپاه سی روز استراحت داد.

۹۰. (۱) این کوه دارای ویژگی خاصی بود. افزون بر وجود جنگلی که درختان آن برای ساخت کشتی‌ها به کار می‌رفت، در این منطقه در واقع مارهای عظیم‌الجثه‌ی بسیاری - ۱۶ ارش! - و همچنین انواع بی‌شمار میمون با جثه‌های متفاوت یافت می‌شد. این حیوان، خود چگونگی به دام انداختنش را به شکارچیان آموخت.

(۲) زیرا گرچه، هر کاری را که در برابرش انجام می‌دهند، تقلید می‌کند، ولی توان جسمانی وهوشش مانع از آن می‌شود که با زور آن را به دام اندازند. از این‌رو، برخی از شکارچیان، وقتی میمون‌ها به آن‌ها می‌نگریستند، بر چشم‌هایشان سرمه می‌مالیدند؛ برخی دیگر سندل‌هایشان را می‌پوشیدند؛ برخی دیگر نیز جلوی سرشان آینه‌ای می‌گذاشتند. آنگاه پشت سرشان، سندل‌هایی که به بندهایی وصل کرده بودند، گذارده؛ به جای سرمه، چسب پرنده قرار داده، بر روی آیینه‌ها تورهایی تعبیه می‌کردند.

(۳) این چنین، وقتی میمون‌ها می‌خواستند کارهایی را که در برابرشان انجام می‌شد، تقلید کنند، ناتوان و زبون می‌شدند، زیرا پلک‌هایشان به هم می‌چسبید، پاهایشان به بند کشیده می‌شد و تن‌شان به دام می‌افتاد. [چنین است دلیلی که می‌شود آن‌ها را خیلی ساده، به دام انداخت.]

(۴) اسکندر با توسل به زور و ارعاب، شاه ابی‌زارس[1] - متحد پوروس - را که

→

اسکندر با بازگرداندن پادشاهی به پوروس (هر چند که آن را تصاحب نیز نکرده بود!)، گویی بر طبق یک سنت هندی رفتار کرده است: در واقع آسوکا، در یکی از سنگ‌نبشته‌هایش، می‌آورد که وی بسیاری از شاهانی را که از او شکست خوردند دگربار به مرتبه‌ی شاهی رساند و تاج و تخت را به آنان بازگرداند. ر.ک به:

A.K. Narain, Alexander and India, Greece and Rome 12 (1965), p. 158

افزون بر این، وقتی اسکندر به وجود هند آن سوی گنگ پی می‌برد تمام سرزمین‌های فتح شده میان آکزینس (Akésinès) و هیفاز را به پوروس واگذار می‌کند و این‌چنین او را قدرتمندترین فرمانروای پنجاب می‌گرداند. ر.ک به: استرابون (۱۵، ۱، ۳)

1. Abisarès

برای شرکت در جنگ خیلی دیر رسیده بود، به اطاعت واداشت[1]. آنگاه، با سپاه از رود گذشت[2] و از میان سرزمینی با حاصل‌خیزی بی‌نظیر پیشروی کرد.

(۵) در واقع، در این سرزمین درختانی یافت می‌شد که به‌گونه‌ی نادری تعلق داشتند. ارتفاع آن‌ها ۶۰ اَرَش[3] بود؛ چنان قطور بودند که ۴ مرد به سختی می‌توانستند دور تنه‌ی آن را در آغوش گیرند و سایه‌شان تا شعاع ۳ پلتری گسترده می‌شد![4] همچنین در این سرزمین شمار زیادی مارهایی با جثه‌های کوچک یافت می‌شد که به طرز عجیبی رنگ وارنگ بودند.[5]

(۶) در واقع، بعضی از این مارها، خط و خال‌های مفرغی رنگ داشتند؛ برخی دیگر، تاجی پر مو به شکل گیسوانی داشتند؛ نیش‌شان مرگ سریعی را موجب می‌شد. هر که نیش می‌خورد، دچار دردهای وحشتناکی می‌شد و عرق خونین سراسر بدنش را می‌پوشاند!

(۷) مقدونیان که از این نیش‌های مهلک سخت می‌هراسیدند، ننوهایشان را به درختان آویزان کرده، بیشتر شب را بیدار می‌ماندند. بعدها، اهالی این سرزمین ریشه‌ای را که به عنوان پادزهر به‌کار می‌رفت به آن‌ها نشان دادند و آنان این چنین از درد و رنج رهایی یافتند[6].

۹۱. (۱) اسکندر وقتی همراه سپاه پیشروی می‌کرد به او خبر دادند که شاه

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۵، ۲۰، ۵-۶)؛ کنت کورث (۹، ۱، ۷-۸)

[۲]. کنت کورث (۹، ۱، ۸). موضوع درباره‌ی رود آکزینس است. ر.ک به:
J. Lezius, op. cit., p. 112

[۳]. حدود ۲۸ متر

[۴]. حدود ۹۰ متر. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۹-۱۰)؛ تئوفراست (Hist. plant. 4.4.4)؛ آریستوبول (Fr. Gr. Hist. 139 fr.36)؛ استرابون (۱۵، ۱، ۲۱)؛ اونسی‌کریتوس (Fr. Gr. Hist. 134 fr.22)؛ نئارک (Fr. Gr. Hist. 133 fr.6) [= آریان، تاریخ هند، ۱۱، ۷].
- منظور درخت انجیر بنگالی (بانیان - banyan) است که بومی هندوستان و در آن سرزمین مقدس است [مترجمان]؛ رک. به:
H. Bretzl, op. cit., pp. 158-190; T.s. Brown, Onésicritos (1948), pp. 81-87

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۱۲)

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۱۲)

پوروس - پسرعموی پوروسی که وی شکستش داده بود - پادشاهی‌اش را رها کرده، نزد گانداریت‌ها[1] گریخته است.

(۲) اسکندر، خشمگینانه سپاهی تحت فرماندهی هفس‌تیون، به سرزمین این شاه فرستاد و به وی امر کرد پادشاهی را به پوروس -که متحد او بود - واگذار کند.

خویشتن به سوی مردمانی به نام آدرست‌ها[2] لشکرکشی کرد.[3] بخشی از شهرهایشان را با یورش مطیع ساخت و بخشی دیگر را وادار کرد از او اطاعت کنند. آنگاه به سرزمین کاتئان‌ها[4] درآمد.[5]

(۳) نزد این مردمان رسم بر این بود که زن را همراه با شوهر بسوزانند و این رسم تنها به این دلیل رایج شد که زنی شوهر خود را مسموم کرده بود.[6]

(۴) باری، شاه پس از آنکه در پی نبردهای سخت، بر بزرگ‌ترین و قدرتمندترین شهر چیرگی یافت، آن را به آتش کشید. امّا هندیان در طی محاصره‌ی شهر مهم دیگری، با شاخه‌های در دست، التماس‌کنان به دیدار وی آمدند و او به دشمنی‌ها پایان داد.

آنگاه به سوی شهرهایی که زیر سلطه‌ی سوپئی‌تس[7] قرار داشتند و با قوانین

---

1. Gandarites

2. Adrestes

[۳]. ر.ک به: آریان (۵، ۲۲، ۳-۴)؛ ژوستن (۱۲، ۸)

4. Cathéens

[۵]. ر.ک به: آریان (۵، ۲۲ ۲-۲۴، ۸)؛ کنت کورث (۹، ۱، ۱۳-۲۳)؛ پولی‌ین (۴، ۹، ۳۰)

[۶]. درباره‌ی رسم ساتی - Sati -که پیش از این در مهابهاراتا (۱، ۷۴، ۴۶) اشاره شده است (و در واقع در خاندان کشاتریاس - Kshatryas - حفظ شده است)؛ ن.ک به:

Mac Crindle. op.cit., pp. 369-370; sastri, op.cit., p.480

-گویی این رسم، مقدونیان را تحت‌تأثیر قرارداده است. ر.ک به:

Onésicritos (Fr. Gr. Hist, 134 fr. 21: = strabon, 15, 1, 30)

و به نوشته‌ی دیودور در این زمینه و هم‌چنین:

Aristobule (Fr. Gr. Hist. 139 fr. 42; = strabon, 15, 1, 62); Élien, Var. Hist. 7, 18

- درباره‌ی خودکشی بیوه‌ی کتئوس - سردار هندی - نیز ن.ک به: دیودور (۱۹، ۳۳-۳۴).

7. Sôpeithès

بسیار خوبی اداره می‌شدند، لشکرکشی کرد. در میان قوانین شگفت‌انگیزشان، زیبایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.[1]

(۵) بر همین اساس، نوزادان از بدو تولد تفکیک می‌شدند. آن‌هایی را بزرگ می‌کردند که اندامی متناسب داشته، سرشت‌شان چنین می‌نمود که زیبا و قوی خواهند شد. در عوض، معلولان جسمی را از بین می‌بردند، زیرا گمان می‌کردند که اینان شایستگی بزرگ شدن را ندارند.

(۶) بنابراین اصول، هنگامی که پیمان زناشویی می‌بستند، تنها به زیبایی و برتری جسمی توجه می‌کردند و به جهیزیه و دیگر ملاحظات مالی وقعی نمی‌نهادند.

(۷) به همین دلیل، بیشتر ساکنین این شهرها از حیث زیبایی سرآمد دیگر هندیان بودند.

وانگهی، شاه سوپئی‌تس، وقتی از شهری که سرای شاهی در آن‌جا واقع بود، خارج شد تا خود و پادشاهی را به اسکندر تقدیم کند، بیش از هر کس به خاطر زیبایی و اندامش ـ بیش از ۴ آرَش ـ نظرها را به خویش جلب کرد. اسکندر با بخششی که یک فاتح از خود نشان می‌دهد، پادشاهی را به وی بازگرداند.[2]

(۸) سوپئی‌تس، با شتاب فراوان، سپاه اسکندر را ـ به طرزی باشکوه ـ برای چند روز اسکان داد.

۹۲. (۱) در میان هدایای پرشمار و نفیسی که سوپئی‌تس به اسکندر داد، به خصوص ۱۵۰ سگ یافت می‌شد که از میان خصوصیات‌شان، از حیث جثه و قدرت، تحسین‌برانگیز بودند و گفته می‌شد دو رگه‌هایی از آمیزش سگ نر و ماده ببر بودند.[3]

(۲) او که می‌خواست اسکندر این سگ‌ها را در حین عمل محک زند و پی به شجاعت آن‌ها ببرد، شیر پرقدرتی را وارد محوطه‌ای بسته کرد. از میان سگ‌هایی که

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۲۵-۲۶)

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۲۸-۳۰)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۳۱-۳۴)

اهدا کرده بود، دو سگ را که کم ارزش‌تر از باقی سگ‌ها می‌نمودند، به رویارویی شیر فرستاد. چون این شیر درنده بر آن‌ها برتر بود، او ۲ سگ دیگر را آزاد کرد.

(۳) در حالی که ۴ سگ از شیر برتر بودند، سوپئی‌تس مرد مسلح به دشنه‌ای را فرستاد تا پای راست یکی از سگ‌ها را قطع کند. شاه فریاد برآورد و نگهبانان شاه شتافتند تا جلوی مرد هندی‌را بگیرند؛ اما سوپئی‌تس وعده دادکه به‌جای این‌سگ، ۳ سگ دیگر خواهد بخشید و سگبان، پای سگ راگرفت و آرام آرام قطع کرد. سگ به هیچ‌وجه پارس و زوزه‌ای نکرد، بلکه دندان‌ها را هم چنان در بدن حیوان فرو کرده بود تا لحظه‌ای که تمام خونش ریخته شد و بر روی جسد شیر، جان سپرد.

۹۳. (۱) در این اثنا، هفس‌تیون همراه یگان اعزامی به حضور آمد. او فتح بخش مهمی از هند را به پایان رسانده بود[1]. از این رو، شاه، وی را به خاطر کارهای نمایان نظامی، سرشار از تحسین کرد. خود بر حکومت امیرنشین فژئوس[2] چیرگی یافت. چون اهالی، ورود مقدونیان را به گرمی استقبال کردند و فژئوس با هدایای بی‌شماری به پیشواز آمده بود، اسکندر به او اجازه داد پادشاهی‌اش را حفظ کند. به مدت ۲ روز، او و سپاهش به طرز باشکوهی اسکان داده شدند. آنگاه به سوی رود هیفاز پیش روی کرد[3]: پهنای این رود هفت استاد، عمقش ۶ بغل[4]، جریانش تند و عبور از آن دشوار بود.

(۲) درباره‌ی سرزمین آن سوی رودخانه، اسکندر از فژئوس شنیده بود.[5]

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۳۵)

[۲]. (Phêgeus)؛ ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱، ۳۶ ـ ۲، ۱)؛ آریان، فژئوس (یا فژلاس ـ Phégélas) را که پانینی، باگالا (Bhagala) نام برده و این‌چنین نیز ثبت شده، نمی‌شناسد: ر.ک به: Sastri, op, cit., p. 121
ـ سرزمینی که فژئوس در آن پادشاهی می‌کرد، به درستی شناخته شده نیست.

[۳]. ر.ک: آریان (۵، ۲۴، ۸). هیفاز (Hyphase) به زبان سانسکریت، ویپاسا (Vipasa) خوانده می‌شود نام‌های دیگر آن: هیفازیس، هیپانیس و بیپازیس که امروزه «بیاس» خوانده می‌شود.

۴. واحد سنجش عمق آب، برابر با ۱/۸۲.

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۲، ۲ـ۷). سخنان فژئوس از کلیتارک برگرفته شده است. ر.ک به:
Ernst Meyer, Alexander und der Ganges. Klio 21 (1927), pp. 183-191; F. Pfister, Das Alexander-archiv und die hellenistische-römische wissenschaft. Historia 10 (1961). p. 45

←

«پس از ۱۲ روز راه‌پیمایی از میان بیابانی، به رودخانه‌ای موسوم به گنگ خواهی رسید. پهنایش ۳۲ استاد است و رودی در هند عمیق‌تر از آن، وجود ندارد. آن سوی این رود، مردمان پراسی[1] و گانگارید می‌زیند. خاندرامس[2] که ۲۰ هزار سواره نظام، ۲۰۰ هزار پیاده نظام، ۲ هزار ارابه و چهار هزار فیل آماده‌ی جنگ در اختیار دارد، بر آن‌ها پادشاهی می‌کند.»

اسکندر به این سخنان هیچ وقعی ننهاد و پوروس را فرا خواند و درباره‌ی گزارشی که به وی داده شد به دقّت پرس و جو کرد.

(۳) پوروس صحت کامل آن را تأیید کرد؛ امّا افزود که شاه گانگاریدها شخص بی‌اصل و نسب و خواری است، زیرا پسر دلاکی می‌باشد. در واقع، پدرش ـ مردی زیباروی ـ محبوب ملکه بود و وقتی این زن، همسرش را که شاه بود به قتل رساند، پادشاهی به این مرد رسید.

(۴) اسکندر از مشکلات لشکرکشی علیه گانگاریدها به خوبی آگاه بود. با وجود این، عشق به کسب افتخار، او را رها نمی‌کرد: چون از سویی شجاعت مقدونیان و از دیگر سوی، هاتفان، برتری را به وی نوید می‌دادند، چشم به پیروزی بر بربرها دوخته بود. در واقع، پی‌تی، او را «شکست‌ناپذیر»[3] لقب داده بود و آمون، حکومت بر سراسر زمین را به وی بخشیده بود.

۹۴. (۱) امّا اسکندر با مشاهده‌ی خستگی سربازان، که بر اثر لشکرکشی‌های پی‌درپی و بی وقفه، از تاب و توان افتاده بودند ـ تقریباً ۸ سال می‌شد

→

این تصور که همراهان اسکندر تا پایان لشکرکشی از هند آن سوی گنگ بی‌خبر بوده‌اند، بیهوده است. (ر.ک به:

Polyclète de Larissa, Fr. Gr. Hist. 128 fr.

که از لاک‌پشت‌های عظیم‌الجثه‌ی گنگ، سخن به میان می‌آورد.): باید پذیرفت [هم‌چنان که نارن نیز در اثر خویش بدان اشاره دارد: [A.K. Narain, Greece and Rome 12(1965), p.159 که آن‌ها اطلاعات نسبتاً عمیقی درباره‌ی سرزمین‌های واقع در شرق هیفاز (بیاس ـ Bias) جمع‌آوری کردند.

1. Prasiens　　2. Xandramès

[۳]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۱۴، ۴)

که در میان مصائب و پیکارها به سر می‌بردند، دریافت کـه لازم است بـرای ایـن لشکرکشی ـ علیه گانگاریدها ـ با سخنرانی‌ای مناسب حال، سپاه را تهییج کند.

(۲) در واقع، بسیاری از سربازان کشته شده بودند و هیچ کس فکر نمی‌کرد که روزی جنگ پایان گیرد. همچنین بر اثر راه‌پیمایی‌های بی‌وقفه، سم اسبان، ساییده شده و بیشتر جنگ‌افزارها به خاطر استعمال بیش از انـدازه، کـند شـده بـودند و سربازان در نبود جامگان یونانی، ناگزیر شدند از پارچه‌های بربرها استفاده کرده، جامه‌های هندیان را در برکنند.[1]

(۳) وانگهی، برحسب اتفاق، باران‌های سیل‌آسا به مـدت ۷۰ روز بـاریدن گرفت: پی‌درپی رعد می‌غرید وبرق می‌زد. اسکندر با ملاحظه‌ی این که تمامی این مسائل، سدی در برابر اقدامش ایجاد کرده‌اند، برای تحقق آرزوهایش، تنها به یک راه امید بست و آن، این بود که از طریق محبّت و بنده‌نوازی، سربازانش را وادارد که حسن‌نیت خویش را ابراز دارند.

(۴) به‌همین‌دلیل، به‌آنان اجازه‌داد منطقه‌ی ساحلی رود راکه سرشاراز غنایم بسیار بود، غارت‌کنند. از دیگر سوی، در طی روزهایی‌که سپاه سرگرم غارت بودند، زنان و فرزندان سربازان راگردهم آورد و برای زنان سهم ماهانه‌ای ازگندم برقرارکرد و به فرزندان مقرّری فوق‌العاده‌ای، متناسب با رتبه‌ی پدرانشان، تخصیص داد.

(۵) وقتی سربازان بازگشتند، با چپاول سرزمین، میزان زیادی دارایی ـ از هر رقم ـ یافته بودند. اسکندر آن‌ها را به مجمع عمومی فراخواند و درباره‌ی لشکرکشی علیه گانگاریدها، سخنرانی پرنغزی ایراد کرد، امّا چون مقدونیان به هیچ روی موافق نبودند، از این اقدام چشم پوشید کرد.

۹۵. (۱) چون تصمیم گرفته بود حدود قلمروی لشکرکشی را در این مکان به پایان برساند، قربانگاه‌هایی به بلندای ۵۰ ارش و به افتخار ۱۲ ایزد، برافراشت[2].

[۱]. تصویری تأثرانگیز که بی‌گمان از کلیتارک برگرفته شده است. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۳، ۲ و ۹، ۳، ۱۰) [خطابه‌ی کویی‌نوس]. منظور از «پارچه‌های بربرها»، پارچه‌هایی از جنس کتان بوده است.

[۲]. درباره‌ی این قربانگاه‌ها، ر.ک به: کنت کورث (۹، ۳، ۱۹)؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۲، ۴)؛ آریان (۵، ۲۹، ۱ـ۲).

آنگاه با حفر خندقی به پهنای ۵۰ و عمق ۴۰ پا، اردو را با جان‌پناهی، ۳ برابر بزرگ‌تر از جان‌پناه پیشین، محاط کرد. از دیگر سوی، طرف مقابل را از خاک خندق انباشت و این چنین، حصار بزرگی بنا کرد.

(۲) همچنین، به پیاده‌نظام امر کرد، کلبه‌هایی بسازند که دارای دو تخت ۵ ارشی برای هر نفر باشند. افزون بر این، سواره نظام می‌بایست دو آخور، به اندازه‌ی ۲ برابر یک آخور معمولی، بسازند و به همین شیوه، اندازه‌های هر آن چه را که می‌بایست پس از خود بر جای گذارند، افزایش دهند. او تصمیم به انجام این کار گرفت زیرا می‌خواست اردویی هم‌سنگ اردوی پهلوانان بر پای دارد و همچنین برای ساکنان آثاری بر جای گذارد که نشان از انسان‌های بلند بالا و دارای توانایی جسمی ماورای طبیعی می‌داد.[۱]

(۳) وقتی این کار را سروسامان داد، همراه با سپاه، با دنبال کردن همان مسیر به رود آکزینس[۲] بازگشت. با آگاهی از ساخته شدن کشتی‌ها، آن‌ها را تجهیز و امر به ساختن کشتی‌های جدید کرد.

(۴) در این گیرودار، از یونان، متحدین و مزدوران تحت فرمان سردارانش از راه رسیدند. بیش از ۳۰ هزار پیاده نظام و چیزی حدود ۶ هزار سواره نظام بودند. همچنین زره و جوشن‌های باشکوهی برای ۲۵ هزار پیاده نظام و ۱۰۰ تالان تولیدات دارویی آوردند. باری، شاه تمامی این‌ها را بین سربازان تقسیم کرد.

(۵) تجهیز ناوگان به پایان رسید. ۲۰۰ کشتی بی‌عرشه و ۸۰۰ کشتی باری حاضر شد. در این، زمان اسکندر بر شهرهایی که بر کرانه‌ی رود بر پا کرده بود، نام‌هایی نهاد؛ یکی از شهرها را به خاطر پیروزی نظامی که به دست آورده بود، نیسه[۳] نام نهاد و دیگری را، به افتخار اسبی که در حین جنگ با پوروس کشته شده بود، بوسه فال[۴] نامید.[۵]

---

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۳، ۱۹)؛ ژوستن (۱۲، ۸)؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۲، ۳ـ۴)

2. Akésinès 3. Nicée 4. Bucéphale

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۲۳)؛ آریان (۵، ۲۹، ۵). درباره‌ی مرگ بوسه‌فال ن.ک به: پلوتارک ←

۹۶. (۱) آنگاه همراه با دوستانش، بر کشتی در نشست و با دنبال کردن جریان رودی که بخش عمده‌ی سپاه به فرماندهی کراتر و هفس‌تیون در طول آن طی‌طریق می‌کرد، به سوی اقیانوس جنوبی[۱] بادبان برافراشت.[۲]

وقتی به محل تلاقی رودهای اکزینس و هیداسپ[۳] رسیدند[۴]، اسکندر سربازانش را پیاده کرد و به سوی مردمانی موسوم به سیب‌ها[۵] لشکر کشید.

(۲) گفته می‌شود که آن‌ها از اعقاب مردمانی‌اند که با هراکلس، صخره‌ی آئورنیس[۶] را محاصره کردند و پس از شکست در این اقدام، هراکلس آن‌ها را در این مکان مستقر کرد. چون اسکندر اردویش را در نزدیکی مشهورترین شهر برپا کرده بود، رجال شهر نزد شاه باریافتند و با وی گفتگو کردند. آن‌ها روابط خویشاوندی‌شان را یادآور شده و اظهار کردند که به واسطه‌ی خویشاوندی، بی‌چون و چرا فرمان خواهند برد. افزون بر این، هدایای بی‌شماری آوردند.

(۳) کردار نیک‌شان سخت مورد پسند اسکندر آمد و او شهرهایشان را آزاد

→

(اسکندر، ۶۱). ـ اسکندر همچنین نام سگش ـ پریتاس (Péritas) ـ را بر یکی از شهرهایی نهاد که در هند بنا کرد. (ن. ک: پلوتارک (اسکندر، ۶۱))؛ درباره‌ی پریتاس ـ سگ اسکندر ـ ن. ک به:

F. Mentz, Die Klassischen Hundesnamen. philologus 88 (1933). p. 199

ـ این شهر، شاید همان شهری باشد که هفس‌تیون بر ساحل اکسینوس بنا کرد. (ن. ک به: آریان، ۵، ۲۹، ۳).

1. L'Océan méridional

[۲]. ر.ک به: آریان (۶، ۱، ۱ ـ ۲، ۲)؛ ژوستن (۱۲، ۹)؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۳، ۱)؛ کنت کورث (۹، ۳، ۲۴)

3. Hydaspe

[۴]. از دوره‌ی باستان، بستر شاخابه‌های ایندوس به سوی جنوب غربی تغییر مکان داد. هر چند که محل تلاقی رودهای آکزینس و هیداسپ در ده‌ها کیلومتری شمال محل تلاقی کنونی چناب (اکزینس) و جلوم (Jhelum) واقع است. ر.ک به:

N. Krebs, Vorderasien und ceylon 2(1965), pp. 299-300; H. T. Lambrick, sind, a general introduction (1964). pp. 104-105

همچنین ن. ک به: مشاهدات آریستوبول درباره‌ی بستر قدیمی رود ایندوس که دهکده‌هایی مخروبه در مسیر آن واقع بوده و محل آن را مشخص می‌کرد:

Fr. Gr. Hist. 139 fr. 35 (= Strabon, 15. 1. 19)

5. Sibes

6. Aornis

اعلام کرد، آنگاه علیه مردمان همسایه لشکر کشید.

وی دریافت که آگالاسی‌ها[1] - چنین نامیده می‌شوند - چهل هزار پیاده نظام و ۳ هزار سواره نظام گرد آورده‌اند. با آن‌ها جنگید و پیروز شد و بیشتر آنان را از دم تیغ گذراند. اسکندر، کسانی را که جان به در برده بودند - پس از محاصره و تصرف شهرهای هم‌جواری که به آن‌ها پناه برده بودند - به بردگی کشاند.

(۴) دیگر اهالی، گرد هم آمده و ۲۰ هزار تن از آنان به شهر بزرگی پناه جستند: او این شهر را با حمله به تصرف خویش درآورد؛ امّا چون هندیان سنگرهایی برپا کرده و از فراز خانه‌هایشان، سخت می‌جنگیدند، اسکندر شمار نسبتاً زیادی از مقدونیان را - که با یورش در پی گشودن راهی برای خویش بودند - از دست داد.

(۵) از روی خشم، شهر را به آتش کشید و بیشتر اهالی را در آتش سوزاند. حدود ۳ هزار تن از اهالی که جان به در برده بودند، به ارگ پناه بردند. چون با شاخه‌هایی در دست التماس‌کنان از او طلب رحم و بخشش کردند، آزادی را به آن‌ها بازگرداند.

۹۷. (۱) آنگاه همراه با دوستانش بر کشتی در نشست و رود را تا محل تلاقی جریان آب رودهای مذکور و ایندوس دنبال کرد. تلاقی چندین جریان تند در یک‌جا، گرداب‌های مخوف بسیاری را پدید می‌آورد که کشتی‌ها را در میان می‌گرفت و در هم می‌شکست. ملوانان، به رغم خبرگی، از پس سرعت و شدت جریان تند آب بر نمی‌آمدند: دو کشتی جنگی غرق شدند و چندین کشتی دیگر به گل نشستند.

(۲) کشتی دریاسالار نیز - به نوبه‌ی خویش - در تندآب‌هایی گرفتار آمد، به طوری که شاه بدترین خطرات را از سرگذراند. اسکندر که مرگ را پیش چشمانش می‌دید، جامگانش را از تن به در کرد و با بدنی برهنه، به هر چیزی که در دسترس‌اش قرار می‌گرفت و می‌توانست سهمی در نجاتش داشته باشد، چنگ

[۱]. (Agalassiens)؛ ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۴-۸)؛ این قبیله شناخته نشده است.

می‌انداخت؛ حال آن که دوستانش طول رود را شنا می‌کردند و در پی آن بودند در صورت واژگون شدن کشتی، شاه را نجات دهند.

(۳) آشفتگی و سردرگمی عظیمی بر کشتی حکمفرما بود. مردان سعی می‌کردند در برابر شدت جریان آب، ایستادگی کنند؛ امّا رود، تمام هوش، خلاقیت و تمام قدرت بشری را مسخّر خویش ساخته بود و اسکندر برای این‌که با کشتی‌هایش به خشکی برسد، رنج‌های زیادی برتافت. وی که بر خلاف انتظار نجات یافته بود، با این فکر که بزرگ‌ترین خطرات را پشت سرگذاشته و همچون آشیل[۱] با رودی جنگیده است، برای خدایان قربانی کرد![۲]

۹۸. (۱) آنگاه علیه سودراک‌ها[۳] و مردمانی به نام مالین‌ها[۴] لشکرکشی کرد. اینان قبایلی پرجمعیت و جنگجوی‌اند. شاه دریافت که اهالی، بیش از ۸۰ هزار پیاده‌نظام، ده هزار سواره نظام و ۷۰۰ ارابه گرد آورده‌اند.[۵] پیش از آمدن اسکندر، این قبایل با یکدیگر جنگ و نزاع می‌کردند؛ امّا وقتی اسکندر به سرزمین آن‌ها نزدیک شد، تفاهم بین‌شان برقرار و به واسطه‌ی ازدواج‌های قبیله‌ای و داد و ستد ۱۰ هزار دختر جوان، با هم آشتی کردند.[۶]

---

۱. (Achille)؛ نبرد آشیل با رود، که در این جا ذکر آن آمده، مربوط به اردوکشی دوّم یونانیان به تروا می‌باشد. خلاصه‌ی آن چنین است که آشیل در طی هجوم‌های خویش به جانب تروا، هنگام عبور از گداری در رودخانه‌ی اسکاماندر (Scamandre)، بیست جوان تروآیی را دستگیر کرده، آن‌ها را برای قربانی بر سر مزار پاتروکل اختصاص داد؛ خدای رودخانه که می‌خواست به خونریزی‌های آشیل، که کشته‌های او بستر رود را انباشته بود، خاتمه دهد، آب رودخانه را از حد معمولی خود بالا آورده از ساحل بیرون ریخت و آن را به تعقیب آشیل واداشت... (برای اطلاع بیشتر به ایلیاد هومر رجوع کنید.) لازم به ذکر است که اسکندر علاقه‌ی ویژه‌ای به آشیل داشت و وی را به منزله‌ی فردی نمونه قلمداد می‌کرد و ستایش ویژه‌ای برای او قائل بود و چنان که می‌دانیم هر دوی آنان، در بهار جوانی از دنیا رفتند.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۱۴). گویی این آرایه‌های حماسی (خاطره‌ی نبرد آشیل با Xanthe) از کلیتارک گرفته شده است. ـ بر پایه‌ی نظر آلکس (Alex, Burnes, op. cit., III, (1834), pp. 128-162) ملاحظه‌ی پیوستگاه امروزی دو رود چنین می‌نماید که درباره‌ی خطراتی که ناوگان با آن مواجه شده، اغراق شده است.

3. Soudraques 4. Malliens

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۱۵)؛ ژوستن (۱۲، ۹)

[۶]. ر.ک‌به: کنت‌کورث (۹، ۴، ۱۵ و ۹، ۴، ۲۴). این جنگ‌های قبیله‌ای،گواه پیروزی‌های اسکندر است.

(۲) با وجود این، برای جنگیدن، با هم به توافق نرسیدند. در واقع، اختلاف‌های تازه‌ای درباره‌ی فرماندهی ارشد بروز کرد و آن‌ها به شهرهای هم‌جوار عقب‌نشینی کردند.[۱]

اسکندر به نخستین شهر نزدیک شد و گمان می‌کرد که در نخستین یورش آن را تسخیر خواهد کرد.

(۳) در همین زمان، هاتفی به نام دموفون[۲] به دیدارش آمد و اظهار کرد که نشانه‌هایی به شاه خبر می‌دهند که در حین محاصره، جراحتی خواهد برداشت و خطر بزرگی او را تهدید خواهد کرد.[۳] برای همین از اسکندر خواست در حال حاضر این شهر را رها کرده و به عملیات دیگری بپردازد.

(۴) امّا شاه او را نکوهش کرد، زیرا روحیه‌ی جنگجویان را خراب می‌کرد و پس از آن که ادوات محاصره را روبراه کرد، شخصاً نیروهایش را به سوی شهری که می‌خواست با یورش، آن را به تصرف خویش درآورد، هدایت کرد.

امّا چون ادواتی که مهندسان ساخته بودند خیلی کند حرکت می‌کرد، او خود نخستین کسی بود که دروازه‌ی مخفی ارگ را درهم شکست و به شهر درآمد. تعداد زیادی از حریفان را هلاک کرد و دیگران را، پس از فراری دادن تا درون ارگ تعقیب کرد.[۴]

(۵) وقتی که مقدونیان سرگرم جنگ بر باروها بودند، او نردبانی گرفت و آن را بر دیوار ارگ تکیه داد، سپر سبکش را بر سر نهاد و از نردبان بالا رفت! حرکتش چنان سریع بود که سربازان بربر را غافل‌گیر کرد و خیلی سریع بر بارو گام نهاد.[۵]

(۶) هندیان جرئت نزدیک شدن نداشتند و از دور، تیرها و زوبین‌ها را پرتاب

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۲۴ - ۲۵) می‌گوید که دو قبیله، یک سودراکی را به منزله‌ی فرمانده جنگ برگزیدند. همچنین ن.ک به: آریان (۶، ۱۱، ۳)

2. Démophon

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۴، ۲۷ - ۲۹)

[۴]. ر.ک به: آریان (۶، ۹، ۲)

[۵]. ر.ک. به: کنت کورث (۹، ۴، ۳۰-۳۲)؛ ژوستن (۱۲، ۹)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۳، ۲-۳)؛ آریان (۶، ۹، ۳)

می‌کردند و بدین‌سان شاه را به واسطه‌ی تعدادشان، عاجز و حیران نمودند. مقدونیان به نوبه‌ی خویش، دو نردبان بر دیوار قرار دادند و در ستون‌های به هم فشرده از آن بالا رفتند.؛اما دو نردبان درهم شکست و بر زمین پرت شد.[۱]

۹۹. (۱) شاه که از هر کمکی محروم شده بود، جرئت کرد کار شگفت‌انگیزی را تحقق بخشد که ارزش روایت کردن را دارد. وی که می‌پنداشت رها کردن بارو و پیوستن به سپاهیان خودی، بی‌آن‌که توفیقی حاصل کند، سزاوار پیروزی‌های شخصی‌ای که تاکنون به دست آورده بود، نمی‌باشد، تنها و کاملاً مسلح به درون شهر پرید.[۲]

(۲) هندیان از هر طرف بر سرش ریختند؛ امّا او با صلابت، یورش بربرها را برتافت. از سمت راست، به وسیله‌ی درختی که در نزدیکی بارو ریشه دوانده بود و از سمت چپ توسط خود بارو حفاظت می‌شد. همچنان که از شاهی که پیش از این کارهای نمایان بزرگی را محقق ساخته بود و می‌خواست به زندگی‌اش پایانی بغایت باشکوه بدهد، انتظار می‌رفت، شجاعت‌اش را با شدتی هرچه تمام‌تر به رخ کشاند و دلاوری‌اش را نشان داد و هندیان را به عقب راند.

(۳) ضربات زیادی بر کلاه‌خودش فرود آمد و هم‌زمان بر سپر سبکش نیز ضربات نسبتاً زیادی وارد شد. عاقبت، تیری به زیر سینه‌اش اصابت کرد و بر اثر این ضربه از حال رفته، بر زانوانش فرو افتاد.

بی‌درنگ، مرد هندی که تیر را به سویش پرتاب کرده بود، خیال کرد زخمی شده است و دیگر کاری از او برنمی‌آید و با دیده‌ی تحقیر بر وی نگریست و به سویش شتافت. امّا وقتی می‌خواست ضربه‌اش را وارد کند، اسکندر شمشیر را از پایین تا بالا در پهلویش فرو کرد و چون جراحت کاری بود، بربر نقش زمین شد. در این حال، شاه با گرفتن شاخه‌ای، برخاست و هندیانی را که مشتاق نبرد با او بودند، به جنگ تن به تن فراخواند.[۳]

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۶، ۹، ۴)

[۲]. ر.ک به: آریان (۶، ۹، ۵-۶)؛ کنت کورث (۹، ۵، ۲)؛ ژوستن (۱۲، ۹)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۳، ۲)

[۳]. آریان (۶، ۱۱، ۲) اشاره می‌کند که بحث و مشاجره‌های زیادی درباره‌ی این رویداد شده و

(۴) در این گیرودار، پوکس‌تس[1]، یکی از هیپاس‌پیست‌ها[2]، از نردبانی دیگر بالا رفت و نخستین کسی بود که شاه را با سپرش دربرگرفت. چندین تن دیگر پس از او حضور یافتند و بربرها را هراساندند و این‌چنین، اسکندر را نجات بخشیدند. شهر با یورش تصرف شد و مقدونیان آن را مملو از اجساد کشتگان کردند: بر اثر خشمی که از سرنوشت شاه بر آنان عارض گشت، هر کسی را که می‌دیدند از دم تیغ می‌گذراندند.

(۵)شاه به مدّت چندین روز، سرگرم مداوای خویش بود. باری، یونانیانی که در باکتریان و سغدیان مستقر شده بودند، مدت زمان زیادی زندگی را در سرزمین‌های بربر با رنج و دشواری تحمل می‌کردند[3]. وقتی این شایعه نزد آن‌ها پخش شد که شاه بر اثر جراحات مرده است، آن‌ها علیه مقدونیان شورش کردند[4].

(۶) حدود ۳ هزار تن از میان‌شان گردهم آمده و با برتافتن رنج و تعب‌های بسیار، به میهن خویش بازگشتند. مقدونیان، آنان را پس از مرگ اسکندر، از دم تیغ گذراندند.

۱۰۰. (۱) اسکندر پس از بهبود زخمش، برای سپاس‌گزاری از خدایان قربانی‌هایی کرد و دوستانش را به ضیافتی بزرگ دعوت کرد. در طی ضیافت[5]، واقعه‌ی منحصر به فردی روی داد که ارزش دارد که روایت شود.

(۲) در واقع بین دوستان شاه، یک نفر مقدونی به نام کوراگوس[6] حضور

→

روایت‌های بی‌شماری از آن به دست داده‌اند. برخی بر این عقیده‌اند که اسکندر تنها به درون بارو جست زد؛ برخی دیگر بیان می‌دارند که دو یا سه نگهبان شاهی او را همراهی می‌کردند. درباره‌ی شمار جراحت‌های وارده بر اسکندر نیز اختلاف است.

1. Peukestès 2. Hypaspistes

[۳]. ر.ک به: دیودور (۱۸، ۷، ۱)

[۴]. درباره‌ی شورش یونانیان ساکن در باکتریان و سغدیان؛ ن.ک به: کنت کورث (۹، ۷، ۱ـ۱۱)

[۵]. این ضیافت به افتخار نمایندگان مالین‌ها و اوکسی‌دراک‌ها برپا گردید؛ ر.ک به: کنت کورث (۹، ۷، ۱۴)؛ آریان (۶، ۱۴، ۱)

[۶]. (Koragos)؛ کنت کورث از این مقدونیایی با نام هوراتاس (Horratas) یاد می‌کند. ر.ک به: Drizet, Bull. corr. Hell. (1922), p. 50؛ این فرد چندان شناخته شده نیست.

داشت که از نیروی جسمانی خیلی زیادی برخوردار بود و اغلب در میادین جنگ، با شجاعت می‌جنگید.

او مست لایعقل، دیوخی پوس[1]، پهلوان آتنی را ـ که در پرتو کسب پیروزی‌های درخشان تاج قهرمانی بر سر نهاده بود ـ به جنگ تن به تن فراخواند.[2]

(۳) همچنان که انتظار می‌رفت میهمانان این جشن، آتش چشم و هم‌چشمی خویش را تیزتر کردند و وقتی دیوخی‌پوس موافقت خویش را اعلام کرد، شاه روز مبارزه را تعیین نمود. وقتی زمان مبارزه فرارسید، ده‌ها هزار تن برای تماشا گرد آمدند.

(۴) چون مقدونیان و شاه با کوراگوس از یک سرزمین بودند، جاه‌طلبی کوراگوس را از آن خویش می‌دانستند؛ حال آنکه یونانیان طرف دیوخی‌پوس را گرفتند.

(۵) پهلوان مقدونی با جنگ‌افزارهای پرزرق و برق به پیش آمد؛ آتنی، برعکس، با بدنی عریان، چرب شده و در حالی‌که گرزی گران در دست داشت به پیش آمد.[3]

---

1. Dioxippos

[۲]. ر.ک به:

L. Meretti, olympionikai, i vincitori negli antichi agoni olimpici (1959), pp. 125-126

ـ دیوخی پوس قهرمان چندین حکایت است؛ ر.ک به: Élien, var. Hist. 12, 58

ـ خواهرش در ماجرایی به بی‌عفتی بدنام شده بود. ر.ک به:

N.C. Coronis, Notes on the fragments of lycurgus, klio 39 (1961), pp. 130-131

و دیوخی پوس به دنبال این رسوایی، آتن را ترک گفت. بر پایه‌ی نظر پلین (۳۵، ۱۱)، آلکیماخوس چهره‌ی المپیونیک (Olympionique) را نقاشی کرده است.

[۳]. افلاطون در شرحی (کتاب جمهوری) به پولی‌داماس اسکوتوسایی، پهلوان تنومند معاصر با سقراط اشاره می‌کند که در برابر شاه بزرگ (شاه پارس) عرض اندام می‌کرد و شیران را خفه کرده، با تنی عریان با مردان مسلح پیکار می‌کرد. یکی از معاصران فیلیپ دوّم، نیکوسترات آرگوسی، خود را هراکلس می‌پنداشت و پوست شیر بر تن می‌کرد و هم‌چنین گرزی به دست می‌گرفت:

(Diodore, 16, 44, 3; Théopompe, Fr, Gr. Hist. 115 fr. 124 = Athénée, 6, 252 a-c; Plutarque, mor. 192 a, 535 a. cf. M. Th. Mitsos, Argolikè proso pographia (1952), pp. 135-136:

نیکوس‌تراتوس نیز در دربار شاه بزرگ اقامت گزیده بود.

←

در برابر نیروی جسمانی و شجاعت والای هر یک از دو طرف، تماشاگران، مدهوش، منتظر روی دادن نوعی نبرد میان خدایان شدند. در واقع، پهلوان مقدونی به خاطر سیما و زرق و برق جنگ‌افزارهایش، وحشت عظیمی برمی‌انگیخت و به نوعی، با آرس[1] همانندی داشت. دیوخی‌پوس که نیرویش بر نیروی رقیب می‌چربید، به خاطر به جای آوردن منش‌های پهلوانی و غرابت سلاحش ـ گرز ـ هراکلس را در ذهن تداعی می‌کرد.

(۶) آنان به سوی هم حرکت کردند و مقدونی از فاصله‌ای نسبتاً زیاد، زوبینش را پرتاب کرد[2]؛ امّا آن دیگری به آرامی به سویی خم شد و جاخالی داد. آنگاه کوراگوس راهش را پی گرفت، در حالی که نیزه‌ی دراز مقدونیایی‌اش را در برابر خویش گرفته بود؛ امّا وقتی به نزدیکی دیوخی‌پوس رسید، وی با گرزش، بر نیزه‌ی او ضربه‌ای وارد ساخت و آن را درهم شکست.

(۷) کوراگوس، پس از این دو ناکامی، ناچار شد به مبارزه با شمشیر روی آورد؛ امّا وقتی آماده می‌شد شمشیرش را از غلاف بیرون کشد، دیوخی‌پوس بر او پیش‌دستی کرده، به جلو جستی زد و با دست چپ، دستی که شمشیر را بیرون می‌کشید، گرفته و با دست دیگر، پاهایش را کشیده، رقیب را خلع سلاح کرد!

→

همچنین ن.ک: درباره‌ی ترون، کاهن معبد هراکلس در ساگونت که سیلیوس ایتالیکوس* (II, 149-155) به آن اشاره کرده است.

ـ موضوع بی‌فایدگی نیروی جسمانی بیش از اندازه، چندین بار در نوشته‌های دیودور نمودار شده است. ر.ک به: دیودور، ۹، ۱۴، ۱ (درباره‌ی میلون کوروتونی)؛ دیودور، ۹، ۱۴، ۲ (درباره‌ی پولی‌داماس تسالیایی). پولیب پهلوانان حرفه‌ای را به باد انتقاد می‌گرفت (ر.ک به: ۷، ۱۰، ۵ و والبانک، ۲، ص ۵۷)

ـ از نوشته‌های پلوتارک می‌توان دریافت که اسکندر از پهلوانان و پهلوانی‌گری منزجر بوده است.

* (Silius Italicus) شاعر رومی قرن اوّل میلادی و نویسنده‌ی اثری حماسی درباره‌ی جنگ‌های دوّم پونیک. (مترجمان)

۱. (Arès)؛ خدای جنگ در یونان که در روم، مارس نام داشت. آرس، پسر زئوس و هرا بوده و از دوره‌ی هومری، وی را بزرگ‌ترین خدای جنگ می‌دانستند. او را با زره و خود در حالی که به سپر و نیزه و شمشیر مجهز بود تصویر می‌کردند. در افسانه‌ها، بسیاری از حوادث عشقی به آرس نسبت داده می‌شود. حیوانات مخصوص این خدا، سگ و کرکس بوده‌اند.

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۷، ۱۶-۲۲) و همچنین: Élien (var. Hist. 10.22)

(۸) دیوخی‌پوس پس از آنکه او را بر زمین کوفت، پای بر گردن کوراگوس نهاده، گرزش را بلند کرده، بر تماشاگران نظر افکند.

۱۰۱. (۱) جمعیت در برابر این منظره‌ی شگفت‌انگیز و شجاعت خارج از حد معمول فریاد برآورد. شاه دستور داد که دیوخی‌پوس از خون شکست‌خورده درگذرد و به نمایش پایان داد.

آنگاه خشمگین از شکست مقدونی، آن‌جا را ترک کرد.

(۲) دیوخی‌پوس، پس از آنکه این‌چنین از خون رقیب زمین‌خورده، درگذشت و پیروزی درخشانی به دست آورد، از سوی هم‌وطنانش، به خاطر کسب افتخار برای یونانیان ـ که جملگی این افتخار را از آن خود می‌دانستند ـ تحسین و ستایش شد؛ آنگاه راه خود را گرفت و رفت. با این حال، تقدیر اجازه نداد مرد ما، برای مدّت زیادی، از پیروزی بر خود ببالد.

(۳) در واقع، شاه از این پس همواره از او دل‌چرکین بود[۱]. دوستان اسکندر و تمامی هواداران مقدونیان، مهتر سرای شاهی را متقاعد کردند که جام زرینی را زیر بالش دیوخی‌پوس مخفی کند. آن‌ها، هنگام برگزاری جشن بعدی، دیوخی‌پوس را به دزدی متهم و وانمود کردند که جام را پیدا کرده‌اند و این‌چنین او را آکنده از شرم ساخته، آبرویش را بردند.

(۴) دیوخی‌پوس با مشاهده‌ی این که مقدونیان علیه او هم‌دست شده‌اند، جشن را ترک گفت. آنگاه به قرارگاهش بازگشت و نامه‌ای بـه اسکندر، راجع بـه توطئه‌ای که قربانی آن شده است، نوشت و پس از آنکه به مردانش سفارش کرد که آن را به شاه دهند، خودکشی کرد. وی با پذیرفتن مبارزه، بی‌فکری‌اش را نشان داده بود، امّا مرگش نابخردانه‌تر می‌نمود.

(۵) از این‌رو، بسیاری از منتقدین‌اش، بی‌عقلی‌اش را نکوهش کرده، می‌گفتند مایه‌ی تأسف است که آدمی، از نیروی جسمانی زیاد و قدرت ادراک کمی برخوردار باشد.

[۱]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۷، ۲۳-۲۶)

(۶) شاه همین که نامه را خواند از مرگش سخت دل‌آزرده شد. او اغلب می‌خواست از این مرد شجاع یاری جوید: وی که از این مرد، هنگامی که در خدمتش بود بهره‌ای نبرده بود، با پی بردن به ـ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود ـ شرارت تهمت‌زنانش و صداقت کامل مرد ما، از فقدانش سخت افسوس می‌خورد.

۱۰۲. (۱) باری، اسکندر به سپاه دستور داد هماهنگ با کشتی‌ها، در امتداد رود حرکت کنند. خویشتن، همزمان، به آهنگ اقیانوس بادبان برافراشت و به سرزمین سامباست‌ها[1] ـ همچنان که نامیده می‌شوند ـ درآمد[2].

(۲) آن‌ها در پرتو شمار و شجاعت جنگجویانشان، میهن خویش را به هیچ ملتی از هند وانتهادند. آن‌ها در شهرهایی که به شیوه‌ای دموکراتیک اداره می‌شد، می‌زیستند[3] و با خبر حمله‌ی سپاه مقدونی، سربازانشان را مشتمل بر ۶۰ هزار پیاده‌نظام، ۶ هزار سواره‌نظام و همچنین ۵۰۰ ارابه گرد آوردند.

(۳) امّا با نزدیک شدن ناوگان، از عجیب و غیرعادی بودن آن غرق شگفتی شده[4]، از شکوه عالم‌گیر مقدونیان که شهره‌ی آفاق شده بود، هراسناک شدند. افزون بر این، چون پیرانشان اندرز دادند که جنگ نکنند، آنان ۵۰ تن از رجال برجسته‌ی خویش را به عنوان نماینده گسیل داشتند تا از اسکندر بخواهند نسبت به آن‌ها رفتاری انسانی پیشه کند.

1. Sambastes

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۴ـ۷) که آن‌ها را سابارکا (sabarcae) می‌خواند؛ آریان (۶، ۱۵، ۱) اشاره می‌کند که این مردمان توسط پردیکاس به اطاعت درآمدند.

ـ احتمالاً منظور قبیله‌ی غیرآریایی آمباستیاس ـ Ambasthyas ـ است که در مهابهاراتا، از آن‌ها به همراهی سیبیس‌ها (sibis) و مالاواس‌ها (malavas) و دیگر قبایل پنجاب یاد شده است. ن.ک به:

Mac Crindle. op.cit., p. 155, n.2; S. Lévy, Journ. As. (1915), p. 99; Sastri, op. cit., p, 128; J. ph. vogel, Notes on ptolemy, Bull. of the school of oriental studies, university of London, 14 (1952). pp. 85 avec réf.

[۳]. پنجاب باستان زیر نفوذ حکومت‌های سلطنتی و جمهوری بود. متون هندی اغلب به مردمان «بدون شاه» ـ Arattas ـ اشاره کرده‌اند. بیشتر اوقات منظور اقوام آریایی بود. ر.ک به: Sastri, op, cit., p. 116; 123

ـ درباره‌ی ارقام اشاره شده نیز ن.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۴)

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۵)

(۴) شاه این مردم را تحسین و صلح را به آن‌ها عطا کرد، به طوری که اهالی، او را با هدایایی نفیس گرامی داشته، افتخارات قهرمانی را به وی ارزانی داشتند.

وی آنگاه، مردمان ساکن در دوکرانه‌ی رود را مطیع ساخت: آنان سودراها[1] و ماسانی‌ها[2] نامیده می‌شدند. در این حوالی بود که او شهر اسکندریه را ـ واقع در کنار رودخانه ـ بنا نهاد و برای آن ده هزار کوچ‌نشین جذب کرد.[۳]

(۵) آنگاه به سرزمین شاه موزی‌کانوس[۴] درآمد و این شاه را که به چنگش افتاده بود، اعدام کرد و ساکنین را مطیع خویش ساخت. پس از آن، حکومت امیرنشین پورتی‌کانوس[۵] را محاصره کرده[۶] و در یورش، ۲ شهر را تصرف کرد: به سربازان اجازه داد شهرها را غارت کنند و خانه‌ها را به آتش کشید. اسکندر، پورتی‌کانوس را که در قصبه‌ی بسیار مستحکمی پناه جسته بود، شکست داد و او را سلاح بر دست از پای درآورد. همچنین بر تمامی شهرهایی که تحت حاکمیت پورتی‌کانوس قرار داشتند، یورش برده، آن‌ها را کاملاً ویران کرد. این‌چنین، وحشت زیادی در دل مردمان همسایه برانگیخت.

(۶) آنگاه، پادشاهی سامبوس[۷] را تاراج[۸] و بیشتر شهرها را ویران کرد و مردمان آن را به بردگی کشاند؛ وی بیش از ۸۰ هزار بربر را از دم تیغ گذراند.

---

1. Sodras

2. Massaniens

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۸). آریان به بنای دو شهر اشاره می‌کند: الف ـ در محل تلاقی رودهای آکزینس و ایندوس (۶، ۱۵، ۲)؛ این شهر که در سرحد جنوبی پنجاب واقع شده، همان اسکندریه‌ی اوپین (Opiène) است که در فهرست استفان بیزانسی نیز به چشم می‌خورد. ـ شاید Uchh امروزی باشد که در قرون وسطیٰ هم Askaland-usah نامیده می‌شد. ر.ک به:

Cunningham, op, cit., pp. 242-243; Breloer, op. cit., pp. 56-57

ب ـ نزدیک پایتخت Sogdoi/Sodras (۶، ۱۵، ۴)

4. Mousikanos

5. Porticanos

[۶]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۱۱ـ۱۳)؛ استرابون (۱۵، ۱، ۳۳)؛ آریان (۶، ۱۶، ۱ـ۲). آریان از وی با نام اوکسی‌کانوس یاد می‌کند.

7. Sambos

[۸]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۱۳ـ۱۵)؛ آریان (۶، ۱۶، ۳ـ۵)

(۷) باری چنین بود تیره‌بختی‌هایی که بر سر مردمانی موسوم به برهمن‌ها[1] آمد. آنانی که جان به در برده بودند با شاخه‌های در دست، التماس‌کنان برای عفو و بخشش نزد وی آمدند، او مسببین اصلی را مجازات کرد و از گناهان دیگران درگذشت. امّا شاه سامبوس از مهلکه گریخت و با سی فیل به سرزمین آن سوی ایندوس پناه برد[2].

۱۰۳. (۱) آخرین شهر برهمن‌ها، موسوم به هرمته‌لیا[3]، به واسطه‌ی شجاعت ساکنین و صعب‌العبور بودن، برای ساکنین آن ایمن می‌نمود. باری، اسکندر چند تن از سربازان زبده را شتابان فرستاد و به آنان دستور داد با دشمن درگیر شوند و در صورتی که اینان از شهر بیرون آمدند، کمی عقب‌نشینی کنند[4].

(۲) وقتی به بارو یورش بردند، رقیب، آن‌ها را ـ که ۵۰۰ تن بودند ـ به دیده‌ی تحقیر نگریست.

وقتی سه هزار سرباز برای حمله به آنان از شهر خارج شدند افراد ما وانمود به ترس کرده، راه فرار را در پیش گرفتند.

(۳) امّا شاه با مشتی سرباز، جلوی تعقیب‌کنندگان را گرفت و نبرد سختی را با آنان آغاز کرد: بخشی از بربرها کشته، باقی اسیر شدند. اما بین همراهان شاه، شماری زخمی شدند که خطرات جدی آن‌ها را تهدید می‌کرد[5].

(۴) شمشیر بربرها به زهر کشنده‌ای آغشته شده بود و چون آن‌ها به تأثیرش اطمینان داشتند، پذیرفتند جنگ قطعی را آغاز کنند. زهر از بعضی مارها گرفته می‌شد که آن‌ها را شکار می‌کردند و جسدشان را در معرض آفتاب قرار می‌دادند.

---

1. Brahmanes

[۲]. درباره‌ی فرار سامبوس؛ ر.ک به: آریان (۶، ۱۶، ۴)

3. Harmatélia

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۱۸). ترفند جنگی قدیمی که برای مثال، فیلیپ پنجم از آن استفاده کرده است. ر.ک به: پولیب (۸، ۱۴)

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۸، ۲۱)؛ ژوستن (۱۲، ۱۰)؛ استرابون (۱۵، ۲، ۷)؛ سیسرون (پیشگویی، ۲، ۱۳۵). آریان از این رویداد سخنی به میان نمی‌آورد. مترجم فرانسوی این کتاب، بررسی مبسوطی در این زمینه به عمل آورده است؛ ر.ک به: مجله‌ی مطالعات باستان، ش ۶۱، ۱۹۶۹، صص ۳۲۰ ـ ۳۳۷

(۵) گرمای ناشی از حرارت خورشید، گوشت مارها را آب می‌کرد و موجب ترشحی می‌شد که زهر مارها، همراه با اخلاط از آن خارج می‌شد. بر اثر این زهر، بدن مجروح خیلی زود کرخ می‌شد و اندکی بعد، دردهای شدیدی در پی آن می‌آمدند. تشنج و لرزش پیاپی بر تمام وجود مستولی می‌شد. پوست، سرد و کبود می‌شد حال آن‌که زردآب با استفراغ خارج می‌شد. وانگهی، کف سیاهی از زخم جاری می‌شد که چرکی را ایجاد می‌کرد. همین که چرک پدیدار می‌شد به مراکز حیاتی بدن سرایت می‌کرد و موجب مرگ دردناکی می‌شد.

(۶) از این‌رو، کسانی که زخم‌های کاری و آن‌هایی که تنها خراش خفیف بی‌اهمیتی برداشته بودند، به سرنوشت یکسانی دچار شدند.

مجروحین، این‌گونه هلاک می‌شدند. شاه از سرنوشت آن‌ها در غم شد و به *ویژه سرنوشت بطلمیوس، شاه آینده ـکه به وی دلبستگی داشت ـ خاطر او را سخت پریشان کرد.*

(۷) برای بطلمیوس، اتفاق خاص و معجزه‌ای واقعی روی داد که برخی آن را به مشیت الهی نسبت می‌دهند: چون همه او را به خاطر شجاعت و خیرخواهی بی‌اندازه‌اش، که نسبت به هر کس ابراز می‌کرد، دوست می‌داشتند، از کمکی که سزاوار خوبی‌اش بود، بهره‌مند شد[1]. شاه خوابی دید و پنداشت ماری، گیاهی را به دهان گرفته، گونه و خاصیت و همچنین محل رویش آن را به وی نشان می‌دهد.

(۸) اسکندر همین که بیدار شد به جستجوی گیاه رفت و آن را خرد کرد. بدن بطلمیوس را با لایه‌ای از آن پوشاند و همچنین آن را به صورت شربتی به وی نوشاند، این‌چنین سلامتی را به او بازگرداند.[2]

وقتی به تأثیر گیاه پی بردند، سایر مجروحین نیز مداوا شدند. اگرچه شهر،

---

[۱]. ستایش بطلمیوس از سوی کنت کورث (۹، ۸، ۲۳) نیز صورت گرفت و بی‌گمان برگرفته از کلیتارک است که خواست نشان دهد مشیت الهی، لاژید (Lagide) خیرخواه را که برای حکومت بر مصر برگزیده شده بود، نجات داد.

[۲]. چنین می‌نماید که این حکایت، اقتباسی از افسانه‌ای معروف باشد: آتنا در خواب بر پریکلس ظاهر شد و به او نشان داد که از چه گیاهی بهره گیرد تا جان کارگری را که از داربست به زیر افتاد، نجات بخشد. ر.ک به: پلوتارک (پریکلس، ۱۳، ۱۳)؛ پلین (N.H. 22, 44).

دارای ارگ مستحکم و بزرگی بود، شاه بر آن شد که شهر هرمتهلیا را محاصره کند، امّا ساکنین با شاخه‌هایی در دست، التماس‌کنان به دیدارش آمدند و خود را تسلیم او کردند: او از مجازات آن‌ها درگذشت.

۱۰۴. (۱) آنگاه همراه دوستانش، از ایندوس به آهنگ اقیانوس بادبان برافراشت؛ پس از آن‌که در این مکان دو جزیره را تسخیر کرد، در آن‌جا مراسم قربانی‌های باشکوهی به افتخار خدایان برگزار کرد و همزمان که بر خاک شراب می‌ریخت، چندین جام بزرگ طلایی را به دریا انداخت.[1] وقتی دریافت لشکرکشی‌اش به پایان رسیده است قربانگاه‌هایی به افتخار تتیس[2] و اوسئان (اقیانوس)[3] برپا کرد. در این زمان نیم‌چرخی زد و جریان رود را تا پاتالا[4]، شهری مشهور، دنبال کرد.

(۲) تشکیلات حکومتی این شهر، همان اصول تشکیلات حکومتی اسپارت را دارا بود: در واقع، در این شهر، شاهان در فرماندهی جنگ، پی‌درپی، جایگزین هم می‌شدند و به دو خاندان متفاوت تعلق داشتند؛ امّا مجمع ریش‌سفیدان، حاکمیت را در دست داشت[5].

(۳) اسکندر پس از آن‌که کشتی‌های خراب را به آتش کشید، باقی ناوگان را به

---

[۱]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۶۶، ۱)؛ آریان (۶، ۱۹، ۳-۴)

۲. (Thétys)؛ تتیس؛ از خدایان اولیه‌ی هلن‌ها و تجسم بارداری «زنانه‌ی» دریا بود. وی به ازدواج اقیانوس (Océan)، یکی از برادران خود، درآمد و صاحب فرزندان پرشماری، بالغ بر ۳ هزار، یعنی همه‌ی رودخانه‌های جهان، گردید.

۳. (Océan)؛ اقیانوس، تجسم آبی است که در عقاید اولیه‌ی هلن‌ها، اطراف دنیا را فراگرفته بود. آن‌ها، آن را به صورت رودخانه‌ای که در اطراف قرص مسطح زمین جریان داشت تصور می‌کردند؛ بنابراین، این آب، در همه سوی زمین، شمال و جنوب و مشرق و مغرب آن وجود داشت و حدود و مرزهای آن را مشخص می‌کرد. اقیانوس، پدر همه‌ی رودخانه‌ها بود و با تتیس، خواهر خود، تشکیل زوجی می‌داد که معرف قدرت تولید نسل و بارداری (مؤنث) دریا بوده‌اند.

4. Patala

[۵]. چنین قیاس‌هایی میان تشکیلات حکومتی هندیان و یونانیان، به طور عموم کار اونزیکریتوس است. ر.ک به: بنیان پادشاهی موزیکانوس (Fr. Gr. Hist. 134 fr. 24) و هم‌چنین: B. Breloer, op. cit., pp. 63-64

نئارک[1] و برخی دیگر از دوستان واگذار کرد و به آنها دستور داد در امتداد نواحی ساحلی اقیانوس حرکت کنند و همین که همه چیز شناسایی شد، در دهانه‌ی فرات به او ملحق شوند[2].

(۴) خویشتن، اردو را جمع کرد و سرزمین وسیعی را پیمود. با یورش، هر که را در برابرش ایستادگی می‌کرد، مطیع می‌ساخت، امّا با آنانی که حاکمیتش را به رسمیت می‌شناختند، رفتاری انسانی پیش می‌گرفت: این‌چنین مردمان موسوم به آربیت‌ها[3] و ساکنین گدروزی[4] را بدون جنگ، به جرگه‌ی خویش درآورد.[5]

(۵) آنگاه پس از گذر از منطقه‌ی پهناور بی‌آب و تقریباً خالی از سکنه، به مرز اوری‌تید[6] رسید[7]. در این هنگام، سپاه را به ۳ یگان تقسیم و فرماندهی نخستین یگان را به بطلمیوس و یگان دوّم را به لئونات واگذار کرد.

(۶) بطلمیوس دستور داشت نواحی اطراف این سرزمین را غارت کند و لئونات داخل آن را ویران نماید، حال آن که خویشتن کوه‌پایه‌ها و کوه‌ها را چپاول و غارت کرد: تنها غارت، آتش‌سوزی و کشتار به چشم می‌خورد؛ این‌چنین، سرزمین پهناوری، تنها در چشم برهم‌زدنی، ویران شد.[8]

(۷) بدین خاطر، سربازان، خیلی زود، غنایم هنگفتی به چنگ آوردند، حال

---

1. Néarque

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۳-۴)؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۶، ۲) و به ویژه تاریخ هند اثر آریان.

3. Arbites

4. Gédrosie

[۵]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۴). اگر منبع دیودور و کنت کورث، آربیت‌ها و گدروزیان را به هم نزدیک کرده است، به واسطه‌ی برخورد یکسان آن‌ها با اسکندر و سپاهیانش بوده است (تسلیم بدون جنگ)، حال آنکه اوربیت‌ها در برابر اسکندر ایستادگی کردند. آربیت‌ها در کوه‌های خیرتار (Khirtar) و جلگه‌ی ساحلی میان ارابیتون کومای (کراچی امروزی) ـ Arabiton Komai ـ و رودخانه‌ی آرابیس (پورالی) می‌زیستند.

6. Oritide

[۷]. درباره‌ی تسخیر اوری‌تید؛ ن.ک به:

Sir Aurel Stein, on Alexander's route into Gedrosia, an archaeological tour in las Bela, The Geogr. Journ. 102 (1943), pp. 193-227

[۸]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۶-۷)؛ آریان (۶، ۲۱، ۵)

آن‌که شمار کشتگان بالغ بر ده‌ها هزار تن می‌شد. تمامی مردمان همسایه، هراسناک از کشتار و نابودی این مردم، در برابر شاه سر تمکین فرود آوردند.[1]

(۸) اسکندر بر آن شد شهری بر کرانه‌ی اقیانوس بنا کند. او پس از آن‌که لنگرگاهی مصون از باد و در نزدیکی آن، جای مناسبی پیدا کرد، یک اسکندریه در این مکان بنا نهاد.

۱۰۵. (۱) اسکندر گردنه‌ها را پشت سر گذارد[2] و وارد سرزمین اوریت‌ها[3] شد، که آن را خیلی زود مطیع خویش ساخت. اوریت‌ها شبیه هندیان بودند و تنها در یک رسم عجیب و باورنکردنی با آن‌ها فرق داشتند.

(۲) در واقع، نزد آن‌ها خویشاوندان نزدیک متوفی، برهنه و مسلح به نیزه، جسد را برای قرار دادن در بیشه‌هایی که دشت را می‌پوشاندند، حمل می‌کردند. آن‌ها، در این زمان، جامه‌های متوفی را از تنش درمی‌آوردند و جسد را غذای حیوانات وحشی می‌کردند؛ آنگاه پس از تقسیم جامه‌ها بین خود، برای قهرمانان دنیای زیرزمین[4] قربانی می‌کردند و جشنی برای اعضای خانواده برگزار می‌کردند.

---

[۱]. از میان آن‌ها، گدروزیان قابل ذکرند.

[۲]. در این‌جا توضیحی مهم ارائه شده است. اچ. پوتینگر، ۲ راهی را که از سند (Sindh) به لاس‌بلا (Las Bela) منتهی می‌شوند، شرح داده است: یکی راه حیدرآباد به بلا از طریق کوه و دیگری، کراچی به بلا از طریق دشت. ر.ک به:

H. Pottinger, Travels in Beloochistan and sindh (1816), p. 298

ـ ش. ماسون راه نخستین را در پیش گرفت. ر.ک به:

Ch. Masson, Varius Journeys II (1844), pp. 158-162; cf. Iv, p. 297

بنابراین می‌توان نظر لاسن را پذیرفت که اشاره می‌کند که اسکندر با آمدن از پاتالا، راه کوهستان را در پیش گرفت. ن.ک به:

Lassen, op. Cit., II (1852), p. 187, n.2

3. Orites

۴. (Héros du monde souterrain)؛ مقصود دیودور در این‌جا، احتمالاً خدایان دنیای زیرزمین یونان و روم؛ هادس. خدای اموات و فرمانروای دنیای زیرزمین (اقامتگاه ارواح = enfers و دوزخ = tartare) و جمعی از شیاطین و اجنه مانند خیرون (charon) و غیره است. هادس در اقامتگاه ارواح با کمال بی‌رحمی بر اموات حکومت می‌کرد و به هیچ‌یک از آنان اجازه‌ی بازگشت به دنیای زندگان نمی‌داد. پرسفون دختر دمتر نیز که دختری سنگدل و بی‌رحم بود، شریک سلطنت وی بود.

(۳) اسکندر آنگاه به سوی گدروزی[1] پیش‌روی کرد. چون در امتداد دریا حرکت می‌کرد با مردمی وحشی که همچون حیوانات می‌زیستند، برخورد کرد.[2]

(۴) در واقع، اهالی این سرزمین از بدو تولّد تا پیری، ناخن‌هایشان را بلند می‌کردند و موهای ژولیده‌شان را نگه می‌داشتند. چهره‌ای آفتاب سوخته داشتند و خود را با پوست حیوانات می‌پوشاندند.

(۵) برای تغذیه‌ی خویش، گوشت نهنگ‌هایی را که موج به ساحل می‌آورد، می‌دریدند. آن‌ها خانه‌های خویش را به روش زیر می‌ساختند: ابتدا دیوارها را بنا می‌کردند، آنگاه سقف را با دنده‌های نهنگ ـ که از آن تیرهای ۱۸ آرَشی می‌گرفتند ـ می‌ساختند. برای پوشش سقف‌ها، از پوست‌های فلس‌دار، به جای سفال، استفاده می‌کردند.

(۶) اسکندر به دلیل نبود آذوقه، سرزمین این مردمان را با دشواری پشت سر گذارد. آنگاه به منطقه‌ای غیرمسکونی درآمد که فاقد هر آن‌چه بود که برای زندگی ضروری می‌نمود. چون قحطی موجب مرگ بسیاری از سربازان شد، بیماری نیز بر سپاه مقدونی عارض شد[3]؛ در این هنگام، غم و نگرانی زایدالوصفی وجود اسکندر را فراگرفت.

در واقع، چقدر دردآور است دیدن مرگ بی‌افتخار دلیرمردانی که پیش از این با سلاح‌های خویش همگان را مقهور خود ساخته بودند و اینک در نهایت تهی‌دستی و در میان سرزمینی بی‌آب و علف جان می‌سپارند.

(۷) از این‌رو، سربازان سبک اسلحه را به پارتین[4]، درانگیان[5] و

[۱]. درباره‌ی گدروزی (مکران) ن. ک به:
R. N. Frey, Remarks on Baluchi history, Central Asiatic journal. 6 (1961), pp 41-50

[۲]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۸)

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۱۳) و آریان (تاریخ هند، ۳۶، ۳)

۴. (Parthyène)؛ سرزمین و ایالت پارت که در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی نیز تحت نام «پرثَوَ» از آن نام برده شده است. این سرزمین در جنوب شرقی دریای هیرکانی واقع و در دوره‌ی هخامنشی از ایالات امپراتوری بود.

۵. (Drangiane)؛ نامی است که مورخان یونانی به سرزمین واقع در مسیر سفلای رود هیرمند اطلاق ←

آریه[۱]، همچنین دیگر سرزمین‌های مجاور این بیابان فرستاد و به آن‌ها امر کرد با شتران یک کوهانه و حیوانات بارکش، غلات و دیگر مواد ضروری اولیه را بی‌درنگ به کرمانی[۲] حمل کنند.[۳]

(۸) سربازان پس از آنکه شتابان نزد خشترپاون‌های این ایالات درآمدند، میزان زیادی آذوقه به مکان تعیین شده، حمل کردند. با این حال، قحطی غیرقابل جبران باعث شد اسکندر بسیاری از سربازانش را از دست بدهد. وانگهی هنگامی که سپاه در حال راه‌پیمایی بود، اوریت‌ها بر نیروهای تحت فرمان لئونات حمله کرده، پس از آنکه تلفات سنگینی بر وی وارد ساختند به میهن خویش گریختند[۴].

۱۰۶. (۱) اسکندر، پس از عبور پرمشقت از بیابان، به منطقه‌ای مسکونی رسید که تمامی مایحتاج به فراوانی در آن یافت می‌شد. وی در این مکان به سپاه استراحت داد. آنگاه به مدت ۷ روز با سپاهش در هیئتی بزرگ، دسته‌ی باخوس را به افتخار دیونی‌سوس[۵] تشکیل داد و پیش‌روی کرد: جشن می‌گرفت و در حین

→

می‌کردند و از نام قوم درانگای گرفته شده است. در کتیبه‌ی بیستون و تخت‌جمشید جزو ممالکت شرقی امپراتوری هخامنشی و تحت نام «زَرَکَ» آمده است. امروزه با سیستان مطابقت می‌کند.

۱. (Arie)؛ هرات کنونی، در سنگ‌نبشته‌های شاهان هخامنشی نام این سرزمین به صورت هریوه (هَرَئیوَ) آمده است. در ادبیات فارسی و عربی نیز نام این شهر به صورت‌های مختلف آمده، از آن‌جمله «هرا، هراه، هری» که از «هریوه» سنگ‌نبشته‌ها گرفته شده است.

۲. (Carmanie)؛ (کرمانیا ـ کرمانا)، در کتیبه‌ی بیستون داریوش، نام این سرزمین به صورت یوتیه(یَ اوتی یا) آمده است.

[۳]. ر.ک به: کنت کورث (۹، ۱۰، ۱۷)

مترجم فرانسوی این اثر، به شرح این رویداد پرداخته است. ن.ک به:

Revue de philologie 41 (1967), pp. 247-254

[۴]. بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۹، ۱۰، ۱۹)، اسکندر، نامه‌ای از لئونات دریافت کرد که در آن خاطرنشان شده بود که وی بر اوریت‌ها غلبه کرده است. ر.ک به:

Néarque, Fr. Gr. Hist. 133 fr. 1 (= Arrien, Inde 23; 42)

۵. (Bacchus / Dionysos)؛ دیونی‌سوس (دیونی زوس) که به نام باخوس (باکوس) نیز معروف است، در روم با خدای قدیمی ایتالیا (Liber Pater) یکی شده و در دوره‌ی کلاسیک اصولاً، خدای تاکستان، شراب و جذبه‌ی عارفانه بوده است. (برای آگاهی بیشتر ر.ک به: پانوشت بند ۲،۷۲).

راه‌پیمایی، میگساری می‌کرد[1].

(۲) پس از پایان دادن به جشن‌ها و آگاهی از این‌که بسیاری از خشترپاون‌ها و سرداران، قدرت خویش را در جهت اعمال خشونت و زیرپا نهادن حقوق انسان‌ها به کار گرفته، قانون‌شکنی کرده‌اند، بسیاری از آنان را به سزای اعمالشان رساند[2]. چون شایعه شد که بسیاری از سردارانی که قوانین را نقض کرده بودند، به سزای اعمالشان رسیده‌اند، ترس سراسر وجود بسیاری از دیگر سرداران را فراگرفت، زیرا ازبی‌عدالتی‌هایی‌که مرتکب شده‌بودند و سوءاستفاده‌هایی‌که ازقدرت خویش کرده بودند، باخبر بودند.[3] برخی از آن‌ها با در اختیار گرفتن مزدوران، آشکارا علیه شاه علم طغیان برافراشتند؛ دیگران‌که ثروتی به‌هم زده‌بودند، راه فرار را در پیش گرفتند.

(۳) با این خبر، شاه به تمامی سرداران و خشترپاون‌های آسیا نوشت؛ همین که نامه‌اش را خواندند، می‌باید فی‌الفور مزدورانشان را اخراج کنند.

(۴) در این اثنا، وقتی شاه در شهر ساحلی موسوم به سالموس[4] به سر می‌برد و در آن‌جا بازی‌های نمایشی را درون تماشاخانه برگزار می‌کرد، کشتی ملوانانی که مأموریت کنکاش کرانه‌ی اقیانوس را داشتند، پهلو گرفت. آنان بی‌درنگ خود را به تماشاخانه رسانده، به اسکندر سلام داده، گزارش مأموریت خویش را به عرض او رساندند.

---

[۱]. آریان (۶، ۲۸، ۲) خاطرنشان می‌کند که بطلمیوس (Ptolémée) و آریستوبول به جشن‌های باخوسی اشاره نمی‌کنند. کنت کورث (۹، ۱۰، ۲۴ـ۲۹) و پلوتارک (اسکندر، ۶۷، ۱ـ۳) شرح مبسوطی از این جشن‌ها به دست داده‌اند. بر اساس نظر کاریس‌تیوس پرگامی [(که آتنه (10, 434f) بدان اشاره داشته است.)]، اسکندر، Kômos را بر ارابه‌ای که خرها آن را می‌کشیدند، جشن گرفت: این نکته، جالب و در عین حال قابل تأمل است، اگر به خاطر آوریم که استرابون تصدیق می‌کند که کرمانی‌ها از خرها ـ و نه اسب‌ها ـ به منزله‌ی حیوان بارکش استفاده می‌کردند.

[۲]. در باره‌ی این قانون‌شکنی‌ها در داخل امپراتوری ن. ک به: آریان (۷، ۴، ۲ـ۳)؛ پلوتارک (اسکندر، ۶۸، ۲ـ۳) کنت کورث (۱۰، ۱، ۴۳ـ۴۵)؛ آریستوبول

(Strabon, 15,3,7 = Fr, Gr. Hist, 139 fr. 50b)

ـ عاملان این اغتششات و قانون‌شکنی‌ها، جملگی مجازات شدند: برای اطلاع بیشتر ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۶۸، ۳ـ۴)؛ آریان (۶، ۲۷، ۴ـ۵)؛ ژوستن (۱۲، ۱۰)

[۳]. ر.ک به: آریان (۶، ۲۷، ۵)

4. Salmous

(۵) مقدونیان، خرسند از رسیدن ملوانان، خشنودی خویش را با کف زدن‌های پیاپی نشان دادند: تمام تماشاخانه آکنده از شادی وصف‌ناپذیری بود.

(۶) ملوانانی که به تازگی پهلو گرفته بودند، روایت کردند: «بر اقیانوس، جزر و مد، وسعت بزرگی را دربرمی‌گیرد. هنگام جزر، جزایر بزرگ بسیاری در محدوده‌ی نهایی ساحل پدیدار می‌شوند حال آن‌که هنگام مد، تمامی این مکان‌ها به زیر آب می‌روند[1]، زیرا باد سهمگینی به شدت به سوی خشکی وزیدن می‌گیرد[2] و کف زیادی، سطح دریا را می‌پوشاند، اما از همه شگفت‌انگیزتر آن‌که، آنان از روی اتفاق با شمار زیادی نهنگ[3]، با جثه‌ای باورنکردنی، روبرو شدند!

(۷) در آغاز، از ترس این حیوانات، امید به زنده ماندن را از کف داده بودند: آنان در آستانه‌ی از دست دادن جان و مالشان بودند. امّا آنگاه جملگی همه با هم شروع به فریاد زدن کردند و با جنگ‌افزارهایشان صداهایی ایجاد کردند. افزون بر این، چون صدای شیپورها طنین‌انداز شده بود، هیولاها از این صداها ترسیده، به اعماق دریا فرو رفتند!»

۱۰۷. (۱) شاه پس از آن که به گزارش آنان تا انتها گوش فراداد، به دریاسالاران ناوگان دستور داد در بالای فرات پهلو بگیرند؛ حال آن‌که خویشتن می‌خواست، همراه سپاهش، از سرزمین پهناوری گذر کند تا به مرزهای

---

[۱]. این «جزایر بزرگ»، چیزی بیش از لایه‌هایی از گل و لای پوشیده از گیاهان دوزیست (گیاهان زمینی - دریایی) خاص خلیج پارس نیستند. ر.ک به:

Néarque, Fr. Gr. Hist. 133 fr. 27 (= Strabon, 16, 3, 6)

و هم‌چنین:

fr. 34 (= Théophraste, Hist. plant. 4, 7, 4)

[۲]. نئارک، در واقع، چندین بار در معرض بادهای سهمگین قرار گرفت. وانگهی اونزیکریتوس اشاره کرده است که بادهای زیادی از جانب دریا وزیدن می‌گرفت:

Onésicritos, Fr. Gr. Hist. 134 fr, 8 (= Strabon, 15, 1, 20)

[۳]. ر.ک به:

Néarque, Fr. Gr. Hist. 133 fr. 1 (= Arrien, Inde 30) et fr. 1 a (= Strabon, 15, 2, 11)

همچنین ن. ک به:

Onésicritos, Fr. Gr. Hist. 134 fr. 31 (= Élien, Nat. An. 17, 6)

و کنت کورث (۱۰، ۱، ۱۲)

سوزیان برسد.

حدود همین زمان، کالانوس هندی[1]، که در مطالعات فلسفی پیشرفت‌های زیادی کرده و از ارج زیادی نزد اسکندر برخوردار بود، به طرزی شگفت‌انگیز به زندگی خویش پایان داد.

(۲) چون ۷۳ سال بدون ابتلا به بیماری زندگی کرده، فکر می‌کرد طبیعت و سرنوشت بزرگ‌ترین خوشبختی را به وی ارزانی داشته‌اند، بر آن شد که زندگی را به دل‌خواه ترک گوید.

(۳) وی که بیمار شده بود و هر روز بیشتر رنج می‌کشید، از شاه خواست که خرمنی از هیزم برایش آماده سازد و وقتی بر بالای آن جای گرفت به خدمت‌گزارانش دستور دهد آن را بیفروزند.

(۴) اسکندر در آغاز سعی کرد او را از این اقدام منصرف کند، امّا چون او به این درخواست توجهی نکرد، اسکندر پذیرفت خواست وی را برآورده کند. امّا همه از این موضوع آگاه شدند: همین که خرمن هیزم آماده شد، جمعیت آمدند تا در این نمایش شگفت‌انگیز شرکت جویند.

(۵) کالانوس با پیروی از باورهایش، شجاعانه بر بالای خرمن هیزم جای گرفت و در شعله‌های آتش جان سپرد. در بین جمعیت، برخی دیوانگی و برخی دیگر، شکوه پوچی که رنج را برایش به همراه داشت، محکوم کردند. امّا سایرین از شجاعت و به هیچ انگاشتن مرگ از سوی وی، غرق شگفتی شدند.

(۶) شاه جسد کالانوس را به طرز باشکوهی به خاک سپرد. در بازگشت به شوش، استاتیرا[2] ـ دختر بزرگ داریوش ـ را به عقد خویش درآورد و دری‌پتیس[3] ـ دختر کوچکتر ـ را به هفس‌تیون داد. همچنین همکاران نزدیکش را متقاعد کرد همسری اختیار کنند و نجیب‌زاده‌ترین دختران پارسی را به عقد آنان درآورد.[4]

---

1. Calanos　　2. Stateira

3. Drypétis

[۴]. درباره‌ی عروسی‌های شوش؛ ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۷۰، ۲)؛ ژوستن (۱۲، ۱۰، ۱۲، ۱۲)؛ آریان ←

۱۰۸. (۱) در این اثنا، سی هزار جوان پارسی ـ که از حیث وقار و نیروی جسمانی، گلچین شده بودند ـ به شوش درآمدند.

(۲) بر اساس دستور شاه، به عضویت سپاه درآمده بودند و در تمامی مدّت، از طرف سربازان رسمی پشتیبانی شده، زیر نظر مربیان نظامی مشق می‌دیدند. جملگی، سرتا پا، به شیوه‌ی مقدونی تجهیز شده بودند. آنان اردوی خویش را مقابل شهر برپا کرده و وقتی در حضور شاه آمادگی خویش را در تمرینات نظامی به نمایش گذاردند، پاداش هنگفتی دریافت داشتند.

(۳) وقتی مقدونیان ازگذشتن از گنگ[1] خودداری کرده و در نشست‌ها، اغلب بانگ مخالفت سر داده، اعتقاد و ایمان اسکندر را مبنی بر این‌که آمون پدرش است[2]، به ریشخند گرفتند، وی یگان پارسی را که به شیوه‌ی همگنی از یک رده‌ی سنی تشکیل شده و می‌توانست به جای فالانژ مقدونی به کار آید، به خدمت گرفت. چنین بود وضع و حال اسکندر.

(۴) نگهداری و مراقبت از خزانه‌ی بابل و خزانه‌ی درآمدهای عمومی به

→

(۷، ۴، ۴ـ۸)؛ کنت کورث به شرح آن نمی‌پردازد، ولی در مبحثی (۱۰، ۳، ۲) به آن اشاره می‌کند.
ـ همچنین ن.ک به گزارش مبسوط خارس میتیلنی:

Charès de mitylène, Fr. Gr. hist. 125 fr.4 (Athénée, 12, 54, 538b-539a; cf. Élien, var. hist. 8,7)

ـ بر پایه‌ی نظر آریستوبول (Fr. Gr. Hist. 139 fr. 52) اسکندر با این دو ازدواج کرد: الف ـ استاتیرا (یا به عبارتی بهتر بارسینه ـ Barsiné ـ) دختر داریوش سوّم (کودمان). ب ـ یکی از دختران اردشیر سوّم (اوخوس). ن.ک به:

J. Vogt, Die Tochter des Grosskönigs und pausanias, Alexander, Caracalla, festschrift o. weinreich (1952), pp. 175-178

[۱]. دیودور در این جا مرتکب اشتباه شده و منظور وی، رود هیفاز می‌باشد؛ اما در زمان دیودور نظر عمومی این بود که اسکندر تا گنگ پیش رفته است: این عقیده‌ی نویسنده‌ی ـ نه چندان دانشمند ـ کتاب Périple de la mer Erythrée می‌باشد.

[۲]. در باره‌ی آزادی بیانی که مقدونیان در طی نشست‌ها از آن بهره می‌گرفتند (و سوءاستفاده می‌کردند) ر.ک به: پولیب (۵، ۲۷، ۶)؛ همچنین:

F. Granier, Die Makedonische Heeresversammlung (1931), p, 17

ـ آریان (۷، ۸، ۳) و ژوستن (۱۲، ۱۱) به این تمسخرها و ریشخندها اشاره کرده‌اند.

هارپال[۱] واگذار شده بود[۲]. امّا شاه همین که به سوی هند لشکر کشید، وی دیگر امیدی به بازگشتش نداشت و خود را غرق لذّات و خوش‌گذرانی‌ها کرد. او که خشترپاون سرزمین پهناوری شده بود، شروع به عشق‌بازی‌های نامشروع، همچنین تجاوز به زنان بربر کرد و بخش عظیمی از خزانه را صرف خوش‌گذرانی‌های بی حد و حصر کرد. با وجود این وقتی از خلیج فارس[۳]، به رغم فاصله‌ای که وجود داشت، ماهی‌های فراوان آورد و این‌چنین، شیوه‌ی زندگی پر هزینه‌ای را پیش گرفت، سخنان غضبناکی نثارش کردند.

(۵) آنگاه مشهورترین روسپی آتن به نام پی‌تیونیکه[۴] را نزد خویش فراخواند. تا وقتی این زن زنده بود هدایای در شأن شاه به وی ارزانی می‌کرد و وقتی درگذشت با هزینه‌ی هنگفتی وی را به خاک سپرد و برایش مقبره‌ی گران‌بهایی در آتیک بنا کرد.[۵]

(۶) آنگاه روسپی آتنی دیگری به نام گلی‌سر[۶] را فراخواند و زندگی پرهزینه‌ای را در میان زرق و برق بی‌اندازه پی گرفت. از دیگر سوی، چون در پی آن بود که مأوایی برای خویش دست و پا کند و خود را در برابر ضربات غیرمنتظره‌ی سرنوشت ایمن سازد، مردم آتن را سرشار از لطف و نیکوکاری خویش کرد.

امّا اسکندر پس از بازگشت از هند، چند تن از خشترپاون‌هایی را که اتهاماتی

---

۱. (Harpale)؛ هارپالوس (Harpalus) در ترجمه‌ی فرد هوفر

[۲]. در متن آریان و کنت کورث افتادگی وجود دارد. بنابراین دیودور تنها منبع ما در روایت این ماجرا است (به همراهی اشاره‌ی بسیار ناقصی در متن Contre Démosthène هیپرید.)

درباره‌ی رسیدگی به امور مالی توسط هارپال؛ ن.ک به:

G. T. Griffith, Alexander the Great and an experiment in government, proc. of the Cambridge phil. soc, (1964), pp. 23-39

۳. (Golfe Persique)؛ در ترجمه‌ی فرد هوفر به جای خلیج فارس، دریای سرخ (Mer Rouge) آمده است.

4. Pythioniké

۵. درباره‌ی پی‌تیونیکه ر.ک به:

A. Diller, Race mixture among the Greeks before Alexander, Illinois Studies in language and litt. 20 (1937), p. 151

6. Glycère

بر آن‌ها وارد شده بود، هلاک کرد. هارپال که می‌ترسید به سزای عملش برسد و پیش از این مبلغ ۵ هزار تالان اندوخته بود، ۶ هزار مزدور دور خویش جمع کرد و با ترک آسیا، به سوی آتیک بادبان برافراشت.[۱]

(۷) امّا، چون در هیچ جا پذیرای وی نشدند، مزدورانش را در لاکونی، نزدیک دماغه‌ی تنار[۲] گذارد؛ خویشتن با بخشی از پولش، ملتمسانه، نزد مردم آتن بازآمد. چون آنتی‌پاتروس و المپیاس[۳] خواستار استردادش شدند، وی پس از آن که مبلغ هنگفتی را بین خطیبانی که در برابر مجمع به نفع او سخنرانی کرده بودند، تقسیم کرد، راه فرار را پیش گرفت. او به دماغه‌ی تنار، نزد مزدورانش راهی شد.

(۸) از آن‌جا به آهنگ کرت[۴] بادبان برافراشت و در آن‌جا به دست تیبرون[۵]، یکی از دوستانش به قتل رسید. آتنیان از دارایی هارپال بازرسی به عمل آوردند: آنان دموستن و برخی دیگر از خطیبان را به خاطر دریافت رشوه محکوم کردند.

۱۰۹. (۱) هنگام بازی‌های المپیک[۶]، اسکندر در المپی[۷] اعلام کرد که تمام

---

[۱]. تحقیقات زیادی درباره‌ی هارپال، چه در زمینه‌ی کارهایش و چه وقایع‌نگاری امورش صورت گرفته است. ن. ک به:

Bibl., J. seibert, op. cit., pp. 167-169

و همچنین:

E. Badian, Harpalos, Journ. of. Hell. Stud. 81 (1961), pp. 16-43; J. A. Goldstein, The Letters of Demosthenes (1968), p. 37sq.

هارپال پس از ترک بابل، پیش از آنکه به طور غیرمنتظره به یونان برود، مدت زمانی در تارس اقامت گزید. شاید وی با شنیدن این خبر که کراتر در پیشاپیش ۱۰ هزار سرباز ورزیده‌ی مقدونی راه تارس را در پیش گرفته است، هراسناک شد: (cf. infra, chap. CIX) از نوشته‌های کنت کورث (۱۰، ۲، ۲) و ژوستن (۱۳، ۵) برمی‌آید که این موضوع، خاطر اسکندر را سخت به خود مشغول کرد و وی دستور داد که ناوگان (شاید ناوگان فینیقی‌ها؟) تجهیز شده و بر آن شد از اروپا گذر کرده و از آن‌جا به آتن برود.

۲. (Cap Ténar)؛ دماغه و غاری واقع در لاکونی در منتهی‌الیه پلوپونز که امروزه ماتاپان خوانده می‌شود.

۳. (Olympias)؛ مادر اسکندر

4. Crète

5. Thibron

[۶]. در ابتدای ماه اوت ۳۲۴ پ.م.؛ ر.ک به:

R. Sealy, The Olympic festival of 324 B.C. Class. Review, 10 (1960), pp. 185-186

7. Olympic

تبعیدیان، به غیر از هتّاکان و آدمکشان، می‌باید به میهن خویش بازگردند[1]. خویشتن، پیرترین همشهریانش را انتخاب و آن‌ها را از خدمت مرخص کرد: آن‌ها حدود ۱۰ هزار تن بودند.

(۲) از دیگر سوی، چون پی برد که بسیاری از آن‌ها بدهی دارند، بدهی‌های آنان را ـ که مبلغ آن نزدیک به ۱۰ هزار تالان می‌شد ـ تنها در یک روز، پرداخت کرد.

اما مقدونیانی که با وی باقی ماندند از اطاعت سرپیچی کرده، در هنگام مجامع، فحش و ناسزا رد و بدل می‌کردند. وی خشمگین شده، رفتارشان را گستاخانه خواند و پس از آنکه سپاه را این‌چنین هراساند، جرئت به خرج داده به تنهایی از جایگاه پایین آمد تا عاملین اصلی شورش را با دستان خویش به جلادان بسپارد و این‌چنین آنان را به سزای اعمالشان برساند.

(۳) امّا چون اختلاف و ناسازگاری بیشتر و بیشتر می‌شد، شاه از میان زبدگان پارسی، سردارانی برگزید و آنان را به بالاترین درجات ارتقا داد.[2] در این زمان، مقدونیان، پشیمان و با چشمانی اشکبار، مدتی طولانی از اسکندر طلب عفو و بخشش کردند. آن‌ها به سختی توانستند اسکندر را متقاعد کنند تا با آنان از در آشتی درآید[3].

۳۲۵ـ ۳۲۴ پ.م

۱۱۰. (۱) در زمان آرخونتی آنتی‌کلس[4] در آتن، رومیان، لوسیوس کورنلیوس[5] و کویین‌توس پوپیلیوس[6] را به کنسولی منصوب کردند. در این سال، اسکندر خلأ ناشی از عزیمت مقدونیانی را که به خانه‌هایشان عزیمت کرده بودند،

[۱]. ر.ک به: دیودور (۱۸، ۸، ۲ـ۶)؛ کنت کورث (۱۰، ۲، ۴ـ۷)؛ پلوتارک (اسکندر، ۳۴، ۱)

[۲]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۱، ۱ـ۳)؛ کنت کورث (۱۰، ۳، ۶ـ۱۴)

[۳]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۱، ۴ـ۸)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۱، ۴ـ۵)؛ ژوستن (۱۲، ۱۲). کنت کورث بدان اشاره‌ای نکرده است.

4. Anticlès

5. Lucius Cornélius

6. Quintus Popilius

با پارسیان پر کرد. همچنین هزار تن از آنان را به نگهبانی هدیش گمارد. در مجموع، به همان اندازه که به مقدونیان اطمینان می‌کرد، به آن‌ها اعتماد داشت.

(۲) در این گیرودار، پوکس‌تس[1] نیز از راه رسید و بیست هزار کماندار و فلاخن‌انداز پارسی را با خود همراه آورد که شاه، آنان را با سربازانی که پیش از این در اختیار داشت درآمیخت: به یاری این نوآوری بنیادین، در تمامی سپاه، به شیوه‌ای خردمندانه، ترکیبی متناسب و موافق نقشه‌هایش اختیار کرد.

(۳) چون از هم‌آغوشی مردان مقدونی و اسیران جنگی، فرزندان پسری به دنیا آمد، شاه تعداد این فرزندان را به دقت بررسی کرد. با این‌که حدود ۱۰ هزار تن بودند، شاه به جملگی، خرجی لازم را داد تا همچون مردانی آزاد، آنان را بزرگ کنند و آن‌ها را به دست آموزگارانی سپرد تا ایشان را به شایستگی تعلیم دهند.[2]

آنگاه شوش را همراه سپاه ترک گفت؛ تا دجله پیش‌روی کرد و آن را پشت سر نهاد و اردویش را در دهکده‌هایی موسوم به «کارین»[3] برپا کرد.[4]

(۴) آنگاه در مدت ۴ روز از سیتاکن[5] عبور کرد و به محلی معروف به «سامبانا»[6] درآمد. ۷ روز در آن‌جا ماند تا به سپاه استراحت دهد؛ سپس در عرض ۲ روز به نزد کسانی رسید که «کلون‌ها»[7] نامیده می‌شوند. در این جا، اکنون، جماعتی از بئوسیان زندگی می‌کنند که هنگام لشکرکشی خشایارشا از میهن‌شان رانده شدند و هنوز آداب و رسوم اجدادی خویش را از یاد نبرده، آن را حفظ کرده‌اند.

(۵) در واقع، آن‌ها به ۲ زبان تکلم می‌کنند: اگرچه به واسطه‌ی یکی از زبان‌هایی که تکلم می‌کنند به بربرها شبیه‌اند، ولی در زبان دیگر، شمار بسیار زیادی از واژگان یونانی و نیز، برخی از آداب و رسوم یونانی را به دقّت حفظ کرده‌اند.

---

1. Peukestès

[۲]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۲، ۱ـ۲)؛ ژوستن (۱۲، ۴)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۱، ۵)

3. Cariens

[۴]. «کارین‌ها» به دستور داریوش اوّل در میان‌روذان مستقر شدند.

5. Sittakène

6. Sambana

7. Kelônes

عاقبت پس از آن‌که... روز[1] (در این مکان) به سر برد، اردو را جمع کرد و به منطقه‌ای به نام بغستان[2] درآمد: وی از روی کنجکاوی مسیر اصلی خویش را اندکی تغییر داده بود. در واقع این سرزمین، منطقه‌ای خوش آب و هوا، مملو از درختان میوه و هر آن‌چه که مایه‌ی خوش‌گذرانی و لذات زندگی به حساب می‌آمد، بود.

(۶) آنگاه به منطقه‌ای رسید که می‌توانست علیق گله‌ی زیاد اسبان را تأمین کند[3]: گفته می‌شد، درگذشته ۱۶۰ هزار اسب در چراگاه‌های آزاد آن‌جا وجود داشتند، امّا هنگام ورود اسکندر، شمار آن‌ها بیش از ۶۰ هزار رأس نبود. اسکندر پس از آن که سی روز در آن‌جا اقامت گزید، در عرض ۶ روز به اکباتان ماد درآمد.[4]

(۷) می‌گویند محیط این شهر ۱۶۰ استاد است. سرای شاهی سرزمین ماد[5] و گنج‌های بسیاری در آن وجود دارد.

اسکندر در این شهر برای مدّت زمانی، سپاه را استراحت داد: بازی‌های نمایشی برگزار کرد و با دوستانش پیوسته باده‌گساری می‌کرد.[6]

(۸) در حین این باده‌گساری‌ها، هفس‌تیون زیاده‌روی کرده، بیمار شد و درگذشت[7]. اسکندر از این حادثه سخت متأثر شد[8]، پردیکاس را مأمور کرد

---

۱. در نسخه اصلی به زبان یونانی نیز، افتادگی مشاهده می‌شود.

۲. (Bagistane)؛ بغستان، جایگاه خدایان، که در پهلوی، بهیستان و در فارسی بیستون شده است. این نام در فرهنگ عامه تغییر معنی داده و به مفهوم «بدون ستون» آمده است. بغستان بر سر جاده‌ی قدیمی ماد به بابل واقع بوده است.

[۳]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۳، ۱). درباره‌ی اسب‌های نسایی که با علیق سرزمین ماد تغذیه می‌شدند؛ ن.ک به: هرودوت (۱، ۱۸۹؛ ۷، ۴۰)؛ پولیب (۱۰، ۲۷، ۱).

[۴]. وی ۲۸ کیلومتر راه پیمود.

۵. مقصود دیودور از سرای شاهی، پایتخت است.

[۶]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۴، ۱)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۲، ۱) و همچنین Ephippos d'olynthe (Fr. Gr. Hist. 126 fr.5). درباره‌ی جشن‌های همراه با میگساری مقدونیان ر.ک به:
F. Schachermeyr, SB. öster. AK. d. Wiss. 268 (1970), pp. 27-29

[۷]. ر.ک به: ژوستن (۱۲، ۱۲) و گزارش نامعلوم آریان (ر.ک: ۷، ۱۴، ۴). بر اساس نظر پلوتارک (اسکندر، ۷۲، ۱)، هفس‌تیون به خاطر رعایت نکردن رژیمی که پزشکش برای وی تجویز کرده بود، درگذشت.

[۸]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۴، ۲)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۲، ۲-۴)؛ الین (Var. Hist. 7,8)

جنازه‌ی متوفی را به بابل ببرد، زیرا می‌خواست مردم خاک‌سپاری باشکوهی برایش برگزار کنند.[1]

۱۱۱. (۱) هنگامی که این وقایع روی می‌داد، آشوب‌ها و جنبش‌های انقلابی در یونان درگرفت. منشأ جنگ معروف «لامیاک»[2]، به آشوبی بازمی‌گردد که دلیل آن، چنین است[3]: شاه به تمامی خشترپاون‌ها دستور داده بود مزدورانشان را مرخص کنند. آنان دستور را اجرا کردند، به طوری که دسته‌های سرگردان مزدوران بیکار، از سراسر آسیا می‌گذشتند و با غارت و چپاول، آن‌چه را که برای ادامه‌ی حیات احتیاج داشتند، برای خویش فراهم می‌کردند. این مزدوران پس از گذر از دریا، از هر سویی در دماغه‌ی تنارگرد آمدند.

(۲) وانگهی، خشترپاون‌ها و سرداران پارسی که از جنگ، جان به در برده، پول و سربازانی فراهم کرده بودند، به سوی تنار بادبان برافراشتند. نیروهایشان در آن‌جا به هم ملحق شدند.

(۳) سر آخر، لئوس‌تن[4] آتنی ـ مردی با روحی بزرگ و بی‌همتا و سخت مخالف منافع اسکندر ـ را به سرداری برگزیده، به وی اختیار تام دادند. لئوس‌تن شروع به مذاکرات پنهانی با مجمع کرد و ۵۰ تالان برای پرداخت مواجب، هم‌چنین

---

[۱]. ر. ک به: آریان (۷، ۱۴، ۵): برخی بر این باورند که اسکندر، خود ارابه‌ای را که جسد هفس‌تیون در آن بود، هدایت می‌کرد.

۲. (Lamiaque)؛ این جنگ طبق وقایع‌نگاری جدید، تقریباً یک دهه پس از مرگ اسکندر روی داد (حدود سال‌های ۳۲۳ ـ ۳۲۲ پ.م). این جنگ نامش را از لامیا (Lamia)، که شهری در یونان و در سرزمین فتیوتید ـ نزدیک خلیج لامیا ـ بود، وام گرفت و به شکست یونان از مقدونیه پایان یافت.

[۳]. ر.ک به: دیودور (۱۸، ۹، ۱ـ۵)؛ ژوستن (۱۳، ۵)؛ پوزانیاس (۱، ۲۵، ۵). ن.ک به:

E. Lepore, Leostene e le origini della guerra Lamiaca, La parola del passato 10 (1955), pp. 161-185

و هم‌چنین:

F. W. Mitchell, A note on IG II^2, 370, phoenix 18 (1964), pp. 13-17

میچل واقعیت این مذاکرات را می‌پذیرد. باید علت اصلی نارضایتی آتن را در دستور اسکندر مبنی بر بازگشت تبعیدیان، که به معنای از دست دادن ساموس برای آتن بود، جستجو کرد. مرخص کردن مزدوران که حدود ۸ هزار سرباز جنگ آزموده در اختیار آن‌ها می‌گذارد، بهانه و فرصتی بیش نبود.

4. Léosthène

شمار کافی سلاح برای مقابله با نیازهای ضروری گرفت. همچنین به منظور انعقاد پیمان نظامی، تماس‌هایی را با اتولی‌ها ـ که با شاه روابط تیره‌ای داشتند ـ برقرار کرد: او همه چیز را برای جنگ فراهم آورد.

(۴) باری، لئوس‌تن که پیش‌بینی می‌کرد جنگ بزرگی در پیش خواهد بود، سرگرم چنین کارهایی شد. اسکندر، به نوبه‌ی خویش، همراه با سپاهیان سبک اسلحه، اقدام به لشکرکشی علیه کاسی‌ها کرد که از اطاعت وی سرباز زده بودند. این مردمان که از شجاعتی بی‌نظیر برخوردار بودند، در کوه‌های ماد می‌زیستند[۱]. آنان که به دشواری‌های منطقه دلخوش کرده، بر توانایی‌های جنگی خویش می‌بالیدند، هرگز زیر یوغ بیگانگان نرفتند. در زمان پادشاهی پارس، کاسی‌ها، تسلیم‌ناپذیر باقی مانده بودند و اکنون نیز، خود را مالک دارایی‌های خویش می‌دانستند و از شجاعت مقدونیان، هراسی به دل راه نمی‌دادند.

(۵) اما شاه پیش از آنان، گردنه‌ها را به اشغال خویش درآورد و بخش وسیعی از سرزمین کاسی‌ها را ویران کرد. در هر رویارویی برتری را از آن خویش می‌کرد؛ بدین‌سان، بسیاری از بربرها را کشت و شمار زیادی از آن‌ها را اسیر کرد.

کاسی‌ها که از هر سو شکست‌خورده و به واسطه‌ی شمار اسرای جنگی سخت متأثر شده بودند، ناچار شدند در مقابل آزادی اسیران، یوغ بندگی را بر گردن نهند.

(۶) آنان با سپردن جان و مال خویش در دستان شاه ـ به شرط اطاعت از فرامین شاهی ـ از صلح بهره‌مند شدند. اسکندر پس از آن‌که این مردمان را در مدّت ۴۰ روز شکست داد و شهرهای مهمی در این سرزمین کوهستانی بنا کرد[۲]، اجازه داد تا سپاه نفسی تازه کند.

---

[۱]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۵، ۱ـ۳)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۲، ۳)؛ پولی‌ین (۴، ۹، ۳۱). این لشکـ برق‌آسا علیه کوه‌نشینان زاگرس، بی‌گمان یک شاهکار استراتژیک بود. امّا نتیجه‌ی محسو ـ دربرنداشت، هم‌چنان که ناکامی‌های Antigonos Le Borgne آن را به اثبات می‌رساند (دیودور، ۱۹، ۱۹، ۴ـ۸).

[۲]. این شهرهای مهم، هنگامی که آنتیگونوس، زاگروس را پشت سر گذاشت، دیگر وجود نداشت. شاید منظور تنها قرارگاه‌های مستحکمی بودند که شاه در اطراف آن‌ها، امید به گردآوردن کوه‌نشینان داشت.

۱۱۲. (۱) ...[۱] اسکندر پس از پیروزی بر کاسی‌ها، اردو را جمع کرد و با سپاهش به سوی بابل راهی شد. وی با تأنی حرکت می‌کرد و در هر مرحله‌ای توقفی می‌کرد تا سپاه اندکی بیاساید.

(۲) وی به ۳۰۰ استادی بابل[۲] رسیده بود که به مردمانی برخورد که در اخترشناسی دارای شهرت زیادی بودند و عادت داشتند از طریق ستارگان ـ که آن‌ها را در بی‌نهایت مشاهده می‌کردند ـ آینده را پیش‌گویی کنند.

کلدانیان[۳] ـ آن‌گونه که نامیده می‌شوند ـ از میان خویش سالخورده‌ترین و باتجربه‌ترین افراد را (برای گرفتن طالع شاهی) برگزیدند. چون پیش‌گویان با بررسی ستارگان پی بردند که مرگ شاه در بابل روی می‌دهد، کلدانیان به آنان امر کردند، شاه را از خطر آگاه سازند و او را ترغیب کنند به هیچ‌روی وارد بابل نشود.

(۳) وانگهی، در صورتی که اسکندر پرستشگاه بعل[۴] را، که به وسیله‌ی پارسیان ویران شده بود[۵]، دگربار برمی‌افراشت و به پیشروی پایان بخشیده، شهر را دور می‌زد، می‌توانست از خطر بگریزد.

سرکرده‌ی فرستادگان کلدانیان که بلفانتس[۶] نام داشت، جرأت نکرد این سخن را با شاه در میان بگذارد، او از ترس این کار را نکرد. امّا گفتگوی رودررویی با نئارک[۷] ـ یکی از دوستان اسکندر ـ کرد که در این گفتگو، موضوع را به تفضیل برایش بازگو کرده، از وی خواست شاه را در جریان بگذارد.

---

۱. افتادگی در نسخه‌های برجای مانده از متن اصلی نیز دیده می‌شود.

[۲]. حدود ۵۰ کیلومتری. ر.ک به: آریان (۷، ۱۶، ۵)

[۳]. درباره‌ی ستاره‌شناسی و ستاره‌شناسان «کلدانی»، ر.ک به: دیودور (۲، ۲۹ـ۳۱)، (۱۵، ۵۰، ۳)، (۱۹، ۵۵، ۷ـ۸)، (۲۱، ۳)؛ پلین (۷، ۱۹۳) و همچنین:

Cicéron, De Div. 1, 19, 36; 2, 46, 97

4. Bélos

[۵]. ر.ک به: استرابون (۱۶، ۱، ۵)

پرستشگاه توسط خشایارشا ویران شده بود. ن.ک به:

J. Duchesne- Guillemin, Religion et politique de Cyrus à Xerxès, Persica 3 (1967-1968), pp. 8-9

6. Beléphantes

7. Néarque

(۴) وقتی اسکندر به وسیله‌ی نئارک از پیش‌گویی کلدانیان آگاه شد، سراسر وجودش را ترس فراگرفت و هرچه بیشتر به آوازه‌ی ایشان در فرزانگی می‌اندیشید، ذهنش بیشتر مشوّش می‌شد. سر آخر بیشتر دوستانش را به شهر فرستاد، حال آن که خویشتن با پیش گرفتن راه‌میان‌بر، از رفتن به بابل اجتناب کرد. اردو را در ۲۰۰ استادی آن‌جا برپا کرد[1] و دیگر حرکتی نکرد.

همگی غرق بهت و حیرت بودند. بسیاری از یونانیان از جمله آناکسارک فیلسوف[2] و دوستانش به دیدار وی آمدند.

(۵) آنان وقتی به انگیزه‌های اسکندر پی بردند، به استدلال‌های کارآمد فلسفی توسّل جسته، نگرش اسکندر را چنان تغییر دادند که او هر گونه پیش‌گویی، به ویژه پیش‌گویی‌ای را که نزد کلدانیان از ارج و ارزش والایی برخوردار بود، به دیده‌ی تحقیر نگریست.

از این‌رو، شاه که گویی روح زخم‌خورده‌اش با سخنرانی‌های فیلسوفان درمان شده بود، پیشاپیش سپاه به بابل درآمد.

(۶) چون سربازان پیش از او به این شهر وارد شده بودند، اهالی به گرمی از آنان استقبال کردند. جملگی خویشتن را به تن‌آسایی و لذّات وانهادند: آنان هر آن‌چه که لازم بود به فراوانی در اختیار داشتند. باری چنین بود وقایع این سال.

---

[۱]. حدود ۳۵ کیلومتری. ر.ک به: آریان (۷، ۱۶، ۶). بر پایه‌ی نظر ژوستن (۱۲، ۱۳) اسکندر در بورسیا (بورسیپا) ـ Borsippa /Bursia ـ مستقر شد.

[۲]. (Anaxarque)؛ آناکسارک آبدری فیلسوف، شاگرد دموکریت و استاد پیرون ـ Pyrrhon ـ اسکندر را در سفرهای طولانی همراهی می‌کرد. وی که قهرمان بسیاری از حکایات است، گویی اسکندر را به سوی خودکامگی سوق داد زیرا با حکومت اشراف مخالف بود.

ـ ژوستن (۱۲، ۱۳) استدلال وی را در این زمینه در چندین سطر خلاصه کرده است. ن.ک به:

Th. Gomperz, Anaxarch und Kallisthenes, dans: Commentationes philologae in honorem Th. Mommseni (471-480); L. Eicke, veterum philosophorum qualia fuerint de Alexandro magno judicia (1909), p. 6

۳۲۴ـ۳۲۳ پ.م

۱۱۳. (۱) در زمان آرخونتی هژزیاس[1] در آتن، رومیان، گایوس پوپیلیوس[2] و پاپی ریوس[3] را به کنسولی منصوب کردند. بازی‌های المپیک برای صد و چهاردهمین بار برگزار شد که در آن میکیناس رودسی[4] فاتح مسابقه‌ی دو و میدانی شد[5]. در همین سال، از سراسر ـ یا تقریباً همه‌ی ـ دنیای مسکون، نمایندگانی نزد اسکندر آمدند؛ برخی به مناسبت پیروزی‌هایش به او تبریک می‌گفتند، برخی دیگر تاج‌های پادشاهی را به وی ارزانی می‌داشتند، برخی دیگر نیز پیمان دوستی و اتحاد با وی می‌بستند؛ بسیاری، هدایای باشکوهی برایش آوردند و برخی نیز به نزدش آمدند تا خود را از اتهامات وارده تبرئه کنند.

(۲) علاوه بر نمایندگان سرزمین‌ها، شهرها و شاهزادگان آسیا، بسیاری نیز از اروپا و آفریقا آمدند. از آفریقا؛ کارتاژیان و لیبی‌فینیقیان[6]، همچنین تمامی ساکنان نواحی ساحلی تا مهاجرنشینان هراکلس[7]، نمایندگانی فرستادند.[8] از اروپا؛ شهرهای یونانی، مقدونیان، ایلیریان، همچنین اغلب مردمان نواحی ساحلی آدریاتیک، قبایل تراس و قبایل همسایه‌شان، گالات‌ها[9] ـ که یونانیان در این زمان با نژادشان آشنا شده بودند ـ چنین کردند[10].

(۳) وقتی فهرست نمایندگان به اسکندر داده شد، وی بر آن شد برخی را در

---

1. Hégésias
2. Gaïus Popilius
3. Papirius
4. Mikinas de Rhodes

[۵]. سوپرا (Supra, chap. CIX,1) این بازی‌ها (تابستان ۳۲۴) را در زمان آرخونتی خِرمس (Chrémès)، ۳۲۶ـ۳۲۵ پ.م، دانسته است!

6. Liby Phéniciens
7. Colonnes d'Héraclès

[۸]. آریان (۷، ۱۵، ۴) درباره‌ی واقعیت فرستادن نمایندگان کارتاژی تردید دارد. تعریف اصطلاح «Liby phéniciens» توسط دیودور در کتاب بیستم (۵۵، ۴) آمده است.

9. Galates

[۱۰]. ر.ک به: آریان (۷، ۱۵، ۴).

اولویت قرار داده، به آن‌ها پاسخ گوید، آنگاه سایرین را به نوبت پذیرا شود. براین اساس، نخست به نمایندگان پرستشگاه‌ها بار داد؛ آنگاه کسانی راکه برایش هدایایی آورده بودند، پذیرا شد؛ سپس آن‌هایی راکه با همسایگانشان در منازعه بودند، به حضور پذیرفت. در نوبت چهارم، آنانی راکه برای امور شخصی آمده بودند، پذیرا شد و در نوبت پنجم، آن‌هایی راکه نسبت به بازگشت تبعیدیان معترض بودند، به حضور پذیرفت.

(۴) باری، ابتدا الیدیان، آنگاه آمونیان، دلفی‌ها[1]، کورنتیان، اپی‌دوریان[2] و غیره را نزد خویش پذیرفت، زیرا از پیش، ترتیب باریابی را بر اساس شهرت پرستشگاه‌ها مقرّرکرده بود. او سعی کرد به همه‌ی نمایندگان پاسخ در خور داده، تا جایی که ممکن است آنان را خشنود و راضی، مرخص کند.

۱۱۴. (۱) همین که نمایندگان مرخص شدند، شاه سرگرم مراسم خاک‌سپاری هفس‌تیون شد. تمامی همّ و غمّ خویش را وقف برگزاری مراسم کفن و دفن کرد که این مراسم، از تمامی آن‌چه که انسان‌ها پیش از این، در این زمینه انجام داده بودند، برتر بود و هیچ امکانی برای بهتر برگزار کردن چنین مراسمی در آینده باقی نماند. در واقع از میان دوستانی که مورد لطف و محبتش قرار داشتند، هفس‌تیون، کسی بود که وی بیش از سایرین دوستش می‌داشت. در افتخاراتی که شاه، پس از مرگش به وی ارزانی داشت، احدی از او پیشی نگرفت و نتوانست بگیرد؛ تا وقتی زنده بود، شاه از میان دوستانش وی را مقدّم می‌شمرد؛ هر چند که کراتر، از حیث وفاداری، با او همسری و رقابت می‌کرد.

(۲) در واقع، روزی که یکی از ملازمین اظهار کرد «که مهری که کراتر به او دارد به همان میزانی است که هفس‌تیون نسبت به وی دارد»، او پاسخ داد «که کراتر

---

[۱]. درباره‌ی روابط اسکندر با دلفی‌ها؛ ر.ک به:

A. Colombini, per una valutazione dei rapporti Delfico-macedoni dalle origini del regno Argeade ad Alessandro magno, Studi classici e orientali 12(1963), pp. 183-206

[۲]. درباره‌ی نمایندگان اپی‌دوریان؛ ر.ک به: Supra, CXIII, 1

بی‌گمان، شاهش را دوست دارد، امّا هفس‌تیون، اسکندر را دوست دارد»[۱]. وانگهی به مادر داریوش گفته بود (هنگام نخستین دیدارشان، وقتی برابر هفس‌تیون که او را شاه پنداشته بود سر تعظیم فرود آورد و پس از پی بردن به اشتباهش، دچار خجلت شد): «نگران نباش مادر: او هم اسکندر است».

(۳) خلاصه آنکه، بین اسکندر و هفس‌تیون، چنان آزادی بیان و صراحت کلام دوستانه‌ای برقرار بود که المپیاس، از روی حسادت، نسبت به هفس‌تیون دشمنی می‌ورزید. المپیاس در نامه‌ای او را به شدت سرزنش و تهدید کرد[۲]. هفس‌تیون نیز با نامه‌ای پاسخ گفت و نامه‌اش را با این کلمات به پایان رساند: «بس کن تهمت‌هایت را! بس است عصبانیت! بس است تهدیدات! وانگهی، اگر هم بدان‌ها دامن زنی، کمترین نگرانی به خود راه نمی‌دهم: تو می‌دانی که اسکندر از همه قدرتمندتر است».

(۴) باری، شاه هر آنچه که برای مراسم خاکسپاری به کار می‌آمد، آماده کرد. به شهرهای مجاور امر کرد به اندازه‌ی وسع خویش در برگزاری مراسم خاک‌سپاری مشارکت نمایند[۳]. همچنین به تمامی ساکنین آسیا دستور داد که تا پایان مراسم خاک‌سپاری، آتشی را که پارسیان مقدّس می‌شمارند، خاموش نمایند[۴]. پارسیان

---

[۱]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۴۷، ۵-۶) و همچنین: Plutarque, Moralia (181 b)

بین هفس‌تیون و کراتر رقابتی شدید وجود داشت. در نظام سلطنتی مقدونیه، کراتر افسری عالی‌رتبه و جانشین پارمنیون بود؛ در حالی که در امپراتوری آسیایی اسکندر، هفس‌تیون خیلیارک، مهم‌ترین شخصیت پس از شخص شاه بود.

[۲]. تمام منابع در دسترس، خلق و خوی نفرت‌انگیز المپیاس را خاطرنشان کرده‌اند. ن.ک به:

G. H. Macurdy, Hellenistic Queens (1932), pp. 22-44; E. Kornemann, Grosse Frauen des Altertums (1942), pp. 85-110

[۳]. درباره‌ی دستور عزاداری در آسیا توسط اسکندر؛ ر.ک به: آریان (۷، ۱۴، ۹)؛ پلوتارک (۷۲، ۲)؛ کنت کورث (۱۰، ۵، ۱۶)

[۴]. درباره‌ی محراب‌های آتش که در جای جای امپراتوری هخامنشی وجود داشته و توسط مغ‌ها پاسداری می‌شدند، مطالعات زیادی صورت گرفته است. ر.ک به:

P. Naster, Fire-alter or Fire-tower on the coins of Persis, orientalia Lovaniensia Periodica I (1970), pp. 125-129 et pl. v. fig. 1-18: bibl. p. 128, n.16: k. Schippmann. Die iranischen Feuer heiligtümer (1971), pp. 466-515

چنین رسمی را برپا نمی‌دارند مگر در مرگ شاه بزرگ[۱].

(۵) مردم صدور این فرمان را به نشانه‌ی رویدادی شوم می‌نگرند و کنایه از آن می‌دانند که خدایان مرگ شاه را خبر می‌دهند. نشانه‌های شگفت‌انگیز دیگری نیز پدیدار شد که مرگ شاه را خبر می‌داد: ما پس از آن‌که مراسم خاک‌سپاری را روایت کردیم، از آن‌ها سخن خواهیم راند.

۱۱۵. (۱) سرداران و دوستان شاه، همگی از روی چاپلوسی، مجسمه‌هایی از هفس‌تیون، با طلا، عاج و دیگر اشیای گران‌بها ساختند. اسکندر به نوبه‌ی خویش، معماران، همچنین جمعی ازکارگران بسیار خبره راگرد آورد و دیوار شهر را به طول ده استاد، ویران کرد. پس از آن که خشت‌های پخته را جمع‌آوری و زمینی را که می‌بایست خرمنی از هیزم را دربرگیرد، هموار کرد، تلی از هیزم به شکل مربع برافراشت که هر یک از اضلاع آن، یک استاد درازا داشت[۲].

(۲) از دیگر سوی، زمین را به سی بخش (مستطیل شکل) تقسیم و آن را با تنه‌ی نخل‌ها مسقّف کرد که مجموعه‌ی ساختمان، به شکل چهارگوشی بود. آنگاه گرداگرد دیوار بیرونی را مزیّن ساخت. پایه‌ی این بنا بر روی دماغه‌ی ۲۴۰ کشتی ۵ ردیف پارویی قرار داشت که دیواره‌های آن با دو کمان‌گیر زانو زده، به ارتفاع ۴ ارش[۳] و بر روی عرشه، با پیکره‌هایی از مردان مسلح به بلندای ۵ اَرَش[۴]، طلاکاری

---

[۱]. اشاراتی که درباره‌ی «عزاداری شاهی» در متون کهن وجود دارد بسیار کم و نادر می‌باشند. ر.ک به: پولی‌ین (۷، ۷، ۱۱)؛ که دستور اردشیر سوّم اوخوس در برپایی مراسم سوگواری در مرگ پدرش را در آن آورده است.

[۲]. ر.ک به: Ch. Picard, Manuel d'archéologie grecque Iv (1963), pp. 1180-1185

ـ بازسازی‌ها بر اساس توصیف ارائه شد، همگی حدسی و بر فرض و گمان استوار بوده‌اند.

دیودور ـ تنها منبع ما ـ بنایی راکه توصیف می‌کند به چشم خویش ندیده است. به نظر می‌رسد که وی مکعب بزرگی از خشت‌ها را تصور کرده که به واسطه‌ی مطبّق بودن، مستحکم و ایوان آن با سقفی پوشیده شده و دیوارهای بیرونی با زیورآلاتی که بر روی هم گزارده شده بودند، آراسته شده بود.

ر.ک به:

F. R. Wüsu, Zu den Hypomnemata Alexanders d. Grossen: Das Grambal des Hephaistion, Jahreshefte des öst. arch. Inst. 44 (1959), pp. 147-156

[۳]. ۱/۸۰ متر [۴]. ۲/۲۵ متر

شده بود که عَلَم‌های سرخ نمدین، فواصل بین آن‌ها را می‌پوشاند.

(۳) درست بر روی دماغه‌ی کشتی‌ها، آتشدان‌هایی به ارتفاع ۱۵ اَرَش، طبقه‌ی دومّ را دربرمی‌گرفت. دسته‌های این آتشدان‌ها به تاج‌های طلا و بالای شعله، به عقاب‌هایی با بال‌های گشوده که به پایین چشم دوخته بودند، مزیّن شده بودند. مقابل پایه‌ی هر یک از آتشدان‌ها، مارهایی (نصب شده بود) که به عقاب‌ها چشم دوخته بودند. در طبقه‌ی سوّم، مجموعه‌ای از انواع حیوانات که توسط شکارچیان تعقیب می‌شدند، چیده شده بود.

(۴) پس از آن، طبقه‌ی چهارم به سانتوری[1] زرین و پنجمین به شیرها و ورزاهایی که پشت سرهم می‌آمدند، مزیّن شده بود. یادمان جنگ‌افزارهای مقدونیان و بربرها، بخش بالایی را می‌پوشاند: برخی، شجاعت نظامی و برخی دیگر، شکست را در ذهن متبادر می‌کرد. بر روی همه‌ی این‌ها، سیرن‌های[2] توخالی آراسته شده بودند؛ آن‌هایی که می‌بایست آوازهای حزن‌انگیز مراسم خاک‌سپاری را برای متوفی بخوانند، به صورت پنهانی، درون آن‌ها جای می‌گرفتند[3].

(۵) ارتفاع‌کل بنا بیش‌از ۱۳۰ ارش[4] بود. خلاصه‌این‌که؛ همگان برای‌برگزاری

---

۱. (Centaure)؛ سانتورها موجودات عجیبی بودند که نیمی از بدن آن‌ها اسب و نیم دیگر بدن انسان بود. از دوره‌ی کلاسیک، آن‌ها را با چهار پای اسب و دو بازوی انسان تصویر می‌کردند. سانتورها در کوهستان‌ها و جنگل‌ها به سر می‌بردند. غذای آن‌ها گوشت خام بود و عادات عجیبی داشتند. آن‌ها در بسیاری از اساطیر دخالت داشته‌اند.

۲. (Sirènes)؛ فرشتگان دریایی که نیمی از بدن آن‌ها پیکر زن و نیم دیگر بدن پرندگان بود و نخستین بار در اودیسه است که از آن‌ها یاد شده است. افسانه‌نویسان باستان، سیرن‌ها را موسیقی‌دانان ماهری می‌شناختند و از وظایفی که هر یک از آنان در آوازهای سه یا چهار نفری اجرا می‌کردند، مطلع بودند؛ مثلاً به عقیده‌ی آپولودور یکی از آن‌ها چنگ می‌نواخت، دیگری آواز می‌خواند و سومی نی می‌زد. در پاره‌ای تحقیقات، سیرن‌ها را در زمره‌ی خدایانی به شمار آورده‌اند که در آن دنیا و در جزایر خوشبختی (Fortunées) برای «نیکبختان» آواز می‌خواندند. آن‌ها به تجسم هماهنگی‌های طبیعت توفیق یافته بودند و به همین مناسبت آن‌ها را بر مقبره‌ها تصویر می‌کردند.

[۳]. عقیده‌ی وارد کردن آوازخوانان درون پیکره‌ها هیچ جای شگفتی ندارد: پولی‌ین (۴، ۲۰، ۱) روایت می‌کند که پرسه (Persée) ـ شاه مقدونی ـ فیل‌های چوبینی ساخت و فلوت‌زنانی که درون هر یک از این حیوانات چوبین پنهان شده بودند، با آلت موسیقی خویش، صدای فیل را تقلید می‌کردند.

[۴]. بیش از ۵۸ متر

هرچه بهتر مراسم خاکسپاری باهم رقابت می‌کردند: سرداران و سربازان، نمایندگان و ازجمله ساکنین: چنان‌که گویند هزینه‌ی برگزاری این مراسم بالغ بر ۱۲ هزار تالان شد.[۱]

(۶) اسکندر هماهنگ با این شکوه و جلال، از دیگر احتراماتی که به مناسبت *این خاک‌سپاری به عمل آورد، به تمامی رعایایش دستور داد که برای هفس‌تیون، به* منزله‌ی «ایزدی از دودمان خدایان نخستین»[۲] قربانی کنند. در واقع، تقدیر چنین خواست که فیلیپوس[۳] - یکی از دوستان اسکندر - با پیامی از هاتف آمون، که امر به قربانی برای «هفس‌تیون ایزد» کرده بود، از راه برسد. از این روی، اسکندر خرسند از این‌که ایزد بر عقیده‌ی وی صحّه گذارده است، نخستین کسی بود که قربانی را تقدیم کرد. او پس از این‌که ده‌هزار حیوان از هر نوع قربانی کرد، برای عموم مهمانی باشکوهی برپا داشت.[۴]

۱۱۶. (۱) شاه که پس از مراسم خاک‌سپاری در پی آرامش بود، سرگرم تفریح و جشن شد. وقتی در اوج قدرت و خوشبختی می‌نمود، سرنوشت، زمانی را که طبیعت برای زیستن به وی بخشیده بود، کوتاه کرد. بی‌درنگ، خدایان نیز پایانش را خبر دادند و علایم و نشانه‌های بسیار و شگفت‌انگیزی پدیدار گشت[۵].

(۲) روزی شاه در حال مشت و مال دادن خویش، جامه‌ی شاهی و دیهیم را روی صندلی قرار داد. در این حال، اسیری از اهالی شهر خود را از غل و زنجیر رهانید و دور از چشم نگهبانان و بدون مانعی، دروازه‌ی کاخ را پشت سر نهاد[۶].

---

[۱]. ژوستن (۱۲، ۱۲) نیز همین روایت را دارد؛ امّا آریان (۷، ۱۴، ۸) و پلوتارک (اسکندر، ۷۲، ۳) هزینه‌ی آن را ۱۰ هزار تالان آورده‌اند.

۲. مقصود خدایانی است که فرزندان اورانوس (آسمان) و گایا (زمین) محسوب می‌شدند و نه دودمان زئوس و المپی‌ها (که دومین دودمان خدایان را دربرمی گرفتند).

3. Philippos

[۴]. درباره‌ی قربانی‌ها؛ ر.ک به: آریان (۷، ۴، ۱۷)

[۵]. درباره‌ی این نشانه‌ها؛ ر.ک به:

Ph. J. Derchain/ J. Hubaux, Le fantôme de Babylone, L' Antiquité Classique 19 (1950), pp. 367-382

[۶]. ر.ک به: Aristobule, Fr. Gr. Hist. 139 fr. 58 (= Arrien, 7, 24, 1-3)

همچنین: پلوتارک (اسکندر، ۷۳، ۳-۴ و ۷۴، ۱)

(۳) او به صندلی نزدیک شده، جامه‌ی شاهی را دربر کرد و دیهیم را بر سر نهاد. آنگاه بی‌حرکت بر صندلی نشست. همین که موضوع روشن شد، شاه که از این رویداد شگفت، سخت پریشان شده بود به صندلی نزدیک شد و بی‌آنکه پریشانی‌اش را نشان دهد، به آرامی از مرد پرسید: «کیست و چرا چنین کرده است؟»

(۴) چون مرد اظهار بی‌اطلاعی کرد، اسکندر درباره‌ی این رویداد شگفت به پیش‌گویان مراجعه کرد. وی مطابق حکم پیش‌گویان، این فرد را هلاک کرد تا شوربختی به همان شخص بازگردد. خویشتن، جامه‌اش را برگرفت و برای خدایان نگه‌دارنده قربانی کرد، امّا در هراس بود و پیش‌گویی کلدانیان به خاطرش آمد. وی فیلسوفانی که او را متقاعد کردند به بابل درآید، به باد سرزنش و نکوهش گرفت؛ حال آنکه دانش فنی کلدانیان و فرزانگی‌شان را می‌ستود: خلاصه آنکه سخنان ناشایستی را روانه‌ی کسانی کرد که سعی می‌کردند از طریق توضیحات ماهرانه و سفسطه‌گرانه، قدرت تقدیر را به هیچ انگارند.

(۵) اندک زمانی بعد، خدایان نشانه‌ی دیگری مربوط به سلطنت، به اسکندر نمایاندند. او بر آن شد تا منداب بزرگی که بابل را دربرمی‌گرفت، مورد کنکاش قرار دهد و همراه دوستانش بر چند کشتی سبک به کشتی‌رانی پرداخت. در این زمان، کشتی‌اش از باقی کشتی‌ها جدا شد و اسکندر برای چند روز، تنها و سرگردان بود تا جایی که دیگر امیدی به رستن نداشت.

(۶) آنگاه وقتی مسیر کانال باریکی، زیر پوشش درختان را دنبال می‌کرد، چون این درختان بر فراز آب، طاقی را تشکیل داده بودند، نیم‌تاج از سرش به درون منداب افتاد، یکی از پاروزنان با شنا خود را به دیهیم رساند و برای آنکه آن را به سلامت رساند، پیش از آنکه شناکنان به کشتی درآید، آن را بر سر نهاد[1].

(۷) اسکندر پس از آنکه ۳ روز و ۳ شب را بی‌هدف و سرگردان سپری کرد، جان به در برد و چون به شیوه‌ای نابیوسیده دیهیمش را بازیافت، دگربار، درباره‌ی

---

[۱]. ر.ک به: Aristobule, Fr. Gr. Hist. 139 fr. 55 (= Arrien, 7, 22, 2-5)
آریان می‌افزاید که برخی از مورخان، افتخار پیدا کردن دیهیم را به سلوکوس نسبت داده‌اند.

آن‌چه که این نشانه خبر می‌داد به پیش‌گویان مراجعه کرد.

۱۱۷. (۱) هنگامی که پیش‌گویان به وی توصیه کردند قربانی‌های باشکوهی به افتخار خدایان برپا دارد، با اصرار زیادی از شاه خواسته شد تا در جشن دیونی‌سوس، نزد یکی از دوستانش، مدیوس تسالیایی[۱]، شرکت جوید[۲]؛ او در آن‌جا پس از آن‌که میزان زیادی شراب ناب سر کشید، «جام هرقل»[۳] بزرگی را پر کرد و تا آخرین قطره‌ی آن را نوشید.

(۲) ناگهان، همچون کسی که ضربه‌ی سختی بر وی وارد آمده باشد، نعره‌ای برآورد و شروع به ناله کرد: دوستانش وی را روی دست‌ها بیرون بردند. همین که خدمت‌کارانش او را تحویل گرفتند، بر بستری خوابانده و به دقّت از او پرستاری کردند.[۴]

(۳) امّا چون درد شدیدتر شد، پزشکان را فراخواندند: کسی نتوانست او را نجات بخشد. وقتی از درد و رنج‌های بسیار طاقت‌فرسا به ستوه آمد و امید به نجات را از کف داد، حلقه انگشتری‌اش را بیرون آورده، آن را به پردیکاس داد.

(۴) چون دوستانش پرسیدند که تاج و تخت را به چه کسی وامی‌نهد، پاسخ داد: «به قوی‌ترین!» همچنین افزود (این آخرین کلامش بود) که جملگی دوستان نزدیکش، به افتخار وی، نبرد بزرگی را هنگام مراسم خاکسپاری برپا دارند.[۵]

---

[۱]. (Le Thessalien Medios)؛ درباره‌ی مدیوس لاریسایی، سرباز و نویسنده‌ای که نقش مهمی پس از سال ۳۲۳ پ.م به عنوان فرمانده‌ی ناوگان آنتیگونوس ایفا کرد؛ ر.ک به:

Fr. Gr. Hist. 129 T 1-7; Chr. Habicht, Epigraphische Zeugnisse Zur Geschichte Thessaliens unter der Make donischen Herrschaft, Ancient Macedonia (1970), pp. 265-269; B. Helly, Gonnoi II, Les inscriptions (1973), n°1; J. et L. Robert, Bull. Ép. 1971, n° 379 et 1973, n° 243

[۲]. ژوستن (۱۲، ۱۳)؛ پلوتارک (اسکندر، ۷۵، ۳) و آریان (۷، ۲۴، ۴) به این دعوت اشاره کرده‌اند.

3. Coupe d'Héraclès

[۴]. ژوستن(۱۲، ۱۳) نیز روایتی مانند روایت دیودور دارد. امّا برای آگاهی بر دیگر روایات ن.ک: پلوتارک (اسکندر، ۷۵، ۳) و آریان (۷، ۲۷، ۳). همچنین:

Aristobul, Fr. Gr. Hist. 139 fr. 59

Éphippos d'Olynthe, Fr. Gr. Hist. 126 fr. 3; Nicobule, Fr. Gr. Hist. 127 fr. 1-2 و

[۵]. کنت کورث (۱۰، ۵، ۴-۵) نیز روایتی همانند دیودور از ماجرا دارد.

(۵) باری، چنین بود چگونگی مرگ اسکندر پس از ۱۲ سال و ۷ ماه پادشاهی. از میان تمامی شاهانی که پیش و پس از وی آمدند، تا دوره‌ی ما، او کسی است که بزرگ‌ترین کارهای نمایان را محقّق ساخته است.

(۶) چون برخی مورّخان روایت متفاوتی را از مرگ شاه به دست دادند (آنان بیان می‌دارند که مرگش بر اثر زهری کشنده عارض شد)، لازم می‌دانیم گفته‌هایشان را به سکوت نگذرانیم.

۱۱۸. (۱) آنان در واقع اظهار می‌دارند که آنتی‌پاتروس ـ کسی که اسکندر، سرداری اروپا را به وی واگذار کرده بود ـ با المپیاس، مادر شاه، وارد منازعه شد.[۱] در ابتدا، این سردار هیچ نگرانی از المپیاس به خود راه نمی‌داد، زیرا اسکندر به تهمت‌هایی که به وی روا می‌داشتند، وقعی نمی‌نهاد؛ امّا پس از آن، چون کینه‌ی دو طرف بیشتر و بیشتر شد، شاه دشمنی خویش را نسبت به آنتی‌پاتروس در بسیاری از موارد نشان داد، زیرا بر آن بود تا مادر را در تمامی زمینه‌ها ـ برای ابراز پرهیزگاری نسبت به خدایان ـ خوشنود نگاه دارد. آنان می‌افزایند که قتل فیلوتاس و پارمنیون لرزه بر اندام دوستان شاه انداخت[۲] و آنتی‌پاتروس از طریق پسرش ـ ساقی شاه[۳] ـ زهری کشنده به اسکندر نوشاند.

(۲) چون آنتی‌پاتروس پس از مرگ شاه حاکمیت مطلق را در اروپا به دست آورد و پسرش، کاساندروس، پس از او تاج و تخت را به ارث برد، بسیاری از مورّخان جرأت نکردند مسموم کردن شاه را در نوشته‌هایشان ثبت کنند[۴]. امّا اعمال

---

[۱]. درباره‌ی روابط آنتی‌پاتروس با المپیاس ر.ک به: دیودور (۱۸، ۴۹، ۴)؛ آریان (۷، ۱۲، ۷-۶)؛ پلوتارک (اسکندر، ۳۹، ۷)؛ پلوتارک (Moralia, 180e).

[۲]. ر.ک به: پلوتارک (اسکندر، ۴۹، ۸)؛ پلوتارک (Moralia 183f؛ واکنش آنتی‌پاتروس با شنیدن خبر به قتل رسیدن پارمنیون).

بر پایه‌ی نظر کنت کورث (۱۰، ۱۰، ۱۵)، آنتی‌پاتروس از این می‌هراسید که کراتر از جانب شاه مأمور هلاک کردن وی باشد. ن. ک. به:

G. T. Griffith, Alexander and Antipater in 323 B.C., proc. of the African Class. Ass. 8 (1965), pp. 12-17

[۳]. نیکانور در ۳۱۷ پ.م به دستور المپیاس اعدام شد.

[۴]. ر.ک به: کنت کورث (۱۰، ۱۰، ۱۸)

کاساندروس، خود سخن می‌گویند و نشان می‌دهند که دشمنی وی با اسکندر تا چه میزان بود: او المپیاس را هلاک و جسدش را بدون خاک‌سپاری رها کرد و در بازسازی تب ـ که به وسیله‌ی اسکندر ویران شده بود ـ شتاب کرد.

(۳) پس از مرگ شاه، سی‌سی‌گامبریس ـ مادر داریوش ـ مدت زمان زیادی بر مرگ اسکندر و تنهایی خویش گریست. چون به پایان عمرش رسیده بود، از گرسنگی خود را هلاک کرد و پس از چهار روز جان سپرد؛ این چنین در فلاکت، امّا نه بدون افتخار، بدرود حیات گفت.[۱]

(۴) ما بر اساس طرحی که در آغاز این کتاب برای خویش پی ریخته بودیم، به مرگ اسکندر رسیدیم. در کتاب بعدی، می‌کوشیم سیاست جانشینانش را شرح دهیم.

[۱]. درباره‌ی مرگ سی‌سی گامبریس: ر.ک به: کنت کورث (۱۰، ۵، ۱۹ـ۲۵)

ضمیمه یک

الف ـ واحدهای وزن در آتن

ب ـ واحدهای پول در یونان

ج ـ واحدهای طول و سطح در یونان

د ـ ماه‌های یونانی

الف ـ واحدهای وزن در آتن

Tālānton	تالان	۳۵/۹۳۷کیلوگرم
Mnā	مس	۰/۵۹۹ کیلوگرم
Drāxma	دراخم	۰/۰۰۶ کیلوگرم

واحدهای وزن منتسب به سولون

		برای پول	برای کالا	
Xālkous	خالک		۰/۰۹گرم	
Emiobolion	نیم‌اوبول	۴ خالک	۰/۳۶گرم	
Obols	اوبول	۸ خالک	۰/۷۲گرم	۱ گرم
Drāxme	دراخم	۶ اوبول	۴/۳۲گرم	۶گرم
Mnā	مین	۱۰۰ دراخم	۴۳۲گرم	۶۰۶گرم
Tālānton	تالان	۶۰ مین	۲۵۹۲۰گرم	۳۶۳۶گرم

ب ـ واحدهای پول در یونان

پول طلا

Xrubous Stater یا فقط Xrubous = ۲۰ دراخم

پول نقره

Emiobolon	=	نیم اُوْبُوْل		
Obolos	=	اوبول		
Diobolon	=	۲ اوبول	=	۲ اوبولی
Tetrobolon	=	۴ اوبول		
Draxme	=	دراخم	=	۶ اوبول
Tetradraxmon	=	۴ دراخم		

پول مس

XālKous	=	۱ خالک	=	۱/۸ اوبول
Dixālkon	=	۲ خالک	=	۱/۴ اوبول

ج ـ واحدهای طول و سطح در یونان

۱ ـ واحدهای مربع برای سطح:

Tetrāgonos	= پای مربع	=	۰/۰۰۸۷ مترمربع
Ākāina	= ۱۰۰ پای مربع	=	۸/۷۶ مترمربع
Pletron	= پلتر مربع (۱۰۰۰ پای مربع)	=	۸۷/۶ مترمربع

۲ ـ اندازه‌های معمول:

Dākplos	= ۱ انگشت = ۱/۶ پا	=	۰/۰۱۸ متر
Kondulos	= ۲ انگشت = ۱/۸ پا	=	۰/۰۳۷ متر
Pālāiste یا owron	= ۴ انگشت = ۱/۴ پا	=	۰/۰۷۴ متر
Pous	= پا	=	۰/۲۹۶ متر
Pexlls	= ارش = ۱/۵ پا	=	۰/۴۴۴ متر
Orguya	= بغل = ۶ پا	=	۱/۷۷۶

۳ ـ اندازه‌های راهپیمایی:

Gemā ārlous	= گام = ۲/۵ پا	=	۰/۷۴ متر
Pletron	= پلتر = ۱۰۰ پا	=	۲۹/۶ متر
Stādion	= استاد = ۱۰۰ بغل = ۴۰۰ ارش = ۶۰۰ پا	=	۱۷۷/۶ متر

د ـ ماه‌های یونانی

درگاهشماری یونانیان، ماه‌های قمری متداول بود. بنابراین چون سالی ۱۰ روز نسبت به سال خورشیدی کسری به وجود می‌آمد، گاهی یک ماه اضافی بین ماه‌های پاییز و زمستان به آن‌ها اضافه می‌کردند. هر ماه از سه دهه تشکیل می‌شد و هر روز اسم مخصوص خود را داشت.

تابستان	Ekatombeon Metagitnion Boedromion	زمستان	Gamelion Antesterion Elāfe bolion
پاییز	Puānepsion Māmāktersion Posideon	بهار	Munukion Targelion Skirofosion

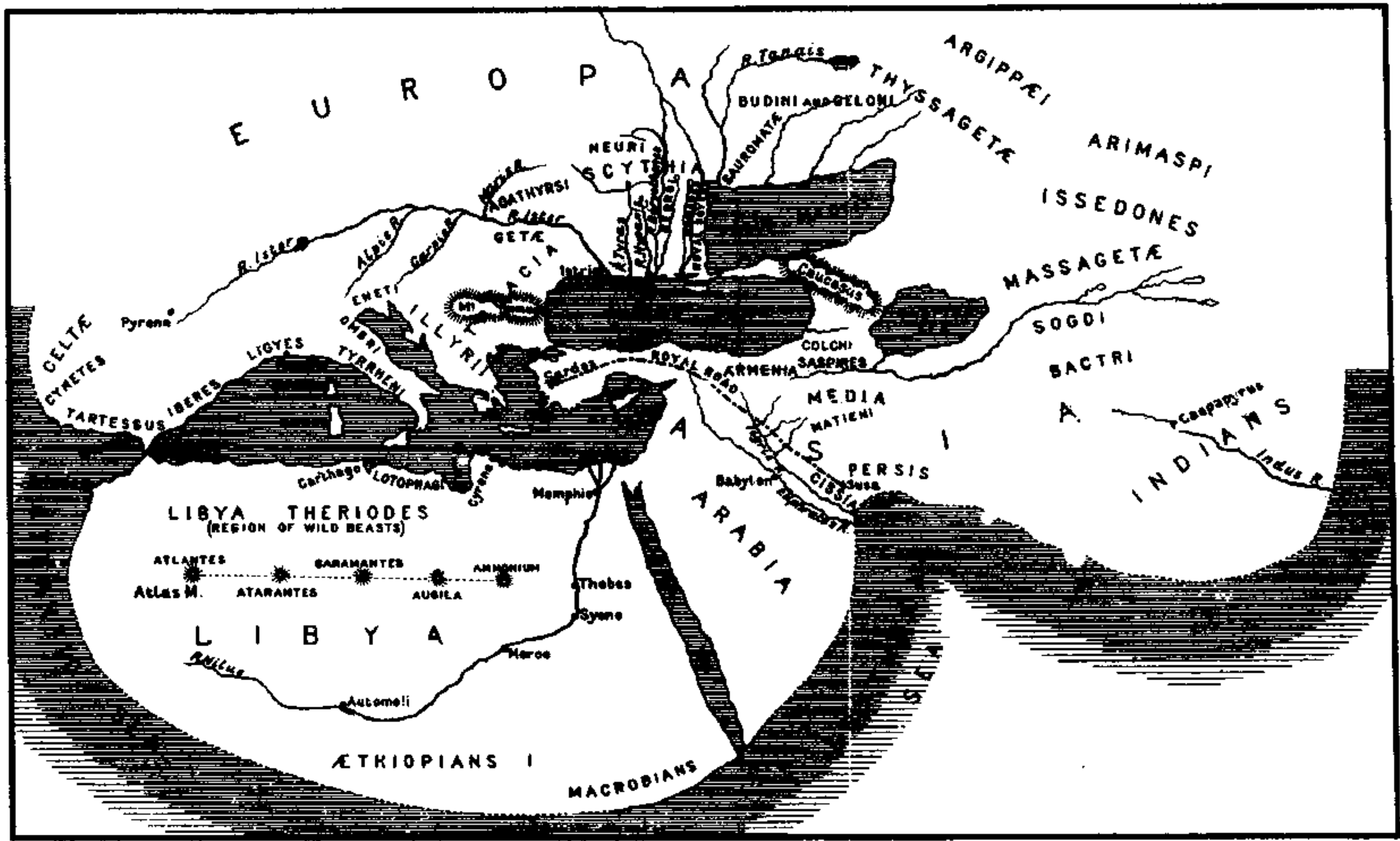
ماه اضافی posideon B́

ضمیمه دو

تصاویر و نقشه‌ها

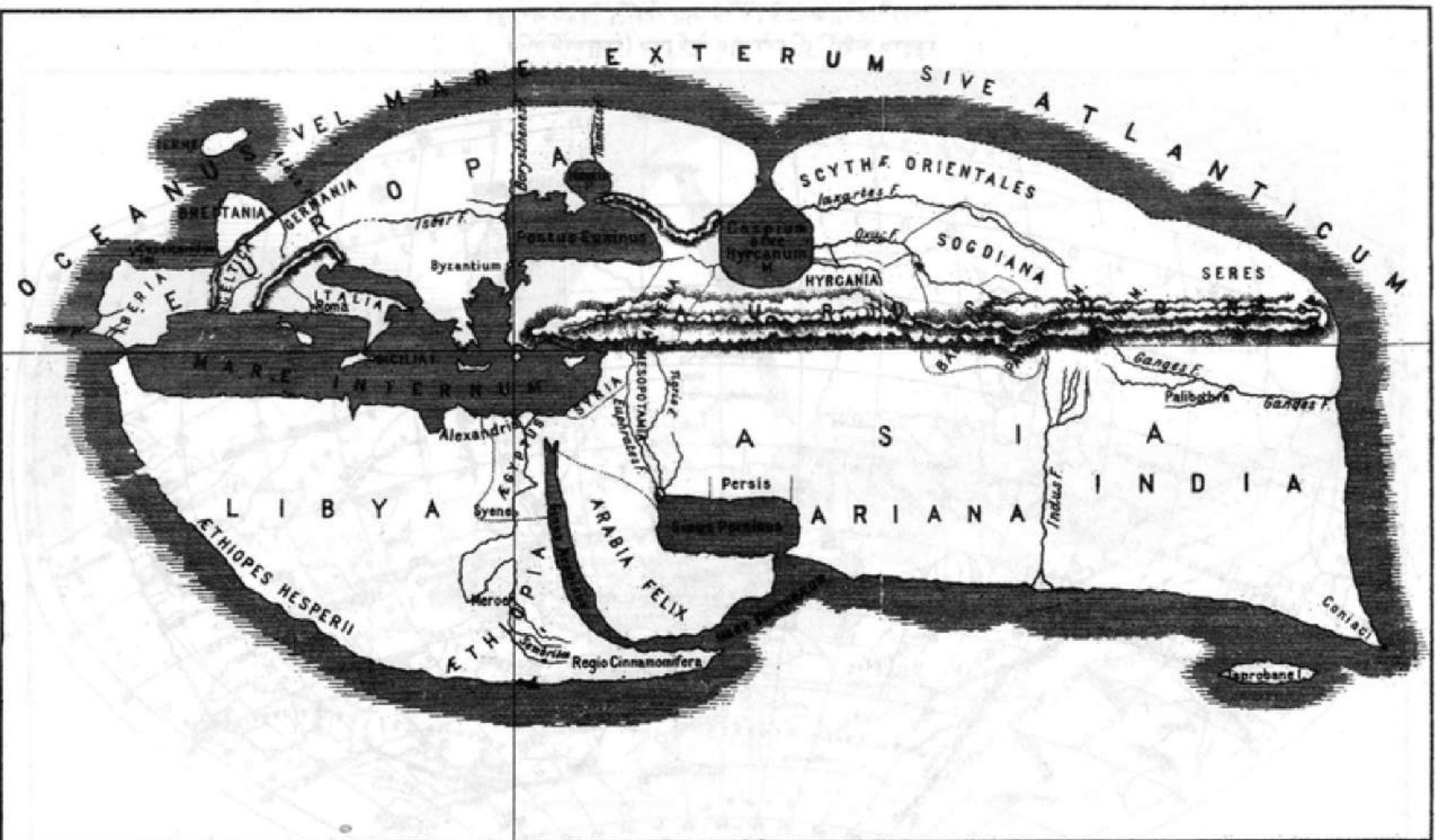


نقشهٔ جهان از دیدگاه هکاته آبدری



نقشهٔ جهان از دیدگاه هرودوت هالیکارناسی

نقشهٔ جهان از دیدگاه پتولمه (بطلمیوس)



نقشهٔ جهان از دیدگاه استرابون

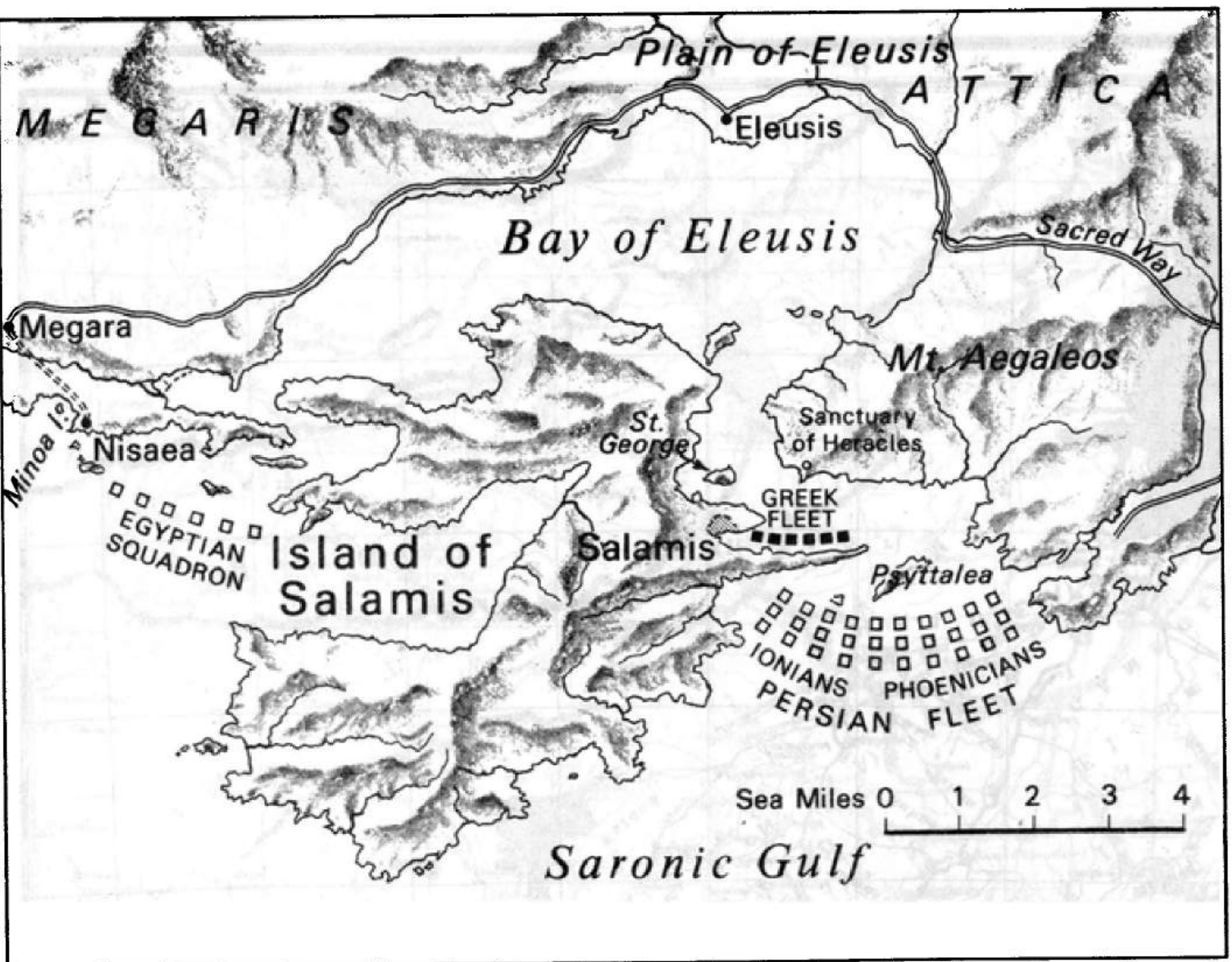


سرزمین سکاها: محل سکونت هیپربورها، ساروماتها و گروهی از اقوام سکایی که از شمال غربی دریای سیاه تا شمال شرقی آن پراکنده بودند، مشخص شده است.

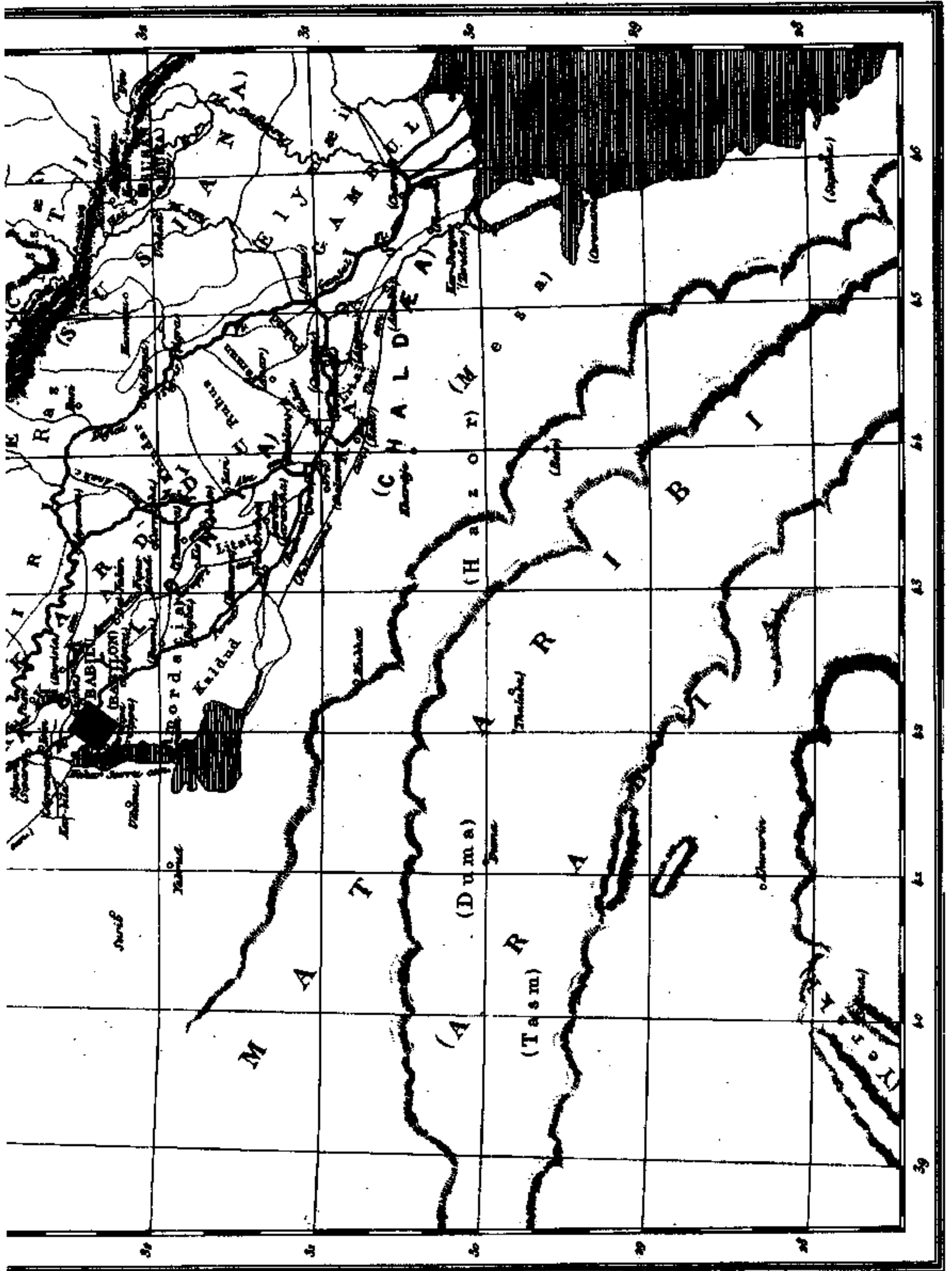


سپاهیان هخامنشی تجهیزات و تدارکات جنگی را با ایجاد پلی از قایق ها جابجا می کردند.

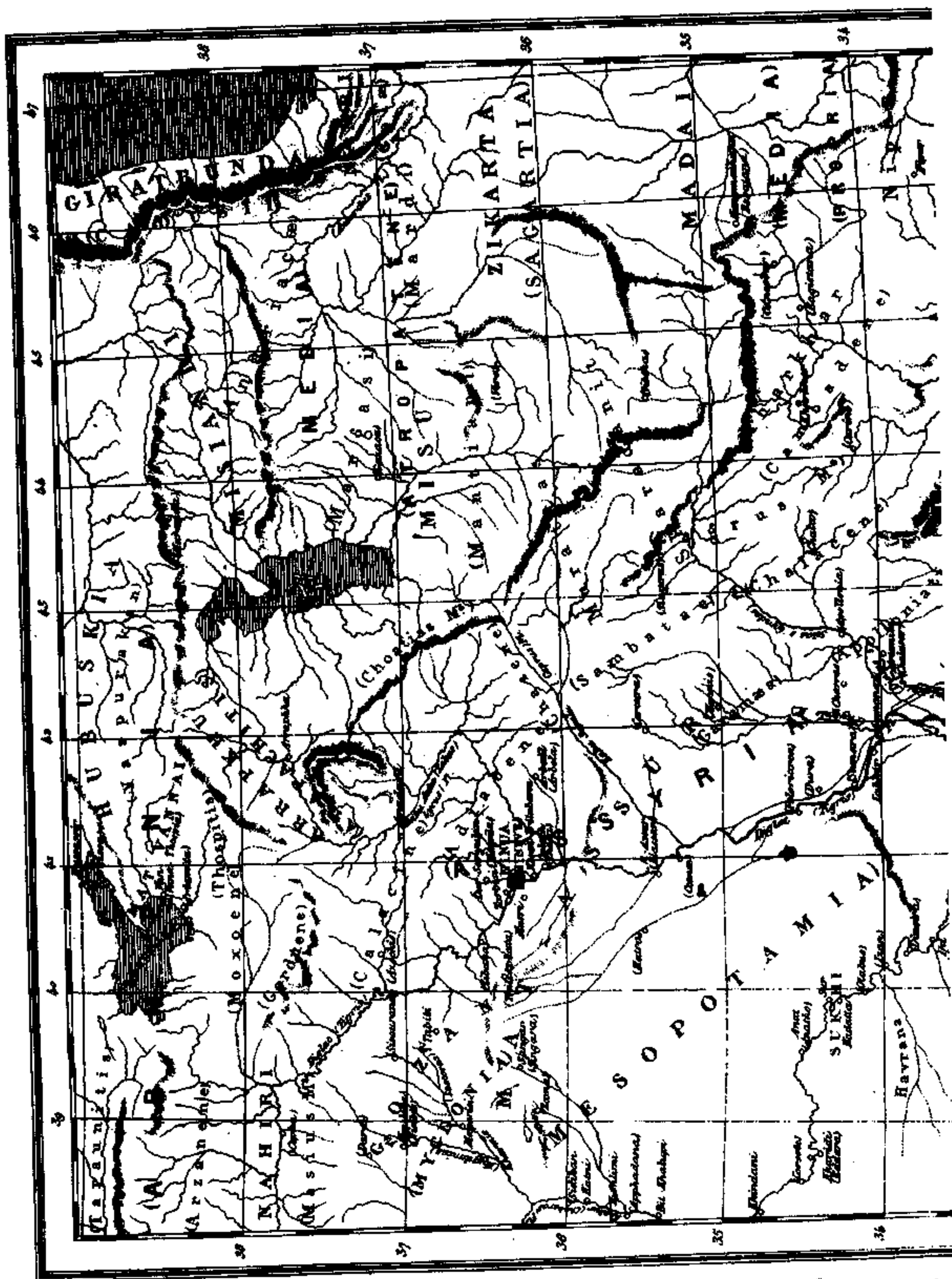
((برگرفته از کتاب اسکندر کبیر تألیف پی یر بریان))



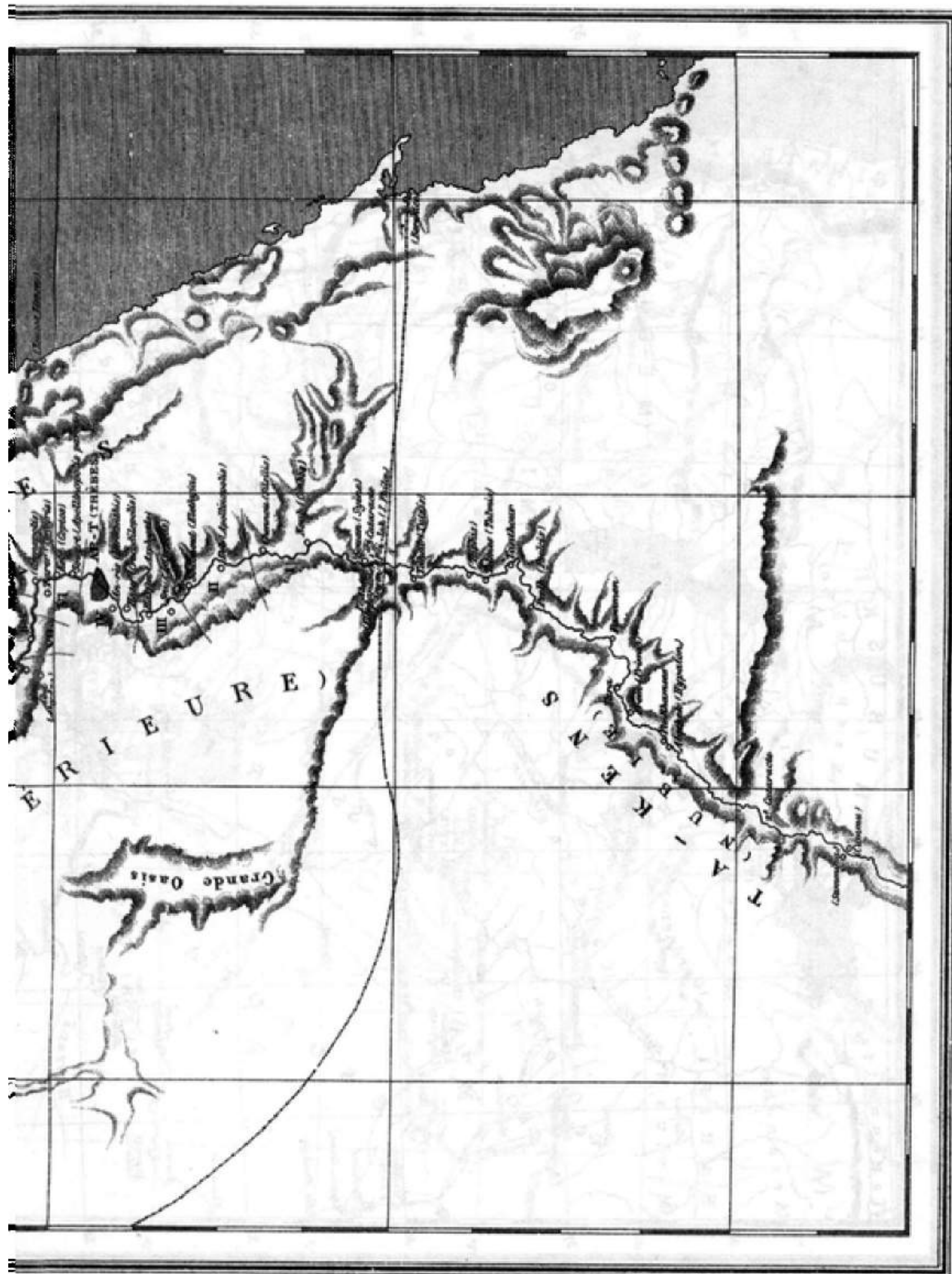
نبرد سالامیس، به صف آرایی قوای پارسی، یونانی و ناوگان تجهیز شده مصریان توجه کنید.



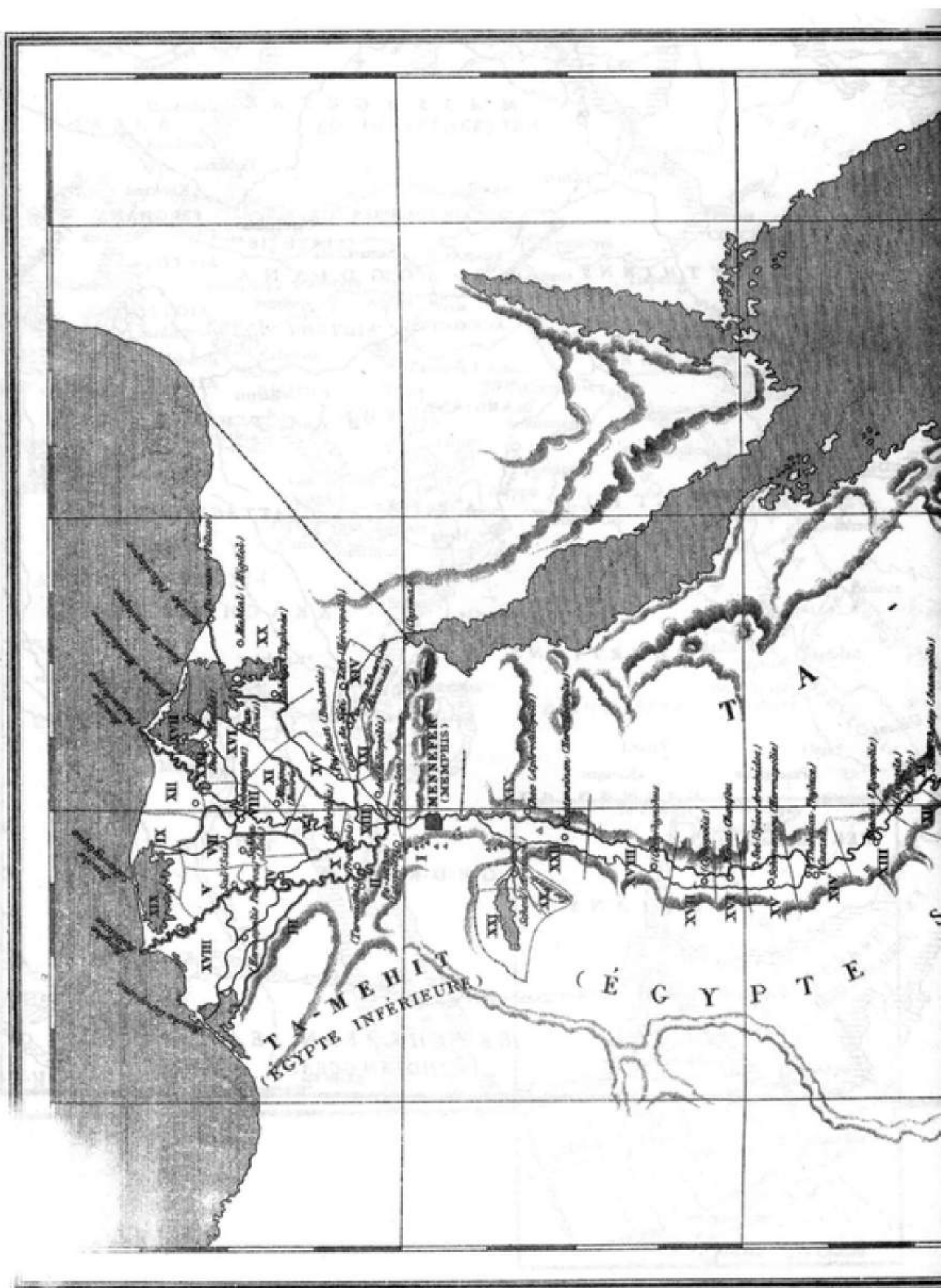
نقشهٔ آشور، بابل، کلده، بخشی از ماد وارمنستان مطابق با سنگ‌نبشته‌های آشوری و داخل پرانتزاز نوشته‌های جغرافی دانان و مورخان یونان و روم استخراج شده‌اند، نام‌های



وشته‌های مورّخان و جغرافی‌دانان باستان.برنقشه دو گروه ازنام‌ها مشخص شده‌اند: نام‌های
ـون پرانتز از سنگ نبشته های به خط میخی استخراج و دقیقاً به همان صورت ضبط شده اند.



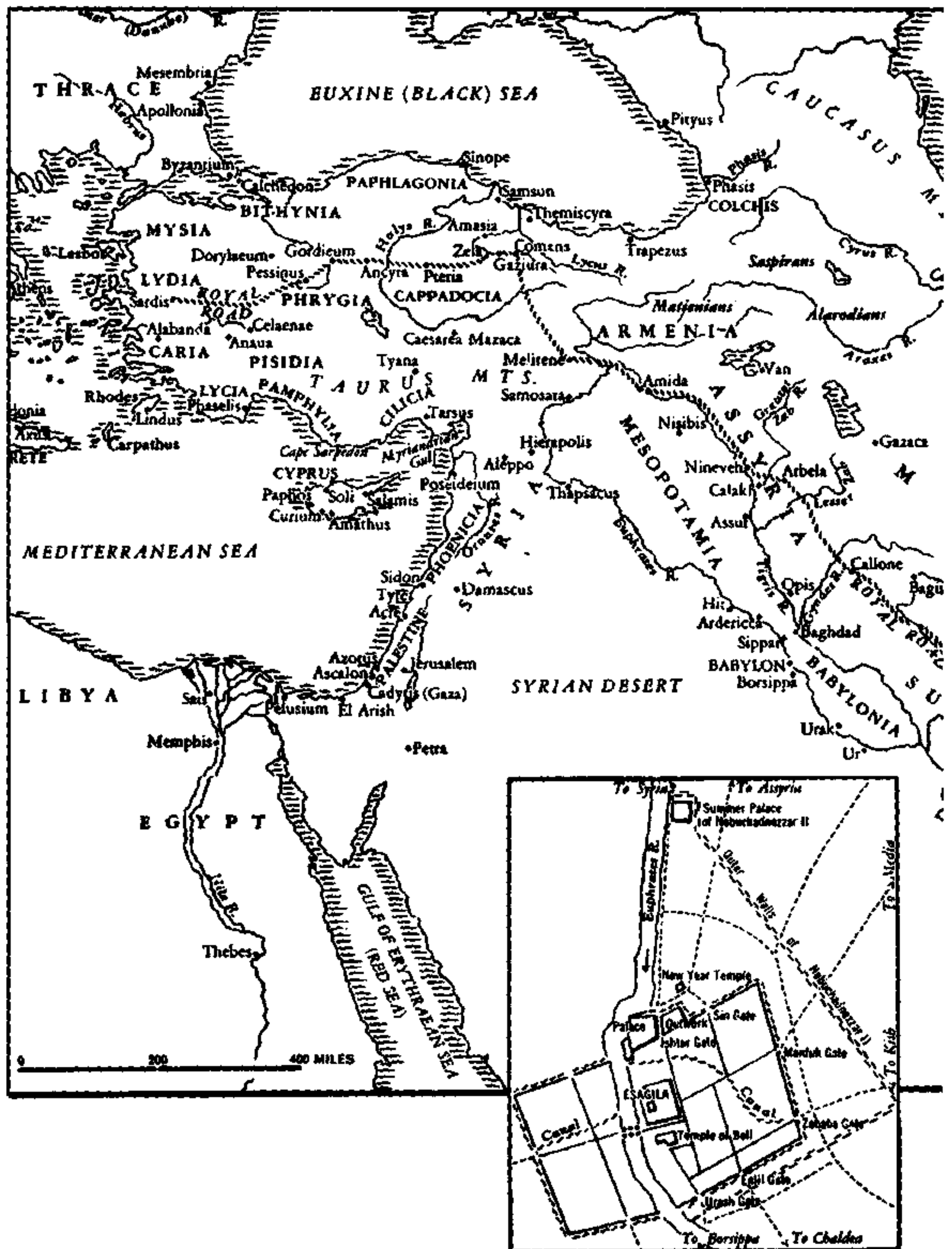
نقشهٔ مصر بر پایهٔ سنگ نبشته‌های هیروگلیف و نوشته‌های بر جای مانده از مورّخان و پلوزیوم و ماندزی توجه کنید). اعداد یونانی معرف محل استقرار سلسله های فراعنهٔ مصر موضع برخی از نام های مصر سفلی حدسی است.



جغرافی‌دانان یونان و روم. هفت دهانهٔ نیل بر روی نقشه مشخص شده اند (به دهانه‌های
است. نام‌های داخل پرانتز ازسنگ نبشته‌های هیروگلیف استخراج شده وهمانگونه آمده‌اند.



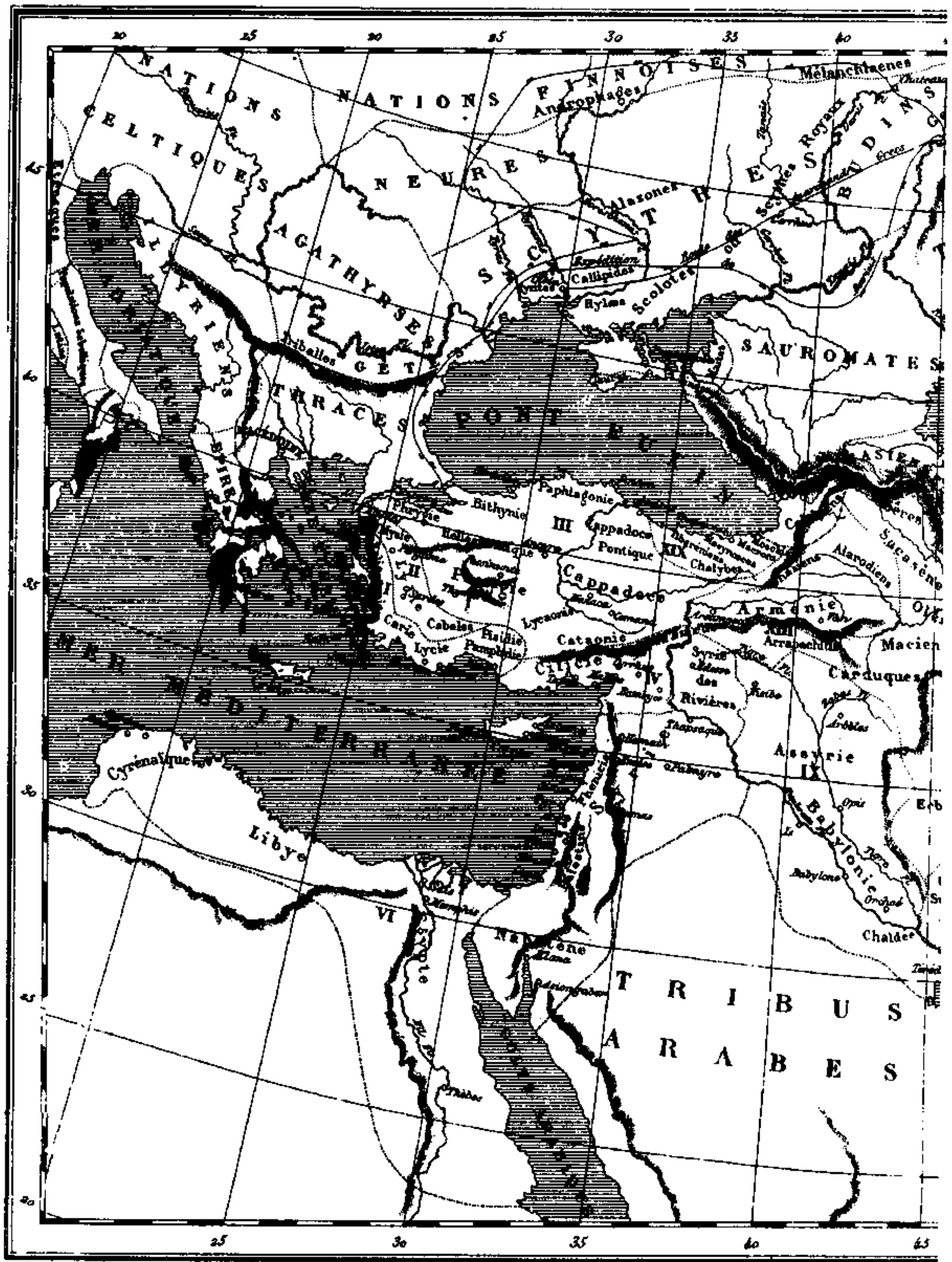
قلمرو امپراتوری پارس. در کادر مستطیل پایین نقشه، مکان‌های مهم سرزمین بابل
دروازهٔ ایشتار، کاخ تابستانی نبوکد نصر دوم و جاده های منتهی به سرزمین‌های



به نمایش درآمده است، به این مکان ها توجه کنید: معبد بعل، دروازهٔ مردوک، ماد، سوریه، آشور و کلده.



نقشهٔ امپراتوری پارس. ۲۰ ایالت هخامنشی با اعداد یونانی بر روی نقشه مشخص ایالات براساس نام های ارائه شده توسط مورّخان و جغرافی‌دانان دورهٔ باستان

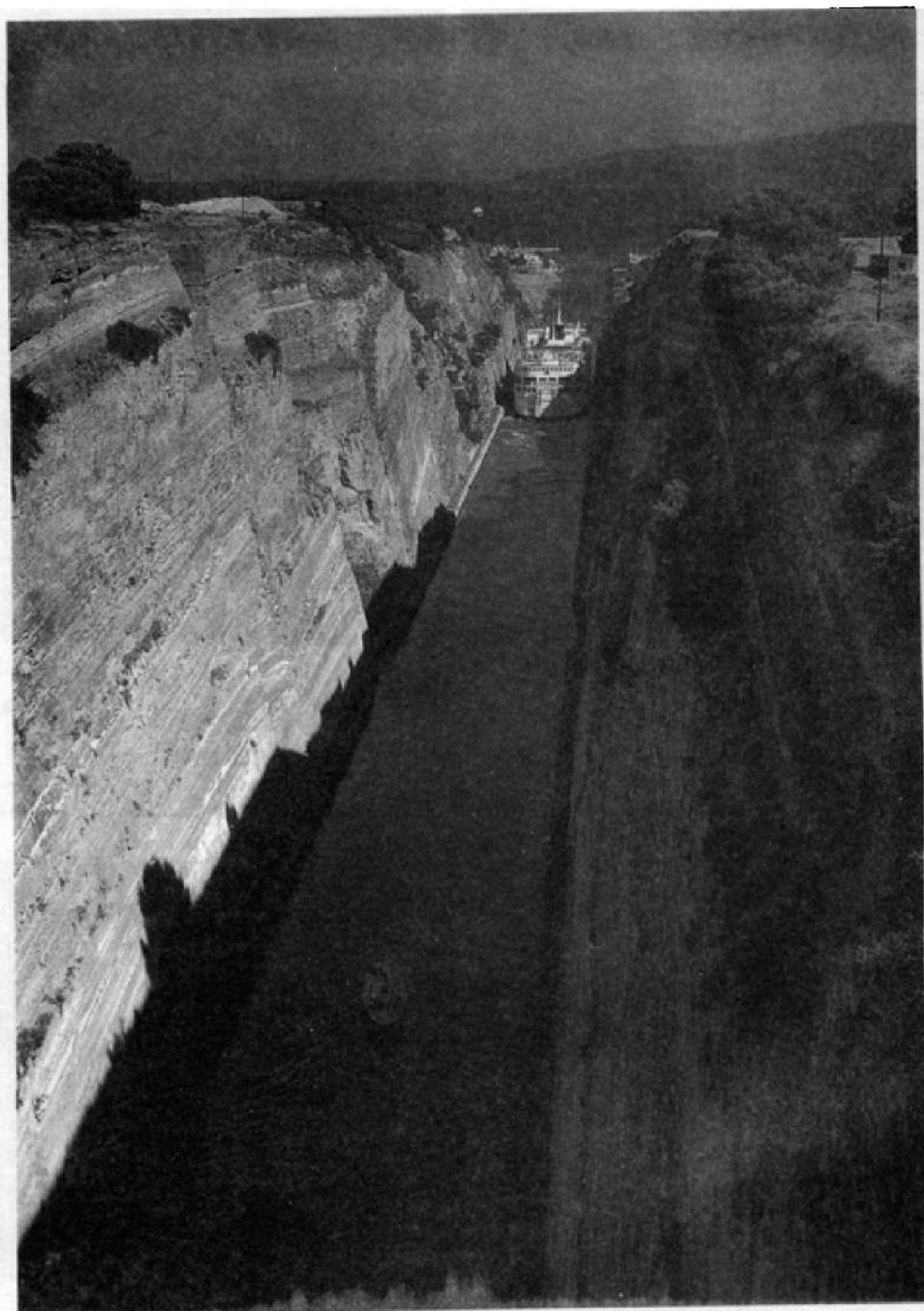


شده اند. این نقشه براساس متن هرودوت تنظیم شده، بنابراین نام های شهرها و

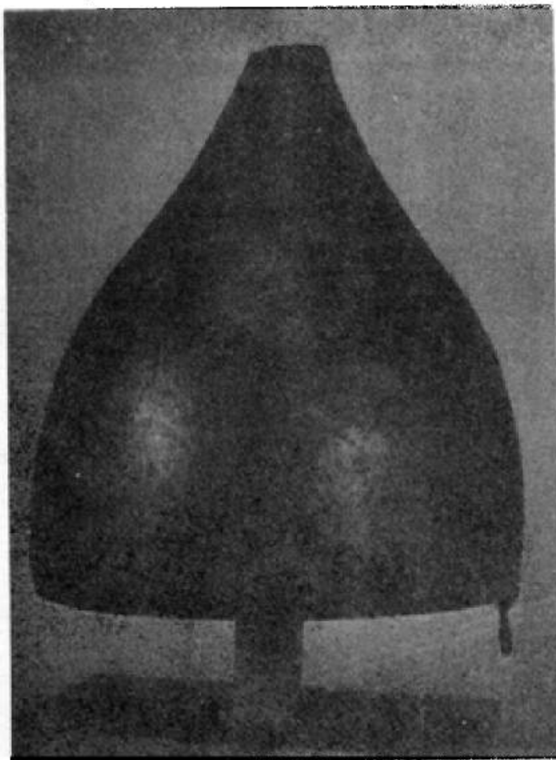
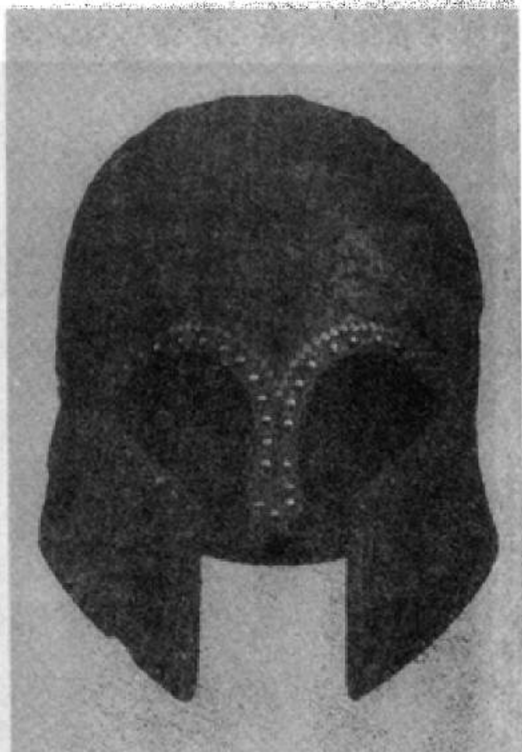
است. مکان استقرار سکاها نیز برپایهٔ نوشته های هرودوت مشخص شده است.



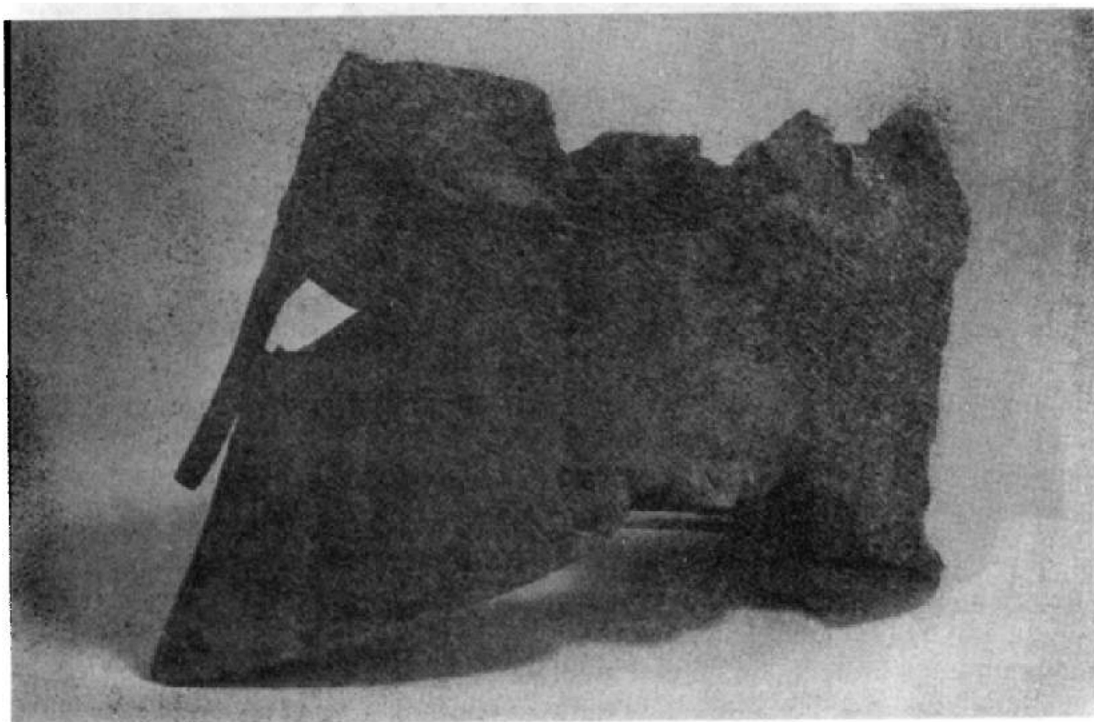
سنگ‌نبشته‌ای یونانی که پیروزی یونانیان بر پارسیان بر آن کنده شده است.

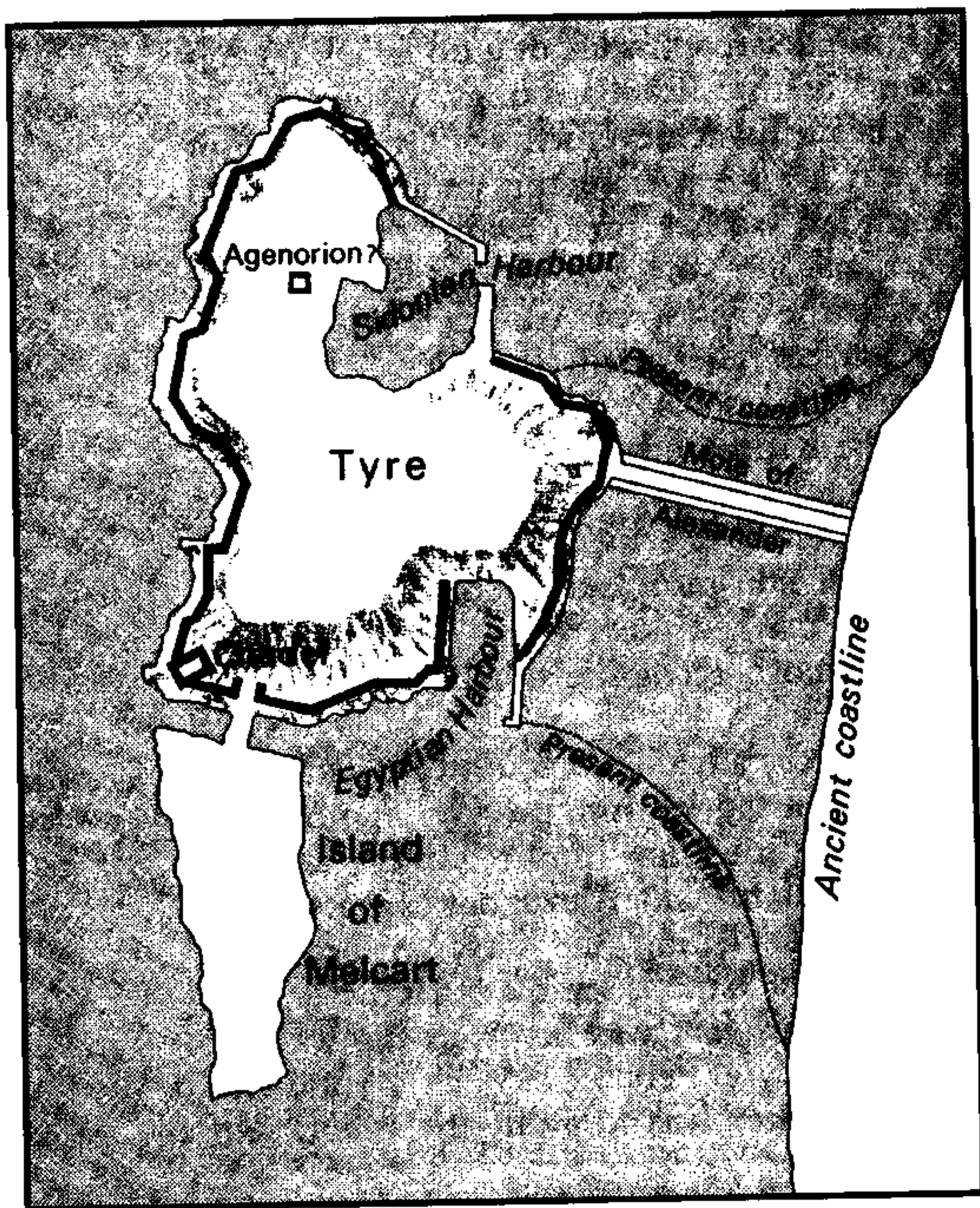


تنگهٔ کورنت: احداث کانال، با بیش از ۶ کیلومتر طول و ۲۳ متر عرض، در فاصلهٔ سال های ۱۸۸۳-۱۸۹۳ م. انجام پذیرفت.

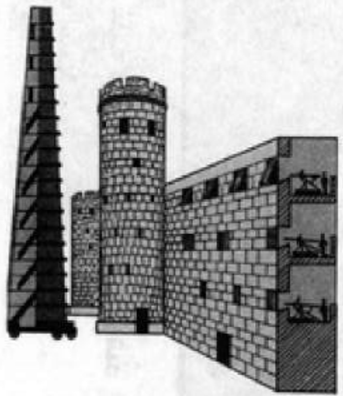



کلاهخودهای پارسی و یونانی در موزهٔ المپیای یونان: تصویر بالا (سمت چپ): کلاهخودی پارسی با نوشته ای برروی آن. تصویر بالا (سمت راست): کلاهخودی کورنتی از جنس مفرغ. تصویر پایین: کلاهخودی منسوب به میلتیاد.

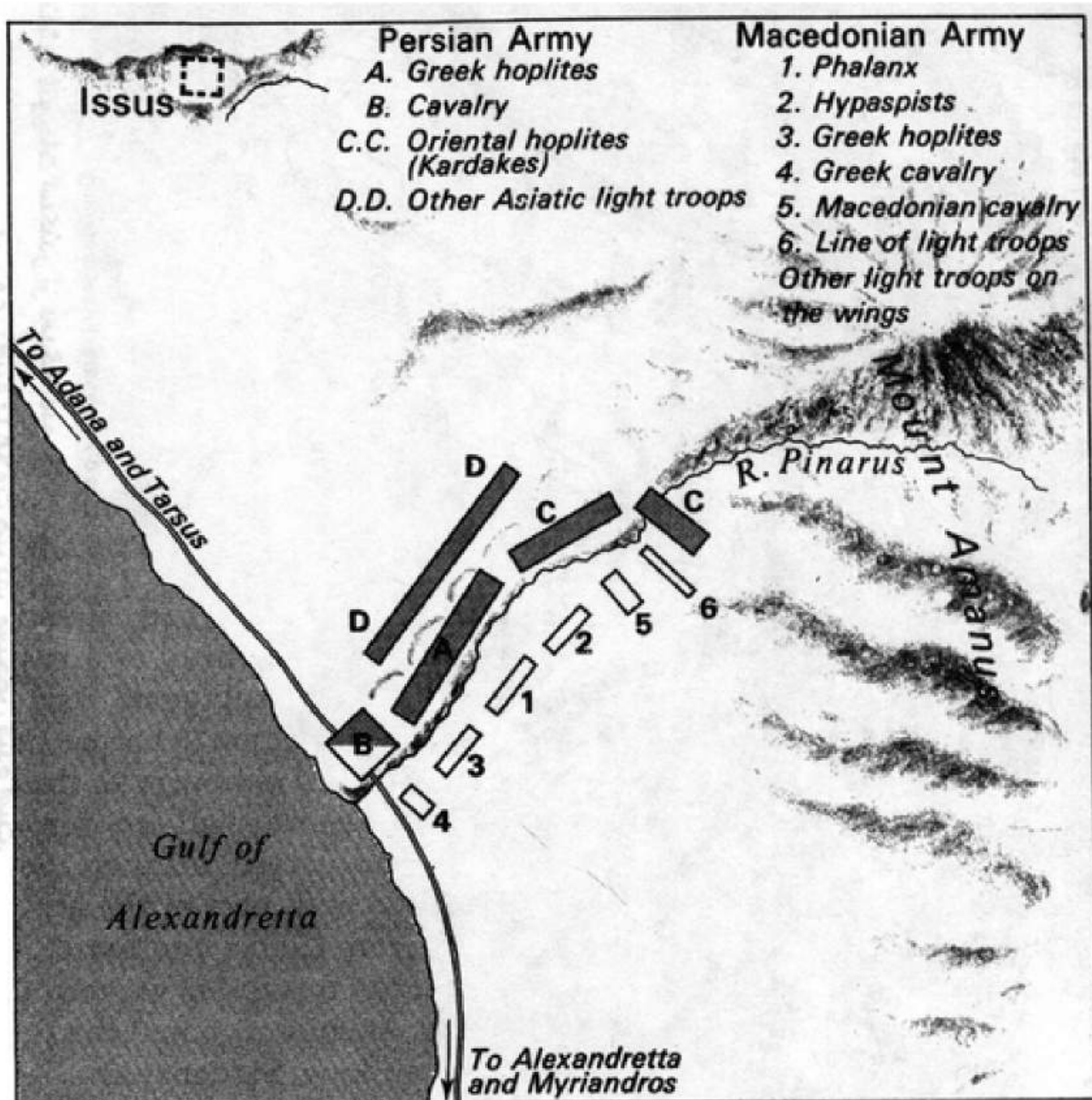




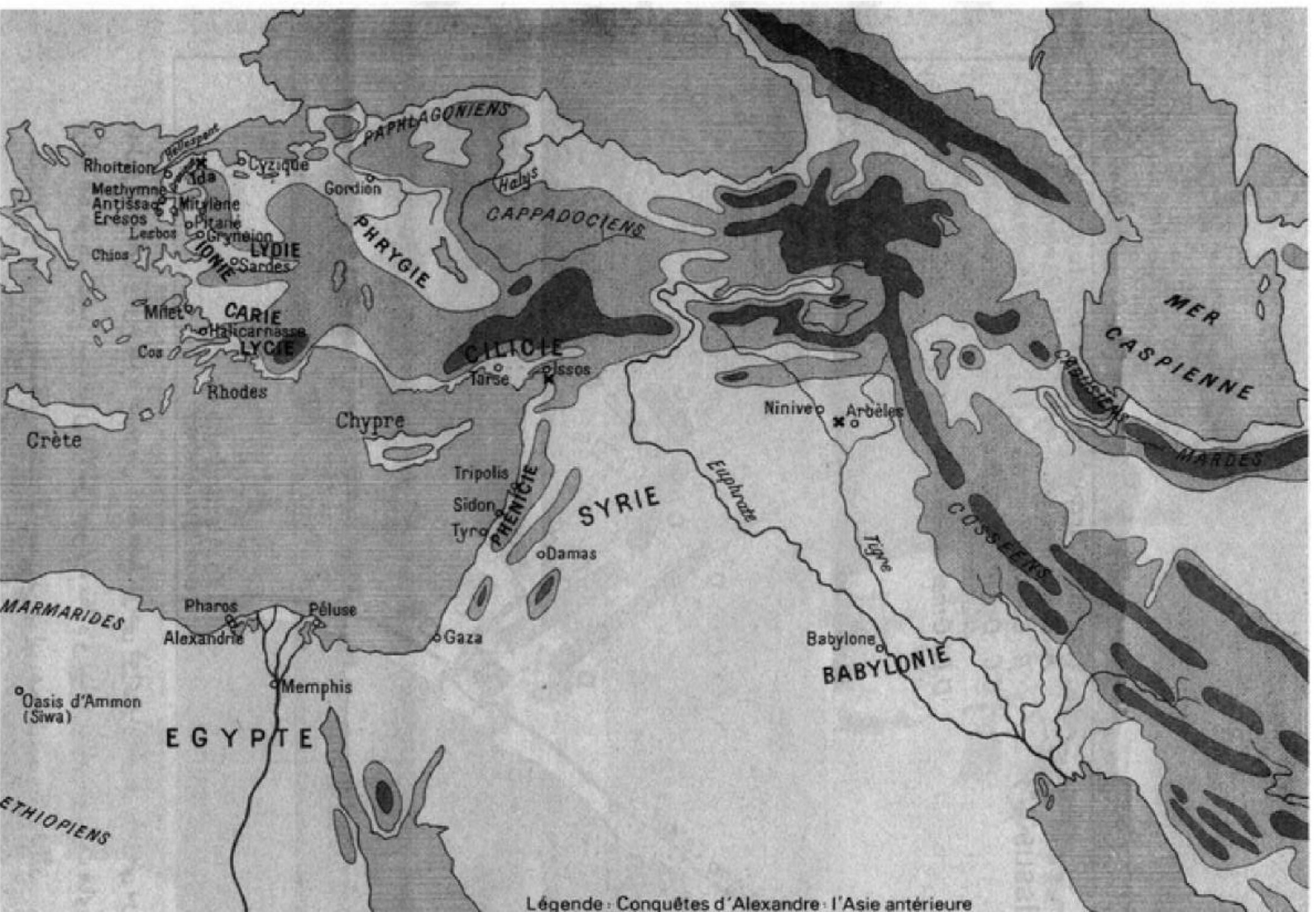
نقشهٔ صور: خاکریزی که توسط اسکندر برای غلبه بر این سرزمین ایجاد شد
در نقشه مشخص شده است.



محاصرهٔ صور توسط نیروهای اسکندر. در حاشیهٔ پایین (سمت چپ)، نردبان ها و ادوات متحرک برای ورود سپاهیان مهاجم به باروها نمایش داده شده است. ((برگرفته از کتاب اسکندر کبیر تألیف پی یر بریان))



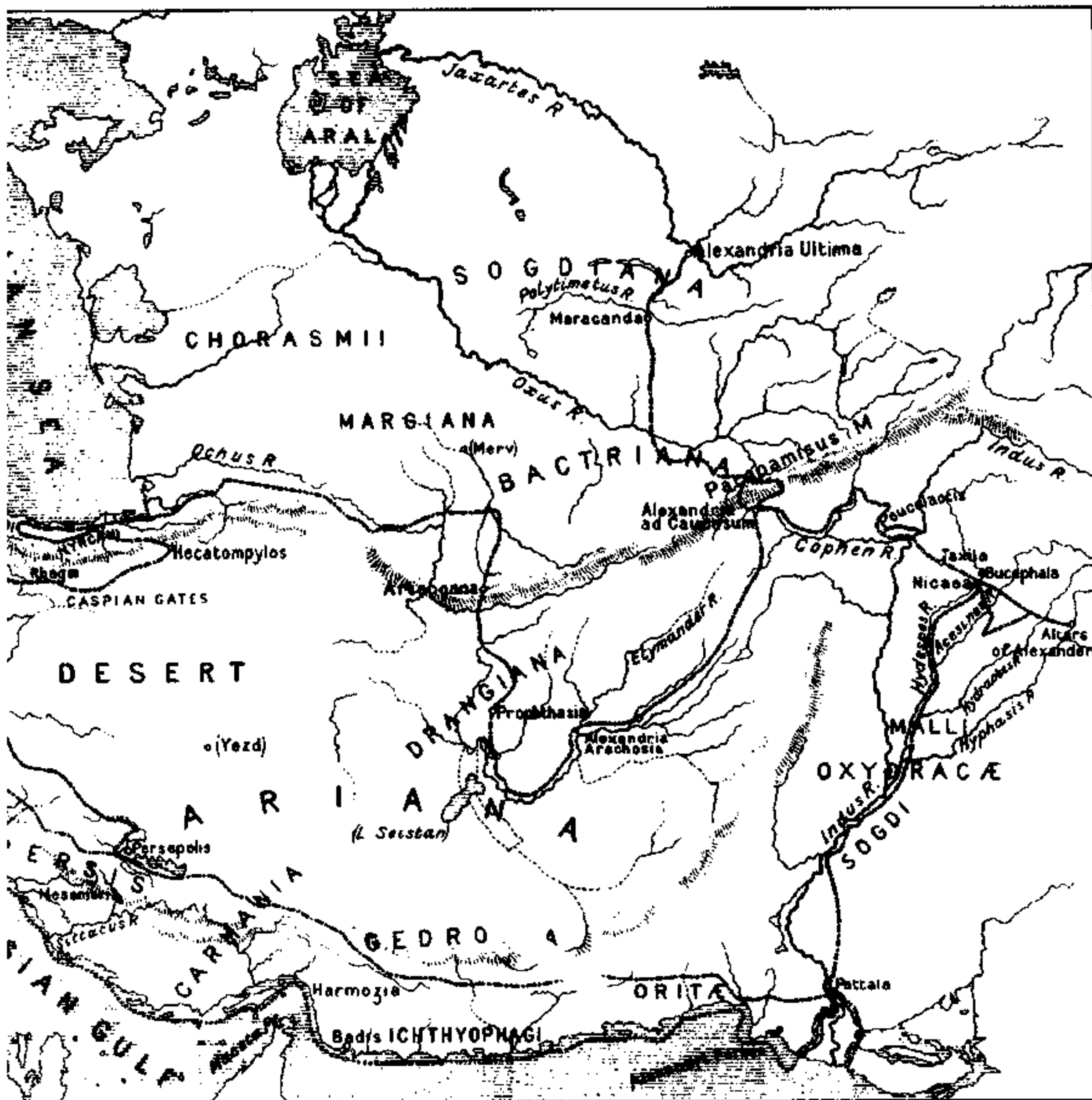
محل و چگونگی وقوع نبرد ایسوس.- به صف‌آرایی قوای پارسی و مقدونی در برابر هم توجه کنید: سپاهیان فالانژ، سواره نظام و پیاده نظام، هوپلیت های مقدونی و سپاهیان سنگین اسلحه پارسی در برابر هم مشخص شده اند.



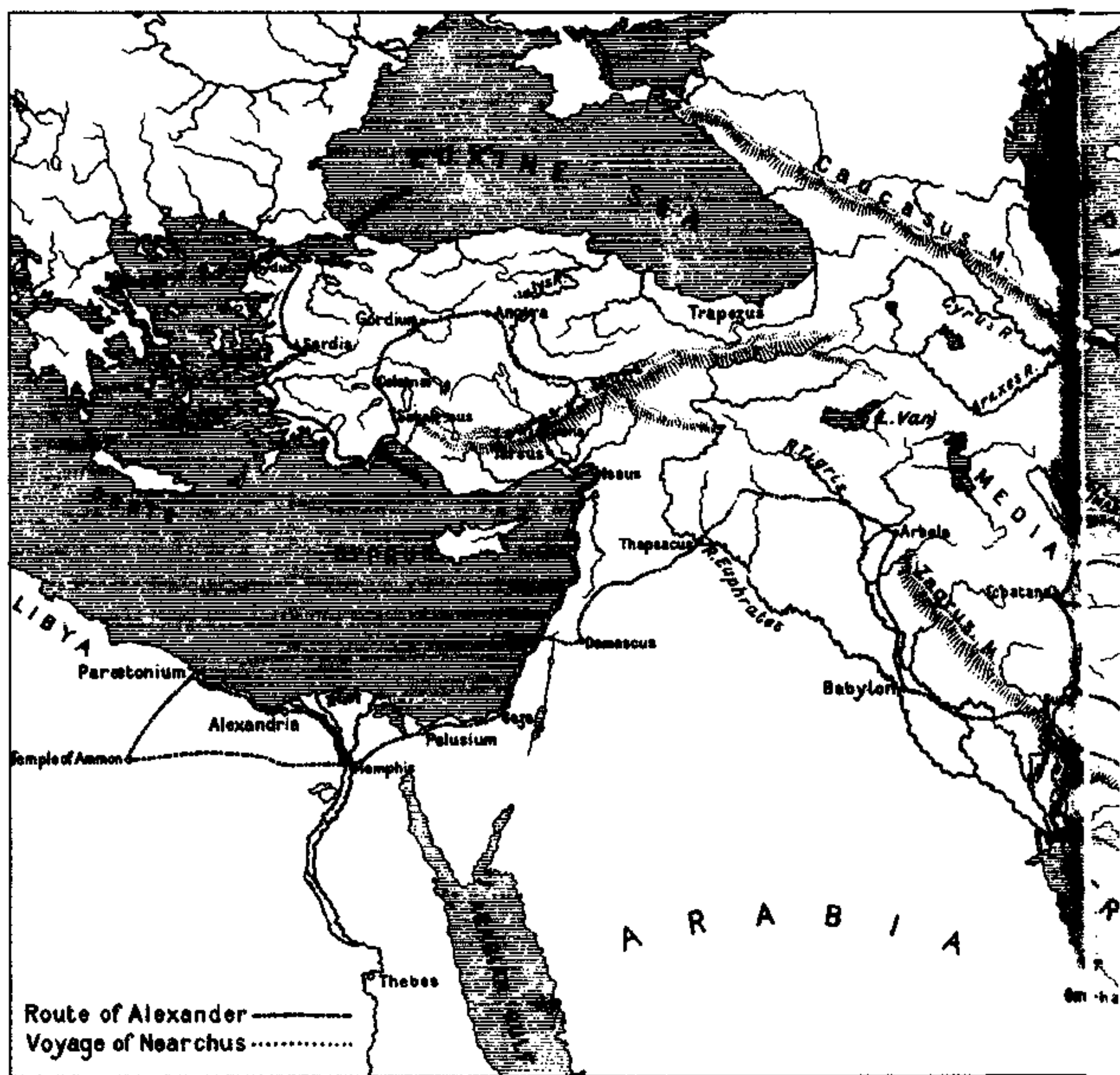
نقشهٔ فتوحات اسکندر از دیدگاه دیودور.- محل وقوع نبردهای گرانیک، ایسوس و گوگمل
بر روی نقشه با علامت ضربدر مشخص شده است.

Légende:
Conquêtes d'Alexandre: la haute Asie

نقشهٔ فتوحات اسکندر از دیدگاه دیودور.- به اسکندریه ها و محدودهٔ جغرافیایی اقوام مستقر در سرزمین هند توجه کنید.



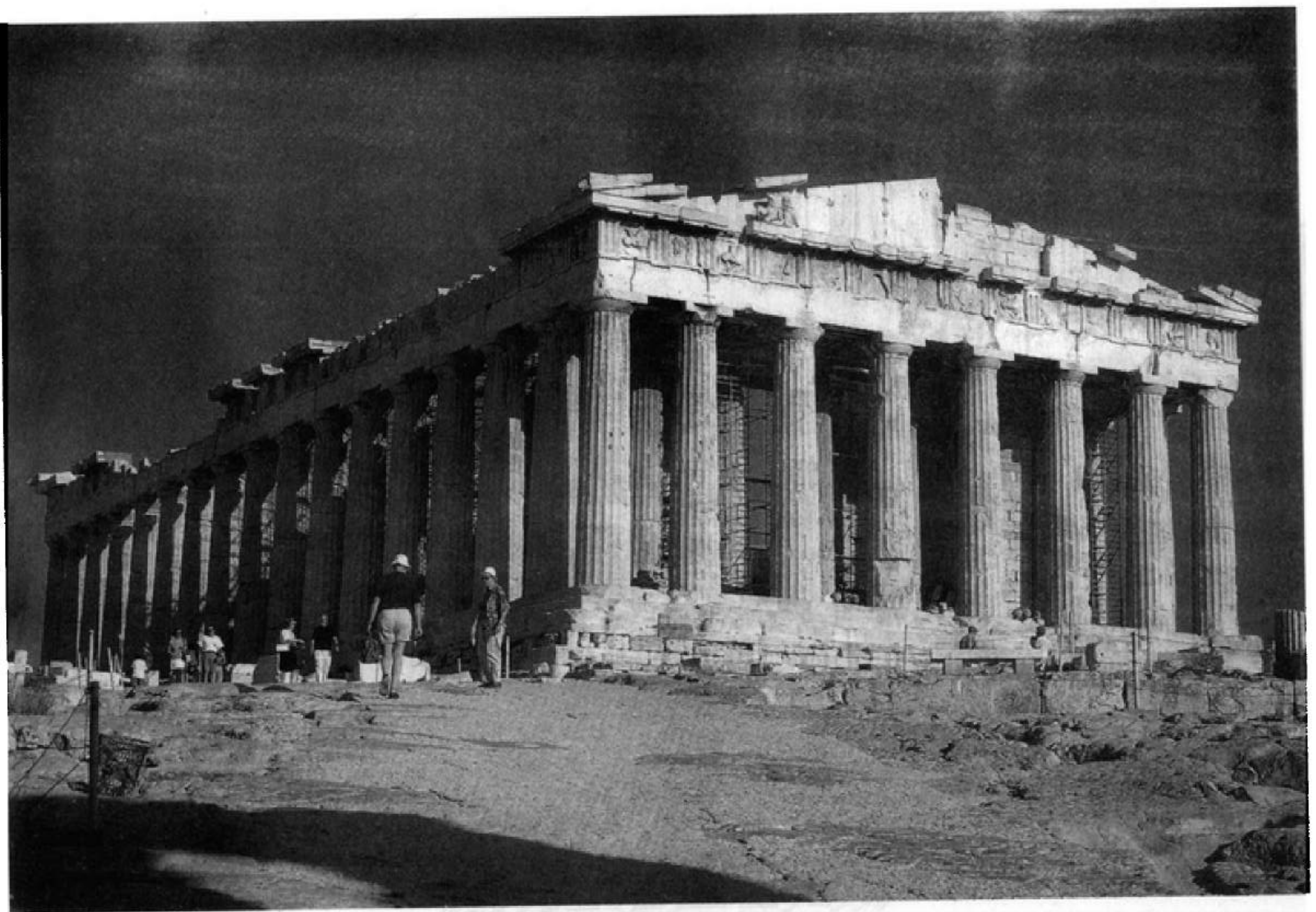
لشکرکشی اسکندر مقدونی به مشرق زمین: مسیر لشکرکشی اسکندر و



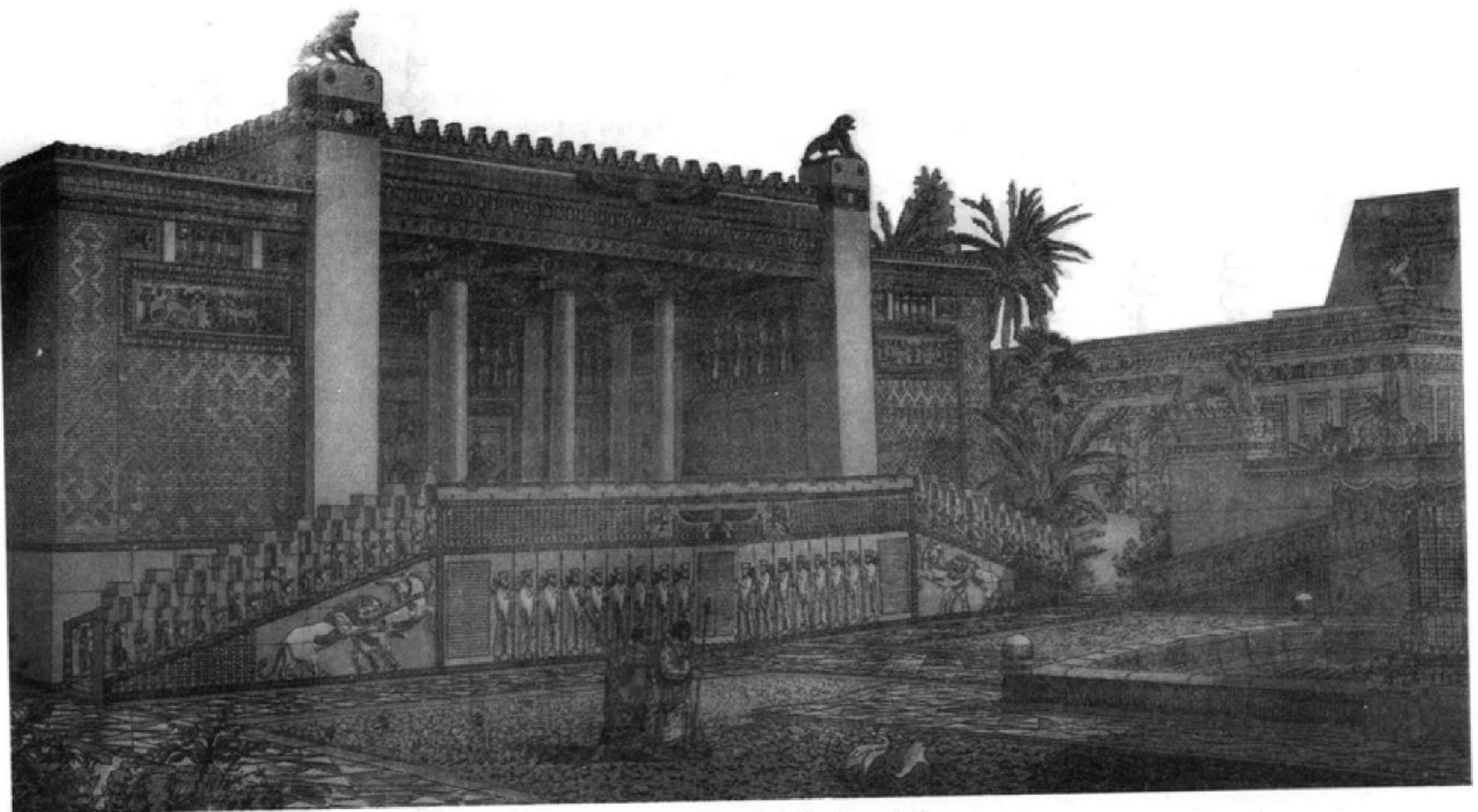
راه دریایی که نئارخوس(نئارک)پیموده، بر نقشه مشخص شده است.



ماسکی از طلا مربوط به مراسم تدفین مقدونیان. این ماسک از گوری متعلق
به خاندان سلطنتی مقدونی به دست آمده است.

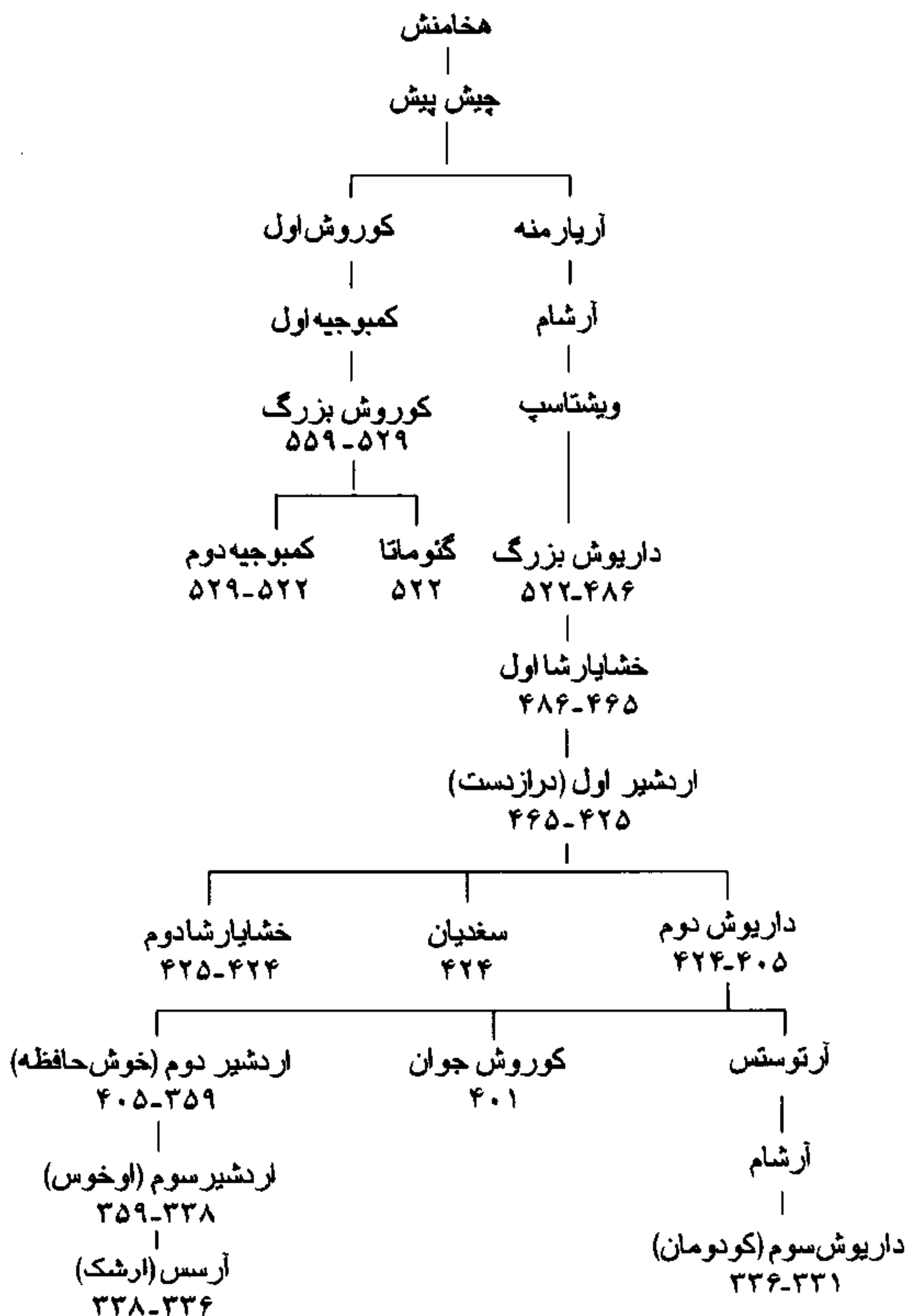


معبد پارتنون آتن از چشم انداز غربی آن.



نمایی بازسازی شده از تخت جمشید

((برگرفته از کتاب اسکندر کبیر تألیف پی یر بریان))



شجره خاندان هخامنش

نمایه الفبایی
نام‌های کسان و جاها

ر

ز

ش

ص

ع

ف

ق

ک

م

ی

Diodore de Sicile

Bibliothèque Historique

Traduit préface et annoté en persan par:

Hamid Bikas Shourkaei - Esmaeil Sangari

